حسب الادراك يسمى الكتاب كنز عن صمم

(I.)

من متروكات
حسن پاشا
المرحوم معزولا
از مصر

كتاب اختيارات بديعي شيخ







قد وقف هذه النسخة سلطاننا الأعظم والخاقان المعظم
مالك البرين والبحرين خادم الحرمين الشريفين السلطان
ابن السلطان السلطان الغازي محمود خان دام الله
وقفا صحيحا شرعيا لمن طالع واستنسخ العاقبة وتعلم
الباقية ضاعف الله اجوره ... حرره
الفقير احمد شيخ زاده المفتش باوقاف
الحرمين الشريفين غفر لهما





امداد حمد بی عد و اعداد سپاس بی قیاس مبدعی را که آثار ابداع او بر هر ورقی از اوراق و شجری از اشجار سمت وضوح یافته است و بر هر ثمری از اثمار و زهری از ازهار انوار ایجاد او تافته

بیت

برگ درختان سبز پیش خداوند هوش ❊ هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

بی امر کن فکان او هیچ نبات از دریچهٔ وجود لب بشکرخندهٔ نشو و نمائی نگشاد و بی حکم فرمان روای او سلطان صرصر دی برگ گلی از هیچ نهال نمی رباید تا سحاب قدرتش آبیاری بستان روزگار نکرد تصویر نگارخانهٔ آفرینش بر صفحات اوراق ظاهر نگشت و تا خورشید حکمتش گلگونهٔ الوان بر چهرهٔ نباتات و حیوانات نکشید نوعروس اشکال و الوان بر منصهٔ ظهور جلوه ننمود

شعر

ففی کل شیء له آیة ❊ تدل علی انه واحد

و درود فراوان و صلوات بی پایان حضرت خواجه را که غرض از تکوین موجودات وجود مبارک او بود و موجب خلق آفرینش طفیل دین او علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها

شعر

فیا ایها الراجون منه شفاعة ❊ صلوا علیه و سلموا تسلیما

اما بعد بر ارباب فطنت و اصحاب حکمت مخفی و مستور نماند که هیچ چیز از انواع مخلوقات و اصناف موجودات از حکمتی ربانی خالی نباشد و هر چیز را چنانچه منفعتی وجودی هست مضرتی مزاجی هست و هرچند معرفت ادویه بتمامها بغیر از خالق بر هیچکس

ظاهر

ظاهر نگشته و خود در گنجینهٔ اختراع و ابداع خالق که راه تواند یافت اما بعضی که کماهی مزاج و خاصیت و منفعت و مضرت آن روی از تتق خفا و حجاب ستر نموده و بالهام و اعلام الله سبحانه و تعالی و تقدس بوده و نیز هر کس از علما معرفت ادویه بحسب تجربهٔ خود خالی کرده و غث و سمین آنرا از یکدیگر جدا نهاده اند و چون بنده کمترین علی بن الحسین الانصاری المشتهر بحاجی زین العطار درین قسم بحسب المقدور و الامکان شروعی نموده میخواست تا قول اصح و تجربهٔ [illegible] باز نماید تا جماعتی که نایرهٔ اشتیاق این [illegible] داشته باشند بزلال معرفت این کتاب تسکین آتش نزاع و التیاع کنند و نیز مدتی مدید است تا مجموع همت مصروف و عنان نهمت معطوف آن بود که بوسیلهٔ خویشتن را از تیه بدبختی بسرحد شهرستان مشتری طالعی رساند و دیدهٔ بخت گران خواب خود را از نومة الغافلین بیدار گرداند و این معنی بی آنکه تشبث بذیل اشفاق و مرحمت و توسل باستان الطاف و موهبت صاحب قرانی کند که خاک درگاه او کیمیای مس هنر و هوای بارگاه او حیوة بخش هر صاحب هنر تواند بود نمی تواند بود و چندانچه عقل دوربین و فهم دوراندیش در عرصهٔ امکان و فضای دوران دوران گرد بغیر از آستان آسمان رفعت و حضرت جنت حضرت بلقیس زمین و زمان ملکهٔ تخت نشین سلطان نشان سلطان خواتین جهان

بیت

آنکه در مهد جلالش وهم را نابوده دست ❊ وانکه بر ستر عفافش باد را نابوده راه

با وجود دور باش عفت او آفتاب ❊ کی تواند کردن اندر سایهٔ چترش نگاه

زهرهٔ زهرا دولت اختر برج شرف ❊ شمسهٔ گردون عفت سایهٔ لطف اله

عصمة الدنیا و الدین بدیع الجمال خلد الله ایام سلطنتها و ابد آثار معدلتها بدست نیاورد و قانون کلی سعادت خویش و ذخیرهٔ اعراض دولت خود بجز از نظر کیمیا خاصیت آن صاحب قران که خاک درگاه او شفاء انواع حوادث و منیح اسباب کامرانی و دافع علامات بی طالعی و منهاج طرق اقبال و جامع متفرقات جلالست نتوانست ساخت امیدوار است که بعین عنایت ملحوظ گشته بر ارباب بصیرت و اصحاب حکمت مبارک باشد و الله الموفق بدانکه این کتاب مشتمل بر دو مقالتست اول در ادویهٔ مفرده و اسامی بلغة هر طایفه و ابدال و اصلاح و منفعت و مضرت آن و مقالت دوم در مرکبات مستعمل و این کتاب را اختیارات بدیعی نام نهاد

فصل

باید دانست که ادویه یا نباتی یا حیوانی یا معدنی

بود اما نباتی مستعمل از وی بزور بود یا اوراق یا قضبان یا ازهار یا عصاره یا ثمار یا صموغ
یا لحا یا چنان بود که جمله وی مستعمل اگر مستعمل از نبات اوراق بود همچو ساذج و ماذر
و تمابنول و امثال ان واجب بود که وقتی گیرند که در حجم خود تمام شده باشد و بغایت خود
رسیده بود بیش از تغیر لون و اگر بزور بود مانند انیسون و کرویا و کمون و امثال ان باید که
وقتی گیرند که در نضج مستحکم شده باشد و فقاحیة و مائیة از وی متمیز شده باشد و اگر
اصول بود مانند عاقرقرحا و جنطیانا و بهمنین و امثال ان وقتی گیرند که اوراق افتادن گیرد
و اگر ازهار بود همچو بنفشه و نرگس و اقحوان و امثال ان بعد از تفتیح تمام بیش از تبدیل
گیرند و اگر قضبان بود همچو زرنب و اسطوخودوس و حاشا و امثال ان بعد از ادراک
تمام بیش از استعداد سقوط باید گرفت و اگر ثمار بود مانند قاقله و قرنفل و بلادر و امثال ان
بعد از ادراک تمام بیش از استعداد سقوط باید گرفت و اگر جمله وی مستعمل بود همچو اذخر و
قنطوریون و قیصوم و امثال ان بیش از تبدل و بعد از ادراک تخم گیرند و اگر تخم آور بود
و هر ادویه که اصول تشنج و در قضبان ذبولکی بود و در بزور امتلا و سمن و در فواکه
اکتناز و رزانت بیشتر بود بهتر و نیکوتر بود و گرفتن ادویه نباتی در هوا صافی اولیتر
از انکه در هوا متعفن یا نزدیک بهوا تر و بری از نباتات جبلی اقوی بود از بری و هر کدام
از نباتات که در لون خود اشبع بود و بطعم اظهر و رایحه وی اذکی در باب خود اقوی
بود و اکثر قوت حشایش بعد از دو سال تا سه ضعیف شود اما وقت گرفتن صموغ همچو بارزد
و واشق و جاشیر و حلتیث و مانند ان بعد از انعقاد بیش از غایت جفاف گیرند
و بیشتر صموغ را قوة بعد از سه سال ضعیف شود خاصه فرفیون اما گرفتن لحا همچون
شیطرج و ماهیزهرج و سلیخه و امثال ان وقت رسیدن شجره وی بیش از نقصان
گیرند و گرفتن عصارات مثلا اقاقیا و افیون و حضض و مانند ان بعد از رسیدن نبات
وی گیرند اما انچه اقوی بود از هر طبقه مدت وی بقای بیشتر بود اما وقتی که یکی ازین
تازه و قوی نیابند اولی ان بود که ضعیف همین نوع را بجای وی خرج کنند و اگر نیابند
انگاه و برابدل کنند اما حیوانی مانند قرون و مرارات و اکباد واجب ان بود که از حیوانات
جوان گیرند و در زمان ربیع و از اصح المزاج و از رسیده تر و انچه از وی گیرند بعد از
کشتن گیرند و بحیوانات میته التفات نکنند و از ایشان ادویه نگیرند اما معدنیات

مانند

مانند قلقند و قلقطار و زرانیخ و امثال ان اولی ان بود که از معادن معروف گیرند
و ان اختیار کنند که جوهر ان پاک باشد و در لون تفاوت نبود و بر همان طعم مخصوص
بود اما نگاهداشتن قوی ادویه بر پنج وجه بود اول جمع اوردن اجزاء ان دارو
و کوفتن و قرص ساختن و در سایه خشک کردن همچو اقراص صینی دوم خلطان دارو
با چیزی که حافظ وی بود بخاصیت همچو خلط کافور با بشمینج یا فلفل یا جوز
و خلط فرفیون باسلت یا باقلی یا بوست بادام تر و خلط فلفل سفید یا باقلا و امثال ان
بسبب قوة اجزا سیوم ظروف چنانکه بعضی ادویه واجب بود که در ظرفی کنند که سر آن
تنگ بود و سر آن بموم استوار کنند تا قوت وی بتاثیر هوا تحلیل نیابد مانند مشک و کافور
و عنبر و مشک اولی آن بود که در ظرفی اسربی کنند و اگر یافت نشود ابگینه و کافور در ظرفی
ابگینه کنند و اگر یافت نشود در حقه کنند و بعضی ادویه در کوزه کنند و سر کوزه محکم
دارند مانند بزور و اوراق و بعضی در انبانه کنند مانند خربقین و بسد و کهربا و مثال
آن و بعضی را کیسه کرباس کافی بود مانند اقاقیا و بوش و عصارات چهارم انکه جایگاه
آن چنانکه خازن ادویه در موضعی بود معتدل در حرارت و برودت و خالی از رطوبت
و در موضعی که نیک گشاده بود و در ممر ریاح و دخان بود ننهند پنجم بنهادن ادویه لازم
بود که هر یکی را بجای خود یعنی نگاهدارد مالادویه حاده مانند سقمونیا و افیون
و ادویه که اقوی بود مانند حلتیث و سکبینج و امثال ان در جوار ادویه که
استعداد قبول ان روایح داشته باشد و بسبب ان جار قوت وی ساقط گردد مانند بنفشه
و نیلوفر و امثال آن ننهند چون این معنی مقرر شد که ادویه ازین سه قسم بیرون
نیست و هرچه ازین سه قسم بیرون است از ادویه نیست و قول کلی که دوا از غیر
تمیز کنند بباید دانست اکنون بدانک انچه ماکول و مشروب ادمیست از پنج قسم بیرون
نیست یا غذا مطلق یا دواء مطلق یا اغذیه دوائی یا سم انچه خورده شود یا سهل
الاستحاله بود و قوت بدن دایما بروی غالب بود و انرا بدل ما یتحلل سازد ان غذا مطلق
بود همچون نان و گوشت یا چنان بود که اول بدن وی را متغیر کند بازوی بدن این را دواء مطلق
گویند مانند زنجبیل و قرنفل و سنبل و امثال ان یا چنان بود که اول وی در بدن تاثیر کند تا قوی
ظاهر باز بدن در وی اثر کند و انرا بدل ما یتحلل سازد این را غذاء دوائی گویند همچون سرکه

وخشخاش وكاهو وامثال ان واكر قوت دوائي غالب بود ازاد وائي غذائي كويند مانند كوت
ونانخواه وكرويا وامثال ان يا جنان بود كه قوت وي ثابت بود ودائما كيفيت وي بر بدن غالب
بود ومفسد بدن باشد ازا اسم خوانند مانند بيش وشلك وشوكران وامثال ان والله اعلم جون
كليات معلوم شد دوي بمفردات آوريم تا بيان هر يك جنانكه التزام كرده ايم كرده شود والله الموفق والمعين

باب الالف **آطريلال** نباتيست كه تخم وي مستعمل است ومانند
تخم كرفس بود ببزركي وبلون كبود وبشكل زيره بود وبغايت تلخ بود وانجه سبز بود
وقدري ازانكه بزركتر ان اطريلال است غير مصري بپارسي تخم خليل خوانند وآنجه كبود
رنك بود مصري بود وحشيش وي را رجل الطير ورجل الغراب خوانند وحرز الشياطين
نيز كويند وكفته شود وطبيعت اطريلال كرم وخشكست در آخر درجه دوم ودر مداواة
برص وبهق بغايت سودمند بود وبعضي تنها مستعمل كنند وبعضي بيك درم ازان با دانكي عاقرقرحا
بسايند وبعسل بسرشند وفرو برند ويك ساعة يا دو ساعة در افتاب بنشيند جندانكه عرق بكند
وكاه باشد كه همان زمان ابله برزند وكاه باشد كه روز ديكر يا شبانه ابله برزند واب زرد ازان
روانه شود بقدرت حق جل وعلا ان موضع باز لون اندام كردد خاصه كه اين زحمت در موضعي
كوشت مند بود زود تر واسان تر زايل كردد اين مجربست وبكرات امتحان كرده اما بشرط انكه
اول تنقيه كرده باشد بعد ازان اين دوا استعمال كند وبايد كه در تابستان بود ووقتي كه
افتاب در غاية كرمي باشد وبعضي كويند يك جزو نيم اطريلال وپوست مار يك جزو
وورق سداب يك جزو مجموع كوفته وبيخته پنج روز هر روز سه درم با شراب انكوري بياشامد
از برص شفا يابد باذن الله تعالى خاصه كه در افتاب هر روز بنشيند جندانكه عرق بكند
واكر بسايند تنها وبعسل كف كرفته بسرشند وهر روز دو مثقال باب كرم بياشامد پانزده روز
متواتر البته برص بكلي زايل كردد باذن الله تعالى واكر تنها كوفته وبيخته در بيني زن دمند
بجه بيندازد **ارغيس** بزبان اهل دمشق ومصر عود ريح خوانند وان قشر اصل امير
باريس است بپارسي پوست بيخ زرشك خوانند وطبيعت ان كرمست در درجه اول وخشكست
در دوم منفعت وي انست كه جون بجوشانند وبدان مضمضه كنند قلاع زايل كند در هر
دهن كه باشد وهر نوع قلاع كه باشد وبغايت مجربست واكر نحو بسايند در كلاب ودر جشم
جكانند رطوبتي كه باشد خشك كرداند وسودمند بود جهة بثور رمدي كه مزمن شده باشد

واكر

واكر بيش از دو درجشم استعمال كنند صحت جشم نكاهدارد واكر بطبيخ ان احتقان كنند
نافع بود جهة ريشهاء روده واكر بشراب يا بسركه بجوشانند وبياشامند بغايت نافع بود
جهة درد جكر وورم ان نرم كند وصاحب جامع كويد اطباء مصر در داروهاء جشم بدل
ماميران صيني وماميران مكي ارغيس ميكنند **آبار** انك محرق است بپارسي سرب سوخته
كويند صنعه وي جنانست ند تابه اهني واسرب بر روي تابه نهد وقدري كوكرد
بران اندازد ودر كوزه نهد وكاسه كواري سوراخي در بن ان كند وبر سر ان نهد وبدمد
تا انوقت كه سوخته كردد بر دارد واستعمال كند وطبيعت ان سرد بود در دوم ومنفعت
وي انست كه جون مغسول كنند بلطف نشف ريشهاء جشم بكند وداغها وسودمند
بود جهة ريشهاء مفاصل وذكر وخصيه جون بران موضع ذرور كنند وهمجنين بواسير
وسرطان وريشهاء زشت وبدل ان اثمد است **آبق** اكسيريان زيبق را خوانند وبزبان
ايشان زيبق خيلي نام دارد ودر زا كفته شود اسمها وطبيعت ومنفعت ان **ابكون**
لباب القمح است ولباب الفوم ولباب البر نيز كويند وان لباب الحنطه است بعربي
نشا كويند وبپارسي نشاسته ودر نون كفته شود **ابقر** دنقر است وكفته شود
ابوطلسا انجوسا است وخس الحمار وعاقر سمعا وشجرة الدم ورجل الحمامه وحميرا وهو
فيلوس وشنقاد وحلا وانقليا كويند وبسرياني حالوما وبلفظي ديكر بالقسر وكاهو خو نيز
خوانند واين جمله اسم شنجار است بپارسي شنكار كويند وهوجوه نيز كويند وبهترين
ان بود كه ورق ان سياه رنك بود وبيخ ان سطبر بود وورق ان بسيار بود وطبيعت
ان كرم وخشك بود در اول درجه دوم منفعت وي انست كه جون باسركه بر بهق طلا كنند
زايل كند وسپرز را نافع بود وجكر را پاك كند جون بسركه بود خواه خوردن وخواه ضماد
كردن وبر نقرس ضماد كردن نافع بود وجون با بيه بر خنازير نهند تحليل يابد وريشها را
نافع بود ومرهم وي سوختكي را نافع بود وشقاق مقعد وجون ورق ان بريان كنند
وباشراب بياشامند شكم ببندد وجون بخايند وبر كزند كاننده نهند بميرند وبيخ ان
جون زن بخويشتن بركيرد بجه بيندازد وودم صلب كه در رحم بود تحليل دهد بخود
بركرفتن ودر اب ان نشستن وحيض براند بقوة ومقدار مستعمل ازوي دو درم بود و
بسيار مستعمل كردن صداع آورد ومصلح وي روغن بنفشه بود يا كدو **ابريشم**

نیکوترین ان بود که پاک بود و نیکو وطبیعت وی معتدل بود در کرمی و سردی و کویند
کرم وخشک بود در اول وخوزی کوید کرم وتر بود اول بلغم وسودا پاک کند وبدن را فربه کند
وقوة بدن بدهد وحزن ببرد وذهن تیز کند وروشنایی چشم بیفزاید وچون در معاجین
کبار کنند که شیرینی ان عسل بود مجامعت را زیاده کند ونعوظ آورد ومنی بیفزاید ودر
معاجین بعد از انکه سوخته باشند مستعمل کنند یا مقرض وصفت سوختن وی مانند سوختن
صوف بود ودر صاد کفته شود واکر جریده بود لطیف تر بود از بهر انکه قوة وی زیاده بود
وچون سوخته بیاشامند مفرحی تمام بود وجهة تقویه دل بغایت نیکو بود وخفقان را سود
دهد ومقدار شربتی یک درم بود وچون بعد از سوختن بشویند جهة ریشهاء چشم نافع بود
وپوشیدن وی مسخن بود مانند پنبه بلکه معتدل بود وکویند پوشیدن وی شبش پیدا کند
ومعده را بد بود خصوص حشو وی ومصلح وی دب دیباس واترج بود **ابهل** چون الابهل
کویند وثمرة العرعر کویند وبرس غنجه نیز خوانند وان ثمره سرو کوهی است بپارسی تخم هل
خوانند وطبیعت ان کرم وخشکست در دوم وجالینوس کوید در سیوم وبهترین ان سیاه
رنگ فربه بود وبهترین ورق ان سبز رنگ بود منفعت وی انست که اکر با دوغ نکنجبید
بجوشانند در ظرفی اهنی تا سیاه شود ودر کوش چکانند کری زایل کند وچون بکوبند
وبیبزند وبر اکله افشانند نافع بود واکر سه درم سفوف سازند کرمها مجموع بکشد
واکر بیاشامند یا بعسل بسرشند سه درم ولعوق کنند حیض براند وبچه زنده بکشد وبچه
مرده بیندازد واکر ثمرهٔ ابهل ده درم سحق کنند وپنج درم روغن کاو وپنج درم عسل با هم
بسرشند ولعوق کنند ربو را نافع بود واکر سحق کنند وبا سرکه بر داء الثعلب طلا کنند زایل کند
واکر زن بخور بیشتر بر کیرد یا بخور کند بچه بیندازد ووی مضر بود بجکر ومصلح ان عود
الوج است یا خولنجان یا حماما وبدل ان جوز السرو است ودارصینی مساوی وکویند
بدل ان یک وزن ونیم ان دارصینی است وکویند بدل ان بوزن ان سلیخه وبوزن ان جوز
السرو است **آبنوس** دو نوعست سیاه وملمع ودرخت ان بدرخت عناب ماند
وهر دو نوع چون در اب اندازند فرو رود وبهترین ان سیاه بود هست املس
وطبیعت ان کرم وخشکست در دوم وچون خلال کنند باب وکحل سازند سفیدی
چشم وشبکوری زایل کند ونافع بود جهة سوختکی اتش واکر در دیکی کواری بسوزانند

تاجون

تا چون لحم شود وبشویند همچنانکه آبار بغایت نافع بود جهة درد چشم که از پیوسته
بود وجهة خارش چشم ونشارهٔ ان موی بر رویاند واکر بیاشامند سنک کرده ومثانه
بریزاند واکر نشارهٔ آن سحق کنند بغایت وبر ریشها زشت افشانند خشک کرداند و
مولف کتاب کوید در خشک بندها که از زخم کارد وشمشیر بکار برند هیچ بهتر از نشاره
وی نبود وکویند بدل وی چوب کنار است ومصلح ان صمغ عربی با شاهسفرم بود ووی
سنک بریزاند وبادها که در شکم بود تحلیل دهد **ابو کاکیا** وابر کاکیاب نیز کویند وآن
نسج العنکبوت است بپارسی کره کره کویند وبشیرازی کرتینه منفعت وی انست که چون
بر جراحت نهند خون باز دارد ورها نکند که ان جراحت ورم کند وچون سرکه بدان
چکانند وبر دمل نهند در ابتداء ان رها نکنند تا خشک کردد نافع بود ورها نکند که
دمل بزرک شود وباز کرداند واکر نقرهٔ بدو عبدان بمالند جلا تمام بدهد واکر تینه در تابستان
بود وکثیف وسفید بود در پوست بندند ودر بازوی کسیکه او را تب ربع بود بندند زایل
شود **ابرون** حی العالم است وکفته شود ومعنی ابرون الحی ابدا یعنی همیشه زنده وبرک
وی همیشه سبز بود ونریزد ودر حا کفته شود **ابرار القطه** هم حی العالم است وکفته
شود **ابل** قاقلهٔ صغار است چون از غلاف بیرون کنند لاجی خوانند وغلاف او مثلث
باشد وان دو نوعست یک نوع بمقدار جوز بوا بود مثلث شکل ویک نوع مانند استخوان
بلیله کرد شکل بود وپوست رقیق داشته باشد وهر دو نوع قاقله کوچک است وهیل و
هال وخیر بوا وهال بوا وهیل بوا وشوشمیر نیز خوانند وطبیعت ان کرم وخشکست در
درجه اول وبهترین وی ان بود که بوی بغایت تیز داشته باشد منفعت وی ت
قوة وی مانند قرنفل جهة معدهٔ سرد وجکر سرد نافع بود وقی باز دارد وکویند لطیف تر
از قاقله بزرکست **ابست** شحم انزج است بپارسی پیه بالنک وکوشت ترنج خوانند
بهترین ان کوشت بالنک دبه است که انرا باتو خوانند وکرمسیریان انرا مرکب خوانند
وطبیعت ان کرم وترست در درجهٔ اول وهمچنان خوردن دیر هضم شود ومعده را
زیان دارد وقولنج اورد واولی ان بود که مربا کنند **ابو علسن** بپارسی کل خیری کویند
وان انواع است ودر باب خا کفته شود **ابن عرس** بپارسی راسو خوانند اکر اندرون
وی بکشنیز بیاکنند وخشک کنند سودمند بود جهة کزندکی جانوران زهر دار واکر

نمکسود کنند وخشك دو مثقال ازان دفع ضرر باد سموم بکند واکر دماغ وي یا کوشت
باسرکه بخورند صرع را سودمند بود واکر کوشت وي ضماد کنند مفاصل را نافع بود واکر خشك
کنند وباشراب بیاشامند زهرها را نافع بود واکر بسوزانند در دیکي مسین وخاکستر ان
باسرکه بر نقره طلا کنند سودمند بود واکر خون وي بر خنازیر مالند نافع بود واکر چشم
وي خشك کنند ومصروع را دهند سودمند بود وبعضي کویند اکر کعب وي بیرون
آورند آنزمان که زنده بود وبر زن بندند آبستن نشود ورازي کوید اکر در طعامي دهد باشد
واین عرض بیند فریاد کند وموهاي وي راست بایستد **ابو هیمیه** اشیست مانند زیره
بلح اما عوض سرکه اب غوره کنند یا سرکه مصعد وقند زیاده باشد وحویجها ان باقدري
عود در کرباس بندند ودر دیك اندازند وقند وبادام بکلاب حل کنند ودر ان ریزند وطبیعت
آن معتدل باشد وبخاصیت مانند زیره بلح بود وموافق معده وجکر باشد ومفرح
ومقوي قلب **اتان** خرماده است وشیر وي جهة مسلول بغایت نافع بود ودر صفت
البان در باب لام کفته شود **اترج** بپارسي ترنج خوانند بوست زرد ان کرم و
خشکست در دوم وکوشت وي کرم وتر بود اول وکویند در دوم وتخم آن کرم است
ودر وي اندکي رطوبت هست وترشي ان سرد وخشکست در درجه دوم منفعت وي انست
که کلف زایل کند جون طلا کنند وخفقان که از حرارة بود خوردن سود دهد وصفرا
بشکند واشتها طعام باز دید کند ومالیخولیا که از صفرا سوخته بود نافع بود وقوة
دل بدهد ودفع خمار بکند ودر وي تریاقیه هست ونافع بود جهة کزندکي مار وجراره
وکزندکان موذي وجهة یرقان نافع بود اما سینه وعصبها را زیان دارد مصلح ان
شراب خشخاش بود وبدل ان اب لیمو وبوییدن ان دفع عفونة هوا وو با بکند اما دماغ
کرم را زیان دارد ومصلح ان بنفشه است وقشر زرد ان از ادویه قلبي است ومفرح
وتریاقیه در وي هست وبوي دهان خوش کند در دهان نکاهدارند وبر برص
طلا کردن نافع بود واکر در طعام کنند قوة هضم بدهد وعصارة وي نافع بود
جهة کزندکي افعي واکر همجنان ضماد کنند همین عمل کند واکر در خمر اندازند زود ترش
کند اما کوشت وي بطي الهضم بود ومعده را بد بود وقولنج اورد وجون بعسل مربا
کنند سالم بود اما دانهٔ وي نافع بود جهة کزندکي عقرب جون دو مثقال مقشر کنند

وباب نیم کرم بیاشامند وشراب بخته واکر بکوبند وبران موضع طلا کنند نافع بود ودمهارا
تحلیل کند واکر در میان جامها کنند نویزد وجامه را نکاهدارد از خوردن ودیسقوریدوس
کوید دانهٔ وي جزوي باد وجزوي وفلفل سفید سحق کنند وزن بیاشامد در حال بچه
بیندازد وبخور کردن وي بواسیر را سود دهد اما قوة ورق آن مجفف ومحلل بود طعام را
هضم کند ومسخن معده بود وسدهٔ بلغمي بکشاید ومسکن نفخ بود ومقوي معده واحشا و
منفعت وي نزدیکست بقشر اما ورق وفقاح وی لطیف تر از قشر است **اثوار** انبر باریس است
واثرار نیز خوانند وامبر باریس نیز خوانند وان زرنك است بپارسي زرشك کویند وزاج کویند
وکفته شود **اثمد** کحل اصفهاني است بپارسي سرمه سپاهاني کویند وان معدني بود وبهترین
ان بود که شفاف ونی سنك بود ان ابرو غن کاو چرب کنند وبسوزانند تا اندرك نفطي سیاه که
بران باشد بسوزد بسایند وبکار برند طبیعت ان سرد است در اول وخشکست در دوم وکویند
سرد وخشك است در دوم منفعت وي آنست که اکر در چشم کشند اب رفتن از چشم باز
دارد وصحت چشم نکاهدارد وکوشت زیاده بخورد واکو با پیه بر سوختکي اتش طلا کنند نافع بود
واکر همجنان سوده بر جراحت تازه بر اکنند بغایت نافع بود اما جون نیل شود اثر سیلیچ بماند
وهمچنین ریش قضیب واعضایی که مزاج وي میل بخشکي داشته باشد وفولس کوید جون با اقلیما
وعسل کف کوتیه رقیق در چشم کشند صداع را زایل کند باید که در جانب مصداع کشند واکر
زن بخو بیشتن بر کیرد خون حیض باز دارد واکر در بیني دهند خوني که از غشاي دماغ آید
باز دارد وبدل وي ابار است ووي مضر بود بشش ومصلح وي سکر وکتیرا بود **اثراد**
اتار است وکفته شود **اثلق** ارند است وسیسبان وسرساد واعین السلطین
وسنکسبویه وسنجسبویه واغیس وحب الفقد وطاهره وفنطافلون وذوخمسة
اوراق این جمله اسم فنجنجشت وفنجنکشت وبنجنکشت وبنجنجشت نیز کویند بپارسي
فلفل بري خوانند وبشیرازي تخم دلاشوب کویند ودر کنار روخهارویند وتخم ان کرم
وخشك است در درجه سیوم وجوب وي باید که استعمال نکنند ومنفعت وي باب
ذال در ذوخمسة اوراق کفته شود **اثل** نوعي از طرفا است ودر طا کفته شود **اجاص**
دو نوعست سیاه وسفید از ان سیاه عین البقر خوانند بپارسي الوسیاه کویند واز ان
سفید شاهلوج کویند وصفة ان کفته شود در شین وبهترین الوسیاه ان بود که

بغایت خود رسیده باشد و برزك و شیرین بود و طبیعت ان سرد است در اول درجه دوم
و تر است در اقحوان منفعت وی انست که طبع را براند خاصه اکواب وی صاف کنند و نبات
ترنجبین و در ان حل کنند بدرستی که مسهل صفرا بود و تشنکی ساکن کرداند و حرارة دل
بنشاند و صاحب منهاج کوید اما مرخی معده بود و مولد خلطی مایی بود دفع مضرت وی
بکلقند کنند و کویند مضر است بسر و مصلح وی عناب است و صاحب تقویم کوید مرخی معده
بود و مبرد ان و مصلح ان طنلبین بود با عسل و کویند بدل وی تمر هندی است **احداق المرضی**
اقحوان است و ببهار و عرار و عین البقر و میشبهار و عین اعلی و کاو جشم و کافوری نیز کویند
بشیرازی بابونه کاو کویند و در اقحوان منفعت و طبیعت وی کفته شود **احریض**
بهرام بهرمان است و خریع و عصفر و مریق و نقد نیز کویند و در عین در صفت عصفر
کفته شود منفعت ان و طبیعت ان و انواع ان **احلب دیا** شبرم است و کفته شود
اخیون راس الافعی خوانند و ان تمر نباتیست مشابه براس الافعی و بیخ ان از انکشت
باریکتر بود و برنك سیاه بود منفعت وی آنست که جون با شراب بیاشامند کزندکی مجموع
جانوران را نافع بود و اکر بیش از کزندکی بیاشامند اکر بکزد هیج مضرت بوی نرسد و بیخ ان و تمر
و ورق مجموع این خاصیت دارند و اکر بیخ ان با شراب بیاشامند درد پشت ساکن کرداند
اخینوس اخیروس کویند و ان را خردینه و خودر کویند و بعضی کویند ان کندم ناکشته
است که در صحرا ها روید آنجه محقق است نباتیست که نزدیك ابهاء روان و ابهاء ایستاده
روید و تمری سیاه کوجك دارد و کلی سفید و دانه وی در دارو ها جشم و کوش استعمال کنند
و اکر دانه وی مقدار دو یا جهار درم عسل بیامیزد و در جشم کشند قطع سیلان رطوبة
از جشم بکند و اکر عصارهٔ وی با کوکود و نطرون بیامیزند و در کوش جکانند درد کوش
ساکن کرداند **اخویط** طیطان است و کفته شود **اداد** اشخیص است و کفته شود
ادراك نیسوق است بپارسی الوجه کویند و الوجیلی و الوکنته نیز کویند و طبیعت ان سرد
و تر است در درجه اول مسکن حرارة بود و مسهل صفرا و تشنکی بنشاند اما مرخی معده بود و
مصلح وی قند است **اداراقی** دوایی هندی است و از جمله سموم است و در طلاها
مستعمل کنند مانند کلف و جرب تر و قوبا و اکر بر عرق النسا ضماد کنند نافع بود و بعضی
در قولنج ریحی استعمال کنند و طبیعت ان بغایت کرم است و سم مجموع حیوانات است که

دنبال

دنبال داشته باشند و ان را بپارسی و هندی بجله خوانند و اکر کسی بخورد مداوای ان بقی و بشیر تازه
و روغن بادام کنند و مرق اسفیدباج جرب و لعابات با روغن کل نافع بود و جهة قلعنده
اسب مفید بود **اذریاس** تافسیا است و تفسیا نیز کویند و اهل مغرب ذریاس خوانند
و کفته شود در ثا **اذناب الخیل** کیاهیست که بعربی اذناب الخیل کویند و برومی هو
فسطیداس و اصفهانی شنك و ان لحیة التیس است بپارسی ابلنخ کویند و در لحیة التیس
منفعت و طبیعت ان کفته شود **اذربو** آذربویه خوانند و ان بیخ خاریست و کلی
زرد دارد و ان بیخ را فلار و بلار و قلار و کلیم شوی کویند و ان بیخ عرطنیثا است و فیلا
سوس نیز کویند و سطربیون هم خوانند بشیرازی جوبك اشنان خوانند و بخور مریم نوعی
از انست و طبیعت ان کرم و خشك است در سیوم منفعت وی انست که جون با سرکه بسایند
و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و خاکستر وی با سرکه بر عرق النسا طلا کنند نافع بود
و جون زن بخورد بر کیرد بجه بیندازد و ابن ماسویه کوید سودمند بود جهة زهرها
کشنده خاصه کزندکی جانوران جون با مثلث یا با شراب بیاشامند و اکر زن که آبستن
نکردد جون بخور بر کیرد آبستن شود و رازی کوید درد و رکین را سود دهد و مفتح
سده مصفاة بود و فواق زایل کند و بوی ان بغایت معطس بود تا حدی که ابستن
بوی وی بشنود از عطسه بیم ان بود که بجه بیندازد و مضر بود با حشا و مصلح ان
رب مورد بود و بدل ان و بوزن ان حب اترج است و جهار دانك وزن ان لبن الیتوع
و نیم وزن ان بادآورد **اذان الفار** اناغلس است و سمسق و سمسیمون و ریحان
داود و شمشار و عیسوب و عنقر و مرد قوش این جمله اسم مرزنجوش است و مرزجوش نیز کویند
بپارسی مرزنکوش کویند و بیونانی مروس اقطی معنی ان اذان الفار بود و حبق الفتا
نیز خوانند و طبیعت ان کرم و خشکست در درجه دوم و کویند در درجه سیوم و این اسم
نیز بر جوزی نهاده اند که طبیعت ان سرد و تر است در اول جون بنهند بر خار بیرون اورد
و جراحت ها را نافع و جهة لقوه سعوط کردن نافع بود و جهة صرع اشامیدن سودمند بود
و مرزنکوش بهترین وی آنست که کاه وی لاجورد رنك بود و جهة صرع و لقوه بغایت
نافع بود جهة صرع خوردن و جهة لقوه بعصاره ان سعوط کردن و جهة کزندکی
افعی جون با شراب بیاشامند نافع بود و اکر با سرکه بر کزندکی عقرب ضماد کنند نافع بود و جهة

درد‌ها که از سردی و تری بود و صداعی که هم از آن باشد سود دهد و مسحق معده و احشا ر بود
و محلل نفخ و سده بگشاید و ادرار بول کند بغایت و رطوبات معده و امعا خشک کند و دماغ را
از اخلاط سرد پاک کند و تسخین کند و قی که پایه وی و اندکی عسل غرغره کنند و وی مرخی مثانه
بود و مصلح وی تخم خرفه بود یا بزر قطونا **اذخر** خلال مامون گویند و بسریانی سحیلس
خوانند و بیونانی سحومیس و بلفظی دیکرطو نسلس و سحوفس نیز گویند و بتی مکه و کوبه
دشتی و کاه مکی هم گویند بپارسی کوکیا خوانند بهترین آن اعرابی بود سرخ رنگ باریک
خوش بوی و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه اول و در حد گوهها باشد و مرغزاری
نیز باشد طبیعت نوع اعرابی گرمست در درجه اول و گویند در درجه دوم و خشکست در اول
و اسحق گوید گرم و خشکست در دوم منفعت وی است که سنگ گرده و مثانه بریزاند و منضج
و ملین بود و ادرار بول کند و خون حیض براند و محلل نفخ بود و فقاح وی نافع بود جهة
نفث دم و درد معده و ورم آن و شش و جگر و گرده و اختناق رحم را نافع بود و در بعضی
معاجین مستعمل بود اما اذخر جهة ودم صلب که در جگر بود و معده ضماد کردن نافع بود
و جهة دردها اندرونی خاصه رحم نافع بود و اگر با شراب بجوشانند بول براند و مسحق
مثانه سرد بود و محلل همه نفخها بود که در بدن پیدا شود اما مسحق و خوردن فعل وی زیادت
از مشروب بود اما بیخ وی سودمند بود اگر در جلاب جهة مفاصل سرد بدهند و جهة
تنقای بلغمی با سکنجبین در آخران بدهند و اگر بجوشانند و در آن نشینند موافق بود
و ورمها گرم که در رحم زنان بود و در بیخ قبض زیادة تر از فقاح بود اما در فقاح سخنی
زیادة بود اما قبض موجود است در همه اجزای وی و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن
گلابست که از وی بشویند و گویند مصدع بود و مصلح آن صندل و گلاب بود یا عرق نیلوفر
و بدل آن قصب الذریره است **اذان الفیل** فلیجوش است و گفته شود **اذان
الجدی** لسان الحمل است و گفته شود **اذان الارنب** اذان الشاه گویند و اذان
العنز الرنیز گویند و آن نوعی از لسان الحمل است و گفته شود انواع آن در لام **اذان
العبد** و اذان العنز نیز خوانند و آن مزمار الراعی است و گفته شود **اذان الدب**
بیونانی فلومس گویند و آن بوصیر است و گفته شود و این اسم بدان نهاده اند که بشکل
مانند وی است **اذارفیون** نوعی از کف دریا است و در زبد البحر گفته شود

انواع

انواع آن و صفت آن **اذریون** اذرکون خوانند و اردم نیز گویند و بیشتر قول صاحب
جامع آنست که نوعی از اقحوان است و گل اقحوان گویند زرد بود و سرخ بود و این خلافست
گل اقحوان زرد و سفید بود و هم گویند نبات آن بمقدار یک گز باشد و مولف گوید نبات
اقحوان یک گز باشد اما نبات اذریون مقدار یک وجب باشد و برگ آن بیرگ اقحوان
ماند اما گل وی بغایت سرخ بود مانند آتش و میان گل وی سیاه رنگ بود و از گل اقحوان کوچکتر
بود اما گل اقحوان میان وی زرد بود و بر کنارها کنار وی سفید و اذرکون بر کنارها کنار
سرخ بود و میان سیاه و آن نوعی از شقایق است بتحقیق و طبیعت آن گرم و خشک است
در دوم منفعت وی آنست که چون با روغن بیامیزند و بر ورمها صلب ضماد کنند
تحلیل دهد و سودمند بود جهة درد دل که کهن شده باشد و بر کلف طلا کردن نافع
بود و در وی قوه تریاقیه هست و جالینوس گوید عرق النسا و نقرس و درد مفاصل و العوق
را نافع بود و دیسقوریدوس گوید که زندگی جانوران را نافع بود و درد سینه و سنگ جگر
و معده را و چون سحق کنند و با روغن گل بسرشند و بر مقعد طلا کنند بواسیر و سقاق
را نافع بود و فولس گوید منی بیفزاید و چون سحق کنند با سرکه و برداء الثعلب طلا کنند
سود دهد و مقدار شربت از وی یک درم باشد و مضر بود بسپرز و مصلح وی عسل بود
و بدل آن بادآورد **اذان القسیس** فوطولیدون است و آن نوعی از حی العالم است
و گفته شود در حا **ارماط** درخت کادی است و کدار نیز گویند و گفته شود در کاف
ارمالا جوزی یمنی است خوشبوی و ارمالا نیز گویند و مانند قرفه بود و بهترین آن
بود که ببوی قرفه بود و طبیعت آن شیخ الرئیس گوید گرمست در دوم و خشکست
در اول و ادجیاش گوید در وی قبض و تحقیق بود منفعت وی آنست که بوی دهان
خوش کند و قوة دل و دماغ بدهد و در دردها نافع بود و قوة بیخ دندان بدهد
و اعصاب را قوة بدهد و اگر بر ورمها گرم ضماد کنند نافع بود و خوردن آن درد چشم
را نافع بود و شکم ببندد و مصلح آن جلاب با بزر قطونا بود و بدل آن چوب کادی
ارطاماسیا ارطمیسا است و اطمیسا نیز گویند و بلنجاسف و برنجاسف گویند
و گفته شود **ارسطا** بیخ است و گفته شود **ارزة** درخت صنوبر بری است
که بر نمی دهد و از وی زفت سازند و در زمین عرب بسیار بود و طبیعت آن

کرم وخشک است **ارز** بپارسی برنج کویند طبیعت ان سرد وخشکست در دوم وکویند
معتدلست وکویند کرمست در اول وخشک است در دوم بهترین وی کربالی بود بعد ازان
خوارزمی وبعد ازان کیلانی منفعت وی انست که شکم ببندد بستنی باعتدال اما برنج
سرخ شکم را محکم ببندد اما برنج کربالی جون بشویند وبا روغن بادام یا دنبه یا روغن
کنجد بپزند سودمند بود جهة کزندکی معده واکر باب خشک دانه بپزند سده
تولد نکند وطبیعت را نرم دارد واکر بابی که برنج سرخ در وی جوشانیده باشند
وبا بعضی ادویه قابض حقنه کنند جهة سحج روده نافع بود اما برنج سفید
لون رویرا صافی کند وبدنرا فربه کند اما مضر بود باصحاب قولنج ومصلح ان
شیر تازه است یا روغن وصاحب تقویم کوید مصلح ان عسل وشکر سرخ وجالینوس
کوید برنج بادمی نافع بود جهة شکم خون رفتن وعلت کرده ومثانه واختناق
رحم وتنرخورا بغایت نافع بود وجالینوس کوید بدل ان بستجواست **اربابرید**
دوائیست مانند پیاز شکافته که از سیستان خیزد منفعت وی انست که جون
بر بواسیر طلا کنند نافع بود واکر بیاشامند خون حیض براند بقوة **ارا لا**
مصطکی است وحلال نیز کویند وان علک رومی است وکیه نیز کویند وکفته شود
ارسد حجر النور است وکفته شود **اردم** آذریون است وکفته شد **ارسطولوخیا**
زراوند طویل است واین اسم مشتق از ارسطو است وکفته شود در زا **اردفناقی**
نباتیست صحرائی ودر طلا بکار برند وجهة کزندکی جانوران خاصه زنبور وجهة
درد جشم طلا کردن نافع بود وان قثاء الحمار است وکفته شود **ارمینا** طیا است
وان نوشادر است وکفته شود **ارقان** دقون است ودقان است وایرقان
ومعولیون وبرنا ویونا این جمله اسم حنا است ودر باب حا کفته شود **ارند**
اثلف است وکفته شد پیش ازین **اردشیران** نوعی از مرو است وکفته شود
در میم انواع ان وصفت ان **اربیان** ملخ دریائی است واین اجراد البحر خوانند
وان دو نوعست کوجک وبزرک بپارسی میکی دریائی خوانند وماهی ربیان خوانند
اکرچه صاحب جامع بیای قول اورده است که بلغة اهل شام نوعی از بابونه است
وقولی دیکر اورده است که ان بهار است وهرد وقول خلافست انجه محقق است

کفته

کفته شد وطبیعت ان کرم وخشک است وکویند تر است بهترین ان تازه بود منفعت
وی انست که باه را زیاده کند وطبع را نرم کرداند وکویند غذاء صالح دهد اما اصح آنست
که خلطی غلیظ بد ازوی حاصل شود وعکس دان مولد سودا بود ومصلح ان روغن بادام
بود وبدان ربیثا **ارجان** لوز البربر است وکفته شود **ارجوان** بهار درختی
است بپارسی انرا ارغوان کویند وان بهار جمعان خوانند وطبیعت ان سرد وخشکست
وپوست بیخ ان اکر بجوشانند واب ان بیاشامند قی تمام آورد واکر جوب وی
بسوزند وبرابرو مالند موی برویاند وسیاه وانبوه کرداند واکر از بهار وی شرابی
سازند منع خمار بکند ونافع **ارافرا** تخمیست سیاه ومدور شکل بغایت صلب
ودر میان عدس وکندم بسیار بود بشیرازی انرا سیمراء کویند منفعت وی آنست
که جون ارد وی با سرکه واب بر شند ساعت در افتاب نهند بعد ازان باب تنها دیکر
بر شند بیاء وبر ورمهای کرم صلب ضماد کنند نرم کرداند ودرد ان زایل کند **ارجیقنه**
نباتیست که انرا زریر خوانند وکفته شود **ارمنین** ابن جلجل کوید قلقل است
وکفته شود در قاف صفت آن **ارنب بری** لا غتوبر ولا عرعش ولا عویثی خوانند
بپارسی خرکوش کویند بهترین انست که لون ان بسیاهی زند وبیابانی بود که سک صید
کرده باشد وطبیعت ان کرم وخشکست خون وی جون کرم بود وبر بهق وکلف طلا کنند
زایل کند وجون خون وی بریان کرده مستعمل کنند دفع سموم بکند وسحج را نافع بود و
جلا جشم بدهد ودماغ وی بریان کرده جهة رعشة که بعد از مرض حادث شود بغایت
مفید بود وجون ضماد کنند دماغ وی برجای دندان خورد بروید ودر خواص آورده اند
که پای وی جون بر زن اویزند ابستن نشود مادام که با وی باشد وبقراط کوید
سر وی جون بسوزانند وبا پیه خرس یا سرکه طلا کنند برداء الثعلب نافع بود
وبنیر مایه وی جون با قسط یا با روغن یا با عسل حل کنند وبا سرکه بیاشامند صرع
را نافع بود واکر زن بعد از طهر سه روز بیاشامند با سرکه منع ابستنی بکند واکر زنی
که هرکز ابستن نشود بعد از طهر بخورد بی شک ابستن کردد وان باد رهر مجموع
زهرها کشنده بود باذن الله تعالی خاصه کزندکی افعی وکویند جون بدنرا بموی
وی بخور کنند از سرما اذیتی نرسد اما کوشت وی خونی غلیظ ازوی حاصل شود

وموق ان در نقرس ومفاصل نزدیکست بفعل مرق ثعلب دران نشستن کوشت
وي اولي ان بود که با روغن بپزند مثل روغن زیت واکر بریان کنند ببخار آب
بهتر بود و وی سهر آورد ومصلح وي ابازیر است **ارنب بحري** حیوانیست
حیوانیست دریایی کوچک صدفی بشکل سرخ رنگ وبرسروی سنگ بازه بود اکر سروي
بسوزانند وخاکستر ان بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود خاصه با بیه خروس
البته موي برویاند واکر در چشم کشند ازان خاکستر جلا بدهد ووي از جمله سموم
قتاله است وخون وي کرم بر بهق وکلف جون طلا کنند زایل کند وخاکستر ان جون
مسنون سازند دندانرا جلا دهد وعلامت خوردن ان ضیق النفس وسرخي جسم وسرفه
خشک ودشخواری بول ونفث دم ودرد معده ودرد کرده ولون بول بنفشي بود وشیررا
زیر کند وازان جمله است که کشنده بود معالجه ان بلعابات وروغن بادام شیرین
وشیر زنان وخیارزه وخطمی کند جوشانیده **ارسانیقون** زرنیخ زرد است
وکفته شود **ارطي** اطا است وکفته شود **ارغاموني** نباتیست که بشکل مانند
خشخاش بري بود وبلون نزدیک بشقایق النعمان ومردم باشد که فرق نکنند از شقایق
ومولف کوید بشیرازي انرا ماميثا سرخ خوانند منفعت وي انست که ریشهاي چشم
را پاک کند وورق ان جون ضماد کنند بر چشم ودم آن ساکن کرداند ودروي جلا وتحلیل
بود **ازاد درخت** درختیست در کوکان ویرا ذهرزمین خوانند ودر شهر ري
درخت هلیله ودر طبرستان طاخک بشیرازي درخت طغک خوانند بپارسي
درخت طاق کویند بهترین ان بستاني بود که بسیاهي مایل بود طبیعت ان کرمست
در سیوم وخشکست در اخر درجه اول وورق ان اکر بهایم بخورد بمیرد وجوب وي
نیز همین فعل دارد وعصاره وي نافع بود جهة دفع سموم جون با عسل بیاشامند
وجهة قولنج نافع بود وسده بکشاید ومقدار مستعمل از وي سه مثقال بود وثمره
وي مولف کوید جهة سرفه بلغمي نافع بود اکرچه صاحب منهاج وصاحب مفرده اورده
اند که کشنده است اما چند بار امتحان کرده شد خلافست وثمره وي اندک حلاوتي داشته
باشد وصاحب منهاج کوید بغایت تلخست ونه چنین است ووورق وي موي دراز کرد اند اکر
بدان سر بشویند وبدل ان در درازکردن موي ورق شهدانج بود **ازورد** حندقوقي است وکفته

شود

شود **اسفیداج** بپارسي سپیداب خوانند ونیکوترین ان بالغ سپید خوش بوي
بود وطبیعت ان سرد وخشک است در دوم وکویند خشکست در سیوم وجالینوس کوید
ریشها وسعفه وبثره وداء الثعلب وداء الحیه جون با روغن کل طلا کنند بغایت
مفید بود ودیسقوریدوس کوید مبرد جراحتهایي بود که در ظاهر بدن باشد
جون در مرهم زفت استعمال کنند وملین اورام بود ودانها چشم را نافع بود
واسفیداج قلعي جون برکزندکي عقرب بحري وتنین بحري بمالند نافع بود وجهت
شقاق نافع بود واسفیداج اسربي وجهة درد چشم جون باادویها خلط کنند نافع
بود ودیگر انرا ایذا کرداند ومسکن ودم کرم طلا کردن وخوردن اسفیداج کشنده بود
ومداواي وي قي کنند ومطبوخ تخم کرفس وانیسون ورازیانه وافسنتین وعسل کنند
وصاحب تقویم کوید اصلاح وي ابقند وصموغ عربي کنند وبدل اسفیداج رصاص
بود خبث الرصاص بود **اسفنج** ویرا ابر کهن کویند وابر مرده کویند حیوانی
دریاییست بدان سبب که جون دست بروي نهي خود را در کشد وقتي که بمیرد آب
ویرا بر ساحل اندازد وکویند نباتي دریاییست واین محقق است باقي خلافست وبهترین
وي انست که تازه بود وطبیعت وي کرمست در اول وخشک است در دوم منفعت وي
انست که جون بسوزانند وخاکستر وي در زخمي در ساعت زده باشند خشک بند کند
واکر بیاشامند خون رفتن باز دارد ومجفف اورام بلغمي وریشها بود واکر خاکستر وي
بشویند جهة درد چشم سودمند بود وجلایي تمام بدهد وشیخ الرییس کوید جون
با زفت بسوزانند قطع نفث دم بکند وتازه وي مضر بود با حشا ومصلح وي
رب غوره بود یا ریباس واز خواص اسفنج یکي انست که اکر شراب باب ممزوج
بود ویرا دران اندازند ابها جمله برکیرد واکر خواهند که همچنان مستعمل کنند
بمقراض پاره کنند بهاون نتوان کوفت وسباک ومتخلل باشد وبخانه زنبور ماند و
تجویف بسیار دران بود بلغة عرب هر شفه خوانند بپارسي نشکرد کازران ودر
مصر کازران انرا در اب مي نهند واب برمیکیرد وبجامه میمالند جهة مهره زدن
اسطوخودوس معني ان موقف الارواح است وان جزیره که از انجا خیزد نام
ان ستخاذس است وانرا شاهسفرم رومي خوانند وطبیعت ان کرمست در درجه

اول وخشك است در دوم وبهترين آن بود كه تازه بود وبوي آن بسبزي مايل بود
ودر طعم وي تلخي وحرافة بود منفعت وي آنست كه دماغ را از اخلاط پاك كند
وصرع را نافع بود وسده بگشايد ومرضها عصباني سودمند بود ومره سودا
وبلغم لزج براند ومحلل ومفتح بود وطبيخ وي مسهل سودا بود خاصه از سر ومفتح
ومقوي دل بود ومقوي جميع اعضا باطن بود وهمه بدن در تقويه دل وتذكيه فكر
بغايتست وشربتي از وي مقدار سه درم بود ومعده واحشا را از اخلاط بد پاك كند
ومغص را نافع بود وجهة زهري كه خورده باشند وگزندگي جانوران سودمند بود
واگر طبيخ وي بر مفاصل ضماد كنند درد ساكن گرداند واگر دو جزو از اسطوخودوس
ويك جزو پوست بيخ كبر كوفته وپخته با عسل سرشند واستعمال كنند جهة سردي
معده وخلطهاي بد نافع بود وبدل آن فراسيون است بوزن وگويند بدل آن بوزن
آن مرو است وگويند بدل آن افتيمون است ووي مضر است بشش وغثيان وكرب
آورد وصاحب منهاج گويد مصلح وي حماما بود وگويند بارزد وصاحب تقويم گويد
مصلح وي صمغ عربي يا كثيرا بود **استخار** زرنج سرخ است وگفته شود **اسيوس**
گويند نمك صيني است وآن سنگيست كه زود ريزان شود واز نم دريا نمك بروي
مي بندد وانرا زهرة اسيوس خوانند وجالينوس گويد سنگي سست است ومانند سنگهاي
ديگر صلب نبود وسفيد رنگ بود ونوعي بزردي زند وچون نزديك زبان برند زبان را
بگزد منفعت وي آنست كه چون با آرد باقلا بر نقرس ضماد كنند نافع بود وجهة ودمه بز
چون با كلس وسركه طلا كنند بغايت مفيد بود وجهة ريش وشش با عسل لعوق كنند سود
مند بود وجهة قوة زهر وي از حجر زياده بود ونيلوتر از وي بود چشم را قوة دهد وجلا
بخشد وسفيدي كه در چشم بود بكلي زايل كند چون در چشم كشند **اسموسا** اشموسانج
خوانند وان نوعي از مرو است ودر ميم گفته شود انواع آن **اسرنج** سليقون گويند
واهل مغرب زرقون خوانند وبيوناني سندوقس وآن سرنج است ودر سين گفته شود
اسقولس نبيذيست كه انرا باسياب خرد كنند وان اسراش است وگفته شود وگويند
نوعي از سريشم است **استطلس** گويند قفر اليهود است وگفته شود **اسقنقور**
سقنقور است وسقنقس نيز گويند وگفته شود **اسود سالخ** حية السودا است

وان

وان نوعي از مار است بپارسي سيه مار خوانند **اسقيل** بصل الفار خوانند وبصل القي وآن
بصل العنصل است وبصل الفار از بهر آن گويند كه موش را مي كشد بپارسي پياز دشتي خوانند
ودر ميان نركس بسيار بود چون او را از زمين بركشند خصي بايد كرد ودماغ تا قوه وي باطل
نگردد وخصي كردن وي چنانست كه نره او را از ميان بركشند ودماغ چنان كنند كه سفالي
آذرگون كنند وبر بن وي نهند ومشوي كردن وي چنانست كه در خمير گيرند وبعد
از آن در گل گيرند ودر تنور تافته تهي نهند تا پخته شود آنگاه پوست وي باز كنند و
بكارد چوبي دوباره كنند ودر رشته كتان كشند چنانچه از يكديگر دور باشد ودر
سايه بياويزد تا خشك گردد وطبيعت آن گرم وخشك است در دوم وحنين گويد در سيوم
بهترين وي آنست كه بغايت خود رسيده باشد وسروي كشيده بود ودر طعم وي شيريني
بود با تيزي وتلخي وگرمي منفعت وي آنست كه چون با عسل بر داء الثعلب طلا كنند بغايت نافع
بود ومجربست ورازي گويد جهة صرع وماليخوليا سودمند بود وخوردن وي تيزي چشم
زياده كند وجهة ربو وسعال مزمن وصلابة سپرز وعرق النسا ويرقان واستسقا بغايت مفيد
بود وشريف گويد چون بريان كنند و باشش چندان نمك خلط كنند ودو مثقال از آن بناشتا
بياشامند مسهل اخلاط غليظ بود واگر مقدار قيراطي از ريشه بن وي بياشامند قي معتدل آورد
بي مغص ومشقه وچون پنج درم از وي با بيست درم روغن زنبق بجوشانند تا پخته گردد
بعد از آن صافي كنند وبردارند وچون خواهند كه استعمال كنند در هر دو كف پاي بمالند
ودر جامه خواب روند وبخسبند نعوظي تمام آورد اما بايد كه پاي بر زمين ننهند وهفت روز
چنين كنند كه قوتي تمام بخشد ووي مقوي معده بود وبول براند وصاحب منهاج گويد مضر بود
بعصب سليم ومصلح وي حماما بود وصاحب تقويم گويد مصدع بود ودوار آورد ومصلح آن
شير تازه است كه بعد از آن بياشامند وگويند مضر است بسفل ومصلح آن ارد كوسلات
وگو مصدع بود ودوار آورد آن سكنكبين قندي است وسركه وي در باب خا گفته شود وتخم
وي جهت قولنج كه سخت بود دواي آن بود ونافع بود گويند چون بكوبند وبا شراب سرشند وحبها
سازند مانند نخود ويك حب از آن استعمال كنند وبعد از آن آب گرم كه در وي بوره ارمني جوشيده
باشد وبياشامند واز خواص وي آنست كه ورق وي اگر كودك بر روي وي بايستد ودرنگ كند
لنگ شود وگفته اند كه بعود فتبارك الله احسن الخالقين بدل وي بلبوس است وگويند اسقورد

[illegible]

اسقوردیون وکویند لوف وکویند قردماناودج اس بنکه فیطس خوانند وعاد کویند واسمار خوانند
وبپارسی مورد کویند وبهترین خروانی بود تازه وطبیعت ان سرد است در اول وخشک است در
دوم منفعت وی انست که شکم ببندد وعرق وخون که ازجمله اعضا روان بود بازدارد
وشکستکی اعصاط لاکردن نافع بود وجون بسوزانند بوی بدن خوش کند وسودمند بود
جهت ورمهای کرم وسوختکی اتش جون بران باشند نافع بود وجهة ورم کرم وجکر کرم
مقوی بود وبرمعده ودل وخفقان زایل کند وتخم وی سرفه را سودمند بود وشکم ببندد
ونافع بود جهة کزندکی عقرب ورتیلا وبوییدن اس نافع بود جهة بخار کرم واکر عصاره
وی درجشم کشند قوة جشم بدهد واب رفتن جشم زایل کند وبجوشاند بیش از شراب
خوردن قدری بیاشامند خمار بکند واکر زن مورد در شیب خود بخور کند خون رفتن
بازدارد وتخم وی تشنکی بنشاند وقی را باز دارد وبدل ان ورق توت است وکویند عصاره
زرشک ووی طبیعت ببندد وسهر آورد ومصلح آن بنفشه تازه است اس بری مورد
اسفرم است ودر میم کفته شود اسقولوقندریون سقولوقندریون خوانند وحشیشة
الطحال نیز کویند ودر مصر بکف النسر خوانند وجند اسم دیکر دارد ودر سین کفته شود اما اسقولو
بلغت یونان کاو ییستر دریا وقندریون فلابرا خوانند که طحال بنود وبسبب تاثیر این دارو
ودر کذا زاینده سبز این را نام خوانند وکویند بیخ کبر دوی است وکویند نوعی از اسقیل
است واین هردو قول خلاف است انجه محقق است نباتی صحرائی وبپارسی انرا زنکی دار وخوانند
ودر سین خاصیت وطبیعت ان کفته شود اسقوردیون سقوردیون خوانند وثوم الحیه
نیز کویند وآن ثوم بری است وبپارسی سیرمو کویند وطبیعت ان کرم وخشک است
در درجه جهارم منفعت وی آنست که حیض براند وازجمله ادویه تریاک است
ومنفعت وی در باب ثا وصفة ثوم الحیه کفته شود بدل وی ثوم الاکراست وکویند
عسل کوجک اسفند اسفید خردل سفید است وحرف سفید نیز کویند ودر باب حا
کفته شود اسارون بیخ کیاهیست بزرک مانند برک نبات لاذن خردتر وشکوفه
وی ارغوان رنک بود وتخم وی مانند خسک دانه بود ودر کوههاء دوم ودر مصر وهراة
نیز باشد وان دو نوعست غلیظ ورقیق واریک بیخ ریشهای بسیار باشد بشکل نادریت
بادیکتر باشد ورنک نادرین زرد بود وجون رنک ماهوان اما اسارون انجه میان باریک

وستبر

[illegible]

وستبر بود نیکوتر بود وطبیعت ان کرم وخشک است در دوم وکویند اسارون بیخ سنبل
است وکفته شود اما منفعت اسارون آنست که نیکو بود جهة دردها اندرونی و
ملطف ومسخن بود واکر یک مثقال با شراب بیاشامند نافع بود جهة عرق النسا وورکین
ووجع ومفاصل وسدة جکر بکشاید ومسهل بلغم لزج بود که در معده بود نزول اب وسل
وداء الثعلب وحیة نافع بود جهة استسقا وحیض براند ونافع بود جهة صلابة طحال
ومثانه را قوه دهد وکرده ودر خواص اورده که اکر بکوبند وبا شیر تازه بسرشند وضماد کنند
میان هر دو ران باه را برانکیزد وانعاظی تمام آورد ومجرب است ومضر است بشش ومجنون
اعصاب ومصلح ان میویزج است وکویند مصلح وی میویز است که در روغن
خریسانده باشند وبدل ان یک ونیم دانکی وزن آن حماما وجالینوس
کوید بدل ان زنجبیل است اسفرم واسمار هر دو اسم است وکفته شود اسفیوش
سشولیون است وبرغوثی نیز کویند وبه یونانی فسلیون وآن بزرقطونا است وکفته شود
اسفناج بپارسی اسپاناخ کویند وطبیعت ان سرد وتر است در اول وکویند معتدل است
میان حرارة وبرودة ملین بود وسینه را سودمند بود ودروی قوة جلا بود ووی
زود از معده بکذرد وطبع دارد بقراط کوید در سینه وشش را که از کرمی بود ودرد
پشت وموی را نافع بود ووی مضر بود بمراجهاسرد ومصلح وی مری وفلفل ودارجینی بود
اسقورون حب الحدید است وکفته شود اسطفین اصطفین است وکفته شد
اسر الارض کویند مازریون است وصاحب جامع کوید بحقیقت که آن حرباست
وبیونانی حامالاون اسم حربا است وبیونانی حامالاا اسم مازریون است واین سهو
بدین سبب کرده اند وهم صاحب جامع کوید بعضی متاخران کفته اند اسد الارض
نباتیست که به یونانی حمالاون مالس کویند ومعنی آن مازریون سیاه است وصفة
مازدیون وحربا هر دو کفته شود اسخاره بیونانی ارسمون کویند وآن تودری
است وکفته شود اشکیل خشم عوسج است وکفته شود اشنه شیبة العجوز
خوانند وکرکس مایه بغدادی کویند وبپارسی دواله خوانند ودوالی ودو المسک
نیز کویند وان بر درخت صنوبر وجوز وبلوط وغیران بپیچیده شود بهترین ان سفید
وخوشبوی باشد وان نوع مصری بود وانجه سیاه بود بد بود وان هندی است ودر رقت
کرفتن نم کنند تا زود کوفته شود وجالینوس کوید طبیعت ان در کرمی وسردی معتدل

است ودر قبضی اندکی هست وجنین کویند کرم بود در اول وخشک بود در دوم منفعت وی
انست که سودمند بود ووی جهة صرع واختناق رحم را قوة دهد وخفقان را نافع
بود واکر بجوشانند ودر ان اب نشیند حیض را براند ووجع رحم را نافع بود دیکر ابن بندد
ماری کوید معده را قوة دهد وخفقان را نافع بود وقوة دل بدهد وسده رحم بکشاید
واکر بر ورمهای کرم طلا کنند ساکن بکرداند و تحلیل صلابت مفاصل بکند ودرد جکر
ضعیف را سودمند بود ومحلل اخلاطی بود که در عروق جمع شده باشد وشهوة وباه
را زیادة کند منی بیفزاید وقوة قضیب بدهد وشیر زنان زیادة کند وجون بسایند
ودر جشم کشند جلا بدهد واکر در شراب بیندازند وان شراب بیاشامند سودمند شود جهة
کزندکی جانوران وازجمله سموماة بود واکر نیز در شراب نقیع کنند مقدار یکدرم یا دو
درم همین عمل کند واما اشته مضراست برودة ومصلح ان انیسون است وبدل آن فود
مانا **اسطلابوس** دار شیشعان است ودر دال کفته شود **اشترغار** زنجبیل العجم
خوانند ومعنی اشترغار شوك الجمال است وان بیخ انجدان خراسانی است وآن نوعی
از رافه است وانجدان از بیابان مرو وازبلاد روم خیزد دسک بهترین ان دو فی
است وصفت انجدان کفته شود وطبیعت اشترغار کرم وخشک است در دوم و
اشترغار مصلح وی سرکه است باید که در سرکه بپرورند بعد از استعمال کنند شیخ الرئیس
رحمه الله علیه کوید سرکه وی جهة معده نافع بود وقوة وی بدهد واشتها بیاورد
وهضم را قوة دهد واشترغار مسخن معده بود ودفع مضرة سموم بکند ودیسقوریدوس
کوید تب ربع را که از عفونت بلغم سوخته بود وخاصیت سرکه وی نزدیک باشد
که عنصل وبدل وی انجدان است وفولس کوید جوم وی مغنی بود ومصلح وی شراب
غوره وریباس بود **اشناداود** روفا خشک است وکفته شود **اسموسا** اسموسا
است وکفته شد **اسقاقل** شقاقل است وشقاقل وحشقیفل وهشقیفل نیز کویند
وان جزر اقلیطی است وبپارسی کزر البر خوانند بهترین وی مستبی بود که رنک بزردی
زند ووزن سنکین بود وطبیعت ان کرم است در سیوم وخشک است در دوم وکویند
کرم وتر است منفعت وی انست که باه را زیادة کند وقضیب را قوة دهد وادرار بول کند
وشیر بیفزاید واکر زن بخود برکیرد بجه بیندازد ودق ان اکر بکوبند وباعسل بیامیزند
وبر ریش خورنده نهند باك کرداند اما اسقاقل مقدار شربتی از وی سه درم باشد ومضر است
به شش ومصلح آن عسل است وبدل ان جلغوزه است یا بوزیدان **اشخیص** درخت دبق

است

است وان نوعی از مازریون است وانرا می سوزانند وبه شیرازی ویرابادوشی بیش
خوانند باهیزم اورند وجلاون مالس وتفسیر مالس سیاه بود ودر مازریون صفت
هر دو کفته شود **اشق** اشج خوانند وکلیانی نیز وان لزاق الذهب است وصفة لزاق
کفته شود اما اشق صاحب جامع کوید صمغ محروث است وصاحب منهاج کوید صمغ طرثوث
است وموثف کوید صمغ نباتیست که انرا بپارسی بدران خوانند وطبیعت ان کرم است در درجه
دوم وخشک است در اول اسحاق کوید کرم وخشک است در دوم وبهترین وی آنست که
که سفید بود ودانه درشت بود وبیسقوریدوس کوید مفتح سده جکر بود وسنک کرده
بریزاند منفعت وی انست که تحلیل صلابة سپرز کند جون بر وی طلا کنند واکر مقدار یکدرم
با سرکه بخورند ورم سپرز را بکدازند واکر با عسل خلط کنند ولعوق کنند معاصد وعرق النسا
سودمند بود وخنازیر وکرم را بکشد واکر بماء الشعیر خلط کنند وبیاشامند ربو را ودشخواری
نفس را نافع بود ونیم مثقال با عسل جهة صرع نافع بود ومسهل بلغم بود واستسقا را نافع بود
واکر با ادویه مسهل بود بلغم لزج غلیظ نافع بود وجون با ادویه خلط کنند ماده صفرا براند
واکر مره جشم بدان بمالند خوب جشم وسفیدی جشم وتاریکی را زایل کند جهة ریشهای بد بغایة
سودمند بود وجهة خناق که از بلغم ومره سودا بود نافع بود وبجه مرده با زنده
بیرون آورد واکر بخورند وبخود برکیرند واکر با سرکه حل کنند وبر ورمهای بلغمی صلب
وخنازیر وسعله وامثال ان طلا کنند تحلیل کند جون با زیت بسرشند وبر کلف وبهق
بمالند نافع بود واکر باب بکدازند وبدان غرغره کنند دماغ را پاک کند وحلق را از بلغم
وخوردن ان سودمند بود جهة درد پشت وفالج وخدر وبادها بشکند اما مضر بود بجکر
ومصلح ان زوفا است وبدل ان وسخ کوا بر البحرا است وکویند بدل ان سکبینج است وکویند
بدل آن خردل سفید **اسراش** اصل الخنثی است وقول صاحب جامع انست که نه اصل الخنثی
است وسهو کرده است قول صاحب منهاج وصاحب تقویم در وی معتبر است بپارسی
سریش کویند وطبیعت ان کرم وخشک است در دوم وجون بسوزانند کرم بود در درجه
دوم وخشک بود در سیوم وسودمند بود جهة داء الثعلب جون طلا کنند لیکن مضر بود
بمعده ومصلح وی کلقند بود وبر متق طلا کنند وبر ورمهای بلغمی نافع بود وبکدازد و
مقدار شربتی از وی پنج درم بود وجون نخود کنند وبیاشامند بول براند **اشنان**

حرض گویند وان انواع است وانرا غاسول خوانند وبهترین ان بارقی است سبز بالک
وبارق موضعی است نزدیک کوفه ولطیف ترین ان سفید بود طبیعت ان گرم است
در دوم وگویند در سیوم ومحرق بود ومفتح سده بود ومنقی گوشت زیاده بخورد
ونیم درم اب وی عسر البول بکشاید ویک درم اروی حیض براند وسه درم مسهل ماده
مستسقی بود وپنج درم از وی بچه مرده یا زنده بیندازد وده درم از وی بیم قتل است
ومضر بود بمثانه ومصلح وی عسل است یا کلا انگبین وگویند مصلح وی مغز تخم خربزه
است وار عقب وی روغن بنفشه **اشیاف مامیثا** عصاره مامیثا است وگفته شود
اصابع صفر بیخ نباتیست مانند کف ابلق است زرد وسفید وصاحب تقویم گوید بیخ پنج
انگشت است این خلاف است نوعی هست که زرد بود وتیره رنگ نی سفیدی وانرا کف عایشه وکف
مریم نیز گویند وطبیعت ان گرم وخشک است در دوم محلل فضلها غلیظ بود جهة سمها
نافع بود کزندگی جانوران وجهة جنون بغایت نافع بود وعصبها را پاک کرداند از اخلاط
ودیسقوریدوس گوید اعضای عصبانی را نافع بود ودردها ساکن گرداند وجنون
ووسواس را بغایت نافع بود ودرد مفاصل ورعشه را بغایت سودمند بود وبدل وی
در نفع جنون یک وزن نیم هزارچشان است وچهار دانگ ان سعد ووی مضر بود
بالات بول ومصلح ان حب الاس یا بلوط بود **اصابع هرمس** فقاح سورنجان است
وزرد وسفید بود وبهترین ان سفید است وصاحب جامع گوید شنبلید هم فقاح سورنجان
است وزرد وسفید بود وبهترین ان سفید است وصاحب جامع گوید شنبلید هم
وصاحب منهاج گوید شنبلید ورق سورنجان است وطبیعت ان گرم وخشک است
درجه دوم ومسیح گوید در سیوم وریشهای کهن را نافع بود ونقرس را ضماد کردن سود
مند بود وبقراط گوید تریاق درد مفاصل بود خاصه در وقت نزول ماده وصاحب منهاج گوید
در قوت مانند سورنجان است وبوییدن ان نافع بود جهة صداع سرد وبادها که در دماغ
بود بشکند وسده او بکشاید **اصابع الفتیات** انگشت است وگفته شود **اصابع
العذاری** نوعی از انگور سیاه است دراز مانند بلوط انرا انگور زینبی خوانند طبیعت
ان گرم وتر است ودر عنب گفته شود **اصل السوس** اصل المثل است وبپارسی بیخ
مهک گویند وباصفهانی اند وطبیعت ان معتدل است در گرمی وسردی وتری وخشکی سودمند

بود

سودمند بود جهة خشونت سینه وقصبه شش وحلق تشنگی بنشاند ودیسقوریدوس
گوید دشخواری زادن وحرقه بول واختلاج ووجع عصب اگر بیخ مهک خشک کرده سحق
کنند ودر چشم کشند همان خاصیت عصاره دارد وناخنه وگوشت زیاده ببرد وعصاره
وی جهت درد سینه وجگر وجرب ومثانه ودرد گرده نافع بود رب وی وطبیخ وی جهة
انواع سرفه را وبدل وی نیم وزن ان رب السوس است **اصول الاربعه** بیخ کاشنی وبیخ
رازیانه وبیخ رازیانه وبیخ کبر وبیخ کرفس را گویند وهر یک بجای خود گفته شود **اصل اللوف**
دیوفونیطس خوانند وان بیخ فیلجوش است وبیونانی دراقیطون گویند وطبیعت آن
گرم وخشک است در درجه سیوم منفعت وی انست که اخلاط غلیظ لزج دفع کند وسده
بکشاید از ان جگر وسپرز وگرده نافع بود جهة ریشهای بد واگر با سرکه بر بهق طلا کنند سود
مند بود **اصل المرجان** بسند است وگفته شود **اصل القصب** بپارسی بیخ نی گویند ودر
وی قوة جاذبه هست واگر بکوبند وبر عضوی که اهن در وی باشد ضماد کنند بیرون آورد
وچون سحق کنند با سرکه بسرشند وبر وجع مفاصل کنند نافع بود ویا با ترمس بر کلف طلا کنند
ببرد واگر بسوزانند وبا پیه انجنا بسرشند وبر سر نهند موی را برویاند وقوت دهد
اصل الراس بیخ راس است وان نوعی از فلیجوش است ترکان انرا بدره خوانند وخاصیت
وی در باب با در صفت راسن گفته شود **اصل اللینوفرهندی** فلا است وفاغیه نیز گویند
وگفته شود **اصل السوسن الابیض** بیخ سوسن سفید است ودر دوم در میان بنفشه
می برورند وباطراف می برند وان مشهور است به بیخ بنفشه وان قسطسیری است ودر باب
قاف خاصیة ان گفته شود **اصل السوسن الاسما نجونی** ایرسا است وگفته شود
اصل اللفاح بیروح است وسابیزج گویند وگفته شود در با صفت بیروح الصنم
وانواع ان وخواص آن **اصل الفلفل** فلفلمویه است وگفته شود **اصل الخنثی** اشراس
است وگفته شد **اصل الکرفس** بپارسی بیخ کرفس خوانند ومنفعت ان در کاف گفته شود
اصل الهندبا بپارسی بیخ کاشنی خوانند منفعت وی در باب ها گفته شود **اصل
الرازیانج** بپارسی بیخ رازیانه خوانند ومنفعت وی در صفت رازیانه گفته شود
اصل الکبر بپارسی بیخ کبر گویند وطبیعت ان عیسی گوید گرم وخشک است در
سیوم منفعت وی انست که اگر بر خنازیر طلا کنند با سرکه تحلیل کند وعرق النسا وبواسیر

را نافع بود و مقطع و ملطف بود و بوست آنجهة درد دندان که از سردي بود سودمند بود
جون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند یا تنها بخایند و اکر با سرکه بسایند و بر کلف
و بهق سفید طلا کنند نافع بود جهة سپرز بغایت سودمند بود خوردن با سرکه و یا با سرکه
و عسل طلا کردن و وي اخلاط غلیظ لزج را قطع کند و با بول بیرون آورد و وجع وركین
را نافع بود و حیض براند و جون بدان غرغره کنند بلغم را قلع کند و اکر کوفته بر دیشهاء بد
باشند یا ضماد کنند بصلاح آورد و ورمهاي صلب بکدازد و مسهل بلغم بود و مضر بود بمثانه
و مصلح وي عسل بود و بدل وي در ادویه سپرز یکدرم حلتیت بود با سکنجبین **اصطفین**
اسطفین است وکفته شد **اصل العرطنیثا** اذربو است وکفته شد **اصل الانجدان**
الخراساني اشترغار است وکفته شد **اصف** اصل الکبر است وکفته شد
اصل اللوز المر بیخ درخت بادام تلخ جون بپزند و نیک بکوبند و با سرکه و روغن کل
خلط کنند و بر پیشاني ضماد کنند درد سر سرد را نافع بود **اصطرك** سطرکا کویند و آن
صمغیست برنك عناب جرجاني سرخي که بسیاهي مایل بود بغایت خلوقي رنك دیسقوریدوس
کوید نوعي از میعه است و کویند صمغیست که از درخت روم حاصل میشود و جالینوس
و غیر وي کویند صمغ زیتون است و دخان وي قایم مقام دخان کندر بود در همه حالاتي
و ابجه محقق است صمغ زیتون است و طبیعت ان کرمست در سیوم و خشك است در اول
و رازي کوید کرم و خشك است در دوم منفعت وي انست که جهة سعال و نزله سرد را
نافع بود و حیض براند و صلابة رحم را سود دهد جون بپاشامند یا بخود بر کیرند
و صاحب منهاج کوید مصدع بود و مصلح ان رازیانه بود و شربتي از وي
تا یکدرم و نیم باشد و صاحب تقویم کوید مولد سبات و صداع بود و مصلح آن شراب نیلوفر یا
خمیره بنفشه بود و کویند بدل آن جند بیدستر است **اضموط** اطماط است وکفته شود
و اطموط نیز کویند **اضراس الکلب** بسفایج است وکفته شود **اطمیسا** قیصوم
است وکفته شود **اطماط** صاحب جامع کوید اطموط و اطماط و اطیوط هر سه
بندق هندیست که ان را رته خوانند و صاحب منهاج کوید دوایي هندیست بقوه بوزیدان
و صمو کوید بدرستي که کویند ان الکمکت است و این سهو است و خطا و صاحب جامع
کوید بعضي کویند فوفل است و همو کوید خطا است و مولف کوید ابجه محقق است نوعي

از باقلا هندیست سخت بود و نقطهاي سیاه بروي و بصلبي شبیه بود به بندق هندي
و طبیعت ان کرم و تر است کرمست در دوم و تر است در اول منفعت وي آنست که بجهت
را زایل کند و باه را زیادت کند **اطریه** بپارسي رشته خوانند و از آرد فطیر سازند
و طبیعت ان کرم و تر است دیر هضم شود نافع بود جهت سینه و سرفه و شش جون قند
و روغن بادام اضافت کنند یا نمشك و اکر با بقلة الحمقا بپزند یا السان سودمند بود جهة
نفث دم و منفخ و بطي الانحدار بود و مصلح وي فلفل و سعتر و فودنج بود و بعد از ان
مثلث یا عسل یا زنجبیل پرورده خورند **اطا** درخت غرب است و در غین کفته شود
صفت **اطبا الکلبه** مخاطبه است و بنیر نیز خوانند و ان سبستان است وکفته شود
اظفار الطیب ناخن بویا و ناخن صدف کویند و ناخن بریان بشیرازي ناخن دیو خوانند
و طبیعت ان کرم و خشك است در دوم و ماسرجویه کوید در سیوم منفعت وي آنستکه
جون زن در شیب خود دود کند حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و خفقان
و درد معده و جکر و رحم را سودمند بود و رازي کوید اکر با سرکه بیاشامند شکم را
نرم کند و بسیار وي سحج آورد و مصلح وي کل مختوم یا قبرسي بود و بدل ان قبض الذریره
اعین المراطبین سنکسبویه است وکفته شود **اعنرس** جوز رومي است وکفته شود
اغنیس اثلق است وکفته شد **اغرسطس** ثیل است وکفته شود **اغبر** توتیا است
مرکب از شنج و توتیا کرماني و نبات مصري **اغلیقي** بزبان یوناني میبخبج بپارسي
بجتجوش خوانند و در مرکبات کفته شود **افاسوز** دهن الفجل است و در مرکبات
کفته شود **افلاطون** مقل است وکفته شود **افربخشك** فربخشك و بلنمشك
و فلنجمشك و فلنکمشك و بلنجمشك و برنجمشك نیز خوانند و بشیرازي بالنکو خود رو
خوانند و در بستانها روید و در کنار اب روان بسیار بود و طبیعت ان کرم و خشکست
در اخر درجه دوم بوییدن ان سده دماغ را بکشاید و جهة خفقان که از بلغم و سودا
بود نافع بود و جهة بواسیر بغایت سود دهد و جکر و دل و معدهٔ سرد را قوت دهد و غذاها
غلیظ هضم کند و بوي دهان خوش کند و دندان سخت کند و بوییدن ان مضر بود بدماغ
کرم و مصلح آن بنفشه است و بدل آن قرنفل است و وي را بپارسي قرنفل بستاني خوانند
افربیون فرفیون است وکفته شود **افلنجه** قلنجه است وکفته شود **افسنتین**

خنوق خوانند وان انواع است خراساني و رومي و سوسني و طرسوسي و نبطي و سودي و كويند
نوعي از دربند است و مولف كويد نوعي از بر نجاسف كوهي است و كاهان بشكل اقحوان بود
لو جكتر و بغايت تلخ بود و كل اقحوان سفيدي دارد وان ندارد و نيكوترين ان رومي بود
وطبيعت ان كرمست در اول و خشكست در دوم در جشم كه كهن شده باشد سود دهد
وجهة معده سرد بغايت مفيد بود و مسهل صفرائي بود كه در معده باشد و قوة بدن بدهد
ولون را نيكو كرداند واكر بر ورم ضماد كنند نافع بود و بول و حيض براند جون با عسل بخود
بر كيرند وجهة كزندكي عقرب بغايت نافع بود و در تقويه معده و جكر بغايت نافع بود
وجهة بثهاء كهن و بواسير و شقاق مقعد و صلابات اندر وني ضماد كردن و اشاميدن
نافع بود و در داء الثعلب و حيه مجنيق اما معده كرم را مضر بود و مصدع و مصلح وي انيسون
است يا مصطكي و بدل ان جعده يا شيح ارمني بود و در تقويه معده اسارون با نيم وزن
ان هليله اما صاحب جامع آورده است كه مقوي معدهٔ كرم بود و بلغم كرداند از اخلاط حاده
وجهت مفاصل بغايت نافع بود جون سبب آن خلطي كرم بود و جون با سركه بپزند و بر سپرز
ضماد كنند نافع بود و اكر با روغن بادام بپزند و اندكي زهرهٔ بز اضافت كنند بعد از ان
در كوش جكانند محلل رياح بود و كوش را پاك كرداند از جراحت و نافع بود جهة كري افيلون
شيح جبلي است و كفته شود افيون عصارهٔ خشخاش سياه مصري است و انرا لبن الخشخاش
خوانند بايد كه جون در آب كرم اندازند زود حل شود و در آفتاب كرم نهند نرم شود
وانجه مغشوش بود ابراز زرد كند و درست بماند و غش وي بماميثا و بلبن خس بري كنند
وانجه بغايت براق بود غش وي بصمغ كنند و مولف كويد غش ان به مر ميكنند در حلب
اما طبيعت افيون سرد است در درجه جهارم و خشك است در سيوم و اسحق كويد سرد
و خشك است در جهارم منفعت وي انست كه مخدر بود و مسكن همه وجعها بود جون
طلا كنند و اكر بياشامند شربتي از وي مقدار عدسي بود و از دو دانك زياده نكنند
و ريشها خشك كرداند و سودمند بود جهة و دمهاء كرم و اكر با زرده تخم مرغ بريان كرده
بر نقرس طلا كنند درد ساكن كرداند و خواب آورد و اكر بخود بر كيرند نزح را سود دهد
و اكر با روغن كل و زعفران در كوش جكانند درد كوش زايل كند و اكر با شير زن در جشم كشند درد
جشم ساكن كرداند و اكر با روغن كل در سر مالند صداع زايل كند و جهة سحج و حبس اسهال نافع

بود و دو درم از وي كشنده بود و مصلح وي فلفل است و دارصيني و جند بيد ستر و فرفيون
و بعد از ان قي و حقنه و شراب كهن بسيار و بعد از ان حمام و بعد از حمام آشهاي خوب
و صاحب تقويم كويد مصلح وي عود هندي بود يا عود الوج و بدل ان سه وزن آن
بزر البنج و يك وزن ان تخم لفاح است افتيمون ان بزري و زهري و قضباني خرد است
و بهترين ان افريطي بود يا مقدسي كه تخم وي سرخ بود و تازه طبيعت ان كرم و خشك است
در سيوم نافع بود جهة صرع و تشنج امتلائي و مسهل سودا و بلغم بود و جهة ماليخوليا
بغايت نافع بود اكر با افسنتين بياشامند يا تنها و بايد كه در مطبوخ بسيار نجوشانند
كه قوة وي باطل شود و غثيان و قي آورد و شربتي از وي در مطبوخ از پنج درم تا هفت
درم بود و كويند تا ده درم و صاحب منهاج آورده است كه شربتي از يكدرم تا دو درم بود
و رازي كويد از جهار درم تا شش درم و محتاج مصلح نيست و صاحب منهاج آورده
است كه بروغن بادام چرب كنند اكر تنها استعمال كنند و ابن ماسويه كويد مصلح وي
انست كه پيش از ان روغن بادام استعمال كنند و اكر همجنان خشك استعمال خواهند كرد
از دو درم تا جهار درم و بدل آن رازي كويد در مسهل سودا بوزن ان نزيد و دو دانك
ان حاشا و كويند بدل ان يك وزن نيم ان حاشا است و كويند بدل آن اسطوخودوس
است و بسفايج و مضر بود بشش و مصلح ان كثيرا بود و صاحب تقويم كويد مصلح آن
شراب صندل يا رب سيب بود اقحوان احراق المرضي خوانند و كفته شد و در مصر كركاش
خوانند و بيوناني قريانيون و در موصل بشجرة الكافور و بپارسي كاو جشم خوانند و بعربي
عين البقر و بشيرازي بابرنه كاو و بهترين وي آنست كه برك وي سبز بود و بيرون كل وي
سفيد بود و اندرون زرد و در طعم وي تلخي بود و نوعي هست كه برك سفيد ندارد طبيعت ان
كرم و خشك است در دوم و جنين كويد كرمست در سيوم و خشك است در دوم منفعت وي
آنست كه مفتح سدة جكر بود و محلل رطوبات و مسهل بلغم و سودا بود و صلابة رحم را
تحليل كند جون زن در آب ان نشيند و زني را كه حيض و صلابة رحم از آنجا بسته بود فرزجه
از وي بخود بر كيرد بكشايد و اكر همجنان خشك كرده بكوبند و با سكنجبين يا با نمك بياشامند
مسهل بلغم و مره سودا بود و صاحب جامع قول شريف آورده است كه آب وي جون بكيرند
و بر اعضاء نزديك انثيين و بر كير طلا كنند قوة مجامعت بدهد تمام و اكر ادمان بويدن

ان کنند سبات آورد و اکر تو وی ببویند خواب آورد و مقدار شربتی از وی سه درم بود
اما مضر بود بمعده و سبرز و مصلح وی انیسون بود و کویند کشنیز و قند **اقوبلاسمون**
دهن البلسان است وکفته شود در باب با در صفت بلسان **اقاقیا** عصاره قرظ است و قرظ
تخم خاریست که ادیم بوی دباغت میکنند و جالینوس کوید صمغ اوست و بعضی کویند رب
تخم خرنوب است و کویند عصارهٔ بوست انار است و این اقوال غلط است ان عصارهٔ
قرظ است و در مصر سبط و سنط خوانند و قرظ بپارسی کوره کویند یعنی بزغنج و ان مصری بود و قلفا
نیز خوانند و طبیعت ان سرد است در اول درجه دوم و مجفف است در سیوم و عیسی کوید
سرد است در اول و خشک است در دوم و بهترین وی ان بود که صلب و ستبر و سیاهی سرخی
امیز بود منفعت وی انست که جون بخود بر کیرند قطع خون رفتن بکند و جون بپاشند
جهه سحج نافع بود و اسهال دموی و استرخاء مقعد و رحم نافع بود و شکم ببندد حقنه
کردن و خوردن و جهه ابله جشم نافع بود اکر باداروها بود و روشنایی جشم بیفزاید
و در طلاها که جهه شکستکی اعضا بود نافع بود و اکر بر ورمهای کرم طلا کنند سودمند بود
و رها نکند که ماده بریزد و ریش لثه را نافع بود و داخس را نافع بود و سوختکی اتش و بدل وی
حضض بود یا صندل و عدس مقشر بوزن ان **اقماع الرمان الهندي** نار مشک است
وکفته شود **اقشوس** کویند دبق است وکفته شود **اقادون** عود الوج است وکفته
شود **اقلیمیا** قلیمیا کویند و در قاف کفته شود **اقومالي** ماء العسل است وکفته شود
اقط بپارسی کشک کویند و بیو کویند و طبیعت ان کرم سرد و خشک است شکم را ببندد
خاصه بریان کرده اما دیر هضم شود و معده را بد بود و مصلح ان بعد ان خوردن انکبین
بود **اقطی** خمان کویند و ان دو نوع است بزرک و کوجک خمان بزرک شبوقه کویند و کوجک
خاما اقطی وکفته شود مکرر صفت ان و ثمر ان بک کویند **اقطن** بلغه اهل یمن ماش است
وکفته شود **اقتالوقی** بیونانی معنی ان شوکة البیضا است و ان باد آورد است وکفته شود
اقتاارانیقی بیونانی معنی ان شوکة العربیه است و ان شکاعی است وکفته شود **اکج**
تفاح بر است و آن زعرور است وکفته شود **اکروفش** کرفس است وکفته شود انواع ان
اکروهلع انزروت است وکفته شود **اکروفش** جوز رومی وکفته شود و اعیوس
نیز کویند وکفته شد **الکشوث** کشوث است و شکوثا و زجول نیز خوانند وصفت

آن

ان در باب با در صفت بزر وکفته شود **اکلیل الملک** کیای قیصر خوانند بپارسی کلیل الملک
خوانند و بهترین وی آنست که تازه و رسیده بود و برنک زردی بود که بسفید مایل بود
و جون بشکافند دانهٔ وی زرد بود طبیعت ان کرم و خشک در اول منفعت وی آنست
که محلل و ملین اورام صلب بود که در مفاصل و احشا بود و اکر با افسنتین بر ورمها جکر
و سپرز و احشا ضماد کنند نافع بود و جون با شراب بجوشانند و بپاشند درد معده ساکن
کرداند و عصارهٔ وی جون تر باشد با میبختج بیامیزند و در کوش جکانند درد کوش ساکن
کند و جون با میبختج ببزند و بر ورمهای کرم که در جشم و رحم بود و مقعد و انثیین ضماد
کنند نرم کرداند و جون با میبختج بیاشامند اخلاط بکدازاند و شربتی از وی مقدار یک درم
بود اما مضر بود با نثیین و مصلح وی عسل بود و بدل وی فراسیون است بوزن ان یا بوزن
ان لبان ذکر یا بوزن ان بابونج و نیم وزن ان ورق انجیر **الکهک** صاحب منهاج کوید
جو بیست هندی و هو کویند بند قهندیست و کویند اطموطا است و این اقوال صاحب منهاج
همه سهو است و خطا و قول صاحب مفرده در اینجا معتبر است که ان حجر العقاب و حجر
النسر و حجر الولاده خوانند و بیونانی اناطیطس و معنی این اسم آنست که آن سنکیست که زاییدن
آسان میکند و مولف کوید مانند جوزی عقدار جوز بوا تیره رنک بود جون بجنبانند مغزی
در اندرون وی بجنبد و بغایت املس و صلب بود و دشخوار شکن باشد جنانچه بندارند
سنکیست و سبز بود و جون بشکنند مغزی در اندرون وی بود سفید تلخ طعم و بشکل بلوط
بود بشیوازی ابزاکن ابلیس خوانند یعنی خصیه ابلیس منفعت وی آنست که زنان آبستن
و مجموع حیوانات جون در شیب ایشان نهند آسان بزایند و اکر در هر بندند و بر ران زن ابستن
بندد زود بزاید و از خواص وی آنست که جون در ادیم کیرند و بر ساق جب بندند آسان
بزاید و اکر سحق کنند و با شیر زنان بشم زا بدان بیالایند و زنی که نزاید بخود برکیرد
بفرمان خدای تعالی ابستن کردد و شریف در خواص اورده است که جون در دست کیرند و با کسی
مخاصمت کند خصم بر وی غالب نیاید و اکر بر درختی بندند که بر می اندازد دیکر بر نیندازد
و ابن ماسویه کوید بدل ان فاوانیا است **اکمو بزان** دعی الحمام است وکفته شود **الانفسه**
فرفیون است وکفته شود **الاسا** اموسر است و ابنوس نیز کویند و ساسم و ان بالخاء
است وکفته شود **المبطوط** کشت برکشت است وکفته شود **الاطیبی** لبلاب است وکفته

وکفته شود السنة العصافیر لسان العصافیر خوانند وکفته شود الوج نوعی از بخلم
است وبشیرازی کاذ دیسك خوانند ودر مخلصه کفته شود انواع آن الط تمام
است وتماما وتمام الملك نیز کویند وهر فولیون وان سیسنبر است بشیرازی سه سنبل
خوانند وکفته شود در سین الاسیون راسن است وکفته شود الیه بپارسی دنبه
کویند طبیعت وی کرم وتر است دیر هضم شود وغذا بد دهد کرم وتر وغلیظ تر ازبیه بود
نافع بود جهة عصبها کوفته خورده چون بدان ضماد کنند وابن ماسویه کوید مفسد معده
بود ومحلل اورام صلب مصلح وی زنجبیل وفلفل ودارصینی وموی بود وبعد از خوردن
وی جوارشات خوردن نافع بود اماموز حاما است وکفته شود اموس وابنوس نانخواه است
وکفته شود امعاء الارض زغلام کرم خوانند وان خراطین است وکفته شود امعاسیر بلغه
رومیان عصبی حصرم است بپارسی اب غوره کویند ومنفعت ان در صفت حصرم کفته
شود امو باربیرا انبر باریس کویند وکفته شود املج بپارسی امله کویند وبهترین ان سیاه بود
وطبیعت ان سرد است در دوم وکویند در اول وخشك است در دوم وبعضی کویند کرمست
بهر حال خشك است بی خلاف منفعت وی آنست که مقوی معده ومقعد واعصاب ودل
بود واشتهاء طعام باز دید کند وجهة بواسیر نافع بود وسودا وبلغم براند وبغایت
مقوی دل بود وحفظ وذهن زیادة کند ومقوی همه اعضا بود وموی را سیاه کرداند
چون باب آن وحنا خضاب کنند واکر دو درم ازوی نیم کوفته کنند ودر اب ستوری
نخو بسا[illegible] دو ساعة بعد ازان صافی کنند وسه نوبت در چشم چکانند سفیدی که در
چشم باشد سود دهد واین مجربست وشربتی ازوی سه درم بود [illegible] اما مضر بود بسپرز
ومصلح ان عسل است وبدل ان مثل او امله امغیلان درختیست بیابانی ومعروف بود بشوکة
المصریه وطبیعت آن سرد وخشك است وقابض منع خون واصناف سیلان ازرحم بکند وورق
ان ورم لهاة وسفار را نافع بود وخون ببندد ایجبار نباتیست دو[illegible] عرق وان ازادویه
سرخیه است وکویند در میان زرع اسبست روید وعصارهٔ ان مانند اب بقم بود
بغایت سرخ رنك منفعت بیخ وی آنست که یك مثقال نیم ازان کوفته بجوشانند وبا
قدری قند ومیفختج بیاشامند جهة نفث دم نافع بود از هر عضو که باشد از قصبهٔ
شش وحجاب سینه وسحج امعاء وبواسیر وکشودکی سرکها وقوة امعا بدهد وشکم ببندد

بی انکه

بی انکه زحمت رساند وریش شش پاك کند وقطع قی بکند وشکستکی اعضا را نافع وخاصیة
وی بسیار است انجل عسل است وکل ویرا کثیر المنفعة خوانند بپارسی خطمی خوانند وکفته
شود انبرباریس بپارسی زرشك کویند وزارج کویند وبهترین آن بود که بغایت خود رسیده
بود ولون وی سرخ بود که بسیاهی مایل باشد شیر دار وطبیعت ان سرد وخشك است در دوم
صفرا بشکند وقوة معده بدهد ودل وجکر وقی باز دارد وتشنکی بنشاند وسحج را نافع بود وبر
ورمها کرم ضماد کردن سودمند بود وقطع ترف دم بکند ومقوی جکر کرم بود چون باادویه
مثل اسبل خلط کنند وشکمی که از سردی جکر روانه بود ببندد وجهة معدهٔ که ضعیف شود
بسبب تب بلغمی نافع بود اما مضر بود کسانی را که طبع ایشان بسته بود ومصلح ان جلاب
بود وبدل ان بوزن ان تخم کل وچهار دانك وزن آن صندل انجره موزنجوش است
ودر آذان الفار کفته شد انفوخن رازی کوید ورد منتن است وکفته شود انخفطینا
بلوسیطون کویند وسطبوس وعنم وحد کویند وان ثمرهٔ شوك مصری خوانند بپارسی کلنار
کویند وبعضی جلنار وبشیرازی کل صد برك ودر باب جیم کفته شود انجیره حشیشة الکلب
خوانند وشربت نیز کویند وصوف الارض وان فراسیون است وکفته شود انیسون
بپارسی رازیانه رومی خوانند وان دو نوعست آنچه رومی بود بشکل نانخواه بود وانچه
غیر رومی بود بقدر ما نا ماند بهترین وی رومی بود وطبیعت ان کرم وخشك است در
سیوم ودر قبضی اندك بود بول براند وبادکه در شکم بود تحلیل کند وازان مجموع بدن
وقطع سیلان رطوبات باکند وحیض وعرق براند وتشنکی بنشاند شکم ببندد وچون
در شیب بینی بخور کنند صداع سرد ونزله سرد را نافع بود وسده جکر را بکشاید وشهوة
جماع برانکیزد ودفع مضرة سموم جانوران بکند واکر سحق کرده باروغن کل خلط کنند ودر
کوش چکانند درد کوش را نافع بود وجهه استسقا ونفخ معده وقراقر بغایت سودمند
بود وچون در چشم کشند سبل کهن ببرد ونافع بود تبها کهن را وسده جکر وسپرز
ومثانه ورحم بکشاید واکر سحق کرده سنون سازند کند دهن که سبب ان از عفونة بن دندان
باشد نافع بود واسحق کوید مضر است بامعا ومصلح ان تخم رازیانه است وبدل ان تخم
شبت وکویند بدل ان کرویا است انارکیوا کویند خشخاش است وکفته شود انساثا
زبیب الجبل است وانرا میویزج خوانند وکفته شود انجدان دو نوعست بپارسی انکذان

که بهندی هینك خوانند

خوانند وانکوان کویند وان درخت حلتیت است ومحروث اصل آنست وحلتیت صمغ
آن وورق آن سفید بود وسیاه بود بهترین ان سفید طیب بود وازان سیاه منتن
بود و~~حلتیت طیب~~ صمغ انجدان رومی سیسالیوس است وتخم ان کاشم خوانند وسیسالیوس
هم خوانند وکفته شود وانجدان خراسانی بیخ ان اشترغار است وکفته شد اما
طبیعت ان کرم وخشکست در سیوم سودمند بود جهة زهرها کشند وبرخنازیر ضماد کنند
کودن تحلیل کند جون باموم وروغن زیت بود وباروغن سوسن جهة عرق النسا نافع بود
واکر باسرکه بیزند در پوست انار ضماد کنند بر بواسیر نافع بود واکر بیاشامند باد زهر
ادویه کشنده بود واما عسر الهضم بود ومضر بود بمثانه وسودمند بود باسر البول وسردی
معده وحیض براند ورطوبات معده خشک کند ونعوظ آورد ومسحوق کرده ودروده بود و
جون باسرکه بود لطیف کننده غذا بود وزود هضم کند بدلان بیخ آنست باد ود انداء وزن
ان حلتیت طیب وکویند بدلان زوفرا است وکویند تخم کرفس **انفاق** زیت است وآن
از زیتون نارسیده کیرند ودر باب زا کفته شود **انجسا** انجوسا کویند وان شنجار
است وکفته شود **انومیا** شقایق است وکفته شود **انطونیا** کاشنی شامی است
وطبیعت ان سرد وترست در اول نافع بود جهة جکر کرم   حدق است ووغد ومغد
وکهبرک وحیصل نیز کویند وآن بادنجان است وکفته شود **انب** صمغ خاریست
که انزا شایکه خوانند وسرخ وسفید بود وهردو از یک خار حاصل میشود جون حرارة
افتاب در وی اثر کند وکهن کردد سرخ شود وانزا عنزروت وعنزو وکنجده خوانند وبشیرازی
کورد خوانند واز کوهستان شبانکاره ولودجان خیزد وبهترین آن سفید
بود که بزردی مایل بود طبیعت ان کرمست در دوم وخشک است در اول بغایت تلخ بود
اکر باسفیده تخم مرغ یا باشیر سحق کنند ودر جشم کشند درد جشم را نافع بود وبخاصیت
مسهل بلغم لزج بود وصفرا وشربتی از وی از نیم درم تا یکدرم بود ومضر بود برووده
ومصلح ان صمغ عربی است ونافع بود جهة درد جشم وجفسیدن جشم ومرض که در جشم
اید واب آمدن جشم بازدارد ومنضج ورمها بود ومحلل واکر سحق کنند با قدری
نطرون وبرورمها که بر کودن بود مانند خنازیر طلا کنند تحلیل یابد واکر فتیله بعسل
بیالایند وبانزروت سوده بکردانند ودر کوش که ریم وریش بود نهند جند روز صحت یابد

واین

واین مجربست وبدل آن نیم وزن ان صبر است ومصلح ان صمغ عربی **انثلة سودا** جدوار
است وکفته شود **انالیقی** ابجره است وکفته شود **انجوج** عود است ودر عین کفته شود
انفحه بپارسی بنیرمایه کویند وطبیعت مجموع بنیرمایها کرم وخشک است وملطف ومحلل
ودر مجموع تریاقیه هست مفصل کفته شود **انفحه الارنب** بپارسی بنیرمایه خرکوش کویند
جون باسرکه بیاشامند صرع را نافع بود ونیم مثقال یاد هر کزندکی جانوران بود وماسرجویه
کوید یک قیراط از وی جون باشراب کهن بپخته بیاشامند نافع بود جهت کزندکی مار وعقرب
ومجموع کزندکان واکر زن ابستن بنیرمایه خرکوش نر یا خصیه وی باشراب ممزوج بیاشامد
فرزند نر آورد واکر بنیرمایه ماده فرزند ماده آورد اکر مقدار باقلا باشراب مختلط بیاشامند
تب ربع را نافع بود واین مجربست واکر کودکان بیاشامند از صرع ایمن باشند همه بنیرمایها
این خاصیت دارد خاصه خرکوش واکر باب بسرشند وبر بینی خون رفتن بازدارد و
اکر بچه شیرخواره قی کند وشیر در شکم وی بسته بود جون قدری بوی دهند نافع
بود واکر زن بعد از طهر با غسل خود بر کیرد بر ابستنی یاری دهد واکر بعد از طهر سه روز
بیاشامد منع ابستنی کند وامساک سیلان رطوبت رحم کند وشکم ببندد وسحج رود
ونزف دم را نافع بود واکر با خطمی وزیت بر عضوی نهند که خار یا پیکان در انجا باشد بیرون
آورد **انفحه الفرس** سودمند بود جهة اسهال مزمن وریش روده ودرد ان **انفحة الجدی**
والظبا والحمر الوحشیه والخشف والعجل وفرخ الجاموس والایل
سودمند بود جهة دفع زهر شوکران وقطر وشربتی از وی نیم مثقال بود وجون باسرکه
بیاشامند موافق بود جهة بستن شیر در معده وانفحه خشف که ان بچه بزینه ایل بود
جون زن بعد از طهر سه روز بخود بر کیرد ابستنی بازدارد وانفحة الجمل صاحب موجز آورده
است که اکر بنیرمایه شتر مقدار نخودی باب نیم کرم بیش از مجامعت بیاشامند قوة باه زیاده
ترا زهمه ادویها باهی بدهد بغایت وبنیرمایه خرد شتر واهو وکوسفند کوهی جون
باسرکه بیاشامند نافع بود جهة شیر که در معده ببندد وانفحه قومی در قوة مانند
جند بیدستر بود واکر بیاشامند جهة صرع واختناق رحم نافع بود ومجموع انفحها
انجه بسته بود بکدازد وانجه کداخته بود ببندد **انفحة الدب** ابن زهر در خواص اورده
است که بنیرمایه خرس فربهی آورد جون بیاشامند **انقردیا** برومی بلادر را خوانند
ومعنی وی آنست که مانند دل است وانزا ثمر البلادر کویند ودر باب با کفته شود
انار مشک نار مشک است وکفته شود **انجره** صفت ان در باب بادر بز کفته شود

اورمالي واومالي نيز كويند وبيوناني معني ان دهن العسل بود وعسل داود عليه السلام
نيز خوانند وان روغني است كه از ساق درختي حاصل ميشود وماند عسل است بسطبري
وشيرين طعم بود وبهترين آنست كه كهن وغليظ بود وصافي طبيعت ان كرم وتر است
نافع بود جهة جوب تر جون طلا كنند ودرد مفاصل را سود دهد وجهة تاريكي جشم كشند
نافع بود واكر بيست درم بار جهار يكي اب بياشامند اخلاط خام براند اما خوردن آن
سبات آورد بايد كه انكس كه خورده باشد تا عمل تمام نكند نخسبد البته اومادا او
نوديا خوانند وان عصارة قثاء الحمار است ودر قاف كفته شود اوسبيد نوعي از نيلوفر هندي
است وطبيعت ان كرم وخشك است محلل رياح غليظ بود ورطوبات بكدازد شربتي از وي
يكدرم بود اوداساليون كرفس جبلي است واودا بيوناني جبل است وساليون كرفس وان فطرا
ساليون است وكفته شود اوقيمن بيوناني بادروج است وكفته شود اوقطاريون
غافث است وكفته شود اوربو بپارسي مرغابي كويند وان نوع بزركترين مرغهاي آبي بود
طبيعت ان كرم وتر بود فربهي آورد ليكن بدبو از فضلهاي غليظ بر كند اولي آن بود
كه بيش از كشتن قدري بوره سوده در حلق وي دمند وبابازير كرم بيوزند واكر بريان
كنند اولي ان بود كه بزيت برياد كنند تا سهوكه ببرد اوذر بيوناني اب را خوانند
ودر ميم كفته شود اونومالي بيوناني شرابي وعسل است اهليلج اصفر بپارسي هليله زرد كويند
وبهترين آنست كه فربه بود وبغايت زردي بود كه بسبزي زند طبيعت ان سرد است
در اول وخشك است در دوم جهة جشم كه اب ريزد در جشم كشيدن نافع بود وخوردن
وي خفقان را سود دهد ومسهل صفرا بود واندكي بلغم نيز براند وشربتي از وي از هفت
درم تا ده درم بود اكر نقوع كنند واكر غير نقوع از دو درم تا پنج درم بود ومقوي معده
ودباغ ان بود وجهة استرخاء معده نافع بود ومضر بود بسفل ومصلح وي اكر كوفته
باب كرم ونبات با ترنجبين خورند واكر در مطبوخ بود عناب وسبستان والوسياه
مصلح آن بود وبدل آن بوست انار است اهليلج اسود بپارسي هليله سياه خوانند و
بشيرازي هليله ميوزك وبهترين وي هندي بود وطبيعت ان سرد است او وخشك است
در دوم سردي وي كمتر از كابلي بود وكويند كرمست لون را صافي كرداند وجذام را سود
مند بود وكويند كرمست درد سبرز را ووي مسهل سودا بود وبواسير را نافع بود واكر
بريان كنند شكم ببندد واكر در جشم كشند قوة باصره بدهد وشربتي از وي منقوع از پنج

درم

درم تا ده درم بود وغير منقوع از سه درم وخوردن وي مضر بود بجكر ومصلح ان عسل
است وبدل ان هليله كابلي اهليلج الكابلي بهترين هليله كابلي آنست كه فربه بود واكر در آب اندازند
فرو رود وطبيعت ان ميل بسردي وخشكي دارد وكويند كرمست باعث اعتدال عقل وحفظ
بيفزايد وحواس را سودمند بود ودرد سر واستسقا وتبهاي كهن زايل كند واكر بريان كنند
شكم ببندد وبريان ناكرده مسهل بلغم وسودا بود وخفقان را نافع بود اما مضر بود بسر ومصلح
ان عسل است وقولنج را نافع بود وشربتي از وي منقوع از پنج درم تا ده درم بود وغير منقوع
از دو درم تا پنج درم وبدرستي كه مسهل صفرا بود اما بخاصيت مسهل خلطهاي غليظ مثل
بلغم وسودا بود ومرباء ان مقوي معده بود وهضم طعام بكند وخمل معده محكم دارد
وبواسير را نافع بود وسدهٔ بلغمي بكشايد وبيخ دندان را قوة دهد واكر يكسال هر روز يك هليله
مربا بخورند سياهي موي را نكاه دارد ابدع شيازاست وقسطا ودم الاخوين نيز كويند
ودر دال كفته شود ايهقان جرجير بيابانيست ودر صفت جرجير كفته شود ايل
جهار نوعست يك نوع در جشمها وكنار رودها وصحراها كردد وان زرد رنك بود و
لطيف انواع ايل است ويكنوع در كوهها عمان وبحرين باشند وانرا يحمور خوانند
ويكنوع ديكر وعل خوانند ودر كوهها سردسير باشند ويكنوع ديكر بقر الوحش خوانند
در دامن كوهها وميان درختان كردند وهمه در طبيعت مانند يكديكر اند وبر ايشان
جون خسته شود مار بخورد صحت يابد وبقر الوحش بپارسي كاوكوهي خوانند ووي بيني
بر سوراخ مار نهد وبنفس مار را بخود كشد ومار بتعجيل بيرون ايد مانند آهن كه مغناطيس
جسبد وازدنبال مار را خوردن كيرد ومار اضطراب كند تا جايي از اعضاء وي بكيرد
وجون تمام خورد حدتي در وي وسوزشي در جشم وي بيدا كردد وآب از جشم وي روانه
كردد ودر كنج جشم وي كوي هست واب جمع ميشود ومي بندد بمرور روزكار ومانند
وسنج كردد جنانچه در كوش مي باشد جون ويرا بكشند ان وسنج بركيرد ودر دفع سم
عمل ترياق فاروق ميكند وصاحب منهاج آورده است كه دنبال ايشان جهار كانه
سم انجا جمع ميشود خاصه كاوكوهي كه دنبال وي سم قابل بود اولي ان بود كه در وقت كشتن
دو مرد بايد تا هر دو بهم جون يكي بكشد يكي دنبال ببيند از جالينوس كويند خوني كه كوشت
ايشان حاصل شود غليظ بود وكوشت ايشان دير هضم شود وشيخ الرئيس كويد

كوشت ايشان باوجود غلط زود از معده بكذرد و بول براند ورازي كويد بهترين ان بود كه
تازه بود و در زمان صيد كرده باشد وبايد كه در پختن مهرا شود و باروغن بپزند و بعد از ان
شراب انجير وماء العسل بياشامند اما قرن ايل ديسقوريدوس كويد چون بسوزانند و دو مثقال
از ان باكثيرا بياشامند جهت نفث دم و قرحه واسهال كهن و يرقان و درد مثانه سودمند بود
وجهت زنان حايض كه سيلان رطوبات از رحم ايشان آيد ومزمن شده باشد نافع بود چون
با ادويه كه موافق اين رنجت بود بياشامند و صفت حرق ان بستانند شاخ ان و در ديكي
كواري كنند و در كل كيرد و در بزدن حمام يا در شيب آتش نهد تا سفيد كردد و مانند اقاقيا
بشويند موافق بود جهت جشمي كه ماده ودبشي در وي بود واكر سنون كنند دندانرا جلا
دهد واكر بخور كنند كزندكان بكريزند وجون بسركه بپزند و مضمضه كنند درد دندانرا
نافع بود و در خواص ابن زهر آورده است كه قرن ايل سوخته سفيد باسركه بسايند و
بر برص و بهق طلا كنند در افتاب زايل شود واكر بياشامند سبوز راهم زود دفع كند
واكر باروغن كاو بسرشند و بر شقاق دست و پاي طلا كنند زايل كند واكر بر دهان كودكان
كه قلاع داشته باشند طلا كنند نافع بود وجون بر بستان و ذهار طلا كنند حيض براند
وكويند جون قرن ايل بر زن ابستن بندند بي درد بزايد وديسقوريدوس كويد ببنرماية
نروي جون زن بعد از طهر سه روز بخود بركيرد منع ابستني كند وكويند پيه وي
جون بر تشنج مالند نافع بود وابن زهر كويد اكر پاره بوست وي باخود نكاه دارند هيچ
مار كرد وي نكردد البته وديسقوريدوس كويد خون وي جون بريان كنند جهة قرحه
امعا و فرط اسهال نافع بود وجون بياشامند سم سهام ارمني نافع بود و قضيب وي
جون خشك كنند و سحق كنند و بياشامند باه را برانكيزد ونعوظ آورد واكر بر بازو ببندند
از هيچ مار نترسند وهيچ كزنده كرد وي نكردد وابن زهر در خواص آورده است كه جوز دنبال
وي همچنان با بوست وكوشت واستخوان بسوزانند وسحق كنند باشراب و بر قضيب طلا كنند
در ان در حال نعوظ آورد و بر هر حيوان كه طلا كنند همين عمل كند وهمو كويد ايل را زهره
نيست واكر تيري بوي زنند وپيكان در وي بماند جون مشكطرامشيع بخورد بيندازد
وكويند قرن ايل محرق درد قولنج را نافع بود تا بحدي كه كويند در ساعت ساكن كند
ايرسا بيخ سوسن اسمانكوني است ونام وي ايرسا از بهر ان كرده اند يعني قوس

وقزح

وقزح وكل وي زرد وسفيد ولاجوردي بود وبهترين بيخ ان سياه صلب بسيار
كره بود خوش بوي وطبيعت آن كرم وخشك است در دوم منفعت وي آنست كه فالج
وتشنج وصداع مزمن را نافع بود و مفتح لطيف بود واكر بر كلف ونمش طلا كنند زايل كند
وسينه وشش را از اخلاط غليظ پاك كند وحيض براند وبر كزندكي مار بر موضع زخم ضماد
كنند نافع بود جهة سرفه بلغمي بغايت مفيد بود واكر باسركه بياشامند جهة كزندكي جانوران
ومطحولان بغايت نافع بود واندروماخس كويد سودمند بود جهة حدة زهرها كشنده وادويه
سميه واكر هفت درم ازوي باماء العسل بياشامند بلغم غليظ ومره صفرا براند وخواب آورد
وجالينوس كويد عرق النسا وفالج را بغايت نافع بود خاصه روغني كه در وي پخته باشند
واكر باعسل فرزجه كنند و زن بخود بركيرد بچه بيندازد وجون مسلوق كنند و بر خنازير
و ورمهاي صلب ضماد كنند نرم كرداند واكر سحق كرده بر ريشي كه ناصور شده باشد كوشت
برويانند واكر باروغن كل وسركه بر سر ضماد كنند درد سر را سودمند بود وجون در بيني چكانند
كند بيني ببرد واكر بطبيخ وي مضمضه كنند درد دندان و ملازه را نافع بود واكر در ان
نشينند صلابة رحم و درد ان كه از سردي بود سود دهد و روغن وي جون در كوش
چكانند باسركه درد كوش ساكن كند ومنع نزلات بكند وروغن وي مفتح افواه بواسير بود
رازي كويد بدل وي در اسهال آب دودانك وزن ان مازريون باسه وفيه لين ومصلح
آن عسل است وايرسا بپارسي سوسن صحرائي خوانند ودر صحرا بسيار بود ومولف كويد تخم
وي از منومات مجربست واكر بيخ وي قدري بر دنداني كه درد كند نهند بريزاند البته وبايد كه
بدنداني ديكر نرسد **باب الباء** **بادغ** راغ كويند وآن نارجيل است وكفته شود
باقلا جرجر خوانند و فول خوانند طبيعت وي نزديك است باعتدال وكويند سرد است
در اول وخشك است در دوم ودر وي رطوبتي فضلي هست خاصه تر وي وبهترين وي
آنست كه فربه وبزرك بود وخشك واپخته تر بود بد بود كلف را زايل كند وبقراط كويد
غذا نيكو دهد وصحت را نكاه دارد وجون مقشر كنند وبد وينمه كنند وبر زخم كه خون آيد
نهند خون باز دارد واز خواص وي آنست كه جون از مرغ بياو بزند مرغ از خايه باز ايستد وجون
بكوبند و بر زهار كودكان ضماد كنند موي رستن باز دارد و همچنين اكر مكود كنند بر موضعي
كه موي ستره باشد همين عمل كند وبهق را زايل كند خاصه بابوست وباقلا سينه وسرفه و نفث

دم را نافع بود اما بغایت نفاخ بود و دشخوار هضم و خوابهای آشفته نماید لیکن ضماد
کردن بر ورمها و ورم انثیین و پستان که شیر در وی بسته بود بغایت نافع بود و قطع
ادرار بول بکند و چون با درحلیه و عسل بیامیزند محلل ورمها بود و ورمهای بن گوش و ورمهای
شیب چشم و اگر با شب یمانی و زیت عتیق بر خنازیر ضماد کنند تحلیل باید و چون با سرکه
و آب بپزند و با پوست بخورند اسهال که از قرحه امعا بود و اسهال مزمن قطع کند و اولی
آن بود که چون یک دو جوش بزنند آن آب بریزند و آبی دیگر باز جای کنند نفخ آن کمتر بود
و باقلای کهن نفخ کمتر بود که تازه و باقلا گوشت بدن زیاده کند و آرد وی چون رقیق بپزند
و روغن بادام و قند اضافه کنند و بیاشامند سرفه و خشونت سینه و حلق را سودمند
بود و آنچه با پوست بپزند نفخ وی زیاده بود و خارش بدن باز دید کند و مصلح وی
آنست که مقشر کنند و بپزند و در روغن مطبخی کنند و با نمک و سعتر و زیره و دارچینی
و فلفل و انجدان و فودنج بخورند و بعد از آن زنجبیل پرورده یا بعضی از جوارشات نافع
بود **باقلای قبطی** جامسیه است و گفته شود **بارزد** قنه است بپارسی بیرزد و
بشیرازی بیرز گویند و آن سه نوع است بری و بحری و جبلی و گویند دو نوع است یکی
سفید سبک خشک و یکی نرم زرد رنگ مانند عسل صافی تیزی بوی و این نوع بهتر بود
و طبیعت آن گرمست در سیوم و خشک است در دوم و گویند تر است جهة عرق النسا و
نقرس بغایت مفید بود مقدار دو درم و چون زن بخود برگیرد و در شیب خود بخور کند
حیض براند و بچه بیندازد و چون با شراب و موصافی بیاشامند بچه مرده بیندازد
و دفع زهرها بکند خواه مار و خواه عقرب و اگر در مرهم کنند و بر خنازیر ضماد کنند نافع
بود و گویند در دوم با آب بیاشامند بواسیر ببرد چون سه نوبت بیاشامند دیگر هرگز
عود نکند البته رازی گوید محرور مزاج نشاید که استعمال کند و شیخ الرئیس گوید
سودمند بود جهة صداع سرد و درد گوش که از سردی بود و ورم آن تحلیل دهد زیادتی
و جهة جرب چشم نافع بود و رازی گوید محلل ریاح و منبت لحم بود و شیخ الرئیس گوید مفسد
لحم بود و این محقق است و اگر حل کنند بعسل و لعوق کنند سدۀ کرده بگشاید و سنگ آن بریزاند
و زاییدن آسان کند اما مضر بود بسر و مصلح آن انیسون است و جالینوس گوید بدل آن
دو وزن آن سکبینج است و اسحق بن عمران گوید بدل آن بوزن آن سکبینج است و نیم وزن آن

جاو

جاوشیر **باقلای مصری** ترمس است و گفته شود **بادرنجبویه** بادرنبویه گویند و بادرنک
و ترنجان و بقلة الاترجیة نیز گویند بپارسی بالنکو گویند و بهترین آن تازه بود و طبیعت
آن گرم و خشک است در دوم سودمند بود جهة علتهای سوداوی و بوی دهان خوش کند
و نافع بود جهة جرب و سدۀ دماغ و قوة دل و جگر بدهد و مفرحی تمام بود و در تقویت دل
و تفریح آن نظیر ندارد و خفقان زائل کند و ذهن صافی گرداند و مقدار شربتی از آب وی
بیست درم بود و اسحق گوید مضر بود بورک و مصلح آن صمغ عربی است و اگر ورق آن با شراب
بر گزندگی عقرب و رتیلا و سگ دیوانه ضماد کنند نافع بود و اگر بیاشامند همین عمل کند
و اگر بطبیخ آن مضمضه کنند جهة دندان نیکو بود و اگر با نمک ضماد کنند بر خنازیر تحلیل
باید و همچنین بود در درد مفاصل ضماد کنند ساکن گرداند و از خواص وی آنست که چون قدری از
ورق و تخم و بیخ آن مجموع خشک کرده در خرقه کنند و با ابریشم محکم ببندند و در جیب
نگاه دارند مادام که با خود داشته باشند هر کس که وی را ببیند دوست دارد و محبوب
خلق گردد و دایم شادمان بود و مولف گوید بغایت مجربست و بکرات امتحان کرده و خوردن
وی مقوی دماغ و جگر و دل و معده بود و جهة خفقان سوداوی و خفقان که از بلغم
سوخته بود بغایت نافع بود و انرا مفرح قلب المحزون خوانند و بدل وی در تفریح
بوزن آن ابریشم و چهار دانگ وزن آن پوست اترج **بادزهر** حجر التیس است و گفته شود
باداورد شوکة البیضا گویند و نبات وی در زمین ریگ بوم و سنگستانها بیشتر روید
و ساق وی بسطبری انگشت بود و نبات وی انبوه بود و بیشتر در روی زمین پهن باشد
و در اول که برگ بیرون کند گیاه بود و با خو خار گردد و رنگ وی سفید بود و گل وی
بنفش و سفید و سرخ و سفید می باشد و تخم وی مانند خسکدانه بود و خارهای وی
دراز و سفید بود و بهترین وی آنست که ورق آن سفید بود و تازه و طبیعت آن گرم
و خشک است در اول و گویند سرد است در اول و بیخ وی سرد و خشک بود منفعت وی
آنست که مسهل بلغم لزج بود و در وی قوة محلل و مفتح هست خاصه تخم وی و نافع بود
جهة اورام بلغمی و نفث دم و تبهای بلغمی کهن و ضعف معده و درد دندان چون بطبیخ آن
مضمضه کنند و گزندگی جانوران و گزندگی عقرب چون بروی ضماد کنند نافع بود و دیسقو
و دیسقوریدس گوید بیخ وی چون بجوشانند جهت نفث دم و درد معده و اسهال

کهن نافع بود و بول براند و براورام بلغمی ضماد کردن نافع بود و اکر تخم وی بیاشامند
کرم را زرا نافع بود و کزندکی جانوران و اکر داء الثعلب بر بیخ ان حل کنند بغایت نافع بود
و مجرب و شربتی از وی یکدرم و نیم بود اما مضر بود بشش و مصلح وی افسنتین بود و شیخ الرئیس
کوید بدل وی در تبهای بلغمی شاهترج بود و بشیرازی انرا بذاورد خوانند **بادنجان** انب
و مغد و وعد و حدق و حیصل خوانند و بهترین وی فارسی شیرین تازه بود و وی غذائی
مالوف بود و طبیعت ان کرم و خشکست در دوم اکر در روغن بریان کنند شکم براند و اکر در سماق
یا سرکه بپزند امساک کند در معده و خاصره اورد و سر و چشم را بد بود و خونی سیاه از وی
حاصل شود و مولد سودا بود و سده آورد و بواسیر اورد و لون را سیاه کرداند و شیخ الرئیس کوید
کهن وی بد بود و تازه سالم تر بود و جذام و صداع و بیخوابی آورد و مولد کلف و سرطانات
و سده جکر بود و اکر بسرکه بزنند سده جکر بکشاید اما بواسیر آورد لیکن کل وی در سایه
خشک کنند و سحق کنند طلائی نافع بود جهة بواسیر و اکر بادنجان زرد با روغن بوزر بپزند و
ازان روغن موم روغن سازند و برشقاق کعبین و میان انکشتها طلا کنند بغایت
نافع بود و اکر کل وی با روغن بادام تلخ مجمدا ان بکوبند و بروغن بنفشه بسرشند و بر بواسیر
طلا کنند بفرمان خدای تعالی زایل کند و مجربست و اکر بادنجان بسوزانند و خاکستران با سرکه
بسرشند و بر ثوالیل طلا کنند ببرد البته و ثالیل بشیرازی کوک خوانند و کویند مقوی معده
بود و قطع نزف دم بکند بخاصیت خوردن وی و اولی ان بود که در اب و نمک بجوشانند یا
مسلوق کنند و با روغن کنجید یا بادام بریان کنند یا با سرکه و کرویا بپزند **بابونج** بپارسی
بابونه کویند و بهترین ان بود که کل وی زرد و بزرک بود و طبیعت ان کرم و خشکست در اول
منفعت وی آنست که مفتح و ملطف بود و محلل بی جذب بود و ورمهاء صلب نرم کرداند و جهة
صداع سرد نافع بود و حمیات را خاصه که از عفونت سودا و بلغم بود و ورم احشا و اکر بجوشانند
و در اب ان نشینند سنک کرده بریزاند و حیض و بول براند و بچه بیندازد و اکر بیاشامند
بول و حیض براند و بچه در وقت زادن سهل بیرون آید و بد بوی زایل کرداند تنقیه تام و اکر
بر جرب تر ضماد کنند ببرد و قوة اعصاب و دماغ بدهد و بر ورم جکر ضماد کردن نافع بود
و بخار وی در آخر نزلها بغایت سود دهد و اکر با آب و سرکه بپزند و در اخر رمد سر بر بخار
آن دارد چشم را پاک کرداند و درد زایل کند اکر ادمان کند و اکر چشم با آب بابونه تنها

بشوید

بشویند درد ساکن کرداند اما اسحق بن حسین کوید مضر است بحلق و مصلح وی
عسل است و بدل ان در تقویة دماغ و زایل کردن صداع سرد برنجاسف است **بادرنج**
بویه خوانند و ان نوعی از ریحان کوهی است در دامن کوهها باشد طبیعت وی کرم
است در دوم و خشک است در اول و کویند رطوبتی فضلی در وی هست و بهترین
وی آنست که خوش بوی بود منفعت وی آنست که از ادویه قلبی بود و اکر عصاره وی
در چشم کشند چشم را جلا دهد و رطوباتی که از چشم روانه بود خشک کرداند و اکر
بسیار بخورند تاریکی چشم آورد و شکم نرم دارد اما باه را برانکیزد و مولد ریاح
بود و بول براند اما دشخوار هضم بود و اکر بر کزندکی زنبور و عقرب ضماد کنند نافع بود
و اکر با روغن کل و سرکه و بست جو بر ورم کرم ضماد کنند نافع بود و خوردن وی کویند کرم
در شکم پیدا کند و چون بخایند و در آفتاب نهند کرم ازان تولد کند و شریف کوید چون
افتاب بحمل نزول کند وی را بخایند بیابی در ان سال از درد دندان ایمن باشند البته
و اکر بخایند و در کوش نهند درد کوش ساکن کند و صاحب کامل آورده که خوردن وی
هیچ منفعت ندارد ضماد کردن منضج و محلل بود از خوردن وی خلطی سوداوی
تولد کند و چشم را تاریک کند و مصلح وی بقلة الحمقا بود و بدل ان دو وزن آن
سیسنبر **بارود** حجر اسیوس و دراسیوس کفته شد **باباری** بیونانی فلفل سیاه
بود و کفته شود **باطس** نوعی از علیق است و در عین کفته شود **بارسطاریون**
فرسطاریون است و ان نوعی از رعی الحمام است و کفته شود و معنی بارسطاریون
بیونانی حامی است **بان** درخت حب البان است و کفته شود در حا **ببرالـه**
زراوند طویل است و کفته شود **بتع** شرابی مست کننده است و صاحب منهاج
کوید نبید العسل است و صاحب جامع کوید نبید خرمایی است که از خرمای تر سازند و در
نون صفت نبید کفته شود **بجم** ثمرة الطرفا است و کفته شود **بخناث** عصی الراعی است
و کفته شود و برشیاندارو و نوشیاندارو و بطباط و جنجرو شبطباط و هوجره
و هو ففسیداس نیز کویند بشیرازی کسته خوانند و بکرمانی سرخ مرد **بخور مریم**
شجره مریم است و ان حشیشی است و بیخ آن عرطنیثا است و صفت ان در الف در آذریو
کفته شد و بخور مریم فیلاس کویند و طبیعت ان کرم است در سیوم و خشکست در دوم

منفعت وي آنست كه مقطع ومفتح ومحلل بود وطمث را براند جون به بشم پاره بخود
بركيرد ديا برشيب ناف طلا كنند وچون بياشامند كرم دراز وكدو دانه بيندازد و
حيض براند وبچه مرده بيندازد ويرقان را نافع بود وكلف ببرد وبرسبز بمحق شده
طلا كنند نافع بود واكر با عسل در چشم كشند نافع بود جهة نزول آب وضعف چشم واكر
واكر با شراب بياشامند زهرها را نافع بود وادويه كشنده خاصه ارنب بحري وچون
با شراب بياشامند مستي زياده كند بدليون مقل است وكفته شود بداسقان بدسكان
وبدكشان وبدشغان نيز كويند وقاتل ابيه وكف الكلب هم كويند وحشيشي است
كرم وخشك اما ملطف ومحلل بود ونافع بود جهة اصحاب بلغم ورطوبة ورازي كويد
بدل آن نيم وزن آن دروغ ويك وزن آن زيره كرماني بود بر حنطه است وكفته شود
وفغم وقمح هم كويند برنج كابلي ابرنج كويند وبرنوف كويند بپارسي بونك كابلي خوانند و
طبيعت وي كرمست در اول وخشك است در دوم وآن دو نوعست بزرك وكوچك وبهترين
آن كوچك است كه لون آن بسرخي زند ودو درم از وي مسهل بلغم لزج بود واز قاتلات
دود بهتر از وي نيست ومفاصل را سود مند بود وحبيش آورده است كه شربتي از وي
ده درم باشيرتازه بود جهة حب القرع ليكن مضر بود بر ودها ومصلح آن كثيرا است
وبدل آن بوزن آن ترمس است وبوزن آن قنبيل وابن ماسويه كويد بدل آن بوزن آن
ترمس ودو دانك آن قنبيل برحليا بزر الرازيانج است وكفته شود برشيلنداررو
عصي الراعي است وكفته شود برغشت تملول وغملول وفوهك كويند وآن قناء بري
است وشجرة البهق نيز كويند ودرقاق كفته شود برس قطن است وطوط وعطب
وكرسف نيز كويند وشحم الارض وكفته شود درقاق ونوآن قوزكويند وكهق آن قصنم
برغشكا فربغشك است وكفته شد وحبق القرنفلي نيز خوانند برد وسلام
لسان الحمل است وكفته شود برغوبي بعربي شويلا خوانند بشيرازي برنزاسك كويند
وچند اسم ديكر دارد وكفته شد وكفته شود بهترين آن زرد بود وطبيعت آن
كرم است در دوم وخشك است در آخر درجه اول منفعت وي آنست كه جهة صداع
سرد ضماد كردن يا نطول بغايت نافع بود وملطف ومفتح بود وصاحب دوار وسدر
نافع بود وسنك كرده بريزاند واكر در طبيخ آن نشينند حيض براند ورحم را پاك كند

بزر قطونا است وكفته شود بروانا
فاشرا است وكفته شود برنجاسف صح

وبجه بيندازد ومشيمه بيرون آورد ودود رحم را نافع بود واكر سه درم از وي
بياشامند همين عمل كند واكر بسوزانند وخاكستر آن بر ريش افشانند خشك كرداند
واكر با عسل بياشامند كرمها را بكشد وحب القرع وسدة بيني وزكام را نافع بود اكر
بطبيخ وي بشويند وخوردن وي مضر بود بكرده ومصلح آن انيسون بود ورازي كويد
بدل آن در درد سر سرد بابونج است وكويند بدل آن افسنتين است بردي بناتيست
كه در آب رويد ودر مصر از وي كاغذ سازند ومولف كويد بشيرازي ابرتك خوانند
وشاخ ميان وي بيوز خوانند ودر قوة مانند كاغذ بود ودر سوخته وي تجفيف
زياده بود وطبيعت وي سرد وخشك بود در دوم واكر بر جراحتها نو باشند خشك
كرداند واكر در سركه خوي بسانند وخشك كنند وبر ناصور كهنه نهند نافع بود وخاكستر آن
اكله كه در دهن بود سود دهد وحبس دم بكند وانجه مصري بود غذا دهد چون بركشند
وبمكند مانند شكر برطانيقي صاحب منهاج كويد كويند بستان افروز است وكفته
شود برسياوشان شعر الجن وشعر الجبار وشعر الارض ولحية الحمار وشعر الخنازير و
ساق الاسود والوصيف الاسود وكزبرة البير نيز خوانند وان شعر الغول است بپارسي
برسياوشان كويند وبكرماني كورسو خوانند وبهترين وي آنست كه چوب وي سياه
بود وورق آن سبز وكويند بهترين آن بود كه چوب وي بسرخي زند طبيعت وي
معتدلست در كرمي وسردي وكويند ميل بكرمي وخشكي دارد وسه درم از وي مسهل
بلغم وسودا بود وسينه وشش را از فضول پاك كند وبكدازاند ويرقان وسپرز را نافع
بود وبود وحيض براند وسنك بريزاند چون بياشامند وشكم ببندد ومشيمه بيرون
آورد وكزندكي سك ديوانه ومار نافع بود وديكر جانوران موذي چون با شراب بياشامند
وملطف ومحلل وداء الثعلب را نافع بود وموي برويانند وخنازير ودنبلات تحليل كند
واكر بياشامند ربو ويرقان وعسر البول را نافع بود واكر با لاذن ودغن مورد يا روغن
سوسن وزوفا با شراب بياميزند وبر موئي كه دريزد طلا كنند ديكر نريزد وبيخ آن محكم
دارد واكر بسوزانند وبر سر كل مالند موي برويانند وجهة جرب چشم نافع بود واسحق كويد
مضر است بسپرز ومصلح آن مصطكي است ورازي كويد بدل آن در سودمندي در ربو
بوزن آن بنفشه با نيم وزن آن رب السوس بود برشوم بلغة اهل بغداد قسب است

وگفته شود **بزرقطونا** بپارسی اسفیوش وبیونانی فسیلون ومعنی ان برغوثی
وبشیرازی بنکو وباصفهانی سبوره خوانند وان دو نوعست سفید وسرخ بهترین آنکه
سرخ است که میل بسیاهی زند وفربه بود وچون در اب کنند در بن اب نشیند اما سفید
سردتر از سیاه بود بغایت وطبیعت بنکو سرد وتر بود در دوم وآورده اند که در سیوم
وگویند معتدلست در تری وخشکی حرارة بنشاند وتشنگی ساکن گرداند واگر بریان
ناکرده دو درم بجلاب گرم بیاشامند طبیعت براند واگر بریان کرده بود باروغن گل
شکم ببندد وسحج را نافع بود خاصه بجکات ولعاب وی جهة خشونة دهن وسینه
ولذع معده نافع بود وبرودیها گرم ضماد کردن نافع بود وجهة نقرس باسرکه وجهة
صداع با گلاب سودمند بود ونشاید که کوفته استعمال کند که کشنده بود وشربتی
از وی دو درم بود ومداواء کسی که بنکو کوفته خورده باشد باسفیداج وفلفل وحلتیت
یا بمثلث ودوالمسک کنند وبدل وی در تلیین طبیعت به دانه بود یا تخم مرو ودر تبرید
وترطیب تخم تورک **بزرالکرفس البستانی** تخم کرفس بستانی طبیعت ان گرم وخشک است
در دوم بول وحیض براند وسدة جگر وگرده بگشاید وفواق که از امتلا بود سود دهد
وشربتی از وی سه درم بود وجهة گزندگی جانوران نافع بود ودرد پهلوها را نافع بود
اما مضر بود بشش ومصلح ان حماما است وشریف در خواص آورده است که تخم کرفس
کوفته با مجمذان قند بروغن گاو چرب کنند وسه روز بیاشامند باه را زیاده کند
بغایت اما باید که بغذا گوشت خروس فربه خورد وبدل تخم کرفس فطراسالیون است
وگویند ده یک ان افسنتین ونیم وزن ان فطراسالیون است **بزرالکرفس الجبلی**
فطراسالیون است وگفته شود **بزرالخباری** بپارسی تخم خرو گویند وبکرمانی منیرک
خطمی وطبیعت ان معتدلست در حرارة ورطوبة ودر عمل اقوی وبهتر بود از تخم
خطمی خشونة سینه را زایل کند وسحج وزحیر روده را بغایت نافع بود وجهة گزندگی
رتیلا وسموم نافع بود وچون در ادویه حقنه بود دفع مضرة ادویه حاده بکند
وبدل وی تخم خطمی است **بزرالخطمی** بهترین وی ان بود که سیاه ورسیده بود وطبیعت
وی سرد وخشک است وگویند معتدلست در حرارة ورطوبة اگر باسرکه بر بهق طلا کنند
ودر افتاب نشیند نافع بود وجهة سرفة گرم نافع ومفید بود وخون رفتن شکم ببندد

ودر

ودر ضمادات که جهة ذات الجنب سازند نافع بود وشکم ببندد وسنگ کرده بریزاند
وبدل وی تخم خبازی بود **بزرالرطبه** بزرالقداح وبزرالفصفصه وبزرالفت وبزرالقنداد
وبزرالقضب گویند وان بزرالعلف است بپارسی تخم اسبست گویند بهترین وی زرد فربه باشد
وطبیعت ان گرم وتر بود ودر وی نفخی بود باه را زیاده کند ومجامعت را قوة دهد وشیر
زیاده کند بدل وی در معاجین تخم شلغم بود **بزرالجرجیر** بپارسی تخم کیکیر خوانند وکیکج
گویند بشیرازی کهزک گویند وبهترین وی بستانی فربه بود وطبیعت ان گرم وخشکست
در سیوم وگویند در دوم سودمند بود جهة عسرالبول وبرغش طلا کردن نافع بود وباه را
برانگیزد ودرد ساقین را نافع بود مقدار یکدرم واگر باسکنجبین وآب گرم بیاشامند مجامعت
را قوة دهد اما مشکل خوار بود ومضر بود بمثانه ومصلح وی کثیرا است وبدل وی رازی گوید
نبات وی است ودیسقوریدوس در طبیخ بدل وی خردل است ومجهول گوید بدل وی تخم
کندنا است وگویند بدل وی تودری است **بزرالمسط** حب القلقل است وگفته شود
بزرالخمخم خبه است بپارسی شفترک گویند وباصفهانی هاکشی وبکرمانی سینکو وبهروی
خوبه کلان وبه تبریزی سوارون وبترکی مراشوه ومنفعت ان در باب خا گفته شود
بزرالسرمق بزرالقطف است وبشیرازی تخم سبناخ رومی خوانند ومنفعت ان
وصفت ان در قاف گفته شود انشاء الله تعالی ووی یرقان را سودمند بود ودمهای
گرم را نافع بود ودر غایت نفایت بود در شفاء ودمهای ظاهر وباطن انچه ظاهر بود
کوفته باب قطف تر کنند وطلا کنند وآنچه باطن بود سحق کرده باسکنجبین بیاشامند
وگلاب وطبیعت وی معتدلست در حرارة وبرودة وخشک بود در اول وگویند گرمست
ودر وی جلا وتلیین بود ومضر بود بسفل ومصلح وی قند وگلاب بود **بزرالحرفه**
بقلة الحمقا است ورجله وفرفخ وبقلة المبارکه وبقلة الزهرا وبقله لینه ودندان سا
وکف وفرفخیر وفرفین وحقوق نیز گویند بپارسی تخم تورک گویند وباصفهانی
تخم برپهن وبکرمانی تخم بکورک وبه تبریزی تخمکان وبهترین وی انست که فربه بود
وطبیعت ان سرد است در درجه سیوم سودمند بود جهة درد جگر که از گرمی بود وتبهای
حاده مقدار پنج درم از وی بکوبند وشیر بگیرند وبانبات بیاشامند واگر بجلاب خورند
جهة سرفه که از حرارة بود نافع بود وجهة لذع معده نافع بود اما مقطع شهوة بود وقی که

افراط کنند و مضر بود بسپرز و معدهٔ بلغمی و مصلح وی قند است و بدل ان کویند بزر قطونا سفید بود **بزر الرمان البری** حب القلقل است و کفته شود **بزر الجزر البستانی** بپارسی تخم کزر کویند نافع بود جهة ریشهای خورنده چون بکوبند و بران ضماد کنند و اکر بخورند باه را برانکیزد و بول و حیض براند و ریشهاء عفن پاک کند و استسقا را نافع بود و کزندکی جانوران و جولس کویند درد سافین یکدرم تخم کزر بایکدرم قند بیاشامند نافع بود و مجربست و بدل ان بوزن ان اینسون بود **بزر الجزر البری** دوقو است و کفته شود **بزر السلاب** بپارسی تخم سداب خوانند بهترین ان سیاه فربه بود و طبیعت ان کرم و خشکست در سیوم نافع بود جهة فواق بلغمی و ساکن کرداند اکر یکدرم تا دو درم بیاشامند و اکر با شراب بیاشامند جهة دفع زهرها نافع و کزندکی جانوران خاصه که با انجیر خشک و مغز کردکان استعمال کنند و جهة عرق النسا نافع بود اما مقطع منی بود و مصلح ان کتیرا بود یا عسل و بدل آن سداب **بزر الخس** بپارسی تخم کاهو کویند بهترین ان بستانی سیاه فربه بود طبیعت ان سرد و خشک است و مخدر و منوم بود شهوة جماع را ساکن کرداند و کسی را که احتلام بسیار افتد چون بیاشامند نافع بود و قطع شهوة جماع بکند و تقطیر منی و خشک کرداند و مقدار یکدرم تا دو درم مستعمل بود و ضماد کردن جهة صداع نافع بود و منع سیلان از چشم بکند چون بر پیشانی ضماد کنند و وی سبات اورد و مصلح وی مصطکی بود و بدل وی دم الاخوین **بزر البنج** بپارسی تخم بنک کویند و بشیرازی تخم منک دیو و بلفظی دیکر خداع الرجال و ان سه نوع است سیاه و سرخ و سفید بهترین ان سفید بود و بعد از سفید سرخ اما سیاه کشنده بود طبیعت ان سرد و خشک است در اخر درجه سیوم و از ان سفید سرد است در اول درجه سیوم و خشک است در دوم عصارهٔ وی درد کوش را نافع بود و جهة نفث دم بافراط سود دهد و دردها ساکن کرداند و بر نقرس طلا کردن نافع بود و خوردن وی مضر بود و مسبت و مخدر و تباه کننده عقل و خناق و جنون آورد و ورم زبان و ضیق النفس و تاریکی چشم و کرانی کوش باز دید کند و مداواء وی بقی کنند با آب کرم و روغن و عسل جدا از ان شیر تازه و مرق اسفیدباج بمرغ و کوشت بره فربه و بدل ان افیون است بوزن ان و صاحب تقویم کوید مصدع بود و مخدر احشا و مصلح ان عسل است و اینسون و اکر بر برص طلا کنند بغایت نافع بود و مقوی اعضا بود چون در حمام طلا کنند بر بدن و درد جکر موبق را

نافع بود **بزر البطیخ** بپارسی تخم تربزه خوانند و تخم ترب خوانند بهترین وی انست که فربه بود طبیعت وی کرمست در سیوم و خشک است در دوم جهة نمش و کلف و بهق سفید و اثر زخمها نافع بود چون با آب دراز جانه طلا کنند و بر بهق سیاه و سفید با کندش و سرکه در حمام طلا کنند بغایت نافع بود و نفخی که در شکم بود تحلیل دهد و مطالی قوی بود و مقدار دو درم مستعمل کنند اما مضر بود بجکر و مصلح وی سبستان بود و اکر با سرکه بیاشامند قی آورد و بول براند و ورم سپرز را تحلیل دهد و اکر با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند همچنان کرم خناق را نافع بود و در دفع زهرها و کزندکی جانوران قایم مقام تریاک بود و صاحب تقویم کوید مصدع بود و مضعف جکر و مصلح وی کشنیز و شکر بود و جهة درد سپرز کهن شده سه روز هر روز دو درم کوفته و بیخته و با سکنجبین بیاشامند بغایت نافع بود و مجربست و بدل ان حب الرشاد بود **بزر المرو** بپارسی تخم مرو کویند و بشیرازی مرو رشک بهترین وی آنست که تازه و فربه بود که لون ان بسرخی زند طبیعت ان کرم و تر است باعتدال و بری در قوة و مانند بزر قطونا بود چون بریان کنند نافع بود جهة دوسنطاریا و سحج و شکم ببندد و منضج ورمها بود و دماها بود و بریان ناکرده مسهل اندکی بلغم بود و مقدار دو درم مستعمل بود و مضر بود بشش و مصلح ان جلنار است و بدل ان بزر قطونا و در انضاج بدل وی بزر الکتان بود **بزر الکاکنج** حب الکاکنج است و کفته شود **بزر الهوه** بلغه اهل خراسان تودری کویند و کفته شود و بلفظی دیکر شندله کویند و قصیصه نیز کویند **بزر بلاسفیس** حرف بابلی است و کفته شود **بزر القنب** شهدانج است و کفته شود **بزر الحندقوقی** بپارسی تخم اندقوقو کویند و دیو اسبست کویند و حباقا و درق نیز کویند و بهترین وی انست که فربه و بری بود و طبیعت ان کرم و خشک بود معده را پاک کند مقدار نیم درم و نافع بود جهة کزندکی جانوران چون با سکنجبین بیاشامند و از ادویه باهی بود و مهیج باه بود و بدل وی شیلم است **بزر لسان الحمل** بپارسی بارتنک کویند و به تبریزی تخم بزوشه و طبیعت ان سرد و خشک است بهترین ان بود که فربه بود و سیاهی که بسرخی مایل بود نافع بود جهة سدهٔ جکر و کرده و عرق النسا و قابض بود و مقدار سه درم مستعمل بود و چون بیاشامند نفث دم که از سینه بود قطع کند و فضولی که از شکم روانه

بود واسحق کويد طبيعت ان کرم وخشکست بهترين ان بود که بسياهي بود سرخ اميز
فربه نافع بود جهة سدهٔ جکر وکرده وعرق النسا وقابض بود ومقدار سه درم مستعمل بود
وجون بياشامند نفث دم که از سينه بود قطع کند وفضول که از شکم روانه بود واسحق
کويد طبيعت ان کرم وخشک است ومضر بود بشش ومصلح ان عسل بود وبدل ان کويند
تخم حماض بستاني بود **بزر الحماض** حب الترشا کويند بپارسي تخم ترشه کويند وبشيرازي
تخم ترشنيله کويند بهترين ان بود که فربه بود وسياهي که بسرخي زند طبيعت ان سرد
وخشک است وبغايت قابض بود مرهٔ صفرا بنشاند وروده پاک کند وشکم ببندد واسهال
قطع کند خاصه که سبب خلطي کرم بود اما مضر بود بکرده ومصلح ان قند بود ودر خواص
اورده است که تخم حماض اکر در خرقه ببندند وزن بر بازوي جب ببندد مادام که باوي باشد
ابستن نشود ورازي کويد تخم حماض بوي اکر بيش از ان که زنبور عقرب خورده باشند وعقرب
بکزد هيچ مضرة نرساند وتخم حماض بستاني بهترين آن بود که بسياهي مايل بود وطبيعت
ان سرد وخشک است در دوم سود مند بود جهة ماده صفراويت عنب ودموي ومقدار دو
درم مستعمل بود ومضر بود بسپرز ومصلح ان تخم رازيانه وکرفس **بزر الکتان**
بپارسي تخم کتان کويند وکشدانه خوانند وبشيرازي بزرک کويند بهترين ان بود که تازه
وفربه باشد وطبيعت ان کرمست در اول ومعتدلست در تري وخشکي وکويند معتدلست
در کرمي وسردي وخشک است در اول منضج ريشها وورمها بود خواه ودم کرم خواه سرد اندروني
وبيروني وکلف وبرص را نافع بود دخان وي زکام را سود مند بود واکر بريان کنند شکم
ببندد واکر خام بياشامند شکم براند ومقدار مستعمل ازوي سه درم بود وادرار بول کند
واکر بپزند وزن در آب ان نشيند ورم جاسيه که در رحم بود تحليل بايد معده را بد بود
ودشخوار هضم شود وغذا اندک دهد ومضر بود بانثيين ومصلح ان کلنلبين بود يا
عسل وجالينوس کويد سود مند بود جهة شقاق مقعد وريش شش وهر جراحتي که
از خارج بدن بود بصلاح آورد ومقوي اعضا بود وديسقوريدوس کويد وفولس نيز
کويد جون بسوزانند وسحق کنند بر ريش مقعد افشانند خشک کرداند وزايل کند وبدل وي
عصاره باقلا بود وکويند حلبه ودر خواص آورده اند که جون با موم وعسل بر برص ناخن ضماد
کنند البته ببرد وجون بخورند مني زياده کند ودرد سينه را نافع بود **بزر النمام** بپارسي

بزبان هندي اسبغول کويند

تخم

تخم سيسنبر کويند بهترين وي بستاني بود وسياه رنک وطبيعت وي کرم وخشک است
حيض براند وزايندن آسان کند ومقدار سه درم مستعمل بود وجهة باد که در شکم
بود نافع بود وفواق امتلايي را بغايت سود مند بود اما مضر بود بشش ومصلح وي
کثيرا بود وبدل ان تخم نعناع وتخم بالنکو مساوي **بزر الوند الاسود** جلفلک است
وکفته شود **بزر الهليون** بپارسي تخم مارجوبه کويند ومارکيا خوانند بهترين وي
بستاني بود وطبيعت ان کرم وتر بود در دوم مني بيفزايد وشهوة جماع برانکيزد ومفتح بود
وشير زياده کند ومقدار دو درم مستعمل بود اما مضر بود بسپرز ومصلح ان عسل است
وعسر البول را نافع بود وعرق النسا وقولنج بلغمي وريحي وکونکي ريک را نافع بود وبدل
ان جنجل است **بزر العصفر** قرطم است وکفته شود **بزر الکشوث** زجمول خوانند بپارسي
تخم کشوث خوانند وبسرياني ديناروشکوثا نيز کويند وطبيعت ان معتدلست در کرمي و
سردي وخشک است سدهٔ جکر بکشايد وسپرز ومعده را پاک کند وخلطهاي عفن از عروق
بيرون آورد وتبها مرکب از بلغم ومرهٔ صفرا را نافع بود واکر با سرکه بياشامند فواق را ساکن
کند وجون بجوشانند شکم ببندد وقوة معده بدهد وبول وحيض براند وسيلان رحم را
نافع بود وعصارهٔ وي جون تر بود پاي را بشويند نقرس را نافع بود ومقدار دو درم مستعمل
بود وبطعم بغايت تلخ بود ودر منفعت مانند تخم کاشني بود در اکثر حالات وکويند مضر
بود بشش ومصلح ان عسل است وکويند صمغ عربي وبدل ان کويند جهاردانک وزن آن
افسنتين است **بزر الهندبا** بپارسي تخم کاشني کويند وبهترين ان سياه رنک بود وفربه بستاني
وطبيعت ان معتدلست در کرمي وسردي وخشک است نافع بود جهة تبهاء صفراوي وسدهٔ
جکر ويرقان را سود مند بود ومقدار دو درم تا سه درم مستعمل بود وکويند مضر بود بسپرز
ومصلح ان سکنجبين است وبدل ان تخم کشوث **بزر الانجره** قريص وساسارکشت کويند
وان کزنه است بپارسي تخم انجره کويند وطبيعت ان کرم وخشک است در دوم بهترين انست که فربه
بود ودروي تلطيفي بود وکويند کرم وتر است ورمهاي بن کوش صلب نرم کرداند وباه را زياده کند
جون با مثلث يا با شير کاو تازه بياشامند واين مجربست واکر بکوبند وبر ريشهاء خورنده وسرطا
نات افشانند نافع بود وجون بياشامند ماء اصفر وبلغم وقولنج واستسقا را نافع بود مقدار نيم
مثقال با آب کرم وعسل واکر بکوبند مقدار سه درم با شراب يا شير تازه بياشامند مجامعت را قوة دهد
ودر شرح آورده است که جون بکوبند وباعسل بيا ميزند وبر قضيب طلا کنند قضيب را ستبر کرداند

واکر با سکنجبین بیاشامند جهة درد کرده و سپرز نافع بود واکر کوفته با عسل
بسرشند و لعوق کنند دشخواری نفس را نافع بود و صاحب تقویم کوید مفرح کرده بود
و مصلح او جهة غزبی و کثیرا است و بدل او حرف است و قردمانا و کویند بدل او تخم
کندنا است و کویند تخم جرجیر و از بسیار خوردن وی سرفه سخت پیدا کند و مداواء
او شراب بنفشه و جواب بود **بزر الرازیانج الرومی** انیسون است و کفته شود
بزر الرازیانج درا صفت او کفته شود **بزر الفنجنکشت** حب الفقد خوانند بپارسی
تخم بنجنکشت خوانند و بشیرازی تخم دل آشوب خوانند و فلفلکوهی هم خوانند و طبیعت
او کرم و خشک در دوم اکر دو درم از وی با ده درم سکنجبین بیاشامند جهة ورم
سپرز و استسقا را نافع بود و اکر با سرکه بجوشانند و بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اکر
بیاشامند مفتح سده جکر بود اما مصدع و مجفف منی بود و مصلح او شیر و ترنجبین
بود **بزر الکراث** بپارسی تخم کندنا خوانند بهترین او شامی تازه فربه بود و طبیعت
او کرم و خشکست و کویند سردست و جنین کوید کرم و خشکست در سیوم اکر بخور کنند با قطران
در شیب دندانی که کرم داشته باشد کرم بکشد و بیندازد و اکر در شیب مقعد بخور
کنند بواسیر زایل کند و دو درم از وی با دو درم تخم مورد نافع بود جهة نفث دم
که از سینه بود و تنحنح و جهة کسی که طمثش منقطع شده باشد یک درم نافع بود و سنایه
کرده برعزاند و اکر با حب الرشاد بریان کنند تنحنح که از سردی و بلغم بود بغایت نافع بود
و مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و کویند مجفف شش است و مصلح او لعاب به دانه
است و بدل او تخم جرجیر و از خواص وی آنست که اکر در هر که اندازند توشتی ببرد و کویند
اکر کسی خواهد که مجامعت بسیار کند و هیچ ادویه بوی نرسد تخم کندنا با شراب بیاشامد
بزر اللفت بزر الشلجم است بپارسی تخم شلغم کویند بهترین او بود که سرخ رنک بود
و طبیعت او کرم و تر است باه را زیادت کند و نفاخ بود و چون در معاجین بود دفع
سموم و ادویه قتاله بکند و شریف در خواص آورده است که چون تخم شلغم بر کودن بندند
نافع بود جهة ورم ارنبه و مجربست و اکر بیاشامند نعوظ آورد جهة دردها که از سردی
بود و قولنج سخت سده بغایت مفید بود اما مضر بود بسپرز و مصلح وی تخم خربزه است
و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و مولف کوید که از خواص وی یکی آنست که چون ذکی شود
و علتی در میان آن بنهد و بکارند کرنب بروید و این مجربست **بزر البصل** بپارسی

پیاز

پیاز کویند طبیعت او کرم و خشکست و در وی رطوبتی فضلی بود باه را تحریک دهد
در مزاجهای سرد **بزر السلق** بپارسی تخم چغندر کویند و او دو نوع است
و کفته شود در سین صفت او و طبیعت او سرد است در وی اندکی خشکی بود
معده را بد بود و شکم براند منفخ و مقطع بلغم بود و بدل او تخم خطمی بود
بزر القثا بپارسی تخم خیارزه کویند و به تبریزی تخم شنکیار بهترین او بود که
فربه بود طبیعت او سرد و تر بود و بهتر از تخم خیار بود بول براند و مقدار پنج درم
مستعمل بود تا ده درم و چون بکوبند و بر بدن طلا کنند لون اندام را نیکو کرداند
و اسحق کوید مضر بود بسر و مصلح وی سکنجبین بود و بدل او بزر القند **بزر القثد**
بپارسی تخم خیار کویند و به شیرازی تخم خیار بالنک بهترین او بود که از خیار زرد
کیرند و فربه بود طبیعت او سرد و تر بود نافع بود جهة صفراء سوخته و ورم کرم که
در جکر و سپرز بود و درد شش کرم و ریش او و اسحق کوید مضر بود بانثیین و مصلح
او کثیرا بود و بدل او بزر القثا **بزر البطیخ** بپارسی تخم خربزه کویند بهترین او بود که
شیرین باشد طبیعت او کرم و تر بود کرده را پاک کند و مجامعت را زیادة کند و منی
بیفزاید و شیره وی جهة سرفه کرم نافع بود و درد سینه که از ورم کرم تولد کرده
باشد و خشونت دهن و حنجره و حلق را نرم کرداند و تشنکی بنشاند و تبهای حاده
و تبی که سبب او صفرا سوخته بود و ورم جکر کرم نافع بود و سده او بکشاید و
بول براند و مجاری کرده و مثانه کند و سوزش او قطع کند و بقیت ورمها که باشد
تحلیل دهد و اسحق کوید مضر است بسپرز و مصلح او عسل بود و مقدار دو درم تا پنج
درم مستعمل بود و صاحب تقویم کوید بسیار وی مضر بود باحشا و مصلح او عصاره
زرشک بود و وی شیر زیاده کند و نعوظ آورد **بزر الورد** تخم کل بهترین او بود که
از کل فارسی کیرند طبیعت او سرد و خشک است و قابض بن دندان محکم کند و قلاع زایل
کند چون کوفته در دهن کیرند و درد چشم را نافع بود و معده و روده پاک کند و مقدار
مستعمل از وی دو درم بود و نافع بود جهة اسهال مرادی و ودیخ را سود دهد
و خوردن او شش را مضر بود و مصلح او کثیرا بود **بزر الریحان** تخم شاهسفرم هم
خوانند بهترین وی آنست که سیاه و فربه و کوچک بود و خوشبوی طبیعت او کرم

وخشك است وكويند معتدلست دركرمي وسردي نافع بود جهة دارو رعاف وقيام
صفراوي مقدار نيم درم بريان كرده سحج را نافع بود وشكم ببندد جون يك مثقال باب سرد
يا كلاب تركرده فرو برند واكر يك مثقال بريان كرده با آب به تركرده فرو برند قطع اسهال
مزمن بكند وكويند مضر بود بكرده ومصلح ان مرزنكوش است وبدل ان تخم مرو
بزر الشبث بپارسي تخم شبث كويند وبشيرازي تخم شود بهترين آنست كه فربه بود طبيعت
ان كرم وخشك است باعتدال بشير ابراند وبواسير قطع كند جون بسوزانند وبر بواسير
ضماد كنند ومقدار دو درم مستعمل بود ديكي معتق ومقيي بود ومضر بود بمثانه ومصلح
وي عسل است وبدل آن دو وزن ان شبث **بزر الكرنب** بپارسي تخم كرنب كويند وبشيرازي
تخم كلم بهترين ان تازه فربه بود وان طبيعت ان كرم وخشك است حزاز را نافع بود
واكر بخورند منع مستي شراب بكند وديرمست شوند ومني زياده كند ومقدار يك درم مستعمل
بود ومضر بود بشش ومصلح ان عسل است وابن ماسويه كويد كه هر كس كه دو درم تخم
كرنب باب كاوزبان بياشامد وشراب خورد دير مست شود وجون از كل وي فرزجه
بسازند وزن بخود بركيرد بجه در شكم بكشد **بزر الاسفاناخ** بهترين ان بود كه بسرخي
مايل بود وطبيعت ان سرد وتر بود نافع بود جهة درد دل وتب مقدار يك درم مستعمل
بود ومضر بود بسپرز ومصلح ان طين مختوم بود **بزر بقلة الحمقا** بزر الخرفه است
وكفته شد **بسر** غوره خرما است بشيرازي خارك كويند طبيعت ان سرد وخشك
است در دوم وشيرين وي ميل بحرارة دارد ودر وي قبضي بود طبيخ وي شكم ببندد
واتجه سبز بود حبس در وي زياده بود ودشخوار هضم شود ومضر بود بدهن ودندان
ومولد رياح بود وسده ومصلح ان سكنجبين ساده بود **بسبخ** لبان است وكفته شود
بسنباج خشك است وكفته شود **بسفايج** تشتيوان كويند واضراس الكلب نيز كويند
وتشميو وثاقب الحجر وكثير الارجل نيز خوانند وبهترين ان فرنفلي طعم ستبر بود وجون
بشكنند اندرون ان فستقي بود طبيعت وي كرمست در اول ومعتدلست در تري
وخشكي وكويند كرمست در دوم وخشك است در سيوم مسهل سودا وبلغم لزج بود
ومقدار سه درم در مسهل سوداء مستعمل بود وپنج درم بامرق خروس مسهل بلغم بود
واسهال وي مي مغص وكرب بود وشربتي از وي از دو درم تا پنج درم بود وقولنج بكشايد

ومحلل

ومحلل نفخ بود ورطوبات ومفرح نديذات بسبب انكه ماده سوداوي از جوهر دل ودماغ و
جميع بدن مستفرغ كند واز خواص وي آنست كه شير را ببندد واز ان بسته بكداز د
واسحق كويد مضر بود بكرده ومصلح ان هليله زرد است وبدل ان افتيمون بوزن آن
ودانكيم ان نمك هندي **بسد** اصل المرجان است وان سه نوع است سياه وسفيد
وسرخ بهترين ان سرخ بود باريك بپارسي ان را خرهك كويند وطبيعت ان سرد است در اول
وخشك است در سيوم وبايد كه سوخته مستعمل كنند وصفت سوختن وي آنست كه در كوزه
كواري كنند وبكل حكمت كيرند ودر تنور خباز نهند شب وبامداد بيرون آورند ودر وي
قبضي وتجفيفي بود اما تجفيف وي زياده از قبض بود نزف دم قطع كند وچشم را قوة دهد
جون در چشم كشند واب رفتن از وي باز دارد وبايد كه بعد از سوختن بسويند وكوشت
زياده بخورد واثر ريشها را زايل كند ومقوي دل بود وريش روده را نافع بود وعسر البول
ومقدار يك درم مستعمل بود ودر سنون دندان را جلا دهد ورازي در كتاب خواص
اورده است از قول اسكندر رانى كه بسد اكر بر كردن مصروع بندند يا بر پاي منقرس نافع بود
وهر موضعي كه خون از وي روان بود كه ريا سوده يا بسد بر ان پاشند باز دارد وبدل وي
در حبس دم الاخوين بود واسحق كويد مضر بود بكرده ومصلح وي كثيرا بود **بستان افروز**
وبستان ابروز نيز كويند بهترين ان بود كه در سايه خشك كنند طبيعت ان سرد وخشك است
معده وروده پاك كند وحرارة معده وجكر ساكن كرداند جون طبيخ وي با سكنجبين بياشامند
ومقدار دو درم مستعمل بود واسحق كويد مضر بود بمثانه ومصلح وي كندر بود **بسباسه**
بشيرازي بزباز خوانند بهترين وي آنست كه زردي بود كه بسرخي مايل بود وخوش
بوي طبيعت ان كرم وخشكست در اول وكويند در دوم ودر وي قبضي بود وكويند
معتدلست وكويند سرد است ولطيف واندكي حرارة در وي هست محلل نفخ وصلابات
غليظ بود جون در قي وطي كنند وبوي دهان خوش كند وشكم ببندد ومعده را قوة دهد
وسپرز را نافع بود ورحم را نيكو بود وسحج را ونفث دم را سودمند بود وسلس البول
خوردن وضماد كردن بلكه ضماد كردن بقوة تر بود وهرادويه كه جهة سلس البول استعمال
كنند ضماد كردن نافع تر بود كه خوردن وبايد كه بر ناف ضماد كنند وبر قفار وديسقوريدوس
كويد مقوي معده وسينه وشش بود ومني بيفزايد وباه را قوة دهد ونعوظ آورد خصوصا

کسی که مزاج وی سرد بود و وی مصدع بود بود و مصلح وی صندل و گلاب بود و بیاذ و ف
گوید بدل ان چهار دانگ وزن ان جوز بوا بود و گویند بوزن ان **بشمه** شمیرج است
و گفته شود **بشولیون** بوزر قطونا است و گفته شد **بشلشکه** جنطیانا است و گفته شود
بشبش ورق حنظل است و در صفت حنظل گفته شود **بصل** بپارسی پیاز گویند بهترین
وی سفید بود و طبیعت ان گرم و خشک است در سیوم و گویند در چهارم و در وی رطوبتی
فضلی بود و گویند تر است در دوم و گویند در سیوم و چنین گوید گرم است در چهارم و تر است
در سیوم ملطف و مقطع بود و جذب خون کند به بیرون بدن و باه را زیاده کند و شموم بر انگیزاند
و آب گوشت را نافع بود و چشم را جلا دهد و طبع را نرم دارد و اشتها باز دید کند و آب وی
در گوش چکانند طنین را نافع بود و سودمند بود جهة نزول آب و سفیدی چشم چون
عصارهٔ وی در چشم کشند و چون بکوبند و با عسل بسرشند و بر قوبا و بهق طلا کنند زایل کند
و اگر بر ناخن سبز طلا کنند تباه کرداند و بر داء الثعلب کنند سود دهد و بر گزیدگی سگ
دیوانه و افعی سودمند بود و حیض براند و اگر آب وی تنها در گوش چکانند گرانی گوش زایل کند
و اگر پیاز سفید بریان کرده با پیه روغن یا زرده تخم مرغ کوفته بر مقعد ضماد کنند ورم انرا تحلیل
دهد و درد ساکن کرداند و بوییدن و خوردن ان تحلیل دهد و درد ساکن کرداند و دفع باد سموم
بکند و چون بسرکه بخند معده را قوت دهد و حرافهٔ وی کم کند و چون در خوردن مسهلات بوییدن
منع غثیان بکند و بوی دارو نشنود اما خوردن وی مصدع بود و بسیار خوردن وی مسبت بود
و مضر بود بعقل و لعاب بسیار آورد و افواه بواسیر بکشاید و مصلح وی سرکه بود و ماست
و یا با کاشنی خورند **بصل الزیر** بلبوس است و بصل ما کول نیز گویند و ان پیاز لیزا است
بشیرازی پیاز تلکه خوانند و بتبریزی رزی طبیعت ان گرم و خشک است در اول و در وی
رطوبتی فضلی هست و جالینوس گوید گرم و خشک است در دوم بسیار خوردن وی نفخ
آورد و باه برانگیزد و قوت پشت بدهد و هضم طعام بکند و نعوظ آورد و بر بهق و کلف
طلا کنند زایل کند و با زرده تخم مرغ بر ثالیل طلا کنند نافع بود و درد رحم که از سردی بود
ساکن کرداند و سودمند بود جهة سیما و گزندگی عقرب و رتیلا خوردن و ضماد کردن
چون با انجیر بود و اگر با فلفل سحق کنند و بر معده ضماد کنند درد معده ساکن کرداند و اگر
با سماهی بریان کنند و بر ریش زنخ افشانند نافع بود و حزاز و ریش سر را سودمند بود

وبسیار

و بسیار خوردن وی محشن حلق و زبان بود و مضر بود بعصب و مغص آورد و نفاخ بود
و مصلح وی کاشنی بود و بعد از ان سیترمانیر و صاحب تقویم گوید مصدع بود و مصلح وی
بید کافور و گلاب بود و بدل ان عنصل بود **بصل العنصل** اسقیل است و گفته شد **بصل الذیب**
بصل الزیز است و گفته شد **بصل الفار** بصل العنصل است و گفته شد **بصل النرجس** بپارسی
پیاز نرکس خوانند و طبیعت وی گرم بود چون با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و چون
چهار درم از وی ماء العسل بیاشامند بچه مرده و زنده بنهد از رد و چون دو مثقال بعسل
بیاشامند قی آورد و کرم را در شکم بکشد و منضج ورمهای گرم بود و شریف گوید که اگر قضیب
بوی بمالند تنها و ادمان کنند قضیب سطبر و قوی کند و اگر سه عدد پیاز نرکس در شیر خوبساند
یک شبانروز و سحق کنند و بر قضیب طلا کنند بغیرا زسه و بر آن ادمان کنند اگر عنین بود بحال
صحت باز آید و فعلی عجب از وی ببیند **بصاق القمر** رغوة الملح و زبد القمر گویند و ان حجر القمر
است و گفته شود **بطیخ** بپارسی خربزه گویند بهترین وی سمرقندی بود شیرین
و قول اکثر انست که سرد است در اول درجهٔ دوم و تر است در آخر ان و بعضی گویند گرم است
و بحقیقت چون شیرین بود گرم و تر بود ادرار بول کند و سنگ کرده و مثانه بریزاند
و کلف و بهق و وسخ زایل کند و در تخم وی جلا بیشتر بود که جرم وی و پوست وی چون
بر پیشانی چسپانند منع نزول اب بکند و خوردن گوشت وی سنگ بریزاند خاصه
از ان کرده و بیخ وی دو درم چون بجوشانند و بیاشامند قی بی زحمت آورد و خربزه مستحیل
کردد بدان خلط که در معده زیاده بود و مرخی احشا بود و هیضه آورد و اگر در معده تباه
شود سم کردد و مصلح آن سکنجبین ساده بود که بعد از ان بخورند و باید که میان دو طعام
خورند و اگر در معده تباه کردد البته قی کنند و در معده رها نکنند و اگر پوست تر وی در حمام
در اندام بمالند اندام را پاک کرداند خاصه لون روی و اگر خشک کرده عوض اشنان بدان دست
بشویند زهومت زایل کند و اگر پوست وی خشک کرده در دیکی که گوشت غلیظ باشد و گوشت
گاو اندازند زود بخته و مهرا کردد و زود از معده بگذرد **بطیخ رقی** بطیخ هندی است
و بطیخ سندی نیز گویند بپارسی خربزه هندی خوانند و بشیرازی خیار کدو و بتبریزی
هندوانه بهترین ان بود که ابدار و شیرین و طبیعت ان سرد و تر است در دوم نافع بود جهة
مرضهای گرم و تبهای محرقه و مزاجهای گرم و دفع تشنگی کند و اگر با سکنجبین بیاشامند

بول براند و مثانه بشوید و اب وی با قند جون بیاشامند تبرید زیاده کند و مضر بود بر پیران
و مزاجهاء سرد و خونی بد از وی حاصل شود در جکر و بلغم انکی بود و اخلاط را خام کرداند و مصلح وی
قند بود یا عسل یا باوی خورند یا بعد از وی **بط** کوشت وی بسیار رطوبة بود و حرارة و ترتر از
مرغهای آبی بود اما دیر از معده بکذرد و بیه وی مسکن وجعها بود و لذعها که در عمق بدن بود
و فاضلتر از بیه جمیع مرغها بود و کوشت وی لون را صافی کرداند و اواز را و باه را زیاده کند و فربهی
آورد و جون هضم شود غذا بسیار دهد لیکن دیر هضم شود و ثقیل بود و کثیر الفضول بود و خون
نیک از وی متولد شود و خلط نیک و مصلح وی آنست که با سرکه و ابازیر کرم بپزند و اکر مریان کنند
بروغن زیت سرخ کنند و بیاز در اندرون وی کنند و یک دو دانه سیر خشک و اکر با سفیدباج پزند
نخود و کندنا و دارصینی در وی کنند و اندرون وی بکشنیز و کرفس و سداب و یک دو دانه سیر خشک
بیاکنند **بطم** بپارسی بن خوانند و صفت ان در باب حا در حبة الخضرا کفته شود **بطراساليون**
فطراساليون است و کفته شود و معنی آن کرفس کوهی بود بطرا بیونانی کوه است و ساليون کرفس
بطارس بلغة یونان دهن الحجر و ان نفط بود و کفته شود **بطباط** عصی الراعی است و کفته شود
بعر الضب بپارسی سرکین سوسمار کویند و بشلک سوسمار هم خوانند بهترین ان سفید بود و کرم
و تیز بود برص و کلف را نافع بود و سفیدی که جشم بود زایل کند و جشم را جلا دهد و قوة باصره
دهد و حکه را نافع بود و بشیرازی ازرا ما تریک خوانند **بعر الماعز** بپارسی سرکین بز خوانند
بشلک و بشیرازی بشکل خوانند بز طبیعت ان کرم و خشک بود خنازیر را تحلیل دهد بقوة و ورم
سپرز و ورمهاء صلب و جون خشک بود و زن بر پشم پاره بخور بیشتر برکیرد سیلان رحم باز دارد
و اکر سحق کرده با عسل بسرشند و طلا کنند درد مفاصل را نافع بود و سرکین بز کوهی داء الثعلب
را نافع بود و خاکستر ان با سرکه بسرشند و بر کزندکی سگ دیوانه طلا کنند سود دهد و سرکین
بز کوهی داء الثعلب را نافع بود و محلل صلابات مفاصل و ورم ان بود و مستسقی را در آفتاب
ضماد کنند سود دهد و با سرکه بر کزندکی زنبور و جانوران نهند سم ان جذب کند **بعر الضان**
بپارسی سرکین کوسفند و بشلک هم کویند و بشیرازی بشکل کوسفند اکر با سرکه بر ثاليل طلا کنند
سود دهد و بر سوختکی آتش طلا کنند نافع بود و با موم روغن بر کوشت زیاده نهند نافع بود
بعر الجمال بشیرازی بشکل اشتر خوانند جون بر ثاليل بندند و بخور کنند قطع کند و خون سرفتن
بینی باز دارد جون خشک کرده بسایند و در بینی دمند و کویند جون با ادویه جهة صرع بیاشامند

نافع بود

نافع بود و محلل خنازیر و دانفا بود جون تر بروی ضماد کنند و درد مفاصل و ورم ان **بقم**
جوب درختیست که از طرف هند خیزد و زنکبار و صباغان استعمال کنند و طبیعت ان کرم
و خشک است در دوم کوشت بر جراحت برویاند و قطع خون از هر عضو که باشد بکند و ریشها
خشک کرداند **بقس** بیونانی بقسیس خوانند و اهل شام شمشاد خوانند بپارسی درخت
شمشاد خوانند و ورق ان مانند ورق مورد بود تخم ان مانند تخم مورد بود و قابض بود جون
بیاشامند شکم ببندد شریف کوید نشاره جوب وی جون با حنا بسرشند و بر سر ضماد کنند
صداع را زایل کند و اکر با سفید تخم مرغ و کرد اسیاب بسرشند و بر وی ضماد کنند سودمند
بود **بقلة الحمقا** بقلة المبارکه است و اسمهاء دیکر وی در بزر الخرفه کفته شد بشیرازی
توره کویند بهترین وی تازه بود طبیعت وی سرد و تر بود در سیوم و کویند در آخر دوم صفرا
بشکند و قی باز دارد جون ده درم اب وی بیاشامند و منع نزف بکند و جون ثالیل بوی حک
کنند زایل کند و اکر بر ورمهاء کرم که مخوف بود ضماد کنند نافع بود و آب وی جون بیاشامند کرم
را بکشد و کزندکی جانوران را سود دهد و اکر با روغن کل بر سر کنند جهة درد سر که در آفتاب بود
نافع بود و سوزش مثانه و درد ان سود دهد خوردن و جهة درد جشم که از کرم بود ضماد
کردن نافع بود و عصاره وی جهة نفث دم و معده و جکر کرم سود دهد خوردن و ضماد
کردن و جهة سحج روده و اسهال مراری حقنه کردن نافع بود و تبهاء حاده سودمند بود لیکن
باه را مضر بود و بسیار خوردن وی تاریکی جشم و شبکوری آورد و مصلح وی کرفس و جرجیر
و نعناع بود و کویند مضر بود برودة و مصلح وی مصطکی بود **بقلة خراسانیه** بقلة حامضه
خوانند بپارسی تره خراسانی کویند طبیعت ان سرد و خشک است در وسط دوم و کویند در
اول شکم را ببندد و مره صفرا سودمند بود و اشتهاء طعام باز دید کند جون نقصان شهوة
از حرارة بود محرور مزاج را نافع بود و بلغمی مزاج را مضر بود **بقلة مبارکه و بقلة الزهرا**
و بقلة لینه بقلة الحمقا است و کفته شد **بقلة الغزال**
مسله طراشیع است و کفته شود **بقلة الانصار** کرنب است و کفته شود **بقلة اترجیه**
بادرنجبویه است و کفته شد **بقلة بارده** لبلاب است و کفته شود **بقلة الضب** بادرنبویه بری
است و ان افرنجمشک است و کفته شد **بقلة الخطاطیف** صاحب جامع کوید عروق صفر است
اما بحقیقت دواء الخطاطیف است و کفته شود **بقلة العدس** فوتنج بوی است و کفته

شود **بکبر** بلغة اهل هند خیار جنبی است وگفته شود **بلوط الارض** بیونانی کمادریوس
را گویند وگفته شود **بلوط الملک** شاهبلوط است وگفته شود **بلوط** در وی قبض بیشتر بود
که در شاهبلوط و در قشر وی که او را جفت خوانند قبض زیاده تر بود که در بلوط و بهترین وی
ترفه بود بزرگ رسیده طبیعت وی سرد وخشک بود در دوم وگویند در اول وگویند خشکی وی
در سیوم است وگویند گرمست در اول منفعت وی انست که منع نزف دم ونفث بکند خاصه
جفت وی وغذا بسیار دهد وجهة صلابات بابیه بونکو هیچ نافع بود واگر بسوزانند جهة ریشها
وقلاع نافع بود وبچه را نافع بود وچکیدن کمیز وجهة زهرها نافع بود وشکم ببندد واگر طبیخ
وی کسی را که اسهال مزمن وقرحه امعا بود بیاشامند سودمند بود واگر از طبیخ وی یا از وی
فرزجه سازند وزن بخود برگیرد سیلان مزمن که از رحم اید باز دارد لیکن بلوط غذایی
ثقیل بد بود و دیر هضم شود وصداع آورد واسحق گوید از بیست درم زیاده نباید خورد
ومضر بود بمثانه ومصلح وی آنست که بریان کنند وبا قند بخورند وبدل بلوط بوزن ان خرنوب
نبطی بود **بلیلج** بپارسی بلیله گویند بهترین آن بود که زرد و رسیده وفربه بود طبیعت وی سرد است
در اول وگویند در دوم وخشک است در سیوم ودر وی قوة ملطف وقابض بود معده را قوة دهد
واسترخاء ورطوبت او را نافع بود ومعده را دباغت کند وگویند شکم ببندد وبعضی گویند
ملین فقط بود ودوده را نافع بود ومقعد وچشم را قوة دهد واگر در چشم کشند اب رفتن باز دارد
ودر طبیعت نزدیک بآمله بود وهلیله کابلی ومقدار شربت از وی سه درم بود ومغز وی
نزدیک بفندق بود واسحق گوید مضر است بسپرز ومصلح وی عسل بود وبدل وی اسحق بن عمران
گوید املج است وگویند بدل وی فاغیه خشک ودو دانگ وزن ان آس وسبک ان هلیله سیاه
بلادر انقردیا خوانند وتمر البلادر نیز خوانند بهترین ان سیاه وفربه بود وچون بشکنند بسیار
عسل بود وطبیعت ان گرم وخشک است در چهارم نافع بود جهة کسی که بلغم ورطوبة بروی غلبه
کرده باشد واسترخاء عصب ونسیان وفالج ولقوه بغایت نافع بود وقوة حافظه بدهد
وذهن را تیز کند وهر مرضی که در دماغ بازدید اید که از سردی وتری بود نافع بود ومقدار مستعمل
نیم درم بود وخطر بود واگر در شیب بواسیر دود کنند بواسیر خشک کرداند وعسل وی
برداء الثعلب بطحی عالند نافع بود واز جمله سمومات بود وسوزنده خون بود وخلطها وجنون
وبرسام بازدید کند وتقطیع در حلق واندرون وسوزش دهن ولذع دل معده ودوده وبتهاجاده

باذدید کند ودو مثقال این عمل کند وسم بود وگاه باشد که کشنده بود واگر با مغز گردکان
بخورند مضرت نرساند واین از خواص است واگر شکر نیز اضافه کنند بهتر بود ومداواء کسی که
بلادر خورده باشد بدوغ گاو وجواب وروغن بادام ولعاب بهدانه کنند ودر آب برف نشانند
وعسل وی مستعمل بود در معاجین وعسل از وی چنان گیرند که انبری سرخ کنند وبن بلادر بیندازند
وبلادر در انبر گیرند وعسل از وی بیرون اید بعد از ان با روغن گاو جوشانیده وروغن گردکان
بیامیزند ودر معجون کنند وبدیغوریس گوید بدل وی بیخ وزن وی مغز فندق ودانکیم وزن ان
روغن بلسان وشش یک ان نفط سفید **بلسن** عدس است وگفته شود **بلس** تین ابیض است
وگفته شود **بلنجاسف** برنجاسف است وگفته شد **بلوسطون** جلنار است وگفته شود **بل**
میوه هندیست مانند قثا کبر وگویند مانند انار است وگویند نادهندیست وگویند ناردشتی
است وگویند قثاء هندی بری است وبوست وی را شل خوانند وشحم وی را بل خوانند وحب وی را
ثل خوانند ومحمد زکریا گوید بل میوه از هندوستان است از درختی حاصل میشود مانند درخت
زردالو بهترین ان بود که شیرین باشد ودرخت وی را خاما اقطی گویند وگفته شود وطبیعت
وی گرم وخشک است در دوم وگویند در سیوم قابض بود احشا را قوة دهد وصلابه عصب
ورطوبت ان نافع بود ومرضها سرد مانند فالج ولقوه واسترخا سودمند بود وقی باز دارد
ودر جوارشات شکم ببندد وباد بشکند **بلنجشک** افرنجمشک است وگفته شد **بلح**
چون سبز بود ونیم خوانند وجلال نیز گویند وان چون سبز بود بشکافند وبیرون اورند
وان بپارسی غوره خرما خوانند وچون در غلاف باشد طلع خوانند وصفت طلع گفته شود وطبیعت
بلح بود وخشک بود در دوم شراب وی شکم ببندد خاصه که با شرابی عفص بود بیاشامند
وسیلان رطوبات رحم باز دارد وخون که از بواسیر آید باز بندد ومعده را دباغت
کند اما سینه وشش را بد بود سبب خشونتی که در وی هست ویرا از معده بگذرد وغذا
اندک دهد وسده جگر آورد وبسیار خوردن وی خلطهای غلیظ در شکم بازدید کند
اما ممسک بود بود ومصلح وی خمیره بنفشه بود که بعد از وی بخورند **بلسان** شجره مصری
است وبرگ وی ببرگ سداب ماند اما سفید تر بود ودر موضعی که اوراعین الشمس خوانند
بیش نبود وروغن وی بهتر وفاضلتر از حب وی بود وحب وی بقوة تر از عود وی بود وصفت
عود در عین گفته شود واز ان حب در حا وصفت روغن در باب دال در صفت دهن البلسان

بلبوس بصل الزیر است وگفته شد

بنفشج ببارسي بنفشه خوانند بهترین وي لاجوردي بود و طبیعت ان سرد و تر بود وسرد
است در دوم و تر است در سیوم و کویند سرد و تر است در اول مسکن اورام حاد بود و چون
بروي ضماد کنند باارد و صداع که از کرمي بود ساکن کرداند بوییدن و ضماد کردن و سرفه کرم
را نافع بود و سینه را نرم کرداند و مسهل صفرا بود و شربتي از وي از دو درم تا چهار درم بود و چون
بآب بیاشامند خناق را و صرع بچکان که ام الصبیان کویند نافع بود و جهة درد مقعد
و شقاق و ورم ان ضماد کردن بغایت نافع بود و مسهل بود بقوة جاذبه و بعضي کویند مسهل
بود بلزوجة و خونی صلح معتدل از وي حاصل شود و اکر بر ورم معده و جکر کرم ضماد کنند
نافع بود و چون با ابو نخ بپزند و اب ان بر سر ریزند جهة صداعي که از حرارة بود نافع بود
و خوردن وي مضر بود بدل و مصلح وي انست که با انیسون خورند و بوییدن وي زکام سرد را
مضر بود باید که با خیري و مرزنجوش بویند و زکام کرم و نزلات که در سینه ریزد سودمند
بود خوردن و بوییدن و حرقة مثانه را نافع بود و ورق وي چون تر بکوبند و آب وي
بکیرند و با قند بکودکان که مقعد شان بیرون اید دهند بغایت نافع بود و شریف کویند ورق
وي طلا کردن بر جرب صفراوي و دموي بغایت سودمند بود و بدل وي و رق خبازي بود
یا نیلوفر یا کاوزبان و کویند بدل وي نیلوفر برسیاوشان است **بنجنکشت** ذوخمسه
اوراق خوانند و ذو خمسة اصابع هم کویند و درخت وي در کنار رودها روید و ورق ان مانند
ورق شهدانه بود و مستعمل از وي کل وي بود بس ورق و تخم وي و چوب وي نشاید که استعمال
کنند بهترین ان تازه بود طبیعت ان کرم است در اول و کویند در سیوم و خشک است در سیوم و در
وي قبضي هست با تفتیح و محلل و ملطف بود و جهة صداع سرد ضماد کردن نافع بود و سده
جکر و صلابة سپرز با سکنجبین نافع بود و اکر در شیب بشت بکسترند منع احتلام و نعوظ
کند و زنان چون شهوة بر ایشان غلبه کند در شیب خود دود کنند ساکن کرددد و اهر
از دود وي کزندکان بکریزند و خوردن وي کزندکي مار را نافع بود و بر کزندکي سک دیوانه
و بهایم ضماد کردن سودمند بود و مقدار شربتي از وي یک مثقال بود لیکن مصدع و مسبت
بود و جود بو باید کنند درد سر بکتر اورد و مضر بود بمجامعت و انیسون کویند مصلح وي صمغ
عربي بود **بناست** صمغ البطم است وکفته شود **بنج** منج کویند و بعربي سیکران
بپارسي منده کویند و صفت ان در بزر البنج کفته شد **بنطافلون** بنجنکشت است

وکفته

وکفته شد **بندق** بپارسي فندق خوانند بهترین ان بزرکتر بود طبیعت ان کرم است
باعتدال و تر است در اول بوست وي قابض بود اما مغز وي باه را زیاده کند و کزندکي
جانوران خاصه کزندکي عقرب چون با انجیر و سداب بخورند و ضماد کنند و کویند عقرب از وي
میکریزد و اکر بیش از طعام بخورند سموم را نافع بود و اکر بعد از سم فندق با انجیر و سداب
بخورند بغایت نافع بود اما فندق معده را بد بود و اکر سحق کنند و با ماء العسل بیاشامند
سرفه کهن را نافع بود و اکر با بوست بسوزانند و سحق کنند و با بیه کهن بیه خوک یا بیه خروس
بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند موي بر رویاند و بعضي کویند فندق سوخته چون با زیت
بسایند و بر میان سر طفل که چشم وي ازرق بود طلا کنند ازرقي ببرد و سیاه کرداند و موي
نیز سیاه کرداند بقراط کوید خوردن فندق دماغ را قوة دهد و بوست وي شکم ببندد و
مغز وي منفخ و مولد ریاح بود در معده و مصدع بود مصلح وي فانید است و بدل ان مغز
جوز و کویند جلغوزه است **بندق هندي** رته خوانند و ان تمري است بمقدار فندق اما
کوچکتر بود بمقدار حب الغار و لون ان بسیر کی زند و بغایت املس بود مانند الکمکت و
جوز الرته نیز کویند طبیعت ان کرم و خشک در اول اکر با سرکه بر خنازیر طلا کنند تحلیل
دهد و لقوه را چون سه روز سعوط سازند و در خانه تاریک بنشیند رطوبة از بیني
وي روانه کردد و صحت یابد و صرع و سدر و مالیخولیا را نافع بود و جهة نزول اب کحل کردن
و سبل و شبکوري سعوط کردن باب مرزنکوش نافع و با اثمد کحل کردن احولي ببرد و
دو درم از وي ربو را و هیضه را نافع بود و اکر حل کنند و فرزجه سازند و زن
بخود بر کیرد حیض براند و بچه بیرون آورد و عصارة وي مسهل سودا و بلغم مائي
بود و صفرا بي اکراهي و برص و کلف و یرقان را نافع بود و با سکنجبین قولنج را سود دهد
و تب ربع و وي تریاق کزندکي عقرب و رتیلا بود و مجموع زهرها و قوة اعصاب بدهد و فالج
و لقوه را نافع بود و معدهٔ سرد را موافق بود و قوة هاضمه بدهد و اکر بر اعضاء سست طلا
کنند سخت کرداند و اکر بیخ وي دو درم با شراب بیاشامند ذات الجنب و ربو و سرفه کهن
و نفث دم که از سینه بود سود دهد **بنلع** مانند قشور بیست که بیخ از مغیلان در
بن خیزد سفید و زرد بود بهترین وي زرد بود سبلع خشبوي و سفید فربه بد بود
طبیعت وي کرم و خشک است در اول قوة اعضا بدهد و جلد را باک کرداند و نشف رطوبات

ب
است

که در شیب جلد بود بکند و بوی بدن خوش کند و قطع بوی نوره بکند و معده و جگر سرد را قوة
دهد جون از بیرون ضماد کنند یا بمالند و بوی وی دماغ سرد را قوة دهد **بنات الرعد**
کماه است وگفته شود **بنات النار** ابخوه است وگفته شد **بق** بپارسی ابکامه گویند
و موی ابکامه بخاری خوانند و ابکامه دقیق خوانند و در هیم صفت هری گفته شود **بنقه** در قوة
مانند عدس است و طبیعت ان معتدل است در یبوست و قابض بود مانند عدس بر فتق
و قیله کودکان ضماد کردن نافع بود و شکم ببندد و مولد سودا بود و مصلح ان روغن
بسیار بود بشیرازی انرا مشو گویند **ببر** سبستان است وگفته شود **بیخشکروان**
لسان العصافیر است وگفته شود **بوزیدان** بعربی مستعجل خوانند و صاحب جامع
گوید در مصر مستعجل بعوض بوزیدان مستعمل کنند و این سهو است بوزیدان بتحقیق
مستعجل است و هم صاحب جامع گوید از نقل ابن رضوان که بوزیدان نوعی از مستعجل
است و صاحب منهاج گوید خشبی هندی است و صاحب جامع گوید و این هر دو سهو است
بوزیدان بغیر از مصر هیچ جای دیگر نبود بهترین وی آنست که سفید و ستبر بود و خطوط
بسیار بر وی بود و تازه بود طبیعت ان گرم و خشک است در سیوم و در وی رطوبتی فضلی بود
و جالینوس گوید گرمست در سیوم و خشک است در اول و گویند بقوة بهمن بود و وی ملطف بود
مفاصل و نقرس را نافع بود و باه را زیاده کند و زهرها را سود دهد و یکدرم از وی مسهل آب
زرد بود و نافع بود جهة خلطهای سرد و بلغم و عصب را پاک کند و منی بیفزاید و زنان
جهة فربهی استعمال کنند و فربه کننده است جون با شیر یا با ارد برنج حلوا سازند فربه
کند و لون را نیکو گرداند بغایت و منافع وی دیگر در درد مفاصل و نقرس مانند سورنجان بود و اسحق
گوید مضر بود بانثیین و مصلح ان خردل است و گویند مصلح ان تخم گزر است و قند و شربتی
از وی مقدار دو درم بود و در معاجین بدل وی دو وزن ان زرنباد و حب الفرع و کربهاء
دیگر بکشد و شیر بیفزاید و معده پاک کند و اشتها بیاورد و استسقا را نافع بود و سده جگر
و سپرز را **بورق** انواع ان بسیار است بهترین ان ارمنی بود و انرا نطرون خوانند و افریقی
از ایشان بقوة تر بود و ارمنی سفید در اول و تنکه بود یا وردی طبیعت ان گرمست در
اخر درجه و خشک است در اول سیوم و عیسی گوید گرم و خشک است در دوم جلا بقوت
دهد و اخلاط غلیظ قطع کند و مغص را ساکن گرداند اگر بکوبند با زیره و با میفختج بیاشامند

طبع

طبع را نرم دارد و بادها را بشکند و بر حکه و برص طلا کردن سودمند بود و ورمها را نفع
دهد و جون با اب خلط کنند و در گوش چکانند درد گوش ببرد و بادکه در گوش بود و رطوبتی که
از گوش آید مجموع نافع بود و اگر با سرکه بیامیزند و در گوش چکانند جرک گوش را بیرون
اورد پاک گرداند و جون سحق کنند با سرکه و بدان غرغره کنند علق که در حلق چسبیده باشد
بیفکند و باد وبه قالات دود کرم معا را بکشد و بیرون اورد همچنین اگر بر شکم و ناف بمالند
و نزدیک اتش نشینند همین عمل کند و اگر با شراب در گوش چکانند کری را نافع بود و رازی گوید
اگر دو درم از وی با سه درم روغن زنبق بسایند و بر قضیب بمالند انعاظ تمام اورد
و مجهول گوید جون بغایت سحق کنند و با عسل بسرشند و بر قضیب طلا کنند و خصیه و گردا
گرد ان مغوطی تمام اورد و فولس گوید بواسیر و ناصور که در مقعد بود جون سحق کرده با روغن
گل بسرشند و بران نهند زایل کند و بحال صحت آورد و جهة استسقا با انجیر ضماد کردن نافع
بود و اگر با عسل در چشم کشند سفیدی چشم ببرد که کهن شده باشد و ارسطوطالس گوید
نافع بود جهة رحم زنانی که رطوبة بسیار در وی بود نشف کند و قوة دهد و زهرها را نافع بود
و داء الثعلب و داء الحیة را سودمند بود و برص را نافع بود جون سه روز هر روز دو درم
از وی بعسل معجون ساخته بیاشامند و جون با روغن بنفشه سحق کنند و در گوش چکانند
کرم گوش بغایت مفید بود و در حقنه مسهل مقدار مستعمل از وی یکدرم بود تا دو درم
و بسیار خوردن وی لون را سیاه گرداند و مفسد معده بود و مصلح ان صمغ عربی است
و گویند کلنکبین یا فانید و بدل ان نمک تلخ یا نمک اندرانی بود و گویند بدل وی بوزن وی
شبث و بوزن وی نمک اندرانی و بدیغورس گوید بدل وی بجای وزن و نیم نمک بود **بوریطش**
مرقشیثا است وگفته شود **بوقیصا** درهار است وگفته شود **بوشاد** شلجم است
وگفته شود **بوطانیه** کرمة السوداء است و ان فاشرستین است وگفته شود **بولو**
بودیون بیونانی یعنی ان کثیر الارجل است و ان بسفایج بود وگفته باشد **برغلص**
بزبان یونانی یعنی لسان الثور و ان گاو زبان است وگفته شود **بوردخ** بادروج است
وگفته شد **بوحا** حشیشی است که بابیش روید تریاق بیش است و از ان جمله زهرها
و بیخ ان جلا را است که انرا بمغولی مادوفین خوانند وگفته شود در جیم **بولوطریخون**
بیونانی یعنی کثیر الشعر و ان پرسیاوشان است وگفته شد **بول الناس** کمیز آدمی جون با خاک

رز برجایی که خون آید ضماد کنند خون باز دارد و سودمند بود جهة حکه و سعفه و حزاز
و برص خاصه با بورق واب حماض طلا کنند وجهة مطحولان عجب سودمند بود و باه بود
جهة کزندکی افعی خاصه صحرایی اشامیدن و بران ریختن و بانطرون جهة کزندکی سگ دیوانه
و هر کزندکی که باشد نافع بود وجهة مجموع زهرها و جون بسایند در بوست انار و در کوش جکانند
کرم که در کوش بود بیرون آورد و مولف کوید که جون تمیز کنند و کفچه بر سران بایستد بر ثالیل مالند
زایل کند البته **بول الصبیان** تمیز کودکان جون در ظرفی مسین با عسل بیزند نافع بود جهة سفیدی
جشم و داء و ریش و رمد و تاریکی جشم ببرد و دردی بول که در بن ظرف نشسته باشد جون جند
روز بران بگذرد بر حمره بیندایند ساکن کرداند و جون بادوغن حنا سحق کنند و زن خود بر کیرد
درد رحم ساکن کرداند و اختناق ان و نافع بود وجهة حکه و برص و جوب و جذام نافع بود
وجهة ماده کوش که دوامی بود جون با بوست انار بیامیزند و در کوش جکانند نافع بود جهة
کزندکی حیوانات نافع بود **بول الدواب** تمیز جهار بایان سودمند بود جهة درد مفاصل
جون نطول کنند یا در ان نشینند **بول الابل** تمیز شتر بهترین بود جمل اعرابی بود
که ان نجیب خوانند طبیعت ان کرم و خشک بود و در وی قبضی بود نافع بود جهة خراز
جون بدان بشویند و شریف کوید نافع بود جهة ورم جکر و باه را زیاده کند جون بیاشامند
وجشم را نافع بود و استسقا و صلابة سپرز را سودمند بود خاصه جون با لبن لقاح
بیاشامند و مفتح مصفات بود بتوسع و اکر در کوش جکانند ریش کوش را نافع بود **بول الکلاب**
تمیز سگ جون بکیرند و رها کنند تا منعقد شود و موی را بدان بشویند سیاه کرداند و بهترین
خضابات بود و بر ثالیل استعمال کردن قلع کند **بول المعز** تمیز بز نافع بود جهة درد
اعصاب مانند شنج و امداد سعوط کردن وجهة استسقا اشامیدن مفید بود **بول البقر**
بهترین تمیز کاو نر بود بهق را زایل کند و حزاز را نافع بود و اکر با مو بکذارند و در کوش جکانند درد
کوش که از سردی بود زایل کند و جون در ان نشینند درد معده سرد که از بواسیر بود سود دهد
بول الجاموس تمیز کاومیش جون مر و صبر بدان بیامیزند و در کوش جکانند درد کوش که
از سردی بود ببرد **بول الخنزیر البری** تمیز خوک صحرایی سودمند بود جهة سفیدی جشم
و سنک مثانه بریزاند **بول الحمار** تمیز خر کویند جون بیاشامند درد کرده زایل کند
بوش دربندی شیافیست که از ارمن می آورند و آن نباتیست که همجنان میکویند

وشیاف می سازند طلا کردن برود مهاء کرم و نقرس کرم و صداع کرم بغایت نافع بود
و ملین و مبرد بود و بر بثرها طلا کردن سودمند بود و طبیعت وی سرد و خشک است
در اخر درجه اول رازی کوید جون با ب عنب الثعلب بر نقرس طلا کنند منفعتی عظیم بدهد و بدل
ان حضض است یا شیاف مامیثا **بهار** الحوان است و کفته شد **بهرامج** دنف کویند
و عطفل هم خوانند و ان کل بید بلخی است بپارسی بید مشک خوانند و به تبریزی کله موش و بکرمانی
کوبکو طبیعت ان معتدلست نطول کردن محلل نفخ بود از هر عضو که باشد و بوییدن ان محلل بادها
غلیظ بود از سر و شکم براند و محرور را نافع بود و درد سر که از بخار مره صفرا بود ساکن کرداند
و اکر با کنجیده ببرورند مانند بادام بنفشه و روغن از وی بکیرند روغنی خشبوی بود و اکر
بعوض کنجید بادام کنند لطیف تر بود **بهج** بوزیدان است و کفته شد **بهرم و بهرمان**
عصفر است و کفته شود **بهق الحجر** جزاز الصخرا است و کفته شود **بهمن** دو نوع است
سرخ و سفید بهترین ان سفید بود و طبیعت ان کرم و خشک است در دوم و مسیح کوید کرم است
در دوم و تر است خفقان را عظیم نافع بود و دل را قوة دهد و منی بیفزاید و باه را برانکیزد و فربهی
آورد و سنک مثانه بریزاند و در تقویة دل نظیر ندارد و مقدار شربت از وی یکدرم بود و اسحق
کوید مضر بود بسفل و مصلح وی انیسون بود و بدل وی بوزن وی تودری و نیم وزن وی
لسان العصافیر بود **بیقیه** بنفشه است و کفته شد **بیض** بهترین وی تازه بود از مرغ
خانکی و زرده وی فاضلتر بود و باید که نیم برشت کنند و صنعت نیم برشت آنست که اکر با بوست
در دیک اب جوشان اندازند سیصد بار بشمارند و اکر بی بوست بود صد بار بشمارند و بعد از ان
بردارند و زرده ان کرم و تر بود سفیده سرد و تر با هم معتدل بود در کرمی و سردی و تر بود
و غلیظ و نیم برشت زودتر هضم شود و غذا بهتر دهد جهة حلق و سرفه و سل نافع بود و باه
را زیاده کند و زرده وی بریان کرده قابض بود و جون با عسل بر کلف طلا کنند زایل کند و سوختکی
اتش را نافع بود و منع ورم ها بکند و در حقنه جهة قرحه امعا سودمند بود و سوختکی که از آب
کرم بود بر بشم بدان بمالند نافع بود و جراحت خصیه و مقعد نافع بود و اکر در سرکه بیزند
شکم ببندد و ذوسنطاریا را نافع بود اما دیر هضم شود خاصه منعقد ان و اکر ادمان
خوردن وی کنند کلف آورد و مطبخ وی بد بود سل کرده تولد کند و تخمه آورد و قولنج
و اولی ان بود که فلفل و زیره و دارصینی با ان خلط کنند و بعد از ان زنجبیل مربا خورند

[illegible]

وسفیدهٔ ان اکر در کوش چکانند که ورم کرم بود سرد کرداند و درد ساکن کرداند واکر
وسوختکی اتش بمالند سود دهد واکر صوف بدان تر کنند وبر چشم بندند درد چشم که از کرمی
بود ساکن کرداند وجهة درد چشم بغایت نافع بود در چشم چکانیدن واکر تخم مرغ نیمبرشت
خام بیاشامند کزندکی مار را نافع بود ونیم کرم اشامیدن قرحه مثانه وقرحه کرده وخشونت
سینه ونفث دم ونزله را سود دهد **بیض الاوز والنعام والبط** خایه مرغابی
وشتر مرغ وبط بهترین ان بود تازه نیم برشت معتدل بود در کرمی لیکن غلیظ بود بقولنج
وریاح ودوار ومصلح ان سعتر وغذا بود **بیض العصافیر** بیضه کنجشک باه را زیاده کند
بیشتر از همه بیضها وهمه این عمل کنند **بیض الحجل** نیکوترین بیضه کبک تازه بود لطیف تر از
بیضه مرغ خانکی بود نافع بود جهة ناقهان وبیضه تذرو ومرغ خانکی وکبک مقوی دل ومستجمع
اوصاف ثلاثه باشند ومضر بود باصحاب کد ومصلح ان مثلث بود **بیض الحباری واللقلق**
خصابی بغایت نیکو بود موی را **بیش** بر برص طلا کردن وجذام با ادویهٔ دیکر ووی سم قاتل
مهلک بود مقدار دانکی کشنده بود وتریاق وی بیش موش است وفادزهر با مسک وماء فرفین
که ان جدوار است ووی از سم افعی زودتر نفوذ کند وقرون سنبل نوعی از انست وکفته شود
بیش موش بیسا بو حااست وکفته شد اما بیش موش حیوانیست مانند موش که معروفست
بفارة البیش ودر بن درخت بیش جایکه دارد نافع بود جهة برص وجذام وتریاق بیش بود
وافعی وهر زهر که باشد **باب التاء تانبول** تامول کویند بپارسی تنبول کویند وان
ورقی است مانند ورق نارنج ودر دریا بار بسیار باشد وبسیار خورند ودر طعم نزدیک بقرنفل
بود جهة درد دهن نافع بود وبوی دهان خوش کند واشتهاء طعام بازدید کند وباه را قوت
دهد ودندانرا سرخ کند ونشاط اورد وبدن را قوة دهد وخون بن دندان باز دارد ومعده
ودندان وبن دندانرا قوة دهد خایندهٔ وی وصاحب منهاج کوید طبیعت وی سرد است در اول
وخشک است در دوم قابض ومجفف بود شریف کوید کرمست در اول وخشک است در دوم قوة
جکر ضعیف بدهد وچون بخورند وبعد از ان اب بیاشامند نفس را خوش کند ووحشة زایل
کند واهل هند بعوض خمر بعد از طعام تنبول خورند مفرح بود وغم زایل کند وباید که
با کلس صدف وشنج دانکی وپارهٔ نوفل خورند واکر بی کلس بود هیچ طعم وی نیابند وتفریح
ببخشد وتنبول خمر اهل هنداست ورازی کوید بدل وی قرنفل خشک بود **تا سمصت**

حماض

نفا مرغیست که از هندوستان اورند ... شده

بلغتی زهر ... بود ودر ... نافع بود

حماض است بزبان اهل بربر ودرانج صفت وی کفته شد **تالسقیسیر** حرف است وکفته
شود **تاکرجب** بزبان بربری فرفیون است وکفته شود **تاغندسیة** بزبان بربری عاقرقرحا
است وکفته شود **تبن مکه** اذخر است وکفته شد **تبر** ذهب است وکفته شود **تخ**
کسب است وکفته شود **تذرج** بپارسی تذرو کویند کوشت وی بهترین کوشت مرغها بود
ودر منفعت مانند دراج بود وکوشت وی کرم بود دماغ وفهم را زیاده کند ودر خواص
ابن زهر اورده است که زهرهٔ وی چون بدان سعوط کنند خبل ووسواس زایل کند وچون
وچون کوشت وی بریان کنند وسه روز کرم بخورند ان زحمت زایل کند **ترمس** باقلا
مصری خوانند وشامی خوانند بهترین وی سفید فربه بود بزرک دانه طبیعت وی کرمست
در اول وکویند در دوم وخشک است در دوم نافع بود جهة کلف وبهق وبرص وریشها
ودانها بروی پیدا شود وخنازیر وصلابات بعسل وسرکه طلا کنند نافع بود وارد وی
چون با عسل بیامیزند وبلیسند یا با سرکه بیاشامند کرم را بکشد در شکم وارد وی
جو با اب برودهای کرم طلا کنند نافع بود وچون با سرکه بپزند وبر آتش فارسی ضماد کنند
نافع بود وریشهاء تر که در سر بود وریشهاء بلید وجرب ودر ابتداء بهق واثارها که
در بدن پیدا شود ودانها سودمند بود وچون با مر وعسل بیامیزند وزن بخود برکیرد
وبیاشامد حیض براند وبچه بیندازد وارد وی بشره را صافی کند وهر اثری که بود
از زخم وغیر ان ببرد وسدهٔ سپرز بکشاید وجکر خاصه با سرکه وعسل وسداب بپزند
وچون بکوبند وبا سرکه بیاشامند غثیان ساکن کند ومقدار سه درهم مستعمل بود وطبیخ
ان کرم را بکشد وبر ناف بچکان طلا کرده همین عمل کنند واکر با بیخ مازریون بجوشانند
وکوسفند که جرب داشته باشد بدان بشویند البته زایل کند واکر با اب بجوشانند
وبیاشامند بول براند وشکم ببندد وابن ماسویه کوید منفعت از وی نه شکم براند ونه
ببندد وبد بود ودشخوار هضم وخلطی خام از وی حاصل شود در عروق چون تمام هضم
نشده باشد وچون تلخی از وی بیرون کنند غلیظ تر بود ودیر تر نفوذ کند واینچه
تلخی داشته باشد زودتر از معده بکذرد وباید که با سرکه یا ابکامه یا نمک وصعتر یا انجدان
خورند جالینوس کوید بدل ان درجلاد ووزن باقلا بود وکویند بدل ان فودنج است
وکویند بدل ان شیح ارمنی است وچون با سرکه بپزند وبر مفاصل سر ضماد کنند نافع بود

جذام

ودر مسهل بلغمي تحليل دهد ودر خواص ابن زهر آورده است هر دابه که قردان بسيار داشته
باشد وقردان بسيار ازوي کنده خواهند چون بطبيخ ترمس بشويند زايل کند وجرب چهار پايان
زايل کند وشريف آورده است که چون ترمس بلغور کنند وپوست وي جدا کنند ودر ديکي
مسين کنند وشير تازه بر آن ريزند چندانکه از آب بپوشاند وبجوشانند تا شير نشف کند
بعد از آن مانند وي روغن گاو بر سر وي کنند وبجوشانند تا منعقد کردد واز آن ضماد
کنند مسهل مره صفرا ومره سودا بود وخلط خام لزج بس اگر خواهد که مسهل صفرا بود در خرقه
کنند گرم کرده وبر اربيه ضماد کنند اسهال صفرا کند واگر سودا خواهد بر دل ضماد کنند واگر
خلط خام خواهد ما بين وركين ضماد کند واين ضماد از اسرار طب مکتوم است واين معالجت
جهت طفلان وپيران که تحمل داروي مسهل نداشته باشند کنند واين مجربست **تربد**
بهترين آن صيني بود مبيض مدور مصمغ مجوف ودر سودن سفيد تر کردد وزود کوفته
شود وکهن وباريک نبود وبسطبري ميان خنصر وبنصر بود وچون بکوبند وبيرون هيچ
ريشه بر سر بر وپرن نماند وتنک سوراخ بود وبايد که بوقت استعمال کردن اول بتراشند
وبروغن بادام چرب کنند آنگاه بکوبند طبيعت وي گرم وخشک بود در سيوم نافع بود جهة
مرضها عصباني ومسهل بلغم بود تمام واندکي از خلط سوخته از هر دو وزرد وماسرجويه گويد
مسهل اخلاط غليظ لزج بود وواضح است که تنها مسهل بلغمي رقيق بود واگر بقويه کنند مسهل
بلغم غليظ بود واستعمال کردن وي يبوست وجفاف در بدن پيدا کند ومضر بود با معا
وبعد از آن خراشيدن باشد وبروغن بادام چرب کرده کثير الاضافه کنند واگر تقويه وي
بزنجبيل کنند مسهل بلغم غليظ وخام بود اما تنها مسهل غليظ نبود وتربد زرد وسياه زهر بود
مانند خربق سياه وغاريقون سياه ومداواي کسي که آن خورده باشد مانند مداواي کسي که خربق
سياه خورده باشد کنند وهمان تدبير کنند وتربد سفيد مجوف چنانچه وصف کرده شد
نافع بود جهة درد مفاصل که بلغمي بود ورحم را پاک کرداند تنقيه تمام خوردن وحقنه کردن
ونافع بود جهة درد آن نزديک حيض آمدن ونافع بود جهة درد پشت ودماغ را پاک
کند از بلغم لزج ومفلوج ومصروع را نافع بود وسرفه که از رطوبات فم معده بود سود دهد
وعلامات اين زحمت آن بود که چندان سرفه ببايد که يا قي کند يا خلطي لزج بيرون آيد بعد از آن
ساکن شود واگر با هليله کابلي خلط کنند دوايي نافع بود مصروع را وبدل آن نيم وزن آن غاريقون

وطلنک نيم آن صبر ودالکيم آن حنظل وگويند بدل آن ترمس است وصاحب جامع در مفرده
آورده است که بدل آن پوست بيخ درخت توث است بوزن آن وشربتي از تربد از نيم درم
تا يک درم بود **ترنجبين** بهترين وي تازه سفيد بود طبيعت وي معتدلست در حرارت
وبرودت اما ميل بحرارة دارد ولطيف تر از قند بود ودر وي رطوبتي بود وملين بود
نافع بود جهة تبهاء گرم وسرفه وسينه را نرم کرداند وتشنکي بنشاند ومسهل صفرا
بود برفق بخاصيت وشربتي از وي از ده درم تا بيست مثقال شايد وشريف گويد گرم وتر
است در اول حفظ را نيکو بود واسحق گويد مضر است بسپرز ومصلح وي آب تمر هندي
بود وگويند بدل وي ماء الحاج با قند بود وگويند جواب وقند وگويند بدل آن شير
خشت است **تراب القي** کنکرزد است وگفته شود **ترنجان** بادرنبويه است وگفته
شد **تربامان** غافت است وگفته شود **ترفاس** کماه است وگفته شود **ترياق روستايان**
توم است وگفته شود **ترياقي ترکي** موميايي است وگفته شود **ترياق الحيه** در کنج چشم
گاو کوهي مي باشد واز آن گاو کوهي نيکوتر بود ودر صفت ايل گفته شد منفعت آن وبشيرازي
انزاا رهن بران خوانند **ترياق بارهي** حجر التيس است وگفته شود **تشميزج** بپارسي چشميزج
گويند وچاکسو خوانند واهل حجاز بشمه خوانند وبشيرازي چشمک وبلفظي ديگر اطرابلس
گويند وحبة السودا نيز خوانند اما حبة السودا شونيز را خوانند وطبيعت تشميزج گرم
وخشک است وقابض بقوة در چشم را نافع بود بغايت وابو سهل آورده است که چون بغايت
سحق کنند تنها وبحرير ببيزند وبر ريش قضيب کنند زود نيک شود ومجربست وبهترين
وي آن بود که فربه بود وبغايت سياه وبراق بود **تشتيوان** وتشمير نيز خوانند وآن
بسفايج است وگفته شد **تفاح** بپارسي سيب گويند ومعتدل ترين وي شامي بود
بعد از آن اصفهاني بس رومي وقابضي ومليطي وآنچه تفه بود بد باشد وهمچنين نارسيده وتفه
سرد وتر بود وآنچه ترش بود وقابض سرد وغليظ بود وآنچه شيرين بود ميل بگرمي دارد
وآنچه ترش بود نه قابض سرد وخشک بود وشيرين که رسيده بود معتدل بود در حرارة
وبرودة وبصري گويد شيرين گرم وتر بود در اول وترش سرد وخشک بود در دوم وآنچه
مز بود معتدل بود در سردي وتري منع فضول بکند خاصه ودقان وتفاح مقوي
دل بود ومفرح بود بغايت وروح را لطيف کرداند خاصه شامي وقوة معده ضعيف بدهد

واکر در میان خمیر بریان کنند سود مند بود جهة قلة شهوة طعام ونافع بود جهة کرم
وذو سنطاریا وسویق وی مقوی معده بود ومنع قی بکند وسموم را نافع بود وسبب شیرین
جون پخته کنند وبر جشم بندند که درد کند ساکن کرداند وسبب بی خوش وتشنکی بنشاند
که از صفرا بود وقی باز دارد وطبیعت ببندد ورازی کوید سبب مقوی فم معده بود ومحرورا
نافع بود اما بطی الهضم بود ومنفخ واولی ان بود که جون از وی ثقلی در معده یابند اب
سرد وطعام ترش بر سران نخورند بلکه شراب خورند واطبا کویند بخاصیت نسیان آورد
وسبب ترش خلطی سرد لطیف از وی حاصل شود وسبب مز خلطی معتدل از وی حاصل شود وانجه
عفص بود خلطی غلیظ از وی حاصل شود ورازی کوید جون ورق وی بکوبند وده درم از ان
بیاشامند دفع زهرها کرم بکند وکزندکی جانوران وشراب وی جهة کزندکی عقرب وهر زهر
کرم که باشد نافع بود وبقویه معده بدهد وسیب نارسیده مولد عفونات وتبها بود وانجه
بر درخت رسیده شود نیک باشد وانجه نزید بود ومجموع میوها جنین بود وادمان خوردن
وی درد اعصاب احداث کند خاصه آنجه ربیعی بود وانجه ترش بود دفع مضرة ان بکوارش
نعناع وکلقند کنند ودر خواص ابن زهر اورده است که بوییدن وی سود مند بود جهة
موسوسان ومدبولان وقوة دماغ بدهد واما خوردن وی ریاح در عروق احداث کند
واوجاع در عضلها وباشد که بسل کشد از بهر انکه جون هضم شود وخونی که از وی حاصل
شود بعضی منحل شود بریاحی لطیف در عروق وبعضی در عضلها وجون تمددی در عروق
پیدا شود اکثر ان بود که بشکافد وجون شکافته شود در شش ریزد وسل پیدا کند فی محال
ونادر افتد که نباشد **تفاح الارض** بابونه است وکفته شد **تفاح بری**
زعرور است وکفته شود **تفاح الجن** ثمر بیروح است وکفته شود **تفاح ارمینی**
مشمش است وکفته شود **تفاح فارسی** خوخ است وکفته شود **تفاح ماهی** اترج است
وکفته شد **تفسیا** ثافسیا است وکفته شود **تقدة** کزبره وکبره خوانند وکفته شود
تقرة زیره رومی است بپارسی کرویا خوانند وکفته شود **تملول** قنابری است
وکفته شود **تمتم** سماق است وکفته شود **تمر** بپارسی خرما کویند طبیعت ان
کرم وتر است در اول وکویی وی زیاده از تری بود منی بیفزاید وصداع آورد ودندان
وبن دندان تباه کند وخونی غلیظ از وی حاصل شود سینه وشش وروده را نیکو بود

کسبره

وبسیار

وبسیار خوردن صداع ورمد وقلاع وخناق ودرد دندان آورد ومصلح وی بادام
وخشخاش بود وبعد از ان سکنجبین ساده خوردن واکر در شیر تازه خو بیسانند
وبیاشامند نعوظی تمام آورد واکر ادمان کنند در زمستان خاصه جون دار جینی کوفته
قدری در شیر اندازند بدن را فربه کند وباه را زیاده کند ولون را نیکو کرداند بغایت ومزاجهای
سرد را نافع بود خرما جهة درد پشت وورک **تمر هندی** حمر خوانند وصبار اهم کویند لطیف تر
از اجاص بود ورطوبت کمتر وبهترین وی زرد تازه بود بغایت ترش طبیعت ان سرد
است در سیوم وکویند در دوم وشیخ الرئیس کوید سرد وخشک است در سیوم ماسرجویه
کوید سرد است ودر وی رطوبة هست مسهل بود وجهة قی وتشنکی وتب وغشی وکرب
نافع بود خاصه جون خواهند که طبیعت نرم دارد وشربتی از طبیخ وی نیم رطل کتابی بود
وکویند مسهل اخلاط محترق بود وحکه را نافع بود اشامیدن وجهة قلاع مضمضه
کردن وخفقان را سود دهد جون از کرمی بود واستخوان وی جهة جبر مستعمل کنند
اما تمر هندی مضر بود بسینه وسرفه ومصلح وی شراب بنفشه وخشخاش بود وبدل
وی الوسیاه بود **تمساح** بپارسی نهنک خوانند سرکین وی جهة سفیدی کهن ونو که
در جشم بود بغایت نافع بود وپیه وی جهة کزندکی وی ضماد کنند در ساعت درد
ساکن کند وجون بکدازند ودر کوش جکانند درد کوش را نافع بود واکر بدان ادمان کنند
کری را زایل کند ودر خواص ابن زهر آورده است که اکر بر صاحب تب ربع مالند نافع بود و
شریف کوید پیه وی جون بکدازند وبا روغن کل در دیشت وکرده را نافع بود وباه را زیاده
کند وخون وی با بلیله واملج خلط کنند وبر سفیدی طلا کنند لون ان باز لون اندام کرداند
وبر پیشانی طلا کنند وصدغین درد شقیقه را نافع بود وکوشت وی جون با سفیدباج
بپزند وکسی که لاغر بود بخورد فربه شود اما غلیظ بود وزهره وی جون در جشم کشند
سفیدی را زایل کند وجکر وی جون بخور کنند در ستیب مجنون جنون از وی زایل شود
ودندان وی که از جانب بود بکیرند وبر بازوی راست بندند بجامعت را قوة دهد ومحرکی تمام
بود باه را ودر خواص ابن زهر آورده است که همه حیوانات فک زیرین ایشان در حرکت باشد
الا التمساح که فک زبرین پیه وی با موم بسرشند وفتیله سازند وبرافروزند در بحیرة یا در
بیشه ضفادع قطعا آواز نکنند مادام که ان افروخته باشد وجون طوق کنند با پوست وی

با بوست وي در بيرون قرنيهٔ بس بياويزند بر سطح دهليز ان قرنيه دران ديه تكولك
بنارد واكر بيه وي در پيشاني كبشي جنكي مالند هر كبش كه برابروي اورند از وي بكريزد وكبش
بشير ازي غوج خوانند واكر جشم وي بكنند وقتي كه زنده بود و بر مجنون بندند نافع بود وان
علت زايل كند و دهانكند كه زياده شود **تنبول** تا تنبول است وكفته شد **تنكار**
دو نوع است معدني و مصنوع طبيعت ان كرم وخشك است ولطيف نافع بود جهة درد دندان
وكرم ان بكشد واز خوردن باز دارد بخاصية وجلاء ان بدهد وانجه مصنوع بود صنعة
ان جند نوع است يكنوع كفته شود بستانند نمك يك جزو و پك جزو قلي دو ده سه جزو
واكر نطرون كنند بهتر باشد و شير كاو يا كاوميش ان مقدار كه انرا بپوشاند بوسر ان كنند
وبجوشانند ان مقدار كه سخت شود بعد از ان بافتاب بياويزند تا خشك شود وانجه
معدني بود از جشمه بيرون آيد وان دو نوعست يكنوع به يخ ماند ويكنوع به برف
انجه بريده شود آنجه بريده شود انرا برفي خوانند وآنجه نبريده باشد انرا يخي خوانند
و بايد كه بروغن جرب كنند و در جايي كه باد راه نيايد نكاهدارند تا نبرد انرا يخي خوانند
وآن نيكوتر بود **تنبوت** صنوبر كوجك است وكفته شود واز وي زفت وقطران
كيرند وتخم ان قضم قريش خوانند وتنبوت نيز كويند وكفته شود **توت حلو**
فرصاد خوانند بپارسي توت سفيد خوانند وقايم مقام انجير بود در انضاج الاوي
غذاء بد دهد ومعده را بد بود وخوني فاسد از وي متولد شود وبهترين وي بزرك شيرين
بود طبيعت وي كرم است در دوم وكويند سرد است در اول وجون بخورند زود از معده
بالكذرد اما ديرا از روده بيرون رود و بول براند ومعده را بد بود وبهترين ان بود كه
بيش از طعام بخورند وبعد از ان سكنجبين بياشامند وورق آن وورق انجير سياه
وورق انكور باب باران بجوشانند وموي ابدان بشويند سياه كرداند وجون بكوبند
وبا زيت بياميزند و بر سوختكي اتش ضماد كنند نافع بود واكر بطبيخ ورق وي مضمضه
كنند درد دندان ساكن كرداند وطبيخ بوست وي همين عمل كند **توت حامض**
معروفست بشامي بهترين وي سياه بزرك بود ونارسيدهٔ وي جون خشك كنند
قايم مقام سماق بود وطبيعت وي سرد وخشك بود در دوم وكويند تر است
وكويند خشكي وي در اول است ودر وي قبضي بود و ورم دهان وحلق را نافع بود وورق

وي

وي خناق را نافع بود وعصارهٔ وي خشك كرده ريشها بد را نافع بود وخشك كردهٔ وي شكم
ببندد وذوسنطاريا را نافع بود وبوست درخت وي ترياق شوكران بود وآب ورق وي
مقدار با غده درم جون بياشامند كرندكي رتيلا نافع بود وخوردن وي مغص آورد ومصلح
وي اطريفل كوجك بود واسحق كويد مضر بود بشش ومصلح وي انار بود **توت وحشي**
توت العليق است بشيرازي توت سك خوانند ودر عليق كفته شود **تودري**
تودريج كويند وبزر الهوه وقصيصه نيز كويند بشيرازي تدري خوانند وباصفهاني
قدامه وبكرماني مادر خت وبه تبريزي ودينه طبيعت ان كرمست در دوم وخشكست
وعيسي كويد تر است در اول وتودري جهار نوع است زرد وسفيد وسرخ وكلكون
بهترين ان زرد بود نافع بود جهة سرطانات كه ريش نشده باشد باعسل وآب طلا كردن
واكر باب بياميزند و بر سرطان باطن ضماد كنند وورمهاء صلب وورمهاء بن كوش
وصلابه نقرس نافع بود وريشها كه در جشم بود باك كرداند جون باعسل در جشم كشند
وجون در شراب ببزند وبياشامند باه را زياده كند واكر در لعوق كنند نافع بود جهة
خلطهاي غليظ لزج كه در سينه وشش بود **توتيا** انواع است بهترين ان هندي
بود وبعد از ان زرد بعد از ان كرماني تنك طبيعت ان سرد است در اول وخشك است
در دوم وحنين كويد سرد وخشك است در دوم وآنجه شسته بود فاضلترين
مجففات بود ريشها را نافع بود حتي سرطانات ودر جشم را نافع بود ومنع فضول
بد در عروق جشم از نفوذ در طبقات بكند خاصه مغسول وي وصحت جشم را نكاه
دارد ودر مرهم جهة ريش قضيب وخصيه بغايت نافع بود ومعد وورمهاء آن
وكويند بدل ان بوزن ان شادنه ونيم وزن ان توبال بود وكويند بدل ان سرطان بحري
بود صفت غسل ان بكيرد توتيا كوفته وبيخته وباب بياميزد ودر صرهٔ بندد كه تنك باشد
نه بغايت ودر ظرفي سبز كنند وآب باران برسر آن كنند ودر آب امي جنبانند بس انجه رقيق
لطيف بود باب بيرون ايد وآنجه غليظ ورملي وسخ بود در خرقه بماند بعد از ان
ان آب را در ظرفي ديكر كنند وديكر آب برسر توتيا كنند همجنان اول وديكر همان عمل كنند بعد
از ان ابها بركيرد وتوتيا از وي بكيرد واكر رملي در بن ان باشد ببيندازد وتوتيا
خشك كند واستعمال كند **تودريون** بيخ كوهي است ودر شين در صفت شوكران كفته شود

توبال النحاس لطیف‌تر از مس سوخته بود وآن چون مس تافته کوبند از آن
بی درفشد و بهترین آن قبرسی بود سیاه که میل بسرخی داشته باشد و رقیق بود مانند
پوستی واولی آن بود که پیش از سحق کردن چند نوبت بشویند چون خواهند که در داروی چشم بکار
برند وطبیعت آن گرم وخشک است در سیوم قابض بود گوشت زیاده بخورد وخشونه اجفان
سودمند بود وتاریکی چشم زایل کند وجلا بدهد واولی آن بود که حدت وی به نشاسته
بشکنند وخاصیة وی در اسهال بلغم وآب زرد است وآن چنان مستعمل کنند که نیم مثقال
سحق کنند وبا یک مثقال علک البطم حب سازند وفرو برند مسهل بلغم بود بقوة وگویند
یک مثقال با ماء العسل بدهند همین عمل کند اما بعد از آن قدری سرکه بیاشامند تا در
اندرون نماند **توبال الحدید** اقوی‌ترین توبالها بود وچون آهن تافته کوبند از آن
درفشد وآن مجفف ومقبض بود نافع بود جهة ریشهای بد **توبا ملون** نوعی از بیق(?)
عاشت وانرا غلقلخوانند(?) وگفته شود **تین رطب** انجیر تر بهترین آن وزیری
بود پوست باز کرده بعد از آن آنچه میل بسفیدی داشته باشد بعد از آن سرخ بعد از آن
سیاه وطبیعت آن گرم بود اندکی وگوینده گرمست در اول یا در ابتدا درجهٔ دوم تر است
در دوم وخام وی بسردی مایل بود ودروی جلائی بود وبر ثالیل ضماد کردن وبهق نافع بود
وانجیر رسیده غذا بهتر از مجموع میوها دهد وزود تر بگذرد(?) وفربهی آورد وصرع را نافع
بود وخشونه حلق وسینه را نیکو بود وتشنگی که از بلغم شور بود ساکن کرداند وگرده
ومثانه را سود دهد واز ریگ هرچه باشد پاک کرداند وخاکستر چوب وی ذوسنطاریا
نافع بود واسهال خوردن وحقنه کردن مقدار پانزده درم ولبن وی سودمند بود
جهة گزندگی عقرب ورتیلا مالیدن ونارسیدهٔ وی با عسل جهة گزندگی سگ دیوانه و
ریشهاکه رطوبة از وی روانه بود نافع بود وهمچنین ورق آن با کرسنه وشراب بر گزندگی
ابن عرس طلا کردن نافع بود وخوردن انجیر ایمن باشند از سموم وقضبان وی چون
با گوشت گاو صلب بپزند مهرا شود وانجیر طبیعتی دارد وورق آن طبیعتی وچوب
آن طبیعتی ولبن آن طبیعتی وورق آن مسخن قوی بود ولبن وی حادی لطیف بود و
قضبان وی گرم لطیف بود ولبن وی خون وشیر کرا(?)خته ببندد واز آن بسته بگدازاند
مانند انفحه واگر برصو(?) فجکانند وبر دندان گیرند از خوردن پاک کند ودر چشم کشیده

با عسل جهة ابتداء آب نزول نافع بود وانجیر در وی نفخی بود ومولد تره(?) بود ومعده را
بد بود ومصلح وی سکنجبین ساده بود که بعد از آن بیاشامند یا شراب اترج یا ریباس
وغذائی که خورند باید که مری در وی بود **تین یابس** انجیر خشک بهترین وی رملی بود
وطبیعت آن گرمست در آخر درجه درجه اول معتدل بود در تری وخشکی لطیف بود ومنضج
ومحلل وبر ورمهای صلب ضماد کردن نافع بود ودمامیل نضج دهد وصرع را نافع بود وخشونة
حلق وسینه وقصبهٔ شش را موافق بود وشراب وی سرفه کهن را نافع بود وسدهٔ جگر
وسپرز بگشاید وگرده ومثانه را نافع بود وخورندهٔ وی از سم ایمن باشد وچون بآب
وی جوشانیده غرغره کنند خناق را تحلیل دهد ونضج آن بدهد وبگشاید وخوردن
وی خونی بد از وی متولد شود وادمان خوردن وی شپش در بدن پیدا کند وسرد مزاج را نافع
بود ودرد پشت وتقطیر بول را نافع بود ومسخن گرده بود وانعاظ آورد وشکم براند وسینه
وشش را از اخلاط پاک کند ومضر بود جهة جگر وسپرز که متورم بود واولی آن بود که
با مغز گردکان بخورند یا مغز بادام وچون با فودنج وسعتر وحاشا بخورند گرده
ومثانه وسینه را پاک کرداند وچون یک رطل از وی بسرکه خمری خوبسانند نه شبانروز
بعد از آن بر سپرز ضماد کنند نافع بود واگر هر بامداد چهار انجیر در سرکه خوبسانند
چنانچه ذکر رفت بخورند سپرز را بگدازاند وضماد کردن نیز بغایت نافع بود وجالینوس
گوید بدل وی در انضاج حب صنوبر است **باب الثاء ثافسیا**
تفسیا نیز گویند ونیتون هم خوانند وآن صمغ سداب کوهی است وگویند صمغ سداب
بری حوملا است وگفته شود وسداب کوهی برگ آن ببرگ حوملا ماند اما درازتر بود
وبیخ تر وشاخ وی دراز بود وستبر وبوئی عظیم منتن دارد وتخم آن بشکل تخم سداب
بود وطبیعت آن بغایت گرم بود ومحرق ومسخن قوی بود ومجفف ودروی رطوبتی فضلی
بود وگویند گرمی وی در سیوم بود ومسهل ومنضج ومنقی بود وجذبی بغایت کند از عمق
بدن وموی برویاند وپوست بیخ وی تر بر داء الثعلب مالند بغایت نافع بود واسترخا
ونقرس ومفاصل سر در انغایت(?) سودمند بود وحقنه کردن جهة عرق النسا نافع بود
وبر نفث دم وفضول طلا کردن ومقدار شربتی از وی در استسقا نیم درم بود با ماء العسل
ومسهل ومقیء بود واگر زیاده از این مقدار بود بول وطبع ببندد وورم زبان وقراقر وسوزش

حلق ومعده وسرخي روي وباشد كه غشي وضيق النفس پيدا كند علاج وي قي كنند بعد از ان
شير ومسكه وجلاب بدهند وغرغره بشير تازه وروغن گل واز ادويه تخم سداب بغايت نافع بود
واين از خاصيت است وجالينوس گويد بدل وي در داء الثعلب حرف است و وي مضر بود بمثانه
وآلات بول ومصلح ان حب الاس ورب توت بود **ثامر** دجر خوانند وآن لوبيا است وگفته شود
ثالسقليس حوف بابلي است وگفته شود **ثاقب الحجر** بسفايج است وگفته شد **ثدي**
بپارسي پستان گويند وپستان چهارپايان را ضرع خوانند واز ان آدمي ثدي گوشت وي مانند
دشبد بود وطعم وي شيرين بود بهترين آن بود كه از حيوان معتدل گيرند طبيعت آن گرم
وتر بود وگويند مزاج وي بسردي مايل بود وغذايي صالح بود شير زياده كند اما مولد بلغم بود
ودر وي غلظي بود ومصلح وي سعتر ونمك بود **ثعلب** بپارسي روباه گويند چون با آب
بپزند وبر مفاصل طلا كنند بغايت نافع بود خاصه همچنان زنده بپزند وزماني نيك در آن
آب نشينند اما بعد از تنقيه اين عمل كنند وپيه وي درد مفاصل را نافع بود ودرد گوش چون در گوش
چكانند واگر بدان ادمان كنند گوي زايل كند ودرد گوش ببرد شش وي خشك كرده وسائيده بياشامند
ربو وسرفه را نافع بود وپيه وي چون در دهن گيرند درد دندان زايل كند ودرد چشم را نافع
بود وشريف گويد پيه وي چون با پوست تخم مرغ سوخته بياميزند داء الثعلب را نافع
بود ومجرب وزهره وي با آب گوشت واشق بگدازند مساوي وسعوط كنند در بيني كسي كه ابتداء
جذام بود در هر ده روز يكبار سعوط كنند بغايت كمال نافع بود وچون آدمي دندان وي در
دست گيرد ايمن باشد از بانگ كردن سگ وپيه وي چون با زيت انفاق كهن بگدازند
وبر نقرس ومفاصل بمالند نافع بود وپوست وي بغايت گرم بود از همه پوستها سخي تر بود
ومرطوب مزاج را شايد پوشيدن ومحرور مزاج را نشايد وكسي كه سرما بر وي غالب بود
شايد وهر چند كه موي بر وي زياده بود سخونه در وي بيشتر بود وان لباس زنان وبلغمي
مزاجان وپيران ودر خواص ابن زهر آورده است كه پيه وي چون طلا كنند بر تازيانه يا
چوبي ودر اندرون هر خانه كه بنهند مجموع كيكان بر ان جمع شوند **ثغادير**
در آب است وگفته شود وبلغة اهل شام ثمام خوانند بپارسي دستنبو وباصفهاني
دستنبويه **ثفاء** حوفي است وگفته شود **ثلثان** طوبلدون است وفنا
نيز گويند وان عنب الثعلب است وگفته شود **ثلج** بپارسي برف گويند وصفت جمد

وجليد

وجليد در جيم گفته شود **ثلج صيني** بپارسي برف گويند وصفت در جمد وجليد سنگ
سفيد است كه در سرمها بكار برند جهة جلاء چشم وتب دق را نافع بود وطبيعت وي
سرد وخشك است وصاحب مفرده گويد زهرة اسيوس است ودر الوصفه ان گفته شد
ثمرة العرعر جوز الابهل گويند ودر الف در صفت ابهل گفته شد **ثمرة الطرفا** عذبه
وجزمازج است وگفته شود **ثمرة الشوك المصري** جلنار است وگفته شود **ثمرة شجرة الدوم**
مقل مكي است وگفته شود **ثمرة العليق** توث عليق است بپارسي در گويند وبشيرازي توت
سه گل ودر عليق گفته شود **ثمرة الكبر** شفلح خوانند وثمرة اللصف وثمرة الاصف
نيز گويند بشيرازي كوركه گويند وشفلج قثاء الكبر گويند وطبيعت ان گرمست در سيوم وگويند
در چهارم وثمره كبر چون با نمك وسركه بپرورند لطيف بود سده جگر بگشايد وسپرز ومعده
را پاك كند وطبع نرم دارد ودر صفت كبر منفعت همه گفته شود **ثوم** بپارسي سير گويند
وبستاني وبري وكراثي بود ثوم بري اسقورديون است وگفته شد وثوم كراثي مركب بود
بقوة از ثوم وكراث وطبيعت ثوم گرم وخشك بود در چهارم وگويند در سيوم ودر حرارت
ويبوسه از بصل قوي بود محلل نفخ بود واب گودش را نافع بود وخاكستر وي بر بهق با عسل
طلا كردن نافع بود وبرداء الثعلب با عسل وروغن حب البان بياميزند وبران بمالند موي برويانند
ومجرب وقوبا را نافع بود وخوردن وي خام يا برياني كرده يا پخته حلق را صافي كند وسرفه
كهن كه از سردي بود سود دارد وخوردن وي كرم را بكشد مجموع وعلق از حلق بيرون آورد چون
بكوبند وبا سركه غرغره كند وچون در طبيخ ورق وساق وي نشينند حيض براند ومشيمه بيرون
آورد ووي نافع بود جهة گزندگي جانوران وسگ ديوانه ورتيلا وابن عرس وعقرب وافعي
با شراب خوردن وضماد كردن وطبع نرم دارد وبول براند ودرد روده را نافع بود ووقتي كه تب
بود وبغايت مقوي باه بود وقولنج وعرق النسا را نافع بود اما مصدع بود ومضعف چشم
وچون پخته بود حرارة وحرافة وي كمتر بود ومصلح وي ترشي وروغن بود وگوشت فربه
وصاحب تقويم گويد مصلح وي بنفشه وهليله بود وبدل ثوم بري ثوم بستاني بود **ثوم الحية**
ثوم بري گويند وان اسقورديون است وگفته شد بعضي از منافع وي وديگر منفعت وي آنست
كه مرضهاء سرد وفالج ولقوه وخدر را نافع بود وجالينوس گويد فالج ولقوه وجذام وبرص
وبهق را سودمند بود چون با عسل كف كوفته بياشامند وديسقوريدوس گويد برص

وجرب و بهق را زایل کند جون بدین صفت استعمال کنند بکیرند توم بری وخرد کوبند
وبآب رازیانه ترببرشند و تخم رازیانه کوفته و بیخته و عسل کف کرفته و در حمام مثل نوره
طلا کنند در هر سه روز یک نوبت و دها کنند تا با عرق فرود آید و معنس کوید جذام را زایل کند
جون بیاشامند در هر پنج روز جهار مثقال با عسل و باقی منفعت وی در باب شین در صفت
سقردیون کفته شود **ثومش** حاشا است وکفته شود **ثیل** نجیل و نجیر و نجمه خوانند
بپارسی بیدکیا خوانند وآن نوعی از حرشف است وطبیعت وی سرد و خشک است در اول وکویند
معتدل نیست نافع بود جهة جراحتهای تازه ومنع نزله بکند و بیخ وی وتخم وی منفعتی بکند وادرار
بول بکند تمام واسهال باز دارد واکر از تخم وی لعوقی سازند سنک کرده بریزاند وطبیخ ان ریش
مثانه را نافع بود **باب الجیم** **جادی** کرکم و زعفرون و دیهقان
و خلوق کویند و شعور الصقالبه وان زعفران است وکفته شود **جاورس** سه نوع است
یک نوع دخن کویند بپارسی ارزن کویند و بشیرازی الم ویک نوع جاورس هندی خوانند وان
ذره است بپارسی زرة خوانند ویک نوع جاورس کویند بپارسی کاورس و بشیرازی کاله خوانند
طبیعت ان سرد است در اول و خشک است در سیوم بود و در همه حالها به از ارزن بود وکویند
سرد وخشک است در سیوم قابض بود ومجفف بغیر لذع شکم ببندد و بول براند و خونی بد از وی
متولد شود و دیر هضم شود و غذا اندک تر از مجموع حبوب دهد که از ایشان نان بزند و بجه
بیندازد و مصلح وی شیر تازه بود یا باب سبوس و روغن بادام یا روغن کاو و یا روغن
بزند و حلوای جرب از نبران خوردن و بدل وی در شکم بستن مونج بود **جاوزهرج**
کاوزهره خوانند وان حجر البقر است وکفته شود **جاوشیر** بپارسی جواشیر خوانند
و کاوشیر نیز خوانند بشیرازی جاخوشی کویند وآن صمغ درختیست که ساق کوتاه دارد و برک
ان ببرک انجیر ماند کود تر و کوچکتر وکویند ورق ان بورق زیتون ماند و قول او اصح است
که برک ان کود است و برک زیتون دراز است و ساق وی مانند ساق خیار زه کشیده بود و
کل وی زرد رنک بود و تخم وی خشبوی و تیز بود و صمغ از وی جنان کیرند که ساق وی شق کنند
تا صمغ بیرون اید و بهترین آن بود که بلون زعفران بود و تازه و تیز بوی بود و زود در آب
حل شود و اول که از ساق بیرون آید سفید رنک بود و جون خشک شود زرد کردد و جون
باب بکدازند برنک شیر بود واکر سیاه رنک بود مغشوش بود و غش ان با شق و موم کنند

وطبیعت

وطبیعت جاوشیر کرم و خشک بود در سیوم وکویند در دوم و جالینوس کوید کرم است
در سیوم و خشک در دوم عرق النسا و درد زانو و مفاصل سرد طلا کردن نافع بود و بردن ان
خورده نهند درد ساکن کند وصداع و صرع را نافع بود و در جشم کشیدن جلا بدهد وجشم را
روشن کرداند واستسقا وجکیدن و صلابة رحم را نافع بود وجون با عسل بکدازند و رزد
نخود برکیرد حیض براند و بجه بکشد و بیندازد وجرب مثانه و برذات الجنب ضماد کردن
نافع بود و بامیویز برنقرس ضماد کردن سودمند بود و قولنج را نافع بود و کزندکی جانوران
و سرفه کهن که از خلط غلیظ بلغمی لزج بود سود دهد و بیخ درخت وی جون بخراشند وزن
نخود برکیرد بجه بیندازد و ثمر وی جون با افسنتین بیاشامند حیض براند واکر با زراوند
بیاشامند کزندکی جانوران را نافع بود واکر با شراب بیاشامند درد رحم که سبب ان اختناق
بود سودمند بود و مقدار شربتی از وی مابین نیم مثقال تا یک مثقال بود بعد از انکه در مطبوخ
خوی سانیده باشند و ابن جزاز کوید که اکر بجه سه ماهه یا جهار ماهه بود و در شکم بمیرد
فتیله از جاوشیر بسازند و بخود برکیرد زود بیرون آید و جهة صرع و ام الصبیان نافع
بود و وی مضر بود با عصاب صحیح و انثیین و مصلح وی مر با جوز بود و بدل وی سکبینج
بود و رازی کوید بدل وی لبن التین بود بوزن ان و ابن جزاز کوید بدل ان بوزن ان
فنه بود وکویند یک وزن و نیم ان فنه است وکویند بدل ان دو وزن ان صمغ زیتون
بود و شیخ الرئیس کوید ظن من انست که اسق نزدیک است بوی **جار النهر** کویند سلق الماء
است وآن نباتیست که در آب روید و بنیلوفر ماند و اندکی از آب بیدا باشد وطبیعت
وی سرد و قابض بود حکه وجرب و ریشها بلید و ریشهای کهن نافع بود و بدل ان بطباط
بود **جاسوس** خشخاش زبدی است وکفته شود در خا **جارکون** بسباسه است
وکفته شد **جامسه** باقلا قبطی خوانند و در مصر بسیار باشد و در ابهای ایستاده
روید و ساق وی بسطبری انکشت بود و بدرازی یک کز بود و کل وی مانند کل سرخ بود
و باقلا ان کوجکتر بود از باقلا و جون خشک شود سیاه بود و جون باشد بخام و بخته
خورند و بیخ ان از بیخ نی ستبرتر بود و وی قابض بود و معده را نیکو بود وآرد وی
جون مجسو بیاشامند اسهال کهن باز بندد و ریش روده را نافع بود و بوست وی
قوی تر بود درین فعل **جاکسو** تشمیزج است وکفته شد **جبن رطب** بپارسی پنیر تر

کویند و بهترین ان شیرین لذید بود که میل بحلاوة داشته باشد واز شیری معتدل
از حیوانی صحیح البدن کرفته باشند وطبیعت ان سرد وتر بود در سیوم وکویند در دوم
غذائی فربه کننده بود طبع را نرم دارد ومنع نرم جراحت بکند ودفع مضرة کسی که
مو داسنك خورده باشد لیکن سنك کرده ومثانه بیدا کند وسده ومصلح ان عسل بود
یا قند وصاحب تقویم کوید مصلح ان زیتون است **جبن عتیق** پنیر کهنه بهترین ان
روغن دار شیرین بود وطبیعت ان کرم وخشك است در سیوم مصلح ریشهای بد بود جون
با زیت محق کنند نافع بود جهة تحجر مفاصل ضماد کردن وبیرون اید مانند کرمی زخمی
وجون بریان کنند شکم ببندد وپنیر مولد خلط موادی بود وبدن را لاغر کند ومعده را
بد بود ودر شخوار هضم شود وتشنکی آورد وسنك کرده بیدا کند وباید که میان دو طعام
خورند واکر با مغز کردکان خورند نیکوتر بود **جبلهنج** جبلاهنك وجبلهنك وجبلهنك
نیز کویند بپارسی جبراهنك کویند وان تخم زرد خار است وبیخ وی ترید زرد است
وکویند تخم دند سیاه است وقوای وی مانند قوای خربق وبهترین وی هندی بود خلوقی
رنك بود بونك شفتولك وبغایت خود بود ودر ازقد مقی بود بقوة بلغم واخلاط غلیظ لزج را
براند وخطر بود مکر مفلوج را نافع بود وشربتی از وی از نیم درم تا یکدرم بود واکر از این
زیاده بود کشنده بود واز خوردن وی غثیان عظیم بیدا شود تا حدی که خناق آورد
وعرقی سرد ومعالجه ان قی واب کرم وحقنه قوی که در وی تخم حنظل بود وبعد از ان
شیر تازه بیاشامد واکر تشنج بیدا کند موم روغن نرم بمالند ودر اب زن نیم کرم نشانند
بدوی خربق بود **جبسین** جص است وکفته شود **جدوار** بپارسی ژدوار کویند
وبمغولی ماه فرفین وبهندی نربسی وان بیخیست مشابه بسعد هندی اما بوزن ثقیل تر
وصلب تر از وی بود وبهترین وی آنست که جون بسایند رنکش بنفشجی باشد وان هندیست
اما انجه ختائیست بزرکتر وبهتر می باشد واکثرش بنفشجی وآنچه هندیست اکثر سیاهی
زند ودر زمین هند کوهیست که انرا قراجل میخوانند کوهی عظیم است ودرین طرف کوه اهل
هندی باشند واز ان طرف میکویند از حساب ختائیست این بیخ انجا می روید وانرا نربسی
از بهر ان می خوانند که زهریست که انرا بهندی بس میخوانند واین بیخ باد زهر وی است هر دو
در همه موضع میرویند وجون این بیخ بهلوی وی میروید قوة زهر آن بس باطل می شود واهل

آن

ان موضع از بس می خورند زیان نمی دارد واکر این بس جائی دیکر میروید که مجاور این
بیخ جدوار نیست بیمدانك کشنده است وبس را بعربی بیش خوانند بدترین مجموع زهرهاست
تا بحدی که تریاق فاروق با سمیت ان مقاومت نمی تواند کردن ودر شهر ملتان شخصی مقدار
نیم مثقال بیش بخورد فی الحال لبهای وی واماسیدن کرفت وچشمهاش از جای برخاست
وبیخود شد مقدار نیم مثقال جدوار صلایه کردند وبا یککاسه شیر بوی دادند
بعد از یك ساعة قی کردن اغاز کرد بانواع رنکها جنانك حاضران از بوی آن مصدوع می
شدند باز بیخود افتاد دیکر بار نیم مثقال جدوار صلایه کردند بشراب انکوری
وبدادند باز قی کردن آغاز کرد بسیار قی کرد بعد از ان خواب بروی غلبه کرد جون در خواب
رفت عرق بسیار کرد خون بیدار شد غذا طلب کرد واز ان زهر قاتل خلاص یافت باذن الله تعالی
وخواص این دارو بسیارست اولا باد زهر ان بیش است که ذکر کرده شد دیکر در اعمال سجستان
که از زمین کرمسیر است مار قاتل میباشد شخصی را مار بکزید مقدار نیم مثقال با شراب صلایه
کردند وبخورد وی دادند از زهر ان مار خلاص یافت وهمجنان بادی تعالی وعقرب ودمله
کزنده را مقدار دو دانك با شراب بدهند نافع بود ودر مفردات ابن بیطار ودر منهاج
ابن جزله میکویند هو تریاق السموم باسرها حتی البیش ولا فاعی واز منافع دیکر وی آنست
که مجموع دردها را بنشاند اکر بر اعضاء ظاهر باشد بسرکه وکلاب یا باب طلا کنند درد
بنشاند واکر در باطن باشد مقدار دانکی یا دو دانك بسایند بقدری شراب یا باب کرم
یا بجلاب بحسب مزاج بدهند درد بنشاند جون درد قولنج ودرد کرده ودرد معده وسنك
کرده ومثانه را وعسر البول را با شیر تخم خیارین بدهند سود دارد ونیز مجموع اورام
بلغمی وصفراوی ودموی وسوداوی در ابتدا وانتها طلا کنند در ابتدا ماده را باز کرداند
ودر انتها تحلیل کند واکر محتاج نضج باشد نضج بدهد خصوصا اورام مغابن جون
زیر بغل وبن ران بسرکه بسایند وطلا کنند ورم را تحلیل دهد واکر کسی خیارك بیرون
اید همین دارو طلا کنند تحلیل یابد بی انکه خیارك ببزد وبکشاید وهیج زحمتی بوی
نرسد دیکر در ایام مرض وبا هر کس که طاعون بر آرد این دارو با سرکه بسایند وبران
موضع طلا کنند خلاص یابد باذن الله تعالی ومجربست دیکر دل را قوة دهد ودر ابتداء
زحمت خنازیر طلا کنند بغایت مفید بود وبر ریشهاء بلید وریشهای کهن قدری

بکوبند وبران ریشها باشد کوشت مرده بخورد وجراحت بصلاح آورد و مجربست
دیکر کسی راکه دل ضعیف باشد وخفقان داشته باشد هر روز مقدار نیم درم بجلاب
یا بشراب بدهند دل را بغایت قوة دهد ودر تفریح نظیر ندارد ودر ایام وبا جنانجه تریاق
فاروق ذکر کرده که تناول کنند منع عفونه بکند وبقویة دل بدهد ودفع ضرر وبا بکند
این دارو مفرد همان خاصیت دارد بلکه زیادت تو بجهة آنکه تریاقیة در وی هست
وجندان کرم نیست دیکر مولانا فاصل الدین که از شاکردان مولانا الیاس شیرازی علیه الرحمه
بود مردی فاضل بود ودر اکثر علوم ماهر ومتقی وکلیات شیخ الرئیس را دو شرح بنشته فرمود
که هر خاصیتی که در تریاق فاروق هست درین دارو مفرد هست وهمو فرمود که مواد درد
معدهٔ بلغمی بود هر معالجه که کردم مفید نیفتاد جند عدد ازین حب وار بروز کار صلابه
میکردم و بجلاب کرم میخوردم از زحمت زائل شد وشخصی راسدهٔ جکر بود وباستسقا
خواست انجامید جند روزی این دارو باسکنجبین بخورد سدهٔ کشاده شد وورم وی
کم شد بود بزودی باصلی خود آمد دیکر شخصی مثانه قرحه داشت وجهار روز بول وی کرفته
بود ازین دارو بسایند و بر مثانهٔ وی طلا کردند وقدری در احلیل وی جکانیدند
همان ساعت بول وی بکشاد وریم بیرون آمد وشفا یافت باذن الله تعالی دیکر زحمت
بواسیر را ازین طلا دارو بدان موضع طلا کنند درد ساکن کرده اند وورم را تحلیل دهد
دیکر انکه دشخواری زادن را نظیر ندارد بسایند قدری وبجلاب کرم بخورد وی دهند
وقدری به پشم بارهٔ بخور بردارد در حال وضع حمل شود دیکر صرع صبیان را بشیر مادر
مقدار نیم دانک یا دانکی بخورد وی دهند نافع بود وبارها آزموده است ومجرب دیکر
خداوند تب ربع هر روز مقدار دو دانک با جلاب کرم بدهند هفت روز بیابی نافع
بود اما تنقیه بدن باید کرد دیکر درد دندان را مفید بود مقدار عدسی ازین دارو
بر بن دندان کیرد یا بر دندان طلا کند در حال درد ساکن کند ودرد جشم که بلغمی باشد
در میان جشم جکانند درد بنشاند واکر صفراوی بود بر پشت جشم طلا کنند درد
بنشیند واماس بیکبارکی کم شود وفرق میان بلغمی وصفراوی آنست که بلغمی را درد ساکن تر
باشد وصفراوی درد وسوزش وجکیدن آب بیشتر باشد ودر تقویة باه اثری عظیم
دارد مقدار نیم درم یا نیم مثقال با شراب انکوری بخورند نعوظی تمام آورد وحکما هند

میکوید

میکویند که درین دارو صد وبیست منفعت است وکسی را که خناق کرفته باشد
بر حلق طلا کردن بغایت نافع بود حالیا انجه بتجربه معلوم شده بود ثبت کرده شد
وصاحب منهاج کوید طبیعت وی کرم وخشک بود ولطیف وصاحب تقویم کوید از قول
مسیح که طبیعت وی کرم وخشک است در سیوم ووی قرحه امعا آورد ومصلح وی
حلیب بود که آهن تافته در آن انداخته باشند وصاحب منهاج کوید بدل وی تریاقات
سه وزن آن زرنباد بود **جدب** جار است وکفته شود **جرجیر** بری بود و
بستانی بود بری را ایهقان کویند وبوستانی را کف عایشه کویند بپارسی کیکیز
کویند وبشیرازی کهوزک کویند وکلج وکیکیج هم خوانند بهترین آن بستانی بود که تیزی
وی کمتر بود طبیعت وی کرمست در سیوم وکویند در دوم وخشک است در اول وتروی
تر بود در اول ویوحنا کوید کرم وخشک است در دوم آب وی اثر ریشها ببرد ووی
مدر لبن بود ومسخن ومنفخ ومهیج باه بود اما مصدع بود وسدر وتاریکی جشم آورد
مصلح وی کاهو وکاشنی وبقلة الحمقا وسرکه بود ووی منی را زیاده کند ونعوظ تمام آورد
وجون با شراب بیاشامند تریاق کژدم کزیدکی ابن عرس بود وطبع براند ودر خواص آورده اند
که جون جرجیر بکوبند وآب آن در بیخ انار ترش دریزند شیرین کردد وجرجیر بری
خردل بری خوانند وادرار بول بغایت کند وتیزتر از بستانی بود وتخم وی بعوض خردل
مستعمل کنند **جرجیر الماء** قرة العین است وسیر نیز خوانند وکفته شود **جرملانق**
وجردمانق کرملانه است وکردمانه نیز خوانند وکفته شود در کاف **جرجر** باقلاست
وکفته شد **جرجر المصری** ترمس است وکفته شد **جراد** بپارسی ملخ کویند بهترین
وی فربه بود وطبیعت وی کرم وخشکست در دوم جون بخور کنند عسر البول را نافع بود
خاصه زنان را وکویند دوازده عدد از وی سر ببیند ازند واطراف های وی وبا قدری مورد
خشک مستسقی بیاشامد شفا یابد وتقطیر البول را نافع بود وبخور کردن بدان بواسیر
را نافع بود وبریان کرده جهة کزندکی عقرب جون بخورند نافع بود واندرون وی
وخایه وی جون بر کلف طلا کنند زایل کند وکویند ملخ دراز پای جون بر صاحب تب
ربع آویزند نافع بود وخوردن ملخ جرب وحکه آورد ومصلح وی بقلة الحمقا بود یا بزرقطنا
جراد البحر ازبیان است وکفته شد **جرادن** فار است بپارسی موش خوانند جون

بشکافند و برکزندکی عقرب نهند ساکن کرداند وکویند بریان کرده وکویند بر ثالیل
وخنازیر جون بشکافند و طلاکنند نافع بود واکر شکافته بر موضعی که خار یا جوبی رفته
باشد طلا کنند بیرون آورد سرویی جون خشك کنند و بسوزانند و بکوبند بغایت خرد
وباعسل بیامیزند وبرداء الثعلب مالند نافع بود **جراسیا** قراسیا است وکفته شود
جزر بپارسی کزر کویند و بهترین وی زرد شیرین بود وکویند سرخ تر بود
وزرد غلیظ تر بود و غذای وی کمتر از غذای شلغم بود وطبیعت وی کرمست در آخر درجه
دوم وتر است در اول باه را تحریك کند ومسهل وملطف بود بول براند اما دیر هضم شود
ومنفخ ومولد خونی بد بود و باید که بغایت پخته بود ومصلح وی امکامه وسرکه بود و
خردل وبصری کوید جزر مقوی معده بود که در وی لزوجه وبلغم غلیظ بود وسده جکر
بکشاید وهضم طعام بدهد وجون باکوشت بود نیکو بود خاصه قطع بلغم بکند وسده
بکشاید ومقوی پشت بود وشهوة جماع برانکیزد وجون بعسل مربا کنند زود هضم شود
ورطوبة وی کمتر بود وحرارة زیادت تر وباه را زیاده کند ومنی بیفزاید وجون بسرکه نهند
ونمك معده وجکر وسپرز را نافع بود **جز البری** اشقاقل است وکفته شد **جزر اقلیطی**
هم جزر بری است وکفته شد **جزماز** ثمر الطرفا است بپارسی کزمازك خوانند وطبیعت
وی کرمست در اول وخشکست در آخر ان وکویند سرد است در اول قطع رعاف بکند وجون
بپزند بآب وسرکه و بر سپرز ضماد کنند نافع بود وریش شش را نافع بود ومقدار دو درم
مستعمل بود وجون بیاشامند نفث دم را نافع بود واسهال کهن وزنانی که رطوبات از رحم
ایشان روانه بود ویرقان را نافع بود و برکزندکی رتیلا ضماد کردن نافع بود واسحق کوید
مضر بود بسر ومصلح وی دوقو بود وکویند بدل وی نیم وزن ان بوست انار و نیم وزن
ان اقروت سرخ **جسر و دارو** خسرو دارو است وکفته شود **جسمی** خشاء است وکفته
شود **جساد** زعفران است وکفته شود **جشمه** تشمیز است وکفته شد **جص**
جیسین است بپارسی کج کویند طبیعت ان سرد وخشکست جون بسرکه بسرشند و بر سر کسی که
رعاف داشته باشد طلا کنند خون باز دارد وجون بر شکستکی استخوان طلا کنند نافع بود
جعده فولیون خوانند وکیسو کونه وکیسو نیز کویند وان دو نوعست کبیر وصغیر کبیر
وی عنبرنی خوانند وصغیر وی بشیرازی کلادبه خوانند و بهترین ان صغیر بود

شاهي

شاهي بري تازه سفید وطبیعت وی کرم بود در سیوم وطبیعت عنبرنی کرم بود در دوم
وهر خشك اند در دوم مفتح وملطف بوند جون تر بود جراحتها تازه بود را نافع بود
وخشك ان ریشهاء بد را نافع بود وباسرکه بر سپرز ضماد کردن سودمند بود و بول
وحیض براند ویرقان سیاه را نافع بود وکرم دراز وحب القرع را بیرون آورد وکزندکی
عقرب وجانوران را نافع بود وجون در خانه بخور کنند یا بیندازند در خانه کزندکان
بکریزند ونسیان را نافع بود یکدرم از ان وعصارهٔ وی باعسل در جشم کشند تاریکی ببرد
وجشم را روشن کند واکر در شاف مرارات کنند و باب رازیانه واب پیاز تر بسایند
ودر جشم کشند در ابتداء نزول اب نافع بود ووی مضر بود بمعده ومصدع واسحق کوید
مصلح وی جماما بود وصاحب تقویم کوید بنفشه وبدل وی در اخراج دود وادرار حیض
وبول بوست جوب انار تر وجهار دانك وزن ان بوست سلیخه وکویند بدل آن
فوتنج است **جفری** کفری کویند وکفته شود **جفت البلوط** بوست بیرون بلوط است
وطبیعت ان سرد وخشك است در دوم وقابض بود خون رفتن باز دارد خاصه
از زنان وریش روده وشکم ببندد و بیشتر مطبوخ مستعمل کنند و بر فتق ضماد کنند
نافع بود وبدل ان بوزن ان مورد و نیم وزن ان بوست انار و نیم وزن ان کل سرخ
همچنان بادنبال وکویند بدل ان جلنار است **جل** ورد است وکفته شود **جلبوب**
لبلاب است ونوع نیز کویند وعشقه وحبل المساکین ودر لام کفته شود **جلنار**
بپارسی کلنار خوانند وبشیرازی کل صد برك وان کل انار نر است که بغیر از ان
ثمر نمی دهد وبهترین ان فارسی بود وکویند مصری طبیعت وی سرد وخشکست
در دوم خون شکم ببندد وریش روده وریش کهن وفتق را نافع بود ودندانرا محکم
کند وزنانی که خون زیاده از ایشان روانه بود ببندد واکر باسرکه ومغز بر ودم
لطوخ کنند وجوشش دهن را نافع بود وعصارهٔ وی در طبیعت مانند عصارهٔ
لحیة التیس بود ومقدار مستعمل از وی یکدرم نیم تا دو درم بود اما مولد سده بود و
مضر بود بسر ومصلح وی کثیرا بود وبدل وی اقماع رمان بود یا جفت بلوط و
نیا دوق کوید بدل وی بوست انار است بوزن ان وکویند بدل آن طراثیث است
بوزن ان **جلنربي** ورد صینی است وکفته شود **جلبهنك** جبلهنج است وکفته شد

جلجلان صاحب مفرده گوید سمسم است وصاحب منهاج یك قول دارد كه
سمسم است واین هر دو خلافست بتحقیق كزبره یابس است بپارسی گشنیز خشك
گویند وگفته شود **جلبان** خلر خوانند وخرفی وگفته شد **جلید** ثلج است
بپارسی برف گویند وسرد است بطبع وخشك است بعرض ومزاج اصلی وی تراست
وخشكی وی عارضی است واب وی در دندان كه از گرمی بود نافع بود وهضم را قوة
دهد اما اعصاب ومعده را زیان دارد وبیرا بد بود وسرفه آورد خصوص كسی را كه
خلط سرد در معده وی بود وتشنگی آورد خوردن برف وآب وی علق كه در حلق جسبیده
باشد نافع بود وآبی كه از وی حاصل شود بد باشد بسبب انكه هرچه لطیف وی است در
بستن بتحلیل رفته است وصفت جمد گفته شود **جلوز** صاحب منهاج گوید گویند
بندق است وصاحب جامع گوید بندق است مطلق وهر دو سهو است ودر لغت جلوز
جلغوزه است وصاحب تقویم گوید جلغوزه هندیست ومولف گوید انچه محقق است
جلوز لوز البر است وروغن ویرا زیت الهرجان خوانند واهل مغرب لاقصی
ارجان وارقان خوانند وان بادام كوهیست شیرازی بخرك خوانند وقایم مقام جلغوزه
بود در منفعت وطبیعت وی گرم است در درجه اول وگویند در دوم وخشك است در اول
ودر وی اندكی رطوبة هست باه را قوة دهد ومنی بیفزاید ودر دبشت را نافع بود وگزندگی
عقرب ورتیلا را نافع بود اما دشخوار هضم بود وویرا از معده بگذرد ومضر بود بسر
ومصلح وی شكر بود وبدل وی جلغوزه **جلغوزه** حب صنوبر كبار است ودر جا گفته
شود **جلجان مصری** بشر است وگفته شد **جلجلان الحبشه** خشخاش سیاه است وگفته
شود **جلنجوجه** فوتنج بری است وگفته شود **جلماثا** قنداست وگفته شود
جمار شحم النخله خوانند وقلب النخله نیز گویند وان لب نخل است بپارسی مغز سر درخت
خرما گویند وبیه خرما ودل خرما گویند وبهترین ان تر شیرین بود وطبیعت
ان سرد وخشك است در اول وگویند در دوم وقابض بود نافع بود جهة خشونة
حلق واسهال وخون شكم وگزندگی زنبور ضماد كردن بغایت مفید بود ووی قوة
احشا بدهد وجهة مره صفرا بود نافع بود ومضر بود بسینه وحلق وویرا از معده
بگذرد ومصلح وی خرما بود باعسل وگویند بدل وی حماض بود **جمار النهر** جار النهراست

وگفته

وگفته شد **جمان** جلیدا دو است وسغبر وكیدار ونیز گویند وان سرخس است وگفته
شود **جمد** بپارسی یخ گویند وبعضی بر بعضی فضیلت دارد وبهتر بود بسبب آبی كه از ان
بسته شود اگر آبی نیك بود ان یخ نیك بود واگر بد بود ان یخ بد بود ومنفعت وی وبرف
نزدیكست بیكدیگر اما یخ لطیف تر بود **جسفرم** جماهو سلیمن گویند وان ریحان
سلیمان علیه السلام است ودر را گفته شود **جمد صینی** ثلج صینی است وگفته شد
جست سنگی بنفشنجی است كه بسرخی مایل بود ومعدن آن سه روزه مدینه رسول الله صلی الله
علیه وسلم است اگر از ظرفی از وی شراب بیاشامند مستی نكند اگرچه ظرفی بزرگ بود و
انكس كه با خود دارد از نقرس ایمن بود واگر در شیب جا بخواب نهند از احلام بد ایمن
باشند یعنی خوابهای بد **جمیز** نوعی از انجیر یونانی شیقوموری گویند وایعا
سوقاسین نیز گویند ومعنی آن تین احمق است وورق ان بورق توت ماند وبغایت بی
طعم بود ودرخت وی بسیار شیر بود ودر قوتی جاذبه بود از عمق بدن وشیروی
نافع بود جهة اورامها كه دشخوار تحلیل یابد وخنازیر وطبیخ وی نزف دم را نافع
بود وعصاره ورق وی برودهای صلب بارد جو ضماد كردن ودمامیل نضج دهد
وباشق برسبز ضماد كردن نافع بود وگزندگی جانوران خوردن وطلا كردن سود دهد
ومعده را بد بود وشكم براند وغذا اندك دهد واولی ان بود كه بعد از ان سكنجبین
یا دلنكبین خورند **جمجم** بیخی است كه بشقاقل مصری ماند بزرگ وگویند از زمین
زر خیزد وگویند بسوزد زدن از زمین بركشند ودر میان اهل چین عزیز بود
وگویند از تركستان خیزد ومعروف بود به جمجم خطایی نافع بود جهة دبو وضیق
النفس وخناق را نافع بود ومقدار مستعمل از وی نیم درم بود **جنطیانا** دو نوعست
رومی وجرمقانی وان بیخی سرخ رنگست باندازه انگشت نزستبر تر ودراز تر وگویند
ویرا بنام پادشاهی خوانند كه ویرا شاه جنطی نام بود وگویند جنطیس الملك وبهترین
وی رومی بود كه بغایت سرخ وخوش بوی بود وطبیعت ان گرمست در سیوم وخشك
است در دوم سده جگر وسپرز بگشاید وحیض وبول براند وچون نیم مثقال با شراب
بیاشامند تریاق گزندگی عقرب وهمه گزندگان بود وچون با عسل بسرشند وآب نیم گرم
وبر موضع گزندگی ضماد كنند نافع بود واگر فرزجه از وی زن بخود بركیرد بچه

بیند ادو تریاق کزندکی مار و سگ دیوانه بود و زهرهای کشنده و درد جگر و معده
و ذات الجنب را نافع بود و در داروهای چشم بعوض افیون مستعمل بود و بهق را زایل
کند و اسحق گوید مضر بود بسینه و مصلح وی اسقولوفندریون بود و بدل وی رازی
گوید یک وزن و نیم اسارون و نیم وزن ان پوست بیخ کبر بود و گویند بدل ان زر
اوند مدحرج است و ابن زهر در خواص آورده است که هر زنی راکه خون حیض زیاده
رود و باز نبند د بستانند جنطیانا رومی و بکوبند و با حنا بسرشند و بر دست بندد
خون باز بندد و ابن زهر بست و امتحان کرده بکرات جند بید ستر قسطوریون گویند
و خزمیان هم خوانند بپارسی قندس فتری گویند و خایه سگ آبی هم گویند و آن
خصیه حیوانیست بحری که هم در اب زند کانی تواند کرد و هم بی آب و ان حیوان را
قندر خوانند و بهترین ان بود که هر دو خصیه بهم چسفیده باشد و پوست ان
بغایت رقیق بود و انجه ستبر بود و هر دو بهم جسفیده نبود مغشوش بود و غش آن
بجاو سیر و صمغ کنند و اندکی جند بید ستر و بخون بسرشند و در مثانه گوسفند کنند
و خشک کنند و طبیعت جند بید ستر گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم و وی لطیف
تر از همه مسخنات بود و نافع بود جهة عصب سرد و فالج و رعشه و خدر و نسیان
و صداع که از سردی بود بخور کردن و محلل نفخ بود و حیض براند و بچه مرده بیندازد
و مشیمه بیرون آورد و صاحب منهاج گوید شربتی از وی زیاده از یکدرم نشاید و صاحب
مفرده گوید دو مثقال جند بید ستر و قدری فوتنج بری بیاشامد حیض براند و بچه
و مشیمه بیرون آورد و چون بکوبند و ببیزند و بغایت سحق کنند و در چشم کشند
جلا چشم بدهد و چون با سرکه بیاشامند مقدار نیم درم مغص و فواق را نافع بود و
چون به بشم پاره زن بخود برگیرد بادهای سرد که در رحم بود سود دهد و بر گزندگی
عقرب طلا کردن نافع بود و با سرکه اشامیدن دفع سموم واد ویه کشنده بکند و سده که
در اعضاء باطن باشد بگشاید و کری که سبب ان سردی بود سود دهد و چون مقدار
عدسی با روغن ناردین بگدازند و بر سر مصروع طلا کنند نافع بود و اگر در روغن حل
کنند جهة خدر و استرخاء اعضا و فالج و نقرس سرد بغایت نافع بود و اگر بیاشامند
تریاق سمهاء سرد بود خواه حیوانی خواه نباتی خاصه افیون و خربق و قولنج سرد خواه

بلغمی

بلغمی و خواه ریحی خوردن و طلا کردن نافع بود و خفقان که از سردی بود سود دهد
و اگر در سوراخ قضیب چکانند عسر البول که از خلطی بلغمی بود نافع بود و کندی در
کتاب سمیات آورده است که جند بید ستر که لون آن بسیاهی زند یکدرم کشنده بود
بعد از یکروز و ابن جزله همچنین گوید و صاحب منهاج گوید اغبر وی کشنده بود در
روز و مداواء ان بقی کنند و شبث و فوتنج و سبستان و عسل و بعد از ان حماض
اترج بدهند که پادزهر وی است یا ربهای فواکه ترش با سرکه یا شیر خر و بدل وی
بوزن ان وج و نیم وزن ان فلفل و گویند بدل ان مسک است جنجر عصی الراعی است و گفته
شود جنجوریه قنطوریون است و گفته شود جنجل در دمشق بسیار بود و طبیعت ان گرم
و تر است در اول طبیعت را نرم دارد و گرم مزاج را موافق بود و خونی اندک نیک از وی
حاصل شود و بدل ان هلیون است جنبذ الرمان گل انار بستانی است بشیرازی گلنار خوانند
و منفعت ان نزدیکست به گلنار جناح البیض حرشف است و گفته شود جناح النسر
مطلق راسن است و گفته شود جناح النسر باقلا است و گفته شد جنبید
صعتر است و گفته شود جوز حسن خوانند بپارسی گردکان گویند طبیعت ان گرمست
در سیوم و خشکست در اول درجه دوم و گویند گرم و تر است در دوم و مسیح گوید گرمست
در دوم و خشکست در اول بهترین ان بود که پوست وی تنک بود و ورق وی
و پوست وی قابض اند و پوست اندرونی که بر مغز چسبیده است رقیق در وی قبضی
بود و شکم ببندد و پوست سوخته وی مجفف بود بغیر لذع و مغز جوز چون بخایند
و بر ورم سوداوی که ریش شده باشد ضماد کنند نافع بود چون بران باشند و مغز وی
مغص را ساکن کرداند و شکم ببندد و چون با مویز بخورند شکم براند و اگر بسیار خورند
گرم دارد و حب القرع بیرون آورد و اگر با انجیر و سداب بخورند بیش از ادویه قتاله پاد
زهر ان بود و اگر بعد از ان بخورند همین سبیل و چون با عسل و نمک و پیاز بیامیزند
و بر گزندگی سگ دیوانه و گزندگی آدمی نهند نافع بود و چون با پوست بشراب و زیت
بسوزانند و بر سر کودکان مالند موی سیاه کند و برویاند و برداء الثعلب نیز بغایت
سودمند بود و پوست اندرونی وی چون بسوزانند و سحق کنند و با شراب بسرشند
و زن بخود برگیرد منع خون حیض بکند و پوست درخت ان و ورق ان چون دو مثقال

ازوي بياشامند تقطير البول را نافع بود وشريف كويد بوست كودكان سبوز
بكوبند وجند باره خبث الحديد دران اندازند ويك هفته رها كنند وهر روز
جند نوبت بجنبانند بعد ازان خضاب كنند موي سفيد سياه كرداند وصبغ نيكو بود
وجون جوز وقو با بدان بمالند منفعتي تمام بدهد وجون باب بجوشانند وبان
مضمضه كنند لثه را محكم كرداند واسترخاء ان زايل كند وخوردن كودكان كرم
مزاج را مضر بود ومعطش ومصدع بود وزبان كران كند ودهن وحلق را زيان
دارد ومصلح وي سكنجبين بود يا خشخاش وبادام وكردكان كهن نبايد خوردن
كه بد بود غثيان وغشي وكرب آورد ونزديك بود بكسي كه عنصل خورده باشد
برب فواكه ترش مانند رب غوره ورياس وسيب كنند وبدل ان بوزن ان حبة
الخضرا بود وكويند جوز هندي **جوز هندي** نارجيل است وكفته شود **جوز جندم**
كوز كندم خوانند وخرو الحمام كويند بشيرازي كلة كندم كويند رازي كويد كرم وتر است
مني بيفزايد وفربهي آورد وباه برانكيزد وقطع نزف دم بكند وقو با زايل كند ومنع
ار رويي كل خوردن بكند وفولس كويد در وي قوة مبرد مطفي بود واندكي محقق بود
جوز بوا جوز الطيب خوانند وبهترين وي سرخ فربه بود طبيعت ان كرم وخشكست
در دوم بثش را نافع بود وبوي دهان خوش كند وقوة جكر ومعده بدهد خاصه فم
معده وسبل را نافع بود وقوة باصره بدهد وشكم ببندد وعسر البول را نافع بود ومنع قي بكند
ودرد سبرز كهن شده سود دهد وباستسقاء لحمي نافع بود ومقدار مستعمل از وي تا دو درم
بود وبدل وي يك وزن نيم سنبل الطيب بود وكويند بدل وي بوزن وي بسباسه بود
واسحق كويد مضر بود بشش ومصلح وي عسل بود وصاحب تقويم كويد طبيعت ببندد
وممسك بود ومصلح ان جلاب كرم بود **جوز الابهل** ثمرة العرعر است وكفته شد
جوز القي مانند خربق سفيد بود در قوة وطبيعت ان كرم وخشك بود مقي بلغم
ورطوبة بود مقدار دو درم ودر فالج ولقوه ومانند ان نافع بود وبدان بود و
خردل بود **جوز ماثل** وجوز ماثم وجوز ماثا وجوز مهايل وجوز مقاتل وجوز رب
هم خوانند وان دو نوعست يكنوع بجوز القي ماند ويكنوع خارناك بود مانند جوب
سوهان خشن ولون بر ست وي سياه بود وزرد رنك وسفيد رنك نيز بود ودانه

وي

وي از تخم باذنجان بزركتر بود واز تخم لفاح كوجكتر بود وزرد رنك بود واندرون جوز
وي بر تخم بود وبوست وي رقيق بود وسر وي مانند سر باذنجان لفاح بود ودرخت وي
مطلق بدرخت باذنجان ماند وكل سفيد دراز كشيده دارد وطبيعت ان سرد است در
جهارم وتر بود نافع بود جهة حرارة مفرط ملتهب جون قيراطي از وي بخورند دماغ را بد
بود وسكر آورد ودانكي از وي صاحب منهاج كويد مضر بود بدل ويكدرم از وي كشنده
بود در روز ومغثي ومقي ومنوم ومسبت ومخدر بود ومداواي وي بقي كنند بآبي كه
نطرون در وي جوشيده باشد با روغن بعد ازان شير تازه بدهند يا سركه كه صعتر و
انجدان وفوتنج كوهي در وي جوشيده باشد وكويند يك مثقال ان تازه وي البته كشنده
بود نيم دانك در شراب بكسي دهند مستي زياده آورد **جوز الكوثل** جوز القي است وكفته شد
جوز المرج حب الكاكنج است وكفته شود **جوز السرو** بهترين وي تازه بود وبشيرازي
كوز كلاغ كويند طبيعت ان سرد وخشك در دوم برفتق ضماد كردن نافع بود با ابريشم
واسرايش وقطع خون بكند وقوة اعضا بدهد وجون بكوبند با انجير وفتيله سازند ودر
بيني نهند كوشت زياده بخورد وباشراب سودمند بود جهة عسر النفس وسرفه كهن وبلغم
ونسيان ومقدار مستعمل از وي نيم درهم تا نيم مثقال بود واكر بجوشانند ودران اب نشيند
زني كه رحم وي بيرون مي آيد يا مقعد بيرون مي آيد نافع بود وصاحب تقويم كويد مضر بود
بدل واعصاب ومصلح وي عسل وروغن بادام بود وجالينوس كويد بوي دهان خوش كند
وسده بكشايد وقوة معده بدهد وصداع سرد نافع بود وجون باعسل وكلاب بر سر طلا كنند
ود يسقوريدوس كويد مقوي معده وجكر وامعا وسبرز بود ودرد شقيقه را نافع بود
وذهن را تيز كند وفولس كويد طبيعت را ببندد واز خون وصفرا وقوة بدن زياده كند و
نشف رطوبات از عروق بكند واسحق كويد صفار آورد ومصلح وي عسل بود وبدل
وي صاحب منهاج كويد نيم وزن ان بوست انار ونيم وزن ان كوورد سرخ وكويند
بدل ان وزن ان كزمازك ونيم وزن ان بوست انار بود **جليدارو** رفعا
خوانند وان سرخس است وكفته شود **باب الحاء حاشا**
مامون كويند وتومش نيز كويند وصعتر الحمار هم خوانند رومش كويند بودنه كوهي
است وكويند ورق خردل بيابانيست وكويند برك سبندان دشتي است انجه محقق

است نوعی از بودنه کوهی است کلهاء کوچک دارد بسیار مانند خزاما که بسرخی
مایل بود و قصبه باریک دارد مانند اذخر و برکها دارد بسکل برک جعده کبیر
و بیشتر در کوه بود و در دامن کوه نیز باشد و طبیعت آن کرم و خشک است در سیوم
و کویند در دوم محلل و مقطع بود و سنک و حیض و بول براند و بچه بیندازد و سده
بکشاید و بر عرق النسا با شراب و سویق ضماد کردن نافع بود و سینه و شش را پاک کرداند
و منع نفث دم بکند و اکر با غذاء و سرکه بیاشامند مسهل کیموس بلغمی بود و اکر با سرکه بر ورم بلغمی
ضماد کنند تحلیل دهد و محلل خون بسته بود ثالیل را تحلیل دهد و غشی و اکر در طعام کنند
و بخورند ضعف چشم را نافع بود و قوت باصره نکاهدارد و معده و جکر را پاک کند و چون سحق
کنند و با آب و عسل بسرشند و مقدار دو مثقال بیاشامند قولنج را نافع بود و قوت کرده
بدهد و مجامعت را نیکو بود و درد دهن و حلق را نافع بود و مقدار دو درم مستعمل بود
و جالینوس کوید فالج و لقوه و نسیان را نافع بود و اندروملخس کوید چون بکوبند و سحق
کنند و بعسل بسرشند و بر سرطان طلا کنند نافع بود و همچنین اکر مجذوم در حمام طلا کند
سودمند بود و اسحق کوید مضر بود بشش و مصلح وی نعناع بود و بدل آن بلک وزن و نیم
سعتر کوهی و کویند یک وزن و نیم افتیمون و شراب وی اشتها بیاورد و هضم بکند و مسهل
کرم و بلغم بود **حافر المهر** سوربخاست و کفته شود **حاج** خاریست که ترنجبین
از وی حاصل میشود و نبات کشوث بروی بپیچیده شود و بشیرازی خار رو خوانند
عصاره وی چون در چشم کشند سفیدی ببرد و تاریکی را زایل کند و کل وی جهة بواسیر
بغایت نافع بود **حالوما** شنجار است و کفته شود **حافظ النحل و حافظ الاطفال** هر دو اسم
فرفیون است و کفته شود **حالق الشعر** فاشرا است و کفته شود **حافر حمار الوحشی**
سم خرکور است چون بسوزانند و بیاشامند صرع را نافع بود و چون با زیت بیامیزند
و بر خنازیر طلا کنند تحلیل کند و داء الثعلب را نافع بود **حافر البردون** سم استر است
چون بسوزانند صرع را سودمند بود و چون با زیت بیامیزند و بر داء الثعلب و خنازیر
طلا کنند نافع بود **حافر الحمار** سم خر است چون از سم راست وی نکینی سازند و مصروع
با خود دارد صرع از وی زایل شود و دیسقوریدوس کوید چون سمهاء خر بسوزانند
و بیاشامند خیلی روز متواتر هر روز دو بوزن فلنجارد مصروع را نافع بود و چون

بازیت

بازیت بیامیزند و بر خنازیر طلا کنند بکدازاند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و بر شقاق
که از سرما بود ضماد کنند زایل کند **حب النیل** قرطم هندی است طبیعت آن کرم و خشک است
در دوم و کویند در اول و کویند در سیوم و کویند مصدع است نافع بود جهة برص و بهق
سفید و مسهل خلطهای غلیظ بود و سودا و بلغم و کرمها و حب القرع و شربتی از دانک نیم
درم بود باد و پهلو دیکر و عرق النسا و نقرس را نافع بود و آنچه از درد اخلاط در مفاصل
جمع شده باشد براند و امعاء را بشوید و قوت معده بدهد و سده جکر بکشاید و ورم سپرز
و مسهل مرار اسود بود و وی کرب و غثیان آورد اولی آن بود که بروغن بادام چرب کنند
و هلیله با وی خلط کنند و بدل وی در اسهال و دفع سودا و نیم وزن آن تخم حنظل
و دانکی وزن آن حجر ارمنی بود **حب المساکین** لبلابست و کفته شود **حب الضراط**
مازریون است و کفته شود **حب اقتا** درق کویند و آن حند قوقی است و کفته شود
حبیف فودنج است و کفته شود **حب عزیز** حب الکاکنج است و کفته شود
حب حنظلا حب السمنه است و کفته شود **حب الوز** لسان العصافیر است
و کفته شود **حب السمنه** حبیست سیاه رنک از نخود کوچکتر و خراسانیان آنرا
نقل خواجه خوانند و پوست وی بغایت سیاه بود و مغز وی بغایت سفید و
طبیعت آن کرم و تر بود در اول و کویند در دوم منفعت وی آنست که فربهی آورد
و منی زیاده کند و باه برانکیزد و مقدار ده درم اکر بکوبند و در آب بمالند و صافی کنند
و قدری آب و قند و روغن بادام شیرین با کنجید بپزند و بیاشامند بدن لاغر فربه کند
چون سبب لاغری از سردی و خشکی بود و وی دیر از معده بکذرد و مضر بود بشش
و مصلح وی قند بود و بدل آن نیم وزن آن مغز پسته و نیم وزن آن کنجید و کویند
بدل آن حب ملج است **حب الزلم** کویند بزر الحرشف است و در شیراز حب الحرشف
مشهور است حب الزلم بپارسی تخم کنکر کویند و صاحب منهاج کوید منبت وی در شهر
زور بود و خوشبوی بود و طبیعت وی کرم و خشک بود و در وی رطوبتی فضلی بود
و عرضی بود منی را زیاده کند و محرک شهوت جماع بود و ابن ماسه کوید کرمست در سیوم
و تر است در اول و عیسی کوید کرمست در دوم و تر است در اول بدن را فربه کند و قوت
ذکر بدهد و شریف کوید چون بخایند و بر کف روی طلا کنند زایل کند و وی مولد

صداع بود و مصلح وی بنفشه بود و بدل وی شقاقل حب الخروع بپارسی تخم بید
انجیر خوانند و بشیرازی کنو و در باب خا در صفت خروع منافع وی کفته شود
حب البلسان تخم بلسان مصری بود و ان بغیر از مصر هیچ جای دیکر نمی رود و صاحب
منهاج سهو کرده است که ان هیوفاریقون است صفت هوفاریقون کفته شود
در ها و طبیعت حب بلسان کرم و خشک است در دوم نافع بود جهة بلغم و سودا و ورم
کرم که در شش بود و سرفه و عرق النسا و صرع و سدر و عسر البول و کزندکی جانوران
نافع بود چون بیاشامند و اکر بجوشانند و زن در آن آب نشیند رحم را بکشاید
و جالینوس کوید درد سر کهن و نو سود دهد و درد معده و دوقس کوید برودة معده را
نافع بود و موی بر داء الثعلب و داء الحیه برویاند و بیخ موی را قوة دهد و دیسقو
و دیسقوریدوس کوید قوة معده بدهد و اشتها طعام باز دید کند و هر بلغمی که در معده
بود زایل کند و درد پهلو و ربو و ضیق النفس را نافع بود و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و
کویند مضر بود بمثانه و مصلح وی کثیرا بود و بدل ان عود بلسان بود بوزن ان و کویند
یک و زن نیم ان و کویند بدل ان نیم وزن ان پوست سلیخه و ده یک ان سیاسه حبین
و حبین نیز کویند و ان دفلی است و کفته شود حب حلوه انیسون است و کفته شد
حب الاثل کزمازک خوانند و کزمازق کویند و ان جزماز ج است و کفته شد
حب الکاکنج جوز المرج خوانند و ان بزر الکاکنج است و ان دو نوع بود یکنوع را بشیرازی
عروس در پرده خوانند و یکنوع دیکر کجومن کویند و بهترین ان بزرک سرخ کوهی بود و
کویند بستانی و طبیعت ان سرد است باعتدال و خشکست و عیسی کوید سرد و خشک
است در آخر درجه اول و کرده و مثانه را نافع بود و اربیاسوس کوید صرع را نافع بود و بول
~~براند و سنک کرده و مثانه را نافع بود~~ اغما که عارض شود در سر چون دانکی از وی
با دانکی شونیز سحق کنند و با روغن بنفشه بیامیزند و دو نوبت بدان سعوط
سازند یا سه نوبت زایل کند و فولس کوید چون یک جزو از وی خشک کرده سحق
کنند با جزوی از شیح ارمنی و بیاشامند کرمها که در شکم بود بیرون آورد و وی
مضر بود بکرده چون بسیار مستعمل کنند سبب شدة ادرار و خدر در سر پیدا کنند
و مصلح وی کل پارسی بود و جالینوس کوید بدل وی عنب الثعلب بود حبة السودا

تا دو درم و کویند [illegible] مضر بود
و بدل [illegible]

شونیز است و کفته شود حب السفرجل بپارسی به دانه کویند صاحب جامع کوید
کوید بهترین ان بود از به ترش کیرند و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم ملینی بود
بی قبض نافع بود جهة خشونة حلق و قصبهٔ شش و لعاب وی ترطیب کند و یبوست
زایل کند و حرارة ساکن کرداند و مقدار دو درم از مغز وی چون بکوبند با نبات و حب
سازند یا لعاب وی با نبات و روغن بادام بخورند سرفهٔ کرم را نافع بود و اسحق کوید
مضر بود بکرده و مصلح وی نبات بود و بدل وی بزر قطونا حب النترشا بزر الحماض
است و کفته شد حب الفقد بزر فنجنکشت است و کفته شد حب القطن
خیسفوج خوانند بپارسی پنبه دانه کویند بهترین وی بزرک مغزدار بود و طبیعت
ان کرم و تر است در دوم و کویند سرد است نافع بود جهة ربو و سینه را نافع بود و
سرفه را و طبع نرم دارد و مقدار مستعمل از وی هفت درم باشد و کویند مضر بود
بکرده و مصلح ان خمیر بنفشه بود و بدل ان تخم کنکر بود حب العرعر ثمرة العرعر
است و کفته شد حب المنشم حبیست بمقدار فلفل و لون وی میان زردی و سرخی بود
و بغایت املس و خوشبوی بود و زود شکن و مغز وی بغایت سفید بود و معطر
و اهل یمن و حجاز در عطریات مستعمل کنند و طبیعت ان کرم و خشک است در دوم استرخاء
معده سرد را بغایت مفید بود و قوة تمام بدهد و هضم را یاری دهد و نشف رطوبات
بکند و مقوی احشاء سرد بود و با عسل اعصاب را نافع بود و باه را زیادت کند
حب القلقل بزر رمان بری است بپارسی ناردانه دشتی خوانند و مغاث بیخ وی
است و وی بمقدار لوبیا بود سفید و در طعم وی تلخی بود و بغایت چرب بود و خوشبوی
بود طبیعت ان کرم و تر بود در دوم و کویند خشک بود قوة بدن تمام بدهد
و فربهی آورد و چون کبجید و عسل طبرزد اضافه کنند باه را زیاده کند
و بریان کرده نیکوتر بود اما مصدع بود و مصلح وی روغن کل و سرکه بود و اکر
بسیار خورند هیضه آورد و معده را بکزد اولی ان بود که با قند یا عسل خورند و بدل
ان بوزن ان نودری سفید و چهار دانک وزن ان مغز تخم خیار زه و نیم وزن ان ابهل
و کویند بدل آن بوزن ان مغاث و بوزن ان حب صنوبر بود حب الغار مانند فندقی
کوچک بود بلکه مانند فستقی بود پوستی سیاه تنک دارد و مغز ان بدو نیمه بود بغایت

سخت ولون ان بزردی مایل بود واندکی عطریة در وی بود وطبیعت وی کرم وخشك
است در سیوم دو مثقال جون با میبختج بیاشامند و بقراط کوید یك مثقال نافع بود
جهة دشخواری زادن وجکیدن بول وحیض براند وکزندکی جمیع جانوران را نافع بود
وفولس کوید تریاق مجموع زهرها بود واز خواص وی آنست که جون نقیع وی در خانه
بیفشانند مکس بکریزد ووی نافع بود جهة سبرز که از رطوبة بود جون با راسن بیاشامند
ودرد سر که از بلغم ورباح غلیظ بود سود دهد واکر دو ملعقه از وی سحق کنند و بیا
شامند در ساعة مغص را نافع بود ووی مضر بود بجکر وحوالی ان ومصلح ان زرشك
تازه بود وبدل آن حب المحلب یا مغز بادام تلخ **حب الصنوبر الکبار** جلغوزه است ودرخت
ان کوچك تر از درخت حب صنوبر صغار بود واز سیستان خیزد ودرخت وی را سوسن
خوانند وطبیعت جلغوزه کرم بود در اول وکویند در دوم وکویند معتدل نیست ودر وی
اندکی حرارة هست ورطوبة وجالینوس کوید کرم وتر بود نافع بود جهة درد پشت
ودرد اعصاب ورعشه وعرق النسا واسترخا وشش را پاك کند از خلطی که باشد وباه را
زیاده کند ومنی بیفزاید وشیر زنان وسنك مثانه بریزاند ونافع جهة کزندکی عقرب
با انجیر خشك یا خرما یا کلنبین وشریف کوید جون بکوبند و با عسل بسرشند وهر روز
بناشتا سه درم بخورند از فالج خلاص یابند واسحق بن عمران کوید جون با عسل بخورند
مجامعت زیاده کند وکرده ومثانه را از سنك ورمل پاك کرداند وکویند طبیعت آن
کرمست در دوم وتر است در اول وابن ماسویه کوید کرمست در دوم وخشك است
در اول ووی مصدع بود ومصلح وی خشخاش وشکر بود وبدل ان حب محلب مقشر
بوزن ان ونیم وزن ان بادام سفید کرده وابن ماسویه کوید بدل ان تخم خربزه بود
وکویند جوز هندی وکویند بدل ان لوز البر براست که ان بادام کوهی خوانند
حب الصنوبر الصغار بپارسی تخم کاج خوانند وان تخمیست مثلث شکل در میان غلاف
جوز کاج بود ودر طعم مانند جلغوزه بود وطبیعت آن کرم وخشك است در دوم منضج
ومحلل بود نافع بود جهة استرخا وضعف بدن وفربهی آورد ورطوبات فاسد که در
شش بود خشك کرداند وقوة معده بدهد جون با افسنتین ضماد کنند وجهار درم از وی
خاصه که با کبد وقند بود منی بیفزاید ومثانه وکرده را قوة دهد اما مضر بود بسر ومعده

رابکزد

رابکزد وبسیار خوردن مغص آورد وتریاق وی حب الرمان بود ومصلح کزندن
معده است که در آب کرم خوی سانند وبا عسل بخورند ومحروری مزاج با قند وبدل وی
حب محلب مقشر بود با هم وزن ان مغز بادام سفید وکویند بدل حب صنوبر صغار حب صنوبر
کبار بود **حب الراسن** صاحب مفردة کوید میویزج است وسهو کرده است وصاحب منهاج
ماهیة آن راست کفته است که ان زرد رنك وطعم وی تلخ بود وکرد شکل بود مانند تخم
مخلصه واز کوهستان پارس خیزد واز کردستان همدان وانزاداخ وبر خوانند وراسن
دو نوعست جبلی وبوستانی این تخم جبلی است وازان بستانی ودر باب را در صفت راسن
کفته شود واین نوع که کفته شد قوة موی بدهد واز افات نکاه دارد جون بکوبند خرد
وبدان سر بشویند واکر طلا کنند شاید **حب القلت** ماش هندی است وکفته شود
حب العصفر قرطم است وکفته شود **حب الاس** بپارسی تخم مورد خوانند ومورد
دانه کویند بهترین وی بستانی بود فربه رسیده تازه وطبیعت ان سرد وخشك است
وقابض وبقراط کوید سرد وخشك است در دوم وکویند کرمست شکم ببندد ومنع نفث دم
بکند ومعده واحشا را قوة دهد وبول براند وسرفه را نیکو بود ومقدار مستعمل از وی
سه درم بود وصاحب تقویم کوید پنج درم ریشهاء اندرونی را نافع بود وکزندکی رتیلا
وعقرب با شراب بیامیزند وبیاشامند نافع بود وریش مثانه را سودمند بود خواه تر وخواه
خشك وجون بپزند با شراب وضماد کنند بر ریشهای کفین وقدمین زایل کند وجون تر بود
وبکوبند وبا شیر بر ورم جشم ضماد کنند تحلیل دهد وغرب وبواسیر وورم مقعد را نافع
بود جون بدان طلا کنند با عسل وجون سحق کنند وبر کلف روی طلا کنند باب ببرد وقلاع را
نافع بود اسحق کوید بسیار وی مضر بود بمثانه ومصلح وی صمغ عربی بود وبدل وی آب
ورق وی بود یا نیم وزن ان سعتر وکویند بوزن آن **حب الرمان** بپارسی انار دانه
کویند بهترین وی ترش فربه بود وطبیعت وی سرد وخشك وقابض بود وترش وی جون
جون خشك بود شکم ببندد ومنع مواد صفراوی بکند وغثیان ساکن کند وقی باز دارد ودوم
معده کرم را قوة دهد وعصاره وی خاصه ترش جون بپزند وبا عسل بیامیزند نافع بود
جهة ریشها که در دهن بود ودر معده وریشهاء بلید وکوشت زیاده ودرد کوش واندرون
بینی که ریش شده باشد وبدل وی سماق بود **حب الانبرباریس** انبرباریس است وکفته شد

حب البان دانه است بشکل فستق اما پوست وی تنك بود و سهل شکن باشد و انرا
فستق الهاویه خوانند و در طعم وی تلخی بود با تیزی و بهترین وی بزرك خوش بوی بود
و طبیعت ان گرم و خشك است در دوم و گویند گرمست در سیوم و گویند تر است در اول سودا
و بلغم را نافع بود و مقدار مستعمل ازوی تا دو درم بود جلا بدهد و ثالیل و کلف و داءها
که بر روی پیدا شود و جرب و حکه را نافع بود و سده جگر و سپرز بکشاید و صلابه ان نرم
کند چون با ارد گرسنه ضماد کنند و اسحق گوید مضر است بجگر و مصلح وی رازیانه و دسقوریدوس
گوید بدل ان بوزن ان پوست سلیخه بود و گویند بدل ان بوزن ان قوه و نیم وزن
ان پوست سلیخه بود و ده یك ان بسباسه **حبة الملوك** ماهودانه است
و گفته شود **حب الغنا** عنب الثعلب است و گفته شود **حب المحلب** بپارسی بیوند
مریم خوانند بهترین وی فربه بود و طبیعت وی گرم و خشك بود و گویند معتدل بود
و گویند سرد است و قول اصح آنست که در وی حرارة بود و جلا بقوی و بصری گوید گرمست
در دوم و خشکست در اول محلل بود و بول براند و چون بکوبند و بر کلف طلا کنند نافع بود
البته و کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و سده جگر و سپرز بکشاید و نقرس را نافع
بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و خون حیض براند و درد پشت را نافع بود و قولنج
بگشاید و دردها اندرونی ساکن گرداند و ربوی که در سینه و شش بود پاك گرداند
و گویند مضر بود بدماغ گرم و احشا و مصلح وی رب انراج بود یا ریباس و بدل وی
گویند مغز بادام تلخ سفید کرده بود **حب الریباس** بپارسی تخم ریواس خوانند
بهترین وی تازه بود و طبیعت وی سرد و خشك و قابض بود جهت حرقه صفراوی
و جرب و حکه و بدل ان تخم حماض بستانی بود **حب القرع** بپارسی تخم کدو و گویند
بهترین آن بود که آب شیرین خورده باشد و طبیعت ان سرد و تر است در دوم سود
مند بود جهت تبهای صفراوی و مقدار مستعمل ازوی سه درم بود سرفه گرم و خشك را
نافع بود چون با نبات بخورند و تشنگی بنشاند و عسر البول که از حرارة بود زایل کند
و اسحق گوید مضر است بمثانه و مصلح وی تخم کرفس بود و جالینوس گوید بدل آن
در کثر حدة ادویه کثیرا بود **حب الرشاد** حرف است و بهترین وی بابلی بود طبیعت
ان گرم و خشکست و سفید وی حرارة کمتر دارد از سرخ ترنجو و مغص بلغمی را نافع بود

چون بکوبند و بپاشند و بدل ان در ضماد عرق النسا شیطرج بود و باقی منفعت وی
در صفت حرف گفته شود **حبة الخضرا** ثمر درخت بطم است بشیرازی بن گویند و ان
دو نوعست یکنوع را شاه بن خوانند و یکنوع را بن خوانند و شاه بن خورد تر بود و مجنان
با پوست توان خورد و وی گرمسیری بود و بن سردسیری بود و درخت شاه بن را ضرو
خوانند و ازان بن بطم و بهترین ان سبز بزرك تازه بود و طبیعت ان گرم و خشك است
در سیوم و گویند در چهارم و گرمی وی اقوی بود از خشکی و خوردن وی معده را بد بود و دیر
هضم شود و غذا بد دهد و گرم مزاج را زیان دارد و مسخن سینه و گرده بود و بول
براند و شهوة مجامعت برانگیزد و چون با شراب یا با سرکه بپاشند گزندگی رتیلا را نافع بود و جگر
را پاك گرداند و درد سپرز که از سردی بود و بلغمی مزاج را نافع بود و سعال و فالج و لقوه را نافع
بود خوردن و از روغن وی مرهم ساختن و مالیدن و بر ذات الجنب ضماد کردن سودمند
بود و چوب وی چون بسوزانند و برداء الثعلب طلا کنند موی برویاند خاصه موی سر
و ورق وی چون خشك کنند و بکوبند و ببیزند و علاق سازند مو برابرو باند و دراز
کند و نیکو گرداند و صمغ وی در منفعت مانند مصطکی بود و در باب صاد گفته شود
و بن مصدع بود و دهن را بجوشاند و شهوة طعام ببرد و مصلح وی سکنجبین و رب فواکه
ترش بود و صاحب منهاج گوید مصلح وی کثیرا بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی خمیره
بنفشه بود و در ابدال اورده است که بدل وی مغز جوز است و گویند بوزن ان مغز پسته
و نیم وزن ان مغز بادام و گویند بوزن آن مغز پسته **حب البطیخ** بزر البطیخ است و گفته
شد **حب الکمثری** بپارسی دانه امرود گویند و بهترین ان بزرك بود که بزردی مایل
بود اسحق گوید گرم و خشك است نافع بود جهت درد شش و مقدار چهار درم مستعمل بود
و گوید مضر بود بگرده و مصلح وی عناب بود یا بزر قطونا **حب الزبیب** بپارسی دانه مویز
گویند و طبیعت ان سرد بود در اول و خشك بود در دوم شکم را ببندد و مقدار ماخوذ
ازوی تا پنج درم بود و مضر بود بامعا و مصلح وی کثیرا بود **حب سجستانی** حب قاقله است
و گفته شود **حباری** علوفین خوانند بپارسی جرز گویند و ان نوعی از کلنك است و گوشت
وی سبکتر از گوشت بط بود از بهر انك او بری بود و در وی غلظی بود و صاحب منهاج
گوید گوشت وی گرم و تر بود و میان مرغ خانگی و بط بود در غلظ ریاح را ساکن گرداند

ومضر بود بمفاصل وقولنج ودشخوار هضم بود ومصلح وي ان بود که بازیت وسرکه
ودارصيني ببزند وبعد ازان حلواي عسل وزنجبيل مرباخورند بیه وي چون باندکي
نمك وسنبل بكوبند وحب سازند مانند نخود ودر سایه خشك کنند وبردارند چون
بیخ حب ازان باب نیم کرم بیاشامند بنا شتا ذریق را بغایت نافع بود واگر پوست اندرون
سنکدان وي خشك کنند وباندکي نمك اندراني سحق کنند یکسان ودر چشم کشند در
ابتداء نزول آب هیچ دواء نیکوتر ازین نبود واگر دل وي در خرقه بندند وبر کسي اویزند
که خواب بسیار میکند خواب ازوي زایل شود ودر سنکدان وي سنکي یابند چون بر کسي
بندند که رعاف داشته باشد در ساعت ببندد وتا ان با خود داشته باشد عود نکند
واین بخاصیتي که در ويست این عمل میکند وخون وي دنبو وعسر النفس را نافع بود و
کوشت وي کویند بغایت کرم وخشکست واولي آن بود که باب ونمك ببزند وبعد ازان
روغن بادام بروي ریزند واگر جهة سرد مزاج بود روغن کودکان وزیت دوسه باره
دارصيني وخولنجان ببزد ومرق ان مریض را نافع بود حبق الفتا مرزنجوش است وصفة
ان در آذان الفار کفته شد حبق الراعي برنجاسف است وکفته شد حبق البقر
بابونج است وکفته شد حبق الفیل حبق الفتا نیز خوانند وآن مرزنجوش است بپارسي
مرزنکوش کویند وکفته شد در الف در اذان الفار حبق قرنفلي فرنجمشك است وبرنجمشك
نیز کویند بپارسي قرنفل بستاني خوانند وکفته شود در فا حبق ترنجاني بادرنجبویه
است وکفته شد حبق الماء فوتنج نهري است وحبق التمساح نیز خوانند ودر فا کفته
شود انواع فودنج حبق نبطي حماحم است وکفته شود وان نوعي از فودنج بستاني است
حبق صعتري وحبق کرماني نیز کویند وان شاهسفرهم است وکفته شود حبق خراساني
بقله خراساني است وکفته شد حبق الشيوخ وریحان الشيوخ نیز کویند وان مرواست
ودرمیم انواع ان کفته شود حبق رما بسریاني نعناع است وکفته شود حجر التیس
باذزهر است وپاتریاق فاروق طبیعي خوانند وان مانند بلوط بود دراز وکرد نیز مي باشد
وبرز بریکدیکر طبقات دارد ودرمیان ان چیزیست کو یا مغزیست وآن چوب
مخلصه یادانه وي بود ولون حجر التیس اغبر بود سیاهي که بسرخي زند وانچه نیك
باشد چون باشیر بر سنگ بسایند سرخ رنگ شود وانچه بد بود چون باشیر

بر سنگ بسایند سبز رنگ شود وان از شکم بزکوهي کیرند در شیردان وي وصاحب
مفرده آورده است که از طرف خراسان حاصل میشود واین خلافست بغیر از حوالي شبانکاره
در هیچ موضع دیکر نیست وکویند غذاي ان کوسفند مار باشد ومخلصه وبسبب ان
این سنگ در شکم وي ببندد وبدین سبب ویرا تریاق فاروق طبیعي خوانند وکویند
در زهره وي باشد واین خلافست انچه محققست در شیردان وي بود ووي بغایت
بود وباطراف برند وکویند چون بسایند سرخ رنگ وزرد رنگ وسبز رنگ میباشد واین
رنگها بسودن معلوم شود ولون ان چون بسیاهي زند سرخي امیز نیکوتر بود ودر شام
مانند این سنگ مي سازند از لك دانا یان مشکل توانند کرد امتحان وي انست که سوزن را
باتش سرخ کنند وبروي نهند اگر مصنوع بود چون سوزن در وي فرو رود دودي سیاه
ازوي براید واگر حجر التیس بود دودي زرد که نوك سوزن را زرد کند وچون ویرا باب
رازیانه بسایند وبرکزندکي مار طلا کنند در حال درد بنشاند واز مردن ایمن شود ونافع بود
بهمه کزندکي جانوران وسمهاي نباتي وحیواني ومعدني خوردن وطلا کردن بغایت مفید
ونافع بود وجهة ضعف دل وبدن وقوة باه بغایت نافع بود وشربتي جهة کزندکي جانوران
ودفع سمها دوازده جو بود وجهة ضعف دل وقوة اعضا رئیسه دانکي بود وهر کس که هر روز
نیمدانك بخورد ایمن باشد از همه آفتها وزهرها ومحروري مزاج را نیز نافع بود بسبب
انکه وي بخاصیت عمل میکند نه بطبیعت وطبیعت وي بغایت کرم بود حجر الحیه
دو نوع است یکنوع حجر بود معدني ویکنوع حیواني بود وانرا از مار افعي کیرند وانرا باذزهر
وباذ مهره ومار مهره خوانند انچه از مار کیرند مانند دشبدي بود که در قفاي افعي بود
ودر همه افعي نبود وچون از کوشت جدا شود نرم بود اثر هوا بوي رسد ببندد مانند حجر البحر
وبعضي باشد که خطوط بروي بود وبعضي باشد که بلون مار بود خاکستري رنگ وان باشد که
سیاه رنگ بود ومولف کوید امتحان وي چنان کفته که بر صوف سیاه یا کبود نمالند سفید
کرداند وان نوع که حجر بود لون ان زبرجدي وسیاه رنگ بود وبشکل نکیني بزرگ
مربع بود وازیك مثقال تا ده مثقال بود وزیادت تر بود ومولف کوید امتحان وي
آنست که چون در میان اب لیمو اندازند در صحن چیني بحرکت اید وهر دو نوع بکزندکي
مار نافع بود خوردن وباخود داشتن وبر موضع زخم نهادن ومار مهره کزندکي افعي

نافع بود تعلیق کردن وجالینوس کوید جون بسایند وبیاشامند نافع بود وکویند
هردو نوع بر سر زخم بجسبد حجر هندی نوعی از شادنج است بپارسی شادنه هندی
کویند خون کی از مقعد اید قطع کند وبواسیر را سود دهد وجون بیاشامند کژدم کزیدکی
عقرب را نافع بود حجر البلور سنک بلور جون بر کسی بندند که در خواب ترسد دیکر
نترسد حجر حدیدی خماهان است وصندل الحدیدی خوانند وان دو نوع بود نر و ماده
وصفت ان در خماهان کفته شود حجر الرحاء بپارسی سنک اسیاب خوانند خشک
بود جون کرم کنند وسرکه بروی ریزند بخار آن منع خون رفتن بکند وورمهای کرم
حجر الدیک سنکیست که در شکم خروس یابند وبمقدار باقلا بود وکوجکتر بود وبلون ابکینه
شفاف بود نزدیک به بلور اکر باب بشویند وآن آب بکسی دهند که سخت تشنه باشد سود
دهد وغم واندوه ببرد حجر المثانه سنکیست که در مثانه آدمی بازدید می شود کویند سنک
مثانه بریزاند وجالینوس منکر اینست وکویند سنک کرده بریزاند وکویند جون سحق کنند
ودر جشم کشند سفیدی زایل کند حجر النار حجر الاصم خوانند وحجر الزباد کویند وان انواع
است سفید وسیاه وسرخ وملمع بود وطبیعت ان سرد بود بغایت خشک ارسطوطالیس
کوید اکر زنی دشخوار زاید در خرقه بسته در ران زن بندند سهل براید بفرمان خدای تعالی
وجون سحق کنند مانند غبار وبر خنازیر باشند خشک کند وپاک کرداند وهمجنین بر هر ریشی
دشخوار وهر دملی که باشد وبر هر عضو که بود بحال صحت اورد وانرا بپارسی سنک اتش کویند
حجر الحمام سنکیست که در دیک حمام حاصل میشود جون در ابتدا بوسوطان ضماد کنند
نافع بود وزایل کرداند وبهترین معالجه سرطان که در رحم پیدا شود اینست حجر البقر
جزرة البقر خوانند وانجا و ذهرج وکاو ذهره کویند ودر میان زهره کاو بود وکویند
در شیردان کاو هندوستانی می باشد وان مانند پاذزهر است در عمل وبلون هم پاذزهر
ماند اما انجه در زهره کاو وکوسفند میباشد آن مانند زرده تخم مرغ پخته وبشیرازی
انرا اندرز خوانند جون سحق کنند باب بعضی از بقول طلا کنند بر جرب ونمله نافع بود
وریشها وجون مقدار عدسی سعوط سازند یا اب بنج سلق جهة دفع اب نزول العین
مفید بود وجون سحق کنند وبشراب بسرشند وبر موضعی که سفیدی بود طلا کنند موی
سیاه بیرون آورد اکر سبب ان از علت داء الثعلب وبرص بوده باشد اما موی سفید

سیاه

سیاه نکند ومولف کوید بغایت کرم بود وبادهای سرد را نافع بود طلا کردن وخوردن
حجر اللبنی غالاقطیطس خوانند یعنی حجر لبنی واین اسم بدان سبب بوی نهاده اند
که جون باآب بسایند مانند شیر از وی بیرون آید ولون وی خاکستری بود وطعم وی
شیرین بود جون باب سحق کنند وعصاره وی در حقنهٔ قلعی کنند هر زمان که خواهند
مستعمل کنند وطبیعت وی معتدل بود ودر قوة مانند شادنه بود وجون در جشم کشند
منع سیلان فضول از جشم بکند وریش جشم را نافع بود ودر ابتداء ورم کرم طلا کردن
سودمند بود ونفث دم وخشونه مژها را نافع بود حجر عسلی سنکیست که جون بسایند
رطوبة ان بغایت شیرین بود وبقوة شادنه بود ومنفعت وی مانند حجر لبنی بود
در همه حالی حجر مشقق سنکیست که بلون زرد بود واز بلاد مغرب خیزد وبهترین
ان بود که زعفران رنک بود وزود ریزیده شود وشکافته وتر بر تو بود وقوة ان
مانند شادنه بود اندکی ضعیف تر وحجر لبنی ومشقق وعسلی در قوة مانند یکدیکراند
اما عسلی در وی حرارتی هست که در ایشان نیست وحجر مشقق جون بشیر ازی زنان بسایند
ودر جشم کشند ریش جشم زایل کند وخشونه مژه وسوزش جشم وبهترین مداواء
این زحمتها است که کفته شد حجر قبطی سنکیست مصری بغایت سست وزود در
اب حل شود وکازران مصر کتان بدان شویند وجامها ودر موم روغن کنند جهة دملها
وریشها که در بدن پیدا شود ودر شافها جشم مستعمل کنند وجهة نفث دم واسهال
مزمن ودرد مثانه جون باب بیاشامند نافع بود وجون زن بخود بر کیرد نافع بود جهة
خون رفتن دایم ولون این سنک سبز بود وتیره رنک حجر الیهود سنک جهود خوانند
وان سنکیست مانند زیتون وانجه بزرک بود نزدیک بخایه کبوتر بود وخطوط بسیار بروی
بود موازی یکدیکر وحجر الزیتون نیز خوانند وکویند از ملک شام خیزد واکثر دراز بود
وکرد نیز بود بهترین وی زیتون شکل بود نافع بود جهة سنک کرده نیم مثقال باب کرم
وجهة ریک مثانه همجنین واکر باب برک تربیزه بسایند ولعق کنند نیکوتر بود وعسر البول
را نافع بود لیکن مضعف معده بود وموافق وی نبود واشتها ببرد واسحق کوید مضر است
بسبرز ومصلح وی عسل است وهرمس حکیم کوید حجر یهودی جون باخود خفاش سحق
کنند ودر جشم کشند موی مژه که ریخته باشد برویاند وموی ابرو وهمین سبیل جون

بروي مالند و جالينوس كويد در طبيعت معتدل بود و معده سرد را بد بود و مصلح ان تخم
كرفس است و فولس كويد خون مقعد قطع كند حجر اليشب حجر اليشف خوانند و اهل
مشرق ابو قلمون خوانند و بيوناني اسطرنوس و معني آن كوكبي بود و نوعي ازوي طومينون
خوانند و آن چند رنك بود و بهترين وي سبز بود معده را نافع بود بغايت و جالينوس كويد
اكر قلاده ازوي بسازند كه موازي معده بود و در كردن اندازد معده و مري را نافع بود
و ديسقوريدوس كويد كه بر ران بستن جهة دشخواري زادن و بر بازو بستن جهة
تعويذ نافع بود حجر الرخام طين قيموليا است وكفته شود حجر الدم شادنج است
وكفته شود حجر ارمني دو نوعست يكنوع سرخ بود بغايت و چون دست بروي مالي
بنداري جرب است و يكنوع لاجوردي بود و طبيعت ان كرم و خشكست در اول مسهل سودا بود
مسهلي قوي تر از حجر لازوردي و معده را بد بود و چون مغسول بود قي و غثيان نياورد و
اكرنه مغسول بود مقي و مغثي بود و مفرح و مقوي دل بود مغسول وي بخاصيتي كه دروي
است كه بدن را از اخلاط سودا پاك كرداند و روح را از دود سوداوي و دفع بلغم بكند و احشا را
پاك كند اما معده را بد بود و مصلح وي انيسون بود يا سليخه و مقدار مستعمل ازوي نيم درم
تا نيم مثقال بود و بدل وي جهة دفع اخلاط سوداوي يك وزن و نيم حجر لاجورد بود حجر النمر
مهره است كه از بلنك ماده حاصل ميشود و در باب نون در صفت نون وي كفته شود حجر
الخطاطيف ديسقوريدوس كويد بچه نخستين پرستوك چون بكيرند در افروني ماه شكم
وي را بشكافند دو پاره سنك يابند يكي يك رنك بود و يكي برنكها الوان و در پوست ابل يا پوست
كوساله بندند پيش از انك خاك بوي رسد و بر بازوي مصروع بندند و كردن بهر ما نخداي
نافع صرع ازوي زايل كردد و مجربست حجر النور و حجر الروشنائي هر دو مرقشيثا است
وكفته شود و ارشد نيز كويند حجر الازورد لازورد است وكفته شود حجر المغناطيس
بپارسي سنك آهن ربا كويند و چون بسوزانند شاذنه بود در عمل و منفعت و بهترين وي
سياه بود كه بسرخي مايل بود و هيچ خلطي در وي نبود و جذب آهن بقوت كند هر چند زياده
تر بود نيكوتر بود و جالينوس كويد كرم و خشك بود بغايت اكر كسي را خبث الحديد در شكم
مانده باشد چون با شراب بياشامند جذب ان بكند و بصحبت خود بيرون آورد و مسهل
كيموس غليظ بد بود و مقدار مستعمل ازوي از نيم مثقال تا يكدرم بود و كويند چون در

دست

دست كيرند در دستها و پايها و تشنج يا بس كه ان از كزاز خوانند ساكن كند و اكر بر جراحتي كه
از تيغي زهردار بود باشند سودمند بود بغايت و بحال صحت باز آورد و مغناطيس چون
بوي سير بوي رسد سست شود در ربودن آهن و باز چون در خون بز نهند يا كوسفند اندازند
تيز كردد حجر الاحمر سنكيست بلون بسد كويند بوزن دانكي كشنده بود و از جمله سموم
قتاله بود مانند بيش و كويند نوعي از الماس است حجر مشويه كلس است وكفته شود
حجر شجري بسد است وكفته شد حجر النسر حجر العقاب است و حجر اليسر نيز خوانند و آن
اكتمكت است وكفته شد حجر الطور حجر الدم است وكفته شد حجر البهت حجر النسر
است وكفته شد حجر القمر بزاق القمر و زبد البحر خوانند و افروسالبين خوانند
يعني زبد القمر و بيوناني ساليناطس خوانند و افروسالبين از بهر ان خوانند كه بشب در
افروني ماه يابند در بلاد عرب و آن سنكي سفيد شفاف سبك بود و چون بسايند و بمصروع
دهند نافع بود و اكر از درختي بياويزند كه بر نمي دهد بر آور كردد و اكر بر مصروع بندند
شفا يابد و زنان بعوض تعويذ با خود نكاهدارند حجر حبشي ديسقوريدوس كويد
اين سنك سبز باشد و صاحب منهاج كويد بزردي زند و جالينوس كويد مانند يشب
بود و چون بسايند مانند شير ازوي بيرون ايد و زبان را بغايت بكزد منفعت وي آنست
كه شيكوري و ورم چشم و درد آن و قرحه آن زايل كند و ناخنه و تاريكي ببرد و جلاي
تمام بدهد و مولف كويد بپارسي از اسناد با سم خوانند حجر الاسفنج سنكيست كه
در ميان اسفنج مي باشد و حصا الاسفنج كويند و ديسقوريدوس و رازي كويند چون
با شراب بياشامند سنك مثانه بريزاند و جالينوس كويد سنك كرده بريزاند و قوة ان
ندارد كه از ان مثانه بريزاند حجر اناغلس سنكيست كه چون بسايند مانند خون بود
بلون و با شير زنان چون در چشم چكانند ورم ان و بسياري آب آمدن را نافع بود
حجر اعرابي سنكيست مانند عاج و چون سحق كنند و بر موضعي باشند كه خون روانه
بود باز بندد و اكر ضماد كنند شايد و چون بسوزانند و سنون سازند دندان را جلا دهد
بپارسي شكر سنك خوانند و بشيرازي سنك زخم حجر العاج حجر اعرابي است كه كفته
شد حجر الكرك سنكيست بغايت سفيد و در ساحل بحر هند يابند و ساحل بحر سند
نيز باشد و مهره كه ازوي جكاكان و خراطان سازند از عاج سفيد تر بود و خوبتر

وطبیعت ان سرد و خشك بود در آخر درجهٔ دوم واهل هند و سند ازوی نکین سازند
و زنان کردن بند و متفق اند که خاصیت این سنك آنست که دفع سحر و دفع چشم زخم میکند
و بر دشمنان ظفر یابند و اکر نکینی ازان با خود دارند دروغ از قبل انکس نکویند و هر کس که
وی را ببیند دوست دارد و پادشاهان هند و سند ازوی ظروفها سازند و ازان اکل و شرب
کنند و مدعی ایشان آنست که در هر صحبتی که ان بود جنك و فتنه نبود و فرح و شادی زیاده
بود و اهل هند و سند مهرها ازان در موی کشند و کویند که موی دراز میکند و مهرهٔ وی
مانند مروارید بزرك براق بود و چون سحق کنند و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود خواه
قدیم و خواه جدید ببرد و اکر سنون سازند دندانرا بغایت سفید کرداند و جلائی تمام
بدهد حجر اسیوس اسیوس است و کفته شد حجر القیشور حجر الشعر کویند و قیشور نیز
کویند و در قاف کفته شود حجر الحوت مانند سنکی بود و در سر ماهی یابند مقام دماغ
وی و سفید و سخت بود چون بیاشامند سنك کرده بریزاند حجر شفاف قیشور است
و کفته شود حجر لحاغیطوس حجر غاغاطیس خوانند و از وادی شام آرند و ان وادی را در
قدیم غاغا خواندندی و این زمان وادی جهنم کویند و چون بر آتش نهند بوی سر وی سوخته
کند و لون وی سیاه بود و بوی قیر کند و سبك بود و صفحها بر روی یکدیکر بود و قوة وی در غایت
یبوست صاحب مفرده کوید بخور وی مصروع را صرع آورد و صاحب منهاج کوید بخور وی مصروع را
نافع بود و اختناق رحم را نافع بود و کژدم کان از وی بکریزند و با ادویهٔ دیکر جهة نقرس ضماد کردن
سود دهد و جراحتهاء عظیم کوشت برویاند و نافع بود حجر السطرنیط حجر الشطرنیط کویند
وان سنك مومیا است و در میم صفت مومیا کفته شود حجر الکلب شریف کوید در خواص و این
مجربست نوعی از سنك هست که چون سنك بری اندازند بدهن بکیرد و نکه دارد و در دشمنی عملی
عجب میکند چون خواهد با سم انکس هفت سنك برکیرد و یك یك بان سك می اندازند حد ازان
دو سنك ازان برکیرد و در آب اندازد و ازان آب بخورد انکس دهند در دشمنی چیزی عجب
مشاهده کنند و کویند اکر در برج کبوتر اندازند مجموع بکریزند و اکر در شراب اندازند و جماعتی
که ان بیاشامند جنك و عربده و بدمستی در میان ایشان پیدا شود حجر الروشنائی
حجر النور است و کفته شد حجر الیرام بپارسی سنك پرامی خوانند و هر تیشهٔ که بدان سنك
اب دهند بر سنك زنند قطعا او از نکند و در سنك مانند کافور دود و اکر این سنك

سحق کنند و سنون سازند دندانرا بغایت سفید کرداند حجر خزفی سنکیست که در مصر
بسیار باشد و مانند خزف بود زود از هم بشکافد و صفحها بر یکدیکر بود و بجای قیشور
مستعمل کنند در ستردن موی و چون دو درم ازوی حل کنند و با شراب بیاشامند قطع خون
حیض بکند و چون با عسل خلط کنند و بر ورم بستان نهند و بر ریشهای بلید طلا کنند ورم
بستان ساکن کرداند و ریشها را با صلاح آورد و بغایت غایت خشك بود حجر الافروج
و حجر افروی کویند از بلاد روم خیزد و سبك بود و بر روی اب بایستد و مجفف بود و قبضی
در وی باشد چون حل کنند و بیاشامند کزندکی عقرب سود دارد حجر الاساکفه سنکیست
که کفشکران افزار بدان تیز کنند سودمند بود جهة ورم لهاة و ریشان بغایت و لهاة بپارسی
ملازه خوانند حجل فنج است بپارسی کبك کویند و در قاف کفته شود حدق
بادنجان است و کفته شد حدید بپارسی اهن کویند و ان سه نوعست شابورقان
و نرماهن و فولاد مصنوع و بولاد معدنی بود و مصنوع بود و بولاد طبیعی معدنی شابورقانست
و سابرقان نیز کویند و ان بولاد نر است و بولاد و بولاد مصنوع ان نرماهن کیرند و زنجار
ان زعفران الحدید کویند و قابض بود و اکال و منفعت ان بود و صفت خبث الحدید در خا
کفته شود و توبال ان کفته شد در تا و اهن سرخ کرده اکر در اب اندازند یا شراب شکم
ببندد و ریش روده و ورم سپرز و هیضه و استرخاء معده و سلس البول و درد مقعد
نافع بود و باه را قوة دهد خاصه ابی که اهن کرم کرده در ان می اندازند و انرا دوص
خوانند و ماء الحدید خوانند و کزندکی سك دیوانه بغایت نافع بود و قتی که نداند
و برادهٔ آهن چون در شرابی که مسموم بود اندازند زهرها مجموع بخود کشد و ان شراب چون
بخورند زیان ندهد و برادهٔ اهن چون بخورند درد شکم سخت و خشکی دهن و درد سر آورد
و ملاواة ان بشیر تازه با بعضی ادویه مسهل قوی کنند بعد ازان مسکه و روغن بیاشامند
و روغن بنفشه و روغن کل و سرکه بر سر مالند و قدر یکدرم مغناطیس بخورند و امراق دسمه
و روغن کاو و در خواص اورده اند که چون برادهٔ اهن بر کسی بندند که در خواب دندان کوجد
دیکر نه کوجد حدج حنظل تمام نارسیده است که هنوز زرد نشده باشد حداح
مرغیست که بشیرازی کود کود کویند کوشت وی نباید خورد که عفونت در بدن پیدا کند
و خون وی چون با اندکی مسك و کلاب خلط کنند و بناشتا بیاشامند سودمند بود دجو

وضیق النفس را و جون بروی بسوزانند بی سر و خاکستران با اب بیاشامند نفس را نافع بود
و زهره وی جون خشک کنند در سایه جون خواهند که استعمال کنند باب حل کنند و کسی را که
حیوانی موذی گزیده باشد مانند عقرب و افعی و دیگر گزندگان اگر زخم از طرف راست بود
سه میل از ان در جشم جب کشند و اگر از طرف جب بود در جشم راست کشند بغایت نافع بود و ان
مردن خلاص یابد **حرمل** ابن سمجون گوید دو نوعست سرخ و سفید نوع سفید حرمل
عربی خوانند و بیونانی مولی و به پارسی صندل داغ و ورق ان مانند ورق بید بود و جکر
و کل وی مانند یاسمین مطلق و سفید و خوشبوی بود و بسریانی بسباسا خوانند و نوع سرخ
حرمل عامی خوانند بپارسی اسفند گویند و بشیرازی نبوند و هزار اسفند نیز گویند و آن
نوعی از سداب کوهی است و طبیعت حرمل گرم و خشک است در درجه سیوم و گویند در جهارم
نافع بود جهة درد مفاصل طلا کردن و جون سحق کنند و با عسل و زهره مرغ و زهره کبک و زعفران
و اب رازیانه در جشم کشند قوة باصره بدهد و اگر بخور کنند حرمل با ادویه قاتلان دو د
حب القرع را بیرون اورد و قولنج را نافع بود و عرق النسا و وجع ورک جون نطول کنند
باب ان و سینه و شش از بلغم لزج پاک کند و باد که در روده بود تحلیل دهد و سودمند بود
جهة سردی دماغ و بدن لیکن سدر و صداع آورد و بول و حیض براند و تنقیه وی سودا را
نیک بود و تحلیل کند و خون سوداوی صافی کند و طبیعت نرم دارد حبیش گوید مستی وی مانند
مستی خمر بود و مجهول گوید لون صافی کند و محرک جماع بود و فرهی آورد و بول و حیض براند
بقوة و ابن وافد گوید سودمند بود جهة عاشقان بسکری که دارد و گویند اگر سفوف سازند
یک مثقال و نیم هر شب تا سوده دوازده شب متواتر عرق النسا را نافع بود و این مجربست
لیکن غثیان آورد و مصلح وی ربوب فواکه ترش بود که بعد از ان بخورند و بدل ان بوزن
ان قردمانا یا تخم سداب بود اما حرمل سفید عربی که انرا بیونانی مولی خوانند بیخ وی
مانند بلبوس بود جون سحق کنند و با روغن ایرسا فرزجه سازند و زن بخود برگیرد
افواه ارحام بگشاید **حرشف** عاکوب خوانند بپارسی کنگر گویند و ان انواعست و
طبیعت وی معتدل بود در حرارة و تر بود در درجه دوم و گویند سرد است و گویند گرم
و خشک است در دوم جون بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و اگر موم روغنی سازند
که اب کنگر بخورد ان داده باشند و بر برص که بر روی پیدا شود جون بمالند زایل کند و هم

ورمهاء

ورمهاء صلب جون بدان طلا کنند زود تحلیل دهد و اگر سر با اب کنگر بشویند شبش بکشد و
خارش سر زایل کند و جون بخورند ورمها را تحلیل دهد و بول براند و ریش روده سود دهد و بلغم
بیرون آورد و جون بر سوختگی اتش ضماد کنند نیکو بود و طبیعت نرم دارد و جون با شراب
بیاشامند شکم ببندد و رازی گوید باه را زیاده کند و گرده و مثانه را تسخین کند و مصلح
وی انست که در پختن مطرا کنند و توابل و ابازیر لطیف بروی ریزند و صاحب منهاج گوید
مغنی بود خاصه کوهی و گویند مولد سودا بود و مضر بود بدماغ و مصلح وی روغن بود
حراشا خردل بری است و گفته شود **حرض** اشنان است و گفته شد **حریر**
ابریشم است و گفته شد **حرز الشیاطین** اطریلال است و گفته شد **حرف**
حب الرشاد گویند و بسریانی مقلیاثا و بعربی ثفاء و بپارسی تخم سفندان گویند و تره
تیزک و شبخیزک نیز گویند و بیونانی فرداموس خوانند و حرف ابیض و اسفند اسفید
گویند و خردل سفید گویند و حرف بابلی و بزر بلاسقیس خوانند و حرف دو نوعست یک نوع
ورق ان با سفاناج ماند و یک نوع برگ خورد دارد و تخم یک نوع سفید رنگ بود و تخم
یک نوع سرخ رنگ بود از ان سفید اسفند سفید و خردل سفید و حرف سفید گویند
و حرارة وی کمتر از حرارة سرخ بود و بهترین وی فربه بود و طبیعت حرف گرم و خشک بود
در سیوم و گویند در اول درجه جهارم منضج و محلل بود و موی که بریزد نگاه دارد و خوردن
و طلا کردن یا با اب ان سر شستن و ورم بلغمی و دملها نافع بود و جهة عرق النسا خوردن
و ضماد کردن و جهة ربو و غلیظی سپرز خوردن و با عسل طلا کردن و ریشی که انرا شهدیه
گویند و استرخاء جمیع اعضا نافع بود خوردن وی و جو بر گزندگی جانوران ضماد کنند
یا بیاشامند نافع بود و بچه بکشد و بیندازد بقوة البته اشامیدن و بخود برگرفتن
و جون دود کنند گزندگان بگریزند و جوب ریش شده و قوبا با اب و نمک مالیدن
نافع بود و جون پنج درم سحق کنند و باب گرم بیاشامند طبیعت براند و قولنج بگشاید
و حب القرع بیرون آورد و باد که در روده بود بشکند و بریان کرده شکم ببندد
و زحیر را نافع بود خاصه سحق ناکرده و سردی کرده را نافع بود و بریان ناکرده شکم
براند و بلغم لزج از معده قطع کند و جون سحق کنند و سفوف سازند برص را نافع
بود و جون با سرکه بر بهق سفید بمالند سود دهد و جون با عسل بیامیزند و لعوق کنند

وسرفه که از خلطی غلیظ بود سود دهد و همچنین درد پهلوها که سده ان از خلطی غلیظ بود و چون سحق کنند و با عسل بر نمش طلا کنند یا با صابون غش زایل کند و بثره بحال اول آورد و چون بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و ورق ان چون خشک کنند بقوة تخم بود و چون تر بود از قوة تخم کمتر بود بسبب رطوبتی مایئی که در وی است و معده را بد بود و تخم نیم مثقال مسهل مره صفرا بود و باه را زیاده کند و اشتها طعام باز دید کند اما معده را بد بود و سینه را مضر بود و مصلح وی قند است و بدل وی خردل و تخم تربیزه بود یا تخم جرجیر و خردل

حردون

مانند سوسمار است و طبع ان نزدیکست بطبع ورل و بیونانی انرا سالامندرا خوانند و گفته شود در بیش صفت ان و از جمله سموم قتال بود خوردن ان و مهرادیس در خواص گوید دل حردون چون در خرقهٔ سیاه بندند و بر صاحب تب ربع بندند البته شفا یابد و از وی زایل شود جالینوس گوید خون وی چون در چشم کشند روشنی بیفزاید و دیسقوریدوس گوید خرو حردون و عضایه چون زنان بر روی مالند مانند غمزه روی و بشره را بغایت نیکو بود و صافی کرداند و مانند صیقلی بود و بهترین بشکر وی سفید بغایت بود و سبک مانند نشاسته بشیرازی سرکین ماترنک خوانند بپارسی

حربا

افتاب پرست خوانند خاملاون خوانند بیونانی و بپارسی افتاب پرست گویند و کرباسو نیز گویند و خون وی چون طلا کنند بر مویی که در چشم می باشد چون بکنند و بر جای وی طلا کنند دیگر نروید و گوشت وی سم قاتل بود مانند وزغه و بیضهٔ وی سم قاتل بود که در حال بکشد و مهلت ندهد و مداوا پذیر نبود و معالجه کسی که گوشت وی خورده باشد همانند معالجه کسی کنند که ذراریح خورده باشد و در صفت ذراریح گفته شود و اما معالجه کسی که بیضه وی خورده باشد باید که در حال سرکین باز در شراب بدهند و قی پاک بکنند و بدن را بروغن گاو بمالند و سر وی بنمک تکمید کنند و انجیر خشک و مسکه و جنطیانا بدهند تا بخورد

حرب

طلع است و گفته شد

حرفقان

رجع الفار و هشفار گویند و قرد امینی نیز خوانند اذ بهرانکه بطعم قرد اموم بود و ان حرف است و ان بنا تیست که در اب روید مانند قرة العین چون تر بود و خشک بود در دوم و چون خشک کردد گرم و خشک بود در سیوم و ورق وی پخته و خام خورند

حرف الماء سیسنبر و دا است
وان نشاء است و گفته شود

[illegible]

بول براند و ضماد کنند بشب بر بثور لبنیة و بروز ببثور نیز زایل کند

حرجوان

حرجل خوانند و ان ملخی است که بال ندارد و ستبر بود چون بکیرند غیر پخته و نمکسود و خشک کنند و بشراب بیاشامند گزندگی عقرب را بغایت نافع بود و باید که کهن نبود

حزا

و حزاة نیز گویند و ان زوفرا است و دینارویه و حلیفه نیز گویند و ان دو نوع است یکنوع بری و یکنوع بستانی لزان بری سداب بری گویند بشیرازی کوخز گویند طبیعت ان گرم و خشک است مسخن معده بود و طعام هضم کند و بادها غلیظ بشکند و بلغمی مزاج را نافع بود و گزندگی جانوران سود دهد خاصه عقرب و بول براند و تخم وی مشهور بزر و فرا بود و مانند تخم انجدان بود و بشیرازی انرا میرک کازرونی خوانند و در زا گفته شود لیکن درد چشم آورد و قاطع منی بود و تشنگی آورد و مضر بود بسر و مصلح وی بادرنبویه بود و بدل وی سداب

حزاه

بستانی بود و ورق آن مانند ورق کرفس و جزر و کمون از این جنس چیزی ماند و طعم ان تلخ بود و تخم وی سبز رنگ بود خشبوی و خوش طعم و بر جامه بجهشفد و بشیرازی انرا مودو شکر خوانند بادها بشکند و معده را نیکو بود و گرمی وی کمتر از گرمی حزاء بری بود و غذا هضم کند و خمار زایل کند و مصلح مزاج بدن و احشا بود و زردی روی زایل کند و سدهٔ جگر و سپرز بگشاید و مسخن گرده بود و مثانه و مجاری بول پاک کند و زکام را نافع بود و دماغ را سودمند بود و رطوبة ان پاک کند و جهة بواسیر هیچ ادویه و دوایی بهتر از وی نبود خوردن و ضماد کردن و اکر ادمان اکل وی کنند ان بواسیر ایمن باشند

حزنبل

نبیخیست که از طرف شام و بیت المقدس می آورند و سفیدی تیره رنگ بود چنانچه بسیاهی زند و دانکی از وی نافع بود جهة گزندگی عقرب و جهة گزندگی مار از یکدرم تا یک مثقال یا تنها بیاشامد یا بماء العسل یا بشراب و بغایت نافع بود و مریافلن نیز گویند و گفته شود

خزاز الصخر

زهر الحجر است بپارسی کل سنگ گویند و ان چیزیست بر مثال طحلب که بر روی سنگ پیدا میشود و حزاز از بهر ان گویند که در سمت حزاز که ان قوبا است زایل میکند و صحت می بخشد و در طبیعت سرد و خشک بود برو در مهاء گرم طلا کردن نافع بود و اکر بر موضع که خون اید ضماد کنند خون باز دارد و بر قوبا ضماد کردن بغایت نافع بود و ورم زبان و یرقان را سودمند بود

حسک

شکوهج خوانند بپارسی خارخسک کویند و در مغرب حمص الامیر خوانند و بشیرازی
خارسوهوک و باصفهانی هو واخوانند وان بری بود و بستانی بود و بهترین وی بستانی
بود سبز تازه و طبیعت وی سرد است باعتدال و خشک است در اول و کویند کرمست در اول
و کویند معتدلست در کرمی و سردی ضماد کردن بر ورمهاء کرم نافع بود و منضج و ملین بود و بیخ
بن دندان و عفونت ان زایل کند چون باعسل خلط کنند و عصارهٔ وی در داروهاء چشم
سودمند بود و درد مثانه و عسر البول و قولنج را نافع بود و سنک کرده و مثانه بریزاند و باه را
زیاده کند و منی بیفزاید و دو درم از حسک بری جهة کزندکی افعی چون بیاشامند و ضماد
کنند بغایت سود دهد و چون با شراب بیاشامند جهة دفع ادویه قتاله نافع بود و طبیخ وی
جایی که براغیث بود بیفشانند بکشد و کویند مضر بود بسر و مصلح وی روغن بادام یا روغن
کنجید بود حشیشة البرص آطریلال است و کفته شد حشیشة دودیه اسقولوفندریون است
و کفته شد و حشیشة الطحال نیز کویند حشیشة الغافت غافت است و کفته شود حشیشة الکلب
فراسیون است و صوف الارض نیز کویند و کفته شود حشیشة بزرقطونا بپارسی ورق
بنکو کویند و در قوة نزدیک بکشنیز تر بود و بهترین وی تازه تر بود و طبیعت ان سرد و تر بود
حرارة بنشاند و بر ورمهاء کرم طلا کردن سود دهد و عصارهٔ تر وی جهة نفث دم
نافع بود حشیشة خراسانیه و خشیزن است و کفته شود در واو حشیفل
ششقاقل است و اشقاقل نیز کویند و کفته شد حصا الاسفنج حجر الاسفنج است
و کفته شد حصرم بپارسی غوره کویند و بلفظی دیکر حجم و حجب خوانند و طبیعت آن
سرد است در اول و خشکست در دوم و کویند سرد است در دوم و خشک است در سیوم
و حنین کوید سرد است در اول و خشکست در سیوم جهة دفع صفرا بغایت نافع بود
و حرارة بشکند و معده و جکر را نافع بود اما مولد ریاح و مغص بود و شکم ببندد و
مصلح ان کلنکبین بود و صاحب تقویم کوید مضر بود بالات منی و مصلح ان انیسون و عسل
بود و بدل ان ریباس یا حماض اترج بود حُصّ ورس است و کفته شود حضض
بشیرازی هل کویند و ان انواع است مکی و هندی و مشهدی. بهترین ان جهة ورمها
مکی بود و جهة موی هندی و نوعی هست که در شیراز از ورق روباه ترباک می سازند
و روستاییان شیراز انرا اهل مشکک خوانند و ان مستعمل ایشان است لیکن طبیعت

حضض مکی معتدلست در کرمی و سردی و خشک بود در دوم و کویند سرد است در اول و در
هندی تحلیل و قبض کمتر از مکی بود و صاحب مفرده کوید که هندی اقوی بود در همه حالات
و حضض هندی عصاره فیلزهرج است و مکی عصاره نباتیست مکی و کویند مصنوع است
نافع بود جهة مجموع نزف الدم چه از روده و چه خون که از زنان آید بغیر قاعده و مجموع
ورمهاء خبیثه و کلف و ریشهاء دهن و دبر و کوش را نافع بود و در چشم کشیدن روشنی
بیفزاید و تاریکی زایل کند و شقاق مقعد و سحج را بغایت مفید بود مالیدن و خوردن و حقنه
کردن و اسهال کهن و ریش روده را سودمند بود و چون بدان غرغره کنند خناق را زایل کند
و چون زن بخود برکیرد قطع سیلان رطوبات از رحم بکند و نفث دم و سرفه چون باب
بیاشامند نافع بود و حضض هندی جهة کزندکی سک دیوانه طلا کردن و اشامیدن
بغایت سود دهد و یرقان سیاه و درد سپرز ضماد کردن و خوردن نافع بود و بدل ان
بوزن ان فیلزهرج است با فوفل و صندل و صاحب تقویم کوید سپرز را غلیظ کند
و مصلح ان حماما و مصطکی بود و مقدار شربتی نیم درم بود حفاءٌ بردی است و کفته
شد حلبه فریقه خوانند بپارسی شملیز کویند و شنبلیله کویند و طبیعت ان کرمست
در آخر درجهٔ اول و خشکست در اول و کویند کرمست در دوم و خشک است در اول و از
رطوبتی فضلی خالی نبود و کویند کرم و خشک بود در دوم منضج و ملین بود و آرد وی
ورمهاء بلغمی صلب اندرونی و بیرونی تحلیل دهد و سینه و شکم و حلق را نرم دارد و سرفه
و ربو و عسر النفس را نافع بود و باه را زیاده کند و بادها بشکند و بلغم لزج از سینه بیرون
آورد و بوسیر را سودمند بود و آرد وی با نطرون بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اکر بیش
از طعام با موی بخورند شکم براند و چون با عسل بیاشامند شکم براند و خلطهای بد که
در روده بود پاک کند و چون بخته بود غذای شش بدهد و آواز صافی کند و چون سر
بدان بشویند حزاز زایل کند و لعاب وی با روغن کل شقاق سود را نافع بود و سوختکی آتش
و آرد وی دملها را نرم کند و در طلا کردن با ادویه جهة کلف بغایت سود دهد و چون
طبیخ ان بیاشامند حیض براند و حشیش وی چون بخورند درد پشت و جکر و سردی
مثانه و جکیدن بول و درد رحم که از سردی بود نافع بود و صاحب تقویم کوید محلل قوی
انثیین بود و مصلح ان روغن قسط تلخ بود حلزون نوعی از صدف است و در صفت

ودع وشنج وصدف کفته شود انواع ان **حلتیث** صمغ محروث است ومحروث را انجدان
خوانند ورافه کویند وحلتیث را بپارسی انکزد خوانند وبهندی هینك وبشیرازی
انکشت کنده وان دو نوعست منتن وطیب ومنتن مسخن تر بود وبهتر وطبیعت ان
کرمست در اول درجهٔ چهارم وخشك است در دوم وبهترین ان سرخ رنك صافی بود
وچون بکدازاند لون ان بسپیدی زند وانچه مغشوش بود سبز رنك بود وانچه بوی
تیز دارد منتن خوانند وانچه بوی ان تیزی کمتر دارد طیب خوانند وچون با عسل
بیامیزند ودر چشم کشند روشنائی بیفزاید ودر ابتداء نزول کشیدن ایمن باشند
از نزول اب وتب ربع را بغایت مفید بود وبادها بشکند وخون بسته که در اندرون
بود تحلیل دهد وبرداء الثعلب با سرکه طلا کردن نافع بود وثالیل مسماری وعددها
چون باموم وروغن خلط کنند وبمالند نافع بود وبا سرکه برقوبا طلا کردن بغایت
نافع بود وچون با اب بکدازند وبیاشامند حلق را صافی کند وبا انجیر خشك برقانرا
نافع بود ومقوی باه بود وچون با سرکه غرغره کنند علق از حلق بیرون اورد وبر کزندکی
سك دیوانه نهادن یا با سیر یا با جنطیانا اشامیدن بغایت سود دهد وچون با زیت
بکدازند وبر کزندکی عقرب ورتیلا مالند نافع بود واکر با شراب وفلفل وسداب بیاشامند کزاز را
نافع بود وچون با سکنجبین بیاشامند سیرکه در اندرون بسته بود بکدازد وصرع را بغایت
مفید بود ودفع زهرها حیوانات بکند وزخم تیر وتیغ زهردار ومقدار نیم مثقال مستعمل
بود وبول وحیض براند وبچه بیندازد واکر اندکی در سوراخ قضیب نهند نعوظ تمام آورد
واکر با روغن زنبق در شیشه کنند وچند روز بکدارند بعد ازان در قضیب مالند زن
ومرد لذتی عجب یابند واکر در سوراخ دندان نهند درد ساکن کند وبریزاند واکر نیم درم
از وی با بلسان الحمل حل کنند وبا ادویه که ممسك طبیعت بود بیاشامند فعل وی قوی
تر بود وقطع اسهال که از رطوبه بود وخلطهای لزج بکند واکر نیم درم از وی ونیم درهم
سلبیخ بیاشامند وبدان ادمان کنند فالج وخدر را بغایت نافع بود ودرد مفاصل سرد
وبواسیر ومغص را نافع بود وحب القرع را بکشد ومضر بود بجکر ومعده واسحق کوید
مصلح ان اشق است وصاحب تقویم کوید مصلح ان جوز بوا بود یا فرفه وبدل ان
محروث بعد از انك باب بجوشانند چند جوش وصافی کنند بوزن آن بود **حلیفه**

ذو فزا است وحو انیز کویند وکفته شد **جلباب** لبلابست وکویند لاعیه وصفت
هود وکفته شود **حلم** قراد است بشیرازی کنه کویند وکفته شود در قاف **حلیمو**
بیخ حماض جبلی است ودر صفت حماض کفته شود بعد ازین **حلاق الشعر** نوره است
وکفته شود **حلحل وحلاحل** بلبوس است وکفته شد **حلبیب** سوربخان هندی
است وطبیعت ان کرم وخشکست در دوم وکویند در سیوم نافع بود جهة نقرس ودرد
مفاصل ودرد زانوها ورانها ومقوی بدن بود ومسهل بلغم وخلطهای غلیظ بود وحب القرع
وکرمها بکشد اما سبرز را غلیظ کند ومصلح ان کاشنی وکثیرا بود **حماما** امامون
واموم کویند بشیرازی ماهلو کویند وطبیعت ان کرم وخشك است در دوم وکویند در سیوم
وان دو نوع است یکنوع مشهور است که بشیرازی ماهلو خوانند ونوعی دیکر مانند برسیا
وشان است اما چوب وی زردی بود که بسرخی زند وبرك ان سبز بود وخرد وکل وی
زرد بود وکوچك ونبات وی بمقدار یك وجب بود وبهترین ان ذهبی رنك بود ارمنی
خوشبوی منضج ورمها کرم بود وچون بر پیشانی ضماد کنند درد سر زایل کند وچون
با بادروج بر کزندکی عقرب ضماد کنند سود دهد وورم چشم که از کرمی بود وورم احشا
چون با زیت ضماد کنند بغایت نافع بود ودر رحم چون فرزجه از وی بخود بر کیرند ودر
طبیخ ان نشینند سود دهد ونقرس را نافع بود وکسی که کرده وی یا جکر وی معلول بود چون
طبیخ ان بیاشامد نافع بود وسده جکر بکشاید وبول براند ومقدار مستعمل از وی دو درهم
بود لیکن مصدع بود ومنوم ومسکر واز جملهٔ مسکرات بود وصاحب تقویم کوید مصلح ان
صندل وکلاب بود واسحق کوید مضر بود بمعده ومصلح ان تخم کرفس بود وتیاذوق کوید بدل
ان بوزن ان اسارون یا بوزن ان وج یا بوزن چوب قرنفل وکویند بدل ان بوزن ان وج
وبوزن آن زیره سبز **حمر** تمر هندی است وکفته شد **حماض الاترج**
در صفت اترج کفته شد **حماض** بری بود وبستانی بود وبری را سلق بری خوانند
وان بیشتر جبلی بود اما در خاك ریزه وزمین سست بود وانرا بیونانی طوطاق اغریون
کویند وبشیرازی بیخ انرا حلیمو خوانند ودر نقرس ودرد مفاصل طلا کردن بغایت نافع
بود وسرفه وصفراوی را نافع بود وبستانی را بشیرازی ترشلیسك خوانند وورق آن
مانند کاشنی بود ودر وی حموضتی بود ورطوبه فضلی وبهترین بستانی بود ترش

وطبیعت ان سرد وخشك بود در دوم وتخم ان سرد بود در اول و در وی قبضی بغایت بود
ودر باب باد رصفت بزور کفته شد واکر تخم وی بیش از کزندکی عقرب بیاشامند و عقرب
بکزد هیچ زحمتی بوی نرسد و ورقان جون ببزند شکم براند وجون ببزند وبا زیت
بریان کنند وکشنیز خشك واندکی زیره وآب انار دانه بروی در زنند شکم ببندد وغیر
بریان کرده هیچ که از روده بود ومره صفرا نافع بود وتشنکی بنشاند وقطع قی بکند و
غثیان صفراوی ساکن کرداند وخمار دفع کند وارزوی کل خوردن ببرد وبکزندکی عقرب
نافع بود وجون باشراب ببزند وبدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کرداند وجون باشراب
ببزند وبر خنازیر ضماد کنند ودمهاکه در بن کوش بود سود دهد واکر باسرکه ببزند و بر
سبرز ضماد کنند بغایت نافع بود وجون بر جرب مالند صحت یابند واکر بیخ وی در کردن
بندند خنازیر دفع کند وجون سحق کنند وزن بخود برکیرد قطع سیلان رطوبة کهن
از رحم بکند واکر باشراب ببزند وبیاشامند یرقان زایل کند وسنك مثانه بریزاند
وحیض براند و مولف کوید اکر یك مثقال بیخ وی بکوبند وبا رب سیب بسرشند وببلیسند
هیچ را واسهال دموی را بغایت مفید **حماض الماء** در اب روید وورقان بدرازی انکشت
بود نزدیك بورق کاسنی وساق وی کوچك بود وبر سر وی تخمی سیاه دانه بود که بسرخی زند
وطعم وی مانند طعم حماض بود شکم براند جون پخته بخورند وتخم وی جون سحق کنند
وباشراب بیاشامند غم ببرد ونفس راخوش دارد وتوحش زایل کند وخفقان کرم را بغایت
سود دهد وغثیان دفع کند ومقعد مسترخی بصلاح آورد وجون ببزند وبر اعضا مالند
خارش زایل کند وتخم ان وورق ان جون بخایند درد دندان ساکن کرداند وبن دندان
محکم دارد واکر ادمان اکل ان کنند یرقان زایل کند **حماض الارنب** اکشوث است وکفته
شد **حماض البقر** حماض بری است وکفته شد **حماض نهری** حماض بستانی است
وکفته شد **حمو الارض** امعاء الارض کویند وان خراطین است وکفته شود
حمص الامیر حسك است وکفته شد **حمص** بپارسی نخود کویند سفید وسرخ وسیاه
وکرسنی بود وبری بود وبستانی بود وبری کرم تر بود واندکی بتلخی زند وبستانی غذا
نیکو دهد وسیاه بقوة تر بود در افعال وبهترین ان سفید بزرك بود وطبیعت ان کرم وتر
بود در اول وکویند خشك است در اول طبیعت نرم دارد وبول براند ومنی بیفزاید وباه

برانکیزد

برانکیزد وحیض براند ومنفخ بود ولون رانیکو وصافی کرداند ودرد پشت را نافع بود وغش
ببرد وورمهاء کرم را سود دهد وروغن ان قوبا را زایل کند وآرد ان ریشهای پلید وسرطان
وخارش بد را نافع ونقیع وی درد دندان وورم بن دندان را سود دهد واواز صافی کند
وغذاء ششر بدهد زیادة از همه چیز جون از آرد وی وشیر حسائی سازند وطبیخ نخود
سیاه سنك کرده بریزاند وادرار بول از همه نخودها زیاده کند وفالج ومرضها وسود
ودرد مفاصل که از رطوبة بود نافع بود وباه را زیاده کند تا بحدی که جهار پایان مثل کاو
وشتر واسب نر جون نخود سیاه بجای علف دهند قوة باه ایشان زیاده شود وسدة کرده
بکشاید وجون بسرکه خیسانند یکشب وبامداد بناشتا بخورند وصبر کنند تا نیم روز
کرم بکشد واکر در اب خیسانند وهمجنان خام بخورند واب ان بیاشامند بناشتا انعاظ
تمام آورد وقضیب را قوة دهد ودر نخود سه خاصیت موجود است که بمجامعت کردن محتاج
به این سه خصلت است اول انکه طبعش ملایم طبع منی بود دوم انکه کثیر الغذا است سیوم انکه
مولد ریاح ونفخ است وهر غذائی بود وانچه که جهة تقویت باه خورند باید که این سه خصلت
داشته باشد وان نخود است وزرده تخم مرغ نیم برشت اما نخود کسی که قرحه مثانه کرده
داشته باشد بغایت مضر بود ونخود سیاه بچه بیندازد وجذام را نافع بود وکزندکی
جانوران وادویه هلاك کننده واولی ان بود که میان دو طعام خورند ومضرت وی کم شود
بخشخاش وجرم نخود ثقیل بود بمعده ومصلح وی معجون کل بود **حمیرا** ابوخلسا کویند
وان شنجار است ورجل الحمامه نیز کویند وکفته شد در الف ودر شین نیز کفته شود
حمحم بلغة اهل شام لسان الثور است از قول صاحب مفرده وصاحب منهاج کوید حمحم
حمحم است که ان نبات خبه است وصفت هردو کفته شود **حمض** حوض خوانند وان
اشنان است وکفته شود **حماط** نوعی از جمیز است وکفته شد در جیم **حماحم**
صاحب منهاج کوید وصاحب تقویم نیز کوید بستان افروز است وصاحب جامع کوید از
قول اسحق بن عمران که حبق بستانی است ودر شام حبق بنطی کویند ونبات وی بغایت سبز بود
وکلهای سفید وتخم وی مانند تخم حبق بود وطبیعت وی کرم وخشك بود در دوم اصحاب
بلغمی را نیکو بود وسده دماغ بکشاید که از بلغم بود وزکام تر را نافع بود ومسیح کوید کرم وتر
وخشك تر از شاهسفرهم بود وغیر او کوید مقوی دل بود وتخم وی بریان کرده با روغن کل و

اب سرد جهة اسهال کهن نافع بود و صاحب منهاج و صاحب تقویم کویند سرد و خشک بود
در اول حرارة معده و جکر ساکن کرداند جون طبیخ وی بیاشامند یا جلاب یا با سکنجبین و معده
و جکر از اخلاط بد پاک کرداند و بسیار وی مثانه را بد بود و مصلح وی کند رو حاما بود
حمام بپارسی کبوتر کویند طبیعت وی جالینوس کوید کرمست و رطوبة بسیار کوشت وی کرده را
نیکو بود و منی بیفزاید و خون و فالج و خدر و لقوه و استرخا بد تر را نافع بود و شریف کوید
جون زنده همجنان برهاء وی بکشند مجموع و باک کنند و بر موضع کزندکی عقرب بنهند
بغایت نافع بود و سر وی همجنان با بر بسوزانند و سحق کنند و در جشم کشند تاریکی و شب
کوری ببرد و در خواص ابن زهر آورده است در هر خانهٔ که کبوتر بود از خدر و فالج و سکته
و جمود و سبات ایمن باشند و این خاصیت در وی هست و دیسقوریدوس کوید خون
ورشان و شفانین و حمام جون کرم بود در جشم کشند جراحتی که در وی بود زایل کند و خون
حمام خاصه قطع رعاف کند از حجب دماغ بود بکند و بیضهٔ وی بغایت کرم بود و کبوتر از کبوتر
بجه سبکتر بود و اولی ان بود که باب غوره و کشنیز یا بسرکه بپزند و جون بخورند بعد از ان
مغز خیار از پی ان بخورند یا تخم خیار دین حمار اهلی صاحب منهاج کوید کرم و خشک بود
در سیوم و صاحب تقویم کوید از قول اسحق که کرم و تر بود خاکستر کوشت و جکر وی جون بازیت
بر شقاقی که از سرما بود بمالند نافع بود و خاکستر جکر وی با زیت بر خنازیر بنهند نافع
بود و جذام را سودمند بود و کوشت وی و جکر جون بپزند و در طبیخ ان نشینند کوازی که
از خشکی بود بغایت سود دهد و جکر وی بریان کرده بناشتا بخورند صرع را نافع بود و بول
وی درد کرده سودمند بود و در خواص آورده اند که بوست بیشانی وی جون بر کودکی بندند
که نرسد دیکر نترسد و کویند جرک کوش وی جون بخورد کودکی دهند که کوید نکوید و در
خواص آورده اند که کسی را که عقرب کزیده باشد باواز بلند در کوش خر کوید که عقرب مرا بکزید
و واژکونه بر خر نشیند درد از وی زایل کردد و خر را درد کند و اکر بوست بیشانی وی
بارهٔ مصروع با خود نکاهدارد تا یکسال تمام و جون سال نو شد بارهٔ بوست بیشانی نو دیکر
با خود نکاهدارد تا سال دیکر البته صرع از وی زایل شود و در خواص ابن زهر آورده است
که جون خر صورد سدهٔ را عظیم ناخوش می آید حمار وحشی بپارسی خر کور کویند عبد الملک بن
زهر کوید نظر بر جشم وی کردن صحت جشم نکاهدارد و منع نزول اب بکند و ابو از خواص

است

است و جالینوس کوید کوشت وی جون فربه بود و جوان نزدیک بکوشت ایل بود و بغایت
غلیظ بود بپیه وی جون بر کلف طلا کنند سود دهد و جون با روغن قسط بجوشانند جهة
درد پشت و کرده که از بلغم بود و باد غلیظ نافع بود و زهرهٔ وی جهة داء الثعلب و دوالی
مالیدن سودمند بود و کوشت وی جون بپزند باب و غلک و دارصینی و زنجبیل و مرزنجوش
بیاشامند و کوشت جرب ان بخورند درد مفاصل و بادهاء غلیظ سودمند بود و کوشت
وی بسیار خوردن تمدد در معده و نطوخ و ج ثقل پیدا کند اولی ان بود که از پی ان
جوارشات مسهله جون شهریاران و تمری بخورند و امثال ان حنظل علقم خوانند
و تخم وی هبید خوانند و حنظل را بعربی کبشت و بشیرازی کوست و بکرمانی خر زهره
و بلفظ دیکر خربزهٔ روباه خوانند و نر و ماده بود ماده سفید و سست و زود شکن باشد
جندانک سفیدتر بود بهتر بود و بوست وی باید که زردی بود که بسبیدی مایل بود آنجه
بکبودی زند بد بود و اکر بر درخت حنظل یک حنظل بیش نبود ان کشنده بود و ان بپزرکی
دو حنظل بود و بهترین وی ماده سفید رسیده هندی بود که وصف کرده شد و طبیعت
ان کرمست در سیوم و خشک است در دوم و یوحنا کوید کرم و خشکست در دوم و کندی
کوید سرد و تر بود و وی محلل و مقطع بود درد مفاصل و اعصاب و عرق النسا و نقرس سرد
را بغایت نافع بود و دماغ را از اخلاط باک کند شحم وی مسهل بلغم غلیظ بود از مفاصل
و اعصاب و مسهل مرار اسود و اصفر بود و قولنج ریحی بکشاید و ورق وی صرع و مالیخولیا
و وسواس و داء الثعلب و داء الحیه و جذام را سودمند بود خاصه جون با ادویه خلط
کنند مانند انیسون و افتیمون و نمک هندی و صبر اسقوطری و ایارج فیقرا و حنظل و اکر
در طبیخ حقنه کنند همجنان درست از دو درم تا جهار درم شاید قولنج را بکشاید و مرهٔ
سوداء خام بیرون آورد و شحم ان شربتی نیم درم بود با عسل و با ادویه دانکی تا دانک نیم
بود و باید که بغایت سحق نکنند و اصلاح وی بکتیرا کنند و بیخ وی نافع بود کزندکی افعی
و عقرب خوردن و طلا کردن و حکایت کنند اعرابی که عقرب جهار موضع وی بکزید و دو درم
از وی بیاشامید در حال صحت یافت و در حقنه جهة کسی که قولنج داشته باشد سود دهد
و بخور کردن بواسیر را نافع بود و جون بخود بر کیرند بجه بکشد و اسحق کوید جون
بکیرند حنظل و سران بر کیرند و تخم ان بینداازند و از روغن زنبق بر کنند و سوراخ آن

بن عمران ح

بخمیر بکیرند یا بکل و در اتش نهند تا جند جوش بزند بعد ازان بر کیرند و بر موی مالند سیاه
کرداند و رها نکند که زود سفید کردد و مسیح دمشقی کوید اصل وی جون بجوشانند
جهة استسقا بغایت نافع بود و کزندکی افعی و حنظل باید که در کرمها کرم و سرما سرد
مستعمل نکنند که اسهال دموی آورد و مضر بود بمعده و مصلح ان کتیرا بود و مصطکی و بدل ان
کویند حب الخروع بود و کویند بوزن ان حرمل و چهار دانک وزن ان قثاء الحمار و کویند
بوزن ان حرمل و چهار دانک وزن ان قند **حنا** بهترین ان بود که بغایت سبز بود و در
حال خرد کرده باشند و طبیعت ان کرمست باعتدال و کویند معتدلست در کرمی و سردی
و عیسی کوید سرد است در اول و خشکست در دوم طبیخ وی سودمند بود جهة ورمهای کرم
و سوختکی اتش و نافع بود جهة شکستکی استخوان و ریش دهن و در مرهمها جهة خناق
کنند و نیم مثقال جون بیاشامند قولنج بکشاید و از خواص وی انست که جون کسی را ابتدای
ابله کند حنا باب بسرشند و برکف پای وی نهند ایمن باشند از انکه در جشم براید و این مجربست
و صحیح و اکر تخم وی یک مثقال با عسل بسرشند و لعوق کنند دماغ را بغایت نافع بود و در خواص
ابن زهر آورده است که جون حنا بمسکه بسرشند و بر ناخن نهند و بدان ادمان کنند نیکو
کرداند و اکر پای را بوی خضاب کنند بشب بامداد بول انکس سرخ رنک بود و مضر بود بحلق
جون بیاشامند و مصلح ان کتیرا بود **حندقوقی** بشیرازی انده قوقی کویند و بپارسی
دیواسبست کویند و بری بود و بستانی بود و حندقوقا بری را ذرق خوانند و حباقا خوانند
و بیونانی لوطوس اغریوس و معنی ان حندقوقا بری بود و ازان بستانی طریفلن خوانند
و بهترین ان بستانی بود و طبیعت ان کرم و خشک بود در آخر درجهٔ دوم و کویند در آخر درجهٔ
اول و کویند در سیوم کلف را نافع بود و روغن وی درد مفاصل را نافع بود و درد انثیین و عصاره
بستانی با عسل سفیدی که در جشم بود زایل کند و بری و بستانی صرع را سودمند بود و استسقا
و بول و حیض براند و روغن وی جهة بادها که در اعضا بود سود دهد و اکر طفلی دیر بحرکت اید
جون بروی مالند زود حرکت کند و اکر در طبیخ ان نشینند همین عمل کند و تخم وی مهیج
باه بود و اکر اب وی بر کزندکی عقرب ریزند درد ساکن کند در حال و جون بر عضوی سالم
ریزند لذع و وجع پیدا کند و جون بعصارهٔ وی سعوط کنند صداع آورد و حندقوقی
خناق آورد و درد حلق و مداوای ان بکشنیز و کاهو و کاسنی کنند **حنا الغوله**

شنجار

شنجار است و ابو خلسا نیز کویند و کفته شد **حنا قریش** حزاز الصخر است و کفته شد
حنا مجنون وسمه است و کفته شود **حنطه** کندم بهترین ان بود که میان صلابة
و لین بود و فربه باشد و میان سرخی و سفیدی بود و سیاه بد بود و طبیعت ان کرم بود و معتدل
بود در تری و خشکی و جون بکوبند و بر کزندکی سک دیوانه نهند نافع بود و جون بخایند و بر
دمامیل نهند بکشاید و روغن وی قوبا را زایل کند و وی بهترین غذاها بود انسان را **حنطه
رومیه** خندروس خوانند و خالاون نیز کویند و کفته شود **حولح** باذروج است
و کفته شد **جوز هندی** موز است و کفته شود **حوز رومی** اکرو فس خوانند و توز کویند
و ان درختی است که بوست وی زرد بود و کل وی کرم بود در درجهٔ سیوم و خشک بود در اول
و ورق وی ضعیف تر از کل وی بود و صمغ وی کهربا بود و تخم وی لطیف تر از صمغ وی بود و انرا
سرو خوانند و ورق وی جون با سرکه بر نقرس ضماد کنند بغایت نافع بود و تخم وی جون
با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود و تقطیر البول را سود دهد و ثمر وی منع ابستنی میکند
و شیخ الرئیس کوید که وی لطیف است و سخت کرم نیست و یک مثقال از ثمر وی عرق النسا را نافع
بود و اسحق کوید یک مثقال از ورق وی بعد از طهر زن با سرکه بیاشامد ابستنی را سود دهد
حومر و خمر نیز کویند و ان تمر هندی است و کفته شد **حواری** آرد کندم سفید تحریر
بیخته بود **حوجم** ورد احمر است و کفته شود **حوران و حوفزان** این هر دو اسم طرخونست
و کفته شود **حومانه** بعربی کویند و بسریانی طریفلن و کفته شود **حور اسفندار**
بستان افروز است و کفته شد **حیه** مار است و انواع ان بسیار است انجه در تریاق
مستعمل بود قرص افعی بود که از کوشت افعی سازند وصفت وی و منفعت ان در مرکبات
کفته شود **حیاة الموتی** قطران است و کفته شود **حی العالم** آبرون خوانند و معنی
ابرون الحی ابدا یعنی همیشه زنده و هرکز ورق ان بیفتد و همیشه سبز باشد و بیشتر بهار
نیز خوانند و بعضی کویند بستان افروز است و بعضی کویند تخم انست و این هر دو خلافست
انجه محققست نوعی از ریاحین است که در تبریز بسیار باشد و دایم سبز بود و حی العالم
دو نوع بود کوجک و بزرک و دیسقوریدوس کوید سه نوع است یک نوع کوجک خود رو بود
در جایها سایه و بن دیوارها و کوهها و قضبان وی کوجک بود و یک شاخ بیش نبود و ورق
بسیار بدان بود و بقدر یک وجب بود و کل وی زرد بود و در قوة مانند نوع بزرک و ازان بزرک

بستاني بود وكوجي بود وقد وي بدرازي يك كز بود وبستبري انكشت بود وبهترين وي
بستاني بود وطبيعت ان سرد است در سيوم وخشكست در اول وهردو نوع كوجك وبزرك
نافع بود جهة ورمهاء كرم وجكر وسينه كوم طلا كردن وجون تنها يا با سويق بر جمره ونمله
ضماد كنند وريشهاي بليد وودم كوم كه در جشم پيدا شود وسوختكي اتش ونقرس بغايت نافع
بود واب وي مقدار بيست درم بياشامند سودمند بود جهة سده كه در جكر بود وزهره ومسهل
صفرا بود ومبرد وجهة كزندكي رتيلا بغايت نافع بود وجون اب وي بارو غن كل وسركه بر سر
نطول كنند درد سر را نافع بود وجهة اسهال وريش روده نافع بود وجون با شراب
بياشامند كرم دراز بيرون آورد وجون زن بخود بركيرد قطع سيلان رطوبات مزمن
از رحم بكند واكر در جشم كشند درد جشم را نافع بود وفولس كويد پنج درم اب وي با سكنجبين
جون بياشامند حدة دم را ساكن كند وصفرا وقوة بدن بدهد وديسقوريدوس كويد
نوع سيوم بقلة حمقا بريه خوانند وبعضي طيلافون خوانند واهل روم ايليوا خوانند
واين نوع ميان سنكستانها رويد وطبيعت ان كرم بود ومفرح جلد بود وجون با بيه كهن
بر خنازير ضماد كنند تحليل دهد وحي العالم مضر بود بسپرز ومصلح وي طين ارمني بود
حيصل حدق است وكفته شد باب الخاء خانق النمر
صاحب منهاج كويد خانق النمر والذيب ويسمى قاتل النمر والذيب وهي حشيشة ودر صفت
قاتل الذيب كويد قوته كقوة خانق النمر وهو ثمرة پس بدين تقدير ازين دو اسم وماهية
ان يكي بود باشد انجه محقق است كفته شود خانق النمر نباتيست كه جون پلنك ويوز وكرك
وسك وخوك وغيران بخورند خناق شان بكيرد وبدان سبب خانق النمر وقاتل النمر خوانند
كه مخصوص است به پلنك كه وي را زود تر ميكشد وان نوعي از مازريون است بتحقيق اكوجه
بعضي كويند اسقيل است وبعضي كويند خربق سياه هست واين هردو قول خلافست وانرا
اقونيطن خوانند وطبيعت ان كرم وخشكست در جهارم خانق الذيب قاتل الذيب هم
خوانند وطبيعت او در قوة مانند خانق النمر بود اما مخصوص است بكرك كه ويرا زود تر ميكشد
همجنانكه خانق النمر مخصوص است به پلنك خانق الذيب مخصوص است بكرك وان بتحقيق خربق
سياه است وطبيعت ان كرم وخشكست در آخر درجه سيوم وجون بكوبند وبر كوشت خام افشانند
كرك بخورد بميرد خانق الكلب قاتل الكلب هم خوانند ودر عمل همان فعل ميكند بلكه زيادت

كرا ما سك را زود تر ميكشد ووي سم هر حيواني بود كه دنبال داشته باشد وان از هندوستان
خيزد ووي را بهندي وپارسي كجله خوانند وان ادارا قي است وكفته شد خانق الملك
ساداوران است وكفته شود خامالاون صاحب جامع كويد حربا است وصاحب منهاج
كويد نوعي از مازريون سياهست وصاحب جامع كويد خامالا اسم مازريون است وانكه
كفته اند كه اسد الارض مازريونست سهو كرده اند اسد الارض حربا است وخامالا اسم
مازريونست وبسبب اشتراك اسم سهو كرده اند وهم صاحب جامع كويد از قول بعضي از
متاخران كه اسد الارض خامالاون مالس است كه ان مازريون سياه است پس بدين تقدير قول
صاحب منهاج معتبر بود وخاماليون وكماليون نيز كويند خامالاون لوقس معني لوقس
بيوناني سفيد بود وبعربي اشخيص كويند وبه بربري اداد ودر الو كفته شد اشخيص
ابيض واسود خامالاون مالس اداد اسود است وان خماليون وكماليون نيز كويند وان
خانق النمر است وكفته شد خامالاء بيوناني يعني زيتون الارض وان مازريون است
وكفته شود انواع ان خاليدونيون وخاليدميون نيز كويند وان دو نوع است كويند
بزرك ان عروق الصفر است وكوجك ان ماميران ومعني خاليدونيون دواء الخطاطيف بود وبدان
سبب اين اسم بوي نهاده اند كه پرستوك جون بچه وي در اشيانه نابينا شود مادر برود وشاخي
ماميران بياورد ودر اشيانه بنهد بچه نابينا بينا كردد بفرمان حق تعالى خالاون
حنطه روميه خوانند وخندروس كويند وكفته شود خاماميلن بابونج است وكفته شد
خامابيطس معني ان بيوناني صنوبر الارض بود وان كمافيطوس است وكفته شود
خامادريوس خامادريون نيز كويند ومعني ان بيوناني بلوط الارض بود وان كمادريوس است
وكفته شود خامااقطي معني ان بيوناني خمان الارض بود وان خمان كوجك است واقطي خمان
بزرك وكفته شود خاولنجان خسرو دارو كويند وان خولنجان است وكفته شود
بعد ازين خامشيه شيطرج است وكفته شود درشين خبه بزر الخمخم است بشيرازي
شفترك كويند وباصفهاني خاكشي وبتبريزي سوارون وبتركي مراشوه وبهترين ان سرخ
خلوقي رنك بود خرد شيرين وطبيعت ان كرم وتر بود سپرز را سودمند بود وحصبه واصحاب
سودا وجون با شير ونبات بياشامند بدن را فربه كند ونور انيكو كرداند خبازي بپارسي
خرو خوانند وبشيرازي نان كلاغ وان نوعي از ملوكيه است وكويند ملوخيا بستاني است

وملوكيه بري ونوعي از ملوخيه بقلة اليهوديه خوانند وملوكيه كويند وان خطمي است
وبري لطيف تر وخشك تر از بستاني بود وطبيعت ان سرد وتر بود در اول وكويند معتدل بود
در كرمي وسردي وكويند تليين در وي هست ومعتدل بود وقولي كويد كرم وخشك است وابن
قولي دوراست ورق وي جون بركزندكي زنبور ونحل ضماد كنند نيكو بود ووقتي كه خام بود خاصه
با زيت وورق بري نافع بود با زيتون بر سوختكي آتش وحمره جون بروي طلا كنند وطبيخ وي جون
زنان در ان نشينند صلابة رحم نرم كرداند ومقعد وورق وي جون با بيخ وي بجوشانند
نافع بود جهة زهرها وادويهاء كشنده وبر كزندكي رتيلا ضماد كردن نافع بود وبول براند وتخم
وي جون خلط كنند با تخم حند قوقا بري وبا شراب بياشامند درد مثانه ساكن كرداند وجون
ورق وي ببزند وبر دماميل نهند وورمها كه احتياج بشكافتن بود بكشايد وماده بيرون آورد
وبدان حقنه كردن كزندكي روده ومقعد ورحم سودمند بود وانجه بستاني بود معده را
بد بود وجون تر بود مثانه را نافع بود وتخم وي جهة خشونتي كه در سينه وشش ومثانه حادث
شود نافع بود واكر با روغن ببزند وضماد كنند بر ورمها كه در مثانه وكرده حادث كردد
سود دهد واكر ضماد كنند بر ورمهاء كرم ساكن كرداند ووي نافع بود جهة سرفه كه از خشكي بود
وخشونة سينه وبول براند وشكم ونرم وورق وي جون بخايند همجنان خام وبا اندكي نمك ضماد
كنند بر ناصور كه در جشم بود باك كرداند وكوشت برويانند وجون ضماد كنند با كميز
بر سري كه ريش ان سبب تري بود وسبوسه نافع بود وجون بر كزندكي عقرب ضماد كنند خاصه
جون با زيت بود وكلاوي نافع بود جهة قرحه كرده ومثانه آشاميدن وضماد كردن
وقضبان وي نافع بود جهة روده ومثانه وشكم نرم دارد ونوعي از خبازي بري
بود كه مسهل مرة خام بود تا حدي كه كاه باشد كه خون بيايد خبز بهترين آن بود
كه از كندمي آفت نارسيده باك فربه صلب بود ونان سميد وحواري دشخوار از شكم بيرون
آيد ونفخ در وي زياده بود ومولد رياح بود وسده جكر وسنك كرده تولد كند وشكم
ببندد ونان خشكار سبز غليظ كند وخوني كه از وي حاصل شود ميل بسياهي داشته
باشد ونان جواري بدن را فربه كند ونان كه نخاله بسيار داشته باشد زود از شكم
بيرون آيد وغذا اندك دهد وانجه نخاله اندك داشته باشد ضد ان بود ونان فطير
نفخ در وي زياده بود از انجه خمير داشته باشد ونان خشك كهن شكم ببندد.

ونان نرم خشكار جون باب تر كنند ونمك وبر فوبا كهن ضماد كنند زايل كند ووي شكم نرم
نرم دارد واصحاب قولنج راسود دهد وبد تر از انواع نانها بود كه از كندم برند وجرب
وحكه آورد وبواسير ومصلح وي ادهان وحلاوات والبان بود وبهترين نان سميد بود
وغذا بيشتر دهد ودير هضم شود سبب اندكي نخاله ودر كرمي معتدل بود وبدن را
فربه كند وشكم ببندد وسده بيدا كند واولي ان بود كه نمك وخمير تمام داشته باشد
وبا اسفيدباج وطباهجات شود خورند وبعد از وي حواري وكندم وي ميان سميد
وخشكار بود ومتوسط بود در كثرت غذا وقلت ان وسرعت هضم وبطيء ان ونزديك
بسميد بود در بيشترين احوال وشكم ببندد واصحاب كدتر را سودمند بود ومعده
قوي كرم ودير هضم شود ومولد رياح ونفخ بود وسده وسنك كرده احداث كند ومصلح
وي زنجبيل واطريفل بود بعد از ان ماء العسل خوردن وبحمام رفتن وخواب دراز
كردن مناسب بود ونان فرني تر بود ودير هضم شود ومزاجهاء خشك را سود دهد
ومصلح وي جيزهاي شيرين بود نان قطايف شكم ببندد ومولد خلط غليظ بود ومصلح
وي شيريني بود نان برنج بهترين ان بود كه از برنج سفيد خوب برند وطبيعت
ان سرد وخشك بود غذاء روده دهد وشكم ببندد ودير هضم شود ومصلح وي با
روغن بادام بود نان جو بهترين ان بود كه از جو تازه فربه برند وطبيعت ان سرد
وخشك بود شكم ببندد وغذا اندك دهد وبد ومصلح وي جيزهاي جرب بود
خبز الغراب الخوان است وكفته شد خبز القرود لوف است وكفته شود
خبز المشايخ نخود مريم است وكفته شد خبث الحديد بپارسي ريم آهن
كويند وبشيرازي رمه اهن وقوي تر از همه خبثها بود وانرا فنجنوش خوانند
وبهترين وي بولادي املس بارها كوجك تنك بود كه بر وي خشونة نبود وطبيعت
ان كرم وخشك بود در سيوم مجفف رطوبات بود ومحلل ورمهاء كرم ونافع بود
جهة خشونة جفن ومقوي معده بود جون با شراب كهن بياشامند وخون
بواسير قطع كند ومنع آبستني بكند ونخود بر كبر نديه بشم باره خون رفتن
باز دارد وقطع سلس البول بكند وسفل الحكم دارد طلا كردن وجون بياشامند
جهة شير كه در بستان بسته سود دهد ومقدار دانكي مستعمل بود وخبث الحديد

بقوه مانند زنجار الحديد بود وجون باسكنجبين بياشامند منع مضرة دوائي كه
كشنده بود بكند مانند مازريون واز خوردن خبث الحديد همان عارض شود كه از
خوردن براده الحديد وعلاج وي همچنان كنند كه كسي كه براده خورده باشد اولي
ان بود كه مدبر كنند صنعة ان بكيرد خبث الحديد و سحق كنند و در سركه انكوري
خوبيسانند جهارده شبانروز بعد ازان خشك كنند وسحق كنند وباروغن بادام
بريان كنند بعد ازان مستعمل كنند منفعت وي آنست كه باه را زياده كند وورم
سپرز را نافع بود تحليل دهد ومعده جكر وسپرز قو واعضائي كه محتاج
بتخفيف بود وقبض و تقطير بول وقرحة امعاء ومثانه بغايت نافع بود وبدل
خبث الحديد مدبر اطريفل كوجك بود وبدل غير مدبر خزف بود **خبث الفضة**
نقل نقره بود و بهترين ان بود كه سبز رنك تنك بود وقابض بود بغايت ودروي
جذب وتجفيف بود جرب وسعفه و ريش را نافع بود وجون در مرهم كنند منع
خون از ناصور وبواسير بكند **خبث النحاس** در قوة نزديكست بخبث الحديد
ومس سوخته اما ضعيف تر از مس سوخته بود **خبث الرصاص** قوة وي مانند
رصاص محرق بود وطبيعت ان سرد وخشك بود نافع بود جهة ريش جشم وبدل ان
اسفيداج رصاص بود **خترق** افسنتين است وكفته شد **ختم الملك**
خواتيم الملك كويند وان طين مختوم است وكفته شود **خثا البقر** زبل البقر
است بپارسي سركين كاو كويند جون بر ورمهاء غليظ نهند تحليل كند وجون
بسوزانند وبر سوراخ بيني نهند با سركه خون رفتن باز دارد ومجموع زهرها را
نافع بود جون بخورند وكرم بر بدن نهند ورها كنند تا خشك شود بعد ازان
بركيرند وديكر تازه بنهند جند نوبت وجون بر پاي منقرس نهند باخاكستر وزرنيخ
نافع بود وبركزندكي زنبور ونحل بغايت نافع بود ومستسقي را بدان طلا كردن
نافع بود وبهترين وي ان بود كه در فصل بهار باشد وجون خشك كنند
وبسوزانند ومستسقي بياشامد بغايت غايت نافع بود واكر زن بدان بخور كند
زادن بروي آسان كردد وبچه مرده بيندازد وبچه زنده بكشد ودر خواص
ابن زهر آورده است كه جون بر ثاليل بندند قلع كند **خدريق** عنكبوتست وكفته

شود

شود **خداع الرجال** بزر البنج است وكفته شود **خردل ابيض** اسفند اسفيد است
وكفته شد **خرو الحمام** جوز جندم است وكفته **خرزهرج** دفلي است وكفته شود
خرقي خلر است وكفته شود **خروع** بپارسي بيد انجير خوانند وبشيرازي كنتو و
بهترين ان بحري بود وطبيعت ان كرم وخشك بود در دوم وكويند تر است واسحق كويد
كرم وخشك است در سيوم مسهل بلغم بود وقولنج بكشايد وفالج ولقوه را نافع بود
وصاحب منهاج كويد شربتي از وي ده دانه مقشر بود وصاحب تقويم كويد شربتي
پانزده حب بود واعصاب را نافع بود وهر صلابتي كه بود جون ضماد كنند يا بياشامند
نرم كرداند وسي حب از وي مقشر جون سحق كنند وبياشامند مسهل بلغم ومرة
ورطوبة مائي بود وقي آرد وغثيان و ورق وي جون بكوبند وباسويق خلط كنند
وضماد كنند بر ورمهاي بلغمي وورمهاء كرم كه در جشم بود سود دهد خواه پخته
وخواه خام ونقرس ودرد مفاصل جون ضماد كنند بغايت نافع بود اما خوردن وي
مضر بود بسينه ومصلح وي كثيرا بود **خراطين** زغار كرم كويند وان امعاء الارض
است وحمو الارض نيز كويند وان كرمي سرخ است كه در زمين نمناك باشد در شيب كل
وطبيعت ان كرم وخشك بود وخشكي وي در درجه سيوم بود وجون بكوبند وبر جراحت
اعصاب ضماد كنند وسه روز رها كنند بغايت نافع بود وكويند در ساعة سود دهد
وبا پيه مرغابي جهة درد كوش نافع بود وجون با شراب بياشامد بول براند وبرقان را
نافع بود وسنك كرده بريزاند اما مضر بود باعصاب دماغي ومصلح وي روغن بادام بود
ودر بزرك كردن قضيب اثري تمام دارد خاصه جون بشويند وخشك كنند وسحق كنند
وباروغن كنجد طلا كنند **خريع** عصفر است وكفته شود وصاحب مفرده كويد نوعي
از حرشف است كه بزبان بربري تانغيت خوانند **خرنوب نبطي** خروب كويند وخرنوب
الشوك وقضم قريش نيز كويند وبعضي ينبوت كويند وكفته شود **خرنوب شامي**
بپارسي كورزه كويند وبشيرازي كبر كازروني كويند وانچه خشك بود بهتر از تر بود
وطبيعت وي قابض بود وسرد وخشك خشكي وي در دوم بود وكويند كوشت در اول
شكم ببندد وبا وجود شربتي ومعده را انكيزد وادرار بول كند خاصه جون با عقيد
العنب برورده باشند وجالينوس كويد جون تر بود شكم نرم كند ومعده را بد بود وهضم

نشود وجون خشك بود شكم ببندد وبول براند ليكن دير هضم شود وجون نارسيده
بود بر ثاليل بمالند محكم البته زايل كند ومقدار مستعمل از وي پنج درم بود وروفس كويد
غذا بدن بدهد وطبيعت ببندد وريش معده را نافع بود وار بياسيوس كويد نافع بود
جهة اسهال بافراط وقوة بدن بدهد وامعا را پاك كرداند از اخلاط بلغمي فاسد اما
مجفف اعصاب بود ومصلح ان لعاب به دانه ونبات بود وصاحب منهاج كويد
فايده ضرري كم كند وكويند مصلح وي ماء العسل بود وجلاب وبدل خرنوب
مازروني سوراخ بود بوزن ان وكويند طراثيث وكويند قرظ بوزن ان **خرنوب هندي**
خيار جنبر است وكفته شود **خرنوب مصري** شجرة سنط است وكويند خرنوب
نبطي بود وكويند قرظ است بتحقيق وكفته شود **خردل** بهترين ان بستاني بود
تازه فربه سرخ رنك وجون بكوبند زرد بود وطبيعت ان كرم وخشك بود در جهارم
واز خواص وي آنست كه جون در عصير انكور اندازند بحالت خود بماند وبجوشد
وجون بكوبند وبر دماغ دارند عطسه آورد وجون بر نقرس ضماد كنند نافع بود و
برداء الثعلب عين سيل خاصه بري وعرق النسا ودرد سبرز ودرد مزمن كه باشد
جون خواهند كه جذب ان از عمق بدن بكند بظاهر بدن ضماد كردن سود دهد واز بخور
وي كزندكان بكريزند وخوردن وي قطع بلغم بكند وجون با عسل يا با موم كداخته
با زيت بياميزند وبر روي مالند روي را پاك كرداند وورمهاي مزمن وخنازير را
تحليل دهد بغايت جون با كبريت وسكنجبين بر روي طلا كنند وبر جرب وقوبا طلا
كردن بغايت نافع بود ومولف كويد اكر كسي قوبا داشته باشد كه بهيج جيز زايل نشود
بكيرد خردل كوفته وقتي كه از حمام بيرون امده باشد وكرباس پاره بر انكشت بپيچد وبر
قوبا مالد جندانكه خون آلود كردد بعد از ان خردل كوفته بر ان مالد اب زرد بسيار
از وي روان شود وصحت يابد واين مجربست ورازي كويد اكر كسي درد دندان دايمي داشته
باشد كه نه ورم بود جون سحق كنند وبر دندان نهند عجايب بيند وجون بر برص
طلا كنند سود دهد وضماد كردن بر سر جهة زحمت ليثرغس بغايت نافع بود و سده
مصفات بكشايد ودر داروهاء جشم جهة شبكوري نافع بود خاصه جون بكوبند
ودر اب ببزند وبا عسل در جشم كشند وجون با بوذنك با شراب بياشامند كرم بكشد

واكر

واكر اب وي در كوش بادندان جكانند درد ساكن كند وسبرز بكدازاند وباختناق رحم
سودمند بود وباه را زياده كند وتبهاي كهن زايل كند ومقدار مستعمل از وي دو مثقال
بود وخردل بري خلطي بد از وي حاصل شود وبتركي انرا قجي خوانند وهمه معطش باشند
ودرد سر آورند ومضر بود بدماغ ومصلح وي ان بود كه با بادام وسركه بپرورند وبايد كه
در خوردن نمك هندي با وي اضافه كنند وبياشامند وصاحب تقويم كويد مصلح وي
صندل وكافور وكلاب بود بدل ان دو وزن ان حب الرشاد بود وكويند دو وزن آن
تخم شلغم **خردل بري** لبسان است وكفته شود **خردل فارسي** نوعي از حرف است كه انرا
اسفند اسفيد خوانند وخردل سفيد كويند وكفته شد در الف **خرو** خيروع خوانند
وان خبازي است وكفته شد **خرفق** بزبان اهل دمشق خردل فارسي است وكفته شد
خردل ابيض هم خردل فارسي است وكفته شد **خربق ابيض** بيخي است كه پوست وي
مستعمل است وبه پيخ كبر ماند وكياهش بلسان الحمل ماند ودرازي ساق وي جهار انكشت
بود ومجوف نرد وبطعم از خردل سياه تلخ تر بود واز پيخ وي ريشهاي بسيار رسته
باشد مانند اسارون ونوعي هست كه ريشه ندارد واملس بود وبغايت صلب بود و
بهترين وي ان بود كه سفيد بود وزود متفتت شود ولعاب داشته باشد ودر حال
زبان را نكزد بعد از ان بكزد سخت وطبيعت ان كرم وخشك است در وسط درجه سيوم
وفولس كويد كرم وخشكست در دوم فالج وصرع ودرد مفاصل را نافع بود ومقي بلغم
واخلاط سرد بود ومعده را پاك كند از اخلاط مختلف مثل بلغم وسودا وجون زن بخود بركيرد
حيض براند وبچه بكشد ولبن وي بر بهق وجرب وقوبا طلا كردن نافع بود ووي در شيافات
جهة دفع تاريكي جشم مستعمل كنند روشنايي جشم بيفزايد واولي ان بود كه يك رطل از وي
پاره كنند ودر سه رطل آب باران خوسانند سه روز بعد از ان ببزند تا دو دانك بماند
وصافي كنند وخربق بيندازند ودو رطل عسل مصفي بر سر ان اب كنند وبجوشانند وكف ان
بكيرند وجون بقوام اشربه رسد فرو كيرند وشربتي از وي ملعقه بود با اب كرم واين سالم
بود واين كسي كه بياشامد واكر سحق كرده بود وبوي ان بدماغ رسد معطس باشد وشرفه پيدا
كند واكر سحق كرده بياشامند خطر بود وتشنج وكزاز پيدا كند وقي آورد بقوة وخناق
بازديد كند وافراط كردن در ان ادمي را بكشد ومقدار مستعمل از وي پنج نسو بود وكسي كه

وي خورده باشد برازوي جون مرغ بخورد بميرد وصاحب تقويم كويد مصلح وي دوغ
تازه وبخ وصاحب منهاج كويد مصلح وي مصطكي بود ومداواء كسي كه خربق خورده باشد
بمرق مرغ كشته وبويها خوش وكسي كه ان بياشامد نشايد كه معدهء وي خالي بود وازخواص
وي آنست كه جون باسويق وعسل بسرشند وموش بخورد بميرد ووي سم كلاب وخنازير
بود وبدل وي جوز القي بود يا ماهيزهرج **خربق اسود** حرافة وي زياده از حرافة
ابيض بود وورق وي بورق جنار ماند اما شكافته تر بود وسياه تر وساق وي كوجك
بود واندكي بسرخي مايل بود وتخم وي مانند خشك دانه بود وبيخ وي سياه بود وريشها داشته

و گل وی سفید بود ح

باشد وبركره بود وبوست بيخ وي مستعمل بود ووي در زمينهاي خشك رويد وجون
ويرا بشكني از اندرون وي جون غباري بيرون آيد وبهترين ان بود كه ميان فربهي ولاغري
بود وبسيار كره بود واندرون كره مجوف بود ولون بيرون وي سياه بود مانند سعد
واندرون نه وبن وي اندك ريشهء باريك داشته باشد وازا خال زنكي خوانند و
رجل الراعي خوانند وماليوديون وماليوس نيز كويند وطبيعت ان كرم وخشك است
در سيوم كوشت مرده بخورد وباسركه بربهق طلا كردن نافع بود ووسواس وماليخوليا
نافع بود وجون باموم وكندر واب زفت يا روغن قطران بياميزند وبرجرب مالند
نافع بود وجون باسركه بيزند وبدان مضمضه كنند درد دندان ساكن كند وبخور كردن
همين عمل كند واكر نزديك درخت انكور برويد اكر از ان انكور شراب سازند مسهل بود وجون
در داروها جشم كنند قوة باصره بدهد ودفع سودا بكند از جميع بدن ومسهل صفرا وبلغم
نيز بود وصفرا غليظ مستفرغ كند زياده از سقمونيا ودر علتهاي مزمن كه بدارو ي
مسهل محتاج بود مانند مانيا وصداع وشقيقه بغايت نافع بود ومرهء صفرا ومرهء سودا
براند باساني وشربتي از وي نيم درم بود تا نيم مثقال با فودنج وصعتر وادويها لطيف
كرم كه معده را سودمند بود وبعضي در سكنجبين خويسانند يا شراب شيرين
بعد از ان بجواب بيزند يا بمرغ ومرق ان بياشامند مسهل بلغم وصفرا وسودا بود
اما مضر بود بكرده واسهال بسيار وباشد كه خناق آورد ومقدار دو درم تشنج احداث
كند ومصلح وي در استعمال كردن دوقو وكثيرا وفطراساليون وصعتر بود وبدل ان
نيم وزن ان كندش ونيم وزن ان ماهيزهرج وكويند بدل ان كندش است وبوست

بيخ كبر مساوي وكويند بدل ان نيم وزن ان مازريون است وجهار دانك وزن ان
ان غاريقون وكويند بدل ان كبيكج است **خرو الديك والدجاج** سركين خروس
ومرغ بود مجموع سركينها مسخن ومجفف بوند ومصلح قولنج بود جون باشراب يا باسركه
بياشامند وترياق فطرخانق بود باعسل وجون بياشامند بوزن يك مثقال باسكنجبين
في بلغم آورد وسركين خروس جون سحق كنند وبركزندكي سك ديوانه نهند سود دهد
خرو الفار سركين موش بود كرم باشد برداء الثعلب طلا كردن سود دهد خاصه
جون باسركه بود واكر باكندر وشراب بياشامند سنك كرده بريزاند واكر از وي شياف سازند
وكودكان بخود بركيرند شكم براند وجون بيزند ودر آب ان نشينند عسر البول را نافع بود
واكر در جشم كشند سفيدي ببرد ومژه برویاند ورطوبة قرنية باك كند **خرو الضفادع**
طحلب است وكفته شود **خربز** بطيخ است وكفته شد **خرامقان** نباتيست بشكل
سنبل الطيب اما لون وي بسبزي مايل بود وبيخ ان مانند سنبل بود وبوي ان هم بسنبل
ماند ودر طبيعت وخاصيت نزديكست بسنبل ودر طعم وي اندك حلاوتي بود **خرفه**
بقلة الحمقا است وكفته شد **خرنباش** مرماخور است وكفته شود **خركوش**
لسان الحمل است وكفته شود **خرطال** قرطمان كويند وهرطمان وكفته شود
خرنع عزعشر است وكفته شود **خرفطان** بنتومه است وكفته شد
خزميان جندبيدستر است وكفته شد **خزف** لطيف ترين خزفها خزف
سرطان بحري بود وطبيعت خزف سرد وخشك بود وجلا دهنده بود خاصه خزف
تنور وخزف سرطان خشك جون سحق كنند وبا مجند ان تخم تربزه كوفته طلا كنند بهق
وكلف ونمش زايل كند ومرهمي كه از ان بسازند جراحتها زود بصلاح آورد وجرب
وقرحها بغايت سود دهد وخزف تنور برنقرس طلا كردن نافع بود وباسركه طلا كردن
برقوبا وجرب وحكه وسعفه وحصف نافع بود وخزف غضار صيني دندان را جلا دهد
وخو مضر بود باعصاب دماغي ومصلح ان روغن بنفشه بود ومقدار مستعمل از وي
دو درم بود **خزامي** خيري بري است بشيرازي اروانه كويند وطبيعت وي كرم ولطيف
بود ومسخن دماغ سرد بود وجون بياشامند سوء المزاج را نافع بود وجكر وسپرز
وجون بدان بخور كنند هر بوي كنده كه باشد زايل كند ومسخن رحم بود ومجفف

رطوباتي كه ازان روانه بود و رحم را پاك كرداند و نيكو وجون زن فرزجه ازوي بخود بركيرد
آبستن كردد بفرمان خدايتعالى واين مجربست وجون سحق كنند با آرده بسرشند و برخراجات
ضماد كنند تحليل دهد **خسف** جوزاست وكفته شد **خس** بپارسي كاهو كويند
وبري بود و بستاني بود بهترين وي بستاني بود تازه بهن وطبيعت ان سرد وتر بود كرم
وكويند در دوم حرارت معده را نيكو بود و خواب آورد و بول براند وخوني كه ازوي
متولد شود نيكوتر از خوني بود كه از بقولي ديكر حاصل شود وميل بسردي داشته باشد
وجهة اب كردش نافع بود وآنچه ناشسته در وي نفخ كمتر بود وآنچه شسته بود
نفاخيه در وي زيادة بود واكر در ميانه شراب بدان تنقل كنند مستي كمتر كند و وي زود
هضم شود وتشنكي بنشاند و باسركه اشتهاء طعام باز ديد كند و يرقانرا نافع بود وجهة
ورمهاء كرم و برحمره طلا كردن وبروي ضماد كردن سود دهد و بيخوابي زايل كند
خواه خام خوردن وخواه پخته وقطع سيلان مني بكند ودرد چشم كه از كرمي بود ضماد
كردن سود دهد وتخم وي چون بياشامند نافع بود جهة كسي كه احتلام بسيار افتد
وقطع شهوة جماع بكند وكاهو بري لبن وي در قوة مانند ابن خشخاش سياه بود وقطع
سيلان مني بكند مانند بستاني ونيم درم از لبن بري مسهل كيموس مائي بود وجهة كزندكي
عقرب ورتيلا نافع بود چون بياشامند وبسيار خوردن كاهو چشم را ضعيف كرداند
وتاريكي آورد وحواس را تيره كند ومصلح ان هليله مربا بود واولي ان بود كه بحيب
قوقايا تنقيه كنند وآب دار زيانه در چشم ميچكانند وكاهو مضر بود به باه ومصلح وي
كرفس ونعناع بود **خس الحمار** شنجار است وهو فيلوس وابو خلسا نيز كويند ودر
الف كفته شد **خسرودارو** خولنجان است وكفته شود **خشخاش** سفيد بستاني بود
وبهترين وي تازه فربه بود وطبيعت وي سرد وتر بود در دوم وكويند در سيوم وعيسي كويد
سرد وخشكست در دوم نافع بود جهة سرفه كرم ونزله سينه و رطوبات معده
ونفث دم ومادهاي تيز كه فرو آيد از سر و بغسل مني زياده كند ومقدار دو درم
مستعمل بود وحب وي شكم ببندد وآب وي شكم براند و وي منوم بود وغذا اندك
دهد ومصلح وي عسل بود يا قند وصاحب تقويم كويد بسيار ازوي مرخي شش بود
ومصلح ان مصطكي وسليخه بود واسحق كويد پوست وي مضر بود بشش ومصلح آن

مصطكي

مصطكي بود و پوست وي ازدانه منومتر بود چون بپزند وآب ان بر سر ريزند و وي چون
ضماد كنند بر پيشاني بيخوابي را نافع بود و بيخ وي چون با آب بجوشانند تا بنيمه باز آيد
نافع بود جهة جكر معلول وكسي كه در شكم وي خلطي غليظ بود **خشخاش اسود**
صاحب تقويم كويد بري بود و بستاني بود و صاحب منهاج كويد بري مصري بود
وبهترين وي فربه تازه بود وطبيعت ان سرد وخشكست در سيوم وكويند در چهارم
وكويند تر است در چهارم خاصيت كه وي آنست كه ريشهاي چشم مرا ستي زايل كند
وخشخاش سياه چون بكوبند خورد و با شراب بياشامند جهة اسهال وسيلان رطوبات
مزمن كه از رحم آيد نافع بود وچون با اب خلط كنند و بر پيشاني وصدغين ضماد كنند
بيخوابي زايل كند وچون ضروري بود در داروها چشم استعمال كنند نافع بود ومقدار
مستعمل ازوي نيم درم بود ودیسقوریدس كويد چون بسوزانند وخاكستر با روغن كل
وسركه بر جرب طلا كنند وبحمام روند وبنشينند تا بعرق فرو آيد بغايت نافع بود
وچون سحق كنند و با سركه بسرشند وبرصدغين طلا كنند درد سر كه از كرمي بود واز حرارت
افتاب بغايت سود دهد و وي منوم ومخدر بود ومضر بود بسر وشش ومصلح وي تخم
رازيانه بود وصاحب تقويم كويد مصلح وي روغن زنبق ونركس بود **خشخاش زبدي**
ميقون افرودس خوانند معني ان خشخاش زبدي بود وبدان سبب بدين اسم
خوانند كه چون زبد سفيد بود وبعضي ان را قليا خوانند ونبات وي و ورق وي
وثمر وي مجموع سفيد بود وتخم وي مسهل بلغم بود ودر قوة وطبيعت نزديك بجبلهنك بود
خشخاش مقرن خشخاش بحري بود وغلاف ان مانند شاخ كاو بود بدين سبب وي را
مقرن خوانند ونبات وي در كنار درياها رويد بر نقرس طلا كردن با شير نافع بود
وچون بيخ وي بجوشانند باب تا بنيمه باز آيد وطبيخ ان بياشامند سودمند بود
جهة علت جكر كه از خلطي غليظ بود **خشخاش بحري** خشخاش مقرن است كه كفته شد
خشكنجبين عسلي خشكست ~~مقرن است كه كفته شد~~ كه از كوهستان فارس
خيزد از حدود كازرون در ميان نج وطبيعت ان كرم وخشك بود كرمي وخشكي
وي زياده از عسل بود وغذاي وي اقوي بود از عسل در همه حالتي وبدل ان بوزن
ان عسل ونيم وزن ان كزنكبين بود وكويند يك وزن ونيم عسل بود **خشل** مقل است

وکفته شود **خشکار** آردي بود که نخاله از وي نکرفته باشند **خشب الشونیز**
سیساروناست وکفته شود **خصیه** بهترین ان خایه مرغ بود فربه ونیکي وبدي
خصیه بحسب حیوان بود وطبیعت وي کرم وتر بود وکویند سرد وخشك بود غذائي نیکو
دهد خاصه خایه خروس فربه ومني زیاده کند ووي دشخوار هضم بود خاصه که از
حیواني بیر بود ومصلح ان انجدان وفوتنج کوهي وغلك وسعتر بود **خصي الثعلب**
بهترین وي شیرین فربه بود که از وي بوي مني آید طبیعت ان کرم وتر بود در اول
تشنج وتمدد وفالج را نافع بود وشهوة جماع را برانکیزاند وانعاظ تمام آورد ومقوي
باه بود عظیم وقایم مقام سقنقور بود خاصه با شراب ومقدار شربت از وي یکمثقال
تا دو مثقال بود وصاحب مفرده مزبتي دو مثقال اوده است وصاحب منهاج وصاحب
تقویم کویند تري است وصاحب مفرده که ابن بیطار است در جامع آورده است که
ان بیخ است ودر اینجا قول صاحب جامع معتبر است وبدل ان بوزن ان بوزیدان است
وبوزن ان تخم توبز وکویند بوزن ان تخم جرجیر وبوزن ان بوزیدان ونیم وزن
ان تخم انجره وکویند بوزن ان تخم اسبست ودو وزن ان تخم جرجیر وصاحب تقویم کوید
فم معده را موافق بود ومصلح ان عصاره لسان الحمل است وسکر **خصي الکلب** بیخیست
مانند خصي الثعلب وان دو نوع بود کوچك وبزرك ومانند بلبوس بود بشکل اما بدرازي
مایل بود وان زوجي بر فوق زوجي بود ویکي فربه بود ویکي لاغر سست وکویند نوع
بزرك جون مرد بخورد فرزند نرینه آورد واکر نوع کوچك زن بخورد فرزند مادینه
آورد وطبیعت وي کرم وتر بود ودر نوع بزرك رطوبتي فضلي بود محلل ورمهاء بلغمي
بود وریشهاي بلید خورنده را نافع بود وقلاع را سود دهد ونمله وناصور وکوینده
جون تر بود باه را زیاده کند وجون خشك بود قطع شهوة باه بکند وجالینوس کوید
اکر نوع بزرك بخورند باه را زیاده کند واکر نوع کوچك بخورند منع ان کند برخلاف
یکدیکر ووي مسخن شش وسینه بود ومصلح ان صمغ عربي وخشخاش سیاه بود
خصي هرمس جلبوبست وکفته شد وبیوناني لسوزشطس خوانند **خصي العجاجیل**
خایه کوساله جون خشك کنند وبکوبند وبیاشامند نعوظ تمام آورد ومقوي باه
بود **خصي الایل** خایه بزکوهي جون خشك کنند وبا شراب بیاشامند نافع بود جهة

کرندکی

کزندکی افعي **خصیة البحر** جند بید ستر است وکفته شد **خضف** خربزه نارسیده
بود بشیرازي هوکیده کویند **خضلاف** درخت مقل است وکویند مقل مکي است
وکفته شود **خطمي** بهترین وي سبز کوهي بود که کل وي سفید بود وانجه بستاني بود
ورد الزواني خوانند وبري را شحم المرج خوانند وبیوناني الیا وکل وي را کثیر المنفعه
خوانند وطبیعت سرد وتر بود وکویند کرم بود باعتدال ودر وي تلیین بود وانضاج
وارخا وتحلیل وبر بهق طلا کردن با سرکه نافع بود وقتي که در افتاب نشیند وورمهاي
ظاهر تر کرداند انجه در بن کوش بود وخنازیر ودملات وورم بستان که از کرمي بود
وورم مقعد که هم از کرمي بود ودرد مفاصل با بیه مرغابي طلا کردن نافع بود وعرق النسا را
نافع بود ورعشه وطبیخ بیخ وي جون بیاشامند سودمند بود جهة عسر البول وقرحهٔ
امعا وسنك کرده وخلطهاي خام غلیظ وعرق النسا ورعشه خاصه جون با شراب
بخته باشند وجون با بیه بط یا مرغابي بکوبند وصمغ البطم وزن نخود برکیرد جهة ورم
رحم وانضمام ان بغایت نافع بود وطبیخ وي تنها همین عمل کند وبیخ وي جون با سرکه
بجوشانند وبدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند وتخم ان خواه خشك وخواه تر
جون بکوبند وباسرکه بر بهق مالند زایل کند وجون خطمي بجوشانند وطبیخ وي
بر کزندکي نحل مالند سودمند بود وجون با زیت وسرکه بر اعضا طلا کنند دفع مضرة
کزندکان کند ودیسقوریدوس کوید مجبر اعضاء منکسر بود ومقوي آن وسه درم
از وي قولنج را نافع بود وجون بیاشامند خون حیض براند وبول وجهة اخلاط سوداوي
بغایت مفید بود وصداع وشقیقه را ضماد کردن نافع بود وبا ارد جو وعسل بر ذات الجنب
ضماد کردن سودمند بود واکر ورق ان با اندکي ضماد کنند بر کزندکي جانوران نافع بود
وبر سوختکي اتش همچنین وخطمي جهة سرفه کرم نافع بود خاصه جون با آب کرم لعاب
ان بکیرند وبا قند بیاشامند وورق وي در ضمادات ذات الجنب ودبیلة سودمند بود
وبوست بیخ وي جون با آب بپزند مفاصل واعضاء صلب نرم کرداند وورق وي جون
خشك کنند وبکوبند وبدان سر وریش بشویند نیکو کرداند وباك وتخم وي یك جزو وآرد
استخوان خرما دو جزو با سرکه بسرشند وبر ورم قضیب ضماد کنند تحلیل دهد وصاحب منهاج
کوید یك مثقال از وي قولنج را نافع بود جون بیاشامند ومولف کوید بیخ خطمي کوهي جهة

نقرس کرم باکلاب ضماد کردن بغایت مفید بود وجهة سرفه صفراوی با نبات سفوف
ساختن یا بجلاب کرم خوردن بغایت مفید بود واسحق کوید مضراست بشش ومصلح ان
عسل بود وصاحب تقویم کوید مضراست بمعده واحشا ومصلح ان عصاره زرشک است
وبدل ان کویند خبازی است وکویند بدل خطمی سفید نیلوفراست **خطر** وسمه است
وکفته شود **خطاف** بپارسی پرستوک خوانند طبیعت دماغ وی وخاکستروی روفر کویند
سرد وخشک بود احشارا زیان مند بود ومصلح ان عود هندی وقرنفل بود ودیسقوریدوس
کوید جون بکیرند بچه نخستین وی وقتی که ماه در افزونی بود وشکم وی بشکافند دو سنک
پاره در شکم وی بود یکی یک رنک بود ویکی مختلف رنک ازهر رنکی جون در پوست کوساله
بندند یا پوست کوسفند کوهی یا کاو کوهی بیش از انک خاک بروی نشیند وبر بازوی
مصروع بندند یا بر پای کردن وی صرع ازوی زایل شود وخوردن وی روشنایی جشم
بیفزاید واکر بسوزانند وخاکستران در جشم کشند باصره را قوة دهد واکر باعسل بیامیزند
ودر جشم کشند وبهتر بود واکر باعسل بسرشند وسرکه وکسی که جرب داشته باشد یا داءها
بر اعضا در حمام طلا کند وبنشیند تا باعرق فرو آید بعد از ان اب بریزد که بغایت
نافع بود واکر نمکسود کنند وخشک کنند ودو درم ازوی بیاشامند خناق را نافع بود
ودماغ وی جون باعسل در جشم کشند در ابتداء نزول آب بغایت سودمند بود وجشم
وی جون سحق کنند بروغن زنبق وبر ناف زن مالند نزدیک نفاس سودمند بود وابن زهر
در خواص آورده است که جون بکیرند سرد وپرستوک یکی نر ویکی ماده وباتش بسوزانند
ودر شراب اندازند هرکس که ان شراب بخورد مست نشود وخون وی جون بخورد زن دهند
جنانک نداند شهوت وشبق وی زایل کردد وشیخ الرئیس کوید سرکین وی جون در جشم
کشند سفیدی ببرد ومجربست وارسطاطالیس در منافع اعضاء حیوانات کوید زهره
پرستوک جون بدان سعوط کنند موی سر وریش که سفید شده باشد سیاه کرداند ودندان
نیز هم سیاه کرداند پس جون خواهند سعوط کردن دهن پر از شیر تازه کنند تا دندان را
سیاه نکند وسرکین وی جون بزهره کاو بیامیزند وبر موی سیاه طلا کنند بی هنکام
سفید سود **خطبان** جنطان است وکفته شد **خفاش** وطواط خوانند بپارسی شب پره
کویند وبشیرازی موش کور وشریف کوید جون بکشند وبر زهار کودکان بیش از

بلوغ طلا کنند منع رستن موی بکند وجون در روغن کنجد بجوشانند ان روغن
عرق النسا را نافع بود خاصه جون جند نوبت مکرر کنند وکویند جون بپزند ومرق
ان بیاشامند شکم براند ودرد ورک را سود دهد وخاکستروی روشنایی جشم زیاده
کند وابن زهر در خواص آورده است که جون سروی در ظرفی مسین یا اهنی با روغن زنبق
بپزند جنانک مهرا کردد وصافی کنند وروغن بردارند وبر نقرس مالیدن وفالج قدیم
ورعشه وورم در اجساد ودبو بغایت نافع بود ورحمت زایل کند واکر زنی دشخوار
زاید زهره وی در فرج زن مالند در حال بزاید واین مجربست واکر دماغ وی در کف پای
بمالند باه را برانکیزد واکر بآب بجوشانند تا مهرا شود وبر سوراخ قضیب جکانند بول براند
واکر طبیخ وی در اب زن کنند ودر ان نشیند صاحب فالج را بغایت مفید بود ودماغ وی
جون بسوزند وسحق کنند ودر جشم کشند سفیدی زیاده که در جشم بود زایل کند
وسرکین وی جون برقو باطلا کنند سود دهد ودماغ وی باآب بیاز در جشم کشیدن
سودمند بود جهة نزول آب واکر سروی در شیب جامه خواب پنهان کنند وکسی که بر ان
خسید وباید که نداند بخواب نرود وخواب بروی شوریده شود واکر دل وی جنین کنند
همین عمل کند واکر سروی در برج کبوتر پنهان کنند هرجند کبوتر که بود ازانجا نروند
والفت کیرند واکر در سوراخ موش نهند همه موشان بکریزند **خفج** خردل بری است
ودر لام صفت لبسان کفته شود **خلال ماموني** اذخر است وکفته شد **خلاف**
بپارسی بید کویند وخلاف بلخی بهرامج است وکفته شد وخلاف نوعی از صفصاف است صمغ وی
از ورق بیرون آید وبهترین بید آن بود که در کنار جشمها رسته باشد وطبیعت آن
سرد وخشک بود ثمروی وورق وی هردو قابض باشند بی انکه بکزند ودر وی تجفیف بود
وخاکستروی در غایت تجفیف بود در بستن خون جون بروی ضماد کنند تو کرده وصمغ ورق
وی بغایت جلا دهنده بود وخاکستروی باسرکه بر ثاليل ونمله ضماد کردن نافع بود وورم
بستان وریشهای وغلبه حرارة که در ورم کرم بود ومثری آبله جون باب ان در حمام
بشویند بغایت نافع بود وآب وی صداع را زایل کند وآب ورق وی بغایت نیکو بود جهة
ماده که از کوش کشوده بود وروان باشد وثمروی برصفی که بر حدقه زده باشند
نهادن نیکو بود وقطع خون رفتن بکند وصمغ وی جهة ضعف بصر سودمند بود واب وی

جهة سدة جگر و یرقان نافع بود و مقدار مستعمل از آب وی بیست درم بود و اسحق
گوید مضر است بشر اسیف و مصلح وی گلاب بود **خلبای** بیونانی قند است و گفته
شود **خل** بپارسی سرکه گویند و وی مرکب بود از دو جوهر مختلف گرم و سرد و سردی
وی غالب بود از گرمی و بهترین وی خمری بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در سیوم
و گویند سرد است در اول و خشک است در سیوم معده گرم را نیکو بود و اشتها باز دید کند
و قطع خون رفتن از هر عضو که باشد بکند چون بیاشامند و یا آن عضو که از وی خون
خون روانه بود بدان بشویند یا بر وی زنند و یا در آنجا نشینند خون قطع کند و چون
بر سر نهند درد سر را نافع بود و خوردن وی هضم را قوة دهد و اشتهاء طعام باز دید
کند و صفراوی مزاج را نافع بود و بدان مضمضه کردن دندانها را محکم کند خاصه
چون با شب یمانی بود و بن دندان محکم کند خاصه چون با گلاب نیم گرم مضمضه کنند
و چون صوف ناشسته بدان تر کنند یا اسفنج و بر جراحات نهند منع تورم بکند
و ریشها که در بدن پیدا شود از حمره و نمله و جرب تر و سوختگی آتش و قوبا و بواسیر و داحس
چون با بعضی ادویهٔ موافق این زحمتها استعمال کنند بغایت نافع بود و ریشهاء بلید
و خورنده چون دایم بسرکه بشویند زایل کند و چون پشم ناشسته بدان تر کنند
و با روغن گل بر سر نهند درد سر که از حرارة آفتاب بود زایل کند و بخاروی استسقا را
تحلیل دهد و گرانی گوش و کرمی که در گوش بود بیرون آورد و طنین زایل کند و اگر در گوش
چکانند کرم آن بکشد و برگزندگی جانوران بر موضع زخم گرم کرده وقتی که بدن سرد
گشته باشد بسبب سم آن و اگر بدن گرم گشته باشد سرکه سرد بدان موضع نهند بغایت
سودمند بود و جهة دفع مضرة ادویه کشنده گرم کرده بیاشامند خاصه مضرت افیون
و شوکران و خانق النمر و شیر که بسته بود و خون در شکم و چون با نمک بیاشامند نافع بود
جهة دفع مضرة فطر کشنده و چون بدان غرغره کنند قطع سیلان فضول از حلق بکند
و خناق و لهاة را نافع بود و علق که در حلق چسبنده باشد بیرون آورد و ملطف اخلاط
غلیظ بود و شکم خشک کند و تشنگی بنشاند و سپرز را نافع بود و معده را دباغت کند
و مادهٔ تیز دفع کند چون بروی ریزند و جهة درد دندان که از گرمی و سردی بود سود
دهد آنچه از گرمی بود بسبب سردی و آنچه از سردی بود بسبب تلطیف که در وی است و این

خاصیت

خاصیت که در وی است در غیر وی نیست و سرکه که از انگور ترش گیرند با نمک نافع بود
جهة گزندگی سگ دیوانه اما سرکه مضر بود بسوداوی مزاج و بسیار خوردن وی بصر را
ضعیف کند و عصب را زیان دارد و اگر ادمان خوردن وی کنند باستسقا انجامد و جود
باب و قند ممزوج کنند مضرة وی کمتر بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن بادام
بود و بید **خل العنصل** بپارسی سرکه عنصل خوانند سودمند بود جهة عرق النسا
و تنگی نفس و ربو و چون بدان مضمضه کنند بن دندان محکم گرداند و گند دهن زایل
کند خاصه چون هر بامداد بناشتا دو درم از وی بیاشامند و چون در گوش چکانند
گرانی گوش را نافع بود خاصه که ریشی در وی بود و چون بناشتا بیاشامند چشم را روشن
گرداند و دندانها را محکم کند و آواز صافی کند و درد معده را نیکو بود خاصه چون
طعام در معدهٔ وی هضم نشود و مصروع را نافع بود و لون را صافی کند خاصه در زمان
نقاهة و درد سر و عصب زایل کند و از دو درم ابتدا کند تا بیست درم هر روز قدری
می افزاید **صنعه** آن بستانند اسقیل سفید پاک و بکارد چوبی پاره کنند و در
ریسمان کتان کشند و چهل روز در سایه بیاویزند و بعد از آن یک من از وی در هشت
من سرکه انگوری اندازند و شصت روز در آفتاب بنهند در تابستان از اول سرطان
تا آخر اسد و اگر ضروری بود در سرکه بجوشانند در دیگی سنگین تا عنصل مهرا شود
فرو گیرند و صافی کنند و بعضی یک من عنصل در پانزده من سرکه یا شانزده من کنند
و در آفتاب نهند و بعضی یک هفته در آفتاب نهند اما آنچه دو ماه در آفتاب
بود قوة وی غالب بود و خاصیت وی زیاده بود **خلال** سیابست بلغة وادی
القری و بلغة اهل مدینه سدی خوانند و وی چون سبز بود در اندرون طلعه
و وی صلح تر از بلح بود و آنچه رسیده بود مسهل بود و آنچه نارسیده ممسک بود
خلد بپارسی موش کور خوانند و بشیرازی انگشت برک و آن جانوریست کور
و در شیب زمین باشد و گویند کور نیز است و بیخ نباتات و اشجار می خورد و در شیب
پیاز و گندنا بیشتر باشد و بطلب بوی پیاز و گندنا از سوراخ بدر آید و اگر خواهند که
وی را بگیرند پیاز یا گندنا بر در سوراخ وی نهند بیرون آید و وی از جمله سموم قتاله
است و ابن زهر در خواص آورده است خونی که در گوش وی بود چون بر خنازیر

طلا كنند بغايت نافع بود وخنازير زايل كند واكر سر وي بسوزانند وبا قلقطار سحق
كنند وكسي كه بيني كنده بود در بيني وي دمند كند بيني ببرد وكسي كه تب ربع دارد
جون بروي بندند شفا يابد ومهر اريس كويند دماغ وي جون بروغن كل مكلا زند وبر برص
وبهق وقوبا طلا كنند شفا يابند وهر جيزي كه از بدن بيرون ايد جون بمالند زايل
كنه **خلر** جلبان خوانند وخرقي كويند وان حبيست نزديك بكرسنه ودر يزد
ونواحي كرمان وولايت لرستان بسيار خورند وبنان بزنند وهمجنان تنها مانند عدس
وباقلا بزنند وخورند ودر بهار جون تر بود همجنان نابخته خورند اماد وار
اورد وبزبان ترمي كو وخوانند وبشيرازي مشو وطبيعت ان سرد وخشك بود
وغذا اندك دهد وخوني بد از وي حاصل شود ومولد سودا بود واعصاب را مضر بود وبغايت
نفاخ بود وجون طبيخ وي بعسل بياشامند خلطهاء بد از امعا براند وحيض براند
ومحلل وملين فضول سينه بود واكر كاو بخورد مانند كرسنه بود در فربهي ونوعي
از وي هست كه بزركتر بود وان بخته شايد خورد ووي را بسيله خوانند وان نوع
بري بود وجون زنان بخورند شيرشان بيفزايد **خمر** ماء العنب است ومدام
وراح ومل وصهبا وطلا وعقار وقهوه وقرقف ورحيق ونبيد خوانند بپارسي
شراب كويند وبشيرازي سيكي خوانند وبهترين ان بود كه قوام ان معتدل بود
ولون ان زرد بود وخوش بوي بود بي انكه ادويه در وي كنند ومتوسط بود ميان
نوي وكهني وانرا ريحاني خوانند وطبيعت ان كرم وخشك بود در دوم اما انجه
سياه بود غليظ بود ودشخوار شود ليكن كوشت زياده كند وانجه سفيد بود
ورقيق غذا كمتر دهد ومحرور مزاج را موافق بود وادرار بول كند وشكم نرم دارد
اما شراب سرخ متوسط بود ميان سياه وسفيد وقوة وي ميانه بود در هر دو حالت
اما انجه شيرين بود غليظ بود ونفخ در معده بيدا كند وشكم براند اما مثانه وكرده را
موافق بود اما انجه در وي قبضي بود در وي ادرار بول زياده بود ومصدع ومسكر
بود وانجه عفص بود شكم ببندد ودر وي موافقت اتصال غذا زياده بود وقطع
سيلان مواد بكند وانجه نو بود مضرة وي باعصاب كمتر بود وادرار بول كمتر كند
وانجه كهن بود مضر بود باعصاب وحواس اما لذيذ طعم بود ليكن جون بغايت كهن بود

ورقيق

ورقيق وسفيد بول براند اما مصدع بود واكر بسيار خورد مضر بود بمعده وانجه
تازه بود باد انكيز بود ودشخوار هضم شود وبول براند بهترين ان بود كه كفته شود
در اول سودمند بود جهة شهوة كلبي ورمد بلغمي وغشي وشفاء زهرها بود وهضم را
نيكو كرداند وجون بمكند تشنكي ساكن كرداند وبول براند وطبع نرم دارد واكر افراط
كنند در وي مضر عقل بود وسپرز ضعيف وجكر ضعيف ومبطل باه بود وشهوة غذا ببرد
ونسيان آورد ورعشه وربع وبخر وضعف بصر واعصاب وصرع وسكته ومرك مفاجات
آورد وتبها واكر بناشتا خورند بعد از رنجوري وكارهاي سخت خناق آورد والتهاب
واوجاع ومداواء وي بفصد باحق بود واكر خواهند كه مستي كمتر كند رب غوره يا تخم
كرنب تنقل كنند وغذا كمتر خورند وبالوده قندي خورند ونيلوفر بويند واكر محرور
مزاج بود تنقل بانار مز كنند وسيب مز وكاهو وخيار وطلع وغذا بيشتر از شراب
خوردن آش غوره وآش سماق وانار دانه خورند ودفع مضرة وي بشراب اترج يا
ريباس كنند **خمير** تري وخشكي وي بقدر نمك بود در قلت وكثرت وتازه وي
كرم بود در دوم وكهن وي كرم وخشك بود در سيوم ودر وي قوة متضاده بود مركب
از سردي وكرم سردي وي جهة حموضه بود وكرمي وي جهة عفونت وكرمي طبيعي
از جهة نمك وآرد ودر وي قوة جلا بود وجذب ماده بلغمي بكند از عمق بدن
بظاهر آن ومحلل بود ومنضج حمه ودمها بود خاصه دماميل جون با نمك بياميزند
واكر ضماد كنند بروجعي يا ورمي كه در نشيب باي بود نافع بود وجون معتدل بود
ودر آب خيسانند وبعد از دو ساعة صافي كنند ودانكي طباشير وتسوئي زعفران
ودانكي قند در مقدار سي درم از ان اب حل كرده بياشامند تسكين خمار بكند وتشنكي
بنشاند وجون خمير در اب حل كنند ودانك نيم وزن ان روغن بنفشه باان بياميزند
وبدان غرغره كنند سودمند بود جهة ورم اندرون حلق وجون در اب حل كنند
وازان حسائي سازند وقطره جند سركه بدان جكانند وبياشامند قطع اسهال بكند
خمل سوربخان است وكفته شود **خمان** دو نوع است بزرك وكوجك خمان كوجك
بيوناني خاما اقطي كويند وبطينيه يدقه خوانند وكفته شد در باب باد در صفت ثمر ان
كه انرا بلخوانند وخمان بزرك شبوقه خوانند وكفته شود وقوة هر دو مجفف بود

بود ومدمل ومحلل تحليلي معتدل وقوة خاما اقطي مبرد بود ومسهل بسبب رطوبتي
مائيتي كه در وي هست ليكن معده رابد بود وورق ان جون بيزند مانند ترهاء
دشتي مسهل بلغم بود ومرة وساوي جون تازه بود بجوشانند همين عمل كند
واصل وي جون باشراب بجوشانند وباطعام بخورد مستسقي دهنده نافع بود
واكر كسي را افعي زده باشد بياشامد بغايت سود دهد واكر باب بيزند وزن دران
نشيند صلابة رحم نرم كرداند وبحال صلاح باز آورد وتخم وي جون باشراب بياشامند
همين عمل كند وجون بر موي مالند سياه كرداند وورق وي جون تر بود باپست جو
بياميزند وبر ورم كرم ضماد كنند وسوختكي آتش وكزندكي سك ديوانه بغايت نافع
بود وجون با بيه بز بر نقرس ضماد كنند نافع بود خمخم حمحم است وكفته شد
در حا خمسة اوراق بنجنكشت است وكفته شد ودر باب ذال در ذو خمسة اوراق
كفته شود خماهان صندل حديدي خوانند وان حجري سياه رنك بود وآن
دو نوع است نر وماده ازان نر بغايت صلب بود وتيره رنك وجون باب بسايند محك
ان زرد بود مانند زرنيخ وانچه ماده بود صلبي آن بغايت نبود وجوهر ان پاك بود
واكر باب بسايند محك ان جون زنجفر بود سرخي بغايت وطبيعت هر دو سرد بود وان
نوعي از اهن است بپارسي خماهن كويند ومحكوك وي جون طلا كنند بر ورم وحمره
ببر مرغ سودمند بود وحرارة ان بنشانند وضربان ساكن كند وهر دو نوع اين
خاصيت دارد در ورمهاي دموي وصفراوي خاصه نوع ماده كه تبريد وتسكين
در وي زياده است از محك نوع نر خند ريلا نوعي از كاشني بري بود اما
بغايت تلخ بود وانرا يعضيد خوانند وورق وي بكاشني صحرائي ماند وتخم وي
وكل وي وساق وي همين سبيل ليكن قدري كوچكتر بود وبر وي صمغي پيدا شود مانند
مصطكي بمقدار باقلائي وقوة وي مانند كاشني بستاني بود اما بسبب تلخي وي كه زياده
است تجفيف در وي زياده بود وصمغ وي جون سحق كنند وبا مر بياميزند ودر خرقه
بپيچند بمقدار زيتوني وزن بخود بركيرد حيض براند واكر نبات وي همجنان با بيخ
بكوبند وبا عسل بسرشند وقرص سازند جون باب بكدازند وبا نطرون بياميزند
وبر بهق مالند نافع بود وصمغ وي موي زياده كه در چشم بود زايل كند وبيخ وي همين

همين عمل كند جون تر بود ونيلشي بر وي زنند ورطوبتي كه بر وي چسفيده شود
در بن موي زياده كه در چشم بود چسفانند موي زياده زايل كند وجون باشراب
بياشامند كزندكي افعي را نافع بود واب وي جون باشراب بيزند وبياشامند شكم
ببندد وصمغ وي جون باب كاشني حل كنند ودر چشم كشند باد سبل كه در چشم بود
زايل كند وشفا دهد واكر دو درم از وي باخمر بياشامند يا بر موضع كزندكي افعي
طلا كنند نافع بود واكر اب ورق وي بر بواسير طلا كنند قلع كند ولبن وي در موي چشم
همان عمل صمغ ميكند خندروس خالاون كويند وآن حنطه رومي خوانند بپارسي
كا كل كويند وطبيعت ان كرم وتر بود ولزج وغذاء وي سردتر از غذاء كندم بود وكمتر
اما غذائي نيكو بود واز برنج غذا نيكوتر دهد وطبيعت ببندد ومعده را نيكو بود اما
نفاخ بود وجون با سركه بيزند وبر جرب تر ضماد كنند قلع كند واكر بطبيخ وي
حقنه كنند نافع بود جهة قرحه امعا خنثي برواق خوانند وبزبان بربري
تيقليلس وورق وي مانند ورق كنه ناشامي بود وساق وي املس بود وانرا
انباريقن هم خوانند وبر سر وي كلي سفيد بود وبيخ وي دراز بود وكرد شكل بطريقه
بيخ نيلوفر وحريف بود وكفته شد در اصل الخنثي وطبيعت ان كرم وخشك است
وكويند سرد وتر ود يسقوريدوس كويد جون بياشامند بول وحيض براند وجون
دو درم از وي باشراب بياشامند نافع بود جهة درد پهلوها وسرفه وبيخ وي جون
بسوزانند وخاكستر وي ضماد كنند برداء الثعلب موي برويانند بعد از انك بصوف
پاره موضع آن ماليده باشند واكر مجوف كنند وروغن زيت در ان جا كنند وبر اتش
نهند تا بجوشد وبر شقاق كه از سرما بود بمالند نافع بود وبر سوختكي آتش
همين سبيل واكر ان روغن در كوش چكانند درد كوش زايل كند وكراني وي ببرد
واكر ورق وي وكل وبيخ ان بر موضع كزندكي جانوران ضماد كنند نافع بود خاصه
جون باشراب بياميزند واكر بيخ وي با دردي شراب بجوشانند وبر دملها وريشهاء
پليد وريشهاء بد وورمها كه در پستان پيدا شود وورم خصيه ضماد كنند نافع
بود وجو با سويق بياميزند نافع بود جهة ورمهاء كرم در ابتداء ان ضماد كردن
واكر اب وي بكيرند ودر كوش مخالف چكانند درد دندان زايل كند واكر بهفت

سفید در افتاب بخرقهٔ بارهٔ بمالند نیك وان بیخ طلا کنند بغایت سودمند بود
واکر ثمر وی وکل وی باشراب بیاشامند بغایت نافع بود جهة کزندکی عقرب وشکم
براند وبیخ وی جون بر قوبا طلا کنند زایل کند واکر بزیت بجوشانند ودر کوش
بخالو جکانند درد دندان ساکن کند واکر سحق کنند باعسل وبر شکم مستسقی ضماد
کنند نافع بود وساق وی جون تر بود ببرند وباسرکه وزیت بخورند یرقانرا نافع
بود بغایت کمال واستسقارا نیز هم نافع بود وبسیار وی مرار آورد ومصلح آن
آب تمرهندی بود یاغوره بشیرازی خزوك نس کون کویند اکر بازیت بجوشانند
ودر کوش جکانند درحال درد ساکن وهمچنین اکر سحق کنند همین عمل کند ودر خواص
ابن زهر آورده است که خنفسی جون در شیب کل کنند مرده شود وباز در شیب سرکین
کنند زنده شود واکر سرهاء خنفسی در برج کبوتر نهند میان کبوتران اجتماع
بیدا شود ومتفرق نشوند وشریف کوید اکر موخ وی باره کنند ومیل بدان فرو برند
وان رطوبة در جشم کشند قوة باصره بدهد وتاریکی زایل کند واکر بازیت بجوشانند
ودر کوش جکانند وبدان ادمان کنند کری که نو بود زایل کند وجون بازیت ببرند
جندانك قوة باز روغن دهد وان روغن در بواسیر مالند بغایت سودمند بود
تمام واکر بدان ادمان کنند دانهٔ بواسیر قطع کند واکر خنفسارا نیم کوفته کنند
وبر موضع کزندکی عقرب بندند درد زایل کند خولنجان بهترین وی ان بود که
سرخ رنك بود وسطبر وکم کرده وان بیخی است که باز زوی اشیانه سازد بر لب
دریا وقت بجه کردن وانرا در خانهٔ باز یابند ووی از زمین یونان خیزد ومعنی
وزمین یونان اب کرفته است کس انرا نیابد الا در خانهٔ باز انرا بکیرند وبشویند
وباره باره ببرند وانرا اخسرودارو خوانند وبترکی قره غات کویند وطبیعت وی
کرم وخشك است در دوم وکویند در سیوم معده را نیکو بود ودرد قولنج زایل کند
ودرد کرده را نافع بود وباه را زیاده کند وبوی دهان خوش کند وطعام را
هضم کند وعرق النسا را نافع بود وبول ببندد جون از سردی کرده ومثانه بود
وصرع را وصداع که از سردی بود وسرطان وخنازیر ودردها بلغمی وسوداوی
بدرا نافع بود وبادها بشکند وبلغمی مزاج را نافع بود ورطوبتی که در معده بود

خنفساء

نشف

نشف کند وتحریك منی کند وهیجان آن واکر قدری در دهان کیرند نغوط اورد
وصاحب جامع کوید یکدرم از وی جون سحق کنند وبر سر جهار یکی شیر کاو افشانند وبناشتا
بیاشامند در قوة باه بغایت سودمند بود ومجرب واز خواص وی آنست که در هر دیك یا کاسهٔ
که بود مکس کرد ان نکردد وجهة معده وجکر سرد بغایت نافع بود وقوة اعضاء باطنه
بدهد وکویند مضر است به دل ومصلح وی کثیرا بود وجیزهای جرب وصاحب تقویم
کوید مضر است بحجاب سینه ومصلح وی صندل وطباشیر بود وبدل وی قرفهٔ قرنفل
بود واسحق بن عمران کوید بدل وی دارصینی بود وکویند بدل ان قرنفل بود خولان
حضض است وکفته شد خوخ بپارسی شفتالو کویند وبهترین ان بود که استخوان
سهل از وی جدا شود ووی زودتر هضم شود وان نوع را الو خوانند واز معده زودتر
بکذرد وانجه صلب بود واستخوان بر کوشت جسبیده بود غلیظ بود ودیر هضم شود
وطبیعت وی سرد وتر بود در آخر درجهٔ دوم وکویند در آخر درجهٔ اول ملین بود ودر وی
قبضی بود آنجه بخته بود ملین بود ومعدهٔ کرم را نیکو بود وآنجه عفص بود قابض بود
واکر خشك کنند قبض در وی زیاده بود وآنجه خشك بود بجوشانند وطبیخ ان بیاشامند
قطع سیلان فضول از معده بکند وشکم اما خشك وی دیر هضم شود وانجه تر بود ورسیده
اشتهاء طعام باز دید کند ومزاجهای کرم وخشك را نیکو بود باه را زیاده کند وتبهاء
محرقه را نافع بود وحرارة بنشاند وتشنکی زایل کند وفساد وی جون فساد زردالو
نبود ولذیذتر از وی بود اما غذای وی غلیظتر از غذای وی بود ورطوبة وی زود
متعفن شود ومولد بلغم بود واولی آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل مربا خورند
باعسل یا شراب ریحانی واکر ورق ان یا بهار ان بکوبند وآب ان بیاشامند حب القرع
وکرمها بکشد خوخ اقرع کویند ساذج هندی است وکفته شود خوخ
فلیق اسنه قاقله است وکویند هیل بوا است که ان قاقله کوجك است وکفته شود
خون سیاوشان دم الاخوین است وکفته شد در الف در ایدع ودر دال کفته شود
صفت آن خوزهرج دفلی است وکفته شود خوص ورق مقل است ونخل ونارکیل
وامثال ان خوانند خواتیم الملك وختم الملك طین مختوم است وکفته شود خیار
قثد خوانند بشیرازی خیار بالنك وبپارسی بادرنك خوانند وصاحب منهاج

كويد لطيف تر از خيار زه بود و سرد تر و در وي اندكي قبض بود و اسحق بن عمران كويد
سرد تر و ثقيل تر و غليظ تر از خيار زه بود و طبيعت وي سرد و تر بود در دوم نافع بود
جهة تبهاء محرقه و بول براند و تشنكي بنشاند و مبرد احشاء محروري بود و آب وي
جون بكيرند سي مثقال تا جهل مثقال با ده درم سكر سليماني بياشامند مسهل مرار اصفر بود
و از خوردن وي خلطي بد متولد شود و بهترين وي كوجك بود كه تخم وي رقيق بود و افضل
وي لب وي بود و موافق جكر و معده كرم بود و غافقي كويد لب وي لطيف تر بود از
لب خيار زه اما جرم خيار دير هضم شود و بغايت سرد بود و خوردن وي تشنكي آورد و درد
معده و خاصره و مصلح وي عسل بود يا ميويز يا جوارشي كه نانخواه و كندر در وي بود اما آنچه
بسركه بپرورند بغايت سرد بود حرارة بنشاند اما در معده دير بماند و اولي آنك بعد از
طعامهاي غليظ نخورند مانند آش ماست و آش غوره و امثال ان بايد كه بعد از اسفيدباج
خورند و بوست وي خشك كرده مقدار جهار درم جون زن بياشامد دشخواري زادن
آسان كرداند بروي **خيشفوج** حب القطن است و كفته شد **خيار شنبر** بپارسي
خيار جنبر خوانند وان هندي و كابلي و مصري بود بهترين ان هندي بود كه ستبر و سياه
و رسيده بود و فلوس وي براق بود و بوست وي رقيق بود و اولي ان بود كه در ان زمان كه
خواهند كه مستعمل كنند از قلم بيرون آورند و استعمال كنند طبيعت ان معتدل بود در
حرارة و تر و كويند كرمست و كويند سرد است محلل و ملين بود جهة ورمهاء كرم نافع
بود كه در احشا يا خاد ر حلق بود جون بدان غرغره كنند و با آب كشنيز تر و لعاب بزر
قطونا خناق را نافع بود غرغره كردن و طلا كردن بر نقرس و ورمهاء صلب و مفاصل را سود
دهد و در دجكر را نافع بود و باه كرداند و جون با تمر هندي بياشامند مسهل مرة صفرا
بود و جون با تربد بياشامند مسهل بلغم و رطوبة بود جون با آب كاسني يا آب عنب الثعلب
بياشامند يرقان را و در دجكر كرم را بغايت نافع بود خاصه جون آب كشوث اضافة كنند
و اسهال وي بي زحمت و اذية بود تا بحدي كه اكر زن آبستن بخورد هيج زيان ندهد
بلكه مصلح وي بود و زادن بروي سهل شود و مرة محترقه و بلغم براند و شكم نرم كرداند
و سينه و شربتي از وي از بنج درم تا بانجده درم فلوس بود و قولنج بكشايد و اسهال وي
بقوة جاذبه بود و كويند بلزوجة و هر كس كه امعاء وي ضعيف بود اولي ان بود كه بيش

ازاستعمال

از استعمال بروغن بادام خو بيسانند يا بر سر شربت ريزند و اسحق كويد مضر است بسفل
و مصلح ان آب عناب بود و صاحب تقويم كويد مضر بود بمعده و غثيان آورد و مصلح ان
مصطكي و انيسون است و بدل وي صاحب منهاج كويد نيم وزن آن ترنجبين است و سه
وزن ان ميويزدانه و قدري تربد **خيري** انواعست يكنوع خيري سياه است و انرا بپارسي
خيري خطايي خوانند و يكنوع بنفش است و انرا خيري ميرديني خوانند و هفت رنك خوانند
و يكنوع سفيد است و يكنوع سرخ و ان بري بود و ان خزمي است و كفته شد و يكنوع زرد
است و بهترين ان زرد بود كه انرا خيري شيرازي خوانند و در بغداد و موصل انرا
عصيفره خوانند و طبيعت ان كرم بود و كويند كرم و خشك بود در اول و كويند در دوم
و بوييدن كل وي محلل بادهاء غليظ بود از دماغ و سردي دماغ و رطوبة انرا نافع بود
و كل وي جون خشك بود قوة وي زيادة بود از تر و طبيخ وي حيض براند و ورم رحم را
سود دهد و جون در ان نشينند بجهٔ مرده و مشيمه بيرون آورد و اكر بياشامند
مفسد بجه بود سبب حرارتي كه در وي هست و قوة تخم وي و كل يكسان بود و اكر
دو مثقال از تخم وي بياشامند حيض براند و باد معده و امعاء را نافع بود و فواق را سود
مند بود و اكر با عسل بخود بر كيرند بجهٔ زنده تباه كند و بجه مرده بيرون آورد اما
بيخ وي در قوة مانند ايشان بود ليكن غليظ تر بود و بطبيعت زمين نزديك بود و برا جون
خشك كرده با سركه بر سبرز سخت شده ضماد كنند نافع بود و بكدازاند و بر نقرس و ورمي كه
در مفاصل بيدا شود و بغايت صلب بود جون ضماد كنند نافع بود و طبيخ وي بسركه
درد دندانرا نافع بود و كل وي جون در موم روغن كنند شقاق مقعد و انكشتانرا نافع
بود و جون با عسل بياميزند قلاع را نافع بود زايل كند و خيري سياه كه انرا خيري
خطايي خوانند طبيعت ان معتدل بود نافع بود جهة بادي كه در سر بود و نوع سرخ
منفعت ان در صفت خز اما كفته شد اما در انواع ديكر جندان منفعتي كه مشهور
بود نيست كه انرا ياد كنيم مكر كسي جيزي بتجربه معلوم كرده باشد و صاحب تقويم كويد
بوييدن ان مصدع بود و مصلح ان روغن كل و سركه بود **خيروج** بپارسي خرو كويند و آن
جنازي است و كفته شد و قديم الملك نيز خوانند **خير بوا** هيل بوا خوانند و هاله
بوا نيز كويند و بهترين ان تازه فربه تيزبوي بود و رازي كويد در قوة مانند قرنفل بود

ولطيف تر از قاقله بود وطبيعت وي كرم وخشك بود در سيوم معده وجكر سرد را نافع
بود وبجهة نيكوتر از قاقله بود وقي ببندد وغذا را هضم كند وابن ماسويه كويد
معده را از اخلاط بلغمي پاك كند واشتهاء طعام باز ديد كند ونافع بود جهة وجعهاء
سرد خاصه در دماغ وقوة سر بدهد واربياسيوس كويد جهة بهق كه در همه بدن
نافع بود جون يك جزء از وي ويك جزء كندش ويك جزء تخم تو مزه كوفته
وبيخته با عسل بسرشند وطلا كنند وكويند وي مضر بود باحشاء محروري ومصلح
آن شير تخم خرفه بود باسكنجبين وويرا بهندي الاچي خوانند خيزران بلدي
آس بري است وكفته شد صفت آس بتكه در الف وصفت آس بري كه ان را مورد
اسفرم خوانند در ميم كفته شود انشاء الله تعالى باب الدال
داغ وبرغ حب الواسن است وكفته داغ ابروغ داغ افرونك نيز كويند
بشيرازي انجدك خوانند واز كوه كيلويه كه از ولايت پارس است خيزد ودر هيچ
موضع ديكر نباشد وطبيعت كرمست ومعتدل بود در تري وخشكي مني بيفزايد وشهوة
جماع برانكيزد داذي حبيست مانند جو باريكتر ودرازتر وبطعم تلخ بود وطبيعت
وي كرم وخشكست در دوم وكويند سرد است ويوحنا كويد كرمست در اول وخشك
است تا دوم وبهترين وي سرخ رنك بود كوهي خوشبوي تازه ووي قابض بود
ونبيد خرمائي را از ترشي نكاهدارد وملين صلابات بود وشكم ببندد ودرد مقعد را
نافع بود بغايت واسترخاء ان جون در طبيخ وي نشينند واكر دو درم از وي
بكوبند وبزيت جرب كنند وسفوف سازند بواسير را بغايت نافع بود ودفع زهرها
بكند واكر در طبيخ وي نشينند مقعد ورحم كه بيرون امده باشد باز جاي
خود رود وصحت يابد واكر بعسل بسرشند ولعوق كنند كرمهاي بزرك وكوجك بكشد وتبيل
خوردن وي كشنده بود ومداواي وي بقي واسهال وشير تازه وجيزهاي جرب كنند وصاحب
تقويم كويد سدة اورد وبواسير ودوار ومصلح ان خمير بمشش بود يا هليله بعتند وبدل
وي در تحليل صلابات جهار دانك وزن ان باذام ونيم وزن ان ابهل جود الا مكر در ابستني نشايد
كه ابهل مستعمل كنند داذي رومي هو غاريقون است وكفته شود دار شيشعان
قندول خوانند وبزبان بربري ازوري وبلغتي ديكر اسشتالوس بود ان درختي

ستبر خار ناكست ودر پوست وي حرافتي ودر كلاوي حدتي ودر جوب وي عفوصتي
بود وبعضي كويند بيخ سنبل هندي است وكويند جوب سنبل رومي است واين
خلافست انجه محقق است پوست وي مانند قرفه بود بشكل اما بستبري خيلي
از وي ستبرتر بود وبلون سرخي بغايت بود مانند خون وبهترين ان بود كه كران
وزن بود وانجه بسرخي مايل بود وجون پوستش باز كني بلون خون بود وخوشبوي
وستبر بود ودر طعم وي اندكي تلخي باشد ونوعي از دار شيشعان بود كه املس باشد
وتابان وبغايت تلخ بود وسفيد رنك بود وبوئي نداشته باشد وطبيعت وي كرمست
در اول وخشكست در دوم وكويند سرد است محلل رياح بود ومصلح عفونت وقطع خون
بكند وشكم ببندد جون طبيخ وي بياشامند وجون بشراب بپزند وبدان مضمضه كنند
قلاع را زايل كند وريش بد كه در دهن باشد ودندان را نكاهدارد واسترخاء عصب
بغايت نافع بود واكر در ادويه فرزجه كنند بجه بيندازد وعسر البول را نافع بود
ورطوبات غليظ را نشف كند ومقدار مستعمل از وي يكدرم بود تا دو درم وسودمند
بود جهة نفخ معده وجون سحق كنند وبروغن خيري بسرشند ودر كوش نهند
كرم كوش بكشد وجون سحق كنند وبسركه بسرشند وبر دندان نهند درد ساكن كرداند
وجالينوس كويد عفونات ونزلات ووسواس سوداوي را نافع بود ومعده را پاك
كرداند واسحق كويد مضر است بجكر واصلاح وي بدو قو كنند وصاحب تقويم كويد
مجفف اعصاب بود ومصلح وي صمغ عربي وكثيرا بود وبدل وي بديغورس كويد
در سودمندي استرخاء عصب بوزن ان اسارون وجهار دانك زراوند ونيم وزن
ان دروغ بود وشابور كويد بدل ان كزمازك است دار فلفل جالينوس كويد بهار
فلفل سفيد است وكويند درخت وي غير درخت فلفل است بتحقيق بهترين وي انست
كه ستبر بود وبطعم فلفل بود وطبيعت وي كرم وخشك است در سيوم وكويند خشك
است در دوم وكويند تر است در اول محلل بود ومرضهاي سرد زايل كند وجون
در ميان جكر بز بريان كنند تاريكي جشم وشبكوري زايل كند وهضم طعام بكند وقوة
معده بدهد وباه را زيادة كند وقايم مقام زنجبيل بود جهة كزندكي جانوران
خوردن وباروغن طلا كردن نافع بود وجالينوس كويد معده را پاك كند از رطوبات

لزج و سده جکر و سپرز بکشاید و دیسقوریدوس کوید عرق النسا و فالج را نافع
بود و فولس کوید قوة بشت بدهد و شهوة زیاده کند و اندروماخس کوید نافع بود
جهة زهرهاء کشنده و کزندکی افعی و صرع را نیز مفید بود و مقدار مستعمل از وی
نیم درم بود و مضر بود بسر و مصدع و صاحب منهاج کوید مصلح وی صمغ عربی بود
و صاحب تقویم کوید مصلح وی صندل و کلاب بود و بدل ان بوزن ان فلفل بود و کویند
بوزن ان زنجبیل و بوزن ان زرنباد دارصینی بهترین وی سیلانی بود خوشبوی
سرخ رنک و تیز طعم که در طعم وی شیرینی بود و طبیعت وی کرم و خشک بود در سیوم
و کویند در دوم و روغن وی کرم بود و دارصینی در غایت لطافت بود و مصلح عفونت
بود و زکام را نافع بود و خوردن وی و کحل کردن تاریکی چشم زایل کند و مفرح قلب
بود و در وی تریاقیة هست و چون با مصطکی بپزند و آب ان بیاشامند فواق زایل
کند و بادها بشکند و رعشه را نافع بود و سینه را پاک کرداند و سده جکر بکشاید
و قوة معده بدهد و استسقا را نافع بود و درد رحم را باز رده تخم مرغ سودمند بود
و زهرهاء کزندکان را نافع بود و بر کزندکی عقرب با انجیر ضماد کردن بغایت سودمند
بود و چون سحق کنند و با سرکه بر قوبا طلا کنند نافع بود و چون بر کلف بمالند بالعسل
نافع بود و سرفه کهن را سودمند بود و درد کرده و عسر البول را نافع بود و اولی ان بود
که بکوبند و با شراب بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند قوة وی با نزده
سال بماند و بقراط کوید قوة انسان را نافع نکاه دارد چند انکه در حیوة باشد
و ذهن را تیز کند و جالینوس کوید معده و دماغ را از فضول بد پاک کند و نسیان
ببرد و دیسقوریدوس کوید چشم را روشن کند و حیض براند و سرکردش را
نافع بود و مسام را قوة دهد و همه بثها را نافع بود و فولس کوید لقوه و استرخاء
عضله را سودمند بود و روفس کوید یرقان را نافع بود و صرع و وجعهاء سود
و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و کویند مضر بود بمثانه و مصلح وی اسارون
بود و کویند مضر بود بسر و مصلح وی خمیره بنفشه بود و بدل وی پوست سلیخه
بوزن ان و نیم وزن ان کبابه یا ابهل یا زرنب بود و کویند بدل ان دو وزن آن
کبابه بود و بیاذوق کوید بدل وی بوزن وی خولنجان بود و کویند بدل وی دو

وزن آن

وزن ان ابهل بود و روغن دارصینی رعشه را بغایت نافع بود دارملک نوعی
از امرود است و کفته شود در میم داربرنیا بقم است و کفته شد داردومی
سولان است و کفته شود دبق افسوس خوانند و ان دانه است مشابه زردشک
و دانه مورد و عطاران شیراز انرا میویزج عسلی خوانند و چون بشکنند عسلی لزج
بغایت چسفنده در اندرون وی بود و بهترین وی تازه املس بود که لون اندرون
وی کراثی بود و لون بیرون وی سیاهی که بسرخی زند و طبیعت ان کرم و خشک است
در سیوم و کویند در دوم در وی رطوبتی فضلی بود غیر نضیج و اسحق کوید کرم و تر
بود و محلل و ملین بود و چون با زرنیخ بر ناخن تباه شده نهند قلع کند و بر ورمهاء
سرد و بر شری بلغمی ضماد کنند نافع بود و چون با راتینج و موم خلط کنند مساوی
و بر ورم بن کوش نهند زایل کند و مجموع ورمها را نافع بود و اکر با کندر بیامیزند
و بر ریشهای کهن نهند زایل کند و اکر با نوره بر سپرز نهند بکدازاند و بلغم و عرق النسا
و نقرس را نافع بود چون نیم درم از وی مستعمل کنند و جذب رطوبة غلیظ از عمق
بدن بکند و فولس کوید خلطها در اعضا بکدازاند و قوة اعضا بدهند و رطوبة
زایل کند و فرفوریوس کوید محلل اخلاط فاسد بود که در ورکین جمع شده باشد
اما مضر بود بقلب و از خوردن وی قراقر در شکم پیدا کند و مغص آورد و دوار
و اولی ان بود که با آب و عسل قی کنند و حقنه کنند و سکنجبین بیاشامند و کویند
مصلح ان بالنکو و کاو زبان بود و بدل ان نیم وزن ان عاقرقرحا بود و در تحلیل
ورمهاء صلب چهار دانک وزن ان جوز سرو و نیم وزن ان ابهل بود دبس
بپارسی دوشاب خرمائی کویند و بهترین آن بصری بود که انرا سیلان خوانند و آن
آتش ندیده باشد و آنچه از رطب فارسی کیرند دوشاب خوانند و طبیعت ان کرم
و تر بود کلف زایل کند چون با قسط و نمک بدان بمالد و طبع نرم دارد و غذا دهد لیکن
خلطی غلیظ و خونی عکر از وی متولد شود و مصلح وی بادام و خشخاش بود بعد از ان
سکنجبین ساده خورد یا مغز کاو دبا قرع است و کفته شود دباب سیسنبر
است و کفته شود دبودار دیودار و دیبدار کویند و کفته شود دجاج
بپارسی ماکیان کویند و مرغ خانکی خوانند و طبیعت وی معتدل بود در کرمی دماغ را

زياده كند وعقل بيفزايد ودماغ وي جون باشراب بياشامند منع خوني كه از جب
دماغ روانه بود بكند واواز صافي كند وكزندكي جانوران بليد را نافع بود وجون
بشكافند وهمجنان كرم بر موضع كزندكي جانوران نهند وزمان زمان بدل كنند
بغايت نافع بود ومنع سريان سم بكند ومرغ غذايي نا قهان بود ونشايد كه ادمان
خوردن وي كنند خداوند رياضت وكد واولي ان بود كه بعد از تناول وي ميفجة بخورند
ودماغ وي مني زياد كند ودماغ را بيفزايد وشريف كويد جون جوا غرغ فربه بسكله
ببرند جند انكه بخته شود وكسي را كه سرفه خشك بود بي خون جون بخورد زايل كردد
واكر مرغ بجاي دانه فربه كنند دوازده روز بعد ازان بكشته وبيه وي بيرون آورند
مجذوم در اعضاء خود بمالد بغايت سودمند بود واكر بر كسي كه ماليخوليا سوداوي داشته
باشد طلا كنند بغايت نافع بود خاصه جون سه نوبت بياپي طلا كنند وجون مرق
مرغ بيه دار بياشامد كسي كه لون وي زرد بود كه سبب ان معلوم نبود هفت روز هر روز
باي مرغ با نان جواري بخورد لون وي بحال صحت رود وبغايت كمال نافع بود **دج** زوفي كويد
فاضلترين مرغ بري بود وبعد از وي تيهو ودستماني بس حجل ودراج وطيهوج وشفنين
وفرخ الحمام وورشان وقواخيث وطبيعت ان كرم وخشكست **دجر** لوبيا است
وكفته شود **دخن** بپارسي ارزن كويند وبشيرازي الم وان نوعي از جاورس است
وطبيعت ان سرد وخشكست در دوم وكويند در سيوم وكويند كرمست شكم ببندد وبول
براند وغذا اندك دهد واكر بشير تازه ببزند وخشكي وي كمتر شود وغذا بسيار دهد
ليكن سدة وسنك كرده بيدا كند ومصلح وي قند بود وسويق وي قطع قي واسهال
كه از صفرا بود بكند واسحق كويد مضرست بشش ومصلح وي مصطكي بود وشابور كويد
بدل ان برنج است **دخان** بپارسي دود كويند مجموع دخانها مجفف بود ودر وي اندك
بقيتي ناري بود وقوة توين دخانها دخان قطران بود بس زفت بس ميعه بعد ازان مر
بعد ازان كندر ودخان كندر در ادويها جهة ورم جشم استعمال كنند كه در وي
قرحة بود ان قرحه را باك كرداند وكوشت برويانند ودر كحلها نيز مستعمل كنند جهة
منع موي زياده كه در جشم مي رويد ودخان بطم نافع بود جهة رطوبتي كه در جشم بود
بي انكه رمد بود ودخان قوارير كرم بود قطع سبل بكند وروشنايي جشم بيفزايد

دراج كوشت وي معتدل تر از كوشت قبج بود وحرارة كمتر مني را زيادة كند وشكم
ببندد ودماغ وفهم را زيادة كند ومصلح ناقهان بود ودراج را بشيرازي كبك كو خوانند
دراقن ودراقن نيز كويند بلغة اهل شام وان خوخ است وكفته شد **دردي الخمر**
بهترين وي دردي شراب كهن بود وطبيعت ان كرم وخشك بود محلل او رام بود وكلف
وغش را زايل كند واثرهايي كه مانند عدس بر روي بيدا شود جون بسايند وبا اشنان
خلط كنند وهر روز روي را بدان بشويند روي را باك كرداند وجلا دهد **دردي الخل**
در ديم مركه جون خشك كنند وبسوزانند مانند كفه در يا در ديكي كواري نو كنند وبر سر
آتش نهند وغايت سوختكي وي ان بود كه سفيد كردد وبشويند مانند توتياي سوخته
ووي محرق ومعفن بود ومسخن ومجفف كوشت زياده كه در ريشها بود بخورد وبار اتنج
بر سفيدي ناخن طلا كنند زايل كند وجون بار وغن مصطكي يا راتينج بياميزند وبر
موي مالند ويكشب رها كنند موي را سرخ كرداند وانجه شسته بود اثار دماميل وريشهاء
آن ببرد وتاريكي جشم زايل كند وانجه سوخته بود با مورد تازه بر شكم ومعده ضماد كنند
محكم كرداند ومنع سيلان رطوبات از ايشان بكند وجون ضماد كنند بر نشيب شكم وبر ريشها
قطع خون رفتن بكند وبر ورم بستان ضماد كردن نافع بود واكر بر بيرون رحم ضماد كنند
حيض باز دارد ومسكن ورمهاء كرم بود **درونج** صاحب منهاج كويد دو نوع است
فارسي ورومي وبهترين ان رومي بود وانرا درونج عقربي خوانند از بهر انكه بشكل عقرب
بود وصاحب جامع كويد در كوهستان شام واندلس بسيار باشد طبيعت ان كرم وخشك
است در سيوم وعيسي كويد كرم وخشك است در دوم بادها را بشكند وكزندكي جانوران
زهر دار را نافع بود ودرد رحم كه از سردي بود سود دهد وخفقان كه از سردي بود
زايل كند وبادهاء غليظ كه در معده وامعا ورحم بود لطيف كرداند وتحليل دهد
وبر كزندكي عقرب ورتيلا با انجير ضماد كردن وهمجنان خوردن نافع بود بغايت
وتقوية دل بدهد ومفرح بود وترياق همه زهرها بود ومقوي دل واولي آن بود كه
باشراب سيب ممزوج كنند تا سخونة وي كمتر شود وجهة خفقان با قدري كافور خلط
كنند بغايت نافع بود وخاصيت وي باقي بماند وكيفيت وي بشكند وابن زهر در خواص
آورده است كه جون قطعة از وي در اندرون خانه بياويزند طاعون در انجا نبود

واکر سوراخ کنند و ریسمانی بوی بندند وازمیان هر دو ران زن حامله بیاویزند
فرزند ویرا نکاه دارد از همه آفتی و محفوظ بماند واکر دشخوار زائیدن بروی سهل
شود و زود بزاید واکر بیاویزند بروی و سروی بر ریسمان بسته باشد وبن وی
سوراخ کرده باشند بدرازی ایمن باشند از خوابهای بد واز ترسیدن در خواب
واین از خواص است و سفین اندلسی کوید مسخن دل و معده و جکر بود و هضم طعام بکند
و سودمند بود جهة مالیخولیاء معائی بتحلیل نفخ و تلطیف غلظ اخلاط و مقدار مستعمل
از وی یکدرم بود و اسحق کوید دو درم و حمو کوید مضر بود بسر و مصلح ان رازیانه وقند بود
ورازی کوید بدل وی در دفع مضرة بادها که در رحم پیدا شود بوزن ان زرنباد و دو دانک
وزن ان قرنفل و شابور کوید بدل وی عاقرقرحا بود و کویند بدل وی دووزن
وی سورنجان بود **در وقیون** از جمله مخدرات بود و نبات وی بدرخت زیتون
ماند لیکن از یک کز کوتاه تر بود و ورق وی برنک ورق زیتون بود اما درازتر بود
و تنک تر و بغایت خشن بود و کل وی سفید بود و تخم وی بمقدار کرسنهٔ کوچک بود
بغایت صلب و لون وی مختلف بود و بیخ وی بدرازی یک کز بود و بستبری انکشت
و در کوهها روید و در طبیعت مانند بزر البنج و لفاح و خشخاش سیاه بود و مسکر
بود و اکر زیاده خورند کشنده بود و غثیان سخت و فواق و مغص آورد و اسهال خون و غشی
و مسبت بود و کشنده از چهار روز تا هفت روز مداوای انکس که ان خورده باشد قی کنند
تا معده را پاک کند و همان معالجه که در خوردن بزر البنج کفته شد **درداَر**
شجرة البق خوانند بپارسی درخت پشه کویند و بشیرازی اسفیدار و بسمرقند کلازم
و در صغدیان کبجاع و در اندلس شجرة النسم و در بخارا الامشکو و غرب نوعی از وی
است و صفت غرب کفته شود اما ورق درداردروی قبضی بود و جلائی و پوست
وی قابض تر و سردتر از ورق وی بود و طبیخ اصل وی چون بر استخوان شکسته نطول
کنند سود دهد و پوست ستبر وی چون یک مثقال باب سرد بیاشامند یا بشراب مسهل
بلغم بود و ورق وی چون سحق کنند و با سرکه بر جرب ریش شده مالند نافع بود و پوست
وی چون بر جراحات بپچند بصلاح آورد و اکر بکوبند و با سرکه بسرشند و بر برص طلا کنند
زایل کند و بیخ وی چون بر آتش نهند و بسوزد رطوبتی که از وی بیرون آید بکیرند و

درکوش

درکوش چکانند کری که از دیر بودی در ان حادث شده باشد زایل کند و عصارهٔ ورق
وی چون در کوش چکانند نیم کرم و دم کوش را نافع بود و اکر با عسل بیامیزند و در چشم
کشند تاریکی چشم زایل کند و رطوبة ثمر وی چون بر روی مالند جلائی تمام بدهد
و مسیح کوید ورق وی سرد و خشک بود در درجهٔ اول **دَرّ** ثمرة العلیق است و کفته
شود **در وبطارس** و دمطارس نیز کویند و معنی ان بلوطی بود یا سرخس بلوط
وان چیزیست که بر درخت بلوط کهن بپیچیده میشود مانند سرخس اما کوچکتر
بود و در وی حلاوتی بود باندکی و تلخی اما اصل وی با وجود شیرینی و تیزی
و تلخی عفص بود و قابض و معفن و در غایت حرارة بود چون بکوبند با بیخ همچنان
و بر موی ضماد کنند موی را بسترد و فالج و لقوه را نافع بود **درداب** دستنبویه
است و کفته شود **دراسج** کویند بعضید است و کویند نوعی از لبلابست واین
صحیح تر است و صفت هر دو کفته شود **دستنبویه** بلغة اهل شام شمام خوانند
بپارسی دستنبو وان نوعی از بطیخ کوچک است بوییدن وی و ادمان بدان نمودن
دماغ را کرم کند و سدهٔ وی بکشاید و بادی که در وی بود بشکند و کوشت وی
بطی الهضم بود و بوییدن وی سودمند بود و اکر خشک کنند و در ویرا بدان بشویند
پاک کرداند و جلا دهد **دفلی** حبن است و حبین نیز کویند وان دو نوع بود بری
و نهری و هر دو نوع را اسم الحمار خوانند بپارسی خر زهره و بشیرازی خر زهره و بهترین
ان سبز بزرک ورق بود و بغایت تلخ بود و کل وی بلون کل سرخ بود و ثمر وی صلب
بود و طبیعت وی کرم و خشک بود در سیوم و کویند خشکی وی در دوم بود و کویند در
درجهٔ اول و بغایت محلل بود خاصیت وی آنست که اکر طبیخ وی در خانه بیفشانند
قتل براغیث و ارضه بکند و وی محلل ورمهای صلب بود و حکه و جرب و درد پشت
و زانو ضماد کردن خاصه چون ورق وی بپزند و مانند مرهم بر ورمهای صلب
نهند بکدازاند و تحلیل دهد و اب ورق وی چون بر جرب و حکه طلا کنند نافع بود
و چون با شراب و سداب بجوشانند و بیاشامند سودمند بود جهة کزندکی جانوران
زهردار و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و مفاصل را نافع بود و فقاح وی و ورق
وی سم حیوانات بود از آدمی و سک و اسب و خر و استر و غیره مجموع حیوانات

وانجه ضعیف بود از حیوانات مثل بز و میش اکر دفلی در آب خوبسانند و از ان
اب ایشانرا دهند کشنده بود و اندکی از وی کوجب آورد سخت و باد در شکم بیدا کند
و آبی که دفلی در وی رسته باشد بد بود و فقاح وی بغایت معطش بود و ورق وی
جون باب بیزند و بپالایند و بهر یک رطل نیم رطل زیت کهن بر سران کنند و بجوشانند
تا اب بسوزد و روغن بماند و بعد از ان ثمن رطلی موم سفید بوان روغن نهند مانند
موهم و آن موهم بر جرب و حکه طلا کنند بغایت کمال مفید بود و اکر ورق وی خشک
کنند و بکوبند و بر ریشها افشانند خشک کرداند و وی مشش را ریش کرداند و حوالی
ان و مداوای کسی که دفلی خورده باشد باشهای جرب و خبیصها و لعاب بنکو و روغن
کل و کتیرا و تمر ستهر بر عجب مفید بود و همجنین انجیر با عسل و قند و حلاوها و جلاب
و دب عنب یعنی دوشاب انکوری اضافه جیزهای جرب کنند **دقطامانون**
مشکطر امشیع است و کفته شد **دقاق الکندر** در صفت کندر کفته شود
داب بپارسی صناد کویند و بشیرازی جنار بوست وی و جوز وی بغایت
خشک و در درجه اول سرد بود و جوب وی سرد و تر بود و ورق وی جون تر بود با شراب
بیزند و بر جشم ضماد کنند اب رفتن جشم باز دارد و ورمهای بلغمی و ورمهای کرم
که در زانو باشد سود دهد و اکر نیک بکوبند و بر ریشهای تر افشانند خشک کرداند
و سوختکی اتش را سود دهد و بوست وی جون با سرکه بیزند و بدان مضمضه کنند
نافع بود جهة درد دندان و سوختکی آتش و بوست وی جهة برص نافع بود و طبیخ
ورق وی درد جشم را نافع بود و خاکستر وی ریشهای جرکن زایل کند و ثمر وی
جون تر بود با شراب بیاشامند کزندکی جانوران را سود دهد و جون با بیه سوختکی
آتش نهند نافع بود و غبار که بر ورق و ثمر وی نشسته باشد بغایت مضر بود
بحواس و شش و اواز و باید که شیر تازه از پی آن بخورند و صاحب تقویم کوید مصلح ان
عود بود یا قرفه دارصینی و جوز وی با بیه بر کزندکی جانوران ضماد کردن
نافع بود و بوست وی جون بسوزانند جلایی تمام دهد تا بحدی که برص را شفا
دهد و جون ورق و ثمر وی بخور کنند در خانه خنفسی بکریزد **دلبوث**
نوعی از سوسن بری است و ان معروفست بسیف الغراب و بدان سبب این اسم بری

نهاده اند

نهاده اند که ورق ان مانند سیف است و بشکل ورق ایرسا بود اما ورق ایرسا باریکتر و کوجکتر
بود و ساق وی مقدار یک کز بود و کل وی سرخ رنک بود و برا سقراغابیون خوانند و بعضی
ماخاریون خوانند و کسقیون نیز کویند و اصل وی مانند دو بیاز کوجک بود زبر یکدیکر انک
در شیب بود لاغر بود و بالایی فربه بود و در وی قوة جاذبه بود و ملطف و محلل بود و در بغداد
ان بیخ را نافوخ خوانند و زنان بغداد جهة فربهی مستعمل کنند و جهة جلاء روی جون بدان
بشویند بغایت لون را نیکو کرداند و در بغداد بسیار بود و ارزان بها و بیخ بالایی وی جون
زن بخود بر کیرد حیض براند و جون با شراب بیاشامند شهوة جماع برانکیزد و بیخ شیبی وی
جون زنان بیاشامند قطع شهوة ایشان بکند و زهراوی کوید جون بیخ وی در شراب
خوبسانند و صاحب بواسیر هر روز مقدار یک رطل از ان شراب بیاشامند بواسیر خشک
کرداند و این مجربست و اکر خشک کنند بیخ وی و هر روز مقدار یکدرم با ماء العسل بیاشامند
همین عمل کند **دلیک** ثمر کل است جون کل بریزد ان ثمر حاصل شود مانند تخم سه کل سرخ رنک
و جون بخته شود در طعم وی شیرینی بود و در شام بعرف الدیک خوانند **دلینس**
نوعی از صدف کوجک بود که همجنان خام نمکسود میخورند و در صاد کفته شود **دلف**
صاحب منهاج کوید فراوی مانند سمور بود در همه حالتی و بالسی کوید کرمی وی کمتر از سمور
بود و سخونة وی معتدل بود از بهر انک طبیعت حیوان وی کرم و تر است **دلفین** ماهی
بزرکست سیاه رنک و سر وی مانند سر خوک ماهی خوانند و کوشت وی فربه بود و جون
بیه وی بکدازند در حنظلی که شحم ان بیرون آورده باشند و در ان بجوشد و در کوش جکانند کری
کهن شده و از ان نو همه زایل کند و کوشت وی سرد و غلیظ بود و دیر هضم شود و تمیمی کوید
کوشت وی مانند کوشت سک آبی بود در غلظ و در هضم و تولید سودا و کیموس بد و دندان
وی جون بر کودک آویزند نترسد و جون بیه وی بخور زند درد مفاصل را سود دهد **دماغ**
بهترین مغزها مغز مرغها بود خاصه کوهی و بهترین مغز مواشی بره و کوساله بود و شیخ الرییس
کوید مصلح کسی بود که زهر خورده باشد یا کزنده وی را کزیده باشد و بقراط کوید مجموع مغزها سرد
و تر بود و خونی سرد لزج و خلطی غلیظ از وی متولد شود و جون هضم شود بدن را فربه کند و دماغ را
زیاده کند و مرطب امعا و کرده بود و باه را زیاده کند اما مولد بلغم بود و اشتها ببرد و مغثی بود نزدیک
هضم شدن و بر معده اندوده شود و قی آورد و شکم نرم دارد و انجه بریان کرده بود دیرتر از معده

بكذرد از ابخره رسيده بود ومصلح وي نعنع وصعتر وفلفل وخردل ودارصيني وسركه بود
دماغ الديك والدجاج مغز خروس ومرغ جون بخورند بكزيدكي مار ودد نافع بود
وجون بسرشند بكرد اسباب ومقدار باقلائي بخورند خون رفتن بيني باز دارد خاصه
دماغ مرغ وخاصه كه ان خون از جب دماغ روان بود دماغ البعير دماغ شتر جون
خشك كنند وباسركه بياشامند صرع راسودمند بود دماغ البط مغز بط ودم مقعد را
سود دهد دماغ ابن عرس مغز راسو جون خشك كنند وباسركه بياشامند صرع را بغايت
مفيد بود دماغ الخيل مغز اسب محرق ومعفن بود دماغ الخفاش مغز شب پره باعسل جون
درچشم كشند درابتداء نزول اب نافع بود وخاكستران روشنائي چشم بيفزايد ومغز
وي تازه جون بر كف پاي مالند باه را برانكيزاند دم الاخوين شيان خوانند وايدع
ودم التنين ودم الثعبان بپارسي خون سياوشان كويند وبعر قاطر الدم خوانند ومولف
كويد ان سه نوع بود جكيده وخشبي وترابي بهترين ان جكيده صافي بود كه قطعا جوب
در وي نبود وطبيعت وي سرد وخشك وقابض بود وخشكي وي در دوم بود ومسيح كويد
سردي وي در سيوم بود ويوحنا كويد كرمست در اول وخشكست تا دوم منفعت وي انست
كه قوت معده وجكر بدهد وشقاق مقعد را وسحج امعا را بغايت مفيد بود وقطع خون رفتن
بكند از هر موضع كه باشد وجون نيم درم از وي بر روي زرده تخم مرغ نيم برشت بياشامند
شكم ببندد وسحج را نافع بود ودر داروهاي چشم قوت چشم بدهد وجراحتهاي تازه را
نافع بود وروفس كويد ريشها ودملها ودانها را نافع بود جون بران افشانند
وجالينوس كويد كوشت بر جراحتها كه در امعا بود وظاهر بدن برويانند ووي شش را
بد بود ومصلح وي صمغ عربي يا كثيرا بود وبدل وي در همه فعلي كاهو بود يا عصاره كاهو
وكويند خصي الحمار ومولف كويد وي صمغ بقم بود واز جزيره سقوطره خيزد ابجه جكيده
بود وان دو نوع ديكر از هند وستان خيزد از مواضع ديكر دم خون كرم وتر بود وكفته
شود هر يك بجاي خود دم الارنب بپارسي خون خركوش كويند نافع بود جهة بهق وكلف
جون كرم بدان طلا كنند ومنضج ورمهاي كرم بود بزودي وجون بآتش بريان كنند جهة
قرحه امعا نافع بود وقطع اسهال مزمن بكند وجون باشراب بياشامند سموم را نافع بود
دم الايل خون كوسفند وكاو وكوهي جون بريان كنند نافع بود جهة سمها كه بر پيكان كرده

باشد

باشند وذوسنطاريا را نافع بود واسهال كهن وكسي كه زهر خورده باشد دم ابن عرس
خون راسو جون طلا كنند بر خنازير ومفاصل تحليل دهد دم السلحفاة خون سنك
پشت ابخه بري بود جون باشراب بياشامند صرع را نافع بود دم الانسان خون
آدمي وقتي كه حجامت كنند بكيرند وباارد شملين بسرشند وباسداب تر وعسل طلا كنند
بر هر ريش كه بر اعضا باشد خاصه در ساق وريشها كه اب از وي روان بود بصلاح آورد
دم القراد بشيرازي خون كنه خوانند جون در ميان شراب كنند مستي زود آورد
واين از خواص است دم البقر خون كاو ماده جون بر جراحت ريزند خون ببندد دم الحلم
دم قراد است كه كفته شد منع موي زياده كه در چشم باشد بكند وقتي كه بكنند وبر موضع
ان طلا كنند ووي اقوي بود از دم ضفدع در منع رستن موي دم الحمام والورشان
والشفنين والدجاج خون كبوتر وخون ورشان كه بپارسي كنا كويند ومرغ اللهي خوانند
وخون شفنين كه ان بوتيمار است وخون مرغ خانكي بهترين ان بود كه از مرغان سليم كيرند
وطبيعت ان كرم بود جهة منع ورمها كه تولد كند بسبب سقطه باروغن كل نافع بود جهة
جراحات چشم در چشم چكانيدن سودمند بود خاصه خوني كه از بال وي بكيرند وخون
فاخته وكبوتر قطع خون رفتني كه از جب دماغ بود بكند دم الثور خون كاو نر جون تر
بود از جمله سمومات بود واز خوردن وي عسر النفس ووجع حلق ومري وسرخي زبان
وغثيان سخت وكرب واضطراب پيدا كند ودندان خائيدن وبخناق كشد وكزاز آورد
ومداواي وي بحقنه واسهال كنند وقي در اينجا خطرناك بود كه خناق آورد وبعد از
حقنه ومسهل ادويها كه نافع بود جهة فسردكي خون مانند بيخ انجدان وبوره وحلتيت
وخاكستر جوب انجير در سركه وفلفل وانفحها در سركه هند وخاكستر سرو وتخم كرنب
وعصاره عوسج وعلامات خلاص وي آن بود كه از دبر وي مانند زعفران جيزي بيرون
ايد واولي آن بود كه شكم ومعده وي آرد جو باماء العسل ضماد كنند واكر خون وي همچنان
كرم بر ورمهاي صلب ضماد كنند تحليل دهد دم الضفدع خون وزغ كه بشيرازي بك
كويند بهترين ان خون ضفدع زرد بود وسبز منع موي رستن بكند وموي زياده كه در چشم
باشد بكشند وبر موضع ان طلا كنند ديكر نرويد خاصه خون ضفدع سبز كوچك وجون
بسوزانند وخاكستر ان در بيني دمند خون رفتن باز دارد وعلي ابن العباس المجوسي كويد

دم

جون طلا کنند بر دندان برویاند و غیر او کویند که ضفدع و خون وی جون بر دندان
نهند دندان بیفتد و این مجربست **دم الحربا** خون افتاب برست که ان نوعی از عضایه است
منع موی زیاده که در جشم بود بکند جون بکشند و بر موضع ان طلا کنند **دم الخفاش**
خون شبپره جون بر پستان طلا کنند بر حال خود نکاهدارد و نکذارد که بزرک کردد
دم الحایض کویند مسکن وجع نقرس بود جون بروی جکانند و جون بر حمره بمالند
نافع بود و جون زن بخود بر کیرد منع آبستنی بکند **دم الکلب الکلب** خون سک دیوانه
سودمند بود جهة کزندکی وی و سم سهام ارمنیه و کویند بجه بیرون آورد و منع موی
زیاده که در جشم بود بکند و جالینوس کوید دروغست **دم الدب** خون خرس جون
کرم بر ورمها نهند زود بخته کند و ابن زهر در خواص آورده است که خون وی جون
در جشم کشند بعد از انکه موی زیاده برکنده باشند دیکر نروید و شریف کوید خون وی
جون دیوانه بیاشامد نافع بود **دم الورل والحردون** خون ایشان جون در جشم
کشند قوة باصره بدهد و ایشان نوعی از عضایه اند صفت حردون کفته شد و ورل
کفته شود **دم البومه** خون بوم نافع بود جهة ربو و همچنین ورق وی و کوشت وی
دم التیس خون بز نر که بشیرازی دکه خوانند بهترین آن بود که از بز کوهی کیرند
جهار ساله و وقتی کیرند که انکور رنک خواهد کرفت دیکی سنکین بیاورند و حلق
وی ببرند خون اول رها کنند و اخر وا ازان میان بکیرند در دیک و رها کنند تا سرد
شود بعد ازان قرصها سازند و رها کنند تا خشک شود و از غبار نکاه دارند و در
جایی ننهند که نم بود و جون خواهند که استعمال کنند جهة سنک کرده و مثانه
سه درم ازوی در کاسه شراب شیرین حل کنند و بیاشامند یا در آب کرفس کوهی در
وقتی که ساکن بود سنک کرده بریزاند عجایب و این جمله مجربست و جون تر بود بر
ورمها کرم طلا کنند نضج دهد **دم المعز** خون بز با عسل بیاشامند ذوسنطاریا را
نافع بود و جون بریان کنند سودمند جهة سم سهام ارمنیه جون با شراب بیاشامند
دم الحمل خون بره کویند سودمند بود بخاصیة صرع را **دم الفار** خون موش
جون بر ثالیل و مسامیر طلا کنند قلع کند **دم الخنزیر** خون خوک کرم و تر بود مانند خون
آدمی و کوشت وی مانند کوشت آدمی بود بطعم و قطعا فرق نتوانند کرد کسی که آدمی خوار

باشد **دم الدیوک والدجاج** خون خروس و مرغ نافع بود جهة خونی که از غشای
دماغ روانه بود **دم الحمار** خون خر منع رعاف که از حجب دماغ بود بود بکند
دم الخزفان خون خزفان جون بیاشامند صرع را نافع بود **دم الثعبان** و دم التنین
نیز کویند و ان دم الاخوین است و کفته شد **دهمشر** ابقر خوانند و طبیعت وی کرم
و خشک بود در قوة مانند نمک بود بلکه اقوی بود از وی جون سحق کنند و باسرکه بر حکه
اعضا طلا کنند زایل کند و جون سحق کرده بر موی غلیظ نهند رقیق کرداند و نرم بپارسی
شوره کویند **دند** بشیرازی باتو کویند و ان خروع صینی است و حب خطایی خوانند
و حب سلاطین نیز کویند و ان سه نوع است صینی و هندی و سجزی صینی بمقدار فستقی
بود و سجزی بمقدار بیدانجیر بود و میل بسرخی زند و نقط سیاه بران بود و هندی
از صینی کوجکتر باشد و از سجزی بزرکتر و مغز ان میل بزردی زند و بعضی کویند
حب الملوک دند است و این خلافست و خطا حب الملوک ماهودانه است و کفته شود
و طبیعت دند کرم و خشک است در جهارم و بهترین وی صینی بود پس سجزی پس هندی
و شربتی از وی یک حبه و نیم بود تا دو حبه و کویند از دو دانک تا نیم درم مسهل رطوبات
و سودا و بلغم لزجه در مفاصل بود نشاید که در شهرهاء کرمسیر مستعمل کنند الا در
شهرهاء سردسیر و طبیعتهای سرد و مصلح وی آن بود که پوست وی باز کنند بکارد
و باید که لب نزدیک وی نبرند اکر لب بپوست وی رسد سرخی لب زایل شود و سفیدی
مانند برص پدید اکردد مغز وبرا بکیرند و در اندرون وی مانند زبان کنجشکی بود انرا
بیندازند و با قدری نشاسته و ورق کل سرخ و زعفران و کثیرا و رازیانه بکوبند و اکر
خواهند که با ادویه مسهله ممزوج کنند با تربد و عصاره غافت و عصاره افسنتین
و مانند ان که همان مزاج داشته باشد و نباید که دند در ترکیبی که افیون و فرفیون
باشد مستعمل کنند و اکر با شیر خر و مسکه خورند هم شاید و وی سودمند بود جهة
مره سودا و بلغم و مسهل خلط خام بود و درد مفاصل را تحلیل دهد و سیاهی موی را
نکاهدارد و رها نکند که زود سفید کردد و عیسی بن علی کوید که وی سحج امعا آورد
و باید که بعد ازان شیر تازه خورند و غذا آب کوشت باب سیب و غوره و قدری نبید
بران افشانند و اکر ماهی خورند شاید و اکر حسویی سازند از برنج و جو مقشر بروغن

کل نافع بود **دنقه** زوان است وشلیم نیز کویند وکفته شود **دواء الحیه**
جنطیانا است وکفته شد **دوسر** زن خوانند وان حشیشی است که در میان کندم
دوید بشیرازی تخم ان کوکاس خوانند وطبیعت ان کرمست در اول وخشك است در
دوم وکویند سرد است ووی ملین ورمهایی بود که در ابتدا بغایت صلب بود وجون
بر داء الثعلب ضماد کنند سود دهد وجون باارد بر غرب ضماد کنند سودمند بود و
غرب ناصوری بود که نزدیک چشم پیدا میشود در کنج چشم و دو درم از وی مسهل کرم بود
ووی مضر بود بانثیین ومصلح وی کثیرا بود وبهترین وی سیاه رنك بود وعصاره که از
حشیش وی کیرند باید که با ارد می آمیزند وخشك میکنند وبعد از ان استعمال کنند
دوم درخت مقل است ودر میم کفته شود **دوقو** تخم جزر بری است وبیخ ان شقاقل
است وکیاه وی خرس کیاه خوانند وکند کیا نیز کویند وبغایت خوش وی را دوست دارد
وکویند دوقو تخم کرفس بری است وخلافست وبیونانی دوقس خوانند ودوقست نوعی
آزاست وبشیرازی بدران کویند وصفت ان در قاف در قوقا کفته شود ودوقو اغریا
ودوقو بری ودوایا اغریا نیز کویند ودر قوقالس صفت همه کفته شود وبهترین دوقو تازه
زرد رنك بود وطبیعت ان کرمست در سیوم وخشك است در اول وکویند کرم وخشك است
در دوم وعیسی کوید کرمست در سیوم وخشکست در دوم مغص را ساکن کند وبول وحیض
براند وسج اطفال را نافع بود ومقدار شربتی یکدرم بود ومفتح سده بود وفضلهاء بلغمی
غلیظ از سینه پاك کند وسرفه که از سبب ان بود زایل کند وکزندکی عقرب را نافع بود
جون بپزند واب ان بیاشامند یا بر موضع کزندکی ریزند وروفس کوید قوت معده بدهد
وهضم طعام بکند ومنی بیفزاید وجالینوس کوید شهوت باه را برانکیزد ونفوط آورد و
واربیاسیوس کوید استرخاء مفاصل را نافع بود وسنك مثانه بریزاند وفولس کوید
کرمها وحب القرع بکشد جون با شیح ارمنی وترمس بیاشامند ووزن ان ودیسقوریدوس
کوید مهیج شهوت جماع بود ومدر طمث وصاحب تقویم کوید وی مضعف مثانه بود ومصلح
ان تخم مورد بود یا بلوط وصاحب منهاج کوید مضر بود بمثانه وشهوت جماع ببرد ومصلح
ان مصطکی بود **دول** کوید طالیسفر است وکفته شود **دوباروج** کویند کالج است
وکفته شود **دود القرمز** دود الصباغین خوانند وان کرمی است سرخ که در درخت

بلوط

بلوط یابند ووی صدفی شکل بود کوجك مانند حلزون وجالینوس کوید جون از درخت
بکیرند وتر بود سرد وخشك بود در دوم وصفت وی ومنفعت وی در باب قاف در قرمز
کفته شود **دود الحریر** بپارسی کرم ابریسم کویند جون بکیرند وخشك کنند وسحق کنند
وسه درم از وی بر حسویی که از ارد کندم بود اضافه کنند وبیاشامند جند روز
بپایی لون وی را بغایت نیکو کرداند وبدن را فربه کند واکر یکی از وی خشك کرده در خرقه
ارغوانی بندند وبر محموم اویزند بغایت سودمند بود **دوغ** مخیض بقر است وکفته
شود **دوقص** بصل است وکفته شد **دورحولی** نوعی از سوسن بری است که بیونانی
کسیقیون خوانند وان دلبوث است وکفته شد **دود شجر الصنوبر** کرم درخت صنوبر در
قوت مانند ذراریح بود در فعل همان عمل میکند وان سبز رنك بود وجون بکوبند وبر
موضعی ضماد کنند کوشت را تباه کند واکر برورمی ودملی که محتاج بود بشکافتن
بران نهند بشکافد **دوص** آبیست که آهن تافته در ان اندازند واز مقویات
باه بود ومنفعت ان در صفت حدید کفته شد **دواء النمر** بیخ نزوك است
ودر نون صفت نزوك کفته شود **دواء الحطاف** خالد ومیون است وکفته شد
دهنج سنکی سبز است بپارسی دهانه کویند وان دو نوعست کرمانی وفرنکی بود
وبهترین ان فرنکی بود وشیرین وامتحان شیرینی وترشی ان جنان کنند که دهانه را
بسایند وبر روی آبینه کنند ورها کنند تا خشك کردد اکر آینه زنك برآورد تلخ بود و
اکر نه شیرین بود وطبیعت ان سرد وخشکست ودر طبیعت نزدیك بتوتیا بود نافع بود
جهة سفیدی جشم با مروارید ناسفته وتوتیا هندی از هر یك مساوی کوفته وبیخته
بحریر مانند سرمه در جشم کشند ووی از جمله سمومات بود واکر حل کنند وکسی که
زهر خورده باشد بیاشامد دفع زهر بکند واکر کسی که نخورده باشد وبخورد سم
مهلك بود واکر بر موضع کزندکی عقرب مسح کنند درد ساکن کند واکر سحق کنند وقدری
با سرکه بکدازند وبر قوبا که از مره سودا بود بمالند زایل کند وسعفه که در سر وجمیع
اعضا بود سود دهد **دهمست** درخت غار است وکفته شود **دهن الحل** شیرج
است بپارسی روغن کنجید خوانند وشیرجت وروغن شیره نیز کویند بشیرازی
روغن خوش خوانند ودر شین کفته شود در شیرج منفعت ان **دهن الخلوق**

روغن زعفران است وصفة ادهان در مقالهٔ دوم در مرکبات کفته شود
دهن عسلي اومالي است وکفته شد دهن البلسان روغن بلسان از درخت
بلسان کیرند بعد از طلوع شعري نشتري از آهن ساخته اند زیر هر برکي شق
کنند جنانکه بدانجایکاه که روغن است برسد وترشح بنیاد کند و دوانه کودد
وکویند به بنیه حاصل میکنند وکویند شیشها ساخته اند که هر یک بنج مثقال
ازان بکیرد و در شیب هر برکي که شق کوده باشند بیاویزند و بهترین وي آن بود که تازه
باشد و بوي وي قوي بود وامتحان وي جنان کنند که جون بر صوف جکانند وبشویند
هیچ اثر بر صوف نماند واکر اثر بماند مغشوش بود واکر بر شیر جکانند شیر ببندد
واکر در اب جکانند وحل کنند مانند شیر سفید شود واکر بر ابریشم جکانند وابریشم
رابسوزند وخاکستر آن بسر شد ودر آب اندازند در بن اب نشیند وانرا شیر
بلسان خوانند وصمغ بلسان خوانند وبحقیقت ان روغن نیست بلکه صمغي است
وان موضع که بلسان از انجا خیزد در قدیم باغ فرعون بوده است وانرا عین آشمس
خوانند وبلسان از معجز عیسي علیه السلام است وحب بلسانرا نیز روغن هست
وصفت حب بلسان کفته شد وصفة عود بلسان در عین کفته شود وحب ان
بقوة تر از عود ان بود وامتحان روغن بکند تا نیز کنند وسوزن جوال دوز ومولف
کوید این دو امتحان معتبر نیست که بروغن مغشوش کنند تا وسوزن افروخته میشود
وغش ان بروغن صنوبر بیشتر کنند وروغن مصطکي وروغن حنا وشمع کداخته
کنند وبرانبج جهة آنکه جون کنند تا بدان جرب کنند وباتش دارند برافروزد
وطبیعت روغن بلسان کرم وخشک بود در سیوم وکویند در دوم ولطافت وي از حب
وعود زیاده بود ودر جشم کشیدن جهة نزول اب نافع بود وروشنائي جشم بیفزاید
وسردي رحم را نافع بود وجون زن بخود برکیرنه باموم وروغن کل مشیمه وبجه
بیندازد وجون بیاشامند بول براند وعسر البول را نافع بود ودفع سموم بکند مثل
خانق النمر وافیون وکسي که فطر خورده باشد وکزندکي جانوران جون دو دانک
ازوي با آبي که نانخواه در وي جوشانیده باشند بیاشامند بغایت نافع بود وسنک
کوده بریزاند ومرضهاي بلغمي را نافع بود ومولف کوید جهة رعشهٔ مزمن بغایت

نافع بود ومجرب وبدل ان بوزن ان دهن داذي یا نیم وزن ان روغن نارکیل ودانکیم
ان زیت کهن وکویند بدل ان روغن رازقي است ونیم وزن ان آب کافور وابن ماسویه
کوید بدل ان یک وزن ونیم ان روغن زیت بود وابي ریحان در صیدنه کوید بدل ان
دو وزن ان زیت خالص بود وکویند جون حب بلسان بکوبند ودر روغن رازقي
بجوشانند بدل ان بود وکویند بدل ان روغن کادي است که در وي مربجته باشند
دیودار دیدار کویند ومعني دیوار شجر الجن است وان نوعي از ابهل است یامقل
وانرا صنوبر هندي کویند وعید ان وي مانند عید ان زرنباذ بود در شیري دیودار
لبن وي بود وکرم وتیز ومحرق ومعطس بود وکرمي وي کمتر از خشکي بود جنانچه
بیوست وي در سیوم بود استرخاء عصب وفالج ولقوه را نافع بود جنانچه هیچ
بهتر از وي نبود ومرضهاي سرد که در دماغ بود وسکته وصرع را نافع بود وسنک کرده
ومثانه بریزاند وطبیعت ببندد ودر طبیخ وي نشستن استرخاء مقعد را
نافع بود ودبودار کویند دیواسبست حند قوقي است وکفته شد دینارویه
حزا است وکفته شد دیوبافوسیطس اصل اللوف است وکفته شد دینار
بسریاني بزر الکشوث است وکفته شد دیاقودا شراب خشخاش است که با
بوست بزند دیفروجس دیفروجاس کویند ودیبرجاس هم خوانند وان
سه نوع است یکنوع معدني بود که در جزیره قبرس از جاهي بیرون مي آورند وآن نوعي
از طین است لیکن بصلبي سنک بود جون بافتاب خشک کنند ونوعي دیکر نقلي است که
از مس میکیرند جون مس بکدازند وآب بروي ریزند جون از بوطه بیرون آورند
در شیب ان یابند ونوع سیوم مرقشیثا است که مي سوزانند مانند کلس ولون وي
مانند نفرتم بود وجالینوس کوید طعم وي مرکب بود وقبض وي زیاده از حرارة بود و
بغایت مجفف بود نافع بود جهة ریش دهن جون تنها مستعمل کنند واکر با عسل کف
کرفته بود خناق را نافع بود وهر ریشي که در دبر وعانه ودهن بود بغایت سودمند
بود وکوشتهاء زیاده بخورد وریشهاء بد که در بدن بود جون با صمغ البطم بیامیزند یا
در موم روغن کنند واستعمال کنند باصلاح آورد وجون با سرکه سحق کنند وبرحکه
طلا کنند زایل کند وجون سحق کنند وبرموي غلیظ افشانند رقیق ونرم کرداند دبک

وقوع وي م

بپارسي خروس كويند خصية وي رعشه ودرد مفاصل را نافع بود خاصه جون
باشبث وبسفايج وبيار بپزند وصاحب منهاج كويد باشبث تنها بپزند تا دانكي
اب بماند وان مرق بياشامند ومرق خروس بير دبور را نافع بود وجون بسفايج
وشبث اضافه كنند وقولنج را نافع بود وجون بشكافند بعد از انكه كشته
باشند وكويند جون زنده بود وبر كزندكي افعي مار وود نهند بغايت نافع بود
وبوست كه در اندرون سنكدان وي بود ان بوست زرد تنك كه مي اندازند اكر خشك
كنند وسحق كنند وباشراب بياشامند درد معده را بغايت نافع بود ومجرب ومولف كويد
باقدري نبات سحق كنند وسفوف سازند همين عمل كند **ديبسافوس** انرا خس الكلب
خوانند وجوامقه نيز كويند ومشط الراعي هم خوانند وان نوعي ان خار است بشير ازي
ويراطوسك كويند وساق وي دراز بود خارناك وورق وي مانند ورق خس بود وخارناك
بود ومعني ديبسافوس عطشان بود وجون خشك كردد لون ان سفيد كردد وجون
بشكافند درميان ان كرمهاء كوجك بود وجون تر بود بوست از وي باز كنند وخورند
ودر طعم وي اندك تيزي بود وطبيعت وي وبيخ وي خشك بود در دوم بيخ وي جون
باشراب بجوشانند وبكوبند تا بقوام مرهم شود وبر مقعد ضماد كنند شقاق را زايل كند
واكر بر ناصور نهند سود دهد وكل وي خواه خشك وخواه تر اما تر نيكوتر بود وجون
بكوبند ودر خرقه پاك كنند وسر خرقه ببندد ودرميان شير نهند وبمالند جندانكه
هيج در خرقه نماند وان شير بر شيري ديكر كنند مجموع يكپاره كردد وببندد واكر در آب
بمالند همجنان كه كفته شد وسه بامداد بناشتا بياشامند سبرز را دفع كند وجون
بجوشانند وبخورند مسخن بود وبول براند واكر جوشانيده ضماد كنند بر موضعي كه قطع
خواهند كرد منع حس بكند **ديك بر ديك** بشيرازي مرك موش عجلي خوانند آكله
را نافع بود وهر ريشي كه عفن شده باشد وكوشت زياده بخورد وبواسير را قطع
كند وبوي كند ان ببرد ووي از جمله سميات مهلك بود وخنازير را نافع بود

باب الذال

ذاقي الاسكندراني معني ان بيوناني غار الاسكندراني بود وديسقوريدوس كويد ورق ان از ورق مورد
بزركتر بود ونرم از و بغايت سفيد بود وثمر وي درميان ورق بود بمقدار نخودي

ودر كوهستانها رويد وبيخ وي مانند بيخ مورد بري بود ليكن بزركتر وخوشبوي
بود وجون بيخ وي بكيرند مقدار شش درم وباطلا بياشامند نافع بود جهة دشخواري
زادن وجكيدن نكيرد وجهة كسي كه بجاي نكيز خون از وي آيد وجالينوس كويد طبيعت
وي بغايت كرم بود ودر طعم وي تلخي بود ومجربست بآنكه بول وحيض براند **واما**
خاماذافي معني ان غار الارض بود وديسقوريدوس كويد ورق وي مانند ورق
غار بود ولون وي سبز بود وقضبان وي مانند يك كز بود وثمر وي كرد بود وسرخ رنك
بيوسته بورق وورق وي جون نيك بكوبند وضماد كنند صداع را ساكن كرداند والتهاب
معده وجون باشراب بياشامند مغص را ساكن كرداند وعصارة وي جون باشراب
بياشامند بول وحيض براند وجون زن بفرزجه كند وبخود بر كيرد همين فعل كند
وجالينوس كويد قوة وي مانند قوة ذاقي الاسكندراني بود وعبد الله بن صالح كويد
فرق ميان ذاقي الاسكندراني وخاماذافي آنست كه ورق ذاقي الاسكندراني اول
پهن بود وبا قضبان بود وخاماذافي ورق وي كوجكتر بود واز قضبان جدا بود
وباقي مانند همه يكديكرند **ذافنويداس** بيوناني يعني مانند غار خاصه ورق
وي انجه محقق است نوعي از مازريون است كه ورق ان پهن بود ومازريون نيز كويند
وبير بري ادادا كويند وكفته شد واستعمال كردن ان بد بود **ذبل** جلد
سلحفاة هندي بود وكويند بحري جون بسوزانند وخاكستر وي بسفيده تخم مرغ
بسرشند وطلا كنند بر شقاق كعبين وانكشتان نافع بود وجهة شقاقي كه زنانرا
در نزديك حيض آمدن پيدا شود بغايت نافع بود **ذباب** ابن زهر كويد مكس الوان
بود هر حيواني را مكسي معين بود از شتر وكاو وشير وسك وامثال ان واصل ان
كرمي بود ومكس آدمي از سركين حاصل مي شود واصل ايشان كرمي كوجك بود كه از
بد نفاء ايشان بيرون آيد از هر حيواني كه باشد وان كرم با مكس شود وزنبور
وهمو كويد جون بكيرند مكسي بزرك وسر وي بينداز ند وبه بدن وي شعيره
كه در مژه باشد حك كنند حكي سخت زايل كند واكر مكس بكيرند وبازرده تخم مرغ
سحق كنند نيك وضماد كنند بر جشمي كه كوشت سرخ در اندرون وي جسفيده باشد
وبيوناني كرماسيس خوانند در ساعت ساكن كند واكر حل كنند بر داء الثعلب حكي

سخت داء الثعلب را زایل کند واکر بر کزندکی زنبور بمالند سخت درد ساکن کند
و دیسقوریدوس کوید بر کزندکی عقرب و زنبور و نحل جون بمالند سخت جند
نوبت بر موضع کزندکی بغایت نافع بود واین بخاصیت است وجون وی را بسوزانند
و با عسل بر داء الثعلب و داء الحیه طلا کنند موی برویاند وخاکستر وی سرد وخشک
بود ذراریح حیوانیست از مکس بزرکتر بمقدار زنبور سرخ اما باریکتر بود وبغایت
سرخ رنک و نقط سیاه بران وان سم مهلک بود ومؤلف کوید در حوالی همدان و
کوهها و آن نواحی بسیار باشد هریک بمقدار زنبوری بزرک و بر نبات شبرم نشسته
باشند وغذاء ایشان شبرم بود و بی حد باشند دران صحراها وجون خواهند که
استعمال کنند در کوزهٔ نو کنند وسران بکتان بارهٔ بکیرند و واشکونه بر سر دیکی که
سرکه دران جوشد بنهند تا بخار سرکه بایشان رسد وخناق شان بکیرد بعد ازان
مستعمل کنند و بهترین وی ذهبی رنک بود و طبیعت وی بغایت کرم بود وخشک
و کویند کرم وخشک بود در دوم جون بر ثالیل طلا کنند قلع کند واکر در موم روغن
کنند برص ناخن زایل کند وناخن تباه شده بیندازد برودی و بر برص و بهق با سرکه
طلا کردن نافع بود و با خردل سحق کرده طلا کنند موی برویاند و ورم سرطانی بکدازد
جون با زیت بپزند تا غلیظ شود و بران طلا کنند و بر جرب و قوبا طلا کردن
نافع بود و اندکی از وی جون با ادویه بود که دفع مضرت وی بکند مدر بول بود و
کویند اکر در زیت بجوشانند موی بر داء الثعلب برویاند و اکر کزندکی عقرب بوی
حک کنند نافع بود و اکر در روغن کنند ویک هفته در افتاب نهند و ازان قطرهٔ در
کوش جکانند درد کوش زایل کند وکری ببرد و روغن وی محلل ورمهاء بلغمی بود صلب
وهرکس که یک ذراریح بخورد کویند کشنده بود وعلامت وی ان بود که ورم زهار
و قضیب ونواحی ان بیدا کند وقرحهٔ مثانه و بول ببندد و بعد ازان خون و کوشت
باره بعوض بول بیرون آید وسوزش و اسهال سحجی وغثیان و اختلاط عقل وسوزش
حلق وافتادن در وقت برخاستن وغشی وتاریکی جشمها وطعم دهان مانند طعم
قطران یافتن وسه تسوج از وی قرحه مثانه بیدا کند بخاصیت با وجود انکه
سنک مثانه بریزاند واکر خواهند که در دوائی مستعمل کنند یک تسوج با ادویه که

بعدم

مصلح

مصلح وی بود مانند کثیرا و مداوای کسی که ان خورده باشد بقی وحقنه وشیر
تازه اشامیدن ولعاب و روغن بادام شیرین وجلاب ومرقهای جرب و
بیض نیم برشت کنند وصاحب منهاج کوید مصلح وی حب کاکنج وطین مختوم
بود وبدل وی کویند طینوث است وکویند کرم درخت صنوبر ذریرة جاروس
هندی است بشیرازی زرة خوانند وان دو نوع است سفید وسیاه بهترین ان
سفید فربه بود وطبیعت ان سرد وخشک است ومجفف قطع اسهال بکند واکر استعمال
کنند مانند ضماد سرد کرداند وجفاف بیدا کند ذُرَق حند قوقا است وکفته شد
ذرق الخطاطیف بپارسی سرکین پرستوک خوانند جون در جشم کشند سفیدی
که در جشم بود زایل کند ذفکر فطراسالیون است وکفته شود ذِفزی نوعی
از سداب بری است وبوئی بد دارد وکلاوی زردی خوش رنک بود جون بکوبند
ورق آن و بیاشامند جهة درد اندرون وتب ربع و درد جکر سودمند بود ذنب
الخیل نباتیست که در خندقها وکوهها روید وقضبان وی مجوف بود وبسرخی
مایل بود وصلب بود و بر کره ونزدیک کره ورق بود مانند ورق اذخر باریکتر
و اطراف وی بسیار بود مانند ذنب الخیل وبیخ وی صلب بود وطبیعت وی سرد
بود در اول وخشک بود در دوم وکویند سرد وخشک بود در دوم وقابض بود خصوص
عصارهٔ وی ومجفف بود بغیر لذع وقطع خون رفتن بکند وجراحتهای عظیم
جون بر وی ضماد کنند باصلاح آورد واکرچه عصب بود وفتق را نافع بود وقرحهٔ
امعا ومجموع انواع شکم رفتن جون با آب بیاشامند نافع بود وعصارهٔ وی رعاف
را نافع بود وبیخ وی وحشیش وی سرفه وعسر النفس را نافع بود و ورم معده وجکر
واستسقا را بغایت نافع بود وآن نوعی از لحیة التیس است وبسیار مستعمل کردن
مراخی اعصاب بود ومصلح وی خمیره بنفشه بود ذنب الفاره لسان الحمل است
وکفته شود وبدان سبب بدین اسم خوانند که خوشهٔ وی بذنب موش ماند ذو خمسه
اوراق وذو خمسه اصابع فنجنکشت است وصاحب جامع سهو کرده است
که میکوید فنطافلون غیر بنجنکشت است ودرین باب قول صاحب منهاج معتبر
است وذو خمسه اقسام وذو خمسه اجنحه نیز کویند ودر باب با در صفت بنجنکشت

كفته شد ودر باب الف در صفت اثلق وجند اسم دیکرکه داردهم کفته شد
ذو ثلاث حبات زعروراست وکفته شود ذو ثلاث شوکات شکاعی
است وکفته شود ذو ثلاث ورقات این اسم برجند جیز واقع است برحند
قوقا وبرخصی الثعلب وبرفضفصه وبرحومانه وهریك درباب خود کفته شد
وشود ذو ثلاثة الوان وذو ثلاثة اوراق نیز خوانند وان طریفلن است وطریفولیون
هم کویند وکفته شود ذهب بپارسی زر کویند طبیعت وی معتدل ولطیف
بود وبولس کوید کرم ولطیف بود نافع بود جهة درد دل وخفقان وبتقویهٔ آن
ودر ادویهٔ داء الثعلب وداء الحیه طلا کردن نافع بود وسحالهٔ وی در دهن کرفتن
کنده دهن زایل کند ودر جشم کشیدن قوة باصره بدهد وروشنایی بیفزاید
اکر میلی زرین هر بامداد در جشم کشند بغایت نافع بود وسحالهٔ وی یعنی آنجه
بسوهان زده باشند در ادویهٔ جهة دفع سودا بغایت مفید بود ومحلول وی
لطیف تر بود واقوی تر از سحاله وصاحب منهاج کوید مقدار مستعمل از وی قیراطی بود
وکویند مضر است بمثانه ومصلح وی مسك وعسل بود وصاحب تقویم کوید مضر بود
بمثانه والات بول ومصلح ان حب الاس وشاهبلوط بود وشربتی از وی دانکی بود
ودیسقوریدوس کوید نافع بود جهة حزن دل واندوه وغم وبادی که در دل بود
وعشق وفزع که از شدة سودا بود وخاصیت وی آنست که نافع است عظیم درد دل را
وبولس کوید بدن را فربه کند وسرکردش را نافع بود وجذام را بغایت سود مند بود
جون سحالهٔ وی در ضمادات مستعمل کنند وعرق النسا ونقرس وفالج را نافع بود جون
با ادویهٔ بیاشامند مثل بسفایج وکما دریوس وسود مند بود همه دردهای
سوداوی ومقوی اعضاء اصلی بود ودر خواص آورده اند اکر بزمهٔ کوش بسوزن
زرین سوراخ کنند دیکر فراهم نشود واکر پارهٔ زر خالص بر کودکی اویزند نترسد
وصرع کرد وی نکردد ومجربست وکسی که داخس داشته باشد وداخس بشیرازی
خوی درد خوانند انکشتری زرد در انکشت کند درد ساکن کردد ومجربست وهم
در خواص آورده اند که اکر نیم دانك زر سرخ در ده رطل زیبق اندازند غوص کند
واکر هر جسم دکر که باشد یك رطل در اندازند غوص نکند ذیب بپارسی

کرك کویند سروی در برج کبوتر بیاویزند هیج حیوان موذی کرد ان برج نکردد
البته ودماغ وی جون بکدازند باب سداب وروغن زیت ودر جسد مالند نافع بود
جهة هر علتی ظاهر وباطن که در بدن باشد از سردی واکر جشم وی بر کودك ببندند
نترسد واکر کرکی دفن کنند نزدیك دیهی هیج کرك نزدیك ان دیه نکردد واکر
سرکین وی در پوست بزی کنند که پارهٔ از وی کرك خورده باشد وبر خاصره صاحب
قولنج نهند بکشاید واین مجربست وسرکین وی جون بردارن صاحب قولنج بندند
بریسمانی که از پشم کیشی بود که بعضی از وی کرك خورده باشد بغایت نافع بود
واکر بعوض پشم غوج در پوست ایل بندند واز ران وی بیاویزند همین عمل کند
واکر انبوبی کوجك از نقره بسازند وانبوب بشیرازی مسره خوانند وباید که
دو کوشه داشته باشد ومقدار باقلایی در وی کنند وصاحب وجع از خود
بیاویزد نافع بود ومجرب بغایت وبکرات امتحان کرده وکویند جون سرکین خشك
وی سحق کنند ودر انبوبی کنند ودر حلق صاحب خناق دمند که سبب آن
رطوبة بود نافع بود وابن زهر در خواص آورده است که کرك خاك وکیاه نخورد
الا وقتی که رنجور کردد همجنان سك وهمه حیوانات قضیب ایشان از عضله
وعصب بود الا روباه وکرك که از استخوان بود واکر دنب وی در جایی که علف
خوار کاو بود بیاویزند مادام که ان اویخته باشد اکر جه کاو کرسنه بود قطعا کرد
ان نکردد واکر در موضع سرکین وی بخور کنند موشان انجا یکجا جمع شوند واکر زن
بر سر بول کرك شاشد هرکز ابستن نشود واکر خصیهٔ راست وی بکوبند با زیت
وپارهٔ پشم بدان بیالایند وزن بخود برکیرد شهوة وی منقطع شود واکر زهرهٔ وی
بوزن دانکی باعسل یا باشراب بیاشامند تنها کهن زایل کند وجشم وی کسی که با خود
دارد منع صرع بکند وهیج سباع وکزنده کرد وی نکردد واز راه زنان ودزدان
ایمن باشد واین از خواص است وشیخ الرئیس کوید زهرهٔ وی منع تشنج وکزاز بکند
وریشهای عصب خاصه که از سردی بود وجون سعوط کنند بدان نزلها سخت
نافع بود ودر خواص ابن زهر آورده است جون کرك اسبی را بکزد واز وی جدا شود
ان اسب بر مجموع اسبان در رفتن سبق کیرد وبیه وی داء الثعلب وداء الحیه را

نافع بود جون بدان بمالند وجاحظ کوید اکر آدمي خون الود بود وکوك بوي
خون بشنود قصد وي کند اکرجه سلاح تمام داشته باشد ودر شجاعة وبهلواني
نظیر نداشته باشد تا بحدي درپي وي کند که وي را بخورد وهمو کوید اکر سر کرك
در موضعي که کوسفند بود دفن کنند مجموع بمیرند واکر نکاح نامه بپوست بزي که بعضي
از وي کرك خورده باشد بنویسند قطعا در میان زن وشوهر موافقت نباشد خویشتن
البته وپوست وي وجشمهاي وي جون جمع کنند وآدمي باخود دارد برخصم غالب اید
ومحبوب خلایق کردد **باب الراء راوند**
بپارسي ریوند کویند ومولف کوید بیخ ریباس است وصاحب منهاج کوید دو نوع
است جیني وخراساني معروف بود براوند الدواب جهة جهارپایان
مستعمل کنند وجیني جهة آدمي وبهترین ان جیني بود که جون سحق کنند برنك زعفران
بود وجون بشکنند اندرون وي بطریقه کوهان کاو بود وان را ریوند جیني خوانند
وباید که سمهاء بزرك بود مانند سم اسب وباید که قطعا سوراخ در وي نبود
وطبیعت ان کرمست وکویند معتدلست ومسیح کوید کرمست درسیوم وخشك
است دراول وکویند کرم وخشکست در دوم جون سحق کنند با سرکه وبر کلف روي
مالند زایل کند وجون بیاشامند بادها را نافع بود وضعف معده ودرد کرده
ومثانه ورحم ودرد جکر ومغص وورم سپرز وعرق النسا ونفث دم که از سینه
بود ودبو وفتق وفواق وخفقان وقرحة امعا واسهال وتبهاي دایره وسموم
وکزندکي جانوران وشربتي از وي نیم درم بود تا دو درم وکویند از دانکي تا یك درم
واکر با سرکه برقوبا طلا کنند زایل کند وجون با اب ضماد کنند بر ورمهاء کرم مزمن
بکدازاند وجالینوس کوید نافع بود درد جکر وسپرز را وسدة جکر وامعا بکشاید
وخاصیة وي درجکر ودردان اکرجه مزمن شده باشد وورم وصلابة ان وقوة
جکر زیادة از همه جیز بدهد واریباسیوس کوید نافع بود با سبهلي که از ضعف معده
بود وشیخ الرئیس کوید جون روغن وي بمالند جهة فسخ که در عضله حادث
شود ودردان وامتدادان نافع بود ومجهول کوید جون طلا کنند میان هردو شانه
خوف از دل ببرد وسفنین اندلسي کوید مقوي اعضاي باطن بود وسدة بکشاید

ورطوبتهاي فاسد خشك کرداند وطبیعت پاك کند از بلغم لزج وخلط خام واستسقا
را نافع بود وسنك کرده ومثانه بریزاند وبغایت نافع بود جهة درد مثانه وبول
براند وانواع اسهال که از سدة ماساریقا بود وجکر با از رطوبة بسیار سودمند بود
وجون با صبر بود فعل وي اقوي بود وهمچنین با هلیله کابلي جهة تنقیة دماغ تنقیة
تام بود وذهن را نیکو کرداند وصداع بلغمي زایل کند واکر ایارج لوغاذیا کهن با وي
اضافه کنند فعل وي قوي تر بود ونافع بود خواه با وي وخواه تنها بخدر وفالج
وعلتها که از سردي دماغ بود وسودمند بود جهة قولنج بلغمي وریحي واطلاق طبیعت و
تحلیل ریاح بکند وتب ربع وتب صفراوي را نافع بود وفولس کوید بدنرا پاك کرداند
از همه حرارتها وورمهاء کرم را نافع بود ودرد جکر وسپرز و بوحنا کوید ورم
معده را ودرد شش وجکر را نافع بود وبواسیر وناصور که در مقعد بود جون سحق کرده
بران پاشند خاصه با انزروت وکویند مضر بود بسپرز ومصلح وي صمغ عربي بود
وبدل آن نیم وزن ان زراوند مدحرج وبوزن ان ورق کل سرخ وسنبل ورازي کوید
بدل ان در ضعف جکر ومعده یك وزن ونیم ان ورق کل سرخ وبیخ یا ان سنبل **راسن**
نارکیل است وکفته شود **رازیانج** بري بود وبستاني بود بستاني را مارثون خوانند
وبري را اقومارثون بهترین آن بستاني بود تازه وبري کرم وخشك بود درسیوم وبستاني
در دوم وبري را بشیرازي خوللو خوانند وبستاني ورق وي کرم بود در اول وتخم وي
وبیخ وي کرم بود درسیوم وبقراط کوید کرم بود در دوم وخشك بود در اول
سده بکشاید وروشنائي جشم بیفزاید خاصه صمغ وي ونافع بود جهة نزول
اب جشم ودر نزدیك فرود آمدن اب ورازیانه جون بخورند شیر زیاده کند وتخم
وي همین عمل کند جون بیاشامند یا با جو بپزند واکر طبیخ وي با شراب بیاشامند
کزندکي جانوران را نافع بود وطبیخ وي حیض وبول براند ومحلل ریاح بود وجون
با اب سرد بیاشامند در تبها غثیان التهاب معده ساکن کرداند وبیخ وي جون بکوبند
وبا عسل بیامیزند وبر کزندکي سك دیوانه ضماد کنند سود دهد بغایت واب رازیانه
جون خشك کنند ودر کحلها کنند جهة روشنائي جشم بغایت نافع بود واب رازیانه
جون بجوشانند دوسه جوش وکف وي بکیرند وبا عسل وسکبینج در جشم کشند

یا بي سكبينج منع نزول آب بكند و روشنايي بيفزايد و بيخ وي در معالجه از تخم و ورق
اقوي بود ومسيح كويد سده جكر و سپرز بكشايد و بزي سنك كرده ومثانه بريزاند
وتقطير البول را نافع بود و بتهاء مزمن وشريف كويد از قول فلاحه از قول آدم
عليه السلام كه تخم رازيانه مقدار يك درم با يك درم قند هر دو زسفوف سازند از
ابتداء انكه افتاب بحمل ايد تا انكه ببرج سرطان رسد ومداومت بران نمايد در سالي
اين سه ماه كه كفته شد قطعا مريض نشود البته واكرچه بسن طبيعي برسد وحواس
وي بصحة باشد تا آنزمانكه بميرد وشيخ الرئيس كويد بطي الهضم بود وغذاء بد دهد
ونافع بود جهة بتهاء مزمن واسحق بن عمران كويد رازيانه دابغ معده بود وتخم وي
خشك كرده سده مثانه وكرده بكشايد و بادها بشكند ودرد پهلوها وسينه كه تولد
از سده كند يا رياحي غليظ نافع بود ومسخن معده بود و رطوبة ان بزدايد وديمقراطيس
كويد كزندكان بتخم رازيانه ترحواكنند تا چشم ايشان قوة كيرد وافعي ومار بعد از
زمستان چون از سوراخ بيرون آيند وچشم ايشان ضعيف شده باشد چشم خود را
بدان بمالند جهة روشنايي وتقويه ان فسبحان الذي الهمها هذا وارشدها
اليه و رازيانه محرور مزاج را صداع آورد ومصلح ان صندل وكافور بود و
بدل رازيانه تخم كرفس بود اما بري وي اقوي بود وسنك كرده بريزاند وبرقانرا
شفا دهد و بول و حيض براند وشكم ببندد وطبيخ وي با شراب كزندكي
جانورانرا نافع بود و بر كزندكي سك ديوانه طلا كردن نافع بود **رازيانج شامي**
انيسون است وكفته شد و رازيانه رومي نيز كويند **راسن** ويرا زنجبيل
شامي خوانند بلغة اهل اندلس جناح خوانند وكلموح نيز خوانند وان دو نوعست
يك نوع بستاني وان فيلجوش است وكفته شود ويك نوع ديكر بري وجبلي بود
وبيخ ويرا بتركي اندر خوانند وطبيعت ان كرم وخشك است در دوم وكويند در سيوم
ودر وي رطوبتي فضلي بود و بهترين ان بود كه سبز وتازه بود نافع بود جهة
و دمهاء سرد وعرق النسا ودرد مفاصل كه از رطوبة بود چون با روغن بپزند وبدان
طلا كنند واكر در لعوقات كنند كه نافع بود جهة دفع اخلاط غليظ لزج كه در سينه
وشش بود اثري تمام بدهد وچون طبيخ وي بياشامند بول وحيض براند واكر بيخ

وي

وي مربا كنند با شراب بغايت معده را نيكو بود ومربي چنان كنند كه اول خشك
كنند اندكي و بپزند وبعد از ان در اب سرد خوسانند پس از ان در شراب نهند
وصاحب منهاج بختيي آورده است ودر مركبات كفته شود وشيخ الرئيس كويد
نافع بود جهة هيج المهاء ودردها كه از سردي بود ومفرح دل بود ومقوي آن
وغافقي كويد مقطع اخلاط وبلغم بود وباه را برانكيزد ونافع بود جهة اختلاج
مفاصل كه از رطوبة بود وابن ماسويه كويد نافع بود بقطير البول كه از سردي بود
ومقوي مثانه بود وديسقوريدوس كويد كزندكي جانورانرا نافع بود خاصه
مصري آن مقدار دو درم ولعوق وي سرفه وعسر النفس را نافع بود وقي كه با عسل
بود وچون با شراب بپزند وضماد كنند عرق النسا را نافع بود وماسرجويه كويد
اكر زن در شيب خود دود كند ترك حيض كند واكر بكوبند وبا عسل بسرشند
ويك متقال بياشامند مسخن اعضاء متالم بود كه سبب ان از سردي بود ومنصوري
كم كند وشيخ الرئيس كويد مصدع بود ليكن درد شقيقه بلغمي ساكن كند خاصه
نطول كردن ومصلح وي سركه بود وكويند مصطكي وحماما وكويند خميره بنفشه
وبدل وي ايرسا بود **رامك** مركبيست از مازو وبوست انار وزاج سياه وصمغ
ودوشاب يا عسل وطبيعت ان سرد وخشك بود وكويند كرم بود و وي قابض
ولطيف بود وصفت وي در مركبات كفته شود **راطيني** بيوناني همه علكهارا
بدين نام خوانند **راتينج** راتياج وديناج ورخينه ورشينه نيز كويند وان
صمغ صنوبر است وان سه نوع بود يك نوع سايل بود كه منعقد نشود ويكنوع صلب
بود ساده ونوع سيوم صلب بود بعد از انكه باتش پخته باشند وانرا قلفونيا
خوانند وبشيرازي زنكباري كويند بهترين وي ان بود كه سفيد بود واندكي
بزردي وبوي ان مانند بوي صنوبر بود وطبيعت ان كرم وخشكست وعيسي كويد
كرمست در سيوم وخشكست در اول ومجفف ومحلل بود كوشت برويانند در ريشها
ليكن مهيج الم بود و ريشها را با صلاح آورد با كلنار وعروق وامثال ان و وي
مسخن اعصاب بود ومصلح وي موم روغن با اب حي العالم بود وبدل ان
علك البطم است وقته وكويند بدل ان زفت كهن **رازقي** صاحب جامع كويد

رازقي سوسن سفيد است وجنه قول ديكر هم اورده است كه رازقي قطن است وديكر
كويد كه رازقي كتان است وهمو كويد روغن رازقي از بهاو انكور رازقي كيرند وديكر كويد
روغن بزركتان است وكويد روغن سوسن سفيد روغن رازقي است ومولف كويد
رازقي كل زنبق است وصاحب منهاج كويد زنبق سوسن سفيد است وصاحب جامع
كويد زنبق ياسمين سفيد است وهردو خلافست اما اكر كويند كه زنبق نوعي از سوسن
سفيد است دور نباشد راس الفار سر موش جون خشك كنند وبسوزند وبكوبند
نيك وباعسل بياميزند وبرداء الثعلب طلا كنند نافع بود راس الارنب سر خركوش
جون بسوزند وخرد بكوبند وبابيه خرس برداء الثعلب طلا كنند نافع بود
رانا بيوناني رمان است وكفته شود ربيثا مولف كويد ماهي كوجك است
كه از طرف هرموز مي آورند ودر كرمسير ويرا ماهي اشنه خوانند واز وي ماهيا
به سازند وهمجنان خشك نيز ميخورند وطبيعت وي كرم تر از اربيان بود ومهيج باه
بود ومعده را نيكو بود ليكن تشنكي آورد ومصلح وي مغز كاو بود ربرق
عنب الثعلب است وكفته شود رب السوس عصارهٔ سوسن است ودر عين كفته
شود در صفت عصارات ربل نوعي از افسنتين است ليكن كوهي بود وكفته شد صفت
افسنتين رته بندق هندي است وكفته شد رتيلا مولف كويد حيوانيست
مانند عنكبوت اما شكم وي بزرك بود ولون ان زرد بود ودر نواحي يزد بسيار
بود وانرا خايه كيرك خوانند وبپارسي دمله وبتركي باي واز جمله كزنده كان
زهردار بود ونباتي هست كه بيوناني فاليجين خوانند ونافع بود بكزندكي
رتيلا وان نبات را هم رتيلا خوانند ودر فا كفته شود رجل الجراد شيخ الرئيس
كويد بقله است كه قايم مقام بقله يماني بود ونافع بود جهة سل وطبيخ وي نافع
بود جهة تب ربع وتبهاء مطبقه ومسيح كويد ززنب است ومولف كويد بتحقيق
ززنب است وانرا بتركستاني خوانند رجل الغراب در شام رجل الزاغ خوانند واز
جمله حشايش بود بشكل پاي كلاغ وجون بپزند نافع بود جهة اسهال مزمن
ودرد شكم خاصه اصل وي وبولس كويد اصل وي جون بخورند قولنج را نافع
بود بي انكه مضرتي بوي رسد ودرد پشت وران وزانوها را نافع بود واما اصل وي

كرم

كرم بود در آخر درجه اول وخشك بود در اول درجهٔ دوم وشربتي از وي جهة نقرس
جون تنها بود از دو درم تا سه درم باشد كوفته وبيخته واكر در حبي كنجهة مفاصل
مستعمل كنند از يكدرم تا نيم مثقال شايد ودر مفاصل همان عمل سورنجان ميكند رجل الحمامه
شنجار است وكفته شود رجله بقله الحمقا است وكفته شد رجل العقاب
ورجل المعقعق ورجل الزرزور ورجل الغرابست كه كفته شد ودر مصر اطريلال
را برجل الغراب خوانند وكفته شد صفت هردو رجل الفروج رجل القلوس نيز
كويند وان قاقلي است وكفته شود رخبين نوعي از مصل است بشيرازي قرقروط
خوانند وابن ماسويه كويد طبيعت ان كرم وخشك است در دوم معدهٔ كرم را نيكو
بود وخلطي بد از وي حاصل شود واكر شافه از وي بخود بركيرند شكم براند رخمه
مرغيست كه آنرا ورامرد ارخوار خوانند ودو برا خوانند بشيرازي خردر كويند زهرهٔ
وي در كوش مخالف جكانند باروغن بنفشه يا در شقيقه جانب مخالف بمالند درد
كوش وشقيقه زايل كند وكودكانرا سعوط كنند يا در كوش ايشان جكانند جهة
بادي كه كودكانرا بود نافع بود واكر زهرهٔ وي با كلاب در جشم كشند سفيدي ببرد
واكر سركين وي در شيب زن بخور كنند بجه بفند ازد واكر با زيت بياميزند ودر كوش
جكانند كراني كوش ببرد وزهرهٔ وي بر كزندكي مار وعقرب وزنبور ماليدن نافع بود
وشريف كويد كوشت وي جون با نخود خلط كنند وخشك كنند وبخور كنند هفته نوبة
در شيب كسي كه بول نان بسته بود كشاده كردد باذن الله تعالى وجون بري از بال راست
وي بكيرند ودر ميان پاي زن آبستن نهند آسان بزايد ودر خواص ابن زهر آورده است
كه بروي جون بخور كنند در خانه كزندكان زهردار بكريزند وسركين وي بسركه حل كنند
ودر برص بمالند لون ان متغير شود ونافع بود وجكر وي جون بريان كنند وسحق كنند
وبا سركه حل كنند وكسي كه جنون داشته باشد بياشامد هر روز سه نوبت سه روز
جنين كنند بيابي صحت يابد انشا الله تعالى وپوست زرد كه در اندرون سنكدان وي بود
جون خشك كنند وسحق كنند وبا شراب بياشامند نافع بود جهة هر سمي كه باشد
واكر سر وي بر زني كه دشخوار زايد بيا ويزند آسان بزايد رخام نوعي از احجار است
والوان بود زرد وسياه وخمري رنك وسفيد وزروري بود بهترين ان سفيد بود

ومزيف كويد طبيعت ان سرد وخشك است جون سه روز هر روز يك مثقال سحق كرده
ماننده هبا بعسل بسرشند و بخورند منع دملها بكند كه بر اعضا از هيجان خون بيدا
كردد وجون بسوزند وسحق كنند و بر جراحتي كه خون ازوي روانه بود باشند قطع خون
بكند و بصلاح آورد منع تودم بكند وجون خلط كنند جزوي از وي با جزوي شاخ بز
سوخته و بر آهن طلا كنند و در آتش برند تا سرخ شود بعد ازان بيرون آورند و در آب
ونمك اندازند آن اهن بز سبود و اكر از رخامي كه تواريخ بران نقش كرده باشند بر سر
قبرها بستانند وسحق كنند وكسي كه عاشق بود باسم معشوق بياشامد معشوق را فراموش كند
البته وصاحب منهاج كويد كرم بود در دوم وخشك بود در اول سودمند بود جهة سعفه
وداء الثعلب **رشاد** حرف است وكفته شد وبپارسي سبندان كويند وتره تيزك
كويند وطبيعت ان كرم وخشك بود ولطيف كرمها را بكشد و بادها را تحليل دهد قطع
بلغم بكند ومضر بود بمعده ومثانه وتقطير البول احداث كند واولي ان بود كه محرور
مزاج با كاسني وكاهو خورد **رصاص قلعي** بپارسي ارزيز خوانند وبشير ازي قلع و
بهترين وي ان بود كه صافي بود وطبيعت وي سرد تر بود وكويند خشك بود ومحرق ان
واسفيداج ان لطافت در وي زيادة بود وتليين وتحليل وصفت حرق ان در باب الف
در صفة آبار كه ان سرب سوخته است كفته شد واسرب رصاص اسود بود وسردي وي
زيادة از قلعي بود وقلعي را قسطير خوانند وقصدير هم خوانند واكر صحيفه تنك بسازند
از اسرب و بر عانه بندند يا كمركاه منع احتلام بكند واكر ان صحيفه بر بثور كه بر عصب
بيدا شود نهند زايل كند وهر ماده كه بيدا كردد در ابتدا مثل خيارك جون بروي بند ند
بكدازاند وورمهاي مقعد كه رش بود وبواسير وورمهاء قضيب وذهار وبستان وريشها
مثل سرطانات باعصاره كه در غايت سردي بود وروغن زيت يا روغن كل يا روغن به
يا روغن مورد جون بوي اضافه كنند وان صحيفه بدان روغن حك كنند وبمالند نافع
بود وبراده ان جون بياشامند همان علت حادث شود كه از خوردن مرداسنك از بستن
بول وغايط وثقل معده ومعا ونفخ در ايشان وضيق النفس تا بحدي كه بخناق كشد
وايلاوس بيدا كند ولون وي رصاصي بود ومداواي وي بقي كنند بطبيخ تخم كرفس
وشبث وانجير وبوره وماء العسل وغذا اسفيدباج ونشانه خلاص وي آن

بود كه ادرار بول واطلاق طبع حاصل شود وشيخ الرئيس كويد جون حك كنند رصاص
بشراب يا زيت نافع بود جهة ورمها كرم وابن زهر در خواص آورده است اكر رصاص در ديك
اندازند هر جند كه آتش در زير ان بر افروزند كوشتي كه در ان ديك بود قطعا بخته نكردد
وهر كس كه انكشتري رصاص در انكشت كند بدن وي لاغر كردد واكر رصاص در روغن
بمالند تا زنك بر اورد وبعد ازان آن روغن بر آهن طلا كنند هركز زنك نكيرد وصاحب
فلاحه كويد اكر طوقي از رصاص بر درختي كنند كه ثمر دار بود ثمر وي نيفتد هيج وثمر وي
زياده كردد **رطب** كرم بود در دوم وتر بود در اول وكويند حرارة وي كمتر از رطوبة
وي بود وهر جه حلاوة وي زياده حرارة زيادة بود واسحق كويد كرم وتر است در
دوم وغذاء وي زياده از غذاء خرما بود وبهترين آن جني بود وهيرون وبعد ازان
زرد و رطب نفخ در شكم بيدا كند مانند انجير تر وخشك همجو خرما و رطب بود معده سرد
را نيكو بود ومني بيفزايد وطبع نرم دارد سرد مزاج را و رطب وخرما مفسد دندان وكوشت
بن دندان بود ومضر بود بحنجره واواز وخوني كه ازوي حاصل شود بد باشد وزود متعفن
شود ومصدع بود ومولد سده ومصلح وي بادام وخشخاش بود كه با وي بخورند وبعد ازان
مغز كاهو يا خيار بسركه يا سكنجبين خورند **رطبه** فصفصه است وجون خشك
شود قت خوانند وعلف كويند وبپارسي اسبست كويند ودر فا كفته شود **رعي الابل**
سفاني كويند وان حشيشي است كه دانه وي جون دانه مورد بود ودر وي حلاوتي اندك
بود وطبيعت آن كرمست در اول وتر است در دوم وجالينوس كويد كرمست در اول
وخشك است در دوم ولطيف وشتر جون بوي جر اكند هيج مضرت بوي نرسد ليكن سم
جانوران زهر دار بود وطبيخ وي موي را سياه كند وتخم وي جون با شراب بياشامند جهة
كزند كان جانوران نافع بود وسيلان رطوبة رحم را سود دهد ووي مضر بود باحشا
واعصاب ومصلح وي قرفه بود يا سنبل الطيب **رعي الحمام** فرسطاريون
وفا رسطاريون نيز كويند وان حبيست تيره رنك بمقدار ماش اندكي بزركتر وجون
بوست ازوي باز كنند برنك عدس مقشر بود صلب وبطعم عدس اندكي شيرين
تر بود وطبيعت وي كرم وخشك بود وكبوتر وي را دوست دارد وكاو مشك نيز خوانند
وكاو نيز بغايت دوست دارد وهيج جيز مانند وي كاو را فربه نكند وديو مشك

نیز خوانند و مؤلف گوید نوعی از کرسنه است و فرق میان کرسنه و وی آنست که کرسنه
سه سو بود و وی گرد و در کاف گفته شود صفت کرسنه **رعاد** حیوانی دریایی و دیسقوریدوس
گوید ماهیی دریایی است مخدر بود چون بنهند بر سر کسی که صداع مزمن داشته باشد صداع
ساکن کند و چون بخود برگیرند مقعدی که بیرون می آید شفا یابد و اگر بزیت بجوشانند
وان زیت در مفاصل مالند درد مفاصل ساکن کند **رعی الحمار** گویند رعی الابل است
و گفته شد **رغث** جلنار است و گفته شد **رعیدا** دانه است که در میان گندم
می باشد و انرا از گندم پاک کنند و مضر بود خوردن ان و بشیرازی انزاهر خوانند و بپارسی
خر **رغوة القمر** بزاق القمر است و زبد القمر نیز گویند و ان حجر القمر است و گفته شد
رغوة الحجامین اسفنج است و گفته شد **رغوة الملح** زبد الملح گویند و قوة وی
زیادة از قوة ملح بود و محلل و ملطف بود **رغوة ماء الملح** در غایت حرارة و حرافت بود
و باشد که بسوزانند **رق** سلحفاة بحری است و گویند سلحفاة بری و گفته شود
رقاش گویند جفت آفریدا است و بعضی گویند لعبه بربری است و بعضی گویند
خصی الثعلب است و صفت هر یک در باب خود گفته شده است **رقوت** حنا است و
گفته شد **رقعا** سرخس است و گفته شود **رقعه** هر دارویی که جبر کسر کند انرا
رقعه خوانند مثل انجبار و بنتومه و خاما اقطی و رقعه خاص اسم بیخی است سرخ رنگ
صلب و طبیعت ان سرد و خشک است چون بکوبند و یک مثقال ازان در دو بیضه نیم برشت
سه روز بیاپی بخورد هر روز این مقدار موافق بود وثی و حسوس که در بدن پیدا شود بسبب
افتادن یا زخم یا برداشتن چیزی سنگین **رقاع یمانی** بجوز القی ماند اما سر وی شکافته
بود و مثلث شکل بود و بهترین آن بود که رسیده بود و طبیعت ان گرم و خشک است مقی بلغم
و رطوبات معده بود و خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد **رمان حلو** انار شیرین
بهترین ان بزرگ شیرین رسیده ملیسی بود و طبیعت ان سرد بود در اول و تر بود در
آخر ان و گویند گرم بود باعتدال و در وی جلا بود با قبض و ملین بود و دانه وی با عسل
درد گوش را نافع بود و وی حلق و سینه را نرم دارد و معده را جلا دهد و خفقان را نافع
بود و موافق معده بود و بول براند و عصیر وی چون در شیشه کنند و در افتاب نهند
تا غلیظ شود و در چشم کشند روشنایی بیفزاید و چندانک کهن گردد بهتر بود و دانه

بد بود نفخ و ریاح در معده پیدا کند و گویند مصلح وی انار ترش بود و رازی گوید
اندک نفخی دارد و گاه باشد که نعوظ آورد و محتاج باصلاح نیست از بهر انکه نفخ وی
زود بگذرد و گل وی چون بسوزند جراحت را سودمند بود **رمان حامض** انار ترش
بهترین ان بزرگ آبدار بود و انواع انار غذا اندک دهد و قابض بود و قابض ترین
اجزاء وی گل وی بود و انار ترش سرد و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود در تری
و خشکی صفرا بشکند و منع سیلان فضول از احشا بکند و دانه وی با عسل قلاع را نافع بود
و عصاره وی ناخنه را سود دهد و دانه وی چون در آب باران خوبسانند منع نفث دم
بکند و وی خفقان را سود دهد و جلاء دل بدهد و التهاب معده را نافع بود و جگر گرم را
سود دهد و تبها را و سویق وی مصلح آرزوی زنان آبستن بود و در وی ادرار بول زیاده
بود از شیرین و سویق وی جهة اسهال صفراوی نافع بود و قوة معده بدهد و جگر گرم را
و آب وی با پست جو درد دل را ساکن کند و انار سبز تازه ترش و شیرین پوست از وی جدا
کنند و در هاونی سنگین نهند و همچنان بکوبند با پیه خود و بیفشارند نیم رطل با بیست درم
شکر طبیعت براند بقبض و مره صفرا براند و معده را قوة دهد و شراب وی و رب وی
خمار را سود دهد و تشنگی بنشاند و غثیان و قی باز دارد خاصه منعنع وی و بسیار
خوردن شهوة را مضر بود و انار دانه خشک ترش شکم ببندد و صاحب تقویم گوید انار
ترش مضر بود بسینه و آواز و صاحب منهاج گوید دانه وی بد بود و مخشن حلق و سینه
بود و مضر بود بمعا و معده و مصلح آن حلوا عسلی با قندی بود و هر چه بدان باشند اولی
ان بود که زنجبیل پرورده یا ترنج پرورده خورند **رمان السماقی** خشخاش است و گفته
شد **رمان الانهار** نوعی از هوفاریقون است و گفته شود در باب ها و در دمشق
اندروسامن خوانند **رمان البر** درختی است که بدرخت انار ماند کوچکتر و حب قلقل
دانه وی است و مغاث بیخ ان و صفت حب قلقل گفته شد و مغاث گفته شود **رماد**
بپارسی خاکستر گویند مجموع مجفف باشند **رماد المازریون** جلا دهند بود و معفن
و روشنایی چشم بیفزاید **رماد خشب البلوط** خاکستر چوب بلوط قابض بود خون
ببندد و چون بحریر بیبزند و هر روز دو درم بناشتا با شراب سیب بیاشامند نافع
بود جهة بله معده و در پی زحمت بغایت نافع بود **رماد خشب الکرم** خاکستر چوب رز

بهترین ان بود که از درخت بید بود و طبیعت ان سرد و خشك بود وکویند کرم بود
ریش روده را نافع بود مقدار نیم درم وکویند مضر بود بشش ومصلح ان کثیرا بود
وجون با سرکه ضماد کنند برکزندکی جانوران وسك دیوانه سودمند بود واکر سحق
کنند ودر خرقه اکنند و بر بواسیر ضماد کنند وجون سرد شود دیکر بدل ان کرم
بنهند بیابی وبدان ادمان کنند بغایت نافع بود وجون با نطرون وسرکه ضماد
کنند نافع بود جهة کوشت زیاده که در بوست خصیه بیدا شود وجون با زیت
وسرکه بابیه کهن ضماد کنند جهة شدخ عضله واسترخاء مفاصل وتعقد اعصاب
نافع بود **رماد قصب** خاکستر نی بهترین ان بنطی بود وطبیعت ان سرد وخشك بود
وکویند کرم وخشك بود در سیوم سده که در مراره بود بکشاید مقدار دانکی وکویند مضر
بود بشش ومصلح ان کثیرا بود یا قند **رماد عش الخطاطیف** خاکستر آشیانه برستوك
بهترین ان بود که اشیانه در موضعی بود که بسیار هوا بود وصفت سوختن ان جنان بود
که در کوزه کنند وبکل حکمت کیرند ودر تنوری که آتش تیز بود بنهند یك ساعت وبعد ازان
بیرون آورند وسحق کنند طبیعت ان سرد وخشك بود نافع بود جهة دشخواری زادن
مقدار یك مثقال وکویند مضر بود بشش ومصلح ان سکنجبین بود **السرطانات**
صاحب منهاج کوید صفة سوختن وی جنان بود که در کوزه کنند وبکل حکمت کیرند
ودر تنوری که اتش تیز بود بنهند وبعد ازان بیرون آورند وسحق کنند وطبیعت ان
کرم بود در اول وخشك بود در دوم منفعت ان در باب سین در سرطانات کفته شود
وصاحب جامع کوید صفة سوختن وی جنان بود که دیکی مسین سرخ بر سر آتش بنهند
وسرطان زنده در ان نهند وبسوزند تا جون خاکستر کردد وبر دارند واستعمال
کنند **رماد تبن الباقلا** خاکستر جوب باقلا وقتی که تر بود جون بسوزند وخاکستر ان
ضماد کنند یا بمالند در حمام آثار جرب سیاه که در بدن باشد ببرد **رنف** بهراج
است وکفته شد **رند** صاحب جامع کوید آس است وصاحب جامع کوید درخت غار
است وصفة اس کفته شد وصفة غار کفته شود **رووس** بهترین سرها آن
بود که از حیوانی معتدل در رطوبة کیرند وطبیعت ان کرم وتر وغلیظ بود غذا بسیار
دهد ومنی بیفزاید ومصلح اصحاب کد بود وسرمیش جون بپزند وبمرق ان حقنه

منهاج

کنند

کنند امعاء سفلی تر کنند وکرده واعصاب وبدن را نیکو کرداند وباه را زیاده کند جون
در وی اندك حرارة وبیوسته بود وخوردن وی مضر بود بمعده از بهر انکه دیر هضم
شود واولی آن بود که با دارصینی خورند وبعد ازان مصطکی بخایند وسر کوسفند تر
تر از سر بز بود وسر بز تر تر از سر اهو بود برین قیاس وفی الجمله غذایی بود که اندکی سختی
داشته باشد وغذا بسیار دهد وقوة بدن ضعیف بدهد جون هضم بروی مستولی
شود وباه را زیاده کند وسر ضعیف را کران کند وکسی که معدهٔ وی ضعیف بود نشاید که
خورد که قولنج آورد قولنجی بغایت سخت وکوشت زبان سبکتر بود وکوشت خدین
غذا بسیار تر دهد وجشم جرب تر بود وزود تر بکذرد ودماغ سرد وتر بود وزبان با نمك
خورند وجشم بیز با نمك زیاده خورند وکوشت خدین وبن کوش هرکه وصعتر وانجدان
وخردل خورند واولی ان بود که بوستها وغضروفها جندانك امکان بود نخورند واکر
آرزو غالب بود با سرکه وخردل خورند ومصلح دماغ در صفت دماغ کفته شد **واما**
سرهاء ماهی ماهی کوجك نمکسود خشك جون بسوزانند جهة شقاق که در مقعد وملازه
وودم کرده وودم صلب وماننداِن نافع بود وسر بن نمکسود جون بسوزند وبر کزندکی
عقرب مالند سود دهد بغایت **رواس** جرجیر الماء است وکفته شد **روسختج** راسخت
کویند وان نحاس محرق است بپارسی مس سوخته بود لیکن روی سوخته خوانند وبهترین
ان مصری بود وطبیعت ان کرم بود در سیوم وقابض ومجفف وملطف بود مسهل آب زرد
بود ودر خصایات موی استعمال کنند وریشها باك کرداند وبصلاح آورد وجشم را
دهد وکوشت زیاده بخورد وریشهای بد که در بدن بود منع کند **روبیان**
اربیان است وکفته شد صفت ان واهل مصر قریدس خوانند واهل اندلس قمرون
وابن زهر در خواص آورده است که جون بکوبند با نخود سیاه وبر ناف ضماد کنند حب القرع
بیرون آورد وکویند جون خشك کرده سحق کنند با فلفل ودر جشم کشند شبکوری را
نافع بود وماسرجویه کوید کرم وتر بود باعتدال منی را زیاده کند وشکم نرم دارد وبصری
کوید بیش ازانکه نمکسود کنند باه را زیاده کند وغذایی صالح دهد وجون نمکسود کنند
یا کهن کردد مولد سودا وحکه بد بود ورازی کوید دشخوار هضم بود ومعده را بد بود
واولی ان بود که اصلاح آن بسرکه ومری کنند وکرویا وبعد ازان جوارش عود یا جوارش

سفرجلی مسهل خورند واکر محرور مزاج بود از عقب ان رب انار منعنع خورد واکر
جهة باه خورند نشاید که با سرکه خورند بعد ازانک نیك بخته باشند باروغن کردکان
وزرده تخم مرغ وبیاز وکندنا قلیه سازند وتناول کنند مسخن کرده ورحم بود و باه را
زیادة کند **روث الحمار الاهلی** سرکین خرخواه سوخته وخواه ناسوخته قطع
سیلان خون بکند خاصه جون با سرکه بیامیزند واکر سرکین تازه بیفشارند ودر بینی
کنند رعاف زایل کند وهمچنین جون سرکه بروی افشانند وببویند همین کند وجون
تر بود وبفشارند وآب ان بیاشامند سنك کرده بریزاند وسرکین اسب نیز همین عمل کند
وسرکین خرکه در علوجرده بود جون خشك کند وباشراب بیاشامند جهة کزندکی عقرب
عظیم نافع بود **روث البردون** سرکین استر جون دود کنند در شیب زن بجه مرده
ومشیمه بیندازد **رو با** عنب الثعلب است وکفته شد **رهشی** بشیرازی ارده
خوانند طبیعت ان کرم وتر بود وغلیظ ومصلح وی عسل بود یا دوشاب ودر صفة سمسم
کفته شود منفعت ان **رهج الفار** حرفقان کویند وان سم الفار است وتراب
الهالك نیز خوانند وان شك است ودر شین کفته شود **ریهقان** در لغت بعضی عرب
زعفران خوانند وکفته شود **ریتاج** راتینج است وکفته شد **ریباس** بپارسی
ریواج کویند وقوة وی مانند حماض اترج وغوره بود وبهترین وی پارسی بود شاخهای
دراز ستبر ابدار نازك طبیعت ان سرد وخشك است در دوم حرارة بنشاند ومستی باز
دارد وخمار را نافع بود وطاعون ووبا را سودمند بود وجون عصارهٔ وی در چشم کشند
روشنایی بیفزاید ووی اسهال صفراوی وحصبه وجدری را نافع بود وبواسیر را سود
مند بود وغثیان ساکن کند وقوة احشا بدهد ومعده وجکر کرم را وآب وی با آرد جو برحمره
وغله طلا کردن سود دهد وصاحب منهاج کوید مضر بود بسینه وقولنج ومصلح وی
اترج مربا بود وصاحب تقویم کوید مجفف اعصاب بود ومقطع باه ومصلح وی شراب
عود یا انیسون بود وبدل وی حماض اترج است یا غوره **ریه** بپارسی شش کویند صاحب
منهاج کوید کرم وتر بود وسهل انهضام وطبیعت ببندد وغذای وی اندك بود ومیل
ببلغم داشته باشد ومضر بود باصحاب کد وبقراط کوید مجموع ششها سرد وتر بود ورونس
کوید خشك بود ودشخوار هضم واصلاح وی جنان کنند که بسرکه وکرویا بجوسانند

بعد ازان

بعد ازان بریان کنند وبهترین ششها شش بره وکوسفند کوهی بود وشش بره جون
بریان کنند بی نمك ورطوبتی که ازوی روانه بود بکیرد وبر ثالیل خشك که بر اعضا رسته
باشد طلا کنند وبدان ادمان کنند البته زایل کند وهم این رطوبة برقوبا خشك مالند
نرم کرداند وشش مضر بود بمعده والات بول ومصلح وی حب الاس وسکر بود
ریه الثعلب شش روباه جون با سرکه عنصل بخورند ربو وضیق النفس را نافع بود
ریه الخنزیر والحمار شش خوك وشتر جون بسوزانند وخاکستر ان بجیزی که حادث شود
در پای بسبب موزه نافع بود واکر نسوخته همجنان کرم بران نهند نافع بود وشش خرس
همین عمل کند ومنع تورم ان نیز بکند وخاکستر شش خوك جون بر جرب تر افشانند
سودمند بود **ریه الحمار الوحش** شش خرکور جون خشك کنند وبکوبند وبیاشامند نافع
بود ضیق النفس را وسرفه **ریه البحر** فلومن بلاسیوس ان جیزیست که در ساحل دریا
یابند مانند ابکینه جون تر بود وجون سحق کنند وبر نقرس ضماد کنند نافع بود وشقاق
که در دست وپای می باشد بسبب سرما بران ضماد کنند بغایت نافع بود **ریحان**
وریحان الملك وضیمران هم کویند بپارسی شاهسفرم خوانند بواسیر را نافع بود ودر
شین یاد کرده شود **ریحان سلیمن** جاهوسلیمن کویند وجمسفرم نیز کویند ونبات وی
در کوهستان پارس واصفهان بود مانند شبث تر وورق وی مانند ورق خطمی بود
وفقاح وی کوجك بود ومانند لبلاب بر درخت بیجیده شود ووی مجفف ولطیف بود
با سرکه برحمره طلا کردن نافع بود وبرورمهای بلغمی طلا کردن وبر نقرس وبواسیر
همین سبیل وجهة لقوه بغایت مفید بود وبر کزندکی عقرب طلا کردن بغایت نافع
بود وجون زن باروغن کل بخود برکیرد جهة درد رحم بغایت نیکو بود وابن ماسویه کوید
طبیعت وی کرم بود وبواسیر ظاهر وباطن را سودمند بود بغایت وبسیار ازوی
صداع آورد ومصلح ان روغن نیلوفر وکافور بود وبدل ان مرزنکوش است وکویند
بدل ان نیم وزن ان شیح است ونیم وزن ان عنب الثعلب **ریحان داود** وریحان
دارو نیز کویند وآن اذان الفار است وکفته شد **ریحان الکافور** وکافور
یهودی وشجر الکافور نیز خوانند وبپارسی سوسن خوانند وان نوعی از درخت است
ونبات وی بیشتر در خراسان بود وکل وی مانند کل خزاما بود وورق وی مانند ورق

کاشني صحرائي بود وكلاوي وورق وي بوي كافور كند قوي جون ببويند يا در دست
بمالند خواه خشك وخواه تر وطبيعت ان كرم وخشك است در دوم وبوئيدن بسيار وي
وادمان بدان نمودن رطوبات از غشاي دماغ بكشد وجون ادمان بد ان بنمايند
اخلاط غليظ كه در سر باشد تحليل كند وبوئيدن وي سرد مزاج را سودمند بود نه
كرم مزاج **ريحاني** شراب صرف است خوشبوي **ربيعت** سعد است وكفته شود
ريتياج صاحب منهاج كويد سنكي است مانند سرطان وطبيعت ان سرد وتر است
در دوم نشف رطوبات چشم بكند وجلا دهد وروشنائي بيفزايد ومولف كويد ان نوعي
از سرطان بحري است ودر صفت سرطانات كفته شود **ريش** شريف كويد بر مرغها
جون بسوزند وخاكستر ان بر جراحت افشانند خشك كرداند وبرهاي برزكي ياري دهنده
بود درقي ودر علاج بيني شكسته ومنافع بر هر مرغي در موضع خود با منفعت آن كفته شود
شكسته

باب الزاء زاج

انواع است سفيد وسرخ وسبز
وزرد زاج سفيد قلقديس خوانند وشوغار كويند وبيوناني خلقتيس وبشيرازي زاغ بسي
وزاج سرخ سوري خوانند وزاج سبز قلقنت وقلقند خوانند وقلقطار زاج زرد است
بپارسي زاغ نشتر دندان خوانند وبهترين ان مصري بود براق مانند زرنيخ بدخشي وجون
در دست بمالند زود ريزيده شود وپاك بود وكهنه نباشد ونوعي از زاج سوري هست كه
بپارسي زاغ كفشكران خوانند وبشيرازي زاغ سياه خوانند وبيوناني ماليطريا وميلطريا
نيز كويند وجالينوس كويد قلقطار جون كهن كردد زاج شود ووي معتدل ترين زاجات
بود ومحرق وي الطف محرقات بود وزاج احمر واخضر واصفر در قوت مانند يكديكراند ليكن
اختلاف در غلظ ولطافت است لطيف ترين سفيد است واقوي ترين سبز وغليظ ترين
سرخ وقلقطار خير الامور اوسطها بود متوسط بود ميان غلظ ولطافت وزاجي ديكر
هست كه بيوناني مسيق كويند وبهترين ان قبرسي بود كه لون ان مانند زر بود وطبيعت
قلقطار كرم وخشك بود در سيوم وهمه زاجات در طبيعت مانند يكديكرند ووي قابض
بود ومحرق خشكريشه احداث كند وجرب وسعفه وناصور ورعاف وريش كوش ومدة
ان نافع بود خاصه جون فتيله بعسل بيالايند وبقلقطار بكردانند ودر كوش نهند و
آكله كه در بيني ودهن ودندان بود وريش آن خاصه سوري نافع بود وخوردن آن

مجفف

مجفف شش بود تا بحدي كه بكشد واز خوردن زاجات سرفه سخت پيدا كند تا بحدي كه
بسل كشد ومداواي ان بشير تازه ومسكه وقند ومانند ان كنند وباقي منفعت هر يك در
باب خود كفته شود **زان** درختيست كه ان را مران خوانند وكفته شود **راووق**
زيبق است وكفته شود **زبيب** بپارسي مويز كويند وهر تمري كه خشك شود زبيب
خوانند الا خرما كه وي را تمر الرطب خوانند وزبيب نخوانند وزبيب عنبر خوانند وبهترين
ان خراساني بود بزرك شيرين كوشت وي كرم وتر بود در اول ~~وخشك بود در دوم~~ دانه وي
سرد وخشك بود در اول وجالينوس كويد سرد بود در اول وخشك بود در دوم وبا دانه خوردن
درد معا را نيكو بود ومعده وجكر دوست دارند وكوشت وي كرده ومثانه را نافع بود
وياري دهنده بود در ادويه مسهل جون ده درم از وي اضافه كنند وجون بي دانه بود
شكم براند وان نوع كه لاغر بود وقابض حرارة وي كمتر بود ومعده را قوت دهد وطبيعت
ببندد ومحرق دم بود ومصلح وي خيار سبز بود وكويند شير تخم توركك واسحق كويد حدت
دم بنشاند وقول اول اصح است وكويند مضر بود بكرده ومصلح وي عناب بود ومويز
بدن را فربه كند وهيج مضرت وادويه نرساند الا مكر محروري مزاج ومصلح وي سكنجبين
بود يا از فواكه ترش جيزي بر سر ان خورد وديسقوريدوس كويد كوشت وي جون بخورند
موافق قصبه شش بود ونافع بود جهة سرفه واكر كوشت وي با فلفل خلط كنند يا با آرد
جاورس وبيضه بريان كنند بعسل وبخورند بلغم از دهن بيرون كشد وجون بيامیزند
با آرد باقلا وكمون وضماد كنند بر ورم كرم كه عارض شود در انثيين بغايت سود دهد وجون
خلط كنند سحق كرده با شراب وضماد كنند بر هر جه پيدا شود در پوست مثل جدري وريشهاء
شهديه وعفونات كه در مفاصل بود وسرطانات وجون ضماد كنند با جاوشير بر نقرس
نافع بود وجون بر ناخني كه جنبد حسبانند زود قلع كند ومويز غذا زياده از انكور دهد
وجلاء مويز كمتر از جلاء انجير خشك بود واطلاق وي كمتر از اطلاق آن بود غير از انكه مويز
موافق تر از انجير خشك بود بمعده وبدل ان كشمش است **زبيب الجبل** ميويزج است
وكفته شود وصاحب جامع كويد حب الراس است واين سهو است حب الراس كفته شد
وصفت ميويزج كفته شود وبشيرازي ميويزك خوانند **زبد البحر** بپارسي كف دريا
خوانند وان پنج نوعست بشكل اسفنجه فربه بود وستبر وبوي وي مانند بوي ماهي بود

يكنوع

ودر ساحل دریا بسیار یابند ونوع دوم بشکل ناخنه جشم بود یا اسفنجه وبسیار
تجویف بود وبوي وي مانند بوي طحلب بحري بود وسیوم بشکل کرم بود ویرا اسیلسیوت
خوانند بشیرازي کرم ایوب خوانند ونوع جهارم بصوف جرکن ماند بسیار تجویف سبك
ومولف کوید ان اسفنج است وکفته شد ونوع پنجم بشکل ماند فطر بود ویرا هیج بوي نبود
وباطن وي خشن بود مانند قیشور وظاهر املس وبهترین آن وردي بود که بزردي مایل
بود وطبیعت ان کرم وخشك بود در سیوم وکویند تر بود داء الثعلب را نافع بود جون
بسوزانند وباشراب سرخ رنك که قوام ان رقیق بود بر داء الثعلب طلا کنند موي برویاند
وخنازیر وجرب وقوبا وبهق وهر علتي که در جلد پیدا شود جهة ان نافع بود جون باموم
وروغن کل استعمال کنند وبشره را صافي کند وکلف سیاه وانري که در روي وهمه اعضا پیدا شود
زایل کند ونوع سیوم که کفته شد عسر البول وسنك کرده وریك که در مثانه بود ودرد کرده
واستسقا ودرد سپرز را نافع بود وحیض براند وباقي انواع ان منفعتهاي دیکر که کفته شد
در ایشان باشد وجلا دندان بدهد وموي بر داء الثعلب برویانند جون با نمك یا شراب
طلا کنند وانواع زبد البحر موي بسترند وبرویاند ویك نوع هست که سفید بود وطبیعت
وي کرم وتیز بود وخشك بود در دوم جلا جشم بدهد وباد ویهٔ که مناسب بود سفیدي که
در جشم بود زایل کند البته وقلع ان بکند ومقدار مستعمل از زبد البحر از دانکي تا دو دانك بود
ومضر بود بسر ومصلح ان کثیرا بود وکویند مضر بود بسر وحواس ومصلح وي روغن کدو بود
وبدل وي بوزن وي حجر القیشور بود واکر خواهند که ویرا بسوزانند در دیکي کلي با نخته نهند
بس جون بخته کردد بیرون آورند وبردارند از دیك وبوقت حاجت استعمال کنند واکر خواهند
که غسل ان کنند مانند اقلیمیا مغسول کنند **زبد البحیره** بیوناني آذارا فیون وآذرفي
واذرافیس نیز کویند وبسریاني عافوراوان کود برکودي جمع میشود ودر دریا مانند یخ بود
ودرمیان ني وکیاه یابند ولون وي مانند حجر اسیوس بود وبشکل زبد البحر بود وبسیار
سوراخ وطبیعت وي در جهارم کرم بود ونشاید که تنها استعمال کنند وباید که ادویه با وي
خلط کنند که کسر حدة وي بکند وقوة وي واکر محتاج باشند جهة بیرون شاید که استعمال
کنند لیکن از جهة اندرون احتراز واجب دانند سبب شدة قوة که در وي است و
دیسقوریدوس کوید جهة جرب ریش شده وکلف وقوبا وتبرها ومانند ان بغایت سود دهد

وفي الجملة دوائي حاد بود ونقل مزاج بد که عارض شود در اعضا با زمزاجي نیك کند وعرق النسا را
نافع بود ورازي کوید جشم را جلا دهد وورم بستان ساکن کند جون کوفته با آب طلا کنند
زبد القمر حجر القمر است وکفته شد **زبد** بپارسي مسکه کویند وبشیرازي نمشك بهترین
آن تازه بود که از شیر میش کیرند وطبیعت ان کرم وتر است در اول وتري وي زیاده بود
منضج ومحلل بود واکر بر بدن طلا کنند بدن را فربه کند وغذاي وي بد دهد وجراحات
اعصاب را نافع بود وورم بن کوش واربیتین ودهن را واکر بر لثه کودکان بمالند سود
مند بود جهة زود رستن دندان وهمه ورمها که در دهن بود نضج دهد وجون با عسل
خلط کنند ولعق کنند نافع بود جهة خوني که از شش حاصل شود وذات الجنب را وورم شش را
بغایت نافع بود وبدان حقنه کردن ورمهاکرم صلب که در رحم وامعا وانثیین باشد سود
دهد وریش روده را واکر با ادویهٔ بود که نافع جراحتهائي بود که در اعصاب وحجب دماغ
وفم مثانه باز دید آید سود دهد وریشها پاك کرداند وکوشت ان برویاند ودفع زهرها
بکند وجون بر کزندکي افعي مالند نافع بود وسرفه سرد وخشك را بغایت مفید بود خاصه
جون با شکر ومغز بادام بود وذات الجنب وشش را بغایت نافع بود ومنع خون وماده بکند
جون پانزده درم از وي با عسل بخورند وبسیار خوردن وي مسهل بود ومغثي ومرخي
معده ومصلح وي جیزهاي قابض بود وکویند مصلح وي جیزهاي قابض بود وکویند مصلح
وي فانید قندي بود ونافع بود جهة خشونه حلق وقوبا وسعفه خشك وخشن جون بدان
بمالند وحرقه مثانه را مفرد نافع بود ویا با بیضهٔ نیم برشت وانجه تازه بود در بعضي
ادویه بدل زیت بود ودر بعضي بدل شحم ودخان وي یعني دودهٔ وي بکیرند از جراغ
مانند دودهٔ روغن بزر ودر ادویهٔ جشم مستعمل کنند مجفف بود وقبضي اندك در وي
بود وقطع سیلان ماده جشم بکند وریش ان پاك کرداند زود بحال صحت آورد **زباد**
نوعي از طیبست وان عرقیست که از میان هر دو پاي جانوري کیرند بشکل کربه اما
سر وي کوجك بود وانرا کربه زباد خوانند وطبیعت ان کرم بود در سیوم ومعتدل بود
در رطوبة ویبوسة وبوئیدن ان ومالیدن صداع سرد ودرد شقیقه وزکام را نافع بود
واکر یك قیراط در ده درم شرابي که مفرح بود بیاشامند خفقان زایل کند وضعف دل
را ودرین عمل بغایت کمال بود واکر زني دشخوار زاید یك درم از وي با یك درم زعفران

موق موغ فربه كند وبياشامد زايدن بروي اسان كردد **زبل** بپارسي سركين كويند
ومختلف بود بسبب اختلاف حيوان واختلاف اشخاص يك نوع تنها خاصه انسان ومجموع
زبلها محلل ومسخن ومجفف بود وهمه مفصل كفته شود **زبل الاطفال** آنچه اول از طفلان
بيرون ايد بستانند وخشك كنند وسحق كنند وباهمچندان نبات درچشم كشند
سفيدي كه درچشم بود زايل كند درچند روز وبهترين زبل طفلان آن بود كه از طفلي
كيرند كه محفوظ باشد از تخليط وبعسل بسرشند وبدان تحنك كنند خناق وذبحه را
نافع بود ويا درحلق دمند همين عمل كند وهمچنين كسي كه تورم حلق بيدا كرده باشد ونزديك
مرك بود واحتياج بفصد باشد از خناق محنت جون زبل كودك خشك كرده بعسل
معجون كنند وبرحلق وي طلا كنند بغايت بكمال نافع بود ومجرب است وبايد كه غذاي
كودك سه روز ترمس با نان تنوري دهند كه بنمك خوش كرده باشند وشرابي كه اندك
مزاجي داشته باشد بوي دهند سه روز بياني وغذاهاي معتدل وروز جهارم زبل وي
بستانند وخشك كنند ونكاهدارند تا بوقت حاجت وهمچنين اكر غذاي وي كوشت مرغ
ودراج بخته باب بود سود مند بود وبايد كه از غذاهائي كه رطوبة بسيار داشته باشند
نكاهدارند واكر نكاه ندارند درفعل وقلة نفع مانند زبل كلاب بود وزبل اطفال
بزركتر بن ترياق كسي باشد كه بيكاني زهردار بوي زده باشند وزبل انسان جون خشك
كنند وباشراب ويا عسل بياشامند نافع بود جهة بتهاي دايره وكزندكان جانوران
وادويهاي كشنده تلف كنند ويرقان را نافع بود وقطع اسهال بكند وجون سحق كنند وبر
موضع عقبه باشند زايل كند **زبل اللقلق** سركين لقلق جون بياشامد مصروع
بغايت نافع بود **زبل الجراد** سركين ملخ بهق وكلف را زايل كند **زبل الحردون
والورل** سركين عضايه لون را نيكو كرداند طلا كردن **زبل الخطاف** سركين پرستوك
سفيدي جشم را زايل كند **زبل الكلاب** بهترين ان بود كه از سكي كيرند كه استخوان
خورده باشد وان با عسل نافع بود جهة ريشهاي كهن وتحنك بدان كردن خناق را
زايل كند وجهة دفع اسهال آشاميدن با شير نافع بود خاصه جون ذوسنطاريا بود
وجهة قولنج بدان حقنه كردن باب كرم نافع بود وديسقوريدوس كويد سركين سك
جون بكيرند درتابستان بعد از غروب ستاره كلب وخشك كنند درسايه وباشراب

بياشامند

بياشامند يا باب شكم ببندد وسركين سكي كه استخوان خورده باشد انچه سفيد بود
وخشك وكنده نبود انرا خشك كنند ونكاهدارند وجون خواهند كه استعمال كنند جهة
ورم حلق وخناق بغايت سحق كنند با ادويه كه نافع بود بدين زحمت واكر با ادويه
كه محلل بود خلط كنند ورمها بكدازاند **زبل الذيب** بهترين سركين كرك ان بود كه
از خار كيرند وسفيد بود ودروي استخوان وموي بود قولنج را نافع بود خاصه
جون ان كرك استخوان خورده باشد درغايت كمال نافع بود ومجرب ومفيد واكر
نزديك خاصره بياويزد همين خاصيت دهد واكر در پوست ايل يا پوست كرك كيرند
وبياويزند بريسماني كه از پشم كبشي كه بعضي از وي كرك خورده باشد نيكوتر بود اين
مرض را **زبل الزرازير** بهترين ان بود كه از زرزوري كيرند كه برنج خورده باشد
توبا وبهق وكلف را سود دهد **زبل العصافير** سركين كنجشك پاك كننده وزايل كننده
كلف از روي بود وجون بلعاب دهن بسرشند وبرثاليل طلا كنند زايل كند وثاليل
بشيرازي كولك خوانند **زبل الرخمه** سركين مردار خوار جون دود كنند درشيب
زن بچه بيندازد وجون با زيت بياميزند ودركوش چكانند كراني كوش زايل كند
زبل الحمام سركين كبوتر كرم تر از همه سركينها بود ونافع بود هر مرضي سرد كه باشد
وبا ارد جو جون بياميزند محلل بود وجون با سركه بياميزند خنازير را نافع بود خاصه
جون بزركتان كوفته اضافة كنند وجون با عسل وبزركتان خلط كنند ورمهاي صلب
منفجر كرداند وخشكريشه كه حادث شود از اتش پارسي وجون با زيت بياميزند سوختكي
اتش را سود دهد واما سركين كبوتر كه درخانها وبرجها دارند بغايت كرم بود وسركين
كبوتر صحرائي وكوهي حدة وي سخت تر بود وسركين كبوتر در بسيار مرضها مستعمل كنند خاصه
جون با تخم حرف كوفته وبيخته يا خردل بياميزند ومستعمل كنند در مرضهاي سرد كه احتياج
بسخونة بود وقوبا ودرد مفاصل وسعفه ودرد شكم ودرد كرده را نافع بود وجون با ارد
جو بياميزند ودر آب بزنند وباسركه وعسل بپزند وضماد كنند بر دبيل وخنازير
وورمهاي صلب بكدازاند وبصلاح اورد جون با آرد جو بياميزند وباب بزنند
واندكي قطران اضافة كنند وباهم سحق كنند تا مانند مرهم كردد وبر برص نهند بكتان
پارهٔ وسه روز رها كنند بعد از ان بردارند وديكر پاره تازه بنهند سود مند بود

وجند ان اين عمل كنند كه زايل كردد واكر بآب بيزند وكسي راكه عسر البول بود در ان نشيند
بغايت نافع بود وجهة درد شقيقه طلا كردن نافع بود وجو باسركه بر مستسقي طلا كنند
سود مند بود وهمچنين اكر با سكنجبين بياشامند وسركين كبوتر سرخ جون دو درم از وي
باسه درم دار صيني بياشامند سنك كرده بريزاند وجون بسوزند در خرقه كتان
تا مانند خاكستر شود و با زيت بياميزند و بر سوختكي آتش طلا كنند نافع بود وكويند
سركين كبوتري كه بزر كتان خورده باشد سنك بريزاند واين مجربست وسركين كبوتر
در حقنه قولنج نافع بود **زبل الفيل** جون زن به بشم باره بخود بركيرد هركز ابستن
نشود واكر بخور كنند صاحب تب كهن را نافع بود **زبل الفرس** سركين اسب همان عمل
سركين خر ميكند **زبل الدجاج** سركين مرغ اكر دود كنند نافع بود جهة درد دندان
و موافق كسي بود كه فطر كشنده وادويهاي كشنده خورده باشد واكر با سركه بياشامد
خناق را عظيم نافع بود واكر با شراب يا باسركه بياشامد قولنج را بكشايد و مجربست
زبرجد نوعي از زمرد است وطبيعت ان سرد است در دوم وخشك است در اول
باصره را قوة دهد وديكر منافع در صفت زمرد كفته شود **زبد القوارير** مسحقونيا است
وكفته شود **زجول** آكشوث است وكفته شد **زجاج** بپارسي ابكينه خوانند وطبيعت
ان كرمست در اول وخشك است در دوم موي برويانه جون باروغن زيبق طلا كنند
ودر وي قبضي ولطافتي بود وسفيدي جشم زايل كنه و روشنايي بيفزايد وجون
بسوزانند در عمل اقوي بود وانجه سوخته بود سحق كرده سنك كرده ومثانه بريزاند
جون با شراب بياشامند وكر غير محرق مستعمل كنند بايد كه بغايت سحق كنند واستعمال
كنند وصنعة سوختن وي انست كه در كوره اهنكران نهند وبدمند تا نزديك كداختن
بس بيرون اورند ودر آب قلي اندازند بعد از ان سحق كنند ومستعمل كنند وكويند سوختن
وي جنان بود كه سحق كنند و بر روي صفحة از آهن كنند كه سر آن كشوده بود وآتش نحم
در شيب وي كنند مقدار سه ساعت ودايم تحريك ان كنند بعد از ان بغايت سحق كنند
ومستعمل كنند **زدوار** جدوار است وكفته شد **زرنباذ** بزبان هندي
نجور خوانند وبزبان اهل مكه عرق الكافور ووي بنحيست كه از وي بوي كافور آيد
جون تازه بود وبلفظي ديكر سطراك خوانند ودر طعم وي تلخي بود وآنجه در تري

بكارد

بكارد باره كنند وبجوشانند تلخي وي كمتر بود وآنجه باره نكرده باشند تلخ تر بود
وان نيكوتر بود وطبيعت ان كرم وخشك بود در دوم تا سيوم وكويند در اول محلل رياح غليظ
بود خاصه در ارحام وبدن را فربه كند وقطع بوي سير وبياز وشراب بكند جون در دهن
كيرند وقي ببندد وكزندكي جانوران را سود دهد تا بحدي كه نزديك به جدوار بود وشكم
ببندد ومفرح ومقوي دل بود بخاصيت قوة قبض وتلطيف وازادويه ترياقات كبار ومقوي
روحي بود كه در جكر باشد ومسهل سودا بود شربتي از وي يك درم بود و بول براند ونافع
بود جهة مرضهاي سوداوي وخفقان دل وفساد فكر وغم ووحشة ودر بيشتر منافعها
مانند درونج بود ومعدة تر را خشك كرداند وجون در دهن كيرند وبدان ادمان كنند
درد دندانرا نافع بود ونكاهدارد و بوي بد از دهن زايل كند خواه كه از دندان بود وخواه
از سبب غذا وابن زهر در خواص آورده جون تر بود وبكوبند وكف باي مالند هر علتي كه
در سر بود زايل كند از صداع وشقيقه وامثال آن وجون در خانه بخور كنند موران بكلي بزند
وباز نكردند واكر صاحب داء الفيل طلا كند بر حقويه كه بشيرازي كوه خوانند موافق بود واكر
يك جوز درست بزرك از وي سوراخ كنند وبيا ويزند بر حقوي كسي كه شهوتش منقطع
شده باشد از علتي نه انكه طبيعي بود بحال صحت باز آورد وانتشار حاصل كند وديسقوريدوس
كويد در دوركين وحقوين وعرق النسا وفالج وصرع كه سبب ان رطوبات بود جون با عسل
بياشامند نافع بود وصاحب منهاج كويد بسيار خوردن وي مضر بود به دل ومصلح آن
فوتنج بود وصاحب تقويم كويد مصلح وي سنبل الطيب ونبات بود وبدل ان رازي كويد
در مداواء كزندكي جانوران وبادهاء غليظ يك وزن ونيم ان درونج وجهار دانك وزن
ان طرحشقوق بري ونيم وزن ان دانهٔ اترج وكويند بدل ان شيطرج وراسن است
زرين درخت كويند درخت اترج است ومولف كويد درختيست كه در ولايت
كازرون بسيار باشد خاصه در بشاور وورق ان مانند ورق زيتون بود وكل وي مانند
قرصي آينه زرين بود ودر وقت انكور بشكفد وورق وي جون سبز بود بكوبند وعصارهٔ   وي م
ان بياشامند يا ميبختج عرق النسا وعرق البول وطمث را نافع بود وخون بسته از مثانه
بيرون آورد وكزندكي جانوران را نافع بود ووي مضر بود بمثانه ومصلح ان حب الاس
وبلوط بود وبدل ان بوزن ان قنطوريون باريك وبوزن ان تخم خيارزه وبوزن ان

دانه اترج وگویند بدل آن نیم وزن آن زعفرانست **زراوند مدحرج** زرا وند
مدور خوانند و معروف بود بشامی و وی ماده بود بپارسی زراوند گرد خوانند و
بهندی بجوهر خوانند و زرنبال نیز هم بجوهر خوانند و بهترین آن بود که بلون زعفران بود
و بغایت فربه باشد و طبیعت آن گرمست در آخر دوم تا اول سیوم و خشک است در دوم
وگویند گرمست در دوم و خشک است در سیوم و وی اقوی و الطف بود از طویل نافع
بود جهة ربو و صرع و وسواس و فواق و نقرس چون دو درم از وی بیاشامند و نافع بود
جهة گزندگی جانوران و ادویه کشنده و جذب سکی و شوک و سهام بکند چون ضماد
کنند و از اعضا بیرون آورد و بهق را سود دهد و دندانرا جلا دهد و دفع اخلاط
بلغمی و مرادی بکند و قوة سمع بدهد و ریشهاء بد پاک کرداند و گوشت برویاند و چرک
گوش پاک کند و ورم سپرز و وهن عضله و درد پهلو چون بیاشامند نافع بود و دماغ
و معده را از اخلاط بد پاک کند و درد سر و شقیقه که از سردی بود سود دهد و یرقان
صفراوی و بلغمی چون با عسل بیاشامند و درد ورکین و عرق النسا و نقرس و فالج و دردهای
مزمن کهن شده را نافع بود و صاحب منهاج گوید مضرست بسپرز و مصلح وی عسل بود
و صاحب تقویم گوید مجفف اعضا بود و مصلح وی روغن بنفشه و کدو بود و مقدار
مستعمل از وی از یک مثقال تا دو درم بود و بدل وی بوزن آن زرنباد و دو دانگ
آن بسباسه و نیم وزن آن قسط بود و اسحق بن عمران گوید بدل زراوند مدحرج یک وزن
و نیم طویل بود وگویند بدل آن راسن است وگویند بوزن آن زراوند طویل و نیم وزن
آن دیوند صینی **زراوند طویل** بنجرح رستم خوانند و ارسطلوخیا و ارسطلوخیا نیز
گویند و اهل اندلس سمقار و مسمقران نیز گویند و بیونانی ذکر خوانند و در قطوبطس
گویند و وی نر بود و بهترین آن بود که هم رنگ زراوند مدحرج بود و ستبر بود از انگشت
نرستبر تر و طبیعت آن گرمست در سیوم و خشک است در دوم گوشت برویاند و جهة
صرع و کزاز اشامیدن بغایت نافع بود و گویند صافی کرداند و سینه را پاک کرداند
و احشارا نافع بود و ریشهای تر عفن شده با صلاح آورد و دندانرا و بن آن پاک کند
از رطوبتی که در آن بود و اگر کوفته بسرشند بسرکه و طلا کنند بر سپرز بغایت نافع بود
و اگر با سکنجبین بیاشامند و ضماد کنند بر گزندگی عقرب و همه جانوران و ادویه

فقاله

فقاله چون با فلفل و مر بیاشامند بغایت نافع بود و نفسا را پاک کرداند از فضول
بسته که در رحم بود و حیض براند و بچه بیرون آورد خواه مرده و خواه زنده و اگر فرزجه
از وی بسازند و زن بخود برگیرد همین عمل کند و کرم دراز و حب القرع بکشد و اگر با روغن
بر بدن طلا کنند شپش بکشد و جهة تبها نافع بود و معده را نافع بود و چون
با ایرسا و عسل بیاشامند و ریشهای عمیق را هموار کند و بصلاح آورد و اسحق گوید
مضرست بجگر و مصلح وی عسل بود و بدل آن شیطرج است وگویند بوزن آن زرنباد
و نیم وزن آن فلفل و دو دانگ آن بسفایج وگویند نیم وزن آن فلفل و نیم وزن آن
زرنباد و رازی گوید بدل آن در نفع از ریاح و تحلیل آنچه در شکم و سپرز بود
بوزن آن زرنباد و نیم وزن آن انزروت **زرشک و زرنک** انبرباریست و گفته شد
زرنیخ الوان او انواعست زرد و سرخ و سبز و تیره و دیزج و سفید و بهترین
آن زرد بود مانند طلق زرد براق و بوی کبریت از وی آید و بپارسی زرنیخ بدخشی
خوانند طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم سوزنده بود و در وی قبضی معفن بود
و لذاع و گوشت زیاده بخورد در ریشها و موی بسترد و با پیه بر جراحت نهند
سود دهد و جرب و سعفه تر و اگر با زفت بر موضعی که خون مرده بود بسبب
ضربی طلا کنند نافع بود و با زیت جهة شپش و با روغن گل جهة بواسیر نافع بود
و اگر در موم روغن کنند خاصه زرنیخ سرخ نافع بود جهة ریش بینی و دهن
و آکله که در وی بود و خوزی گوید زرنیخ سه نوع است زرد و سرخ و سفید
و نوع سفید کشنده بود و زرد بر موضعی که خون مرده بود بسبب ضربی چون طلا کنند
آثار آن ببرد و نوع سرخ در قلنضیون نیکوتر بود و اسحق بن عمران گوید زرنیخ زرد
چون سحق کنند و در میان شیر کنند و هر مگس که در آن افتد بمیرد و نوع سرخ چون
سحق کنند و بعصارهٔ بیخ تر بسرشند و بر شیب بغل طلا کنند بعد از آنکه موی بر کنده
باشند هرگز دیگر نروید و دیسقوریدوس گوید قوة زرنیخ سرخ مانند زرنیخ زرد
بود و چون با راتینج بیامیزند داء الثعلب زایل کند و زرنیخ بر اعضا طلا کردن
کلف آورد و مصلح وی آن بود که بعد از وی برنج و ختمی طلا کنند و زرنیخ مصعد
کشنده بود و از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن شک که آن سم الفار

است و اکسیر بان انرا زرنیخ سفید خوانند یا روغن بادام وطبیخ برنج ومرقهاء
جرب مانند اب کوشت ازمرغ بروغن بادام وشیر تازه ولعابات دهند ومولف
کوید زرنیخ مصعد دیک بود دیک است که کفته شد ورازي کوید بدل زرنیخ
سرخ نیم وزن ان زرنیخ زرد بود وصاحب تقویم کوید زرنیخ معفن اخلاط
بود ومصلح وي هلیله زرد بود ومقدار مستعمل ازوي نیم درم بود وتشویه کردن
زرنیخ جنان بود که دیکي نوکواري بستانند وبر سر اتش نهند و زرنیخ دران کنند
ودایم تحریک میدهند تا انزمان که لون ان تغییر کند و بریان شود بعد ازان فرو
کیرد وسرد کردانند وسحق کنند و بوقت حاجت استعمال کنند **زرنب** رجل الجراد
خوانند واین اسم را بدان سبب نهاده اند که مشابه ان است و بهندي بتوج خوانند
وبپارسي سرو ترکستاني کویند وطبیعت ان کرم وخشک بود در اخر دوم بغایت مفرح
ومقوي دل بود مانند زرنباد وبسبب عطریتي که دروي هست وتلطیفي وقبضي
تقویة وتفریح زیادة تر دهد وجون با روغن کل یا آب وروغن بنفشه سعوط
کنند درد سر که از سردي بود سود دهد وازتري نیز ودر قوة مانند سلیخه وکبابه
بود ومعده سرد وجکر ضعیف را نافع بود واوجاع اعصاب را سود دهد مجموع
عصبهاء بدن ومحلل بادي بود که در مجموع بدن بیدا شود وشکم ببندد ومصلح
وي جلاب نیم کرم بود وبدل وي دارصیني بود کویند سلیخه وکبابه وکویند
بدل ان هیل است وکویند بقوة جوزبوا است لیکن لطیف تر ازوست **زرنک**
وزدک آب خسق است وصفة ان درباب عین در عصفر کفته شود **زربرا**
بقله مبارکه است بزبان سریاني وکفته شد **زرقوري** رجل الغراب است
وکفته شد **زرنبل** ریباس است وکفته شد **زرقون** سلیقون کویند وان
سرنج است وکفته شود **زرافه** حیوانیست که ویرا شتر کاو بلنک خوانند
ودر خواص حیوانات صفت وي کفته اند کوشت وي غلیظ بود وسودا انکیز
زربر کیا نباتیست که در کوهستان جوزجان مي باشد وانرا بشیرازي
اسفرک کویند وجهة رنک زرد صباغان استعمال کنند **زعفران** جادي خوانند
وجساد ودیهقان وکرکم وشعور الصقالبة وخلوق نیز کویند و بهترین ان

ان تازه بود که بغایت سرخ رنک بود وتیز بوي وازولایت پارس ازکوه کیلویه خیزد
ان نوع بهترین انواع زعفران است بعد ازان خراساني که معروف بود به بیلکندي وبعد
ازان رودآوري وزعفران فرنکي که معروف بود بمصري اکثر ان قلب بود وطبیعت زعفران کرمست
در دوم وخشک است در اول وفولس کوید کرمست در سیوم وخشکست در اول ودروي
قبضي بود ومحلل ومنضج بود ومصلح عفونة وبلغم بود ومقوي احشا ولون را نیکو کرداند
وجشم را جلا دهد وتاریکي زایل کند واب رفتن وي باز دارد وجون باشیر زنان در جشم
کشند وجون با ادویه خلط کنند که مناسب بود وبیاشامند جهة درد اندرون نافع بود
وضمادات ازوي جون مستعمل کنند درد رحم ومقعد را نیکو بود ووي مقوي دل ومفرح
ومنوم بود وباه را برانکیزد وبول براند وسده جکر بکشاید وجون با زرده تخم مرغ ذني که
دنیم خوار زاید بیاشامد مقدار دو درم در ساعت بار بنهد واین مجربست وصاحب منهاج
کوید یکدرم تمام بود وجون با شراب بیاشامند بغایت مستي زیاده کند وتفریح بخشد
تا بحدي که کاه باشد که از غایة فرح بدیوانکي کشد ووي دابغ معده بود بسبب غوصة
که دارد ومقوي معده وجکر بود ومقوي الات نفس بود وقوة بشت بدهد ودرد کین
ورکبتین را نافع بود ومقوي دماغ بود ومثانه وکرده را پاک کند وسپرز را بغایت سود دهد
وجون ببزند وآب ان بر سر ریزند بي خوابي را نافع بود که سبب ان بلغمي شور بود وورمهاي
کرم که در بن کوش باشد وحمره جون بدان طلا کنند نافع بود واکر با ادویه خلط کنند نفوذ ان
ادویها در جمیع بدن بکنند ودرد سر که از سردي بود وشقیقه را نافع بود واصل وي جون
با شراب بیاشامند بول براند وشربتي ازوي از نیم درم بود تا یکدرم واسحق کوید مضر است
بشش ومصلح وي انیسون بود ومنصوري کوید مصدع ومغثي بود ومصلح وي عصاره
زرشک بود وصاحب منهاج کوید مظلم حواس بود ومصدع ومنوم وجون سه مثقال ازوي
با آب بیاشامند کشنده بود بتفریح ومسیح کوید هضم طعام بکند ورازي کوید اشتهاء طعام
ببرد ومغثي بود ودر خواص آورده که در هر خانه که زعفران بود سام ابرص در انجا نبود ورازي
کوید بدل ان بوزن ان قسط وبوزن ان دانه اترج ودانکیم ان سنبل وشش یک ان قشور
سلیخه وصاحب منهاج کوید بدل ان بوزن ان قسط ودانکیم ان قشور سلیخه بود وکویند
بدل ان دو وزن ان تفل وخلط دوغن ان بود **زعرور جبلي** تفاح بري خوانند وکیج نیز

كوميه واروينا وذو ثلاث حبات هم خوانند ودرخت وي رانالك خوانند ودعرور بشيرازي
كيل خوانند وجالينوس وي را اهلهليون خوانده است وبهترين ان سرخ بود وان بستاني بود وكفته
شود بعد ازين اما نوع زرد طبيعت ان سرد وخشك وقابض بود قابض تر از سپيد معده را
نيكو بود وشكم ببندد وبول نبندد ومسكن صفرا وخون بود وقي باز دارد وقوة معده وجكر
كرم بدهد وصاحب تقويم كويد غذاء بدن بدهد ومقوي ومسمن بود وقوة بشت بدهد وداء
الفيل را نافع بود ليكن مصدع بود ومرخي معده بود ومصلح وي كلشكر بود وصاحب منهاج كويد
در مداواة درم مستعمل بود وكويند بدرستي كه مصدع بود ومعده وكرده را بد بود ومصلح
وي انيسون بود واولي ان بود كه بغايت رسيده بود **زعرور بستاني** مغلث عجم خوانند
بشيرازي كيل سرخ كويند وبهترين ان رسيده بود وطبيعت ان سرد وخشك بود وكويند تر
ووي مولد بلغم بود ومعده وكرده را بد بود ومصلح وي رازيانج بود **زعفران الحديد**
صدا الحديد است وزنجار الحديد هم كويند بشيرازي زنك آهن خوانند وآن از آهن كيرند
صنعة ان بستانند سونش آهن وانرا بر روي صحيفه كنند ونم كنند باب وبنهند تا خشك شود
وبكوبند وانجه مانده باشد ديكر بار نم كنند وبنهند تا خشك كردد تا ان زمان كه همه زعفران
شود وانواع ساختن ان بسيار است اين يك نوع كه اسان تر بود كفته شد طبيعت ان قابض
بود وسرد وجون كهن شود كرم وخشك بود در دوم وجون زن بخود بركيرد قطع خون
رفتن بكند وجون زن بياشامد منع آبستني بكند وجون با سركه بياميزند وبر حمره وبثرها
بيندايند نافع بود وجهة داخس كه بر ناخن برايد كه انرا بشيرازي خوي درد خوانند نافع بود
وخشونة اجفان وبواسير كه رسته باشد در مقعد نافع بود وبن دندان محكم دارد وبر نقرس
طلا كردن نافع بود وموي برداء الثعلب برويانه **زعبر** مرو سفيد است ودرهيم كفته
شود انواع مرو **زفت رومي** سه نوع است بري وبحري وجبلي بهترين ان براق صافي
بالك املس بود وطبيعت ان كرم وخشك است عرق النسا را نافع بود ونقرس ومفاصل وفالج
وبادهاي سرد ودرد رانها وزانوها را نافع بود وجذام را طلا كردن بغايت نافع بود
خاصه جون ادمان بران كنند ومقدار يك درهم تا دو درهم مستعمل بود واسحق كويد مضر است
بشش ومصلح ان كثيرا بود وبدل ان جاوشير است وعلك البطم وكويند بدل ان قطران
است **زفت يابس** زفت تر است كه خشك ميشود بطبيعت خود وانرا بوسفاس خوانند

وبيشتر

وبيشتر از ينبوت وارز كيرنده وينبوت خرنوب است وارز صنوبر نر است كه بر نمي دهد و
وطبيعت ان كرم است در اول وكويند در دوم وخشك است در دوم وجالينوس كويد كرم است
در سيوم ووي خشك تر از زفت رطب بود قوبا را نافع بود وريشهاي فاسد از رطوبة باك
كرداند وريشهاي سر وكوشت در ريشها برويانه ومفتح ومحلل وملين جراحات بود وبر
موضع ضرب طلا كردن نافع بود ومنضج ورمهاي صلب بود **زفت رطب** زفت تر است
وان روانه بود ودر مرهمها كنند وان از قبيل قير است واز ينبوت وغير ان از انواع صنوبر
كيرند وزفت نزديك بقطران بود وروغن وي فسالاون خوانند وان جنان كيرند كه
زفت در بختن بر بالاي وي صوفي باك بياويزند وبخار كه بدان متصاعد شود جون
بسيار كردد ان صوف را بفشارد ودر ظرفي يا در قرع انبيق نهند تا بجكد وانرا روغن زفت
خوانند وجون با آرد جو برداء الثعلب ضماد كنند موي برويانه واكر بر خنازير نهند نافع بود
ومنضج اخلاط غليظ بود وبرص ناخن ببرد وملين ورمهاي صلب بود وقوبا را زايل كند و
جون با شكر بخورند سينه را باك كند واكر بر ريش جهار بايان وجرب ايشان بيندايند
سود دهد واكر جند نوبت بر هر عضو كه خواهند طلا كنند فربه كرداند وبر شقاق باي
طلا كردن نافع بود ومنع نفث دم بكند ومسهل بود وشريف كويد جون بر فم تر حقنه
كنند كزندكي مار وعقرب را نافع بود وجون ميان سر بتراشند كسي كه علق فرو برده باشد
وبدان روغن يا قطران جرب كنند علق بيرون ايد از حلق وصاحب منهاج كويد جون
بكيرند از روغن وي تا ده درم وبا عسل بياشامند ترياك زهرها بود وبر كزندكي افعي طلا
كردن سود دهد ودوده وي مژه جشم برويانه وريش ان زايل كند ودر قوة مانند دخان
كندر بود **زفيزف** بزبان اندلسي عنابست وكفته شود **زلابيه** بشيرازي زليبي
خوانند وحلنجبي خوانند وان سبكتر از لوز بنج وقطايف بود وزود تر هضم شود وسرفه
تر را نافع بود ورطوبة سينه وشش ومولد سخونة بود ومصلح وي ان بود كه بعد از وي
سكنجبين خورند يا انار ميخوش وسدة جكر تولد كند كسي را كه مجاري جكر وي تنك بود
زمرد ارسطاطاليس كويد زبرجد وزمرد هر دو يك جنس اند ودر معدن زر از مغرب
زمين خيزد وطبيعت وي سرد وخشك بود خاصيت وي ان بود كه جون بياشامند بوزن
هشت جو از كزندكي جانوران زهر دار وسمهاي كشنده خلاص يابند وبايد كه بيش از انكه
زهر در وي اثر كند بياشامد از مرك خلاص يابد وموي نبرد وبوست رها نكند وصحت يابد

واکر ازوی کردن بندی سازند یا نکینی و باخود نکاهدارند دفع صرع بکند وجون پیش ازان
زحمت نکاهداشته باشد وجون برکودکان خود بیاویزند خاصه در زمان که بزاید ازصرع
ایمن باشند وابن ماسویه کوید نافع بود جهة خون رفتن واسهال جون بیاشامند یا
یا بیاویزند ومجهول کوید زبرجد جون حل کرده بیاشامند جذام را نافع بود ودر خواص
آورده اند که جون افعی نظر بزمرد فایق اندازد اب ازجشم وی روان شود وانکه کو بینده
کور شود خلاصت وجون سحق کنند وبا ادویهٔ جهة سعفه استعمال کنند بغایت نافع بود
وادمان نظر بدان کردن کندی جشم زایل کند **زمج** مرغیست که بدان صید کنند وبپارسی
جرخ کویند مترجم کوشت وی خوردن ومداومت بدان نمودن ضعف دل وخفقان را نافع
بود وزهرهٔ وی جون در کحلها کنند تاریکی جشم وشبکوری زایل کند وسرکین وی جون
برکلف وغمش طلا کنند زایل کند **زنجبیل** بهترین ان صینی بود که لون ان بزردی مایل بود
اندکی وطبیعت ان کرمست در اخر سیوم وخشکست در دوم وابن ماسویه کوید کرمست
در اخر سیوم وترست در اول نافع بود جهة سده که در جکر پیدا شود از سردی وتری ومجامعت
را قوت دهد ومحلل ریاح غلیظ بود که در معده وامعا باشد وجکر ومعدهٔ سرد را نیکو بود و
جالینوس کوید فالج ولقوه واغمارا نافع بود ومجموع دردها که از سردی بود جون بعسل بسرشند
وبا ادویها قوی بیاشامند وروفس کوید عرق النسا ونقرس وفالج وخدر وجمود وسدهٔ دماغ
واخلاط بلغمی بدررا نافع بود ودیوجانس کوید کرمها بکشد وسحج امعارا نافع بود ودرد سر و
شقیقه که از سردی بود جون سحق کنند وبا روغن خیری بمالند نافع بود وجون دو درم ازوی
باقند باب کرم بیاشامند مسهل الصلاط لزج بود ودر جشم کشیدن وخوردن تاریکی جشم
زایل کند وخوردن وی حفظ بیفزاید ورطوبة از نواحی سر وحلق بزداید وکزندکی جانوران
زهردار را نافع بود وتری معده را نشف کند ومنی بیفزاید وبلغم ومرهٔ سودا بیرون آورد مقدار
دو درم مستعمل بود واسحق کوید مضر است بحلق ومصلح وی عسل بود وبدل وی بوزن وی دار فلفل
بود یا فلفل سفید وکویند بدل وی یک وزن ونیم راسن بود وکویند بدل ان عاقرقرحا بود **زنجبیل
الکلاب** فلفل الماء است ورق وی مانند ورق بید بود اما بغایت زرد بود وقضبان وی سرخ
بود وبطعم زنجبیل بود وزنجبیل الکلاب ازبهران کویند که سگ را می کشد وطبیعت ان کرمست
در سیوم وخشکست در اول وجون تر بود بکوبند با تخم وی وبرکلف روی ونمش کهن طلا کنند
زایل کند واکر بر ورمهای صلب ضماد کنند بکدازاند **زنجبیل العجم** اشترغاز است وگفته

شد **زنجبیل شامی** وزنجبیل بلدی راسن است وگفته شد **زنبق** کلیست سفید که اندرون
کل وی دو سه شاخک زرد باشد وقدان شاخ که کل دارد یک کز باشد وزیاده نیز باشد وکوتاه تر
نیز باشد وبهر شاخی جهار پنج شش تا ده کل زیاده بود وبوی عظیم خوش دارد وبوک که درین شاخ
بود مانند برک مورد دراز تر بود وبرک اصل وی مانند برک کاشنی بود سبز تر وصاحب جامع کوید
الزنبق هو دهن الحل المربا بالیاسمین وسهو است وصاحب منهاج کوید نزدیک تر کفته است که
الزنبق هو السوسن الابیض ومولف ایجه محقق بود کفت واکر کویند که زنبق نوعی از سوسن سپید است
شاید ومولف کوید دارزقی زنبق است باقی همه اقوالها خلافست وخطا وطبیعت ان کرمست در اول
ومعتدلست در تری وخشکی **زنجار** بپارسی زنکار خوانند وبیونانی قسیطوس ومعنی ان مجرود
بود که در معدن مس حاصل شود وانرا بیونانی باسفاولغس کویند ومعنی ان دوده بود وطبیعت
ان کرم وخشکست تا جهارم تیز بود وخورنده کوشت صلب بود وجرب وبرص وبهق را نافع بود ودر
مرهمها استعمال کنند جهة ریشهای پلید که در بدن بود وقوت زنجار مانند مس سوخته بود لیکن
زنجار ازوی بقوت تر بود وخون در بینی دمند کند بینی زایل کند وریش ان وباید که دهن بر اب
کنند تا کودان بحلق نرسد واکر با ادویه که نافع بود جهة جشم بیامیزند ناخنه وسبل وسپیدی
جشم وجرب وسلاق زایل کند وتیزی جشم زیاده کند ورطوبة ان خشک کرداند بغایت وبواسیر
وناصور که در مقعد بود جون رازیانه وروغن کل بیامیزند سود دهد وجون با عسل بسرشند
یا با سرکه بپزند نافع بود جهة ریشهای اعضا خشک مزاج مانند ریش دهن واسترخاء لثه و
ریش بینی وکوش وثبرها وسودمند بود جهة غلظ اجفان جون با عسل در جشم کشند وغبار روی
مضر بود بحلق ومداواء وی بشیر تازه ومسکه کنند ووی ازجملهٔ سموم بود جون بیاشامند از
بهر انکه جون بجکر رسد تفتیح کند ومضر بود بمعده ازبهر انکه معده عصبی است وعضلی واز خوردن
وی مغص سخت ولذع قوی در حلق وتقطیع در احشا وریش پیدا کند وقی آورد ومعالجهٔ وی ان
بود که جلاب واب کرم وروغن بادام ولعابات ومرقها جرب بیاشامند وبدل ان بوزن ان
زنجفر بود **زنجفر** بپارسی زنجرف کویند وبیشتر ازوی صنعتی وان مخلوق بود ومصنوع بود
انچه مخلوق بود بیونانی میلیون خوانند وان حجر الزیبق بود وانچه مصنوع بود بیونانی قینابار
کویند وان قنبار بود وازکوکرد وزیبق سازند وانچه مخلوق بود ازکوکرد جیزی بمعدن زیبق
رسد ومستحیل شود بزنجفر وقوت زنجفر مانند اسفیداج بود وکویند بقوت شادنج بود وطبیعت

ان معتدل بود در حرارة و در وي قوتي محلل بود و كويند كرم و خشكست در دوم كوشت در ريشها
برویاند و مبر دو رم حار بود و جالینوس کوید سرد است در دوم و خشك در دوم جکر و معده را نافع
بود جون با روغن کل و کلاب طلا کنند و فوتس کوید نافع بود دانهائی که در سر و لب بیدا شود
و جون با اسفیداج رصاص بروغن کل بسرشند و بدان طلا کنند بغایت کمال مفید بود و نافع
و جون در مرهم کنند سوختکی اتش را سود دهد و جراحتها باصلاح آورد و اکر ذرور کنند بر آکله
نافع بود و بر ریشهاء عفن و در داروهاي جشم استعمال کنند بقوة تر از شادنج بود از بهر انکه
قابض تر بود از شاذنه و قطع خون رفتن بکند و وي از سموم قتال بود جون بیاشامند همان
عارض شود که از زیبق مصعد و مداواء ان بجیزهاي جوب و شحمها و آنجه در مداواء زیبق
کفته شد و کویند بدل ان مرداسنج است و کویند شادنج یا اسفیداج **زن** دو سرا است و کفته شد
زوفرا تخم حزا است و کفته شد در حزا صفت ان و اینجا نیز کفته شود طبیعت ان کرم و خشك بود
در سیوم محلل نفخ بود و کویند کی عقرب را نافع بود خوردن و طلا کردن و مجفف مني بود و جرب و حکه
را نافع بود و مقوي بدن بود و درد سینه و شش را نافع بود جون با عسل کف کرفته بیاشامند
و جون سحق کرده با روغن کل بر سر طلا کنند در حمام حزاز را نافع بود و شبش بکشد **زوان**
شیلم است و کفته شود **زواووق** زیبق است و کفته شود **زوفا یابس** کیاهیست که
ببرك حنا مکي ماند و جبلي بود و بستاني بود بهترین ان بود که از کوه بیت المقدس خیزد و ان
مشهور بود بزوفا مصري و طبیعت ان کرم و خشك بود در سیوم و لطیف بخار طبیخ وي جون
با انجیر بود جهة دوي کوش نافع بود و بادي که در کوش بود تحلیل کند و جون با سرکه ببزند
و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و جون با اب و انجیر و عسل و سداب ببزند
و بیاشامند نافع بود جهة ورم شش کرم و ربو و سرفه کهن و نزله که از سر ریزد بحلق و سینه
و دشخواري نفس و کرم بکشد و حب القرع و اکر با عسل لعق کنند همین عمل کند و مسهل بلغم بود و داء التعلب
و داء الحیه و ریش روده عرق النسا و فالج را نافع بود و درد سینه و درد معده و درد بهلوها و رانها
و سحج امعا و سده جکر و قولنج را نافع بود و جون طبیخ وي با سکنجبین بیاشامند مسهل کیموس
غلیظ بود و اکر با قردمانا و یا ایرسا خلط کنند مسهلي قوي بود و جون با انجیر و نطرون بر سبرز
ضماد کنند بکدازاند و با شراب جهة ورمهاي کرم ضماد کردن نافع بود و جون با اب بجوشانند و ضماد
کنند بر خون مرده که در زیر جشم بود بکدازاند و جون با طبیخ انجیر بیاشامند خناق را نافع بود

بغایت

بغایت و لونرا نیکو کرداند و جون با شراب بیاشامند جند روز متواتر استسقا و کزندکي جانوران را
نافع بود و جون باب ببزند و بر جشم نهند سودمند بود جهة نزول اب و مقدار مستعمل از وي
جهار درم بود و اسحق کوید مضر بود بجکر و مصلح وي صمغ عربي بود و کویند عناب و بدل ان
بوزن ان برسیاوشان و نیم وزن ان مرزنکوش بود **زوفا رطب** وسخیلست که برد نبهاي
میش ارمني جمع مي شود بسبب کیاهي که شیر دارد و ان از یتوعات بود جون بخورند بسبب حدة و قوة
ان شیر وسخ بود دنبهٔ ایشان جمع میشود و باشد که روان بود انرا ببزند و بقوام اورند و کویند هرکاه
که ایل افعي را بخورد قوة طبیعت ایل دافع سمیت است حرکت کند تا دفع ضرر سم کند عرق بسیار
بر بیشاني وي جمع کردد و کسف شود انرا زوفا تر خوانند و این نوع بغایت قوة بود و طبیعت زوفا
تر کرم است در سیوم و کویند در دوم و تر است در اول محلل اورام صلب بود و شاید جون بران
ضماد کنند و با بوره و انجیر بر سبرز ضماد کردن نافع بود و استسقا را سود دهد و جهة سردي
جکر خوردن و طلا کردن سودمند بود و محلل صلابتي بود که در حوالي مثانه و رحم باشد و نافع بود
جهة سردي ان و سردي کرده و جون با اکلیل الملك و مسکه بیامیزند و زن بخود برکیرد حیض براند
و بجه آسان بیرون آورد و جون با پیه مرغابي بیامیزند ریش کوش و ریش قضیب و مقعد
و رحم و بیرامون ان سودمند بود و تشنج را نافع بود و صاحب تقویم کوید صداع بود و مصلح
ان روغن کل و سرکه بود و مولف کوید انجه مصنوع بود صنعة ان بکیرد بشمهایي که در میان
ران کوسفند بود و جرك ان در دیکی کند و بجوشاند با قدري اب جو بیهاکه بر سر اب آید
رها کنند تا سرد شود انرا بردارد و استعمال کند و کویند بدل ان مغز ساق کاو بود **زهر الحجر**
حزاز الصخر است و کفته شد **زهم** زرنباد است و کفته شد **زهرة الملح** نباتیست که در نیل
مصر بروي اب بود و در ابهای ایستاده و نهرها نیز بود و در زمینهاي شور نیز روید ان زعفران
رنك بود که بغایت منتن باشد و در طعم وي شوري و کزندکي بود و محلل و ملطف بود و مصلح
ریشهاي خورنده و رطوبتي که از کوش اید و جون با اب و شراب بیاشامند شکم براند لیکن
معده را بد بود و جون با سکنجبین بیاشامند صرع را نافع بود و في الجمله درجة و تلذیع مانند نمك بود
زهرة النحاس ان جیزیست که جون مس بکدازاند و در کوي از زمین ریزند و اب
بران ریزند تا ببندد و اجزاء مس جمع شود ان آب جون کرم شود کفي کرده مانند نمك و انرا زهرة
النحاس خوانند بهترین ان بود و وي اکال و لذاع و قابض بود کوشت زیاده بخورد و کري کهن

سفیدم

شش زایل کند جون سحق کنند و در کوش دمند و مسهل اب زرد بود و بواسیر را خشك کند
و ورمها را تحلیل دهد و ریشهاي بلید عفن با صلاح آورد وجون با شراب بیامیزند بثور
زایل کند وجون باعسل بیامیزند وبدان تحنك کنند ورم ملازه بکدازاند **زیتون** انجه
رسیده بود در حرارة معتدل بود وکویند کرم بود وانجه نارسیده بود بغایت سرد وقابض بود
و زیتون سبز بهترین ان بود که تر بود وطبیعت ان سرد وخشك بود و زیتون سیاه غذا زیاده
از انواع زیتون دهد وطبیعت ان کرم وخشك است وزود تر از سبز هضم شود وجون
با استخوان بخور کنند جهة ربو و مرضهاي شش نافع بود لیکن خوردن وي بي خوابي آورد وصداع
وخلطي سوداوي ازوي متولد شود واولي ان بود که در میان غذا خورند وسرکه کسر بعضي شروي
میکند ومقوي معده بود واشتهاء طعام بیاورد ومجامعت را زیاده کند وقوة ذکر بدهد و زیتون
کوهي کرم وخشك بود وانرا عتم خوانند و زیتون الماء انجه نارسیده بود معتدل بود در حرارت و
کویند کرم بود قوة اشتها بدهد ومعده خاصه جون بسرکه بود وجون سحق کنند وضماد کنند ریشها
جون پالك کرداند وسوختکي اتش و زیتون سبز طبیعت ببندد ومعده را دباغت کند وقوت
شهوة غذا بدهد خاصه نمکسود اما دیر هضم شود وغذا بد دهد وجون در سرکه نهند زود
هضم شود وشکم بیشتر ببندد وغیر نمکسود اسحق کوید جون بخ درم ازاب وي بیاشامند
نافع بود جهة مرة صفرا وکوید مضر بود بشش وکوید اصلاح وي بعسل کنند وعصارة زیتون
جون زن بخود برکیرد سیلان رحم وخون ان باز دارد ومغز استخوان وي جون با پیه وارد بیامیزند
و بر برص ناخن نهند زایل کند ونمك آبي که زیتون در وي نهاده باشند جون بدان مضمضه
کنند بن دندان ودنداني که متحرك باشد محکم کرداند وآنجه تازه بود وبلون یاقوتي بود
معده را نیکو بود وآنجه سیاه بود و رسیده معده را بد بود و زود تباه شود وآنجه در نمك
اب نهند لطیف از ان بود که در اب تنها نهند **زیت** بپارسي روغن زیتون خوانند انجه
شیرین بود از زیتون رسیده کیرند طبیعت ان کرم وتر بود کرمي معتدل وآنجه از زیتون
سرخ کیرند متوسط بود میان رسیده ونارسیده وانجه از زیتون سبز کیرند انرا زیت انفاق
خوانند وطبیعت ان سرد وخشك بود در اول وکویند در وي رطوبتي بود معده را نیکو بود
وآنجه از زیتون بري کیرند مانند روغن کل بود در اکثر حالتها ونافع بود جهة حمره وشري
وجرب وقوباء وصداع ودندان متحرك را محکم کرداند وسبوسه سر زایل کند واکر هر روز در

موي بمالند رها نکند که زود سفید شود وانجه از زیت کهن بود بقوة روغن خروع بود وانجه
تازه بود کرم بود باعتدال ومیل برطوبت داشته باشد پس اکر بشویند معتدل بود میان تري
وخشکي وشستن وي جنان بود که در اب شیرین کنند وبدست بزنند جند نوبت وصافي کنند و
جالینوس کوید زیت کرم است در دوم وکهن وي جون در جشم کشند تاریکي جشم زایل کند و برنقرس
طلا کردن نافع بود وانجه شسته بود موافق درد اعصاب بود وعرق النسا وده درم از وي باآب
خوردن مسهل بود وبا آب کرم اشامیدن وقي کردن کسر زهرها بکند و زیت انفاق زیت الانفاق
کویند وبهترین ان شیرین تازه بود معده را نیکو بود وبن دندان ودندانرا محکم دارد جون زماني
در دهان نکاه دارند ومنع عرق بکند وجون در دیکي مس کنند وبجوشانند تا بقوام عسل آید
منفعت وي مانند حضض بود ومجموع زیتها منع سرما بکند از بهر انکه زود در بدن نفوذ کند وتسکین
طبیعت بکند وجهة قولنج که سبب ان از ورم امعا بود یا از سدة که عارض شود از رجیع یابس
بدان حقنه کردن سود دهد و زیت کهن کسي که در جشم وي با دسل بود یا در اجفان وي رطوبتي
غلیظ بارد یابس بود جون در جشم کشد زایل کند وقوة باصره بدهد وروشنایي بیفزاید و زیت
بیك سال کهن شود وهرجند بکذرد فاضلتر بود واکر بر کزندکي عقرب کرم کرده بمالند درد در حال
ساکن کردد وبدل زیت کهن کویند روغن خروع است وکویند روغن فجل ودر ادویه قتاده زید البحر
زیتیار تفل زیت است وبیوناني اموردي خوانند وبعربي عکر الزیت وبپارسي دردي زیت وجون بریزند
طبیعت ان کرم وخشك بود در دوم ومنفعت ان در باب عین در عکر الزیت کفته شود **زیت رکابي**
زیت انفاق است واهل عراق زیت الرکابي خوانند بدان سبب که بشتر از حي مي آورند از شام واهل مصر
زیت فلسطیني خوانند وکفته شد منفعة ان در زیت **زیتون الحبشه و زیتون الکلبه**
زیتون بري است وکفته شد در زیت انواع زیتون **زیتون الارض** مازریون است وکفته شود
زیزفون نوعي از درخت سپید است در دمشق که برمي دهد وکویند غیر آنست وصفت عبیرا
در عین کفته شود **زیت السودان** کویند زیت الهرجان است واهل مغرب الاقصي ارجان وارقان
خوانند ودرخت ان دو نوعست یکنوع برزك بود خار ناك وثمر ان مانند بادامي کوجك بود وروغن
از ان میکیرند وبشیرازي درخت وبر ارجن خوانند ویکنوع دیکر بادام کوهي است که بشیرازي
عرك خوانند وبعربي لوز البربر وکویند زیت سودان غیر زیت هرجان است وان زیتیست
که از بلاد سودان آورند وبغایت کرم بود نافع بود جهة دردها وعلتهاي سرد اما منفعت لوز البربر

در صفت جلوز گفته شد زبر کتان است و گفته شود زیز صرصراست وان حیوانیست
کوچک مانند ملخی بشیرازی و یراجو و اسلک خوانند و بسبب اوازکند و در صاد گفته شود
زبد المرجان در زبد السودان گفته شد صفت ان زیبق بپارسی سیماب گویند و ویرا نام
بسیار است بلغة اکسیریان الغیان العبیط الزمزم الحی الما السحاب النور الزواووق
الروحانی عین الحیوان اللبن الحل الدهن الابق الفرار الروح النافذ الطیار
این زیبا اسمها بزبان اکسیریان است بشیرازی جیوه گویند و بهترین ان بود که زنده بود
و مستعمل نکرده باشند و بغایت جهنده بود و اگر در کرباس پاره کنند و بفشارند تا بیرون آید
کرباس باید که سیاه نشده باشد و طبیعت وی گرم و محرق بود و گویند سرد و تر است در دوم و
وی مصدع و قابض بود و مقتول وی جهة قتل سبش خصوصیتی دارد و قودان حیوانات
همچنین بکشد و با روغن گل جهة جرب و حکه نافع بود و خالاوی چون با طعامی بسرشند
موش را بکشد و چون با سرکه بر جرب و حکه طلا کنند نافع بود و دخان وی رنجهای بد بیدا
کند مانند فالج و رعشه و کری و عقل را زایل کند و چشم را تاریک کند و لون زرد کند و جستق
اندامها بیدا کند و بوی دهن و خشکی دماغ و در موضعی که دود وی برود مار و عقرب و گزندگان
بگریزند و اگر نگریزند بمیرند و زیبق مصعد کشنده بود و اگر زیبق در گوش کسی ریزند اختلاط
عقل بیدا کند و باشد که بصرع و سکته کشد و مداوای وی آن بود که میلی از رصاص در گوش
وی کنند تا زیبق بوی جسبد و بیرون آورد و آنچه نه مصعد بود و نه مقتول چون بیاشامند
در حال از شیب بیرون اید و مضرتی زیاده نرساند چون زنده بود و علاج کسی که زیبق خورده
باشد مانند کسی که مرداسنگ خورده باشد کنند و مولف گوید صنعة تصعید وی بسیار است
این یکنوع گفته شود بستانند زیبق و بیامیزند یا نیم وزن آن اسرب یا قلع و بسایند با هم چندان
زاج سوخته و با هم چندان خشت بخته و بوزن مجموع نمک بریان کرده و همه را بر صلایه بسایند و آب
حماض اترج بران می ریزد آهسته آهسته و می ساید تا بغایت سوده گردد بس انرا بریان کند و در شیشه
بگل اندوده یا دیگی نو بگل اندوده و سربسته با آتش نرم بریان کند و دیگر باره بساید یک روز هم
بحماض اترج و دیگر بریان کند با آتش نرم هفت نوبت جنین کند بعد از ان بسایه و در شیشه
بگل حکمت اندوده کند و تصعید کند سه نوبت تا سفید گردد مانند دانه مروارید و آن
سم قاتل بود نعوذ بالله باب السین سادج

صاحب منهاج گوید هندی بود و رومی بود و هندی را ماهستان خوانند و مالابثرون
و مالاثرون نیز گویند وان ورقیست مانند ورق گردکان و بر روی آب بیدا شود و انرا بخی
بود مانند عدس الماء و بهترین ان بود که تازه بود و یک روی وی بزردی مایل بود و یک
روی بسبزی و خوشبوی بود و انچه لون وی سیاه بود برگ قرنفل بود و طبیعت سادج
گرمست در دوم و گویند تر است و رازی گوید گرم است در سیوم و خشکست در دوم و از خواص
وی آنست که چون بر جامه بر اکنند از سوس ایمن باشند و اگر در شیب دهان بنهند بوی دهان
خوش کند و معده و جگر سرد را سود دهد و درد جگر مزمن و درد سبزرو روده را نافع بود
و مقوی بدن بود و مسمن و درد معده و بادی که در روده متولد شود دشخواری زادن را نافع
بود و مشیمه محتبس بیرون آورد و جون زن بخور کند و با سرکه بر شکم طلا کنند حیض و شیر براند
و مره سودا را نافع بود و درد دل و خفقان سود دهد و بول براند و بوی بغل زایل کند
و در قوة نزدیک بسنبل الطیب بود الا ازوی نرم تر بود و مقدار یک مثقال مستعمل بود و اسحق گوید
مضر است بشش و مصلح ان مصطکی بود و مضر بود بمثانه و مصلح ان شراب به بود و بدل وی
بوزن وی سنبل الطیب بود و گویند سلیخه یا طالیسفر ساداوران قنطار خوانند و معنی
ساداوران بپارسی سواد القضاة بود بشیرازی سیهک داوران گویند و صاحب منهاج گوید
صمغیست و این سهو است و صاحب جامع گوید چیزیست مانند صمغ که در اندرون بیخ درخت
گردکان که مجوف شده باشد یابند و مولف گوید ان چیزیست که در میان درخت بطم گهی می
باشد و انرا اب بن خوانند و صاحب جامع از درخت جوز تا بطم سهو کرده است و بهترین ان
بود که بسرخی مایل بود و طبیعت ان سرد است در دوم و خشکست در سیوم و گویند گرمست منفعت
وی آنست که خون را ببندد خوردن و از بیرون ضماد کردن یا بخود بر گرفتن و چون سحق کنند
و نیم درم از وی با آب لسان الحمل بیاشامند هم خون ببندد و هم قطع اسهال بکند و اگر زن
بسرکه بسرشد و فرزجه سازد و بخود برگیرد قطع خون رفتن بکند و قوة عروق رحم اوردة ان بدهد
و همچنین اگر با آب لسان الحمل بیاشامد و بدان حقنه کنند همین عمل کند و اگر حل کنند در آب ورق
مورد سبز مقدار دو مثقال و سه درم یا پنج درم روغن مورد اضافه کنند و زن موی خود را
بدان غلاف سازد و بن موی با آب مورد که انرا در وی حل کرده باشند تر کنند چند انکه بخورد
قوة موی بدهد و از تساقط منع کند بخاصیتی که در وی است و اگر نیم مثقال بیاشامند معده

وامعا را نافع بود پاک کرداند واکر بر ورم خصیه وذکر بسر که خمری طلا کنند نافع بود وبدیغوریس
کوید بخاصیت موی را قوة دهد وخوردن وی کوینه مضر بود بسر ومصلح وی زعفران بود
وبدل ان بوزن ان فیلزهرج ودو دانک ان بیخ نی **ساج** شریف کوید درختیست در هندوستان
وهیچ درخت ازوی بزرکتر نبود وچوب وی صلب بود وسیاه وطبیعت ان سرد وخشک بود
چون بسوزانند ودر آب ماميثا اندازند وبعد ازان سحق کنند وبیزند ودر چشم کشند قوة
حدقه بدهد وورم اجفانرا نافع بود وچون چوب وی حک کنند باب سرد در سنک وبمالند
بر سر صداع کرم زایل کند وهمچنین بر ورمهای صفراوی ودموی مالیدن بکرات خاصه چون
با ابی بود که طبیعت ان سرد بود واز ثمر وی روغنی سازند که معروف بود بدهن الساج وبغایت
نافع مشایخ بدان کنند ودر آن عوض کنند وبیدا باشد الاوزن ان زیاده کند ونشاره چوب
وی چون بیاشامند کرم از شکم بیرون آورد بقوتی که در وی است **سافقه** برسیاوشان
است وکفته شد **ساسارکشت** بزر الانجره است وکفته شد **سام ابرص** صوا راخوانند
وصاحب جامع کوید وزغ است وسهو کرده است وزغ سم مهلک است وسام ابرص موذی
نیست وبشیرازی ابزاماتک خوانند وباصفهانی مالوالی وطبیعت ان کرم وخشک بود
بهترین ان بود که در بستانها بود چون بشکافند وبر کزیدکی عقرب نهند درد ساکن کند
وکویند چون خشک کنند وبا زیت بیامیزند وطلا کنند بر سر کل موی برویاند وبول وی
وخون وی فتق کرد کانرا بغایت سود دهد وجکر وی بر سوراخ دندان نهند درد ساکن کرداند
وچون بکوبند وبر موضع سهام نهند بیرون آورد **ساسالیوس** سالیوس است و
وسیسالیوس نیز کویند وکفته شود **ساطلة** شاطل کویند وشانل نیز کویند وکفته شود
سابیزج وسابیزک نیز کویند وان لفاح است وکفته شود **ساطریون** سوفطیون
است وکفته شود **سالامندرا** نوعی از عضایات است وچهار پای دارد ودر کاشان
نوشادر بسیار بود ودنب وی کوتاه بود وان بزرکتر وبهتر ان سام ابرص بود وکردن
وی باریک بود ولون وی ابلق بود از سیاه وزرد وکویند چون در آتش اندازند نسوزد
واکثر سر دنب وی سیاه بود وکویند که چون سنک بروی زنند کارکر نشود واز جمله سموم
قتاله است مانند ذراریح ومعالجه وی مانند معالجه ذراریح بود وعلامات کسی که ان
خورده باشد درد معده سخت بود وورم شکم وکزاز واحتباس بول وورم زبان وزایل

شدن

شدن عقل ولون اندام سیاه کردد مانند بادنجان ومنفعت وی در باب حادرحردون کفته شد
ساق البقر چون بسوزانند وبکوبند وبیاشامند نافع بود جهة خون رفتن شکم **سبستان**
مخاطه ومخیطا کویند ومعنی سبیسان اطباء الکلبه بود وبعربی دبق خوانند وبنبر کویند بلفظی
دیکر وبهترین ان بجوینی بود که تازه وفربه وصمغی بود طبیعت ان معتدل بود وکویند سرد بود
وکویند کرم وتر بود نافع بود جهة سرفه که از کرمی وخشکی بود وسینه وحلق را نرم کرداند وشکم براند
وتشنکی بنشاند ومسهل سودا بود ومنقی بدن ومقوی آن بود وامعا را از اخلاط بد پاک کرداند ودر
ادویه مسهل نیکو بود فعل وی وتبها کرم که سبب ان خون یا صفرا بود وانچه از بلغم شور بود سود دهد
ومقدار مستعمل از وی بی دانه بود لیکن غذا اندک دهد ومولد بلغم بود وکویند مضر بود بجکر
ومصلح وی اب عناب بود **سبج** صاحب جامع کوید سنکیست سیاه براق که از هندوستان
اورند وصاحب منهاج کوید ان چیز نیست بلکه سنکیست مانند کهربا در چرخ لیکن سیاه وبراق
بود ومولف کوید ان دو نوع است یک نوع در بند قفجاق آرند وان ابیست که بمرور ایام منجمد
میکردد وسبج میشود بتاثیر شدت هوا ویک نوع از جیلان ارند وان کانی بود وبهترین ان
دربندی بود بپارسی شبه کویند وشبرنک کویند وبشیرازی شوق خوانند وطبیعت ان سرد
وخشک بود وشریف در خواص آورده است که هر که ان با خود دارد از چشم بد ایمن بود واکر
از جهة درد سر از سر بیاویزند درد سر زایل کند ومجربست وارسطاطالیس کوید کسانی که مسن
باشند ودر چشم ایشان ضعفی باشد مانند خیالی یا مانند مکسی یا همچون ابر چیزی برابر چشم ایشان
وخیرکی کند آیینه از وی بسازند وبرابر نظر خود دارند ومنظور نظر خود کردانند ان زحمت زایل کند
واز نزول آب ایمن باشند وهر که مهره از وی با خود دارد از علت آتش ایمن بود ومیل ان در چشم کشیدن
روشنایی بیفزاید وقوت باصره بدهد **سبع الارض** شعر الجن است وکزبرة البیر نیز کویند وان برسیا
وشان است وکفته شد **سجلاط** یاسمین است وکفته شود **سجینوس** خلالمامون کویند وان
اذخر است وکفته شد **سخبر** کرم وخشک بود مقوی معده تر بود وسده جکر بکشاید بتلخی که در وی
هست وهضم طعام بکند وبخاصیت قطع بلغم لزج غلیظ بکند از معده وسده بکشاید وبادها
بشکند ومصروع را نافع بود ومضر بود بمحروری مزاج وتب آورد **سدی** بلغة اهل مدینه
خلال است وکفته شد **سدوس** نیلج است وکفته شود **سدر** بپارسی کنار کویند وان
دو نوع است یک نوع خار دارد ویک نوع انچه خار دارد انرا ضال خوانند وانچه خار ندارد عبری

خوانند و در منو کفته شود و بهترین ان بود که ورق ان پهن و سبز بود و طبیعت ان کرم
و خشك است دخان وي بغايت قابض بود و صاحب منهاج کويد صمغ وي حزاز زایل کند
و موي را سرخ کرداند و ملين ورم بود و محلل و اسحق کويد دو درم از وي امعا بود و مضر بود بسر
و مصلح ان کثیرا بود **سداب** فيجن خوانند و بيغاين نيز کويند و ان بستاني و بري و جبلي
بود بهترين ان بستاني بود سبز تيز بوي که نزديك درخت انجير رسته باشد و طبيعت انچه
تر بود کرم و خشك بود در دوم و خشك ان کرم و خشك بود در سيوم و طبيعت بري در درجه چهارم
و کويند در سيوم و بستاني مقطع و محلل اخلاط غليظ لزج بود بهق زايل کند و ثاليل و جون
بخايند بوي سير و پياز قطع کند و محلل خنازير بود جون بران ضماد کنند و فالج و عرق النسا
و درد مفاصل خوردن و ضماد کردن نافع بود جهة صداع مزمن با سويق ضماد کردن نافع بود
و با سرکه ضماد کردن بر بيخ عانه ببندد و خوردن ورق وي تنها يا با انجير خشك و کردکان
دفع سموم قتاله بکند و موافق ضرر جانوران بود و جون با شبت خشك بپزند و بياشامند
و مغص را ساکن کند و جون استعمال کنند جنانجه ذکر رفت در دفع سموم و درد پهلو و درد سينه
و دشخواري نفس و سرفه و ورم کرم که عارض شود در شش و عرق النسا و درد مفاصل را نافع بود
و جون با زيت بپزند و بدان حقنه کنند نفخ معا که ان را قولون کويند و نفخ رحم و نفخ معا مستقيم
را نافع بود و جون سحق کنند و با عسل بسرشند و بر فرج زنان تا مقعد بمالند نافع بود در درد رحم
که از اختناق بود و جون با زيت بجوشانند و بياشامند کرم را بکشد و جون با عنب بود و عنب
روشنائي جشم زياده کند و در جشم کشيدن همين سبيل و جون استعمال کنند بسرکه و روغن
کل صداع را نافع بود و جون سحق کنند و در بيني دمند خون باز دارد و جون با نطرون بهق
سفيد را بدان بشويند صحت يابد و با انجير بر استسقاء لحمي ضماد کردن نافع بود و جون با ورق
غار ضماد کنند بر ورم کرم که در انثيين عارض شود سودمند بود و جون با شبث و عسل بر
قوبا نهند نافع بود و عصاره وي در پوست انار کرم کنند و در کوش جکانند جهة درد کوش
نافع بود و جون با اب رازيانه و عسل بيا ميزند و در جشم کشند ضعف جشم را نافع بود و اکر
با سرکه و اسفيداج و روغن کل بر حمره و نمله و ريشهاي تر که در سر بود بمالند نيکو بود و
شريف کويد فالج و رعشه و تشنج را نافع بود جون هر روز يکدرم از وي بياشامند و اکر
از اب طبيخ وي مقدار سکرجه با بيست درم عسل بياشامند فواق را زايل کند و مجربست

واکر

واکر بياشامند يا ضماد کنند جهة کزندکي عقرب و مار و رتيلا و سك ديوانه بغايت نافع بود و
وي دافع زهرها بود و روفس کويد منع آبستني کند و طبري کويد تخم وي جون بکوبند و يك
درم يا دو درم بياشامند بعسل يا سکنجبين بغايت نافع بود جهة فواق که از بلغم و سردي در
سر معده پيدا شود و بغايت صرع و کابوس را سودمند بود و جون بياشامند قولنج ريحي را سود
دهد و جون بپزند در زيت و برمثانه تکميد کنند عسر البول را نافع بود و اسحق بن عمران کويد جون
سحق کنند بغايت پوست سداب جبلي را و طلا کنند بر موضع داء الثعلب زايل کند اکرجه کهن شده
باشد و عصاره سداب جبلي و اصل وي با موم بيا ميزند و بر موضع داء الثعلب نهند موي برويانند
و هيج معالجه نيکوتر ازين نبود و اکر اب ورق بستاني اندرون بيني بچکان طلا کنند نافع بود
جهة صرع بچکان که ان را ام الصبيان خوانند و سداب مني را خشك کند و مقطع شهوة باه بود
و مضر بود بچشم بسيار خوردن وي و مصدع و مولد شقيقه بود و مصلح ان انيسون بود
و مقدار مستعمل از بستاني سه درم بود و بزر کان را و کودکان را قيراطي تا دو قيراط و کويند
بدل بستاني نعناع و فوتنج بود و کويند سيسنبر و بري جون بکوبند و بر عضوي ضماد کنند
ورمي کرم حادث شود و ان خوردن وي حرقت و التهابي سخت پيدا شود و مداواي وي بقي کنند
و انجه در مداواي دفلي کفته شد **سرمق** سرمج نيز کويند و ان قطف است و کفته شود **سريقون**
اسريقون است و ان زنجفر سوخته است و کفته شد صفة زنجفر **سرخس** جليدارو
و کيلدارو و جان و سغبو و کيدکان کويند و بيوناني بطارس کويند و بلفظي ديکر فلحون
و ان نر و ماده بود و قوة هر دو مانند يکديکر بود بهترين ان بود که سياه و بزرك بود و جون
بشکنند اندرون ان فستقي بود طبيعت ان کرم و خشك بود در دوم کرم کدو دانه و کرمهاي
ديکر بکشد و بيرون آورد و جالينوس کويد جهار مثقال از وي با ماء العسل بياشامند حب القرع
را بکشد و بچه مرده بيرون آورد و زنده بکشد و جون بر جراحتهاي تر نهند خشك کرداند
بغايت و ديسقوريدوس کويد جهار درم از وي با شراب بياشامند حب القرع را بيرون
آورد و اولي آن بود که بيشتر از ان آن سير خشك بخورد و اکر سه درم با شراب کرم ذراريح بيرون
آورد و روفس کويد ريش کرده و مثانه را نافع بود و عرق النسا و نقرس و درد مفاصل را
سودمند بود جون با عسل بياشامند و صاحب منهاج کويد شربتي از وي دو درم بود و اين
مقدار باد و يهائي که قاتلات دود بود خلط کنند عمل کند و الا نکند و کويد مضر بود بکرده

الثعلب

ومصلح وي شيح ارمني بود وكويند بدل وي تخم مشبوم بود وكويند مصلح وي شاهبلوط
است وشكر سفيد وبدل ان شيح ارمني سراد خلال است وكفته شد سرساد
بنجنكشت است وكفته شد سرطان نهري بهترين خرجنك جوي ان بود كه بزرك باشد
ودر آبهاي شيرين بود طبيعت ان سرد وتر بود مسلول را نافع بود خصوص بشير خر وجون
هضم شود غذا بسيار دهد وخاكستر وي شقاق پايها كه از سرما بود سود دهد وكلف وبهق
زايل كند وبركزيدكي سك ديوانه با سركه استعمال كردن در غايت كمال نافع بود واكر جنطيانا
وكندر بود شايد كنه ربع جزء وجنطيانا پنج جزء وخاكستر وي ده جزء واكر با عسل استعمال كنند
همين عمل كند وبركزيدكي عقرب ورتيلا خوردن وضماد كردن سود دهد ومحلل اورام حاسيه بود
جون بروي نهند وخاكستر وي شقاق مقعد را نافع بود وسرطانات جون خام بكوبند وسحق كنند
وباشير خر بياشامند كزيدكي جانوران را ورتيلا وعقرب را نافع بود وجون ببزند وبخورند
ومرق ان بياشامند قرحه شش را نافع بود وجون بكوبند با باذروج ونزديك عقرب برند عقرب
بميرد وشريف كويد اكر بياشامند بشراب سفيد اسر البول را نافع بود وسنك بريزاند وبيرون
آورد وجون ببزند باراز يانه وكرفس وصافي كنند واب ان بياشامند مقدار سي درم بول وحيض
براند واكر همجنان خام سحق كنند وباب بشويند وغرغره كنند بدان مقدار سكرجه خناق
ووجع لوز تين سود دهد وساكن كرداند واكر جشم وي بياويزند بركسي كه تب غب داشته باشد
شفا يابد وبصري كويد كوشت سرطان نهري ومرق ان باه را زياده كند ومسلول را نافع بود و
كويند جون با حشيش جو ببزند سودمند بود جهة ابتداء سل كه از خشكي سينه وشش بود
وشيخ الرئيس كويد دشخوار هضم شود وغذا بسيار دهد ومصلح وي آن بود كه با ماش ببزند
بختني بنك وكويند مضر بود بمثانه ومصلح وي طين قبرسي بود وبدل سرطانات خشك موزن
ان صدف بود وابن زهر كويد اكر ببزند سرطانات بشبث وملسوع بمرق ان غرغره كند صحت
يابد واكر پاي سرطانات بياويزند از درختي كه ميوه دار ميوه ان مجموع بيفتد بي علتي واكر بسوزانند
وطلا كنند بر بستان كسي كه سرطان داشته باشد شفا يابد ومولف كويد صفة غسل وي آنسته كه
پايهاي وي ببندازند وشكم وي بشكافند ونجاست جوب رز ونمك بشويند و
بعد از ان ببزند با ماش يا جو مسلول را سود دهد وصفة سوختن وي جنانست كه
ديكي مسين سرخ بر سر آتش نهند وسرطان زنده در ان نهند وآتش برافروزند تا سوخته كردد

مانند

مانند خاكستر وبايد كه در بستان بود بعد از طلوع شعري عبور جون آفتاب در اسد بود
وقمر هشتم شب كذشته بود سرطان بحري نوعي از خرجنك دريايي بحري بود همه اعضاء وي
ومحرق وي الطف محرقات بود صفة سوختن وي انست كه در كوزه نو كنند در كل حكمت كرفته وبلع
شبانروز در تنور نهند وبر دارند وطبيعت ان سرد وخشك بود در سيوم سوخته وي جون
سحق كنند وبدان سنون كنند دندان را جلا دهد وكلف ونمش زايل كند وريشهاي جشم ونشف
رطوبات از طبقات وي بكند وتقويه طبقات وعضلات واعصاب جشم بكند وروشنايي بيفزايد
ودر كحلها استعمال كنند جهة جرب جشم وناخنه ان ونوعي از سرطان هست در درياي جين كه جون
از بحر بيرون مي آورند وهوا بوي ميرسد صلب ميكردد مانند سنك سرطان هندي
سرد وتر بود وباه را زياده كند وسرطان بشير ازي كلنجك خوانند سرجبوس شيطرج
است وكفته شود سراج القطرب وسراج القطرب نيز كويند وصاحب منهاج كويد ان حزم است
وان نباتيست نزديك بزوفا ومستعمل از وي تخم وي بود وبهترين ان تخم آن بود وطبيعت ان كرم
بود در اول وخشك است در دوم قابض بود وقطع خون رفتن بكند وريش روده را سود دهد
جون بدان حقنه كنند وصاحب جامع كويد سراج القطرب بيروج الوقاد است وبنجرة الصنم
نيز كويند وهمو كويد شجره سليمان بن داود عليهما السلام است وكويد شجره ذو القرنين الملك الاسكندر
است واقوال ديكر بسيار آورده خود نيز كفته است كه ان اوافينوس است كه ان حدقي كويند
وقول رازي آورده است كه ان نباتيست كه بيوناني لوسيماخوس كويند وديكر كفته است كه انرا
بيوناني لخينس كويند وقول غافقي آورده است كه ان نباتيست كه در ميان كتان رويد وفقاح
وي مانند كل سرخ بود واصل وي مانند جوزي بود وقول شريف آورده است كه ان نباتيست
كه در شب مانند شعله آتش بود وجون خشك شود فعل وي باطل كردد وقولي ديكر آورده
است كه بيخ سرو در خانه نهاده بود وان شخص از خواب بيدار شد مانند نوري بيدا بود جون
برخاست بيخ سرو را ديد وتاثير بود جنان بود جون خشك شد فعلش باطل شد وفي الجملة
اقوال مختلف بسيار آورده وتحقيق نكرده است كه جيست وصاحب منهاج مطلقا كفته است
كه ان حزم است وصفة بيروج در باب كفته شود سرو در طبع وي معتدل بود در كرمي
وخشكي بود در دوم وكويند سرد است ورق وي قابض ومحلل بود خون را قطع كند وجون
بكوبند وباسركه بيامیزند موي را سياه كند وجون ضماد كنند تنها يا با سويق جو بر حمره ونمله

وورمهاي كرم كه در چشم بود نافع بود وچون باموم وزيت شيرين بيامیزند وبر مقعد نهند
مقوي وي بود وطبيخ وي باسركه درد دندانرا مفيد بود وخاكستر وي چون بر سوختگي آتش
افشانند ومجموع ريشهاي تر سودمند بود وورق وي وچوب وي وجوز وي چون دو دكنند
پشه بگريزد وورق آن بر فتق ضماد كردن سود دهد ومنفعت جوز وي در جيم كفته شد و
ازان علك وي در عين كفته شود وبدل آن نيم وزن آن پوست انار بود وبوزن آن
انزروت **سرو جبلي** عرعر است ودر عين كفته شود **سريخ** اسريخ كويند وآن اسفيداج
سوخته بود وقوت وي نزديكست بشاذنه بلكه بقوت تر از وي بود وطبيعت آن سرد وخشك و
قابض بود وچون با بيه يا آب لسان الحمل حقنه كنند قرحه امعارا سود دهد واكر بازيت بیرند
تا چون مرهم شود كوشت در جراحتها بروياند وپاك كرداند از كوشت مرده وخون پاره جراحت
ودر مرهم جهة سوختگي آتش استعمال كردن نافع بود **سساليوس** سسالي كويند وساساليوس
وسيساليوس هم خوانند وطرديلون نيز كويند وآن انجدان روحي است وكاشم رومي نيز
كويند ومانند انجدان بود ليكن دراز تر از وي بود اندكي وبغايت سفيد بود انجدرومي
بود وبهترين آن رومي بود كه ورق آن كوچك بود وبيخ آن خوشبوي بود وصمغ آن حلتيت
طيب بود وتخم آنرا كاشم خوانند وسيساليوس هم كويند وطبيعت آن كرم وخشك بود در دوم
محلل وملطف بود ودردهاي اندروني را ساكن كرداند وبلغم بسته بكدازاند وكويند چون
چهار پايان بيا شامند نتايج ايشان زياده شود وچون با شراب بياشامند منع ضرر
سرما بكند در سفرها ودرد پشت را سود دهد ومصروع را بغايت مفيد بود ومقدار مستعمل
يك درهم بود وربو وضيق النفس وسعال مزمن را نافع بود خاصه تخم وي وبيخ وي چون با عسل
برشند ولعوق كنند وي معده را نيكو بود ومغص تحيري را نافع بود وسده بكشايد وزاييدن
اسان كند همه حيوانات را وعسر البول واحساق رحم ودرد كرده ومثانه را نافع بود و
رياح خاصره وحالبين سود دهد وكويند بدل وي خردل سفيد بود وكويند انجدان
طيب مثل آن وبسيار از وي مستعمل كردن مضعف جگر بود ومصلح آن عصاره زرشك
بود **سسطيعون** زوفرا است وكفته شد **سسعند** عود بلسان است وكفته شود
سطرونيون كويند كندش است ومولف كويد آن نوعي از كندش است وآنرا اذربو كويند
وكفته شد در الف واكر آب بيخ وي دو نقطه در بيني چكانند درد دندانرا سودمند بود

وچون با جاوشير بيخ كبر بياشامند سنك بريزاند وبا بول بيرون آورد وورم سپرز
بكدازاند وچون زن بخود بركيرد بول براند وبچه بكشد محكم وچون با سويق وسركه ضماد
كنند بر جرب ريش شده نافع بود ووي محرك عطسه بود وچون سحق كنند وباعسل بيامیزند
وسعوط كنند فضول بلغمي از سر بكشد تا بدهن وطبيعت وي كرم وخشك بود نزديك در درجه
چهارم وبغايت معطش بود ودر سفيد كردن كتان وصوف بغايت نيكو بود وبپارسي آنرا
كليم شوي وقصب شوي خوانند ودر صفت عرطنيثا نيز كفته شود وبشيرازي آنرا چوبك
اشنان كويند وبدل آن در الف كفته شد **سطراطيوطس** نباتي آبي است كه ويرا بيخ نيست
وبر روي آب پيدا بود وورق وي مانند ورق بادرنبويه بود كوچكتر وا ز نعناع بزرگتر
طبيعت آن سرد وتر بود وچون بياشامند خوني كه از كرده آيد ببندد وچون باسركه ضماد كنند
منع ورم از جراحتها بكند وحمره وورمهاي بلغمي را نافع بود **سطرالك** سطوالك نيز كويند
وآن زرنباد است وكفته شد **سطاح** هر نباتي كه بر روي زمين كسترده بود آنرا سطاح كويند
همچون حرشا وامثال آن **سطركا** اصطرك است واسطرك نيز كويند وكفته شد **سطاريون**
قرسطاريون كويند بپارسي باران خوانند وآن كياهيست طبيعت آن كرم وتر بود وورم سرد را
بكدازند چون بكوبند وبران نهند وبركزندكي عقرب ضماد كردن نافع بود **سطاخيلس**
نباتيست كه در كوهها وسنكستانها وزمينها خشن رويد ومانند فراسيون بود دراز تر
از وي وورق وي كوچكتر از ورق فراسيون بود وبسيار بود وقضبان وي سفيد بود
واصل وي يكي بود وقضبان وي بسيار بود وطبيعت آن كرم بود در سيوم بول وحيض براند
وبچه تباه كند ومشيمه بيرون آورد ومره سودا پاك كند وماليخوليا وهمه مرضهاي
سوداوي را نافع بود ومقوي قلب ونفس بود وبي خوابي زايل كند وكزندكي سك ديوانه
رانافع بود وچون در زيت بجوشانند درد دندانرا سود دهد ودر اندلس ويرا بقاره
خوانند **سطبوس** جلنار است وكفته شد **سعد** انواع است بهترين آن كوفي بود
فربه خوشبوي بستاني سفيد وبعد ازان هندي اكر سفيد بود وبايد كه چون سياهي از وي
بخراشند سفيد وفربه بود ودر شيراز يك نوع هست كه آنرا سعد ريكي خوانند ودر ميان
ريك ودر ميان كل زرد در كنار رودخانها بود وآن نوع اكرچه كوچك بود اما بغايت اندرون
وي سفيد بود وخوشبوي بود وآن نوع به از هندي بود كه اندرون وي سفيد بود وسعد

را بتركي بتلاق خوانند وقرقرون هم سعد است وطبيعت وي گرم است در اول وخشك
است در دوم مسخن ومجفف بود بي آنكه بگزد ودروي قبضي بود لون را نيكو گرداند وبوي دهان
خوش كند وچون سحق كرده استعمال كنند آكله را زايل كند وريشها كه مشكل بريزاند وبول
وحيض براند وكند بيخ ودهن وقلاع واسترخاء لثه را بغايت نافع بود وحفظ بيفزايد
ومسخن معده وجگر بود وتقطير البول وضعف مثانه وكرده وسردي رحم وتبهاي كهن
وبواسير را عظيم نافع بود ودندانرا سود دهد واعصاب را قوت دهد وقطع قي بكند
خوردن وضماد كردن وچون با زفت بيا ميزند وانجاكه برص كودكان بود سود دهد ومقدار
مستعمل از وي يكدرم بود ودروي قوت مسهله بود كرمهاي دراز وحب القرع بيرون آورد چون
بشراب بپزند ومقدار ده درم از آن شراب بياشامند ووي مضر بود بسرفه وحلق ومصلح
آن بود كه با قند يا آب صندل بياميزند واسحق گويد مضر بود بشش ومصلح وي انيسون
بود وسعد سوزنده خون بود وبسيار خوردن وي جذام آورد ونوعي از سعد هندي هست
كه بزنجبيل ماند وچون بخايند بو نك زعفران بود وچون بر پوست لطوخ كنند در زمان
موي بستد **سغبر** سرخس است وگفته شد **سغبين** وصغبين نيز گويند وآن
سكبينج است وگفته شود **سفرجل** بپارسي آبي گويند وبه گويند وبيوناني قودوما
ميلا خوانند وبهترين آن بزرگ رسيده بود وطبيعت آن سرد بود در آخر درجه اول وگويند
در آخر دوم وگويند در سيوم وشيرين وي سرد وتر بود وگويند معتدل بود گرمي وسردي
وترش قابض تر بود كه شيرين وشيرين بول براند وترش مقوي وقابض بود وگلاوي همچنين
وسفرجل منع سيلان فضول از احشا بكند وعصاره وي جهة انتصاب نفس وربو ومنع
نفث دم بكند وقي وخمار را نافع بود وتشنگي بنشاند ومقوي معده بود وآب وي فاضلتر
از جرم وي بود در تقويه معده بول براند وانچه در عسل بپخته باشد در ادرار وي زياده تر
بود وذوسنطاريا را سود دهد وخون رفتن بازدارد ونافع بود جهة حرقة بول چون
عصاره وي در سوراخ قضيب چكانند واگر بر سر طعام خورند شكم براند بقوة عصر واگر
بسيار خورده باشد طعام هضم نشده بيرون آورد واگر بيش از طعام بود شكم ببندد
وبطبيخ وي حقنه كردن شقاق معده ورحم را نافع بود وبوييدن وي مقوي دل و
دماغ بود وقطع غثيان وقي بكند وخون واگر بسيار خورند درد اعصاب وقولنج ومغص

تولد كند

تولد كند وانچه نارسيده بود بدشوار هضم شود ومصلح وي رطب العسل بود **سفيد**
اسفند خردل سفيد است وگفته شد **سفاديكوس** نوعي از پياز بري است وطبيعت
آن گرم وخشكست ومسهل بود وخام خورند وپخته خورند **سفندوليون** كمون بري
است ودر صفت كمون گفته شود **سعتر** بپارسي سيلان گويند وآن عسل الرطب بود
وبعربي دبس گويند وگفته شد **سقولوفندريون** اسقولوفندريون خوانند وگفته
شد در الف صفة آن اما منفعت وي اينجا گفته شود وبيوناني اسقلينس گويند وسفلينون
خوانند وايمون نيز گويند وقطار يغاهم خوانند ومولف گويد بشيرازي انزازنكي
دارو خوانند ونباتي صحري بود مشابه بكزبرة البير وطبيعت آن گرمست در اول
وخشكست در دوم وگويند معتدل است در گرمي وخشكي ووي لطيف بود ومحلل وعظيم
جهة سپرز نافع بود چون بسركه بپزند يا بسكنجبين وچهل روز بيا بي بياشامند وتقطير
البول را نيز سود دهد وسنگ گرده ومثانه بريزاند ومقدار مستعمل از وي دو درم بود
وديسقوريدوس گويد نسيان وفالج ولقوه ووسواس سوداوي وصرع را نافع بود
وفولس گويد صلابة سپرز وغلظ آن نافع بود وبا روغن بنفشه سعوط كردن فالج
ولقوه وسكته را نافع بود وگويند چون از خود بيا ويزند منع ابستني كند واگر با سپرا
بستن بود نيكوتر بود ووي مضر بود بدل ومعده ومصلح وي مصطكي بود ومضر بود بمثانه
ومصلح وي عسل بود وبدل آن دو وزن آن كمادريوس است وگويند بوزن آن پوست بيخ كبر
ونيم وزن آن تخم كرفس **سقمونيا** محموده گويند وآن عصاره گياهيست اريتوعات
كه برگ آن بلبلاب ماند ودرازي نبات سه گز يا چهار گز بود وشاخهاي بسيار
از يك بيخ بود وگل وي سفيد بود وبهترين محموده آن بود كه صافي وسبك ومتخلخل
بود وبگون ابريشم بود وچون در دست بمالند خرد شود وسفيد بود ودر آب
زود حل شود وچون حل شود مانند شير بود آن انطاكي بود وانچه سياه بود يا
زرد كه سخت بود وبر سر انگشت خرد نشود آن نوع بد بود وتا در ميان يا به مشوي نكنند
نشايد كه استعمال كنند ومولف گويد مشوي كردن وي چنانست كه در كيسه كتان
كنند ودر ميان سيب يا به خالي كرده نهند وسر آن بازجاي نهند وبچوبكي محكم كنند و
در ميان خمير گيرند ودر تنوري كه آتش آهسته بود نهند ورها كنند تا پخته شود

بعد ازان بيرون اورند ودر سايه خشك كنند وهر زمان كه خواهند استعمال كنند
وطبيعت ان كرم وخشك بود در سيوم وكويند در دوم وحرارة وي زياده از يبوسة بود
بر برص وبهق وكلف طلا كردن نافع بود ومحلل خراجات بود وجون با عسل بران طلا كنند
وجعة در درسر كهن شده باسركه وروغن كل طلا كنند نافع بود وسقمونيا مسهل صفرا بود و
شربتي ازوي از ستوجي تا دو دانك بود برحسب مزاج وهوا وبا ادويه از ستوجي تا دانكي
بود وبر كزندكي عقرب طلا كردن وخوردن سود دهد ووي مضر بود باحشا ومعده وجكر
ودل وكرب وغثيان وتشنكي آورد واشتهاء طعام طعام ببرد ومصلح وي آن بود كه باكثيرا
وانيسون ودوقو ونشاسته وروغن بادام شيرين ممزوج كنند بوزن ان وجون بياشامند
ازوي مقدار بسيار وان يك درهم بود اول امساك كند حدا ازان كرب وغثيان اورد وعرق
سرد واسهال بافراط وباشد كه بكشد واكر زن نخود بركيرد بچه بكشد ودو درم ازوي كشنده
بود وشريف كويد يك جزو ازوي با دو جزو تربد باشير تازه بياشامند بناشتا كرم بزرك
وخرد بيرون اورد ومجربست واصل نبات وي جون باسركه بپزند ونيكو بكوبند وبا ارد جو
ضماد كنند بر عرق النسا نافع بود ورطوبة بيخ وي جون به پشم باره زن نخود بركيرد بچه بكشد
وجون با عسل وزيت بياميزند وبر خراجات بنهند ايند بگذازاند وجون باسركه بپزند وبر
جرب ريش شده بمالند سود دهد وبيخ وي بر برص طلا كردن عظيم نافع بود ومداواي كسي كه
سقمونيا بسيار خورده باشد بدوغ وسويق تفاح ورب سفرجل ورب سماق ورب ريباس
كنند وصاحب منهاج كويد كويند بدل وي خروع بود وكويند سه وزن ان ومولف كويد
هيچ ادويه عمل وي نكند وبدل وي نبود در مسهل صفرا جند انك امتحان كنند وقوة سقمونيا
تا سي سال باقي بود **سقاقل** اشقاقل است وكفته شد **سقورديون** تخم بري بود وانرا
اسقورديون كو وكفته شد وشقرديون نيز خوانند وكفته شود وطبيعت ان كرم وخشك
بود در جهارم ملطف ومفتح بود وجراحتهاي عظيم خبيث با صلاح اورد وفسخ عضله را
نيكو بود وباقي منفعت ان در شين كفته شود **سقنقور** ورل مائي است وسقنقس
نيز كويند وكويند از نسل تمساح است وان جنانست كه نهنك بر لب رود نيل خايه مي نهد
وبچه بر مي اورد هرجه در اب افتد نهنك بود وانچه در ريك مي ماند سقنقور بود ووي هم
در اب وهم در خشك تواند زيست ووي از نر وماده متولد شود وصاحب جامع كويد

كرفتن

كرفتن وي بيشتر در جملهء زمستان بود در شدت سرما از آب بيرون ايد ودر بيابان
نهند وصياد بدو رسد وصيد كند واين قول خاصه صاحب مفرده است وهم كويد از قول
ابن جميع كه سقنقور در رمل كنار نيل يابند بيشتر در صعيد در رمل ودر اب نيل مي رود
وبدان سبب ورل مائي خوانند وورل از بهران خوانند كه مانند ورل است ومائي از بهر
ان كويند كه در اب ميرود وفرق ميان سقنقور وورل انست كه سقنقور در نيل ونزديكي
ان بود وورل در بيابانها وسر ورل پهن بود وسر سقنقور باريك وكشيده ورنك ورل زردي
كه بسرخي وتيركي زند وپوست وي خشن بود ورنك سقنقور ابلق بود از زرد وسياه و
سبز وسفيد وپوست وي املس بود ومحمد بن احمد التميمي در كتاب مرشد كويد كه نر
سقنقور دو قضيب داشته باشد وماده ان دو فرج ومولف كويد سقنقور ديدم
نر كه قضيب وي سرش دو شاخ بود اما بن ان يك بود ونر ان دو خصيه دارد مانند خصيه
خروس وماده وي بالاء بيست بيضه در رمل دفن كند وبحرارة افتاب تمام شود وبچه
بيرون ايد وغذاء وي در اب ماهي بود ودر بيابان عضايات وغيران وصاحب جامع كويد
كه از اهل صعيد شنيدم ودر بعضي كتب خواص يافتم كه جون سقنقور بصياد رسيد وعضوي
ازان صياد كزيد طلب اب كند اكر اب يافت در اب رفت واكر نيافت شاشيد ودر بول خود
غلطيد صياد مرد در حال وسقنقور سالم ماند واكر صياد بيش از وي در اب رفت يا در
بول خود غلطيد سقنقور بر قفا افتد ومرد در حال وصياد سالم ماند واين از خواص
عجيبست واختيار وي واجود وي تر بود كه در وقت بهار صيد كرده باشند در موسم
هيجان ايشان وبهترين اعضاء وي ناف وكرد بركرد ان وكرده وبن دنب وبيه ان بود
وكوشت كه بر شانه بود هم نيك بود وغلة وي بهترين ان بود كه از موازي ناف بركيرند كه قوة
ناف وكرده وبيه با وي بود وغلة وي بايد كه سياهي بود كه بسرخي مايل بود وبرهم جسفيده
بود وانچه سفيد وريزان غلة مكرر بود وسقنقور جون تازه بود كرم وتر بود در دوم
وجون غلة سود كنند وخشك كرده حرارة وي زياده شود ورطوبة كمتر وصاحب منهاج
كويد كرم بود در دوم وخشك بود در اول وموافق كساني بود كه مزاج ايشان سرد وتر
بود وكساني كه مزاج ايشان كرم وخشك بود موافق نبود بلكه مضر بود واكر تنها مستعمل كنند
فعل وي اقوي بود از انچه در مركبات مستعمل كنند وشربتي وي يك مثقال تا سه مثقال

بود بحسب مزاج کسی که مستعمل کند وسن وی وشهر وی و وقت استعمال تا در کدام
فصل بود واولی ان بود که اگر تنها استعمال خواهد کرد سحق کند وبر سر شراب کهن صافی
یا بر ماء العسل نا پخته یا نقیع زبیب شیرین یا بر زرده تخم مرغ جوان نیم برشت کند و
بیاشامد و همچنین غذاء وی در اطعمه باهی از یک درم تا دو درم بود بحسب مزاج کسی که
استعمال میکند واگر بر سر زرده نیم برشت کند تنها یا با تخم جرجیر سوده بوزن ان
این شغل را بغایت مفید بود و سقنقور نافع بود جهة مرضهای عصبانی سرد و کسی را که
در مجامعت ضعفی و تقصیری بود و منی بیفزاید و قوة شهوة بدهد خاصه بیه گرده وی
وگویند چون یک درم با شراب بیاشامند از حوالی گرده وی شهوة باه برانگیزد بجیثیتی
که ساکن نشود مگر چون مرق عدس با عسل یا تخم کاهو باب بیاشامند ساکن گردد وبدل
وی جالینوس گوید خصی الثعلب است و مولف گوید در ادویه باهی چند انچه امتحان
کرده شد هیچ ادویه بخصی الثعلب نمی رسد خاصه چون با شراب بیاشامند وگویند
سقنقور در هندوستان می باشد و در بحر قلزم نیز و گویند در بلاد حبشه نیز هم می
باشد اما این نوعها مشهور نیست و گویند بدل وی در معاجین و تراکیب بوزن ان خصی
الثعلب فربه و بوزن ان قضیب گاو چون ان سوده و نیم وزن ان تخم گزر کنند **سکر**
بپارسی شکر و در منهاج مراد سکر ابلوج است و بهترین وی ان بود که سفید و شفاف بود
و از طرف هندوستان و چین اورند و انرا قند خام خوانند طبیعت وی گرم است در اخر
اول یا در اول دوم و تر است در میانه اول و چون کهن گردد میل بخشکی داشته باشد و وی
ملین بود و نافع معده بود بجلائی که در وی است در جلا نزدیک بعسل بود و سکر سلیمانی
تلیین در وی بیشتر بود و عسل قصب تلیین در وی بیشتر بود که در فانید و عسل طبرزد
تلیین در وی بیشتر بود که در عسل نخل و تلیین وی کمتر از تلیین عسل قصب بود و سکر مطح
ریاحی بود که حادث شود در امعا و بطن و محلل طبیعت بود و مقوی معده و جگر بود و
مفتح سده جگر و مقدار شربت از وی ده درم بود و اگر با روغن بادام شیرین بیاشامند
منع قولنج بکند و کهن وی نافع بود جهة بلغمی که در معده بود اما تشنگی اورد و خونی در دی
امیز از وی متولد شود و صفرا برانگیزد و مصلح وی رمان مز بود و شریف گوید چون
با روغن گاو یا گوسفند بیاشامند احتباس بول را نافع بود و مجربست در رین زحمت

وجون

وچون ده درم گداخته با بیست درم روغن گاو تازه نیم گرم بیاشامند درد ناف و اندرون
سود دهد و زنانی که زاییده باشند پاک گرداند از مواد و مجربست و باب گرم اشامیدن و
ادمان ان کردن سرفه زایل کند و اواز بگشاید و نزله را سود دهد و سینه و شش را
نیکو بود و نرم کرداند و خشونة مثانه زایل کند و موافق بود محرور و مبرود را باعتدالی
که در اوست و محتاج مصلح نبود و سده بگشاید و گرده را نافع بود و اگر بخور کنند قطع زکام
کند و سودمند بود جهة جرب جفون چشم چون بر پاره شکر حل کنند تا خون الود شود
و اگر احتیاج بود دیگر باره مکرر کنند و اگر در دارو ی چشم کنند سفیدی رقیق ببرد و چون
ببرند و کف از وی بگیرند تشنگی بنشاند و اولی ان بود که کسی که در طبیعت لینتی داشته
باشد و سحج امعا از بسیار خوردن وی حذر کند و گویند بدل وی اب الوسیاه است
وگویند مصلح ان به است و طباشیر و بدل ان میویز خراسانی **سکر العشر** صاحب
منهاج گوید صمغیست که از درخت عشر بیرون می اید در موضع گل وی که خشک گردد
و جمع میشود انرا سکر العشر خوانند و همو گوید طلیست که بر درخت عشر می افتد در خراسان
و جمع می شود همچو ترنجبین با می افتد بر خار ی بارهٔ غلیظ و در وی حلاوتی بود اندک و عفوصتی
و سفید بود و انچه حجازی بود میل بسیاهی داشته باشد و مولف گوید نوعی از خار هست
و مانند مگسی بزرگ بران خار اشیانهامی سازند و خود در میان می مانند و ان گرم را
بشیرازی خرزو کله تیغال خوانند و ان اشیانها را بپارسی تخار خوانند و بشیرازی
تیغال و طبیعت ان معتدل بود میل بحرارة داشته باشد و نزدیک مزاج سکر بود
و لطیف تر از و بود و در وی رطوبتی بود و طبع نرم دارد و چون در چشم کشند سفیدی
که در چشم بود زایل کند و روشنی زیاده کند و شریف گوید سی روز متواتر از وی
بیاشامند هر روز ده درم باب نیم گرم ربو و دشخواری نفس را نافع بود و مجربست
و با لبن لقاح چون بیاشامند استسقا را نافع بود و معطش نبود مانند انواع سکر
از بهر انکه حلاوة وی اندک است و وی گرده و مثانه و معده و جگر را نیکو بود **سکبینج**
صمغ نباتیست که بشکل مانند قثا بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین وی ان بود
که بیرون وی بسپیدی زند و اندرون وی بسرخی و تیز وی بود و زود در اب حل شود
و اصفهانی بهتر بود و صاحب جامع گوید نیکوترین ان بود که صافی بود و بیرون

وی سرخ بود و اندرون وی سفید و رایحهٔ وی متوسط بود میان رایحهٔ حلتیت
و قنه بود و حرّیف بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم محلل و ملطف بود
و فالج را نافع بود و مسهل مادهٔ بود که در ورکین بود و قولنج را نافع بود چون بیاشامند
و یا در حقنه کنند و اوجاع بواسیر را سود دهد چون تنها بیاشامند و سنگ گرده بگدازاند
و سردیکه در معده بود و رحم و امعا را نافع بود و حیض و بول براند و بچه بکشد
و مسهل آب زرد بود و نشف تری معده بکند و بر گزیدگی عقرب و مار طلا کردن سود دهد
و چون سعوط کنند صرع را سود دهد و انجه اصفهانی بود باه را زیاده کند و جگر را نیکو بود
و شیخ الرئیس گوید سکبینج محلل صداع بارد و ریحی بود و استسقا و مغص را نافع بود
خوردن و طلا کردن با سرکه چون حل کنند و بر خنازیر و صلابة مفاصل و سلعه نهند
بگدازاند و ضماد کردن جذب سلی و شوک بکند و کرم کدو دانه و کرمهای دیگر بکشد
چون بیاشامند و گوید نقرس که سبب ان از سردی بود سود دهد و درد مفاصل بد سود
دهد و سیسته را بلاک گرداند بقوة و مسهل بلغم لزج و رطوبات غلیظ بود و عرق النسا که
سبب ان بلغم بود و درد پشت و بادهای غلیظ که در اندرون بود سود دهد و تاریکی
چشم و غلظ اجفان را نافع بود و وی فاضلترین داروهائی بود که جهة دفع نزول
اب استعمال کنند و چون در سرکه بگدازاند و بر شعیره که بر مژه چشم بر اید بمالند زایل کند
و شربتی از وی از یکدرم تا یک مثقال بود و نشاید که بغیر از سرد مزاج یا مرضهای سرد
استعمال کنند و عظیم سرد مزاج و علتهای سرد را سود دهد و محروری مزاج را بغایت
مضر بود و اگر با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را و زهرهای کشنده نافع بود و گویند
مضر بود بمثانه و مصلح وی اسقاست و صاحب تقویم گوید معده و امعا را بد بود و مصلح
ان مصطکی و انیسون بود و بدل وی قنه سفید بود و گویند نیم وزن ان جاوشیر
و گویند بدل ان مقل وصبی بود و اشق و جاوشیر از هر یک ربع ان و صاحب منهاج آورده
است که نوعی از قنه مستحیل میشود بسکبینج **سک** اصلی وی صینی بود و ان عصارهٔ
امله بود و نوع دیگر مرکب بود از عفص و بلح مانند راملی ترکیب کنند و بهترین وی ان بود
که بوی وی نیکو و خوش بود طبیعت ان گرم و خشک بود در دوم قابض بود و مقوی
احشا منع قی بکند که از رطوبات بود و شکم ببندد چون بر شکم ضماد کنند و قوت

اعضا

اعضاء اندرون وی مدهد و باه را زیاده کند و سده بگشاید و درد مفاصل را و درد اعضا
را نیکو بود و منع نزف بکند و درد دل را سود دهد و مقدار نیم درم مستعمل بود و بوییدن
وی سر گرم را صداع آورد و مصلح وی کافور بود **سک المسک** مرکب بود از ماز و رز
و قاعز و فلنجه و بسباسه و صندل مقاصری و سنبل الطیب و عسل و در مرکبات
صنعة ان گفته شود **سکبج** حجر لحاعیطوس است و غاغاطیس هم گویند و گفته شد
سکی رغلا و سقی رعلا نیز گویند و معنی ان بیونانی کثیر الارجل بود و ان بسفایج است
و گفته شد **سکسبنویه** سنکسبویه است و سنجسبویه نیز گویند و ان بزر
سیسبان خوانند و حب الفقد هم گویند و گفته شد مکرر صفت ان **سلق** دو نوعست
یکنوع بپارسی هم سلق خوانند و مشهور است و انرا اسود خوانند و یکنوع دیگر بپارسی
جغندر خوانند و بهترین ان شیرین بود و طبیعت ان گرم و خشکست در اول و گویند
مرکب القوی بود و گویند تر است در اول و در وی قوة بورقیة بود و ملطف و محلل
و مفتح بود و در سیاه قبض بود و در سفید جلا و تحلیلی و کلف و داء الثعلب و حزاز
و ثالیل را نافع بود چون باب وی طلا کنند و ورق وی پخته سوختگی اتش را نافع بود
و برقو با عسل طلا کردن نافع بود و اگر سر باب وی بشویند شپش بکشد و اگر اب وی
در موم روغن کنند و بر ورم نهند ساکن کند و ریش بینی زایل کند و بر داء الثعلب
طلا کردن موی برویاند و قولنج را سود دهد و قطع بلغم بکند و آب بیخ وی اگر
در بینی مصروع چکانند و ادمان کنند اگر سبب ان از جمع شدن اخلاط لزج در دماغ
بود بغایت نافع بود و زایل کند و در خواص اورده اند که چون اب ورق وی بر خمر
ریزند بعد از دو ساعة سرکه گردد و اگر سرکه ریزند بعد از چهار ساعة خمر گردد و اگر
اب وی با ادویه مسهل بیاشامند بلغم بیرون آورد و اصحاب نقرس و مفاصل را سود دهد
و چون در ده درم اب وی و نیم درم غاریقون در وی حل کنند خلطهای غلیظ لزج بیرون
آورد و وی محرق دم بود و مولد نفخ و کیموس وی بد بود و مصلح وی سرکه بود و خردل
و اصل وی معده را بد بود و مغثی و مصلح ان زعفران یا شراب اترج بود **سلق جبلی**
سلق بری است و بیخ انرا بشیرازی حلیمو خوانند و ان جلتاق است بپارسی ازاردارو
گویند و حملوت نیز گویند و طبیعت ان گرم و تر بود بر نقرس و مفاصل ضماد کردن عظیم نافع

بود وجهة سرفه بلغمي اينات سفوف ساحي مجرب بود وبر عضوها كه كوفته خورده
باشد با كلاب ضماد كردن بغايت مفيد بود سلق الماء جار النهر است وكفته شد
سلق بري سلق جبلي است وان نوعي از حماض است وكفته شد درجا سلت
بپارسي جو برهنه كويند وبيوناني طراغيس وان مانند كندم بود بي پوست ودر صفت خوانند
شعير كفته شود سليخه قسيا خوانند وان پوست درختي است كه ان درخت را سليخه
وسليخه ~~خوانند~~ بدان سبب كويند وان انواع است نيكوترين وي ان است كه سرخ رنك
بود وستبر بود ودر طعم وي اندك تلخي بود وعفوصتي تمام وچون بشكنند مانند ريوند
لحمي بود وقصبهٔ وي دراز بود وسوراخ وي تنك بود وماننده قرفه پيچيده بود وانچه
سياه بود بد باشد وانچه رقيق بود كسيلا بود كه بقلب سليخه فروشند وصفت ان در
كاف كفته شود وكويند نوعي از سليخه هست كه ملحق بود بدارصيني وان نيكو بود وطبيعت
سليخه كرم وخشك است ودر درجهٔ سيوم محلل رياح غليظ بود ومقوي اعضا وحيض
بسته بكشايد وبول براند واكر با داروهاي چشم خلط كنند تيزي چشم زياده كند ودرد
سينه وپهلوها تولد كند از اخلاط لزج يا از رياحي غليظ نافع بود ومسهل نفث دم بود
وشراب وي جهة معده وجكر سود دهد وچون دود كنند بدان رحم را پاك كرداند از رطوبات
فاسد عفن وبوي ان نيكو كرداند وچون با عسل بياميزند وبر رطوبتهاي لبني كه در روي
باشد طلا كنند زايل كرداند وكزندكي افعي را نافع بود وچون بياشامند ومجموع ورمهاي
كرم كه عارض شود در اندرون ودرد كرده را بغايت سود دهد وسده بكشايد وبچه
زنده ومرده بيندازد ومشيمه بيرون اورد ومقدار مستعمل از وي تا يك درم بود
وكويند مضر است با معاء ومصلح وي كتيرا بود ويحيي ماسويه كويد بدل ان نيم وزن ان
دارصيني بود سليط زيت است وكفته شد سلجم شلجم است وكفته شود سلخ الحيه
پوست مار نيكوترين ان پوست مار نر بود كه لون ان سفيد بود واربياسيوس كويد سرد
وخشك بود وبغايت مجفف بود اكر در شراب بپزند ودر كوش چكانند درد كوش را عظيم
سود دهد واكر بدان مضمضه كنند درد دندان را نافع بود ودر داروهاي چشم خلط كردن
سود دهد خاصه چون خشك كنند وسحق كنند بعسل يا بشراب ودر چشم كشند تيزي
چشم زياده كند واكر در سركه بپزند وبدان مضمضه كنند درد دندان را عظيم سود دهد واكر با ورق

كبر بپزند وبدان مضمضه كنند همين عمل كند واكر بسوزانند وبر داء الثعلب لطوخ كنند
موي برويانند واكر مقدار يك درم از وي با سه خرها بسرشند وبمالند وبخورند ثاليل را
زايل كند واكر مقدار يك درم از وي پاره پاره كنند وبا دو درم ارد جو بسرشند ودر شب
اتش كنند تا پخته كردد وبخورد صاحب بواسير دهند خواه ظاهري وخواه باطني
بغايت غايت نافع بود واكر در زيت بپزند وازان موم روغني سازند نافع بود جهة
ثبان ومقعد وچون در اتش بخور كنند مار بكريزد ازان موضع وچون بر وركهاي زن حامله
ببندند اسان بزايد يا بچه در شكم وي مرده باشد هر كدام كه باشد بيندازد ومجرب است
وچون در زيت بجوشانند ودر كوش چكانند درد كوش كه از سردي بود وريش آن وماده
كه از وي روان بود سود دهد واكر در زيت اندازند وچند روز در افتاب كرم بياويزند
نافع بود جهة غلظ اجفان ورمص وبجهاكه در جفون پيدا شود كحل كردن سلوي
سماني است وكفته شود سلور جري خوانند وان ماهي است كه در نيل مصر بود ودر صفت
سمك انواع ان كفته شود سلحفاة بپارسي سنك پشت كويند وبشيرازي لاك پشت
خون سنك پشت دريائي چون بياشامند بشراب وبني مايه خركوش ومكون نافع
بود جهة كزندكي جانوران وكسي كه ضفدع اجامي خورده باشد وهر نوع كه خورده
باشد وزهرهٔ سنك پشت چون در بيني مصروع چكانند نافع بود وچون لطوخ كنند
خناق را بغايت نافع بود وجهة ريشهاي بد كه عارض شود در دهان كودكان كه ان را قلاع
خوانند زايل كند وبيضهٔ وي سرفهٔ بچكان را نافع بود وسنك پشت دريائي اكر بسوزانند
تا سفيد كردد وبا روغن كاو سحق كنند وبر چيزي طلا كنند وبر سرطان ريش شده نهد چرك
ان پاك كند وكوشت برويانند وديكر عود نكند ومجموع ريشها وسوختكي اتش زايل كند
وشريف كويد سنك پشت سه نوع است بحري ونهري وبري وچون سنك پشت بحري را
بكشند وهرچه در شكم وي بود بيرون آورند ووي را بسوزند وخاكستر ان با اندكي فلفل
بياميزند وبا عسل بسرشند ومعلول را بامداد وشبانگاه مقدار معلقهٔ بدهند ومعلقه
از معجون چهار مثقال باشد وازاد ويه دو درم نيم سودمند بود ربو ولهث را وچون
خون سنك پشت بحري با ارد جو وعسل بسرشند ومانند فلفل حبها سازند ومصروع
ازان بناشتا هر بامداد وشبانگاه نيز بخورد عجايب نافع بود وچون خون سنك پشت

دردست وپاي بمالند درد مفاصل ونقرس را نافع بود خاصه جون بپاي بمالند وجون بيه وي در تشنج وكزاز بمالند نافع بود وكوشت وي جون بخورند همين عمل كند وجون باجند بيدستر حقنه كنند تشنج را بغايت كمال مفيد بود وجون سنكپشت دربابيي بسوزانند وخاكستران باسپيده تخم مرغ طلا كنند بر شقاق خاصه شقاق پاي ها شفا بخشد وزايل كند وكويند جون سوخته وي بر دملي كه جوشان بود نهند از جوش باز ايستد وكويند جون بپاي وي بزند از سر مصروع صرع وي ساكن شود وصاحب فلاحه كويد اكر در موضعي تكرك بسيار ايد وزبان دهد بكيرند پشت وي واشكونه بر زمين بداريد ودستها وپايها وي بر هوا كنند وهمجنان رها كنند ديكر تكرك در ان موضع نبارد وابن زهر كويد زهره وي جون نخشك كنند وبعد ازان بديده سحق كنند ودر جشم كشند نافع بود جهة نزول اب وماسرجويه كويد سودمند بود جهة سفيدي جشم ونزول اب وكويند جون ببرند وكودكاني را كه فتق بود در ان اب نشنيد سود دهد **سلدانيون** درختيست كه بالاي وي از زمين مقدار سه كز بر امده بود وكلي سرخ دارد وبعد ازان باد انه كند بمقدار كشنيزي وان نبات باجب وي جهة كزندكي مار ومجموع كزندكان زهردار سود دهد وجون بياشامند سينه وحلق را از خشونة پاك كرداند واواز را نيكو بود **سلاحم** بول بز كوهي است كه بهنكام هيج بر سنك كرده باشد وسنك سياه شده مانند قير تنك بود ودر ادويه استعمال كنند كه جذام را نافع بود **سلمه** شوكه قبطيه است وكفته شود **سماق** تتم خوانند وطمطم كويند وعرب بسماق الدباغين خوانند ونيكوترين وي تازه سرخ بود وطبيعت ان سرد بود در دوم وكويند در اول وخشك بود در سيوم وبغايت قابض بود منع نزف بكند تا بحدي كه بعضي كويند كه اكر از خود بپاويزند همين عمل كند وقوة ورق وي قابض بود مانند اقاقيا وطبيخ ورق وي موي را سياه كرداند وبدان حقنه كردن قرحه امعا را سود دهد وخوردن ودر ان نشستن واكر در كوش جكانند جركي كه از كوش روانه بود ببندد وورق خشك وي جون باب ببزند تا بقوام عسل ايد مانند حضض بود در عمل وفعل وثمر وي اكر همجنين كنند بسيل بود وموافق بود جون در طعام اندازند جهة كسي كه اسهال مزمن وقرحه امعا داشته باشد وجون باب ضماد كنند منع حمره وورم از تحق سر بكند وجون با عسل بيامبزند

خشونه

خشونة اجفان را نافع بود وقطع سيلان رطوبات سفيد از رحم بكند وبواسير را زايل كند جون با تخم جوب بلوط سحق كرده بر بواسير نهند ونقيع ثمر وي جون ببزند تا غليظ شود فعل وي نيكوتر بود از فعل ثمر وصمغ وي جون بر سوراخ دندان نهند درد ساكن كند وجون ببزند واب وي بر روي ريزند تورم نكند ورازي كويد جون سماق بشرابي قابض بياشامند قطع اسهال ونزف در از رحم بكند وكثرة بول را نافع بود وبعضي كويند اكر ببندند در موضعي صوفي سرخ رنك وبر كسي كه خون از وي روانه بود از هر موضع كه بود ببندند قطع خون بكند وابن ماسويه كويد اشتهاء طعام باز ديد كند بخموضتي كه دارد وطبيعت ببندد بعفوصتي كه دارد واسهال صفراوي كه مزمن شده باشد سود دهد جون بخورند يا بدان صبغ كنند واكر با كوشت دراج يا مرغ ببزند شكم سخت دارد واكر بر معده وشكم ضماد كنند همين سبيل وجون بريان كنند شكم زياده تر ببندد وجون در كلاب خوسانند وازان كلاب در جشم كشند سودمند بود در ابتداي درد جشم كه از كرمي بود بامادة وحدة را قوة دهد وسويق وي شكم ببندد ومعده را سود دهد وهيجان صفرا واسهال ان واسحق بن عمران كويد اكر نقيع وي در جشم كشند سلاق وسوزش جشم وخارش ان زايل كند واكر كسي كه قي دايم كند وهيج در معده وي قرار نكيرد نه از طعام ونه از شراب سماق مكون جون بكوبند جو رشتي وبا اب سرد بياشامند قي باز دارد وسماق دباغ معده بود ومقوي ان وتشنكي بنشاند وغثيان صفراوي ساكن كند وسحج را سود دهد وذوسنطاريا را بدان حقنه كردن وسيلان رحم وبواسير را بغايت نافع بود وشريف كويد اكر ببزند ده درم در هفتاد درم اب تا قوة وي با اب دهد بعد ازان خرقه پاك در ان فرو برند وبر جشمي كه جرب بود واكله وسلاق تكميد كنند تنها نافع بود ومجرب وجون بكيرند تنها باب سرد قطع سيلان خون از هر موضع كه باشد بكند واكر در جشم بجد ور جكانند جون سرخ شده باشد ايمن باشند ازانكه ابله در جشم وي برايد وجون كود سماق با كلاب مضمضه كنند قلاع را زايل كند وورق وي همجنين وجون ضماد كنند بر شكم بجكان طبيعت ايشان ببندد وجون ورق وي ببزند وعصارة وي بكيرند جنانجه غليظ بود قوة اعضا بدهد ودر منع ماده از جشمها بغايت كمال سودمند بود وجون حل كنند در اب لسان الحمل وطلا كنند بر ريشهاي بليد هرجه بود خشك كرداند وجون ضماد كنند بر ناف وبن قضيب سودمند بود سلس البول كه سبب ان استرخا بود وسماق مضر بود بجكر سرد وكويند مصلح ان

مصطکی بود **سمسق** مرزنجوش است و در آذان الفار گفته شد صفت آن **سمین**
جوزی گوشت نیکوتران بود که از حیوان مستکمل گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود شکم
براند و زود هضم شود و باه را زیاده کند و غذای بد بود بلغمی و مطفی طعام بود زود مستحیل
شود بدخانی مراری اولی آن بود که اندک خورند بقدر آنکه لذتی دهد و مصلح آن نبو
بماء بود و زنجبیل و راسن مخلل **سمسم** بپارسی کنجد گویند و بهترین آن بود که تازه
و بزرگ حب بود و جرم وی اقوی بود از روغن وی و طبیعت وی گرمست در میان
درجهٔ اول و تر است در اخوان و گوینده در دوم ملین بود و محلل خون بسته بود و اثر
کبودی که از وهن زخم حادث شود ببرد و نافع بود جهة شقاق پایها و خشونتی که در بدن
باشد و بر اعصاب ضماد کردن محلل غلظ آن بود و ورمها و سوختگی آتش ضماد کردن
سود دهد و نقیع سمسم حیض براند و بچه بیندازد و چون مقشر کرده بریان کنند غذای
صالح دهد و فربهی آورد و چون هضم شود در معده فربهی آورد نیکو و حسا و لعوق
وی مرضهای سینه و شش و سرفه را نافع بود و خونی که از وی متولد شود متوسط
بود در نیکی یا از شرب شراب یا از شرب داروی گرم و وی منی بیفزاید و باه را
زیاده کند و گزندگی مار را نافع بود و اگر با بزرکتان بخورند قوت باه بیفزاید
بغایت و مقدار ماخوذ از وی پنج درم بود و معده را بد بود و بوی دهان بد
کند و مرخی معده بود و غثیان و تشنگی آورد و مولد خلطی غلیظ بود و بطی الهضم
و اولی آن بود که بریان کنند بریان کردنی سبک و با عسل بخورند و جالینوس
گوید بدل وی در تملیس خاصه بزرکتان بود و اگر وی همچنین خام بخورند
و قدری موی بر سران خورند زود بکند دوا و اگر بطبیخ ورق وی موی را بشویند بلکزرد
نرم گرداند و دراز کند **سموربیون** سمونیون نیز گویند و آن کرفس بری است و گفته
شود انواع کرفس در کاف **سمقسمحون** سمسق است و گفته شد **سمسم بری**
جلبهنگ است و گفته شد **سماقیل** سماق است و گفته شد **سمنه** در حا گفته شد
صفت حب آن **سم الحمار** دفلی است و گفته شد **سم الفار** اهل عراق تراب الهالک
خوانند و اهل اندلس رهج الفار گویند و آن شک است و گفته شود **سم السمک**
ماهیزهره است و گفته شود **سمن** بپارسی روغن گاو و گوسفند خوانند و فغاوری

مانند

مانند زبد بود و در انضاج و ارخا و تلیین اقوی بود از وی و طبیعت وی گرم و تر بود
در اول و حرارت وی بیشتر از زبد بود و خوزی گوید روغن گاو منع سم افعی بکند و رها
نکند که بدل رسد و رازی گوید شخصی در بادیه افعی ورا بگزید روغن گاو کهن بیاشامید
هیچ ضرر بوی نرسید و روغن چند انکه کهن تر گردد حرارت وی زیاده گردد و قوت جلاء وی
محکم تر بود و شیخ الرئیس گوید منضج و محلل بود و بیشتر فعل وی در بدنهای نیکو
میانه بود نه مزاجهای محکم و منضج ورمها بود خاصه ورم بن گوش و خاصه از آن کودکان
و زنان و سینه را نرم گرداند و منضج فضولی بود که در وی باشد خاصه با شکر و بادام
تلخ و هم شکم ببندد و هم براند و تریاق زهرهایی بود که خورده باشند و شریفی گوید
چون با آب خاکستر حقنه کنند زحیر و قرحهٔ امعا را نافع بود و چون بر پنبه نهند
و ضماد کنند بر قرحه و خشکریشه زایل کند و اگر بر پنبه نهند و بر دهان جراحتی نهند که
خواهند که سر آن باز هم نیاید منع گوشت رستن بکند و سر آن جراحت فراخ گرداند و چون
حنا با روغن کهن بسرشند و بر جرب کهن طلا کنند زایل کند و چون بیاشامند مقدار
ده درم با پنج درم سکربول براند در حال و این مجربست و چون بفرزجه بجود برگیرند
ریش رحم را سود دهد و چون بر مقعد مالند بواسیر را سود دهد و چون ده درم
با شصت درم آب انار بیامیزند و سنطاریا را نافع بود بغایت و چون بر چشم طلا کنند
صلابت آن زایل کند و چون با زیت بیامیزند و طلا کنند بر اجفانی که جرب داشته باشد
سودمند بود و چون با آب عنب الثعلب در چشم کشند نافع بود جهة ضربان چشم
و ورم آن و درد گوشها را نافع بود و چون بناشتا لعق کنند سرفه خشک را تر گرداند
و سودمند بود و اولی آن بود که کسی که علتی باطنی داشته باشد اجتناب نماید از وی
و چون هفت شب بر روی طلا کنند و بران بخسبند روی را پاک گرداند و حسن زیاده کند
و جلایی تمام بدهد و زبل نیز همین عمل کند در طلای روی **سمینون** سمنه است و گفته
شد و هر ترکیبی که بدن را فربه کند آنرا سمنه خوانند **سمن** و بیر خوانند و آن
ورد الابیض است بپارسی گل سفید گویند و در صفت ورد گفته شود **سماروغ**
فطر است و گفته شود **سمک** بپارسی ماهی خوانند و بعضی بقیاس بعضی گرم بود
مانند کوسج و مارماهی منی بیفزاید و بیه کرده نیز و نیکوترین ماهی صحوری بود که پوست

وی رقیق بود و فلوس وی کوچک بود و متوسط بود در خردی و بزرگی و فربهی
و لاغری و سهوکه نداشته باشد و لذیذ بود و فاضلترین انواع ان شبوط بود و
هاربن پس بستی و شبوط در فرات و دجله بغداد بسیار بود و فاضلترین جایگاه
ایشان جایی بود که سنگ ریزه بود یا ریگ و ابهای شیرین و اگر بحری بود افضل
ان بود که در لجه بود و افضل انچه خورند جهة ترطیب یا سفیداج بعد از ان مشوی
بر طبق و انچه باتش بریان کرده باشند و بروغن بریان کنند بد بود و تشنگی اورد بسیار
و دیر از معده بگذرد و طبیعت ماهی سرد و تر بود در دوم و باه را زیاده کند خاصه هازبی
و بدنی را که عرق کند فربه کند و مرق وی نافع بود جهة زهرهایی که خورده باشند
و گزندگی نیز و چون دوام کند بدان گزندگی مار شاخ دار و سگ دیوانه را سود دهد
و جری که انرا سلور خوانند و ان در نیل مصر بود و انرا فصوص و ریش نبود و طویل
و املس بود و سر وی بدرازی مایل بود و دهن وی کشیده بود مانند خرطومی
و دیسقوریدوس گوید انرا سلوریس خوانده است و وی فربه بود و تر و در گوشت
وی رخاوتی و لزوجتی بود و جهودان وی را نخورند و برومی وی را سوارس خوانند
و چون تازه بود غذا دهد و شکم براند و چون نمکسود کنند غذا اندک دهد و قصبهٔ
شش پاک کند و اواز صافی کند و اگر گوشت نمکسود وی کوفته ضماد کنند از بیرون
بوسلی انرا بیرون اورد از عمق گوشت و طبیخ نمکسود وی چون دران نشینند در ابتداء
قرحه امعا موافق بود بسبب جذب مواد که بظاهر بدن کشد و چون بدان حقنه کنند عرق النسا
را زایل کند و اگر همچنان که گفته ضماد کنند بر نصول و زجاج از بدن بیرون اورد بقوة جاذبه
و خوردن وی مولد بلغم لزج غلیظ بود و چون تازه بخورند غذایی فاسد بود و اکثر
ادمان خوردن وی کنند برص اورد بسبب بسیاری رطوبة و لزوجت که در وی بود مگر انکه
نمکسود کنند و بسرکه خورند که بقوة نمک قطع فضول وی بکند و پاک کرد اند و انواع ماهی
مولد بلغم مایی باشند و مرخی اعصاب و موافق نبود الا بمعده گرم و شبکوری آورد
و مصلح ان مثلث بود یا عسل بسیار که عسل وی را گرم کند و لطیف و زود بیرون آورد
و جالینوس گوید دشخوار هضم شود و دشخوار خون از وی متولد شود و خون که از
متولد شود مملو از لزوجات بود و بلغمهای غلیظ بد از وی حاصل شود و از ان بلغم

مرضهای

مرضهای غلیظ از وی متولد شود و ماهی که سرد شده باشد و در موضعی عنالک باشد از
خوردن وی همان عارض شود که از خوردن فطر و انچه نمکسود بود نیکوترین ان بود که
کهن نباشد و نزدیک بود که نمکسود کرده باشند و اولی ان بود که اب بجوشانند و بعد از ان
در ان اندازند و بپزند و طبیعت ان گرم و خشک بود سر وی نافع بود جهة ورم ملازه و
شقاق مقعد و سر ماهی شور که انرا سماریس خوانند چون بسوزانند و بر گزندگی سگ دیوانه
و گزندگی عقرب نهند سود دهد و گوشت وی چون بخورند همین خاصیت دهد و ماهی شور
بلغم بگدازاند و بهق سیاه آورد و تشنگی بیشتر از ماهی تازه اورد و مصلح وی ان بود که بسرکه
و سعتر و کرویا معمول کرده باشند و بعد از ان حلوا و روغن خورند و سرد مزاج نشاند
که ماهی تازه خورد و معده بلغمی را مضر بود بغایت و ادمان خوردن ان مرضهای بد در اعضا
و دماغ پیدا کند و اولی ان بود که اگر ادمان خوردن وی خواهد بروغن گردکان و روغن زیت
بریان کند و فلفل خرد کوفته بران افشاند و بخورد و بعد از ان زنجبیل مربا و شراب صرف محکم
و اب نخورد چند انک تواند و اگر اتفاق اب افتد تمدد در معده پیدا کند و قی اورد و نیکوترین
ان بود که اب نخورد الا مگر روزی که قی کردن داشته باشد و اگر نخورد و اتفاق قی نیفتد بعد
از ان دارویی مسهل بیاشامد تا از معده و بدن بیرون آید و الا بلغم لزج زجاجی از وی
متولد شود بسیار و ان سبب قولنج سخت و فالج و سکته گردد و مصلح وی عسل بود که از
عقب وی بخورد بلغم را بزداید و تغیر در مزاج ان پیدا کند و سرکه نیز موافق بود در اصلاح
ان و سمک مملوح ممقود نیکوترین ان بود که تر و فربه بود و وی نمکسود کنند و در سرکه نهند
و گشنیز خشک اضافه کنند و طبیعت ان سرد و خشک بود اشتها غذا بیاورد و تشنگی کمتر از
نمکسود آورد و از تازه بریان کرده و وی مضر بود بعرق النسا و سوداوی مزاج و مصلح
وی اترج مربا بود و سمک مسکبج نیکوتران بود که بهار با بود و ان آش سرکه است و اولی
ان بود که سرکه بجوشانند با سداب و کرفس و زعفران بعد از ان ماهی را شرحه کنند و در ان
اندازند و بپزند چند انک مهرا شود و لذت وی باقی بود و باید که بعد از انکه صید کرده
باشند زمانی رها کنند چند انک متغیر شود و تباه گردد و طبیعت ان سرد بود و معتدل
بود در رطوبة جگر گرم را نافع بود و یرقان و تبهای صفراوی و باصره را مضر بود و مصلح
وی فالودج بود سمیکة صیدا و در شام بسمیکة النزلد خوانند شریف گوید وی در چشمه

بود نزد بعضی صیدا از زمین شام و وی مانند وزغی کوچک بود و برادر زمان بهار صید
کنند و در هیچ فصل دیگر نتوانند کرد الا در بهار که وقت هیجان ایشان بود و بسیاری حرکت
ایشان و نیکوتران نر بود و مادام که زنده باشد فرق تواند کرد نر و ماده و چون مرد و خشک
شد علامات وی پنهان شد و چون صید کردند نمکسود کنند و خشک کنند و چون استعمال
کنند نیم درم از وی سحق کنند شاید و بخسفند شهوت مجامعت برانگیزد و نعوظ بزودی آورد
و بعضی گویند فرق میان نر و ماده آن بود که نر آن سر کوچک و بدن دراز بود و ابن جمیع
گوید در کتاب ارشاد نیکوتران بود که بعد از منتصف شهر شباط صید کنند و نران مهیج
باه بود مرد از زن و ماده وی مهیج باه بود در زنان زن او بر سر بیضه نیم برشت کنند و بیاشامند
سمانی شریف گوید مرغیست که از دریا خیزد و برا قتیل الرعد خوانند بدان سبب که
چون آواز رعد بشنود بمیرد زهرهٔ وی چون لعوق کنند صرع را سود دهد و خون وی
چون در گوش چکانند درد گوش زایل کند و چون بخورند و ادمان اکل وی کنند دل سخت
را نرم گرداند و گویند این خاصیت در دل وی است و بس و ابن زهر گوید سرگین وی مطلق
بسرگین گنجشک ماند بشکل نه بمزاج و در مزاج میان کبک و مرغ بود و وی بجوانمرغ
کوچک نزدیک بود و لطیف تر از وی بود و میل بگرمی داشته باشد و کیموس نیکو دهد و خوش
طعم بود نافع بود جهة تن درستان و ناقهان و گوشت وی سنگ بریزاند و بول براند
و صاحب منهاج گوید نیکوتران بود که بخالیف وی تر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و مفاصل
سرد را سود دهد و شیخ الرئیس گوید خوردن گوشت وی باشد که تمدد و تشنج پیدا کند
چون کسی که خربق خورده باشد بلکه در جوهر وی این قوت هست و ظن آن بود که خربق
خورده است بمشاکلتی که میان ایشان است و مصلح وی آن بود که بسرکه و کشنیز بپزند
بشیرازی انزا ادوهی خوانند سمور جانوریست که در ترکستان بسیار بود و گرم
و خشک بود و سخونه وی زیادة از همه حیوان سبعی بود و پوست وی زود تغیر بدیرد
از بهر آنکه دباغه وی نه همچنان که همه پوستها بود و صاحب منهاج گوید وی و دلق
نزدیک یکدیگر باشند مسخن و مجفف بود و پوشیدن آن پیران و سرد مزاجان را سود
دهد و غیر وی گویند پوشیدن سمور سینه و گرده را نیکو بود سنا نیکوترین آن
حجازی بود که برگ آن بطریقه برگ مورد بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول مسهل

مرّه صفرا و مرّه سودا و بلغم بود و غوص در مفاصل کند تا عمق بدن و نقرس و عرق النسا
و درد مفاصل که حادث شود از اخلاط مرّه صفرا و بلغم سودمند بود و شربتی از وی در مطبوخ
از چهار درم تا هفت درم بود و اگر کوفته مستعمل کنند تا سه درم شاید و دیسقوریدوس گوید
سودمند بود هیجان سودا را و مسهل آن بود مسهلی محکم و قوت بدن بدهد و اسحق بن حنین
گوید از قول بولس که آن سودمند بود جهة وسواس سوداوی و شقاق که در دستها پیدا شود
و تشنج عضله را نافع بود و داء الثعلب و داء الحیة و شبش که در بدن پیدا شود و صداع
کهن را نافع بود و جرب و حکه و بثرها و صرع را نافع بود و شریف گوید چون با زیت انفاق
بپزند و آنرا بیاشامند درد پشت و درد کمر را سود دهد و خلط خام بیرون آورد و گویند مصلح
وی بنفشه است و اسحق گوید مضراست بمثانه و مصلح وی هلیله زرد بود و در مطبوخ صالح
تر بود که مدقوق و برگ وی چون با حنا بیامیزند موی را سیاه کند و برگ وی مستعمل بود
سنبل صاحب جامع گوید سه نوع است هندی و رومی و جبلی و سنبل الطیب هندی
بود و سنبل العصافیر نیز گویند و رومی را ناردین اقلیطی گویند و در نون کفته شود
و نیکوترین آن سوری بود تازه سبک خوشبوی همچون سعد و اشقر بود و خوشه وی
کوچک بود و مجفف زبان بود و بوی خوش وی در دهان دیر بماند کند و چون بخایند و آن
از کوهی خیزد که از آن طرف سوریا است و از طرف دیگر هند و آنچه هندی بود انرا غیفیطس گویند
و این اسم مشتق از اسم نهری است بحری که بجانب کوه غیفیطس میرود و نزدیک آن روید
و آن در قوت ضعیف تر از سوری بود بسبب رطوبتی که در موضع رستن وی است و خوشه
وی دراز تر و بزرگتر بود و جالینوس گوید سنبل الطیب گرم بود در اول و خشک بود در
دوم و گویند در سیوم و وی مفتح و محلل بود و اولی آن بود که چون مستعمل خواهند
کرد در بیخ وی مانند کاجیری بود آن خاک بگیرند و آنرا جهة دست شستن نیکو بود و خوش
بوی و بعد از آن سنبل مستعمل کنند و در و روی منع عرق بکند و وی جگر را نافع بود و هم
معده چون بیاشامند و چون از بیرون ضماد کنند و وی محلل اورام بود و مقوی
دماغ و اگر در کحلها کنند موی مژه برویاند و نافع بود جهة خفقان و چون با ب سرد
بیاشامند غثیان را ساکن گرداند و بول براند و شکم ببندد و چون فرزجه از وی
بسازند و زن بخود برگیرد قطع نزف بکند و رطوباتی که روانه بود از رحمها خشک

کرداند وچون بپزند باب وزن تکمید کند ودران آب نشیند ورم گرم که حادث
شده باشد در رحم زایل کند وسینه وشش را پاک گرداند ویرقان را نافع بود وسده جگر
ومعده بگشاید وقوت هر دو بدهد ومسخن ایشان بود وهمه اعضا ولون را نیکو گرداند و
ضیق النفس زایل کند واستسقاء لحمی را بغایت سود دهد وممسک طبیعت بود وقی بلغمی باز
دارد ومحلل ریاحی بود که متولد شود در معده ومقوی فعل قوت ماسکه بود در بیرون
بدن مجموع وسده که در سر بود بگشاید وبوی دهان خوش کند ودرد سپرز را سود دهد
ومقدار ماخوذ از وی یک درم بود وگویند مضر بود بگرده ومصلح وی کثیرا بود وجالینوس
گوید بدل ان اذخر خوش بوی بود ووزن ان وگویند بدل ان سادج بود سنبل هندی
صاحب منهاج گوید گویند بدرستی که ان دار شیشعان است وانچه محقق است سنبل
هندی سنبل الطیب است وگفته شد ودار شیشعان نیز هم گفته شد در دال
سنبوت لموت است وگفته شود سنبل الکلب صاحب جامع گوید ثمر شجر در دار است
که معروفست بالسنة العصافیر وسهو کرده است در دار بشیرازی اسفیدار گویند
وبعربی شجرة البق والسنة العصافیر ثمر درختیست که بپارسی انرا اهو خوانند وسنبل الکلب
بهاروی است سندروس صمغ زرد است مانند کهربا لیکن سست تر از وی بود ودر وی
اندکی تلخی بود وطبیعت ان صاحب منهاج گوید گرم وخشک بود در دوم ودر وی قبضی
بود وصاحب جامع گوید از قول ابن ماسویه که گرم وخشک بود در اول خون را ببندد
وبواسیر را سود دهد چون بیاشامند وقطع فضول بلغم از معده وامعا بکند وکرمها
وحب القرع بکشد وسودمند بود جهة استرخاء عصب که حادث شود از افراط
برودة ورطوبة وامتلا واگر روغن وی در ناصور بمالند خشک گرداند ودخان وی
همین عمل کند خاصه در جراحتها که در اسفل بود ونزله را نافع بود واگر خرد کرده بر جراحت
افشانند خشک گرداند وچون بیامیزند با روغن گل چند انکه غلیظ شود وشقاق مزمن که
در دست وپای پیدا شده باشد بمالند بغایت نافع بود وخفقان ووسواس ودبوکه
از تری بود وسپرز واسهال مزمن را عظیم نافع بود وچون با ماء العسل بیاشامند
حیض وبول براند وچون در چشم چکانند جلائی تمام بدهد عجیب وچون بیاشامند
خون از هر موضع که باشد ببندد ودخان وی نزله وزکام را بغایت نافع بود وجهة

درد دندان بغایت نافع بود ومعتدل تر از وی نبود در بن ومانند کهربا بود در قوت
ودر ربودن کاه ودر وی قوتی بود که بدن را لاغر کند چون هر روز از وی قدری
با سکنجبین بیاشامند سندوقش سرخ است وگفته شد سنجفر زنجفر
است وگفته شد سنباذج ارسطوطالیس گوید طبع حجر وی سرد بود در دوم و
خشک بود در سیوم ومعدن وی در جزایر دریای چین بود ودر وی جلائی
تمام بود دندانرا از چرک پاک گرداند وجلائی عجیب بدهد وچون باتش بسوزند
وسحق کنند وبر ریشها وبثرهای عفن که کهن شده باشد بران کنند زایل کند وسودمند
بود جهة استرخاء لثه ونقاشان در جلاء نگینها وخواتمها مستعمل کنند سنجاب
گرمی وی کمتر از سمور بود وگویند بقیاس ان سردتر بود وپوشیدن وی محرور
مزاج را وجوانان را نیکو بود وکسی که شرب دایم کند سندیان نزدیک اهل شام
درخت بلوط است بی خلاف سندیان الارض فراسیون است وگفته شود سندهان
عود هندی است وطبیعت ان گرم وخشک است در سیوم نقرس را نافع بود چون بیاشامند
وبران عضو ضماد کنند سنور فرو وی انجد هندی بود گرم وخشک بود وبغایت
مسخن بود وقایم مقام فرو ثعلب بود وشریف گوید که چون وی را بجان بسوزند در
دیگی بگل گرفته نهند تا همچو خاکستر گردد وبا سرکه بیامیزند وطلا کنند بر مرغ برشقاق
که در میان انگشتان دست وپایها بود زود زایل کند وعافقی گوید گوشت گربه
گرم وتر بود نافع بود جهة درد بواسیر ومسخن کرده بود ودرد پشت را نافع بود سنکسبویه
سلسبنویه است وگفته شد سورنجان در مصر عکنه خوانند ودر عراق لعبه
بربری وبیونانی فلجیقن خوانند وبعضی بلبوسا وبعضی افیمارون گویند وبهترین
ان مصری بود که اندرون وبیرون سفید بود ودر شکستن صلب بود وانچه سرخ و
سیاه بود بد باشد وحبیش بن الحسن گوید طبیعت وی گرم است در اول درجه سیوم
وخشک است در اول درجه دوم وگویند خشک است در سیوم ودر وی قبضی بود وگویند
سرد است در دوم ودر وی قوتی بود که مسهل بلغم باشد وبخاصیتی که در وی است
تسکین درد مفاصل ونقرس وخدر در بدن میکند ونافع بود جهة جراحتهای کهن
وبر نقرس ضماد کردن درد ساکن کند در زمان واگر بسیار ضماد کنند از وی ورم را صلب

كرد اند وان ترياق جميع مفاصل بود و تميمي كويد وبرا خاصيتي عجب است در بواسير
باطن جون سحق كنند ونيم درم ازوي بروغن كوسفند كهن بسرشند و بر پنبه پاره
بخود بركيرند در مقعده دو شب نافع بود ومحتاج شب سيوم نبود ودرد مفاصل لطوخ
كردن با بعضي ابها درد ساكن كرد اند ومنصوري كويد مني بيفزايد ومجهول كويد
سورنجان سفيد باه را زياده كند وصاحب منهاج كويد خاصه با زنجبيل ونوتنج
وكمون ومقدار ماخود ازوي نيم مثقال بود با قند وشيخ الرييس كويد جون جهة مفاصل
خورند اولي ان بود كه باكمون وفلفل بياميزند وابن ابي صلت كويد مسهل بلغم خام بود
وسودمند بود درد مفاصل ونقرس ومادة كه در ايشان بود براند وپاك كرد انه وشربتي
تمام ازوي يك مثقال بود با قند واندكي زعفران وجون با ادويه خلط كنند نيم مثقال
تا يك درم شايد واسحق كويد مضر بود با ريه ومعدهٔ ضعيف را بد بود ومصلح وي كتيرا
بود يا قند وزعفران وانجه سياه وسرخ بود بغايت مضر بود واكر با ادويه مسهل خلط
كنند ادويهٔ مسهل را در معده ببندد وافتي عظيم بيدا كند وهر دو نوع را نشايد كه
استعمال كنند كه در ايشان سميت هست وبدل سورنجان سفيد بوزن ان تربد و
دو دانك وزن ان افتيمون وده يك ان خربق سفيد وكويند در درد مفاصل بدل ان
بوزان ورق حنا ونيم وزن ان مقل اليهود بود وكويند بدل ان بوزيدان است
سوفطيون خصي الثعلب است وكفته شد **سوري** نوعي از زاج است وكفته شد
سوس متك خوانند بپارسي مهك خوانند وجالينوس كويد منفعت در بيخ وي است
وعصارهٔ ان كفته شود در عين واصل ان كفته شد در الف وطبيعت سوس كرم وخشكست
وكويند معتدل وكويند سرد است وصاحب منهاج كويد درد جكر را نافع بود ومقدار
ماخود ازوي يك مثقال بود وكويند مضر بود بسبرز ومصلح وي ورق كل سرخ بود وجهة
بوي بغل وعرق ان وازان كف پاي نيكو بود جو همچنان تازه استعمال كنند **سوسن**
جهار نوعست يكي سفيد وانرا ازاد خوانند ويكي ازرق وانرا كبود خوانند ويكي صحرايي
بود وان الوان رنك بود از زرد وكبود وانرا اسمانكوني خوانند وبيخ وبرا ايرسا خوانند
ويكي زرد بود وانرا خطابي خوانند وقد شاخ وي بغايت بلند بود وسوسن بري بود
وبستاني بود وصاحب منهاج كويد نيكوترين ان اسمانكوني بود وطبيعت ان كرمست

درول

در اول ومعتدلست در خشكي در وي تحليلي وتلطيفي بود وكويند سوسن سفيد
بستاني كرم وخشكست در سيوم وكويند در اول وكويند معتدلست وسوسن بري كرمي
وخشكي وي زياده بود وجلاءي دهد وكلف وغش را نافع بود جون روي را بدان بشويند
وپاك كرداند وجوب ريش شد وخشكريشات را نافع بود وبستاني فاضلترين ادويه
بود جهة سوختكي اب كرم جون استعمال كنند ودرد سبرز وكزندكي جانوران را نافع بود
خاصه عقرب وتبويدن وي محلل فضلهاي دماغ بود وبيخ وي مسهل اب زرد بود جون
باب وعسل بياشامند وشربتي از يك مثقال تا سه مثقال بود وبوييدن وي در درد سر
كرم را مضر بود ومصلح وي كافور بود وشيخ الرييس كويد سوسن ازاد طبع وي
نزديكست بزعفران وحكم وي نزديكست بحكم ان ليكن در كرمي وخشكي كمتر از ان بود واز
ادويهاي قلبي بود وتفريح در وي بود **سواد القضاة** عفص است وكفته مشود
سواد الهند نوعي از سليخه است وانرا سليخة السودا خوانند واز ادويه ترياق
بود وصفة ان كفته شد **سولان** شيخ الرييس كويد دوايي روميست كرم و
خشك بود تا جهار دم نافع بود جهة لقوة جون يك حبه ازوي باب سلق سعوط سازند
ووي محرق دم بود **سوار الهند** صاحب جامع كويد كشت بركشت است وكفته شود
سودانيات مرغيست كه بپارسي داربركويند وبشيرازي دارغك وطبيعت وي كرم
وخشك بود باه را زياده كند ومضر بود بدماغ ودر كوشت وي حدتي بود از بهر انكه حشرات
ميخورد وبويي بد دارد ووي بد بود خاصه جون لاغر بود **سوبج** نوعي از كف دريا
است ودر موضعها كه سنك بود نزديك دريا متولد شود ودر قوة مانند نمك بود ومانند
زهرة الملح ولطيف تر از نمك بود به بسيار وملطف ومحلل بود **سويق الشعير** بپارسي
پست جو كويند ونيكوتر ان بود كه معتدل بريان كرده باشند ونخاله وي اندك بود
ووي سرد تر از پست كندم بود به بسيار شكم ببندد وجون باب انار بسرشند
يا سفوف كنند همچنان تري معده را خشك كرد اند وقي صفراوي باز دارد ودرد سر را
سود دهد وغثيان ساكن كند وقوة معده بدهد واكر از وي حسو يا عصيدهٔ سازند
با قدري شيريني وغذاي اطفال از ان كنند بدن ايشانرا فربه كند واو مولد نفخ بود
ومصلح وي قند بود **سويق الحنطة** نيكوتر ان بود كه معتدل بريان كرده باشند

وطبیعت ان کرم وخشک بود در اول وکویند بدرستی که نرم بود وجون بقیع کشته
طبیعت وی سرد کردد وجون بیاشامند حرارة بنشاند وترطیب حاصل کند وان دیر از
معده بکذرد وکثیر النفخ بود واولی ان بود که بآب کرم بشویند وقند اضافه وی کنند
سویق النبق بپارسی بست کنار کویند معده را سود دهد وشکم ببندد سویق التفاح
قی وغثیان ساکن کند که از صفرا بود ومعده را قوة دهد وشکم ببندد وتشنکی بنشاند
سویق الضرع طبع را نرم دارد وسرفه را نافع بود ودرد سینه که از کرمی بود سویق
الرمان سرد وخشک بود مسکن صفرا بود ومعده را نافع بود وطبیعت بسخت دارد واشتها
طعام بازدید کند سویق الخرنوب والغبیرا طبیعت ببندد سیسنبر نمام کویند
ونماما ونمام الملک وان حشیشی است میان نعناع وبادرنبویه وبوی تیز دارد وتخم
وی نیز مسخن بود وهردو لطیف ومحلل باشند فواق ومغص را نافع بود وتخم وی جون
با شراب بیاشامند تقطیر البول وسنک کرده ومثانه را سود دهد وورق وی جون بر سر
وپیشانی ضماد کنند درد سر را نافع بود وبر کزندکی زنبور ضماد کردن سود دهد وجون با
شراب بیاشامند قی وغثیان ساکن کند باقی منفعتها در باب نون کفته شود وبدل ان
در تلطیف وتحلیل بادرنج بود سیاب بلغة وادی توی خلال است وکفته شد وکویند
بلح است سیسارون صاحب منهاج آورده است ورازی نیز در حاوی از قول حنین
که ان خشب شونیز است ودر وی تحلیلی بود وطبیخ بیخ وی معده را سود دهد
وبول براند وصاحب جامع کوید که از سخن دیسقوریدوس وجالینوس روشن
میشود که ان قلقاس است وهمو کوید که روشن نیست که جیست وجای بحث است
سیسبان صاحب منهاج کوید حب الفقد است وکفته شد سیا صبا است
وکفته شود سیف الغراب ماهی است معروف در ناحیه بیت المقدس وخزفی که در	سبیاص
اندرون وی بود انرا لسان البحر خوانند ودر بعضی ساحل مغرب به قناطه خوانند
وجون بسوزانند وسحق کنند بهق وکلف وغش وجرب زایل کند ودندانرا جلا دهد
ولعابی سیاه که از وی بیرون اید موی بداء الثعلب برویاند ومانند مداد سیاه
بود واکر کتابت کنند بدان تواند کرد سیف الغراب نوعی از سوسن است وانرا
دلبوث خوانند وکفته شد سیسنبرون حرف الماء است وکفته شد سیکران

بعربي

بعربی بیخ است وکفته شد سیکران الحوت ماهی زهره است وکفته شود سیر
جوجیر الماء است وکرفس الماء وقرة العین ونفق نیز کویند وان در ابهای ایستاده روید
وعطریتی در وی بود ومسخن ومحلل بود حیض وبول براند وسنک کرده را نافع بود خواه
بخته وخواه خام ود ومسنطاریا را نافع بود ومولف کوید در ابهای روان نیز می باشد
وباقی منفعت ان در قاف کفته شود سیاله یاسمین است وکفته شود باب السین
شاهلوج نوعی از اجاص است بپارسی شاهلوک خوانند وبشیرازی الوکره کویند واجاص
ابیض واصفر خوانند واسحق بن سلیمان نیکوترین وی ان بود که زرد وبغایت رسیده باشد
واسهال وی کمتر از نوع سیاه بود بسبب غلظ وقلت رطوبة وانچه نارسیده بود بد باشد
واجاص خشک کرده اشتهاء طعام ببرد محروری را نافع بود نه بیران واکر بخورند در حال
باید که مصطکی وکندر قدری استعمال کنند تا از معده بکذرانند که ان بر معده اند انزوده
شود واسحق بن عمران کوید جون ترش بود سرد وخشک بود کرم مزاج را موافق بود وقطع
قی بکند وساکن کرداند وحکه ببرد واختیار وی ان بود که صادق الحموضة بود وابجر بخته بود
نضیج وی در انواع سرفه نافع بود همچنانکه سرکه در انواع ان مضر است واب ان حیض براند و
طبیخ خشک ان جون با قدری قند بیاشامند نافع بود جهة تبهای صفراوی وشکم براند
شاهنجیر نوعی از انجیر است ونیکوترین انجیر ان بود بپارسی انجیر وزیری خوانند
ودر صفت تین کفته شد شاهترج دیسقوریدوس انرا قفیص خوانده است وجالینوس
انرا قالینوس خوانده است وانرا بیونانی قاپنوس خوانند ومعنی ان دخانی بود وحنین
در کتاب خود انرا بسفسما خوانده است ووی کمون بری است ویرا کزبرة الحمام نیز خوانند
وبقلة الملک کویند بشیرازی شاتره کویند ونیکوترین ان سبز تازه بود وبطعم تلخ بود
وورق ان نیکوتر از قضبان بود وطبیعت ان معتدل بود در حرارة وخشک بود در دوم
وکویند سرد وخشک است وکویند سرد است در اول خون را صافی کند وجون بیاشامند جرب
وحکه را بغایت سود دهد وبن دندان سخت کند ومقوی معده بود ودباغ ان وسده جکر
بکشاید وبول براند ومره محترقه وطبع نرم دارد وجون اب تروی همچنان خام بیاشامند
خلطهای سوخته وجرب وحکه که سبب ان از خون عفن وصفرای سوخته وبلغم عفن
بود همه را نافع بود واین خاصیت در اب تروی بود وشربتی از وی ده درم تا نیم رطل

بغداد بود با قندي انكه بجوشانند وشربتي ان خشك وي در طبيخ از جهار درم تا ده درم
و از جرم وي كوفته وبيخته تنها از سه درم تا هفت بود وتخم وي اقوي بود از وي
در فعل واكر بوزن ان هليله زرد اضافه كنند شايد واكر بسركه بپرورند وبخورند
قي را ساكن كند وغثيان كه سبب ان بلغم بود زايل كند ومعده وامعارا از فضول بحتبس
پاك كند وشريف كويد اكر حشيش وي دراب خيسانند بعد از ان سر و ريش بدان بشويند
شپش بكشد وزايل كند وجون بعصارهٔ وي خابسر شند ودرحمام دراعضا بمالند جرب
وحكه زايل كند وجون باب طبيخ وي مضمضه كنند بن دندانرا سخت كند وحرارة دهان
وزبان زايل كند وجون باب تازهٔ وي تمر هندي بمالند بياشامند جرب وحكه زايل
كند وقوة معده بدهد وسدهٔ جكر بكشايد ورازي كويد بدل ان در جرب وتبهاء كهن
نيم وزن ان سنامكي وجهار دانك ان هليله زرد بود وكويند مضر است بسپرز ومصلح
ان هليله زرد بود **شاه بلوط** قسطل خوانند وان شيرين تر از بلوط بود وفاضلترو خشكي
ان كمتر بود ونيكوتر ان بود كه رسيده وتر بود وطبيعت ان معتدلست در كرمي وسردي
وخشكست در اول وكويند در دوم وكويند در وي اندكي حرارة بود وكويند كرمست در اول
وكويند سرداست در دوم ووي غذا بيشتر از همه حبوب دهد ودر وي جلايي بود
وسموم را نافع بود وتزحر واسهال كه از رطوبات معده بود سود دهد ومثانه را نيكو
بود وبلاكرداند از اخلاط بد ووي منفخ بود وجون دراب بجوشانند نفخ ان كمتر
شود وطعم ان لزيذتر شود وابن جريح كويد نفخ آورد ومجربست در شهر ماو
صاحب منهاج كويد بطي الهضم بود وغذاي وي نيز محمود بود جهة ادمي بلك خوك را
محمود بود ومصلح وي سكر بود وكويند بدل وي بلوط بود وكويند خرنوب
شاه صيني كويند عصاره كياهي است جيني وكويند بتحقيق حنا انجا سحق ميكنند
وبسركه مي سرشند ولوح مي سازند وطبيعت ان سرد است صداع كرم وورمهاي كرم
را نافع بود طلا كردن **شاهسفرهم** حبق كرماني است ونيكوترين ان سعتري بود وانرا
شاهسفرهم كرماني خوانند وريحان خوانند طبيعت ان كرم بود در اول وخشك بود
در دوم وكويند سرد است محلل فضلات دماغ بود وجون اب سرد بروي ريزند و
ببويند محرور مزاج را نافع بود ودر ورق وي قبضي لطيف بود وسدهٔ دماغ بكشايد

ودماغ

ودماغ سرد را از بخار ممتلي كرداند وقلاع را بغايت سود دهد ومقوي امعا بود و
سينه وشش را از بلغم لزج پاك كند وبرداء الثعلب الفيل طلا كردن نافع بود وجون
باب سرد بركشند وببويند خواب آورد مصلح وي نيلوفر بود وماسرجويه كويد سودمند
بود جهة حرارة وسوختكي وصداع وخواب آورد **شادنج** بپارسي شادنه كويند وبعربي
حجر الدم وان انواع است عدسي وجاروسي وهندي نيكوترين ان عدسي بود بايد كه از عدسي
بهن تر بود وبغايت سرخ بود وزود شكن باشد وانجه كوجكتر بود وكودتر وجون
دراب بمالند سرخ روي زايل كند وسفيد كردد وصلب بود مانند سنك ان نوع بد بود و
انرا شادنه عملي خوانند وشادنه خشخاش سنكي سرخ است ونقطها بران وشادنه هندي
حجري صلب است بلك رنك سرخ وشادنه جون نشسته بود سرد است در اول درجه دوم
وصفت شستن وي اينست بستانند شادنه خوب ونكوبند وبغايت سحق كنند وباب
دركاسه جنين كنند واب از سروي در كاسهٔ ديكر ريزد وانجه باب روانه شده باشد
نكاهدارد وديكر بار باب سحق كنند وجندان مكرر كنند كه انجه شادنه بود باب روانه شود
وريك بماند بعد از ان ان ابها بنهند تا شادنه در بن اب بنشيند اب از وي بريزد وشادنه
را خشك كردانند ودر وي قبضي بغايت بود وتجفيفي وجون بر كوشت زياده افشانند
بكدازاند وريشهاي جشم را بغايت سود دهد خاصه با سفيده تخم مرغ وجهة خشونة
اجفان وورم كرم ان بغايت نافع بود هم با سفيد تخم مرغ يا بابي كه صلبه در وي بخته باشند
وجون با شير زنان خلط كنند در جشم واشك كه روانه بود وسوزش ان سود دهد وجون
طلا كنند وجون با خمر بياشامند عسر البول وسيلان طمث وخروج مني را نافع بود ومنع
كوشت زياده بكند در ريشها وخون را قطع كند وببندد وصحت جشم نكاهدارد وجون
باب انار بياشامند نفث دم را نافع بود وجون شافه سازند وبا اقاقيا بياميزند
ودر جشم كشند رنجهاي جشم وجرب انرا نافع بود ووي مضر بود بمعده واحشا ومصلح
ان عصاره زرشك بود وبدل ان نيم وزن ان روي سوخته بود وجهار دانك ان توتيا
وشادربور كويد بدل ان حجر مغناطيس است وكويند جون مغناطيس بسوزند در عمل
مانند شادنه بود **شاهبانك وشابانج** وغابانك وشابانك وشاهبانج نيز كويند
وان بنفشج الكلاب است بعربي فسوه الكلاب كويند بشيرازي تيس سك كويند وصاحب

جامع گوید بر بوف است و هم گوید شجرهٔ ابرهیم گوجکست و هم از قول غافقی گوید نوعی
از فیتصوم است و از قول صاحب حاوی گوید جب شبرم بری است وطبیعت ان گرم و خشک
در دوم صرع را سود دهد و قطع اب رفتن از دهان بکند خاصه از دهان کودکان و محلل
ریاح شکم ایشان بود و رحمها و قایم مقام مرزنجوش بود و در قوة مانند فیتسوم بود
شاطله وشائل نیز خوانند دوایی هندی است مانند کماه خشک و گویند عود قلیت خش
برکوه مانند بسفایج و بقدر مقدار باقلایی بود مولف گوید قول او صحیح است کر ان مانند
کماه خشک بود و هندوستان و ترکستان نیز اورند بشیرازی ازار و شنک خوانند غنی گوید
طبیعت وی گرم و خشک بود در اخر درجهٔ سیوم مسهل کیموسات غلیظ بود و فالج و لقوه و
داء الصرع و ارتعاش و تشنج مفاصل و علتهاء دماغ که از رطوبة غلیظ بود نافع باشد
و گویند مسهل کیموسات محترقه بود و شربتی از وی نیم درم باشد با وزن ان نبات که
باب گرم باشامند **شاب رومی** فلفل سفید است و گفته شود **شاذانق** شاهلانج و شهدانج
گویند و گفته شود **شبرم** نباتیست که در بستانها روید و کنار جویها و صحراها و مولف گوید
بشیرازی ازا کاو منطومک گویند بدان که اگر کاو وی را بخورد بمیرد و گوسفند هرچند که
بخورد هیچ مضرة بوی نرسد و بهترین ان سبک بود که لون ساق ان بسرخی مایل بود و بد
ترین انواع ان پارسی بود و صاحب منهاج گوید گرمست در اول درجهٔ دوم و خشکست
در اخر سیوم و حبیش بن الحسن گوید گرمست در درجهٔ سیوم و خشکست در اخر دوم
و وی از جمله یتوعات بود و لبن وی گرم و خشک بود در چهارم و صاحب منهاج گوید
لبن وی قلع دندان میکند بی درد و باید که شبرم اصلاح ناکرده مستعمل نکنند و اصلاح
وی چنان کنند که شبرم را در شیر تازه خوبیسانند همچنان در بست یکشبانروز و زیاده
رها نکنند و در ان یکشبانروز دو سه نوبت شیر را تازه کنند که مصلح وی بود بعد از ان
در سایه خشک کنند و قدری ناکوفته بیامیزند با ادویهای مسهل که ملایم وی بود مانند
رازیانه و انیسون و مکون کرمانی و تربد و هلیله بس اگر درین ادویها در بعضی قبض بود
بد برستی که بر خلاف حدة شبرم بود از بهر انکه این ادویها مزاجهای صالح دارند در
نفع طبایع و ابدان خلاف انکه در شبرم است از بهر انکه ملطف اند و حدة وی را زایل کنند
و اگر در معالجهٔ قولنج که سبب ان ریاحی غلیظ بود و بلغم مستعمل کنند خلط کنند با مقل و

بسفایج

سکبینج

سکبینج و اشق و سرکین کبوتر حب سازند و جون اضافه وی کنند غاریقون هندی
و صبر و تربد مسهل بلغم و سودا و اب زرد بود و مقدار شربتی از حشیش وی دانکی بود
تا دو دانک اصلاح کرده بحسب مزاج و قوة و اگر در معالجهٔ او رام و سده و اب زرد و
بلغم و سودا مستعمل جون از شیر بیرون اورند خشک کنند و در اب کاشنی و اب
رازیانه و اب عنب الثعلب صافی کرده خوبیسانند سه شبانروز و بعد از ان خشک کنند
و قرص سازند با اندکی غاریقون هندی و صبر و تربد و هلیله بعد از ان دوایی نیکو بود
ولیکن وی نشاید که قطعا بیاشامند البته که هیچ نیکی در وی نبود و کشنده بود و صاحب
جامع گوید مقدار شربتی از وی ما بین جهار دانک تا دو دانک بود بحسب قوت و صاحب
منهاج گوید شربتی از وی با ادویها که گفته شد دانکی بود فی الجمله مضر بود خاصه بمزاجهاء
گرم و مضر بود بمعده و جگر و باه و منی و عروق سفل منفجر گرداند و کبن وی دو درم کشنده
بود و معالجه ان بعسل و روغن گاو کنند و مولف گوید اگر لبن وی بر ثوب با خشک و تر
طلا کنند البته زایل کند و بکرات امتحان کرده و مجرب بوده و لبن مجموع یتوعات این
این خاصیت دارد و بدل ان ماذریون است **شبث** بشیرازی شوذ گویند
بهترین ان سبز تازه بود که گل وی شکفته باشد سحونه وی میان درجهٔ دوم تا سیوم
بود و جفافه وی میان اول و دوم بود و اسحق گوید گرم و خشک بود در دوم منضج اخلاط
سرد بود و مسکن اوجاع و جون تر بود حرارة وی کمتر بود و رطوبتی در وی بود انضاج
وی سخت تر بود و جون خشک بود تحلیل وی زیاده بود و شبث منضج و رمها بود
و اگر در زیت بپزند ان روغن محلل و مسکن وجع بود و منضج و رمی که نضج نیابد
و خواب اورد و جون شبث بسوزانند گرم و خشک بود در سیوم و خاکستر ان
ریشها که حادث شود در سفل و ذکر و ریشهای کهن جون بران افشانند نیکو بود و اگر بر
بواسیر که رسته باشد ضماد کنند سود دهد و مقدار ماخوذ از شبث پنج درم بود بلغم
لزج که در معده بود درد سینه و شش را نافع بود و فواق امتلایی و مغص را نافع بود و
شیر براند و عصارهٔ وی درد گوش سودا وی را سود دهد و رطوبتی که در وی بود
خشک گرداند و طبیخ وی با عسل بلغم و صفرا پاک گرداند و جون سحق کنند و با عسل بپزند
تا منعقد شود و بر مقعد بمالند شکم اسان براند و طبیخ وی درد پشت و بادها را

نافع بود لیکن مُبخِر سَر بود و محرور دی را موافق بنود واکر بخته باشد و محروری
مزاج بخورد باید که سکنجبین ساده بعد از وی بیاشامند وطبیخ جمله وی درد کرده
ومثانه که از سنگ بود یا از ریاح غلیظ نافع بود و سنگ مثانه بریزاند وادمان خوردن
وی مضعف بصر بود ومضر بود بمعده وکرده ومثانه ومصلح ان لیمو بود وکویند مصلح
ان عسل بود وصاحب تقویم کوید مصلح وی دارصینی بود یا قرنفل وبدل ان تخم
انست **شب** انواع است وانرا زاج بلور خوانند از کوه فرو جکد وبفسرد مانند یخ
اجزا از کوهها یمن خیزد ولون وی سفید بود که بزردی مایل بود وقابض بود ودروی
حموضه بود نیکوترین انواع شب بود وانواع ان بریمانی مشهور بود ودیسقوریدوس
کوید انواع شب بسیار است اما انجه مستعمل است در معالجه طبی سه نوع است مشقق ورطب
ومدحرج مشقق یمانی سفید بود وبهترین انواع ان بود وطبیعت ان خشک بود در دوم
وسرد بود وکویند کرم وخشک بود در سیوم وکویند کرمی وی در دوم بود واکر با سرکه بود
سودمند بود جهه نزف دم از هر موضعی که باشد وچون باسرکه وعسل مضمضه کنند دندانی که
متحرک بود محکم کرداند وچون با عسل خلط کنند قلاع را زایل کند واکر با عصی الراعی بیامیزند
بهق را نافع بود وسیلان ماده که از کوش اید نافع بود وچون باورق انکور یا با ماء العسل
بر جرب ریش شده طلا کنند نافع بود وچون با اب بیامیزند جهه حکه وبرص ناخن
وداحس وشقاق که از سرما بود سود دهد وچون یک جزو از وی با یک جزو نمک بیامیزند
نافع بود جهه ریشهای بد که منتشر شده باشد در اعضا وچون با اب زفت بر سر مالند
سبوسه را زایل کند وچون با اب بمالند شپش بکشد وسوختکی را سود دهد وبروریهای بلغمی
لطوخ کردن نافع بود ودر شیب بغل مالیدن کند بغل را زایل کند وچون اندکی از وی بر پشم
پاره بفم رحم بیش از جماع نیکو بود جهه قطع خون ومنع ابستنی بکند وبچه بیرون اورد
جهه ورم لثه ولهاة ونغانغ وفم ووجع اذنین ووجع قرحهای انثیین بغایت نافع
بود ورازی کوید در خواص وی که چون در اب تیره اندازند راوق وصافی کند در اندک زمانی
زود وکویند که چون شب در جامه خواب کسی که نهند که در خواب بانک وفریاد کند نکند وخوردن
وی مضر بود تا بحدی که کشنده بود وسرفه سخت پیدا کند وباشد که بسل الخامد ومداوای
وی بشیر تازه وقند ومسکه کنند وبدل ان نمک تلخ بود ونمک سیاه بوزن ان **شب الاساکفه**

وشب

وشب العصفر شب القلی است ودر قاقلی کفته شود ودر قلی **شبطباط** عصی الراعی
است وکفته شود **شبوقه** خمان بزرک است وکفته شد **شبوط** نوعی از ماهی است ودر دجله
بغداد وفرات بسیار بود وزهره وی در دارو ها بسیار استعمال کنند ومنفعت وی
در باب سین در صفت سمک کفته شد **شباب** درخت ماهو دانه است وکفته شود **شجره حره**
ازاد درختیست وکفته شد **شجره الله** ابهل هندی است بپارسی دیودار کویند وکویند صنوبر
هندی است ودر دال کفته شد **شجره البق** درد دار است وکفته شد **شجره اکاله** شجره اللاست
وکفته شد **شجره الحیات** درخت سرو است وکفته شد در سین واین اسم بدان سبب نهاده اند
که جایکاه مار است **شجره بارده** بلابست وکفته شود **شجره مریم** زراوند طویل است وکفته
شد **شجره موسی** علیق الکلب است وکفته شود **شجره التنین** لوف الکبیر است وکفته شود **شجره
الخطاطیف** عروق الصفر است وکفته شود **شجره الطحال** صریمه الجدی است وان نباتیست
که بوهر درختی که نزدیک ان بود بچسبد شود وان نوعی از تماشر است وکفته شود **شجره الضفادع**
کبیلج است وکفته شود **شجره الدم** شنجار است وکفته شود **شجره ابرهیم** غافقی کوید بنجنکشت
وبعضی کویند شاهبانج است وصاحب فلاحه کوید درخت برم است که ان مغیلان است
شجره الکف اصابع الصفر است وکفته شد **شجره البهق** قنابری است وکفته شود
شجره ابی مالک در دمشق صابون القاقحو انند وان نباتیست که در موضعهای نمناک
روید ودر میان نهرها ودر جامه پاک کردن بیخ ان مانند صابون است ومولف کوید ان نوعی
از کلیم شوی است وصفت کلیم شوی در باب الف در اذربو کفته شد وان بیخ مسهل مره
سودا بود واسهالی برفق ونافع بود جهه مجموع زخمها حتی الجذام **شجره الدب** درخت
زعرور است وباقی قولها دیکر که کفته اند خطا است **شجره الدبق** درخت سپستان است
شجره التیس طراغیون است وکفته شود **شجره البراغیث** طباق است وکفته شود
شجره مریم صاحب جامع اقوال مختلف یاد یکر بسیار اورده محقق نکرده است وصاحب منهاج
محقق کفته که ان بخور مریم است وان سه نوعست یک نوع برنج دهد ودو نوع بر میدهد
وبیخ ان عرطنیثا است وکفته شد صفت ان در بخور مریم **شجره الغار** دهمست است
وطبیعت ان کرم وخشکست در سیوم ومنفعت ان در صفت غار کفته شود **شحرور**
صاحب منهاج کوید بهترین وی کوجک بود وکوشت وی کرم وخشک بود ودر شحو امر

هضم شود بصلابتي كه دارد و غذائي بد بود و خوني كرم و خشك از وي متولد شود و
روغن وي بسيار مضرة وي بكمتر كند و صاحب جامع از قول رازي كويد كوشت وي تر بود و كيموس
وي محمود بود و زود هضم شود و فراطيس روحاني كويد بدرستي كه فاضلترين غذاي
اصحاب ماليخوليا بود ديبارسي و بيادرنجواتد و از مرغان خوش آواز بود **شحم** نيكوترين
پيه آن بود كه از حيوان فربه مستكمل كيرند و طبيعت آن كرم و تر بود و مختلف بود
بسبب حيوان كه از وي حاصل شود و رطوبة وي كمتر از سمين بود از بهر آنكه چون
بكدازند زودتر از وي بسته شود و كويند خشكست نافع بود جهة خشونة حلق
ليكن مرخي و مغثي و مدخن بود و دفع مضرة وي بكمونيات و زنجبيل و راسن تخلل كنند
شحم البط كرم تر از پيه مرغ بود و بغايت لطيف بود چون با موم روغن سازند
و بر روي بمالند رو برا باك كند و جلا دهد **شحم الدجاج** كرمي وي كمتر از پيه بط بود
و پيه خروس ميانه بود و پيه مرغ خشونة زبان و درد رحم را نافع بود **شحم الاوز**
پيه مرغابي داء الثعلب را نافع بود و شقالب و رو برا سود دهد **شحم الارض** صاحب
منهاج كويد قطن است و كفته شود و صاحب جامع كويد خراطين است و مولف كويد خراطين
امعاء الارض خوانند و آن كفته شد **شحم الفيل** كرم بود چون در خود مالند كزندكان بكريزند
شحم الايل بغايت كرم بود تشنج را نافع بود و چون لطوخ كنند كزندكان بكريزند **شحم الاسد**
كرمترين شحمها بود و رطوبة وي كمتر بود و خشكي وي زيادة بود و بقوة تر بود جهة تحليل
اورام غليظ صلب **شحم الحمار** نافع بود جهة اثرهايي كه در پوست بود و سوختكي آتش
شحم الحمار الوحشي با روغن قسط درد پشت را نافع بود كه سبب آن باد بود **شحم المعز**
قابضترين شحمها بود و شحم تيس در وي زيادة بود نافع بود جهة لذع معا و ريش آن و شحم
عنز بقوة تر بود از شحم خنزير از بهر آنكه زود بسته شود و حقنه كردن بدان سحج معايي
و زحير را نافع بود و كسي كه ذراريح خورده باشد بغايت سودمند بود **شحم الخنزير**
نيكوترين آن بود كه از خنزير نر جوان كيرند و رطوبة آن زياده از مجموع شحمها بود و فعل
آن نزديك بزيت بود ليكن تليين و نضج در وي زيادة بود كه در زيت و كويي آن كمتر از شحم
بز و ميش بود نافع بود جهة ورمها و قرحة امعا و ساكن كرداند و نافع بود كزندكي جانوران
و مقدار الماخوذ از وي تا سه درم بود و اولي آن بود كه عوض وي پيه بز كنند كه قايم مقام وي

بود

بود در بعضي زخمها و آن حرام بود و كويند بدل آن شحم كلب الما بود **شحم البقر** كرم و خشك
تر از پيه بز و ميش بود و متوسط بود ميان پيه شير و بز و بدل آن كويند پيه بط بود و پيه
كوساله كرمي وي كمتر از پيه كاو بود **شحم الدب** لطيف بود و داء الثعلب را سود دهد
و شقاق كه از سرما بود نافع بود و جهة ظلع و وثي و تعقد مزمن و برص سودمند بود
و شريف كويد چون در پوست آثار كرم كنند و با هم چندان زيت بياميزند بعد از آن برابر
و طلا كنند موي بسيار برويانند و چون بناصور مالند زايل كند و اكر پيه وي سحق كنند
و بر مفاصل مقعد طلا كنند سودمند بود و چون در افتاب در عصب غليظ مالند ماليدني نرم تا اعضا
و يرا بخورد اعصاب لطيف كرداند و در غايت تليين بود و بدل آن شحم الكلب بود و ابن زهر
كويد چون بر داء الثعلب مالند موي برويانند و چون در چشم كشند بعد از آنكه موي
زياده بركشيده باشند ديكر نرويد و چون بكدازند و در كودك كه زاييده باشد از همه
آفتها ايمن باشد و حرزي عظيم بود و يرا **شحم السمك البحري** تيزي چشم را زياده كند
و نزول آب را نافع بود با عسل كشيدن **شحم الافعي** كرم و تيز بود و اكثر اطبا متفق اند
بر آنكه منع نزول آب ميكند از چشم و علي بن عيسي كويد منع موي زياده كه در چشم بود
بكند وقتي كه بكنند و بدان بمالند و اسحق كويد مقدار دانكي از وي تا دو دانك زهرها
و كزندكيها را سود دهد و مضر بود و بدل و منع مضرة وي مصل الفار ميكند **شحم القاوندي**
قاوند كويند و در قاف كفته شود **شحم الثعلب** درد كوش را ساكن كند چون در روغن
سوسن بكدازند و بر پنبه پاره در كوش نهند و درد ند ا نيز سود دهد و كويند چون
بكدازند و بر نقرس مالند زايل كند و اكر طلا كنند بر خاري يا چوبي قلع كند و در كوشه خانه
بنهند كيكان بر آن جمع شوند **شحم النعام** جالينوس كويد پيه وي چون بر كوژندلي
وي نهند در ساعة درد زايل كند **شحم الحنظل** چون از حنظل بيرون آورند بعد
از سه ماه قوة وي ضعيف شود و منفعت آن در صفت حنظل كفته شد **شحم المرج**
خطمي بري است و كفته شد **شحار و شخيره** قلي است و كفته شود در قاف **شربت**
فراسيون است و كفته شود **شري** شجرة حنظل است و در حنظل كفته شد **شربين**
درخت قطران است و آن از جنس صنوبر بود و ثمر وي مانند ثمر سرو بود ليكن كوچكتر بود
و آن خارناك بود و آن دو نوعست دراز و كوتاه و در پوست وي قبضي بود و طبيعت آن

کرم و خشك بود نزدیك بدرجهٔ سیوم وچون ورق وی بسرکه بپزند و بدان مضمضه کنند
درد دندان را ساکن کند و تخم وی سرفه را نافع بود و جکر را و تقطیر البول را سود دهد و
مشیمه بیرون اورد و بول براند و با فلفل استعمال کردن و وی شکم ببندد و تخم وی
چون با شراب بیاشامند کسی که اربیانی بحری خورده باشد سود دهد و چون با تخم ایل بیا
میزند و بدن را بدان مسح کنند هیچ گزنده نزدیك وی نکردد و تخم وی معده را بد بود
و لذاع بود و درد سر اورد و بچه بیرون اورد و اصلاح وی بعصارهٔ لسان الحمل و جلاب
کنند **ششقاقل** اشقاقل است و کفته شده و شقاقل نیز کویند و کفته شود **ششبندان**
فاشرشتین است و کفته شود **ششنیره** فو است و کفته شود **شطریه** نوعی — فاشرستین
از سعتر است و ورقان دراز بود و ببستانی بود تبریزیان انزاموره خوانند و در
صعتر منفعت ان کفته شود **شعور الصقالبه** زعفران است و کفته شد **شعر الجن**
و شعر الحیات و شعر الارض و شعر الجبار و شعر الغول و لحیه الحمار و ساق الاسود و سانقه
و ضفایر الجن و شعر الخنازیر و کزبرة البیر این جمله اسم برسیاوشان است و کفته شد
و کرمانیان انزاکورسو خوانند و زنان شیراز انرا کیس پری خوانند **شعاویر** قثاء
صغیر است و کفته شود **شعیر رومی** خندروس است و کفته شد **شعیر** نوعی از وی
بی پوست بود انرا سلت خوانند بپارسی جو برهنه کویند و فعل وی نزدیك است بفعل
جو با پوست و نیکوترین جوان بود که تازه و سفید و بزرك دانه و فربه بود و طبیعت وی
سرد و خشك بود در اول و کویند در دوم و خشکی وی بیشتر از باقلا مقشر بود باندك چیزی
اما در همه خصلتها مانند وی بود چون از بیرون استعمال کنند و چون بخته خورند به
از باقلا بود و در وی تحلیل و جلا بود و غذای وی کمتر از غذای کندم بود و بر کلف
طلا کنند سود دهد و بر جرب ریش شده با سرکه کرم کرده طلا کردن نافع بود و با سرکه
و به بر نقرس کرم طلا کردن خوب بود و منع سیلان فضول از مفاصل بکند و آرد وی
با پوست خشخاش و اکلیل الملك ضماد کردن بر ذات الجنب نافع بود و با انجیر چون بپزند
تبهای بلغمی را نافع بود و چون مرضوض کرده با آتش کرم کنند و بر وجعی که از حرارة بود تکمید
کنند ساکن کرداند و اکر بر ورمهای کرم همین عمل کنند بکدازاند و وی نفاخ بود و مغص
اورد و از بحران و برانجو شانند تمام و کویند مضر بود بمثانه و مصلح وی انیسون است

وارد

وارد جو چون با انجیر بپزند و بر ورم بلغمی و ورمهای کرم نهند بکدازاند و چون
با راتینج و زفت و سرکین کبوتر بیامیزند و بر ورمهای صلب نهند نضج دهد و چون
با زفت تر و موم و بول کودك که محتلم نشده باشد و با زیت بیامیزند و بر خنازیر نهند
نضج دهد و چون با عصارهٔ سرد بسرشند مانند کاهو و تورك و آب روباه تربك و ضماد کنند
بر چشم ورم کرده و دمی که کرم بود ساکن کرداند و همچنین طلا کردن بر همه ورمهای کرم همچو
حمره و جمره و فلغمونی و امثال ان و چون بسرکه بسرشند و بر پیشانی طلا کنند درد سر کرم ساکن
کرداند و همچنین تنها یا با ادویه که موافق بود استعمال کنند قلاع را زایل کند **شعر**
جالینوس کوید موی اکر بسوزانند در قوة مانند بشم سوخته بود یعنی کرم و خشك بود
در سیوم و اکر موی ادمی بسرکه تر کنند و بر کزندکی سك دیوانه ضماد کنند در ساعت درد
زایل کند و صاحب منهاج کوید بسرکه سحق کنند و بر کزندکی سك دیوانه ضماد کنند نافع بود
و اکر بشراب صرف و زیت تر کنند و بر جراحتهای سر نهند منع تورم ان بکند و اکر زن در شیب
خود بخور کند خناق رحم و سیلان ان سود دهد و موی سوخته چون بسرکه سحق کنند
و بر بثرها نهند زایل کند و چون سحق کنند و با عسل بر قلاع که عارض شود در دهان
کودکان بمالند بغایت کمال نافع بود و چون سحق کنند با کندر و بر جراحتها که در سر
پیدا شود افشانند نافع بود خاصه با زیت و اکر سحق کنند بعسل و بر جراحتها نهند
زایل کند و چون سحق کنند موی سوخته با مرداسنك و بر چشمی که جرب و حکه سخت
داشته باشد طلا کنند ساکن کرداند و اکر طلا کنند بر سوختکی اتش سودمند بود و
ابن زهر کوید اکر بیاویزند موی طفل بیش از انکه صلب شود بر کسی که نقرس داشته باشد
یا عقرب کزیده بود نافع بود و درد ساکن کرداند و اکر موی ادمی بخور کنند بچیزی زرد
کرداند و آب مقطر وی چون بر داء الثعلب مالند موی برویاند و صفت سوختن
وی چنان بود که دیکی نو برکنند از موی و طبقی بر سر ان نهند که سوراخی در میان ان بود
بعد از ان بر سر اتش نهند تا بسوزد **شعر الغول** شعر الجن است و کفته شد **شعر الجبار**
هم شعر الجن است و کفته شد با اسمهای دیکر که دارد مکرر **شغلج** ثمر اللصف است و انرا
اقثاء الکبر خوانند و در ثا کفته شد **سغنین بری** مرغیست که وی را ایام حق انند
و بپارسی بوتیمار صاحب منهاج کوید بهترین وی کوچك بود طبیعت وی کرم و خشکی

وي بقوت بود مفلوج را سود دهد مند بود و بي خوابي اورد و مصلح وي سركه وكشنيز
بود و نشايد كه اكر از يك سال كه شته باشد خورند كه بغايت مضر بود واولي ان بود كه
بعد از كشتن بكروز رها كنند بعد از ان بخورند ورازي كويد بير ازرا ونا فهانرا نيكو
بود وارسطو كويد خاصيتي قوي دارد در قوت ماسكه ودرين باب از كبك بالغ تر بود
وابن زهر كويد كوشت يمام حفظ را زياده كند وذهن را تيز كرداند وقوت حواس بدهد
شفنين بحري جانوري دريايي است بشكل خفاش ودوبال داشته باشد مانند بالهاي
خفاش وبلون هم مانند خفاش بود ودنب وي مانند دنب موش بود ودرين ان خاري
بود بمقدار نيشي وبدان بكزد ودرد سخت بيدا شود از كزيدكي وي وصاحب جامع كويد
در مدينه مالقه از بلاد اندلس ويرا ابرق خوانند شريف كويد اكر زني يا مردي بول
كنند در موضعي ودران موضع خار يمامه بحري فرو برند انكس كه بول كرده باشد سوزشي
تمام ودردي سخت بيدا شود مادام كه خار وي انجا فرو برده باشند ومهرا ريس رومي
كويد جون بنهند در شيب جا محواب كسي كه خفته باشد مادام كه ان نهاده باشد بخواب
نرود تا ان بر نكيرد واكر دفن كنند در بن درختي بار ور نشود وخشك كردد واكر دفن كنند
در خانه قومي بجموع تفرقه كردند واكر بسوزند وسحق كنند وان خاكستر بر دو كس افشانند
از يكديكر براكنده شوند ودشمن يكديكر شوند وبعضي ازرا حوت الشر خوانند **شقايق
النعمان** شقر خوانند وبيوناني ارامونى خوانند وبري بود وبستاني بود وكل وي بزرك
بود ببارسي لاله كويند ونوعي ديكر هست از شقايق كه ازرا اذريون خوانند وكفته شد وطبيعت
شقايق صاحب منهاج كويد كرم وخشكست در اول وكويند كرمست در دوم وتر عيسى بصري
بصري كويد كرم وخشك بود در دوم محلل ومنضج بود وجلايي وجذبي در وي بود واكر كل
شقايق با پوست كردكان تر بيامبزند مويرا بغايت سياه كرداند وخضابي نيكو بود واكر در
شيشه كنند ودر شيب وبالاي ان يك مثقال روي سوخته بنهند ودر سركين تر جهل روز دفن
كنند جون بيرون آورند در ساعت مويرا خضاب كنند تنها بغايت سياه كرداند وعصاره
وي سفيدي جشم زايل كند خاصه از جشم كودكان وجون كحلها مركب با وي مربا كنند
قوت جشم بدهد وشريف كويد جون اب وي در جشم كشند حدقه را سياه كرداند ومنع
نزول اب در ابتدا بكند وتيزي ان زياده كرداند وقوت بدهد واكر يك رطل شقايق

ونيم رطل پوست كردكان تر در شيشه كنند ودفن كنند در سركين كرم دو هفته ومويرا
بدان خضاب كنند سياه كرداند وجون ظرفي ابكينه بركنند ودر شيب ان جهار درم
روي سوخته بنهند ودر بالاي همچنين وسر ان بكيرند ودر سركين دفن كنند سه هفته
بعد از ان بيرون اورند ابي سياه غليظ باشد مويرا بوي شانه كنند سياه كرداند بغايت
واكر زنان دست بران رنك كنند خضابي عجايب نيكو بود وابن رضوان كويد تخم وي جند
روز متواتر هر روز يك درم باب سرد بيا شامند از برص شفا يابند باذن الله تعالى وكويد بكرات
تجربه كرده ومجرب بوده وديسقوريدوس كويد جون همجنان بكوبند واب ان بكيرند
وبدان سعوط كنند سر را تنقيه كند وجون بخايند قلع بلغم كند وجون ببزند بشراب
وبر ورم كرم جشم ضماد كنند زايل كند واثار قرحه كه در وي بود باك كرداند وريشهاي
جركن باك كرداند وجون زن بخود بركيرد حيض براند وجون ورق وقضبان وي
بالحشيش جو ببزند وبخورند شير را براند وشقايق نافع بود جهة جرب ريش
شده ونمش وقوبا **شقاقل** اشقاقل وشقاقل نيز كويند وكفته شد منفعت بعضي از ان
در الف وتمامي اينجا كفته شود منصوري كويد مرباء وي قوي كرم بود ومسخن معده
وجكر بود مني را زياده كند بسيار وجون ادمان ان كنند وابن وافد كويد كرم و
تر بود در اول ورطوبت وي بيشتر از حرارت بود مهيج جماع بود وباه را زياده كند
ونعوظ آورد خاصه مربا بعسل وجالينوس كويد كرم وتر بود در سيوم شير بيفزايد
وقوت باه بدهد وحيض فرود اورد ومقوي اعضاء بارد بود وديسقوريدوس كويد
در ابتداء استسقا نافع بود ومقوي امعا بود وبدن ومني بيفزايد ونعوظ تمام آورد
وفولس وار بياسوس كويند مقوي صلب وذكر بود ومني بيفزايد ولذت زياده كند
وبچه فرود اورد واختناق رحم را نافع بود وكزيدن سك ديوانه وكزيدن سباع
وكزيدكي جانوران كه زهر ايشان سرد بود سودمند بود ومقدار ماخوذ از وي
دو درم بود وشيخ الرئيس كويد ظن انست كه سحوق وي لطيف بود وترطيب وي قوت
در روح زياده كند ورازي كويد بدل ان بوزن ان بوزيدان بود وكويند بدل
ان دارصيني وتخم كزر بود بسيار خوردن وي مضر بود بشش ومصلح ان برسيا وشان
بانبات بود كه جلاب سازند **شقر** شقايق است وكفته شد **شقراق**

بلواسه وسفتره کوینه بشیرازي کاسه شکنك کوینه وبپارسي کاسکینه کرم بود و
دروي زهومتی قوي بود اما محلل رياح غليظ بود که در امعا باشد خوردن وي وان
دسم بود شقرديون اشقرديون خوانند وان اسقورديون است وکفته شد منفق
بعضي در باب الف وتمامي اینجا کفته شود وان ثوم بري بود وحافظ الاجساد وحافظ
الموتي خوانند وبغایت کرم بود بول براند وتر بود بکوبند وجون خشك بود ببزند بشراب
وبیاشامند کزیدکي جانوران وادویهٔ کشنده را نافع بود وسینه را از کیموس غليظ
پاك کند ومقدار دو درم باماء العسل بیاشامند قرحه امعا وعسر البول ولذع معده را نافع
بود وجون باحوف وعسل وراتینج بیامیزند وبر موضع نقرس نهند درد ساکن کند واکر
باب ضماد کنند مجیبني وجون زن بخود برکیرد وحیض براند شکرهنج شکوهنج نیز
کویند وان حسك است وکفته شد مشکاعي صاحب منهاج کوید حشیشیست در قوه
مانند باداورد ونیکوترین ان سبز بود وکویند زرد وطبیعت کرم وخشکست در سیوم
وکویند کرمست در اول وخشك بود در دوم محللي لطیف بود بغایت وکویند جون در
شیب جامه خواب کودکان نهند نافع بود جهة اب رفتن دهان ایشان وبر فالج
طلا کردن وسعوط کردن وباشراب اشامیدن نافع بود ورطوبت معده وباد که در رحم
بود سود دهد ومقدار مستعمل دو درم بود وجالینوس کوید سودمند بود جهة
مرهٔ سودا وبلغم ومقوي بدن بود ومعده وامعا را پاك کرداند از فضلهای بد و
جذام را نافع بود وفوتس کوید جذام وبرص وبهق را نافع بود وجون با افسنتین
رومي وعسل بیاشامند فربهي اورد وصاحب تقویم کوید مقدار مستعمل از وي پنج درم
بود وشیخ الرئیس کوید نافع بود جهة بثهاي کهن خاصه صبیان را وکویند مضر بود بشش
ومصلح ان صمغ عربي بود ونافع بود جهة ورم ملازه وورم مقعد وبیخ وي سیلان قطع
رطوبات مزمن از رحم وخون رفتن از سینه ومجموع سیلان رطوبات از بدن بکند
ومولف کوید بشیرازي ان را خار مهك خوانند وان نباتي بود که در سنکستانها وکوهها
روید وجهة تب ربع وتب سرما علاج خوردن بغایت نافع بود شکوثا الشوث
است وکفته شد شك تراب الهالك خوانند اهل عراق واهل مغرب رهج الفار
وبعربي سم الفار وبشیرازي مرك موش کاني خوانند وصاحب منهاج کوید کویند

دود

دود زد است که از خراسان مي اورند وکویند دود نقره است که در خراسان
در معدن نقره حاصل مي شود ومولف کوید انجه محقق است از طرف دریا مي اورند
از کولیکوت ومیکویند وي کاني است واکسیریان ویرا زرنیخ سفید خوانند وان
سم قاتل بود ومعالجه کسي که ان خورده باشد همچنان کنند که معالجه کسي که زیبق
مصعد خورده باشد مشکل خلاص یابد از بهر انکه بغایت مهلك است واکر در میان خمیر
کنند یا در چیزي دیکر ودر میان خانه بنهند تا موش بخورد زهر موش که ان بخورد بمیرد
وهر موش که بوي ان موش مرده بشنود بمیرد چنانچه ان خانه از موش پاك کردد واین مجربست
شلجم وسلجم نیز کویند وان لغت است بپارسي شلغم کویند بري بود وبستاني بود
وطبیعت وي کرمست در دوم وتر است در اول غذا بسیار دهد ومولد مني بود وسینه
را نرم کرداند وباه برانکیزد وبول براند ومسهل نبود واشتهاء طعام بیاورد وجون با سرکه
وخردل بود ومقوي معده بود واب وي خصر را سودمند بود وان زهمتي است که بشیرازي
رطوبه خوانند ودر وي غلظ ونفخ بود ومحرك شهوت جماع بود وجون بخورند واحساس
نفخ در خود یابند بعد از ان جوارشي تناول کنند مفید بود شل اسحق بن عمران
کوید شل در هند وستان سفرجل هندي خوانند وان ثمري مدور بود مانند زرد الو و
قوة وي مانند زنجبیل بود وطبیعت وي کرم بود در سیوم وتر بود در اول ملطف کیموس
غلیظ بود وصلابة اعصاب را نافع بود وشیخ الرئیس کوید طعم وي تلخ وتیز وقابض بود
بادها را بشکند ودر وي تحلیل عجیب بود واعصاب را نافع بود وعرق النسا ونقرس وبیاذوق
کوید نافع بود ریاحي که عارض شود در رحم وبچه را نکاهدارد در رحم وجون با عسل بیاشامند
بخورند معده را پاك کرداند وقوة امعا بدهد ونشف رطوبات بکند ومقدار مستعمل از وي
تا یك درم بود وکویند مضر بود بشش ومصلح وي عسل بود وصاحب تقویم کوید صلاح اورد
ومصلح ان خشخاش سیاه وسکر بود وصاحب منهاج سهو کرده است که از خوردن وي
همان عارض شود که از زیبق مقتول وحق بطرف صاحب جامع است که او از شك تا شل سهو
کرده است شمع بپارسي موم خوانند دیسقوریدوس کوید نیکوترین وي سرخ رنگ بود
خوشبوي که بوي عسل از وي اید وبي خلط بود وطبیعت ان معتدل بود وکویند کرم بود
وملین ومادهٔ مرهمهاي سرد وکرم بود ودر وي انضاجي اندك بود وملین اعصاب بود و

خشکی سینها و خشونة سینه را نافع بود طلا کردن و با روغن بنفشه لعوق کردن و منع
شیر بستن در پستان زنان بکند جون ده حب هر یک بمقدار کاورسی بیاشامند و همین مقدار
جون در حسابی اذ کاورس یا برنج کنند و بخورند قرحه امعا را نافع بود و جذب سموم
بکند و بر جراحتهایی که از پیکان زهر دار بود طلا کردن نافع بود بغایت و شریف کوید
جون با روغن سوسن یا زنبق بر روی طلا کنند لون را صافی و نیکو کرداند و کلف ببرد و منضج
دملها بود و استنشاق رایحه وی در زمان و با نافع بود و خوردن وی شهوة طعام را ضعیف
کرداند و صاحب منهاج کوید اکر ظرفی از وی بسازند و در اب دریا فرو برند اب شیرین در ان
ظرف حاصل شود و هم کوید موم سیاه از عمق بدن جذب کند جذبی بغایت و خار و سلی بیرون
اورد **شمشرا** مرزنجوش است و ان اذان الفار کویند و کفته شد در الف **شمار**
رازیانج است نزدیک اهل مصر و شام و کفته شد **شمشاد** بقس است و کفته شد **شمشیر**
شوشمیر کویند و ان قاقله کوچک است و کفته شود **شمام** دستنبو است و کفته شد
شنجار بپارسی شنکار کویند و ان ابوخلسا است و کفته شد در الف و انقلیا نیز کویند
و ورق وی جون با شراب بیاشامند شکم ببندد و ورق وی بورق کاهو ماند اما خشن بود
و ان کازربان تلخ است و در کوهها دسیر روید خاصه در کندمان **شندله** تودری است
و کفته شد **شنبلید** صاحب جامع از قول تمیمی کوید شنبلید فقاح سورنجان است
و صاحب منهاج کوید ورق سورنجان است و قول اول اصح است که ان فقاح سورنجان است
و نیکوترین ان سپید تازه بود و طبیعت ان کرم و خشک بود و بوییدن ان صداع سرد را سود دهد
و بادهای غلیظ که در دماغ بود بشکند و سده دماغ و بینی بکشاید و جون اول باران باشد که
هنوز افتاب بجدی نرفته باشد بشکفد و مانند بهار نارنج شکفته باشد بشکل و بقد و بو
مکی تیز داشته باشد **شنج** نوعی از حلزون است بپارسی لجک خوانند و بشیرازی قصبک
خوانند و ان کوچک بود و بزرک بود و صاحب جامع کوید ستبر و بزرک و پیچیده بود و لون
ظاهر ان زرد بود و باطن ان سفید و عطاران شیراز انرا توتیا اکبر خوانند و ان ودع است
و کفته شود و بهترین شنج تازه سفید املس بود و جون بسوزانند در داروهای چشم مستعمل
کنند و صفت سوختن وی جنان بود که شنج را در کل کیرند کلی که سرکین با وی سرشته
باشند و در تنوری نهند که اتش تافته بود تا بسوزد و علامت سوخته وی ان بود که سفید

کشته

130

کشته باشد و اکر سفید نکشته باشد دیکر در کل کیرند و در اتش برند یا در کوزه کوارهٔ کنند
و در کل کیرند و در اتش برند تا تمام سوخته کردد و سفید شود بعد از ان باب سحق کنند و بشویند
و خشک کنند و دیکر بار سحق کنند و مستعمل کنند و طبیعت ان سرد و خشک بود و کویند ترشیف
وی انست که سفیدی که در چشم بود زایل کند و نشف رطوبت از چشم بکند و اب رفتن باز دارد
و جلایی تمام بدهد و اکر نسوخته در چشم کشند جلا زیاده بدهد و اکر سوخته در چشم کشند نشف
رطوبت بیشتر بکند و تخفیف در وی زیاده بود و اکر بعد از سوختن غسل کرده باشند نشف
بی لذع کند و سوزن کردن دندانرا جلا دهد و مسکن وجعها کرم بود مقدار نیم درم اما مضر
بود بشش و مصلح وی عسل بود و بدل ان ودع **شنقاد** شنجار است و کفته شد **شنان**
فراسیون است و کفته شود **شونیز** شنیز است و حبة السودا کویند بپارسی سنیز کویند
و سونیز کویند و نیکوترین ان فربه بود طبیعت ان کرم و خشک بود در سیوم قطع بلغم بکند
و جلا بدهد و محلل ریاح و نفخ بود و ورمهای بلغمی کهن شده و ورمهای صلب جون بکوبند
و با کمیز کودکان که بالغ نشده باشند بسرشند و ضماد کنند در دندانرا نافع بود و جون
بکوبند و باب تر کنند و بر ناف طلا کنند کرم دراز بیرون آورد و اکر باب حنظل تر بسرشند
یا جوشانیده بر ناف طلا کنند حب القرع را بیرون اورد و جون سحق کنند بریان کرده و در صره
بندند و دایم بویند زکام سرد را نافع بود و اکر سحق کنند و با قدری روغن حبة الخضرا
بیامیزند و سه قطره در کوش چکانند نافع بود جهة سردی و بادی و سده که در کوش بود و اکر
بریان کنند و بکوبند و در زیت خیسانند و از ان زیت سه قطره یا جهار در بینی چکانند
زکامی را که عطسه بسیار اید سودمند بود و اکر بسوزانند و با روغن سوسن یا روغن
حنا که موم در ان کداخته باشند بیامیزند و بر سر کل طلا کنند موی برویاند و روغن
وی جون سعوط کنند فالج و لقوه را نافع بود و جون بکوبند و ببیزند و هر روز مقدار
دو درم باب نیم کرم بیاشامند کزندکی سک دیوانه را سود دهد و جون سحق کنند و با سکنجبین
بیاشامند تب ربع را نافع بود و اکر با سرکه بر بهق طلا کنند نافع بود و اکر با عسل و اب کرم بیاشا
مند سنک کرده و مثانه بریزاند و جون با عسل و روغن کاو بسرشند نافع بود جهة درد رحم
و درد کرده و دردی که نفسا را بود در زمان امساک خون نفاس بکند و درد دندان ساکن کند
و جون سحق کنند با بول و بر ریشهای سر نهند و بدان ادمان کنند ریش را پاک کرداند

بکدازانند و جون با سرکه و جوب صمغ بریزند و بدان مضمضه کنند ح

وموي برويانَد وجون درکحلها کنند ودر ابتداء نزول اب بکشند یا بدان سعوط کنند منع ان
بکند وقلع ثالیل وخیلان وبهق وبرص وجرب ریش شده بکند وبر پیشانی طلا کردن درد
سرکه از سردي بود سود دهد وسده مصفاة بکشاید وجون یک شب در سرکه خوسیانند
وبامداد سحق کنند وبدان سعوط کنند درد سر کهن ولقوه را زایل کند واکر ادمان خوردن
وي کنند جند روز بول وشیر وحیض براند وجون با نطرون بیاشامند دشخواری نفس را
سود دهد وجون مقدار دو درم از وي باب بیاشامند کزندکی رتیلا را نافع بود وجون
در خانه دود کنند کزندکان بکریزند وبخاصیة تبهاي بلغمي وسوداوي را زایل کند وحب
القرع را بکشد از بیرون طلا کردن وجون روغن وي سعوط کنند نافع بود فالج وکزاز وقطع
توبي وسردي بکند که اکرجه شود از ان فالج حاصل شود وجون سحق کنند با خون افعي یا خون
بر سوك وطلا کنند بر سفیدی که بر اعضاء ظاهر باشد لون ان بکرداند وجون بریان کنند
با شتر اهسته وبکوبند وبکلاب برشند وطلا کنند بر ریشي که در ساق بیدا شود بعد از انکه
ریش ببرکه شسته باشند زایل کند وبحال صحت آورد وجون ضماد کنند درد مفاصل را
سود دهد وجون بخور کنند حیض براند محکم وبجه مرده بیرون اورد ومشیمه بیندازد
وشریف کوید جون هفت دانه از وي بشیر نان بخوسیانند یک ساعة وسعوط کنند در
بیني کسي که یرقان داشته باشد واجشمهاش زرد شده باشد بغایت نافع بود وزود
بحال صحت اورد وزایل کند بسته تفتیح سده وکوید مضر بود بکرده ومصلح وي کثیرا بود
وبدان صعتر یتون بود وکویند بسیار خوردن از وي کشنده بود ونوعي از وي هست
که خناق وغثیان آورد واولي ان بود که قي کنند وشیر بیاشامند ومداواي وي جون
مداواي کسي کنند که کندش خورده باشد شواصرا نوعي از برنجاسف است وانرا سلع
الجن خوانند وطبیعت ان کرم وخشکست در حقنهاي تیز مستعمل کنند وجهة عرق النسا
واوجاع مفاصل سرد بغایت نافع بود از بهر انکه مسهل اخلاط غلیظ لزج بود شوخط
خوشه ارزن است وصفت ارزن در باب جیم در جاورس کفته شد شویلا برنجاسف
است وکفته شد شوع درخت بان است وصفت بان وحب ان کفته شد شوشمیر
خیربوا است وهیل بوا وهال بوا نیز کویند وان قاقله کوجک است وکفته شود شوکه
الدارجین مسطا الراعي است وبیوناني دیسافرس کویند وکفته شد شوکه الدمن

عکرب است وکفته شود وحرشف کویند وبپارسي کنکر شوکة العلک اشخیص است وان
نوعي از مازریون است وکفته شد شوکة عربیه شکاعي است وبپارسي خار مهك
کویند ودر شکاعي کفته شد شوکه قبطیه ان قرظ است وبپارسي کره کویند ودر
قاف کفته شود شوکه شهبا نیبوت است وکفته شود وبپارسي انزا کور کویند شوکه منتنه
حنین کوید طباق است وکفته شود وطباق خارناك نیست که انرا شوکه خوانند
شوکه بیضا بادآورد است وکفته شد شوکران حقطوطه کویند وبیوناني
میقونیون وباریقون وطفسیقوتون نیز کویند وان طحما است وکویند تخم بجه رومي
است ودیسقوریدوس کوید ساق ان مانند ساق رازیانه بود وورق ان مانند
ورق خیار زه وکل وي سفید بود وتخم وي مانند انیسون رومي بود اما سفید تر بود
ودروفس کوید ورق مانند ورق بیروح بود زردي بغایت وبیخ ان باریك بود وتخم
ان مانند نانخواه بود بشکل نه بطعم ولعابي داشته باشد ومولف کوید بتحقیق که ان
بیخ کرهي است بپارسي دورس کویند وبهترین ان یزدي بود که از تفت یزد خیزد وانرا
دورس تفتي خوانند وتخم ان شوکران است طبیعت ان سرد وخشك است در سیوم تا
جهارم وکشنده بود واکر عصارهٔ وي بکیرند بیش از انکه تخم وي خشك شود ودر افتاب
نهند تا منعقد کردد بسیار منفعت داشته باشد در اطلیه وشیافات جهة درد جشم
استعمال کردن نافع بود وجون ضماد کنند بر حمره ونملة ساکن کرداند واکر نبات وي
همجنان بکوبند وبر انثیین ضماد کنند نافع بود جهة کثرة احتلام وجون ضماد کنند
بر قضیب سستي در وي بیدا کردد وجون بر بستان دختران بکر ضماد کنند رها نکنند
که بزرك کردد واکر بستان شیردار ضماد کنند قطع شیر بکند واکر بر زهار یا موضعي
که موي بود طلا کنند منع موي رستن بکند واکر بر خصیه کودکان ضماد کنند رها نکنند
که بزرك شود واکر بر نقرس کرم طلا کنند سود دهد واکر کسي بخورد علامت وي ان بود
که عقل از وي زایل شود وجشم وي تاریك کردد تا بحدي که هیج نبیند وفواق اورد
واعضاي وي سرد شود وجون در بدن وي منجمد شود ودر اخر کار تشنج اعصاب
اورد وخناق از تنکي که در قصبه شش وحنجره بیدا کردد بسبب ریاح ومضرة وي
بیشتر بدل رسد تا بحدي که بکشد ومداواي وي بقي بعد از ان بشراب صرف کنند

شوکه مصریه شوکه قبطیه است و
کفته شد صح

وفلفل بس بشیر خر با افسنتین وفلفل وجند بید ستر وسداب باشراب وفردمانا
ومیعه وتخم انجره باشراب وورق غار وانجدان وحلتیت باروغن ومداوا ابفرفیون
نیز کنند واکر اندکی تخم وی در شراب بکسی دهند بغایت منوم بود وبدل ان دو وزن
ان بزر البنج سیاه بود **شوغار** زاج سفید است وکفته شد **شودانیق** سودانیاه
است وکفته شد وی وغذا اندک دهد وکیموس وی کدر بود **سهدانج** بزر القنب
است وان بری بود وبستانی بود ودر قاف کفته شود **شیطرج** عضاب خوانند
بزبان بربری وبیونانی لیدیون خوانند وان انواع است بهترین ان صاحب منهاج
کوید هندی بود یا بحری ومولف کوید جند اندک امتحان کرده شد بهتر از پارسی نیست
که در لحظه ابله میزند در اطلیه وهندی ابله نمی زند پس محقق شد که حدت وی زیادة
از هندی است واین نوع بهتر است بدو وجه یکی انکه تازه بود دوم انکه مقشر بود فی الجمله
طبیعت ان کرم وخشکست در اخر درجه دوم وجالینوس کوید کرمست در جهارم وشیخ
الرئیس کوید بر بهق سفید وبرص وجرب ونقش با سرکه طلا کردن نافع بود وجهة درد
مفاصل نافع بود خوردن با ادویه مناسب واکر بر سبز طلا کنند بکدازاند وکویند
جون بیخ وی از کوش بیاویزند درد سبرز ساکن کند وورق وی جون بکوبند وبابیخ
راسن بر عرق النسا ضماد کنند وربع ساعتی رها کنند نافع بود وبر سبرز نهادن سود
مند بود وبر جرب ریش شده مالیدن بغایت مفید بود وجون از خود بیاویزند درد
دندان ساکن کند ومولف کوید که از خواص وی است که اکر کسی را درد دندان کند
شیطرج را در کف دست مخالف نهد وبر شیب روی نهد وبخسبد درد دندان ساکن
کردد واین مجربست وجهة قوبا با سرکه کهن طلا کردن بغایت نافع بود ومجرب ومقدار
مستعمل شربتی از وی صاحب منهاج کوید یک مثقال بود وکویند مضر است بشش ومصلح ان
مصطکی بود وبدل ان فوه بود وکویند مضر است بشش ومصلح ان الجبیج کبر **شیح**
بپارسی درمنه کویند بهترین ان ارمنی بود وانزادرمینه ترکی خوانند وشیخ جبلی
را افیلون خوانند وطعم ان تلخ بود وطبیعت ان کرم وخشکست در سیوم وکویند کرم
بود در دوم وخشک بود در اول محلل ریاح بود ومقطع ودروی قبضی بود دون قبض
افسنتین وجون بسوزانند وخاکستران با روغن بادام بر داء الثعلب طلا کردن

نافع

نافع بود ومنع آکله بکند وعسر النفس را سود دهد وکرمها وحب القرع را بکشد وبول وحیض
براند وجهة کزندکی عقرب ورتیلا وزهرها سودمند بود مقدار دو مثقال وجون بسوزا
وبر ریشی که کوتاه باشد یا بر موضع ریش که نرسته باشد طلا کنند موی بر رویاند ووی مضر
بود باعصاب ومصدع بود ومعده را زیان دهد ومصلح وی ترمس بود وکویند مصلح ان
شراب ریباس بود یا شراب اترج وبدل ان در قاتلات دود برنک کابلی بود ودر عملهای
دیکر ارمنی بدل وی کنند **شیلم** زوان است وبهترین وی ان بود که ادکن وفربه بود
وطبیعت ان کرم بود در سیوم وکویند در اول وکویند در دوم ووی ملطف ومحلل بود وجلا
دهد وبا کوکرد بر بهق طلا کردن سود دهد ومحلل ورم وخنازیر بود با بزر کتان
وبا سرکین کبوتر بر ورم نهادن سوراخ کند وبا کندم بر قوبا ودیشها در ورکردن نافع
بود وبخور کردن بدان ابستنی را یاری دهد خاصه جون با سویق ومر وزعفران
وکندر بود وجون بکوبند وبریشند وبر عضوی نهند که سلی یا خار باشد بیرون اورد
ووی مسکر ومسدر بود ومولف کوید انرا بشیرازی شلملک خوانند واکر در میان کندم
بود ان نان بغایت سدر بود وسکر اورد وبدل ان حند قوقی بود واکر در میان شراب
خوبسیانند وبیاشامند بغایت منوم بود ومستی وخواب کران اورد وروغن وی
جهة قوبا از روغن کندم نیکوتر بود جون بر صدغین مالند خوابی معتدل آورد
ورازی کوید بدل ان فو است **شیرج** دهن الحل است بپارسی روغن کنجید وشیره کویند
وطبیعت ان کرم وتر بود نافع بود جهة شقاق وخشونت سود اوی خوردن وطلا کردن
وجون مورد در وی بپزند موی را نکاه دارد وقوة دهد وخوردن وی با اب میویزحکه
دموی وبلغمی را زایل کند وضیق النفس را نافع بود ومعدل طبیعت بود وسموم را نافع بود
وخشونة حلق وسرفه را سود دهد وسهوکة طبخها زایل کند جون در طبخ کنند ودر
وی غلظی بود ومعده را بد بود ومرخی وی بود واکر خواهند که غلظ وی کم شود بر یان
کنند وبعضی کویند که سوداوی را هیج سود ندهد **شیبة العجوز** اشنه است
وکفته شد **شیان** دم الاخوین است وکفته شد **شیرزق** وشیرزج نیز کویند
صاحب جامع کوید سرکین خفاش است وکویند شیر اوست ومولف کوید انجه محقق است
شیر خفاش است که هیج مرغ شیر ندارد الا الخفاش وشیر مرغ که مردمان با فواه کویند

شیوزق است وطبیعت ان کرم وخشکست بغایت کرم وتیز سنك مثانه بریزاند وناخنه وسفیدی که در جشم بود جون در جشم کشند زایل کند **شیرابه** خشخاش است وکفته شد **شبنیز** شونیز است وکفته شد **شیخ حبشی** فلفل سیاه است وکفته شد **شیخ البحر** حیوانی دریاییست وسروبیخ وی مانند کوساله بود وکویند روز شنبه البته از دریا بیرون نیاید **شیافخوری** بومادر بندی است وکفته شد **شیر املج** املج جون در شیر خوبسانند انرا شیر املج خوانند وقبض وی کمتر از املج بود ونیکوتران بود که جند روز در شیر خوبسانند طبیعت ان سرد وخشك بود در سیوم وکویند کرم وتر بود بلغم لزج را بالك کند وقوة شهوة بدهد وقطع قی بکند واب رفتن از دهان باز دارد وحرارة خون را بنشاند ومقدار مستعمل از وی یك مثقال بود وکویند مضر بود بمثانه ومصلح وی شیر تازه وعسل بود **شیراز** بپارسی ریجال خوانند **شیرخشتر** بیخی زرد رنکست که از هندوستان می اورند وطبیعت ان کرم وخشك بود مسهل مرة سودا بود وبلغم وغلطهای غلیظ سوخته بیرون آورد ومادهای فاسد وشربتی از وی دانکی تا نیم درم بود **شیرخشك** بپارسی شیرخشت کویند وطبیعت وی کرم بود باعتدال وفعل وی اقوی بود از ترنجبین ومانند وی وبهترین وی ان بود که کبود رنك بود وجون در دهن کیرند مانند صمغ شفاف بود ان تازه بود

باب الصاد

صابون کرم وخشك بود در جهارم ومقرح اعضا بود محکم وقولنج بکشاید ومسهل خلط خام بود جون شافه از وی بخود کیرند ووی ورمها را نضج دهد وشریف کوید جون در میان خرقه صوف نهند وحزاز وقوبا را بدان بمالند محکم زایل کند واکر باهم جندان نمك بیامیزند ودر حمام بمالند حکه وجرب ریش شده را نافع بود واکر باهم جندان حنا بیامیزند وبرزانو طلا کنند درد زانو ساکن کند واکر برنمش طلا کنند زود زایل کند ومجربست وجون با روغن کل بجوشانند وریش سر کودکان طلا کنند بیابی جند نوبت خشك کرداند وزایل کند وجون طلا کنند بر ریشهای شهدیه وهفت روز رها کنند بعد ازان باب کرم بشویند هیچ دوا بهتر ازین نبود وجون دو درم از وی باهم جندان سلیقون که ان زنجفر محرق است وباهم جندان نوره اب دیده بر ریش خضاب کنند در حمام بعد ازانکه بالك شسته باشند ونیم ساعة صبر کنند موی را سیاه کرداند وتغیری تمام بیدا کند

وشریف کوید بغایت مجربست واکر سر را بدان بشویند در حمام شبش را بکشد وسر را بالك کرداند از سبوسه واکر با ادویه بسرشند که جهة بهق ونمش مناسب بود فعل وی زیاده کردد ونمش وبهق را زایل کند وجون براورام بلغمی دشخوار نضج نهند تنها یا با ادویه که کشاینده اورام بود مانند حرف وسرکین کبوتر وبیخ قثاء الحمار فعل وی قوی کرداند وکویند سر را جون بدان بشویند موی را جعد کرداند وبر سر جراحتها طلا کردن بکشاید واب وی اکر بخورند کشنده بود نزدیك بخوردن نوره بود ومداوای وی بقی باب کرم کنند وروغن کنجید بعد ازان اب کوشت از مرغ بروغن بادام **صابون القاق** شجرة ابی مالك است وکفته شد **صاب** کویند قثاء الحمار است وکویند بتحقیق نوعی از یتوعاتست **صاره** لوف الصغیر است وکفته شود **صاحبه** جزر است وکفته شد **صبار** تمر هندی است وکفته شد **صعبر** کویند عصاره سنا است وکویند عصارهٔ زرد رنکست طبیعت ان سرد است نقرس کرم را نافع بود **صبر** سه نوع است اسقوطری وعربی وسمجانی بهترین ان سقوطری بود وسقوطره جزیرهٔ است نزدیك ساحل یمن وان جهل فرسنکست واهل ان جزیره بی دینان اند وساحران محکم واصل ایشان از یونان است اسکندر ایشانرا از زمین یونان بدان جزیره فرستاد جهة ساختن صبر ورنان ایشان مجموع ساحر باشند تا بجدی که اکر خصمی باکسی داشته باشند اکر ان شخص حاضر بود والا شکل وی در ضمیر خود دارند وقدحی پر اب بیش خود بنهند واغاز سحر کنند تا ان زمانکه نقطهٔ خون در میان قدح جکد بعد ازان در ان قدح جکر بندی بیدا شود بادل وشش ان شخص در حال بمیرد وجون شکمش بشکافند جکر بند در شکم وی بنود تا بدین حد مبالغه میکنند در ساحری ایشان ونیکوترین صبر اسقوطری ان بود که لون ان مانند لون جکر بود وبوی وی مانند مر بود وبراق بود نزدیك بصمغ عربی وجون در دست بمالند زود خرد شود وبلون زعفران بود واز وی بوی روغن کوسفند اید وقطعا سنك ریزه در وی نبود ونوع عربی را عدنی خوانند ووی میانه بود وسمجانی بد بود وانرا صبر بردکی خوانند وطبیعت صبر کرم وخشك بود در دوم وکویند کرمی وی در اول بود وکویند در سیوم وجالینوس کوید خشکی وی در سیوم بود وکرمی در اول جهة معده از همه دواها سودمندتر بود وریشها بیچ که مشکل نیك شود خاصه

درد گرود برجون باب بکدازند و طلا کنند و همچنین نافع بود جهه ورمهایی که در دهان
وبینی وچشمها حادث شود فی الجمله خواص وی انست که منع ماده بکند واگر جمع شده باشد
بکدازاند ومسهل معده و دماغ ان بود و بادها بشکند ومسهل صفرا بود و رطوبة و بلغم از سر
ومفاصل جذب کند و سده جگر بکشاید با وجود انکه مضر بود بجگر و ریش چشم و جوب ان
ودرد و سوزش ان زایل کند و رطوبة ان خشک گرداند و نافع بود جهة ابتدا نزول اب
وسر و معده و مجموع بدن را از فضول که جمع شده باشد پاک گرداند و عروق و اعصاب را
از اوساخ پاک گرداند و ذهن صافی کند و حبیش بن الحسن گوید نشاید که صبر در سرما
سرد و گرمای گرم مستعمل کنند الا در زمانی معتدل که اگر در سرما سرد مستعمل کنند مضر بود
بمقعد و باشد که اسهال دموی اورد از بهر انکه مرخی عروق پیرامون مقعد بود پس افواه
ان بکشاید و خون روان گرداند و صبر عربی کرب و مغص اورد و قوة در طبقات معده
یک دو روز باقی ماند و سقوطری ضد ان بود و چون بیاشامند بخاری لطیف از وی
متصاعد شود بسر و دماغ و فضول و بلغم که جمع شده باشد پاک گرداند و بخاری که از معده
متصاعد شود بسر قوة باصره بدهد بدان سبب که چون متصاعد شود بسر از وی جزوی
لطیف بعصب اجوف رسد و از فضول پاک گرداند روشنایی چشم زیاد کند و بدین
سبب است که صبر در ایارجات و معاجین میکنند و صبر چون نشسته باشد اسهال
زیاده کند و چون مغسول کنند قوة دوائی بسیار نقصان کند و از طبیعت دوائی بیرون
رود و صفت شستن وی صاحب جامع چنین اورده است که بگیرند صبر اسقوطری
یک رطل و سحق کنند و بمنخلی صفیق ببیزند بعد از ان افسنتین ربع رطل و از ادویه
ایاره مصطکی و حب بلسان و دارصینی و سلیخه و عود بلسان و سنبل و اسارون
از هر یک سه درم این داروها در دو رطل اب شیرین بپزند تا بنیمه باز اید فرو گیرند
و در دست بمالند و صافی کنند و صبر کوفته بیخته در هاون کنند و ان اب بر ان ریزند
و بشویند تا انزمان که هیچ باقی نماند الا مانند خاک گردد بعد از ان اب از وی بریزند
و صبر بماند پس سه درم زعفران با وی بیامیزند و بردارند و بوقت حاجت استعمال
کنند و مقدار شربتی از وی مابین یکدرم تا دو درم بود و صبر چون کهن شود سیاه گردد
و شستهٔ وی زود تر از ناشسته ضعیف شود و گویند مسهل سودا بود و انچه مغسول

بود

بود و صاحب منهاج گوید شربتی از وی مفرد مابین نیم درم تا دو درم بود باب گرم مسهل
صفرا بود و اگر با ادویه بود شربتی از وی دو دانگ تا نیم درم بود و مضر بود بمعا و تعدیل
ان بکثیرا کنند و مضر بود بجگر و مقعد و مصلح ان ورق گل سرخ و مصطکی و مقل بود و منصوری
گوید شربتی از وی از یک مثقال تا دو مثقال بود و نوع سمحانی سیاه بد بود و نشاید که استعمال
کنند و صبر تنها استعمال کردن بغایت مضر بود بمقعد از بهر انکه خشکی وی در درجه سیوم
است و مقعد عصبی است و مزاج وی سرد و خشکست چون بران بگذرد بشکافد و شریف گوید
چون باب کند نا سحق کنند و بر بواسیر که رسته باشد چند نوبت طلا کنند ببندازد و گویند
نیکوترین معالجهٔ این زحمت بود و مجربست و باید که چون ببندازد روغن گل که در ظرفی
اسربی یا قلعی حل کرده باشند بمالند از پی ان و اگر در اب لسان الحمل حل کنند و بر ریش بینی
و گوش طلا کنند زایل کند و چون بسرکه حل کنند و بر حمره و شری طلا کنند نافع بود و بدل
صبر بوزن ان حضض بود و در نفع معده بوزن ان افسنتین و گویند بوزن ان حضض
و افسنتین بود **صحناه** بپارسی ماهیابه گویند و طبیعت ان گرم و خشک بود در دوم
و گویند گرم بود در اول و خشک بود در دوم و ان از ماهی سازند که انرا ماهی اشنه خوانند
در کرمسیر شیراز و خلطی بد از وی حاصل شود و نشف رطوبة معده بکند و درد ورک
بلغمی را نافع بود و کند دهان که از فساد معده بود زایل کند و قطع بلغم بکند و جرب و حکه
اورد و تشنگی و صداع و مصلح وی مغز کاهو بود **صدف** بهترین ان سفید بود که در
اب شیرین باشد و طبیعت ان خشک بود و صدف فیروفتی و صدف فرفورا تا سوخته
نشاید که استعمال کنند از بهر انکه بغایت صلب بود و چون بسوزانند قوة وی در غایت
تجفیف بود و اولی ان بود که بغایت سحق کنند و این بابی عام است هر چیزی که جوهر
وی حجری بود پس اگر تنها استعمال کنند نافع بود جهت جراحتهای خبیث از بهر انکه
مجفف بود بغیر لذع و چون با سرکه بسرشند و عسل یا بشراب نافع بود جهه جراحتهای
متعفن خبیث و گوشت صدف بری چون سحق کنند و طلا کنند بدن را خشک گرداند
بقوة و صدف جذب سلی و عظام بکند و مسکن وجع نقرس و مفاصل بود و چون
ضماد کنند و چون با سرکه سحق کنند قطع رعاف بکند و وی مسکن وجع معده بود و
چون بر سبرز ضماد کنند و رها کنند تا خود رها کند بغایت نافع بود و چون زن

ب
سمحانی

بخود بركيود حيض براند وكوشت وي نافع بود جهة كزندكي سك ديوانه ومرق صدف كوجك
شكم براند وبدان بخوركردن اختناق رحم را نافع بود وسيمه بيرون اورد وصدف
سوخته در تحليل وجلاء دندان ودر كحلهاي جشم مستعمل كنند وريش جشم را نافع بود
وغلظ اجفان زايل كند وجون طلا كنند بر موضع موي زياده كه در جشم بود بعد از انكه
بركنده باشند ديكر نرويد وسوختكي اتش را سود دهد ودرد دل را نافع بود ومقدار
مستعمل از وي يك مثقال بود واز اب وي سه درم وصدف سوخته بهق را زايل كند
وريشها را پاك كرداند واسحق كويد خوردن وي مضر بود بمثانه ومصلح وي عسل بود وبدل وي
ودع صدف البواسير نوعي از صدف است كه در ساحل درياي قلزم بسيار باشد
ودر بحر حجاز نيز مي باشد جون در زير خود دود كنند بواسير را سود دهد وبيندازد
وجون بسوزانند وبعسل برشند قطع ثاليل بكند وتزحر را سود دهد وشكل وي مانند
حلزون بزرك بود الا وي طبقات داشته باشد وبوي وي كريه بود ولون وي فرفيري
بود كه بسياهي زند ودر قلزم بركبه معروف بود صدا لحديد زعفران الحديد است
وكفته شد صريمة الجدي شجرة الطحال است وكفته شد صرو شوكران است وكفته شد
صرايه حنظل است كه زرد خواهد شد صرب صمغ است وكفته شود صريرا
بادزوج است وكفته شد صرصر زيز كويند وان حيوانيست كوجك مانند ملخ
كوجك كه بشب اواز كند بشيرازي جز اسك خوانند ديسقوريدوس كويد جون بريان
كنند وبخورند درد مثانه را سود دهد وجالينوس كويد بعد از انك خشك كنند كسي كه
قولنج داشته باشد يك عدد با يك دانه فلفل بخورد در وقت هيجان درد وصعوبة آن
وصاحب منهاج كويد جون در زيت ببزند ودر كوش جكانند درد كوش ساكن كرداند
صرفان اسرب را صرفان كويند ونوعي از خرماسرخ فربه هست وانرا هم صرفان خوانند
بپارسي مكتوم كويند صعتر بشيرازي اوشه خوانند وبيوناني اوريغانس وان دو نوع
است دراز ورق وكرد ورق وبري را ندع خوانند ودر قوة مانند حاشا بود ودراز
ورق اقوي بود از كرد ورق ونيكوترين ان كوجك ورق بري بود وطبيعت ان كرم
وخشك بود در سيوم ملطف ومحلل بود درد وركين را نافع بود ودرد دندان كه از سردي
وباد بود جون بخايند ساكن كند وطبيخ وي جون با شراب بياشامند كزندكي جانوران را

صوح

سود دهد وجون با ميبختج بياشامند دفع مضرت شوكران وافيون بكند وجون با
سكنجبين بياشامند دفع مضرة حبسين بكند وجون با خيار زه بخورند نيكو بود جهة كوفتكي
عضل وجهة معده وجكر بغايت سودمند بود واكر با دوغن ايرسا سعوط كنند فضلها
از بيني بيرون آورد واكر با سركه بياشامند مطحول را نافع بود وحيض وبول براند واكر
طبيخ وي بياشامند شكم براند وفضول مراري بيرون اورد واكر با عسل لعق كنند ورم
ملازه وششكرم را نافع بود وجون ببزند واب وي بياشامند كرم بكشد وحب القرع
بيرون آورد اشتهاء طعام باز ديد كند وبادها را تحليل دهد وتاريكي جشم وشبكوري
كه از رطوبت حاصل شود زايل كند ومقدار نيم مثقال مستعمل بود وروغن وي سينه وشش را
نافع بود واكر با سويق بر ورمهاي بلغمي ضماد كنند بكدازاند وخوردن وي هضم طعام بكند
ومعده وامعا از بلغم غليظ پاك كند وغذاهاي غليظ لطيف كرداند وسردي معده وجكر را
سود دهد وسده بكشايد وجون قضيب وي با عناب ببزند واب ان بياشامند جون غليظ
رقيق كرداند واين خاصيت در وي موجود است واكر با انجير خشك بخورند عرق
برانكيزد ولون را نيكو كرداند فقاح وي مسهل مره سودا بود وبلغم وشربتي يك مثقال
با نمك وسركه بود وصعتر قولنج ودرد رحم ومثانه را نافع بود وجون با عسل وسكر بپرورند
وهر شب يك مثقال بخورند وبران خسبند جهة دفع نزول اب بغايت مفيد بود واز نزول
ايمن باشند وذهن را نيكو كرداند وجون بياشامند كزندكي عقرب را نافع بود واكر
ضماد كنند بر موضع كزندكي هجنين نافع بود واكر صعتر نزديك بعقولي كه مضعوف جشم باشد
بنهند ضرران زايل كند ونوعي از صعتر بستاني هست كه انرا ميكارند ضعيف تر
از بري بود در قوة وفعل ودر تبريز بسيار كارند وانرا مرزه خوانند وصعتر
مضر بود با دريه ومصلح وي سركه خمري بود صعبين سعبين نيز كويند وان
سكبينج است وكفته شد صعصاف خلاف است وكفته شد صفينه درخت ابهل
است وان عرعر بود وكفته شود صفراغون مرغيست كه انرا طرغلودنيس كويند
وكفته شود صقر مرغيست كه كنجشك راصيد كند بپارسي باشه خوانند وبه بربري
تاتينا كويند وابو عماره نيز خوانند كوشت وي كرم وخشك بود وجون ببزند وخشك كنند
ومسحق كنند ودو درم از وي بياشامند باب سرد بناشتا سه روز سرفه سرد ودبو را

نافع بود و زهرهٔ وي نافع بود جهة ابتداء نزول اب جون در جشم كشند وقوة باصره
بدهد و سركين وي جون در كلف مالند زود زايل كند صلون خرنوب بنطي است و در مصر
بجب الطلي معروف بود وان عورس نيز خوانند وصفت خرنوب كفته شد و در ينبوت كفته شود
صلصل بپارسي عكه خوانند وان عقعق است وكفته شود صموع جالينوس كويد
مجموع صمغها كرم وخشك بود ليكن بعضي از بعضي فاضلتر بود بپارسي زد خوانند
وبشيرازي ازدو صمغ عربي بهترين صمغها بود و نيكوتران بود كه صافي بود وجوب
اندك داشته باشد و سفيد وشفاف بود وجون در اب نهند زود بكدازد طبيعت ان
معتدل بود وكويند كرم بود وكويند سرد وخشك بود و در وي قبضي بود وجفافي
باعتدال سرفه كرم را نافع بود واواز را صافي كند وقوة معده بدهد واسهال صفراوي را
نافع بود ومقدار ماخوذ از وي دو مثقال بود وخشونة سينه وحلق وقصبه شش را
نافع بود وحدة ادويه بشكند واسحق كويد مضر بود بسفل و مصلح وي كثيرا بود وبدل ان
صمغ بادام وحب الاس بود وكويند مصلح ان شراب صندل وكلاب بود صمغ اللوز
بهترين صمغ بادام ان بود كه سفيد بود واز درخت جوان كيرند وطبيعت ان مايل
بسردي بود وصمغ بادام شيرين در حلق وسرفه وتب دق را نافع بود وفربهي اورد و
صمغ بادام تلخ قابض ومسخن بود وجون بياشامند نفث دم را نافع بود واكر با سركه
بياميزند و بر قوبا كه ظاهر پوست پيدا كردد بمالند زايل كند وجون با شراب ممزوج
كنند و بياشامند سرفه كهن را نافع بود وسنك كرده بريزاند وكويند صمغ بادام مضر بود
بسپرز ومصلح ان قند وخشخاش بود وبدل ان صمغ عربي وكثيرا صمغ الاجاص
بهترين صمغ الوان بود كه از درخت كهن كيرند و در وي كرمي وخشكي بود وكويند كرم
وتر بود درد شش وسينه را نافع بود وجون با شراب بياشامند سنك كرده ومثانه بريزاند
وجون با سركه بياميزند و بر قوبا كودكان بمالند زايل كند وجراحتها را باصلاح اورد و
جون در جشم كشند روشنايي زياده كند وجون در سركه حل كنند و بر بثرها مانند
حزاز وشري وحصف طلا كنند سودمند بود واسحق كويد مضر بود بسپرز و مصلح
وي قند بود صمغ السماق جون در دندان كيرند درد ساكن كند وجراحتها را نافع
بود واكر در شيافات كنند روشنايي جشم زياده كند صمغ المحروث حلتيت است وكفته

نيز م

شود صمغ الدامیشا نيكوتران بود كه صافي بود وبرخي مايل باشد در غايت حدت
وحرافة و تلخي تمام داشته باشد مولف كويد بشيرازي انزاأو وُولك خوانند واز حدود
شبانكاره خيزد در هيج جاي ديكر نبود ملطف بود وبادها غليظ كه در معده وامعا بود
سودمند بود وبلغمي كه در معده بود لطيف كرداند وبكدازاند و در قوة كويند مانند حلتيت
بود ومولف كويد جهة درد دندان استعمال كردن مقدار نيم درم نافع بود اكر سبب ان
نفخ بود صمغ السذاب كرمست در سيوم وخشكست در دوم بادها را بشكند وورمهاي
صلب بكدازاند وريش جشم را نافع بود جون بران باشند وخنازير كه در حلق وشيب
بغل بود بكدازاند جون مقدار دانكي سعوط كنند وبدل ان دو وزن ان حلتيت است صمغ
الخطمي سرد وتر بود تشنكي ساكن كرداند وشكم ببندد ونافع بود جهة مره صفراوي
صمغ الجوز الرومي كهربا است وكفته شود صمغ الطرثوث اشق است وكفته شد
صمغ القتاد كثيرا است وكفته شود صمغ السذاب البري فاوفسيا است وكفته شد
صمغ الكمثري كويند نيكوترين صمغ امرودان بود كه از درخت كهن كيرند وطبيعت
ان كرم وتر بود درد شش وريشهاي ان نافع بود ومقدار مستعمل از وي دو مثقال بود
وكويند مضر بود بسپرز ومصلح ان كل ارمني بود صمغ البطم علك است بپارسي
بناست كويند وبشيرازي كندر وطبيعت ان كرم بود ومحلل وملطف بود و در منفعت نزديك
بمصطكي بود صمغ السرو كرم وخشك بود در قوة مانند صمغ سذاب وصمغ صنوبر بود
وجون بدان سعوط كنند رطوبات دماغ را پاك كرداند وجون با كلنار بر ريشهاي
سر افشانند زايل كند و مجموع ريشهاء اعضا همين سبيل صمغ الصنوبر راتينج است
وكفته شد صمغ الحرشف بپارسي كنكر زد خوانند وبشيرازي كنكري وان تراب
القي بود و در كاف كفته شود در منفعت كنكر زد صمغ الزيتون اصطرك است
وكفته شد وصمغ بري وي از ادويه قتاله بود وجون در جشم كشند شبكوري و
تاريكي جشم زايل كند و بول وحيض براند وجون بر دندان خورده نهند درد
ساكن كرداند وجرب وريش سر را سود دهد و بجه بيندازد بدل ان عصاره طراثيث
است وكويند بدل ان شونيز است صمغ البلاط صاحب جامع كويد بيوناني كيثو فلا
خوانند معني ان بپارسي از سنك ساخته وان جيزيست كه از رخام وسنك مي سازند

وصاحب منهاج گوید معدنی بود و مرکب بود ابجه مرکب بود از صبر و مر و خون سیاوشان
و علک و انزروت و صمغ عربی از هر یک نیم جز و کوفته و بیخته کنند و باب صمغ عربی بسرشند
و بدیواری که بگچ سفید کرده باشند بزنند و رها کنند تا خشک گردد و هر چند کهن تر گردد
نیکوتر بود و وی مجفف بود جراحتها را نافع بود و منع خون و ریم بکند و ریشهای تر با صلاح
آورد صندل ابیض نیکوترین آن مقاصری بود زرد رنگ و طبیعت آن سرد بود در سیوم
و خشک بود در دوم و صاحب منهاج گوید سرد بود در آخر دوم و خشک بود در سیوم درد سر
و خفقان که عارض شود از تبهای حاده و مره صفرا و جگر گرم و دهن گرم و محروری
مزاج را بغایت نافع بود و ضعف معده را سود دهد و چون با آب صلایه کنند و بگلاب و اندکی
کافور بسرشند و بر پیشانی طلا کنند درد سر که از حرارة بود ساکن گرداند و چون در حمام
با نوره در خود مالند بوی آن زایل کند و چون باب عنب الثعلب یا با آب حی العالم یا باب
برنهن یا باب طحلب بسرشند و بر نقرس گرم طلا کنند سودمند بود و بر ورمهای گرم
همین سبیل و مفرح و مقوی قلب بود و چون محکوک کنند اندک حرارتی در وی پیدا شود
همچنانکه آرد از طحن و اگر خلط کنند با ادویه جهة تقویه معده و جگر و سردی ایشان
سود دهد و مضر بود باواز و مصلح وی جلاب نبات بود و بدل آن اشنه صندل احمر
سرد و خشک است در دوم و گویند سردتر از سفید است و گویند سفید سردتر است از سرخ
لیکن سرخ خشک تر است از سفید و محلل اورام گرم بود و منع ماده بکند و بر حمره طلا کردن
سود دهد و درد سر را عظیم مفید بود و شریف گوید چون سحق کنند و با روغن زنبق بیامیزند
و بر اعضا بمالند تب در دا زوی زایل گردد و هم گوید صندل سرخ از همه صندلها بغایت
سردتر بود و بدل آن فوفل است صنوبر بشیرازی کاج خوانند و صفت حب
آن در باب حا گفته شد اما باقی اجزای وی گفته شود در پوست بیخ صنوبر صغار
قبضی و قوتی تمام بود سحج را نافع بود چون مانند ضماد بروی نهند عظیم سودمند بود
و چون بیاشامند شکم ببندد و اگر ذرور کنند و بر سوختگی آب گرم باشند بغایت
نافع بود و وی معتدل بود در حرارة و گویند گرمست در دوم و خشکست در سیوم
و گویند در اول و برگ آن تر تر از لحاء آن بود و جراحتها را نیکو گرداند و غرغره بطبیخ
قشر صنوبر بلغم را جذب کند و بیرون آورد و دخان وی نافع بود جهة کسی که در مژه وی

استرخایی بود و هر علتی و زحمتی که بود زایل کند و قشور و برگ وی چون بیاشامند درد جگر
و ریش شش را نافع بود و قشور هر دو صنوبر چون زنان در شیب خود دود کنند بچه و مشیمه
بیرون آورد و برگ وی چون بکوبند و بر ورمهای گرم ضماد کنند درد ساکن کند و جراحتهای
تازه که خون روانه بود سود دهد و چون با سرکه بپزند و بر دندان ضماد کنند درد ساکن
گرداند و چون با آب یا ماء العسل بیاشامند مقدار یک مثقال موافق بود جهة کسی که در جگر وی
علتی بود و همچنین پوست وی و برگ وی چون بیاشامند همین عمل کند و چون چوب وی
بشکنند و پارهای کوچک کنند و با سرکه بپزند و طبیخ وی در دهان نگه دارند درد دندان
زایل کند و اگر بسوزانند و دخان وی بگیرند در مداد بغایت خوب بود و اگر در داروهای
چشم کنند مژه چشم نیکو گرداند و موی نریزد و آب رفتن باز دارد و شریف گوید ثمر صنوبر کبار
که از جلغوزه است چون بکوبند و با عسل بسرشند و هر بامداد سه درم بخورند از فالج خلاص
یابند و چون چوب وی بپزند بآب و اعضاء کسی که زحمت کشیده باشد بدان بشویند نافع
بود و بدل آن زفت بود صنار دلب است و گفته شد صنوبر اسمی یمنی است صمغی
را که از طرف یمن می آورند بلون مر بود و در جراحتها استعمال کنند و اسهال را قطع کند و از این
صمغ بشکل حضض مجنان قرصی باشند و آنرا ابو الابل خوانند و جراحتهای خبیث با صلاح
آورد صوف الارض فرسیون است و گفته شود صوف بپارسی پشم خوانند و طبیعت
آن گرم و خشک بود و نیکوترین آن نرم بود و پشم سوخته خشک بود در سیوم و مجفف بود
صفه سوختن آن مانند ابریشم بود بگیرد دیگی آهنی یا کواری نو و اگر کواری بود نیکوتر بود
پشم را بشویند و بشانه کنند و در دیگ نهند و بر سر آتش نهند و طبقی که سوراخ داشته باشد
بر سر آن نهند تا آنزمانکه سوخته گردد ریشها را نافع بود و گوشت زیاده که در ریشها بود
بخورد و پشم ناسوخته که چرکن باشد چون با زیت و سرکه تر کنند یا بشراب و ضماد کنند
بر جراحتهای چرکن در ابتداء آن موافق بود و بر جایی که ضربی زده باشد یا استخوانی
شکسته بود همچنین و چون با سرکه و روغن گل تر کنند صداع و درد چشم و مجموع اعضا را
نافع بود بران ضماد کردن و شریف گوید خرقه صوف چون بر گردن روندگان بندند
خستگی بر ایشان کار نکند و هیچ زحمت نرسد و چون پشم زده بیاکنند میان انگشتان
دست و پای که شق کرده باشد آن زایل کند و رازی گوید چون بپوشند صوفی که گوشت

ان گوسفند کوک خورده باشد حله در بدن انکس پیدا کند دیمقراطیس کوید ریسمانی
بشمی در کردن کاو تند بند ند زبون کردد و عاجز صوطله نوعی از سلق است زرد رنک
وصفت سلق کفته شد در باب سین

باب الضاد

ضال ثمر السدر خوانند بپارسی کنار کویند و در نبق کفته شود صفت ان ضبع ارجا
حیوانیست مانند کوک و چون براه رود دلنک نماید و از بهر این ضبعه عرجا نام وی کرده
اند و بپارسی کفتار خوانند کوشت وی کرم و خشک بود در دوم مانند کوشت سک و چون
ادمی در دست وی حنظلی بود کفتار از وی بکریزند و چون یک دندان وی با خود
نکاه دارند و به سک که ار کنند سک بانک نزند و چون موسوسان خون وی بخورند
سودمند بود و چون زهره وی بکدازانند با چندان روغن الخوان و در ظرفی مسین کنند
وسه روز رها کنند بعد از ان طلا کنند بر چشمی که داغ داشته باشد در هر ماهی دو بار
سفیدی زایل کند و داغ ببرد و هرچند که این روغن کهن کردد نیکو بود و چون زهره وی
با پیه شیر بر روی طلا کنند کلف ببرد و لون را صافی کند و اکر زهره وی تنها در چشم کشند
تیزی چشم زیاده کند و اکر طبیخ وی که با شبث و نخود با اب پخته باشند نافع بود جهة
درد مفاصل در ان نشستن بغایت نافع بود و نقرس را زایل کند و بادهای غلیظ ببرد و
مجموع علماء مفاصل را نافع بود و مغز ساق وی چون با زیت اتفاق بکدازانند و بر
نقرس طلا کنند بغایت کمال مفید بود و پوست وی چون بر شکم زن حامله بندند بچه
نکاه دارد و نیندازد و اکر از جلد وی کیلی سازند و بدان کیل تخم جهة زرع کردن
بپیمایند ان زرع از همه افتها ایمن باشد و اکر ان پوست در قدحی کیرند و در ان اب
کنند و بکسی دهند که سک دیوانه کزیده باشد و بیاشامد هیچ زحمت بوی نرسد و صاحب
مفرده کوید که پوست پیرامون خاصره وی چون بسوزانند و با زیت سحق کنند و مخنث
درد بر خود بمالد ابنه از وی زایل شود و صاحب جامع اللذات کوید اکر موئی که پیرامون
دبر بود و خصیه انچه نر بود بدین نوع که کفته شد استعمال کنند این عمل کند و اکر از
ضبعة ماده بود بکیرند و بکوبند و سحق کنند بزیت و طلا کنند برد بر مردی که ان زحمت
نداشته باشد ابنه بروی غالب شود و این از خواص است و کویند کفتار بغای همه
حیوانات است و از بهر ان کویند که هر حیوان هم جنس وی که بروی بکذرد البته بر پشت وی

زود و در خواص حیوانات اورده است که وی سالی نر و سالی ماده می باشد و سبب انست
که در شب دبر وی خطی باشد که باندام نرفی و ماده نرسیده باشد و بشب شکافته کردد
و وی موافق خرکوش بود و مخالف همه حیوانات و از عجایب خواص وی انست که سک بر بالایی
ایستاده باشد در مهتاب و سایه سک در زمین افتاده باشد کفتار در شب سایه سک رود
چنانچه سایه در سایه مستغرق باشد سک خود را از بالا بشیب اندازد و کفتار وی را بخورد
و اکر زهره وی در چشم کشند که موی زیاده داشته باشد و قتی که بر کنده باشند حک کنند دیکر
نروید و کفتار در شب هیچ حیوان با وی بر نیاید ضب عضایه است و عضا نیز کویند
و ان نزدیکست بورد بپارسی سوسمار خوانند سرکین وی بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند
و سفیدی که در چشم بود ببرد ضجاج بکسر ضاد اسم صمغ درختیست مانند درخت بان
و نبات وی در کوه فهوان از زمین عمان باشد و ان صمغی سفید بود که چون جامه بدان
بشویند پاک کرداند با کثر از صابون و مردم سر را بدان شویند و دانه بار آورد مانند دانه
مورد سیاه و زبانرا بکزد و ضجاج بفتح ضاد نام هر درختیست که دو دام وی را بوید مانند
خروع و قنب و الب ضرو درختیست در کوهستان یمن مانند درخت بلوط بزرک الا
از وی نیکوتر بود و ورق وی بسرخی مایل بود و ثمر وی مانند خوشه بطم بود لیکن حب
وی بزرکتر بود و ورق وی چون ببزند و صافی کنند و دیکر بر سر آتش نهند و ببزند
تا نزدیک انعقاد بعد از ان بردارند و استعمال کنند جهة خشونت سینه و سرفه که از
سردی بود و درد دها و کویند قلاع را ساکن کرداند در حال و صمغ وی می اورند بمکه و بقوت
مانند لاذن بود و دبو بهای خوش زنان مستعمل کنند و خوشبوی بود و طبیعت ان کرم
بود در سیوم و کویند در دوم و تر بود در اول و خشک است در اول و بعضی کویند کمکام
ورق شجر ضرو است و کویند کمکام لحاء انست یعنی پوست بیخ ان و بصری کوید صمغ
ضرو معروفست بکمکام و طبیعت ان کرمست در دوم و خشک است در اول محلل و جذاب
بود از عمق بدن و اسحق بن سلیمان کوید خاصیه روغن حب وی انست که ریاح بلغمی را
زایل کند و رازی کوید ضرو جهة دفع قلاع و استطلاق بطن و رغایة نیکو نیی بود و نافع
و شریف کوید روغنی بسیار از حب وی بیرون اید منفعت وی انست که بادها بشکند
و معض را نافع بود چون بیاشامند یا بمالند از ان روغن در خود و محلل و مجفف بود و

ورق وي باروغن بپزند ودر گوش چکانند درد گوش را نافع بود وچون باب بپزند وبطبیخ
ان مضمضه کنند بن دندان محکم کرداند وبلغم زایل کند وچون ورق وي همچنان تر بسوزانند
تا خاکستر کردد و باب بپزند نیکو بعد از ان صافی کنند وبیاشامند مقدار سه درم درد
خاصره زایل کند وتخم چوب وي جهة جراحتها نیکو بود وقطع خون بکند ونافع بود ختان
جراحت ختنهٔ کودکان واسحق بن عمران کوید بدل ضرو یمن ضرو اندلس است وبعضی
کویند ضرو درخت حبة الخضرا است ضرب صاحب منهاج کوید عسل است وصاحب
جامع از قول شریف کوید که ان حیوانیست بلغة همدان ویرا شیهم خوانند وبلفظی دیکر
دلدل وان نوعی از قنفذ است بزرك وخار دراز دارد ومانند تیر اندازد وچون خواهد
که بیندازد کرد کردد وچون راست شود تیر بیندازد کاه باشد که سه چهار بیندازد
واکر بر اعضاء ادمی اید مجروح شود کوشت وي کرم وخشك بود و وي مقدار سکی کوچك بود
وکوشت وي نقرس را نافع بود وخون وي بر قدمین ضماد کردن نقرس را زایل کند وچون
خون وي در اندام بمالند جرب را زایل کند وکلف را جلا دهد ضرع بهتر بن بستان ان
بود که از حیوانی کیرند که کوشت وي نیکو بود ودر وي شیر بسیار بود وطبیعت ان سرد و
خشك بود واولی ان بود که با افاویه خورند تا زود از معده بکذرد وشریف کوید زن شیر
دار که شیر وي اندك بود چون بخورد شیر وي زیاده کردد ضرم اسطوخودوس است
وکفته شد ضریع نباتیست دریایی که در ساحل دریا یابند وطبیعت ان کرم وخشك
بود چون باب بپزند ودر ان نشینند درد مفاصل را عظیم نافع بود وچون خشك بود وبدان
بخور کنند زکام زایل کند وهمچنین چون خشك بود ودر حمام بدن را بوی بشویند حکه
وجرب تر را نافع بود ضروع الکلبه اسمی یمنی عربی است درختی را که در کوهستان مکه
بود وان زقوم است ودرخت ان بشکل درخت صبر بود اما وي مجموع سفید بود ضرس العجوز
حسك است ودر حا کفته شد ضغابیس قثاء الصغار است وکفته شود ونباتی دیکر هست
که ساق نبات وي مانند هلیون بود از اینرضغبوس خوانند ضغبوس خضفاست
وکفته شد ضفایر الجن کویند برسیاوشان است وکفته شد ضفدع بپارسی غوك
کویند ووزغ کویند بشیرازی بك کویند وبیونانی بطراخوا کویند وکوشت ابجه نهری بود
چون بازیت و نمك بپزند نافع بود جهة کزندکی جانوران وباد زهر جذام وبجموع کزندکان

بود و مرق وي چون بدان نوع بپزند وباموم وروغن کل موم روغن سازند موافق بود
جهة مرضهاي مزمن که از اثر ریشها عارض شده باشد ومدتها بدان کذشته باشد وچون
بسوزانند وخاکستر وي بر موضعی که خون روانه بود یا رعاف بر ان افشانند خون ببندد وچون
بازفت تر بیامیزند وبر داء الثعلب مالند زایل کند وکویند خون بك سبز چون بر موضع
موي زیاده که در چشم بود بچکانند بعد از انکه موي بر کنده باشند دیکر نروید وچون
باب وسرکه بپزند وبدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود وچون ویرا مرضوض
کنند وبر کزندکی عقرب ومار نهند نافع بود واکر بر دندان نهند بی درد بیفتد واکر در میان
علف بود وبهایم بخورد دندان ایشان بیفتد وبرّی وي کشنده بود وکوشت غیر بری کزندکی
جانوران را نافع بود ودر خواص اورده اند که زبان وي چون بر نافحقته نهند هرچه
کرده باشد بکوید بی انکه ویرا خبر بود وخون وي با خایه مور وقدری نوشادر چون
بر موضعی که موي سترده باشند طلا کنند دیکر نروید واکر موي بر کشیده باشند نیکو تر بود
واسحق کوید شخصی را پیکانی در استخوان روي مانده بود مدتی دراز وعلاج بسیار کرده
بود وهیچ فایده نداشت ضفدع را پوست از وي باز کردند وبر سر جراحت وپیرامون
ان نهادند در یکشبانروز پیکان بیرون امد از سر جراحت ووي بغایت قوة جاذب
بود وازبهر انست که قلع دندان میکند وخوردن وي بدن را ورم کند وکون تیره کردد
وقذف منی احداث کند وبدترین ضفدعها ضفدع سبز است که در بیشه بود یا سرخ که
در دریا بود ومداواي کسی که ان خورده باشد بقی باب کرم کنند وعسل ونمك تا معدهٔ وي
پاك کردد بعد از ان در حمام رود پس سکنجبین خورد واسفیدباج با دارچینی وشراب
بامثلث ویرا نافع بود وهرچه نافع بود جهة استسقا وچون خلاص یابد دندانهاي
وي همه بیفتد واکر ضفدع زرد خورده باشد قطع شهوة طعام بکند ولون را تباه کند
وغثیان وقي ودرد دل وورم شکم وساقین پیدا کند وعلاج وي نزدیك بود بعلاج
ابجه بیشتر ازین کفته شد وکویند دل وي چون بیاویزند بکسی که تب غب داشته باشد
نافع بود ضومر خولك خوانند وان بادروج است وکفته شد ضومران
صاحب جامع سهو کرده است که ان ضیمران است قول صاحب منهاج معتبر است که ان
بید مشك است وانرا بهرامج کویند وبدل ان برم است یا بلحیه بوزن ان ضیمران

ضمیران نیز کویند وان شاهسفرهم شیرازی خوانند وان سبز بود نه چون کرماني
وصاحب جامع کوید فودنج جوئی است وسهو کرده است وطبیعت ان کرم وخشك بود در
دوم وکویند سرد بود محرور مزاج را نافع بود خاصه چون کلاب بروی زنند واکر بر
سوختکی ضماد کنند نافع بود وقلاع راسودمند بود ومجرب باب الطاء
طالیسفر یوناني دار کیسه خوانند وما فر نیز کویند صاحب منهاج کوید ورق زیتون
هندي بود وان قشوری هندیست وصاحب جامع اقوال بسیار اورده است اول کفته
که بسباسه است ودیکر قول ابن جلجل اورده که لسان العصافیر است ودیکر کفته که عرق
شجره هندي است ودیکر کفته که عرق درخت توت است که کرم ابریشم برك ان میخورد
واین قولها خلافست وقول مجوسي اورده است که ورق زیتون هندي است واین موافق
صاحب منهاج است وصاحب منهاج وصاحب جامع تحقیق نکرده اند که جیست مولف
کوید پوست بیخ زیتون هندیست باقي همه قولها خلافست وخطاوان پوستی ستبر تر
از دارجینی است سیاه رنك وصلب بود وطعم ان بغایت عفص وقابض بود واندك
عطریتی داشته باشد وجالینوس کوید در وی هیچ کرمي وسردي نبود وکویند خشك
بود در سیوم وابن عمران کوید کرم وخشك بود در دوم درب را نافع بود وقرحه امعا
ونزف دم وبواسیر را بغایت نافع بود وفالج ولقوه را مفید بود ومقدار ماخوذ از وی
یك مثقال بود وچون برکه ببرند وبدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود وقلاع
سفید را زایل کند چون اب وی در دهان نکاهدارند وکویند مضر است بشش ومصلح
وی عسل بود وبدیغورس کوید بدل طالیسفر چهار دانك وزن ان ملون بود ونیم وزن
ان ابهل ورازي واسحق بن عمران همچنین کویند وکویند بدل ان بوزن ان سنبل ونیم
وزن ان سادج بود وکویند بدل ان مقل وابهل بود مساوي طاخلع ثمر ازاد درخت
است وکفته شد طاووس مرغیست مشهور شریف کوید بعد از سه سال تمام بر ها بر
اورده باشد وهر یك سال یکبار بچه براورد وکوشت وی با بیه وی چون با سفیدباج
بزنند وبخورند ومرق ان بیاشامند ذات الجنب را نافع بود وچون بیه وی بکدازند
وباب وسداب وعسل بیامیزند درد معده وقولنج را نافع بود وکوشت وبیه وی
مجامعت را قوت دهد وزهره وی چون برکه بیامیزند کزندکي جانوران را سود دهد

وجالینوس کوید کوشت وی صلب تر از ستفنین وورشان وبط بود وغلیظ تر
ودیر تر هضم شود وابن ماسویه کوید کوشت وی بد بود مزاج را وصاحب جامع قول
صاحب منهاج اورده است که نیکوترین ان جوان بود وطبیعت ان کرم بود ومصلح معده
کرم بود که هاضمه وي بقوه بود واولی ان بود که بعد از کشتن دو روز یا سه روز رها
کنند وسنکی در پای وی ببندند وبیاویزند وبعد از ان با سرکه ببزند وابن زهر کوید
اطبا ما تقدم مرغها که کوشت ایشان صلب بود یك ساعة بیش از پختن کشته اند وهمچنان
با پر او پخته اند واین از بهر ان کرده اند که زود هضم شود که چون زماني در زیر کنند
مانند خمیر که در ارد رود هضم ان نیکوتر بود این همچنانست ورازي کوید طعامي که
سمي در وي بود چون طاوس ببیند رقص کند وفریاد زند وکویند چون ببیند ظرفی
که سم در وي بود بشکند وابن زهر کوید اکر مطبوخ زهره وي با سکنجبین واب کرم
بیاشامند شفا یابد واکر خون وی با انزروت وعلك بیامیزند وبر ریشهای بد بر که
ترسند که اکله کردد چون بدان طلا کنند زایل کرداند واکر سرکین وی بر ثالیل طلا کنند
شفا یابد واکر بر برص مالند لون را بکرداند طارطقه ماهو بدانند است وکفته شود
طاریقه دند است وکفته شد طالقون علي بن محمد کوید طالقون نحاسي بود که مدبر
کرده باشند بتو بال نحاسي که در کلیز کاوخو بسا بیده باشند ومرجان که در اب اشنان
تر خو بسانند باشند پس در وي سمیتي تمام وحدتي قوي بود ودیکري کوید ان نوعي
از مس زرد است وفرقمیان وي وانواع مس زردي بود وچون از اتش بیرون
اورند بتلرزند بمددي در وي بید اشود وزرد کردد وشکسته نکردد تا سرد شود
ودر کتاب احجار کوید طالقون از جنس نحاس است غیر انکه کویند با ادویه کرم
مدبر کنند تا سمیت در وي احداث کند واکر از طالقون منقاشي سازند وموي
زیاده که در چشم بود بوي بر کنند دیکر نروید خاصه چون مکرر کنند واکر کسي لقوه
داشته باشد ودر خانه تاریك رود که قطعا روشني در وي نبود واینه از وي
برابر نظر خود دارند وبدان ادمان کند لقوه زایل کند وشفا یابد واکر طالقون
در اتش نهند تا سرخ کردد ودر اب فرو برند هیچ جهار پای کرد ان اب نکردد واکر
قلابي از وي بسازند پس در اب اویزند ممکن نبود که هیچ ماهي از وي خلاص یابد و

وطبري گويد طالقون نحاس مدبر بود بتوبال النحاس وابجه در زمان ريختن
مرتفع شود بقيه در موضع سبيكه در بوله كالوخو بيسانند ومولف گويد اكسيريان
طالقون را مس رست خوانند وگويند در كان مس ميرويد **طباشير** نيكوترين ان
سفيد وسبك بود كه زود خرد شود وطبيعت ان سرد وخشك بود در سيوم وگويند در دوم
ومسيح دمشقي گويد سرد است در دوم وخشكست در سيوم وشيخ الرييس گويد مركب
القوي بود مانند گل ودر وي قبضي بود قوت معده بدهد وقلاع را نافع بود وسوختگي
را سود دهد وشكم ببندد وتبهاي حاده وتشنگي را سود دهد وقي كه از مره صفرا بود
باز دارد وگرمي جگر بنشاند وجهة ريشها وبثرها وقلاع كه در دهان كودكان حادث
شود سودمند بود چون تنها يا با ورق گل سرخ بران باشند ودندان متحرك را محكم
گرداند تنها سفون ساختن وبواسير را سود دهد وورم چشم گرم را نافع بود وقوت
دل بدهد وخفقان كه از حرارت بود ساكن گرداند وتوحش وغم را نافع بود وضعف
معده والتهاب ان ومنع خلفة صفراوي وتشنگي را سودمند بود وغشي وكربي را نافع
بود وبول براند وگرده ومثانه پاك كند ومفرح ومقوي قلب بود وتري كهن از معده
نشف كند وقوت اعضائي كه از حرارت ضعيف شده باشد بدهد وسردمزاج را بزعفران
تعديل كند وتفريح وتقويه وي بغايت بود وگويند خوردن وي باه را مضر بود و
اسحق گويد مضر بود بشش ومصلح وي گلاب بود وگويند مصطكي وانيسون وبدل ان
عصاره لحية التيس است وگويند بدل ان نسه وزن ان مغز تخم خيارزه وچهار درم
وزن ان بزرقطونا وگويند بدل ان نيم وزن ان كافور است وگويند بدل ان طين مختوم است
بوزن ان وبوزن ان عصاره لحية التيس وگويند بدل ان كاغذ مصري سوخته است
وگويند بوزن ان تخم كاشني ونيم وزن ان صندل **طبار** نوعي از انجير است سرخ
بزرگ **طباق** گويند غير غافت است اما قول اكثر انست كه غافت است وگفته شود
در غين **طبقا** نوعي از گندم است اما باريكتر بود وحشيش وي يك بالاي
مرد بود ودر سردسيرها كارند وانرا كلا خوانند ومزاج وي مانند مزاج گندم
بود ليكن نفاخ بود ونان وي چون گرم بود نيكو بود اما چون سرد شود بد بود ودير هضم
بكند واگر ازآرد وي حسويي سازند سينه را پاك گرداند وسرفه سخت را نافع بود وبول

براند وگرده ومثانه پاك كند اما مضر بود بمعده ونفخ وقرقره پيدا كند واگر اسب بخورد
هيچ مضرت بوي نرسد چنانك از گندم مضرت مي رسد **طبرزد** اسمي پارسي معرب
است واصل ان تبرزد است از بهر انكه صلب بود نه سست ونه نرم ونمك تبرزد از بهر
ان گويند كه صلب بود **طبيخ** بطيخ است وگفته شد **طبرنج** مور كوچك بود ودر
باب نون ودر صفت نمل گفته شود **طحلب** خز والضفادع است بپارسي جواغزاب
بك گويند طبيعت ان سرد بود در سيوم وگويند در دوم وتر بود در دوم خون را ببندد و
طلا كردن بر ورمهاي گرم ونقرس گرم وحمره ودرد مفاصل گرم بغايت مفيد بود و
چون در زيت كهن بجوشانند عصب را نرم گرداند واگر ضماد كنند بر قيله امعاء كودكان
نافع بود **طحال** نيكوترين سپرز ان بود كه از حيواني فربه گيرند از بهر آنكه بدي
ان كمتر از ان لاغر بود وشيخ الرييس گويد بهترين سپرزها سپرز خوك بود
ومع ذلك كيموس وي بد بود وطبيعت ان گرم وخشك بود وگويند سرد ودر وي
قبضي بود وخوني سوداوي از وي متولد شود ووي دير هضم شود سبب عفوصتي
كه دارد واولي ان بود كه با روغن بسيار وبيه پخته كنند وبر سر وي شراب صافي
رقيق خورند يا كبر بسركه **طحما** شوكران است وگفته شد در شين **طخشيقون**
وطفشيقون نيز گويند وتاويل ان قوسي بود از بهر آنكه ان دوائيست كه اهل ارمن
پيكانرا بوي زهرآلود كنند ودر جنگها بكار برند وحقيقت باد زهر وي است
طرو قون بر طانيقي است وگفته شد **طرنجوماسن** شعر الجن است وگفته شد
طرسنفوج نرسنوج نيز گويند وان ماهيء دريائي بود وبيوناني طرنيلا خوانند
واهل اندلس ملي خوانند وديسقوريدوس گويد ادمان خوردن وي گردن شبكوري
وتاريكي چشم اورد وچون بشكافند وبر گزندگي تنين بحري وعقرب وعنكبوت
نهند شفا يابند **طراثيث** طرثوث نيز خوانند بشيرازي بل شيرين گويند سرخ
بود وسفيد بود بهترين وي سفيد بود طبيعت وي سرد وخشك وقابض بود
ورازي گويد سرد وخشك بود در سيوم قطع خون رفتن بكند از بيني واز مقعده
ومجموع اعضا ورحم وشكم ببندد وقوت مفاصل سست بدهد ومعده را قوت دهد
وجگر وچون با دوغ گاو يا شير بز تازه بپزند وبياشامند استرخاء معده را

مفید بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و اسحق گوید مضر بود بسفل و مصلح
وی گلنار است و بدل ان جفت بلوط است بوزن ان و گویند بدل ان نیم وزن ان
پوست تخم مرغ سوخته شسته و شش یک ان عفص و ده یک ان صمغ عربی طراغوریغابس
فودنج جبلی است و گفته شود طرخون بشیرازی ترخونی گویند و نیکوترین ان
بستانی تازه بود و طبیعت ان گرم و خشک بود در دوم و در وی قوتی مخدره بود
و ابن ماسویه گوید گرم و خشک بود در وسط درجهٔ سیوم و گویند سرد است
مجفف رطوبات بود و نشف تری بکند و قلاع را نافع بود و چون بخایند و زمانی
نیک در دهان نگاه دارند و چون بخایند بیش از خوردن داروی مسهل کریه طعم
احساس طعم ان نکند بسبب تخدیر و معده را قوت دهد و در حلق اورد و دشخوار
هضم بود و قطع شهوة باه بکند و تشنگی اورد و مصلح وی کرفس بود از بهر انکه منع
ضرر ان بکند و زود بگدازاند و هضم کند و تمیمی گوید اب وی را زیانه تر در شراب
هندی کنند که انرا شراب کادی خوانند و کدر خوانند منع ابله و حصبه بکند
و نفیس ترین اشربه ملوک هند و خراسان بود و خاصه اب طرخون این فعل
میکند و منع حدوث علل و با نیز میکند طریفلن معنی ان بیونانی دو ثلاثه
اوراق بود و این اسم مشترک است بر حندقوقی و ان گفته شد و بر نبات خصی الثعلب
و ان نیز گفته شد و دیگر بر دوائی که مخصوص است بر این اسم و ان حوما نه است و بیونانی
نام بسیار دارد بعضی ویراسوا خوانند و بعضی اسفلیطس و بعضی فیتقن و
بعضی اکسوفیلن و ان نباتیست که درازی قد وی یک گز بود یا بیشتر و قضبان وی
باریک بود سیاه مانند اذخر و در ابتدا بوی سداب کند و باخر بوی قرنفل و کاوی
زیتون بود و طبیعت ان گرم و خشک بود در سیوم مانند قفر الیهود و تخم وی و ورق
وی چون باب بیاشامند نافع بود بشوصه و عسر البول و صرع و ابتدا استسقا و درد
رحم و حیض و بول براند و باید که از تخم وی سه درم از ورق چهار درم بخورند
و ورق وی چون با سکنجبین بیاشامند سودمند بود جهة گزندگی جانوران و بعضی
گویند طبیخ نبات وی چون با بیخ وی بود و بر موضع گزندگی جانوران ریزند درد
ساکن گرداند و بعضی از مردمان در تب مثلثه سه ورق و سه حب از وی

باشراب

باشراب بیاشامند و در تب ربع چهار ورق و چهار حب بیاشامند زایل کند و بیخ
وی ازاد و بهای معاجین بود طرفا بپارسی درخت گز خوانند و ان انواع است
یک نوع ثمر وی گزمازج خوانند و ان اثل خوانند و ثمر ویرا حب الاثل خوانند و ثمرة
الطرفا گویند و طبیعت ان سرد و خشک بود در وی قبضی و تجفیفی بود و ثمرهٔ وی
بغایت قابض بود و گویند گرم بود و طبیخ وی چون نطول کنند شبش بکشد و چون
ورق و بیخ و قضبان وی با سرکه یا شراب بپزند سپرز را نافع بود و درد دندان را نیز نافع
بود بدان مضمضه کردن و ورق وی باب وی بپزند و با شراب ممزوج کنند و بیاشامند
سپرز را بگدازاند و موافق زنانی بود که رطوبات از رحم ایشان روانه بود و زمان
دراز بران گذشته باشد چون در طبیخ ان نشینند بغایت نافع بود و خاکستر چوب وی
چون زن بخود برگیرد همین عمل کند و قطع رطوبت رحم بکند و خاکستر وی چون بر
ریشهای تر افشانند خشک گرداند و بخاصیت ریشهایی که از سوختگی اتش بود
نافع بود و دخان وی زکام و جدری را بغایت کمال نافع بود و ابن وافد گوید زنی
بروی جذام ظاهر شد پس از طبیخ بیخ وی با میویز چند نوبت بیاشامید از وی
زایل شد و گوید تجربه کردیم زنی دیگر را و هم صحت یافت و مفید بود و خوزی گوید
چون دخان کنند ورم سرد را سودمند بود و بیشتر ورمها و رازی گوید بخور وی
سه نوبت بواسیر را خشک گرداند و مجربست و شریف گوید چون بخور کنند درد
دهان کسی که علق در حلق وی چسبیده باشد بیفتد و ثمرهٔ وی گزندگی رتیلا را سود
دهد و دیسقوریدوس گوید بدل ثمرة الطرفا در داروی چشم عفص کنند طرغلو
دیس طرو غلو قطر است و گفته شود بعد ازین طریغون شقنین است
و گفته شد طرحشقوق و طرشقوق نیز گویند و ان هندباء بری بود و گفته
شود طریخ نوعی از ماهی کوچک است از طرف اذربایجان می اورند و تبریز
بهترین ان بود که نه کهنه باشد و طبیعت ان گرم و خشک بود طبع براند و اندکی
از وی ملطف سودا بود در تبهای ربع و وی مضر بود بسپرز و معده و مصلح وی
روغن بسیار بود طراغیون نباتیست که در جزیره اقریطش روید و صمغ وی مانند
صمغ عربی بود و حرارهٔ ورق وی و صمغ وی در اول درجه سیوم بود سنگ گرده

ب
است

بريزاند وحيض براند وحيض براند جون يك مثقال ازوي بياشامند واين
نبات بغير از جزيره اقريطش در هيچ جاي ديكر نبود ودرخت وي مانند درخت
مصطكي بود **طرديلون** سيساليوس است وكفته شد **طربيله** طريفلن است
وكفته شد **طردقوقون** طريقوقن كويند ومسقل واونيا نيز كويند وان زعرور است
وكفته شد **طرعلود قطس** عصفور الشوك است وعصفور السياح نيز كويند
وموليق كويد ان مرغيست بمقدار كنجشكي ودر بال وي بري زرد بود ونقطي سفيد
بر دنبال وي بود وبر لب اب نشيند ودنبي دراز دارد ومدام دنب وي در حركت
بود وبشير ازي وبراد متدح باكيك كويند منفعت وي انست كه سنك مثانه بريزاند
ومنع ان كند ودها نكند كه ديكر جمع شود در مثانه وديسقوريدوس كويد جون
ازجوف وي اندكي بخورند سنك بريزاند وويرا صفراعون وطرغلوديس نيز كويند
طرجماطيقون نوعي از سرمه است **طريغان** نباتيست كه در بهار رويد وكل
ان مانند خسق بود زرد وكرد بر كرد كل خار داشته باشد وبشيرازي انكريز
خوانند وان قرطم بري بود منفعت وي انست كه اكر طبيخ وي بر كزندكي افعي ريزند
درد ساكن كند واكر بر عضوي سليم ريزند همان درد وزحمت پيدا كند كه از كزندكي
افعي **طفشيل** عدس مقشر است كه با سركه بخته باشند **طلق** كوكب وتفسير
ان كوكب الارض بود ورازي كويد سه نوع است بحري ويماني وجبلي وعلي
بن محمد كويد هم سه نوع است يماني وهندي واندلسي يماني نيكوتر بود وتنك
وبراق بود وهندي بشكل يماني بود اما عمل وي نكند واندلسي صحيفه وي ستبرتر
بود وغافقي كويد ان نوعي از جبسين است وان معروف بود بعرق العروس وار
سطوطاليس كويد خاصية طلق انست كه اكر بهاون يا باهن ومطوقه وهر جيز كه
جيزها بدان توان كوفت بكوبند كوفته نشود الا مكر بحجر الماس بشكنند وقطعا
وي سحق نتوان كرد الا مكر سنكي جند كوجك با وي اضافه كنند ودر خرقه خشن
يا موئي بندند ودر اب مي جنبانند تا جسم وي خورده شود وبكدازد وعلي بن محمد
كويد حل وي جنان كنند كه در خرقهٔ بندند با سنكي جند خورد ودر اب نيم كرم
اندازند وباهستكي مي جنبانند تا حل شود واز خرقه بيرون ايد بعد از ان اب

ازوي

ازوي صافي كنند ودر افتاب رها كنند تا خشك كردد بس درين ظرف بماند مانند
ارد خرد وشيخ الرئيس كويد خوردن وي خطر بود وطبيعت وي سرد است در اول
وخشك است در دوم قابض بود خون را ببندد باب لسان الحمل وورم ثدبين وذكر
وخلق اذنين وبجموع كوشت كه سست بود در ابتدا نافع بود وخون كه از سينه
ايد باب لسان الحمل ببندد وخون رحم ومقعد ببندد جون مغسول كنند وباب
لسان الحمل بياشامند وطلا كردن دوسنطاريا را نافع بود وغافقي كويد نيكو
بود جهة ريشهائي كه بر اعضاء مجذومان بيد اكردد باك كرداند وزايل كند
وصاحب منهاج از قول اسحق كويد كه نيم مثقال از وي سنك كرده بريزاند وكويد
مضر بود بسبرز ومصلح وي كثيرا بود ووي سوختهٔ نكردد الا بحيله **طلع**
ابو حنيفه كويد اول ثمر نخل طلع خوانند وقشر وي كفري خوانند وجفري خوانند
وانجه در اندرون قشر بود وليع خوانند بپارسي بهار خرما خوانند وطبيعت ان
سرد است در اول وخشك است در دوم وكويند قبض در وي ممكن نيست ووي تر بود و
يا قوتي كويد دقيق نخل ذكر كه بپارسي كش خرما خوانند باه را نافع بود ومجامعت
را قوت دهد وابن ماسويه كويد خشكي وي غالب بود بر خشكي جمار وسردي وي مانند
سردي جمار بود وديراز معده بكذرد وشكم ببندد وبسيار خوردن وي درد معده
بيدا كند وقولنج واين فعل خاصيت وي است وصاحب منهاج كويد مصلح وي
شهد است ورازي كويد طلع مقوي معده بود وخشك كند ومحرور مزاج را سود
مند بود ودفع مضرت وي از نفخ در معده وديراز معده كذشتن بزنجبيل مربا
كنند يا بكوارشات كرم وابن ماسويه كويد اكر مسلوق خورند بايد كه با خردل و
موي وزيت وفلفل وكرويا وسداب وكرفس ونعناع وصعتر خورند واكر
خام خورند با طعامهاي جرب مانند مرغ فربه وبزغاله فربه ومانند ان
وبعد از ان شراب كهن بر سر ان خورند **طلح** ميوه ايست در طرف دريا كه
ان را موز خوانند وكفته شود در ميم **طليسا** نوعي از صدف كوجكست واهل
شام ويرا طلين خوانند واهل مصر دلنيس وغكسود با نان خورند ودر صفت صدف
كفته شد **طلا** خمر است وكفته شد وبعضي كويد مثلث است وابن سمجون

کويد نوعي از قطران است و مولف کويد انجه محقق است و مشهور شراب کهن خوب را طلا کويند طمطم سماق است وکفته شد طوفريوس نوعي از کماد ريوس نعنعي است وکفته شود طوط قطن است وکفته شود طوطا ليدون عنب الثعلب است وکفته شود طوطاق اغريون حماضي جبلي است وان نوعي از سلق بري بود ودر صفت حماض کفته شد طهف عافقي کويد ذرة است وکويند طعاميست که از ذرة سازند طيلافيون نوعي از حي العالم است وکفته شد و جالينوس کويد طبيعت ان کرم بود در اول وخشك بود در دوم تا سيوم جراحتهاى عفن را نافع بود وبر بهق و برص با سرکه طلا کردن مفيد بود و ديسقوريدوس کويد ورق وي جون ضماد کنند بر برص وشش ساعه رها کنند برص را بغايت نافع بود بايد که بعد از ان ارد جو ضماد کنند وجون بکوبند و با سرکه بياميزند ودر افتاب بر بهق بمالند و رها کنند تا خشك کردد بهق را زايل کند طيغي و طيغي نيز کويند و ان دادي است وکفته شد طيهوج بپارسي تيهو خوانند وبزبان اندلسي ذرير و نيکوترين ان فربه تر بود که در زمان خريف کيرند و طبيعت وي معتدل بود در کرمي شکم را ببندد و ناقهان را نافع بود ونشايد که اصحا ادمان اکل وي کنند خصوصا اصحاب رياضت واولي ان بود که مانند هريسه بپزند از بهر انکه غذاء وي غليظ بود طيب العرب اذخر است وکفته شد طيطان کراث بري است وکفته شود طيبوث حيوانيست مانند ذراريح اما کوجك تر بود وکرد و همچنان سرخ بود و نقط سياه بران وهمان فعل ذراريح ميکند ومولف کويد بشيرازي ويرا عروسك خوانند و بدل ان ذراريح است وکويند کرم سبز که در درخت صنوبر مي باشد بدل وي کنند طيا نوشادر است وکفته شود طين مجموع کلها مبرد و مجفف بود طين الحکمه بپارسي کل حکمت خوانند و صنعة ان بسيار است مولف کويد بهترين اين نوع است بکيود کل زرد بالك جهار من و بکوبد و ببيزد و يکمن کاغذ و نيم من نمك در اب کند و بدست بمالند تا حل شود بعد از ان کل بر سران کند و جهار يکي موي سر ادمي بمقراض جيده و جهار يکي

سرکين اسب بکزد مي بيخته بر سران کند و نيك بمالند جند انك بيشتر مالند نيکوتر بود انکاه غندغنده بپزند تا خشك کردد و هر زمان که خواهد بکوبد و باب صافي خمير کند و استعمال کند که بهترين انواع کل حکمت اينست که کفته شد و نوعي ديکر وصاحب منهاج اورده است يك جزو کل و يك جزو تخم کوهنه و بيخته و يك جزو نمك و يك جزو خطمي و موي جيده بسرشد و نيك نيك بمالد و مستعمل کند طين مختوم کلي سرخ رنکست بغايت املس و از تل بحيره ارند وکويند در ان زمين قطعا هيچ نبات وحشيش نيست وهيچ سنك در ان زمين نبود و قبري در انجاهست و ان کل را مغره لمانى خوانند و طين الکاهي خوانند از بهر انکه زني ساحران کل را يافته است و مغره لمنيه و خواتيم نيز خوانند وصورة اوطامس بران بود ايستاده و ديسقوريدوس کويد کلي است از جزيره لميوس که بخون بز کوهي ميسرشند و ان صورة بران مي نهند و خواتيم الملك وختم الملك از بهر ان کويند که صورة ارطامس بران بود واقوال بسيار اورده اند درين کل و جالينوس کويد نيکوترين اين کل ان بود که از وي بوي شب ايد و خون را ببندد و جون در دهان کيرند زبان را بجسبد و مولف کويد امتحان وي اول برلب کنند اکر برلب بجسبد ديکربار بر زبان نهند بايد که بجسبد و بغايت نرم و املس و براق بود و کويند ان زمين که کل مختوم از انجا مي اورند از زمين يونان بود واين زمان اب کرفته است وشيخ الرييس کويد طبيعت وي معتدل بود در کرمي وسردي مانند مزاج آدمي اما بيبوسة وي بيشتر از رطوبة بود ودر وي رطوبتي که ممتزج بيبوسة بود باشد و در وي خاصيتي عجيب بود در تقويه دل و تفريح ان و ترياق مطلق بود و مقاومت با مجموع زهرها بکند ومولف کويد کودکي يك ساله قريب دو مثقال ديك برديك که از سموم قتاله است خورده بود و در زمان قدري طين مختوم با شير مادر بخورد وي دادند اغاز قي کردن کرد جابجا مجموع خورده بود رد شد ديکر بار قدري هم بشير مادر بوي دادند ديکر قي کرد و يك دو مجلس طبيعت بيامد و از ان زهر کشنده خلاص يافت و مجموع ريشها که خون روان بود جون بر ان باشند خون ببندد و جون بدان حقنه کنند دوسنطاريا مثلا کل را نافع بود و مقدار ماخوذ از وي تا دو درم بود جهة کزندکي جانوران کشنده مانند افعي و سك ديوانه با شراب بياشامند و با سرکه طلا کنند نافع بود بغايت و دفع

سم ان بکند وکسی که در ارمنی خورده باشد وارینه بحری وطین مختوم بیاشامد
درحال قی کند ودر ساعت دفع سم ان بکند وحب الغار نیز همین عمل کند در دفع سموم
ومسیح کوید سحق کرده بیاشامند ونفع وی در زمان وبا دفع بکند واسحق کوید
مضر است بشش ومصلح وی کلاب بود وبدل ان در قبض خون طین رومی بود یا طین
ارمنی که بخون بز کوهی سرشته باشند وکویند بدل ان مغره است اما در تریاق بدل وی
نیست **طین ارمنی** کلی است سرخ رنک که بتیرکی زند واسحق بن عمران کوید سرخی است
که بسیاهی زند خوش بوی ومذاق وی ترابی بود وبر زبان بچسفد وطبیعت ان سرد
وخشك بود در اول وصاحب منهاج کوید نیکوترین ان وردی بود که در وی هیچ
هیچ رملی نبود جون سحق کنند وجون بر زبان نهند بچسبد وطبیعت وی سرد بود
در اول وخشك بود در دوم خون را ببندد وطاعون را خوردن وطلا کردن نافع بود
وجراحتها وقلاع را زایل کند ونزله که از سر بسینه ریزد وازان ضیق النفس
بیدا شود هیچ دوا برابر ان نبود وبغایت نافع بود ومقدار یك مثقال مستعمل بود وسل را
نافع بود سبب انکه ریش شش را خشك کرداند وجهة تب وبائی عظیم نافع بود و
کویند در زمین ارمن وقتی وبائی عظیم بود جنانجه کویند جند کس معین بماندند و
باقی تلف شدند وان جند کس را جون تحقیق کردند همیشه این کل اندك خوردندی
واین خاصیت ازانجا معلوم کردند وازبهر انست که اطباء بشراب وکلاب فرمایند
واکر تب بود بکلاب واب سرد وشکستکی استخوان را سود دهد با اقاقیا طلا کردن
وبوست بواسیر از مقعد بیرون اورد وکویند مضر بود بسبرز ومصلح وی
کلاب بود واسحق بن عمران کوید بدل ان طین حجازی بود که در اندلس معروف
بانجبار بود وکویند بدل ان مغره است وکویند طین لاکی **طین رومی**
بجفف ومقبض بود منع ورمی که در جفون بیدا شود بکند جون باب کاسنی طلا کنند
وخونی که از جشم اید باز دارد **طین شاموس** طین ساموس خوانند وکوکب بیاموس
نیز خوانند بهترین ان بود که سفید وسبك بود وبغایت بر زبان بچسفد مانند
دبق وجون در اب نهند زود حل شود واز بلاد یونان از جزیره قبرس خیزد ووی
خشك‌تر از طین مختوم بود ویرا غسل حاجت نیست ودر بستن خون قایم مقام طین مختوم

بود

بود وبرودم ثدیین طلا کردن ساکن کرداند ودر ابتداء نقرس طلا کردن نافع بود
در نفث دم ومد اوای قرحهٔ امعا بیش از انکه متعفن شده باشد حقنه کنند بماء العسل
بعد از انکه بنمك اب بس باب لسان الحمل حقنه کردن سود دهد واکر با سرکه ممزوج باب
بیاشامند نافع بود جهة ورمهای کرم خاصه جون بران عضو رطوبة زیاده بود وسست
باشد مانند ثدیین وبیضتین ومجموع کوشتهاء سست که معروف بغدد بود وقطع نفث
دم وطمث دایم بکند جون باکلنار بری بخورند وجون باب وروغن کل بمالند بر
خصیه وثدیین که ورمی کرم بود ودرم ان ساکن کرداند وقطع عرق بکند وجون باشراب
بیاشامند کزندکی جانوران وادویهٔ کشنده را بغایت مفید بود **طین قبرسی**
کلی است سرخ وکلکون وجون در دست بمالند سرخی در دست بماند وجون بشکنند در اندرون
وی رکهای زرد بود وجون بر زبان نهند بچسبد بغایت جنانك بحیله باز توان
کند از زبان وطبیعت ان سرد وخشك بود ودر وی قبضی معتدل بود نافع بود جهة
مجموع حوارتها وورمها طلا کردن وجهة شکستکی اعضا وکوفتکی در زمان افتادن
از جایی بلند طلا کردن بغایت سود دهد ومقدار ماخوذ از وی بنج درم از قول اسحق
وسحج معایی وکبدی ونفث دم وقرحهٔ امعا اشامیدن وحقنه کردن نافع بود
ودفع ادویهٔ قتاله بکند جون یك درم از وی باب سرد بیاشامند ومطبوخ وبدل
ان طین مختوم بود **طین قیمولیا** حجر الرخام خوانند وان مانند صفایح رخام بود
سفید وبراق وخوشبوی وکویند از وی بوی کافور اید جون تازه بود وان نازك بود
مانند جبسین وان نوعی از رخام است ودیسقوریدوس کوید دو نوع است
یکی سفید ویکی فرفیری ووی دسم بود وجالینوس کوید قوة وی موکب بود ودر
وی تبریدی وتحلیلی بود وازبهر انست که جون مغسول کنند جزء محلل از وی
بیرون شود وطبیعت ان سرد وخشك کردد وجون با قدری سرکه واب طلا کنند
بر سوختکی اتش نافع بود وانجه خالص بود بسیار منفعت دارد جون با سر که
طلا کنند بر مجموع ورمهاء کرم وورم شیب معده بغایت نافع بود وریشهای
دشخوار زخم جون بسوزانند وشسته کنند واستعمال کنند زود بحال صلاح اورد
ومولف کوید در کوهستان یزدی باشد وزنان جهة جلاء روی استعمال میکنند

رو موا باك ميكرد اند و ابن سمجون كويد بدل ان طين مصر است وابن حسان كويد
اهل بصره طين قيموليا طين الحر خوانند و اصناف ان بسيار است ارمني و سجلماسي
و اندلسي و ارمني نيكوترين همه بود بعد از وي سجلماسي و وي فاضلتر از اندلسي
بود در معالجه و ان بغايت سفيد بود و جرم وي صلب بود و زود شكسته نكردد
و در اب حل نشود تا دير زمان و جون حل شود در وي لزوجت بيشتر بود كه در غير
وي و اندلسي دو نوع بود يكي سفيد و يكي سياه و انجه بغايت سفيد بود در معالجه
مستعمل كنند و انجه سياه بود بد بود و تصرف در ان نشايد كرد ومحمد بن عبدون
كويد طين الحر الخالص از رمل بود و مولف كويد كه كلي هست در نزديكي شيراز و
بشيرازي كل كرني خوانند و در طبيعت نزديك بوي بود و ابرا نيز هم بدين اسم
خوانند و ان كلي سبز رنكست جون بپوست بادام دهان كنند از بهر خوردن
لون او سرخ كرداند و طعم ان خوش بود و كمتر بريان ناكرده خورند و علي بن زين كويد
طين الحر سرد و خشك بود و كمتر بريان باعتدال نيكو بود جهة مجموع جراحتها و اكر
با سركه بر كزكي زنبور طلا كنند درد ساكن كرداند طين فارسي بهترين ان سرخ بود
و بشيرازي وي را كل سرشوي خوانند و طبيعت ان سرد و خشك بود در دشش را نافع
بود جون دو مثقال از وي مستعمل كنند و كويند مضر بود بمثانه و مصلح ان اب سرطانات
بود طين اصفر طين الصنم خوانند و ان از موضعي كه نزديك قسطنطينيه است ميان
دو كوه ارند و لون ان زردي تيره رنك بود و در انجا رهبانان بر ين كل مهري نهند و ان
طلسم كسي ندانند خواندن و ندانند كه جيست بغير از ايشان و اكر كسي ديكر بسازد از
طلسم بشناسند و ان عزيز بود طبيعت ان سرد و خشك بود بر ورمهاي كرم طلا
كردن نافع بود و خون رفتن باز دارد جون بياشامند و وي در قبض خون
از همه طينها فاضلتر بود طين الحر صفت ان در طين قيموليا كفته شد طين
بلد المصطكي كل جزيره مصطكي طين حيا خوانند و حيوس هم خوانند و
ديسقوريدوس كويد نيكوترين ان بود كه سفيد بود و بلون خاكستر مايل بود
و اين كل دقيق بود و صفايح داشته باشد و بارهاي مختلف شكل بود و جون
در حمام خود را بدان بشويند روي و مجموع بدن را جلا دهد و فاضلتر از ادويه

بود

كه جهة ريشها كه از سوختكي اتش بود مستعمل كنند طين افريطيس مضعف
ترين طينها بود كه ياد كرده شد و مضعف حواس بود و ريشهاي جشم را نافع بود و جون
زن ابستن از خود بيا ويزد بجه نكاه دارد و وي جلا دهد بغير لذع طين
كرمي بيوناني اساليطس خوانند و معني اين اسم كرمي بود و بعضي فيو ما
فيطس خوانند و اين اسم مشتق از فرمان بود و معني ان دوا بود و اين كل از مدينه
سلوقيا تا بلاد سوريا بود و نيكوترين وي ان بود كه سياه بود مانند فحم كه از جوب
صنوبر كيرند و انجه خاكستري رنك بود نه بود و جالينوس كويد بدان سبب طين
كرمي خوانند كه در زمان بهار در اول ابتدا انكه درخت كرم ورق بيرون كند اين كل
بر درخت وي بمالند كرمي كه ورق انكور ميخورد و جشمهاي ان و درخت تباه ميشود
بكشد و ديسقوريدوس كويد قوة وي قابض و ملين و مبرد بود و در كحلها مستعمل
كنند موي مژه برويانند و جالينوس كويد جوهر وي نزديك بحجر بود طين مصري
ابليز خوانند و جالينوس كويد مطحولان و مستسقيان بسيار ديدم كه در اسكندريه
طلا كردند و نافع بود و بر ورمهاي كهن و دردهاي مزمن و بواسير طلا كردن بغايت
سود دهد طين نيشابوري طين ماكول خوانند و طين خراساني خوانند و ان
كلي است كه خام و بريان كرده خورند و بدان تنقل كنند و وي نوعي از طين الحر بود و لون
وي بغايت سفيد بود مانند اسفيداج و بشيرازي كل سفيد خوانند و طبيعت ان سرد و خشك
بود و كويند كرم بود بسبب اندك شوريي كه دارد قوة فم معده بدهد و غشي را
نافع بود و منع قي بكند و تري معده زايل كند و مقدار ماخوذ از وي يكدرم تا يكمثقال
بود و اكر زياده كنند مفسد مزاج بود و سده اورد و سنك در كرده پيدا كند و انيسون
و تخم كرفس مضرت وي باز كم كنند و صواب ان بود كه ترك كنند از بهر انكه فساد وي زياده
از صلاح است و اب رفتن دهان در وقت خواب و شهوة كلبي را عظيم نافع بود
و غثيان و كرب و هيضه را سودمند بود طين الصنم طين اصفر است و
كفته شد طين خراساني طين نيشابوري است و كفته شد طين الاحمر مغره است
و در ميم كفته شود باب الظاء
ظفر ا اوظفيره فودنج بري است و كفته شود طفيرة العجوز ثمر حسك است

وکفته شد در حا **ظلیم** ذکر النعام است و در بون کفته شود **ظلف المعز**
پوست بز سرد و خشک بود در سیوم داء الثعلب را نافع بود چون خاکستر ان
با سرکه طلا کنند و اکر سحق کنند با شراب و بر کزندکی مجموع جانوران و سباع نهند نافع
بود و اکر ببول کودکان بیزند و بر شکم ضماد کنند قولنج که از بلغم لزج و ریاح بود سود
مند بود و مسهل اب زرد بود ظلف التیس چون بسوزانند و سحق کنند و با عسل بسرشند
و باب بیاشامند نافع بود جهة کمیز کردن در جا مخواب و اکر در خانه دود کنند مار بکریزد
و اکر ظلف معز بسوزانند و سحق کنند و بر ریشها که در اعضائی که یابسة المزاج بود افشانند
نافع بود **طلخ** اسم ثمر جو در است نزد اهل عرب بقیروان و غیران **طیان**
یاسمین بری است و ببربری ایزراخوانند و بلفظی دیکر بربه دفوفه خوانند و معنی
ان عشبة النار بود و نبات وی بیشتر در بیابانها و تلها بود و مانند لبلاب بعضی
بر بعضی پیچیده بود و کل وی نزدیک بیاسمین بود و بر شاخهای وی خار بود
مانند خار کل و بیشتر بنات وی با علیق بود همیشه و از وی جدا نتوان کرد و بیخ
وی سیاه و دراز بود و در فعل مانند خربق سیاه بود بلکه حرارة وی زیاده بود کرم
و خشک بود در چهارم چون بر عضوی نهند جسم را بسوزاند زود مانند شیطرج
و چون سحق کنند و با سرکه بر بهق سفید و سیاه طلا کنند زایل کند لیکن دیر دها نکند
و چون ضماد کنند بر عرق النسا عضو را دیش کند و بغایت نافع بود و چون بیاشامند
از وی چهار دانگ درمی با هم چندان بسفایج و همچندان مقل ازرق دوازده مجلس
خلط سوداوی براند و ربو و عسر النفس را نافع بود و کل وی صداع سرد و ریاح غلیظ
از سر بکشد چون ببویند و روغن کل وی کرم و لطیف بود و محللی قوی سودمند بود
جهة لقوه و فالج و رعشه و عرق النسا و همه مرضهای سرد **باب العین**
عاقرقرحا در دمشق عود القرح خوانند و بیونانی فوریون و نیکوترین ان
بود که تیز و محرق بود و زبان را بغایت بسوزاند و فربه و غلیظ بود و چون بشکنند
اندرون ان سفید بود و ان بیخ طرخون رومی است و کویند جبلی طبیعت ان کرم
و خشک بود در سیوم و چون سحق کنند و با زیت بر بدن مسح کنند عرق براند و استرخاء
اعصاب مزمن را نافع بود و منع تولد کزاز بکند و سدهٔ مصفاة بکشاید و بلغم که در

معده

بود زایل کند و چون در دندان کیرند درد دندان که از سردی بود ساکن کند و چون
با سرکه بیزند و بدان مضمضه کنند سودمند بود جهة درد دندان و چون بخایند
بلغم را بزداید و موافق اعضائی بود که سردی بروی غلبه کرده باشد و حس ان
باطل شده باشد و حرکت و مفلوج و مصروع را بغایت نافع بود و چون بعسل معجون
کنند بلغم معده بکدازاند و مجامعت را بیفزاید در مزاجهای سرد و مزاجهای مبهوتر
و دمشقی کوید کرم و خشک بود در چهارم و اسحق بن عمران کوید سودمند بود چون
با سرکه بیزند و بدان مضمضه کنند جهه ورم ملازه و استرخاء زبان که سبب ان
بلغم بود و ابو صلت کوید چون بیاشامند دو درم از وی مسهل بلغم بود و شریف کوید
روغن وی لقوه و استرخا و فالج را بغایت نافع بود و چون بعسل بسرشند و بر قضیب
مالند بیش از مجامعت مجامعت را برانکیزد و غافقی کوید چون عاقرقرحا بکوبند
و با عسل بسرشند و بیاشامند صرع را نافع بود و اسحق کوید مضر بود بشش و مصلح
وی میویزج بود و بدل ان در غرغره فودنج و در مرضهای معده راسن بود و کوید
بدل ان دار فلفل است و عسل **عاقرشمعا** شنجار است و کفته شد **عاقول** کویند نوعی
از خرنوب است اما ابجه محقق است درخت حاج است و کفته شد **عبب** و عبعب
نیز کویند و ان ثمر کاکنج است و کفته شد **عبهر** نرجس است و کفته شود **عتم**
زیتون کوهی است و کفته شد **عجب** حب النیل است و کفته شد **عجم الزبیب**
فصحا خوانند بپارسی دانهٔ میویز خوانند طبیعت ان سرد و خشک بود در اول
و کویند در دوم شکم ببندد **عدس** بلسن خوانند و بیونانی فاقوس و وی نفاخ بود و
مرکب از قوة قابضه و جالیه و پوست وی بغایت قابض بود و بهترین وی سفید
رنک بود بهی که زود پخته شود و چون در اب کنند سیاه نشود طبیعت وی معتدل
بود در کرمی و سردی و خشک بود در دوم و کویند پوست وی کرم بود در اول و مغز
وی سرد بود در دوم و کویند در اول و خشک بود در سیوم و دیسقوریدوس
کوید ادمان اکل وی کردن تاریکی چشم اورد و با سویق بر نقرس ضماد کردن
نافع بود و با اکلیل الملک و روغن کل و سفرجل بر ورم چشم کرم و ورم پستان
ضماد کردن نافع بود و جرم عدس شکم ببندد و ان اب که عدس در وی بخته

باشند شکم براند وخناق را نافع بود وعدس مولد خلط سودا بود وخونرا غليظ کند
ودير هضم شود ومعده را بد بود ومولد رياح بود در معده وامعا واعصاب وشش وسر را
بد بود وخوابهاي اشفته نمايد وچون باهند با يا لسان الحمل يا سلق سياه يا حب الاس
يا قشور رمان يا ورق کل سرخ خشك يا زعرور يا سفرجل بپزند قوت قبض وي زياده کرده
وشکم ببندد وحدة دم را ساکن کند ومقوي معده بود وچون مقشر کنند وسي دانه ازوي
فرو برند استرخاء معده را نافع بود وچون باعسل بيا ميزند ريشهاي عميق را باصلاح اورد
وشيخ الرييس کويد خونرا غليظ کند وره انکند که در عروق روانه کردد وخلطي سوداوي
وامراض سوداوي تولد کند وبسيار خوردن وي جذام اورد وورمهاي صلب وسرطان
ونشايد که عدس با نزبيج خورند که سدة بسيار در جکر پيدا کند ومضر بود باصحاب عسر البول
ومنع ادرار بول وحيض بکند وبدترين ان نمکسود بود وکويند استسقا را نافع بود وصاحب
جدري وورمهاي کرم سود دهد چون با سرکه يا با غوره بپزند ودفع ضرر وي ان بود که با کوشت
برة فربه بپزند يا بروغن کاو يا روغن بادام وبدل وي طبيخ ماش بود **عدس مر** بشيرازي
بنو تخاله خوانند وان نوعي از عدس بري بود ووي کرم بود بول وحيض براند ومسهل
خون بود وکويند در وي ترياقيته هست وبدل وي فو تنج نهري بود وکويند بدل ان
نيم وزن ان دانه حنظل بود ودو وزن ان عدس **عدس ما** کندش است وکفته شود
عدس الما صاحب منهاج کويد کويند برسيا وشان است وصاحب جامع کويد طحلب
است وکفته شد صفت هر دو **عذبه** کويند جز مانح است وکفته شد **عرعر**
بلغة اهل نجد قضب است وکفته شود **عرعر** سرو کوهي است بشيرازي وهل
خوانند وان کوچك بود وبزرك بود ودرخت وي کرم وخشك بود وکويند کرم بود در سيوم
وخشك بود در اول مسخن وملطف بود ودخان کودن وي کزند کان بکريزند ونافع بود جهة
اختناق رحم وسده بکشايد وبول وحيض براند ودفع کزند کي جانوران بکند **عرار** بهار است
وکفته شد **عرطنيثا** مستعمل از وي بيخ وي است وانزا اهل شام مهدخوانند واهل مشرق
قليقي وبعضي غسلج خوانند بشيرازي چوبك اشنان کويند ودر الف در ادر بو صفت ان
کفته شد وبدل ان زراوند طويل است بوزن ان وفو تنج ودانه انزاج بوزن ان
عروق لاصق بپارسي بيخ کبر کويند وبهترين وي باريك بود وطبيعت ان کرم وخشك

بود مسهل بلغم بود ومقوي معده ومقدار نيم مثقال مستعمل بود ومضر بود بمثانه ومصلح
وي عسل بود وبدل ان در ادويه سبز رنك يکدرم حلتيث با سکنجبين بود **عروق الصفر**
عروق الزعفران وعروق الصباغين نيز کويند وان دو نوع است بزرك وکوچك ووي
بپارسي زردچوبه کويند وبعربي هرد کويند ونوع کوچك کويند ماميران است وکفته شود — وي م
وطبيعت دار زرد کرم وخشك بود تا سيوم وکويند در دوم در وي جلايي قوي بود و
خايدن وي درد دندانرا نافع بود وعصارة وي روشنايي چشم بيفزايد وسفيدي
ببرد وچون با شراب سفيد وانيسون بياشامند يرقان که از سدة جکر بود سود دهد
واکر بکوبند وبر ريشها انشانند خشك کرداند واکر در چشم کشند قوت باصره بدهد
وبدل وي نيم وزن وي ماميران بود وکويند نيم وزن ان عاقرقرحا **عروق حمر**
فوه است وکفته شود **عروق بيض** مستعجل است وکفته شود **عرق الکافور** زرنباد
است وکفته شد **عرق يابس** قلقونيا است وکفته شود **عرن** انچيزيست که زياده
مي شود وظاهر ميکردد نزديك زانوي اسب وسمهاي وي وعرب انرا عظم السبق
خوانند ديسقوريدوس کويد چون بکوبند وسحق کنند وباسرکه بياشامند صرع
را زايل کند ودر مداواي کزندکي جانوران مستعمل کنند وکويند نيم درم ازوي
چون بخور کنند کسي را که تب ربع بود ازوي زايل شود **عرصم** اسمي يمني است
بادنجان بري را وبعضي حدق خوانند وکفته شد **عروق دارهم** اصل السوس است
وکفته شد **عرم** ماهي است که اهل مغرب سردين خوانند وبيوناني سمارديس **عرصف**
کمافيطوس است وکفته شود **عرمض** نوعي از کنار است وانرا کنار نرخوانند وبر
نمي دهد وخارهاي دراز داشته بود مانند منقار مرغ وبعضي مانند قلاب کج بود
عرف نزديك اهل مغرب خوص خوانند ودوم خوانند وبلغة اهل نجد قضب خوانند
وکفته شد هم درين باب **عرطب** حسك است وکفته شد **عرفج بري** بلمون است وکفته
شد وان نوعي از يتوعات است واسهال وي مانند اسهال يتوعات بود **عزيز الکبير**
قنطوريون غليظ است وکفته شود **عزيز الصغير** قنطوريون دقيق است وکفته شود
عسا لبخ لف الکرم است وکفته شود وبپارسي بنجه رز خوانند **عسل لبني**
ميعه سايله است وکفته شود **عسل النخل** بهترين وي ان بود که صادق الحلاوه بود

وخوشبوي وسفيد بود وكويند فاضلترين عسل ان بود كه بسرخي مايل بود دبيعي بود
وبعد ازان صيفي اينجه شتايئ بود بد باشد ونوعي از عسل خريفي بود كه ان جون
ببويند عطسه اورد وان نشايد كه خورنده وكويند بوييدن ان غشي اورد وعرق
سرد وعقل زايل كند وجون بخورند البته عقل زايل كند وعرق سرد اورد ومداواي
وي بقي كنند بعد ازانك ماهي نمكسود وسداب جند نوبت خورده باشد تا معده
پاك كند بعد ازان تفاح مز وكمثري بخورد وحكم نوعي ديكر عسل بود كه حكم وي
حكم شوكران بود وهمان علامتها حادث شود ومعالجة ان جون معالجة شوكران
كنند واينجه عسل نيكو بود طبيعت ان كرم وخشك بود در دوم ودسيقوريدوس
كويد بقوة جاليه رطوبات از قعر بدن بكشد ومنع عفونة بكند وجون باشبث
تر بيزند وبر قوبا مالند زايل كند واكر با قسط بر كلف مالند زايل كند وجون تنها
بمالند شبش بكشد ودفع كند واكر با نمك اندراني سوده بياميزند ونيم كرم در كوش
جكانند درد كوش ودوي ان زايل كند وجون بدان تحنك كنند يا غرغره ورم حلق
وورم عضله كه در جانب زبان وحنك ولوزتين كه بشيرازي انرا كوشك خوانند
وخناق بلغمي را نافع بود وبول براند وجون كرم كرده با روغن كل بياشامند سرفه
را موافق بود وكزندكي جانوران را وكسي كه افيون خورده باشد يا فطر جون لعق كنند يا
بياشامند نافع بود وكزندكي سك ديوانه نيز واكر با نمك بر سياهي كه از ضربي بر اعضا بيدا
شود بمالند زايل كند ومنصوري كويد زود مستحيل شود بصفرا وبلغم را دفع كند وبيران
وسرد مزاجانرا نافع بود ودر تابستان مزاجهاي كرم را مضر بود ورازي كويد هيج معالجه
جهة لثه ودندان در تنقيه وجلا ودر كوشت رويانيدن لثه به از وي نبود وجسم
مرده را نكاه دارد واكر بانكشت سنون سازند دندانرا سفيد كند وصحت ان نكاه دارد
وشريف كويد جون با روغن كل بر ريشهاي شهدي ومجموع ريشهاي بلغمي شور بمالند
زايل كند ومجربست وجون با ادويه خلط كنند كه در وي جلائي بود جشم را روشن
كرداند وقوة باصره بدهد وجون با اردجواري بسرشند وبر سر ورمهائي كه بخته بود نهند
بكشايد وجرك ان بكشد وجون بازراوند طويل يا كرسنه بسرشند كوشت بر جراحتهاي
عميق برويانند واكر حب محلب وبادام تلخ وارد جوجاوي اضافة كنند وبر بدن طلا كنند

عرق براند وجون باب بياشامند سينه را از فضلة كه بود پاك كرداند وشهوة مجامعت
برانكيزد وبغايت مفلوجانرا نافع بود وجون كف نكرفته باب بياشامند شكم براند وجون
ادويه برص وبهق بدان بسرشند جلاء ان زياده كردد وجون باب بياشامند ريش روده
را پاك كرداند ومطبوخ وي سموم را نافع بود وخون نيك ازوي متولد شود خاصه در زمستان
وجوانانرا مضر بود وكسي كه بروي مرار غلبه كرده باشد وتشنكي وجون بسيار خورند قي آورد
ومصلح وي رمان مز بود وحماض اترج ورب فواكه وبدل ان ميبختج شيرين بود
عسل الطبرزد والقصب كرم تر بود در اول وعسل قصب شكم براند وعسل طبرزد شكم
نراند وعسل طبرزد بپارسي شيره نبات خوانند وازان قصب اينجه اول زني شكر كيرند
عسل البلادر منفعت ان در بلادر كفته شد وصنعت يك نوع كفته شد واينجا نيز كفته شود
اكر غير ان نوع خواهند مانند روغن كندم ونخود كيرند شيشه را در كل حكمت كيرند وبلادر
را دران اندازد بعد ازانك سرهاي وي بركنده باشند واتش بر پشت شيشه اهسته بر
افروزد بعد ازانك سرنكون نهاده باشد وقدري موي اسب يا ليف خرما بر سر شيشه نهاده
باشد تا عسل از وي بيرون چكد وبردارد وبوقت حاجت استعمال كند ومولف كويد اينجه
بي اتش كيرند بهتر بود بكيرد بلادر وبشكافد وهر دو دست را بمغز كودكان خاييده بمالد وان
بلادر را در دست بمالد وبكارد عسل وي از دست حاصل ميكند ان مقدار كه خواهد وهر زمان
كه دست را پاك كند ديكر مغز كودكان خاييده در دست بمالد وبلادر شكافته در دست بمالد
تا عسل بدست جسفد وبكارد حاصل ميكند ان مقدار كه خواهد واين نوع بهترين انواع است
ومولف جند نوبت خود امتحان كرده وهيج مضرة نرسيده عسل داود او ماليا است وكفته
شد عشرق بزر المرو است وكفته شد عشرق صاحب منهاج كويد درختي اعرابي
يماني بود وان يكي از ينوعاتست وثمر ويرا خريع خوانند وفقاح وي مانند فقاح
دفلي بود وكويند نوعي از وي هست كه اكر در سايه وي بنشينند كشنده بود وطبيعت ان
كرم بود در سيوم وخشك بود در جهارم ودر وي قبضي باعتدال بود ولبن وي بر قوبا
وسعفه طلا كردن نافع بود وباعسل جهة قلاع كه در دهن كودكان حادث شود مفيد بود و
شكم براند ومضعف احشا بود ولبن وي سه درم كشنده بود وسكر وي در سين كفته شد
عشقه نوعي از لبلابست وكفته شود عصاب شيطرج است وكفته شد عصيفره

بزبان بغدادي و موصلي خيري زرد است و گفته شد انواع ان عصفر بپارسي خسق
گويند و باصفهاني كاويشه و رنگ زعفران نيز گويند و ان دو نوع بود بري و بستاني و طبيعت
بستاني گرم است در اول و خشك است در دوم و بري گرم و خشك بود در سيوم و وي معتدل بود با النفلج
كلف را زايل كند و با سركه برص و با ماليدن نيكو بود و ورمهاي گرم و با عسل جهة قلاع كه در دهن
كودكان بود زايل كند چون بدان بمالند خاصه بري وي و جالينوس گويد بدل وي
زهرة الملح است عصبه صاحب منهاج گويد جمسفرم است و گفته شد و صاحب جامع گويد
لبلابست كه بيوناني قسوس خوانند و گفته شود صفت ان عصي الراعي بطباط خوانند و بزبان
دارو هم گويند و بشيرازي كسته خوانند و بلفظي ديگو سرخ مرد و ان دو نوع بود بز و ماده
و بهترين ان بستاني بود سرخ رنگ كه بسياهي مايل بود طبيعت ان سرد است در دوم و گويند
خشك است در سيوم و گويند ترست و ان قابض بود منع خون رفتن بكند و طبيعت ببندد و بر
اورام دموي و حمره و نمله ضماد كردن نافع بود و جراحتهاي تر را باصلاح اورد و عصارهٔ وي
چون در گوش چكانند كرم گوش بكشد و ريش انرا خشك كند و درد زايل كند و اگر زن فرزجه
ازوي بخود بر گيرد قطع سيلان مزمن از رحم بكند و چون اب وي بياشامند جهة نفث دم
كه از سينه بود نافع بود و تقطير البول را سود دهد از بهر انكه ادرار بول محكم كند و قولنج را نافع
بود و مقدار مستعمل ازوي ده درم بود و چون با شراب بياشامند گزندگي زهردار را نافع بود و چون
بيش از امدن تب بيك ساعة بياشامند نافع بود جهة تب ادوار و اسحق گويد مضر بود بشش و مصلح
وي صندل بود و بدل وي عنب الثعلب عصب بيوناني نوارس گويند و گفته شود عصفور
بپارسي گنجشك خوانند نيكوترين ان فربه بود و انچه در خانها فربه شود بد بود كه از ان
اجتناب كنند كه خوني بد ازوي متولد شود و طبيعت ان گرم و خشك بود در سيوم گوشت وي
صلب تر از گوشت دراج بود باه را زياده كند خاصه دماغ وي و ابو العلا بن زهر گويد نافع بود
جهة استرخاء و فالج و لقوه و انواع استسقا و مجامعت را زياده كند ليكن محرور مزاج را
موافق نبود و اگر بخورد دمي يا ديگر سكنجبين ترش بر سر ان خورد و سرد مزاج را موافق
بود و وي مضر بود برطوبة اصلي و خلطي صفراوي ازوي متولد شود و اولي ان بود كه بروغن
بادام بريان كنند و اگر با موي مطبخ كنند گويند زود تر بكذرد كه بريان كرده و بايد كه قطعا
استخوان وي نخورند كه بسج در موي و امعا پيدا كند عصاره ماميثا شياف ماميثا خوانند

بهترين

بهترين ان بود كه زرد و سبك عمل رهبانان كه در نواحي موصل سازند و طبيعت ان
سرد و خشك بود و ورمهاء گرم تحليل دهد و حرارة ان بنشانند و در چشم كهن و نو را نافع بود و صفت
وي چنانست كه اب وي بگيرند و بجوشانند تا غليظ شود و شياف سازند و بدل ان حضض بود
باپوش در بندي عصاره خشخاش اسود افيون است و گفته شد عصارة المثلث عصاره السوس
است و رب السوس خوانند طبيعت ان معتدل بود در حرارة و رطوبة و درو وي قبضي اندك بود
خشونة قصبهٔ شش را نافع بود و ريش مثانه و تشنگي قطع كند و قوة ادويه حاره و
حاده بشكند و بدل ان دو وزن ان بيخ مهك بود عصارة القرظ اقاقيا است و گفته
شد عصارة الغافق بگيرند غافت تر و بكوبند و اب ان بگيرند و در افتاب نهند تا منجمد
گردد و بردارند و استعمال كنند و در غايت تلخي بود مانند صبر و طبيعت ان سرد و خشك بود
و ملطف و مقطع جرب و حكه را نافع بود چون با اب شاهترج و سكنجبين بياشامند و نافع
بود بتبهاي كهن و درد جگر را و مقدار ماخوذ ازوي تا يك مثقال بود و گويند مضر بود با نثيين
و مصلح ان مصطكي بود و بدل ان سه وزن ان ورق سماق بود و گويند سه وزن ان
غافت عصاره لحية التيس بهترين ان تازه بود صنعة ان مانند صنعة غافت
است كه گفته شد و طبيعت ان سرد و خشك بود در دوم و نفث دم و سحج را نافع بود
و مقدار ماخوذ ازوي يك مثقال بود و اگر ضماد كنند بر عضوي مسترخي قوة ان بدهد
و اسحق گويد مضر بود بكرده و مصلح ان ماء العسل بود و بدل ان اقاقيا عصاره قثاء الحمار
گرم بود در سيوم مغثي بود و غثيان عظيم پيدا كند تا حدي كه بخناق كشد و غشي و افتادن
اورد و مداواي وي بقي كنند و انچه در مداواي كسي كه كندش خورده باشد و صنعة ان در باب
قاف در صفت قثاء الحمار گفته شود و بدل ان عصاره بيخ سوقا و سراست عصاره افسنتين
صنعت ان مانند غافت است كه گفته شد و طبيعت ان گرم و خشك و مسخن و مقبض بود بتبهاي
كهن را نافع بود و سدهٔ جگر بگشايد و مقدار ماخوذ ازوي تا يكدرم شايد و مره صفرا از معده
پاك كند و مصلح وي ربوند بود و گويند بدل ان سه وزن ان ورق آنست عصاره
انبرباريس سرد و قابض بود حرارة جگر و معده و ورمهاي ان را نافع بود و قوة هردو
بدهد صنعة ان بگيرد زرشك تر خوب رسيده و اب ان بگيرد و صاف كند و بجوشانند
تا غليظ شود و بر روي كاغذ كنند تا رطوبتي كه باقي بود نشف كند يا در افتاب نهد تا تمام

شود و بوی وی کاغذ کند تا رطوبتی اگر زرشک تر بود خشک وی را در آب بجوشانند و بپالاید
و صافی کند یا بآفتاب نهد تا تمام شود یا بآتش چنانکه گفته شد و بدل آن دو وزن آن
زرشک بی دانه بود **عصارة الکرنب** گرم بود در درجه دوم **عصارة الرمان** اسحق
گوید گرم بود در دوم **عصارة آذان الفار** گرم بود در دوم **عصارة بخور مریم** گرم بود
در دوم **عصارة ورق الغرب** سرد بود در سیوم **عصارة شقایق النعمان** گرم بود در سیوم
بدل آن عصارهٔ بخور مریم بود **عصارة البنج** بدل آن عصارهٔ عوسج است **عصارة**
عصارة بخ الجوز گویند بدل آن مرزنگوش است **عصارة الطراثیث** سرد و خشک و قابض بود
و بدل آن عصارهٔ قرظ است که آن اقاقیا بود **عصفور الشوک** و عصفور السیاح نیز
خوانند و آن طرو علو دقطر است و گفته شد **عضایه** و عضا نیز گویند و آن ضب است
و گفته شد **عضرس** خطمی بری است و گفته شد **عضاه** در لغت اسمیست که واقع شده است
بر هر درختی از درختهای خاردار مانند عوسج و قتاد و قرظ و سدر و امثال آن **عضل**
فاضلترین گوشت مواشی و نیکوترین عضله است که بشیرازی مشک خوانند و زود
تر هضم شود بواسطه اعتدال رطوبت که عصب با وی آمیخته است **عطفل** صنوبران
است و گفته شد **عطب** قطن است و گفته شود **عطارد** سنبل رومی است و گفته شد
عطشان نباتیست که بیونانی انزادیسافوس گویند و گفته شد **عظام** سوخته وی
محلل و مجفف بود و گویند استخوان آدمی صرع را مفید بود و جالینوس گوید خیلی کسان
با استخوان سوخته از صرع و درد مفاصل شفا یافته اند و استخوان کهن چون بسوزانند
نافع بود جهة ریشهائی که در اعضایی که مزاج وی خشک بود مانند ذکر و انثیین و امثال
آن و شریف گوید چون بپزند استخوان پوسیده بسرکه و طبیخ آن بسر ریزند قطع رعاف
بکند و چون سحق کنند استخوان پوسیده ریزیده که در دیوارها بود و بگلاب بسرشند
و بر ریشها ضماد کنند نافع بود و چون سحق کرده بماء الشعیر بسرشند و طلا کنند بر آثار آبله
و غیر آن زایل کند و کعب تیس چون بسوزند و خاکستر آن با سکنجبین بیاشامند ورم
سپرز بگدازاند و چون با عسل بیاشامند باه را برانگیزد و چون استخوان ران گاو
بسوزانند و خاکستر آن با عصارهٔ عصی الراعی بیاشامند قطع نزف دم بکند و شکم رفتن را
سود دهد و اگر استخوان مرده سحق کنند و بخوردن صاحب تب دهند چنانچه نداند نافع بود

ومجرب

و مجربست و عافقی گوید که خاکستر استخوان سوخته چون سحق کنند با سرکه و بر سوختگی
آتش ضماد کنند سودمند بود و در خواص آورده است که دندان کودک آنچه اول بیفتد پیش
از آنکه بر زمین رسد در صحیفهٔ نقره گیرند و بر زن آویزند منع آبستنی بکند و اگر
استخوان آدمی مرده بر اسب آویزند دردی که داشته باشد از وی زایل گردد و با صاحب
تب ربع بندد نافع بود و اگر جبیرهٔ ناخن ده کانز بسوزانند و آن خاکستر بخوردن وی
دهند محبت و الفت در دل آنکس پیدا گردد و اگر دندان آدمی و استخوان بر بالای سر هد در
شب سر خفته نهند مادام که نهاده بود بیدار نشود و از دندانها که از جانب راست هنک
بود بگیرند و بر بازوی راست مرد بندد قوت مجامعت را زیاده کند و اگر دندان پیش
روباه بر مصروع آویزند صرع را زایل گرداند و اگر کلهٔ سر آدمی مرده کهنه شده در برج
دفن کنند کبوتر زیاده گردد و بسیار شود و اگر استخوان پهلوی کفتار بر صاحب شقیقه
بیاویزند نافع بود از ران راست بر راست و از ران چپ بر چپ و همچنین ناب بر ناب و خرس
بر خرس و گویند در طرف بال خروس دو استخوان هست که سوراخ دارد و اگر از آن راست
بر صاحب تب دایم آویزند شفا یابد و هر دو استخوان چو بر آدمی یا بر بهایم آویزند
منع تعب و شکستگی بکند و دقیانوس گوید که ناب کلب یعنی دندان نیش سگ بگیرند و
در پاره پوست بندند و در بازو بندند ایمن باشند از سگ دیوانه و در خواص ابن زهر
آورده که ناب سگ چون بر کسی بندند که در خواب سخن گوید دیگر نگوید و اگر بر کودک
آویزند دندان وی بی زحمت بیرون آید و اگر بر صاحب یرقان بندند نافع بود و فی الجمله
چون با خود دارند سگ بر ایشان بانگ نکند **عِظلم معا** درخت نیل است و نیل از عصاره
ویست و برگ آنرا وسمه خوانند و کتم نیز گویند و گفته شود **عَفَص** بپارسی مازو گویند
و بهترین وی آن بود که سبز بود و سوراخ نداشته باشد و آنرا انفاقالیس خوانند و آن
غوره بود و آنچه رسیده بود سرخ رنگ او ست و بزرگ بود این نوع ضعیفتر از سبز بود
و سوختن وی یا بآتش بود یا بزیت بسوزانند تا سوخته گردد از سیاهی وی خضاب
نیکو بود و طبیعت وی سرد بود در دوم و گویند در اول و خشک بود در سیوم و گویند
در دوم و بغایت قابض بود و چون تنها بپزند و سحق کنند و مانند ضماد بنهند بر ورم
و ریمی که باشد در دبر بیرون آمدن مقعد نافع بود و چون بسوزانند قطع خون رفتن

بکند واولی ان بود که بر روی اتش تشویر کنند ودر شراب اندازند باسرکه خون را
ببندد وجون باسرکه برقو با طلا کنند زایل کند وآب وی خضابی بود موی را وجون
وی را بسایند و بر کوشت زیادة افشانند بخورد ومنع رطوبت که روان بود از لثه ولهاة
بکند وقلاع را نافع بود خاصه کودکان را وجون سحق کنند ودر غذا یا آب کنند اسهال کهن را
بازدارد وقوة معده ضعیف بدهد وانچه در اندرون مازو بود در سوراخ دندان نهند درد
ساکن کرداند ودر طبیخ وی نشستن جهة بیرون امدن مقعد ورحم وسیلان رطوبات
که از رحم روانه بود وکهن شده باشد عظیم سودمند بود وجون بغایة سحق کنند ودر بینی
دمند خون رفتن بازدارد وجون باسرکه سحق کنند وطلا کنند برسیلان که در دهان بیدا
کردد زایل کند واکر باسرکه بیزند و برجمره طلا کنند در ابتداء سودمند بود ومنع غلبه
بکند وواجب ان بود که جون خواهند که بیاشامند امساک سیلان معصوص ببعض نیمبرشت
یا ببضع عزبي در آب حل کرده تا مضرة بخلق نرساند وبدل ان ثمر الطرفا بود بوزن آن
وکویند عفص وجفت بلوط وحب الاس وقشور رمان ومیلج زرد وثمرة الطرفا ودادی
وداوی همه مانند یکدیکرند در طبیعت **عقار** ادم کویند مغاث است وکفته شود
عقیق ارسطوطالیس کوید اجناس وی بسیارست ومعدن وی بسیار است در بلاد
یمن وساحل بحر روم ونیکوترین ان بود که بغایة سرخ وشفاف بود وانچه سوخته کنند سرد
وخشک بود وقوة جشم بدهد وخفقان را نافع بود وقوة دل بدهد ودندانرا که متحرک
بود محکم کرداند واکر انکشترین عقیق در انکشت کنند وبرابر خصم روند خصم وی عزو
نشنید وقطع خون رفتن بکند از هر عضو که باشد خاصه زبانی که خون ازوی روانه بود
واکر خرد کرده سنون سازند خون رفتن بن دندان بازدارد وزنک ببرد ودندانرا اسپید
کرداند جلایي تمام بدهد خاصه با مروارید وبسد **عقربان** اسقولوفندریون است
وکفته شد وبپارسي زنکی دارو کویند **عقرب** بپارسی کزدم خوانند وبیونانی سقربیوس
وخرساوس وبهترین وی نر بود ونشانه نران بود که ضعیف ولاغر بود ونیش وی
ستبر بود وماده فربه وبزرک بود ونیش وی باریک بود وطبیعت وی سرد وخشک بود
واکر در زیت بجوشانند وآن زیت در کوش جکانند درد ساکن کند واکر خورد کنند و بر
کزندکی وی نهند درد زایل کند واکر بریان کرده بخورند همین عمل کند وشریف کوید

اکر

واکر خاکستر وی در جشم کشند ضعیفی جشم را نافع بود وجون سوخته وی سحق کنند و
با نیم وزن ان سرکین موش بیامیزند ودر جشم کشند تیزی جشم زیادة کند وجرب از ازایل
کند واکر عقرب بزرک سیاه خشک کرده سحق کنند باسرکه وبر برص طلا کنند شفا یابد وجون
در زیت بسوزانند تا سوخته کرده وریشها که دیر نیک شود ان روغن در ان بمالند وعقرب
سوخته سحق کرده بدان فشانند در حال صحت وصلاح بازاورد وعبد الرحمن بن الهیثم
کوید که جون بکیرند یک عقرب وباید که سه روز یا جهار روز از ماه باقی باشد ودر شیشه
کنند روغن زیت بر سر ان کنند وسر ان محکم بکیرند ورها کنند تا زیت قوة وی بکیرد جهت
درد پشت وانرا استعمال کردن نافع بود وکویند این روغن بر بواسیر ظاهر مالند خشک کرداند
وبیندازد واکر عقرب مرده در خرقه بندد وبر زنی که دایم بچه می اندازد او بزند دیکر بچه
نیندازد ومحفوظ ماند بفرمان خدای عز وجل وابن ماسویه کوید اولی ان بود که عقرب را بسوزانند
باندکی کبریت وشیخ الرئیس کوید صفت سوختن وی جنانست که شیشه سبز در کل
حکمت کیرند وعقرب را در ان کنند در تنوری کرم نهند یک شب یا کمتر وبامداد برکیرند
وابکینه به از خزف که آن نا نشف بود واخذ بکند وصاحب منهاج کوید که صفت سوختن
وي جنانست که بکیرند دیک مسین ودر خمیر کیرند وسر ان بکل بکیرند ودر تنوری نهند
که جوب رز در ان سوخته باشند وآتش بیرون آورند وسر تنور بنهند نیکو ویک شب
رها کنند وروز دیکر بیرون ارند ودر ظرف ابکینه کنند وبوقت حاجت مستعمل کنند ومنفعت
خاکستر سوخته وی انست که سنک کرده ومثانه بریزاند ومقدار ماخوذ ازوی دانکی
ونیم بود واکر نیم درم ازوی بیاشامند کزندکی مار را نافع بود وصاحب منهاج کوید جون
در زیت بسوزانند وان زیت در موضع داء الثعلب طلا کنند البته موی رویاند وکویند بجربت
واسحق کوید خوردن وی مضر بود بشش مصلح وی تخم کرفس وکل ارمنی بود **عقرب بحری**
زهراوی کوید عقرب دریایی ان ماهی کوجک است تیره رنک که بسرخی زند ودر سروي
خاری سفید بود که بدان می زند وجسم وي خارناک بود وسر وی بزرکتر از بدن بود
واز کزندکی وی همان الم سخت که از عقرب میخوانند زهر وي موافق بود جهة نزول آب
در جشم وشبکوری وقرحه که عارض میشود در جشم وانرا لوقوما خوانند **عقار کوهان**
وعقر کوهان عاقرقرحا است وکفته شد **عقار** خمرست وبپارسی شراب کوید ودر خلاصه

عقید العنب مینحتج کویند ورب العنب نیز عقید العنب خوانند وبشیرازی دوشاب انکوری خوانند ومثلث نیز نوعی ازانست عقعق صلصل کویند وعکه نیز خوانند وبشیرازی قالبخه کویند وبپارسی کالبخه کویند عقاب مرغیست بپارسی بپارسی آله خوانند کوشت وی کرم وخشک بود جون بخورند بمنزله کوشت کاو بود وزهره وی جون در جشم کشند نافع بود جهت ابتداء نزول آب وروشنائی بیفزاید وجون بر روی بخور کنند اختناق رحم را نافع بود وسرکین وی برکلف وبثرهاکه در روی بیدا کردد لطوخ کنند زایل کند وکویند محلل خنازیر بود عکوب حرشف است وکفته شد وبپارسی کنکر کویند عکنه لعبة بربری خوانند وان مورنجان است وکفته شد ودر مصر عکنه خوانند ودر اندلس سورنجان ودرعراق لعبة بربری خوانند عکبر ابن سمجون کوید وسخ الکوراست ومولف کوید وسخ الکور بپارسی مومیائی نحل کویند وبشیرازی برمو خوانند وبعضی کویند عکبر حبریست که درمیان عسلی باشد وبپارسی انزاد ارو میخوانند وعکبر بغایت کرم است وکویند بسیار امتحان کردیم جهة شکستکی اعضاء وازجای افتادن ودفع خون همان عمل مومیائی معدنی میکند وشربتی یکدرم یاده درم عسل یاقند یانبات بشربت نیم کرم بیاشامند نافع بود وکویند عکبر جیزیست که در میان عسل بود وبشیرازی انزاد ارو خوانند جنانچه ذکر کرده شد ومولف کوید مسکن نحل انزا از بهر خورش خود بجکان می اورد وازمجموع کلها وان الوان باشد زرد وسرخ وسفید وبنفش وبغایت تلخ بود واکر درمیان عسل بود تباه کند وصفت وسخ الکور کفته شود عکر الزیت بپارسی دردی زیت کویند وبهترین ان کهن بود وطبیعت ان کرم وخشک بود در دوم نافع جهة باد سخت که نزدیک سبرز بود ودر جشم کشیدن محلل اب نزول بود ومجموع جراحتها وریشهاء ناصور که در بدن بیدا شود نافع بود ودیسقوریدوس کوید جون در طرف مس قبرسی بیزند غلیظ شود ومثل عسل باشد بردندان خورده بمالند بیند ازد واکر باخام الاون بیامیزند یانقیع ترمس وبرمواشی لطوخ کنند جرب ایشان را زایل کند واما بخه تازه بود جون کرم کنند وبرنقرس بمالند نافع بود عکر دهن السوسن بپارسی دردی روغن سوسن کویند وجون در جشم کشند محلل آب نزول بود علیت بپارسی درکویند ویونانی باطس

وبشیرازی

وبشیرازی توث ویرا توت سکل خوانند ونوعی ازان علیق الکلب خوانند وکفته شود وعوسج هم نوعی از علیق بود ونیکوترین عصاره وی ان بود که در آفتاب خشک کرده باشند وطبیعت ان سرد وخشک بود وورق ان واطراف جون بپزند خضابی نیکو بود موی را وجون بیاشامند شکم را ببندد وقطع سیلان رطوبت کهن از رحم بکند وموافق بود درکزندکی حیوانی که ویرا فوسطس خوانند وان ماریست که شاخ دارد وورق وی جون تر بود بخایند قلاع وریشهایی که در دهان بود زایل کند وجون خشک کردد خشکی وی زیادت کردد وکل وی همان قوة که در شجر ویست در کل وی موجودست بعینه وبیخ وی سنک کرده بریزاند جون بر وورق وی ضماد کنند نمله وریشهاء ترکه در سر بود زایل کند وناخنه که در جشم بود وبواسیر که در مقعد رسته بود وبواسیر که خون ازوی روانه بود نافع بود وجون ورق وی بکوبند وبرمعدهٔ علیل نهند که ضعیف شده باشد وماده ازوی روانه باشد نافع بود وعصارهٔ ثمر وی جون بغایت رسیده باشد درد دهن را مفید باشد وجون ثمرهٔ وی نابخته بخورند شکم را ببندد وکل وی جون با شراب بیاشامند شکم را ببندد وشریف کوید جون بکوبند ورق وی واطراف وی تازه وضماد کنند سعج را وادرار شر را سود دهد وازوی شیاف سازند نافع بود از جهة همه علتهایی که در جشم بیدا شود بغایة کمال نافع بود وصفت ساختن وی انست که تازه وی بکوبند وبفشارند وصافی کنند وبصلایه سحق کنند تاغلیظ کردد وصمغ عربی حل کنند وصافی کنند ومخروج کنند باآن اندکی وشافه سازند بوقت حاجة مستعمل کنند علیق الکلب علیق القدس خوانند وبشیرازی درخت سکل خوانند وثمر وی را سکل خوانند ودراندرون وی مانند پشم بود وکل وی را ورد السیاح خوانند ونسرین السیاح ویونانی اقریطش ماطش وثمر وی جون رسیده بود سرخ کردد وجالینوس کوید که ثمر وی بغایة قابض بود وورق وی اندک قبض داشته باشد واولی ان بود از ثمر حذر کنند بسبب انچه دراندرون وی بود مانند پشم که مضر بود بقصبه شش ودیسقوریدوس کوید که ثمر وی جون خشک کنند وانچه دراندرون وی بود بیرون کنند هیج مضرت بقصبه شش نرساند وباشراب بپزند شکم را ببندد وبول هم ببندد وبدل ان شوکة المصریه بود علف رطبه است وکفته شد وفصفصه نیز کویند وبپارسی اسبست کویند علسی مقر خوانند وبپارسی صبر کویند علق بشیرازی درن خوانند وباصفهانی دیوجه وبلفظی دیکر

ذلوی ودر خواص آورده اند که جون بخور کنند در دکان ابکینه که هر جند ابکینه که باشد
شکسته کردد وشریف کویدکه جون برموضعی نهندکه خون فاسد بود قایم مقام حجامت بود
خاصه کودکان وزنان وبرریشهاء بدو سعفه وقوبا نهند خون فاسد بکشد وجون
بسوزانند وخاکستران با سرکه بسرشند وطلاکنند بر موی زیاده که درجشم بود بعد ازانکه
برکنده باشند دیکر نروید علک هر صمغی که ازا توان خایید علک خوانند وعلک الانباط
صمغ البطم است وکفته شد وطبیعت ان کرم وخشکست در اخر درجهٔ دوم وکویند تراست
وبهترین ان سفیدی بود بزردی زند ودر طبیعت نزدیک بمصطکی بود وعلک رومی مصطکیست
وکفته شود وصمغ البطم درکوشت رویانیدن در ریشها مانند راتینج بود ودر مرهمها
بدل وی کنند واسحق کوید مضر بود بعصب واصلاح ان بعسل کنند علک یابس قلفونیا
خوانند وان نوعی از راتینج بود وکفته شد وبپارسی زنکباری کویند علقم کویند
قثاء الحمار است وکویند حنظل وانجه تلخ بود انرا علقمه خوانند بپارسی [علش] کاسنی ودرهندبا
کفته شود علجان نباتیست که انرا قراح خوانند وکفته شود وبپارسی مکه کویند
عمرود کرفس است وکفته شود عملج نوعی از خربزه است که کوشت وی سرخ بود
وسبز بود وهمجنان با پوست خورند وانرا خربزهٔ زمستانی خوانند وصفت بطیخ کفته شد
عمار رنداست وکفته شد آس نیز کویند وبپارسی مورد کویند عنب بپارسی انکور کویند
وسفید وی بهتر از سیاه بود ونیکوترین ان رازقی ومثقالی بود پوست انکور سرد وخشک
بود وکوشت وی کرم وتر بود ودانهٔ وی سرد وخشک بود در دوم وانکور غذایی نیکو دهد
وقوت بدن بدهد وانجه رسیده بود ضرر وی کمتر بود وغذاء نیکو بیشتر از غذای عصیر
وی بود وزود فربهی آورد وخون نیک ازوی متولد شود وسینه وشش را نافع بود وپوست
وی هضم نشود وانکور همه مضر بود بمثانه وتشنکی آورد ومضر بود بجکر وسپرز
که غلیظ بود ودفع تشنکی بر رمان مز کنند وصاحب منهاج آورده است که انکور
انجه در روز جیده باشند بهتر ازان باشد که روز جیده باشند عنب الثعلب فنا خوانند
در برق وثلثان نیز کویند وبپارسی روباه تریک وسک انکور نیز کویند وبلفظی دیکر
طولیدون وروبا نیز کویند وبهترین ان زرد تازه باشد وطبیعت ان سرد بود در اول
وکویند در دوم وکویند کرم وتر بود ورمهاء کرم را در اخر ضماد کنند نافع بود وباسفیداج

برى كويند

وروغن

وروغن کل بر غله وجرم ضماد کنند سود دهد وباب وی غرغره کردن ورم زبان را نافع
بود ویکمثقال از پوست بیخ وی با شراب بخورند خواب آورد وجون بکوبند وضماد کنند
دردسر را نافع بود وجون عصارهٔ وی درجشم کشند قوت جشم بدهد وجون زن بخود برکیرد
قطع خون رفتن بکند واستسقا وورم معده را نافع بود واسحق کوید مضر بود بمثانه ومصلح
وی قند باشد وخوردن وضماد کردن تشنکی را بنشاند وجون اب وی با سفیداج
بیامیزند وبر سوختکی اتش وجدری که ریش شده باشد طلا کنند خشک کرداند وجون همجنان
بکوبند وبر سرطان ریش شده نهند ساکن کرداند وجون بدان ادمان کنند باصلاح آورد
وخوردن ثمر وی قطع احتلام بکند وانجه سیاه بود بد بود مخدر وخون آورد ونوعی
هست که جهار درم ازوی کشنده بود ومداوای وی بقی کنند وبعد ازان شیر تازه باانیسون
یا باماء العسل وسینه مرغ وخوردن بادام تلخ مفید بود وبدل وی کویند بطباط است وکویند
ساداوران عناب بپارسی شیلانه کویند نیکوترین ان جرجانی بود تازه که خورده
بود ووی معتدل بود میان کرمی وسردی وتری وخشکی ومسیح کوید کرم وتر بود
در میانهٔ درجهٔ اول وحرارت وی غالب بود بر رطوبت وکویند سرد است در اول سودمند
بود جهت حدت دم وخلطی نیک ازوی حاصل شود وجون بخورند ویا آب وی بیاشامند
حدت وحرافت دم را ساکن کرداند وسرفه وربو ودرد کرده ومثانه وسینه وحلق را
نافع بود واکر بیش از طعام بخورند نیکوتر بود وغذای وی اندک بود وهضم وی
دشوار ومولد بلغم بود ومعده را بد بود ومصلح وی کشمش یا مویز منقی وشریف
کوید که ورق وی جون خشک کنند وبا سرکه سحق کنند وجون پوست وی درخت وی
بکوبند وباهمجندان اسفیداج بیامیزند وبر ریشها بلید بمالند پاک کرداند وشفا دهد
وجون ورق وی بپزند وصافی کنند وهر روز نیم رطل بغدادی با قند بیاشامند
حکه را زایل کند وجون استخوان وی مطحون کنند قرحهٔ امعا را نافع بود وضمغ وی جون
با سرکه حل کنند وبر قوبا طلا کنند دو سه نوبت بیا بی مکرر کنند البته زایل کند وورق
وی جون بخایند نیکوتر از طرخون بود جهت کسی که مسهل خواهد خورد وغثیان
نیاورد وعناب مضعف باه ومقلل منی بود عنب الدب درختی کوهیست وانرا
عالش خوانند وثمر وی بمقدار کناری کوجک بود سرخ رنک ودراندرون وی دانه

کوجل جهار بنجی بود وطعم وی قابض بود وثمر وی شیرین بود که اندک تلخی داشته باشد
وازخشک وی سویق سازند نافع بود جهت اسهال کهن وکل وی مشابه کل حناسرخ بود الا
کوجکتر بود ولون ان میان سبزی وزردی بود عنب الحیة بپارسی نخوش کویند وان
فاشراست وثمران هزارجشان است وان ثمر کرمة البیضاست وکفته شود وبیونانی
عنر کبر رابدین اسم خوانند عنبر ابن حسان کوید که روث دابه بحری است وکویند جیزیست
که درقعر دریامی روید وحیوانات دریا میخورند وبیشتر کویند در شکم ماهی یابند
میخورد وی میرد وشیخ الرئیس کوید از جشمهٔ در دریا حاصل میشود واقوال بسیار آورده اند
ومولف کوید که انجه محقق است مومی است ونیکوترین ان اشهب بود که انرا سفید خوانند
ودیکر ازرق که انرا فستقی خوانند ودیکر زرد که انرا خشخاشی خوانند وعنبر باید که
جرب بود وهرجند که سفیدتر وسست تر وسبکتر بود نیکوتر بود وطبیعت ان کرم
است در دوم وخشکست در اول بیرانرا نافع بود ودماغ وحواس ودل را سود دهد وباد
های غلیظ که عارض شود در معا وسر جون بپاشامند یا از بیرون طلا کنند نافع بود
ودرد شقیقه وصداع که از خلطهای سرد بود جون بدان بخور کنند سودمند بود وبر مفاصل
که از رطوبات ورباح که بلغمی بود ضماد کردن بغایت مفید بود واکر در روغن کرم مثل روغن
مرزنکوش یا روغن بابونه یا اقحوان حل کنند وبدان سعوط کنند علتی که از بلغم غلیظ و
ریاح بود در دماغ بیران تحلیل دهد واکر از وی شمامه سازند بر مثال سیبی وببویند
فالج ولقوه وکزاز را نافع بود وجون در روغن بان حل کنند نافع بود جهت انواع درد
اعصاب وخدر وفی الجمله مقوی اعضا عصبانی بود وکویند اندک از وی در قدحی شراب
کنند وبیاشامند مستی زود آورد وصاحب منهاج کوید که قوت دماغ وحواس بدهد
تقویتی عجیب وروح را بیفزاید ومقدار شربتی از وی دانکی بود ومضر بود باصحاب
ماشری ومصلح وی بوییدن کافور بود وخیار واسحق کوید مضر بود بمعا ومصلح
ان صمغ عربی بود وبدل ان دو دانک بوزن ان مشک ومرو زعفران بدل آن کنند
عنصل اسقیل است وکفته شد وبپارسی موش کویند بسبب آنکه موش را میکشد عندم
بقم است وکفته شد عنقر مرزنجوش است وصفت ان در اذان الفار کفته شد
عنکبوت بپارسی کرتینه وبکار زونی برو کویند ومنفعت نسج وی در باب الف

درابر کالیا کفته شد عنم کویند جلنار است وکفته شد عنجد بپارسی دانه مویز کویند
ودر عجم الزبیب کفته شد عنزروت بپارسی انزروت کویند وکفته شد عندلیب
مرغیست وان هزاردستان کویند عود الصلیب فاوانیاست وکفته شود عوسج
نوعی از علیق است ونوعی از عوسج امغیلان خوانند ودر بیابانها بود ونیکوترین
ان بیابانی سبز ورقی بود وطبیعت ان سرد بود در اول وکویند در دوم وخشک بود در سیوم
وورق وی برنمله وجمره ضماد کنند نافع بود وشریف کوید که عصاره ورق وی جون
بیاشامند جرب صفراوی والتهاب صفرا را نافع بود وجون بکوبند وآب آن بکیرند وحنا
بدان بسرشند ودر حمام بخود مالند جرب وحکه را زایل کند وورق وی جون بخایند قلاع را
زایل کند وجون با عصارهٔ وی دود کنند کزندکان بکریزند وجون بکوبند وآب آن
بکیرند وهفت روز بیاپی در جشم جکانند سفیدی زایل کند خواه کهن خواه نو وثمرهٔ
عوسج جون بکوبند واب ان بکیرند ورها کنند تا خشک شود بعد از ان مقدار دانکی با سفیدهٔ
تخم مرغ یا بشیر زنان حل کنند ودر کوش جکانند بغایت نافع بود ودر دهای جشم خاصه
سفیدی ان وصاحب منهاج کوید جون بر بیشانی طلا کنند فضلاتی که در جشم اید بواسطه
قبضی که در وی هست ومقدار مستعمل از وی یک مثقال بود وکویند مضر بود بسپرز ومصلح
وی کثیرا بود وکویند بدل وی در ورمهای کرم بوزن انست وبوزن ان فوفل بود ×
عود الوج وج است وکفته وبپارسی اکر کویند عود البلسان نیکوترین عیدان وی املس
اسمر بود وخوشبوی وطبیعت وی کرم است وخشک در سیوم سده بکشاید عرق النسا
وصرع ودوار را نافع بود وتاریکی جشم را زایل کند وربو وضیق النفس را سود دهد و
جون بخور کنند نشف رطوبات از رحم بکند وعقم را نافع بود وکزندکی افعی وسردی
معده را وجکر را نافع بود ورطوبت از دماغ باک کرداند ومقدار ماخوذ از وی نیم مثقال
بود ومضر بود بمعا ومصلح وی کثیرا بود وبدل وی حب وی بود عود الفالودج
شنجار است وکفته شد عود الدرقه اصل الانجدان است وکفته شد وبپارسی بیخ انکدان
کویند عود العطاس کندش است وکفته شود وبدین سبب این اسم بوی نهادند
که مهیج عطسه عود الجوج بپارسی انرا عود کویند ویلنجوج نیز کویند وان انواع
است وشیخ الرئیس کوید که نیکوترین ان عود مندلی بود ووسط بلاد هندی آورند

و بعد ازان عود هندی که جبلی بود و فاضلتر بود از مندلی و هندی و یکنوع سمندوری
بود واز سفالهٔ هند خیزد وان فاضلترین بود بعد ازان قماری وان نوعی از سفالی
بود و بعد ازان قاقلی و بری وقطع و صيني و ازا قسمیری خوانند وان ترو شیرین
بود و مندلی بمجموع ان نیکو بود بعد ازان سمندوری ازرق فربه بسیار ستبر که قطعا
سفیدی در وی نبود و براتش بماند نیکو بود و بعضي سیاه و فاضلتر ازرق بود
و نیکوترین قماری سیاه بود که قطعا سفیدی در وی نبود و فربه بود و براتش بماند و
بسیار آب بود و فی الجمله فاضلترین عودان بود که سیاه و سخت و کران وزن بود و در بن
اب نشیند و جون بکوبند هیچ ریشه در وی نبود و رود کوفته و انجه در روی اب افتد
بد بود و عود مربیخ درختیست که میکنند و در زمین دفن میکنند تا حشیشه از وی
سعفیق زایل میشود و تغییر در وی بیدا میکردد و عود خالص میشود و طبیعت وی
کرم و خشک بود در دوم لطیف بود سده بکشاید و بادها را بشکند و خاییدن وی
بوی دهان را خوش کند و مقوی احشا و اعصاب و دماغ و حواس دل بود و مفرح
ان و رطوبة عفن از معده زایل کند جون نیم درم از وی بیاشامند تا یکدرم و نیم و قوة
معده و جگر بدهد و شکم را ببندد و دو سنطاریا را نافع بود خاصه سودایی و مضر بود
بوییدن وی بمرضهاء کرم که در دماغ عارض بود و اسحق کوید که جون بخور کنند
بلغم از سر فرود اورد و منع ادرار بول که از سردی بود و ضعف مثانه بکند و اسحق کوید
خوردن وی مضر بود بسفل و مصلح وی ورق کل سرخ بود و کویند بدل وی در شکم بستن
صندل زرد بود و اکر در معاجین احتیاج بود بدل وی زعفران و دارجيني و زراوند
مدحرج از هر یکي دو دانک وزن وی قایم مقام ان بود و بدل عود هندی در نقرس قنطوریون
باریک کنند عود الحیه شریف کوید نبات وی در شهر سودان بود و مشهور بود و مانند
عود سوسن بود صلب و در طعم وی تلخی بود و جون نیم درم از وی بیاشامند از هرچه
باشد شفا یابد خواه کرم و خواه سرد و جون در دست نکاه دارند هیچ مار کرد انکس نکردد
و کویند که جون در دست کیرند و جشم انکس بر مار افتد مار حرکت نکند و بیخود شود
و جون بخایند و در دهان افعی اندازند زود بمیرد ازین سبب انرا عود الحیه کویند
عود الریح اسمیست مشترک در شام فا و اینا بدین اسم خوانند و اهل مصر ماميرا زا

وهم اهل مصر قشر اصل انبر باریس که انرا بتبربزی راغیس کویند و عود الوج نیز کویند
بدین اسم و صفه هر یک بجای خود بعضي کفته شد و بعضي کفته شود عود الوج در عافرقرحا
کفته شده عهن در لغة بشم است و در صوف کفته شد عیون الدیکة حبیست سرخ
مدور که از طرف هند اورند و مولف کوید ثمر درخت بقم است و بپارسی جشم خروس
کویند و طبیعت ان کرم و تر بود و باه را زیادت کند و منی را بیفزاید جون یکدرم
از وي بیاشامند عیز ران زعرور است و کفته شد و بپارسی کیل خوانند عین الدیك
بپارسي تخم کوخر کویند وان خر است و کفته شد عین الهدهد اسم نباتیست با فریقیه
که معروف است باذان الفار رومی و نزدیک ایشان مجربست جهت عرق النساء
جون باد بنهٔ کبش بخورند عیون البقر اهل مغرب و اندلس اجاص را عیون البقر
خوانند و امام ابو حنیفه رحمة الله کوید نوعي از انکور سیاه است بزرک مدور صادق
الحلاوة عیثام شجر دلب است و کفته شد و بپارسی درخت جنار کویند عیدان البطاط
جوب عصي الراعي است و کفته شد و بپارسي جوب کسته کویند عین الدب
بپارسي جشم خرس کویند شریف کوید که جشمهاء خرس جون در خرقه بندند و بر
جشم صاحب تب ربع بیاویزند تب از وی زایل کردد و این بخاصیت است عیسوب
موز نکوش است و کفته شد در اذان الفار والله اعلم بالصواب باب العین غافت
کیاهیست که برکش مانند برک شهدانه است و قبضی اندکي دارد و عفص و تلخی بسیار
مانند صبر و نیکوترین ان باشد که میل بسیاهی کند و بهترین ان فارسی بود که از
کوهستان حوالي شیراز اورند و رومی نیز نیکو بود و کویند کلیست لاجورد رنک دراز
بشکل و شاخهاء وی باریک بود و بدل ~~ازوی~~ رازي یک وجب بود و کوتاه تر بود و کل وی
و ورق وی شاخ وی همه تلخ بود تلختر از صبر و طبیعت وی کرم بود در اول و خشک
بود در دوم و کویند معتدل بود در کرمي و سردی و کویند سرد بود و وی لطیف بود
و در ابتداء داء الثعلب عظیم نافع بود و بربیه کهن بر ریشها که دشوار بود باصلاح
اورد و درد جکر و سدهٔ ان و صلابة سبرز و قرحه امعاء و تبهاء مزمن صفراوی محترقه
را بیرون اورد و شربتي نیم مثقال بود و وي حیض براند و کویند مضر بود بسبرز
و مصلح ان انیسون بود و بدل ان نیم وزن ان افسنتین باریک وزن ان اسارون

غاغه بلغت عمان نودیخ است وکفته شد غار درخت بزرکست وورق وی دراز
تر از ورق بید بود وحب وی از فندقی کوجکتر بود بمقدار فستق وصفت ان کفته
شد وبیونانی ذاقی کویند وبعضی بود که ورق وی باریک بود وبعضی بهن تر بود
هر دو نوع درزمین سنکستان روید وبهترین وی بری بود وقوت وی در ورق
بود وطبیعت وی کرم وخشک بود درسیوم وبر اطلاکردن با شراب بر بهق نافع
بود وباسویق بر ورمها ودرد اعصاب وضیق النفس وانتصاب را لعوق کردن نیکو
بود وسودمند بود وصاحب منهاج کوید جون برمعده عمریخ کنند قی را حرکت کند
ودرد رحم ومثانه را نافع بود حتی در ان نشستن وسنک بریزاند وشربتی از وی
نیم مثقال بود ودو درم از وی مسهل بود وصاحب جامع کوید که جون بیاشامند
مرخی معده بود وقی را حرکت دهد وورق وی جون تر بود بکوبند وبر کزندکی زنبور
ونحل ضماد کنند سودمند بود وبوست بیخ وی جون جهار دانک ونیم با شراب ریحانی
بیاشامند سنک بریزاند وعلت جکر زایل کند وصاحب فلاحه کوید یک ورق از وی
بجیند ورها نکند که برزمین افتد وبخلف کوش خود نکاه دارد جندانکه شراب بخورد
مست نشود وکویند جوب درخت وی جون بیاویزند در موضعی که طفل در ان موضع خسبد
ودر خواب نرسد دیکر نترسد وورق وی جون بپزند با سرکه وبدان مضمضه کنند سود
مند بود وبدل غار سیسنبر است بوزن ان غاغاطی حجر لحا عنیطوس است وکفته شد
غاریقون دو نوعست نر وماده بهترین وی ماده بود که بغایت سفید بود واملس
وزود متفتت شود ومولف کوید غاریقون باید که سفید بود وسبک وسست وانجه
نر بود بد بود وطبیعت ان کرم بود در اول وخشک بود در دوم ووی محلل ومقطع
بود اخلاط غلیظ را ومفتح سده بود وورمها را سودمند بود ووی بخاصیت منقی
فضول دماغ بود وشربتی از وی از دانکی ونیم تا نیم درم بود وصرع وربو ونفث دم
از سینه وقرحه شش ویرقان ودرد سبرز را نافع بود ومسهل اخلاط غلیظ مختلف
بود مانند سودا وبلغم واختناق رحم را سود دهد وتبهاء کهن را جون بیش از نوبت
با شراب بیاشامند نافع بود وضماد کردن بر کزندکی کزندکان که هر ایشان سرد باشد
وشیخ الرئیس کوید که بخاصیت تریاق همه زهرها بود وکزندکی افعی ومقوی قلب

بود

بود ومفرح ومسهل اخلاط کدر بود واکر با وزن وی زراوند استعمال کنند سنک کرده
بریزاند ودرد پشت که از خلط خام بود سود دهد وجون با انیسون بخورند درد های اندرونی
که سبب ان سردی بود مجموع ان را سودمند بود واکر باندکی جند بیدستر استعمال کنند قولنج
ثفلی وبلغمی وجیهان وایلاوس بکشاید وکویند جون با خود دارند عقرب انکس را نزند ودر
استعمال کردن باید که بغربال موئی بمالند تا فرو رود ونکو بند وانجه سیاه بود بد باشد
کشنده بود وخناق اورد ومداوای کسی که ان خورده باشد بقی باب کرم کنند وشیر تازه
ومجموع مداوای که در کندش بود کفته شود مجموع مناسب بود وبدل وی در مسهل
سودا وبلغم بوزن ان تربد ودو دانک ان افیمون وده یک ان خربق سفید بود وجالینوس
کوید که بدل ان بوزن نیم ان فرفیون بود وکویند بدل ان هم وزن ان صبر وبوزن تربد
غالالوطا بپارسی باقلاء قبطی است وکفته شد غالیه معروفست وصنعت ان سک ومسک
بکوبند نرم وعنبر حل کرده اند وکافور بسایند وجمله را در روغن بان بیامیزند وبردارند
اما غالیه که موی سیاه کرداند وان غالیه منصور کویند وصنعت ان آمله پنجاه درم اب مورد
رطلی ونیم اب جهار رطل جمله بپزند تا نیمه بماند وبردارند وپنجاه درم خطر وبیست درم
وسمه وبیست درم مازو وده درم زاج وپنج درم صمغ عربی بکوبند وبر بپزند ودرهم بیامیزند
ودر وقت حاجت یک مثقال بر سر وریش بمالند وبگذارند تا خشک شود وبعد از ان بشویند
که سیاه کردد وشیخ الرئیس کوید که غالیه اورام صلب را نرم کرداند واکر در روغن
حب البان یا روغن خیری بکدارند ودر کوش دردمند بجکانند درد زایل کند
وبوئیدن وی مصروع را نافع بود وصداع سرد را ساکن کند وجون در شراب حل کنند
وبخوردن کسی دهند مست کردد بغایت وبوئیدن وی مفرح دل بود ووی جهة درد رحم
سرد بخود بر کرفتن عظیم سود دهد وورمهاء بلغمی صلب را بکدازاند وحیض براند
واختناق رحم را نافع بود وپاک کرداند وابستنی را یاری دهد غاسول اشنان است
وکفته شد غبیرا بپارسی سنجد کویند سنک نیکوترین ان بود که کوشت دار وفربه بود
وطبیعت وی سرد بود در اول وخشک بود در اخر یا در اول سیوم غذا اندک دهد ومعده
را دماغت کند وشکم ببندد وقی ساکن کرداند ومجموع سیلان را باز دارد وصفرا را
بشکند وجون بدان تنقل کنند منی دیر آورد وسرفه کرم را نافع بود وبول ببندد وسج

غالیه منصوری

ظاهر انست که مراد مصنف از خطر ورق نیلست واز وسمه کتم والا خطر ووسمه یکی است

صفراوي را نافع بود و صداع و موافق اطفال بود وچون با شیر بایشان دهند
از بهر انکه تعدیل در طبیعت ایشان پیدا کند و مضر بود بمعده وهضم و مصلح وي
فانید بود و تمیمي کوید که نور شجر غبیرا قوتي عظیم دارد در شهوة زنان برانکیختن
غبار الرحی بپارسی کرد اسیاب کویند مجفف بود وچون بر پیشاني طلا کنند منع
فضلات که در چشم رود بکند غبار بیر عنب الذیب است وکفته شد غري الجلود
بپارسي سریشم خوانند وطبیعت ان کرم و خشک بود در اول وچون بسوزانند وبشویند
قایم مقام توتیا بود واکر با جوز سرو برفق ضماد کنند نافع بود بر سینه طلا کردن
نافع بود و سوختکي اتش و سریشم پوست کاو وکاومیش چون با سرکه طلا کنند بر قوبا
وجرب ریش شده نافع بود غري السمک بپارسی سریشم ماهي خوانند وان مانند پنیر
است که در شکم ماهي دریایي مي باشد وطبیعت ان خشک بود و در وي حرارة بود
ونیکوترین ان بود که سفید بود و در وی اندک خشونتي بود یونس کوید موافق
بود در ادویهٔ برص و شقاق روی و در مرهمها کنند سزد ادویه جرب را که متقرح
شده و در لون بشره استعمال کردن نافع بود واکر جا بی کنند نفث دم را نافع بود واکر در
سرکه حل کنند بقوام لعاب دهان وادویه فستق بدان بسرشند و ضماد کنند بجایه نافع
بود و شریف کوید که سریشم چون بر ناخن سفید طلا کنند نافع بود مجرب است غراب
الصغر الرمادی کلاغ کوچک خاکستر رنک است غراب کلاغ است غراب الابقع کلاغ پیسه
است غراب الزرع کلاغ کشت است کلاغ غراب الاسود الکبیر کلاغ سیاه بزرک است غضاة
ماتو رنکست غرب درختیست که انرا الطا خوانند وبشیرازي وزک کویند وان درختي بزرک
بود و صمغ ان نیکوترین بوره بود و تا زخمي بر ساق وی نرسد که شکافته کردد ان صمغ از
وي بیرون نیاید و وی هیچ ثمری که شاید خورد ندهد و طبیعت وی سرد وخشک بود و زهر وي
و ورق وی و قشر وي و عصاره وی قابض بود و مجفف بغیر لذغ وخاکستر قشر آن چون
با سرکه بسرشند و بر ثالیل که بر دست و پای بود ضماد کنند قلع کند و پوست بیخ وی در
خضابات موی مستعمل کنند و طبیخ وی چون نقرس را بدان بشویند و نطول کنند نافع
بود و خراز را نیز همچنین و صمغ وي و کل وي تاریکي چشم را سود دهد و پوست
وی نفث دم را نافع بود و دیسقوریدوس کوید که عصارهٔ وي علق که از حلق بیرون

آورد و عصاره و ورق وی و پوست تر وي سحق کنند یا در روغن در پوست انار بپزند در
کوش را نافع بود و ورق وي و کل وی در ادویه مرهمهای مجفف استعمال کنند و خاکستر پوست
بیخ وي چون بسرکه بسرشند در قلع کردن ثالیل مدوره ثالیل منکوسه که در جلد بود بقوت
تر از خاکستر وی بود و ابن ماسویه کوید ورق غرب چون بیاشامند عقم اورد و قذف
دم را نافع بود و کویند عصیر ورق وی نیکوترین معالجه ماده بود که از کوش روان بود
و سدهٔ جکر را سود مند بود غرقد نوعي از عوسج است وکفته شد غرر اسم نوعي
از عصی الراعي کو جکست بماده وکفته شد غربیب نوعی از انکور سیاهست و در عنب کفته
شد غرسا راسن است وکفته شد غزال بپارسی اهو بره کویند منفعت کوشت وی
در باب لام کفته شود اما نشک وی چون با سرکه بپزند و بر ورمهاء بلغمی نهند بکداازاند
غسل بپارسی خطمی کویند وکفته شد غسلج عرطنیثا ست وکفته شد غسا
بلح است وکفته شد در باب با غلقا غلق خوانند مولف کوید که کیاهیست که بکبر
ماند و برک و ساق وی کرد باشد و در صحراء شیراز بسیار باشد و از جملهٔ یتوعات
معتبر و شیر بسیار دارد و هر شمشیري و کاردی که بشیر وی اب دهند زخم ان بکسي که
برسد بمیرد و اکر شیر وی بر قوبا مالند زایل کند غلیجن فودنج براست وکفته شود
غلیجن اغریا مشکطرامشیع است وکفته شود و بپارسي رنک کویند و معني این اسم بود
کوهیست که غلیجن فودنه است و اغریا کوه غلوفیریا اصل السوس است و معنی
این اسم بود ان بیوناني اصل الحلوة بود غملول غملول بود و ان قنابری است و بپارسی
سوره کویند و بکار زوني برنج لجشک و در باب قاف کفته شود غمام اسفنج البحر است
وکفته شد در باب الف غنقیلي بضم عین شلجم است وکفته شد غوشنه و غوشیه
نوعي از کماة و فطر است و صاحب جامع کوید که در زمین بیت المقدس بسیار بود و
در انجا بکرنه خوانند و چون خشک شود بدان جامه شویند و در حوضات خورند
و طبیعت ان سرد و تر بود در درجه اول و چنان سرد بود که کماة و ان خلط بد که از
کماة حاصل شود از وی نشود غوک صفدع است وکفته شد و بپارسي بک کویند
غمم غمامست وکفته شد که ان سفنج البحرست والله اعلم باب الفاء
فاشرا اسمیست سریاني و هزارجشان و هزارفشان نیز کویند و بیوناني ایناليس

لوقی خوانند و معنی ان کرمة البیضا بود و معنی هزارجشان هزارکز بود و تبریزی
ارجالون کویند و بپارسی کرم دشتی خوانند و بشیرازی نخوش خوانند از بهر انکه نبات
وی در مستان خشک نمیشود و فاشرسین نوعی ازوست و نبات وی بر هر درختی که نزدیک
بود ان بپیچد شود و خوشه وی قریب ده دانه باشد و در اول سبز بود و در اخر بغایت
سرخ و کاوی لاجوردی بود و بشیرازی وی را سیاه دار و خوانند و منفعت وی نزدیک
است بفاشرا لکن ضعیفتر ازو بود و فاشرا بلفظ دیگر بروانیا و حالق الشعر نیز کویند
و ثمر وی مانند ثمر فاشرسین بود و بیخ کرم و خشک بود در سیوم و حدة و حرافة داشته
باشد و جلائی تمام بدهد و ملطف بود سبز سخت شده را بکداراند و چون بیاشامند
یا با انجیر از بیرون ضماد کنند و جرب و هر علتی که در ظاهر بدن باشد شفا دهد و ثمر وی
که مانند خوشه بود کویند زنان مستعمل کنند جهة حلق شعر و بیخ وی چون با کرسنه
و حلبه بدن را بدان بشویند پاک کرداند و صافی و اثر کلف زایل کند و ثالیل قلع کند
و اثر سیاهی که از ریش مانده بود ببرد و چون با شراب بر داخس ضماد کنند نافع بود و
همه ورمهای کرم را تحلیل دهد و همه ورمها را بکشاید و اکر با روغن بپزند تا چون
موم کردد سودمند بود جهت بواسیر که بر مقعد بود و عصف و ماده آن و اکر با شراب
ضماد کنند ورم را سرد کرداند و ورمهای کرم را بکشاید شکستکی استخوان را نافع بود و
اکر هر روز مقدار یک درم بیاشامند صرع و فلج و سدر را نافع بود و مجموع کزندکان
و چون زن بیخ وی بخورد بر کیرد بچه بیفکند و مشیمه بیرون اورد و چون اول ان بود
که نبات وی بروید چون بخورند بخشه بول را نیکو بود و عصاره وی چون تر بود بیاشامند
تخلیط در عقل پیدا کند و با صبر بر ورم سبز ضماد کنند نافع بود و اکر زن در طبیخ ان
بنشیند بچه بیرون اورد و رحم را پاک کرداند ثمر وی بر جرب تر و خشک چون بمالند یا ضماد
کنند نافع بود و عصاره نبات وی چون بیاشامند قی نیکو اورد باسانی و خلطهای غلیظ
بیرون اورد و بدل ان بوزن ان درونج و نیم وزن آن بسباسه بود فاشرستین
یونانی است و معنی ان دافع شصت علت بود و بپارسی سیاه دار و کویند و بیونانی
ابنالس مالیا و معنی ان کرم الاسود بود و در اندلس معروف بود ببرطانیه و بتبریزی سیمون
و بشیرازی سیاه دار و خوانند و ورق بهن تر از ورق لبلاب بود اما مانند لبلاب بپیچد

شود

شود بر درخت و ان نوعی از فاشراست و صفت ان در فاشرا کفته شد و بیخ ان بیرون
سیاه بود و اندرون او بزردی مایل بود و وی کرم بود باعتدال و در فعل مانند فاشرا
بود لیکن ضعیفتر از وی اندکی و اول انکه نبات وی بروید و بخورند بول و حیض
براند و محلل ورم سبز بود و سرع را نافع بود و معنی فاشرستین بیونانی دافع شصت
بود چنانکه یاد کرده شد فاجشه جند بید ستراست و بپارسی قندس قیری کویند و در
باب جیم کفته شد فایند بپارسی پاید کویند و بهترین ان بود که از قند سازند و وی
غلیظتر از شکر بود و طبیعت وی کرم و تر بود در اول و حرارة وی کویند در سیوم بود و ابن
سحری بود کرم و خشک بود در دوم سودمند بود جهت سرفه و شکم را نرم دارد و خونی معتدل
از وی متولد شود و سینه را نیکو بود و مولف کوید که منفعت ان کفته شد بشیرازی انرا
کعب الغزال خوانند و باید که قطعا ارد در وی نبود و فایندهائی که این زمان استعمال
کنند مجموع پی ارد نبود اولی ان بود که هر ترکیبی که فایند کنند قند بجای وی کنند یا کعب الغزال
که ان فایند اصل است و صنعت وی چنانست که قند بقوام اورند و میکشند تا وقتی که
تمام منعقد میشود و بعد از ان پاره میکنند پاره کوچک و بر سر غربال نهند یا باتش عرض کنند
یا با فتاب نهند تا کرد دانه کنند و بعضی قدری مصطکی اضافه کنند فابش الیونانی
باقلا است و کفته شد فابش القبطی باقلا قبطی است و ان جامسه و کفته شد فاغیه
صاحب منهاج کوید کل حنا است و هر نوری که خوشبوی بود انرا فاغیه خوانند و ان معتدل
بود در کرمی و سردی و تمیمی کوید کل حنا چون در میان جامه صوف کنند و در پیچند خوشبوی
کند و رها نکند که سوس انرا تباه کند و برخورد فافیرا بردی است و کفته شد و بپارسی
تک کویند فاعیه بیخ نیلوفر هندیست و انرا فل خوانند و منفعت ان کفته شود بعد از ین
فاناقس اسقلینوس نوعی از دوقو کبیر است و کفته شد فاناقس خیرونیون نوعی از نخ
ذو فراکوجل است و کفته شد صفت ان فاناقس ابراقلیون بیونانی درخت جاوشیر بود و صمغ
جاوشیر کفته شد فاغره بپارسی فاخرم کویند و بشیرازی کبابه شکافته و از سفاله
هند خیزد و طبیعت ان کرم و خشک بود در سیوم و کویند در دوم و در وی قبضی و تحلیلی
بود و مصلح معده و جکر سرد بود و سوء الاستمراء که ان از سردی بود نافع باشد و شکم
را ببندد فاغوس شیطرج هندی است و بپارسی شتیره کویند فارسطاریون رعی الحمام

است و در باب را گفته شد و بپارسی کسنک کویند فالبر غوس بلارح خوانند وان تعلق
است و مرغی مشهور بود و در خواص اورده است که استخوان وی هر که با خود دارد عشق
زایل کند صاحب منهاج کوید بیضهٔ وی خضاب نیکو بود موی را فاخته مرغیست مشهور
کوشت وی کرم و خشک بود فالج را نافع بود بدماغ و سهر اورد و بسرکه وکشنیز دفع ضرر
کند و مجهول کوید سرکین وی چون بر کودکی بندند که بسبب مصروع باشد نافع بود فالنجیتون
تاویل وی بیونانی رتیلا بود از بهر انکه کزندکی ویرا نافع بود و فالنجبطس و فالاخیطس و فالا
بحتون نیز کویند ولو فافینس هم خوانند وان نباتیست که کل وی مانند کل سوسن بود و تخم
وی سیاه بود مانند نیمی عدس کوچکتر و بیخ وی باریک و کوچک بود و اول که از زمین برکشند
زرد بود بعد از ان سفید کردد و در تلها خاکی روید و ورق و تخم و کل وی چون با شراب
بیاشامند کزندکی عقرب و رتیلا را نافع بود و چون بر خنازیر نهند نافع بود و کویند
چون بریان کنند و هم بر کزندکی عقرب نهند بغایت سودمند بود و چون بریان کنند و بکودکی
دهند که لعاب بسیار از دهان وی روان بود باز دارد و اکر باب بپزند و کسی را که عسر البول
داشته باشد در ان نشیند سودمند بود و خوردن کوشت وی نسیان اورد و غثیان و مفسد
معده بود و چون بشکافند و بر موضعی نهند که خار یا پیکان بود بیرون اورد و منفعت سر وی
در باب راد در راس الفار کفته شد فادزهر هر دوایی که حافظ روح بود بقوة و دفع ضرر
سموم کند انرا فادزهر کویند و بپارسی پازهر کویند و انچه مخصوص است اسم حجر التیس است
و حجر الحیة و هر دو کفته شد فاظ صاحب منهاج و صاحب جامع کویند وانچه مخصوص است
که ان دوایی ترکیبست که دفع مجموع زهرها و کزندکیها بکند و چون باب سرد بیاشامند منهاج
دردها سخت ساکن کند و مولف کوید که ظن من انست که ان جدوار است که از طرف خطای
اورند یعنی ماه فرفیی فادج مولف کوید سنکی زرد است که بسفیدی زند و هر رنکی
دیکر بروی ظاهر بود و این سنک از اخر هندوستان اورند از فغجین نیز ارند و نیکو
ترین ان جینی بود و همه زهرها را نافع بود مولف کوید که ان پادزهر کانیست بتحقیق
و شربتی از وی کسی را که زهر داده باشند دوازده جو باشد که اب سرد بیاشامند و این
سنک در اتش نسوزد و چون با زر جو بر بسایند بر سنک بسته بماند و پادزهر همه زهرها بود
خاصت در طلا کردن و بعضی کویند که ان فاظ است که کفته شد فاوانیا فاونیا نیز کویند

وکهیانا

وکهیانا وان عود الصلیب است و نر و ماده بود انچه نر بود ورق وی مانند ورق جوز
بود و بیخ وی ستبر بود و سفید مانند انکشت و در طعم وی قبضی بود و انچه ماده بود کثیر
الشعب بود و بیخ وی مانند بلوط بود و هفت یا هشت عدد بود و نیکوترین وی ستبر
رومی بود و وی فاضلتر از هندی بود و طبیعت فاوانیا کرم و خشکست و بعضی کفته اند
که معتدلست در حرارت و در وی تجفیفی و قبضی هست با تحلیل و تفتیح و تلطیف و اثار
سیاهی از بشره میبرد و نقرس را نافعست و صرع را بغایت نافع است تا غایتی که او سختی
ان صرع را می برد و این مجربست و تدخین بثمرهٔ ان مجانین و مصروعین را منفعت میدهد
و اکر ثمرهٔ ان با جلنجبین بخورند همین منفعت بدهد و پانزده حبه از ان با شراب بیاشامند
کابوس را نافع و حبس بطن بکند و بزران مقوی معده بود فار بپارسی موش کویند
صاحب منهاج کوید که خون او چون بر ثالیل بمالند از قلع کند و اطبا اتفاق کرده اند چون
شکم موش شق کنند و بنهند بر کزندکی عقرب منفعت دهد و چون بنهند بر جایی که خار
و پیکان در ان رفته باشد بیرون اورد و سرکین موش چون بر داء الثعلب بمالند نافع بود خصوصا
چون با عسل بمالند و خاصه چون سوخته باشد و همچنین سرکین موش چون بسرکا از انشافه
احتمال نمایند شکم را براند فارة البيش بیش موش پادزهر بیش است فجل بپارسی ترب
کویند و بشیرازی تربزه کویند تخم وی اقوی بود بعد از ان پوست وی و بعد از ان ورق
وی پس کوشت ان و نیکوترین ان بستانی بود که سبز و تازه بود و طبیعت ان کرم بود در اول
و کویند در سیوم تر بود و کویند خشک بود در دوم و جالینوس کوید که کرم بود در سیوم و
خشک بود در دوم موی بر داء الثعلب و داء الحیة برویاند و وی مولد ریاح باشد و
معده را نیکو بود و مسخن بود و بول براند و ابن ماسویه کوید چون بعد از طعام بود هضم
طعام بکند خاصه ورق وی و با سانی قی اورد و استسقا را نافع بود و چون در چشم چکانند
جلا بدهد و کویند ورق وی جلاء چشم بدهد و شیر زیاده کند و چون بخورند پخته نافع بود
سرفهٔ کهنه را و کیموس غلیظ که در سینه بود و آب وی چون با شراب بیاشامند کزندکی افعی را نافع
بود و کزندکی مار اشاخدار را نیز نافع بود و اکر آب وی در عقرب چکانند بمیرد و اکر ترب
خورده باشند و عقرب بکزد هیچ مضرة بوی نرسد و چون با سکنجبین بپزند و بان غرغره
کنند کرم خناق را نافع بود و فجل بری در همه احوال اقوی بود از بستانی در وفس کوید

باشد

که نحل بلغم را نافع بود و مضر بود بدندان و چشم و سر و خنک و معده و مفسد طعام بود
و علتهاء بستان زاید بود و شبش را در بدن بیدا کند صاحب فلاحه کوید که درد کرده و مثانه
و سرفه را نافع بود و باه را برانکیزد و چون اب وی بر بدن طلا کنند کزندکی جانوران را سود
دهد و تخم وی در دفع سمها و کزندکی جانوران را بمنزله تریاق بود و بر برص و بهق که در روی
بیدا شود طلا کردن نافع بود و از مان الاوی کردن موی بر داء الثعلب برویاند و وی
شیر بیفزاید و کویند نحل بکوبند ی ورق اب وی بکیرند و بناشتا ده درم از وی بیاشامند
سنک بزرک و خورد که در مثانه بود بریزاند و این فعل بخاصیه میکند و مجربست و طبری کوید
که اب ورق وی یرقان را زایل کند و سنک مثانه بریزاند و کویند منی زیادة کند و انعاظ و اکر
تخم وی و کندش بکوبند و باسرکه بسرشند و در حمام بر بهق سیاه طلا کنند زایل کند و شریف
کوید که چون سر وی بردارند و اندرون وی خالی کنند و روغن در وی کرم کنند و در کوش
چکانند درد را زایل کند و مجربست و ابن زهر ادر خواص آورده است که اب وی بکیرند کا و با
روغن کل بکد و جوش بجوشانند و نیم کرم در کوش چکانند کرانی کوش را زایل کند و اکر
بکیرند و اندرون وی خالی کنند اندکی و چهار درم تخم شلغم در ان نهند و سر ان باز جای
کیرند و در میان خمیر نهند بس در اتش نرم نهند تا بخته شود بعد از ان بیرون اورند و
اندکی سرد کنند و بخورند سه روز بیابی سنک بریزاند و بغایت مجربست و جرم وی
مغثی بود و قشر وی و ورق وی با سکنجبین عسلی قی باسانی آورد فربیون افربیون
و فرفیون نیز کویند و تاکوب خوانند و باید که چون فرفیون از درخت کیرند دهان
بر بندند تا غبار ان در دهان نرود که جمله دندانها را بریزاند و چون وی را بکیرند باید که
باقلا مقشر در میان وی ریزند تا قوت وی نکاه دارد مدتی و در ظرفی کنند و انچه تازه بود
زرد باشد و زود در زیت بکدازد و انچه کهنه بود بخلاف ان لون ان بسرخی مایل بود
و کویند قوت وی بعد از سه سال تا چهار سال متغیر شود و تا هفت سال و ده سال باطل
شود و نیکوترین ان صافی و زرد بود که رایحه وی در غایت حدت و حرافت بود و طبیعت
ان حار یابس است در چهارم ملطف و محرق باشد بغایت عرق النسا را نافع بود چون با ادویه
که موافق ان بیامیزند و چون بر کزندکی جانوران و سک دیوانه طلا کنند بغایت نافع بود
و بهق و قولنج و سردی کرده را نافع بود و فضلهاء بلغم را از مفاصل و اعصاب باک کرداند

ومسهل

و مسهل اب زرد بود و بلغم لزج که در ورکین و بشت بود نافع بود و کرم مزاج را بد بود
و کسی که خون بر وی غلبه کرده باشد و نشاید که تنها بیاشامند و مضر بود بانثیین و چون
با روغن کل جرب کنند حدت وی شکسته کردد و مقل و رب السوس و کثیرا و صمغ اضافت
وی کنند اکر خواهند که استعمال و شربتی از وی قیراطی تا دانکی باشد و وی بغایت بر رحم
بد بود و انضمام بیدا کند تا بحدی که منع ادویه مسقط بکند از اسقاط جنین و چون در
روغن بکدازند و بدان تمریخ کنند فالج و خدر را نافع بود بغایت و چون با عسل بیامیزند
و در چشم کشند چشم را جلا دهد لیکن سوزش دو روز باقی بود و قطع نزول اب بکند
و سه درم از وی کشنده بود در روز ریش معده و امعا بیدا کند و باشد اطلاق بافراط
آورد مداوای آن مانند کسی بود که فرون سبنا خورده باشد مثل دوغ اب انار مزوسیب
و مر کافور و انچه بدان ماند و کویند بدل بوزن ان دو دانک مازریون بود و کویند وی
صمغ مازریون است و کویند بدل ان بوزن ان جند بید ستر است و نیم وزن ان مازریون است
فراسیون فراسینی کویند و حشیشة الکلب خوانند و صوف الارض نیز کویند و ان کراث
جبلیست و بپارسی کندنا کوهی کویند نیکوترین ان رومی بود و سرخ رنک تلخ و طبیعت
ان کرم بود در دوم و خشک بود در سیوم مفتح سده جکر و سبرز بود و سینه و شش را باک کرداند
و حیض براند و عصاره وی درد کوش کهن را نافع بود و با عسل چشم را قوت دهد خورد
و کحل کردن و بعصاره وی سعوط کردن یرقان را نافع بود و با نمک بر کزندکی سک دیوانه
ضماد کردن سود دهد و کل وی چون خشک بود باب بیزند با تخم وی و چون تر بود بکوبند
و اب ان بکیرند و با عسل بیامیزند فضول غلیظ را از سینه باک کرداند و زنان چون
بیاشامند حیض براند و مشیمه بیرون ارد و دشواری زادن را سود دهد و چون
ضماد کنند بورق وی ریشهاء جرکین باک کرداند و داخس و کوشت خورنده را قلع کند
و درد بهلوها را ساکن کند و عصاره ورق وی که در افتاب خشک کرده باشند همین عمل کند
و عصاره وی در دارو هاء چشم و جرب قدیم و جدید و اصناف سه کانه جرب چشم را زایل
کند چون باب انار ترش حل کنند و بر کرد چشم بازکردانند و طلا کنند و در کحلها کردن جهت
اثار ریشها و سفیدی که در چشم بود قدیم و جدید را نافع بود و در شافها جلا دهند
جهت عشاوه عین و تقویت نور باصره و مستعمل کنند و اکر یک مثقال تا نیم مثقال در طبیخ

درما بكذازاند وروغن بادام شيرين بيا شامند شش را پاك كرداند از رطوبات لزج وقرحه
كه بسل خواهد انجاميد بحال بصحت باز اورد واكر نيم درم درشراب بنفشه يا در جلاب بياشامند
سرفه وريش سينه را زايل كند و رطوبتهاء ان بيرون آورد وجون عصارهٔ وي با قدري عسل
بياميزند و بر جراحتهاء متعفن بليد ضماد كنند پاك كرداند و بصلاح اورد و جون ضماد كنند
برد ماميل نارسيده وخنازير تحليل دهد وملين ان بود بي درد واذيت بكشايد وفراسيون
مجموع با دهاء غليظ را نافع بود خوردن وضماد كردن وجون بر سينه ضماد كنند ضيق النفس را
نافع بود وجون ورق وي را بخايند و فرو برند نافع بود ووجعي كه متولد شده باشد در معده
واندرون وجون باب ببزند بزيت يا باب تنها و تكميد كنند در زهار زنان و مردمان
نافع بود جهت دردي كه عارض شده باشد از اسرار البول واز رياح واز جميع اصناف اوجاع
وورق چون تر بود ويا كرده بيه بكوبند و بر ورمها نهند تحليل دهد و بكدازاند وهمچنين
همه جراحتها وجون ورق وي بعسل ببرورند نيكوترين وسودمندترين معالجه بود
سرفه وضيق النفس را واكراب وي بخاله بكيرند وحسويي سازند ودر پختن پنج درم ورق وي
اضافه كنند وتمام ببزند وبياشامند نافع بود جهت سرفه مفرط وغليظي نفث وبايد كه
شش روز بيابي استعمال كنند كه عجيب مجرب بود وجون ورق تر وي بكوبند وضماد كنند
تعقد امعا ووجع انرا بغايت نافع بود واسحق كويد كه مضر بود بكرده ومثانه تا بحدي كه
خون بعوض بول از وي جدا شود وتخم را زايل ند دفع مضرة ان ميكند جون باوي خلط ميكنند
يا بيش از وي يا بعد از وي بياشامند وصاحب منهاج كويد مضر بود بعصب وكرده ومصلح
ان سنبل الطيب بود وبدل ان بوزن ان اسارون وچهار دانك وزن ان لبان وكويند
بدل ان انيسون وافتيمون است وكويند بدل ان بوزن ان لاعيه است وصاحب منهاج
كويد شربتي از وي مقدار نيم درم بود سده جكر وسپرز بكشايد فرنجمشك
افرنجمشك خوانند وكفته شد وبپارسي بالنكو خود روخوانند ووي بواسير را نافع بود و
مني بيفزايد وتخم وي جون بياشامند مجفف مني بود ومعتدل تر از مرزنكوش وسيسنبر
بود ومنفعتهاء وي در الف كفته شد وبدل آن كويند قرنفل است وكويند قرنفل باد رنبويه
بوزن آن وكويند بازا امان انرا بالنكو كنده خوانند فرصاد توث است ودر تا كفته شد
فرفين بقلة الحمقاست وكفته شد وبپارسي تورك كويند فرفير وفزمه بنفشه است

ودر بنفشه كفته شد فريقه حلبه است وكفته شد وبپارسي شمليز كويند فرسلون
طلق است وكفته شد فرفت شاهترج است وكفته شد فرفخير وفرفخ
بقلة الحمقاست وكفته شد وبپارسي هردو اسم توركست فراخ الحمام بپارسي كبوتر
بچه كويند ودر وي حرارتي ورطوبتي فضلي بود وغليظي وابن ماسويه كويد كرم تر از جميع
كوشت مرغان بود ودشوار هضم بود وخون بسيار از وي حاصل شود ورطوبت وصاحب
منهاج كويد مفلوج را كوشت وي خوردن سود دهد وكوشت وي كثير الفضول وسريع
العفونه بود تا بحدي كه سهر اورد ومصلح وي سركه وكشنيز بود ومحروري مزاج را
اولي ان بود كه باب غوره كشنيز ومغز خيار بالنك خورد ورازي كويد كوشت وي كرم
وخشك بود وبيه وي را حرارة ظاهر بود وموافق محروري نباشد والاسهل از كوشت
مرغ از شكم بيرون ايد خاصه جون باب نخود وشبت ونمك ببزند ومرق وي نافع بود
سرد مزاج را وكسي را كه شكم وي قبضي داشته باشد ودرد پشت كه سبب ان خلط مزمن
بود وكرده را فربه كند وباه را زيادت كند اما مضر بود بچشم ودماغ خاصه بريان كرده
واولي ان بود كه بر سر وي جيزي بياشامند منع صعود بخار از سر او بكند وشريف كويد كه
ادمان اكل بريان كرده وي خون را بسوزاند وباشد كه بجذام كشد خاصه در مزاج طفلان
كوچك وصاحب مزاج كرم همو كويد جون كبوتر بچه در ديك اندازند وروغن كنجد
در سران كنند چنانكه او را بپوشاند وبنمك وتوابل بكنند وببزند وجون پخته شود كسي كه
سنك داشته باشد بخورد سنك از وي زايل كردد فرو بپارسي پوستين كويند
كرم ترين ان پوست روباه بود بعد از ان سمور بعد از ان فنك وقاقم بعد از ان برم وهريكي
بجاي خود در صفت حيوان وي كفته شد فسوه الضبع فقعل است وكفته شود وبپارسي
هكل كويند فستق بپارسي پسته كويند كرم تر از كردكان بود وبادام ونيكوترين آن
تازهٔ بزرك بود وطبيعت ان كرم بود در سيوم وخشك بود در دوم وكويند كرمي بوي در اخر
درجه دوم بود وكويند كرم وخشك بود در سيوم وكويند كه در وي رطوبتي فضلي بود
وكويند تر است در سيوم منفعت وي انست كه سده جكر بكشايد ومنع غثيان بكند
وقوة معده بدهد وشكم براند وببندد وكزندكي جانوران را سود دهد وباه را زياده كند
وسرفه بلغمي را نافع بود وكزندكي عقرب را مفيد بود وغذا اندك دهد وشري آورد ومصلح

وي رزد الو خشک بود و شریف کوید که از خواص وی انست که بوی دهان خوش کند و
تعفن زایل کند و کویند بوست بیرون وي سبز جون در اب خو بسانند و بپاشانند تشنکی
بنشاند و قی باز دارد و شکم ببندد و روغن وی مضر بود بمعده بخاصیتی که درویست
و بدل ان بوزن ان مغز بادام شیرین و مغز حبة الخضرا بود و کویند نیم وزن ان مقرین
فستق الهاویه حب البان است و کفته شد و بپارسی تخم غالیه کویند **فشاغ** بلفظ اندلسی
دیوار خوانند و صاحب منهاج صفت وي که کفته است و منفعت ان صفت فاشرا است
یا فاشرستین و صاحب منهاج صفت وی کفته است که نبات وي جون بر شاخهاء انکور
بپیچد متود مفسد وي بود و مولف کوید از ابشیرازی سرم کویند **فصفصه** بپارسی اسبست
خوانند و جون تر بود فصفصه و رطبه کویند و جون خشک کردد قت و علف خوانند نیکو
ترین ان سبز و املس و رق بود و در وی نفخ بود تخم وي منی بیفزاید و شیر بیفزاید و وارایی
کوید جون وي را ببرند و بکوبند تا جون مرهم شود و ضماد کنند بر دست کسی که رعشه داشته
باشد هر روز دو نوبت بکنند رعشه زایل کند خوردن و تمریخ کردن و غافقی کوید
دواب را فربه کند و تر ان شکم براند و خشک ان شکم ببندد و سرفه و خشونت سینه را نافع
بود **فضا** عجم الزبیب است و بپارسي دانه مویز کویند و در باب عین کفته شد **فضه**
بپارسی نقره کویند ابن ماسویه کوید سحاله وی سرد و خشک بود باعتدال و کویند معتدل بود
در کرمي و سردي و کویند بغایت قابض بود و شیخ کوید سحالهٔ وي جون با دارو بیامیزند
خفقان و بخر و رطوبت لزج را سود دهد و جرب و حکه را زایل کند و عسر البول را نافع بود
و مقدار ماخوذ از وی دانکی بود و حکم وی حکم فعل یاقوت داشته باشد لیکن بخیلی
ضعیفتر از وی بود و کویند شراب از نقره خوردن مستی زود اورد و جون نقره بوی کوکرد
شنود سیاه کردد و جون بنمک بشویند سیاهی از وی زایل کردد و جلای وي بدهد و سحالهٔ
وی جون با زیبق بر بواسیر طلا کنند نافع بود و وی مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود
فطر سماروغ است و کماة خوانند و بپارسی زور زمین کویند و ان انواعست یکنوع فقع
و یکنوع نوشنه خوانند و فقع بپارسی هکل خوانند و یکنوع قعبل و مجموع انواع کماة خوانند و
بدترین همه فطر بود یکنوع صحرایی بود و یکنوع در شیب سرکین روید و یکنوع در شیب خم شراب
روید بوست وی باز کنند و خشک کنند هر کرا جند سر انکشت بدهند بیهوش کردد و بوست

وي زهر بود و کویند هر که بنا باکی سماروغ بر خورد نسل وی منقطع کردد و دیکر فرزند از وي
حاصل نشود و خلط غلیظ بد از وی متولد شود و خشک کرده وی را بدی کمتر باشد و طبیعت
فطر سرد و تر بود در اخر سیوم و کویند در دوم خدر و سکته اورد و کاه باشد که بکشد هیضه
و عسر البول را احداث کند جون بسیار خورند و وي دشوار هضم شود و نوع کشنده غشی و
ضیق النفس و عرق سرد اورد و باشد که در روز بکشد و ان در موضعها عفن یا در موضعی که مقام
کزنده کان بود یا در شیب درخت زیتون روید و مصلح وی انست مسلوق کرده با کمثری تر و
خشک بخورند که بخاصیت دفع مضرت ان میکند و شراب صرف بر سر ان خورد و معالجه کشیده
وی بمقطعات کنند مانند سکنجبین و فودنج **فطراسالیون** تخم کرفس کوهی بود و ان دانه
سیاه طولانی شکل بود و طبیعت ان کرم و خشک بود در سیوم و قوت وی زیادت از بستانی بود
و بدل ان دو وزن ان تخم کرفس بود و جالینوس کوید بدل ان نیم وزن آن افسنتین بود
فغیلاسوس فقلامیوس کویند و ان بخور مریم است و کفته شد و بپارسي جو بک
اشنان کویند و آذر بو نیز کویند **فغولیون** حنا است و کفته شد **فقع** نوعي از کماة
است و بپارسی هکل خوانند و ان در بیخ جامها و در اندرون جاه و کنارا بها روید و ان
سالم تر از فطر بود و طبیعت ان سرد و تر بود و غلیظ **فقد** تخم بنجنکشت است و در با کفته
شد **فقاح الاذخر** بپارسی کور کیا خوانند هر نوري و زهري که بود انرا فقاح خوانند
بهترین ان خوشبوي بود و طبیعت وی کرم بود در اول و خشک بود در دوم خون حیض را
ببندد و مقدار ماخوذ یکمثقال بود و نفث دم را نافع بود طبیخ وی سنک بریزاند و بول و
حیض براند بقراط کوید درد رحم و کرده و نزف دم و ورم سرد که در جکر بود و معده را سود
دهد و اکر ادمان بوییدن وی کنند سر را کران کند و خواب اورد و اسحق کوید مقلل خون
بود و مصلح وی بارزد است و بدل وی قصب لذریره است **فقاح سورنجان** اصابع هرمس
است و کفته شد و بپارسی کل سورنجان کویند **فقاح الکرم** بپارسی ول خوانند و ان
شکوفهٔ انکور بود و طبیعت ان سرد است **فقاح الملح** ان زهرة الملح است و کفته شد
فقلامینون فغیلاسوس است و کفته شد **فقلامیهون** صریحة الجدی است و کفته شد
فلنجه افلنجه خوانند و ان تخمیست مانند خردل لیکن بغایت سرخ بود و نیکو ترین ان بود که
جون در دست بمالند بوی سیب از وي اید و طبیعت وی کرم و خشک بود و ان در عطریات

مستعمل کنند و مقوی معده بود و جکر سرد بود و سده که در سر بود بکشاید و قوه دماغ بدهد وابخره زرد بود یا سیاه بد بود و جون سحق کنند با زیت بر کزندکی عقرب طلا کنند نافع بود

فل صاحب منهاج کوید فاغیه است و ان بیخ نیلوفر هندی بود و قوت وی مانند قوة بیروح بود و کویند کرم و خشک بود صداع را ضماد کردن نافع بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل ان فقاح و صاحب جامع کوید از قول اسحق که فل تمر هندی بود بمقدار فستقی و لون و قشر وی بلون فندق ماند و مغز وی جرب بود مانند مغز جلغوزه زردی که بسفیدی مایل بود و طبیعت ان کرم و خشکست در سیوم استرخاء عصب را سودمند بود و بواسیر را نیز نافع بود

فلفلمویه اصل الفلفل است و بپارسی بیخ درخت فلفل کویند و آن خشبی حریف بود و بشکل قسط بود و طبیعت ان کرم و خشک بود خاصیت ان آنست که دردهاء سرد و تشنج امتلایی و نقرس و قولنج و بادهاء سرد را سودمند بود و بر ورک طلا کردن عرق النساء را نافع بود و عافقی کوید لونرا نیکو کرداند و مره سودا را نیکو بود و بیرون اورد برفق نه جنانکه ادویهٔ مسهل بیرون آورد و باه را زیادة کند و جون با سرکه بیامیزند و ضماد کنند یا بیاشامند ورم سپرز را تحلیل دهد و جون با مویز بخایند و بدان غرغره کنند یا میویزج بلغم قطع کند و بدل آن دارفلفل بود و کویند بدل ان بوزن ان نارمشک است و دو دانک ان سورنجان و نیم وزن ان مغز خسک اند

فلفل ابیض بپارسی فلفل سفید خوانند و درخت فلفل مانند درخت انار بود و جالینوس کوید اول ثمره فلفل دارفلفل بود و از بهر اینست که دارفلفل تر تر از فلفل بود و صفت دارفلفل کفته شد و همو کوید ثمرهٔ فلفل جون نارسیده بود فلفل سفید بود و جون رسیده کردد سیاه کردد و مولف کوید جند انکه تفحص کردیم از بازرکانان که از طرف هندوستان آمدند کفتند که این خلافست درخت دارفلفل غیر درخت فلفل است و بیشتر در بنکاله می باشد و آنکه میکویند که فلفل سفید هم از درخت فلفل سیاه است این نیز خلافست و صاحب منهاج کوید از قول دیسقوریدوس کوید که بهترین وی ان بود که سبک بود و کرمی وی ضعیف تر از سیاه بود و مولف کوید فلفل سفید بزرکتر از فلفل سیاه بود و لون وی بزردی مایل بود و مقدار نخودی کوجک بود مدور املس و طبیعت ان کرم بود در سیوم و خشک بود در جهارم جون در کحلها کنند جهت جلا جلایی تمام دهد و هضم طعام بکند و اشتها بیاورد و ورم سپرز را

بغایت

بغایت نیکو بود و بول و حیض براند و طبیعت را نرم کرداند اندک و بسیار در تریاقات مستعمل کنند و بلغم را سود ارا پاک کند مقدار ماخوذ از وی تا نیم مثقال بود و وی مجفف منی بود و مخدر جنین و مضر بود بکرده و مصلح وی عسل بود و ابن ماسویه کوید بدل وی زنجبیل بود

فلفل اسود بپارسی فلفل سیاه کویند و بیونانی باباری خوانند و وی کرم تر از سفید بود و طبیعت ان کرم و خشک بود در جهارم و در وی جذبی و تحلیلی بود و جلا بدهد و بلغم لزج دفع کند و مسخن اعصاب بود و مسکن ان و جون با زفت بیامیزند محلل خنازیر بود و جون با نطرون بیامیزند بهق را زایل کند و غذا غلیظ را لطیف کرداند و بول براند و اکر بعد از مجامعت زن بخود برکیرد ابستن نشود و وی جهت تاریکی جشم و اب رفتن نافع بود و سرد مزاج را نافع باشد و مسخن معده و جکر باشد و همه اعضا و اکر سحق کنند و با پیاز و نمک بیامیزند و بر داء الثعلب ضماد کنند بعد از آنکه نیک نیک مالیده باشند ان موضع را موی برویاند و جون سحق کنند و در روغن زیت بجوشانند و بمالند فالج و خدر را نافع بود و اعضایی که سردی بروی غالب بود جون با ادویه بیامیزند که در وی قبضی بود تقطیر البول را که از سردی بود سود دهد و همچنین فالج و خدر و رعشه را مفید بود و فی الجمله سود مند بود جهت همه علتهاء سرد که در اعصاب حادث شود و کویند بدل ان یک وزن ان فلفل سفید است

فلفل الماء بیونانی اودص و ماباری کویند و ان نباتیست که در ابها ایستاده روید و ابهایی که اهسته روان بود و ترکان وی را فرعینی خوانند و کویند جون کرک وی را بخورد بمیرد و بغایت انرا دوست دارد و ساق وی کره داشته باشد و درازی وی یک کز بود و ورق وی مانند بید بود بزرکتر و سفید و بطعم فلفل بود و بوی وی خوش نبود و ثمر وی کوجک بود رسته بر شاخهای کوجک که از بن وی مجتمع بود بعضی بر بعضی مانند خوشه بطعم و بغایت حریف بود و جون ضماد کنند ورق وی و ثمر و رمهای بلغمی و ورمهای مزمن را تحلیل دهد و سیاهی که در سپیدی جشم بود زایل کند و بر کلف و نمش که در روی بود طلا کردن نافع بود و بیخ وی هیچ منفعت ندارد و مولف کوید که زنجبیل الکلاب است و کفته شد

فلفل السودان حبیست مانند جلبان و بطعم مانند فلفل و از بلاد سودان آورند درد دندانرا نافع بود و جنبیدن اورا

فلفل الصقالبه بزر فنجنکشت است و کفته شد

فلفل القرود حب الکتم است و کفته شود در کتم و بپارسی وسمه کویند

فلفل الخواص ماهودانه

است وکفته شود فلیفله اسم هر نوه است که ان ثمر عود بود و در باب ها کفته شود
و در اندلس مانخواه را بدین اسم خوانند و بعضی تخم بنجنکشت را بدین اسم خوانند و بعضی تخم
بنجنکشت را بدین اسم خوانند فلفلمون حبق جبلی بود و بپارسی بودنه کوهی کویند وان
نوعی از بودنه است وطبیعت ان کرم وخشک بود نیکوترین ان صنع بود ونیم مثقال از وی
مشیمه بیرون اورد ومضر بود بفم معده ومصلح ان بودنه بری بود فلنجمشک فرنجمشک است
وکفته شد وبپارسی بالنکو خودرو کویند فنجنکشت انرا ذو خمسة اوراق وذو خمسة اصابع
کویند وکفته شد فنا عنب الثعلب است وکفته شد وبپارسی روباه ترنک کویند
فنطافلون فنجنکشت است وبنجنکشت نیز کویند وکفته شد فنک کرم تر از سنجاب بود
وسرد تر از سمور بود ورازی کوید فنک وقاقم وحواصل معتدل بوند در حراره فوم
حنطه است وکفته شد وبپارسی کندم کویند فوهل عملول و بملول کویند وکفته شد وآن
قنا بری است وبشیرازی سوره کویند وبکازرونی برنج کجشک فولیون جعده است
وکفته شد وبشیرازی اربه کویند فوشنه عوشنه کویند وان نوعی فطر است وکفته شد
فو ان بیخیست که ورق نبات ان مانند ورق کرفس بود بزرکتر وکل وی مانند نرکس
بود و بزرکتر وساق وی یک کز بود و زیاده تر واملس بود ولون وی مایل بغبیری بود
وستبری اعلا وی مانند خنصری بود و در اصل وی عطریتی بود وکویند قوت وی مانند
سنبل بود و در بسیار چیزی نیکوتر از وی بود واو درار بول بیشتر از سنبل کند وطبیعت
وی کرم وخشک بود درد پهلو را نافع بود وحیض براند وخشک وی ومطبوخ وی داء الثعلب
را سود دهد ومقدار ماخوذ از وی هم مثقال بود وکویند مضر بود بکرده ومصلح ان
رازیانه بود وجالینوس کوید که بابر در طعم وقوت مانند ثمر است المالطیق تر از و باشد
وکویند بدل ان فلفل سیاه بود فوفل ثمریست که در قوت مانند صندل سرخ بود ودرخت
وی مانند درخت نارکیل باشد ووی مبرد بود بقوت ویابس وقابض بود بر ورمهای
کرم وغلیظ طلا کردن نافع بود واعضاء مسترخی را محکم کرداند وبوی دهان خوش کند
وقوت دل بدهد ومنع التهاب چشم وجرب ان بکند وحرارت باز دارد وقوت لثه ودندان
بدهد وکویند بدل ان بوزن ان صندل سرخ وربع وزن وی برز البنج بود وکویند بدل آن
بوزن صندل سرخ ونیم وزن ان کشنیز تر فودنج جبلی فودنج نیز کویند وان سه نوعست

جبلی و بری و نهری ومولف کوید جبلی دو نوع باشد یکنوع را حاشا کویند وکفته شد ویک
نوع دیکر فلفلمون وهم کفته شد وبری دو نوع بود یکنوع را اسکلطرامشیع خوانند وکفته
شود ویکنوع دیکر بود همه صحرایی خوانند وان مطلق بودنه بود ونهری یکنوع بیش نبود
ونیکوترین جبلی ان بود که خوشبوی وتازه بود وسبز ورق ان کوچک بود وطبیعت
ان کرم وخشک است در سیوم ملطف بغایت قوت بود وعرق براند وبراثرهای سیاهی
که در بدن بود ضماد کردن نافع بود خاصه چون با شراب پخته باشند وطبیخ وی در حمام
جرب وحکه را زایل کند وجذام را نافع بود وریش دهان وفواق را زایل کند وچون
با عسل ونمک بیاشامند وفضول که در معده بود زایل کرداند وبیرون اورد وچون
خشک کنند وبسوزانند وسحق کنند جهت استرخاء لثه نافع بود وچون با سویق
ضماد کنند ورم کرم را ساکن کند ویرقان واستسقا را نافع بود وعصاره وی کزندکی
سباع را نافع بود وچون بکوبند وبر بیزند وبیاشامند بچه را بکشد واسحق کوید مضر بود
بامعا ومصلح وی کثیرا بود وبدل وی یک وزن ونیم فودنج نهری بود فودنج نهری
قوت شراب وی مانند قوت شراب حاشا بود ونیکوترین بودنه جویبی سبز وتر بود وبودنه
فارسی اقوی بود از مجموع بودنها وطبیعت ان کرم وخشک بود در سیوم چون بخورند و
بعد از ان ماء الجبن بیاشامند چند روز پیاپی داء الفیل را مفید باشد ودوالی را وطبیخ
وی انتصاب نفس را سودمند بود وچون با سرکه بنزدیک بینی کسی برند که غش کرده باشد
نافع بود وروغن وی تمریخ کردن همین سبیل دارد وخوردن وی وضماد کردن کزندکی
جانوران را نافع بود واکر با شراب بیاشامند ودفع سموم قتاله بکند خاصه که بیش از ان
خورده باشد وچون با شراب بپزند وبر صاحب جذام ضماد کنند نافع بود ووی مقطع
باه بود ازین مضر روی بکرده وکویند مصلح وی کثیرا بود وکویند که بدل ان نعناع است
فوه معروف بود بفوة الصباغین وبپارسی روناس کویند وان بیخی است سرخ
ونیکوترین ان بود که تازه وسرخ وباریک بود که از ارمن ارند ومعروف بود بردی
بندی وطبیعت ان کرم وخشک بود وکویند در وی سردی بود وجلا وی با عسل الدهد
وبرهق سفید وقوبا با سرکه طلا کنند نافع بود وبدن را از هر اثری که بود پاک کرداند
تا دو درم جهت سقط وضربه نافع بود چون با قدحی شراب بیاشامند وثمره وی

جون با سکنجبین بیاشامند کژدم کجا نورا نزا سود دهد و بیخ وی را جون زن بخود
برکیرد حیض را براند و بچه بیندازد و وی بغایت سودمند بود ادرار البول که جون بیاید
و جکر و سپرز را پاک کند و سده ان بکشاید و جون با ماء العسل بیاشامند عرق النسا و وجع
ورک و استرخاء اعضا را نافع بود و اکر با عسل ضماد کنند همین سبیل و اولی ان بود که
کسی که ان بیاشامد هر روز بحمام رود و کویند مضر بود بسر و مصلح ان انیسون بود و
دیسقوریدوس کوید که بدل وی در تنقیه جکر و سپرز و ادرار بول و حیض بوزن
ان سلیخه و دو دانک وزن ان مویز سیاه و کویند بدل ان در برص شیطرج بود **فیلجوش**
بپارسی بیلکوش خوانند و ان لوفست و در لام کفته شود **ینجن** سذاب است و کفته شد
فیلزهوج درخت حضض است و ثمر وی مانند فلفل بود و حضض عصاره وی است
و معتدل بود در حرارت و برودت بر موی طلا کردن قوت ان بدهد جون بیاشامند
درد سپرز و یرقان را نافع بود و طبیخ فروح وی حیض براند و بدل ان حضض بود
فیروزج بپارسی فیروزه و پیروزه کویند و ان نوعی از احجار است ازرق نیکوترین
ان نیشابوری کهن است و طبیعت ان سرد و خشک بود و جون سحق کنند و بیاشامند کزندکی
عقرب را نافع بود و ریش اندرونی را و در داروی جشم کنند شبکوری را و تاریکی جشم را
نافع بود و جون روغن بوی رسد خراب شود و عرق همجنین و لون آن بکلی تباه شود و بمشک
همجنین تباه باطل شود لون آن و حسن آن و اسطوطالیس کوید که هر جوهری از احجار که از لون
خود بکردد و پوشیدن ان بد بود **فیل** بپارسی پیل کویند و ان حیوانی معروفست و از
کدخدازادکان هندوستان است و دندان وی را عاج خوانند و ابن مولف کوید که فیل
معروفست بتکبر و لجاج و فیل از هیچ حیوان نترسد مکر کربه و فیل دو سر دارد معکوس
انکس که نداند کوید دندان است و حال انکه مخرج وی از اصل قرن است و میان وی
مجوف است و فیل را افقم کویند بعضی کوجک دهن و دهنش فراهم نیاید و فیل نتواند
خفتن و جون بیفتد نتواند خاستن و خفتن وی تکیه بود بر جیزی و هندوان کویند
که بپیشانی فیل هر سالی عرقی کند عرقی بتر خوشبوی تر از مشک و آورده اند که فیل
حیوانی عجیب است و ظریف و فیل از حیوانان عظیم است و جون باری عز و جل کردن او را
کوتاه آفرید خرطوم دراز بجای آن افرید تا بدان اب و علف بر میدارد و خرطوم همجون

دست

دست باشد بر همه تن او میکردد و باشد که صلاح بدان برزند و او را دو کوش
بزرکست هر یک جند سپری دایما بدان پشه را از دهن دفع کند زیرا که دهن او
مفتوح بود اکر جیزی از پشه یا مکس در انجا رود بیازارد او را و وی را دو ناب بود
عظیم هر یک دویست من باشد که سیصد من باشد و در همه تن او لا مفاصل کعب و کتف
فخذ هیچ مفصل دیکر نیست و تا بیست و پنج سال بروی نکذرد شهوتش باز دید نشود
و جون وقت ولادت شود در آب زاید تا بچه در زمین نیفتد و فیل را با مار عداوت
بود جون او را ببیند در زیر پا بمالد تا نیست شود و جون بیمار شود مار را بخورد بیماری
از وی زایل شود اکر بیفتد بر نتواند خاستن و اکر فیلی دیکر ببیند او را افتاده دیکران را
خبر کند تا بیایند و او را بر پای دارند اما فیل در حرب همجو قلعه باشد روان رجال بر پشت
او جنک میکنند و او را جوشن در پوشیده باشند و شمشیر در خرطوم او بسته مرد با اسب
بدو نیم کند و اکر کربه ببیند بکریزد و جنین کویند که هارون را شاعری بود معروف کنا هی
کرد و او را در جنک فیل انداختند روز حرب کربه در بغل نهاد و شمشیر بر داشت و بجنک
فیل رفت جون نزد او رسید فیل قصد کرد که او را بزند کربه از بغل بیرون آورد و در
روی فیل انداخت فیل پشت بداد و مسلمانان تکبیر کفتند و سواران از پشت فیل بیفتادند
و غلبه از ان اهل اسلام بود و جنین کویند که فیل جهارصد سال بزید و زنادی کوید که
در عهد منصور فیلی را دیدم که میکفتند که این فیل شابور ذوی الاکتاف را خدمت
کرده است و از ذکاء فیل است که جون در پیش ملکی یکبار خدمت کرد هر کاه که او را ببیند خدمت
کند حاجت نباشد که فیل بان با او بکوید جنین کویند که فیالی فیلی را بزد و می ترسید که فیل
از وی انتقام کشد احتیاط میکرد یک روز فیل را بر درختی بست بر سنی وثیق محکم و خود
فیل شاخی از درخت بکرفت و فیال را موی بسیار بود شاخ درخت در موی او بپیچید جنانکه در موی
محکم شد انکه بکشید فیال در زیر قوایم او افتاد و او را بزیر پای بمالید و خرد کرد و بکشت و
خواص وی بسیارست اورده اند که اکر کسی وسخ کوش او بخورد تا هفت روز بخسبد
بلیناس کوید اکر برص را عراره او طلا کنند و سه روز بکذارند زایل کند باذن الله تعالی
اکر استخوان او را بر کودکان بندند صرع از ایشان منع کند و اکر در کردن کاو و بزند
از قوت با سلامت یابد و اکر عاج را با عسل بیامیزند و کلف را بدان طلا کنند زایل شود

واکر عاج بر درختی مثمر او یزند ان سال ثمره نیارد واکر خانه را بدان دخان کنند بشه
وامثال ان بمیرد واکر حکاک عاج را جراحت فاسد افشانند صلاح بذیرد واکر در خیشوم
راعف افشانند خون منقطع شود واکر پارهٔ از بوست فیل بر کسی بندند که او را تب لرز باشد
منقطع شود واکر صاحب تشنج بر بوست فیل بخسبد تشنج از وی برود واکر در زیر دامن صاحب
بواسیر دخاره کنند بواسیر را زایل کند واکر بول او را در جایی رش کنند موش از انجا بکریزد
واکر زنی عاقره بیاشامد ابستن شود واکر سرکین او را در زیر دامن محموم تدخین کنند
تب از وی برود واکر یکدرم ازان بصاحب قولنج از وی زایل شود و دیکر اعادت نکند اکر سرکین
فیل مخلوط کنند بعسل و زن بخود برکیرد هیچ ابستن نشود و زنان هند که وقف باشند بر
بتخانه جنین کنند تا ابستن نشوند وحسن وطراوتشان کم نشود زیرا که ایشان بر جملهٔ مردمان
وقف باشند لابد باشد از کسی که جنس موافق او باشد تا ابستن شود وجون ابستن شد
فایدهٔ وی فوت شد و دقیوقوس کوید که برادهٔ عاج قابض بود جون برد احس ضماد کنند
زایل کند و شریف کوید که جون نشارهٔ عاج هر روز دو درم بماء العسل بیاشامند حفظ را
نیکو بود واکر زنی که عاقره بود هفت روز بیایی دو درم نشارهٔ وی با ماء العسل بیاشامند
بعد ازان مجامعت کنند زن ابستن کردد بفرمان خدای تعالی و مولف کوید امتحان بنوعی دیکر
کردیم سه شب هر شب یک مثقال نبات مصری سایند زن سفوف ساخت و شب سیوم وجهارم
مرد با وی مجامعت کرد ابستن شد بفرمان خدای تعالی اما بشرط انکه بعد از طهر بود واکر نشارهٔ
وی جزوی و بوزن ان برادهٔ اهن بیامیزند و بغایت سحق کنند و بر بواسیر مقعد باشند
بغایت نافع وطبری کوید جون از دندان فیل جیزی در کردن طفل او یزند از وبای اطفال
ایمن باشند و سرکین فیل جون فرزجه از عسل سازند و زن بخود برکیرد هرکز ابستن
نکردد و بخور وی صاحب تب کهن را نافع بود وجون بسوزانند و بر سعفه بر طلا کنند
زایل کند وجون در موضعی که بشه بود بخور کنند بکریزند واکر ادمان ان کنند بکریزند
وهرکز باز انجا نیایند وابن زهر ادر خواص اورده است که اکر درخت انکور و زرع و درختهای
دیکر با ستخوان فیل بخور کنند قطعا هیچ کرم کرد ان نکردد واکر پارهٔ از دندان وی در
خرقهٔ سیاه بندند و بر کاو بندند از وبا ایشان ایمن باشند واکر نشارهٔ وی مقدار ده درم
با آب بودنه کوهی جند روز بیایی بیاشامند مجذوم را نافع بود و رها نکند که زحمت زیادت شود

واکر پارهٔ

واکر پارهٔ از دندان وی در خرقهٔ سیاه بندند و بر کاو بندند یا عاج بر عضوی نهند که
استخوان در وی شکسته باشد جذب کند و باسانی بیرون اورد **فیطل** اهل اندلس
طفلا خوانند وآن کمون بری بود و سفید ولیون کویند و در کافد صفت کمون کفته شود
فینک فنج نیز کویند وان قیشور است وکفته شود **باب القاف**
قاقله دو نوعست بزرک و کوجک است وازان بزرک از جوز بوا بزرکتر بود و حب
ان مانند بنبه دانهٔ بود و ببزرکی و بوست ان صلب بود و رنک وی سرخی بود که بسیاهی
زند و قاقلهٔ کوجک را شوشمیر خوانند وخیل بوا وهیل بوا کویند وان سه نوع است
یک نوع بمقدار استخوان بلیله بود و یک نوع بمقدار جوز بوا بود لیکن مثلث شکل بود و دانهٔ
ایشان نزدیک بیکدیکر بود و یکنوع هیل است وکویند وی لطیفتر از بزرک بود و بزرک را نز
خوانند وطبیعت ان کرم وخشکست در اخر درجهٔ دوم یا اول وکویند باعتدال نزدیک بود
و در وی قبضی و تحلیلی و تقویتی بود قی وغثیان را نافع بود با آب انار ترش وهضم را یاری دهد
ومعده وامعا را پاک کند ومقدار مستعمل از وی تا یکدرم بود و درد جکر سرد را نافع بود و سدهٔ
ان بکشاید جون با سکنجبین بکهفته بیاشامند وصرع را نافع بود جون هر روز دو درم از وی
بیاشامند وجون با تخم خیارین بیامیزند اجزاء مساوی و هر روز یکدرم با سکنجبین بیاشامند
سنک کرده بریزاند وکوجک وی نشف رطوبت از سینه وحلق ومعده بکند وهضم را قوة دهد
زیادت از نوع بزرک ولطیفتر از وی بود وقبض وی کمتر بود وحرارة بیشتر وکویند قاقله مضر بود
بشش و مصلح وی قند بود وبدل قاقلهٔ کبار یکوزن و نیم ان صغار وکویند نیم وزن ان کبابه
و نیم وزن ان قرنفل وبدل قاقلهٔ کبار یکوزن ونیم صغار بوزن آن قرنفل بود **قاقلی**
نباتیست مانند اشنان و در طعم وی شوری بود با قبض واسحق کوید مانند کشوث بود در
فعل وطبیعت وی کرم وخشک بود در اول ومسهل آب زرد بود خاصه تخم وی وآب وی مدر
بول بود ومنی ومسهل صفرا بود وضعف جکر را سود دهد وکیموس وی نیکو بود و در معده
ثقلی پیدا کند بسبب اندک لزوجتی که در وی هست وشربتی از آب وی دو دانک رطلی یا
نیم رطل باشد باده درم شکر سرخ وصاحب منهاج کوید با سکر العشر وجیش بن حسن کوید که
شکر سرخ با بلغم ولبلاب نیکوتر بود وقوی تر از شکر سفید **قاتل الفر** خانق النمر ست وکفته
شد **قاتل النحل** نیلوفرست وکفته شود **قاتل ابیه** بداسفان وبدکشان کویند وکفته شد

قاتل نفسه نوعی از اشق است وگفته شد قاتل الکلب ادراقی خوانند وان خانق الکلب
است وگفته شد قاره بیونانی سطاخنیس گویند وگفته شد وان نباتیست مانند فراسیون
قاتل العلق نوعی از اناغالس است انثی که زهر وی ازرق بود وان اذان الفار است وگفته
شد در باب الف وان نوعی از مرزنگوش است قاتل الذئب خانق الذئب است وگفته شد
وان خربق سیاه است قاطوس ارمیناست وگفته شد وبپارسی نوشادر گویند قاوند قیوند
خوانند وبپارسی بیه قاوندی خوانند وروستاییان شیراز وپراشیر بیل خوانند وانرا
از هندوستان اورند مانند پیه بسته بود وطبیعت وی گرم بود ودردهائی که از سردی بود
مالیدن سود دارد وسرفه کهن سرد ودرد خاصره وپشت که از سردی بود چون یکدرم از وی
درحسو کنند وبیاشامند نافع بود باسیاب خرد کنند وروغن وی بگیرند ورها کنند تا منجمد
گردد قاقیا اقاقیا است وگفته شد قاتل اخیه خصی الکلب است وگفته شد وازهم
آن این اسم بر و نهاده اند که ایشان دو بیخ اند مانند دو زیتون که در سالی یکی فربه بود
ویکی لاغر ودر سالی دیگر انکه فربه بود لاغر شود وانکه لاغر بود فربه گردد قانصه بپارسی
سنگدان گویند وصفت قوانص بعد ازین گفته شود قاراسیا قراصیا است وگفته شود
قبج حجل خوانند وبپارسی کبک گویند صاحب منهاج گوید نزدیک است بطیهوج ولحم
وی الطف لحوم بود وگرم وتر بود وچون بریان کنند شکم ببندد ومسمن بود وباه را
زیادت کند ودل را روشن کند وغذا بسیار دهد از بهر انکه دیر هضم شود وشریف
گوید که گوشت وی معتدل بود وغذائی نیکو دهد وزود هضم شود ودماغ وی چون
باشراب صرف بیاشامند صاحب یرقان را سودمند بود وجگر وی چون گرم بود مقدار نیم
مثقال فرو برند صرع را سودمند وزهره وی شبکوری وتاریکی چشم را نافع بود وحل کردن
وچون بزهره وی سعوط کنند در ماه ذهن را زیاده کند وقوت باصره بدهد واگر زهره
وی با مروارید ناسفته ومثل ان مسک اجزاء مساوی سحق کنند وحل کنند سفیدی
چشم وغشا وجرب را سودمند بود وبیضه وی چون باسرکه عنصل بپزند وبخورند
درد شکم ومعده را سودمند بود قت رطبه خسکست وان فصفصه است وگفته شد
وبپارسی اسبست گویند قثا خاریست که صمغ ان کثیرا است وبشیرازی انرا کم خوانند
وخار وی را بسوزند وچوب وبرا بگاو وشتر دهند وغذا نیکو بود انرا وطبیعت ان گرم

وتر

وتر بود سرفه را سودمند بود وقرحه شش را ومنفعت کثیرا در کاف گفته شود قثاء قشعر
خوانند وگوجل انرا اشغاریو صفایس گویند وبپارسی خیارزه گویند وشنگیار وخیار
دراز هم گویند نیکوترین ان نیشابوری بخشه بود وطبیعت ان سرد وتر بود در سیوم تسکین
حرارت وصفرا بکند وبول براند وتشنگی بنشاند ومثانه را موافق بود وبوییدن قثا
وقثد بیخودی که از حرارت بود شفا بخشد وورق وی با عسل بر شری بلغمی طلا کردن
نافع بود وخوردن وی گزندگی سگ دیوانه را نافع بود وکیموس وی بد بود ومستعد
عفونت بود وتب صعب اورد ودرد معده ودفع مضرت وی بعسل یا مویز کنند یا نانخواه
ورازی گوید که سبکتر از خیار بود وزود تر بگذرد وخیار وخیارزه وکدو محروری
مزاج را نافع بود ومحتاج اصلاح نبود لیکن اگر بسیار بخورد درد شکم وثقل پیدا کند ومصلح
ان جوارش کمونی وسفرجلی بود اما سرد مزاج را مضر بود واولی ان بود که بسیار نخورد
وشراب بقوت صرف از پی ان بیاشامند وجوارشات گرم قثا هندی خیار چنبر است
وگفته شد قثا هندی بری بلا است وگفته شد قثاء الحمار بپارسی خیارزه سبند گویند
وبکار رونی بذو گویند وان بری بود واهل اندلس علقم خوانند وارد فنایی نیز گویند
وبیونانی اشفیرا واغریوس وعصاره ثمر وی را اطریون گویند ونبات وی بنبات کبر
ماند اما خار ندارد ولون وی سبز بود که بسیاهی مایل باشد وصفت عصاره وی چنانست
که ثمر وی در اخر بستان که زرد شود بگیرد ودر خرقه کنند وبمالند تا آب از وی بیرون
اید وصافی کنند یا بمنخلی بپالایند وبعد ازان راوق کنند ودر ظرفی کنند وبر روی
خاکستر خشک کنند بعد ازان بر لوحی کنند پس در سایه قرص سازند یا گرباس سر تو کنند
بر روی خاکستر بپخته وعصاره غلیظ بران ریزند تا گرباس آب فرو خورد بعد ازان
بصلایه سحق کنند وقرص سازند وطبیعت ان گرم وخشک بود در اول درجه سیوم و
گویند حرارت وی در دوم بود ملطف ومحلل بود وباب بیخ وی بدان مضمضه کنند با بست
جوهر وری بلغمی کهن که بود تحلیل دهد وچون با صمغ البطم بر جراحات نهند از دمل و
هرچه باشد بگشاید وچون با سرکه بپزند وبر نقرس ضماد کنند نافع بود وطبیخ وی در حقنه
جهت عرق النساء سودمند بود مقدار یکدرم ومضمضه بدان کردن درد دندان را نافع بود
وچون خشک کنند وسحق کنند بهق وجرب ریش شده وقوبا واثرهاء سیاهی که از دمل

وریش بر روی بید اشود زایل کند وعصاره ثمر وی حیض و بول را براند واکر زن بخود
برکیرد بچه تباه کند واکر با شیر سعوط کنند یرقان سیاه را نافع بود وصداع کهن را ببرد
وعصارهٔ وی جون در کوش جکانند درد کوش را نافع بود وجون با زیت کهن یا با عسل
یا زهرهٔ کاو تحنک کنند یا طلا کنند ورم حنجره وخناق را بغایت نافع بود و وی مسهل
خلط غلیظ خام ومره سودا وماء اصفر بود وباید که با ادویه که موافق باشد خلط کنند
مانند صبر وقنطوریون باریک وسورنجان وبوزیدان وکمافیطوس وقسط ومر
وزعفران وسنبل الطیب ودارجینی وسلیخه وزراوند مدحرج وانیسون وتخم کرفس
وفطراسالیون وجاوشیر وسکبینج ومقل وتربد ونمک هندی وحب بلسان وجون
با بعضی ازین ادویها بیامیزند نافع بود بجهت بسیار دردها جون درد مفاصل ونقرس
وقولنج ولقوه وخدر دست وبای ودردهائی که از مره سودا بود ونشاید که با ادویه حاده
مثل سقمونیا وشحم حنظل بیامیزند وشربتی از وی از دانکی تا دانکی ونیم بحسب مزاج و
مضر بود بشش ومصلح وی صمغ عربی بود وطین ارمنی ونشاسته واکر قثاء الحمار با روغن کنجد
بپزند و بر بواسیر که ظاهر بود بیرامون مقعد طلا کنند یا بعوض روغن کنجد روغن جراغ کنند
نافع بود وخشک کند واسحق کوید روغن وی از آب وی وزیت بکیرند یا با فتاب یا باتش
بپزند تا اب سوخته کردد یا روغن بماند ان روغن نافع بود جهت سردی اعضا جون بدان
بمالند وکلف واثرهائی که در روی بود زایل کند ونافع بود جهت طنین که در کوش بود وکرانی
کوش که از ریاح غلیظ بود وشریف کوید جون طبیخ وی بیاشامند مجذوم را نافع بود
واکر بیخ وی سحق کنند و بر ورمی که در بن کوش بود وورمهای بلغمی که در کردن بود بنهند
بکدازاند و روغن وی بر مفاصل کهن مالیدن وخوردن نافع بود وشربتی از وی بقوه
دو درم بود که با آرد جو بیامیزند و وی خلط خام ولزج بیرون اورد و ربو وضیق النفس
را نافع بود وعصارهٔ وی در حقنه کردن سودمند باشد جهت درد بشت لیکن سحج اورد
ومسهل خون تنها بود وحقنه کردن خطر بود مکر خلط کنند با ادویه که موافق باشد واز
یک درم تا یک مثقال کنند بحسب مزاج وباشد که قی بافراط آورد ومداوای ان بربست جو
بشراب با سرکه کنند که قی باز دارد قثاء النعام حنظل است وکفته شد وبپارسی کوست کویند
قثاء الحیة از قول صاحب جامع زراوند طویلست واز قول صاحب منهاج حنظل کوجکست

وصفت

وصفت هر دو کفته شد قثد بپارسی خیار کویند ودر باب خا کفته شد قدمیا
قلیمیا است وکفته شود قدح مریم نباتیست که بیونانی قوطولیدون کویند وکفته شود
قداح رطبه است وکفته شد وبپارسی اسبست کویند قدیر کوشت خشک بود نیکوترین
ان بود که از حیوان تر بود وحرارة وی کمتر از نمکسود بود قوة بدن بدهد مستسقی را نافع
بود خاصه جون در سرکه بجوشانند تا تشنکی کمتر کند وکرسنکی که از مستی بود باطل کند وقلیل
الغذا بود واولی ان بود که با روغن وشیر بپزند قرع دبا خوانند وبپارسی کدو کویند
ونیکوترین ان سبز وتر بود طبیعت وی سرد وتر بود در سیوم غذایی که از وی که متولد شود
مانند مصاحب وی بود اکر با خردل بخورند خلط حریف از وی متولد شود ومسلوق وی
غذا اندک دهد و زود بکدازد وصفرا وخون ساکن کند ومولد بلغم بود ومحروری وصفراوی
مزاج را نافع بود حرارت بنشاند وتشنکی باز دارد وخشونت سرفه وسینه وکسی که جکر
وی کرم بود وتب کرم را نافع بود جون با آش جو یا با ماش مقشر وروغن شیرم بپزند
و بخورند سرد مزاج واصحاب سودا را نشاید که خورند که قولنج غلیظ آورد واکر
خواهند که خورند که قولنج غلیظ آورد واکر خواهند که خورند با زیت مطجن کنند ومطیب
بفلفل وخردل وسداب وکرفس ونعناع کنند وشراب صرف بر سر ان خورند وجوارشات
وخردل ومری نیز مصلح وی بود وجون مسلوق کنند وبعد از ان باب غوره واب انار
وسرکه وروغن بادام وزیت انفاق بخورند خلطی سلیم از وی بیدا شود وسویق وی
سرفه ودرد سینه را که از حرارة بود نافع باشد وتشنکی بنشاند وکرب که از صفرا بود سود
دهد ودرد حلق را نافع بود ورازی کوید روغن وی مانند روغن بنفشه و نیلوفر
بود وحرارت را سود دهد اب وی صداع را سود دهد وزایل کند جون بیاشامند یا بدان
سر بشویند واکر با روغن کل در کوش جکانند درد بنشاند وغذایی نیکو دهد وجون
بیاشامند بعد از ان که در آب فلوس خیار جنبر وترنجبین وخیر بنفشه حل کرده باشد
صفرا محض براند وشریف کوید کدوی کوجک که اول همه بیرون آید جون در خمیر کیرند
و بریان کنند وباب ان کحل کنند زردی جشم که از یرقان باشد زایل کند وجون
باب کل وی کحل کنند درد جشم کرم را زایل کند وشفا دهد وبوست خشک وی جون
بسازانند و بر موضعی که خون از ان روان بود افشانند باز دارد واکر بسوزانند وباسرکه

بسرشند و برص طلاكنند نافع بود و دانه وی جون مقشر كنند و روغن از وی بكیرند
درد كوش و درد امعاء كرم را سود دارد و كدو جون باخر رسد و بن ان بكشاید و سوراخ
كشاده درمیان ان بكند و نحت الحدید بیند ایند تا ممتلی شود و بن ان باز جای نهند
وجهل روز رها كنند بر درخت بعد از ان بجینند وانجه در اندرون وی بیرون اورند
و بفشارند اب سیاه از وی بیرون اید در شیشها كنند كه بر شود و رها كنند و جون
خواهند كه استعمال كنند حنا بدان بسرشند و خضاب كنند موی را سیاه كرداند و بغایت
سفیدی زایل كند و خضابی بغایت نیكو بود و جراده كدو تر جون ضماد كنند در ابتداء درد
جشم كه از حرارت بود نافع بود و درد ساكن كند خاصه جون باردجو بسرشند و همچنین صداع
كرم را جون بموضع درد لطوخ كنند خواه در تب و خواه در غیر تب و جون ضماد كنند حمره را
ردع ماده بكند و درد ان ساكن كند و بوست كدو خشك ریش ذكر را نافع بود و خشك كرداند
و همچنین ریشهاء كه بر اعضاء یابس المزاج بود و سوختكی اتش را نافع بود و جون باروغن
كاو بسرشند و مغز دانه وی سرفه كه از كرمی بود سود دهد و مركب سینه بود و مقطع
تشنكی جون در افتاب بمالند و سوزش ها نشاند كه از خلطی غلیظ بود نیز و وی مولد بلغم معده
بود واولی ان بود كه با سفرجل بیامیزند در سلوق كردن بعد از ان بامری و سعتر و فلفل
وخردل و بودنج استعمال كنند **قرنفل** بپارسی میخك كویند و بزرگ ان مانند استخوان زیتون
بود و دراز تر و بغایت سیاه بود و علك وی در علك البطم بود و نیكو ترین ان تیز بوی شیرین
طعم با تیزی و تلخی اندك بود كه جوب وی باریك تر بود و طبیعت ان كرم و خشك بود در سیوم
بوی دهان خوش كند و جشم را روشن كند و شبكوری زایل كند كحل كردن وی قوت جكر بدهد
وقی و غثیان را نافع بود و سلس البول و تقطیر البول را قطع كند جون از سردی بود و مسخن
رحم زنان بود و اكر نیم درم از وی سحق كنند و با شیر تازه بیاشامند بناشتا مجامعت
را قوت بدهد و بوی وی مقوی دل و دماغ بود و كسی كه علت سودا بر وی غلبه كرده باشد
زایل كند و مقوی معده و جكر و مجموع اعضاء ان و استسقاء لحمی را بغایت نافع بود
و مقوی اعضاء رئیسه بود و بدین سبب است كه مجامعت را زیادت كند و هضم را یاری
دهد و بادهائی كه متولد شود از فضول غذا در معده و مجموع شكم بشكند و لثه را قوت
دهد و كویند مضر بود بمعا و مصلح وی صمغ عربی بود و كویند بدل وی نیم وزن ان

فرنجمشك

فرنجمشك یا بوزن آن خولنجان بود **قریض** بزر الانجره است و در بزور كفته شد
قرنفل بستانی فرنجمشك است و افرنجمشك نیز كویند و كفته شد **قرفة القرنفل**
قرفة الطیب خوانند و بوست هرجوبی و هر درختی كه بود انرا قرفه خوانند و قوت وی
نزدیك بر قرنفل بود و ان بوستی ستبر بود بلون قرفه و طعم قرنفل داشته باشد غیر
حلاوة دارجینی و اكر شیرین تر بود از قرنفل ضعیفتر بود بفعل و طبیعت ان كرم
و خشك بود در دوم و كویند در سیوم و كویند معتدل بود در كرمی و سردی و بدل وی قرنفل
بود **قردمانا** كرویای بری كویند بود و كرویای جبلی نیز كویند و مولف كوید بشیرازی
انرا تخم ترخ خوانند و تخم بدران كوید و در طعم وی تلخی بود و نیكو ترین ان تازه زرد
بود فربه و طبیعت ان كرم بود در سیوم و خشكی سینه را باك كند و جون باب بیاشامند
صرع را نافع بود و سرفه را كه از سردی بود و عرق النساء و فالج و استرخاء و مغص را نافع بود
و كرمها را بكشد و حب القرع را بیرون اورد و جون با شراب بیاشامند درد كرده و عسر
البول و قولنج را موافق بود و كزندكی عقرب و مجموع كزندكیها از جانوران زهردار
نافع بود و جون بیاشامند از وی مقدار یكدرم با بوست بیخ غار سنك را بریزاند
و جون سحق كنند و با سركه برجرب و سعفه طلا كنند زایل كند و خان وی بچه بكشد
در شكم و مقدار ماخوذ از وی یكمثقال بود و كویند مضر بود بسبرز و مصلح وی انیسون
بود و بدل اذخر و حرمل و كویند بدل ان مشكطرا مشیع است **قرقرون** سعد است
و كفته شد **قراصیا** جراسیا نیز كویند و مولف كوید بپارسی انرا آلوا بوعلی خوانند
و بشیرازی آلی بالی مشهور است وان سه نوع است شیرین و ترش و عفص انجه شیرین
بود كرم و تر بود در دوم زود از معده بكذرد و مرخی وی بود و مستحیل شود بهر طبعی كه
غالب بود و شكم براند و طبع را نرم دارد و مع ذلك نفخ را زیادة كند اما مفسد غذا
بود و مولد سودا و انجه ترش بود تشنكی بنشاند و شكم ببندد و معده بلغمی كه مملو فضول
بود سود دهد از بهر تجفیف كه در وی بیشتر بود كه در عفص و انجه عفص بود ضد
شیرین بود و دیقوریدس كوید جون تر باشد شكم براند و جون خشك بود شكم ببندد
و صمغ وی جون با شراب و اب بیامیزند سرفه را زایل كند و لون را نیكو كرداند و جشم
را روشن كند و منهض شهوة بود و جون با شراب بیامیزند و بیاشامند سنك را بریزاند

قرقتو زعفران است وگفته شد قرقومعا قرقمعا نیز گویند وان ثفل روغن
زعفران است بيوناني و بهترين آن خوشبوی فربه سياه بود که هيچ دروی نباشد
وچون درآب بگذارند بلون زعفران باشد چون بخايند دندان را رنگ کند رنگی سخت ثابت
که باقی بود و وی مسخن ومنضج بود وخشک بود درسیوم بول براند وتاریکی چشم را زایل
کند قرة العين كرفس الماء وجرجير الماء خوانند وبيوناني سليون خوانند وان بيشتر
درآبها ايستاده رويد ودرآب روان نيز رويد وساق وشاخهای رطوبتی لزج داشته
باشد چنانکه بردست بچسبد ودروی عطريتي بود وورق وي بزرگتر از ورق
نعناع بود باندکی ومسخن بود ومحلل وبول وحيض براند وسنگ گرده بريزاند وبابول
بيرون ارد جوزاو وقرحه امعارا نافع بود واگر بسيار خورند مزاج را گرم کند تا بحدی
که روي وبدن را سرخ گرداند ودرد پهلوها سودمند بود ومحلل ومفتح سده باشد
قرانيا درختيست بزرگ در کوهستان سردسير رويد وورق ان مانند ازاد درخت
بود وثمر وی مانند زيتوني دراز بود چون نارسيده بود سبز بود وچون رسيده گردد
سرخ شود مانند خون وانرا خورند ودرطعم وی عفوصتي تمام بود وطبيعت وي گرم
وقابض بود وموافق اسهال شکم وقرحه امعا چون درطبيخ کنند وبخورند ودرنمکان نهند
مانند زيتون ورطوبتي که از ورق وي چون تر بود حاصل گردد بسوزانند وبرقوبا مالند
نافع بود وورق وقضبان وی بغايت عفص بود ومجففي قوي باشد قرصعنه در
اندلس شوكه ابراهيم گويند وان انواع بسيار بود ونبات وي درسنگستانها وزمين
خشن وريگ بومها رويد وان نوعي از خارست وچون اول بيرون ايد ورق آن
درروي زمين پهن بود وسبز بود وخشن وچون بزرگ گردد خار گردد وسفيد و
بعد يکوجب زيادت تر نبود ونبات وی انبوه بود وگلوی سفيد بود وسرگلوی سرخ
زند وگرد برگرد گلوی شش خار بود وبابيخ بود مانند پستان وصلب بود وبيخ وی
بستبري انگشتي بود بدرازی سه گز بلکه زيادت بود ومؤلف گويد بزبان ان قوم
که مگس عسل ميدارند انرا خار خشک ميگويند وبشيرازي شره ودرصحراء شيراز بسيار
بود ومگس عسل از گلوی خورش دارد وبيخ وی درد سينه وپهلو وگزندگی جانوران
وعقرب را نافع بود وطبيعت نبات وی گرم وخشک بود دراخر درجه اول ومحللي ضعيف

بود

بود وچون باشراب بياشامند درد جگر وگزندگي جانوران زهردار هاكشنده را نافع بود
واگر بايکدرم تخم کذر بياشامند حيض براند ومحلل معض بود وبعضي گويند چون ضماد کنند
برورمها تحليل دهد وغافقي گويد ملطف بود وسريع الحذار ومولد خلط محمود بود وبلغم
رقيق از معده بگدازاند از امعا وبول براند وبيخ وی چون بپزند بخورند يا باعسل مربی کنند
احشا را نيکو بود واگر يکجز وازوي بايکجزو ارد جو باب کاشني سرشند وطلا کنند
برورمها که درساق بود که اب ازوی رواند بود نافع بود ودرابتداء داء الفيل همچنين
وابن رشد گويد طبيخ وي چون بياشامند ايمن باشد ازورم پهلو قراطارغوين نباتيست که
ورقهاء ان مانند ورق گندم بود واورا شاخها بسيار بود از يک اصل رسته وتخم وي
مانند جاورس بود بيشتر درموضعها يي که سايه بود وبد وبغايت حريف بود وثمر وي در
مزا قحدتي وحرافتي تمام دارد وگويند چون زن چهل روز بناشتا بياشامد باآب بعداز
طهر وپيش از انکه باوی مجامعت کند مرد همچنين کند بعد از ان بازن مجامعت کند فرزند
نرينه اورد قرقمان جوبيست که درميان مغلها کی بود وصعيدی وطبيعت ان سرد و
خشک بود درسنونات کنند جهت قوة گوشت بن دندان را پاک کند وسفيد گرداند
قرمز دود الصباغين گويند وان حيوانيست کوچک برخارمي باشد وبربنائي که
انرامي سوزانند وخاصيت اين حيوان انست که رنگ ابريشم وصوف بدان ميکنند وکتان
وپنبه نتوان کرد وحبي ديگر هست مانند عدس سرخ رنگ وانرا نيز قرمز خوانند وقيض
نيز گويند وشريف گويد طبيعت ان گرم وخشک بود درسيوم وازخاصيت وی انست که چون
زن هفت روز هر روز دودرم بياشامد بعسل قطع حيض بکند وچون باسرکه استعمال
کنند قطع نسل بکند واگر درابريشم سرخ کشند برمحموم او بربندند شفا يابد قرسطاريون
سطاريون است وگفته شد وبپارسي انرا برابران گويند قرظ اسم ثمرهٔ خاريست که
انرا ضبط خوانند وازين عصارهٔ گيرند وانرا اقاقيا گويند وگفته شد وانرا ثمره را
بپارسي کرة خوانند وبشکل خرنوب شامي بود اما سفيد وصعب تر از وی بود وابن
مولف گويد ان ثمرهٔ درختي بزرگ است وان خرنوب مصري است وخرنوب چهار
نوعست شامي ومصري ونبطي وهندي وخرنوب هندي بازدونوعست يکنوع
خيارچنبر است ونوعي ديگر برطريقهٔ خرنوب شامی بود اما بغايت بزرگ وپهن بود

جنانجه قد وی یک کز وزیاده بود وبعضی وی نزدیک بیک وجب باشد وخرنوب بنطی
ینبوت است وخرنوب شامی راکوکر کارزونی کویند وخرنوب مصری ان قرظ است که
بپارسی کرة کویند وصاحب منهاج کویدکه قوة او شبیه است بقوة طراثیث بود در سردی
وقبض وبهترین وی آنست که سفید باشد وان معتدلست مایل بسردی وثمرة ان حار رطب
است وورق ان سرداست ومقدار انجه فراکیرند ازان دومثقال است وبعضی کفته اند که مضرة
می رساند بریه ومصلح ان بلوط است وقرظ لفظیست ترکی وان جیست درمصر وبدل ان
اب خرنوب است که بکیرند وبجوشانند تاغلیظ کردد قرط نوعی از اسبست ودرفصفصه
کفته شد وان نوعی از رطبه است که درمصر میکارند وورق بزرکتر از ورق بود و
جهارپایان میخورند وفربه میشوند وانرا بپارسی شدار میکویند وباصفهانی
شودر قرط نوعی از کراث است که معروف بود بکراث المایده وکراث البقول و
وانواع ان کفته شود قرص بابونج است وکویند الحوان وهردو کفته شد
قرن البحر کهرباست وکفته شود قرول وقروالیون نیز کویند وبپارسی مرجان
سرخ کویند وان بسداست وکفته شد قردامن بیونانی حرف است وکفته شد وبپارسی
ازانجم سبندان کویند قرنباد کرویاست وکفته شود قرنفقان هم کرویاست و
کفته شود قردامومن بیونانی قردامانا است وکفته شد قرموطم حب العصفر است
وبپارسی حسکدانه کویند وبیونانی قینقس وطبیعت ان کرم بود در دوم وشکم نرم
کند واکر پنج درم ازوی کوفته درشیر بمالند وبیاشامند مسهل خلطهاء سوخته بود
وانواع جرب را نافع بود وسرجوی کوید دفع ریاح بکند ومنی بیفزاید وشیخ الرئیس
کویدکه سینه راپاک کند وآواز راصافی کند وقولنج رانافع بود ومسهل بلغم سوخته
بود وباه رازیادت کند جون باشیر یا باعسل یا باانجیر خلط کنند وابن ماسویه
کویدکه اواز رانیکو بود ومسهل کیموسات غلیظ بود وابن ماسویه کویدکه خاصیت
قرطم انست که مسهل بلغم بود وشربتی از وی از ده درم تا بیست درم بود وبعد ازان که
نیم کوفته در نیم رطل اب بجوشانند ودردست بمالند وصافی کنند وده درم شکر سرخ با وی
خلط کنند وبیاشامند وابو صلت کوید همچنین سودمند بود جهت استسقاء زقی وحمی
ابن سرابیون کویدکه شربتی از مقشر وی پنج مثقال با اندک نمک هندی بود جهت مسهل بلغم

وماء

وماء الجبن که بمغز وی بسته باشد جون بیاشامند با افتیمون مالیخولیا وجذام را نافع
بود وبایدکه شیر دو رطل وخسکدانه کوفته بیست درم در وی بمالند بعد ازان ببندد تا پنیر
کردد واب ان بکیرند واستعمال کنند وکویند بدل ان جنة الخضراست قرطم هندی
حب النیل است وکفته شد قرطم بری بیونانی ازطرقطولس کویند وبعضی فیفن اغیون
کویند وان خاریست مانند خار قرطم بستانی ومؤلف کوید بشیرازی انرا انکوبز خوانند
وکل وی زرد بود وجالینوس کوید مسخن بود باعتدال ومجفف بود ودفیقونس کوید جون
سحق کنند ورق وی باجرم وی یا ثمر وی یا فلفل یا شراب بیاشامند کزندکی عقرب رانافع
بود وبعضی کویند جون مغسول استعمال کنند درد را زایل کند وجون نکزیده باشد و
استعمال کنند همان وجع پیدا کند که از کزیدکی ومولف کوید طرهان نیز کویند وکفته
شد قرطمانا قردمانا است وکفته شد قرحان نوعی از کماة است کوجک وکفته
شود قرطمان هرطمان است وکفته شود وآن حبیست که درمیان جو وکندم می
باشد قرطاس بپارسی کاغذ کویند واسحق کوید نیکوترین ان مصری بود پاک سفید
ازبهرانکه از بردی ساخته اند ووی مضر بود بکرده هم مضر بود بکرده وسوخته وی
سعفه رانیکو بود ومنع نزف دم ورعاف بکند وریشهاء معده راپاک کند واکر یک
درم ازوی بیاشامند قرحهٔ شش رانافع بود باب سرطان بخوری بخته قرون
بپارسی شاخها کویند بمجموع شاخها مجفف بود وبپارسی سرو کویند قرون المعز والایل
والاییل بپارسی شاخهای بز وکاوکوهی کویند نیکوترین ان بود که از ایل بیرکیرند
وبایدکه بسوزانند تا سفید کردد وطبیعت ان سرد وخشک بود وسوخته وی دندانرا
جلا دهد ولثه رامحکم کرداند وباقی منفعت وی درصفت ایل کفته شد ومضر بود بشش
ومصلح وی کثیرا بود وبدل وی اسارون وخولنجان ومقدار مستعمل از وی یک مثقال
بود ودرد مثانه ویرقان رانافع بود قرون البقر بپارسی شاخ کاو کویند براده شاخ
کاو جون باب بیاشامند رعاف را ببندد وجون بسوزانند وباب بیاشامند نفث
دم راببندد قرون السنبل بعضی کویند از سنبل سفید است کشنده بود ودرمیان
سنبل یابند وکویند بیخ خانق النمر است وصاحب منهاج کویدکه دوایی کشنده بود
نزدیک به بیش وجون بخورند خون بعوض بول بیاید وزبان بسیاه کردد وذهن بخلط

شود و مداوای ان بقی کنند بعد از ان دو مثقال کافور با کلاب و آب انار و شیرهٔ تخم
خرفه که ببرف سرد کرده باشند با جلاب یا دوغ کاو یا قرص کافور بدهند و شیر تازه بیاشامند
و سویق سیب ترش و سویق شعیر با اب برف و جلاب و خیار کدو و جو آب بدهند و جکر
و دل وی سرد کردانند بضمادات سرد مانند صندل و کافور و کلاب و مانند ان قرط نوعی
از رطبه است که در مصری کارند و ورق ان بزرکتر از ورق رطبه است و جهار بایان بخورند
و فربی شوند و طبیعت ان کرم و تر بود و جون تر بود شکم براند و جون خشک کردد شکم ببندد
و سرفه و خشونت سینه را نافع بود و انرا بپارسی شبدر خوانند و باصفهانی شودر و ثمروی
برسین خوانند و بقوت تر از نبات وی باشد و در وی قبضی باشد شکم ببندد قرفه الدارجینی
بپارسی دارجینی کویند و ان باریکتر از قرفه انفرنفل بود و شیرین تر از وی بود و طبیعت وی
کرم و خشک بود در سیوم قوت اعضاء باطن بدهد و جرب و قوبا را نافع بود و وی اقوی
بود در فعل از دارجینی و در تقویت معده و جکر سرد محکم تر بود و بدل ان نیم وزن ان
قرنفل و نیم وزن ان دارجینی باشد قزاح اسم نباتیست مانند رازیانه که شتر و کوسفند
و دواب میخورند و مولف کوید که انرا بشیرازی بکه خوانند و ان کرم و خشک بود در سیوم
بول را براند و دردهاء سرد اندرونی را ساکن کرداند و محلل ریاح بود و وی در ین منفعتها
بقوت بود و جون بپزند و اب ان بیاشامند مسکر بود و انرا علجان نیز کویند قسطوریون
جند بیدستر است و کفته شد و قسطوره نیز کویند و بپارسی قندس قیری میکویند و کفته شد
قستولیدوس کاکنج است و کفته شود قسطیر کیمیا خوانند و رصاص است و کفته شد و بپارسی
ارزیز کویند قسط بیونانی قسطس خوانند و ان انواعست و جمله پنج نوعست یکنوع عربی
خوانند و انرا قسط بحری خوانند و بپارسی قسط تلخ کویند و بغایت تلخ بود و سبک وزن و
صاحب جامع کوید قسط هندی سیاه و شیرین بود و قسط بحری سفید و تلخ بود و سهو
کرده است قسط سفید شیرین بود و ان رومیست و قسط سیاه تلخ بود و آن هندیست
و یکنوع دیکر هست که بلون سیاهی مایل بود و بوی صبر دهد و بهترین ان تازه سفید
فربه بود و بعد از ان هندی سیاه سبک و طبیعت ان کرم است در سیوم و کویند در جهارم
و خشک بود در سیوم و نافع بود جهت هر عضوی که محتاج بسخونت بود و جذب خلط از عمق
بدن بکند و اکر با عسل بر کلف لطوخ کنند زایل کند و استرخاء عصب و عرق النساء را ضماد کردن

ولیثر

ولیثرغس نیز سودمند بود و بول و حیض براند خوردن و در شیب دامن بخور کردن و درد
رحم را نافع بود و جون در فرزجات کنند تا نکمید یا نطول کنند و جون بیاشامند با شراب
و افسنتین یکدرم کزند کی افعی و مجموع کزندکان را نافع بود و درد سینه و کوفتکی عضل و
هتک و نفخ را سودمند بود و جون با شراب و عسل بیاشامند محرک شهوت جماع بود و جون باب
بیاشامند حب القرع و کرمها بیرون اورد و با زیت لطوخ کردن نافض و فالج و استرخاء را
نافع بود و نافض را پیش از وقت نوبت لطوخ کنند و درد پهلوها را نافع بود و رازی کوید زکام
را نافع بود جون در شیب بینی بخور کنند و مسیح کوید جون بخور کنند و بر ریشها بر افشانند
خشک کرداند و ملیمان کوید جون در شیب دامن بخور کنند حیض را براند و بچه بکشد و طبری
کوید جون بیاشامند مفتح سدهٔ جکر بود و کوید جون بدان بخور کنند نزلات را نافع بود و
درد بای که حادث شود از عفونت و جون سحق کنند و با عسل بسرشند و بیاشامند درد
معده و مغص و درد کرده ببرد اند و اکر با سکنجبین بیاشامند تب ربع را نافع بود و جون بر بهق
و نمش و کلف طلا کنند بعسل یا سرکه یا بقطران زایل کند و موی بر داء الثعلب برویاند قطع
اخلاط لزج بکند و مضر بود بمثانه و مصلح وی ورق کل سرخ و قند بود و کویند مضر بود
بشش و مصلح ان انیسون بود و بدل ان نیم وزن ان عاقرقرحا بود و کویند بدل ان وج است
و مصلح ان خطمی و مولف کوید قسط رومی قسط شیرین کویند و ان نوعی از بیخ سوسن است که انجا
بود و در میان بنفشه می برورند و باطراف می برند و معروف بود به بیخ بنفشه و انرا شکر مورد
همی خوانند قسط شامی راسن است و کفته شد قسط هندی صاحب جامع سهو کرده است که ان قسط
شیرین است و قول صاحب منهاج معتبرست که ان قسط تلخست و کفته شد انواع ان و ابن مولف
کوید نیکوترین قسط آن بود که تازه بود و اکنده و خشک و سخت و خورده نبود و بی زهومت
نباشد و زبان را بکزد و قسط را معشوش کنند به بیخ راسن که سخت بود اما بیخ راسن زبان را
نکزد و بدین میان ایشان فرقست قسوس قیسوس کویند و ان معروف بود بحبل المساکین و ان
لبلاب بزرک بود و ورق وی بزرکتر از لبلاب کوچک بود و لبلاب را بشیرازی هرشه کویند
و ان صناف بسیار است نوعی سفید کویند و یکی سیاه و دیکر قش کویند و این سه جنس بود و انجه
سفید بود و ثمر وی سفید بود و انجه سیاه بود ثمر وی سیاه و بعضی با سیاهی مانند لون
زعفران بود و بعضی مردم انرا ابو یوسفون خوانند و جنس سیوم که انرا قش خوانند ان

مشبک بود و هیچ غر نداشته باشد و شاخهاء وی باریک باشد و ورق کوجک دارد و مجموع اصناف
سرد بود عصب را مضر بود و کل وی جون باشراب بیاشامند قرحهٔ امعارا نافع بود واکر احتیاج
خوردن وی بود باید روزی دو نوبت بیاشامند وجون بکوبند و سحق کنند و باموم روغن
زیت موم روغن سازند سوختکی اتش را موافق باشد و ورق وی جون تر بود بسرکه بپزند
و بکوبند واب بکیرند و باسرکه و روغن سرابدان ترکنند شر درد کهن را زایل کند وجون
بازیت بیامیزند و درکوش جکانند درد کوش و ریم که ازکوش رود زایل کند و نوع سیاه
جون اب وی بیاشامند بسیار بدن را ضعیف کرداند و ذهن را مشوش کند وجون بکیرند از
سرهاء وی پنج عدد و نیک بکوبند واب ان بکیرند و در پوست کوم بکنند با روغن کل و درکوش
مخالف دندان جکانند که درد کند درد را ساکن کند و وی موی را سیاه کند وجون ورق وی
باشراب بپزند و ازوی ضماد سازند بر بسیار ریشها که عارض شود از سوختکی اتش نیکو بود
و کلف را ببرد و آنکه وی را اتش کویند سرهاء وی جون بیاشامند حیض را براند وجون قضبان
وی و ورق وی در عسل فرو برند و زن بخود برکیرد همچنین حیض براند و بجه با ساني
بیرون اید وجون بکوبند واب ان در بینی جکانند کند بینی زایل کند و عفونتی که در وی
بود و اصول ان جون بکوبند واب ان بکیرند و باسرکه بیامیزند بیاشامند کزندکی رتیلا را
سود دهد و دمعهٔ وی که از اصمغ وی خوانند و درمعهٔ الشجر خوانند جون بر موی لطوخ کنند
شبش را بکشد و موی بسترد و صاحب منهاج کوید جون باشراب و موم بیامیزند و بر موی طلا کنند
منع تساقط آن بکند **قشر خرما** خرما هیرو زخوانند وان نوعي از خرما خشکست و اهل
مغرب مقلقل خوانند وطبیعت ان معتدل بود در کرمي و خشک بود و در وی قبضی باشد
و کویند کرم بود در دوم طبع را ببندد و قوت معده بدهد **قسا** سلیخه است و کفته شد **قشمش**
بپارسی کشمش کویند و وي لطیف تر از کوشت مویز شیرین بود و نیکو ترین و بدل ان مویز منقی
بود **قشر الجوز الاخضر** بوست بیرون سبز کودکان است و زنی از دیکی بد جهت خناق که
از بلغم بود و رطوبت نافع بود **قشر الجوز الصلب** بوست کودکان خشک است جون بسوزانند
و خاکستر ان بر ریشها افشانند خشک کرداند و محقق نیکو بود بغیر لدغ **قشر الاترج** بوست
ترنجست وان کرم و خشک بود در دوم جون بخایند بوی سیر زایل کند وجون بخورند قوت احشا
سرد بدهد و مقدار ما خوذ از وي مقدار ده درم باشد و وی محلل ریاح باشد جون اندکي از وي

بخورند واکر بسیار ازوی مستعمل کنند مضر بود بجکر و معده و مصلح وی عسل باشد **قشار**
الکندر بپارسی بوست کندر کویند و طبیعت ان کرم و خشک بود در دوم و دراو قبضي
تمام بود وجون بر جراحتهاء باشند کوشت برویاند واکر بر ریشها دشوار افشانند بصلاح
باز آورد و شفا بخشد وجون زن بخود برکیرد رطوبتي که از رحم روان باشد باز دارد و
جهت نفث دم و قرحهٔ امعاء جون بیاشامند نافع بود و در داروهاء جشم استعمال کنند
جهت ریشهاء ان نافع بود واکر بریان کرده بود حکهٔ جشم را زایل کند واکر جون مرهم بر شکم بندد
شکم ببندد و بدل ان دو وزن ان کندر بود و بوزن ان رقاق ان **قشر اصل الکرفس**
بپارسي بوست بیخ کرفس کویند وان کرم و خشک بود در دوم ملطف و مفتح سده بود و بول براند
و باقي منفعت وی در صفت کرفس کفته شود **قشر اصل الرازیانج** بپارسی بوست بیخ رازیانه
خوانند طبیعت ان کرم و خشک بود در دوم فعل وی نزدیک بفعل بیخ کرفس بود و منفعت وي
در صفت رازیانج کفته شد **قشر اصل الکبر** بوست بیخ کبر است صفت ان در باب الف در اصل
الکبر کفته شده **قشر اصل الهندبا** بپارسي بوست بیخ کاشني کویند و در صفت هندبا کفته شود
قشر اصل الرمان بوست بیخ انار است سرد و خشک بود کرمها و حب القرع را بکشد **قشر الرمان**
الحامض بپارسی بوست انار است سرد و خشک بود کویند انجه بوست انار ترش بود سرد و خشک
بود در دوم و انجه شیرین بود سرد و تر بود و بر ورمهاء کرم و ورد بیخ ضماد کردن نافع است
وجون بپزند با ترنج وجو سفیده کرده و باب حقنه کنند نافع سحج امعا را و اسهال وجون
باب ان مضمضه کنند مقوی لثه بود وجون بدان استنجا کنند مقوي مقعد بود و قطع خون
بواسیر و اکر سحق کنند و ده درم از ان سفوف سازند و اب کرم از پي ان بیاشامند کرمها
را بقوت بیرون اورد **قشر البیض** بپارسی بوست تخم مرغ کویند مسیح کوید سرد بود در
دوم حکه و جرب جشم را نافع بود جون بسوزانند و سحق کرده کحل کنند واکر بعسل کنند و سحق
کرده کحل کنند سفیدی که در جشم بود زایل کند و قوت جشم بدهد و نشف اشک بکند ماده
ان بکند و قرحه و بثره که در جشم بود زایل کند وجون با تخم خربزه بر کلف طلا کنند قلع
کند و مکلس وی جون باب کشنیز تر حل کنند و در بینی جکانند قطع رعاف بکند
قشر الارز بوست برنج کویند وان از جمله سمومات قتاله است وجون بیاشامند
درد دهان و زبان و ورم زبان و باشد که ورم در مری و معده و امعا و التهاب

بجموع بدن بید اکند ومداوای وی مانند مداوای کشتی که ذراریح خورده باشد بود
قشر القصب الفارسی بپارسی بوست نی پارسی کویند سوخته وی کرم وخشک بود در سیوم
داء الثعلب را نافع بود وسفیدی جشم زایل کند قشعر قثااست بلغة اهل یمن وکفته
شد قصب السکر بپارسی نی شکر کویند در طبیعت مانند شکر بود ودروی تلیین زیادتی بود
ونیکوترین ان شیرین ابدار بود وطبیعت ان کرم وتر بود در اول وکویند معتدل بود در
حرارت وکویند دروی قبضی بود ومانند صمغی از قصب کیرند سفیدی که در جشم بود زایل کند
ونی شکر اورد وسرفه وسینه را نافع بود ومثانه را پاک کند خونی معتدل از وی حاصل شود
وبول براند ورطوبت سینه را بزداید ومولد نفخ ورياح باشد واولی ان بود که باب کرم
بشویند بعد از ان مقشر کنند تا نفخ از وی زایل کند شود قصب الذریرة بپارسی نی نفا وند
کویند وان نی باریکیست مانند نی قلم وباریکتر نیز بود وان دو نوعست یکنوع بجوب کبجند
خشک می ماند وان نوع کوتاه قد باشد مقدار یک وجب اندکی زیادت تر ویکنوع دیکر املی
بود وبقد دراز بود از یک کز دراز تر بود وبطعم تلخ وتیز بود وبرنک تیره بود وجون بشکنند
مانند نسج عنکبوت جیزی در اندرون وی بود واین نوع را از کولیکوت وطرف هند
آورند وانرا برکیته خوانند ونیکوتر وخوبتر بود وان نوع که به نبات سمسم ماند وبر شاخها
وی تخم بود مانند نخودی که در غلاف بود واین نوع تلخی وتیزی ندارد واین نوع هم از هندوستان
خیزد اما بد بود وطبیعت قصب الذریره کرم وخشک بود تا سیوم ملطف بود با اندکی قبض
محلل اورام باشد وکوفتکی عضله را نافع بود وورم جکر ومعده را با عسل نافع بود خاصه
جون با تخم کرفس بیاشامند وتقطیر البول واستسقا را نافع بود وجون در طبیخ ان بنشینند
وبیاشامند درد رحم را مفید بود ودرد دل را نافع بود ومقدار ماخوذ از وی یکدرم بود
وبدل ان اظفار الطیب است با صندل وعدس مر وکویند بدل ان عدس مر است قصب
بپارسی نی کویند وان مبردی محکم بود وخاکستر وی کرم وخشک بود در اخر درجهٔ اول تا اول
دوم ودر اصل وی جلایی اندک بود بجرة وهمچنین ورق وی واصل وی با پیاز جذب سلی
بکند ووی بول وحیض براند وکزندکی عقرب را نافع بود وکلا وی جون در کوش افکند کری
آورد وبیرون شوان آوردن قصیصه تودری است وکفته شد قصد معا عوسج است و
کفته شد قصب بوا قصب الذریره است وکفته شد قصم قطن عتیق است وکفته شود

وبپارسی بنبه کویند قضب فصفصه است وکفته شد ورطبه نیز کویند وبپارسی اسبست کویند
قضم قریش وقم قریش نیز کویند وان تخم شجریست که انرا قوقی میخوانند وان ینبوت است و
کفته شود وخرنوب نیز کویند وکفته شد وصاحب جامع کوید صاحب صغارست وکبار وکفته
شد قضاب مصری اسم نوعی از عصی الراعی است که انرا ذکر خوانند وکفته شد وبپارسی کشنه خوانند
قطران روغنیست که از درخت عرعر وتالب وعثم وسرتیل وشوب کیرند ونیکوترین
ان بود که از عرعر کیرند وبدترین انکه از تالب کیرند وطبیعت ان کرم وخشک بود در جهارم
وکویند در سیوم شبش ورشک را بکشد تا بحدی که از ان مواشی ومقوی کوسست بود وجرب
را نافع بود حتی جرب ذوات الاربع را مثل سک ودراز کوش وشتر وغیران وداء الفیل
ودوالی واستسقا را مفید بود مالیدن وسر طلا کردن صداع سر را مفید بود ودندان متحرک
را محکم کرداند وجشم را روشن کند واثر ریشهای جشم ومژه را ببرد وکرمها بکشد وجون
بر قضیب بمالند بیش از مجامعت منع ابستنی بکند وبرکزندکی مار شاخ دار ضماد کردن با نمک
سودمند بود وجون با شراب بیاشامند دفع ضرر زهر ارنب بحری بکند وجون در بیه ایل
بکدازند واعضا مسح کنند هیچ کزنده کرد وی نکردد واکر بر کوشت مرده بمالند نکاهدارند
از عفونت واکر زن بخود بر کیرد بچه زنده بکشد وبچهٔ مرده بیرون آرد وقوة دخان وی
مانند دخان زیت بود وجون قطران در حلق مالند خناق وورم لوزتین که بشیرازی
کرشک کویند نافع بود واکر بر دندان خورده نهند بریزاند ودرد ساکن کرداند واکر با سرکه
مضمضه کنند همین فعل کند وباسرکه در کوش جکانند کرم کوش بکشد وجون بزنند درانچه
زوفا در وی بخته باشد ودر کوش جکانند درد ساکن کند ودوی طنین آن زایل کند ووی
مفسد ابدان زنده بود وحافظ ابدان مرده وبدین سبب است که وی را حیوة الموتی خوانند
وثمرهٔ شجر وی معده را بد بود ومفسد منی بود وکویند بدل ان بوزن ان نفط ونیم وزن
ان حلاف با ورق آن وکویند بدل ان نفط سیاه هست وجاوشیر قطف سرمق
است وبشیرازی اسفاناخ رومی کویند بری بود وبستانی بود وطبیعت ان سرد
بود در اول ودروی قبضی نبود وزود از شکم بکذرد وورمهای کرم وحرم را نافع
بود وتخم وی یرقان را سودمند بود ووی جون بپزند اندکی وبخورند شکم براند
وجون بخته ضماد کنند ورمها کرم را تحلیل دهد ووی غذایی نیکو بود کرم را نافع بود

محروری مزاج را احتیاج باصلاح ان نباشد از بهر انکه موافق ایشان باشد خاصه جون
با زیت بپزند و سرد مزاج را بعد از انکه بپزند باید که بزیت بریان کنند و با ابزارهاء کرم
و مری طیب کردانند و بخورند و کویند معده را بد بود و مولد ریاح غلیظ بود و نفخ و اسحق کوید
تخم وی و ریحانهاء کرم را نافع بود اکر دو درم از وی بعسل و اب بیاشامند قی مره صفراء اورد و شریف
کوید جون تخم وی با مجندان بنات سحق کنند و کحل سازند جرب جشم را نافع بود و وی محلل
وریحانهاء حلق بود و ملین سینه و تخم وی در غایت نفایت بود و در شفاء وریحانها ظاهر و باطن انجه
ظاهر بود بکوبند و باب قطن ترکنند و طلا کنند و انجه در باطن سحق کرده بیاشامند با اشربه
مانند سکنجبین و جلاب و کلاب و اب وی دوائی نیکو بود جهت استسقا جون سه هفته
از وی بیاشامند هر روز دو درم و جون ورق نیم کوفته در حمام بمالند جکر را نافع بود
و جون جامه ابریشم جرکن و حریر جرکن باب طبیخ وی بشویند پاک کردد و هیچ لون نکرداند
اما نوع بری وی جون بکیرند مقدار پنج درم در مقدار ده مثقال اب تا باز نیمه اید صافی کنند
و زنی را که مشیمه در شکم او مانده باشد بیاشامد و اکرچند روز بود البته بیندازد و این مجربست
قطن بحری نوعی از خبازی است که ان را ملوخ کویند و در میم کفته شود **قطن** کرسف و برس
و طوط و عطب خوانند و بپارسی پنبه کویند و نو ان را قوز کویند و کهنه ان را قضم کویند و نیکو
ترین ان نو بود و بصری کوید جامه وی سخن محکم بود و سخونت وی کمتر از ابریشم بود و کرم و تر
بود و پوشیدن وی کویند معتدل باشد در حرارت و لینت و عصاره ورق وی اسهال کودکان را
نافع بود و جون وی را بسوزانند و بر جراحت نهند خون باز دارد و کهن وی بر کوشت مرده
نهند بخورد دود ان زکام را سودمند بود و جون ورق وی تازه کوچک بود بکیرند و در آب
بجوشانند با قدری بیخ وی جنانکه قوم باب دهد و زن در ان نشیند اختناق رحم و درد
زهدان را نافع بود و اکر با ورق توریک ضماد کنند بر مفاصل کرم و سرد سود دهد و بخاصیه
تسکین نقرس و ضربان دایم که حادث شود از ان بکند خاصه جون با قدری روغن کل بیامیزند
و حشیش وی لاغری آورد و منفعت حب وی کفته شد **قطاة** مرغیست کوچک بپارسی
اسفرود کویند و مانند کنجشکی بود و بر سر وی شاخی بود کوشت وی را حرارت ضعیف بود
و یبوست محکم نافع بود جهت کسی که سمن و ضعف جکر و استسقا و تباهی مزاج داشته باشد
و مولد سودا بود و صاحب منهاج کوید دشوار هضم باشد و غذاء بد دهد و ضرر وی بروغن

بسیار کم شود و رازی کوید قطعا و انجه بدان ماند از مرغان که کوشت ان سرخ بود سرکه
مصلح ان بود و در خواص ابن زهر اورده که استخوان قطا جون بسوزند و خاکستر ان با زیت
بجوشانند و بر سر اقرع طلا کنند و بر داء الثعلب موی برویاند **قطر** نحاس است
و بپارسی مس کویند و در باب نون کفته شود **قعبل** بیونانی سقراطیون کویند و سقلا
ریون نیز کویند و ان نباتیست که بیخ وی مانند بصل ازرق بود و لون ان سرخی زند
و بطعم تلخ بود و ورق وی بورق سوسن ماند و بیخ وی در قوت مانند بصل الفار بود
و بعضی بدل وی کنند لیکن ضعیفتر از وی باشد و دفیونس کوید در قوت مانند بصل
الفار بود و جون اب وی بکیرند و آب کرسنه بدان بسرشند و قرص سازند و مطحول و مجنون
را با ماء العسل بدهند نافع بود و صاحب منهاج کوید طبیعت وی کرم و تر بود در دوم
قفر و ان نوعی از کماهست و مؤلف کوید نبات وی کودکان شیراز ان را کبندا کویند
و بخارا نبات کشوث است و در کشوث کفته شد و مؤلف کوید بشیرازی ان را احتکو کویند
ترنجبین بیجیده شود **قفر الیهود** بپارسی مومیایی کویند و انواعست یکنوع را عرق الجبال
کویند و بشیرازی مومیایی یالوده کویند و یکنوع از اب حاصل میشود و ان را مومیایی
ابی کویند و ان نوع که کوهی بود عرق کوه است میجوشانند و می پالایند و وی مانند زفت
بود و بوی قیر دهد و نیکوترین ان فرفیون نصیص رزین بود و سیاه و جرکن بد بود
و غش وی بزفت کنند و طبیعت ان کرم و خشک بود در سیوم و کویند خشکی وی در دوم
بود و مقوی اعضاء بود و خون بسته بکشاید بکدازاند در شکم و سفیدی ناخن
ببرد جون بمالند و منضج خنازیر بود حنین کوید انجه خالص بود سودمند بود بفرمان
خدای عز و جل جهت کوفتکی کوشت و شکستکی اعضا را جون ضماد کنند از بیرون و با زیت
بجوشانند و بیاشامند مجرب بود و مولف کوید که در شکستکی اعضا و کوفتکی عمل مومیایی کند
جنانچه امتحان کرده شد و ان را مومیایی کوهی خوانند و بیونانی اسفلطس و ابوطامون کویند
و کفر الیهود نیز کویند و برقوبا الطوخ کردن و بر نقرس و عرق النسا ضماد کردن نافع بود
و جون بخود بر کیرد و دخان وی نافع بود جهت اختناق رحم و اخراج ان و جون با جندبید ستر و شراب بیاشامند حیض براند و سرفه مزمن و عسر البول و کزندکی مجموع جانوران را
نافع بود جون با شراب و افسنتین بیاشامند و حنین کوید بول براند و کرمها و حب القرع

بکشد و قوة شهوة بدهد و درد که در رحم سرد باشد نافع بود خوردن و در اب طبیخ ان
نشستن و عرق النسا و درد پهلو را سودمند بود و چون بکذارند و بالجواب حقنه کنند قرحه
امعا را نافع بود و استنشاق دود وی نزله را سودمند بود و چون بر دندان نهند درد را ساکن
کند و چون با ارد جو و موم و نطرون ضماد کنند بر نقرس و درد مفاصل نافع بود و چون
در چشم کشند سفیدی زایل کند و مجفف رطوبات بود و ریشهاء تر و اکر در مرهم کنند کوشت
برویاند و وی بادهاء غلیظ که در معده بود بشکند و چون در جایکاهی دود کنند مار و
عقرب و مجموع کزندکان موذی بکریزد و صباله و یرا اسبرطم خوانند و شیخ الرئیس کوید
مقوی اعصاب بود و قرحهٔ شش را نافع بود و نفث و ماده از سینه بیرون اورد و مرضهاء
خناق و لوزتین و صلابت رحم را نافع بود و بدل ان کوید زفت است و وی صداع آورد و مصلح
وی کافور و کلاب بود و شربتی از وی مقدار دو درم بود والله اعلم **قفورا** نباتیست که قطایران
جراکند ابن ماسویه کوید تخم وی کرم و خشک بود در سیوم مجفف رطوباتی بود که در سر باشد و محلل
ان بود **قفلوط** نوعی از کراث شامی است و در باب کاف کفته شود **قلقل** و قلاقل و
قلقلان اسم درخت حب القلقل است و کفته شد در جا **قلقاس** نباتیست که در اب روید
و ورق وی بورق کدو ماند و ساق و ثمر نداشته باشد و اصل وی مانند اترجه بود
بیرون بسرخی مایل بود و اندرون وی سفید بود و در طعم وی قبضی با حرافت بود و چون
با ب بپزند حرافت از وی زایل شود و طبیعت ان کرم بود در اول و کویند معتدل بود در کرمی
و تر بود در دوم و کویند خشک بود در دوم و باه را زیاده کند و ادمان اکل وی کردن مولد
سودا بود **قلب** باندلسی شجر الراعیه کویند و معنی ان کاسر الحجر بود و بیونانی لیبش مرمن خوانند
و معنی ان بزر الحجری بود و سلیمان بن حسان کوید از بهر ان این اسم بوی نهاده اند و این اسمی
است از اسماء فضه که ان تخمی است صلب سفید مانند نقره در سفیدی و صلابت و نبات وی
در اندلس بسیار بود و بمقدار کرسنه بود کوچک که در موضعهاء خشن روید و قوة این تخم
انست که چون با شراب سفید بیاشامند سنک بریزاند و بول و حیض براند و ربو و
فواق را زایل کند و شکم ببندد و بواسیر را سودمند بود و مجفف منی بود و شربتی
از وی دو درم بود والله اعلم **قلقطار** و ان زاج زرد است نوعی از زاج است و
بپارسی زاج شتر دندان کویند و ان مصری باشد و جالینوس کوید قلقندیس مستحیل

بقلقطار

بقلقطاری شود و وی معتدل ترین زاجات بود و طبیعت ان کرم و خشک بود در سیوم و قابض
و محرق باشد و سوخته وی تجفیف در وی بیشتر بود و لذع کمتر و در وی قبضی تمام با حرارتی زیادة
بود و محرق کوشت زیادت بود و رعاف را نافع بود و در کحلها وجهة جلا و خلط جفون استعمال
کنند و جالینوس کوید مجموع زاجات بدل یکدیکر باشند و صفت مجموع کفته شد در باب زا
قلقدیس زاج سفید است هم نوعی از زاج است کرم بود در چهارم ملطف بود و وی اقوی
ترین زاجات بود و الطف و صفت وی نیز کفته شد در زا **قلقند** زاج سبز است هم نوعی
از زاج است و لون ان فیروزجی بود و کرم و خشک بود تا چهارم و کویند حرارت در سیوم
مجفف و اکال بود با قبض و احراق و مجفف لحم بود قوی و ناصور که در بینی بود سود دهد
و منع رعاف بکند و کرم کوش بکشد و شکم ببندد و دفع مضرت قطبر بکند اما خوردن وی
منشف رطوبات اصلی و مصلح وی شیر و شکر بود **قلت** ماش هندی است و از اجناس القلت
خوانند و رنک وی عودی تیره رنک بود بغایت تیره املس بود و بقد مانند کندمی کوچک
بود ملطلق مانند شیافاتی که کحالان سازند خاصه شیاف اغبر که بعینه قلت است
و طبیعت وی سرد است در دوم و تر است در اول و کویند کرم و خشک است فواق را زایل کند
و سنک کرده و مثانه بریزاند و حیض و بول را براند و شکم ببندد **قلوب** بپارسی دلها است
و نیکوترین دل آن بود که از حیوان کوچک کیرند و وی کرم بود و صلب و اصحاب کد را نافع
بود و چون مستحکم شود هضم آن غذا بسیار دهد و مضر بود با لان هضم بسبب عسر انهضام
که دارد و اولی آن باشد که بسرکه و مری و انجدان و فلفل و زیره و سعتر بپزند و
بعد از ان زنجبیل مربی بخورند **قلی** بپارسی قلیه کویند نیکوترین ان بود که از اشنان
کیرند و قلی الصباغین و شلب العصفر نیز خوانند و بشیرازی خوانند و طبیعت ان کرم بود
در چهارم و خشک بود محرق و اکال بود و بقوة تر از نمک بود و بهق و جرب را نافع بود
و کوشت زیاده بخورد و سعفه و جرب تر و قوبا را طلا کردن نافع بود **قلفونیا**
نوعی از صمغ صنوبر است قوقا کویند و بپارسی زنکباری خوانند و در راتینج صفت آن
کفته شد و ان نوع یابس است و شجرم کویند **قلدناردین** معنی ان بپارسی عود سنبل بود
و کویند ان دارشیشعان است و کفته شد **قلیمیا** اقلیمیا کویند و آن انواع است
فضی بود و ذهبی بود و نحاسی و معدنی بود و عملی بود و عملی از زر و نقره و مس و مرقشیثا

کیرند و نیکوترین ان بود که از جزیره قبرس اورند وانرا در اب یابند و بعد ازان معدني
وباید که لاجوردرنک بود وطبیعت ان معتدل است در حرارة و برودت وخشکست در سیوم
وابجه عملي بود از دود زر نقره بود وثفل است واولی انست که بسوزانند جون در داروهای
جشم کنند وصفت سوختن وی انست که انرا در کوزهٔ کواری نوکنند وسران بکل بکیرند
ودر تنور نهند واقلیمیای نقره سرد تر از اقلیمیاي زر بود ودر وي تجفیفي وجلائی باعتدال
بود و در کردن سودمند بود ودر مرهمها استعمال کنند در کوشها صلب وجرب و ریشها تر که
در بدن ودر جشم بود ودر کردن سودمند بود ودر مرهمها استعمال کنند وکوشت در جراحت
برویاند واقلیمیاء زر لطیف تر از اقلیمیاء نقره بود وهمچنین است مغسول ان ونافع بود جهة
ابتداء نزول اب و سفیدي ریش جشم زایل کند وجراحتها پاک کند از جرک وکوشت زیاده
بخورد وقوة جشم بدهد وتجفیفی غیر لاذع باشد وبد اقلیمیا زر ونقره مرداسنک سفید بود
وصفت غسل وي انست که باب سحق کنند واب از وی میریزند تا ان زمانکه بر سر اب هیج جرک
نماند بدست جمع کنند و بردارند واستعمال کنند **قلادي** نوعي از ابخبر سفید است
که سران زردي باشد ودرتین صفت ان کفته شد **قماشیر** کماشیر کویند وکفته شود
قمل بپارسي شبش کویند شرین کوید جون شبش از سر بکیرند ودر سوراخ باقلا نهند
صاحب تب ربع بخورد شفا یابد و مجرب بود **قمل قریش** قم قریش خوانند وان قضم قریش
است وکفته شد **قمح** بپارسي کندم کویند ودر حنطه کفته شد **قنابري** نملول وعملول و
فوهل کویند وبپارسي برغشت وبشیرازي سوره کویند وطبیعت وی کرم وخشک بود در اول
وکویند معتدل بود در کرمي و وی لطیف جلا ومقطع بود وکلف وبهق را زایل کند وسودمند
ترین جیزها بود جهت برص وخوردن وضماد کردن و روغن وی مالیدن در اندک روزي
نافع بود وریش بستان ورق وی ضماد کردن نافع بود وسینه وشش را از کیموسات غلیظ
پاک کند وسده شش وجکر وسپرز بکشاید واب وی شکم براند وضماد کردن بر بواسیر سود
مند بود و برکزندکي مجموع جانوران ورازی کوید معده وجکر را نافع بود وملایم محروری
بود از بهر اطلاق طبیعت وفولس کوید مولد سودا بود خاصه ابجه بنمک نهند ومصلح وی
روغن بسیار بود وصاحب تقویم کوید اصلاح وی بهلیله کابلی وشکر کنند وسعوط باب
بیخ ان دماغ را از رطوبات غلیظ پاک کرداند **قنطوریون کبیر** قنطوریون غلیظ کویند وبیونانی طوبلاغا

خوانند

وتفسیران قنطوریون کبیر بود وبعضي بلوی خوانند وورق وی بورق کردکان سبز
ماند نزدیک بورق کرنب بود ساق وی بساق حماض ماند ودرازی ان دو کز بود یا سه کز وکل وی
لعلی رنک بود وثمر وی مانند خسکدانه بود در اندرون کل وکل وی مانند پشم بود وبیخ وي
ستبر بود وصلب وثقیل بود وبدرازي دو کز بود واز رطوبت تر بود وبطعم حریف بود با اندک
قبض وبلون خون باشد ودر وی اندکی حلاوتی باشد ولون عصاره وي مانند معجون بود وجالینوس
کوید بیخ وی شکم براند وبجه مرده بیرون آورد وازان زنده تباه کند وبیرون آورد و
نفث دم را نافع بود ومقدار شربتي از وي دو مثقال بود ودیقوریدس کوید اکر شارب بیخ وی
تب داشته باب بدهند واکر با شراب بدهند وشربتی از وی دو درم باشد موافق جهت
درد پهلو وربو وسرفه کهنه ونفث دم از سینه ومغص ودرد رحم بمجموع سودمند بود واکر
لشکافر حه از وي بسازند وزن بخود برکیرد حیض براند وبجه بیرون اورد وعصاره
وی همین کند ومصلح ان اب لسان الحمل وطین قبرسي بود **قنطوریون صغیر** قنطوریون
دقیق کویند وبیونانی طولیطون ومعنی آن قنطوریون دقیق بود وبعضی طومقرون
کویند وتفسیران قنطوریون صغیر بود وبعضي مردمان ملیسینون کویند وساق وي
باریک بود وبدرازي یک وجب وکل وی سرخ بود که بقرمزی مایل بود وورق وي بورق
مشکطرامشیع ماند وبیخ وی کوجک بود وهیج منفعت ندارد وطعم قنطوریون باریک
بغایت تلخ بود ومنفعت وي در قضبان وورق وزهر بود منفعتي بسیار دارد وقولنج
که بسبب بلغم بود سودمند بود وبجه مرده بیرون آورد والکزاز را نافع بود واعصاب
ودماغ را نافع بود وپاک کند تنقیه تام بود ومصروع را بکمال مفید بود ومسهل اب زرد بود وخام
مسهل بعوق ومره صفرا که با بلغم بخاطی امیخته بود براند ودرد مفاصل وعرق النساء ودرد قولنج
جون بیاشامند یا بران حقنه کنند نافع بود ومقدار شربتي از وي مثقالي تا دو مثقال بود
ودر حقنه بنج درم وعصاره وي سودمند بود جهت درد سري که از حرارة آفتاب بود
یا از خوردن شراب صرف جون بسرکه بکدازند وبر صدغین وبر پیشانی ضماد کنند ریش
سر زایل کند بعد از انکه سر را بنوره بمالند وموی بسترند وپاک بشویند بس این عصاره
بسرکه بکدازند وبسر طلا کنند وجون با عسل حل اندکی حل کنند ودر موی مالند شپش
ورشک بکشد واکر این عصاره باب بمالند وبر روي سنک سبز که کارد بدان تیز کنند

و بر پیشانی لطوخ کنند آب رفتن از چشم باز دارد و اگر بشیر دختران حل کنند بر برگ چشم بمالند
در دوم از انافع بود و مجموع دردهاء کهن که در چشم باشد و ریش که در طبقه قرنیه بود مجموع
را نافع بود و اگر روغن خیری یا سوسن بگدازند و نیم گرم در گوش چکانند درد ضربان زایل کنند
و اگر از حرارت بود بروغن گل سرخ استعمال کنند نافع بود جهة ریش که در گوش بود و اگر کرم در گوش
بود بکشد و گرانی زایل کند و ورم که عصب سمع را بود بگدازد و مجموع ریشهاء کهن که در بینی
بود احداث کند نافع بود و رعاف زایل کند چون با سرکه حل کنند و قدری زاج با وی اضافت
کنند البته رعاف را ببندد و ریش که در دهان بود و ریم از ان رواند بود و بوی دهان که گنده
شده باشد چون با شراب کهن قابض حل کنند و بدان مضمضه کنند زمانی در دهان نگاه دارند
بغایت نافع بود و کسی را که بوی دهان گنده شده باشد بسبب بگلاب حل کنند و بدان مضمضه
کنند و زمانی دیر در دهان نگاه دارند شفا یابند و جهة ملازه و ورم لوزتین و شقاق
لبها و خناق و دندان متحرک را نافع بود و چون با شراب بر سنگ سبز حل کنند و بر موضع گزندگی
زنبور و نحل مالند نافع بود و عرق النسا و وجع ورکین و گزندگی مجموع جانوران زهردار را نافع
بود و چون یک درم از وی در بیست درم ابی که باد آورد خشک در وی جوشانیده باشند حل کنند
و بیاشامند و صاحب منهاج گوید افراط کردن قنطوریون مسهل خون بود و مصلح وی
صمغ عربی و کثیرا بود که مضر بود بسر و مصلح وی عسل بود و گویند بدل وی بوزن وی ورق
حنا و دو دانگ از ان سورنجان و بوزن لبنی بود و گویند بدل آن بوزن آن و نیم برسیا
وشان و نیم وزن ان ورق حنا بود **قنبیط** نوعی کرنب است و بپارسی کرنب رومی
خوانند و بهترین ان تازه زرد رنگ بود و طبیعت ان سرد بود باعتدال و گویند گرم بود
در اول و خشک بود در دوم سده را بگشاید و خمار را نافع بود و منع مستی بکند همچنانکه
کرنب و بطبیخ وی نطول کردن بر درد مفاصل سودمند باشد و وی غلیظ باشد و خون
را غلیظ کند و نفخ در حوالی پهلو احداث کند و اولی ان بود که نیک بجوشانند و بروغن
بسیار و یا گوشت فربه و سرکه و مری و داروی گرم بخورند **قنه** بارزد است و
بشیرازی بیرز گویند و طبیعت ان گرم است در دوم و گویند در سیوم ملین و محلل بود خنازیر
را و بثور عدسیه و صداع و کزاز و صرع را سودمند بود و مصروع چون بوی ان بشنود
باز خود آید و سده را نافع بود و وی تریاق پیکان زهردار بود و از دود وی مجموع

گزندگان

گزندگان زهردار بگریزند و وی مقاومت با مجموع زهرها بکند و نزدیک بسکبینج بود و
چون زن بخود برگیرد بچه بیندازد و از خواص وی انست که مفسد لحم بود و باقی منفعت
وی در باب با گفته شد و صاحب تقویم گوید محروری مزاج را صداع اورد و مصلح آن روغن
بید مشک و کافور بود یا روغن بنفشه و کافور و صاحب منهاج گوید مصلح وی اشق است
و گویند بدل وی در ضعف معده و جگر یک وزن و نیم ریوند چینی است و باقی ابدال ان
در باب با گفته شد **قنبیل** و قنبیر نیز گویند صاحب منهاج گوید که برودی رملی
است و صاحب جامع گوید از قول تمیمی که آن از چیزهاست از اسمان می افتد در بادیه یمن و از
قول رازی همچنین گوید و صاحب جامع گوید تقویم نیز همچنین گوید و از قول دیگری گوید
که خاکیست سرخ که بریان کنند زرد گردد فی الجمله طبیعت وی گرم و خشکست در درجه سیوم
و تمیمی گوید که گرم و خشکست در درجه اول درجه دوم و مجففی قوی بود و رازی و
مسیح گویند سرد و خشکست و شیخ الرئیس گوید گرم و خشکست در دوم و ابن ماسویه
گوید در وی قبضی تمام بود و حب القرع و مجموع کرمها را بکشد و بیرون آورد و منشف
رطوبت ریشها بود و بثرها که بر سر و روی طفلان پیدا شود که مردمان ان را بر خوانند
و اطبا ان را سعفه گویند چون بروغن جرب کنند و قنبیل بدان باشند خشک کند
و نشف رطوبات آن بکند و جرب را نافع بود و مقدار شربتی از وی تا دو درم باشد و
گویند مضر باشد بامعا و مصلح وی شیر ارهنی بود و بدل آن راز یانه است و گویند مصلح
وی انیسون است و بدل ترمس و برنگ کابلی و گویند مضر بود بفم معده و مصلح ان
مصطکی و انیسون بود **قنفذ** بپارسی خارپشت گویند و ان بری بود و جبلی بود و
بحری بود و بحری نوعی از بری بود و جبلی بزرگ باشد و ان را دلدل گویند و طبیعت
ان گرم و خشکست در سیوم بغایت و محلل بود و بعضی گویند گوشت وی تر بود و مجذوم
را بغایت نافع بود خاصه گوشت بری خشک کرده و جهت کودکان که در جا بخواب کمیز
کنند و گزندگی جانوران را نافع بود و مقدار ما خوذ از وی یک درم بود و نمک سود خشک
کرده بود و با سکنجبین جهت استسقاء و فالج و داء الثعلب و درد گرده را سودمند
بود و ادمان خوردن وی عسر البول را احداث کند از بهر آنکه مضر بود بمثانه و اصلاح
ان بعسل کنند و گویند بر تخم کرفس و شکر و شیخ الرئیس گوید گوشت بری وی خنازیر را

ر
خشکست

بغایت نافع بود و مرضهاء عصبانی بجموع را سود دهد و سل و تبهاء مزمن و کزندگی جانوران
نافع بود و غافقی گوید که ادمان اکل وی کردن مفسد معده و جگر بود و بیه وی منع انصباب
مواد از احشا بکند و خاکستر پوست وی داء الثعلب را نافع بود چون با زفت تر بمالند و دیقوریدوس
گوید که نوع بحری معده را نیکو بود و طعم وی خوش بود و ملین شکم و مدر بول بود پوست سوخته
وی با ادویه که موافق جرب بود بیامیزند جرب را زایل کند و اگر بسوزند و با ادویه خلط کنند که
موافق ریش سر بود و سر را بدان بشویند جذب ماده کند و ریش را پاک کند و گوشت زیادت
بخورد و جگر بری چون خشک کنند در خرقه با فتاب گرم با مر سرشند و بخورند بچه مرده از شکم
بیرون اورد و چون زهره وی در چشم کشند سفیدی چشم را زایل کند و بقراط گوید گوشت
وی چون بسرکه عنصل بخورند مجذوم را نافع بود و تشنج امتلائی و درد گرده و مفاصل را سودمند
بود **قنب** سه نوع است بری و بستانی و هندی بری قضبان وی مانند خطمی بود لیکن
بغایت سیاه بود و ورق وی مانند ورق بستانی بود اما خشن بود و سیاهی کمتر و سفیدی
بروی غالب بود و زهر وی سرخ بود و ثمر وی مانند فلفل بود نزدیک بحب السمنه و بیخ
وی چون بپزند و بر ورمهاء گرم ضماد کنند و بر حمره و بر اعضائی که کیموسات در وی
منحجر شده باشد ورم را ساکن کند و کیموسات را بگدازاند و عصاره وی درد گوش را نافع بود
و از ان بستانی تخم انرا شهدانج خوانند چون بسیار بخورند قطع منی بکند چون تخم وی بکوبند
و آب ان بگیرند و در گوش چکانند درد گوش را ساکن گرداند و جالینوس گوید که تخم وی بادها را
بشکند و محلل نفخ بود و مجفف محکم و اگر بسیار خورند منی را خشک کند و شیخ الرئیس گوید خلط
وی بد بود و قلیل الغذا باشد و دمشقی گوید طبیعت وی خشک بود در اول و گرم بود در دوم
منشف رطوبت معده بود و قاتل دیدان بود و چون با آب آن سعوط کنند دماغ را پاک گرداند
و اسحق گوید عسر الهضم بود و معده را بد بود و صداع اورد و شکم را ببندد و بول براند و مصلح
وی شراب لیمو بود و اسحق گوید تخم وی چون بریان کنند مضرت وی کمتر بود و دفع مضرت وی
بسکنجبین قندی کنند که بعد از وی بیاشامند و اما ورق وی چون بکوبند و باب آن سر
بشویند موی را پاک گرداند از خشکی و سفیدی و رازی گوید مصدع و مظلم چشم بود و دفع
مضرت وی باب سرد و برف با آب فواکه ترش کنند نوع سیوم که ان قنب هندی خوانند
و بشیرازی بنگ گویند و سر گویند و بپارسی کبول حشیش گویند و بعضی پراجز و اعظم

گویند و نوعی از وی بود که بجنون بود و اگر زیاده استعمال کنند کشنده بود و بعضی مفرح بود
و طرب و نشاط اورد و اشتهاء کاذب و نوعی بود که مقوی باه بود و انچه نیکو بود مقدار ماخوذ
از وی یکدرم باشد تا دو درم بحسب مزاج استعمال کنند و ان بود که اگر زیاده از ین مقدار
بود کشنده باشد و اگر کسی بسیار خورده باشد دفع مضرت وی بقی کنند با روغن گاو و اب گرم
تا هیچ در معده نماند و شراب حماض بغایت بکمال نافع بود **قندس** کندش گویند و گفته شود
و قندس نیز اسم حیوانیست معروف **قنقهر** صمغیست ناخوش طعم که از بلاد عرب خیزد و ان
قیقهن و قیقمن و قانقامون نیز گویند و بپارسی انزالعل معبری گویند و گویند سندروس
است و گویند سنگیست که از بلاد عرب خیزد و مولف گوید انچه محقق است سنگیست شفاف
مانند سندروس و انزالعل معبری خوانند و وی اثر ریشها ببرد و درد دندان را نافع بود
و زایل کند و چشم را روشن کند و با ماء العسل ربو را نافع بود و کشتی گیران استعمال ان
میکنند و چون قدری از وی هر روز با سکنجبین یا اب بیاشامند بدن را لاغر کند و چون
سه روز بیاشامند سبوس را ضعیف کند و با ماء العسل حیض براند و ان نوعی از سندروس
نارسیده است **قند** عصیرنی شکر است چون منجمد گردانند قند خام گویند دیگر چون
بپزند ابلوج گویند و بعربی سکر خوانند **قنطار** بپارسی اب بن گویند و ان سادا وران
است و گفته شد **قنطا** دم الاخوین است و گفته شد و بپارسی خون سیاوشان گویند
و انرا گاو خون نیز گویند **قنابر** بیونانی انرا بروبراوس خوانند و ان نوعی از عصافیر است
که بشیرازی انرا جو گویند و دیقوریدوس گوید قنبره چون بریان کنند و بخورند درد قولنج بود
و جالینوس گوید با اسفیدباج بپزند و با مرق وی بخورند و قولنج را سودمند بود و رازی گوید
مرق وی شکم براند و گوشت وی شکم ببندد و صاحب منهاج گوید نیکوترین ان فربه بود
بریان کرده و طبیعت وی گرم و خشک باشد و غذای او نیکو بود و مانند عصافیر بد نبود بانکه
مجفف بود و مضر بود برطوبات و اولی ان بود که با روغن بادام استعمال کنند **قوقالس**
دو قواحر یا دو قوبری خوانند و دوایا اغریا گویند و ان نوعی از دوقس است و آن قرد
مانا است بادها را بشکند و علت سفل را نافع بود و مغص را ساکن گرداند و شکم براند
و عصاره وی در بن دندان مانکشت مالیدن نافع بود و چون بخورند عرق از بدن
بیرون اورد و بول براند و بشیرازی ترخ خوانند و ان بری خوانند و انچه جبلی

بود بشیرازی بدران خوانند وانزادوایا اغربا کویند **قومنی** موز خوانند و در باب
میم کفته شود **قوسیا** قسطا است وکفته شد **قونیا** بیونانی اب خاکستر خوانند
قوطولیدون اذان الفیل است و زلالیف الملوک خوانند اهل مغرب وکویند نوعی از حي العالم
است وکویند نباتیست که منفعت ان مانند حي العالم است و ورق وبیخ وی سنک بریزاند
و بول براند وجون ضماد کنند برورمهاء کرم وحمره وخنازیر وشقاق که از سرما بود
والتهاب معده را نافع بود **قوثیرا** کویند طباق است وکفته شد وکویند ینبوت
است وکفته شود **قوقی** صاحب منهاج کوید حیوانیست بحری در قوه نزدیک بجند بستر است
کوشت وی صرع واختناق رحم را نافع بود وهم این اسم قضم قریش را کویند که ان ینبوت است
وکفته شود **قوطوما** اذریون بربیست وکفته شد واذرکون نیز کویند **قوانص** بپارسی
سنکدانها کویند و بهترین سنکدانها ان بود که از ماکیان تازه فربه کیرند و وی غلیظ بود و
غذای بسیار دهد و بوست اندرون وی جون خشک کنند وسحق کرده با شراب بیاشامند
درد معده را نافع بود خاصه بوست سنکدان خروس و وی غذای اصحاب کد بود وجون
هضم شود خونی نیک از وی متولد شود نیک وانچه از ان مرغ خانکی بود زود هضم نشود
ومتولد قولنج باشد واولی ان بود که نیک بخته کنند ونمک ومری اضافت کنند و بخورند
قور بپارسی بنبه کویند و در قطن کفته شد **قونز** درخت وج است وکفته شود **قورساما**
عود بلسان است وکفته شد **قیمولیا** طین قیمولیا است وکفته شد وبپارسی ارزالعل معبری
کویند **قینا** نوعی از بقلة الحمقا است وکفته شد **قیصوم** نوعی از برنجاسف جبلی است
و بهترین ان تازه بود وطبیعت ان کرم است در اول وکویند در سیوم یا در دوم وکویند در سیوم
وکویند تر است در اول وکویند کرم است در دوم وخشکست در اول و وی مسهل صفرا بود وکرمها
وجالینوس کوید کل وی نیکوتر از افسنتین بود و در وی تفتیح بود وجون بسوزانند
داء الثعلب را نافع بود با روغن تره وجهت کسی که دیر براید جون بمالند زود برآید
و وی حیض براند وسنک کرده بریزاند وعرق النساء مزمن را نیکو بود و روغن وی
انضمام رحم وعسر البول را نافع وجون در خانه بکسترند کزندکان بکریزند وجون با شراب
بیاشامند زهرها را نافع بود تا دو درم وموافق جراحتهاء تر نبود بلکه ازا بکزد و وی بچه
بیرون اورد واسحق کوید مضر است بشش ومصلح وی شیخ ارمنی بود وصاحب تقویم

کوید

کوید مصلح وی صمغ عربیست وکثیرا وخشخاش وبدل در درد سر که از سردی باشد کویند
کویند بابونج است **قیطافون** ترمس است وکفته شد **قیطس** بپارسی مورد کویند وآن
اس است وکفته شد **قیشور** حجر القیشور خوانند وحجر الشعر وفینک نیز کویند وان نوعی
از کف دریا است ومؤلف کوید ان مانند کیست سفید وتجویف بسیار دران بود ودر میان کف
دریا ومرجان سفید بسیار بود ودر حمام دست وبا بدان مالند وصلبی نداشته باشد واولی
ان بود که سوخته استعمال کنند وطبیعت ان کرم وخشک بود ولطیف ودندان را جلا بدهد وبراق
وسفید کرداند وجون بدان سنون کنند ودر ستردن موی استعمال کردن موی بسترد وریشها
عمیق را بر کرداند وکوشت برویاند وکوشت زیاده بخورد واکر در خم شراب اندازند که جوشان بود از
جوش باز ایستد در زمان وصفت سوختن وی جنان بود که در شیب اتش کنند تا کرم شود وبیرون اورند
ودر شراب ریحانی اندازند بس دیکر در شیب اتش کنند ودیکر در اب اندازند بس سیوم بار در شیب
اتش کنند جون کرم شود بیرون اورند ورها کنند تا سرد شود بس بردارند وبوقت حاجت استعمال
کنند بن دندان را محکم کند وشکوری زایل کند **قیرس** بیونانی شمع را کویند وکفته شد وبپارسی
موم کویند **قیر** قار است وبپارسی قیل کویند ابن مولف کوید که نقط سیاه می بزند تا منجمد میشود انکاه
در اب سرد می ریزند ومی بندد وقیل می شود ودر خورستان این عمل میکنند وباطراف می برند
قیل ان زفت تر است وکفته شد **قیسوس** قسوس کویند وکفته شد ودر اینجا نیز کفته شود
ان سه نوعست سیاه وسفید وسرخ ومجموع حریف وقابض باشد ویک نوع از ان نبات لادن باشد
وان کرم بود وباقی انواع سرد بود وبیخ ان جون با شراب بیاشامند کزندکی رتیلا را سودمند بود
وصمغ وی سبش را بکشد وجون با شراب بیامیزند منع نشا قط موی بکند وبخور کردن منع بستنی
بکند وبخود بر کرفتن بچه بیرون اورد وتر وی بر سبوس ضماد کردن نافع بود وبخود بر کرفتن
حیض را براند **قینوندي** تخم قاوندی خوانند وتخم هندوندی کویند وکفته شد
قیلوط ورق کندنا شامی است وکفته شود **قیروطي** موم روغنی بود ومرهمی که از
موم وروغن کل وصندلین وورق کل سرخ واکلیل الملک وزعفران وکافور سازند واین را
قیروطی خوانند والله اعلم بالصواب **باب الکاف کاذی** که خوانند
وان نباتیست که در بلاد عرب ونواحی عمان ویمن می باشد وکویند طلع انجاست وابن
سمجون کوید که بیشتر در زمین هند باشد ودرخت وی مانند درخت خرما باشد لیکن درخت

وي دراز نبود مانند درخت خرما و طلع وی مانند طلع خرما بود و بیش ازانکه پوست بشکافد و بیرون اید میکیرند و انرا ازاندرون پوست بیرون می اورند و در دوغن می اندازند و بافتاب می برورند تا روغن قوت وي اخذ میکند و مؤلف کوید درکرمسیر شیراز بسیار بود و در بحرین بسیار باشد و بپارسی کل کبدی خوانند و بوی عظیم خوش دارد تا بحدی که جامهٔ بوی وي بکیرد تا بریده کردد بوی از وی زایل نشود و رازی کوید جذام را قطع کند و وی معتدل بود و شراب وي حصبه وجدری را نافع بود تا بحدی که کسی را که ابله بیرون امده باشد ده عدد چون شراب کادی بیاشامند چنانکه بده عدد نرسد و بدل ان صندل ابرخ بود و بوزن ان بقم **کاوچشم** بهارست وکفته شد **کافور** چند نوع بود شیخ الرئیس کوید قیصوری و ریاحي سفید بعد ازان ازاد و اسفرک و ازرق نیکوترین ان قیصوری و رباحی سفید بود مانند برف و طبیعت ان سرد و خشک بود در سیوم منع ورمها کرم بکند و محرودي مزاج و اصحاب صداع صفراوی را بوئیدن تنها یا باصندل سرشته بکل یا بکل فارسی نافع بود و مقوی حواس و اعضاء ایشان باشد و چون ادمان بوئیدن وی کنند قطع شهوة جماع بکند و چون بیاشامند فعل وی اقوی بود درین باب و اکر مقدار دو جو کاهو هر روز سعوط سازند قطع حرارت دماغ بکند و خواب اورد و صداع زایل کند و چون بینی باز دارد و ببندد و باب بادروج و عصارهٔ بلح یا باب کشنیز تر یا عصیر سر سبز همین عمل کند و رازی کوید سرد و لطیف بود صداع کرم و ورمهاء حاده که در سر و جمیع بدن بود سود دهد و اکر بیاشامند سردی کرده و انثیین بیدا کند و وی شکم صفراوی ببندد و دانکی از وی ورمهاء کرم را نافع بود و قلاع را زایل کند و باد و بهای چشم درد چشم که از کرمي بود نافع بود یکدرم از وي خلاص دهد از سم عقرب جراره باب سیب ترش و دیع یا بیشتر نافع بود جهة کسی که فرون سنبل خورده باشد باآب انار و شیره تخم خرفه بابرف و بسیاری وي بیری اورد و قطع باه بکند و سنک کرده و مثانه تولد کند و مصلح وی معجون کل بود و بوئیدن وی تنها سود دهد و مصلح وی بنفشه و نیلوفر بود و کویند زعفران و ماسرجوبه کوید شخصی شش مثقال کافور به نوبت بخورد معده وی فاسد شد و قطعا طعام هضم نمی شد و شهوة وی منقطع شد هیچ زحمت دیکر او را عارض نشد و کویند روغن کل حل کرده و در بینی حکانند سوء المزاج کرم

که ازماه

که ازماده بود که در دماغ و چشم متولد شده باشد و علامت وی ان بود که در طلوع افتاب تا نیم روز زیاده می شود و چون نیم روز کذشت تا آخر روز ساکن شود و چون شب شود مرتفع شده باشد و سبب وی ان باشد که بسیار در افتاب در زمان کرم درنک کرده باشد و چون بهواء سرد که رسیده باشد سر را برهنه کرده باشد و مسام وی بسته شده باشد و چون باروغن کل و سرکه بیامیزند و بر بیش سر طلا کنند صداع کرم را نافع بود و تعدیل وي بمشک و عنبر کنند و مقوي و مفرح بود و کهربا مشارک وی بود درین معنی لیکن کافور اقوی بود در خاصیت و بدل وي دو وزن وي طباشیر و بوزن ان صندل سفید بود **کاوزبان** کیاهیست که انرا بعربی لسان الثور خوانند نافع بود جهة فزع و بلغم زایل کند و مفرح بود و غم ببرد و باقی منفعت وي در لسان الثور در باب لام کفته شود **کامر الحجر** بزر القلب است و کفته شد در قاف **کاول** کراث الکرام است و کفته شود **کاشم** انجدان رومیست و بیونانی لیقسطیقون کویند و ان سیساليوس است و نیکوترین ان زردتر بزرک ورق باشد مانند ورق انجدان و در قوة مانند کمون باشد و طبیعت وی ابن ماسویه کوید کرم و خشک بود در سیوم و صاحب منهاج کوید کرم بود در وسط درجه سیوم بادها را بشکند و مفتح و منضج بود و طعام را هضم کند و مقوی معده باشد و یکدرم از وي با شراب مسهل دیدان باشد و حب القرع و حیض و بول براند و کزندکی جانور را نافع بود و سده جکر بکشاید و رطوبت معده کم کند و قراقر زایل کند و دو درم از وي باب کرم مستسقی را سود دهد و کویند مضر بود بمثانه و مصلح وی تخم رازیانه بود و جالینوس کوید بدل ان در ادرار تخم انجره بود یا تخم کرفس و بناد و فو کوید بدل کاشم بستانی بوزن ان و ربع ان سفند بود و اسحق کوید بدل آن بوزن زیره بود **کاکنج** در پارسی عروس در پرده کویند و یکنوع را به شیرازي ازاکیجومن کویند و بیونانی تفقایق و قوة وي نزدیک بقوة عنب الثعلب بود خاصه قوة ورق وی و نیکوترین حب ان کویند کوهی بود و صاحب منهاج کوید نیکوترین ورق ان بستانی بود و طبیعت ان سرد و خشک بود تا دوم و کویند در دوم و کویند در سیوم و ربو و نفس و عسر النفس را نافع بود و شریف کوید اکر از حب وی هر روز یک مثقال فرو برند از یرقان خلاص یابند بادرار بول و اکر زن بعد از طهر هفت روز هر روز هفت حب فرو برد

در جبال یمن کاکنج را عنب نامند

منع استسقی بکند و مجرب است و وی جگر و کرده و مثانه را نیکو بود و ادرار بول بکند و قرحه
که در مجری بول بود سود دهد و فولس گوید کرمهارا و حب القرع را بیرون آورد و چون
جزوی از خشک وی با جزوی شیخ ارمنی سحق کنند و بیاشامند و مقدار شربتی از وی
دو درم بود و مخدر سر بود و مصلح آن معجون کل بود و جالینوس گوید بدل وی عنب الثعلب
است و حب القثاء **کاربا** کهربا است و گفته شود **کاو زهره** جاوزهرج گویند و آن حجر البقر
است و گفته شد **کبر** بیونانی قاریس خوانند و بشیرازی کور که خوانند و وی ثمره بود مانند
جبی و ثمره دیگر دارد مانند قثا و آنرا قثاء الکبر خوانند و وی حریف بود بغایت و گرم بود
و چون در خم شراب اندازند شراب را از غلیان باز دارد مانند خردل و بهترین وی بستانی
بود و سودمندترین پوست بیخ آن بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم
و وی محلل بود و اصل وی مقطع و محلل بود و در پوست بیخ وی مرارة و حرافة و قبضی بود
خنازیر و صلابات بگدازاند و ریشهای پلید جرکن و عرق النسا و درد و رکین و هتک عضله
را نافع بود و پوست بیخ وی جهت درد دندان را بغایت مفید بود و نیکوترین چیزها
باشد جهت سپرز و ضماد کردن خاصه با آرد جو و بسیار از وی ماده غلیظ سوداوی
از سپرز مستفرغ گرداند و مسهل خلط خام بود و حیض براند و کرمها را بکشد و باه را
زیاده کند و وی تریاق سمها بود و آنچه بسرکه نهند سده سپرز بگشاید و صلابت آن
بگدازاند و بلغم از معده پاک گرداند و دفیوتوس گوید که تره وی و ثمره وی چون با نمک
بود چون بخورند شکم نرم کند و معده را بد بود و تشنگی آورد و چون از ثمره وی سی روز
هر روز دو درم با شراب بیاشامند ورم سپرز بگدازاند و بول براند و مسهل دم بود
و چون بیاشامند عرق النسا را نافع بود و حیض براند و چون بخایند قلع بلغم بکند
و دانه وی بسرکه بپزند و بطبیخ آن مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند و چون پوست
بیخ وی بغایت خرد بکوبند و سحق کنند و با سرکه کهن بیامیزند و بر بهق سفید لطوخ کنند
زایل کند و ورق وی و بیخ وی چون بکوبند وقتی که تر بود و آب آن بگیرند و در گوشی
که کرم بود چکانند کرم را بکشاید و بصری گوید ورق وی و ثمر وی در قوة مساوی
باشند لیکن ثمر اقوی باشد از ورق و بیخ وی اقوی بود از هر دو و پوست در اصل
وی بیشتر بود که حرارت و طبیعت کبر گرم و خشک است در سیوم معده را بد بود و چون با سرکه

بزنند

بپزند دفع ضرری بکند و مضرت بمعده نرساند و فارسی گوید کبر تریاق است بوی دهان
خوش کند و باد بشکند و باه را زیاده کند و خوزی گوید کبر ناصوری که در ماق بود شفا دهد
و بیخ وی چون دود کنند در شب بواسیر را نافع بود و طبری گوید بیخ وی ریشهای تر
چون بر وی نهند از بیرون و چون بپزند و آب آن در سری که ریش باشد بریزند و سر را بدان
بشویند زایل کند و چون با فلفل و سداب بخورند نافع بود و سده که در جگر بود از سردی و اسحق
گوید فقاح و قضبان وی نافع بود جهة سپرز و اولی آن بود که چند روز در آب اندازند و بعد
از آن باب ثلیرین بشویند دو نوبت یا سه نوبت بعد از آن بسرکه نهند بعد از چهل روز بخورند
سپرز بگدازاند اما باید که زیت شسته بدان ریزند و بخورند و گویند مضر بود بمثانه
و مصلح آن خولنجان و عسل بود و شابور گوید بدل تره وی حب وی و ورق بود **کبیکج**
کف السبع خوانند و بیونانی بطراحیون گویند و آن نوعی از کرفس بریست و بعضی سالیس واغریون
گویند و وی انواع بسیار است نوع اول ورق آن مانند ورق گشنیز است اما از وی پهن
تر بود و لون وی بسفیدی زند و در وی رطوبتی لزج بود و گل وی زرد بود و ساق وی
ستبر نبود و بدرازی یک گز بود و درازتر بود و بیخ وی کوچک بود و سفید و بغایت تلخ
بود و کرده داشته باشد مانند خربق و این نزدیک ابهار روید و نوع دوم تیره رنگ بود
و بغایت حریف و نوع سیوم کوچک بود و گل وی ذهبی رنگ باشد و آنرا بشیرازی کس ویران
خوانند و باصفهانی موسک و نوع چهارم همه بنوع سیوم ماند لیکن گل وی مانند شیر سفید
بود و طبیعت هر چهار گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیوم و بغایت حاد و لذع بود
و از بیرون بهر عضو که بنهند ریش کند و جالینوس گوید نشاید که طبیبان استعمال کنند
که بخاصیت محرق حرارة قلب است و از سموم قتاله است و بر برص بدن و ناخن و جرب
و داء الثعلب و داء الحیه و ثالیل طلا کردن با سرکه نافع بود و چون بپزند با سرکه و آب آن
بر سینه نطول کنند نافع بود و چون سحق کنند و بر دندان نهند بریزاند و بیخ وی از
معطسات قوی بود و وی مقرح احشا بود و مصلح آن بشیر و نشا کنند و صاحب منهاج
گوید مداوای آنکس که آن خورده باشد مانند مداوای کسی کنند که بلادر خورده باشد
کباب حب العروس گویند و در قوة مانند فرفر بود لیکن از وی لطیفتر بود و نیکو
ترین آن خوشبوی بود که زبان را بگزد و طبیعت آن گرم و خشک بود تا دوم و اسحق گوید

کرم وخشک بود در سیوم ومسیح کوید در وی قوة متضاده بود از حرارت و برودت
وحرارة بر وی غالب بود و وی محلل وملطف بود درد حلق را نیکو بود وشکم ببندد وسده
جکر وکرده را بکشاید و مجاری بول پاک کند از ریک وحلق را صافی کرداند ودیش عفن که در
لثه بود و قلاع که در دهن بود سود دهد وجون بخایند واب انرا بر قضیب مالند زن را
لذتی حاصل شود و وی قوة معده واعضاء باطنی بدهد جون بیاشامند وجون در دهان
نکاه دارند لثه را نیکو کرداند و بوی دهان خوش کند وا را صافی کند ونفس معطر کرداند و
سنک کرده ومثانه بریزاند و با بول بیرون اورد وسری ابیض را نافع بود جون دو دانک
ازوی با سکنجبین بیاشامند وکویند مضر بود بمثانه و مصلح وی مصطکی بود وکویند مصلح
باشد ومصلح ان کلاب بود وکویند بدل ان هیل بود وکویند هیل و دارجینی بود
کبریت بپارسی کوکرد کویند وان معدنی بود وصاحب منهاج کوید زرد بود وسفید بود
وصاحب جامع از قول ماسرجویه کوید که سه نوعست سرخ وسفید وزرد واز قول اسحق
کوید جهار نوعست سرخ وسفید وزرد وسیاه وابن سمجون کوید که کبریت جشمهاییست
روان وجون منجمد شود کبریت کردد وزرد وسفید وتیره بود وکبریت احمر از
جواهر بود ومعدن وی در ان وادیست که موران که سلیمان علیه السلام بر ایشان
بکذشت وان موران مانند جهار پایان اند ببزرکی وسطبری وارسطوطالیس کوید
کوکرد سرخ در معدن خود شب افروخته کردد مانند اتش جنانکه روشنی ان جند فرسنک
بدهد پیرامون ان وجون از معدن بیرون ارند این خاصیت ندهد ودر اکسیر
مستعمل کنند سفید را سرخ کرداند صبغی نیکو وابن مؤلف کوید معادن کوکرد بسیار
مواضع هست وسرخ ان عزیز الوجود است ودر افواه خاص وعام مشهور است که کوکرد
احمر کیمیا است هرجند سخنی بی اصلست لیکن سرخ بقوة تر است ودر صناعت اکسیر
زیبق وکبریت دو اصل است بزرک واصل کبریت بخاریست دخانی در زمین بحری بیاید
که بهوا بپوند ومدتی دراز بماند منجمد کردد واکر بخار کبریت بجایی رسد که در وی
رطوبتی بود رطوبة ببرد وکوه دماوند جشمها ست بر سر قلعه مقدار صد سوراخ وبخار
ازان سوراخها بر می اید وبرهم می نشیند وکوکرد می شود وطبیعت کبریت دمشقی کوید
کرم وخشکست در جهارم وحبیش کوید در سیوم و وی ملطف وجاذب بود برص را زایل کند

وجون

وجون سحق کنند و بر موضع کزندکی جانوران زهر دار باشند یا باب دهن بسرشند و بران
نهند یا بکمیز بسرشند یا بسرکین کهن یا بعسل یا بعلک البطم بغایت نافع باشد و با سرکه بر بهق
مالیدن نافع بود ودفع مضرة تنین بحری وکزندکی عقرب بکند وجرب ریش شده و قوبا را
باصمغ البطم بغایت نافع بود وخوردن نیز همین عمل کند و با نطرون بر نقرس ضماد کردن
سودمند بود واب وی حیض براند بخور کردن زکام ونزله را نافع بود وجون سحق کرده
بر بدن باشند قطع عرق بکند وجون دود کنند در شیب زن ابستن بچه بیندازد ودود وی
موی را سفید کرداند وارسطوطالیس کوید کوکرد سرخ داء الصرع وسکته وشقیقه را نافع بود
جون سعوط کنند وجون در زیت حل کنند که در ان زیت اسقیل جوشانیده باشند و قدری
موم اضافت کنند وموم روغن سازند جرب تر وخشک وخارش بدن را بغایت نافع بود و
جون با حنا بسرشند و بر قوبا نهند نافع بود وکبریت مضر بود بمعده ودماغ ومصلح ان
بنفشه وشکر بود وصاحب تقویم کوید شربتی از وی دو درم بود وجالینوس کوید بدل وی
نه در اتش افروختن از ان کوکرد زرد زرنیخ زرد بعد از ان کوکرد سفید زرنیخ سرخ کبد
بپارسی جکر کویند وطبیعت جکر کرم وتر بود ونیکوترین ان بود که از بز فربه کیرند وجون
هضم شود غذا ان بسیار دهد وصاحب منهاج کوید خون محمود از وی متولد شود وابن
ماسویه کوید بطی الهضم وخون از وی متولد شود همجنانکه سپرز وخصیه وجالینوس
کوید جکر مواشی وحیوانات مالوفه متولد خلطی غلیظ بود وعسر الهضم بود ودیر از
معده بکذرد واز معاء فاضلترین جکرها در جمیع احوال جکرها بود که انرا ابتنیه خوانند
غذاء نیکو بسیار دهد خاصه جکر حیوانات مختار مانند میش وبره ونیکوترین آن
جکر مرغ وخروس فربه وخروس فربه بود اما ثقیل ودشوار هضم شود واولی ان بود که
با مری و زیت بپزند با نمک ودارجینی ومحرور مزاج با سرکه وکرویا وکشنیز خشک
وجکر مواشی باید که بعضی جوارشات از پی ان نخورند کبد الطیور بپارسی جکر مرغان
کویند نیکوترین جکر مرغان جکر مرغ بط بود فربه یا مرغ فربه خاصه جون علف
وی فواکه پخته شیرین داده باشند وطبیعت ان کرم وتر بود خونی محمود از وی
متولد شود ومصلح ان زیت ونمک کبد الغنم بپارسی جکر بز کویند وشبکوری را
نافع بود خوردن و برطوبت ان کحل کردن وجون بریان کنند وسر در بخار ان دارند

همین عمل کند **کبد الحمار** بپارسی جکر خر کویند جون بریان کنند و بناشتا بخورند مصروع را سودمند بود **کبد الضان** بپارسی جکر میش کویند جون بریان کنند و بخورند نافع بود جهت کسی که لینت در طبیعت وی بود حبس کند **کبد الوزغ** بپارسی جکر بک کویند جون بر دندان خورده نهند درد ساکن کند **کبد الکلب** بپارسی جکر سک کویند دیوانه نافع بود کسی را که کزیده باشد سک دیوانه جون بریان کرده بخورند منع ترسیدن از اب بکند و شفا بخشد و ایمن کردد انشاء الله تعالی **کبد الخنزیر البری** بپارسی جکر خوک صحرائی کویند جون در سرکه نهند و بخورند کزندکی جانوران را نافع بود **کبد الحجل** بپارسی جکر کبک کویند جون خشک کنند و بکوبند و یک مثقال از وی بیاشامند مصروع را نافع بود **کبد الذیب** بپارسی جکر کرک کویند درد جکر را سود دهد و در انانا سیا بدل ان نیم وزن آن ریوند و نیم وزن ان دار فلفل کنند **کبد الایل** بپارسی جکر کاو کوهی و بز کوهی کویند جون اشرحه کنند و دار فلفل و فلفل سفید خرد کرده بران باشند و برآتش بریان کنند و رطوبت ان در جشم کشند شبکوری را زایل کند و همچنین تاریکی جشم را ببرد و در ابتدا و نزول اب در جشم بغایت مفید و سودمند بود **کباب** مشهور است نیکوترین کباب از کوشت بره رسیده نر بود و باید که اجتناب کنند از انکه بر فحمی که از جوب انجیر و دفلی و بید انجیر و مانند ان بود کباب کرده باشند و طبیعت ان کرم و تر باشد و غذاء وی بیشتر از غذاء مشوی بود و سودمند بود کسی را که رک زده باشد اما معدهٔ ضعیف مضر بود از بهر انکه دیرتر از مشوی هضم شود و مصلح ان اطریفل بود **کبست** لفظی پارسی است و بعربی حنظل کویند و کفته شد **کتان** مشهور است که سرد و خشک بود و معدل حرارت بدن بود جون بپوشند و ماسرجویه کوید جامه کتان معتدل بود در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست پوشیدن وی نشف تری و عرق از بدن بکند و شپش در بدن کمتر پیدا کند و مسیح کوید که اکر خواهند که بدن ایشان لاغر شود در زمستان جامه کتان نو بپوشند و در تابستان جامه کتان شسته و اکر خواهند که لاغر نشوند در زمستان جامه کتان شسته بپوشند و در تابستان نو بپوشند و صاحب منهاج کوید پوشیدن جامه کتان کاه هست که تکثیف بدن میکند پس حرارت در بدن مختقن میکردد و مصلح ان ابریشم است و هولس کوید جون جامه کتان بسوزانند دود وی لطیف بود و سدهٔ زکام بکشاید و مصلح رحم بود **کتل** صاحب منهاج کوید که ان تفاخ بریست و کفته شد و بپارسی کیل کویند **کتم**

صاحب

صاحب منهاج کوید آن وسمه است و کفته شود **کتر** حمار النخل است و کفته شد **کثیرا** صمغ القتاد است و قوت وی مانند قوت صمغ بود و نیکوترین ان سفید بود و پاک و طبیعت ان معتدل بود و در وی حرارت بود و تر تر از صمغ عربی بود و هولس کوید که کرم و تر بود در اول و مسیح کوید سرد بود در دوم و کویند سرد و خشک بود و کویند تر بود و در داد و ها جشم بجای صمغ کنند و در ادویه مسهل مدد اسهال بکند مقدار نیم مثقال تا یکدرم و کسر حدت ادویه بکند و سرفه و خشونت سینه و حلق و ریش و شش و مثانه را نافع بود و جون در مستحلب خوبیسانند و با قدری قرن ایل سوخته بیامیزند یا اندکی شب یمانی در دکرده و سوزش مثانه را نافع بود و حواس کوید که مقوی امعا بود و مسهل مرهٔ سودا و بلغم لزج و مقوی بدن و مسمن ان و جون کثیرا بر موی طلا کنند شکافته نکردد و اکر بدان ادمان کنند این زحمت زایل کردد و اسحق کوید که مضر است بسفل و مصلح ان انیسون بود و کویند بدل آن مغز دانه کدو بود و بنادق کوید بدل وی صمغ عربی بود و کویند صمغ عربی و صمغ بادام **کتاه** صاحب جامع کوید بزر جرجیر است و کفته شد **کثیر الارجل** بسفایج است و کفته شد **کثیر الاضلاع** لسان الحمل است و کفته شود **کثیر الروس** قرصعنه است و کفته شد و بولو قیمن نیز بدین اسم خوانند **کثیر الورق** مریا فلن است و کفته شود **کجله** بزبان هندی و فارسی کجله بود و در باب الف در ادلواتی منفعت و مضرت ان کفته شد **کجور** زرنباد است بزبان هندی و کفته شد **کحیلا** لسان الثور است و کفته شود **کحلا** این اسم مشترک است بر جند جیز اول بر لسان الثور دوم بر نباتی دیکر که انرا البیان کویند سیوم بر شنجار جهارم بر نباتی که انرا عینون خوانند **کحل** بپارسی سرمه کویند و کحل مطلق مراد از ان سرمهٔ اصفهانی بود که انرا اثمد خوانند و کفته شد و کحل سلیمان و کحل حیلا خوانند **کحل فارسی** انزروت است و کفته شد **کحل السودان** تشمیزج است و تشمه نیز کویند و کفته شد **کحل خولان** حضض یمانی است و در حضض کفته شد **کدر** کاوی است و کفته شد **کرفس** بستانی بود و ماء و جبلی و صخری و بری و قریشی و مشرقی و نوعی از ان در آب در آب روید و انرا کرفس الماء و جرجیر الماء کویند و قرة العین و سیر نیز خوانند و کفته شد و بری را سموم زنبور خوانند و طبیعت ان کرفس کرم بود در اول درجهٔ دوم و خشک بود در وسط دوم و روفس کوید بستانی تر بود و اصل وی خشک بود در سیوم و کویند کرم و خشکست در سیوم و جالینوس کوید

کرفس بستانی جهة معده سودمندتر بود از انواع کرفس از بهر آنکه لذیذتر است منفعت
وی آنست که بول وحیض براند ومحلل ریاح بود خاصه تخم وی مفتح سده جگر وسپرز
بود ومعده وجگر سرد را نافع بود وبوی دهان خوش کند وعرق النسا وربو وضیق النفس را
سودمند بود وچون با نان یا سویق ضماد کنند بر ورم بستانی که از حرارة بود یا ورم
چشم گرم سودمند بود وچون با بیخ بپزند وطبیخ آن بیاشامند نافع بود جهة ادویه
کشنده ومحرک قی بود وشکم ببندد ودر تخم وی ادرار بول زیاده بود وگزندگی جانوران
وخوردن مردارسنگ را نافع بود وفسطرس در کتاب فلاح گوید که شهوة مردان وزنان
برانگیزد وازین سبب است که زنانی که شیر دهند منع ایشان از کرفس خوردن کنند
از بهر آنکه باه برانگیزد وشیر باز کم کند وابن سمجون از قول جالینوس گوید که زن حامل
بچه بزاید ریشها عفن ونثرها بد که بر اعضا داشته باشد ونشاید که زن چون
بچه را شیر دهد کرفس خورد که بچه وی احمق وضعیف العقل بود وفعل ورق اقوی بود
از بیخ وتخم وبیخ وی بیشتر اطلاق کند که ورق واقوی بود از ورق وتخم ونشاید که
بیش از طعام خورند وبعد از طعام خورند واگر بعد از طعام خورند موافق بود اندکی
وعیسی بن ماسویه گوید که جگر وگرده ومثانه را پاک کند وسده آن بگشاید ومحلل ریاح
ونفخ ومعده بود ومصروع را بغایت مضر بود وشریف گوید خاصیتی در وی هست که چون
بکوبند وبا عسل بیامیزند وبخورند ورکین را بغایت سود دهد وچون تخم وی با
همچندان نبات بکوبند وبروغن گاو چرب کنند وسه روز بیاشامند مجامعت را قوة دهد
بغایت اما باید که غذاء وی گوشت خروس وخصیه آن بود واگر عصیر وی با زوی
یا روغن گل وسرکه در حمام بخود بر اعضا بمالند هفت روز بیابی حکه وجرب را نافع
بود واگر با کاهو بخورند تعدیلی پیدا کند ومعدل سردی کاهو بود وروفس گوید خوردن
کرفس را از رطوبة پاک گرداند وطبری گوید ورق وی تر چون بخورند معده وجگر را سود دارد
وسنگ بریزاند خاصه جبلی ومشیمه بیرون آورد وورق وی چون بیاشامند تنها یا باب ورق
رازیانه تب بلغمی را نافع بود وگویند تخم وی اقوی بود از ورق ورازی گوید اولی آن بود که
کسی که از گزیدن عقرب ترسد کرفس نخورد از بهر آنکه مفتح مجاری بود زود سم بدل رسد
وابن مؤلف گوید که زنی را دیدم که کرفس خورده بود ودران روز اورا زنبوری گزید

ومجال

ومجال اورا وبیک ساعت نکشید که بمرد وکرفس بری برداء الثعلب را نافع بود وشقوق
اظفار وشقاق که از سرما بود وکرفس رومی معده را نیکو بود وکرفس مصروع را عظیم مضر بود
وگویند که مصروع چون اصل وی از گردن بیاویزد ایمن باشد از مضرة وی وزنان
آبستن را مضر بود وصداع آورد ومصلح آن کاهو بود وبدل وی رازیانه وگویند
مصلح وی معجون گل ومصطکی بود **کراث** بپارسی گندنا گویند وآن شامی ونبطی وبری
وجبلی بود وجبلی را فراسیون گویند وگفته شد وبری را کراث الکرم خوانند ووی
بقوة متوسط بود میان ثوم وکراث بود وطبیعت وی گرم وخشک تر از انواع کراث بود
گرم بود در چهارم وخشک بود در سیوم وکراث نبطی که آنرا کراث المایدة خوانند حرافة
در وی بیشتر بود که در شامی ودر وی اندک قبضی بود وکراث شامی را قفلوط خوانند
وگرمی وخشکی وی کمتر از نبطی بود وتشنگی کمتر آورد از پیاز وجرم غلیظ تر بود
ودیرتر هضم شود ونیکوترین آن نبطی بود وطبیعت آن گرم وخشکست در سیوم و
وگویند گرم بود در سیوم وخشک بود در دوم وکراث شامی اصل وی خورند وفرع وطبیعت
خشک بود در دوم چو با سماق ثالیل ضماد کنند نافع بود وبا نمک جهة ریشهاء بد وخاصیة
اصل وی آنست که قولنج را نافع بود وبول براند ومنفخ بود وکیموس بد دهد وشبکوری
آورد وحیض براند ومضر بود بمثانه ریش شده وگرده وورق وی سودمند بود جهة
رطوبة رحم وچون بپزند باب دریا وسرکه وزن دران نشیند انضمام رحم وصلابت
آنرا سود دهد وچون بجواب ببرند فضول از سینه وشش بیرون آورد وکراث
نبطی چون آب وی با سرکه ودقاق کندر بیامیزند ولعوق کنند نیکو بود هر دردی که
عارض شود در سینه وقرحه شش وچون بخورند قصبه شش را پاک کند واگر ادمان
خوردن وی کنند تاریکی چشم آورد ومعده را بد بود ومصدع بود ومولد بخاری
بد بود ومصلح وی آن بود که بجوشانند در آب پس در آب سرد خیسانند وبا سرکه
وروغن ومری بپزند وبخورند بواسیر را بغایت سود دارد وطبیخ وی چون
بجوشانند وبیاشامند همین سبیل وچون بکوبند وضماد کنند بر گزندگی افعی وجانوران
نافع بود وآب وی چون با سرکه وکندر وشیر یا روغن گل بیامیزند ودر درد گوش ودوی
آن زایل کند واگر بر بواسیر که سبب آن رطوبة بود ضماد کنند نافع بود وسده جگر

بکشاید که ان از بلغم بود و اشتهاء طعام باز دید کند و باه را قوة دهد و کرم مزاج
را موافق نبود بلکه درد چشم اورد و امتلا در سر بیدا کند و مفسد لثه و اسنان بود
و اکر اصل وی با روغن کنجد یا حسکد انه بیزند قولنج بلغمی را نافع بود خوردن و با اب
ان حقنه کردن همچنین و عصاره کراث خشک و مسهل دم بود و کراث بری مفرح بدن بود
و ادرار بول بیشتر کند و کراث نبطی قوة پشت بدهد و باه را زیادة کند تا بحدی که
عنین را بصحت اورد **کرنب** بپارسی هم کرنب خوانند و بشیرازی کلم خوانند و ان
بستانی بود و رومی بود و انرا قنبیط خوانند و کفته شد و بحری بود و بری و کرنب
الماء نیکوترین ان کرنب نبطی بود که ان کرنب بستانی معروف است و طبیعت ان کرم
بود در اول و خشک بود در دوم و کویند در اول و کویند سرد ست و صاحب فلاحه
کوید کرنب دو نوع است نبطی و خوزی و نبطی مشهور است و خوزی ورق وی
غلیظ بود و خشونتی داشته باشد و کرنب نبطی منضج و ملین بود و خاکستر قضبان
وی در غایت تجفیف بود و منضج صلابات بود و چون با سفیدهٔ تخم مرغ بر سوختکی
اتش طلا کنند سودمند بود و کرنب سرفهٔ کهنه را نافع بود و چون طبیخ وی بر مفاصل
و نقرس ریزند نافع بود و عصیر وی چون با شراب بیاشامند چند روز درد سپرز زایل
کند و چون با زاج و سرکه بیامیزند و طلا کنند بر جرب و برص نافع بود و چون کرنب
بخورند اواز صافی کند و لون را نیکو کرداند و رعشه را نافع بود و بر سپرز ضماد کردن
سود دهد و مرق وی سرفه و درد پشت کهن و درد زانو را نافع بود و شکم براند خاصه
چون دو نوبت بجوشانند و عصارهٔ وی با شراب کزندکی جانوران و سک دیوانه را سود
مند بود و چون بعصارهٔ وی سعوط کنند سر را باک کرداند و خوردن وی در شراب
دیر مستی اورد و وی مولد مرهٔ سودا بود و دمی عکر ازوی بیدا شود و اکر با کوشت فربه
بپزند با روغن بادام یا روغن کنجد بسیار غایله ان کمتر بود و وی مضر بود بمعده و تاریکی
چشم اورد با وجود انکه در داروهاء چشم استعمال کنند و وی مضر بود بچشم کسی که
مزاج چشم وی خشک بود و کسی که مزاج چشم وی تر بود هیچ مضر نبود بلکه سود دهد
و کرنب سوداوی مزاج و صاحب دوالی و داء الفیل و سرطان و بواسیر را نشاید که
خورد و اکر خورد بعد از ان شراب بر سر وی خورند و سرد مزاج را با خردل و میر خورند

ومرق ان از بی ان بیاشامند و اکر ورق وی بکوبند و ضماد کنند تنها یا با سویق مجموع ورمها
را نافع بود از بلغمی و حمره و شری و کرنب بری تلخ بود و بیشتر در ساحل دریا روید و طبیعت
وی کرم تر از بستانی بود و چون خشک کنند و سحق کنند و مقدار دو درم با شراب بیاشامند از
کزندکی افعی خلاص یابند و تمر وی بمقدار فلفل سفید بود و وی جهت کزندکی افعی را
نیک بود و کرنب بحری بیشتر از خارج بدن مستعمل کنند در اطلیه و تخم وی کرم را بکشد
و حب القرع را بیرون ارد و در طعم وی شوریی بود با اندک تلخی **کرنب الماء** نیلوفر
است و کفته شود **کراث جبلی** فراسیون است و کفته شد **کرمة البیضا** فاشرا است و کفته
شد و بپارسی بخوش کویند **کرمة سودا** فاشرشین است و کفته شد و بپارسی
سیاه دارو کویند **کرمه شابکه** فشاع است و کفته شد و بپارسی سرم کویند **کرم**
بپارسی درخت انکور کویند و بشیرازی رز کویند و رازی کوید طبیعت ان سرد
و خشک بود و ورق وی و خیوط وی چون سحق کنند و ضماد کنند صداع را ساکن کند
و ورق وی چون تنها ضماد کنند یا با سویق الشعیر بر ورم کرم معده و التهاب ان
بغایت نافع بود و عصاره ورق فرحه امعا را نافع بود و درد معده که از کرمی بود و کسی که
خون قی کند و زنان ابستن را نافع بود و حنوط وی چون در اب خوسیانند و بیاشامند
همین عمل کند و در زمان بهار چون شاخهاء وی ببرند ابی که از ان بچکد نقطه نقطه
و چون بر قضبان منجمد شود مانند صمغی چون او را با شراب بیاشامند سنک بریزاند و
چون بر قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح بمالند نافع بود و چون احتیاج بمالیدن وی
باشد باید که بیش از ان عضو را بنطرون بشویند و اکر با روغن زیت بمالند و ادمان
ان بکنند موی برویاند خاصه و معرکه از قضبان تروی بود قضبان تروی مقوی
معده بود اما مخشن حلق بود و مصلح وی کثیرا است و صمغ عربی بود و خاکستر چوب
وی چون با سرکه ضماد کنند بر مقعد که بواسیر از ان قطع کرده باشند نافع باشد و کزندکی
افعی را همین سبیل دارد و چون با روغن کل و سذاب و سرکه ضماد کنند در ورم کرم
که در سپرز بود سود دهد **کردناج** بپارسی کردینه کویند و فاضلترین ان از
مرغ فربه تر بود و باید که بر اتش سوخته کردانند و روغن بادام بخوردان دهند
متصل و طبیعت ان کرم و تر بود معده کرم را نافع بود و ابدان متخلخل و کسی که ریاضت

بسیار کسی کشیده باشد وخواهد که زود قوة وی زیاده شود و مضر بود معدهٔ گرم را
نافع بود ضعیف را و مصلح وی میبختج بود **کرسنه** بیونانی اروبس کویند وبشیرازی
کسک کویند وان حبیست که طعم وی میان ماش و عدس بود و رنگ وی بتیرکی زند
وجون مقشر کنند برنگ عدس مقشر بود وهیچ جیز مانند وی کاو را فربه نکند
ودر ولایت رابجرد وکازرون وفیروز وبیضا بسیار کارند ونیکوترین ان بود که لون او
بسبیدی زند و دمشقی یا مصری بود وطبیعت ان کرم است در اول تا دوم وکویند
کرم در سیوم وخشکست در دوم سینه وشش را از رطوبات غلیظ باک کند و بهق وکلف
واثرها طلا کردن نافع بود ولون را نیکو کرداند وجون باشراب بر کزندکی افعی
وانسان صایم وسک دیوانه ضماد کنند نافع بود وجون با سرکه وافسنتین بر کزندکی
عقرب ضماد کنند نافع بود و وی کوشت برویاند بر جراحتها مقعر وجون با عسل و
زراوند مدحرج بر شند واستعمال کنند کوشت بن دندان که خورده باشد برویاند
ومؤلف کوید اکر ایرسا و زراوند مدحرج وکندر ودم الاخوین با وی اضافت
کنند و با سکنجبین عنصلی بسرشند و بر کوشت بن دندان که خورده باشد مکر درنهند
البته کوشت برویاند وطبیخ کرسنه جون بر شقاق که از سرما بود وحکه که در بدن
حادث شود جون بران ریزند نافع باشد وجون بریان کنند ونیک بکوبند وباعسل
بیامیزند مقدار جهار درم از وی تناول کنند لاغران را موافق بود وجون با سرکه استعمال
کنند یا با روغن کنجد جرب کرده وعسر البول را نافع بود وزحیر ومغص را ساکن کرداند
ودقیق وی ملین اورام صلب بود که در بستان واعضا عارض شود و سعفه و نار
فارسی را که عارض شود نافع بود واطلاق طبیعت کند وادرار بول وصفت طبخ کردهٔ
وی جنانست که بکیرند کرسنه سفید فربه واب بر سر آن ریزند و زمانی نیک تحریک آن
میکنند تا اب بخورد وبعد از ان اب بیرون اورند و بریان کنند تا مقشر شود بر اسباب
خرد کنند وبمنخلی تنک ببیزند مقدار ماخوذ از وی دو درم تا سه درم بود خلطی
بد از وی حاصل شود و غذایی خشک بود و بسیار خوردن وی بعوض بول خون
براند بقوة ادرار که در وی هست ومسهل خون بود بمغص وکویند مصلح وی
گلاب وجو بود وکویند مصلح وی ارمنی وکاکنج بود **کرسون** قطن است وکفته شد

وبپارسی

وبپارسی بنه کویند **کرویا** وکراویا نیز کویند وقرنباد وقرنقا رو بیونانی اقارو
وبلفظی دیکر تقرم وان زیرهٔ رومیست وبشیرازی کرویه خوانند ودر قوة نزدیک بانیسون
بود و بمعده نیکوتر از زیره باشد وطبیعت ان کرم وخشک بود در سیوم جالینوس کوید کرم
وخشک بود در اول ونیکوترین ان بستانی تازه بود بادها را بشکند وحب القرع
را بیرون اورد وقوة معده بدهد وشکم را ببندد وخفقان که از اخلاط لزج بود
سود دهد ومغص را بغایت نافع بود ومقدار ماخوذ از وی دو درم بود واکر هر روز
دو درم بناشتا در دهان کنند و رها کنند تا نرم کردد و بخایند وفرو برند ضیق النفس
را بغایت نیکو بود ونفخ معده وکرده ومثانه را سودمند بود ودرد معده زایل کند وجون
بران ادمان کنند بلغم که در معده بود بکدازاند وجالینوس کوید سده امعا را نافع بود
وجون با غذا استعمال کنند مسخن بدن بود ومقوی ان وکویند مضر بود بشش
ومصلح وی سعتر بری بود و بدل آن نیم وزن ان کمون نبطی و نیم وزن ان انیسون
کرویا فارسیه وکرویا شامیه وکرویا رومیه وکرویا جبلیه این جمله اسم قردمانا
است وکفته شد **کرکمان** حند قوقا است وکفته شد **کردیلن** طردیلن کویند
وان نوعی از ساساليوس وکفته شد **کرکرهن** اسمی بربری است وان عاقر قرحا است
وکفته شد **کربون** قنطوریون دقیق است وکفته شد **کرکر** صنوبر کوچک است
که معروفست بقم قریش وبشیرازی انزاکاج خوانند وکفته شد **کرکم** صاحب منهاج
کوید زعفران است وکفته شد وصاحب جامع قولی جند اورده است کوید عروق
صفر است وحوکوید اصول ورس است وکویند ورس نوعی از ان است **کرمدانه**
وکرد مانه نیز کویند وجرمدانق وجرد بانق وغافقی کوید ثمر درخت مشان است
ودرمیم کفته شود وبعضی کویند ابجر است وخلاف است ومؤلف کوید بتحقیق
ان تخم نوعی از مازریون است وبغایت کرم است وبشکل مورداند بود ومسخن
قبل بود ومسهل ماء اصفر ومره بود ودو درم از وی کشنده بود واز خوردن وی
حکه وورم عارض شود وبکشد ومداوای کسی که ان خورده باشد مانند مداوای
کسی کنند که فرفیون خورده باشد **کرکروهن** سک المسک است وکفته شد **کرکی**
بپارسی کلنک کویند ونیکوترین وی ان بود که کلنکی بود که باز صید کرده باشد وباید که

جون بکشند بعد از جند ساعت ببزند باسرکه و دیکر باب نمک ببزند وصاحب
منهاج کوید با با زیر کرم ببزند وبعد ازان حلواء قند یا عسل بخورند و طبیعت
وی کرم بود وخشک وکویند سرد بود وشریف کوید دماغ وی وزهره وي جون
باروغن ببزند وبیا میزند و سعوط کنند نسیانرا زایل کند و هیج جیز فراموش زنبق م
نکند وجون مغز وي درجشم کشند شبکوری را نافع بود وجون زهرهٔ وی
باب ورق سلق بیامیزند وسعوط کنند سه روز بیایی لقوه را زایل کند ودماغ
وی باب حلبه بکدازاند وطلا کنند بر ورم دست وپا نافع بود وجون خصیهاء وی
نمکسود کنند وخشک کنند وبیا میزند باهمجندان سرکین سوسمار وکف دریا ونبات
اجزا متساوی درجشم کشند سفیدی که درجشم بود که سبب ان ابله بود یا ناخنه
زایل کند وجون پیه وی بکدازانند باسرکهٔ عنصل و مطحول بیاشامد جندروز بغایة
کمال نافع بود وجون زهره وباعصارهٔ مرزنکوش بکدازانند وصاحب لقوه سعوط
کند مخالف جانبی که لقوه داشته باشد هفت روز باید که روشنایی نبیند وروغن
کودکان در لقوه مي مالد بکلی زایل کند وزهرهٔ وی کویند برجرب متقرح وبرص
لطوخ کنند نافع بود کروش الغنم حافظ النحل است وحافظ الاطفال نیز خوانند
وان فرفیون است وکفته شد درباب فاء کوبز کویند ان قثا الکبر است وخلاف
است ابجه محقق است قثاء الحمار است قثاء الحمار هست وکفته شد کرش بپارسی
شکنبه کویند نیکوترین ان بود از شکم مرغ یا حوالی میش بیرون اورند وطبیعت
ان سرد بود وکروش باید که بسکباج بزند وخولنجان و فلفل یا باسذاب وکرفس
وابازیر ملطف یاحار وهرکه ادمان خوردن وی کند باد هاکنده از شکم وی
بیرون اید وباید که بعد از وي جوارشات مسهله بخورند و وی دشوار هضم شود
وغذا اندک دهد وکیموس وی بلغمی بود ودوالی در ساقین احداث کند واولی
ان بود بسرکه بزند وخولنجان وفلفل کرک بپارسی کرکدن کویند وهم درین
باب درین محل کفته شود ودرخت دیوار راهم کرک خوانند کرکدن جوانیست
بیونانی کرکدا خوانند ومیان هردو جشم سروئی داشته باشد بزرک ووقعت
وی بغایت بود تا بحدی که فیل را برسران سر وبردارد در شهر نو بروآ ورده اند

که

که کرکدن حیوانیست درجبشه بشکل فیل بود وخلقت او همجو ثور بود وبرسر او سروئی
باشد تیز وتن او غلیظ ومنحنی بود محدب او جانب روی باشد ومقعر او باجانب
پشت واز عجائب وآنست که جمع کرده است میان قرن وحافر وغیر از کرکدن هیج حیوانی
دیکر قرن وحافر ندارد حیوانات همه از وی بترسند وجنین کویند که هفصد
سال برآید وسه سال در شکم مادر بماند وبعد از پنجاه سال او را هیجان شهوة باز
دید اید ودر زمینی که او باشد هیج حیوانی انجا اقامت نتواند کرد وجون فیل را
بیند از پس او در اید وشکم او را بقرن بزند وبرد وپای بایستد وفیل را برکیرد
جنانکه فیل بر قرن او متشبث شود آنکه خواهد که سر و را خلاص کند نتواند هردو
هلاک شوند وجنین کویند که سلاح برکرکدن هیج کار نکند وهیج سبع با او مقاومت
نتواند کرد وکویند فاخته را دوست دارد واواز فاخته او را خوش اید و فاخته بر قرن
او نشیند او هیج حرکت نکند تا فاخته نرود ودر خواص اورده اند که بر قرن او
شاخي هست وانرا خواص هست وعلامت صحت او انست که جمله عقدها بکشاید
واکر صاحب قولنج انرا بدست کیرد قولنجش کشوده شود اکر صاحب الطلق بدست
کیرد درساعت بجه بنهد واکر مصروع آب ازان بخورد صرع او زایل شود وهمجنین
فالج وتشنج را زایل کند واکر کسی باخود دارد از جشم بد ایمن بود واکر دراب کرم
نهند سودمند باشد عضه کلب کلب را جون باروغن بلسان استعمال کنند وجنین
کویند که ابن ابی الخیر استرابادی مصنف نزهت علائی کفت که از پدر خود
شنیدم که کفت با کاروانی میرفتم یکی مارا خبر داد که دزدان براه کاروان امده اند
مردم مضطرب شدند در کاروان مردی بود کفت هیج اندیشه راه بخود مدهید که شر
ایشان من کفایت کنم اما بشرط انکه ایشانرا بمن نمایید یکي از کاروان او را بنزد
ان دزدان ببرد درمیان دو کوه فرود امده بودند جیزي از میان خود بیرون
اورد درخال بمالید آنکه در بالای کوه رفت وان خاک را برسر ایشان برباد داد
فی الحال بادي سخت درمیان ان دو کوه جستن کرفت تا غایتی که دزدان از سختی باد
برپای نمی توانستن بودن وهرکه برپای میخاست مي افتاد انکاه باز میان کاروان
وکفت برخیزید وبصحت وسلامت بروید وازان مقام بسلامت برفتیم جون

بشهر غزنین رسیدند یکی روز بیش شیخ الرئیس رفتم ان مرد را دیدم که در بیش وی
نشسته بود با شیخ الرئیس حکایت کردم انجه ازو دیده بودم در راه کفت ان قرن
کرکدن بود که ان عمل کرد واو را عجایب بسیار است وان مرد از جملهٔ دوستان منست
از هندوستان امده است واز برای ما هدیها اورده است ان عقده از ان جمله است
واز قرن کرکدن دستهٔ کارد سازند وکفجه اکر در طعامی زهر بود جون ان دسته
یا ملعقه دران طعام زنند قوة زهر شکسته شود اکر جشم راست او بر مردم بندند جملهٔ
مرضها ازوی برود وجن وحیات کرد او نکردد واکر جشم او بر وی بندند لرز را
ببرد واز بوست وی جوشن وبرکستوان سازند هیج سلاح بروی کار نکند وکویند
زهرهٔ وی جون بخور کنند بادها بشکند وهر سحری که باشد زایل کند **کزبرة** وکسبره
نیز کویند ونفره وبیونانی فوریون وبپارسی کشنیز کویند ونیکوترین ان بستانی
بود تازه وفربه وطبیعت انجه تر بود ونزدیک جالینوس میل بسخونت دارد ومرکب
بود از قوة متضاده ودیفوریس وروفس وغیر ایشان کویند سرد است که اکر نه سرد
بود عصارهٔ وی کشنده نبودی وجالینوس کوید اکر نه کرم بودی خنازیر را تحلیل
نکردی وبدرستی که این فعل یا بخاصیة میکند یا از بهر انکه جوهر وی لطیف است
وغواص وزود نفوذ وغوص کند وجوهر سرد غوص نکند لیکن جون بیاشامند
بمحل حرارة بود برودی وفعل سردی وی باقی بماند واکر نه سرد بودی حمره را
شافی نبودی ونافع ودر وی قبضی وتخدیری بود واکر تر وی یا خشک بخایند
بوی سیر وبیاز را زایل کند وعصارهٔ وی با شیر زنان مسکن ضربانی سخت بود
وجون با سویق بر حمره ونمله ضماد کنند نافع بود وجون با عسل یا مویز یا باورق
کل سرخ وعسل ضماد بر سر ورم حصبه که از کرمی بود ونار فارسی را نافع بود وجون
با ارد باقلا بر خنازیر ضماد کنند بکدازاند وجون با سرکه واسفیداج وروغن کل
بیامیزند جهت ورمهای کرم نافع بود وخشکی وی سودمند بود جهت دوار که از
بخار مراری بود یا بلغمی ومقوی معده باشد وخوردن وی تاریکی جشم اورد اشا
میدن وی خفقان را نافع بود وبخاصیت منع بخار از سر میکند واز بهر اینست
که در طعام مصروعان کنند جهة منع بخار معده وتر وی جون بکوبند وآب ان

در

در بینی جکانند قطع رعاف بکند خاصه دو حبه کافور در یکدرم اب وی حل کنند
وجون اب وی با شیر زنان در جشم جکانند ضربان سخت را ساکن کند وخشک وی
جون با نبات بیاشامند درد سر ودر بشت که از کرمی بود سود دهد ودفع صداع و
سکر بکند وجون خشک وی کوفته یا بعصارهٔ تر وی مضمضه کنند جوشش وریشهایی
که در زبان ودهان بود زایل کرداند وکشنیز خشک بخاصیت مقوی دل ومفرح
بود خاصه در مزاجهاء کرم ودو درم ازوی با سی درم اب لسان الحمل بیاشامند
قطع خون رفتن بکند ومنع جشاء حامض که بعد از طعام بود وخشک وی بریان
کرده شکم را ببندد وجون با میبختج بیاشامند شری زایل کند وبسیار خوردن
ذهن را مختلط کند وجشم را تاریک کند ومنی را خشک کرداند وباه را بشکند
ونسیان اورد ومصلح وی سکنجبین سفرجل بود وخوزی کوید که جون کشنیز
خشک بستانند وبا نبات شربت سازند وبیاشامند قطع نعوظ بکند ومنی را خشک
کرداند وهمجنین اکر با نبات سفوف سازند وتر وی جون با مرغ فربه بپزند مرق
وی جهة سوزش مثانه سود دهد وخشکوی وسواس کرم را سودمند بود که سبب
آن از شراب بود وجهل درم از اب وی کویند کشنده بود بتبرید واکر مضرة وی
بدل رسد سدر وغثیان وجنون آورد وحال وی مانند حال مستان بود وهمجنین
جون از تر وی بخورند مقدار نیم رطل اختلاط عقل وغلظ اواز وسبات آورد
ومانند مستان کلام وی فاحش بود واز مجموع بدن وی بوی کشنیز اید ومداوای
ان بقی کنند بطبیخ سیب وروغن زیت وبورهٔ ارمنی وبعد ازان زردهٔ تخم مرغ
نیمبرشت بنمک خورد وفلفل ومرق مرغ فربه یا بط بنمک بسیار وفلفل خورد وشراب
صرف محکم اندک بیاشامند یا میبختج وحسن ابن الحسن کوید کشنیز تر جون اب
وی بسیار خورند زهر بود اکر با سبزه دیکر بود از بقول منع ان بکند واکر با سموم
بود سمی بود واکر با بقول بود بقل بود **کزبند** بزر الانجرة است وکفته شد **کزوان**
باذر بخبویه است وکفته شد **کزمازک** ثمرة الطرفا ست وکفته شد وجز ما زج
نیز کویند **کزب** بپارسی خرم کویند وان کسب است وکفته شود **کزبرة البیر**
شعر الجن است وانرا برسیاوشان خوانند وکفته شد **کزانکبین** جیزیست مانند

ترنجبین وان طلیست که بوبرق طرفهای افتد و نیکوترین ان نایبی بود سفید بزرک
دانه مانند مصطکی مرطوبی مزاج رانافع بود وسرفه وخشونت سینه که از رطوبة بود
سوددهد ومقدار مستعمل ازوی هفت درم تاسی درم تابیست درم بود کسبره
کزبره است وکفته شد وبپارسی کشنیز کویند کسیقون نوعی از سوسن برییست
وان سیف الغراب است ودورحولی خوانند وان دلسبوث است وکفته شد کسیرة الحلم
نوعی از شاهتره است وکفته شد کسبر زفت خشک است وبیونانی وکفته شد
کسیلا قشوریست مانند سلیخه سوداء وآن دو نوعست یکنوع سطبر بود
انرا کسیله خوانند ویکنوع تنک وباریک بود مانند شیطرج وانرا کهیله خوانند
ونیکوترین ان باریک بود که میل بسرخی داشته باشد وطبیعت ان کرم بود درحدود
ودرجهٔ اول وخشک بود وخوزی کوید معتدل بود درحرارة ورطوبة استرخاء
معده رانیکو بود وفربهی اورد هم عود وهم حب وی وحب وی مانند حرف بود
ومقدار مستعمل ازوی سه درم بود واصحاب بلغم ورطوبة رانافع بود وسده رحم
وکرده بکشاید وحیض وبول براند وکرده ومثانه را جلا دهد وکرم رابکشد و
فولس کوید چون دودانک ازوی سحق کنند وبعسل بسرشند وبر دندان که درد کند
وجنبد طلا کنند محکم کند ودرد را زایل کند واسحق کوید مضر بود بمعده ومصلح
وی کتیرا بود وبدل وی مغاث است کسب السمسم بپارسی خرم کنجد خوانند
کسب الجزوع خرم بیدانجیر است وهردو را از سموم شمرده اند نشاید که خورند
ومعالجهٔ ان بقی کنند تا معده از ان پاک کند کشک الشعیر بپارسی شیرهٔ جو کویند
وطبیعت ان سرد وتر بود وغلیظتر از جواب بود ودر تبرید وترطیب کمتر از
وی بود ومزاجها کرم وخشک را نافع بود ودفع تب بکند وتشنکی که از کرمی
وخشکی بود بنشاند کشوث الکشوث است وکفته شد وکشوثا وکشوثا نیز کویند
کشوث رومی افسنتین است وکفته شد کشنج نوعی از کماة است وکلیکان
وسنجر نیز خوانند وان در رمل روید واکثر در ماوراءالنهر وخراسان باشد ودر
اطراف فارس نیز باشد ومؤلف کوید بشیرازی انرا کل کند کویند وان مخدر
بود وزنان جهت فربهی درحلوا کنند وخورند ومست کننده بود وچون تر بود

مقدار

مقدار کرده بود وچون خشک کرددار کرد کان بزرکتر بود واندرون وی مجوف بود
وطبیعت ان سرد بود نه همچون انواع فطر وکماة خالی نبود از رطوبة غریبه یا بیوست
جوهر وی حرارة بنشاند ودیر هضم شود وغلیظ بود ومصلح وی مری وزیت ودار
جینی وفلفل وسعتر ونمک بود کشت برکشت نباتیست درهم پیچیده مانند ریسمان
تافته عدد ان پنج بود ومؤلف کوید بشیرازی انرا پیچک خوانند واز طرف هند
اورند وطبیعت ان شیخ الرئیس کوید کرم وخشکست در دوم وابن رضوان کوید در اول
جرب وحکه را نافع بود ومسهل بلغم غلیظ ورطوبات فاسد بود وابن ماسویه کوید
ملطف ومحلل بود نافع بود بجهة اصحاب بلغم ورطوبة وورمهاء سرد وضماد کردن نافع
باشد وابن سرافیون کوید بخاصیت مقطع شهوة بود ومقلل منی وشیر بود ومصلح ان
حب الصنوبر مزنی بود ودر قوة مانند بدکشان بود وبدل آن بوزن ان کافور وسه وزن
ان صبر بود ومؤلف کوید از خواص وی است که زنان شیر از اکر بچهٔ کوچک شیرخواره بسیار
کرید در کهواره ارام نکیرد در شب سر ایشان یکعدد پیچک بنهند ارام کیرند ودیکر نکیرند
کشط وکسط نیز کویند وان قسط است وکفته شد کشنه اسطوخودوس است
وکفته شد کشمش قشمش است وکفته شد ومنافع وی بمنافع مویز منقی نزدیکست
کصنثیون بادنجان بری خوانند ومرفاعی نیز کویند از بهر انکه برجامه می چسبد
وساق ان همچند یک کز بود وبروی رطوبتی بود که بردست بچسبد وثمر وی مانند جوز
حمار بود کوچکتر وخارناک وبرجامه بچسبد ودر باغهاء شیراز بسیار بود وتخم ان
محلل بود وچون ورق وی خشک کنند وسحق کنند ودر چشم سفیدی چشم زایل کند
کعب الخنزیر بپارسی کعب خوک خوانند وچون بسوزانند وسحق کنند وسنون کنند
قوی بود وچون با سکنجبین بیاشامند تشنکی بنشاند ونفخ که در شکم بود سوددهد
کعب البقر بپارسی کعب کاو کویند چون بسوزانند وسنون کنند دندان متحرک
را محکم کرداند وچون با سکنجبین بیاشامند سبز زهرابکداز اند ومحرک شهوة باه بود
وبر برص طلا کردن نافع بود واکر با عسل بسرشند مفرح دل بود وبدن را فربه کند
وجکر را قوة دهد وشربتی ازوی سه مثقال بود وچون در چشم کشند روشنایی
بیفزاید کف بقلة الحمقاست وکفته شد کف الکلب صاحب منهاج کوید براسقان

کشند م

است وگفته شد **کف الاسد** بیونانی لاریطوطالون گویند وان عرطنیثاست وگفته
شد **کف الذیب** جنطیاناست وگفته شد **کف عایشه** کف مریم خوانند وان اصابع
صفراست وگفته شد **کف الضبع** کف السبع خوانند کبیکج است وگفته شد **کفری**
بیونانی قیندس گویند وان پوست بهار خرما بود وانچه از نخل نر بود انرا کافور خوانند
وقفور را خوانند وانچه ماده بود کفری وکفراه گویند ونیکوترین ان خوشبوی عفص
بود که اندرون وی جرب بود ووی قابض بود وچون در ضمادات ومراهم کنند منع
ریشهای بد بکند واسترخاء مفاصل را نافع بود وچون ضمادات شکم کنند معده
ضعیف ودرد جگر را موافق بود وچون موی بطبیخ وی بشویند چند نوبت موی
را سیاه گرداند وچون طبیخ وی بیاشامند درد اعصاب را نافع بود ودرد گرده ومثانه
واحشا وقطع سیلان فضول از شکم بکند وقوت وی بدهد وبهاری که در اندرون وی
بود مانند یکدیگر بود وجار نیز بخورند وچون ببرند همان عمل کفری کند **کفر الیهود**
قفر الیهود است وگفته شد **کلاز** خشبی هندیست وان مغاث هندیست در شکستگی
اعضا وکوفتن ان عظیم نافع بود **کلکل** بلغت اهل خراسان مقل است وگفته شود
کلس نوره است وگفته شود **کلیه** بپارسی گرده گویند ووی معتدل بود در گرمی
وخشکی وابن ماسویه گوید گرم وخشک است وگویند سرد وتر بود وخلطی بد از
وی متولد شود وعسر الهضم بود ودیر از معده بگذرد وابن ماسویه گوید محمودترین
گرده گرده بره بود واولی ان بود که وی باسرکه ومری بپزند ویا با نمک وفلفل ودار
چینی ومحجنان بابیه بخورند **کلخ** قنا است وگفته شد وبپارسی بیرز گویند
کلیانی اشق است وگفته شد **کلموح** راسن است وگفته شد **کلیکان**
طرخون است وگفته شد **کلیطرون** جرجیر است وگفته شد **کماة** انواع است
یکنوع غوشنه گویند وگفته شد ویکنوع دیگر کشنج وان نیز هم گفته شد ودر باب
فا در صفت فطر انواع ان گفته شد وصفت ان **کماشیر** ماسرجویه گوید صمغیست
مانند جاوشیر وگویند وی طلیست وگویند بتحقیق صمغ کرفس کوهی است که فطر
اسالیون تخم اوست ووی در همه احوالی اقوی بود از جاوشیر وطبیعت وی گرم
وخشک بود در دوم وگویند گرمی وی در چهارم بود بول را براند وحیض فرود

فرود اورد وبچه بیفکند ازد محکم بقوت قوی وبی نظیر بود در اسهال آب زرد ووی
مذیب ومحلل بود **کمثری** بپارسی امرود خوانند وان انواعست وفاضلترین
انواع ان نوعیست در خراسان که انرا شاه امرود گویند وآن مانند اب نبات بسته
بود وخوشبوی وخوش رنگ پوست تنک بزرگ وبعد از وی سجانی ورسیده ویکنوع
صینی بود وکمثری معتدل بود وگویند سرد وتر بود در اول وخشک بود در دوم
وچینی سرد وتر بود در اول وان نوع که شاه امرود گویند شکم را براند وغذاء
کثیر باشد وکمثری بیشتر از فواکه دیگر غذا دهد خاصه انکه بزرگ وشیرین بود وانچه
ترش بود شکم براند خاصه خشک کرده ووی قوت معده بدهد وتشنگی بنشاند ومسکن
صفرا بود وخلطها صفراوی ورماد انکه قابض بود علاج کسی که فطر خورده باشد
اگر فطر با کمثری بپزند ضرر ان کمتر باشد وخوردن وی بعد از غذا منع بخار از
سر بکند وبخاصیتی که در وی هست قولنج اورد وپیران را مضر بود ومصلح وی
ماء العسل بود باادویهاء گرم یا بازنجبیل مربی وحب وی کرم را بکشد وبقراط
گوید کمثری چون صلب بود مبرد ومجفف بود وشکم ببندد وانچه رسیده ونرم
وشیرین بود پس مسمن بود ومرطب بود وشکم براند وشیخ الرئیس گوید مقوی دل
بود وروفس گوید انچه متولد شود از وی در بدن محمودتر از ان بود که از سیب
متولد شود ودشوار هضم بود ورازی گوید نشاید که اب سرد بر سر ان خورند وبعد
از ان طعام غلیظ نخورند واگر بگرسنگی صادق بود بخورند باید که خواب نکنند وبعد
از ان شراب کهن بیاشامند یا زنجبیل مربی وابن ماسویه گوید رب کمثری طبیعت
را ببندد ودافع معده بود ومقطع اسهال مره صفرا بود **کمافیطوس** بیونانی
خامامیطس گویند ومعنی ان صنوبر الارض بود وصاحب منهاج گوید تخم کرفس
رومی است وصاحب کامل گوید طرخون رومی است یا کاشنی رومی وبعضی گویند
برگ وشاخ قنا است وهمه خلافست ومؤلف گوید که حشیشی است گلی بنفش رنگ
دارد وباخر تخم گردد وبشیرازی انرا ماش دارو خوانند وتلخی وی زیادت
بود از تیزی وصاحب منهاج گوید بهترین وی بستانی بود وطبیعت ان گرم وخشک
بود در سیوم وگویند گرمی وی در سیوم بود مفتح وجلادهنده اعضاء باطن

بود و در وی قوة مسهله بود وجون بر صلابتها نهند و بر ریشها عفن باشند سود مند
بود واکر با عسل بیاشامند عرق النسا را نافع بود وسده جکر بکشاید و یرقان سودایی
را بغایت نافع بود وجون هفت روز بیایی بیاشامند خاصه با شراب حیض و بول
براند ومقدار ماخوذ از وی یکمثقال بود وکویند مضر بود بشش ومصلح وی انیسون
بود وبدل ان نیم وزن ان اسسالیوس ودانکی ونیم از سلیخه ودیقا یوس کوید
جون با ماء العسل جهل روز بیایی بیاشامند عرق النسا را زایل کند وعلت جکر ودرد
کرده ومعض را نافع بود وطبیخ وی جون بیاشامند دفع ضرر خانق النمر بکند وابن
سراپیون کوید مسهل بلغم غلیظ بود وشربتی از وی یکدرم ونیم بود تا یکمثقال ونیم
واسحق بن عمران کوید جون بیاشامند دو مثقال از وی باب انجیر امعاء بلاد را بکل
کند ودیقوریدوس کوید بدل ان بوزن ان سیسالیوس است ودانکی ونیم ان سلیخه
وابن ماسویه کوید بدل ان زیره کرمانی بود وکویند بدل ان کمادریوس است

کمادریوس بیونانی خامادریوس ومعنی ان بلوط الارض بود وبعضی طرفوریوس
خوانند وکویند ان برک وشاخ اشف است وخلافست ومؤلف کوید که ان کیاهیست
سبز رنک بغایت تلخ بود وان ورقی وقضبانی وتخمی بود اما اندک تخم داشته باشد
وبیشتر ورق بود وبشیرازی ویرا زنام دارو تلخ خوانند ونیکوترین ان تازه وی
بود که بعد از ادراک تخم کوفته باشد وطبیعت ان کرم وخشک بود در سیوم وکویند
در دوم ووی مفتح ملطف بود وجون با عسل بر ریشهاء مزمن نهند پاک کرداند وجون
بیاشامند تازه وی یا باب برند سود مند بود جهت سرفه کهن وابتداء استسقاء
وحیض وبول براند وسپرز را بکدازاند وبچه را بیرون اورد وجون با شراب
بیاشامند کزندکی جانوران را نافع بود وجون سحق کنند وبا شراب بیامیزند ودر
جشم کشند قرحه جشم را که ناصور شده باشد زایل کند وجون بکوبند وبر سپرز نهند
بکدازاند واکر بیاشامند یرقان را زایل کند وشریف کوید جون باب بپزند وبپالایند
وسه روز بیایی هر روز سی درم بناشتا با زیت بیاشامند نیم کرم سنک بریزاند
البته ووی سود مند بود جهت دردهاء مزمن که در نواحی سینه وشش بود وجون
سحق کنند با جلاب یا عسل بسرشند وبیاشامند مقدار شربتی از وی تا سه درم بود

وطما

وکما فیطوس نیز همین عمل کند وشراب کمادریوس مسخن ومحلل بود تشنج ویرقان ونفخ
که در رحم بود وسوء الهضم وابتداء استسقاء را بغایت نافع بود وبدل ان اسقولوقندریون بود بوزن ان وبنا دوق کوید بدل ان بوزن ان سلیخه بود وکویند
بدل ان تخم حاض بریست یا تخم شلغم بری **کمون** بپارسی زیره کویند وان کرمانی
وفارسی وشامی ونبطی بود کرمانی سیاه بود وفارسی انجه رسیده بود میل بزردی زند
واقوی بود از نبطی وشامی وکرمانی اقوی بود از فارسی ونبطی انست که موجودست در همه
مواضع وبجوع از کمون بریی باشد وبستانیی باشد وبری تیزتر بود وطبیعت ان
کرم وخشکست در سیوم وکویند کرمی وی در دوم بود کرم را بکشد وبادها را بشکند و
هضم طعام بکند وجون باب ان روی بشویند لون را صافی کند وبولس کوید کرمانی
شکم ببندد ونبطی براند وابن ماسویه کوید جون بریان کنند ودر سرکه خیسانند شکم
ببندد وبادهاء غلیظ دفع کند ومجفف معده بود وجرب را نافع بود واکر زن با زیت
کهن بخود برکیرد قطع کثرت حیض بکند وجون با سرکه خیسانند وخشک کنند وسحق
کنند وسفوف سازند وبدان ادمان کنند قطع شهوة طین بکند وجون با عسل بخایند
وفرو برند قطع سیلان لعاب بکند وجون با سرکه سحق کنند قطع رعاف بکند وجون
تنها بخایند واب ان تنها در جشم جکانند خون را ببندد ودو طرفه را نافع بود وعصاره
بری وی جشم را جلا دهد وجون بر موضع موی زیاده که در جشم بود طلا کنند بعد
از انکه موی برکنده باشند دیکر نروید خاصه که با صمغ طلا کنند وبری وی سیاه
رنک بود مانند شونیز ونوعی از بری هست که تخم وی مانند تخم سوسن بود وجون
با شراب بیامیزند کزندکی جانوران را نافع بود وتقطیر البول را نافع بود وسنک بریزاند
وجون با سرکه بیاشامند فواق را ساکن کرداند وجون با زیت وعسل بیامیزند
وضماد کنند بر اثر سیاهی که در شیب جشم بود زایل کرداند وهمچنین بر ورم انثیین
که از کرمی بود ومقدار شربتی از وی دو درم بود وکویند مضر بود بشکم ومصلح ان
کثیرا بود وبسیار خوردن وی لون را زرد کرداند وبدل کرمانی یک وزن
ونیم نبطی بود وشابور کوید بلکه وزن وسابق کوید بدل ان بوزن ان فارسی
بود وبدل ان کرویا بود وکویند فارسی نیم وزن ان کرمانی بود وکویند بدل ان

تخم کرنب بود **کمون حلو** انیسون بود وکفته شد **کمون حبشی** کمون بریست
وکفته شد در صفت کمون **کمون ارمنی** کرویاست وکفته شد **کمون بری اخر** قانیوس
خوانند وان شاهتره است وکفته شد **کمون اسود** کمون بریست وشونیز را نیز
کمون اسود کویند وکفته شد **کمکام** کویند درخت ضرواست وکویند بوست
بیخ انست وکویند صمغ ویست واین قول بصری است ودرج وکفته شد **کمالیون**
خامالیون است وکفته شد وان نوعی از مازریون است سیاه **کندر** بعربی لبان
کویند وبپارسی کندر دریانی واصمعی کوید سه چیز از یمن خیزد ودر هیچ جای
دیکر نبود لبان دورس وعصب یعنی برد یمنی وابو حنیفه کوید لبان نبود الا بر
در خیفاء کوه عمان ودرخت ان خارناک بود وقد ان دو کز زیاده باشد ونروید
الا در کوه وورق ان مانند ورق مورد بود وعلک وی را کندر خوانند وبسبج خوانند
وبیونانی لیبانوا ونیکوترین ان سفید مدحرج بود یعنی جبها کرد بود وجون کهن
کردد سرخ شود وغش وی بصمغ وراتینج کنند وجالینوس کوید طبیعت کندر کرم
بود در دوم وخشک است در اول وکویند در سیوم قوة حافظه را نیکو بود وخون
ببندد از هر موضع که بود ونزف دم که از جب دماغ بود وان نوعی از رعاف است
ومنع ریشها بد که در مقعد بود بکند وجون با عسل برداخس نهند زایل کند وجون
با بیه بط یا بیه خوک بیامیزند وبر قوبا نهند زایل کند وریشهاء که از سوختکی
اتش بود وشقاق که از سرما بود سود دارد وجون با نطرون بیامیزند وسر را
بدان بشویند ریشهاتر را زایل کند وجون با خمر شیرین بیامیزند ودر کوش چکانند
انواع دردها را زایل کند وابو جریح کوید محرق خون وبلغم باشد ونشف رطوبة
که از سینه بود بکند ومقوی معدهٔ ضعیف ومسخن ان بود وجکر سرد را نافع واکر
یکمثقال در آب خیسانند هر روز از ان اب بخورند بلغم را نافع بود وحفظ
را زیادت کند وذهن را جلا دهد ودفع نسیان بکند واکر بسیار بیاشامند
صداع آورد وکندر هضم طعام بکند وبادها را بشکند وقی ببندد وریشها
جشم را نافع بود وخفقان را سود دهد وشیخ الرئیس کوید منقی روح ودل و
دماغ بود وقوة تریاقیه در وی هست بسبب آن دخان وی در زمان وبا سود

منذ بود

مند بود وکویند سرفه را نافع بود وخاییدن وی دندان ولثه را نافع بود ومحکم
کرداند وبسیار خاییدن وی باشد که جذام اورد وبهق وبرص بیدا کند ودخان
وی جون با قطران بسوزانند موی بر داء الثعلب برویاند واکر کندر بسیار با شراب یا
با سرکه بیاشامند کرم را بکشد وقشور وی قبضی تمام داشته باشد وصفت ان کفته شد
در قاف ودقاق الکندر فاضلتر از کندر بود ودقاق کندر ان بود که کندر ناکوفته
در منخل کنند وبیزند خرده که از منخل بشیب اید انرا دقاق الکندر کویند ونیکوترین ان
سفید بود ومقدار شربتی از وی نیم درهم بود ونافع بود جهة بتهاء بلغمی ووی حبس
میکند اسهال بلغمی را وخونی که از رحم اید وذوسنطاریا وجون قدری کندر و
اندکی زعفران بخود برکیرد ترخر بلغمی را سود مند بود وهمچنین اکر اندکی با قدری
ناغخواه بیاشامند هم بجهت ترخر بلغمی منفعت دهد ودخان کندر بجهة علتهاء
جشم نافع بود وکفته شد صفه دخانها وکندر مضر بود بشش ومصلح وی از
فارسی بود وبدل وی مصطکی بود واسحق کوید بدل ان یک وزن ودانکی ونیم
ان دقاق وی بود **کندش** بپارسی کندشه کویند ومستعمل از وی بیخ بود وبیرون
سیاه بود واندرون سفیدی که بزردی مایل بود وطبیعت وی کرم بود در اول
درجهٔ جهارم وخشک بود در اخر درجه سیوم وخوردن وی در غایت خطر بود
ووی مقطع بلغم وسودا بود وبرص وبهق وسیاه را نافع بود طلا کردن وسپرز
را بکدازاند وحیض براند وسنک بریزاند ومسهل بلغم لزج بود از مفاصل وشربتی
از وی تا دانکی ونیم بود واکر سحق کرده در بینی جکانند عطسه اورد ونشاید که
در تابستان سعوط کنند از بهر انکه نشف رطوبة بکند واکر در خزان وزمستان
وبهار سعوط کنند شاید واکر بچه سه ماهه یا جهار ماهه در شکم مرده باشد انرا
سحق کنند وبا عسل بسرشند وفتیله سازند وبخود برکیرند بچه بیرون اورد
اما مضر بود بشش ومصلح وی کثیرا بود وکندش از اد ویه قتاله بود وقی بسیار اورد
وغثیان وباشد بخناق انجامد ومداوای کسی که ان خورده باشد بقی وحقنه وقی
که در ان شحم حنظل بود واکر تشنج بیدا کند معالجهٔ تشنج کنند که از یبوست بود و
بدل ان در قی بوران جوز القی است یا دو دانک ان فلفل ورازی کوید کسی که

درشب ماه وستاره نه بینند مقدار عدسی از وی با روغن بنفشه سعوط کنند دو
سه نوبت شبکوری ببرد و بغایت سودمند بود بحال صحت بازآرد کنکر حرشف
است وکفته شد وطبیعت ان کرم و تر بود در اول وکویند معتدل است وکویند سرد است
وکویند که کرم وخشکست در درجهٔ دوم وچون خشک کنند و بمالند وطلا کنند
بر داء الثعلب سود دهد واب وی چون بیاشامند بشویند بان سر راشبش را بکشد
وکند بغل زایل کند بخاصیت چون بخورند وکنکر محلل اورام بلغمیست و بول منتن
براند و باه را زیاده کند وطبع را نرم کرداند و بلغم را ببرد وکاه باشد که شکم
را ببندد وچون بیاشامند باشراب وا وغثیان اورد خاصه کوهی از وی خصوصا
بیخ وی وصمغ وی کویند که مولد سودا بود وکویند کنکر عرق را خوشبوی کرداند
واو مضر بود بدماغ ومصلح ان روغن است کنکر زد بپارسی کنکری خوانند
وان صمغ کنکرست وبپارسی نیز صمغ زا زد کویند یعنی زد کنکر وطبیعت ان کرم
وترست در اول وکویند که سرد بود ووی قی اورد باسانی چون باب کرم وسکنجبین
بیاشامند یا بعسل وبدل ان بیخ دار شیشعان است وکویند در قی بدل آن جوز القی
است کوز مقل است وکفته شد کوزکندم جوز جندم است وکفته شد وصاحب منهاج
در خواص وی اورده است که چون یک کیله از وی بکیرند وده رطل عسل وسی رطل اب
ونیک با همدیکر بزنند وسر ظرف نهند در ساعت شراب بود وان شراب فربهی آورد ومنی
بیفزاید کوالف باداورد است وکفته شد کوشاد جنطیانا است وکفته شد کوکب
شاموس طین شاموس است وکفته شد کوکب الارض کویند فیمولیاست ورازی کوید که
ان طلق است وابن سمحون کوید که ان درختیست که شب روشن بود وکویند که ان سنکیست
که بشب روشن بود وان طلق است وکفته شد کوک خس است وکفته شد وبپارسی
کاهو کویند کولم وکوبر هردو اسم فلفل است وکفته شد کوارع بشیرازی
دشید کویند ولیموس ان لزج است لیکن غلیظ نبود ودر هضم صالح بود و زود هضم شود
وعدیم الفضول باشد وخونی سرد لزج از وی متولد شود واکر با سرکه وابخدان
مستعمل کنند لزوجت و برودت ان کمتر شود ووی نافع بود از جهت بحح امعا وخشونت
حلق وشقاق زبان وبهاکه از کرمی بود سود دهد کهیانا فاوانیا است وبپارسی

عود

عود الصلیب کویند وکفته شد کهربا صمغ جوز رومیست ونیکوترین ان شمه رنکست
که صافی وسرخ بود که بزردی زند وطبیعت ان سرد وخشکست وخشکی وی در دوم بود
وکویند که در وی اندکی حرارة بود وکویند که کرم بود در سیوم خون را ببندد از هر موضع
که بود وخفقان را نافع بود ومقوی دل ومفرح بود وچون نیم مثقال از ان باب سرد
بیاشامند قی را به ببندد وبا مصطکی قوة معده بدهد وعسر البول را نافع بود وجوهری
کوید قطع رعاف بکند وچون بر وی بها کرم بیاویزند نافع بود واکر محق کرده بر سوختکی
اتش لطوخ کنند بغایت نافع بود وبواسیر را وخون حیض را ببندد وکویند مضر بود
بسر ومصلح ان ارد فارسیست وبدل وی طباشیر بود وبنادوق کوید که بدل وی
دو وزن وی طین رومیست وچهار دانک وزن وی سلیخه وکویند که بدل ان بوزن ان
سندروس بود ودیقوریدوس کوید که بدل وی دو وزن وی طین رومیست
وچهار دانک وزن وی سلیخه ونیم وزن ان بزر قطونا که بریان کرده باشند وکویند
بدل ان بوزن ان طباشیر است ودو دانک وزن ان سندروس است کهلم بادنجان
است وکفته شد وبپارسی ابر کویند کیه مصطکی است وکفته شد کیل دارو
سرخس است وکفته شد کیسرکوند وکیسو نیز کویند وان جعده است وکفته شد
وبپارسی ابر کویند کیل اسمی پارسیست وبعربی عرر کویند وکفته شد
کیخرس جاورس است وکفته شد کیلکان نوعی از کراث است وکفته شد
والله اعلم بالصواب باب اللام لاذن مشهور است ونیکوترین ان
جرب وخوشبوی بود که لون ان بزردی زند وهیچ رمل در وی نبود ودر روغن زود حل
شود وهیچ ثفلی نداشته باشد وطبیعت ان کرم بود در اخر درجهٔ اول وکویند در اخر
درجهٔ دوم ووی تر بود وکویند که سرد بود وقابض واین قول دورست وکویند که
خشک بود اما جوهر وی بغایت لطیف بود ودر وی اندکی قبض بود ومنضج رطوبات غلیظ
بود وملین ومعتدل بود وقوة بن موی را بدهد وموی را برویاند وکثیف کرداند
وبا روغن مورد موی را نکاه دارد اما بر داء الثعلب وداء الحیه ممکن نیست که برویاند
ومعالجه وی دیکر دارو هایی بود که تحلیل بسیار در ایشان باشد واکر لاذن در شیب
دامن بخور کنند بچه مرده ومشیمه بیرون اورد وچون با شراب بیاشامند شکم ببندد

و بول براند و بلغم براند و مقدار بها خوردن از وی تا نیم مثقال بود و ملین صلابت معده
وجگر بود و قوة ایشان بدهد جون ضعفی وسردی در ایشان بود واگر در روغن کل حل کنند
ودر کوش جکانند درد کوش را زایل کند واگر در روغن بابونه یا شبت حل کنند و برهم وجع
بمالند نافع بود واگر در روغن کل حل کرده طلا کنند بر یافوخ کودکان یعنی میان سر نزله
وسرفه را نافع بود وجون با بیه خوک حل کرده بر ورم مقعد نهند درد زایل کند وجون
با روغن کل حل کرده حقنه کنند سحج را نافع بود و کویند مفتح سده بود و کویند مضر بود بسفل
ومصلح ان سنبل الطیب بود **لازورد** بپارسی لاجورد کویند و نیکوترین ان بدخشی بود
و مولف کوید که بخاصیت تفریح و تقویت در وی زیادت بود که در نوع دیکر و وی
بسبب همسایکی اسرب وطبیعت ان کرم بود در دوم و قوة وی مانند حجر ارمنی بود لیکن
لاجورد ضعیفتر از وی بود در مسهل سودا و کویند که قوة وی مانند لزاق الذهب بود
واندکی از ان ضعیفتر بود و لازورد مسهل سودا بود و هر خلطی غلیظ که با خون امیخته باشد
و مالیخولیا را نافع بود و ربو وجون زن نیم درم از وی فرزجه کند با یکدرم روغن زیت
بچه را نکاه دارد در رحم تا بثبوت رسد از افتادن ایمن باشد و شربتی از وی تا یکدرم
باشد و درد کرده و مثانه را سود دارد و ثالیل را قطع کند وجون با سرکه سحق کرده و بر برص
طلا کنند زایل کند و موی مژه را برویاند وجون زن بخود برکیرد حیض را نیکو براند اما مضر بود
بفم معده و مصلح وی مصطکی وحماما بود و بدل ان حجر ارمنی بود و کویند بدل ان لزاق الذهب است
لاغیه نوعی از یتوعات است وان کلی زرد دارد مانند کل شبث و ورق ان بر ردی
زند و ورق اندک داشته باشد و در دامن کوهها بسیار بود وجون بشکنند شیر بسیار
داشته باشد و زنبور عسل بر کل وی جرا کنند و نبات شملیز بعضی کویند فی الجمله طبیعت
ان کرم بود در سیوم و کویند در جهارم و از خواص وی انست که اکر در مقامی که در ان ماهی
بود در ان اب اندازند ماهیان در روی اب افتد و لبن وی مسهل اب زرد بود و
استسقا را نافع بود و ورق وی را جون بپزند و بخورند همین عمل کند واکر ورق وی را
بکوبند و عصیر انرا بیاشامند مسهلی قوی بود و فلفل وی اقوی بود از لبن ولیکن لبن وی مقوی
بود و بدل ان فراسیون است **لالا** کیاهیست که از طرف مکه می اورند و از جهت بواسیر
بخور کردن نافع خاصه ثمرهٔ ان و درد مقعد را ساکن کرداند وجون بیاشامند خون را ببندد

وطبیعت

وطبیعت وی مسخن بود و در وی قبضی بود و بسیار از وی مضر بود بمثانه و مصلح وی جلاب است
لبلاب فربوله خوانند وان نوعی از قسوس است و معروف بود بعشقه و جلبوب نیز کویند
وبشیرازی هرشه خوانند و نبات وی بر هر نبات که نزدیک وی بود بپیچیده شود و از اجل الساکین
خوانند وطبیعت وی معتدل بود در حرارة و بیوسته و کویند که کرم و خشک بود در اول
و کویند سرد و تر بود و وی محلل و ملین بود واکر عصیر وی با روغن کل به پنبه پاره در کوش
که درد میکند جکانند سودمند بود و درد سر کهن شده را نافع بود و سینه و شش را نافع
بود و ربو و سده جکر را و ورق انرا با سرکه سبز را نافع بود اب وی مسهل صفرا بود که
سوخته باشد وصاحب منهاج کوید که شربتی از وی سی درم بود با نبات بی انکه بجوشانند
وغافقی کوید که شربتی از وی نیم رطل بود جنانچه جهل و پنج مثقال و نیم باشد با بیست درم
نبات واکر بجوشانند قوة وی ضعیف شود از جهت سرفه که از جنس طبیعت بود و قولنج
که سبب آن از خلطی کرم بود و محلل وری بود که در مفاصل و احشا بود وجون با فلوس
خیار جنبر مستعمل کنند فرزجهٔ امعا را نافع جون با روغن بادام بپزند و کویند که
مضر بود و مصلح وی نبات بود و لبن لبلاب بزرک موی را بسترد و شبش را بکشد
وصفت مداوای وی مسهل خون بود و بدل ان اب ورق خطمی و خبازی بود **لباب القمح**
لباب الحنطه است و بپارسی نشاسته کویند و در باب نون کفته شود **لبسان**
خردل بری کویند وان در صفت مانند خردل است نه بطبیعت وی و آن حرارة که خردل دارد
وی نداشته باشد و در بطینه انرا حسینه خوانند و مولف کوید که بترکی انرا جی خوانند
وان تره بود که از حماض بیشتر غذا دهد و نیکوتر از وی بود وجون ببزند و بخورند و تریف
کوید جون بپزند و در طبیخ ان نشینند طفلانی که از ضعف اعصاب و برودة براه نتوانند
رفت وجون در ان نشانند نافع بود و تخم وی را جون سحق کنند و با شیر بسرشند و بر روی
بمالند کلف را ببرد و حسن را زیاده کند و لون را نیز نیکو کرداند واکر بدان ادمان کنند کلف
و غش و برش را زایل کند واکر از تخم وی لعوقی بسازند و بناشتا لعوق کنند سرفه کهن را نافع
بود وجون با شراب صرف بیاشامند یا با میبختج سنک بر براند **لبن** بپارسی شیر کویند
وانچه حلیب بود ابن ماسویه کوید که کرم و تر است و کرمی وی کمتر بود و دلیل حرارة از حلاوة
است و هم او کوید که قوة در حرارة در وسط درجهٔ دوم بود و در رطوبة در اول درجه

دوم و رازی کوید از قول جالینوس که او حرارة وی زیادة بنود بر برودت و برودت
وی زیادت بنود بر حرارة و در حرارة میان بلغم وخون بود بلکه بخون نزدیک بود واز
بلغم دور و ابن ماسویه کوید کرم و تر بود خاصه که غلیظ بود وصاحب منهاج کوید که
لبن سرد و تر بود و در حلیب وی سردی کمتر از غیر وی بود و هم کوید که معتدل است
ومقوی بدن بود وحنین کوید که نظر کنند و ببینند که اعضائی که هضم وی میکند
جه طبیعت دارد و عضو که هضم وی میکند بس هر دو هضم باشد از بهر آنکه
طبیعت وی سرد است وصاحب منهاج کوید نیکو ترین ان بود که بغایت سفید
بود ومعتدل القوام بود و بر روی ناخن بایستد وصالح ترین شیرهاء ادمی را
شیر زنان بود و بعد از ان شیر حیوانی که نزدیک بطبع ادمی بود و رواج کوشت
حیوانات ولاد بر جودة البان و رداة ان کنند اکر حیوانی مثل سک وکرک وشیر و
یوز وسباع امثال ان بود که کوشت ان کریه الرایحه بود بد بود واما کوشت حیوانی که
خوشبوی و کوسفند و بز و کاو و خوک واسب و خر کور وامثال ان وآهو نیکو بود
وموافق بود وشیر حیوانی که لون وی سفید بود قوة ان ضعیف بود وانجه سیاه
بود اقوی بود ونیکو تر و دیر تر بکذرد وانجه سفید بود زود تر بکذرد ودر بهار
رطوبت ورقة زیادت بود و در تابستان سخونت وجفونت نیکو تر بود از بهر انکه
زرعی ان زمان خورد ادسم واغلظ بود وانجه در بیشها جرا کرده باشد شیر ایشان
ارطب بود و شکم براند وانجه در کوه جرا کرده باشد اخف واسخن باشد ونیکو ترین
شیرها جوان سن باشد و کوجک سن کوشت وی تر باشد و بزرک سن شیر وی
خشک بود و شیر مرکب از سه جوهر باشد جبنیه ومائیه و زبدیه وجون از یکدیکر
جدا شوند هر یکی فعلی خاص داشته باشد و شیر جون با عسل بیاشامند ریشهای
اندرونی واز اخلاط غلیظ باک کرداند ونضج بدهد وغذا نیکو بدهد ودماغ را بیفزاید
خصوص شیر زنان و وی زود هضم شود جون از خونی متولد شده باشد که در غایت
انهضام بود واولی ان بود که جون شیر بیاشامند نخسبند وهیچ غذایی بر سر ان
نخورند تا وی بکذرد وبغایت سودمند بود مزاج کرم وخشک را جون در معده وی
صفرا بنود با عسل یا نبات بود بر هضم یاری دهد ونیکو ترین اوقات خوردن ان میانه

بهار

بهار بود که ان زمان معتدل بود در غلظ ولطافت وجبنیة در وی بیشتر بود اما از مائیة
و در زمستان نشاید که خورند ونشاید بعد از جهل روز که زاییده باشد شیر وی
خورند بسبب مائیة آنکه بشیرازی انرا زهک خوانند وجون شیر با نبات بیاشامند
لون را نیکو کرداند خاصه زنان را وفربهی اورد تا بحدی که صاحب مزاج کرم وخشک جون در
اب بنیر نشینند فربه شود وجرب وحکه را نافع بود وباه را برانکیزاند و شیر بخته که در اتش
یا باهن داغ کرده باشند شکم ببندد وشیر سیح را نافع بود وکسی را که ادویه کشنده خورده
باشد خاصه ذراریح وارنب بحری وخانق الذئب و بنج و شوکران و وی تریاق زهرها باشد
حتی که زهر افعی نیز و وی در معده صفرایی مستحیل بصفرا شود و منفخ بود وسده جکر بیدا کند ومضر
بود با صحاب سیلان دم وهیچ جیزی مضر تر بر بدن انسان از شیر که فاسد شده باشد
بنود ومضر بود با ورام باطنی واعصاب واورام بلغمی جون بسیار خورند برص اورد وشبش
در بدن بیدا کند الا شیر شتر که برص کمتر اورد و وی علاج دنبان وغم ووسواس بود ولیکن
مضر بود بلثه و دندان وتاریکی جشم اورد وشبکوری وخفقانی که از رطوبة بود که سبب
ان از خون یا از بلغم بود مضر بود وسنک کرده وسده جکر احداث کند واولی ان بود که
بعد از وی مضمضه کنند بشراب وعسل یا بیش از خوردن وی بماء العسل مضمضه کنند وبعد
از ان که خورده باشند شراب خورند وجون جوشانیده بخورند وبعد از ان کشمش بخورند
نفخ وی زایل کند واکر در شکم بسته شود بسبب بنیر مایه یا غیر ان عرق سرد اورد وغشی
وحمی نافض وانجه باز بنیر بسته بود زود بخناق بکشد وباید که از مملوحات اجتناب
نماید که تجبن زیادت کرداند وباید که سرکه با اب ممزوج کرده بدهند یا فودنج بنج درم
که در ساعة تحلیل کند یا بنیر مایه یکمثقال بیاشامند لبن حامض نیکو ترین وی انبود
مسکه وی بسیار بود وجون مسکه از وی بسیار بکیرند ترش شود انرا مخیض کویند و
بپارسی دوغ کویند وجون مسکه از وی نکرفته باشند بپارسی ماست کویند وطبیعت
ان سرد وخشک بود وکویند که تر بود وکرم مزاج را موافق بود وشیخ الرئیس کوید که
ماست در مزاجها کرم مهیج باه بود از بهر انکه مرطب ومنفخ بود و وی دندان را زیان دهد
لیکن خلط را خام کرداند وبطی الهضم بود واستمراء بود ولثه را زیان دهد ودوغ معده
کرم را نافع بود وجشاء وی دخانی از بهر انکه مسکه از وی کرفته اند اسهال صفراوی را و

دموی را ببندد و تشنگی را ساکن گرداند و باید که بماء العسل مضمضه کنند ثالثه را مضرّت
نبود و اگر مستحیل شود بعفونت یا حموضت دوار و غشا و مغص در فم معده تولد کند و باشد
که بهیضه کشنده کشد و باید که قی کند و معده از وی پاک کند بماء العسل و بعد از ان
شراب صرف یا مثلث یا قلاقلی بیاشامند و روغن ناردین بر معده تکمید کنند لبن البقر
بپارسی شیر گاو گویند دوفس گوید که شیر حیوانی که مدة حمل وی بیشتر یا کمتر از مدة حمل انسان
بود و ادمی را بد بود و انچه مساوی ملایم بود و از بهر اینست که شیر گاو نیکوتر و مناسب تر
از شیرهاء دیگر حیوان باشد و دسومت و غلظ وی زیاده بود و غذاء بیشتر از همه شیرها
بود و فربهی اورد و دیرتر بگذرد و ربو و سل و نقرس را و بتهاکهن را نافع بود لبن المعز
بپارسی شیر بز گویند و وی معتدل بود میان گاو و خر و نزله را نافع بود و عرق النسا را که
از خشکی بود و غم و وسواس و سل و نفث دم را نافع بود و غرغره بدان کردن خناق را
و ورم ملازه را سودمند بود و ریش مثانه را و دیقوریدوس گوید که شیر بز ضرر
وی کمتر از شیرهاء دیگر بود از بهر انکه چرا کردن وی بیشتر بچیزهاء قابض بود
مثل درخت مصطکی و درخت بلوط و درخت زیتون و درخت حبة الخضرا و امثال ان
و از بهر انست که معده را نیکو بود و روفس گوید که شیر بز اسهال وی ضعیفتر از شیر
گاو بود و باقی در همه احوال مانند وی باشد و طبری گوید که بتهاکهن را و استطلاق
بطن را نافع بود از بهر انکه بسیار رود و اندکی اشامد و بر چیزهاء تلخ چرا کند و
گوید که بول براند و گویند که مضر بود باحشا و بدل ان شیر گاو بود لبن اللقاح
لبن الابل است و بپارسی شیر شتر گویند و وی دسومت و جبنیت کمتر داشته باشد
و بغایت رقیق و مایی بود و سده احداث نکند چنانچه شیرها دیگر از برای قلت جبنیت
در وی و بلکه سده را بگشاید و جگر را تازه کند و ضیق النفس را و ربو را و ماء
اصفر را نافع بود و قوت چشم را بدهد و مرضها سپرز را نیکو بود با بول وی چون
بیاشامند استسقاء طبلی را و زقی را سودمند بود و خلطی که در جگر بود بگدازد و
ورمهاء صلب حارسیه را مفید بود و بواسیر و دبیله را نافع بود و شهوت غذا و جماع
را برانگیزاند و اگر با نبات بیاشامند زنان لون را صافی گرداند و حرارت جگر
و خشکی ان را بغایت مفید بود و مقدار یک رطل تا دو رطل مستعمل بود و وی زود از معده

بگذرد

بگذرد و غذا کمتر از البان دیگر دهد و بدل آن شیر ان بز سخینا بود که در ساعت دوشیده
باشد لبن النعاج لبن الضان نیز گویند و بپارسی شیر میش گویند دسم و غلیظ بود
و جبنیت و زبدیت بسیار داشته باشد نفث دم قرحه شش را نافع بود و تدارک ضرر جماع را
بکند و قوت انرا بدهد و ادویه کشنده را نافع بود زحیر و قرحه امعاء و ربو و سرفه را
سودمند بود و لون را صافی گرداند و در دماغ بیفزاید و نخاع و همچنانکه شیر بز
محمود نبود و وی گرم بود و ملایم بدن نبود و قراقر و مرار بلغم و قولنج آورد لبن الاتن
بپارسی شیر خر گویند و دسومت وی کمتر بود و چون بدان مضمضه کنند لثه و دندان را محکم
کند بخلاف شیرهاء دیگر و سرفه و سل و نفث الدم و عسر النفس را و مجموع مرضهاء سینه و ریش
مثانه و مجاری بول را بغایت نافع بود چون از حلیب وی بیاشامند مقدار سی درم بامداد
یا کمتر یا بیشتر و ادویه کشنده را و تبخر و قرحه امعاء را نافع بود و موافق اصحاب صداع نبود
و بدل وی شیر بز بود و گویند که بدل ان شیر میش بود لبن الخیل لبن الرماک خوانند و
بپارسی شیر اسب گویند جبنیت در وی کمتر بود و زبدیت هم و زود بگذرد و خون که منقطع شده
باشد براند و چون زن را بشیر وی حقنه کنند رحم را پاک گرداند از قرحه و چون بیاشامند
سستی کند و ترکان انرا قمز خوانند لبن النساء بپارسی شیر زنان گویند بول را براند
و تریاق ارنب بحری بود و درد چشم را نافع بود چون در چشم دوشند و خشونت چشم را
زایل کند خاصه با اسفیدهٔ تخم مرغ بیامیزند و سل را نافع بود و چون بیاشامند همان
زمان که از پستان بیرون اید یا از پستان بمکند نافع بود الا باید که زنی صحیح
المزاج باشد و معتدل المزاج و ورم گوش گرم و قرحهٔ انرا نافع بود لباء بشیرازی
زهک خوانند و طبیعت ان سرد و تر بود و مصلح مزاج و جگر گرم بود و بدن را فربه
کند و وی بطی الهضم بود و خلطی غلیظ از وی متولد شود و دیر از معده بگذرد و از
امعاء و نفخ در معده و روده پیدا کند و جشاء وی دخانی بود و مهیج فواق و مولد
حصاة بود و چون با عسل بود غذاء بسیار دهد و مصلح وی بود السوداء
صمغی است که از طرف مغرب اورند طبیعت ان گرم بود و مفسد بدن باشد و بوییدن
آن عطسه اورد و رعاف و بیم هلاک بود و چون بر ورمهاء صلب بمالند سودمند بود
لبن اللاعیه بپارسی شیر لاعیه گویند و صاحب منهاج گوید که ان لبن یتوعی است که

که اختیار کرده اند از اطبا از میان البان یتوعات وان سلیم ترین البان یتوعاتست ودرخت لاعیه از بیش کفته شد ولبن لاعیه اسهالی میکند اسهالی قوی وقی بلغم وصفرا آورد واب زرد را براند وجالینوس کوید که ان در قوت مانند فراسیون بود وآن بدل وی بود **لبان** کندر است وکفته شد وانرا بسج خوانند وصاحب منهاج کوید که ان فاضل ترین علکها بود وان صمغ درختیست که می باشد در بلاد یمن وعمان وان درختیست خارناک وبی باشد بلندتر از دو زراع و می روید ان درخت در کوه وورق ان همچون ورق موردست وثمرهٔ ان نیز همچون ثمرهٔ مورد است وعلک ان چنان میکیرند که مواضع چند از ان درخت کو میکنند بتیر و رها میکنند مدتی بعد از ان ظاهر میشود در ان مواضع لبان وبر میدارند **لبن الیتوعات** بپارسی شیر یتوعات کویند وان مانند ماذریون است در حلیت وانجیر وشبرم وعرطنیثا وانواع ان حار ومحرق بود و وی مفسد خون بود واکر بر اعضا چکد بسوزاند ومداوای ان نشستن در اب بغایت سرد بود وچیزهای سرد بران موضع طلا کنند ومؤلف کوید که شیر یتوعات خاصه شبرم ولاعیه چون در قی باما الفذ زایل کند البته **لباب القرطم** بپارسی مغز خسکدانه کویند طبیعت ان کرم وخشک بود ومسهل بلغم بود وقولنج را بکشاید واستسقاء زقی را ولحمی را نافع بود وشربتی از وی سه مثقال بود باسعتی **لبنی** میعه است انچه سایله بود انرا عسل لبنی خوانند و میعه سایله خوانند وان مانند عسلی بود ودر وی حلاوة بود وان صمغ درخت رومی است ونیکوترین ان بود که سایل بود بنفس خود وخوشبوی وزرد رنگ بود وسیاه نبود وطبیعت ان کرم است در اول و خشکست در دوم وکویند تر است و وی منضج وملین جرب تر را وخشک را نافع بود و اواز صافی کند وطبع نرم دارد وچون زن بخود برکیرد یا بیاشامد حیض وبول را براند مسهل بلغم بود بی زحمت وچون یک مثقال از وی مستعمل کنند نزله را ببندد و مصلح وی بوزن وی صمغ بادام بود که اضافه وی کنند وبدل وی جندبیدستر است وروغن یاسمین وکویند که بدل ان جاوشیر است **لحم** بپارسی کوشت کویند مجموع کوشتها کرم وتر بود وکثیر الغذا بود ومولد دم اما بعضی فاضلتر بود ونیکوترین ان بود که متوسط بود در فربهی ولاغری ووسط عضله معتدل بود تر بود وخصی کرده فاضلتر بود از خصی ناکرده و وی غذائی مقوی بدن بود و زود مستحیل بخون شود وصفت آن

مجموع بتفصیل کفته شود **لحم الحملان** بپارسی کوشت بره کویند وان فاضلترین همه کوشتها است ونیکوترین ان کوشت حولی بود وچون بسوزانند وبر بهق وبرص وقوبا طلا کنند سود دهد وخاکستر سفیدی چشم را ببرد ونافع بود وکوشت سوخته از جهة کزندکی جانوران چون مار وعقرب وکزندکی عقرب جراره را نافع بود وبا شراب کزندکی سک دیوانه را نافع بود اما خوردن وی مولد بلغم بود ومصلح ان مثلث یا حلوای شکر بود ومضر بود بکسی که غثیان داشته باشد ومصلح وی ان بود که با اشیای قابض بزند **لحم الخرفان** لحم الحملان است وکفته شد **لحم النعاج** بپارسی کوشت میشینه کویند حرارة ان کمتر از کوشت بره باشد وخون بد از وی متولد شود **لحم الخنازیر** بپارسی کوشت خوک کویند ترسایان کویند که کوشت خوک بهترین کوشتها بود وکوشت بری وی بهترین کوشت وحوش بود وانچه صحیح است بهترین کوشت وحوش کوشت اهو است اما کوشت خنزیر بری واهلی زود هضم شود وبکذرد وغذاء اندک دهد اما بقوت بود وجالینوس کوید که کوشت خنزیر موافق انسان معتدل مزاج بود وکویند که قومی که کوشت ادمی خورند اکر کوشت خوک خورند فرق نتوانند کرد بطعم ولون وبوی واین دلیل ملایمة ومشابهت است و وی غلیظ ولزج بود وقطع لزوجت ان بشراب یا بحلوای قندی کنند **لحم الجدا** بپارسی کوشت جبش کویند وکوشت جبش فضول ان کمتر از کوشت بره بود وبزغاله شیرخواره که شیر نیکو خورده باشد نیکوتر بود واکر شیر بد خورده باشد ونیکوترین ان سیاه بود وان سبکتر ولذیذتر بود وکویند انچه سرخ بود وچشم ازرق حرارة ان کمتر بود از کوشت میش ومعتدل بود در رطوبت ویبوست وزود هضم شود ونافع بود کسی را که دبل ودانها بر اعضاء وی بر می اید وخونی معتدل نیکو از وی متولد شود در میان لطافت وغلظ وچون بریان کرده بود مضر بود بقولنج ومصلح وی بحلوای قند یا عسل بود **لحم المعز الاناث والتیوس** بپارسی بز ماده و دکه کویند بد باشد ودشوار هضم شود وغذای بد دهد ومولد خونی بود که میل بسیاهی داشته باشد **لحم البقر** بپارسی کوشت کاو کویند بهترین ان بود که جوان سن باشد ونیکوترین اوقات خوردن ان بهار باشد و وی خشکتر از کوشت بز بود ودر کرمی کرمتر از وی وکویند که کرم وخشکست در چهارم و وی کثیر الغذا بود وچون با سکباج بپزند منع سیلان ماده از معده بکند و وی از اغذیه

اصحاب کد بود و دشوار هضم شود و غذایی بود و اخلاط سیاه بود مرضهاء سودایی تولد کند
و بهق و جرب و سرطانات و قوبا و جذام و داء الفیل و دوالی و وسواس و تب ربع و مبرز پیدا
کند و اخلاط ضرر ان کمتر کند و مصلح ان بود دارچینی و فلفل و زنجبیل بود و در پختن اگر پوست
خربزه در دیگ انداز زود کوشت را پخته و مهرا کرداند لحم العجل بپارسی کوشت کوساله
کویند و کوشت کوساله نیکوتر از کوشت کاو است و کبش و نیکوتران بود که نزدیک زاییده باشد
وطبیعت ان کرم و تر بود وان غذایی معتدل بود و خونی صالح از وی حاصل شود و مصلح اصحاب
ریاضت باشد و اما مطبوخ را مضر بود و مصلح ان ریاضت و استحمام بود لحم الجاموس
بپارسی کوشت کاومیش کویند و کوشت کاومیش غلیظ ترین کوشتها باشد و کیموس بد دهد
و دیرتر هضم شود و در معده ثقیل بود و در طبیعت سرد و خشک بود بنسبت با کوشتهاء کرم و وی
در طبع مانند کوشت نعام بود و کوشت سنور لحم الخصی من الحیوان بپارسی کوشت
خصی کردها از حیوان کویند کوشت خصی کرده بهتر از کوشت ناخصی کرده باشد خاصه
چون حیوانی باشد که مزاج وی بخشکی مایل بود و نیکوترین ان حولی ضان و معز بود
و فاضلترین ان بود که متوسط باشد میان فربهی و لاغری و فاضلتر از همه کوشتها بود
و کرمی وی کمتر از خایه دار بود و زود هضم شود و خونی معتدل از وی متولد شود
و فربه ان مرطب بدن بود و ملین طبع و لاغر ان لاغری اورد و مجفف طبع بود و وی
مرخی معده بود و مصلح ان اب فواکه قابض باشد لحم الغزال بپارسی کوشت اهو بره کویند
صالح ترین کوشتهاء وحوش کوشت اهو بره باشد با وجود انکه مجموع کوشتهاء صید بد
بود و خونی غلیظ سودایی از وی متولد شود اما اهو بره بدی کمتر داشته باشد و نیکو
ترین ان حشی بود و طبیعت ان کرم و خشکست قولنج را سود دهد و فالج را و مصلح
بدنی بود که فضول بسیار داشته باشد و وی مجفف و مسخن بود و مصلح وی ادهان
و حموضات بود لحم الارنب بپارسی کوشت خرکوش کویند کوشت خرکوش بعد از کوشت
اهو بهترین کوشت صید بود و نیکوتران بود که سگ صید کرده باشد و طبیعت ان
کرم و خشک بود و در مرق کوشت وی صاحب نقرس و مفاصل را نفع است نزدیک
بمنفعت مرق قبج بود و کوشت بریان کرده وی قرحه امعا را نافع بود و مصلح ان
ابازیر مطلف بود لحم الایل بپارسی کوشت کاو کوهی کویند و کوشت کاو کوهی در

اصل

اصل بد بود و زود بکذرد و بول براند و وی غلیظ بود و تب ربع اورد لحم الکباش الجبلیة و
الحمار الوحشیة بپارسی کوشت کوسفند کوهی و خر کور کویند و طبیعت ان کرم و خشک بود
در سیوم غذاء بد دهد و عسر الهضم بود و لحم کباش سودمند بود بکسی که زهر ان خورده باشد
لحم القنافذ بپارسی کوشت خارپشت کویند و در قنفذ کفته شد لحم الخیل بپارسی کوشت
اسب کویند و ان مصلح اصحاب تعب سخت و ریاضت قوی بود و مسام متخلخل و وی مانند کوشت
شتر بود در غلظ و رداءة و تولید سودا لحم الدب بپارسی کوشت خرس کویند و آن
کوشتی بود لزج عسر الهضم و غذایی بغایت مذموم بود لحم السباع وذوات المخالیب
بپارسی کوشت درد و دام کویند بواسیر را و چشم را سودمند بود و قوة ان بدهد
لحم الحمار الاهلیة بپارسی کوشت خر کویند ضرر ان کمتر بود با اصحاب کد سخت و ابدان
متخلخل و بدتر از کوشت شتر باشد و غلیظتر و تولید سوداء در وی بیشتر بود و وی
بدتر بود از همه کوشتها لحم ابن عرس بپارسی کوشت راسو کویند و ابن عرس در الف کفته
شد و کوشت راسو چون خلط کنند با شراب و بیاشامند صاحب صرع را سودمند بود لحم
السنور بپارسی کوشت کربه کویند وان کرم و تر بود و کویند سرد بود و اوجاع بواسیر
را نافع بود و مسخن کرده بوده و درد پشت را نافع بود لحم السقنقور بپارسی کوشت
سقنقور کویند نافعست مرکسی را که در جماع مقصر باشد منی را زیاده کند و در تقویت
باه عظیم مفید بود خاصه سره و کرده ان و باقی منافع و خواص وی باب سین کفته شد
لحم الجزور بپارسی کوشت شتر بچه کویند بغایت کرم بود و مصلح اصحاب کد سخت و ریاضت
شدیده بود و مصلح عرق النسا بود و در اخر تب ربع نیکو بود و وی غذایی غلیظ بود و غلیظ
تر از مجموع کوشتهاء وحوش بود و مسخن تر و مولد سودا بود و مصلح وی زنجبیل و مربا
بود لحیة التیس نباتیست که بروید از اهو فسطیداس و بپارسی اسبلنج خوانند و
بپارسی ریش بز و بعربی اذناب الخیل و باصفهانی شفک قابض و یابس بود خون بینی را
ببندد و از ان رحم و مجموع اعضا و بهترین ان تر و تازه باشد و طبیعت ان سرد
بود در اول اعضاء را سخت کند و از بهر اینست که در تریاق مستعمل است و در وی
قبضی بود مانند تخم کل و ورق خشک ان ریشهاء کهن را نافع بود و عصاره وی
نفث دم و نزف دم را سود دهد و مقوی معده باشد و سودمند ترین چیزها باشد

از جهت قرحهٔ امعا و شکم را ببندد و جراحتهاء عظیم را باصلاح آورد چون بران بفنند و اگر چه
عصب منقطع شده باشد و بدل ان گل و گلنار است بوزن ان **لحیانی** دینا قوس است
وگفته شد و بپارسی طوسک گویند **لحیة الحمار** برسیاوشان است و گفته شد **لحام الذهب و**
لحام الصاغه لزاق الذهب گویند و نیکوترین ان معدنی ارمنی بود و انچه معمول بود از بول
کودکان بود و سرکه که در هاون مسین در افتاب چندان بسایند که منعقد شود و طبیعت
ان گرم و خشکست و حاد و قاص و مسخن و معفن بود و لذاع بود و سخت و گوشت
زیادت را بگدازاند و جراحتها دشوار بغایت نیکو بود و پاک گرداند و لحام الذهب
تنکار الصاغه خوانند و نه سنجار است و صفت شنجار گفته شد **لحنیس الاکلیلیه**
اروانه گویند و آن نوعی از خیری جبلی است و ان خزامی است و در باب خاء گفته شد
لخلخه سلیمانیه ثفل روغن زعفران است و انرا قوقوما خوانند **لزاق الذهب**
اشق را لذاق الذهب خوانند و لزاق الذهب لحام الذهب است و گفته شد **لزاق الرخام**
لزاق الحجر نیز گویند و ان ضع بلاطست و گفته شد **لسان الحمل** نباتیست مانند زبان
بره و بشیرازی انرا ورق بارتنگ خوانند و ان دو نوع بود بزرگ و کوچک و ورق بزرگ بزرگ
تر بود و جوهر وی مرکب بود از مائیه و ارضیه و بمائیه سرد بود و بارضیه قابض بود
سرد بود در دوم و ورق ان قابض بود و رادع و منع سیلان خون بکند و خشکی
وی چون از گرون صاحب خنازیر بیاویزند نافع بود و ورم گرم و شری و خنازیر
و نار فارسی و داء الفیل و صرع و نملة و سوختگی اتش را سودمند بود و اب ورق وی قلاع را
نافع بود و شیافات چشم را چون بوی بگدازانند سودمند و گویند که تب غب را نافع بود
چون بیاشامند از اصل وی سه عدد در چهار و پنج درم شراب بیاشامند ممزوج کرده
و گویند در تب ربع چهار اصل وی و در گزندگی سگ دیوانه نهادن نیکو بود بسبرز و مصلح
وی مصطکی و سلیخه بود و بدل وی ورق ان و ورق حماض بستانیست **لسان الثور**
حشیشی است که بپارسی گاوزبان خوانند و ان نوعی از مرو است و بهترین ان شامی
یا خراسانی بود و غلیظ ورق و بر وی نقطها بود و طبیعت ان گرم و تر بود و گویند که
نزدیک باعتدال بود و در وی اندکی سردی بود و تر بود در آخر درجهٔ اول و انچه
خشک بود رطوبت ان کمتر بود و گویند سرد و تر بود در سیوم و سوختهٔ وی قلاع

کودکان را

کودکان را سود دارد و التهاب دهن را ساکن گرداند و وی مفرح دل و مقوی ان
بود و علت سوداوی را نافع بود و شربتی از وی دو درم باشد و سرفه و خشونت را نافع بود
چون با نبات بپزند که مضر بود بسپرز و مصلح آن صندل سرخ بود و بدل ان بوزن
ان ابریشم سوخته و چهار دانگ وزن ان پوست اترج و گویند بدل ان بادرنبویه
است و هندبا و مصلح ان هلیله پرورده است و بدل ان بوزن ان پوست اترج است
لسان العصافیر ثمرهٔ درختیست که انرا بپارسی اهر خوانند و بپارسی ثمرهٔ انرا تخم اهر خوانند
و طبیعت ان گرم بود در دوم و تر بود در اول و در ورق درخت وی قبضی بود و ابن
ماسویه گوید که لسان العصافیر درحاصره را نافع بود و سنگ بریزاند و باه را زیاده کند
و قوت مجامعت را بدهد و دیقوریدوس گوید که خفقان را نافع بود و بدل ان در تحریک
باه بوزن ان جوز مقشر و بوزن ان تودری سرخ و گویند بدل ان نیم وزن ان بهمن سرخ
لسان البحر ان سیبیا است و در باب سین گفته شد **لسان الکلب** لسان الحمل است
و حماض را بدین اسم خوانند **لصف** کبر است و گفته شد **لصیفی** ان نباتیست که آن
معروفست باذان الارنب و اذان الغزال و ان نوع کوچک لسان الحمل است و گفته شد
لعبة بربریه بعضی گویند که چیزیست مانند سورنجان و بعضی سورنجان گفتند و انرا
از نواحی افریقیه آورند و انچه محقق است سورنجان است و در مصر بعکنه خوانند و ابن
مؤلف گوید که لعبة بربریه چیزیست مانند سورنجان است و زنان جهت فربهی خورند
همان نوعی از سورنجان است و طبیعت وی گرم است در سیوم و محرک شهوت باه باشد
و باقی منفعت وی در سین گفته شد و بعضی گویند که ان نوعی از بیروج است و این خلاف
است و بدل ان در تحریک بوزن ان جوز مقراست و بوزن تودری است زرد و گویند بدل وی
نیم وزن ان فلفل **لعبة مطلقه** اصل بیروج است و در یا گفته شود **لعل معبری** ان قنقهرست
و قیقهن و قیقمن و قیقمین و قانقامون نیز گویند و در باب قاف گفته شد **لعاب**
مختلف بود بسبب انواع و بسبب مزاج شخص و قوت وی منضج و محلل بود و کلف و غش را
زایل کند و محلل خون مرده باشد **لفت** شلجم است و گفته شد **لفاح** ثمرهٔ بیروج است
و بپارسی ساهترک گویند و مفد گویند و مفد اسم بادنجان است و نیکوترین برگ و رسیده
باشد و تیز بوی که زرد باشد و طبیعت ان سرد و تر باشد تا سیوم و گویند که در وی حرارتی بود

وکوکویند خشک بود درسیوم لبن وی کلف ونمش را قلع کند ناخن وتخم وی جون با عسل و زیت
برکزند کی جانوران نهند نافع بود وورق کوچک وی باز هم عنب الثعلب کشنده بود و بوئیدن
وی صداع راسودمند بود ووی منوم بود وبسیار بوئیدن وی سکته اورد تا بحدی که کشنده بود
وکشندکی وی اول اختناق در رحم پیدا کند و سرخی چشم وانتفاخ مانند سستان بود ومداوای
ان قی کنند و بروغن کاو وعسل وبعد ازان انیسون وبعضی از اطبا کویند که در اب سرد
نشینند وبدل ان نیم وزن ان جوز ماثل است ونیم وزن ان بزر بنج است وکویند بوزن ان
جوز القی است لف الکرم عالیخ الکرم است ودر کرم کفته شد منفعت ان وبشیرازی استرهالک
خوانند وبنجر زر کویند لک صمغیت که از طرف هند باورند و مولف کوید که بشیرازی ازا
رنک لاک خوانند ورنک لکا کویند واز وی کنا وسازند جهة سرخی زنان وبعضی کویند که
ثفل است وخلاصت وسفل ازا بشیرازی دوس خوانند ولک باید که مغسول کنند وغیر
مغسول نشاید که استعمال کنند وصفت غسل وی جنانست که بکیرند لک منقی از جوب ونیک
بکوبند وابی که ریوند جینی و بیخ از خر در آن جوشانیده باشند اندک اندک بران میریزند
وبدسته هاون تحریک میکنند وبعد ازان بحریری تنک صافی کنند وانجه منخل مانده باشد
دیکر بار همچنان کنند مانند اول وصافی کنند وباهمدیکر بیامیزند ورها کنند تا در بن
اب نشیند واهسته اهسته اب از روی بریزند تا لک بماند وخشک کنند بعد ازان دیکر سحق
کنند وطبیعت ان کرم وخشک بود در اول واسحق کوید که کرم وخشک بود از جهت درد جکر
نافع بود وقوة ان بدهد وسدهٔ ازا بکشاید ومعده راسودمند بود ومقدار ماخوذ
از وی یک درم تا یک مثقال بنا شنا بود بدن را لاغر کرداند ووی مضر بود بید بهاء
لاغر بود وکویند که مضر است بسر ومصلح وی مصطکی بود وبدل وی رازی کوید که در
تفتیح سده وضعف جکر جهار دانک وزن ان ترید ونیم وزن ان اسارون وجهار دانک
طباشیر سفید لما عنب الثعلب است وکفته شد وبپارسی روباه تروک کویند لوقیون
فیلهرج است وکفته شد لوز حلو بپارسی بادام شیرین کویند ونیکوترین وی
بزرک فربه بود وطبیعت وی معتدل بود در کرمی وسردی وتر بود در دوم وکویند که کرم
وتر بود در اول غذا ئی متوسط بدهد وبیان کثرت وقلت وسمن بود وسویق وی سرفه خشک ونفث
دم را نافع بود وسینه را پاک کرداند ومثانه وامعا را نافع بود وشکم براند خاصه جون

بالخیر

بالخیر بخورند وکزندکی سک دیوانه را نافع بود و بریان کرده معده راسود دهد ووی
دشوار هضم شود ومهیج صفرا بود ومصلح وی سکر بود وبادی که از بادام متولد شود
غثیان وکرب وغشا اورد ومداوای وی قی کنند بعد ازان بربوب فواکه ترش مانند غوره
وسیب ومجموع انجه در مداوای عنصل کفته شد وبادام تر جون با پوست بخورند وقتی که
هنوز صلب نشده باشد لثه ودهان را نافع بود وحرارة ان ساکن کرداند وبرودت وعفونت
که در پوست بیرونی وی هست لوز مر بپارسی بادام تلخ کویند ونیکوترین ان باشد
که بزرک وروغن دار بود وطبیعت ان کرم وخشک بود در دوم ومسیح کوید که کرم بود
در سیوم ودر وی جلا و تنقیه بود واز خواص وی انست که شبش را بکشد وبر کلف روی
طلا کردن زایل کند وشری وقوبا را نافع بود واکر با شراب وعسل طلا کنند نمله راسودمند بود
وروغن ان درد کوش را نافع بود وجون سر را بدان بشویند بانتراب خزاز را نافع بود و
زایل کند واکر بیش از شراب بخورند منع مستی بکند وکویند که پنجاه عدد واکر با طعامی روباه
بخورد بمیرد ووی قوة باصره بدهد و بانشاسته نفث الدم را نافع بود وسدهٔ جکر وسپرز را
وکرده ومثانه را بکشاید وجرب وحکه را نافع بود ویاری دهد بر نفث اخلاط غلیظ از سینه
وشش وبول را براند وعسر البول را نافع بود وسنک بریزاند ومضر باشد بامعا ومصلح وی
بادام شیرین ونبات وخشخاش بود ودر جمله درخت وی در قوة مانند وی بود لوز البربر
لوز جبلی است یعنی بحرکی است وان بادام کوهی است وان جلوز است ودر زیت الهرجان
صفت ان کفته شد ودر زیت السودان هم کفته شد لوبیا لوبیا نیز کویند وساهرمروان
سهل تر از ماش هضم شود ونفخ وی کمتر از باقلا بود ونیکوترین ان سرخ بود که بخورده
باشد وطبیعت وی کرم بود در اول ومعتدل بود در تری وخشکی وکویند که سرد وخشک بود
ودر سرخ وی نفخ کمتر از غیر وی بود وآبی که از دروی بخته باشند حیض براند خاصه
سرخ وی ودم نفاس را پاک کند وبول براند وبدن را فربه کند وسینه وشش را نافع
بود ومشیمه را بیرون اورد وبچه مرده نیز بیرون اورد ووی مولد خلط غلیظ بلغم بود
ومغثی ومولد اخلاط بد ونفخ بود ومضرت ان کم شود جون با مری وزیت وسرکه با خردل
ونمک وفلفل ودارچینی وسعتر ومستعمل کنند لوقابین حرف ابیض است واسفند اسفید
نیز کویند وکفته شد لوف بپارسی فیلکوش کویند وبیلکوش کویند وان سه نوعست یک

نوع را بیونانی دارقیطن گویند ومعنی ان لوف الحیة بود ولوف السبط نیز گویند وان لوف
الکبیر است ویکنوع دیگر بیونانی انارن خوانند و بربری اری و بزبان اهل اندلس صاره
وان لوف الصغیر است وان الوف الجعد گویند و نوع سیوم بیونانی اربصاون خوانند وان
صریس است واهل مصر ازادوره خوانند اما لوف الجعد اسخن بود از سبط و لوف السبط
ارضیه دروی باشد و مقطع اخلاط غلاظ لزج باشد و مقطع معتدل و بیخ وی کلف و بهق
ونمش را نافع است چون با عسل طلا کنند و با شراب شقاقی که از سرما بود سود دهد و ربو
کهن را نافع بود وچون با شراب بیاشامند محرک باه بود واگر بیخ وی در بدن مالند افعی نگزد
وثمره وی چون مقدار سه جب با سرکه بیاشامند بچه بیندازد واز خوردن وی خونی غلیظ
از وی متولد شود **لوقا** صاحب منهاج گوید که ان قنطوریون باریک است وصاحب جامع
گوید که ان نوعی از حی العالم است که اذان الیتس خوانند وگفته شد صفت هر دو در باب
خود **لوطوس** حند قوقی بستانی را بدین اسم خوانند وگفته شد وبپارسی اند قوقی گویند
ونشتین را هم بدین اسم خوانند ونشتین نوعی از نیلوفر است که در مصر وی را خس بری
خوانند وان نیلوفر دیگر را اعراق گویند وگویند که لوطوس نوعی از سدر است واین قولی
بعید است **لوفودیس** حجر قبطی است وگفته شد **لولو** بپارسی مروارید خوانند ونیکو
ترین ان سفید وپاک بود و بزرگ و شیرین بود وطبیعت ان سرد وخشک بود و لطیف
درد دل را نافع بود و خفقان و غم و نفث دم را سودمند باشد ومقدار ماخوذ از وی
دو دانگ بود و در بینهاء چشم را نافع بود و منشف ومقوی ان باشد و صحت چشم را نگاه
دارد وگویند که مضر بود بمثانه ومصلح وی بسد بود وبدل ان یکوزن ونیم صدف
صافی بود وابن زهر گوید چون در دهان نگاه دارند قوت دل بدهد **لیمونیون** نوعی
از حماض بزرگست که در بستانها روید و در بیشها هم روید و در حماض گفته شد صفت
نوع ان **لیمو** صاحب منهاج گوید که ان مانند اترج است و بوست وی وورق وی گرم
وخشک بود در اول وحماض وی مانند حماض اترج است وجوهر در منفعت و در قوت بلکه
اقوی بود ونشاید که با بوست آب از وی بگیرند تا عصاره قشر وی با ان نیامیزد که ازان بشکند
لینوفر نیلوفر است ونیلوفر گویند وگفته شد **لیلج** نیلج است وبپارسی نیله گویند
وگفته شود **لینج** نوعی از اقلیما است که در جزیره قبرس در معدن نحاس باشد وگفته شد

صفت لیلج

لینج نوعی از صفت ان والله اعلم بالصواب **باب المیم** **ماميشا**
ومیثا نیز گویند وان دو نوع است یکنوع گل وی سرخ بود وان را ارغاموني گویند وگفته شد
ویکنوع گل وی زرد بود ونیکوترین ان زرد بود واز وی شیاف سازند واز عصاره ماميثا
وشیاف ماميثا خوانند وطبیعت ان سرد وخشک بود در اول وقابض بود وورمهاء گرم را
نافع بود وابتداء رمد را سودمند بود ومقوی چشم بود وورد بیخ را نافع بود **ماهودانه**
وماهوبدانه نیز گویند وبپارسی حب الملوک گویند وان از ماش بزرگتر بود ولون ان تیره
بود وبسرخی مایل وچون در غلاف بود مانند لوبیایی بود کوچک ورنگ غلاف وی سفید
بود وچون بشکنند مغز وی هم سفید بود وصاحب جامع در ماهیت اسم وی وتفسیر
انکه گفته سهو کرده است از بهر انکه وی تفسیر ماهوبدانه کرده است وگفته است
که انه قایم بنفسه ای انه یقوم بنفسه فی الاسهال وحال انکه ورا ماهوبدانه خوانند
نه ماهوبدانه وبعضی دند را حب الملوک خوانند ودند غیر حب الملوک است وگفته
شد صفت ان در دال وطبیعت حب الملوک گرم وخشک است در دوم استسقا ومفاصل و
نقرس وعرق النسا و قولنج را نافع بود وچون ورق وی بپزند با خروس پیر و مرق
ان بیاشامند اسهال بلغم غلیظ ومره بنماید ووی لبنی تمام داشته باشد مانند یتوعات
واز حب وی شش هفت دانه حب سازند وفرو برند مسهل بلغم ومره وکیموس مائی بود
لیکن اب سرد از پی ان بیاشامند وشربت زیادت از وی پانزده حب بود واگر بخایند
مسهلی قوی بود بافراط واگر همچنان فرو برند مسهلی باعتدال بود اما مغثی بود بقوت
وموافق معده نباشد ومسهل بود مانند یتوعات ولبن وی چون بیاشامند فعل لبن یتوع
کند ومصلح وی انیسون بود وکثیرا وبدل وی نیم وزن وی دند است وگویند بدل ان
حب الخروع است وگویند که بدل ان یکوزن ونیم ان حب النیل است **ماهی زهره** معنی ان
سم السمک بود وان بیخ وپوست نباتیست ودرخت ان صاحب منهاج گوید که مانند درخت
شبرم بود دراز ودر لون وی غبرتی بود که بصفرت مایل بود ومولف گوید که درخت ماهیز
هره بدرازی یک گز ونیم بود ودرازتر وکوتاه تر باشد وگل وی زرد رنگ وخوشبوی
بود ومیانه گل وی سرخ بود اندکی وگل بیحد داشته باشد وبرگ وی بتیرگی زند چنانچه
صاحب منهاج گوید واصل وی یکی بود وشاخها بسیار داشته باشد وگویند که ان

از منوعات است وطبیعت وی کرم وخشکست درسیوم ونقرس ودرد مفاصل وپشت ورا نفارا
نافع بود وچون باادویهٔ مسهل مستعمل کنند وازخواص وی انست که چون دراب اندازند
که ماهی بود ماهیان مست کردند وبر روی اب افتند وشربتی ازان چون بانبات بود یک
مثقال بود واکر درمطبوخ کنند باادویهٔ دیکر از دو درم تا سه درم باشد ومضر بود بمعا و
باید که باروغن بادام ازاجرب کنند وکثیرا ونشاسته وانیسون اضافه وی کنند وازا
سکران الحوت خوانند وان سه نوع بود نوعی کوهی بود ونوعی دیکر صحرائی بود اما کوهی بقوة
تر بود وازا ابوصبر خوانند وفلوس کویند وصحرایی معروف بود بما تیزهم **ماذریون**
خالاما کویند وان دو نوعست یکنوع ازازا شخیص خوانند وان ماذریون سفید است وصفة
ان کفته شد ویکنوع دیکر را مؤلف کوید که بشیرازی مست دو خوانند وبپارسی هفت برک خوانند
وورق ان از ورق زیتون کوچکتر بود وازورق مورد بزرکتر وسبزتر ولون ان بزردی
زند ونیکوترین این نوع بود ودرقوة مانند شبرم بود ونوع سیاه وی کویند از شبرم بقوة
تر بود وکویند طبیعت ان کرم وخشکست درچهارم چون بربهق وبرص منش طلا کنند
نافع بود ومسهل ماء اصفر بود چون تر باشد درموسم کران ومسهل کرمها وحب القرع بود
وسوداء باادویها که مناسب بود وچون باشراب بیاشامند جهت کزندکی جانوران
سودمند بود وشربتی از وی مقدار زیادت از وی دو دانک بود وباید که مدبر کرده
مستعمل سازند که سرکه غایله وی بکند وصفت مدبر کردن وی چنان باشد که بکیرند ماذر
یون که تازه وبزرک بود وورق وی را در سرکه خیسانند دو شبانروز وبعد از ان
سرکه را تازه کنند تا سه نوبت مکرر کنند وبعد ازان سرکه را بریزند وویرا باب
شیرین سه نوبت بشویند ودرسایه خشک کنند واکر تعجیل کنند درافتاب وبعد ازان
استعمال کنند واکر درسرکه خیسانند ودرسبزی بفند بکدازاند ووی بجکر مضر بود بغایة
ورطوبت جکر را بخورد وجمیع جسد وماذریون مدبر چون بکوبند خرد وکثیرا اضافه
وی کنند وبروغن بادام شیرین جرب کنند واکر خواهند باادویه که مصلح وی بود
بیامیزند مثل تربد وافتیمون وهلیله زرد وورق کاسنی ورب السوس وکمون
کرمانی ونمک هندی دوائی نافع بود ازجهت مرهٔ سوداء که باسهال بیرون آورد
ونافع بود ازجهت دردهاء بلغمی واکر خواهند که اب زرد بریزند مدبر وی با ایرسا

وتوبال واسارون ومرصافی وسکبینج ونمک هندی وهلیله زرد وتخم کرفس بستانی وعصارهٔ
غافت وعصارهٔ افسنتین وسنبل ومصطکی بیامیزند وباب عنب الثعلب ورازیانه ترکوفته باشند
وجوشانیده باشند وصافی کرده باشند وبیاشامند واکر طبیعت وی محکم بود مغز خیار چنبر یا اب
بقول که کوفته باشند زیادت کنند مسهل اب زرد بود واکر در حبی یا قرصی کنند نشاید از بهر آنکه
در غایهٔ قوة بود وضعفها را تحمل نبود ومحروری مزاج در زمان کرم ودر کرمسیرها استعمال
کردن بد بود ونوع سیاه وی کشنده بود ودردم بکشد بکرب وقی واسهال ومعالجهٔ وی
بشیر تازه کنند بیابی باجلاب وبزرکترین معالجه وی مثرودیطوس بود یا تریاق طین
مختوم وچون باارد وزیت واب بیامیزند موش وسک وخوک را بکشد وبدل ماذریون
سه وزن ان ایرسا بود ودو دانک وزن ان مقل الیهود بود **ماهستان** سادج هندی
است وکفته شد **مادجوبه** مارکیا خوانند وان ملیون است وکفته شود **ماسقدون**
ماسقودنیز کویند وان دوائی هندی بود وازا ورقی وقضبانی بود مانند شاهسفرم
وروغن ازوی بکیرند مانند یاسمین وطبیعت ان کرم ولطیف باشد وبوی ان به سنبل
ماند **ماشیا** ازا حشیش ارغامونی کویند ودر الف کفته شد وان ماميثا سرخ است
ماش مج خوانند وبشیرازی بنو ماش خوانند وبنو سیاه نیز کویند وجوهر وی
نزدیک بباقلا بود ونفخ وی کمتر وفاضلترین استعمال کردن وی تابستان بود ونیکوترین
آن سبز وبزرک بود وفربه وطبیعت وی سرد است در درجه اول ومعتدل است در رطوبت
وبیوست وچون مقشر کنند وکویند که خشک بود در اول وکیموس وی محمود بود وزود
تر از باقلا بکذرد خاصه مقشر وی ازجهت درد اعضا ضماد کردن نافع بود واکر خواهند
که شکم براند وهیچ نفخ در وی نبود بشیر خسک ابزو روغن بادام شیرین بپزند اما
بدانکه باید که ورم صفرائی نبود در وی واکر تب حاده داشته باشد با بقلة الحمقا وکاهو
واسفاناخ وجو کوفته بپزند واکر خواهند که شکم ببندد همچنان با پوست بپزند در اب
وآب از وی بریزند وبعد ازان باورق حماض بستانی بپزند واب سماق واب انار دانه
وزیت نیز اضافه کنند وبخورند حرارت را ساکن کند وشکم را ببندد واکر زیت نخواهد
روغن بادام ووی عسر فرانافع بود خاصه چون با تب بود وچون بکوبند وباب
مورد بسرشند وضماد کنند براعضای که کوفته شده باشد قوت دهد ووی ملازه را نیکو بود

لیکن مضعف دندان بود و مضرباه و دیر بگذرد و در وی نفخ اندکی بود و در وی جلا بود
و باید که بروغن بادام بزنند و در ضرر باه مصلح وی شیرخشک انز بود و بدل ان با قلا
مقشر است **ماش هندی** قلت است و گفته شد **ماس** بپارسی الماس خوانند وان چهار
نوعست اول هندی بود که لون ان بسفیدی مایل بود و بزرگی ان مقدار باقلایی
بود و مقدار تخم خیار و کنجد باشد و باشد که از باقلا بزرگتر بود لیکن نادر افتد و لون
ان نزدیک لون نوشادر صافی بود و نوع دوم ماقدونی بود و لون ان مانند لون اهن بود
و وی بوزن ثقیلتر بود و انزادر زمین و بلاد سوقه یابند و چهارم قبرسی وان موجود
بود در معادن قبرسیه و بلون نقره بود و طبیعت الماس سرد و خشک بود و گویند که ان گرم
و خشک بود بقوة و گویند که چون در دهان گیرند بقوة دندان بشکند و بغایت محرق و
معفن بود و وی سم قاتل بود و مداواء کسی که خورده باشد فی باب گرم و روغن کردن
بود و بعد از ان شیر تازه اشامیدن و الماس را با سرب یا تیسه توان شکست و چون وی را
بشکنند بیشتر سه سو باشد و اتش بروی کار نکند **مامیران** گویند که ان نوعی از عروق
الصفر است و از وی کمتر بود و ان صینی باشد و خراسانی باشد اما صینی زرد باشد و
خراسانی تیره رنگ که بسبزی زند وان عروقی باریک بود و گره داشته باشد و طبیعت
ان گرم و خشکست در اخر دوم و گویند که در چهارم و گویند که گرم است در اول و خشک
است در دوم سفیدی ناخن و سفیدی چشم را زایل کند و روشنایی بیفزاید و اصل وی
یرقان را نافع بود و مغص را نیز و در وی ادرار بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم باشد
و چون با سرکه سحق کنند و بر کلف طلا کنند زایل کند و گویند که مضر بود بگرده و مصلح
وی عسل بود و بدل وی بوزن وی عروق الصفر و نیم وزن وی مر بود **مارون**
چینی گویند که ان مرماخور است و گفته شود **مامون** حاشا است و گفته شد **ماء**
بپارسی آب خوانند و نیکوترین آن آب چشمه بود که از طرف مشرق اید و بهتر آن
بود که بشتاب بیرون اید بر مقابل شمال و بر سنگ روان بود و جریان وی بر حصاة
بود و براق و صافی بود و سبک وزن و رایحه و طعم بد نداشته باشد و چون افتاب بر
وی تابد زود گرم شود و چون از وی زایل شود زود سرد شود و زود از معده بگذرد
و ثقل طعام از معده سبک گرداند و طبیعت ان سرد و تر باشد و تری ان تا چهارم بود

ومقدار

و مقدار معتدل از وی ان قدر بود که غذا را یاری دهد و باعضا رساند و رطوبات
را نگاه دارد و بدن کسب نضارت و نعومت از وی بکند و ریشها را بد بود و بسیار
خوردن وی رعشه و کزاز و سبات و نسیان اورد و نشاید که تشنگی کشند که شهوة
وقوة را سست گرداند و مجفف جسم و مظلم بصر بود و بقراط گوید که نیکوترین آبها آب
باران بود خاصه که از زمینی نیکو گیرند و قطره وی اندک بود در ماه کانون و وی
شیرین بود و سردی کمتر از آب چشمه باشد و وی سرفه را نیکو باشد خاصه چون با شربه
از جهت سرفه با وی بیزند و اب برف سرد بود بطبع و کسب و اگر باعتدال از وی بیاشامند
مبرد معده و جگر بود و بر هضم قوة دهد اما مضر بود بدنداه و حنجره و سینه و نقرس
و امراض حشاء بارد و عصب و مصلح وی ریاضت و استحمام بود و نشاید که بناشتا اب خورند
که کزاز اورد و نافض و معده ضعیف و بدن ضعیف که گوشت اندک داشته باشد و ناقهان
و صاحب سپرز و یرقان و استسقا و بواسیر را نشاید که اب سرد خورند و بعد از مجامعت
و در حرکات محکم نشاید که خورند که مضعف حرارة عزیزی بود و نشاید که اب سرد خورند مگر
بتشنگی سخت که حادث شود اب خورند که حرارة عزیزی را بنشاند و استسقا آورد
و الا سبب چیزی گرم یا خشک یا شور خورده باشد اگر اندکی باز خورند شاید و اب گرم را
نیکوترین ان اب نیم گرم و شیرین که حرارة وی لذیذ بود و وی گرم بود بالعرض و طبیعت را
براند خاصه چون با نبات یا عسل بود و چون باب سرد ممزوج کنند مصروع را نافع بود
و ورم حلق و ملازه و سینه را سودمند بود و اگر با اب سرد ممزوج نکنند مصروع را مضرة
بود و تشنگی ساکن نکند و اگر بسیار خورند مفسد مزاج بود و مرخی معده و دماغ را از بخار
پر کند و هضم را فاسد کند و بسبب فساد هضم بلون را زرد گرداند و سپرز و جگر را هضم
متورم گرداند و ان مهیج رعاف بود و باید که انرا بگلاب بیامیزند تا مرخی معده نبود
ماء اللحم باید که از گوشتی محمود باشد مانند بره و حولی و جبش و سودمندترین
چیزها بود از جهت ضعف دل و صفت ان بقرع و انبیق و مانند ان عرقی بود در
غایت قوة **ماء الشعیر** بپارسی جو آب گویند و فعل ان مانند کشک الشعیر بود که انرا
شیر جو گویند و ان در باب کاف گفته شد و وی مبرد و مرطب بود و حدة اخلاط را
بکشند و بول براند و تبهاء حاده و اگر بلغمی بود با کرفس و رازیانه نافع بود و وی

جکر کرم را نافع بود وخونی معتدل که صالح بود از وی متولد شود وتشنکی را بنشاند و
زود بکذرد واز معده ومعاء زود بیرون اید واخلاط سوخته با وی مستفرغ شود و
مضر بود باحشاء سرد ومنفخ بود ومعده سرد را بد بود ودفع ضرر وی بکلقند کنند
ماء الجبن بپارسی آب بنیر کویند کلف وجرب را نافع بود وخوردن وطلا کردن
ومسهل صفرا بود ویرقان را سود دهد وبا افتیمون مسهل سوداء سوخته بود و
حرارة جکر بنشاند وحدة صفرا وفاضلترین وقت خوردن وی بهار بود ومقدار شربتی
از وی در هر دو زبسه نوبت یکرطل بغدادی بود ومیانه هر دو نوبت دو ساعة بود
با دانکی نمک هندی ونیکوترین ان بود که از بزی سرخ ازرق چشم کیرند که علف خورده
باشد ونه کسبه خورده باشد واکر احتیاج بود بعلف ارد جو وکاشنی وخیار و راز یانه
بدهند وصنعت وی بستانند شیر تازه دو رطل ودر دیکی کنند واتش اهسته در زیر
آن کنند وچون شیر بجوشد وبسر اید چهل درم سکنجبین قندی ویکدرم سرکه بر آن ریزند
تا ان شیر بریده شود وپنیر جمع شود وبعد از ان ببالایند ولبن از ان بر کرباس
بکیرند ودیکر بار بر سر آتش نهند وکفش را بکیرند وبعد از ان مستعمل کنند ماء الورد
بپارسی کلاب کویند ونیکوترین ان تیز بوی بود که بطعم تلخ بود وطبیعت ان سرد بود در
اول ومعتدل بود در رطوبت وبیوسته ومایل برطوبت بود ومقوی دماغ ومسکن
صداع کرم بود بوییدن وطلا کردن ان وقوة دل ومعده بدهد بوییدن وخوردن
وطلا کردن ولثه را سخت کند ودرد چشم را ساکن کرداند وحرارة ان بنشاند وچون
بیاشامند غشی ونفث الدم را نافع بود وخفقان کرم را ببرد وان مقوی چشم بود و
عطریتی وقبضی که در وی هست وچون بر سر ریزند خمار را تحلیل کند وصداع را ساکن کند
وبسیار از ان بر موی ریختن موی را سفید کرداند وکلاب مقوی معده ومخنش
سینه بود ومصلح وی جلاب نبات بود ماء الکافور نیکوترین ان بود که مانند روغن
بلسان بود وطبیعت ان کرم وخشک است در سیوم ومنفعت وی چنانست زفر بیرون اورد
از دست ومضرة وی انست که محروری مزاج را درد سر اورد ودفع مضرة وی بروغن بنفشه
کنند که با وی خلط کنند وسرد مزاج را وپیران را بد بود ودر زمستان ودر شهرهای
سردسیر موافق بود وماسرجویه ویوحنا ورازی کویند که درخت کافور چون بشکافند

اين

این آب از وی روان شود وکویند که ان کافور بود که با پوست درخت مختلط شده
باشد وچون ببزند وصافی کنند وان اب ذهبی رنک از وی بکیرند وخاصیت وی
انست که چون در طعامی کنند مکس کرد ان نکردد ماء النون اب ماهی نمکسود را
ماء النون کویند وان مری بود در اکثر حالات وکرم وخشک وی کمتر از مری شعیری
بود وچون بدان حقنه کنند درد ورک وعرق النساء وقرحة امعا را نافع بود و
ریشهاء متعفن که در امعا وروده‌ها بود خشک کرداند ومقطع بلغم بود ماء الملح
بپارسی اب نمک کویند دیقوریدوس کوید که قوة وفعل وی مانند نمک بود وقایم مقام
اب دریا بود در منفعت ماء العسل کرم بود وقوة معده را بدهد واشتها را بیاورد
وبول براند ومرضهاء سرد را نافع بود ومسهل طبیعت بود چون خلطی باشد که مستعد
دفع بود وشکم ببندد چون در معده قوة غذا بر بدن بود واکر زن بیاشامد وقراقر
را نزدیک ناف بیدا کند ابستن باشد واکر ابستن نبود مضر بود باصحاب مرار وومه
کرم ومصلح ان ربوب ترش اکر حامض بود وصنعت ان یکجزو عسل ودو جزو اب شیرین
بجوشانند تا ثلثی برود وثلث ان بماند وکیرند وبپالایند واکر خواهند که کرمی
وی زیادت کردد مصطکی وزنجبیل وقرنفل ودار فلفل از هر یکی قدری در صره بسته
با وی بجوشانند ماء الحدید ان دو صنف است وکفته شد وبپارسی اب اهن کویند
وآن ابیست که آهن تافته در ان می اندازند وان منفعت میدهد بر نفث دم
وبعضی کویند که ماء حدیدی آن ابیست که می زاید از معدن حدید وان مسخن است و مجفف هم
ومنفعت میدهد طحال ومعده وطبع را ببندد واعضا را سخت میکند وقوة میدهد
النحاسی وان ابیست که می زاید از معدن مس ومنفعت میدهد در درد دهان
وکوش وطحال ومعده ورطوبات بدن وفساد مزاج واحداث عسر البول میکند
ماء فضی ان ابیست که می زاید از معدن نقره وان مبرد ومجفف است باعتدال ماء الزجاج
بپارسی اب ابکینه کویند وصفت ان چنانست که بکیرند ابکینه شامی وقلیه صغار از ان
هر یکی جزوی وهر دو را بکداز انند در بوته بعد از ان بردارند ورها کنند تا سرد شود
وبردارند انچه بر سر آن آمده باشد وآن چیزیست همچون رغوه وانرا ماء الزجاج کویند
ماء زیبقی ان آبیست که جاری میشود بر معادن زیبق چون بدن را بشویند وجرب

وحکه راسود مند بود **ماء نطرونی** ان ابیست که جاری میشود بر معادن نطرون وان
بوره ارمنی است وان طبع را براند **ماء شبی** وان ابیست که جاری میشود بر زمین شبی
وان زمینی است دران شب باشد و بهترین وی ان باشد که سایغ باشد و قلیل القبض
بود واین اب تداوی میکنند بان از خارج وصلاح نیست اشامیدن ان وان مبرد
و مجفف است و منع اسقاط جنین میکند و نفث دم و ذرب و بواسیر را منفعت میدهد
و احداث قولنج میکند و تخفیف بدن مینماید و تدارک میکند ضرر انرا برطبات و شربتها
شیرین اگر محتاج شوند باشامیدن این اب و باید که چون مضطر شوند باشامیدن ان
بیامیزند بان گلی نیکو و رها کنند تا صافی گردد یا بجوشانند و بیامیزند بان نخود
و بنهند تا صافی شود یا صافی کردانند و بیاشامند حار المزاج با سکنجبین و بارد
المزاج با مثلث **ماء زفتی او کبریتی او نفطی و ماء القار** این ابها چون جاری شود بر این
مواضع و بر اید از نزد این مواضع مسخن و مجفف باشد و منفعت میدهد بهق و
برص و ثالیل و اورام مفاصل و صلابات و جرب و قوبا چون استحمام کنند بان
و منفعت میدهد مر اوجاع عصب بارده و استسقا خواه بنشینند در ان و خواه بیاشامند
وان ردی است مر چشم و احداث حمیات میکند و مصلح ان ربوب فواکه حامضه
است **ماء الزوفا** نافع است مر ضیق النفس و ربو و سعال بلغمی چون فرا گیرند از ان
چهار وقیه بدرهمی روغن بادام شیرین و صنعت ان بگیرند انجیر زرد ده عدد مویز
طایفی منزوع العجم پنج درهم عناب و سبستان از هر یک سی عدد برسیاوشان سه
درهم بیخ مهک خراشیده نیم کوفته هفت درم زوفای خشک پنج درم جو مقشر نیم کوفته
و هفت درم تخم خطمی و تخم خبازی از هر یک دو درم بپزند مجموع در ده رطل اب تا باز ماند
یک رطل و صافی کنند و بردارند **ماء سبل من عبد الله الکرم** ان ابیست که می اید از جوب زر نافع
است مر جوب و سنگ کرده و مثانه را خرد گرداند و براند **ماء الاصول** مفتح سده
کبد و طحال است چون فرا گیرند از ان هر روز سه وقیه با یکمثقال بادام شیرین
و صنعت ان بگیرند پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه از هر یک ده درم مویز طایفی
منزوع العجم تخم کرفس و تخم رازیانه و بیخ اذخر از هر یک سه درم انیسون و مصطکی
و سنبل الطیب و تخم مرماحوز و نانخواه و زیره کرمانی و سعد و مقشر نیم کوفته و قسط

ازهر یکی

از هر یکی دو درم سکبینج و مقل ازرق از هر یک یکدرم و ورق گل سرخ صحیح چهار درم مجموع
را بپزند در چهار رطل اب تا باز یک رطل اید پس صافی کنند و استعمال نمایند **ماء
النقوع** نافع است مر حمیات محرقه و حرارت کبد و اسهال صفرا کند صنعت ان بگیرند
اجاص و عناب از هر یک پنجاه عدد قشمش یا مویز طایفی منقی از دانه بیست درم شاه
تره بیست درم تخم شاهتره و سنامکی و افسنتین رومی از یک پنج درم هلیله زرد پنج
درم هلیله سیاه و کابلی از یک هفت درم و ورق گل سرخ ده درم تمر هندی از استه
بیرون کرده سی درم بریزند بر همه پنج رطل اب و بنهند در افتاب و بیاشامند بعد
از ان سه روز هر روز چهار وقیه با سکنجبین سکری و اگر انکس که سرفه داشته باشد زیاده
کنند در ان سبستان پنجاه عدد و بنفشه خشک پنج درم و عوض سکنجبین شراب خشخاش بکنند
ماء البقول مفتح سده کبد و طحال و معده بود و صنعت ان کاشنی و کشوث و عنب الثعلب
بکوبند بی انکه بزنند بر ان اب و بجوشانند بر آتش اهسته تا مجتمع گردد سبزی ان
بعد از ان صافی نمایند و بیاشامند از ان سی درم با دو وقیه سکنجبین **ماء الزعفران**
از جمله طیبها ست وان عرق گلست که مطیب سازند بمشک و عود و عنبر ان و بهترین
آن انست که بردارند هر یک من عرق گل پنج درم زعفران و سه درم عود هندی نیم کوفته
و دو مثقال مسک و بنهند مجموع ادر قرع و انبیق و مقطر سازند همچنانکه تقطیر میکنند
عرق گل و هر کس که خواهد ماء المسک خالص بیندازند بر عرق گل مسک و عود فقط
ماء القراطی شرابیست که انرا خند یقون گویند و صاحب منهاج گوید که ان ماء
العسل است و گفته شد **ماء الجمه** بپارسی اب کمه خوانند و صاحب جامع گو گوید که
از بازرگانی شنودم که در طرف هند متردد بود و از غیر او از اقلیمها دیگر آن ابیست
خاکستر لون بغایت خوشبوی و چو کهن گردد سیاه شود و مؤلف گوید که آن از شکم
ماهی گیرند که انرا جمه گویند وان در بحر چین و هند بود و گران ماهی را چیزی مثل
جوال دوزی در روی فرو برند در حال درست شود و در اندرون وی کیسه بود مانند
کیسه مراره بر از اب و خواص وی انست که هر عضوی که شکسته گردد مقدار دو مثقال
از ان چون بیاشامند اما باید که نگذارند که بدندان رسد که دندانرا مضر بود در زمان
ان عضو را درست گردانند اما باید که باز جای نشسته باشد و در حال بیاشامند که کسر

آن عضو منجبر شود فتبارک الله احسن الخالقین. ونشان این اب آنست که جون این آب
بخورند درحال آن شخص که استخوان وی شکسته باشد داند که اب رسیده تا موضع شکسته
واین مجربست تا غایتی که اگر پا شکنند پای مرغی یا کوسفندی وقدری ازین اب درحلق
وی ریزند بعد ساعتی که اگر ببر آن شکستی درست کردد بفرمان خدای عز وجل **مابی** عسل
است وکفته شد **مالسوفلن** ان باذر نبویاست وکفته شد **مارماهیج** ماهی درازست
مانند مار وانرا مارماهی کویند **ماطوبیون** ان اسم درخت قنااست وقنه کفته شد
متک اترجست وکفته شد **مثکل** سوسن است وکفته شد **مثنان** درخت کرملانه
است وان نوعی از مازریون است وکرملانه تخم ویست وکفته شد **مثلث** اب انکور
بود که بجوشانند وکف وی بکیرند تا جهار دانک ازوی بسوزد دو دانک ازوی
بماند وبعد ازان فروکیرند واستعمال کنند ومنافع وی نزدیک بمنافع خمر بود وخونی
صالح وروشن ازوی متولد شود وهضم غذا بکند وجون با اب بیامیزند محرور مزاج
را نافع بود **مجج** نوعی از رياحين است وبپارسی انرا خوش نظر کویند وطبیعت ان
سرد وخشکست در دوم وکویند که تراست ووی قابض بود ومنع خون رفتن بکند
وطبیعت را ببندد وجراحتها تر را بصلاح اورد وریشها را خشک کرداند وجون عصاره
وی در کوش جکانند کرم کوش را بکشد وریش انرا خشک کرداند ودرد انرا زایل
کند **مج** ماشراست وکفته شد **محروث** اصل الانجدان است ووی بنوع ومنفعت مانند
حلتیت بود وبهترین ان سفید وسبک بود وطبیعت ان کرم وخشکست وبر هضم یاری
دهد ومعده را پاک کرداند ومعا ومحلل ریاح ونفخ بود ومقدار مستعمل ازوی نیم مثقال
است واسحق کوید که مضر بود بشش ومصلح وی عسل بود **محلب** درختیست مانند درخت
بید وکل وی سفید بود وثمرهٔ انرا حب المحلب کویند وصفت ان کفته شد درجا **محموده**
سقمونیا است وکفته شد **محاجم** اهل اندلس انرا مخلصه کویند وکفته شود **مخلصه**
محاجم کویند وان سه نوعست ومؤلف کوید که یک نوع ازان را بشیرازی کازربسک خوانند
وبپارسی بلبل شامی ویکنوع را کشنیز کوهی کویند ویکنوع را تریاق کوهی کویند وهر سه نوع
تخم ایشان مشابه یکدیکر بود اما در نبات ایشان ودرجای رستن ایشان اندک تفاوتی
بود ونبات کازربسک خشن بود وتخم وی بغایت باشد وکل وی ازرق وان در کوه ودر

سنکستانها

سنکستانها روید ونبات کشنیز کوهی املس بود وبقدر بزرکتر بود وتخم وی هم بزرکتر بود
وتخم وی هم بزرکتر بود وهم تلخ بود ودر مرغزار روید که در دامن کوه باشد وکل وی
بسرخی زند ونوع سیوم در رمل روید ونبات وی کوجکتر بود وکل سفیدی بود که در
وی زردی وسیاهی بود ومؤلف کوید که نیکوترین ان شبانکاره بود که از کوهستان
شبانکاره اورند وخواص وی انست که هر کس را که یکشربت ازوی بیاشامانند کزندگی
مار وعقرب را یا افعی که کزیده باشد جون یکشربت ازوی بیاشامند خلاص یابند از
مضرت سم ان وشربتی ازوی یکدرم بود یا یکمثقال با روغن زیت واین مجربست وبکرات
ازموده اند وامتحان کرده ومخلصه وی را از بهر ان کویند که تریاق همه زهرهاست واز
همه زهرها خلاص دهد شخص را ومؤلف کوید که شخصی در نزول افتاب بحمل سه روز هر
روز یک مثقال مخلصه با شراب بجرع کرد دران سال جند نوبت وی را زهر دادند وبروی
کارکر نشد مثل دو دانک ونیم الماس یکنوبت زهر افعی وجند سمیات دیکر وبروی هیچ
عمل نکرد وجون تفحص کردند در اول سال مخلصه خورده بود جنانجه یاد کرده شد واین
مجربست بتحقیق ومؤلف کوید که حجر التیس که بپارسی پادزهر کویند وان از ایل کوه
شبانکاره خیزد جون حجر التیس بسودن باخر رسد درمیان ان دانه یا قدری جوب باره
باشد یا دانه یا ان جوب مخلصه باشد وبدان دانه پادزهر جمع می شود بمرور روز
کار می بندد وبزرک میکردد وغذا ان کوسفند بغیر از مار نیست ومخلصه وفی الجمله
تریاقیست در وی هست **مخاطه** مخیطا نیز کویند ودبق نیز کویند وسبق کویند
وان سبستان است وکفته شد **مخ** بپارسی مغز کویند ووی لذیذتر ونیکوتر
از دماغ بود وموافق ترین مغزها مغز ساق کوساله وایل بود وبعد ازان کاو وبعد
ازان بز وبس کوسفند وطبیعت ان کرم وتر بود ومسخن وملین وکثیر الغذا بود
وبهترین ان بود که در اخر تابستان باشد ووی محلل وملین صلابات بود وجون
زن بخود برکیرد وفرزجه از مغزهای محمود صلابت رحم را نافع بود واعضا صلب
را نرم کرداند وشقاق دست وپای را نافع بود وملطف معده بود بشهوة ومغثی وجون
بسیار ازان بخورند ومصلح وی ابازیر کرم بود سعتر ونمک وانجدان **مخیض**
بپارسی دوغ کویند ونیکوتران بود که از شیر کاو وجوان کیرند وصفت ان در لبن

حامض گفته شد **مداد** نیکوتران بود که از سیاهی سبک وزن و بغایت سیاه بود و طبیعت
ان همه انواع گرم بود و مجنف الاهندی که بولس وی را از مبردات شمرده و جون ورم
گرم کنند نافع بود **مرجان** در بسد صفت انواع ان گفته شد **مرزنجوش** مرقوس
گویند و بپارسی مرزنگوش گویند و بعربی اذان الفار و گفته شد در الف و طبیخ وی
استسقا را نافع بود و بخدرم از وی شربی بلغمی را سود دارد و عسر البول و مغص را
سود دارد و اسحق گوید که منافع وی در بمثانه بود بل مضر بود و مصلح وی تخم خرفه
بود و بدل ان افسنتین رومی بود و گویند که دو وزن ان مرباخور و گویند بدل ان
ورق یاسمین بود و گویند بدل ان شابابک است و گویند نیم وزن او فلفل است **مران**
مالیا خوانند و ان درختیست باریک و دراز و از جوب وی نیز سازند و در ملک شام
بسیار بود و ورق وی زرد بود و در وی قبضی بود و تجفیفی و عصاره ورق وی
جون بیاشامند یا ورق او را با شراب ضماد کنند گزندگی افعی را نافع بود و بوست درخت
وی جون بسوزانند و با اب جرب مالند قلع کند و نشاره جوب وی کشنده بود جون
بیاشامند **مر** صمغی است که بیونانی سمونا خوانند و وی خالص بود و مغشوش بود
و غش ان ببعضی از یتوعات کنند که او را بارناشی خوانند و فارفایس نیز گویند و آن نوع
کشنده بود و نیکوترین مر ه ان بود که بسرخی مایل بود و خوشبوی و رزین و صافی بود
و بغایت تلخ باشد و طبیعت ان گرم است در سیوم و خشک است در دوم و وی محلل و مفتح
ریاح بود و در وی قبضی و لزاقی بود و ان در داروهاء بزرگ استعمال کنند از بسیاری
منفعت ان و وی منع عفونت کند تا بحدی که میت را نگاه دارد از تغیر و نتن و اثر
ریشهاء بد زایل کند و جون در دهان نگاه دارند بوی دهان را خوش کند و مهاد
بلغمی را نافع بود و اگر با افسنتین یا با ترمس یا با عصاره سذاب حقنه کنند حیض
براند و بچه بیرون اورد بزودی و اگر مقدار باقلائی که ان بوزن دوازده قیراط بود
بیاشامند سرفه مزمن را و عسر النفس و درد پهلو و سینه و اسهال و قرحه امعا را نافع بود
و در شیب زبان نهند و انچه حل شود فرو برند خشونت قصبه شش را لزوم گرداند و
اواز را صافی کند و کم بکشد و اگر با شراب بیامیزند و در شیب بغل بمالند گند بغل را زایل
کند و جون با شراب و زیت مضمضه کنند دندان و لثه را محکم کند و اگر بر ریشهاء سر باشند

نیکو گرداند و جون با افیون و جند بیدستر و مامیثا بیامیزند ریمی که از گوش اید و ورم
او را نافع بود و اگر با لاذن و خمر و روغن مورد بروی مالند از تساقط منع کند و وی منع
ریش جشم و تاریکی و سپیدی او را زایل کند و ابن جزار گوید که جون سحق کنند با اب
مورد بسرشند وزن نخود برگیرد منی که از فرج دمد زایل کند و اگر مر بزیت فلسطینی
بسرشند و مرد طلا کند بر انگشت ابهام بای راست قوت مجامعت تمام بدهد مادام که
بر ابهام وی بود و جون سحق کنند با سرکه نیکو مانند مرهم شود و بر سر طلا کنند درد
سر و صداع عتیق را که سبب ان ندانند زایل کند و رازیانه که درد کرده و مثانه را زایل
کند و نفخ معده و مغص و درد رحم و مفاصل را زایل کند و زهرها را نافع بود و کرمها
را بیرون اورد و محلل اورام بود و ورم سپرز را بغایت نافع بود و جون با شراب بیاشا
مند گزندگی عقرب را و استرخاء معده را سود دهد و مسهل اب زرد بود و اگر وزن نیم
درم با زرده تخم مرغ نیمبرشت بیاشامند منع خون رفتن با فراط بکند و باز بندد
و اگر با سذاب فرزجه سازند و زن از ان نخود برگیرد بچه را بیندازد و اگر با اب
تربزه حل کنند و بر خونی را که در شیب جشم منعقد شده باشد طلا کنند تحلیل دهد
و اگر بر کلف طلا کنند و بدان ادمان کنند زایل کند و اگر در نارنج حل کنند و بر سعفه
طلا کنند و بدان مداومت کنند زایل گرداند و خشک نماید و جون با سرکه در روغن
گل حل کنند و بر ریش شده بمالند و بر حکه و غیر ان طلا کنند ساکن گرداند و با سرکه
در روغن گل و زعفران حل کنند و بر شعیره طلا کنند خشک گرداند و زایل کند و جون
با کندر و زعفران بخور برگیرند ترخر را نافع بود که از رطوبت بود و از رایحه ان
صداع بیدا کند و مسدر و منوم بود و گویند که مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود
و بدل وی بوزن ان صمغ بادام است تلخ است با قصب الذریره و قسط تلخ و فقاح
اذخر **مرداسفرم** اس بریست و بپارسی مورد بری گویند و ان در قوت مانند
بار آورد است و بهترین ان رومیست و طبیعت ان گرم و خشک است در دوم صرع را
نافع بود و مقوی معده و جگر بود و جون نخود برگیرند کرم معقد را بکشد
مریافلن معنی ان دو الف ورقه و صاحب جامع گوید که ان خربق است و گفته
شد و طرفیان او را حد ماذه خوانند **مرانیه** هوم المجوس است و هوم الهرابره خوانند

وکویند که طبیعت ان کرم وخشکست در دوم و در وی تجفیف بغایت بود و بحرسلی کوید که
سنک مثانه را بریزاند و بول براند و صاحب منهاج کوید که نیکوترین ان کاروی بود وابجه
تازه بود طبیعت ان سرد وخشک بود باعتدال وخون را ببندد از جراحتها جون بکوبند
و بران نهند وجون بپزند واب وی را بیاشامند بول را براند وفضول را بکدازاند و معرفة
وی درباب ها کفته شود در هوم المجوس **مرو** انواع است نوع خوشبوی وی
مرباخور خوانند وبشیرازی مرو خوش کویند وکفته شود و نوع دیکر که بوی کمتر بود
انرا اسموسا خوانند وتخم انرا بشیرازی مرو خوش سنک خوانند و نوعی دیکر دارما
مک نیز خوانند وان مرو سفید بود و وی معتدل بود در حرارة و رطوبت و در وی
تفتیح بود وکویند بدرستیکه ان لسان الثور است وکفته شد و یکنوع دیکر خزاما کویند
وکفته شد و یکنوع دیکر اردشیر کویند واردشیران کویند و اردشیر دارو نیز کویند
وانرا بشیرازی مرو تلخ کویند و بلفظی دیکر مرماهان و مماهوس کویند و طبیعت ان
کرم و خشکست در دوم و مجفف و محلل نفخ بود و بلغم را وسده را بکشاید و صداع سرد
ودرد معده را که از بلغم بود سود دهد و اسحق کوید که دارمامرو سفید است وحب
وی هم سفید است و مولف کوید که انواع مرو را هیچ کدام حب نیست الا مرو تلخ که خورد
وحب وی سفید نه واین نوع مشهور بود بمرو سفید پس بدین تقدیر مرو سفید
غیر لسان الثور باشد و نوع دیکر هست انرا میشیهار خوانند وان الحوان است و بپارسی
کاوجشم کویند و درباب میم کفته شود **مرقشیثا** جند نوع بود ذهبی و فضی و نحاسی
وحدیدی و شبهی و هر جنسی را مشابهت بود بکوهری که بوی منسوب است در لون وانرا
حجر النور وحجر روشنائی کویند از بهر روشنایی جشم وطبیعت ان کرم وخشک بود در سیوم
وان مقوی جشم بود و دیقوریدوس کوید که قوة وی سوخته یا ناسوخته مسخن و محلل
بود جشم را جلا کند و منضج اورام جاسیه بود وجون را تینج خلط کنند کوشت زیاده
نخورد در ریشها و رازی کوید که جون از کردن کودک بیاویزند نترسد واکر سحق کنند بسرکه
و بر برص طلا کنند زایل کند وکویند که محلل و ماده را که در جشم بود ببرد و قوة جشم
بدهد واکر با سرکه بر غش طلا کنند سود دهد وجون در مرهمها کنند محلل بود و قاطع
دم بود و بدل ان مغنیسا بود **مرداسنج** مرتک خوانند و بپارسی مرداسنک کویند

ومیونانی

وبیونانی لیدرخورس خوانند و نیکوترین ان اصفهانی بود و براق که بسرخی زند وطبیعت وی
بسردی مایل بود و معسول ان محلل سرد بود و قابض و مجفف وخواص وی انست که جون در
سرکه اندازند ان سرکه شیرین شود واکر در نوره بود بدن را سیاه کرداند و وی مادهٔ مرهمها
بود و بوی بدن را خوش کند خاصه شیب بغل را و کلف را زایل کند واثر سیاهی وخون مرده
واثر ابله را زایل کند و منع عرق بکند و کوشت در ریشها برویاند و معسول وی جشم را جلا دهد
وخوردن وی نشاید از بهر انکه کشنده بود بول را ببندد و نفخ در شکم بید کند و قبض زیاده
بکند و باشد که قولنج اورد و ایلاوس کردد و باشد که اطلاق بول و غایت بکند و خنازیر
اورد و خناق نیز و مداوای وی را بقی کنند یا بابی کرم و بعد از ان بشراب و بزنجبیل مربا
واسفید باج وجون طلا کنند در شیب بغل رد فضلها سوی دل بکند و اولی ان بود بار و غن
کل بیامیزند و رازی کوید که کسی که ان خورده باشد معالجهٔ وی را بقی کنند یا باب که در وی
شبث وانجیر پخته باشد و بعد از ان مقدار سه درم مربا باب نیم کرم بیاشامند ولحوم
الخرفان وسرکه خمر سیاه از عقب بدهند **مری** بپارسی آبکامه بخاری خوانند وآب
کامه رقیق کویند وصنعت ان بکیرند بوده که بعربی فودنج کویند وارد کندم نیکو خوب
از هر یکی سی رطل ارد بسرشند بی خمیر و نمک و بنان بزنند و بنهند تا خشک شود وخورد
بکوبند و بوده نیز بکوبند نرم و با بیست رطل نمک در ظرفی سبز بسرشند و نیم من راز یانج
وجهار یکی شونیز دران بریزند و در افتاب نهند مدتی جهل روز در کرما کرم تابستان
وهر روز سه بار بسرشند بامداد و نیم روز و شبانکاه واب بران می افشانند جون
سیاه می شود در برنیه میکنند و همجندان اب بر سران می ریزند و در هفته میکذارند و بامدادها
بکفجه ی جنبانند جون جوش براورد بکذارند تا ساکن شود و صافی کردانند و ثفل در میان
ان و بوده می ریزند و یکهفته دیکر در افتاب نهند واب مثل ان در سر ان کنند و بکفجه
ی جنبانند و دیکر بار صافی میکنند و با فتاب می نهند و ثفل دیکر بار در میان ثفلها
میکنند تا دو سه نوبت باین طریق صافی کنند و با فتاب ی نهند و همه درهم می کنند
واز برای شوری عناب یک کیله دران بریزند و بعضی عسل یا دوشاب دران حل کنند
تا خوش طعم باشد وانجنان کنند که دوشاب بجوشانند یا سیاه کردد و در هر رطلی ازان
ده مری داخل کنند و بجوشانند و قدری از زعفران و دارجینی و بعضی افاویه کرم

خوشبوی دران ریزند واستعمال نمایند وانجه ازجو سازند کرم وخشک بود در دوم
اخلاط غلیظ را بزداید ونشف بلغم بکند وپاک کرداند وبوی دهانرا خوش کند وریشها
عفن را نافع بود ودرد ورک وعرق النسا را ورطوبت معده را عظیم مفید بود ودرحقنهاء قولنج
مستعمل کنند که مناسب بود وکزندکی سک دیوانه را نافع بود ورازی کوید که وی عمل نمک کند
الا انکه وی الطف واقوی بود وشکم را براند وقطع لوزجان کند وملطف اغذیه غلیظ بود
ومعطش ومسخن معده وجکر ومجفف ان بود وجون ناشتا اندکی از وی بیاشامند کرمها
رابکشد واکر درجشم کسی کشند که ویرا بنیاد ابله کرده باشد هیچ برجشم وی نیاید واکر
برامده باشد بکدازاند وجون بدان غرغره کنند جذب بلغم بسیار بکند از دماغ وحنک
وورم نغانغ را پاک کرداند جون منفجر شده باشد ودرد کلو که از بلغم بود نافع بود
مرمر نوعی از رخام است ونیکوترین ان بود که از معدن جزع آورند وبیونانی
انرا اسطریس کویند وبعضی کویند که اسطرطیس جزعست ولوقوطوس کویند که سطرنطیس
جون بسوزانند وبا نمک اندرانی سحق کنند نیکو دندان ولثه را بدان بمالند سودمند بود
ولثه را محکم کرداند وسوختکی اتش را سود دهد جون بکوبند وسحق کنند وبرموضع
سوختکی افشانند ودیسقوریدوس کوید که جون بسوزانند وباراتینج ورغفت
بیامیزند ورمها صلب را بکدازاند وجون در موم روغن کنند درد معده را ساکن کند
مراره بپارسی انرا زهره کویند سالم ترین زهرها مرغان زهره مرغ ودراج وکبک بود
اما مراره جوارح بغایة قوة ولذاع بود خاصه کبار ایشان واختیار ان بود که لون
وی زردی طبیعی داشته باشد اکر زنکاری ولاجوردی بود بد باشد وطبیعت ان کرم
باشد وخشک در جهارم وجون با نطرون فیمولیا بیامیزند جرب ریش شده را سود دهد
وزهرها مجموع تاریکی جشم را نافع بود خاصه مراره جوارح خصوص خشک کرده وابتداء
نزول اب را مفید بود ومجموع مراره طبع را براند واسحق کوید که بقوة زهرها جهار
پایان زهر شیر بود وباز کفتار پس کاو پس کرک پس خرس پس بز پس اهو پس میش
وهر یکی بجای خود کفته شود مرارة الظبا سودمندترین زهرها ازجهت جشم
زهره اهو بود مرارة حمار الوحش زهره خرکور ازجهت داء الثعلب ودوالی را سودمند
بود مالیدن وبرانثیین طلا کردن مرارة الدب زهره خرس تشنج وکزاز که از

جراحت

جراحت عصب باشد نافع بود وشریف کوید که زهره وی راجون باعسل وفلفل بکدازانند
وبفرطشه طلا کنند زایل کند وموی برویاند خاصه جون پنج شش نوبت مکرر کنند
واکر با سکنجبین بجوشانند وبیاشامند درد جکر را نافع بود ودیسقوریدوس کوید که
زهره خرس در منفعت نزدیک بزهره کاو بود وجون لعوق کنند صرع را نافع بود ودر
خواص ابن زهر اکوید که جون درجشم کشند باعسل واب رازیانه جشم را روشن کند
مرارة البقر زهره کاو بری بود وان درمرهمها کنند ازجهت منع جراحتها ودردها
سخت وبا نطرون وقیموليا جون سر را بدان بشویند حرارة را نافع بود وجون باعسل بدان
تحنک کنند خناق را نافع بود ومفتح افواه بواسیر بود وتریاق کزندکیها بود ومقدار
ماخوذ از وی تا دانکی بود ودرد کوش را که از سردی بود جون باروغن کاو در کوش جکانند
نافع بود وجون باعسل بیامیزند ریشها بد را ودرد فرج وذکر وپوست خصیه را نافع بود
ووی مضر بود بجکر ومصلح وی کثیرا بود باعسل مرارة التیس نیکوترین وی زهره
دکه جوان بود که بشیرازی انرا دبرن کویند وهنوز کشن نکرده باشد وطبیعت ان کرم وخشک
است دوالی وداء الفیل را نافع بود ودا انهاترکه در کوش بود وزهره بز کوهی تریاق کزندکی
بود ومقدار ماخوذ از وی تا دو دانک بود ومضر بود بکرده وزهره ومصلح وی انیسون بود
وعسل مرارة الخنزیر زهره خوک ریش کوش را نافع بود وجون طلا کنند باعسل وفلفل بر
سر کل موی برویاند ومجربست مرارة الکلب الماء زهره سک ابی کویند که ادمی جون مقدار
عدسی بخورد بعد از یک هفته بکشد ومداوای وی بروغن کاو وجنطیانا رومی ودارجینی
وپنیر مایه خرکوش کنند وبروغنهاء خوشبوی تمریخ کنند وتدبیرها لطیف مرارة الضبع
زهره کفتار نیکوترین ان بود که از کفتار بزرک کیرند وان کرم وخشک بود ومسهل بلغمی
بود که در سر بود ومقدار مستعمل از وی دانکی ونیم بود ومضر بود بزهره واسحق کوید
مصلح وی عسل بود وصبر مرارة الاسد زهره شیر نیکوترین ان بود که از شیر جون کیرند و
ان کرم وخشک بود تاریکی جشم را نافع بود وابتداء نزول اب وانتشار خاصه زهره کبک
که ان بهترین زهرها در بین رحمت مرارة الشبوط ان ماهی است که در دجله بغداد بود
وانرا بیونانی فلونونوس خوانند وزهره وی تاریکی جشم وابتداء نزول اب وانتشار
را سودمند بود وکویند که جون بکیرند از وی مقدار دانکی ونیم معده را پاک کرداند وقی

دل بدهد و کویند که خوردن آن مضر بود بزهره و مصلح وی کثیرا بود مرارة الکرکي
زهره کلنک کرم ولطیف بود جون باب مرزنکوش سعوط کنند لقوه را نافع بود مرارة
الکبس زهره کبش که بشیرازی غوج خوانند اثر ریشها که در جشم بود زایل کند و درد
کوشی که از سردی بود جون با قدری عسل در کوش جکانند نافع بود مرارة القنفد زهره خارپشت
که بپارسی جکاسه خوانند اثر ریشها که در جشم بود زایل کند ومجذوم را نافع بود جون
بیاشامند مرارة الارنب زهره خرکوش است جون با ردحواری وکندر وسذاب بیامیزند و
در میان شراب بیاشامند بخواب برود وهمیشه واکر خواهند که از ان خلاص یابند سرکه پاره
بوی دهند وبدل وی زهره تیس بود مرارة النمر والافعی والارنب البحری یعنی زهره پلنک
ومار افعی وخرکوش دریایی کرم وکشنده باشد وکسی که ان خورده باشد تلخی دهان عارض شود
وزردی جشم وزود باشد که بکشد واکر باقی بماند بیشتر از جهار ساعت نشان خلاص
یابد ومداوای ان بشیر تازه ومعجون طین مختوم وتریاق فاروق ورب به وسیب وشیر
تخم توری وجواب کنند واکر غشی متواتر بود ماء اللحم فراریج دهند وشراب با اندکی
مسک ودواء المسک نیز مناسب باشد مرارة الرخمة زهره رخمه بپارسی مردارخور کویند
وبشیرازی خردو وبعضی دیکو یرامو شکیر کویند وان سودمند بود بازیت از جهت کرانی
کوش وجون با روغن بنفشه در کوش بخالف جکانند در شقیقه را مفید بود وباب
سرد جون در جشم کشند سفیدی جشم را زایل کند وابن طریف کوید که جون زهرهٔ وی
خشک کرده در ظرفی ابکینه در سایه ودر جشم ملسوغ کشند در جانب کزیده سود دهد
واکرچه افعی کزیده بود ودیکر کوید که جنین است وبعضی کویند که مجرب بود از جهت
سم کزدم ومار وزنبور وبدان نافع بود وصاحب منهاج کوید که ظن من انست که لطوخ
کنند مرار نوعی از شکاعی است وان بادآورد است وکفته شد مرطیس سنکیست
مانند لاجورد جون بخایند بوی خمر دهد ودر وی خشونة صخری بود وبلون لاجورد
بود وکویند که جون سحق کنند بوی خمر دهد مرد قوش مرزنجوش است وکفته شد
مرنج جوز هندیست وان حبی است هندی مانند دوقو وکفته شد مرماهان
ومرماهوس نیز کویند وآن نوعیست از مرو شیرازیان انزامرو تلخ خوانند ودر مرو
کفته شد مرماخور نوعی از مرو بود وبپارسی مرو خوش خوانند ونیکوترین ان بستانی بود

مرعزی جامه مرعزی باشد وجامه مرعز کرم وتر بود وحرارة ان کمتر از صوف بود
وملایم طبع انسان بود وبدن را نیکو دارد از برمی بسیار که در ویست مریق عصفر است
یعنی خسک وکفته شد مرقد جوز ماثل است وکفته شد وبشیرازی انرا شوره کویند وافیون
را نیز مرقد کویند مرار الصحرا ومرار الصحری نیز کویند وان حنظل است وکفته شد مروریه
تعصید است وان نوعی از هندبا بریست یعنی کاشنی صحرایی وبغایة بود ورازی کوید که
مروریه صنفی از کاهو تلخ است وکویند نوعی از کاشنی بریست که شیر از وی روانه بود
مزر قومی خوانند وان نبیذی است که از کندم وجو وکاورس وغیر ان کیرند وترکان
انرا بوزه کویند واکسمه وخوش مزه کویند وان مست کنند بود وبیشتر ترکان خورند
مزمار الراعي زمارة الراعي خوانند وکویند عصی الراعی است وکفته شد مزنج درخت
بادام تلخ است ودر صفت لوز مر کفته شد منفعت آن مسک بپارسی مشک کویند ونیکو
ترین ان تبتی است وکویند جینی است بعد از ان خرخیری بس هندی وابن واقد نقل
از مسعودی کند در کتاب مروج الذهب ومعادن الجوهر اورده است که فضیلت مشک
تبتی بر صینی بر دو وجه است یکی انکه آهوی تبت بر سنبل وبهمنین جرا کند واهوی ماه
جین بر حشایش دیکر دوم انکه اهل تبت اصلا از نافه مشک را بیرون نیاورند وهمجنان
رها کنند واهل جین از نافه بیرون اورند وغش بجای وی کنند مثل خون وغیر
ان از نوعهایی که غش توان کردن ونیز جینی راه دورست ودر دریا کذشتن وبسبب نم
واختلاف هواء بوی ان وقوه ان ضعیف کردد ونیکوترین مشک ان بود که لون وی زرد رنک
بود ورایحهٔ وی تفاحی بود واز اهوئی کیرند که جوان بود وبعد از غایت نضج بود جون
از وی بکیرند وفرق میان این اهو که نافه دارد واهویان دیکر در لون وشکل وشاخ وصورة
هیچ نیست الا بغیر از یک جیز این اهو را دو دندان بیش بود بشکل دندان فیل وخوک مانند
یک وجب زیادة وکمتر بود وکویند که جون قوم انجا بشکار روند اکر بتیر زنند نافهٔ وی
ببوید وخون که در نافه بود خام بود وبخته رسیده نباشد وبوی وی سهوکیتی
داشته باشد جند زمان رها کنند تا بوی سهوکت از وی زایل شود واز مادهٔ هوا
مستحیل بمشک کردد واین دلیلست که میوه بر درخت جون نارسیده باشد ونتوان خورد
وجون از درخت فرو کیرند وجند روز رها کنند رسیده کردد وتوان خورد وفی الجمله

ر
نبیذی

نیکو ترین مشک ان بود در وعای خود نضج یافته باشد و در سرهٔ خود مستحکم شده باشد
و از حیوانی بود که مستحکم المواد بود و طبیعت مشک گرم و خشک بود در دوم و کویند
در سیوم و قلیمان کوید که مشک گرمست در دوم و خشکست در سیوم و ابن ماسویه کوید
که عرق را خوش بو کند و قوة دل بدهد و شجاعت را زیادت کند و مرهٔ سوداء زیادت
کند و جون با ادویه بود که مصلح وی بود دران زحمت مسخن اعضاء خارجی بود جون
بروی نهند و اعضاء باطنی بیاشامند و جماعتی از اطباء فارس و اهواز ذکر آن کرده اند
که دروی رطوبتی هست و بدان سبب است که باه را قوة و یاری دهد و اگر قدری ازان با روغن
خیری بگذارانند و بر سر قضیب و سوراخ ان طلا کنند یاری دهد در مجامعت بسیار کرده
و سرعت انزال و رازی کوید که جون طبیخ حل کنند و بیاشامند ذهن را تیز کند و سودمند
بود از جهت علتهای سرد را که در سر باشد و غشی و سعوط قوة را نیکو بود و طبری کوید که
ملطف و مقوی اعضا بود بسبب بوی خوش و جون بدان سعوط کنند مقدار نیم درم عدس
از وی با مجمدان زعفران صداعی که از سردی بود زایل کند و قوة دماغ بدهد و حکیم کوید
که در دارو بها جشم کنند قوة جشم بدهد و سفیدی که رقیق بود زایل کند منع رطوبت
بکند و اسحق کوید که مرطوبی مزاج را و بیرانرا موافق بود و نافع باشد خاصه در زمانی که
هوا سرد باشد از جهت دردسرهای جوانان و صداع و محروری مزاج را بد بود
خاصه در زمان گرم و گرمسیرها فی الجمله سودمند بود از جهت مجموع علتهاء سرد که
در سر باشد و سده را بگشاید و نافع بود از جهت ریاح که عارض شود در جشم و جمله
جسد و شکم را ببندد و زردی روی را زایل کند و عمل سموم را باطل کند و خفقانرا
نیکو بود و شیخ الرئیس کوید که وی اجل تریاق هلاهل بود و قرون السنبل و مفرح بود
و توحش را سودمند بود و تعدیل گرمی وی بکافور کنند و ازان خشکی بروغن بنفشه
و روغن کل کنند و کویند که جون بدان سعوط کنند مفلوج را و اصحاب سکته که از سرما
بود نافع بود و دماغ را پاک کرداند باد و یه که بدان سعوط کنند و جون در روغنهای که
مسخن بود حل کنند و بر قفا و پشت بمالند خدر و فالج را سودمند بود و اگر بدان مداومت
کنند اقلاع را زایل کند و ابن رضوان کوید که اگر بر بواسیر ظاهر طلا کنند نافع بود و ابن رشید
کوید که ریاحی غلیظ که متولد شود در امعاء نافع بود جون بیاشامند و صاحب منهاج کوید که

مقدار ماخوذ از وی قیراطی بود و شراب وی مضر بود بدماغ گرم و مصلح وی کافور بود
و کویند بدل وی جند بیدا ستر است در درد اعصاب و در همه فعلها بدل وی مرزنجوش
است و در فعلها مسکن دل باشد **مسواک الراعی** کویند که زو فرا است و کویند که بتحقیق
شیطرج است و گفته شد **مسمقوره** و مسمقار و مستمقران اسمهای بربری است و آن
زراوند طویل است و گفته شد **مسک الجن** بزبان اندلسی جعده کوجل است که بدین
اسم خوانند و بپارسی ادبر خوانند و سواصرا را نیز مسک الجن خوانند و گفته شد **مسواک
القرود** اشنه است و گفته شد **مسواک العباس** کویند که رعی الابل است و گفته شد
و نوارس را نیز بدین اسم خوانند و گفته شود **مسطار** شراب بدرا کویند که افسرده
و زود مست کنند بود **مستعجل** بوزیدان است و گفته شد **مسحقونیا** مسحوقینا بود
و مسحوقونیا نیز کویند و ان زبد القواریر است و بپارسی از کف آبکینه کویند و ماء الزجاج
کویند و ان آبی بود که بر روی ابکینه مانند کفی پیدا کردد و بعضی کویند که آن آبخرهای
سبز است هنکام ساختن و بعضی کویند که ان ریمه ابکینه است و ابجه محقق است کف
ابکینه است بغایت حاد و حار بود و سفیدی جشم را زایل کند و مجفف رطوبت بود و
حکه و جرب را نافع بود جون بر اعضاء طلا کنند و بدل آن ابکینه سفید است و کلیه
کازران **مسقاطون** ان عود هندیست و گفته شد **مسن** سنک کارد کویند و ان
سنکیست الوان که کارد و شمشیر و غیران بدان تیز کنند اگر حکاکه آن بر پستان ابکار
و خصیهٔ کودکان بمالند بکذارد که بزرگ کردد و اگر برداء الثعلب هم لطوخ کنند هم
موی برویاند و اگر با سرکه بیاشامند ورم سپرز را بکدازاند و صرع را نافع بود اما
مس زیتی جون شکسته کنند پس کنند بر اتش و سحق کنند و با سرکه و نطرون بر حکه
و قوبا و خنازیر و سرطان و اکله بمالند نافع بود و جون تنها سحق کنند و در جشم کشند
سفیدی جشم را زایل کند و از بهر اینست که شیافی که از جهت جشم سازند بروی بسایند
و اگر وی را بسوزانند و سحق کنند و بر سوختگی اتش باشند سودمند بود **مشمش**
بپارسی زردالو کویند و قیصی خوانند و بیونانی ارمینافن و نیکوترین ان ارمنی
بود و طبیعت ان سرد و تر بود در دوم و دیقوریدوس کوید که خوش طعم تر از
شفتالو بود و معده نیکوتر از وی بود و خوری کوید که مسهل صفراء بود و مولد

خلط غلیظ بود وخشک کرده وی جون بجوشانند ونقیع ان بیاشامند مسکن تشنگی بود
ومبرد معده وتبهاء حاده را نافع بود واگر در معده طعامی بود فاسد کند وبگذرد واولی
ان بود اگر در معده بقیتی از طعامی بود بخورند وازپس ان سکنجبین بخورند وگویند که نیم
درم مصطکی ونیم درم انیسون با شراب میبه ممسک خورند واگر مغز استخوان وی بخورند
غثیان وغش آورد ومداوای وی بقی کنند پس برجوب فواکه ترش مانند غوره وانرنج
ولیمو وروغن استخوان آن بواسیر را نافع بود **مشک هندی** سعد هندی است وگفته
شد **مشط الراعی** دیبساقوس است وگفته شد وبپارسی طوسک گویند **مشکطرامشیع**
ومشکطرامشیر نیز گویند وآن فودنج بریست وبشیرازی انارنگ گویند وازخواص
وی انست که جون گوسفندان بوی جرا کنند بعوض شیر خون از پستان وی بیاید وطبیعت
ان گرم وخشک بود تا سیوم وگویند خشکی وی در جهارم است رطوبات لزج از سینه
وشش بیرون آورد وشراب وی عظیم سودمند باشد غشی وکرب را نافع بود ووی
حیض را وبول را براند ودم نفاس براند واسقاط اجنه ومشیمه بکند وسنگ
گرده بریزاند ومقدار ماخوذ از وی یکمثقال بود ووی از غایت ادرار که در وی هست
بعوض بول خون براند ومصلح ان رب مورد بود یا بلوط وازجهت درد رحم نافع بود
وجالینوس گوید جون دانگی از وی سحق کنند وباروغن بلسان سرشند وازان بفرزجه
برخود برگیرند درد رازایل کند واسحق گوید که قولنج را نافع بود وجون دانگی سقمونیا
ودانگی از وی سحق کنند ویکدرم کثیرا باده درم خمیر بنفشه سرشند وباب گرم بیاشامند
وارماسوس گوید که کسی را که شهوتش منقطع شده باشد در هر سه روز یکروز نیم درم از
وی سحق کرده باسه درم تخم خربزه وده درم مسکه میش وبیست درم عسل بخورند شهوت
وی زیاده گردد وجون بخورند وبخور کنند بچه بیندازد ووی مضر بود بسفل وگویند
که اصلاح وی بسرکه خمری کنند وگویند که بدل وی قردمانا است وجالینوس گوید که
بدل آن اکلیل الملک است وگویند بدل آن شقایق است **مصطکی** بپارسی کندر رومی
وگویند وبسریانی وبرومی مطیخی وبیونانی منجینوس وانرا علک رومی گویند وکیه خوانند
وان صمغی است سفید وسیاه بود معروف بر بنطی بود وبجفیف در وی سخت تر از تجفیف
مصطکی سفید است وقوت قبض در وی کمتر بود ووی لطیفتر وسودمندتر از کندر بود

وگوید

وگویند که حدت وی کمتر از مجموع صمغها بود وطبیعت ان گرم وخشک در دوم بود و
گویند که تر است وقبض در اجزاء وی یکسان بود یعنی در عروق وورق وقضبان
واغصان واطراف وثمران وعصاره ورق آن وقشور بیخ ان قایم اقاقیا وعصاره
لحیة التیس بود از جهت قرحه امعاء واستطلاق بطن ونفث دم وزنانی که خون از
رحم ایشان گشوده بود ورحم ومقعد که بیرون آید ودیقوریدوس گوید که قوت
مجموع درخت وی قابض بود وقوت ثمره وی وورق وی وقشر وبیخ وی مساوی
بود واگر طبیخ ورق وی بر ریشهای کهن واستخوان شکسته وبر اعضاء مسترخی
ریزند نافع بود وقطع سیلان رطوبات مزمن از رحم بکند وبول براند وجون
بدان مضمضه کنند دندان متحرک را محکم گرداند وجرب را نافع بود تا بحدی که جرب
مواشی وسگ را واگر از شاخهاء وی مسواک سازند دندان را جلا دهد وجالینوس
گوید که مرکب بود از قوی متضاده یعنی از قوت قبض وتسخین وقوت تلیین وبدین
سبب است که اورام معده ومقعد وامعا وجگر را نافع بود وخاییدن وی را بلغم
از سر بکشد نفث دم ومقوی معده بود ومقعد وامعا بود وجگر را نافع بود
وبوی دهان را خوش کند وبن دندان را محکم گرداند ومسخن معده وجگر بود ومحلل
رطوبات معده ومسکن مغص که از رطوبات باشد وجون باروغن زنبق سعوط کنند
صداع سرد را نافع بود وجون در ضمادات کنند درد امعا را نافع بود وجون باآب
سرد بیاشامند رطوبات معده را دفع کند واشتها بیاورد وبلغم را بگدازد وورم
جگر ونزف دم را نافع بود وگویند که مضر بود بمثانه وصاحب تقویم گوید که
بسیار از وی مستعمل کردن شش را بد بود ومصلح ان صمغ اعرابیست وقند بود
وبدل ان یکوزن ان ونیم وزن ان صمغ البطم است وگویند که لبان که کندر رومی
گویند بود **مصغ** ثمره عوسج است وگفته شد قابض بود وشکم را ببندد واگر
زیادت خورند قولنج آورد سخت **مصل** معروف است طبع ان سرد وخشک است
در دوم وابن ماسویه گوید که سوداوی مزاج را بد بود ومضر بود بمعده وسفل
وکیموس بد بدید آورد واگر باگوشت فربه بزنند وبخورند ضرر ان کمتر شود
مصباح الروم کهربا است وگفته شد **مطبوخ** عقید العنب میفختج خوانند

بوزن آن م

وکفته شود **مطجنا** لعوق مطجینا خوانند وان لعوق لوزاست ودر مرکبات کفته
شود **مطنجن** بپارسی متنجنه کویند نیکوترین ان بود که فربه ورسیده باشد
وان خشکتر از بخته بود وانچه بسرکه وکرویا بود کرم وخشک و وی ملطف بلغم بود
ومنشف رطوبات معده بود وانچه بازیره بود دشوار هضم وتشنکی اورد واکر باسرکه
بجوشانند بعد ازان بریان کنند تشنکی نیاورد وانچه بی سرکه باب بجوشانند بعد
ازان مطجنه کنند ومری ودارچینی بران کنند تشنکی اورد **مظ** جلنار است وکفته
شد **معشوق** از احجار از اجمست خوانند وکفته شد واز نباتات ماهودانه وان نیز
کفته شد **معقار** صمغ اجاص است وکفته شد وبشیرازی ازد وخلو کویند **معد**
خصی الثعلب است وکفته شد **معین** مازریون است وکفته شد **معاء**
بپارسی روده کویند نیکوترین روده ان بود که از حولی کوسفند کیرند وطبیعت ان
سرد وخشک بود وعصبی ومصلح بود کسی راکه غذای وی دخانی بود وی دوالی را در ساقین
احداث کند از بهر انکه خونی بد از وی متولد شود ومیل بسردی داشته باشد وباید که
باک بشویند وباسکباج وابازیر بپزند **معده** همچون معا بود و وی صالحتر از معاء
بود وآن سرد وخشک بود **مغاث** بهترین ان بغدادی بود سفید که میل بزردی
داشته باشد وطبیعت ان کرم وتر بود در دوم وکویند که خشک بود ومقوی اعضای بود
وسمین وضماد کردن بر شکستکی والم ونقرس وکوفت وصلابت مفاصل را وتشنج را
نافع بود وملین صلابت باشد وتشش وباه را برانکیزاند خاصه تخم وی ومقدار ماخوذ
از وی یکدرم بود وکویند که ان مضر بود بمثانه ومصلح وی عسل بود ودر ضمادات بدل
وی قلت کنند **منغره ومغره** ومغروه هرسه یا فتیم وان نوعی از طین سرخ رنکست
وبیونانی میلطوس کویند وطفقور کویند وبشیرازی کل سرخ کویند و بخارا دن مستعمل کنند
ونیکوترین ان بود که سرخ وروشن بود نه تاریک وکویند که نیکوترین وی مصری
بود وشیخ الرئیس کوید که سرد بود در اول وخشک بود در دوم وفولس کوید که
در قبض وتحلیل نیکوتر از کل مختوم بود جراحتها را باصلاح اورد وکرم باشد
وچون در سرکه حل کنند وبر حمره وبجموع وریشهای کرم را طلا کنند نافع بود خواه
ریش شده باشد وخواه نشده واکر بر سوختکی اتش طلا کنند دفع ماده بکند وورم را

بکدازاند

بکدازاند وریش خشک کرداند وچون سحق کنند وباتخم مرغ نیمبرشت بیاشامند
خون را ببندد واکر باآب لسان الحمل بود قرحه امعا را ومثانه را سودمند بود و
طبیعت را ببندد ودرد جکر را نافع بود واکر باب لسان الحمل حقنه کنند قطع افراط
خون بکند زنان را واکر همچنین حقنه کنند قرحه امعا را وخونی که از معاء سفلی روانه
بود قطع کند **معمومه** بپارسی قلیه بادنجان کویند معتدل است در حرارت ومایل بخشکی
وصالح در معده بلغمی بود وبلغم را قطع کنند امادر دماغ وعصب وسینه وروده‌ها
مضرت رساند وخون سودائی تولد کند ودماغ را ببخارات تیز کرداند ومصلح
ان مهلبیه است صنعت ان بکیرند کوشت لطیف وتنک نمایند وبادنجان را پوست
باز کنند وباره باره کنند وباره تنک کرده در دیک کنند وبیفشانند بران ابازیر
وکوشت وبادنجان بر روی ان بکنند وبریان کنند نیکو تا خوب بخته شود بعد
ازان سرکه وابکامه دران ریزند ومی بزند وچون بخته شود اندکی زعفران کداخته
در قدری مرق ان دران ریزند بعد ازان بپوشانند انرا بر کرده یاسمین تا ان
مهر اکردد بعد ازان بردارند **مغنیسا** صاحب منهاج کوید که ان مانند مرقشیثا
بود ونیکوتر وکویند که ان کلیست سیاه رنک که از کوه کاشان می اورند ومؤلف
کوید که انچه محقق است سنکیست الوان بغایت سست واکثر ان سیاه رنک بود
بسرخی مایل ونقطهای سفید بران باشد وابکینه کران انرا استعمال کنند وانرا
سنک معنی خوانند وسنک برکان خوانند ودر ولایت شیراز در قریه فاروق دیهی
است که انرا برکان خوانند وازان دیه خیزد وانرا سنک برکان از بهر این کویند
قابض ومبرد ومجفف بود ومقدار ماخوذ از وی نیم درم بود ومضر بود بدل وکویند
که مصلح ان عسل است وبدل ان قشیثا است **مغناطیس** بپارسی سنک اهن ربا کویند
وحجر طیس کویند ودر باب حا کفته شد **مغاث هندی** ان کلز است وکفته شد **مغد**
بریست وکویند که ان بادنجان است وکویند که ان نوعی از کماة کوجکست لیکن قول
اول ودوم صحیح است وصاحب منهاج کوید که بادنجان است وکفته شد ولفاح بری
را مغد کویند وهم کفته شد **مغرود** نوعی از کماة کوجکست وبد بود خوردن وی
مفرح چون مفرح مطلق کویند لسان الثور است وکفته شد **مفرح قلب المحزون**

ترنجان است و با در بخبویه نیز کویند وکفته شد و بپارسی بالنکو خوانند **مقل** ان صمغی
است که انرا کور الخوانند ومعروف بود بمقل ازرق و بمقل مکی و بمقل الیهود وان عربی بود
و صقلبی بود و مقل غیر مکی که ان ثمر دوم است وکفته شد و نیکوترین وی ان بود که صافی
باشد بلون امرسیتم ازرقی بود که بسرخی مایل بود و زود حل شود و هیچ جرکی و جوبی
در وی نبود و جون بخور کنند خوشبوی بود مانند اظفار الطیب و رایحه غار کند و این
مولف کوید که بهترین مقل ان بود که تلخ باشد و صافی و در وی لزوجتی بود و
زود شکسته کردد و خوشبوی بود و طبیعت ان کرم بود در سیوم و کویند که در اخر درجهٔ
اول و خشک بود در سیوم و کویند که سرد بود و کویند که تر بود و رازی کوید که کرم و
تر بود در دوم طاعون را نافع بود و دیقوریدوس کوید که جون باب دهان روزه
دار ترکنند و حل کنند تا جون مرهم شود و بر ورم خنازیر نهند نافع بود و زن جون
بخود بر کیرد و بخور کند انضمام رحم بکشاید و بچه بیرون اورد هر رطوبتی که باشد
پاک کرداند جون بیاشامند سنک کرده و مثانه بریزاند و بول و حیض براند و اکر
در مسهلات منع سحج کند و اکر بیاشامند کزندکی جانور را نرا و سرفهٔ کهن را نافع بود
و قوت مجامعت بدهد و فربهی اورد و مفتح سده و کرده و مثانه بود و مسهل بلغم و سودا
بود مقدار انچه از وی تناول کنند یک درم باشد و وی خنازیر را نافع باشد و زایل
کند و جون با سرکه بر سعفه طلا کنند نافع بود و فسخ عضله و صلابات اعصاب
را و تقعد ان و کزاز و درد پهلو و ریاح را نافع بود و جون بیاشامند و بخور کنند
و بخود بر کیرند بواسیر را نافع بود و خون را ببندد و محلل اورام اسفل و انثیین
و عرق النساء و نقرس را نافع بود و اسحق کوید که مضر بود بجکر و مصلح ان زعفران
است و کویند که مضر است بشش و مصلح وی کثیرا است و بدل ان بوزن ان صمغ
البطم است و نیم وزن ان کندر دریائی **مقل مکی** ثمر دوم است و صاحب
منهاج کوید ثمر درخت دوم مقل هش خوانند جون تر بود و انچه بخته بود خارج
ان در مکه خورند و لزید بود و در اندلس نارسیده خورند وان عفوصتی تمام داشته
باشد و ابی اندک و بغایت خشن بود و قابض و بارد بود شکم را ببندد و قوت معده
بدهد و بوست وی بخته تقطیر البول را نافع بود و این ثمرهٔ مقل مکی خوانند

مقلونیا

ملونیا کویند وان خیار دراز است و بپارسی خربزه کور فقاع کویند و در ملونیا
کفته شود **مقلیاثا** بسریانی حرف کویند وکفته شد و بپارسی تخم سبند ان کویند
مقر نبات صبر است و علسی خوانند وکفته شد **مقدونس** و مغدونس نیز کویند
وان کرفس ماقدونی است و منسوب بماقدونیا روم بود و انرا فطراساليون است
وکفته شد **ملکسة الاندر** سیکران الحوت است وکفته شد و فلومس و بوصیر
نیز کویند وان ماهیزهره است وکفته شد **ملکسة القرشیه** مخلصه است
وکفته شد **ملح** بپارسی نمک کویند وان انواع است ملح عجین و ملح اندرانی و سیاه
نفطی و سیاه غیر نفطی و ملح هندی سرخ رنک بود و ملح مرانجه بود و نزدیک ببوره
بود و نیکوترین ان اندرانی سفید تنک بود و بپارسی انرا نمک طبرزد خوانند و ابن
مؤلف کوید که نمک اندرانی نمکیست که در اتش صبور بود و از اتش نمی کریزد وان از
قریه از قری مصر حاصل میشود که ان دیه را اندران خوانند و طبیعت ان کرم و خشک
بود در دوم و دیقوریدوس کوید که قوت وی قابض بود جلا بدهد و محلل و منقی
بود و کوشت زیادت بخورد از ریشها و درد ارو هاء جرب مستعمل کنند و اورام
بلغمی و حکه و نقرس و جذام و قوبا را سودمند بود و غلیظی اخلاط را بکدازاند و
جون با زیت و سرکه و عسل بیامیزند و بدان تحنک کنند خناق را ساکن کند و اکر
با عسل بود ورم لهات و نغانغ را سودمند بود و جون با جو سوخته با عسل ضماد
کنند با بابونهٔ کوهی و زوفا کزیدن لفع را سود دهد اکر با زفت و قطران و عسل
بر کزیدن مار شاخ دار نهند نافع بود و جون با مویز و عسل ضماد کنند بر دمامیل
نضج دهد و اکر با فودنج و خمر با عسل منضج اورام بلغمی بود که در انثیین حادث
شود و کزیدن نهنک را سود دهد و جون سحق کرده در خرقهٔ کتان بندد و در
سرکهٔ تیز فرو برند و بر عضو کزیده می مالند نافع بود و اکر با سکنکبین بیاشامند
دفع ضرر افیون بکند و فطروا بو جریج کوید که جون با غذائی که سرد بود مانند بنیر
و ماهی و کوامیخ خلط کنند از طبیعت خود بکرداند تا بحدی که کرم و خشک بود و
بر اسهال و قی یاری دهد و بلغم لزج از سینه و معده دفع کند و معا را بشوید
و بر هضم طعام یاری دهد و موافق مرطوبی مزاج باشد و نحفا را مضر باشد و جون

با سرکه حل کنند وبدان مضمضه کنند قطع خون بکند که از بن دندان اید وخونی که
بسبب دندان کندن بود ببندد واکر کرم کنند وبر دهان نکاه دارند نافع بود
وجون بدان غرغره کنند بلغم را قطع کند ودماغ را پاک کرداند وجون صوف پاره بدان
تر کنند وبر جراحتها وتازه نهند که خون روان بود خون را ببندد ونمک اندرانی
جشم را تیز کند وناخنه وسفیدی جشم را نیک کند وضعیف کرداند وسبل را سود دهد
ودرد معدهٔ سرد را سود دهد ومسهل بلغم عفن بود که خام بود وسوداء و
مقدار شربتی نیم درم بود ونمک سوخته دندان را جلا دهد وصنعت سوختن وی
نیکوتر ان بود که نمک بشویند یکبار ورها کنند تا خشک شود بس در دیکی کنند
وسر دیک بر دیک نهند وبر سر اتش نهند واتش سوخته کرد برکرد دیک کنند ورها
کنند تا از حرکات باز ایستد ان زمان سوخته بود وبعضی نمک را در خمیر کیرند
ودر میان اتش سوخته نهند ورها کنند تا خمیر سوخته کردد وبیرون اورند ونمک
تلخ مسهل سودا باشد بقوت ورازی کوید که بسیار خوردن نمک محرق دم بود ومضعف
بصر ومقلل منی وجرب وحکه اورد وصاحب منهاج کوید که مضر دماغ وبصر وشش بود
ومصلح وی ان بود که بشویند وسعتر اضافه کنند وکویند که بدل ان نیم وزن ان
بوره است **ملح الدباغین** بپارسی زاج سوریج کویند وکفته شد **ملح الصاغه** تنکار است
وکفته شد **ملح بورینه** نوشادر است وکفته شود **ملح سبخی** ملح عجین است وبپارسی
نمک طعام کویند وکفته شد **ملح العرب** بوره درخت عرب است ووی اقوی ترین
بورها بود وکفته شد **ملح هندی** بپارسی نمک هندی کویند کرم وخشک بود وکرم تر و
لطیفتر از انواع است **ملح نفطی** نیکوترین ان بود که منتن الرایحه بود وطبع ان کرم
وخشک بود قی را یاری دهد ومسهل سودا بود ومقدار شربتی از وی نیم درم بود وان
مضر بود بمعا ومصلح وی هلیلهٔ زرد بود **ملاخ** باقلی است وکفته شد **ملوخیا**
ملوکیه کویند وان نوعی از خبازی بود وان بستانی است وبشیرازی خطمی کوچک
کویند ودرخت وی مانند درخت خطمی بود اما کل وی سرخ وکوچک بود ونیکوترین
ملوخیا ان بود که سبز وبزرک باشد وقضبان وی بسرخی مایل بود وطبیعت ان
سرد بود در اول وتر بود در دوم وکویند که سرد وتر بود در سیوم والتهاب را

نافع بود وجون بر سینه ومعده ضماد کنند وسیلان حیض را نافع بود واختلاف
دم وصداع ودرد جشم کرم را سودمند بود جون بارد جو ضماد کنند واسحق کوید که
سده جکر وزهرم بکشاید جون از اب وی سی درم بیاشامند وکویند مضر بود بمثانه
ومصلح ان کل بود یا کلاب **ملطاه** مشط الراعیست وکفته شد وبپارسی طوسک
کویند ودر دینسافوس نیز کفته شد **ملوبیا** مقلوبیاست وان خربزهٔ دراز است
وبشیرازی ان را خیار دراز خوانند وان مانند خیار زه بود وطبیعت وی سرد وتر
بود وزود هضم شود **ممیران** مامیران است وکفته شد **ممسک الارواح** موقف
الارواح خوانند وان اسطوخودوس است وکفته شد **ممسک** ازجملهٔ داروهاء
جشم است سفیدی جشم واثر زایل کند خواه در جشم کشند وخواه ذرور نمایند
صنعت ان سرطان بحری وکف دریا وسوار السند وسرکین سوسمار وتوتیا حتری
وبوست خایه شتر مرغ سوخته از هر یک دو درم نمک اندرانی وبورهٔ ارمنی از
هر یک جهار دانک مرقشیثا نیم درم کف ابکینه دو درم زنکار دو دانک اشنه نیم درم
ودر نسخهٔ منهاج وتوبال اسفیداج رصاصی وتوبال نحاس وزجاج شامی ومروارید
ناسفته وعقیق سوخته ومس اخضر جدید ودارفلفل وخزف اجانهٔ خضراء واقلیمیا
ذهب وتوتیا هندی وکرمانی ومحمودی واصل مرجان وطین قیمولیا از هر یک
درهمی داخل است همه را بکوبند نیکو وسحق نمایند تا همجون غبار شود ودر نسخهٔ منهاج
دو دانک مسک با ان سحق کنند ودرهم امیزند ودر جشم کشند **ممقوریه** نیکوترین
ان باشد که با ابزارها بزند جون سرکه وکشنیز وکرویا ودارجینی ونخود وقومی
کنجد ومغز بادام در ان بزنند اولا کوشت مرغ را پاره کرده از مفصلها در دیک کنند
واتشی نرم در زیر ان می افروزند تا عرق براورد وبعد ازان روغن سیرج وکشنیز
وکرویا ودارجینی که کفته شد داخل واتش می افروزند تا دیکر عرق براورد بعد ازان
سرکه ونخود بوست بازکرده وکنجد ومغز بادام در دیک کنند وی بزنند وکنار دیک را
بکلاب تر میکنند وجون بخته شد بردارند ومعتدل است در کرمی وخشکی اشتها آورد
واخلاط کند وبلغم را قطع کند وذرب وعصب وسودا آزار یان دارد مصلح ان جواب
جنبر است **مبج** بنک است وبپارسی هنک کویند ودر باب با کفته شد وابن مؤلف کوید که

منج بفتح میم بنج است و بزر البنج نیز کویند وکفته شد وبضم میم اسم زنبور عسلست
وبضم میم نیز اسم موزج وکفته شد **من** هر طلی که بر درختی افتد یا بر سنکی از ان حواشد
مانند ترنجبین وکزنکبین وشیرخشت وبید انکبین وامثال آون ماسرجویه کوید که کرم
بود در اول ومعتدل بود در یبوست ورطوبت سینه را نیکو باشد وشش را از رطوبة
ان بزداید وخشونة ان را نرم کرداند وسرفه که از رطوبات بود زایل کند وحسین
ابن الحسن کوید که کرم بود در اخر درجه دوم وخشکی وی نزدیک بکری ویست ونیکوتر
ان بود که لون وی صافی بود وهیچ جوب درخت باوی امیخته بنود واسترخاء معده را
نیکو بود وطبیعت را محکم کرداند وماء اصفر را سودمند بود جون بیاشامند یا بر شکم
ضماد کنند وجون سعوط کنند مقدار دانکی دماغ را پاک کند وبادهاء غلیظ را بیرون
اورد ومقوی ادویه بود جون باوی خلط کنند با ادویها در شربت وسعوط از
بسیاری منفعت ان در بدن **منسم** حب المنسم است ودر باب حا کفته شد **منج**
برود کافوری را کویند ودر مربات کفته شود **منحوشه** سنبل رومیست که انرا
ناردین کویند وکفته شود **منذ غوره** بیروح است وکفته شود وبپارسی لفاح
کویند وبرومی مندراغوش کویند **منثور** خیری را بدین اسم خوانند وکفته
شد ونوعی از خشخاش هست که انرا منثور کویند **مندلی** بهندلی انرا عود کویند و
کفته شد **مُنج** بضم المیم مزج است وکفته شد وبپارسی بادام تلخ کویند **منج زراوشان**
تخم خیریست وکفته شد **منقسح** اب انکور است که بجوشانند تا ربعی باز ماند
موز درختی است مانند نخل وثمر وی را موز میکویند ودر طرف دریا بسیار بود
وبطعم شیرین بود ومانند خشخاش با پوست بود وابن مولف کوید که موز
بر درخت خوش نشود تا انکاه که اورا از درخت باز کنند وجند روز در خانه
بیاویزند وحکایت کنند که شاخی از موز را بشمردند سیصد موز بران بود
وکویند که تا ان وقت که خوشه از موز برسد کرد بر کرد بسیار بروید وکویند
ورق موز بر بعضی سه کز بود در دو کز ببالای مرد بر شود ودیکر اوراق او می روید
از پس یکدیکر وکویند که میان بر امدن موز از زمین تا ان وقت که میوه دهد دو ماه
بود ومیان شکوفه اوردن وتمام رسیده جهل روز بود وبر هر شاخی از موز سی عدد بود

سیصد عدد وجون بار بسیار کیرد وجوب را در شیب وی ستون کنند تا درخت
نشکند وطبیعت وی ابن ماسویه کوید که کرم بود در وسط درجه اول وتر بود
در اخر ان غذاء اندک بدهد وریش حلق وسینه وشش ومثانه وسرفه خشک را نافع
بود وباه را تحریک دهد وکرده را نیکو بود وبول براند وشکم نیز بسیار خوردن وی
مولد سده بود وصفراء وبلغم زیاده بر حسب مزاج ووی بر معده ثقیل بود بغایت
ومصلح وی را نبات بود که باوی بخورند یا عسل وبیش از طعام باید خورد وبعد
از وی سکنجبین بزوری وبعد از غذا نشاید که خورند تا ان زمان که غذا بکذرد
وبخاصیت سم کلاب است **مورد اسفرم** مورد بریست ونیکوترین ان رومیست
وطبیعت ان کرم وخشک است در دوم صرع را نیکو بود ومقوی معده وجکر بود وصداع
ورطوبات از دماغ ببرد وجون بخود بر کیرند کرم را بکشد **موّ** بیونانی میون
خوانند وبعضی اباسطیقون کویند وساق نبات وی وورق وی مانند شبت بود
لیکن ساق وی غلیظ تر بود وبدرازی دو کز بود وبیخ وی را مو خوانند وبوزن
ولون غاریقون بود لیکن بزردی مایل بود واندکی تلخی داشته باشد وخوشبوی
بود واین بیخ مستعملست وصاحب منهاج کوید که کرم وخشک است در سیوم ودر
وی رطوبتی نافخ غیر نضیج بود وجالینوس کوید که کرم است در دوم وخشک است
در سیوم نیکوترین ان روشن وسفید وپاک بود بول وحیض براند وملطف بود وکرم
تر از سنبل بود وقابض تر ودرد مفاصل را نافع بود جون بجوشانند وبیاشامند
واکر بکوبند وباعسل بسرشند ولعق کنند بادی که در معده بود ومغص ودرد رحم ودرد
مفاصل وسینه را سودمند بود وجون بجوشانند وزن در ان نشیند حیض براند
وجون ضماد کنند بر زهار کودکان بول براند واکر زیاده مستعمل کنند صداع اورد
واسحق کوید که مضر بود بسپرز ومصلح وی تخم کرفس بود وبدل ان نیم وزن ان سنبل
وکویند که بدل ان نیم وزن ان فلفل سیاه است وکویند که نیم وزن ان جوز بوا
بود **مومیائی** نیکوترین ان معدنی بود که از ولایت دارجرد خیزد ودیقوریدوس
کوید که مومیائی بقوة زفت وقفر بود جون باهم بیامیزند وبطبیعت ان بود الا
که مومیائی را منفعت بسیار دارد وطبیعت ان کرم بود در سیوم ولطیف بود وشیخ الرئیس

کویند که کرم بود در اخر درجه دوم و خشک بود در اول و مقوی روح بود بخاصیت و سود
مند بود از جهت ورمهاء بلغمی و خله و کسر و سقط و ضربه و فالج و لقوه خوردن
طلا کردن درد شقیقه و صداع که از سردی باشد و صروع و دوار را سود مند بود
جون حبه از ان مرزنکوش سعوط کنند و کرانی باز افیراطی بطبخ سعتر بیاشامند
نافع بود و منع نفث از شش بکند و خناق و درد حلق را قیراطی از وی باب مکو نخستان
را نافع بود و حبه از وی فواق را زایل کند جو بطبیخ کرفس بیاشامند و قیراطی از وی
بشیر تازه بیاشامند ریش شانه را نافع بود و حبه از وی یا قیراطی کزیدن عقرب را جون
با شراب صرف بیاشامند با مثلث و همچندان با روغن کاو بر موضع کزندکی بمالند و از جهت
کسر جون بجوشانند و بیاشامند زود نفوذ کند تا موضع کسر و نیم دانک از ان در ابی که انیسون
جوشانیده باشند حل کنند و بر شکم مستسقی طلا کنند نافع بود از جهت امسالی بول هر روز
دو حبه با ابی که تخم کرفس جبلی و فقاح از خر دران جوشانیده باشند بیاشامند و در
ابتداء جذام و برص و داء الثعلب هفت روز بیاپی بطبیخ افتیمون هر روز نیم دانک
بیاشامند درد معده را که سردی بود و سوء الهضم را دو حبه هر روز با شراب صافی بیاشامند
و کزندکی مار و عقرب و کسی را که زهر خورده باشد هر دو حبه با ابی که انیسون و ورق دمنه
و بودنه کوهی را در ان بخته باشند بیاشامند و رعشه که ظاهر کردد در اعضا بسبب
برودت هر روز دو حبه با ابی که سعتر پارسی و راسن جبلی دران بخته باشند و از
جهت اختناق رحم و مجموع عللها که زنان را باز دید اید از سردی دو حبه با اب
سادج هندی بیاشامند و این خاصیتها زیادت ازین دارد اما مختصر می کنم
تا کران نشود اما انجه از ولایت دارا جرد اورند و انجا معروفست بشبانکاره این
منفعتها دارد غیر فرنکی که ان معمول از ادمی است و غیر انواع دیکر که از کوهها
یا از اب خیزد و ان قفر الیهود است و منافع ان به مومیائی بود و کفته شد
مولوبذانا بپارسی کلمالد کویند نیکوترین ان بود که بلون مرداسنک بود و در مرهمها
کوشت زیاده برویاند و مولف کوید که بشیرازی از اکومالد کویند و جون با اب بسایند و
در شیب بغل بمالند کند ان ببرد موم شمع است و کفته شد موش دربندی بوش
دربندی است و کفته شد مولی حرمل است و کفته شد و بپارسی نیوند کویند و سپند هم

کویند

کویند مورامون شنشقاقل است و کفته شد موقیون نوعی از سموم است نزدیک است
به بیش و مداوای کسی که ان خورده باشد مانند مداوای بیش کنند مها بلور کویند و صاحب منهاج
کوید که ان سنکیست بحسن بلور و کویند که بلورست و صاحب جامع کوید که نوعی از ابکینه است که در
معدن با مغنیسیا جمع میشود و منهدم میکردد و در بحر اخضر یابند و در صعید مصر و ان
سنکیست سفید یکرنک و نوعی دیکر هست که حسن و رنک وی المتری باشد و صلب تر که جون
نکاه کنند ظن برند که ان ملح اندرانی است و نوع اول که کفته شد بلورست بتحقیق
و ابو طالب بن سلیمان کوید که مها بخاصیت جون زن در زمان زائیدن از خود بیاویزد
زائیدن بروی سهل کردد و هومس کوید که کرانی زبان را و کسی را که سخن تباه کوید جون
سحق کنند ببرکه و نمک و زعفران و نوشادر و با عسل حل کنند و زبان را بدان تحریک میدهند
جند نوبت ان زحمت از وی زایل شود و فسوقراطیس کوید که مها سود مند بود ارتعاش
و سل را که عارض شود و کودکان او زنی را که شیر دشوار از بستانش اید جون بر بستان مسح کنند
شیر اسان بیاید و عتیمی کوید که جون باب سحق کنند سفیدی جشم را زایل کند مهد
نوعی از عرطنیثا است که معروفست براحة الاسد و اهل شرق و فیلقی خوانند و ان نوعی
از جو یک اشنان است مهلبیه ان بهطا است و صنعت ان جون هریسه برنج باشد بکوشت
مرغ که می بزند الا انکه مدد ان بشیر و شکر سوده دهند بقدر انجه احتمال نماید و معتدلست
در کرمی و تری و تندرستی در بدن معتدل نکاه دارد و ان نه ممسک است و نه مسهل و در مزاجهای
صفراوی زیان دارد و مصلح ان غورها است که بیش از ان بخورند میس درختی بزرک
است و بیونانی انراطوس خوانند و ثمره وی بزرک تر از فلفل بود و سیاه رنک و مغز وی
سفید و شیرین بود و معده را نیکو بود و شکم ببندد و ان لطیف و مجفف بود و نشاره
جوب وی نزف الدم زنان را نافع بود و قرحه امعا را و ذرب را نافع بود و دیقوریدوس
کوید که طبیخ نشاره جوب وی جون بیاشامند یا حقنه کنند سود مند بود جهت قرحه
امعاء زنانی را که رطوبات مزمن از رحم ایشان روان باشد و موی را سرخ کرداند
و شکم را ببندد میعه بیونانی میعه سایله اصطرک خوانند و عسل لبنی نیز کویند و
ثفل وی را میعه یابسه خوانند و نیکوترین ان خوشبوی بود بشیرازی ازا بخور خوانند
و در وی قبض و تجفیف بود و طبیعت ان کرم و خشکست و کویند که تر بود و مسخن و ملین

ومنضج بود دماغ را پاک کرداند وجذام را نافع بود وطبیعت را ببندد ومقدار مستعمل از
وی تا یکمثقال بود وسرفه وزکام ونزله که از رطوبت بود سودمند وچون بیاشامند
ویا بخود برگیرند حیض فرود اورد وازخواص وی انست که بخوردن وی قطع رایحه خون میکند
ووبار اسودمند بود لیکن صداع اورد واسحق گوید که مضرت بشش ومصلح وی مصطکی بود
وصفت میعه سایله در لبنی گفته شد **میش بهار** کاو چشم است وانرا اقحوان خوانند
وصاحب جامع گوید که میشبهار ومیشیهار طیلافیون است که ان نوعی از حی العالم است
وگفته شد **میسم** منسم است ودرخت المنسم گفته شد **مینحبج** بپارسی بختجوش گوید
ودر مرکبات گفته شود **مویزج** زبیب جبلی است وبپارسی مویزک خوانند
وصاحب جامع گوید که ان راسن است واین خلافست وحب راسن غیر ازانست
ومیویزج را بپارسی میویزک خوانند ونیکوترین ان مصری بود سیاه ورسیده
ومعروف بود به میویزج جحری وطبع ان گرم وخشکست درسیوم وان محرق واکال بود
وبخاصیت شپش را بکشد خاصه چون با زرنیخ بود وچون تنها بر جرب ریش طلا کنند نافع بود
وچون پانزده حب از وی بیاشامند قی کیموس لزج اورد ووی مصری بود بسیار
ومصلح وی کتیرا بود وبدل ان گویند که عاقرقرحا بود **میسوسن** شراب سوسن بود
والله اعلم بالصواب **باب النون نارجیل** بادنج گویند ورانج نیز گویند
وان جوز هندی است وبپارسی نارگیل گویند وبشیرازی گروی هندی وبهند کیره
ونیکوترین ان تازه بغایت سفیدی باشد وآبی که در ان بود بغایت شیرین باشد
وطبیعت ان گرم بود در اول درجه دوم وتر بود در اول باه را زیاده کند ومنی بیفزاید
ومسخن گرده بود وتقطیر البول را نافع بود وروغن وی بواسیر را سود دهد وکهن گشته
وی کرم را بکشد وحب القرع بیرون اورد وطبع را ببندد وبر معده بود وبوست مغز
وی هضم نشود واز بهر اینست که بوست وی البته باید خراشند وباشکر باید خورد
وکهن شده وی غثیان وکرب وغشی اورد ومداوای وی بقی کنند وبعد از ان مربی
فواکه ترش **ناخواه** نانخه ونانونخیه ونانخاه اسمی فارسی است ومعنی ان طالب
الخبز بود یعنی طلب کننده نان ونیکوترین ان زردین وتازه وخوشبوی باشد که مایل
بسرخی بود وطبیعت ان گرم وخشک بود درسیوم وگویند که گرمی وی در دوم بود سده را بگشاید

منقیلم

وادویه

وادویه بهق وبرص استعمال کنند ودیقوریدوس گوید که چون با شراب بیاشامند مغص
وعسر البول وگزندگی جانوران را نافع بود وحیض براند وابوجریح گوید که طبیخ وی نفخ را بگشاید
وبنهاء کهن را نافع بود وچون طبیخ وی را بر گزندگی عقرب بریزند در حال درد را ساکن گرداند
وفارسی گوید که قطع قی کند در سینه بود بکند ومسکن ریاح بود وطعام را هضم کند ودرد
وغثیان را عظیم نافع بود وکسی را که طعم نداند وبولس گوید که مسخن معده وجگر بود واشامیدن
وی را وابن ماسویه گوید که گرده ومثانه را پاک گرداند وطبری گوید که سنگ را بگدازاند
وکرم وحب القرع را بیرون اورد وصاحب منهاج گوید که با شراب بول براند واب
وی را چون بر چشم کشند جکاند خون بسته را بگدازاند ومقدار ماخوذ از وی یکمثقال بود
واسحق گوید که مغلل لبن بود ومصلح وی ترمس بود وگویند چون سحق کنند وبا عسل
بسرشند وطلا کنند بهر دردی که باشد وبهر موضع که باشد ورم از تحلیل دهد وچون زیت
بدان حقنه کنند رحم را پاک گرداند ورطوبات عفن را خشک گرداند وبوی دهان را خوش
کند وچون بروی طلا کنند بثور لبنی را زایل کند وچون بکوبند وبا گردکان سوخته بخورند
زحیر را نافع بود **نارنج** صاحب منهاج گوید که بوست وی گرم بود در دوم وحماض وی را
سرد بود وخشک در اول ومحلل ریاح سرد بود از دماغ ووی لطیفتر از ترنج بود ومانند وی
بود در فعل وی شریف گوید که درخت وی مشهورست وثمره وی مرکب از قوتی مختلف
بود بوست زرد وی گرم ولطیف بود وحماض وی سرد وخشک بود درسیوم وتخم وی وبیخ وی
گرم وخشکست درسیوم اگر بوست زرد خشک وی را سحق کنند وباب گرم بیاشامند محلل
مغص بود واگر ادمان شرب وی کنند بازیت گرم در از زوده بیرون اورد و
بوست نارنج چون تر بود در روغن خیسانند وسه هفته در افتاب نهند در منفعت
مانند ناردین بود وچون دو مثقال از وی بیاشامند گزیدن عقرب ومجموع گزندگیها
که سم ایشان سرد بود نافع بود ودانه وی را چون بیاشامند سمهایی که عارض شود
گزندگیها را نافع بود وحماض وی بناشتا خوردن جگر را ضعیف کند ومعده مزاج را بد
بود والتهاب معده گرم را نافع بود واثر سیاهی از جامه سفید ببرد واگر سنگ در وی
خیسانند بگدازاند واگر عروقها باریک وی را جمع کنند وخشک کرده سحق کنند وبا شراب بیاشامند
سودمندترین دواها بود از جهت دفع زهرها که سبب آن از سردی بود **نارمشک**

ناعیست خوانند وان اقماع رمان هندی بود وتاویل ان بتازی مسک الرمان بود وصاحب
منهاج کوید که ان فقاحی وقشوری واقماعی هست مانند بسباسه اما مولف کوید که ان فقاحی
است مانند تخم سرخ رنک واندک برکی سبز درمیان ان بود واسحق کوید که ان از خراسان خیزد
فی الجمله منفعت وی جون منفعت سنبل بود ونیکوترین ان خوشبوی بود وکویند که ان کرم
وخشک است درسیوم ولطیف بود معده سرد وجکر سرد را عظیم نافع بود ونیکو وملطف
اخلاط غلیظ بود ومحلل ان وشیخ الرئیس کوید که بدل ان دانکی ونیم زنجبیل ونیم وزن
ان پوست بسته ودانکی از ان سنبل بود وابن عمران کوید که بدل ان بوزن ان کمون کرمانی
است ودو دانک ان قسط بحری وکویند که بدل ان بوزن ان قسط وکویند که بدل ان نیم
وزن ان قسط است **نارفارسین** نوعی از مراست که مغشوش کرده اند ببعضی از
ینبوعات وان کشته است **ناردین** سنبل رومیست ومولف کوید که ان بیخیست که
بلون مشابه مامیران وعروق الصفراست وان بشکل اسارون بود وریشهٔ بسیار داشته
باشد لیکن ریشهٔ وی باریکتر از ریشهٔ اسارون بود ونیکوترین ان فربه بود وتازه
وخوشبوی بسفیدی مایل بود وخصوصا در وسطان باشد وطبیعت ان کرم
باشد در دوم وخشک باشد در سیوم وجون از ان در کحلها کنند موی مژه برویاند و
بول وحیض براند وورم رحم را نافع بود ودر طبیخ وی نشستن ویکدرم از وی فالج
ولقوه را نافع بود واسحق کوید که مضرست وبشش ومصلح وی کثیرا بود یا عسل وبدل ان
سنبل هندی بود **نافوخ** بیخ نوعی از سوسن بریست که انرا دلبوث کویند وکفته شد
نار کیوا رمان السعال خوانند وان خشخاش است وکفته شد ونارکیوا خشخاش
سیاه است **ناب الکلب** دندان نیش سک دیوانه است وغیر دیوانه وان در صفت
عظام کفته شد **ناغیست** نارمشک است وکفته شد **ناطف** بپارسی قبیط خوانند
وانچه از شکر بود معتدل وموافق بود جوانانرا وکهلانرا وپیران ومزاجهای سرد را
وکرم وسرفهٔ که از حرارت بود وانچه بخشخاش بود سودمند بود اصحاب نزلهرا وحرقت
بول را نافع بود وانچه از عسل بود موافق بود مزاجهای سرد وپیرانرا بفستق بود لیکن
صداع اورد ومولد صفرا بود خاصه جوانانرا وانچه بفستق بود نافع بود کسی را که
در دسینه وشش وسرفه وخلطی بلغمی بود وانچه بکنجد بود کثیر الغذا بود نافع بود

سرفه را وسینه را ولیکن ثقیل بود ومرخی معده باشد وانچه بکردکان بود بغایت
کرمی بود ومعده بلغمی را نافع بود لیکن صداع آورد وتعدیل ان بخشخاش وکاهو کنند
وانچه ببادام بود کرمی اندک داشته باشد سرفهٔ که از رطوبت بود نافع بود **نبق الرطب**
بپارسی کنار تر کویند وعرب نبق وباکویند وطبیعت ان سرد بود در اول وتر بود
وکویند که خشک بود در اول وانچه شیرین بود سردی ان کمتر بود مایل بود
بحموضت سخت سرد بود ووی را طبیعت براند وکویند که حکم وی وسیب
وامرود مساوی بود وانچه معتدل بود از وی شکم را ببندد وغیر معتدل
دافع قوت بود ومولد بلغم بود واز بهر اینست که محرور مزاج را بعد از وی باید که
سکنجبین خورد وسرد مزاج را کلانکبین **نبق یابس** بپارسی کنار خشک کویند سرد
وخشکست وسردی وی کمتر از سردی تر بود ودروی تجفیف وتلطیف بود وقابض
بود وقوت معده بدهد وشکم ببندد ومنع نزف دم واسهالی که از ضعف معده بود
بکند خاصه جون بریان کنند وبا استخوان بکوبند غذا اندک دهد **نبیت الارز**
حب الصنوبر است وکفته شد **نبید التمر** شراب خرمایی بود نیکوترین ان بود که
از رطب سازند وطبیعت ان کرم وتر بود بدن را فربه کند ومسهل بود وغذای بسیار
دهد ومسخن بود ووی غلیظ ترین نبیذها است بغیر از دوشابی وسده اورد ومولد
خونی بود تیره وسودائی ومضر بود باعصاب ومصلح وی انار ترش است **نبید دوشابی**
شراب دوشابی بود نیکوترین ان بود که از سیلان رطب سازند وان کرم وتر بود وحرارت
ان کمتر بود از خرمائی ومسهل طبیعت بود وجون بکذرد غذاء بسیار دهد وغلیظ
تر از خرما بود ودیرتر بکذرد وبادانکیز بود ومولد سده بود خاصه جون تازه
بود **نبید العسل** شراب عسل بود بغایت کرم بود وکمتر از خمر بود وخشک
بود نافع باشد رطوبت معده را وسرد مزاج را ومرضهای سرد بلغمی را نافع بود
خاصه جون با افاویه سازند ووی خمار اورد بیشتر از خمر ومحروری را
مضر بود وصداع اورد واولی ان بود که تنقیل بر انار وبه مز کنند وتنقل ان
بیند ازند واکر خماری عارض شود رب فواکه ترش مانند رب غوره واترج
ومانند ان خورند **نبید الفانیذ والتین** شراب فانید وانجیر کویند مسهل

طبیعت بود وصفرائی مزاج را موافق بود وکسی را که علت کرده ومثانه داشته باشد وسینه وشش
را نیکو بود ومسخن بدن بود ومسمن اما حکه جرب اورد وفی الجمله نبیذها مقصر باشند از
شراب نبیذ الزبیب شراب مویزی کویند کرم وتر بود وحرارة وی دون حرارة خمر سیاه
غلیظ بود وجون افاوید در وی کنند پس بطبع وی باشد رطوبة معده را نافع بود لیکن
منافع وی نزدیک بود بخمر ومسهل بود واکر عسل با وی بود کرم وخشک بود سرد مزاج
را نافع بود وورمهاء سرد بلغمی را سودمند بود وادرار بول کند ومسخن کرده ومثانه
بود وسنک وفضولی که بود بیرون اورد وشکم ببندد واجهاز مویز مجرد بود غذا
بیشتر دهد وخونی که از وی متولد شود منتن بود وغلیظ تر از خونی بود که از شراب
انکوری بود وزود مستحیل شود بخلطی سیاه که انرا دردی خون میخوانند وبعد از ان
مستحیل بسودا کردد وسوداوی مزاج را باید که ازان اجتناب نماید نبیذ النارجیل
شراب نارکیل کویند مسکری نیکو بود ومسخن وملین بود وان سودمند بود از جهت درد
پشت وکرده که از سردی بود نبات مشهور است بهتران سفید وشفاف وسبک بود وطبیعت
ان معتدل بود وحلق را صافی کند وسرفه را نافع بود وموافق سینه وشش وقصبه ان بود
واکر لاجورد اضافه وی کنند سودا را نافع بود اما معده مرادی را مضر بود ومصلح ان
نواکه بود نبات الرعد کماة است وکفته شد نجب پوست سلیخه بود ونجب اسم
هر قشری است وان مخصوص بود وبسلیخه طیب نجم ونجیا ونجیر این هر سه اسم بید کیاست
وانرا اینل کویند ودر ثا کفته شد نحاس بپارسی مس است وان انواع است یکنوع سرخ
بود که بزردی زند ومعدن ان قبرس بود وان فاضلترین انواع مس بود ویک
نوع سرخ روشن بود ویکنوع بسیاهی مایل بود وان بصنعه زرد کردد ویک نوع
طالیقون است وان کفته شد وجون مس را بسوزانند وسخته خوانند ووی حریف بود
ودر وی قبضی بود وجون بشویند نافع بود ونیکوترین ان سهوی رقیق الملمس
سرخ بود از هود وطرق وطبیعت وی کرم وخشک بود در سیوم ودر وی حدتی
وقبضی بود واز طرفهاء مسین شرب کردن مسهل بود وباید که حذر کنند از شوری
وتلخی وترشی وشیرینی وجزنی وکوشت واولی ان بود که جون جیزی در وی بپزند
جون کرم بود از وی بیرون کنند ورها نکنند در ان سرد شود که مضر بود

وزنجار

وزنجار روی سم بود وکفته شد در باب زاء نحاس محرق روسختج است وکفته شد
نحام بپارسی مرغابی کویند وابن ماسویه کوید که کوشت وی کرم تر از لحوم طیور
باشد وافضل ان کرم باشد وجرب وقوة جشم را بدهد ومنی را بیفزاید ومصلح
بدن بود وصاحب منهاج کوید که صحیح انست که دیر هضم شود واز انجهت با ابازیر
بپزند ومستعمل کنند واز ان مثلث خورند با بعضی جوارشات نحل انکس
عسلست نخاله بپارسی سبوس کویند وطبیعت وی کرم بود وخشک در اول ودر وی جلا
وتلیین بود وتنقیه بسیار وسینه را نرم کند خاصه حسوئی که از اب وی سکر
سازند ووی محلل ریاح بلغم بود وجون بر موضعی که نفخ بود کرم کنند ودر کیسه کنند
وبدان تکمید کنند ازان موضع نفخ را تحلیل دهد واکر با سرکه کرم کرده بر جرب متقرح
ضماد کنند نافع بود وجون با شراب بپزند وضماد کنند در پستانی که شیر وی بسته باشد
ورم انرا ساکن کرداند وشیر روان کند واکر نخاله را با ورق ترتیزه بپزند وبر کزیدکی
عقرب ضماد کنند درد را ساکن کند واکر با آب تنها همین عمل کند واکر سبوس را در سرکه
خو بیسانند ودر اتش بهند ودود ان در بینی کسی رود که زکام داشته باشد شفا یابد
ند بپارسی کشته کویند وان مرکب بود از عود وعنبر ومشک بخور ان مقوی قلب بود
ودافع سموم ندغ صعتر بریست وکفته شد نرجس عبهر خوانند وبپارسی
نرکس کویند ونیکوترین وی مضاعف بود وبشیرازی انرا هفت پرده خوانند وطبیعت
وی معتدلست در کرمی وخشکی ولطیف بود وکویند که کرم وخشک بود در دوم وکویند که بوییدن وی
سده دماغ را بکشاید وزکام سرد را نافع بود ودر وی تحلیلی قوی بود وصداعی را که از رطوبت
بود سودمند بود اما مصدع سرهاء کرم بود ومصلح وی بنفشه وکافور بود نرد ان
طلائی مرکبست از صندل سرخ وکل ارمنی وفوفل واقاقیا وحضض واسفیداج ومردارسنک
وورمهاء را نافع بود ودر مرکبات کفته شود نروک مولف کوید که صاحب
منهاج وصاحب جامع صفت وی نکفته اند وان کیاهیست کوهی که ورق ان بورق
خیار زه مانند بود وبیخ ویرا دواء النمر خوانند وکویند که پلنک را زائیدن
دشوار می باشد وجون یکبار بزاید بقدرة حق تعالی میداند که جون این
بخورد دیکر ابستن نشود وان کیاه را بطلبد وبیخ وی بکند وبخورد دیکر ابستن

نشود بقدرة الله تعالی جون این بخورد مهره دربدن وی بیدا شود وکویند که آن
دربس سروی باشد وکویند که دربن دنب وی باشد وکویند که درشیردان وی
باشد ودرمیان سرکین وی یابند ومؤلف کوید انجه محقق است دربن دنب وی بود
باقی خلافست وانجه حجر البمز خوانند وبپارسی نرک بلنک وخواص ان بسیار سیب هر
جراحتی ناصور شده جون وی را بسایند باب و برجراحت طلا کنند نیکو شود وهر زنی
که صلایه روی لحق کنند دیکر ابستن نشود وهر مردکه ان باخود نکاهدارد هیج زن
ازوی بار نکیرد وامتحان وی انست که اکر در شیر کوسفند اندازند شیر بریده شود
واکر کسی انرا باخود دارد اندرون دکان خباز رود نانها در تنور افتند ونرک ازیک دنده
شیر کوجکتر بود بسیار رکها داشته باشد ولوریان عملی سازند وانرا که عملی بود
بکارد نتوان تراشید وانجه اصلی بود بکارد نتوان خراشید ومطلق رنک نرک بر تک
بوست بلنک شبیه سیاه وسفید نسرین وردصینی کویند وان دونوعست یکنوع ازان
بپارسی کل مشکین کویند ویکنوع کل نسرین وقوة نزدیک بیاسمین بود وروغن وی
مانند روغن نرکس بود وشیخ الرئیس کوید که کرم است در دوم وکویند در سیوم ووی
منقی وملطف بود وسردی اعضا را نافع بود وکرم کوش را بکشد وطنین ودوی را سود
دارد وسده بینی را بکشاید ودرد دندان را نافع بود ومسکن قی وفواق بود جون
جهار درم ازوی بیاشامند خاصه بوی وی واصحاب مره سودا که سبب ان از
عفونت بلغم باشد ومسخن دماغ ومقوی دل ودماغ بود وجون ادمان بوئیدن
وی کنند محلل ریاحی بود که در سر وسینه بود وبعطسه بیرون اورد وجون سحق کرده
در حمام بخود بمالند بوی بدن وعرق را خوش کند وجون بکوبند و بر کلو وروی
بمالند زایل کند وجون خشک کنند وهر روز نیم مثقال ازوی بیاشامند جذام
بیابی جوانی نکاهدارد ومانند شبت بلشد نسر شریف کوید که ان مرغیست
بغایت بزرک وثقیل الطیران بود وبپارسی انرا کرکس خوانند ودر طیران جون بلند
کردد از مشرق تا مغرب برواز کیرد وهم در روز باز کردد واین از عجایبهاست
وکوشت وی کرم وخشک بود جون بخورند تشنج را نافع بود وغلیظتر از کوشت
مرغان بود ودیر هضم شود وکیموس بد بدهد ومولد مره سودا بود ونزدیک

مکوشت کلنک وهم جنس وی بود وکویند که زهره وی را جون در جشم کشند وهفت نوبه
باب سرد طلا کنند در بیران مون جشم سودمند بود از جهت نزول آب واکر با همجندان
مدفه بیامیزند وبشویند وکحل کنند تاریکی جشم را نافع بود خاصه جون مبادی این علت
کنند نشاء بیونانی مولس کویند وبپارسی نشاسته نیکوترین وی سفید بود که انرا
سراب خوانند وطبیعت ان سرد وخشک بود در اول وکویند که ان سرد بود در دوم وتر
بود جون با زعفران بر کلو وروی طلا کنند زایل کند وجون بپزند با سه جندان اب
وقند وروغن بادام اضافت کنند سرفه وخشونت سینه وحلق وقصبه شش را نافع
بود البته و وی ریش جشم را نافع بود وجون بریان کنند شکم را ببندد وجون با شراب
برکزند کی افعی طلا کنند نافع بود وکویند نشاسته غذا کمتر دهد هرجه از کندم سازند
دیرتر بکذرد ودیر هضم شود وسده اورد وکویند که مولد سودا بود و
مصلح وی جیزها شیرین بود وعسل وبدل ان کرد اسیا بود وکویند ارز مغسول
نشاره یعنی تراشیده طبع نشاره هرجوبی مانند طبع جوب ان درخت بود ونشاره
جوب کهن مانندارد بود جون ضماد کنند و بر ریش تر نهند نیکو بود وبصلاح
اورد وجون با ان قدر انیسون بشراب یا سرکه بسرشند ودر خرقه کتان کنند وبشویند
وسحق کنند و بر قرحه نمله افشانند مفید بود وشریف کوید که نشاره جوب
کز کرم وخشک بود وجون با حنا بیامیزند و بر جرب تر طلا کنند زایل کند
وجون دود کنند کزند ان بکریزند وبشه را بکشد ومنفعت نشاره عاج در باب
فا در صفت فیل کفته شد نضاره درخت کز جون در کوه روید نضار خوانند
وجون در زمین روید اثل خوانند وکفته شد نطرون بوره ارمنی است وکفته
شد نعنع بیونانی منثی خوانند وهیزارما کویند وبشیرازی رافونه خوانند و
نیکوترین ان بستانی بود وتازه ونیکوترین خشک وی انست که در سایه خشک کنند و
طبع ان معتدل باشد ودروی رطوبتی فضلی بود وکویند که کرم وخشک بود در دوم
وکویند که در سیوم (کرم بود) وخشک بود در اول ودروی قوة مسخن وقابض بود ووی
لطیفترین بقول بود که میخورند ودیقوریدوس کوید که عصاره وی را جون
با سرکه بیاشامند قطع نفث دم بکند وکرم در را بکشد ومحرک شهوة جماع بود وجون

باب انار ترش دو شاخ یا سه شاخ بیاشامند فواق و غشی و هیضه را ساکن کرداند و اگر با
خربق ضماد کنند بر دمامیل بگدازاند و اگر بر پیشانی نهند با پست جو صداع را زایل کند و اگر
بر پستان که شیر بسته بود ضماد کنند شیر بگشاید و بر گزندگی سگ دیوانه را مفید بود
و چون بر زبان مالند خشونت را که در زبان بود زایل کند و چون زن پیش از مجامعت
بخود برگیرد منع ابستنی نکند و اگر دو شاخ از وی در شیر بمالند شیر نگاهدارد از
خرابی و وی بغایت معده را نگاهدارد و شریف گوید که چون بخایند درد دندان را
نافع بود و خون بر موضع گزندگی عقرب نهند عظیم نافع بود و چون سعوط کند صاحب
خنازیر که ظاهر بود بر گردن وی سه نوبت هر نوبتی دانگی عصاره و برگ وی با روغن گل
بغایت مفید بود و صاحب بواسیر را بغایت نیکو بود بورق وی ضماد کردن و نیکوترین
معالجهٔ وی بود و گویند که بغایت موافق معده بود خوردن و ضماد کردن و درد معده
را زایل کند و قوة وی بدهد و اشتها را بیاورد و مسخن معده بود و چون با قدری
عود یا مصطکی بخایند فواق را و خفقان را زایل کند و مقوی دل و مفرح بود
و یرقان را دفع کند و از بسیار خوردن وی حکه که در حلق پیدا کند و گویند که
مولد ریاح بود و مضر بود بسفرا و مصلح وی کرفس بود و گویند بدل وی بود نر
جوئی بود نعام بپارسی اشترمرغ گویند و جالینوس گوید که گوشت وی
چون گوشت بط بود کثیر الفضول و عسر الهضم باشد و رازی گوید که گوشت وی
بغایت غلیظ بود و باید که اصلاح وی مانند اصلاح بط کنند و ابن رضوان
گوید که بیه وی چون بگیرند در اول تابستان و آخر بهار در هر موضع بنهند
مار واقع بگریزد و چون بوی بشنوند غشی آورند و مجرب بود و گویند که بیه
وی محلل اورام جاسیه بلغمی بود و چون بر گزیدن عقرب ضماد کنند و بیاشامند
نافع بود و دردهائی که از سردی بود دهد نفط دو نوعست سیاه و سفید بود
و نیکوترین ان سفید بود و طبیعت نفط گرم و خشک بود در چهارم و اسحق گوید
که تر است و لطیف و محلل بود و سده را بگشاید و درد ورکین و لقوه و فالج و
سفیدی که در چشم بود نافعست و دفع نزول اب و ربو و سرفهٔ کهن بکند نافع
بود و چون نیم مثقال از وی با اب نیم گرم بیاشامند مغص را ساکن کرداند و بادها را

بشکند

بشکند و سردی مثانه را سودمند بود و بچهٔ مرده و مشیمه را بیرون اورد و چون بر
گزیدگیها طلا کنند نافع بود و کرم دراز و حب القرع را بکشد و اسحق گوید که ان مضر است
بشش و مصلح وی سرکه و کثیرا بود و بدل وی نفط سیاه و قطران بود نقد عصفر
است و گفته شد نلک شجرهٔ زعرور است و گفته شد نمام نمام الملک خوانند و نماما گویند
ان سیسنبر است و نیکوترین وی ان بود که سبز و تیز بوی باشد و طبیعت وی گرم
و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و شیخ الرئیس گوید که دفع عفونات بکند و شبش
را نیز بکشد و حب القرع بیرون اورد و بچه مرده و سنگ بریزاند و ورمهاء سرد را
نافع بود و فلغمونی را که سخت را شده باشد و گویند که چون با سرکه بپزند و با روغن
گل بیامیزند و بر سر طلا کنند نسیان را و صداع را و اختلاط ذهن نافع بود و چون با شراب
بیاشامند فواق را که از امتلا باشد زایل کند و همچنین تخم وی را چون بر گزیدگی زنبور
طلا کنند با یکمثقال سکنجبین بیاشامند بغایت نافع بود و محلل فضلات بلغمی بود از دماغ
و بدل ان با درنج بود نمل بپارسی مور خوانند و شریف از قول بنادوق گوید که موران
بزرگ که در گورستان باشند چون سحق کنند بر برص مالند بعد از ان که تنقیه کرده باشد
زود زایل کند و چون صد عدد از وی بگیرند و در بنجدرم روغن زنبق و غرق کنند و سه هفته
رها کنند و بعد از ان قضیب بمالند نعوظ تمام اورد و اعصاب قضیب را نافع بود
و قوة دهد و چون سحق کنند با ب و در شیب بغل طلا کنند بعد از انکه موی برکنده باشد
دیگر بروید و اگر بروید ضعیف باشد چون مکرر کنند دیگر بروید نمر بپارسی
پلنگ گویند و ارسطاطالیس گوید که خون وی را چون بر کلف بمالند و رها کنند تا خشک
گردد زایل کند مغز وی بر روغن زنبق بگدازانند و بخود برگیرند درد رحم را نافع بود
و بیه وی گرم و خشک بود و چون بدان دخان کنند فالج و لقوه را نافع بود و هیچ معالجه
بهتر از ین نبود درین زحمت و حافظ گوید که اگر کسی بیه گفتار در اعضا خود بمالد
و در میان پلنگ رود و در پیش وی بنشیند پلنگ را قوت نبود که حرکت کند و برخیزد و زهرهٔ
وی سم قاتلست و گفته شد و نروک و برا در صفت نروک گفته شد نمیسقن گرسنه
است است و گفته شد نوارس نوعی از قتاد بزرگست و انرا شجرة القدس خوانند
و مسواک العباس گویند و مسواک المسیح گویند و صفت ان در قتاد گفته شد نوره

کلس است وبشیرازی اهک کویند ونیکوترین ان سفید است واب ندیده باشد وان
بغایت کرم بود ومحرق وملطف بود واب رسیده وی جون دو روز یا سه روز بوی بکذرد
محرق بود بلکه مسحق بود ومغسول وی بجفن بود بی لذع وکوشت زیادت بخورد
وسوختکی اتش را بغایت نافع بود ومغسول وی معتدل باشد وخشک وبرابر موضع
که خون روانه بود جون بران موضع نهند خون را قطع کند ووی مضر بود بتحقیق
وجون در حمام طلا کنند واولی ان بود بعد از ان روغن بنفشه وکلاب وثفل عصفر
وتخم خربزه وارد برنج بمالند واکر اعضا را بسوزد ودانه بیرون کند بس روغن
کل وارد عدس وسرکه وکلاب طلا کنند نافع بود وخوردن وی کشنده بود وعلامت
خوردن وی که کشنده بود انست که دهن جوشش کند ودرد معده وسوزش ان وعسر
البول ومغص واسهال خون بسبب قرحه امعا بیدا کند وتورم بابول بیرون اید وسردی اعضا
وغشی احداث کند وخفقان ومداوای بقی کند واب کرم وروغن بس شیر تازه وروغن
وجلاب واشباه جرب از مرغ بروغن بادام ولعابات را نافع بود نوشادر
معدنی بود وعملی بود وابن تلمید کوید که نیکوترین ان طبیعی بود خراسانی وصافی
مانند بلور وعافقی کوید که کرم وخشک بود در اخر دوم ملطف بود وسفیدی جشم را
زایل کند وملازه افتاده را محکم کرداند جون بر حلق دمند باادویه دیکر وخناق
بلغمی را سود دهد وملطف حواس بود وجون در اب حل کنند ودر خانه بیفشانند مار
کرد انخانه نکردد واکر در سوراخ ایشان ریزند بمیرند وجون سحق کنند وباب
سداب بیاشامند علق را اکر در حلق جسبیده باشد بکشد وشریف کوید که جون
بروغن ببرورند وبر جرب سوداوی بمالند در حمام زایل کند وجون نوشادر
را بخایند ودر دهان افعی اندازند زود بکشد وجون باروغن کل بیامیزند وبر
برص طلا کنند بعد از تنقیه برص را زایل کند خاصه جون بدان ادمان کنند ورازی
کوید که بدل ان بوزن ان شب بود وبوزن ان بوره وبوزن ان نمک اندرانی
نوی التمر بپارسی استخوان خرما کویند وبشیرازی استه خرما کویند وان کرم است
ودر وی جلائی بود وقبضی بود وجون بسوزانند وبر ریشهاء بد بیاشند نافع بود
واکر سوخته وی با عسل سحق کنند وبه میل مژه جشم کشند ریش جشم را نافع بود واکر خلط

کنند

کنند باسنبل الطیب نیکوتر بود در مژه رویاند وطبیخ وی سنک را بیرون آورد نوی الاهلیلج
الکابلی استخوان هلیله کابلی نیکوترین ان بود که بزرک بود ومقدار ماخوذ از وی یکمثقال
بود وکویند که مضر بود بسپرز ومصلح ان شراب بود نوع لبلابست وکفته شد نهق صاحب
منهاج کوید که ان جرجیر الماء است وصاحب جامع کوید که ان جرجیر البریست وهردو کفته شد
نمشك جز بریست وکفته نیلوفر لیلوفر ولینوکویند وبسریانی کرنب الماء وبیونانی
نیمفا کویند وحب وبراحب العروس خوانند وکویند خلافست ونیکوترین نیلوفر بغدادی
بود که کل وی اسمان کون بود وطبع ان سرد وتر است در دوم وسردی وی زیادت بود از سردی
بنفشه وکویند که سردی وی در سیوم بود وبیخ وی اکر باب بر بهق طلا کنند نافع بود ونیلوفر
ورمهاء کرم را نافع بود وکل وی منوم بود وصداع کرم را نافع بود ومنع احتلام بکند وشهوت
باه را بشکند جون یک درم از وی با شراب خشخاش بیاشامند ومنی را ببندد بخاصیتی که در وی است
وبیخ وی وتخم وی درد مثانه را نافع بود وضماد کردن وی نزف را سودمند بود وجون در اب بجو
شانند ودر سر ریزند حرارت را بشکند ونیلوفر جنان مضر نبود بمعده که بنفشه وخوردن وی
مضر بود بمثانه ومصلح وی نبات بود وبدل وی بنفشه یا خطمی سفیدی واصل نیلوفر هندی
حکم بیروح دارد ونیلوفر ازاد وی قلبیه بود ووقتی که تعدیل ان بزعفران ودارجینی کنند
نیبج بپارسی نیله کویند وان عصاره نیل است نیمفا اسمی رومیست وبپارسی نیلوفر
کویند وکفته شد نیسوق ادرک است وکفته شد وان الوج است نیل حشیش است
که عصاره وی را نیلج خوانند وبتخم وی را غطلم خوانند ونیکوترین ورق وی سبز بود که
بسرخی مایل داشته بود وطبیعت وی کرم بود در اول وخشک بود در دوم وکویند که سرد
است در اول وکویند که سرد است باعتدال ومتوسط بود میان سردی وخشکی وقابض
بود منع نفث دم بکند وکلف وبهق را زایل کند وداء الثعلب وسوختکی اتش را نافع بود و
جراحات بد را که در اعصاب صلب بود وریشهاء عفن را سودمند بود وسرفه سخت کودکان را
که قی کنند نافع بود وجون عصاره وی را بسرکه حل کنند وبر ریش سر مالند نافع بود واکر ادمان
کنند بر خنازیر منفجر ضماد کردن نافع بود وباقی صلابات انرا بکدازاند ونیکو بود
واسحق کوید که بدل وی نیلج بود وبوزن ان اردجو ودوانکه ان مامیثا بود والله اعلم
باب الواو واجد بلغت اهل یمن لبلابست وکفته شد وبر وزواست

وان کفته شد وبر الارنب بپارسی پشم خرکوش کویند وچون بر شریان در بینی نهند با صبر و
دقاق کندر وسفیدهٔ تخم مرغ منع خون رفتن بکند وبر اللقاح بپارسی پشم شتر کویند چون
سحق کنند ودر بینی دمند خون را ببندد وج عود الوج است و بیونانی افوران وکویند
وبپارسی اکر خوانند وقوت وی نزدیکست به ایرسا وزراوند ونیکوترین وی فربه وسپید
بود وخوشبوی و سفید و برکره وطبیعت وی کرم وخشکست در اول درجهٔ دوم وکویند
در سیوم لون را صافی کند ومجفف رطوبات مفاصل بود وباه را زیادة کند وکرانی زبان را سود
دارد وبهق وبرص وتشنج را ودرد پهلو وسینه وجکر را وصلابت سپرز ومغص وفتق را نافع بود
وبول وحیض براند وکزندکی جانوران سود دهد وسفیدی چشم را زایل کند وتاریکی
چشم را که از رطوبت بود ببرد واسحق کوید که صفراء وبلغم را سود دهد وشربتی از وی
یکدرم باشد وکویند که مضر بود بسر ومصلح ان رازیانج باشد ودیقوریدس کوید که
در شکستن بادها وتقویت جکر بدل ان بوزن کمونی کرمانی بود ودودانکی ان زراوند
بود ودودانک ان ریوند چینی واسحق کوید که بدل ان بوزن ان کمون ودودانک ان زراوند
وخشیزق در بعضه خراسانی بود وطبیعت ان کرم وخشک بود وکرم وحب القرع را بیرون
اورد وشربتی از وی یکمثقال بود وبدل وی شیح ارمنی بود ودع بپارسی کجک کویند
وبزرک وی سفید مهره بود وکوچک وی بشیرازی کوش ماهی بود وان نوعی از حلزون
است وحلزون شیخ کویند ووی پهن و پیچیده بود وودع را از و پیچیده بود ودر
قوت مانند یکدیکرند وچون صدف باشند وبخاصیت مانند شیخ وابن مولف کوید
که ودع از جزایر بحات میان سرندیب وکولم ارند واهل ان موضع شاخهاء نارجیل
را باب فرو برند تا ودع او بر او یزند وبیرون اورند ودر خاک کنند تا کوشت ان
حیوان بپوسد انکاه بیرون اورند وودع بزرک انرا سیخ خوانند در غایت سفیدی
بود وودع دیدم که ظاهر وباطن او روشن بود مانند صدف وذح وان زوفاء رطب
است وکفته شد ورل شیخ الرئیس کوید که ان برمارست وبشکل وزغ وسام ابرص بود
ودنب وی دراز بود وسر وی کوچک بود وان غیر سوسمارست ومخالف وی در شکل
سر وبدن وکوشت وپیه وی بخاصیت چون طلا کنند در ان قوتی جاذبه هست
وجذب کند سلی وشوک بکند وسرکین وی مانند سرکین سوسمار بود سفیدی چشم

را زایل کند وموی بر داء الثعلب برویاند وسرکین وی کلف ونمش وقوبا را
نافع بود وشریف کوید که چون بکشند وهمچنان با خون در دیک اندازند وبا روغن
بپزند تا مهرا شود از جهت نوطة که در سر کودکان بود معالجهٔ نیکوتر از این نباشد
ورازی کوید که پیه وی چون بر قضیب مالند بغایت قضیب را بزرک کرداند
وبدل وی پیه سقنقور بود ورل مائی سقنقورست وکفته شد وراجالود
کرمه البیضاست وکفته شد ورطوری ورطولی نیز کویند وان سطاخیس است
وکفته شد ورس نباتیست یمنی ونبات وی مانند کنجد بود وکویند که ان یکسال
میکارند وده سال باقی بود وثمره بدهد وابن مولف کوید که ورس را در دامن کوهی کارند
که انرا مدبحو خوانند وبلندی ان کوه ببیست فرسنک بود وبیش از یک راه ندارد ونیکوترین
بود که تازه وسرخ رنک بود که بزردی زند مانند عصفر وبشکل کل بابونه بود خرد و
طبیعت ان کرم وخشک بود در دوم وقابض ولطیف بود ونمش را نافع بود طلا کردن وچون
بیاشامند وضح را سود دهد وسنک بریزاند ودرد کرده ومثانه سرد را نافع بود وشربتی
از وی یکدرم بود واسحق کوید که مضرست بشش ومصلح وی عسل بود وکویند که جامه را
که بدان رنک کرده باشند ومقوی باه باشد بپوشیدن ان ورد جل خوانند وبپارسی
کل کویند وهر نوری وزهری که بود انرا ورد خوانند وکل سرخ را جوجم وکل سفید را وتیر
کویند ونیکوترین ان فارسی وتازه بود که هنوز تمام شکفته باشد ورایحهٔ وی قوی باشد
وبغایت سرخ بود وطبیعت ان مسیح بن حکم کوید که سرد بود در اول وخشک بود در اول درجهٔ
دوم وکویند در سیوم ومتوسط بود در غلظ ولطافت وتجفیف وی اقوی باشد از قبض
وی مقوی اعضاء باطن بود ودر حمام چون بخود بمالند قطع تالیل بکند وچون سحق کنند
ومستعمل کنند وسخ بن دندانرا وبغل را نافع بود وکوشت در ریشهاء عمیق
برویاند وصداع را ساکن کرداند واقماع وی نفث دم را نافع بود ووی معده وجکر را
نافع بود وسده که در جکر بود از حرارة بکشاید وحلق را نیکو بود وچون با عسل بپزند
وبدان غرغره کنند مسکن وجع معقد بود ببر مرغ طلا کنند وبطبیخ وی حقنه کردن
قرحه امعا را نافع بود وتر وی مسهل بود وده درم از وی ده مجلس براند وسه درم
از وی حرارة تب را بنشاند وخشک وی نه مسهل بود وچون با عسل بپزند وبر

معده ضماد كنند قرحه ازا نافع بود وجون در دهان كيرند بثور وقلاع زايل كند وخاصه
جون با عسل وكافور بود وجون بر روى خسبند قطع شهوت باه بكند ودفع مضرة وي بعجب
الزلم بود وشيخ الرئيس كويد كه جوهر وي مركب بود از كرم وسرد مانند مورد وسردي وي
در دوم بود وكرمي وى در اول ودر وى تليين بود بيوست بود وبعطريت ملايم جوهر
روح بود وغشي وخفقان كرم را نافع بود جون اب كرم وي را اندك اندك بتجرع كنند
ورد الحمار ورد النجار خوانند وابن ماسويه كويد كه ان كلي است كه اندرون وى سرخ
بود وبيرون زرد وطبيعت ان سرد وخشك بود وبشيرازي انرا كل الحجه خوانند ودور
وي نيز كويند ورازى كويد كه بهارست ورد منتن كلي باشد بد بوى بلون مانند كل سرخ
وانرا ايفون خوانند وبپارسي كل كنده كويند وطبيعت وى كرم وخشك بود وبيخ وى
محرق مانند عاقرقرحا بود ورد الحمير نوعي از عود الصليب است وانرا ذكر خوانند وكفته
شد ورد الزينة بپارسي كل خطمي كويند ورد الزوالي نيز كويند وكفته شد ورد دفوا
شقايق النعمان است وكفته شد ورد الحب كبيكج است وكفته شد ورد صيني
نسرين است وكفته شد ورشان بپارسي مرغ الحي كويند كوشت وى شكم ببندد ودشوار
هضم شود وانرا با سركه بايد پخت ورق الخوخ بپارسي برك شفتالو كويند جون بر بدن
طلا كنند قطع بوى نوره كند واكر اب ان در كوش جكانند كرم كوش را بكشد وجون
بر ناف ضماد كنند هم كرم را بكشد ورق الطرفا برك كز يابس بود وان قابض بود جون
بپزند وبر سپرز نهند يا آب آن بر روي ريزند نافع بود ومقوى لثه مسترخي بود
ورق الدلب بپارسي برك جنار كويند نيكوترين ان تازه بود وطبيعت ان سرد و
خشك بود وورمهاء كرم را كه در اول بود نافع بود وجون بكوبند نيكو وبر ريشهاء
تر افشانند نافع بود وليكن مضر بود بحلق وبيني وجشم وكوش واز خواص وي
انست كه خفاش بميرد ورق الغرب برك ورسكت جون بكوبند وبر جراحت باشند
وكوشت برويانند واب ويرا جون بياشامند كسي را كه علق خورده باشد نافع بود
وعلق را از حلق بيرون آورد ورق الكرم برك رز باشد جون نيكو بكوبند وضماد كنند
صداع از كرمي بود ساكن كرداند وضماد كردن با را ملك بر معي كاه قطع اسهال وخاييدن
ويرا مقوى لثه مسترخي بود ورق السرو برك سرو كويند ونيكوترين وي آن

كه از

كه از سروي كهن كيرند وطبيعت وى معتدل بود در وسط كرمى وسردي وكويند كه كرم
وخشك بود ومحكم بي لذع ورق الاجاص برك الو سياه جون با شراب بياميزند وبدان
غرغره كنند قطع سيلان مواد از ملازه وحلق بكند وجون بدان مضمضه كنند منع سيلان
مواد از لثه كند ورق العليق بپارسي برك سه كل كويند صفت ان در عليق كفته شد
ورق البلوط برك بلوط سرد وقابض بود واندك تجفيف داشته باشد وجون بكوبند
وبر جراحت باشند كوشت برويانند وبحال صحت باز آورد ورق زيتون معتدل بود
در كرمى وسردي وخشك بود در دوم وجون بسوزانند قايم مقام توتيا بود ودر داروهاء
جشم كشند وجون در سركه بپزند درد دندان را نافع بود واب پخته وى را جون در
دهان طلا كنند سودمند بود وقلاع را زايل كند وورق زيتون برى جون بر داخس
طلا كنند نافع بود وجون با ب غوره بپزند جندانكه مانند عسل شود وبر دندان طلا كنند
قلع كند ورق شوكة المصرية برك درخت امغيلانست وكفته شد ورق السمسم برك كنجد سرد
وتر بود جون بكوبند وموى را بدان بشويند دراز ونرم كرداند وخشكي وبرا زايل كند
ورق الكبر ومنفعت ان در كبر كفته شد ورق الحنظل در حنظل كفته شد ورق السورنجان
در سنبلد كفته شد ورق الاترج برك ترنج كويند ودر اترج كفته شد ورق التوث
برك توت است ودر توث كفته شد ورق الجوز برك درخت كردكان مجفف بود ودر وى قبض
باشد جون بخايند وبر ريش نهند سودمند بود از جهت بثرها كه در دهان باشد ورق الغار
در غار كفته شد ورق النبق برك كنار معتدل ومجفف وقابض بود ولطيف بود ومقوي
شعر بود ومنضج اورام ودر وى تحليل بود ورق شجرة البق در ورد او كفته شد ورق المصطكا
ورق حبة الخضرا در حبة الخضرا كفته شد ورق السوسن برك سوسن معتدل بود در كرمي و
سردي وخشك بود در اول ومجفف قرحها وبثرها بود جون بكوبند وبران باشند
بي لذع وورق سوسن سفيد صلابت رحم را نافع بود ورق الخلاف برك بيد بود
ودر وى اندك قبض بود وطبيعت ان سرد وخشك بود وعصاره ان درد سپرز و
صلابت ان وسرم ان را نافع بود ومسهل صفراء محترق بود وسوداء وبلغم و
نافض وصرع كزيدن عقرب را نافع بود جون بياشامند از وى يك درم با شراب وجون
از بيرون ضماد كنند هم نافع بود وبول براند با سكنجبين واختناق رحم را نافع بود

در مصطكا كفته شد ح

ومفاصل و نقرس را و ادویه‌ها کشنده را دفع ضرر ان بکند ورق المازریون در مازریون
کفته شد ورق سرمق در سرمق کفته شد ورق العلیق کل سه است سرد و خشک بود و قابض
و مجفف اختلاف دم و نفث ان و ضعف معده را نافع بود ورد اللوز و ورقه ورق ابهار
بادام سرد بود و مقوی دل و دماغ است ورد السفرجل بهار به کوینده هم سرد بود و مقوی
دل و دماغ بود ورد الکمثری بهار امرود طبیعت ان و منفعت وی مانند بهار بادام
و سیب و به بود ورد الباقلا کل باقلا سرد و تر بود و مسکن حرارة دماغ بود و جون
سحق کنند در هاون صاصی و در افتاب نهند خضابی نیکو بود و موی را بغایت سیاه
کرداند ورد الخشخاش کل خشخاش سرد و تر بود و مسکن کرمی و خشکی بود که در دماغ حادث
شود و جون بر سر ضماد کنند سهر را نافع بود و منوم بود و مسکن صداع کرم بود وزغه
نوعی از سام ابرص است و بخیلی کوچکتر از وی بود و از خواص وی انست که عقرب را فرو برد
و کوشت وی سم مهلک است و اکر در شراب افتد و بمیرد ان شراب هم قاتل بود و کویند
وزغ حربا است بتحقیق و صفت ان مداوای ان کفته شد وسیخ نباتیست کوهی که
در سنک روید در بهار و بوی لیمو دهد و مؤلف کوید که بیشتر ازین از الیمو دارو کویند و
طبیعت ان کرم و خشک بود وسمه ورق النیل است و طبیعت ان کرم و خشک بود در دوم
و در وی قبض و جلا بود و موی را خضاب کنند خاصه جون با حنا بود خضابی نیکو اسان
باشد وسخ الاذن بیارسی جرک کوش کویند جون بر داحس طلا کنند نافع بود و جون
بر شقاق لب طلا کنند سودمند بود و بر کزندکی افعی بغایت نافع بود جون بشکافند
و جند نوبت بران نهند وسخ کوائر النحل و ابن سمجون کوید که ان علک است و کفته شد
و صاحب جامع کوید که خطا است و مؤلف کوید که بتحقیق ان مومیائی نحل کویند و بزبان
مکسر اران انرا بزموخوانند و دیقوریدوس کوید که ان علکی خوشبوی بود مانند
میعه و ان بتحقیق مومیائی نحلی است و منفعت ان در علک کفته شد و صفت علک نیز
کفته شد و طبیعت وسخ الکوار کرم بود در دوم نزدیک به سیوم و ان جذب بلیغ کند از عمق
انکه جوهر وی لطیف بود و اکر بخور کنند سرفه کهن را نافع بود و جون بر قوبا نهند زایل کند
و مؤلف کوید که در دفع خون و کسر و افتادن از جایی همان عمل مومیائی میکند و بسیار
امتحان رفته وشج اشق است و کفته شد وشق فو و وی کرم و خشک بود و مسخنی

قوی باشد و در وی اعانتی با مسی بود و محرک جماع و کرده و پشت را نافع بود و محرور مزاج
را نافع بود و دامن پوشیدن وی ایمن باشد از بواسیر و ان پوستینی بود وخد ان بادنجان
است و کفته شد وقل مقل خشک است و در مقل کفته شد ولیع جلال است یعنی
غوره خرما و کفته شد دین انکور سیاه است و در عنب کفته شد ویژه کلی سفید است
و کفته شد در ورد و طبع ان سرد و تر بود در دوم والله تعالی اعلم بالصواب

باب الهاء هال کویند که قاقله صغیر است و کفته شد هاکول کویند که جعفیل
است و کویند که بتحقیق تراب الهالک است و کفته شد هبید حب الحنظل است و کفته
شد هدبه حمار قبان خوانند و غیر قبان و ان جانوری کوچک است بسیار پای در نشیب
خمها آب بسیار باشد و بیشتر ازین از امهیکه خوانند جون با شراب بیاشامند عسر البول را و
یرقان را نافع بود و جون بدان تحنک کنند بعسل یا طلا کنند بر مرغ خناق را نافع
بود و جون سحق کنند و در پوست انار کنند و با روغن کرم کنند و در کوش جکانند درد
کوش را نافع بود و اطهورسفس کوید که اکر حرقه بجیده و بر صاحب تب بندند زایل کند
هداة مرغیست که ان را کور کور کویند هدهد بیارسی ان را مرغ سلیمان کویند غافقی
کوید که کوشت جون بخورند یا با آب بیاشامند نافع بود و در خواص او رده است که اکر
جشم وی بر کسی بندد که نسیان بر وی غالب باشد نسیان بکند و اکر بر کسی بندند که
از رنج جذام ترسد مادام که با وی باشد ایمن باشد و اکر در ابتدا نیز کرده باشد
موافق بود و اکر پر وی را بخور کنند در خانه کزندکان از انجا بکریزند و اکر سر وی ادمی
با خود دارد و در برابر خصم رود بر وی ظفر یابد و حاجتهاء وی کذارده شود و
اکر خون وی بر سفیدی جشم کنند و بجکانند زایل کند و اکر مغز وی بخور کنند در برج
کبوتر هیچ حیوان موذی کرد ان نکردد و اکر هدهد کشته همچنان درست بر در خانه بیاویزند
هر که در ان خانه بود از جشم بد ان ایمن بود و اکر امعاء هدهد خشک کرده سحق کنند و با سوسن
و با روغن کنجد بیامیزند بعد از یکساعت بیفشارند و بر موی بمالند سیاه و جعد کرداند
و اکر لحیه شیب وی با خود نکاه دارند همه کس وی را دوست دارند و اکر بال وی را نزدیک موران
بخور کنند موران بکریزند و جون کوشت وی بخور کنند مسحور را نافع بود یا کسی که بر زن
بسته باشد کشاده کردد باذن الله تعالی و دل وی را جون خشک کنند و بکوبند و با طلا بیاشامند

قوة باه را بیفزاید ولحیه سیب و زبان و دراز ترین بری که در بال وی باشد اگر در پوست بندند
و مرد در ران راست بندد قوت مجامعت بدهد **هر نوه** قرنوه خوانند وآن درخت عودست
وان مقدار فلفلی بود اندک از وی کوچکتر و بزردی مایل واز وی بوی عود اید وطبیعت وی معتدل بود
وکویند که کرم وتر بود وصاحب منهاج کوید که مقوی معده وهضم بود وطبیخ وی بول براند وسنگ بریزاند
واسحق بن عمران کوید که درد حلق را نافع بود وشکم براند وبدل ش وی قاقله صغار بود **هرد**
بپارسی دار زرد کویند ودر عروق الصفر گفته شد **هر قلوس** بقلة الیهودیة است وان نوعی از هندبا بری است
وکویند کان نوعی از ش وبقله یهودیه را شریف کوید که قرصعنه است وابجه محقق است انرا
هرقلوه کویند وبپارسی تره دشتی وان از انواع کاشنی دشتی است وبری ودر هندبا گفته شد **هر
قولیون** بپارسی سنبل کویند ودر نمام گفته شد **هرطمان** قرطمان کویند وان حبیست که در میان
کندم وجوی باشد وطبع ان معتدل بود میان کرمی وسردی ومیل بتری داشته باشد وکویند که
سرد بود وکویند که بغایت کرم بود وخشک وی مجفف بود بی لذع ودر وی قبضی وتحلیلی بود **هزار
جشان** وهزار فشان نیز کویند ومعنی ان بپارسی هزار کز بود وان فاشرا است وگفته شد
هزار سفند حرمل است وگفته شد وبپارسی نیوند کویند **هشیفلا** حشیفلا است وگفته شد و
بپارسی کزبر البر کویند ودر شقاقل نیز گفته شد **هشتدهان** عود هندیست وطبیعت ان کرم وخشکست
در سیوم وگفته شد وبخاصیت نقرس را عظیم سودمند بود وبدل وی فطراسالیون باریک است **هفت
برج** مازریون است وگفته شد **هلبون** بطیخ است وگفته شد وبپارسی خربزه کویند **هلفیفا**
هندبا است وگفته شد وبپارسی کاشنی کویند **هلموت** حلیموست وان سلق جبلی است ودر
حماض گفته شد **هلیانز** شاهتره است وگفته شد **هلیون** بپارسی مارچوبه ومارکیا خوانند واهل
مغرب واندلس واسفراج خوانند ونیکوترین ان بستانی بود تازه وطبیعت وی کرم وتر بود وورق
ان مانند ورق رازیانه وتخم وی وصفت ان گفته شد ووی مفتح سده احشا ومحلل ابود وطبیخ
وی عرق النساء ویرقان ودرد معا را نافع بود خاصه طبیخ اصل وی چون با شراب بپزند وطبیخ
ان بیاشامند کزیدن رتیلا را نافع بود وچون بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند و
تخم وی همین عمل کند وکویند که وی شکم را ببندد وکویند سودمند بود بقولنج بلغمی وریحی وعسر البول را
نافع بود وباه را زیاده کند ودشوار زادن را سود دهد ومسخن کرده ومثانه بود ومسخن بغایت
معتدل وتقطیر البول که رطوبی بود وبیرانرا سودمند بود ودرد پشت ووریک کهن شده را نافع

بود وطبیخ وی را چون سگ بیاشامد بمیرد وکویند که چون سر وگیش پاره کنند ودر شیب خاک کنند
هلیون در انجا بروید واب تخم وی سنگ کرده ومثانه را بریزاند چون با قدری عسل وبا قدری
روغن بلسان بیاشامند ووی معده را مضر بود واولی ان بود که بجوشانند وبعد از ان با کوشت بپزند
ومری وزیت را اضافت کنند وطبری کوید که اگر بیخ وی را خشک بر دندان نهند قلع کند واگر درد مند
بود درد را ساکن کند ومجهول کوید که طبیخ اصل وی باه را زیادة کند وبدل ان جنجل بود **هنک** بزبان
هندی نبات حلتیت است وحلتیت گفته شد صمغ انست وحلتیت گفته شد **هندبا** بپارسی کاشنی کویند
وان بری بود وبستانی وبری را بیونانی نقولس خوانند وفنحوریون کویند وورق وی پهن تر بود
از بستانی وبمعده نیکوتر بود وبستانی را بیونانی اندیفیا کویند وآن دو نوع بود یکنوع ورق وی
پهن بود نزدیک بکاهو ویکنوع ورق وی باریکتر بود ودر طعم وی تلخی بود ونیکوترین ان بستانی
وتر وشیرین بود وفاضلترین ان شامی بود وانرا نطونیا خوانند وطبیعت ان سرد وتر بود در
اخر درجه اول وکویند که خشکی وی در دوم بود وبری را طرخشقوق خوانند وبپارسی وبلخ وارزی
کویند که اقوی بود از بستانی در جمیع افعال وعصاره وی استسقا را نافع بود وسده جگر را بگشاید و
دفع سمهنا کند چون بیاشامند خاصه عقرب وزنبور ومار وتب ربع را زایل کند وبرگزندگی عقرب
ضماد کنند نافع بود چون اب وی را با زیت بیاشامند باد زهر اد ویه ها کشنده بود ومقوی قلب بود چون
بیاشامند ولبن وی سفیدی چشم را زایل کند وهندبا بستانی را ابروده از وی بیشتر بود که در بری
مقوی معده بود وسده جگر را بگشاید وسپرز را وحرارت خون را وصفرا را بنشاند وچون آب وی
بگیرند وبجوشانند وکف از وی بگیرند وبا سکنجبین بیاشامند سده را بگشاید ورطوبات عفن را
پاک کرداند وبتهاء درا زرا سودمند بود وکاسنی کیموس نیکو دهد وتلخی وی زیادت کردد ووی
فاضلتر از کاهو بود در تفتیح سده ودر تابستان تلخی وی زیادت کردد بس اندکی میل بحرارة داشته
باشد نزدیک باعتدال وضماد کردن وی خفقان را نافع بود وچون با آرد جو ضماد کنند وبا اسفیداج
طلا یعنی مبرد بود وضماد کردن بر نقرس نافع بود واز جهت درد چشم کرم را ضماد کردن سودمند بود
ومسکن هیجان وغثیان صفرا وحرارت معده بود وشکم را ببندد وتب ربع را نافع بود وگزندگی
عقرب را ومجموع جانوران را گزنده مثل زنبور ومار وسام ابرص ضماد کردن با سویق نافع بود وچون
باب کاشنی خیار جنبر حل کنند وبدان غرغره کنند ورم حلق را سودمند بود ومسکن غشی وهیجان
صفرا بود وهندبا بطئ الهضم بود ومصلح ان رشاد بود ونوعی از کاشنی بری هست که انرا هند زبار

گويند وگفته شد وكاشنى شامى كه انرا انطونيا خوانند معتدل ترين همه كاشنيها بود وكيموس وى
نيكوتر بود ومسيح گويد كه وى درميان كاشنى وكاهو بود وطبرى گويد كه ان لطيف تر از كاهو بود
وغذاء انكتر دهد وچون ورق وى را بكوبند و بر ورم گرم نهند بگدازاند وسرد كند واب وى
با اب رازيانه ترياق را سودمند بود و بيخ وى از تخم وى قوة مند تر بود در منفعت و پوست
بيخ وى مستعمل بود **هوم المجوس** مرانيه است وگفته شد وان درختى است كه در حوالى فارس گويند
مانند ياسمين مى رويد ومجوس در وقت زمزمه استعمال ميكنند وشكوفهٔ وى بشكل اسپيد ماند
هوفاريقون هيوفاريقون واو فاريقون گويند واندروسامن نيز گويند وفوريقون نيز گويند
وان دادى روميست وانرا قضبانى وزهرى وحبى است سرخ رنگ برنگ سماق بغدادى بغايت سرخ اگرچه
صاحب منهاج اورده كه سرخى وى كمتر از سرخى سماق بود وهمو اورده است كه حب بلسان است وهردو
سهو است وطبيعت ان گرم است در سيوم وخشكست در آخر ان ملطف ومحلل اورام باشد وضماد كردن
ورق انرا سوختگى اتش را نافع بود وچون بپزند و با شراب بياشامند نقرس را عظيم سودمند بود وديقوريدوس
گويد كه بدل وى بوزن وى بيخ اذخر ونيم وزن وى بيخ كبر بود **هوجره** هوفغيداس نيز گويند
وان عصى الراعى است وگفته شد **هوفسطيداس** صاحب منهاج گويد كه عصارهٔ لحية التيس وگفته شد **هوفيلوس**
خس الحمار است وگفته شد وبپارسى شنگار گويند **هيضمان** فجل برى است وگفته شد **هيل بوا** وان
هال است وان قاقلهٔ صغار است وگفته شد **هيشر** كنگر برى است ودرازى قد ان يك گز
باشد بلكه زيادت وميانه‌اش تهى بود وشكوفهٔ ان بعضى باشد بلون بنفشه و باخر سفيد شود
وميانهٔ ان شكوفه مانند پنبه شود واگر از ان پنبه در گوش كسى رود كرى آورد **هيل** هالست وگفته
شد **هيرون** قصب است وگفته شد **هيزارما** نعنع است وگفته شد والله اعلم **باب الياء**
ياسمون ياسمين است وسجلاط نيز گويند و بشيرازى كل ياسم خوانند وان سفيد بود وزرد بود
وگويند ازرق نيز باشد وعيسى ابن ماسه گويد كه زرد و سفيد بقوة تر بود در حرارة و يبوست و
خوشبوى تر بود ومسيح ابن حكم گويد كه طبيعت وى گرم وخشك بود در اخر درجه دوم واول سيوم
وملطف رطوبات بود وكلف را زايل كند وصداع بلغمى را نافع بود بوييدن و رياح غليظ كه
در دماغ بود تحليل دهد ومقوى دماغ بود واصحاب لقوه وفالج را نافع بود ومفتح سده بود
وعرق النسا را نافع بود ونوع زرد از وى محلل ومسخن هر عضوى سرد بود از سر و مزكوم را نافع
بود ومحرورى مزاج را صداع اورد ومصلح وى روغن وسركه بود وديقوريدوس گويد كه مى دروده

بود

بود وحب القرع وحيات را بيرون چون خشك كرده انرا سحق كنند و با عسل سرشند و بياشامند
سه روز هر روز مقدار ده درم قطع نزف ارحام بكند ومجرب بود وچون خشك كرده را سحق كنند
و بر موى سياه باشند سفيد گرداند **ياقوت** شيخ الرئيس گفته است كه در ادويهٔ قلبيه كه طبع او
معتدل است واما خاصيهٔ او در تفريح وتقويه دل مقاومة با سموم عظيم المنفعة است وار
سطاطاليس گويد كه ياقوت سه صنف است سرخ وزرد وازرق وشريف ترين ان سرخ است
وانرا چون بر اتش بدارند حسن او زياده گردد وسرخ تر گردد وهمو گويد كه كسى كه ياقوت از گردن بياويزد
يا با انگشترين سازد ودر دست كند ودر شهرى باشد كه در انجا طاعون بود او ايمن باشد از
طاعون وبروى واقع نشود واين از خواص است ونيكوترين ان سرخ رمانى بود ووسواس سودا
وخفقان را بغايت نافع بود وگويند كه چون از خود بياويزند منع جمود كند خاصه جمود دم
وبغايت مفرح بود تا بحدى كه در دهان چون نگاه دارند تفريح بخشد **يبروح** دو نوعست
يكنوع را بيخ لفاح خوانند ويكنوع ديگر را يبروح الصنم گويند وان بيخ لفاح بريست
وبصورة انسان بود وانرا يبروح الصنم از بهر ان گويند كه بصورة انسان بود ومؤلف گويد كه
در حدود گرمسير شيراز نزديك قلعهٔ شهر يارى مى باشد وقد ان يك وجب كوتاه تر بود و
دست وپاى داشته باشد وبلون سفيد بود وبعضى گويند كه انرا سگ ميكند از زمين
وانرا اسكند خوانند واين معقول نيست ونيكوترين وى ان بود كه فربه باشد وطبيعت
وى سرد باشد در سيوم وخشك بود در اول سيوم مخدر ومميت بود واگر پوست وى بر
ريش را بمالند بهفته زايل كند بى انكه ريش كند واگر بر ورمهاء صلب و بر دماميل وخنازير
طلا كنند نافع بود و بيروح را چون بكوبند و بر مفاصل ضماد كنند زايل كند واگر كسى را احتياج
باشد بقطع عضوى چون در شراب بياشامند بيخود شوند واز خوردن وى همان عارض شود
كه از خوردن افيون ووى مسبت ومنوم بود واگر در شراب كنند مستى زيادت كند بغايت
وبدترين ان پوست بود وبوييدن ورق ان وانچه سفيلو بود وانرا ساق نبود وذكر
خوانند ومسبت بود مداواى ان قى كنند باب گرم وعسل وشبت ومصطكى وسعتر ومر
وسفند وشير تازه اشاميدن وبيروح را در محبت خواص بسيار بود وگويند كه اگر كسى
باسم شخصى كه خواهد بيروح بركند هم در زمان هر عضو بيروح راكه ببيند از بدن ان شخص را
همان عضو جدا گردانند وخيلى خواص ديگر دارد كه غير طبى است وبدان سبب اينجا نياوردم

يتوع هر نباتی که از البنی محرق مسهل مقطع بود انرا یتوع خوانند مانند شبرم و
عشر ولاغیه و مازریون و عرطنیثا و ماهودانه و غلقا و امثال ان و اصناف ان
بسیار بود و همه بد باشد و اقوی ترین از یتوعات لبن بود و بعد ازان تخم و بعد ازان
ورق و طبیعت ان گرم و خشک در چهارم وان بود که در دوم یا در سوم و از خواص وی انست که
اگر در برکه در اب اندازند که ماهی در ان اب باشد ماهیان در روی اب افتند و لبن وی موی را
بسترد چون بدان لطوخ کنند خاصه در افتاب وانچه بعد ازان بروید ضعیف بود و اگر مکرر کنند
دیگر نروید و اگر بر دندان خورده چکانند قلع کند و بواسیر را قطع کند و مسهل بلغم و اخلاط
غلیظ بود و منفعت هر یکی از یتوعات در باب خود منفعت و مضرت و ابدال و اصلاح ان گفته شد
و گویند که بدل ان در استفراغ بلغم نیم وزن ان سکبینج است یخصص نوعی از کرفس
بزرگست و ان را مشرقی خوانند و انواع کرفس گفته شد در کاف و گویند که او فطراسالیون است
یذرره قسوس است و گفته شد یدفه خاماقطی است و گفته شد یربوع بپارسی موش
دشتی خوانند و گوشت وی غذاء بسیار دهد و شکم براند یراع قصب است و بپارسی
نی گویند و در قاف گفته شد یرامیع هلیون است و گفته شد یرنا حنا است و گفته شد
یشف بپارسی یشب گویند و در حجر الیشب گفته شد یعضید خندریلا است و گفته شد
و ان را بپارسی کاشنی بری گویند یعقوب کبک نر است و در قبج گفته شد یغمیصا ریباس است و گفته شد
یقطین نزدیک عوام کدو بود و در لغت هر درختی که اورا ساق افراشته نبود مانند خربزه و حنظل و خیار و کدو
و امثال ان را یقطین گویند یلنجوج عود هندیست و گفته شد یمام شفنین است و گفته شد و بپارسی ان را
بوتیمار گویند یمامه کبوتر خانگی است و در حمام گفته شد ینبوت خرنوب نبطی است و صفت خرنوب نبطی و شامی
گفته شد و طبیعت وی سرد و خشکست در سیوم و خشکی وی در دوم و گویند گرم بود وان در صحرها و در بن دیوارها
و بستانها روید و ثمره وی مانند گرده گوسفند و کوچکتر بود و لون وی سرخ بود که بسیاهی زند و در مصر ان را الحب الطلی
خوانند و ثمره و دانه وی دانه خرنوب شامی مانند یکدیگر باشند و طبیخ وی را مضمضه کردن بیخ دندان را
نافع بود و در طبیخ وی نشستن مقوی سفل بود و وی سودمند بود از جهت سیلان حیض مغز وی خوردن و بخود
برگرفتن و مغص و اسهال را نافع بود و اگر بر ثالیل مالند بسختی زایل کند و خلط وی بد بود و ثقیل چون بتر بخورند
و بشیرازی کوور خوانند ینتون ثافسیا است و گفته شد در ثا و ان بپارسی ادو سزاب کوهی گویند ینق بلغت اهل
اندلس انغه گویند و گفته شد ینمه نباتیست که بشیرازی ان را مسبل دار و گویند وان در جراحتها و زخمها تازه مستعمل کنند والله اعلم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله وصحبه الطیبین الطاهرین اجمعین وسلم **امابعد** این مقاله دوم است از کتاب اختیارات بدیعی که ذکر خواهیم کرد در مرکبات مستعمل والله الموفق والمعین وان مشتمل است بر دو مقالت **مقالت اولی** در کیفیت ترکیب ادویه وبیان قوة ان ومقدار زمان بقاء قوة هر یکی از ادویه مرکبه ووقت استعمال ان وامتحان تریاقات ومقدار تناول آن ومنافع تریاقات خصوصا تریاق فاروق وبیان کیفیت التقاط ادویه وادخار آن **بدانکه** کسی که ترکیب ادویه میکند باید که ادویه نیک تازه خالص کند وانرا از خاشاک وخاک وغبار پاک کند و ادویه خشک که انرا باید کوفت جدا جدا بکوبند تا قوة ان ضعیف نشود وچون بکوبند و بر بیزند بحریر وزن همه درست کرده اند بعد از ان همه را باهم در هاون پاک سحق کنند نیکو تا باهم آمیخته شود وچند نوبت کوفتن وسحق کردن وبیختن اعاده نمایند وانچه صلایه باید کرد صلایه کنند وباز سحق کنند تا همچون غبار وهبا شود واگر در ان ترکیب چیزی از احجار وجواهر باشد خصوصا مثل یاقوت وفیروزه وسنگ یشب باید که بسنگ سماقی سحق نمایند وصلایه کنند تا نیکو مسحوق ومصول گردد واگر در ان ترکیب چیزی از شراب یا عصارات یا صموغ باشد باید که صموغ را بخوبیسانند در شراب یا عصارات تا در ان گردد بعد از ان هاون بمالند تا یکسان گردد اجزاء ان واگر در ان ترکیب چیزی از شراب وعصارات نباشد صموغ را در اب حل نمایند ودر هاون بمالند وادویه را کوفته وبیخته بران بسرشند واگر بعسل معجون میکنند باید که عسل باشد پاک مخالطان نباشد موم وخوش طعم وخوشبوی واب ندیده وکف گرفته باتش اهسته باشد وباید که عسل سه مثل ادویه باشد وادویه را در میان ان ریزند ونیکو درهم بزنند ودر ظرفی ذهبی یا فضی یا چینی یا زجاجی ریزند که ظرف مملو نباشد وسر ظرف بپوشانند تا سرد شود وتا هفته هر روز سر ظرف برمیدارند

تا بخاران

تا بخار آن برود واز فساد وغلیان ایمن شود واگر قرصی سازند اگر در ان صمغ باشد بخوبیسانند چنانکه گفته شد وادویه را بران بسرشند والا بآبی اندک چند انکه ادویه بهم ملصق شود بسرشند وقرص سازند ودر سایه در پشت غربال خشک کنند تا خشک شدن هر روز انرا باز گردانند تا الره نگردد وفاسد نشود **واگر مطبوخی** ترکیب کنند مثل عناب والو را بشویند وگیاهها وتخمها پاک کنند واول جوبها وبیخها نیم کوفته در دیگ ریزند وبعد از ان تخمها وبعد از ان فواکه ودر عقب ان گیاهها بریزند وبنفشه ونیلوفر وبرسیاوشان وشکوفها در اخر همه باید ریخت واگر افتیمون در مطبوخ کنند انرا در خرقه کتان بندند وسرش محکم بربندند ودر وقت فرو گرفتن در دیگ اندازند بس بیفشارند وترنجبین وشیرخشت وخیار چنبر اصلا نجوشانند تا قوتش نرود بلکه باب گرم بخوبیسانند بس بدست در احل کنند وبعد از انکه مطبوخ فرو گیرند وصاف کنند بر سر ان ریزند واگر با مطبوخ سرداروج مثل ایارج وصبر وترید وسورنجان وسقمونیا باشد انرا بکوبند وبسرشند وحب سازند وفرو برند ودر عقب ان مطبوخ را بیاشامند از ان مطبوخ برداربد وسرداروج کوفته در ان ریزند وبیاشامند بس در عقب ان مطبوخ را بیاشامند وترید را محکوک ومرضوض کنند وبروغن بادام چرب نماید بس استعمال نماید **واگر** تخمی چند بریان کنند در خزف نواب ندیده یا تاوه را نیک گرم کنند واز اتش فرود اورند وتخمها را در ان ریزند ودرهم میزنند چند انکه بوی آن بدهد بس فرو گیرند وبسیار از حد بریان نکنند تا قوتش نرود **وادویه** حجری مثل توتیا وکحل ولاجورد ونوشادر وامثال انرا در هاون بکوبند بس بسنگ سماقی مسحوق نمایند بسیار تا همچو غبار شود دیگر بار باب سحق کنند بس رها کنند تا فرو نشیند بس اب از وی بریزند وخشک کنند وبعد از ان دیگر بار بسایند تا همچو هبا شود وهمچنین سحق وصلایه بکنند دارو های چشم را نیز زیرا که چشم عضویست لطیف وشریف ذکی الحس وتحمل ندارد از ادویه انچه در وی اندک خشونتی باشد **وغسل** ادویه حجری را مثل مذکورات واقلیمیا وخبث الحدید بدین طریق باشد که مکرر باب سحق کنند بعد از ان رها کنند تا فرو نشیند بس آب از وی بریزند **وادویه** را که بباید سوختن مثل سرطان وبسد وکهربا در کوزه آب ندیده کنند ودر گل حکمت گیرند ودر تنور نهند تا محرق گردد وسرطان را اول دست وپای آن جدا کنند وشکمش را بشکافند وآب

نمک و خاکستر بلوط و رز بشویند و بعد از ان بار دیکر باب خالص شیرین بشویند نیکو تا زمانی
که شوری از وی برود بعد از ان بکوبند و در جوغی از سنک و بعد از ان در آب جو اندازند
و بپزند تا زمانی که پخته کردد **واکر** خواهند که ابکینه را بسوزانند در کوزه نهند تا کرم
شود جنانکه نزدیک بکداختن باشد بس بردارند و باب قلیا اندازند و بعد از ان
بسایند **وصدف** و شبه را جون بسوزانند در خزف اب نادیده نهند بس خزف را در کل
کیرند و در تنور نهند تا محرق شود **واکر** مس خواهند که بسوزانند ازانک سازند و بلیله
و هلیله و امله بجوشانند و صاف کنند و آب ان در دیکسر می جوشانند و ان صفایح مس را
کرم میکنند و درین اب می اندازند تا بیست و یکبار جنین کنند بعد از ان فرو کیرند
و انجه راست شده باشد بردارند و باز بر اتش نهند و قدری بول کاو بدان ریزند و
بیست یکبار صفایح را کرم میکنند و دران می اندازند و رسوب این را بدان رسوب
ضم کرده بسایند و فولاد را همچنین بسوزانند **اما** سوختن نقره جنان باشد که
نقره را بسوهان بسایند و بعد از ان باب نمک بجوشانند در کفچهٔ اهنین محرق شود
واکر نسوزد اندکی کبریت دران اندازند که سوخته شود و سرب را نیز همچنین بسوزانند
واکر زر بسوزانند بسوهان بسایند و باره سرب نیز بان بسایند و باهم بکدازند بس
رها کنند تا سرد شود و بارهٔ بسایند و بارهٔ دیکر سرب با ان بسایند و با آب نمک در کفچهٔ
اهنین کنند و می جوشانند تا اب نیست شود و بس در هاون کنند و بسایند **اما** مقدار
زمان بقاء قوة ادویه مرکبه و وقت استعمال آن بدانکه تریاق کبیر بعد از پنج سال
تا هفت سال استعمال کنند زیراکه تاثیر قوة این مرکب بلا مضرة بعد ازین مدة بظهور
می رسد و بعضی کویند که بهتر انست که استعمال نمایند بعد از دوازده سال و اما کمتر از
هفت سال استعمال ننمایند و او را شش خیراست و ترعرع و شباب و سکون و موت
اعتبار کنند و تا شش ماه کویند که طفلست بعد از ان در تزاید و ترعرع باشد تا ده
سال در بلاد حاره و بیست در بلاد بارده بعد از ان واقف شود و شباب باشد تا ده
سال دیکر درین قیاس بعد از ان در انحطاط باشد تا جهل سال تا شصت سال بعد از ان
بمیرد و همجون معاجین باشد تا سی سال قوة او در تزاید باشد بعد از ان قوی باشد
اما نقصان بذیرد تا بشصت سال برانکاه همجون معاجین کبار باشد اما تریاق نوبغات

قوی

قوی باشد و استعمال ان در سموم و ادویه قاتله و نهش هوام و حیات و افاعی و کلب کلب
کنند و تریاق عزره و مثرودیطوس و شلیثا بعد از شش ماه استعمال کنند و قوة ان هفت
سال باقی بود و قرص افاعی و اندرونخون و عنصل بعد از دو ماه استعمال کنند و تا دو
سال موثر باشد **و اما** تریاق اربعه منقطع می شود قوة او یا ضعیف می شود بعد از دو سال
و فلونیا رومی و فارسی و برشعثا بعد از شش ماه استعمال نمایند و تاثیر ان سه سال باشد
و دواء المسک و نجنجوش و مادة الحیاة و اطریفلات از دو ماه تا سه سال نیکو بود و جنوب
و معاجین و جوارشات مسهله مثل معجون خیار جنبر و شهریاران و جوارش تمری
و معجون سفرجلی مسهل فی الحال که ترکیب کنند استعمال توان کرد و تا دو ماه نیک باشد
و بعد از ان فعل ان ضعیف می شود روز بروز تا سه ماه بعد از ان فعلش باطل کردد اما قوت
سفوفات تا دو سال نیک بود و قوة قرصها از ان روز که می سازند تا شش و ضماد و مرهم نیز
جنین بود و روغنها تا متغیر نشده باشد استعمال توان کرد لیکن جون بوی ان متغیر شود
بهیچ کار نیاید الا روغن بلسان و مومیائی که هرجند که کهنه تر شود بهتر بود اما اشربه
در روز که بسازند استعمال توان کرد و قوة ان تا جهار سال باقی ماند و مطبوخ فی الحال
که بجوشانند استعمال کنند و ده ساعت برو بکذرد و ضعیف شود و عمل نکند **دربیان** نقوعات
بدانکه نقوعات لطیف تر است از مطبوخات و نسبت ان بمطبوخات همجون نسبت
مطبوخات ساده است بمطبوخات که تقویتش کرده باشند بسردار و از برای انکه در طبیخ
و غلیان در اب استخراج قوای ادویه از اجرام زیادت تر است و نقوعات سبکتر است
از مطبوخات و همچنین سردتر است از وی زیراکه اکتساب حرارة از آتش نکرده است بسبب
طبخ بس از برای اینست که نقوعات موافق تر است از مطبوخات حمیات حاده در فصل تابستان
و نزد اخراج مواد برفق و اسانی از ابدان ضعیفه مثل ناقهین و ضعفاء جه غرض
از نقوع تسکین حرارة است و تلیین و اسهال برفق و طریق ان جنانست که ادویه را
بخو بیسانند در اب باک ان مقدار که سه انکشت مضمومه اب از سر ان کذشته باشد بعد
از انکه نیم کوفته کرده باشند از ادویه انجه واجب باشد که نیم کوفته کنند و بنهند
در افتاب و غربالی در سر ان نهند و اکر در شب باشد در کاه و نمد نهند و کاه باشد که
سه روز همجنین کنند و کاه باشد بیک روز تمام شود بعد از ان در دست بمالند و بیفشارند

وصاف کردانند بعز بالی یا بالایش واکر خواهند تقویتش نمایند بسرد اروجی که مناسب حال
باشد واکر خواهند تقویتش ننمایند چنانچه مقتضی الحال باشد در بیان مطبوخات
اسان تر و سبکتر است برطبیعت از حبوب و کری و غایله ان کمتر است و زودتر اسهال
میکند از و موافق تر است مر مواد رقیقه را از برای انکه مطبوخات انتزاع میکند قوای
ادویه را از اجرام ان بواسطهٔ اب و جاری میکرداند بواسطهٔ ان کیموسات و مواد
را در اوعیه بدن و جذب میکند انرا بخاصیتی که در اوست در تعیین ان ماده و اسهال
ان ماده میکند بغسل و جلا پس معلوم شد که اسهال بمطبوخات اسان تر است و در زمان
اندکتر فارغ می شود و باز نمی ماند در بدن از اسهال چیزی که باز کردد سبب غشی و کرب
و عطش و معاودت اسهال شود همچنانکه کاه هست که می ماند چیزی از اجرام حبوب
در خمل معده و لفایف امعا و بعضی از مطبوخات ساده میدهند و بعضی مقوی
میکردانند به سرداروی و مثل غاریقون و تربد و محموده که سحق نمایند و بر سران ریزند
بعد از طبخ و تصفیه در بیان شیافات و فتل مسهله بدانکه شیافات و فتل مسهله
اسهالی نماید انچه امعا است برفق و اسانی و نسبت او بحقنه نسبت مطبوخات
است بحبوب و شیخ الرئیس کفته است که واجب است که باشد طول شیافات شش
اصبع مضمومه تا برسد بمعاء مستقیم و اثرش برسد بمعاء قولون چون خواهند که
استعمال نمایند از برای علاج قولنج و سمرقندی کفته است که طول شیافات واجبست
که بقدر طول اصبع باشد بلکه بیشتر تا برسد بمعاء مستقیم و اما چون خواهند که استعمال
کنند از برای وجع ورک و عرق النساء باید که بسایند مدحرج تا برسد بموضعی که نزدیک
علت است در بیان مفرحات و معاجین بدانکه مفرحات و معاجین واجب است
که نکاه دارند در انایی ذهبی یا فضی و الا که میسر نشود در ظرفی چینی یا کاشی
یا زجاجی که تاثیر نکند او در ظرف و نه ظرف در او و مثل آبکینه و بلور و ظرف را پر نکردانند
بلکه بقدر چهار انکشت مضمومه بکذارند تا خالی باشد تا نزد تخمر چون متخلخل شود و
منبسط کردد او را جایکاه داشته باشد که بر اید و سر ظرف را محکم نکردانند بلکه واجب
است که او را منفس کیر باشد تا ابخره از ان بیرون آید و در وی مختنق نکردد و سزا
وار است که در اسبوع اول هر روز سر ظرف را منکشف میکردانند تا بخار از وی بیرون

می اید و در وی کرفته نشود و از غلیان ایمن کردد و آن ظرف را در میان جو نکاه باید داشت
تا اخراج ابخره از وی بکند و او را از غلیان نکاه دارد و تا حرارهٔ در وی محصور شود و
منعکس کردد و بداخل آن و متخمر کردد و بعد از تخمر و رجوع ان بحاله اولی از میان جو
بیرون ارند و سرش محکم کردانند و نکاه دارند و بکار دارند در بیان تریاقها اما
تریاق کبیر و انرا تریاق فاروق کویند تریاقی جلیل القدر عظیم المنفعت است که مقاومت
با زهرها و ادویهٔ قتاله کند در باهیات و در غیاب کلب کلب و جمیع امراض بلغمی و سوداوی
و سدد و ریاح و فالج و سکته و صرع و لقوه و قرحه و وسواس و جنون و جذام و برص
و خفقان و تقویت قلب نماید و حواس را تیز کند و تقویه معده و حبس بول و اوجاع
کلیه و مثانه و تفتیت حصاة و صلابات کلیه و کبد و مقوی دل و دماغ و کبد بود و قروح
امعا و اسهال و نفث دم و سعال مزمن و بواسیر و مغص و سوء هضم و قولنج و درد معده
و استسقاء و کرم شکم و صداع و شقیقه و صمم و ضعف بصر و ظلمهٔ ان و جذام و برص و بهق
و اوجاع مفاصل و جمیع امراض سوداوی و بلغمی را مفید افتد و ادرار طمث و بول کند و نهش
هوام و کزندکی وآن کرم و خشکست و صنعت ان در باب تریاقات ذکر کرده شود و اما
تریاق اربعه و تریاق عزیز منفعت میدهد هر سم ذوات السموم و نهش هوام خصوصا
عقرب و ریح غلیظ که در معده و احشا باشد و منفعت میدهد مر اوجاع کبد و طحال
و صرع و لقوه و فالج و خفقان و صنعت ان هم در باب تریاق ذکر کرده شود اما امتحان
تریاق بدانکه تجربه تریاق بدان کنند که کسی دوایی مسهل قوی مثل سقمونیا و شحم حنظل بخورد
و بعد از ان نیم درم تریاق بخورد خروسی دهند و مار افعی یا یکی از هوام قاتله بر و مسلط
کنند اکر خروس نمیرد تریاق بقوتست و نه مغشوش و الا یا ضعیف یا مغشوش بود و
تریاق تا استعمال نکنند قوت و ضعف آن ندانند و تا قوت و ضعف ان ندانند استعمال نباید
کرد و اما مقدار تناول آن اما در کزندکی مار افعی یا بعضی از مارها قتاله بدهند از ان
یکمثقال با چهار وقیه شراب ریحانی و کلب کلب را یکمثقال با پنج درم از خاکستر سرطانات
نهری و در کزیدن عقرب را نیم درم در کزیدن زنبور دانکی و نیم با سرکه و صاحب کوید که
دو دانک و کسی که خورده باشد دوایی سمی یا ادویه قتاله همچون افیون یا شوکران
و پنج نیم مثقال تا یکمثقال با شراب ریحانی بدهند و کسی را که سعال مزمن باشد یا درد

خروسی بال معلا از ان که از ابتدا کرده باشد
منقطع شود تریاق نیکست و غیر مغشوش است
یا نیم درم بخورد صح

سینه یا درد معده و امعاء و احشا و شهوة کلبی و ناقص و قی و تب بنود دو دانک بخورد و
کسی را که صرع و سکته و فالج و لقوه بود نیم درم تا یکدرم بخورد باب سذاب و کسی را که قولنج باشد
و استسقا را نیم درم تا مثقالی و اسهال و قروح امعا درهم تا یکدرم بخورد با باب سذاب و کسی را که
نیم باب سماق و در ضعف نفس دانکی و نیم با سکنجبین عنصلی و در جذام مثقالی باب افیتمون
و کاوزبان و در حصاة کلیه و مثانه نیم مثقال باب کرفس و در درد سینه دانکی و نیم با شراب
و در ضعف شهوة کلبی یکمثقال با شراب و در احتباس طمث و خون حیض یک مثقال با طبیخ
مشکطرامشیع و باید که استعمال نماید تریاق را بعد از آنکه تجربه نماید نیکی و بدی و ضعف
و قوة ان در بیان کیفیت التقاط ادویه و ادخار ان و نکاهداشتن ان تا زود قوة و فعلش
ضعیف نکردد بدانکه ادویه بعضی معدنی و بعضی نباتی و بعضی حیوانی اما معدنی بعضی بنوعی
و بعضی حجری و بعضی طینی بعضی ملحی بعضی اجساد منطرقه است و اما نباتی بعضی از ان اوراق
است و بعضی بزور و بعضی اصول و بعضی قضبان و بعضی ازهار و بعضی اثمار و بعضی
عصارات و بعضی صموغ و بعضی قشور و بعضی مجموع ان کیاه کاهو و اما حیوانی بعضی فضولی
است و بعضی اعضا اما فضول بعضی ابوال است و بعضی زبله و بعضی مرارات و بعضی رطوباتی
چند مثل شیر و سفیده تخم مرغ بدانکه ادویه معدنیه فاضلترین او انست که از معادن
مشهوره باشد مثل زاج قبرسی از برای انکه شهرة دلالة میکند بر انکه بسیار مردمان تجربه
ان نموده اند و یقین دانسته اند حال آن و باید که آن ادویه پاک باشد از غل و غش و طعم
و بوی و رنک ان متغیر نشده باشد و اما ادویه نباتیه اما اوراق واجبست که بچینند بعد
از انکه بکمال خود رسیده باشد و بماند هیئة خود زیرا که ان وقت کمال ویست بیش از انکه
رنک آن اوراق متغیر شود و شکسته شود و ان اوراق را ساقط کردد و ریخته شود
و اما بزور واجب است که بردارند بعد از انکه مستحکم شده باشد جرم و کم کردد مایئة آن
و اما اصول واجب است که فراکیرند نزد سقوط اوراق ان و این مخصوص است ببعضی
اصول لکن اکثر ادویه اصولیه قلع میکنند در فصل بهار نزد ظاهر شدن ساق آن از زمین
مثل خصیة الثعلب و بهمنین و پیاز عنصل و فرا نمیکیرند امثال این اصول در ین وقت
الا از برای انکه اکر بکذارند تا بزرک کردد ساقها و ورقها آن سرایت کند قوة این اصول به
ساق و ورق و بماند قوة آن در اصول علی ما ینبغی و همچنین میکنند حشاشیان و صیادان

که ما مشاهده کرده ایم در فراکرفتن اصول که در شیب زمین است در زمستان لکن بزوری
که زرع می نمایند چون خواهند که فراکیرند اصول ان نمی نمایند قضبان و اوراق انها قوی
میشود اصول آن و تخم نمی آورد و قوة ان در اصول می ماند مثل شلغم و پیاز و کرنب و اما
قضبان واجبست که فراکیرند در حال ادراک و هنوز پژمرده و تشنج نکشته باشد و اما
ازهار واجب است نیز فراکیرند در حالت ادراک و انکه هنوز پژمردکی و تشنج در ان
پیدا نشده باشد و اما اثمار واجب است که بچینند الا بعد از تمام ادراک و نضج ان و
بیش از انکه مستعد سقوط کردد اینست حکم اکثر ثمارات و انچه در بلاد معتدله است
و بعضی از معظم بلدان مثل بلاد مصر انست که فرامیکیرند ثمارات بیش از کمال نضج زیرا که
اکر فراکیرند بعد از کمال نضج خشک کردد بسبب فرط تحلل رطوباتی که لازم اوست و قوت
حرارة هوای محلل و اما فراکرفتن مجموع نبات بجملة جوهره کما هو واجبست که فراکیرند
بر غضاضت خود نزد ادراک تخم ان و انچه فراکیرند در هوای صافی بهتر است از انکه
فراکیرند در کدورت هوا و قرب عهد بمطر و بدانکه مجموع داروهای بری قوی تر است
از بستانی در باب خود و حجمش کوچکتر است از بستانی و کوهی قوی تر است از بری و بدانکه
بیخها هر چند که کمتر متشنج باشد و شاخها هر چند کمتر پژمرده باشد و بزور هر چند
فربه تر و بزرکتر باشد و فواکه هر چند رزین تر و بزرکتر باشد در باب خود بهتر
باشد و هر آنچه رنک آن روشن تر باشد و طعم آن خوشتر باشد و بویش تیزتر
باشد ان در باب خود قوتش بیشتر باشد و دیکر بدانکه کیاهها چون نکاهدارند
علی ما ینبغی می ماند قوة ان دو سال و سه سال و بزور بقاء آن بیشتر از کیاه است
خاصه چون بهند با کیاه خود و بیاویزند و واجبست که بیخها را خشک کنند در سایه
در موضعی که نمناک نباشد بعد از انکه شسته باشند از کل دیکر بدانکه هر کاه که نیابند
ادویه تازه قوی که نزدیکست که قایم مقام وی کردد دو مقدار ان از ان ادویه
که عتیق و ضعیف شده باشد در هر جا که باشد اما صموغ واجبست که فراکیرند
بعد از انکه منعقد شده باشد و بیش از انکه خشک شود بحیثیتی که اکر فراکیرند نزدیک
باشد که ریزنده کردد و بیشتر صموغ قوة آن نمی ماند بعد از سه سال خاصه افربیون
و باید که ادویه یابسه نکاهدارند در صندوقها و محرزها از کاغذ و ادویه عطره

واجبست که نکاهدارند در ظرفها، از نقره یا ابکینه یا جینی یا حجری وسر آن محکم کیرند
تا قوتش بماند و نزود و کافور باید که نکاهدارند هم در ظرفها وحقهاء از نقره یا ابکینه
یا جینی یا حجری و باید که سر ان تنک باشد ومحکم بکیرند عیشی که باد دران نزود
که بکداز اند ومثل فلفل باان مخلوط کنند تا بتحلیل نرود و زیبق که ازادویه طیاره
است نکاهدارند هم در ظرفی که مذکور شد و مروی هم باید که تنک باشد ومحکم سوراخ
ان بکیرند والا بر واز میکند ومیرود اما حیوانات است که فراکیرند از حیوان جوان
در فصل بهار واختیار نمایند انچه تندرست تر باشد وبیماری در وی نباشد وانچه
اعضاء وی تمامتر وکاملتر باشد وهیچ نقصان در وی نباشد وفراکیرند از اعضاء
وی انچه خواهند که فراکیرند بعد ازانکه دانسته باشد که بکارد تیز او را ذبح نموده
اند ونکاه نکنند بانچه فراکرفته باشند از حیوانات مرده یا مراضی که بروی طاری شده
باشد یا از حیوانات رنجور ایست قانون که متعلق است بادویه واغذیه بر سبیل
اجماع والله اعلم بالصواب **مقالت دوم در مرکبات مستعمل وان**
مشتملست برابواب باب الاول در مفرحات مفرح یاقوتی
خفقان و وسواس راسودمند است ودل را قوة دهد ونشاط اورد وخاصیت
این مفرح بسیارست اینجا کوتاه کردیم **اخلاط آن** مروارید ناسفته هشت درم
بسد جهار درم یاقوت رمانی دو درم زر محلول ونقره محلول از هر یکی یک مثقال حجر
لاجورد یکمثقال ونیم لعل وعقیق وحجر یشب از هر یک سه درم طباشیر سفید صندل
مقاصری از هر یک پنج درم کهربا کل نیلوفر زرشک بیدانه از هر یک سه درم صندل سرخ
طین مختوم از هر یک دو درم کشنیز خشک تخم کل از هر یک سه درم وبعضی نسخها افتیمون
شش درم میکنند ودر بعضی نمیکنند سادج هندی زرنباد درونج عقربی از هر واحد
یکدرم ونیم عود هندی پوست اترج کاوزبان از هر یکی سه درم بهمنین از هر یک
دو درم بادرنجبویه ریوند جینی از هر یک دو درم تخم کاشنی کافور قیصوری
اغبر اشهب از هر یکی سه درم مشک ترکی نیم مثقال ابریشم سوخته سه درم شیر اهله
هلیله کابلی از هر یک بیست درم کلاب نبات مصری از هر یک یکمن شراب سیب خاص
آب انار شیرین از هر یک ده مثقال اکرچه در نسخها شراب سیب یکمن واب انار چهار

جهار درم کفته اند اما این نسخه مستعمل است شراب به بیست درم داروها کوفته وبیخته
مجموع با نبات وکلاب بسرشند وشراب سیب و به واب انار را اضافه کنند ودر ظرفی
جینی کنند وجهار روز در میان جو نهند بعد از ان استعمال کنند شربتی نیم مثقال
تا یکدرم **مفرح معتدل** خفقان و وسواس وضعف دل را زایل کند ونشاط
اورد **اخلاط ان** مروارید ناسفته بسد از هر یک پنجدرم کهربا دو درم ونیم صندلین
امله مقشر طباشیر از هر یک جهار درم کاوزبان پنجدرم تخم کاشنی دو درم ونیم درونج
عقربی یکدرم سادج هندی دو درم ونیم افتیمون ورق کل سرخ از هر یکی سه درم
زرنباد دو درم تخم بالنکو فرنجمشک از هر یکی دو درم ونیم ودر بعضی نسخهاء
سنامکی سه درم میکنند ودر بعضی نمیکنند زعفران وعنبر اشهب از هر یک یک درم
کافور نیم درم مشک ترکی دانکی عود خام پنجدرم کشنیز خشک دو درم ونیم خشخاش سفید
وبنفشه وکل ارمنی از هر یکی دو درم ونیم زر ورق ونقره ورق از هر یک یکدرم واکر زر ونقره
از هر یک یکمثقال بود شاید لعل نیم مثقال کوفته وبیخته جمله بشراب سیب خالص یا شراب
حماض بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال واکر بشراب سیب خواهند صد وهفتاد مثقال
شراب سیب واکر بشراب حماض خواهند هشتاد و پنج مثقال باید واکر نیمی شراب سیب
بهتر بود **مفرح سرد** خفقان کرم را سود دهد وقوة دل بدهد **اخلاط ان** ورق کل سرخ
وطباشیر از هر یکی دو درم کشنیز خشک بریان کرده وصندل مقاصری از هر یکی یکدرم
تخم خیارین ومغز دانه کدو از هر یکی جهار درم تخم ترک بورن آن بهمن سفید کاوزبان
از هر یکی دو درم زرشک بیدانه شش درم مروارید ناسفته وکهربا وبسد از هر یک نیم درم
ودر بعضی نسخها کافور نیم درم وزعفران دانکی میکنند وبعضی نه مجموع کوفته وبیخته
بنبات بعرق بید مشک بقوام بیاورند وداروها بدان بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال
مفرح السرور از ترکیب حکماء هند است از برای نظام الملک ترکیب نموده اند نافعست
از آبله فرنک وجراحات مزمنه وبواسیر واسهال وامراض بارده وضعف باه وامثال ان
اخلاط ان جوب جینی هفتاد درم فلفل دار فلفل دارجینی قرنفل بسباسه جوز الطیب
مصطکی زعفران عود لادن عود القرح خولنجان بزر الحرمل اذخر از هر یکی پنجدرم همه
را کوفته وبیخته سه مقدار ان عسل کف کرفته بیامیزند ودر ظرفی جینی نکاهدارند

وچهل روز ازان استعمال نمایند هر روز سه درم تا پنجدرم **مفرح کرم** خفقان سرد
وضعف دل را سود دهد **اخلاط آن** گاوزبان و بالنکو و بهمن سرخ وسفید از هر یک
هشت درم املج در شلث خو بسانیده خشک کرده وبریان کرده بیست درم عود قماری
ده درم گل مختوم ومروارید ناسفته از هر یک یک مثقال زعفران یکدرم قرنفل وبسد
وکهربا وزرنب وکشنیز خشک از هر یکی دو درم کبابه سه درم ورق گل سرخ وصندل
مقاصری از هر یک پنجدرم عسل اهلیله چهار یکی یاقوت وزر محلول ونقره محلول از
هر یکی سه درم ونیم دارچینی دو درم زرنباد سه درم درونج عقربی یکدرم ونیم منقی نیم من
اسفید یکمن ونیم بسد وکهربا با یکدیگر سوخته باشد داروها کوفته و بیخته قند
صاف کنند وبقوام آورند وعسل هلیله ومنقی کوفته برسر آن کنند وحل کنند وداروها
بدان بسرشند شربتی یک مثقال نافعست **مفرح سرد نوعی دیگر** خفقان وضعف دل که از
گرمی بود زایل کند **اخلاط آن** طباشیر دو درم گاوزبان ده درم شیر امله پنجدرم
عصاره زرشک پنجدرم صندل مقاصری سه درم بهمن سرخ وسفید از هر یکی دو درم
ورق گل سرخ پنجدرم کشنیز خشک وپوست بیرون پسته ومروارید ناسفته وکهربا
سوخته وبسد سوخته از هر یکی دو درم زعفران نیم درم یاقوت چهار دانگ زرد ورق
ونقره ورق از هر یکی یکمثقال آب سیب ترش چهل درم آب حماض چهل درم قند صافی
کرده بقوام آورند وداروها بدان بسرشند شربتی یکدرم **مفرح کرم نوعی دیگر**
خفقان وضعف دل که از سردی بود زایل کند **اخلاط آن** زرنباد ودرونج عقربی
وگاوزبان از هر یکی شش درم بادرنجبویه سه درم کوفته وبیخته بشراب سیب
بسرشند بعد ازان بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال **مفرح جواهر**
خفقان ووسواس وضعف دل را سود دهد وجگر وگرده ومغز را قوت دهد ولونرا
بغایت صافی کند ونشاط تمام آورد وبادهای سوداوی را دفع کند وجهت قوت دل
بغایت سودمند بود وخواص این بسیار بود اینجا کوتاه کردیم **اخلاط آن** یاقوت
سرخ دو مثقال یاقوت زرد چهار مثقال یاقوت کبود ویاقوت سفید از هر یکی
چهار مثقال لعل سه مثقال زمرد یکمثقال عقیق چهار مثقال حجر یشب سه مثقال
لولو ناسفته چهار مثقال بسد دو مثقال کهربا دو مثقال حجر لازورد دو مثقال

تخم

تخم فرنجمشک پنج مثقال ابریشم محرق سه مثقال ورق قرنفل وگل نیلوفر وصندلین
از هر یکی سه مثقال پوست بیرون پسته چهار مثقال امله مقشر ده مثقال پوست بلیله
کابلی ده مثقال بادرنجبویه وقرنفل ودارچینی وکبابه چینی از هر یک سه مثقال
ودرونج عقربی چهار مثقال طین ارمنی دو مثقال طین مختوم چهار مثقال طباشیر
سفید پنج مثقال عنبر اشهب چهار مثقال مشک ترکی یکمثقال ونیم زر ورق ونقره ورق
وگل دارچینی از هر یکی چهار مثقال کافور قیصوری نیم مثقال قاقله کبار سه مثقال سنبل
الطیب وساذج هندی وبهمن سرخ از هر یکی دو مثقال بهمن سفید چهار مثقال آب سیب
وبه اصفهانی یکمن آب حماض نیم من گلاب یکمن عرق مشک بید دو من نبات مصری
دو من نبات با عرقها وآب سیب وآب به بقوام زیادت تر آورند وچون فرو گیرند
آب حماض بروی ریزند وداروها بدان بسرشند شربتی نیم درم تا یکدرم **مفرح دلکشای**
ضعف دل ووسواس سوداوی وخفقان را زایل کند ودل را قوت دهد نشاط هر چه
تمام تر آورد **اخلاط آن** مروارید ناسفته سه درم بسد یکدرم ونیم کهربا یکدرم لعل یکمثقال
یاقوت زرد نیم مثقال یشب یکدرم قرنفل یکدرم بهمن سفید دو درم کبابه چینی
وبهمن سرخ از هر یک یکدرم زرنباد نیم درم تخم بادرنجبویه سه درم ساذج هندی
یکدرم درونج عقربی نیم مثقال پوست بیرون پسته سه درم پوست اترج سه درم گاو
زبان پنجدرم صندل سرخ وسفید از هر یکی سه درم کشنیز خشک دو درم زر ورق
ونقره ورق از هر یک نیم مثقال ورق گل سرخ سه درم دارچینی یکدرم امله مقشر پنجدرم
عصارهٔ زرشک ده درم طین ارمنی دو درم تخم فرنجمشک سه درم طباشیر سفید
دو درم عود خام یکمثقال کافور قیصوری نیم درم زعفران دانگی عنبر اشهب
نیم مثقال مشک ترکی دانگی ونیم شراب حماض مصری نیم من شراب اصفهانی چهل مثقال
شراب به اصفهانی بیست مثقال داروها کوفته وبیخته بدان بسرشند شربتی
یکدرم نافع است **مفرح یاقوتی** این نسخه معروفست بمفرح صندلین **اخلاط آن**
مروارید ناسفته یکدرم ونیم کهربا یکدرم ونیم بسد یکدرم یاقوت رمانی لعل اتشی
حجر یشب زر محلول نقره محلول ومامیران وزعفران از هر یکی یکمثقال ریوند
چینی دو درم صندل سفید شش درم تخم خرفه پنجدرم امله مقشر وکشنیز

خشک از هر یکی پنجدرم گاوزبان سه درم زرشک بیدانه هشت درم طباشیر سفید وورق
گل سرخ از هر یک چهار درم خشخاش سفید پنجدرم تخم کاهو سه درم بوست بیرون بسته
پنجدرم تخم کاهو سه درم درونج عقربی یکمثقال مشک خالص دو درم عنبر اشهب
پنج درم عود قماری پنجدرم مصطکی یکمثقال بوست ترنج سه درم آب سیب وآب به
از هر یکی بیست درم عرق بید پنجاه درم عرق گاوزبان درم گلاب پنجاه درم نبات سفید
یکمن با عرقها بقوام اورند واب سیب و به اضافت کنند داروهای کوفته و بیخته
بدان بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال نافعست **نوعی دیگر مفرح یاقوتی خاصه** مروارید
ناسفته دو درم کهربا یکدرم بسد و یاقوت رمانی ولعل وحجر یشب وحجر لاجورد از
هر یکی دو درم زر محلول ونقره محلول مافرفین و زعفران وریوند چینی از هر یک
یکمثقال صندل سفید وسرخ و بهمن سفید وتخم خرفه وتخم کاشنی از هر سه درم
امله مقشر وکشنیز خشک از هر یک پنجدرم گاوزبان سه درم زرشک بیدانه پنج مثقال
طباشیر سفید چهار درم ورق گل سرخ چهار درم خشخاش سفید سه درم تخم کاهو
سه درم بوست بیرون بسته پنجدرم درونج عقربی و مشک خالص از هر یک یکمثقال
عنبر اشهب و عود قماری از هر یک پنجدرم مصطکی یکمثقال بوست اترج سه درم عرق
بید عرق گاوزبان وگلاب از هر یک پنجاه درم آب سیب وآب به از هر یک بیست درم
نبات یکمن نبات با عرقها بقوام اورند وادویها کوفته و بیخته وجواهر صلایه کرده بدان
بسرشند شربتی یکدرم نافع است **مفرح یاقوتی خاصه نوعی دیگر** مروارید ناسفته
وکهربا و بسد از هر یکی سه درم یاقوت رمانی ولعل آتشی از هر یک یکمثقال حجر یشب
وعقیق از هر یک یکدرم حجر لاژورد یکمثقال ورق گل سرخ وطباشیر سفید وگاوزبان
وصندل سفید وسرخ وزرشک بیدانه وکشنیز خشک از هر یک سه درم ابریشم مقروض
دو درم قاقله کبار وساذج هندی از هر یک یکدرم بوست اترج سه درم فرنجمشک
وخیر بوا از هر یک دو درم مصطکی یکدرم درونج عقربی یکمثقال بوست بیرون بسته
واملهٔ مقشر از هر یک دو درم عود قماری سه درم دارچینی یکمثقال حجر ارمنی
یکدرم تخم کاشنی یکمثقال بهمن سفید وسرخ از هر یک سه درم طین مختوم و
زعفران از هر یک یکدرم بادرنجبویه دو درم مشک خالص نیم درم عنبر اشهب

ونارمشک و مافرفین از هر یک یکمثقال آب به واب سیب از هر یک بیست درم عرق بید
وعرق گاوزبان از هر یک پنجاه درم گلاب سی درم نبات وعسل یکمن حل کرده بعرقها بقوام
اورند وآب سیب و به اضافت کنند ادویه کوفته و بیخته وجواهر صلایه کرده بسرشند شربتی
یکدرم **مفرح دلگشای نوعی دیگر** بوست اترج پنجدرم بهمن سرخ وسفید از هر یک
دو درم ونیم هلیله سیاه ودارچینی از هر یک سه درم ورق گل سرخ پنجدرم قرنفل دو درم
زعفران سه درم بادرنجبویه پنجدرم گاوزبان پنجدرم مغز بادام وکنجد سفید و
خشخاش سفید از هر یکی یکدرم مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار بالنگ از هر یک پنجدرم
وتخم کرفس یکدرم مشک ترکی یکمثقال روغن بادام پنجدرم ونبات یکمن ترنجبین سفید
نافع بود **مفرح دواء المسک معتدل** ضعف دل و مرضهای سوداوی را سود دارد و بادی که زنان
ابستن را باشد نافع بود **اخلاط آن** مروارید ناسفته وکهربا وبسد وابریشم مقرض
وزرنباد و درونج عقربی از هر یک یکمثقال بهمن سرخ وسفید وسنبل الطیب وقاقله
وقرنفل وساذج هندی واشنه از هر یک یکدرم جند بیدستر یکدرم وبعضی نیم
درم میگویند دارفلفل و زنجبیل از هر یک نیم درم مشک دودانک همه را کوفته و بیخته
با سه چندان عسل که اتش نادیده باشد بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال نافع بود
مفرح دواء المسک تلخ معتدل سودمند بود خفقان وورم حلق و رطوبت معده را
اخلاط آن سنبل الطیب مر و مشک ترکی وساذج هندی از هر یک دو درم زعفران وتخم
کرفس ونانخواه از هر یک چهار درم صبر اسقوطری وافسنتین رومی از هر یک هشت
درم ریوند چینی شش درم جند بیدستر یکدرم ونیم مجموع کوفته و بیخته بغیر از
مر که انرا بخو بسایند و بکدازند و بپالایند و بسران کنند و بسه چندان مصفی
بسرشند شربتی نیم تا یکدرم وقوت این دواء المسک تا سه سال باقی ماند **مفرح
معتدل نوعی دیگر** خفقان وضعف دل را زایل کند وقوت هر چه تمامتر ونشاط باز دید
آورد **اخلاط آن** بهمن سرخ وسفید از هر یک پنج درم هلیله کابلی دو درم گاوزبان
وشاهترج بادرنجبویه از هر یکی ده درم کشنیز خشک وطباشیر از هر یکی سه درم
ابریشم مقرض وبوست اترنج و بوست بیرون بسته از هر یک دو درم بسد وکهربا
از هر یکی یکدرم عود خام یکمثقال مروارید ناسفته دو درم زرنباد یکدرم درونج

عقربی نیم مثقال مجموع کوفته و بیخته آب انار و آب زرشک و آب به و آب حماض
از هر یک ده درم قند سفید سه مثقال شراب سیب بیست مثقال قند صافی کنند با بها
و شراب سیب بقوام آرند و نیم مثقال زر محلول در آن حل کنند و داروها بدان بسرشند و شربتی
یکدرم نافعست مفرح سرد نوعی دیگر خفقان و ضعف دل گرم را سودمند بود اخلاط آن
طباشیر سفید و بهمن سفید و ورق گل سرخ و گاوزبان هر یک چهار درم بهمن سرخ و کهربا
و بسد و مروارید ناسفته از هر یک یکدرم صندل سفید و کشنیز خشک از هر یک دو درم تخم
تورک هشت درم زرشک بیدانه دوازده درم زر ورق و نقره ورق از هر یک نیم مثقال
پوست بیرون بسته یکدرم قند سفید یکمن عرق بید نیم من قند بعرق بید بقوام آرند
و داروها بدان بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال باشد مفرح سرد نوعی دیگر مروارید ناسفته
و کرویا و بسد سوخته و گاوزبان و گل ارمنی از هر یک دو درم طباشیر یکدرم مشک ترکی
نیم دانگ قند سفید ده درم ادویه کوفته و بیخته بگلاب بسرشند شربتی یکدرم بود خفقان
را سود دارد مفرح مسیحی نسخه مولف قوت دل و دماغ و جگر و معده بدهد و قوت پشت
و گرده زیاده کند و هاضمه را قوت دهد و نعوظ تمام آورد و منی بیفزاید و باه را قوت دهد
و اشتهاء طعام بازدید کند اخلاط آن قرفه بنجدرم خولنجان و کبابه و قرنفل و جوز الطیب
و قاقله کبار و صغار و تخم فرنجمشک و ورق قرنفل از هر یکی سه درم گاوزبان بنجدرم بادرنبویه
بنجدرم سنبل الطیب و اشنه از هر یک چهار درم زعفران و مصطکی از هر یکی سه درم بهمن
سرخ و سفید از هر یک چهار درم ساذج هندی و زنجبیل و دارفلفل از هر یک یکدرم
پوست اترج سه درم و ورق گل سرخ بنجدرم سعد هندی یکدرم و نیم لسان العصافیر
و بسباسه از هر یک سه درم عنبر اشهب دو درم مشک ترکی نیم درم لعل یکدرم مروارید
ناسفته دو درم کهربا و بسد از هر یک یکدرم زر ورق و نقره ورق از هر یک نیم مثقال
جزو اعظم خوب سوده سی مثقال اگر با عسل خواهند دو وزن ادویه عسل و اگر قند میکنند
سه وزن ادویه میکنند و اگر معجون خواهند چنانکه بلع کنند بیست درم روغن بادام
داروها کوفته و بیخته بدان چرب کنند و بسرشند و اگر بقند خواهند چنانچه بختله
خشخاش ده درم بکوبند و به بیزند و بقلد بسازند شربتی بقدر حاجت مفرح
مسیحی قرنفل و خولنجان و بسباسه و قاقله کبار و اشنه و ورق قرنفل و گاوزبان

وزنجبیل

و زنجبیل از هر یک سه درم قرفه چهار درم جوز الطیب و سنبل الطیب و بهمن سرخ و
سفید و خصیة الثعلب و نارمشک و فرنجمشک از هر یکی بنجدرم عاقرقرحا یکدرم
مصطکی و ورق گل سرخ و مروارید ناسفته و بسد و کهربا از هر یک درهمی عنبر اشهب دو درم
مشک ترکی نیم درم لعل یکدرم یاقوت کبود نیم درم زعفران سه درم زر ورق و نقره ورق
از هر یکی سه مثقال جزو اعظم خوب سوده سی مثقال پوست اترج سه درم سعد هندی
دو درم قند سفید یکمن و اگر بعسل خواهند نیم من شربتی بقدر حاجت مفرح مسیحی نوعی دیگر
و این نسخه منسوب است بخواجه رشید وزیر اخلاط آن لعل و بسباسه از هر یک
بنج مثقال زعفران سه مثقال جزو اعظم خوب سوده ده مثقال قند سفید سی مثقال
و اگر بعسل خواهند عسل کف گرفته سی مثقال ادویه کوفته و بیخته بدان بسرشند و شربتی
یکدرم تا یکمثقال نافع بود مفرح اعلا تقویت اعضاء رئیسه کند و قوت قوی حیوانی
و طبیعی و نفسانی و روح کند و اشتها بیاورد و معده را قوت دهد مفرح قلب بود و باه
را قوت دهد و مزاج حار را مناسب است اخلاط آن مروارید ناسفته هشت درم
مرجان چهار درم یاقوت رمانی دو درم زر ورق یک مثقال نقره ورق یکمثقال لاجورد
بدخشانی یک مثقال و نیم لعل سه درم عقیق سه درم سنگ یشب سه درم کهربا سه درم فیروزه
سه درم طباشیر سفید بنجدرم صندل سفید مقاصری بنجدرم صندل سرخ دو درم گل نیلوفر
سه درم کهربا سه درم زرشک بیدانه سه درم زرنباد یکدرم درونج عقربی یکدرم و نیم ساذج
هندی یکدرم و نیم عود هندی سه درم پوست ترنج سه درم گاوزبان سه درم بالنگو
دو درم بهمن سفید دو درم بهمن سرخ سه درم ورق گل سرخ بنجدرم گل مختوم دو درم
کشنیز خشک سه درم تخم گل سه درم ریوند چینی دو درم تخم کاسنی سه درم کافور
سه درم عنبر اشهب سه درم مشک ترکی نیم مثقال شیر امله بیست درم پوست هلیله
کابلی بیست درم ابریشم سوخته سه درم تخم تورک سه درم پوست بیرون
بسته سه درم خصیة الثعلب سنبل الطیب سه درم دوالد سه درم گلاب یکمن
شراب سفید یکمن شراب سیب بیست مثقال شراب انار شیرین ترکیب کرده
چنانچه رسم است در ظرف چینی کنند و یکهفته در میان جو نهند و هر بامداد
یکمثقال فرو برند و اگر یاقوت بدست آوردن متعذر بود بادزهر حیوانی در محل

یاقوت بدل سازند و هرچه جواهر است با گلاب بسنگ سماقی سحق وصلایه می باید
کرد تا مجموع هم شود و عسل باید نمود و ورق طلا و ورق نقره در عسل حل باید نمودن
که داخل ترکیب نمایند بعد از آنکه مجموع داروها دیگر بهاون می باید کوفت و غذا آب
گوشت یا زرده تخم مرغ نیم برشت یا مطبخنه باید خورد و الله اعلم بالصواب

باب الثانی فی المعاجین معجون سقنقور

خاصه مستعمل املاء المولی الاعظم بقراط العهد جالینوس الوقت معین الملة والدین
الطبیب نور الله قبره باه را قوة دهد ونشاط زیادت کند ودل وپشت ودماغ را قوة
دهد ونعوظ تمام اورد [۲] ششقاقل مصری و بهمن سرخ وسفید و بوزیدان و سورنجان
مصری و بسباسه وقرنفل وقضیب گاو جوان خشک کرده وسوده وحب الزلم ومغز جلغوزه
ومغز حبة الخضرا ومغز نارجیل ولسان العصافیر وخولنجان و قاقله کبار وتخم شلغم
ودار فلفل ونارمشک وصندل سرخ وسفید وخشخاش سفید وگاوزبان وورق گل
سرخ و بادرنجبویه وتخم ملیون واسارون وقرفه ودرونج عقربی وجوزبوا وگل قرنفل
وورق قرنفل وجوزبوا واشنه سفید وعود خام ولؤلؤ ناسفته از هر یکی پنج درم
تودری زرد وسرخ از هر یکی چهار درم سره سقنقور پنجه مثقال خصی الثعلب زعفران
از هر یکی پنج درم کبابه وزنجبیل وسعد هندی و زرنب وتخم بادرنبویه و زرنباد
ومصطکی وکزبره وتخم اسبست وتخم کزره وتخم شبت وساذج هندی وحجر یشب وکهربا
وبسد وزر محلول ونقره محلول از هر یکی سه درم [۲] عنبر اشهب ده درم مشک ترکی یک مثقال
ونیم سنبل الطیب ده درم لعل یک درم ونیم یاقوت زرد یک درم مجزو اعظم خوب سوده صد
مثقال عسل بقدر حاجت [۳] این نسخه هم املاء بندگی مولانا معین الدین است منی را بیفزاید
وکرده وپشت را قوة دهد ومثانه را پاک کرداند از بلغم وریگ ونعوظ تمام اورد ودل
ودماغ را قوة دهد ونشاط تمام آورد اخلاطان مغز پسته ومغز فندق و
مغز بادام ومغز جلغوزه ومقربن ومغز حب الزلم ومغز گردکان ومغز حب قلقل
وکنجد مقشر ودارچینی وششقاقل وبهمن سرخ وتودری سرخ وسفید ومغز دماغ
گنجشک وبیخ بابونه وخسک مربا وعنبر اشهب از هر یک پنج مثقال نارجیل وخصی
الثعلب وبهمن سفید از هر یک ده مثقال زرنباد وخشخاش سفید وزنجبیل وبسباسه

اخلاطان ج

معجون لبوب ج

وتخم

وتخم بادرنبویه از هر یک سه درم خولنجان وقضیب گاو وبوزیدان ونقره محلول از هر یک
سه مثقال گاوزبان وفلنجمشک ومروارید ناسفته از هر یک پنج درم لسان العصافیر وزر
محلول از هر یک دو مثقال مشک ترکی نیم مثقال عود خام ده درم زعفران یک درم مصطکی
دو مثقال یاقوت کبود یک مثقال قند سفید یک من واگر بعسل خواهند همین سبیل معجون
اسرار الاطباء این نسخه از آن مولانا معظم مسیح الزمان شمس الملة والدین محمد بن ملا الیاس اردبیلی است نور الله قبره خاصیت این معجون بسیار اما مخصوص است بچند چیز که گفته شود اول
آنکه باه را زیادت کند وجماعت را قوة دهد وقضیب محکم کرداند وگوند روی نیکو کرداند
واستعمال کند بعد از مجامعت تا از عرق النساء ونقرس ونقصان مجامعت ونقصان منی
واز جمله مرضهاء عصبانی ایمن کردد وشربتی از سه درم تا سه مثقال نافع است اخلاطان
شقاقل وخولنجان خصی الثعلب وبهمن سرخ وسفید ولسان العصافیر از هر یک سه درم
سره سقنقور سه مثقال حب البان وحب البلسان وفلفل سفید ومغز تخم خربزه تخم
خیارین وتخم مغز جرجیر وتخم کزر وتخم پیاز وتخم شلغم وتخم اسبست وخشخاش سفید
وحسک اندو تخم تره تیزک وتخم شبت وکزرشای که از آن مراد دو قوست وتخم هلیون وتخم
کندنا وخسک منی از هر یک دو درم نارجیل ومغز بادام وپسته ومغز حب الصنوبر کبار
ومغز حبة الخضراء ومغز حب القطن وکنجد سفید از هر یکی هفت درم دارچینی وقرنفل
وسنبل الطیب واسارون وبسباسه وکبابه چینی وسعد کوفی وقرفه ودار بلبل وجوز الطیب
ونارمشک وعود خام وعنبر اشهب وزعفران از هر یکی یک مثقال مشک ترکی دانگی ونیم زنجبیل
وبوزیدان وقسط شیرین ومغز حب الزلم ودرونج عقربی از هر یک دو درم ادویه را باهم
کوفته ومغزها باهم بکوبند وعنبر ومشک وزعفران باهم بسایند وبعد از آن با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند ودر ظرفی کاشی یا چینی نگاهدارند واین معجون در خواص که
ذکر کرده شد آزموده ومجرب است معجون سقنقور نسخه مولف گوید که این معجون
از جهت باه ترکیب کرده اند بسیار است اما بهتر از این نباشد اخلاطان بهمن سرخ
وسفید وشقاقل وبوزیدان وقرفه وبسباسه وکبابه چینی وخولنجان ولسان العصا
فیر وقاقله کبار وصغار وسنبل الطیب وفرنجمشک ونارمشک وقرنفل ومصطکی وعنبر اشهب
وساذج هندی ومروارید ناسفته از هر یکی سه درم وخصی الثعلب ده درم وسرخ

سقنقور پانزده درم وقضیب گاوجوان خشک کرده سوده پنجدرم عودخام وتخم ملیون
وزعفران ازهریک پنجدرم سعد وزنجبیل وبسد وکهربا ازهریکی ده درم مشک ترکی نیم درم
لعل یکدرم ونیم یاقوت زرد یکدرم زر محلول ونقره محلول ازهریکی نیم مثقال خشخاش
ده درم جز واعظم خوب سوده سی مثقال روغن بادام ده درم قند سفید یکمن یا عسل
یکمن وگلاب یکمن من هرکدام که خواهند ازعسل یا قند شربتی یکدرم تا یک مثقال باشد **معجون**
سقراط حکیم این معجون را مفرح محزون واین نسخه حنین ابن اسحق از زبان یونانی
بعربی نقل کرده وبحضرة مامون خلیفه فرستاده واین معجون خاصیت بسیار دارد
ازجهت امراض بلغمی وسودایی وضعف دل وجنون ونسیان ووسواس وفکر وسعال
قدیم وسل ورق وصرع وبرص وبهق وخفقه دماغ ونقرس ومفاصل ودرد معده
وجراحات ودمامیل وداء الحیة وداء الفیل وداء الثعلب وغب وربع یرقان وصداع
وبواسیر وزحیر ودرد جگر وسپرز وتاریکی چشم را زایل کند وباه را زیادت کند وخاصیة
این دریکدسته کاغذ نوشته بود ما کوتاه کردیم **صنعت ان** بگیرند جنطیانا رومی
وقردمانا ونارمشک وتخم پنجنگشت وحب الغار وزراوند طویل ازهریک یکدرم و
انیسون وجند بیدستر وحب بلسان وعود بلسان وجوزبوا واسارون وسلیخه
ومصطکی ازهریک یکدرم مرمکی ووج وزرنباد ودرونج عقربی وتخم کرفس ازهریکی
دودرم زعفران وجوزبوا وریوند چینی وسنبل الطیب وقاقله کبار وبسباسه
واشنه ودارچینی ازهریکی سه درم بادرنبویه پنجدرم صبر اسقوطری ده درم تربد
سفید مجوف خراشیده بیست وپنجدرم عودخام دوازده درم لک مغسول وورد احمر
ازهریک پنجدرم وسعد سفید وحب محلب ازهریکی چهاردرم هلیله سیاه وبلیله
وقاقله ازهریک پنجدرم تخم خربزه وتخم پیاز وتخم کندنا ازهریکی دودرم زرنب
وافلنجه وشیطرج هندی اسفیدی مشوی ازهریک سه درم مجموع را کوفته وبیخته بروغن
بادام تلخ باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند ودرظرف ابگینه کنند وشش ماه میان
جو نهند وبعد ازان استعمال کنند چندانکه کهنه تر بود بهتر بود وشربتی ازوی
دودرم تا هفت درم بود باحتیاط **معجون غیاثی** منفعت میدهد بوجع راس عتیق
ونافع است مر صرع وعین را وی برد هذیان واختلاط عقل را وورم صلب را سود

مند بود وفضولی چند که فرود می آید بچشم قطع میکند **صنعت ان** بگیرند مر وسلیخه
ودارفلفل ودارچینی وسیسالیوس وحماما ازهریکی چهاردرم سنبل وفقاح اذخر ازهریک
دوازده درم زعفران پنجدرم افیون پانزده درم تخم کرفس جبلی وپنجدرم انیسون
وتخم کرفس ازهریک بیست درم فلفل سی وهشت درم لبنی وقسط وفوه واسارون
ازهریک یکدرم جمله بکوبند وبه بیزند وبخو بسایند انچه دروی نداوتی باشد
بشراب ریحانی بعد ازان بسرشند همه را بعسل کف گرفته وشربتی ازان وزن یکدرم باب
نیم گرم بناشتا بیاشامند **معجون ابوسلیم** واین ازمخدرات است که مسکن اوجاع
ازهر بادی ودردی که غالب باشد تسکین دهد ووسواس هم ببرد وتمام اوجاعی که
باشد نافعست **صنعت ان** بگیرند افیون وبیخ ابیض ازهریک ده مثقال افربیون
وزعفران وسنبل وعاقرقرحا وقاقله ودارفلفل ازهریک پنج مثقال جمله بکوبند و
ببیزند وبسرشند بعسل کف گرفته شربتی ازان نیم مثقال ازبرای اقویا واز برای پیران
وطفلان وضعفا وزن دانکی تانیم بود **معجون لولوی** این نسخه ازان جالینوس
است واین معجون را هفت خاصیت است قضیب را سخت کند وا وعیه را کشاده کرداند
واعصاب دماغی را قوت دهد وشهوت را زیادت کند ودرخون تغییری عظیم پیدا کند چنانچه
منی را بلذتی هرچه تمام تر بیرون اورد ونفوذ بسیار اورد ودوستی مرد در دل زن
زیادت کند **صنعت ان** مروارید ناسفته ازهریکی یکمثقال انیسون وبهمن سفید ازهریکی
یکدرم کاکنج واصل اللبلاب ازهریکی نیم مثقال فقاح اذخر وسعد وکزمازک ازهریکی
نیم درم سلیخه ودارچینی واسارون ومصطکی ازهریکی دانکی ونیم صمغ عربی
وکثیرا ازهریکی دانکی باهمچندان عسل کف گرفته بسرشند ودرظرفی ابگینه نگاهدارند
ودر وقت خواب وهنگام مجامعت یکمثقال باب فاتر بخورند واین بغایت خوب است
درانچه ذکر رفت مجربست **معجون عطایی** این نسخه ازان مولانا مرحوم مغفور صدر
الملة والدین عطاء الله تبریزی است علیه الرحمة والغفران واین معجون ازجهة سرعت
انزال نظیر خود ندارد ومجرب وازموده است **صنعت ان** لبان ذکر وعلک رومی
وجفت بلوط وبزر القنب ازهریکی ده درم عسل دو وزن ادویه بود باید که جفت
وشهدانه باهم بکوبند وبیزند ولبان ذکر وعلک باهم ومعجون سازند شربتی

از ان دو مثقال وغذا را دو نب کبابه خورند نوعی دیگر از معاجین که همین خاصیت
دارد مستعمل مؤلف کتاب است صفت آن بلوط و کلنار و شونیز و لبان ذکر
از هر یکی ده درم کمون کرمانی و نانخواه و کرویا از هر یکی پنج درم بلیله و پوست هلیلهٔ زرد
و امله مقشر و هلیله سیاه از هر یکی سه درم کشنیز خشک کرده ده درم مجموع کوفته و بیخته
با سه چندان عسل کف کرفته بسرشند شربتی دو مثقال بامداد و شبانگاه همچنین کباب
دو نوبت غذاء مناسب باشد نوعی دیگر که منسوب است بخواجه رشید الدین وزیر
منع تقطیر البول بکند و در دفع سرعة انزال نیز مدخلی تمام دارد صفت آن کبابه چینی
و فوفل و سنبل و جوز الطیب و خصی الثعلب و مصطکی و نانخواه از هر یکی سه درم و عسل
سه وزن داروها و شربتی یک مثقال تا دو درم مناسب باشد و غذا کباب یا آب کوشت
یا زرده تخم مرغ نیمبرشت معجون لبوب کبیر نسخهٔ مؤلف کتاب خاصیت این معجون آنست
که دل را قوة دهد و نشاط را زیادت کند و منی را بیفزاید و کرده و پشت را محکم کرداند
و قضیب را سخت کند و نعوظ تمام آورد و در مجامعت قوة هرچه تمامتر بدهد بغایتی که
معقول بکرید آید صفت آن مغز بادام و مغز فندق و مغز پسته و مغز حب القلقل
و مغز حبة الخضراء و مغز کردکان و مغز نارجیل و مغز دانج افرونکه که انرا بپارسی
انجکک کویند و مغز جلغوزه و مغز تخم خربزه و مغز حب الزلم و کنجد مقشر و خشخاش
سفید از هر یکی ده درم کبابه و قربه و خولنجان و قرنفل و شقاقل مصری از هر یکی
پنج درم مصطکی و بسباسه و لسان العصافیر و سنبل الطیب از هر یکی سه درم بهمن
سرخ و سفید و تخم هلیون و تودری زرد و سفید و سرخ و بوزیدان و مغاث و تخم جزر
و تخم شلغم و تخم اسبست و تخم پیاز و تخم کندنا از هر یکی شش درم خصی الثعلب
نر به جرب ده مثقال کزند و خسک مربی و کش خرما و قضیب کاو خشک کرده سوده از
هر یکی چهار درم مغز سر کنجشک نر که در وقت هیجان کرفته باشند ده درم زعفران
و زنجبیل و نارمشک و فرنجمشک و دار فلفل از هر یکی سه درم و عسل بقدر حاجت
شربتی دو مثقال و غذا را نخوداب باید یا قلیه یا زردهٔ تخم مرغ نیم برشت یا کباب
با پیاز خام یا آب کوشت و از ماست و ترشی و شیرینی احتراز نماید معجون لبوب
مستعمل خاصیت وی آنست که منی را بیفزاید و کرده را قوة دهد و نعوظ تمام آورد و

سعی

و سردی و ریک از مثانه پاک کرداند و مجربست صفت آن مغز بادام و پسته و فندق
و مغز نارجیل و مغز جلغوزه و مغز حبة الخضراء و مغز حب الزلم و مغز حب قلقل و کنجد
مقشر و تودری زرد و سرخ و تخم شلغم و تخم کزر و تخم اسبست و تخم پیاز و لسان العصافیر
و تخم انجره و بهمن سفید و زنجبیل و دار فلفل و کبابه و بهمن سرخ و دارچینی
خصی الثعلب و قرفه و شقاقل مصری و تخم هلیون از هر یکی شش درم و بعضی از
طباشیر باشند که از انجره احتراز کنند در استعمال کردن بجهة سمیتی که دارد و مؤلف
کوید که بسیار تجربه کردیم در قوة باه بعد از خصی الثعلب هیچ با انجره نمی رسد خاصه اکر
بشیر کاو تازه خورند سه روز بیابی اکرچه صاحب منهاج آورده باشد که چون با مثلث
خورند مقوی باه باشد لیکن شیر مصلح آنست و دفع سمیت ان میکند و عسل بقدر حاجة
شربتی یکمثقال بود تا دو درم معجون لبوب نسخهٔ غریب است خاصیت وی آنست
که منی را بیفزاید و نعوظ تمام آورد و کرده و پشت را قوة هرچه تمامتر بدهد صفت آن
مغز پسته و فندق و جلغوزه و نارجیل از هر یکی پنج درم مغز بادام و کنجد مقشر
از هر یکی ده درم لسان العصافیر و حب الرشاد و تخم اسبست از هر یکی یکدرم فانید
ده درم و زنجبیل و کبابه و دارچینی و دار فلفل و لبان ذکر از هر یکی چهار درم خسک
مربا و تخم شلغم و تخم انجره از هر یکی دو درم عسل بوزن داروها شربتی یکمثقال
یا دو مثقال معجون لبوب کرده را قوة دهد و نعوظ تمام آورد و منی را بیفزاید صفت آن
مغز بادام و پسته و فندق و جلغوزه و کنجد مقشر از هر یکی پنج درم هلیون و شقاقل
از هر یکی شش درم تودریین و بهمنین از هر یکی سه درم تخم شلغم و تخم تره تیزک
و تخم پیاز و تخم انجره و تخم کزر و لسان العصافیر از هر یکی دو درم تخم اسبست
و قند سفید از هر یکی هشت درم عسل سه وزن ادویها شربتی یکمثقال تا دو مثقال
نافع بود معجون لبوب منی زیادت کند و نعوظ آورد و محروری مزاج را بغایت
سودمند بود صفت آن مغز بادام و فندق و جلغوزه و مغز بن و نارجیل
و مغز حب الزلم و مغز حب القلقل و مغز پسته از هر یکی ده درم زنجبیل و فلفل
و نارمشک از هر یکی دو درم و نیم فانید سه وزن داروها فانید را با قدری آب بکدازاند
و ادویه را کوفته و بیخته بدان بسرشند و مرکب باید که معلوم کند که فانید مراد

از کعب الغزال است وان فایند که آرد دران باشد قطعا مستعمل نکنند وصفت فایند
صاحب منهاج کفته است **معجون لبوب** نسخه خوب عروق راو قضیب را سخت کرداند و محرور
مزاج را نافع است **صفت ان** مغز نارجیل وجلغوزه وبادام وحب الزلم ومغز پسته
مقشر وکنجد مقشر وشقاقل مصری وخشخاش وتودری وبهمنین از هر یکی پنجدرم
کوفته وبیخته وهرچه ادویه خشک بود جدا کرداند وهرچه لبوب باشد جدا بوزن
مجموع قند کوفته اضافت نمایند وباب ترنجبین معجون کنند شربتی ده درم بغایت است
درین باب **معجون بزور الباه** مستعمل مؤلف این کتاب این معجون در امر مجامعت فعل
عجب میکند ودرین باب بغایتراست و بشت وکرده را قوة دهد **صفت ان** تخم
کزر وتخم شلغم وتخم پیاز وتخم کندنا وتخم تره تیزک وتخم اسبست وتخم جرجیر وتخم
هلیون ومغز جلغوزه ومغز حب قلقل ومغز حب الزلم وبوزیدان وقسط شیرین
وتودری ولسان العصافیر وزنجبیل وشقاقل وبهمنین وحب الرشاد وحلتیت
ودارفلفل وقرفه از هر یکی شش درم کوفته وبیخته بعسل کف کرفته بسرشند شربتی
دو درم با شیر تازه بیاشامند **معجون فلاسفه که انرا مادة الحیوة خوانند**
منسوب است این معجون بفیلسوفان بلغم را دفع کند ومقوی نفس ومفرح بود وقوة
هاضمه بدهد واشتها بازدید کند وحفظ را بیفزاید وقضیب را محکم دارد ودرد مفاصل
ودرد بشت را عظیم سودمند بود ودندان را محکم کرداند وخواص این معجون بیش از ان است
چنانکه اکر نوشته شود کتاب مطول شود ومخصوص است ببلغمی مزاج را واین
معجون در ذهن بیفزاید وعقل را زیادت کند وزبان را بکشاید وسلس البول را قطع
کند وتسکین ریاح کند ومنی را زیاده کند ومقوی باه بود **صنعت ان** فلفل ودار
فلفل ودارچینی وپوست هلیله زرد وامله مقشر وشیطرج هندی وزراوند مدحرج
وعروق بابونه ومغز جلغوزه وخصی الثعلب ومغز نارجیل از هر یکی ده درم بابونج پنج
درم زبیب منقی سی درم عسل کف کرفته سه وزن ادویه وبعضی نسخها رازیانه پنج درم
میکنند **معجون فلاسفه نوعی دیکر** از قول مولانا رفیع الدین رحمه الله فلفل ودار فلفل ودار
چینی وامله وشیطرج هندی وزراوند وجلغوزه وجوز هندی وخصی الثعلب از هر یکی
ده درم بابونه شانزده درم مویز طایفی بیدانه سی درم عسل کف کرفته یکمن ادویها را

کوفته

کوفته وبیخته با عسل بسرشند ودر ظرف چینی کنند یا سفالین سبز وچهل روز
در میان جو بنهند **معجون انوش دارو** که انرا جوارش مفرح خوانند ومفرح کندی
کویند وان از معاجین هندیست بیش از طعام وبعد از طعام شاید خورد ومعده
را قوة دهد وغذا را هضم کرداند ورنک روی را سرخ کرداند وبوی دهان خوش کند
وجکر را قوة دهد واز معاجین بزرکست **صفت ان** ورق کل سرخ شش درم سعد
کوفی پنج درم قرنفل ومصطکی واسارون از هر یکی سه درم هیل وقاقله وبسباسه
وقرفه وجوز الطیب وسنبل الطیب وزعفران وزرنب از هر یکی دو درم وشیر امله یک
رطل در نه رطل اب بجوشانند تا باز سه رطل اید وفرو کیرند ودر دست بمالند وصافی
کنند ویکمن فایند که ان کعب الغزال است بقوام اورند وداروها کوفته وبیخته بدان
بسرشند اکر با عسل کنند یا با قند شاید وقدری مشک بدان اضافت کنند وبعضی
مروارید ناسفته وسادج هندی از هر یکی دو درم اضافت کنند وبعضی فرنجمشک
ومروارید ناسفته وسادج هندی از هر یک دو درم اضافت کنند وشربتی از وی
دو مثقال ونیم نافع بود **معجون انوش دارو معتدل** ترکیب جلال الدین طبیب ورق
کل سرخ شش درم سعد کوفی قرنفل سه درم پوست بیرون پسته زرشک از دانه
بیرون کرده ومصطکی واسارون از هر یک سه درم صندل مقاصری سایده شش درم
تخم بوترک وتخم کاسنی وکاوزبان وکشنیز خشک بریان کرده وطباشیر اسفید
از هر یکی سه درم قرفه الدارچینی وسنبل الطیب وزرنب وبسباسه از هر یک
دو درم قاقله کبار وصغار از هر یک سی درم کل نیلوفر سه درم زعفران دو درم
دواله سه درم شیر امله یک رطل در نه رطل اب بجوشانند تا باز سه رطل اید وفرو
کیرند ودر دست بمالند وصافی نمایند ویکمن فایند کعب الغزال بقوام آورند و
داروها کوفته وبیخته بدان بسرشند وقدری مشک لبان اضافت نمایند واکر مروارید
وسادج هندی از هر یک دو درم اضافت کنند فرنجمشک دو درم شاید شربتی ازان
دو مثقال مناسب است **معجون انقرذیا کبیر یعنی بلادری بزرک** سودمند بود جهة
فالج ورعشه ولقوه وصرع وتریاق جمیع رنجهاست که از سردی بود وباه را قوة دهد
چنانچه بلغمی مزاج هیچ معجون در امر باه بهتر ازین نیابند ومجرب وازموده است

صنعت ان عاقرقرحا و زنجبیل و شونیز و قسط و فلفل و دار فلفل و وج از هر یکی ده درم و ورق سذاب و جنطیانا رومی و حلتیت و زراوند مدحرج و حب الغار و جند بیدستر و شیطرج هندی و خردل از هر یکی بنج درم عسل بلادر جهار مثقال و نیم داروها را کوفته و بیخته بروغن کو دکان جرب کنند و باسه جندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند یکدرم تا یکمثقال شربتی بود و هر جند کهنه شود بهتر باشد و مؤلف کوید که من از جهت قوت باه کسانی که بلغمی مزاج بودند این معجون را بسندیده یافتم و در قوت حفظ و ذهن و دفع نسیان و فالج و لقوه و مرضهای سرد نافع است بغایت معجون بلادری نوعی دیکر بجهت بهق و برص و ضعف بصر نافعست صنعت ان هلیله سیاه و امله از هر یکی ده درم کنند و زروفا و فلفل و عسل بلادر از هر یک بنج درم عسل مصفی ان مقدار که انرا جمع کند شربتی از ان جند بندقه و بعضی زیادة میکنند بران وج و سنبل و سعد از هر یک بنج درم معجون انقردیا صغیر مستعمل این خواص نزدیک بخواص کبیر است و شربتی از این از یکدرم تا یکمثقال است صنعت ان هلیله سیاه بوست بلیله و امله مقشر از هر یک یکدرم سعد کوفی و سنبل الطیب و کندر الذکر و وج و فلفل سیاه و زنجبیل و عسل بلادر از یکی بنج درم داروها کوفته و بیخته و روغن کودکان جرب کنند و باسه جندان عسل کف کرفته بسرشند و بوقت حاجت استعمال کنند نافع بود معجون اثاناسیاء کبیر سودمند بود از جهة مرضهاء جکر و درد شکم و ریشهاء روده و سبرز و درد عصبها را سودمند بود و درد کرده و عسر النفس و سرفه که از کثرت رطوبت که در سینه جمع شده باشد نافع بود و قطع نفث دم بکند و سودمند بود بناصور جون طلا کنند بدان و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی نیم درم نافعست صنعت ان زعفران و مر و فودمانا و خشخاش سیاه و سنبل الطیب و اصل غافت و عصاره غافت و جکرک و سره کوسفند کوهی از هر یکی ده درم کوفته و بیخته در مثلث جوشانیده بعد از ان باسه جندان عسل کف کرفته بسرشند و در ظرفی کاشی یا جینی یا قلعی یا ابکینه کنند و بوقت حاجت استعمال کنند معجون اثاناسیاء صغیر سودمند بود برای درد جکر و سرفه و درد معده و بادها را و ریش سینه و از جهت دفع سموم هوام بغایت نافعست اخلاط ان صمغ سایله و یابسه

ومر

ومر و زعفران و سنبل الطیب و عود بلسان و افیون و سلیخه از هر یکی بنج درم عصاره غافت ده درم بیخ مهک خراشیده بانزده درم کوفته و بیخته سه وزن با عسل کف کرفته بسرشند شربتی از ان نیم درم بود و بعد از شش ماه استعمال نمایند معجون فلافلی از نسخه صاحب کامل از جهت تب ربع نافعست اخلاط ان فلفل سیاه و سفید و دار فلفل از هر یکی بیست درم عود بلسان ده درم زنجبیل و تخم کرفس و سلیخه و اسارون و سنساليوس و اسارون و راسن از هر یکی یکدرم بسرشند و استعمال کنند معجون افلونیا رومی سودمند بود از جهت قولنج و عسر البول و سبرز و تشنج و درد جکر و درد دندان جون بروی نهند درد ساکن کردد و سرفه و خفقان زا زایل کند صنعت ان زعفران بنج درم و فلفل سفید و بزر البنج از هر یکی شش درم افیون ده درم و فطراساليون و سنبل الطیب از هر یکی جهار درم تخم کرفس بنطی سه درم سادج هندی و سلیخه و عاقرقرحا و حب البلسان و فرفیون از هر یکی یکدرم داروها کوفته و بیخته بروغن بلسان جرب کنند و باسه جندان عسل کف کرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی مانند یک نخود از بهر قولنج و درد کرده باب کرفس دهند و بعضی از طبا بدل تخم کرفس دوقو میکنند و قوت این معجون از سه ماه تا سه سال میماند معجون افلونیا فارسی مستعمل سودمند بود از جهت قولنج و خون زنان و بادها که در رحم بود اما ذهن و دماغ را نقصان دهد صنعت ان فلفل سفید و بزر البنج از هر یکی بیست درم افیون ده درم زعفران بنج درم و بعضی اطبا طین مختوم ده درم میکنند سنبل الطیب و مر و عاقرقرحا و فرفیون از هر یکی ده درم جند بیدستر یکدرم زرنباد و درونج عقربی از هر یکی نیم درم مشک ترکی و مروارید ناسفته از هر یکی نیم مثقال کافور دانکی و نیم مجموع را کوفته و بیخته باسه جندان عسل کف کرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یکدرم و هر جند کهنه تر بود بهتر بود و قوت این معجون را این قدر ماند که افلونیا رومی تا سه سال معجون برشعثا نیکست از جهت درد دندان جون بروی نهند عظیم نافع بود و از جهت قولنج نیم درم که فرو برند اثری تمام و وجعها را ساکن کرداند و قطع خون بکند و این نسخه بیشتر مستعمل است که نسخه حکیم ابو البرکات و این نسخه منسوب

نسخه دیکر از فلونیا اختیار بعضی اطباء عصر فلفل سفید و بذر بنج و قشر خشخاش از هر یکی هشت درم سنبل هندی و دارجینی و کبابه جینی و تخم کرفس از هر یکی جهار درم زعفران و فربیون و عود القرح و دار فلفل و زنجبیل و مر صافی و جدوار و مستکی و جند بیدستر و وج از هر یکی دو درم داروها را کوفته و بیخته بروغن بادام جرب کنند و باسه جندان عسل کف کرفته بسرشند و بعد از جهار ماه استعمال کند نسخه دیکر بعضی اطبا از برای سلطان محمد خان ابن عثمان تغمده الله بالغفران ساخته

است شیخ الرئیس صنعت ان فلفل سفید بزر البنج از هر یکی بیست مثقال افیون
ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب و عاقرقرحا و فرفیون از هر یکی یک مثقال
مجموع کوفته و بیخته با دو چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعضی سه چندان
میکنند و بعد از شش ماه که در میان جو باشد استعمال کنند و شربتی از ان بقدر یک حمص
باب فاتر بخورد نوعی دیگر منسوب بحکیم ابو البرکات سودمند بود مرضهاء قلبی را
از همه نوعی و درد معده که از باد گرم بود و سردوم ارئی و سودائی و وسواس و
مالیخولیا و استسقا و بیخوابی را نافع بود و خاصیت این بسیارست و صاحب
منهاج همه گفته است و ما اینجا کوتاه کردیم صنعت ان فلفل سفید و فاشرا و فرنجمشک
و فو و بزر البنج ازرق از هر یکی ده درم زعفران و زراوند طویل و جنطیانا رومی
و بصل الفار مشوی خشک کرده چنانچه شرطست و جدوار از هر یکی چهار درم حب
الغار و افیون و مر از هر یکی هفت درم عاقرقرحا و سنبل الطیب و ناردین از
هر یکی دو درم جند بیدستر و فرفیون از هر یکی یکدرم مجموع را کوفته و بیخته
با دو چندان عسل کف گرفته و بعضی سه چندان میکنند و بسرشند و بعد از انکه
سرشته باشند دیگر بهاون کنند و تمام بکوبند و بعد از ان در ظرفی ابگینه یا چینی
کنند و سران محکم کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند که نافعست و مجرب
و ازموده نوعی دیگر غریب بگیرند مرصافی و زعفران و لسینی و کماذریوس
و جنطیانا و حرو از هر یکی ده درم طین مختوم و افیون و سنبل الطیب و صمغ
عربی و جند بیدستر و غاریقون از هر یکی سه درم اقاقیا و هو فاریقون
و فطراسالیون از هر یکی ده درم قصب الذریره و دار شقیقان و حب الغار شیشعان
و عصاره لحیة التیس از هر یکی پنج درم زراوند طویل و ریوند چینی و اسارون
و حماما و جعده و روغن بلسان از هر یکی سه درم و نیم هر چه صمغ و عصاره باشد
بجوشانند و باقی داروها کوفته و بیخته با دو چندان عسل کف گرفته بسرشند
و بعد از شش ماه استعمال کنند نوعی دیگر جنطیانا رومی و سلیخه و دار فلفل و
دارچینی و جند بیدستر از هر یکی چهار درم سنبل الطیب و فقاح اذخر و
زراوند طویل از هر یکی ده درم زعفران یکدرم افیون ده مثقال انیسون و تخم

کرفس

کرفس و بیخ کرفس از هر یکی بیست درم فلفل سیاه بیست و سه مثقال قسط و دو فو و
اسارون از هر یکی ده درم زنجبیل و فودنج خشک از هر یکی هفت درم روغن بلسان
یا روغن گل سرخ از هر یکی که باشد ده درم عسل دو وزن ادویها بسرشند و بعد از
از شش ماه استعمال کنند خاصیت این بسیارست ما اینجا کوتاه کردیم معجون انفع از جمله
مفرحات و معاجین کبارست و بعضی از اطبا از جمله تریاق شمرده اند صنعت ان
قرنفل زنجبیل و فوفل و سنبل الطیب و دار فلفل و خیربوا و جوزبوا و قاقله کبار و
شیطرج هندی و دارچینی و سادج هندی و لسان العصافیر و درونج عقربی
و بادرنبویه و لسان الثور و مصطکی و خولنجان و فلنجمشک و مروارید ناسفته
و صندل و زراوند مدحرج و سلیخه و یاقوت رمانی و ورق گل سرخ از هر یکی دو درم
بسباسه شش درم پوست اترج سه درم زعفران و پوست هلیله از هر یکی یکدرم
و بهمن سرخ نیم درم عنبر اشهب و مشک ترکی از هر یکی نیم دانگ مجموع کوفته و بیخته
و بغایت سحق کرده و بعسل مصفی سرشته شربتی یک مثقال بود معجون جلالی
نسخه مولف کتاب بجهت سرعه انزال بغایت مفید است و در امساک منی بغایت
بی نظیراست و قضیب را محکم گرداند و نعوظ تمام بیاورد و لذت جماع تمام بدهد
و بغایت صنعت ان بگیرند قرفة الدارچینی و مصطکی از هر یکی دو مثقال و جوز بوا
سه مثقال سنبل الطیب و عود خام از هر یکی دو مثقال مشک دو دانگ حب النیل
سفید چهار صد عدد بزر البنج سفید دو مثقال کبابه چینی دو مثقال پوست
خشخاش پنج مثقال دواله دو مثقال عنبر اشهب یک مثقال مایه شتر بری چهار
مثقال زعفران دو مثقال خصی الثعلب چهار مثقال سرو ماغ کنجشک نر که در وقت
هیجان گرفته باشند پنج مثقال اسرار الحکماء بیست مثقال شاه بلوط پنج مثقال
نبات حب ده مثقال داروها کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
روغن بنفشه بادام قدری داخل نمایند بوقت حاجت از یک مثقال تا دو مثقال
بخورد و غذا قلیه از گوشت بره و بیاز تمام و کباب با مشک و زعفران و دارچینی
و زیره بخورد که بغایت نافع است معجون دیگر که بجهت سرعة انزال بغایة نافعست
صنعت ان بلوط و کلنار و شونیز و لبان ذکر از هر یکی یکدرم زیره کرمانی

نانخواه کرویا از هر یکی بنجدرم بوست بلیله و بوست هلیله زرد واملهٔ مقشر و بلیله سیاه
از هر یکی سه درم کشنیز خشک ده درم نیلوفر ده درم مجموع راکوفته و بیخته بسرشند با سه
جندان عسل کف کرفته شربتی دو مثقال شبانکاه و بامداد بخورد **معجون دیکر** که انزال
منی را بسرعة مانع کردد **اخلاط ان** بکیرند افیون مصری جوز بوا و قرنفل و مشک و زعفران
و فلفل سیاه و زنجبیل و قرفه از هر یکی یکدرم جدا جدا بسایند و به بیزند و عسل کف کرفته
بمقدار درد وها باید تا حب سازند و هر حبی بوزن یکدرم باشد و آن شب که خواهد
مشغول شود باید که بیش از عصر یکحب از ان فرو برد و تا خفتن غذا نخورد و جماع
نکند و بعد از خفتن مشغول کردد و هر وقت که خواهد که انزال شود جیزی ترش بخورد
تا انزال شود **معجون دیکر** بجهت سرعه انزال بغایت بی نظیر است و مجرب ترکیب جلال الدین
طبیب کازرونی **صنعت ان** سنبل الطیب و دواله و عود خام از هر یکی دو مثقال
و مشک دانکی و نیم جوز بوا و بوست خشخاش از هر یکی جهار مثقال مصطکی دو مثقال
وحب النیل سفید صد عدد قرفه الدارجینی سه مثقال اسرار الحکما بیست مثقال
عسل سه وزن ادویه و قدری روغن بادام داخل نمایند شربتی از یکمثقال تا دو
مثقال است **معجون زرعونی** مستعمل مؤلف و این معجون را خاصیت بسیار است از جهت
قوة باه و کرده را و منی را زیادت کند و نفوظ بسیار اورد و دل و جکر و مغز را قوة
دهد **صنعت ان** تخم کزر و تخم کرفس و تخم شبت و اموس و رازیانه و مغز تخم خربزه
و مغز تخم خیار بالنک و بیخ کرفس از هر یکی بنج مثقال بسباسه و قرنفل فلفلموییه و
کبابه و عاقرقرحا از هر یکی سه درم قرفه و زعفران و کندر و مصطکی و عود از
هر یکی جهار درم تخم هلیون و شقاقل و بوزیدان و بهمنین و تودریین و
لسان العصافیر از هر یکی بنجدرم زنجبیل و تخم شلغم و تخم اسبست و تخم جرجیر
و تخم بیاز و تخم تره تیزه وحب الرشاد کوفته و تخم کندنا و خولنجان و جوز
الطیب و قرفه و دار فلفل از هر یکی سه درم بصل الحمار مشوی یکدرم و نیم مغز
حب قلقل و مغز حب الزلم و مغز جلغوزه و مغز نارجیل از هر یکی بنج مثقال
خصی الثعلب و ذکر کاو خشک کرده و سود و مغز دماغ کنجشک نر خشک کرده
که در وقت هیجان کرفته باشند و خسک مربا و کشنیز خرما از هر یکی ده مثقال عنبر

اشهب

اشهب دو درم و مشک ترکی نیم درم و مجموع کوفته و بیخته و فانیذ کعب الغزال بوزن
ادویه و عسل بوزن مجموع معجون سازند و شربتی دو درم کرم مزاج را نافعست بنجدرم
و باید که کرم مزاج مزاج را کاسه شیر کاو تازه و ده درم شکر سفید بیش از خوردن معجون
بیاشامند و بعد از ان معجون را فرو برند و سرد مزاج باید که اول معجون فرو برد و
بعد از ان یک کاسه ماء العسل بیاشامند که مفید بود و در قوة باه و امر مجامعت از ین
بهتر نیست و بکرات مولف این کتاب خواص این مشاهده کرده و مجرب است درین باب
معجون حجر الیهود خاصیت وی است که ریک کرده و مثانه را بریزاند **صنعت ان** مغز تخم
خیار بالنک و مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه وحب کاکنج از هر یکی بنج درم کوفته
و بیخته با سه جندان عسل کف کرفته بسرشند و معجون کنند **معجون کاکنج** سودمند
بود از جهت درد کرده و مثانه و بول دم و دیم **صنعت ان** بزر البنج و رازیانه
از هر یکی هفت درم و مغز تخم خیار زه بنج درم تخم حماض و افیون و مغز جلغوزه
بریان کرده و زعفران از هر یکی سه درم وحب کاکنج بیست و بنج عدد کثیرا جهار
درم مجموع کوفته و بیخته به میفختج بسرشند و بعد از شش ماه استعمال **نوعی دیکر**
تخم کرفس و رازیانه از هر یکی هفت درم مغز خیار زه دو درم بزر البنج و تخم حماض
بری و افیون و مغز جلغوزه بریان کرده و زعفران و مغز فندق و خسک دانه (خشک)
بریان کرده و مغز بادام تلخ مقشر بریان کرده از هر یکی سه درم شکر سه درم
وحب کاکنج بیست و بنج عدد کوفته و بیخته بعسل بسرشند و بعد از شش ماه استعمال
کنند و کویند که این معجون را بقرصی باید ساخت و قتی بسرشند و شربتی یکدرم
معجون عقرب از جهت سنک کرده و مثانه و کزندکی عقرب را بغایت نافع بود **صنعت**
سوختن عقرب انجه در دیک سوزند بکیرند دیک مسین و عقربی در ان اندازند
وان دیکر را در کل کیرند و در تنوری نهند و سر ان دیک یک شب برنهند و روز
دیکر بیرون اورند و در ظرفی آبکینه نکاهدارند و هر کاه که خواهند استعمال
کنند و بعضی کویند که شش ساعت ها در تنور رها کنند بس بیرون ارند **اخلاط ان**
عقرب سوخته سه درم و حنطیانا رومی یکدرم و زنجبیل یکدرم و فلفل و دار فلفل
از هر یکی دو درم و بیخ کاکنج بنجدرم جند بید استر جهار درم مجموع کوفته و بیخته

بعسل کف گرفته بسرشند وبعد از شش ماه استعمال کنند بالغ را شربتی دانکی ونیم ونابالغ
را نیم دانگ وبغایت نافعست **معجون مجزنیا** این معجون را از تریاقات شمرده‌اند واز
معاجین کبار است وخاصیت وی آنست که درمعده وسوء الهضم را وقولنج وعسر البول
را وجملهٔ امراض بلغمی را نافع بود وبادهاء بلغمی را نیز مفید بود **صنعت ان** جند
بیدستر ودارچینی وافتیمون واسارون ومر ودوقو از هر یکی یک مثقال مو و
فلفل ودارفلفل وفنه وقسط از هر یکی شش مثقال مجموع کوفته وبیخته وبعسل
کف گرفته بسرشند شربتی از دانکی یکمثقال وبعد از شش ماه مستعمل کنند **دیگر صنعت ان**
بگیرند جند بیدستر ودارچینی ومر وفو ودوقو واسارون از هر یکی یک
مثقال کوفته وبیخته با سه چندان عسل کف بر گرفته بسرشند وچهل درم مثلث
ودانکی ونیم زعفران اضافت کنند وشربتی یکمثقال تا ده مثقال بود واین سجزنیا
بدل امروسیاست وهمان عمل میکند ومجربست **معجون نانخواه** قوة معده را بکند وبلغم
را ببرد وبوی دهان خوش کند واب رفتن از دهان باز دارد وسدها بکشاید وکرمها
را اندر شکم بکشد وبادها را بشکند وکرده را قوت دهد وریک از مثانه وکرده پاک کرداند
وناکواریدن طعام را ببرد وبادهاء مخالف را ببرد وشهوت را بیفزاید وجگر را
قوی کرداند وطعام را آرزو کند بقراط گوید که اگر کسی در سالی یکهفته هر روز سه درم
ازین معجون بخورد هر مرادی که از شهوت طلب کند بیابد **صنعت ان** تخم کزر وتخم
نانخواه وزنجبیل از هر یک ده درم زعفران یکدرم وبیخ کرفس پنجدرم ومصطکی
دودرم ونیم عود خام دودرم وعاقرقرحا یکدرم ونیم وبسفایج یکدرم جملگی کوفته
وبیخته با سه وزن آن عسل کف گرفته بسرشند شربتی سه درم **نوعی دیگر** که همان خاصیت
دارد **صنعت ان** تخم شبث وتخم کزر ونانخواه از هر یک ده درم مصطکی وقرفه و
عاقرقرحا واسارون وعود خام وسنبل الطیب وفلفل وزعفران از هر یک دودرم
مشک خالص نیم درم مجموع کوفته وبیخته وباسه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی
هم سه درم بود **معجون نانخواه دیگر** که معده را از بلغم پاک کند واشتهاء طعام پیدا کند وباه
را قوة دهد نعوظ تمام آورد **اخلاط ان** سعتر جبلی وزوفا ونانخواه ونعناع
وشونیز وزیره از هر یک پنج مثقال سبباسه ورازیانه وزنجبیل ووج وجوزبوا

وتخم کرفس از هر یک سه مثقال حاشا دو مثقال جمله کوفته وبیخته با سه چندان عسل
کف گرفته بسرشند وبکار دارند شربتی دو درم نافعست **معجون حلتیت** سودمند بود
از جهت تب ربع وگزندگی همه جانوران **صنعت ان** حلتیت طیب وفلفل سیاه ومر
صافی وورق سداب خشک از هر یکی ده درم کوفته وبیخته با سه چندان عسل کف
گرفته بسرشند شربتی تا یکمثقال **نوعی دیگر** صاحب منهاج گوید که دفع سمهاء همه
جانوران بکند **اخلاط ان** مر صافی وقسط وورق سداب خشک وفودنج وفلفل و
عاقرقرحا وقردمانا از هر یکی پنجدرم حلتیت بوزن مجموع داروها کوفته وبیخته
بعسل کف گرفته بسرشند شربتی سه درم در طبیخ خرما وده درم روغن گاو نافع است
معجون زوفاء رب السوس وزوفا وپرسیاوشان از هر یکی ده درم فردمانا
وفلفل از هر یکی سه درم مغز بادام تلخ وزراوند مدحرج وتخم انجره از هر یکی پنجدرم
وبعضی بعوض پرسیاوشان مشکطرامشیع کنند مجموع را کوفته وبیخته با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال نافعست **معجون جنطیانا** درد سپرز وجگر
وسده را بکشاید ودرد معده ودرد کرده ومثانه وتبهاء کهن را زایل کند
صنعت ان جنطیانا رومی وفلفل سیاه واز هر یکی یکدرم قسط وساذج هندی
وسنبل الطیب وریوند چینی از هر یکی هفت مثقال کوفته وبیخته با سه چندان عسل
کف گرفته بسرشند شربتی دو درم باب سذاب **معجون حب الغار** سودمند بود از جهة
دفع بلاها ووجعها را ساکن کند **صنعت ان** ورق سذاب خشک پنجدرم نانخواه
وکمون وشونیز وسعتر وکاشم وکرویا وفراساليون وبادام تلخ وفلفل ووج
ودارفلفل وبودنه از هر یکی سه درم جند بیدستر وسکبینج وجاوشیر از هر یکی
دودرم حب الغار هشت درم کوفته وبیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی دودرم
نافع است **معجون افسنتین** انیسون وتخم کرفس واسارون وافسنتین رومی بادام
تلخ مقشر از هر یکی ده درم کوفته وبیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و
استعمال کنند نافعست از جهت سردی معده وجگر مجربست **معجون سنبل** نافع است
از جهت از معده وجگر **صنعت ان** سنبل الطیب وقسط وفقاح اذخر وقصب الذریره
ومویز منقی از هر یکی چهار درم زعفران ومرصافی وانیسون وفلفل از هر یکی یکدرم

مقل ازرق دو درم سلیخه پنجدرم کوفته و بیخته مقل ازرق و مویز باید که در مثلث
بجوشانند بعد ازان با سه وزن ان عسل مصفی بسرشند واستعمال کنند **معجونی**
که نافع بود از جهت سرفه و درد جگر و سینه و معده و اواز صافی کند و بول براند
و درد سپرز را نافع بود و زایل کند و فتق را بغایت سودمند بود **اخلاطان**
مویز منقی یا کشمش بیست و پنجدرم سنبل الطیب و زعفران و سلیخه رومی و
دارجینی و دار شیشعان از هر یکی یکدرم و قصب الذریره و فقاح اذخر و مقل
ازرق و علک البطم از هر یکی دو درم و نیم مرصافی جهار درم صمغها و مویز در
مثلث بخو بیسانند و باقی ادویه کوفته و بیخته با سه جندان عسل کف گرفته
بسرشند شربتی از یکدرم تا یکمثقال **معجون هرمس** سودمند بود از جهت درد
معده و مفاصل و درد جگر و سپرز و استسقا و رطوبت و نقرس و این معجون مخصوص
است به نقرس خاصه در موسم بهار **صنعت ان** غاریقون و اسارون و وج و
قردمانا و تخم سذاب و فرفیون و خارخسک از هر یکی هفت مثقال فراسیون و
جعده از هر یکی سی درم در کمافیطوس و کمادریوس و اسقولوفندریون از هر یکی
هشتاد درم کوفته و بیخته با سه جندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال
باب گرم دهند و بعد از شش ماه استعمال کنند **معجون اصطمخیقون** سودمند بود از جهة
تباهی مزاج و سردی معده **صنعت ان** بگیرند قسط تلخ و سنبل الطیب و حماما و
سلیخه و مصطکی از هر یکی دوازده درم فلفل سیاه و زراوند طویل و تخم شبت
و انیسون و نانخواه و کمون کرمانی و دوقو و فطراسالیون و سیسالیوس
و اسارون و افسنتین رومی و انجدان سیاه و بودنه صحرایی خشک و تخم خربزه
از هر یکی جهار درم کوفته و بیخته با عسل کف گرفته سه جندان بسرشند شربتی یکدرم
باب گرم **معجون اصفر سلیم** سلیم نام شخصی است که این معجون را ترکیب کرده و خوردن
ان نافعست در بادها سوداوی و درد زهدان و درد کودکان **صنعت ان** فلفل
سفید و زنجبیل و نمک هندی و قسط تلخ از هر یکی شش درم افیون و افربیون و جند
بید استر و زعفران و قرنفل و عاقرقرحا و مصطکی از هر یکی پنجدرم سعد و فاشرسین
و زرنباد و درونج و زراوند طویل از هر یکی دو درم روغن بلسان و ماء الکافور

بهم

بهم حل کرده در سه جندان عسل کف گرفته و معجون سازند و بعد از شش ماه مانند عدسی
باب مرزنکوش حل کنند و فرو برند **معجون اسوکلیم** در مفلوج و سودا و هر علتی که از سردی
بود سود دارد **صنعت ان** حرمل صد و بیست درم جا و شیر هشتاد درم شونیز و قثا
بری و بیرزد از هر یکی شصت درم وج و سکبینج و اشق و زراوند طویل و خردل و مقل
ازرق و خربق و جند بید استر و بیخ حنظل و کوکرد زرد و تخم کوکج و بنجنکشت و سذاب
کوهی از هر یکی جهل درم افتیمون و فرفیون و بنک و فلفل سفید و نمک هندی امرخ و نمک
نفطی و کندش و بیخ سبیرج و بیخ بنکو مر و عاقرقرحا و صبر و لبان و شیطرج از هر یکی
بیست درم دار سنبل الطیب و مصطکی و زرنباد و درونج از هر یکی هشت درم زعفران
سه درم و آنجه توان کوفت از داروها بکوبند و به بیزند و انجه صمغ است در قطران اغارند
و بعد ازان داروها بیخته دران بسرشند و در خم کنند و دو ماه در زیر خاکستر پنهان
کنند شربتی یکدرم باشد و بیماری که محتاج این معجون باشد بقدر نافعست
معجون قباد الملک خاصیت این بسیار است نافعست از جهت درد مفاصل و نقرس را
و درد را ساکن کرداند و ازان زحمت ایمن بود و درد سپرز و بادهای غلیظ و تبهای
کهن را و قولنج را نافع بود و سده را بگشاید و سنگ گرده را بریزاند و ضیق النفس و
سرفه کهن و ریش روده و تاریکی جشم و درد گلو را زایل کند و هر که دو روز بخورد صحت
بدن را نگاهدارد و شربتی یکدرم بود و این معجون را بعد از شش ماه مستعمل کنند و قوت
این معجون تا سه سال میماند **صنعت ان** جنطیانا رومی و اسطوخودوس و قرد
مانا و جا و شیر و کمافیطوس و تخم سذاب و فراسیون و اسقوردیون و میعه
سائله از هر یکی پنج مثقال مر و زعفران و قسط و فلفل سفید و اذخر و سنبل الطیب
و فرفیون و پوست بیخ لفاح و اشق و بودنه کوهی و رازیانه و تخم جزر بری و ورق
کاسنی و ناردین اقلیطی و حب بلسان مصری از هر یکی سه مثقال دارجینی هشت
مثقال سلیخه رومی شانزده درم یا مثقال و عصاره غافت و کاشم و تخم جند
قوقی و صمغ بادام از هر یکی جهار مثقال افیون و بزر البنج سفید از هر یکی
شش مثقال صمغها و عصارهها را در مثلث خو بیسانند و باقی ادویها کوفته و بیخته
با سه جندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکدرم بود و در ظرفی ابگینه نگاهدارند

امله باشد سود مند بود صنعت ان ریوند چینی و زنجبیل و شهلانه ووج و بیخ
انجدان از هر یکی یک وقیه و تخم کرفس ودار بانه وانیسون ونانخواه از هر یکی نیم وقیه
بکوبند و بیزند و در سه چندان عسل کف کرفته بسرشند شربتی از ان پنج مثقال
بود معجون ارسطون معنی انست که داروی بزرک علت درد شکم و تبهاء مختلف
و تب سه روزه وقولنج ودرد رحم راسود دارد صنعت ان فربیون و زعفران
و سلیخه وافیون وحماما واقاقیا ومرصافی وقسط تلخ وسنبل الطیب وصمغ
عربی وتخم حندقوقی وتخم انجره ومقل ازرق ودانه بیدانجیر بوست باز کرده
ولبان ذکر وبوست دانه سماق ودبق باک کرده وکوکرد زرد وسیعه خشک وفلفل
سفید از هر یک شش مثقال نانخواه ودانه ترنج وتخم طرشقوق وکل سرخ وعاقر قرحا
وتخم عرطنیثا وتخم سذاب وتخم کرفس از هر یک چهار مثقال تخم بادروج یک مثقال
تخم بنک ده مثقال قرطم وزنجبیل از هر یک دو مثقال وبعضی اطبا دو درم فلفل سیاه
اضافت ان نموده اند جمله را بکوبند وبیخته درهم بیامیزند ودر مثلث آغارند واندکی
روغن بلسان دران ریزند ودرهم بمالند تا درهم امیخته شود وداروها دران بسرشند
ودر انائی از ابکینه کنند وبعد از شش ماه بکار برند وسه سال قوة این معجون بماند
معجون نجاح مستعمل مؤلف خاصه مسهل سودا بود وبلغم لزج وخلطهاء غلیظ ودر مالیخولیا
وجمیع امراض سوداوی وبلغمی را استعمال کنند سودمند بود صنعت ان هلیله سیاه
وبوست بلیله وبوست هلیله کابلی واملج مقشر وافتیمون از هر یک ده درم تربد
سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده وبسفایج واسطوخودوس
از هر یکی پنج درم غاریقون سه درم حجر لاجورد وحجر ارمنی مغسول از هر یکی دو درم
ونیم سقمونیا برورده در میان تفاحه یا سفرجله سه درم عسل کف کرفته صد وپنجاه
درم جنانچه رسمست بسازند نوعی دیکر از کامل الصناعه از جهت مالیخولیا
وماده سوداوی مفید بود صنعت ان هلیله سیاه وبلیله واملج مقشر ومنقی
از هر یکی ده درم بسفایج وافتیمون واسطوخودوس از هر یکی پنج درم واکر
خواهند که بقوة تر بود غاریقون وخربق سیاه وسقمونیا برورده بقدر
حاجت زیادت کنند مجموع را کوفته وبیخته با عسل کف کرفته بسرشند نافع بود

وبعد از شش ماه استعمال کنند معجون قیصر خفقان وصرع را ودرد معده را که از
سردی بود نافع بود ودرد رودها وسدها عفونت خون وبد کواریدن طعام
وتنکی نفس بغایت نافعست وسده را بکشاید ودر خون تغییری عظیم بیدا کند و
هاضمه را قوة دهد وفواق را زایل کند اخلاط ان جند بیدستر ورب السوس
وسلیخه وقسط تلخ وفلفل سیاه وافیون ومیعه وزعفران وسنبل الطیب ودار
فلفل از هر یکی سه درم جاوشیر یک درم مشک ترکی دانکی زرنباد ودرونج عقربی
ومروارید ناسفته از هر یکی نیم درم کوفته وبیخته با سه جندان عسل کف کرفته
بسرشند شربتی بقدار نخودی نافع بود معجون لدفع شهوة الطین هلیله بلیله
جوز کندم مصطکی قاقله کبار نانخواه زنجبیل کوفته وبیخته بسرشند بعسل کف
کرفته وبیش از طعام وبعد از طعام بقدر جوزی بخورد که نافع است معجون
معجون فنداریقون کبیر مستعمل زعفران وکاشم وتخم کرفس وزنجبیل وحاشا
ومغز جلغوزه از هر یکی شش درم قرفه وفلفل وقرنفل وکل فرفد وجوز الطیب
ودارچینی از هر یکی سه درم وج وانیسون وعود الطیب از هر یکی پنج درم عسل
سه وزن ان ادویه نافع بود نوعی دیکر نافع بود از جهت بادها سرد ومعده را
سودمند بود بغایة صنعت ان زعفران وکاشم وتخم کرفس وزنجبیل وحاشا
ومغز جلغوزه از هر یکی شش درم مغز حب صنوبر کبار مقشر ومغز بادام مقشر
وکندر ذکر از هر یکی دو درم فلفل شصت درم کوفته وبیخته با سه وزن ان
عسل کف کرفته بسرشند مجربست معجون امروسیا مستعمل در معده سرد راسود
دارد وهضم را قوة دهد وبادها را بشکند ودرد شکم را ساکن کند وسبرز
وتن ضعیف را نافع بود صنعت ان دوقو وکمون کرمانی وعود بلسان وسلیخه
رومی وقردمانا وفقاح اذخر وتخم کرفس از هر یکی یک درم فلفل سیاه وقسط
تلخ وفلفل سفید از هر یکی نیم درم مرصافی سه درم وحب الغار ده عدد وج وزعفران
از هر یکی دو درم مجموع کوفته وبیخته با سه جندان عسل بکف کرفته بسرشند شربتی از یک
مثقال تا پنج مثقال واین از معاجین کبار است بعد از دو ماه استعمال کنند تا سه
سال قوة ان باشد معجون راوند در اماس معده وجکر که از صدمه یا ضربه بدید

آمد

نوعی دیگر که در تب ربع که از صفراء محترقه بیدا شده باشد مفید است صنعت ان بگیرند هلیله سیاه و کابلی و بلیله و امله از هر یکی ده درم تربد سفید مجوف مدبر و بسفایج و افتیمون از هر یکی پنج درم جمله کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از ان هفت درم مفید بود نوعی دیگر از حاوی که مسهل اخلاط غلیظ است همچون سوداء و بلغم لزج و صفراء محترقه صنعت ان هلیله سیاه و بلیله و امله مقشر از هر یکی ده درم افتیمون و اسطوخودوس تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده از هر یکی پنج درم این جمله را کوفته و بیخته بسرشند بعسل کف گرفته شربتی از ان پنج مثقال با اب بالنکو مفید بود معجون خیار چنبر مستعمل مولف تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده چهار درم و بنفشه خشک بیست درم نمک هندی و رب السوس از هر یکی هفت درم و رازیانه و انیسون و مصطکی از هر یکی پنج درم سقمونیا برورده ده درم عسل خیار چنبر صد درم روغن بادام چهار درم داروها کوفته و بیخته و باید که سقمونیا و بنفشه سحق کنند و اینجا شرط است سقمونیا در همه معاجین که سعوطی باشد و در اینجا مصطکی که با بنفشه سحق کنند و این صنعت باید که مرکب دانند و مجموع داروها کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کنند و بعسل خیار چنبر بسرشند و عسل و شکر سرخ از هر یک صد درم بقوام اورند و برسران کنند و باید که عسل خیار چنبر اتش ندیده باشد شربتی پنج مثقال نوعی دیگر از اصول الترکیب سمرقندی و در ین نسخه سقمونیا زیاد از قانون است و این نسخه مستعمل مولف نیست صنعت ان تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده و بنفشه از هر یکی چهار درم رب السوس مثقال نمک هفت درم و مصطکی و انیسون و رازیانه از هر یکی پنج درم سقمونیا مشوی پانزده درم روغن بادام بیست مثقال فانید کرمانی و عسل خیار چنبر از هر یکی صد درم شربتی پنج مثقال نافع بود نوعی دیگر فلوس خیار چنبر پانزده درم بقوام اورند انگاه تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده هفت درم و حجر ارمنی مغسول دو درم و رب السوس دو درم بادیان سه درم محموده بریان کرده سه درم و نیم و سورنجان دو درم بنفشه پنج درم داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند شربتی پنج درم تا پنج مثقال با اب گرم برهند نافع بود معجون سنا سنا مکی

پنجاه درم ترنجبین منقی یا کشمش از هر یک رطل شیرخشت سی درم بنفشه و نیلوفر و بالنکو و ورق گل سرخ از هر یکی ده درم روغن بادام ده درم حل کنند ترنجبین و شیرخشت صافی کنند بعد از ان بکوبند قشمش و اضافت کنند بان هر دو و بقوام اورند بعد از ان ادویه کوفته و بیخته بیفشانند بان بسرشند و اگر اضافت کنند بان نیم رطل قند بهتر باشد شربتی از ان پنج مثقال تا هفت مثقال نافع بود معجون دیگر که نافع است از جرب و حکه و اسهال مواد محترقه میکند صنعت ان پوست هلیله زرد یک جزو سنا مکی نیم جزو شاهتره دو ثلث جزوی افسنتین ربع جزوی مامیران چینی ثلث جزوی افتیمون ربع جزوی بکوبند و به بیزند و بسرشند بقشمش شربتی از ان مقدار یک جوز صنعت ان معجون سورنجان مستعمل مولف مخصوص بادهاء مفاصل و نقرس و عرق النساء و درد پشت را نافع بود صنعت ان سورنجان مصری سی مثقال فلفل سیاه و دار فلفل و ورق حنا از هر یکی دو مثقال کمونی کرمانی و شیطرج هندی دو درم پوست بیخ کبر دو مثقال و ملح نفطی دو مثقال و نیم و کف دریا دو مثقال تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده چهار درم زنجبیل هفت درم بوزیدان پنج درم سقمونیا سه درم پوست هلیله زرد پنج مثقال کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی هفت مثقال نسخه دیگر از اصول الترکیب مستعمل مولف سورنجان مصری شش درم ماهی زهره و کمونی کرمانی و پوست بیخ کبر و شیطرج هندی از هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم تخم کرفس و نمک هندی و ورق حنا و کف دریا از هر یکی یک مثقال و ورق گل سرخ و سقمونیا برورده و زنجبیل از هر یکی سه درم تربد سفید مدبر پانزده درم رازیانه و سعتر از هر یکی یک مثقال بوزیدان دو درم و کشنیز خشک سه درم روغن بادام چهار مثقال و نیم عسل صد و پنجاه درم نافعست و مجرب معجون بزوری مستعمل و این مسهل صفرا است صنعت ان مغز تخم خربزه و مغز بادام مقشر و قند سفید از هر یکی سی درم سقمونیا مشوی دو مثقال و نیم در اب حل کنند و داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند و این نافعست و مجرب معجون تیاذریطوس مستعمل مولف و خاصیت این معجون بسیار است و سودمند بود از جهت تباهی مزاج سرد و درد جگر و معده و سپرز و درد گرده و رحم و حیض که بسته باشد بگشاید و قولنج نیز بگشاید و این مسهلی مشقت

است و مرضهاء کهن و امتلائیی که از بلغم لزج غلیظ بود دفع کند و نسیان و تاریکی
چشم و عسر النفس را زایل و سینه را از خلطهاء فاسد پاک کرداند و بدن را قوة دهد و فربه
کرداند و تعدیل در مزاج پیدا کند و بادهای مودی بشکند و سده سپرز و جگر بکشاید
و درد سینه و ضعف نفس را زایل کند و سودمند بود از جهت کسی را که رنگ زرد شده باشد از
نقصان خون و سودمند بود در حبس خون در عروق و چون از سردی بود و سودمند
بود بجهت ربو و درد سر و جذام و برص و خلطهایی که در کرده و مثانه بود بکدازاند
و خلطهاء سوخته سیاه و بلغم فاسد عفن را دفع کند و لقوه و رعشه و فالج و
خناق و صرع را زایل کند و قوة حرارة غریزی بدهد و این معجون را خاصیت بسیار
است و اینجا کوتاه کردیم و جالینوس کوید که این معجون بیش از زمان ما ترکیب کرده اند
باسم ملکی که در ان وقت بوده است از ملکان یونان و شربتی چهار مثقال در طبیخ
افتیمون و غاریقون استعمال کنند صفت ان صبر اسقوطری و غاریقون از
هر یکی بیست درم زعفران و دارچینی و وج و مصطکی و روغن بلسان و حب
بلسان و فرفیون و فلفل سیاه و دار فلفل و جنطیانا و فقاح اذخر و حماما از هر یکی
دو درم قسط و کمادریوس و افتیمون اقریطی از هر یکی چهار درم اسارون و سلیخه
و سقمونیا از هر یکی شش درم سنبل الطیب سه درم مجموع کوفته باسه چندان عسل کف
کرفته بسرشند قوة وی تا چهار سال باشد معجون سفرجلی مسهل مستعمل معده را
قوة دهد و قولنج را بکشاید خاصه چون با وی غثیان باشد و این معجون
مخصوص است بقولنج صفت ان به اصفهانی پاک کرده از پوست و دانه یک رطل
در دو رطل مثلث بجوشانند تا مهرا شود بعد از ان فرو کیرند و بکوبند و بمنخل موی
بیرون کنند و یکمن عسل صافی بر سر ان کنند و بجوشانند تا نزدیک انعقاد و دیکر
فرو کیر بدو این ادویها را کوفته و بیخته بران ریزند و بکفجه بزنند تا یکسان شود
اجزاء ان زنجبیل دار فلفل دارچینی از هر یک دو درم هیل و قاقله و زعفران از
هر یک سه درم مصطکی پنج درم سقمونیا بروردة ده درم تربد سفید مجوف مدبر
سی درم شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال است معجون سفرجلی مسهل منفعت
میدهد قولنج را خاصه زمانی که با او قی و غثیان باشد صفت ان محموده

بریان

بریان کرده ده درم تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده سی درم
مصطکی قرنفل سک زنجبیل فلفل دار فلفل قرفه جوزبوا از هر یک سه درم قاقله هیل
زعفران از هر یک دو درم اب به و عسل مصفی از هر یک مثل ادویه درهم دیکر خلط کنند
و بپزند تا غلیظ شود بعد از ان از سر اتش بر کیرند و ادویه کوفته بیخته بران
بیفشانند شربتی از ان چهار مثقال باب کرم نافع بود نوعی دیکر بکیرند یک عدد
بره بزرک خوشبوی و بخمیر ارد بکیرند و در تنور اتش اندازند تا بریان شود و بعد
از ان بیرون اورند و فرا کیرند از لحم ان چهار درم فلفل و زنجبیل و دانق
محموده بریان کرده یکدرم بکوبند و به بپزند و بسرشند بعسل کف کرفته شربتی
از ان یک مثقال تا دو درم معجون تربد که قولنج را بکشاید و باد را ببرد و درد
پشت را سود دارد صفت ان سقمونیا بروردة تربد سفید مجوف خراشیده بروغن
بادام چرب کرده صد درم خیربوا پنج درم قاقله پنج مثقال زنجبیل دارچینی قرفه نار
مشک قرنفل از هر یکی پنج درم نبات سفید صد درم این جمله کوفته و بیخته بسرشند
بعسل کف کرفته شربتی از ان پنج مثقال معجون شهریاران معجونی قولنج را بکشاید
اخلاط ان محموده بریان کرده ده درم تربد سفید مجوف مدبر پانزده درم فلفل
و زنجبیل و کمون و ورق سذاب و بوره و قرفه و خولنجان از هر یکی یکدرم این جمله
کوفته و بیخته به دو مثل ادویه عسل کف کرفته بسرشند شربتی از ان دو درم تا سه
درم معجون تمری مستعمل و این غیر جوارش تمری است و صفت ان در باب
جوارشات کرده شود از جهت قولنج و عسر البول نافع بود و عظیم مجربست صفت
آن خرماء هندی از دانه بیرون کرده پانزده مثقال بوره ارمنی و زیره کرمانی
و زنجبیل و فطراسالیون از هر یکی دوازده درم سقمونیا مشوی پنج درم مغز بادام
سفید کرده و ورق سذاب خشک کرده از هر یکی ده درم باید که زیره کرمانی یکروز و
یکشب در سرکه خیسانیده باشند و جمله کوفته و بیخته با تمر و عسل بسرشند و
شربتی از ان چهار درم تا هفت مثقال معجون سیحی نسخه مولف بکیرند خولنجان
و ششقاقل مصری و مصطکی و بسباسه و لسان العصافیر و عاقرقرحا و پوست اترج
از هر یکی پنج درم و قرفه و اشنه از هر یکی هشت درم جوزبوا ده درم قاقله و دار

فلفل و نارمشک و زعفران از هر یکی سه درم سنبل الطیب ده درم عنبر اشهب یکدرم
مشک نیم درم جزو اعظم بنجاه درم روغن بادام ده درم عسل یک وزن و نیم ادویه
بسرشند شربتی بقدر حاجت نوعی دیگر مستعمل مؤلف از جهت هضم طعام و قوت مجامعت
و قوت بشت را بغایت سودمند بود و اشتهاء طعام باز دید کند صنعت ان عاقرقرحا
شش درم فلفل سفید هفت درم زعفران سه درم قاقله کبار ده درم قرنفل ده درم
مصطکی هفت درم جوز بوا سی عدد مشک ترکی نیم درم عنبر اشهب یکدرم جزو اعظم
سی درم روغن بادام ده درم قند سفید صد درم شربتی بقدر حاجت نافع بود معجون
مشلثا سودمند بود از جهت درد جگر و ضعف معده و تمادی آن و سده را بکشاید و
ورمهاء غلیظ را تحلیل دهد صنعت ان مشک و سلیخه و سنبل الطیب و ساذج و لک
منقی و ریوند چینی و جنطیانا رومی از هر یکی دو درم زعفران و نانخواه و تخم کرفس
و مصطکی از هر یکی سه درم عود هندی و قرنفل و مرصافی از هر یکی نیم درم مجموع کوفته
و بیخته با سه چندان بعسل کف کرفته بسرشند شربتی از ان یکدرم باب کرم نافع بود
معجون وج سودمند بود کسی را که آب از چشمش روانه باشد صنعت ان وج
و حلتیت و زنجبیل و تخم رازیانه از هر یکی بنجدرم کوفته و بیخته با سه چندان بعسل
کف کرفته بسرشند شربتی یکمثقال نافعست و مجرب معجون قسط سودمند بود جهت
درد معده و جگر صنعت ان دارچینی هفت درم قسط تلخ هفت درم انیسون و تخم
کرفس و اسارون از هر یکی سی درم کوفته و بیخته بعسل کف کرفته بسرشند شربتی
یکمثقال نافعست از جهت ورم صلبه صنعت ان کل سرخ فارسی چهارده درم معجون وردج
سوسن اسمانجونی هفت مثقال ریوند چینی که مغسول از هر یکی یکمثقال و نیم
مر و زعفران از هر یک نیم مثقال بخو بسایند زعفران و مر را در خل خمر و بکوبند
ادویه و ببیزند و بسرشند بعسل کف کرفته شربتی از ان نیم مثقال نافع بود متوسط
که سر خوش کند و نشاط اورد صنعت ان کل سرخ هفت درم سعد و قرنفل و
مصطکی و سنبل و اسارون و بسباسه و جوزبوا از هر یکی بنجدرم و قرفه و زرنب
از هر یکی چهار درم زعفران شش درم قاقله و هیل از هر یکی سه درم جزو اعظم
بانزده درم مجموع را کوفته و بیخته بعسل مصفی بسرشند یکمثقال و اکر قدری مشک

وعنبر

و عنبر و عود اضافت کنند بهتر بود معجون فنجنوش و انرا نیز خبث الحدید میخوانند
و این مستعمل مؤلف است سودمند بود استرخاء معده و بواسیر و تباهی مزاج را و باه
را زیادت کند و کونه روی را صافی کند و دفع سرعت انزال بکند و قتی که چهل روز
متواتر استعمال کنند صنعت ان بوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و بوست بلیله و امله
مقشر و شیطرج هندی و سنبل الطیب و فلفل و دار فلفل و زنجبیل و سعد کوفی از
هر یکی ده درم تخم شبت و تخم کندنا از هر یکی چهار درم خبث الحدید مدبر که بسرکه
چهارده شبانروز خو بسائیده باشند و بعد از ان در سایه خشک کرده باشند و
بریان کرده باشند بار وغن بادام و دیکر بار سحق کرده باشند صد درم عسل سه
وزن ادویه داروها را کوفته و بیخته بدان بسرشند بعد از ان دو درم مشک ترکی
اضافت کنند و در ظرفی ابکینه یا قلعی یا صینی نکاه دارند و بعد از شش ماه استعمال
کنند دو درم نافعست معجون کمونی سودمند بود سردی معده را و تبهاء بلغمی و سودائی
و سردی انثیین و فواق را زایل کند که از کثرة بلغم بود و این از معجونهاء رومیست
صنعت ان زیره کرمانی در سرکه خو بسائیده یکشبانروز و بعد از ان در سایه خشک
کرده و بریان کرده دو رطل بغدادی فلفل سی درم زنجبیل چهل درم ورق سذاب
خشک کرده چهل درم بوره ارمنی ده درم مجموع را کوفته و بیخته با سه چندان عسل
کف کرفته بسرشند شربتی یکمثقال تا دو مثقال نافع باشد و هرچه معاجین است
بهتر انست که بلع کنند و قطعا نخایند و صاحب منهاج کوید که کمونی باب کرم بیاشامند
اما انچه مستعمل است نیست همچنین معجون کمونی کبیر زیره کرمانی مدبر چنانچه
ذکر کرده شد دو رطل بغدادی فلفل سی درم زنجبیل چهل درم بوره ارمنی ده درم
ورق سذاب چهل درم سلیخه رومی دارچینی قرفه حب بلسان سنبل الطیب مصطکی
از هر یک چهار درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف کرفته بسرشند شربتی از ان
یکمثقال تا دو مثقال نافعست معجون اختلاف نافعست از اسهال و تزحر بلغمی مفرط
مادام با وی خون نباشد صنعت ان جند بیدستر و افیون و میعه سایله و بزر البنج
و زعفران و اسارون و مر و برک کرفس و سلیخه و انیسون و سنبل الطیب و کل ارمنی
و کلنار از هر یک جزوی مجموع را کوفته و بیخته بسرشند با سه چندان عسل کف کرفته

شربتی ازان نیم درم نافعست **معجون عقربی** که تفتیت حصاة از کرده ومثانه نماید **صنعت ان** زنجبیل و فلفل و دار فلفل از هر یک ده درم جنطیانا یا جهار درم پنج کاکنج بیست درم جند بید استر شش درم عقارب سوخته شش درم جمله کوفته وبیخته بسرشند باسه جندان عسل کف کرفته شربتی از دو دانک تا نیم مثقال بحسب مزاج باب کرفس یا آب تربزه وروغن بادام تلخ **نوع دیکر عقربی** عقارب سوخته هفت درم جنطیانا رومی و زنجبیل از هر یکی سه درم فلفل و دار فلفل از هر یکی پنج درم عسل دو وزن ادویه بسازند جنانچه رسمست شربتی ازان از نیم دانک تا نیم درم بحسب مزاج **معجونی** که نافعست از سلس البول واسکال بولی نماید **صنعت ان** سعد وسنبل الطیب و اسطوخودوس وکندر و قشار کندر وبلوط وجفت البلوط وکمون کرمانی از هر یک جزوی کوفته و بیخته بسه جندان عسل کف کرفته بسرشند شربتی ازان یکمثقال بامداد ومثله شب

باب الثالث فی الجوارشات

جوارش سقنقور مستعمل سودمند بود از جهت کردهٔ سرد و باه را زیادت کند و نعوظ تمام اورد و قوت مجامعت هر جه تمامتر دهد ودر باب شهوت جماع و قوت باه زیاده برین نبود وخواص این بسیار است ما اینجا مختصر کردیم **صنعت ان** تخم ملیون و تخم بیاز و تخم کند و تخم شلغم و تخم اسبست و تخم جرجیر وحب الرشاد وکزنه ومغز حبة الخضراء و لسان العصافیر وکنجد مقشر و تخم تربزه ومغز جلغوزه از هر یکی سه درم زنجبیل وششقاقل مصری وخولنجان ودار فلفل از هر یکی پنج درم جوز الطیب و دار جینی و بهمن سرخ و سفید از هر یکی دو درم سرهٔ سقنقور پنج درم خصی الثعلب ده درم ذکر کاو خشک کرده سوده درم داروها کوفته و بیخته باسه جندان عسل کف کرفته بسرشند وادویه جوارشات را باید که خشن تر از ادویه معاجین باشد و ازان جوارش جویران درشت تر باید و فرق میان معجون و جوارش همین است که ادویهٔ معجون بحریر بیخته باشد و ازان جوارش قدری درشت تر باشد وبعضی از اطبا درین نسخه اسقیل بریان کرده می نویسند و مرکب باید که قطعا اسقیل در معاجین نکند که ممکن نبود خوردن ان بسبب تلخی ان وشربتی ازین جوارش دو درم بود بمثلث یا بشیر تازه یا با ماء العسل جون بیاشامند نافع است

نوع دیکر

نوع دیکر که نافعست از جهت کسی که شهوتش منقطع شده باشد خواه زن وخواه مرد شهوتش را برانکیزاند و بغایت درین باب نافع است وازموده **صنعت ان** تخم جند قوقی و ششقاقل مصری و تخم شلغم و تخم دردار و تخم بیاز و تخم جرجیر وخشخاش و تخم کزر وکزنه وخصی الثعلب از هر یکی دو مثقال و نیم سره سقنقور وعلک و قسط شیرین از هر یکی نیم مثقال و نیم فلفل سفید وکنجد مقشر و دار فلفل و زنجبیل و زعفران از هر یکی یک مثقال مغز سر بجه یکمثقال ومغز سر برهٔ شیر خواره ومغز دماغ کنجشک نر که در وقت هیجان کرفته باشند از هر یکی پنج مثقال افند یکمثقال ونیم خایه شبوط وکوشت او از هر یکی پنج مثقال وشبوط نوع ماهیست در دجله بغدادی باشد واکر خایه وکوشت او بیدا نشود قضیب کاو خشک کرده سوده و ذکر اسب خشک کرده از هر یکی ده درم بدل ان کنند واسقیل مشوی کفته اند یک مثقال و نیم اما مؤلف این کتاب مستعمل نمیکند بسبب غایت تلخی پس تخمها را بکوبند و به بیزند و قند و علک را با پنج مثقال انکبین بکذارند ومغزها را همه در هاون کنند و بسایند بعد ازان ادویه را خمیر کنند و باسه جندان عسل کف کرفته بسرشند و در ظرف جینی یا کاشی کنند و سر ان ظرف محکم کنند وبعد از جهل روز سر ظرف بکشایند واستعمال کنند شربتی یکمثقال تا هشت مثقال باب جرجیر یا شیر کاو تازه یا یک کاسه ماء العسل حل کنند و باز خورند و غذا دو نوبت اسفیداج که با نخود و بیاز و روغن کاو بخته باشند بخورد واین جوارش در اینجا یاد کرده شد بغایت مجربست

جوارش عود دل را و معده را قوی کرداند و بیران را سودمند بود **صنعت ان** عود هندی وقرنفل و زنجبیل و قاقله وسادج هندی و فرنجمشک و دار فلفل از هر یکی دو مثقال زعفران یکدرم با عسل کف کرفته بسرشند وشربتی ازان دو مثقال بود

جوارش خبث الحدید مستعمل مؤلف واین را فنجنوش خوانند سودمند بود از جهت استرخاء معده و بواسیر و تباهی مزاج و باه را زیادت کند و کرده را صافی کند و دفع سرعت انزال بکند و وقتی که جهل روز متواتر استعمال کنند شربتی دو درم نافع است **صنعت ان** بوست هلیله کابلی و هلیلهٔ سیاه و بلیله و امله مقشر و فلفل و دار فلفل و شیطرج هندی و سنبل الطیب و زنجبیل و سعد کوفی از هر یکی ده درم تخم شبت

وتخم کنند نا از هر یکی چهار درم خبث الحدید مدبر که بسرکه چهار ده شبانروز خیسانیده
باشند وبعد ازان در سایه خشک کرده باشند و بریان کرده با روغن بادام و دیگر
بار سحق کنند صد درم وعسل سه وزن داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند بعد ازان
مشک ترکی قدری اضافت کنند و در ظرفی ابگینه با قلع نگاهدارند تا شش ماه بگذرد
وبعد ازان مستعمل کنند نوعی دیگر جگر و معده را سود دارد و مجامعت را قوت
دهد وگونه و روی را صافی کند و روز اول شربتی یکدرم و دیگر روز دو درم
و روز سیوم سه درم و روز چهارم چهار درم تا هفت روز همچنین بیفزایند و از
هفت نگذرانند و این جوارش در قوت مجامعت بغایة سودمند بود اخلاط ان
پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و امله مقشر و پوست بلیله و فلفل سیاه و دار
فلفل و زنجبیل و سعد کوفی و شیطرج هندی و پوست اترج خشک و سوسن مدبر
بسرکه و خبث الحدید مدبر بسرکه چنانکه ذکر رفت در نسخه اول و کنجد مقشر از
هر یک ده درم مجموع کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کرده بعسل کف گرفته بسرشند
که نافع بود جوارش زرعونی مستعمل مولف منفعت کند کرده و پشت را و معده
را قوی گرداند و بلغم را دفع کند و بوی دهان خوش کند و اب رفتن از دهان
باز دارد و بادها را بشکند و ساکن گرداند و سردی و ریگ از مثانه پاک گرداند
و تخمه و ناگواریدن طعام را ببرد و اب پشت بیفزاید و جگر و گرده و مغز را
قوی گرداند و بقراط گوید که در سالی این معجون هر روز بخورد او را بهیچ طبیب
حاجت نباشد و اگر ده کنیزک دارد خشنود گرداند اخلاط ان تخم کرفس
تخم کرفس و تخم شبت و نانخواه و رازیانه و مغز تخم خربزه و خیار بالنگ و
بیخ کرفس از هر یکی پنج مثقال و عاقرقرحا و قرفه و زعفران و مصطکی و عود
خام از هر یکی دو درم بسباسه و قرنفل و بیخ فلفل و کبابه از هر یکی سه درم
عنبر اشهب یکدرم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از
دو ماه استعمال کنند شربتی دو درم تا دو مثقال همه اندامها را قوت دهد و بوی
دهان خوش کند و بادها را بشکند و بسیاری بول که از سردی مثانه بود باز دارد
و سرفه بلغمی را ببرد و باه را قوت دهد و لون را صافی کند و بادهای ناسور و دیوانگی

ببرد

ببرد و درد سری که از سردی بود ببرد و نقرس و قوبا و بهق را سود دارد و بواسیر
و ریگ گرده را دفع کند و سیاهی موی را نگاهدارد و هر کس که بیست و یکروز استعمال
کند از ین بیماریها که ذکر رفت ایمن باشد و بعد از ده روز که ساخته باشد
استعمال کنند نوعی دیگر زرعونی کرم مستعمل تخم گزر و تخم شلغم و تخم تره و تخم
هلیون و مغز چلغوزه و حب الزلم و بهمن سرخ و سفید و شقاقل مصری و بوزیدان
و دانه کبر و لسان العصافیر از هر یکی دو درم حلتیت طیب و خردل سفید و فلفل سیاه
از هر یکی پنجدرم و روغن جوز هندی و مشک ان مقدار که مقدار ادویه بدان چرب
کنند و عسل کف گرفته سه وزن ادویه شربتی سه درم تا سه مثقال نافع بود بامداد
بناشتا و اگر در وقت خواب نیز خورند شاید و باید که پیش از انکه معجون تناول کند بیست
درم شکر سفید با یک کاسه شیر تازه بیاشامند تا منفعت ان تمام تر باشد نوعی دیگر
از نسخه شیخ نجیب الدین سمرقندی این نسخه در قرابادین کبیر اورده است و این نسخه
معتمد علیه است اخلاط ان تخم هلیون و شقاقل مصری و بهمن سرخ و سفید و
تودری سرخ و زرد و ناف سقنقور و لسان العصافیر از هر یکی پنجدرم زنجبیل
و تخم شلغم و تخم گزر و تخم اسپست و تخم تره و تخم جرجیر و تخم پیاز و تخم کندنا
و خولنجان و جوز الطیب و دارچینی و دار فلفل و بوزیدان از هر یکی سه درم تخم
انجره دو درم اسقیل مشوی نه درم اورده است اما مستعمل مولف این کتاب نیست
و فانید کعب الغزال بوزن ادویه مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته
بسرشند از ان یکمثقال تا دو مثقال و این نسخه زرعونی نزدیکست بجوارش سقنقور که
ذکر ان کرده شد و اگر سقنقور یافت نشود بدل آن دو وزن خصی الثعلب با قدری
خردل کنند که بغایت نافعست جوارش جالینوس مستعمل و این جوارش را خاصیت بسیار
است همه اندامها را قوة دهد و بوی دهان خوش کند و بادها را بشکند و بسیاری
بول که از سردی مثانه بود باز دارد و سرفه بلغمی را ببرد و باه را قوة دهد و لون را صافی
گرداند و بادها ناسور و دیوانگی را ببرد و درد سری که از سردی بود و نقرس و قوبا
و بهق را سود دارد و بواسیر و ریگ گرده را دفع کند و سیاهی موی را نگاهدارد و هر کس که
بیست و یکروز استعمال کند از ین بیماریها که ذکر رفت ایمن شود و بعد از ده روز استعمال

کتد صنعت ان سنبل الطیب و سلیخه و قاقله و دارچینی و خولنجان و قرنفل و سعد کوفی
و زنجبیل و دار فلفل و زعفران و فلفل سفید و قسط بحری و عود بلسان و اسارون و حب
الآس و قصب الذریره و تخم مورد از هر یکی دو درم مصطکی ده درم قند بوزن ادویه
مجموع را کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال بیش از طعام و بعد از
طعام شاید خورد جوارش عطایی خاصیت این جوارش انست که منی را بیفزاید و مجامعت
را قوه دهد و گرده و مغز را قوی کرداند و مجربست اخلاط ان شقاقل مصری و قاقله کوچک
و دار فلفل و خولنجان و دارچینی و زنجبیل و قرفه از هر یکی پنج مثقال بهمنین و تخم
اسبست و مغز تخم خربزه و تخم جرجیر و تخم پیاز و تخم حماض و گزنه و کثیرا و تخم
حلیون و تخم شلغم و تخم کرفس از هر یکی سه مثقال داروها کوفته و بیخته ترنجبین سفید
از تخم و خاک پاک کرده سه وزن ادویه یکشب در شیر گاو تازه بخیسانند و بامداد
در دست بمالند و صاف کنند از خاکی که دران باشد و بر سر آتش نهند تا غلیظ شود و بعد
ازان فرو گیرند تا نیم گرم شود و داروها را بدان بسرشند و در ظرفی کاشی یا چینی کنند شربتی
سه مثقال تا بیست درم با شیر گاو تازه نافعست جوارش عنبری مجامعت را قوه دهد و باه
را زیادت کند و دل را قوه دهد و خاصیت این جوارش بسیارست ما اینجا کوتاه کردیم صنعت ان
قاقله و بسباسه و لبان الذکر از هر یکی چهار مثقال دار فلفل و زنجبیل از هر یکی هشت مثقال قرفه
و قرنفل و انیسون و بزر البنج و مشک ترکی از هر یکی دانگی عنبر اشهب دو درم روغن بلسان
چهار درم عنبر با روغن بلسان بگدازند و بوزن داروها قند سفید اضافه کنند
و با عسل کف گرفته بسرشند شربتی ازین جوارش محروری مزاج را نیم درم مرطوبی را یکدرم
نافع بود جوارش کمونی نافع بود از جهت سردی معده و تبهاء بلغمی و سودایی و سردی انثیین
و قولنجی که از کثرت بلغم بود زایل کند و این معجون رومیست صنعت ان زیره کرمانی
در سرکه خیسانیده یکشبانروز و در سایه خشک کردانیده دو رطل بغداد و فلفل سی
درم و زنجبیل چهل درم بوره ارمنی ده درم جمله کوفته و بیخته باسه چندان عسل کف
بسرشند شربتی ازان یکمثقال تا دو مثقال نافع بود و هرچه معاجین و جوارشات
باشد بهتران بود که بلع کنند و قطعا نخایند اگرچه صاحب منهاج در کمونی گفته
باشد که باب کرم مایشامند اما مستعمل نیست و نافعست و مجربست جوارش السماق

معاجین و جوارشات را فرو بردن اولی بود از جاویدن

درشکم

در شکم رفتن و قوت معده و احشا را سود دارد صنعت ان سماق دو درم دانه مورد
یکدرم انار دان شیرین و ترش از هر یکی یکدرم خرنوب نبطی سه درم صمغ عربی و جلنار
از هر یکی نیم درم بکوبند و به بیزند و درهم امیزند و بسفوف بکار برند و اگر خواهند
دانه غوره و بست کنار از هر یکدرم باضافت ان برند جوارشی که قوت معده تمام
اورد و معده را با زحال صلاح اورد و طعام را هضم کند و طعام را زود از معده
بگذراند و اشتهاء طعام باز دید کند و رطوبت معده را ببرد و دل را قوت دهد و این
جوارش را منافع بسیارست صنعت ان بگیرند اب به اصفهانی و سیب شیرین
یک وقیه و آب حماض الاترج یا الیمو یک وقیه و بجوشانند تا بازنیمه اید و نبات سفید
فایق اعلا یکمن و عرق کاو خالص نیم رطل دران اندازند چنانچه رسم است بقوام جوارش سازند
و شیر امله بیست درم و مصطکی و عود خام و سنبل الطیب و قرفه الدارچینی از هر یک
دو درم پوست بیرون پسته و پوست ترنج و زرشک بیدانه و حب الآس از هر یک سه درم
این جمله کوفته و بیخته اضافت نمایند و بجوارش زیره ادویه که اضافت می نمایند بحسب
المزاج و طبیعت شخص اضافت می نمایند و اگر ضعف قلبی بسیار باشد و حرارت مزاج نباشد
عنبر یکمثقال داخل نمایند جوارش سماق نوع دیگر تب صفرایی را ببرد و تشنگی بنشاند
صنعت ان سماق سی درم بست جو و بست سیب و کعک بغدادی و خرنوب شامی
و طباشیر سفید از هر یک پنج درم کوفته و بیخته با شراب سیب بیاشامند بسرشند
و بردارند جوارش کمون کبیر زیره کرمانی چنانکه ذکر رفت دو رطل و فلفل سی درم زنجبیل
و ورق سذاب از هر یکی چهل درم بوره ارمنی ده درم سلیخه رومی و دارچینی و قرفه
و حب بلسان و سنبل الطیب و مصطکی از هر یکی چهار درم کوفته و بیخته باسه چندان
عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال تا دو مثقال نافع بود جوارش سقنقور
شکم را نرم کند و بادها بشکند و بلغم خام را نیک باشد و باد بواسیر و درد تهیگاه
و بن ران را و قولنج را نیک بود و قوت باه را بدهد اخلاط ان ترید سفید مجوف
پنجدرم محموده انطاکی پنجدرم فلفل و قاقله از هر یکی سه درم زنجبیل و دارچینی
و امله و بسباسه و قرنفل و جوز بوا از هر یکی یکدرم قند سفید صد درم هر یک جدا
گانه بکوبند و ببیزند و با عسل کف گرفته بسرشند شربتی چهار مثقال نافع است

جوارش سفرجلی مسهل معده را قوت دهد و اشتهاء طعام باز دید کند و قولنج بکشاید
و مخصوص است بقولنج اخلاط ان به اصفهانی پاک کرده از پوست و دانه یک رطل و در دو
رطل مثلث یا عسل بجوشانند تا مهرا شود و بعد از ان فرو گیرند و بیرون اورند و
بکوبند و بمنخل مویی بیرون اورند و یکمن عسل صافی برسران کنند و بجوشانند
تا نزدیک انعقاد شود و دیگر فرو گیرند و این دارو ها کوفته و بیخته بر او افشانند
و بکفچه بزنند تا یکسان شود اجزاء ادویه زنجبیل و دارچینی و دار فلفل از هر یک دو درم
هیل و قاقله و زعفران از هر یکی سه درم مصطکی پنجدرم سقمونیا مشوی ده درم تربد
سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده سی درم شربتی ازین جوارش از پنج مثقال
تا هفت مثقال باشد با آب گرم از جهت قولنج نافعست نوعی دیگر که استعمال می نمایند در
قولنج کاهی بان قی و غثیان باشد صفت ان محمود بریان کرده ده درم تربد مدبر
سی درم مصطکی و قرنفل و سک و زنجبیل و فلفل و دار فلفل و قرفه و جوز بوا از هر یکی
سه درم قاقله و هیل و زعفران از هر یک دو درم و آب به مرو عسل مصفی از هر یک
دو مثل ادویه و خلط نمایند در هم دیگر و بخته نمایند تا غلیظ شود و بعد از ان از آتش
فرو گیرند و بریزند بران ادویه کوفته و بیخته شربتی از ان چهار مثقال تا پنج مثقال
تا هفت مثقال شاید بحسب مزاج و طبیعت در قوت و ضعف نوعی دیگر بگیرند یک عدد
به بزرگ خوشبوی و بخمیر آرد بگیرند و در تنور آتش اندازند تا بریان شود بعد از ان
بیرون ارند و فرو گیرند از لحم ان چهار درم و فلفل و زنجبیل دو دانگ محموده بریان
یکدرم بکوبند و ببیزند و بسرشند بعسل کف گرفته شربتی از ان یکمثقال تا دو درم
با آب گرم بخورد سرخ موجز سدیدی جوارش تمری از ذخیره خرماء هندی بیدانه پنجاه درم
در یک رطل سرکه بخیسانند یکشبانروز و بغربال مویی فرو برند و مغز بادام مقشر
سی عدد بکوبند و با تمر بیامیزند و فلفل سیاه صد عدد زنجبیل سه درم و بورهٔ ارمنی
یکمثقال و ورق سذاب و سقمونیا مشوی از هر یکی نیم مثقال عسل سه وزن ادویه تمر
و مغز بادام و دارو ها بدان بسرشند و عسل کف گرفته برسران کنند و دیگر سرشته
کنند و در ظرفی کنند و استعمال کنند شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال با آب گرم باشد
جوارش سفرجلی مسهل نوعی دیگر سفرجل منقی از دانه یکمن و نیم عسل و یکمن دوشاب انگوری

وقدری

و قدری زنجبیل و فلفل و جوز بوا و قاقله و زعفران از هر یکی دو درم مصطکی پنجدرم
سقمونیا بروده ده درم تربد سی درم کوفته و بیخته برسران کنند و بکفچه بزنند
تا یکسان شود شربتی ازین جوارش چهار مثقال تا پنج مثقال موافقست و نافع
سفرجلی ممسک به اصفهانی از دانه پاک کرده دو رطل پاره کنند و سرکه برسران کنند
و بجوشانند تا مهرا شود و بکوبند و یک رطل عسل مصفی برسران کنند و بجوشانند
باتش اهسته تا نزدیک انعقاد و چون منعقد شود فرو گیرند و زنجبیل و فلفل
و دار فلفل از هر یکی چهار درم کرفس و نانخواه از هر یک یکدرم زعفران دو درم مجموع
ادویه را کوفته و بیخته بران افشانند و بجنبانند تا یکسان شود شربتی از ان چهار
مثقال نافع بود جوارش تمری بورهٔ ارمنی و زیرهٔ کرمانی و فطراسالیون و زنجبیل
و فلفل سفید از هر یکی دو درم و نیم سقمونیا پنج درم خرماء هندی بیدانه و مغز بادام
مقشر و ورق سذاب ده درم در سرکه خوسانند یکشبانروز بکوبند و بغربال فرو برند
و بعسل بسرشند سه وزن و برسر تمر کنند دارو ها را شربتی پنج مثقال تا هفت
مثقال با آب گرم جهت قولنج نافعست جوارش شهریاران مستعمل مؤلف سودمند
بود بجهت سردی معده و جگر و ان مسهل قولنج است خاص و بغایت نافعست و مجرب
صفت ان زنجبیل و قرنفل و دارچینی و سلیخه و سنبل الطیب و جوز بوا و هیل
و مصطکی و قاقله و حب بلسان و زعفران از هر یکی چهار درم و نیم و سقمونیا بروده
سه درم تربد سفید مجوف خراشیده و بروغن بادام چرب کرده هشت درم حب النیل
هشت درم قند سفید بوزن ادویه کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی
از چهار درم تا هفت درم بحسب المزاج با آب گرم از جهت قولنج و درد شکم نافع
بود جوارش المتوکله این گوارش ازموده است در قوت معده و ضعف هاضمه صفت
ان سنبل الطیب و قرنفل و دارچینی و جوز بوا و قاقله و سک از هر یکی یک مثقال
فلفل سفید و زنجبیل و جند بیدستر از هر یکی دو مثقال کند ذکر سفید چهار
مثقال نبات برابر همه دارو ها بکوبند و ببیزند و درهم بیامیزند و در عسل
کرم کرده معجون سازند شربتی سه مثقال باشد جوارش فلافلی سودمند بود سردی
معده و بسیاری رطوبت که غالب شده باشد و ضعف هاضمه و باد غلیظ و تب ربع و سه روزه

تبها، بلغمی و بول براند صنعت ان فلفل سفید و فلفل سیاه و دار فلفل از هر یکی
پانزده درم عود بلسان هفت درم سنبل الطیب و حماما از هر یک چهار درم زنجبیل
و تخم کرفس و سیسالیوس و سلیخه و اسارون و زرشک از هر یک یکدرم بکوبند و به بیزند و
درهم امیزند و در سه چندان عسل کف کرفته معجون سازند و بکار برند جوارش الملک
کوارش پادشاهان معروفست بدارو سال و کفته اند که یکسال بد وام بخورد باقی
عمرش بصحت و سلامت باشد و هیچ علت در اندرون وی نماند الا انکه بکلی برخیزد
و در ناصور و درد بندگاه و روشنایی چشم و سیلان و قوة شهوة همه را سود دارد و
این علتها را بکار داشته اند و هیچ زیان نمی دارد در خوردن ان میخورد مزاجش
کرم نمیشود و هر بد وام بخورد پیر زود نمیشود و کویند سرور داروها است
صنعت ان هلیله سیاه و بوست بلیله و امله پاک از هر یکی سی و شش مثقال شونیز
بیست و چهار مثقال فلفل سیاه و اشق و دار فلفل و زنجبیل و فلفل موبه از هر یکی بیست و
دو مثقال کبابه و بلادر از هر یکی شش مثقال بکوبند جدا جدا و ببیزند و در هم امیزند
و سعد مثقال فانید نیک کوفته در دیکی رویین کنند و پاک باشد و اتشی نرم در
شیب ان کنند و اندک در ان ریزند تا کداخته شود بعد از ان داروها در ان ریزند
و درهم امیزند و بردارند و دست را بروغن کاو یا روغن بادام یا زیت چرب کنند
و حبها سازند هر حبی بقدر دو مثقال و دانکیم و هر بامداد یکی از ان بقدری اب سرد
حل کرده فرو برند جوارش سمن کوارشی که فربهی اورد هضم طعام کند و قوة شهوة دهد
و علت بواسیر همه را سود دارد و تن را فربه کند صنعت ان زنجبیل ده درم دار فلفل سه
درم فلفل ده درم شیطرج دو درم ششقاقل بنجدرم مغز کردکان و کنجد از هر یک
بیست درم بلادر بنج عدد بلادر را در کرباسی تنک بندند و در یک وقیه روغن کنجد بمالند
و صافی کنند و داروها کوفته بیخته در ان روغن چرب کنند و فانید را در اب بکدازند و
چون چند جوش براورده باشد داروها در ان بسرشند و معجون سازند و میخورند
که مجربست جوارش کسروی مستعمل عنبر سود مند بود از جهت معده و خفقان و سوء
الهضم و درد رحم و بیر ابغایت سود مند بود صنعت ان قاقله صغار و کبار و
بسباسه و دارچینی از هر یکی چهار درم زنجبیل و دار فلفل از هر یکی هشت درم اشنه دو درم

حبها

قرفه

قرفه یکدرم قرنفل و زعفران از هر یک ده درم جوز الطیب بنجدرم سنبل الطیب و مصطکی
عنبر از هر یکی ده درم مشک و افیون و بزر البنج از هر یکی یکدرم روغن بلسان شش درم
افیون را با شراب با مثلث خوبسایند حل کنند و عنبر با روغن بلسان بکدازند و
داروها کوفته و بیخته بروغن بلسان چرب کنند و بعسل کف کرفته بسرشند و افیون حل
کرده برسر آن دریزند و نیک بسرشند و در ظرفی ابکینه کنند و بعد از شش ماه استعمال شربتی نیم
مثقال تا یکمثقال نافعست و مجرب جوارش مشاء مستعمل سود مند بود از جهت ضعف
معده و خفقان و بواسیر صنعت ان مشک ترکی نیم مثقال قاقله و جوز الطیب و قرنفل
و زنجبیل و دار فلفل از هر یکی ده درم دارچینی سه درم عود قماری هفت درم زعفران
دو درم قند سفید سوده بوزن ادویه مجموع کوفته و بیخته بعسل بسرشند شربتی
یک مثقال بغایت نافع بود جوارش مشک که بادها معده بشکند و خداوند با دها صور
و خفقان را سود دهد اخلاط ان قاقله کبار و صغار و زنجبیل و دار فلفل و فلفل
از هر یک دو درم دارچینی عود هندی بیست درم زعفران دو درم مشک خالص
نیم مثقال قند سوده بوزن ادویه عسل مصفی دو وزن ادویه در ان بسرشند و بکوارش
ریزند جوارش اترج قوة معده بدهد و اشتها طعام بازدید کند و بادها بشکند
و بوی دهان خوش کند اخلاط ان بوست اترج خشک کرده سی درم قرنفل و جوز الطیب
و دار فلفل و فلفل و خیربوا و دارچینی و خولنجان و زنجبیل از هر یکی یکدرم
مشک دانکی و نیم کوفته و بیخته بعسل کف کرفته بسرشند و در ظرفی چینی یا کاشی
کنند و استعمال کننده بغایة نافع باشد جوارش کافوری مستعمل فلفل و جوز الطیب
و زنجبیل و بسباسه و دارچینی و نارمشک و قرفه و فلفل و فرنجمشک و کافور و زعفران
از هر یکی مساوی مجموع را کوفته و بیخته با عسل کف کرفته بسرشند و معجون سازند
و باید که کافور قیصوری طلب کنند و اکر یافت نشود ریاحی و منفعت این
جوارش انست که ضعف معده و بلغمهاء غلیظ و سوء الاستمراء را نافع بود جوارش
ملکی مستعمل باه را قوة دهد و شهوة را زیادت کند و در مجامعت قوة عظیم
بیدا کند و مجربست صنعت ان قرنفل و جوز الطیب و بسباسه و لسان العصافیر
و بیخ اذخر و زنجبیل و دارچینی و مصطکی و عود هندی و زعفران از هر یکی سه درم

قاقله و کندر از هر یکی یک مثقال اشنه سه مثقال مشک دانک و نیم قند را در کلاب حل کنند
وان قدر عسل که کفایت کند بر سر ان کنند و بر سر اتش نهند تا نزدیک انعقاد پس فرو
کیرند و داروها کوفته بران افشانند و بکفچه بجنبانند تا اینکه سرشته شود و شربتی
یکمثقال بغایت مجربست جوارش جلالی منی را بیفزاید و مجامعت را قوة دهد و ضعف
کرده را سود دارد و معده را قوی کرداند و اشتهاء طعام بیاورد صنعت ان سنبل الطیب
و قرفه و قرنفل و دارچینی قاقله از یکی ده مثقال انیسون و تخم کرفس از هر یکی یک مثقال
زیره کرمانی در سرکه خوب سیا نیده و خشک کرده و بریان کرده مصطکی و نعنع خشک و عود
هندی از هر یکی چهار مثقال فلفل دو مثقال سک مثقال و نیم مشک دانکی قند سفید کوفته
و بیخته بعسل کف کرفته بسرشند و شربتی یک مثقال و دو درم نافعست جوارش عود
مستعمل هاضمه را قوة دهد و اشتهاء طعام بیاورد و معده را قوة دهد و بلغم و رطوبت
را دفع کند صنعت ان قرنفل سه درم قاقله کبار دو درم عود خام پنج درم زعفران یک درم
سنبل دو درم مصطکی سه درم بسباسه دو درم جوز الطیب یک درم قرفه دو درم
پوست اترج پنج درم زنجبیل و دار فلفل از هر یکی یک درم نبات دو من نوعی دیگر
مستعمل مولف قرنفل دو درم عود خام پنج درم پوست اترج پنج درم نبات یک من
قرفة الدارچینی دو درم نوعی دیگر هم مستعمل مولف عود خام پنج درم پوست اترج
پنج درم مصطکی دو درم نبات یکمن نوعی دیگر هم مستعمل مولف عود خام پنج درم
قرنفل یک درم و نیم پوست اترج و مصطکی و بازهر از هر یکی درم نبات یکمن جوارش عنبر
مستعمل عنبر اشهب یک مثقال نبات یکمن را بقوام اورند و فرو کیرند چنانچه رسم
است و بتیر بزنند تا برشت اید و عنبر دران اندازند و بسرشند بتیر در پاتیله
حل کنند و بزنند نیک و بعد از ان بر روی سنک ریزند و بکارد ببرند و بردارند
و استعمال کنند مفید است جوارش مصطکی مصطکی دو مثقال و نیم و قند سفید
یکمن مصطکی را باب ترکنند و در هاون سحق کنند وان زمانکه تیر زده باشند
و نزدیک ان بود که بر سنک ریزند مصطکی در وی افشانند تلخ کردد پس باید که
نیم کرم باشد چون مصطکی بکارد ببرند و بردارند و مستعمل کنند که بغایة بود سرد
معده را و جکر را و بادهاء ان را و بلغم را دفع کند اب رقیق رفتن از دهان باز دارد

و مجربست جوارش مصطکی ترکیب این مولف بگیرند مصطکی سه درهم مثقال و کوفته کنند و یکمن
قند بچاشنی رسانیده و یک وقیه کلاب بر ان بزنند و بتیر بزنند تا نزدیک بسختی رسد
بعد از ان مصطکی را بر ان بیفشانند و به تیر بزنند و بر روی سنک بریزند و بکارد
ببرند جوارش کندر نافعست مر ذرب و خلفه و تقویة معده نماید و اشتها بیاورد و
اسهال معدی که از رطوبة بلغم لزج باشد است صنعت ان کندر و جلنار از هر یک
پانزده درم فلفل و نانخواه و سنبل و کاشم و انیسون و شونیز از هر یک بیست درم جمله
کوفته و بیخته بسرشند بعسل کف کرفته بسرشند جوارش کافور که اسهال صفراوی را
باز دارد صنعت ان زرشک ده درم کل سرخ شش درم طباشیر سفید چهار درم تخم حماض
بریان کرده هفت درم کهربا چهار درم حب الاس شش درم شاه بلوط پنج درم بست
سیب و بست عنبر از هر یک ده درم انار دانه بریان کرده پانزده درم کافور سه درم
زعفران سه درم قرنفل چهار درم نیلوفر پنج درم کوفته و بیخته بشراب اترج یا حماض
بسرشند و بکوارش ریزند شربتی دو درم نافعست جوارش عود نوعی دیگر که معده
سرد را کرم کند و اشتها را باز دید کند و هاضمه را نیکو کند صنعت ان قرنفل دو درم سنبل
یک درم عود خام پنج درم قند یا نبات بقوام اورند و تیر بزنند و ادویه بران افشانند
و بر روی سنک ریزند چنانچه رسم است جوارش خرنوب نافع است برای ضعف معده
و اسهال معدی و ذرب و خلفه بغایة سودمند است و مقوی معده است صنعت ان
خرنوب نبطی منقی از حب و زیره کرمانی بسرکه نهاده یکشبانروز پس بریان و سماق
و حب الاس و بست کلنار و بلوط و کشنیز خشک بریان کرده و مصطکی از هر یک یک درم کوفته
و بیخته بسرشند بعسل مصفی جوارش فواکه مستعمل مولف کتاب کوید که این جوارش را پیش
از من کسی ترکیب نکرده و این صنعت خاصه مولفست کتاب معده را قوة دهد و قی را
باز دارد و جکر و دل و روده را قوة دهد و دفع صفرا کند و تنقل بدان کردن دفع خمار
کند صنعت ان اب انار ترش و شیرین و به اصفهانی و ملجی و غوره و اب زرشک
و سماق و اب کیله نیز اضافت کنند اکر مجموع را بجوشانند تا یکمن بچهار یکی باز اید
بعد از ان فرو کیرند و قند صاف را اضافت کنند و بقوام زیادت اورند چنانچه
نزدیک بود که ببندد فرو کیرند و در تیر زنند و بردارند و می زنند و بردارند و

استعمال کنند و باید که ابهار را با همه دیگر بجوشانند بغیر از اب حماض ولیمو و بعد از انکه
فرو کیرند از اتش واب حماض ولیمو بر سر ان کنند و بریزند و بکارد ببرند چنانکه
ذکر رفت **جوارش انار** مستعمل بکیرند اب انار ترش چنانچه در فواکه ذکر رفت و نبات
هم بقوام زیادت اورند و بدان طریقه که در فواکه ذکر رفت چنان سازند نافع باشد
جوارش زرشک بکیرند اب زرشک تازه واکر تر نبود خشک که بغایت سرخ و خوب بود
بجوشانند و داغ کنند و بپالایند و بقوام اورند چنانچه ذکر رفت هم بدان طریقه بسازند
واستعمال کنند **جوارش غوره** بکیرند اب غوره را و بقوام اورند و قند زیادت بقوام
اورند و در تیر زدن اب غوره می ریزند بس بر سنک ریزند و ببرند و بردارند چنانچه
ذکر رفت استعمال کنند **جوارش نارنج و حماض** بدانکه قوام در جوارش زیادت
از قوام لیمو است یعنی چنانچه هم در قوام فواکه و انار باشد و اتش لیمو کمتر از اتش ایشان
باید تا معلوم باشد وصفت ان معلوم و مشهور است **جوارش نعنع** مستعمل قند صافی
کرده و بقوام و قرص فواکه و سرکه و نعناع را بجاشنی بفکنند چند انکه ترش شود وطعم نعناع
روشن کردد و بعد از ان بر سنک ریزند چنانچه عادتست وهرچه جوارش فواکه
وانار و زرشک و غوره و نارنج و سکنجبین است ساختن ان قنادیان کمتر
دانند و بدان سبب صفت ان نوشته شد و تا مرکب را اسان باشد **جوارش عود** که از
مجربات شیخ الرئیس است و ترکیب اوست بادها را بشکند و معده را قوة دهد و خفقان و
دل تنکی زایل کند **صفت ان** عود هندی سه درم مشک نیم درم کافور دانکی بسباسه و
نارمشک و سعد و فرنجمشک و زرنب و زرنباد از هر یک یکمثقال زنجبیل و دارچینی
و فلفل و قرنفل و مصطکی از هر یک دو درم تخم کرفس و رازیانه و لسان الثور و وج و سنبل
الطیب از هر یک سه درم کوفته و بیخته با عسل سرشند شربتی از ان دو درم **کوارش
عود نوعی دیکر** که قوت معده و دل بدهد و بیرا نرا مناسب باشد **صفت ان** عود هندی
و قرنفل و سادج و زنجبیل و قاقله کبار و صغار و فرنجمشک و دار فلفل از هر یک دو مثقال
زعفران یکمثقال با عسل بسرشند شربتی از ان دو مثقال **کوارش عود نوعی دیکر** هاضمه
را قوة دهد و اشتها طعام اورد و معده را قوة دهد و بلغم و رطوبت را ببرد **صفت ان**
قرنفل سه درم قاقله کبار دو درم عود خام پنجدرم زعفران یکدرم سنبل دو درم کوفته

وبیخته

وبیخته با عسل بسرشند **جوارش عنبر** که اشتها باز دید کند و قوة دل و معده تمام
بدهد **صفت ان** قند سفید یکمن بقوام اورند و یک مثقال عنبر اشهب در اندازند و بر
می زنند تا عنبر کداخته شود و بر روی سنک ریزند و استعمال کنند **جوارش امله نسخه
مولانا مرحوم مغفور علاء الدین منصور طبیب علیه الرحمه اضافه** تقویت معده را ببرد
وقوة دل بدهد و مفرح قلب بود **صفت ان** شیر امله بیست مثقال بوست بیرون
بسته سه درم مصطکی سه درم بوست ترنج سه درم زرشک بیدانه سه درم عود خام سه
درم عنبر اشهب یکمثقال سنبل الطیب دو درم قند یکمن و نیم و همچنانکه سابقا ذکر رفت
بسازند **جوارش امله مع اضافه دیکر** معده را قوة دهد و اشتها بیاورد حرارت کبدی را
تسکین دهد و قوة دل بدهد و مفرح قلب است و اسهال معدی را منفعت دهد و معده را
باز حال صلاح اورد **صفت ان** تمیز امله بیست درم بوست بیرون بسته سه درم بوست
ترنج سه درم زرشک از دانه بیرون کرده پنجدرم حب الاس سه درم ورق کل سرخ خشک
سه درم صندل سفید مقاصری پنجدرم قند سفید فایق یکمن و نیم کلاب خالص یک
چهار یک چنانچه رسمست بجوارش ریزند نافع بود **جوارش امله نوعی دیکر** اب لیمو
واب سماق ده مثقال امله مقشر پنجدرم عود خام سه درم مصطکی ده درم عنبر نیم
مثقال قند سفید نیم من چنانچه عادتست بسازند **جوارش حب الاس** قوة بدهد
واشتها باز دید کند و بلغم تب از معده ببرد و معده را بحال اصلاح اورد **صفت ان**
حب الاس یکچهار یک هلیله سیاه و بلیله و امله و طالیسفر از هر یک ده درم فلفل
و دار فلفل و زنجبیل از هر یک پنجدرم و قردمانا و کرویا و زیره و انیسون و سنبل و
سلیخه و قاقله و قسط بحری و جوزبوا و تخم کرفس و نانخواه از هر یکی سه درم سادج
هندی و حماما از هر یکی دو درم همه را کوفته و بیخته با عسل بسرشند و بجوارش
ریزند **الباب الرابع فی الاطریفلات اطریفل بزرک**
مستعمل سود مند بود بواسیر را و لون را نیکو کرداند و باه را زیادت کند و معده را قوة
دهد و سلس البول را نافع بود **صفت ان** بوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و بوست
بلیله و امله مقشر و فلفل و دار فلفل از هر یکی سی درم زنجبیل و بوزیدان و بسباسه
و شیطرج هندی شقاقل مصری و تودری و لسان العصافیر و مغز حب قلقل

وکنجد مقشر و قند سفید و خشخاش سفید و بهمنین از هر یکی ده درم مجموع
کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کنند و باسه چند ان عسل کف کرفته بسرشند و
شربتی یک مثقال تا دو مثقال بود و بعد از دو ماه استعمال کنند و قوت این اطریفل را سه سال
باقی ماند و بغایت نافع است **اطریفل کوچک** مستعمل از برای استرخاء معده سود
مند بود و رطوبت ان و بواسیر را دفع کند و ذهن را نیکو کرداند و سلس البول را نافع
بود **اخلاط ان** پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و امله مقشر و پوست
بلیله از هر یکی ده درم کوفته و بیخته و بروغن بادام چرب کرده باسه چندان عسل کف
کرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند و قوت این تا دو سال میماند شربتی از یک
مثقال تا دو مثقال بود و نافعست از جهت صداع که از بخار معده بود و معده را قوت
دهد و بغایت نافع بود **اطریفل کشنیزی** بکیرند پوست هلیله کابلی و پوست بلیله و امله
مقشر و هلیله سیاه و کشنیز خشک اجزاء متساوی و بعضی هلیله سیاه نمیکنند مجموع را
کوفته و بیخته و بروغن بادام چرب کرده باسه چندان عسل کف کرفته بسرشند و بعد
از دو ماه انرا استعمال نمایند و شربتی از یکمثقال تا دو مثقال بود نافعست از جهت
صداع از بخار معده عارض شده باشد قوت معده را تمام بدهد و بغایت نافع است
بجهت بخار چشم **اطریفل مقل** پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد و امله مقشر
از هر یکی ده درم و مقل سی درم مقل را در اب حل کنند و عسل کف کرفته شصت درم بر سر ان
کنند و بقوام اورند و داروها بدان بسرشند از جهت بواسیر بغایت سودمند است
و مجرب **اطریفل مقل طین** جهت بواسیر هلیله سیاه و هلیله زرد و امله مقشر و اسطو
خودوس و افتیمون و بسفایج از هر یکی ده درم مقل و فلوس خیار چنبر از هر یکی سی درم
مقل و خیار چنبر در اب حل کنند و عسل کف کرفته سه وزن ادویه بر سر ان کنند و داروها
بدان بسرشند و معجون سازند که بغایت نافعست **اطریفل دیدان** مستعمل از جهت کرمهاء
بزرگ و خرد و بغایت مفید بود **صفت ان** برنک کابلی مقشر ده درم و حب النیل و تربد سفید
مجوف خراشیده و بروغن چرب کرده و قسط تلخ از هر یک پنج درم و قنبیل و ترمس
و افسنتین رومی و شیخ ارمنی و افتیمون اقریطی و ملح نفطی و خردل سفید و تخم حنظل
و سعد هندی و راسن خشک از هر یکی سه درم کوفته و بیخته با دو چندان عسل کف

کوفته بسرشند شربتی از دو درم تا چهار مثقال باشد و بغایة نافع بود و از موده است
نوعی دیگر حب القرع و حیات را بکشد **صفت ان** سرخس و قنبیل از هر یکی پنج درم برنک
مقشر پنج درم ترمس هفت درم درمنه ترکی ده درم تربد پانزده درم نمک هندی یکدرم قسط تلخ
هفت درم کوفته و بیخته سه درم ازان با اب راسن تر بیاشامند و بخورند بیشتر ازان هم دوغ
شیر کوسفند و شکر **نوعی دیگر** حب القرع را بکشد **اخلاط ان** تربد سفید دو درم
و برنک کابلی هفت درم مویز سیاه بقدر کفایت در همدیکر بکوبند و حب سازند و بخورند
نوعی دیگر برنک دو درم سرخس یکدرم و نیم درمنه ترکی دو درم تربد سفید یکدرم و نیم
ترمس یکدرم حب النیل قنبیل کوفته و بیخته بر سر شیر افشانند و بخورند **نوعی دیگر** که حیاة
را از شکم بکشد **صفت ان** برنک و سرخس و تربد سفید و حب النیل از هر یکی یکدرم ترمس
حرف و قنبیل از هر یک نیم درم مجموع را کوفته و بیخته شش درم ازان بر سر شیر افشانند
و بخورند و بیشتر ازان سه روز شیر تازه و شکر بخورند و دارو می باید که بکرسنکی
تمام بخورند **اطریفل شاهترج** مستعمل پوست هلیله زرد چهار درم و کابلی سه درم و پوست
بلیله و امله مقشر و سنامکی مجموع ده درم و شاهترج سی درم و ریوندچینی دو درم و جوز
کز دو درم مجموع را کوفته و بیخته و بروغن بادام چرب کرده و بوزن ادویه کشمش
بدان بسرشند شربتی از یکمثقال تا چهار درم شاید و مفید بود **اطریفل افتیمون**
پوست هلیله کابلی و پوست بلیله و امله مقشر از هر یکی دو درم سنامکی و تربد سفید
مجوف و افتیمون از هر یکی پنج درم شیطرج هندی سه درم بسفایج فستقی یکدرم
انیسون و نمک هندی از هر یکی دو درم کوفته و بیخته باسه چندان عسل کف کرفته بسرشند
شربتی یکمثقال نافع بود بغایت مجربست

الباب الخامس فی المربیات

اهلیلج مربی معده را قوة دهد و هضم طعام بکند و خمل معده را محکم کرداند
و سده بلغمی را بکشاید و اشتها آورد و نفخ معده را تحلیل دهد و بواسیر را سود
مند بود و روشنایی چشم را بیفزاید و درد سر که از بخار معده بود زایل کند
و اکر قدری کشنیز بریان کرده با وی اضافت کنند بهترست **صفت ان** باید که
در تری انرا بپرورند و اکر یافت نشود و ضروری واقع شود بستانند هلیله کابلی
بزرک صد عدد و در ظرفی سبز کنند و چند ان اب بر سر ان کنند که انرا بپوشانند

و بعد ازان بنجاه درم خاکستر جوب زر یا جوب بلوط برسران کنند و هر سه روز
بدل کنند آب و خاکستر تا دوازده روز جهار نوبت بدل کنند و بعد ازان بجندان
اب هلیله را بشویند آهسته جنانکه بوست از وی جدا نشود و بعد ازان در باتیله
کنند و اب برسران کنند ان مقدار که اب از وی بکذرد و یکمشت جو مقشر در سران
کنند و بجوشانند تا جون کشکاب بخته شود و دیکر بار فرو کیرند و اهسته
بشویند جنانک بوست از وی جدا نشود و بعد ازان سوزنی جوالدوز بردارند و
هر یک هلیله را ده سوزن برسران بزنند و در ظرفی جینی یا کاشی کنند و بریزند بران
عسل کف کرفته یا شیره قند ان مقدار که انرا بپوشاند و بیست روز رها کنند و بعد
ازان بیرون اورند از عسل بسبب آنکه تا اب که در هلیله باشد و بعسل امیخته باشد
وان عسل رقیق شده باشد با انکه هلیله نشف عسل کرده باشد عسل کف بران مجدد بکند
تا ده روز دیکر بعد ازان بجوشانند دو سه جوش نیکو و در ظرفی کنند تا برورده شود و
اکر خواهند که با فاویه راست کنند این داروها که یاد خواهیم کرد بران افشانند
و داروها اینست دارجینی و زنجبیل و قرفه و قرنفل و هیل و جوز الطیب و مصطکی
و عود هندی از هر یکی ده درم مشک نیم مثقال زعفران یکمثقال مجموع کوفته و بیخته
بران افشانند و بعد از جهل روز استعمال کنند و هر روز بیرون ظرف را بشویند
که بغایة نافع است **زنجبیل مربی** کرم و خشک است کرده و مثانه سرد را منفعت دهد
و معده سرد را سودمند بود و ادرار بول نماید و تب بلغمی را که در او نافض و سرما بود
نیکوست **صفت ان** بکیرند زنجبیل تر صینی و باره کنند بارها بزرک و بخیسانند
در اب شیرین بیست روز بعد ازان بیرون اورند و نشف اب ازان بکنند و بریزند
بران آب و عسل آن مقدار که انرا بپوشاند و در دیکی سنکین کنند و بجوشانند
نیکو باتش آهسته بعد ازان بیرون اورند از ان اب و باره کنند بارها لطیف و بکنند
بران عسل کف کرفته و بجوشانند تا عسل را نشف کند و بکنند بران دارجینی و قرنفل
و هیل و جوز بوا کوفته و بیخته و باید که در هر یکی رطل زنجبیل دو درم ازین داروها
مذکوره و قیراطی از مسک بود بعد ازان بردارند و در ظرفی ابکینه کنند و نکاه دارند
اترج مربا مستعمل طبیعت وی کرم و خشک بود و قوة معده را بدهد خاصه که با بوست

مربا کرده باشند **صفت ان** بستانند اترج بزرک که ان را دباله خوانند و با تو کوبند
و زردی انرا باک کنند و ترشی ازان جدا کنند و بعد ازان کوشت باندک در دیک اندازند
و عسل شهد سفید برسران کنند و باتشی بغایة اهسته بجوشانند تا بقوام اید و اکر بقند
خواهند همین سبیل امربیات مثل اترج و هلیله و ششقاقل و جزر و جوز و امثال
ان بعسل بهتر بود که بقند و هر جه تمر هندی و آلوجه و سیب و به و ملجی و امثال ان بقند
بهتر بود که بعسل **ششقاقل مربا** مستعمل مجامعت را قوة دهد و باه را زیادت کند و نعوظ تمام
اورد بغایت در امر باه مفید است **صفت ان** ششقاقل تازه و اکر تازه نباشد خشک را
بستانند و در اب بخیسانند یکشبانروز و ان اب بریزند و باز اب تازه باز کنند و یکشبانروز
دیکر بخیسانند تا سه بار آب بعد از یکشبانروز بریزند و اب تازه کنند و بعد ازان
مقشر کنند و بجوشانند تا نیم بخته شود و بعد ازان عسل صافی برسران کنند و بر اتش
اهسته بجوشانند تا بقوام اید و در ظرفی سبز یا جینی کنند و بعد از جهار روز استعمال
کنند مفید بود **جزر مربا** مستعمل باه را زیادت کند و استسقا را نافع بود و قوة بشت
بدهد و سینه را باک و نیکو کند و مفید و نافع است **صنعت ان** بستانند جزر تر
خوب بزرک و بوست ازان بخراشند سک و بارها بکنند به مقدار انکشتی کوجکتر
باشد و جوب اندرون وی بیندازند و با قدری اب و عسل بجوشانند تا نیم بخته
شود و بعد ازان بیرون اورند و دیکر عسل را صافی کنند و برسران کنند و اندک
جوشی بجوشانند بس فرو کیرند و در ظرفی کنند تا مدة جهل روز بیرون ظرف می شویند
و شستن ظرف لازم است در همه مربیات بغیر از اترج که محتاج نیست **تفاح مربا**
مستعمل جهت قوة دل و معده را بغایت نافع و مفید است **صنعت ان** بستانند سیب
صفهانی بنجاه عدد یا صد عدد ان مقدار که خواهند و در دیکی کنند و باب
بجوشانند تا نیم بخته کردد و قند صاف کرده برسران کنند و بجوشانند جنانکه
سیب رنک بکرداند و بژمرده شکل کردد بعد ازان فرو کیرند و در ظرفی کاشی یا جینی
کنند و بعد از جهل روز استعمال کنند و باید که بوست سیب بخراشند و اکرنه
مهرا شود و اکرجه در بعضی کتب مسطور بود که بوست ان بخراشند و مولف
بکرات امتحان کرده و سهو است و این مولف کوید که بهتر است که سیب را بوست باز

کنند ودانه از اندرون وی بیرون اورند ودراب اندکی بجوشانند تانیم بخته شود
بس قند صاف کرده برسران ریزند وبجوشانند تابقوام باز آید انکاه فروکیرند و
سرد کنند ودرظرف کنند ونکاهدارند **سفرجل مربا** قوة وی زیادت از سیب بود
در قوة معده واسهال را بازدارد **صنعت ان** بستانند به اصفهانی شیرین وباره کنند
بارهاء کوچک وباب بجوشانند تانیم بخته کردد وقند صاف کرده برسران کنند وباتش
اهسته بجوشانند تابقوام اید ودرظرف کنند وبعد ازچهل روز استعمال کنند که نافعست
کمثری مربا جهت قوة معده بغایة نافع بود **صنعت ان** بستانند ملجی اصفهانی
بی کره وباب بجوشانند تانیم بخته شود وقند صافی کرده برسران کنند وبجوشانند
چند انکه رنک بکرداند وبزمرده شکل شود وفروکیرند ودرظرف سبز یا جینی کنند
وبعد از چهل روز استعمال وباید که دست ازشستن ظرف باز نکیرد **ادرک مربا** مستعمل
حرارت راساکن کند وطبیعت رانرم کرداند وتشنکی رابنشاند **صنعت ان** بستانند آلوجه
اصفهانی یا بخاری وباب بجوشانند تانیم بخته شود وقند صاف برسران کنند وبجوشانند
باتش اهسته تا بقوام اید وجلاب باید که تنک باشد که هرچه سیب وبه وملجی است ابدارا ست
ودرجوشانیدن رطوبت بازمیدهد وآلوجه نه **قرع مربا** مستعمل سینه رابغایة سود
مند بود وشش ومثانه رافایده دهد که دروی صلابتی باشد **صنعت ان** بستانند کدوی
تازهٔ نارک وبوست ان بخراشند ومغزان بیندازند وباره کنند مانند انکشت کوچک
ودردیک کنند ودراب بجوشانند تانیم بخته شود وعسل برسران کنند وقدری آب
وبجوشانند تابقوام اید واکر بقند خواهند همین سبیل **بطیخ ترمربا** دفع حرارت
بکند وتشنکی رابنشاند **صنعت ان** بستانند بوست خیار کدو وسه شبانروز در
آهک واب بخوسیانند بس بیرون اورند ویکشبانروز درنمک اب بخوسیانند ودیکر
بیرون اورند وسه شبانروز دراب صافی بخوسیانند وبعد ازان برسر اتش بنهند
وقدری عسل واب برسران کنند وبجوشانند تانیم بخته کردد وبعد ازان فروکیرند
وبنهند تاان اب بیالاید ودیکر درعسل مصفی اندازند وبجوشانند تابقوام اید
ودرظرف کنند وبعد ازچهل روز استعمال کنند **وج مربا** جهت لقوه وقولنج ریحی را
بغایت نافع بود مصروع رابغایت سودمند بود **صنعت ان** بستانند وج ترکی

فزیم

فزیم وسه شبانروز دراب بخوسیانند وبعد ازان بیرون اورند وقدری اب وعسل
برسران کنند وبراتش بنهند وبجوشانند تابقوام اید وبعد ازچهل روز استعمال کنند
جوز مربا سودمند بود از جهت معده وکردهٔ سرد را وباه را زیادت کند **صنعت ان**
بستانند کردکان تر که هنوز بوست ان صلب نشده باشد وبوست از وی جدا کنند و
دردیکی کنند وعسل مصفی برسران ریزند وبجوشانند باتش اهسته ودرظرف کنند وبعد
ازچهل روز استعمال کنند **لوز مربا** مستعمل سودمند بود سرفه را **صنعت ان** بستانند بادام
فزیم مقشر ودردیکی کنند ودوشاب برسران کنند چنانچه اورا ببوشاند وبرسران اتش
نهند تا دو سه جوش سبک بزنند وبعد ازان فروکیرند وسه روز رها کنند بعد ازان
بیرون اورند از دوشاب ودردیکی کنند وعسل شهد برسران کنند ودوسه جوش
سبک بزند فروکیرند ودرظرف کنند وتاچهل روز انرا نکاه دارند وبیرون ظرف
میشویند وبعد ازان استعمال کنند **بنفسج مربا** سینه رانرم کند وسرفه را که از حرارت
بود زایل کند وخشونت حلق را نافع بود وبغایت مفید باشد **صنعت ان** بستانند
کل بنفشهٔ تازه خوب وباید که قطعا دنبال باان نباشد ودردست بمالند تا کشته شود
واکر خواهند با قند بکوبند ودرهر یکمن سر بنفشه دومن قند سفید بکنند وبعضی درهر یک
من سر بنفشه چهار قند میکنند ودر افتاب نهند چهل روز هر بامداد وشبانکاه درهم
برمیکنند وبعد ازچهل روز استعمال کنند وبرانچه ذکر رفت بغایت مفید است
جلنجبین سکری وورد مربا نیز کویند مستعمل سودمند است بلغم را وقوة معده بدهد
وهاضمه رابغایت نافعست **صنعت ان** بستانند ورق کل سرخ تازه یکمن وقند سفید
دومن واکر خواهند چهار من وهمچنانکه در خیر بنفسج کفته شد بسازند **جلنجبین عسلی**
سودمند بود بلغم را وقوة هاضمه بدهد وهاضمه رابغایة نیکو بود وقوة معده را بدهد
وسردی معده راسودمند بود واستسقاء وسوء الهضم رانافعست **صنعت ان**
مانند کل قند است که کفته شد **جلنجبین سفرجلی** قوة دل ودماغ بدهد ومعده را بغایة
نافع بود وازجملهٔ مفرحات است **صنعت ان** بستانند کل به وهمچنانکه کل قند
می سازند بسازند از جهت تقویت معده بغایت نافعست **جلنجبین تفاحی**
بجهت تقویت دل ودماغ بسیار نافعست وازجملهٔ مفرحاتست **صنعت ان**

بستانند کل سیب و همچنانکه کل قندی می سازند بسازند جلنجبین لسان الثور مستعمل
واین از ادویه قلبی است مادۀ سودائی را سودمند بود و خفقان را نافع بود
وسرفه بلغمی را نافع بود صنعت ان بستانند کل کاوزبان وهمچنانکه کلقند
می سازند بسازند ودر افتاب بپرورند ودرهر یکمن کل دومن قند وهرچه
جلنجبین سفرجلی لسان الثور است باید که قندی بود واکر خواهند که عسلی باشد
نیمی عسل ونیمی قند بهتر باشد ودر افتاب بنهند واز جهت تفریح ودفع ماده
سودا را بغایت نافع است ومجرب وازموده الباب السادس
فی الاشربة شراب عناب سرد وتر بود از جهت سرفه وغلبه خون واصحاب
ماشرا وجدری وحصبه ودرد سینه را بغایت سودمند بود وملطف خون است
صنعت ان بستانند عناب جرجانی یکچهاریک ودر دومن اب بجوشانند تا باز
دو دانک اید ودر دست بمالند وصافی کنند ویکمن قند صاف کرده بر سران کنند
وبجوشانند تا بقوام باز اید شربتی از ده درم تا ده مثقال شراب سبستان
سرد وتر است سرفه ودرد سینه وخراشیدکی ان را زایل کند وذات الجنب وذات الصدر
وذات الریه وتب صفراوی را نافع بود وحرارت را ساکن کند وشکم را نرم کند ودرد
شکم را ساکن نماید ودرد سینه وحلق وحنجره وسرفه که با تب باشد عظیم النفع است
صنعت ان بستانند سبستان خوب فربه یکچهاریک ودر دومن اب بجوشانند
تا باز دو دانک اید ودر دست بمالند وصافی کنند ویکمن قند صاف کرده داخل ان
نمایند وبجوشانند تا بقوام باز اید وبردارند شربتی از ان ده درم تا ده مثقال
شراب نیلوفر سرد وتر بود نافع سرفه است ودرد شکم وسردرد ودرد سینه را سود
مند بود وخشونت سینه وحلق را ببرد وتب صفراوی را نافع است وحرارت
را ساکن کرداند وشکم را نرم دارد وجهت معده وخراشیدکی سینه وسرفه بغایة
مفید بود صنعت ان بستانند نیلوفر خوب تازه یک وقیه وبجوشانند وصافی کنند
ویکمن قند صاف کرده بر سران کنند وبجوشانند تا بقوام اید شربتی از ده درم
تا ده مثقال شاید شراب بنفسج معتدل بود در سردی وکرمی وتر بود سودمند بود
از جهت ذات الجنب وذات الصدر وذات الریه وسرفه ودرد کرده وبول براند

وشکم

وشکم را نرم دارد وسینه وحنجره وسرفه که با تب بود عظیم نافع بود صنعت ان
بستانند بنفشه تازه وکل ان بکیرند یکچهاریک وبپزند وبپالایند ویکمن قند صاف
کرده بر سران کنند وبجوشانند تا بقوام اید واکر خواهند که مسهل بود پنج نوبت
بنفشه را مکرر کنند چنانچه یکمن ویکچهاریک بنفشه واکر بنفشه تر نباشد بنفشه
خشک یک وقیه وبوزن سی مثقال عوض یکچهاریک بنفشه تر میکنند نافع باشد
شراب دینار مستعمل مؤلف ذات الجنب را وحرارت جکر را نافع بود وطبیعت را نرم دارد
وقولنج را بکشاید ودرد شکم را ساکن کند وتشنکی را بنشاند وسوء القنیه واستسقا را سود
مند بود صنعت ان بستانند تخم کاشنی تازه سی درم نیلوفر ده درم کاوزبان ده درم
ورق کل سرخ بیست مثقال تخم کشوث در کتان بسته پنج درم ریوند چینی پنج درم واکر
پنج مثقال بود شاید واد و بهار را بغیر از ریوند بجوشانند وصافی کنند وقند صاف
کرده یکمن بر سر آن کنند وبجوشانند تا بقوام اید وریوند چینی سوده وبحریر بیخته
را شیره بکیرند وبر سران کنند ودران امیخته کنند نوعی دیکر تخم کاشنی پانزده درم
بوست بیخ کاشنی تازه بیست درم کاوزبان وکل سرخ وزرشک ونیلوفر از هر یکی ده
درم ریوند چینی سه مثقال قند سفید یکمن واین نسخه مستعمل تبریز است وترکیب
صدر الدین عطار است شراب بزوری مستعمل از جهت مستسقی بغایت سودمند بود
معده وجکر را مفید بود وبادها را بشکند ومفاصل را نافع بود صنعت ان بوست
بیخ کاشنی سی درم تخم کاشنی بیست درم رازیانه ده درم بوست بیخ رازیانه بیست
درم تخم کشوث ده درم در کتان بسته بیخ کبر ده درم تخم کرفس ده درم بوست بیخ کرفس
ده درم بجوشانند وبپالایند ویکمن ونیم قند صاف کرده بر سران کنند وبجوشانند
تا بقوام اید شراب زوفا جهت ضیق النفس وربو وسعال کهن وسعال بلغمی را بغایت
سودمند بود صنعت ان بستانند عناب سی دانه وسبستان پنجاه دانه وانجیر سفید
بیست عدد مویز طایفی بیدانه پنجاه دانه بنفشه چهار درم برسیاوشان هفت درم
تخم خطمی وتخم خبازی از هر یکی پنج درم مهکی خراشیده هفت درم زوفای خشک
هفت درم ودر نسخۀ دیکر فراسیون پنج درم اضافه میکنند بجوشانند وبپالایند
ویکمن قند صاف کرده بر سران کنند وبجوشانند تا بقوام اید شراب عود عود هندی

وسک از هر یک بنجدرم سنبل دو درم قرنفل و مصطکی و جوز بوا از هر یکی دو درم مجموع
را کوفته کنند و در خریطه کرده و در دو من کلاب با تش اهسته بیزند تا به نیمه باز اید
بس ازان بمالند در دست و بیفشارند و یکمن قند صاف کرده بر سر ان کنند و بجوشانند
و بقوام ارند و دانکی مشک در وی حل کنند صفت ان بوست ترنج نیم من مرباجوز
یک وقیه قرنفل دو مثقال عود هندی یکمثقال مجموع را نیم کوفته کرده در خریطه کنند
و در اب کنند و دو من شراب کهن بر سر ان ریزند و سه شبا روز بگذارند و از بس
سه روز یکمن و نیم قند صاف کنند و بران نهند و یکمثقال مصطکی و نیم مثقال مشک و زعفران
با دو دانک سک سوده در خریطه دیکر به بندند و در شراب افکنند و بجوشانند تا
بقوام آید و انرا بمالند و از میان شراب بیرون کنند و ازین شربت استعمال کردن
مفید بود شراب اصول منضج اخلاط غلیظ است و مفتح سدد و مدر فضلات است
و کاسر ریاح است و سوء القنیه و استسقا را بغایت نافعست صفت ان بوست بیخ رازیانه
و بوست بیخ کرفس و بوست بیخ کاشنی از هر یک سی درم بوست بیخ کبر بانزده درم
تخم رازیانه و تخم کرفس و تخم کاشنی از هر یکی بیست درم انجیر سفید بیست دانه منقی
جهل درم شکوفه اذخر ده درم این جمله بجوشانند و صافی کنند و جهار رطل عسل
کف کرفته یا شیره قند سفید در ان کنند و بجوشانند تا بقوام اید شربتی ازان
از بانزده درم تا بیست درم و کاه هست که اضافت میکنند بران سنبل و اسارون و
سلیخه بحسب مزاج و مرض و وقت شراب هلیله نافعست مر وجع مفاصل را که از مره
صفرا و بلغم رقیق بود و تب محرقه را نافعست در وقت انتهاء صفت ان بکیرند هلیله
زرد نیکو صد عدد و بشویند باب کرم و بکنند ظرفی فراخ و بریزند بران اب جندانکه
بمقدار یک انکشت از سر ان بکذرد و سه روز در افتاب منهند بس ان اب بردارند
و در ظرفی کنند و نکاهدارند بعد ازان یکبار دیکر بریزند بر آن آب بمقدار اول و هم سه
روز دیکر در افتاب بنهند بعد ازان آب هم ازان بردارند و داخل آب اول کنند تا
هلیله سفید کردد بعد ازان مجموع ان آب در دیکی کنند و اضافت نمایند بان ترنجبین
سفید جلال خوب صد درم و بجوشانند جندانکه بقوام شربت اید شربتی ازان
بیست درم تا سی درم و اکر بکنند در هر رطلی ازین شربت یکمثقال از محموده برورده باشد

شراب سلیویه معده را قوی کند و ارزوی طعام
باز دید کند و خفقان را سود مند بود

ان

ان در فعل اقوی و ان زمان شربتی کمتر از مقدار مذکور بدهند شراب افسنتین رومی
مستعمل شیخ الرئیس و او کفته است که من تجربه کرده ام و منفعت داده است مر
سقوط شهوت طعام و ضعف معده را صفت ان بکیرند افسنتین رومی صد درم
و بزنند در سه رطل اب تا باز ربعی اید و در دست بمالند نیکو و صافی نمایند و بکیرند
به خوب و بریان کنند در خمیر بس بکیرند آب ان بمقدار ثلثی از اب افسنتین و عسل
کف کرفته بمقدار ربعی ازان و شراب مقدار نصفی ازان و در همدیکر در دیک بجوشانند
تا بقوام اید و بردارند و استعمال نمایند شراب اسطوخودوس نقل است از شرح
موجز سدیدی نافع است مر مواد سوداوی و بلغمی را و نرم میکرداند انرا خصوصا
مواد دماغی و تفتیح سده دماغ میکند صفت ان سطوخودوس ده درم و عود
الصلیب و کاوزبان خراسانی و تخم رازیانه و تخم کرفس و تخم خطمی از هر یک بنج درم بستان
سی درم منقی بیست درم بنفشه خشک هفت درم و ورق کل سرخ هفت درم برسیاوشان
ده درم بیخ مهک بنجدرم مجموع را بزنند و بپالایند و سه رطل سکر طبرزد یا عسل
کف کرفته بحسب المزاج بران نهند و بجوشانند تا بقوام اید و بردارند شربتی
ازان ده درم تا بانزده درم باب کرم نافع باشد نوعی دیکر از کتاب ابن هبله
مجربست در کری که عارض شده باشد و تفتیح سده دماغی بکند صفت ان
اسطوخودوس ده درم بسفایج بنجدرم بالنکو و کاوزبان از هر یکی بنجدرم بزنند
در یک رطل و نیم اب تا به نیمه اید و بعد ازان صافی کنند و یک رطل سکر طبرزد دران
نهند و بجوشانند تا بقوام باز اید و بردارند شراب خشخاش مستعمل سرد
و تر بود سودمند بود سینه و دماغ سرد را و بحوانی و نزله و ریشهاء سینه را بغایت
نافع بود و حرارت بنشاند و درد سر را ساکن کرداند و سرفه را بغایت نافعست و زکام را
سودمند باشد صفت ان بستانند خشخاش بزرک با بوست صد عدد و نیم کوفته
کنند و در دو من و نیم آب بجوشانند و اکر اب باران باشد بهتر باشد تا باز دو دانک
اید و فرو کیرند و بمالند و بپالایند و قند صاف کرده دو من بر سر ان نهند و بجوشانند
تا بقوام اید و بعضی شیره خشخاش بکیرند و جون قند بقوام آمده باشد فرو کیرند
و بر سر اتش نرم شیره خشخاش را بخورد قند دهند و ان بکار نیاید و اکر خشخاش

با بوست نیابند نی بوست نیم کوفته کنند و بجوشانند چنانکه ذکر رفت بسازند و استعمال
کنند که نافع است شراب صندل مستعمل مؤلف سودمند از جهت ضعف دل و جگر گرم و تب محرق
و اسهال را ببندد صنعت ان بستانند صندل مقاصری و بسوهان بسایند بیست مثقال
و اگر بگلاب یکشبانروز در گلاب بخوبسانند یا در کیسهٔ کتان کنند و گلاب را در ان
ریزند و بیاویزند تا بچکد و ان چکیدها بردارند و اگر ترش خواهند باب غوره و
سرکه هر کدام که خواهند و باشد صندل را در ان بخوبسانند ان مقدار که خواهند
و کفایت باشد و بعد از ان بپالایند و قند صاف کرده یکمن بر سر ان کنند و بجوشانند
تا بقوام اید و اگر چه در همه کتب مسطور باشد که پنجاه درم صندل و چهار درم باید
و گفته باشند که بعد از یک شبانروز که خوبسانیده باشند بجوشانند و این ممکن نیست
که توان خوردن از غایت تلخی و هر چه شراب لیمو و مربیاس و صندلست از کتب متقدمان نتوان
ساخت مگر بدین نوع نوشته خواهد شد شراب لیمو مستعمل سرد و خشک بود و اندک حرارتی
در او باشد و قوت معده بدهد و بلغم و صفرا را بشکند و هاضمه یاری دهد و دفع قی
و خمار بکند و بتها صفراوی را زایل کند و تشنگی بنشاند صنعت ان بستانند لیمو
درست خوب و اب ان بگیرند و قند صاف کرده را بقوام زیادة اورند و قدری گلاب
و اب لیموان مقدار که خواهد کفایه کند بر ان ریزند و بگذارند تا یکدو جوش بزند و اگر
خشک خواهند از اتش فرو گیرند و بر سر اتش اهسته نهند و اب لیمو بر ان می ریزند
و تیزی زنند تا ان زمانکه تمام شود و اگر چه در منهاج و قرابادینها آورده اند که اب
لیمو در دیگی سنگی بجوشانند تا به نیمه اید و بهر رطلی اب لیمو رطلی قند بر ان نهند اما
مؤلف این کتاب گوید که ممکن نبود خوردن ان از غایة تلخی شراب حماض مستعمل ترکیب
وی مانند شراب لیمواست که گفته شد و منافع وی هم بمنافع لیمو نزدیکست بلکه زیادتی
تر و بغایت نافع است و مفید صنعت ان مانند صنعت شراب لیمواست شراب حماض
الاترج سرد و خشکست صفرا را باز نشاند و تقویت معده و قلب کند و مفرح
قلب بود و نشاط اورد و هضم را نیکو کند و قی را قطع کند و خفقان گرم را نافع بود
و مقوی دماغ است صنعت ان بگیرند و قند سفید ده رطل و بکنند بر ان اب شیرین
مقدار کفایت و بجوشانند و بعد از ان از اتش فرو گیرند و بکنند بر ان حماض الاترج

مقدار کفایت و بجوشانند تا بقوام اید و بردارند شراب سیب بهترین ان بود که
از سیب شامی یا اصفهانی بپزند و طبیعت ان سرد و خشک بود و قوت معده بدهد
و خفقان را سودمند و قی را ساکن کند صنعت ان بستانند سیب اصفهانی خوب
شیرین و مقشر کنند و دانه از وی بیرون اورند و بکوبند و اب ان بگیرند و
بهر یکمن اب ان نیم من قند صاف کرده بنهند و بجوشانند تا بقوام اید شراب به
صنعت ان مانند شراب سیب است که گفته شد اما از به شیرین و ترش هر دو سازند
شراب کمثری اسهال را قطع کند و تقویت معده و احشا بدهد صنعت ان بگیرند امرود
نیم پخته و بپزند در اب تا مهرا گردد و بعد از ان بردارند و در دیگی دیگر کنند و هم
بپزند پس بردارند و هم در دیگی دیگر کنند و بپزند چنانچه در دیگ بپزند تا آب ان
غلیظ گردد و بعد از ان صاف کنند و بردارند و بنهند و استعمال نمایند شراب فواکه
قوت معده و دل و جگر بدهد و دفع قی بکند و صفرا را بشکند و زنان ابستن سودمند بود
و سودا را نافع بود صنعت ان بستانند آب به و اب سیب و اب ملچی و اب انار ترش
و شیرین و اب سماق و اب زرشک و اب کیلاس اوی یکدیگر و اگر آب غوره و حماض
و لیمو قدری اضافت کنند شاید و بهتر باشد و جملهٔ ابها را بجوشانند تا به نیمه باز
اید و بهر یکمن قند صاف کرده بر سر ان کنند و اگر نیم من کنند بهتر باشد و بجوشانند
تا بقوام اید و استعمال کنند که بغایت مفید و نافعست شراب تمر هندی طبیعت را
نرم کند و صفرا را بشکند و دفع حرارت کند و قوت معده بدهد و تبهاء صفراوی را
سودمند بود صنعت ان بستانند تمر هندی زرد تازه پاک کرده از دانه و خوشه
یکمن و در چهار من اب بجوشانند تا بازده دانگ اید پس فرو گیرند و انرا بپالایند
و دو من قند صاف کرده بر سر ان کنند و بجوشانند تا بازده دانگ اید پس فرو گیرند
و انرا بپالایند تا بقوام اید و بردارند صنعت ان بستانند اب انار ترش
و بجوشانند تا باز نیمه اید و بهر یکمن اب انار نیم من قند صاف کرده بر سر و بجوشانند
تا بقوام اید و اگر قدری اب نعناع تازه اضافت کنند شاید بجهت زیادتی
در تقویت معده و در تسکین قی و غثیان بیفزاید شراب انار منعنع تسکین قی
بکند و قی را باز دارد و غثیان را بغایت نافع بود و تقویت معده بکند صنعت ان

شراب انار ترش قی باز دارد و قوت معده
بدهد و جگر سست گردد جهت اطفاء صفرا و

بستانند انار ترش و شیرین که با پیه ان کوفته باشند و بجوشانند تا باز بنیمه اید بعد
ازان اب انار جوشیده یکمن و اب نعناع تازه نیم و قند صافی کرده یکمن درهم دیگر بجوشانند
تا بقوام اید و استعمال کنند و اکر خواهند از برای زیادتی در تقویت معده و تسکین
قی و غثیان بینداززند دران نزدیک غلیان بیروست بیرون بسته و ورق اترج
یا پوست اترج ان مقدار که دران بوی دهد و رها کنند ان پوستها دران تا هنکام
خوردن آن پوستها عکنند و بیندازند و اکر خواهند که منع قی بلغمی کند خاصه کاهی
که معده ضعیف باشد و سرد شده باشد اضافت کنند بان نزد قوام مصطکی و سنبل
و قاقله از هر یکی قدری سحق کرده بریزند برسران و بجوشانند تا تمام قوام
یابد و بعد ازان بردارند و استعمال کنند شراب انار منعنع نوعی دیکر کسی را که
معده بزیان امده باشد و او را هضم بنود مفید بود و غثیان و قی را باز دارد و
حرارت بنشاند صنعت ان بکیرند اب ترش و انار شیرین رطلی و کلاب ربع رطلی و اب
غوره رطلی و آب زرشک نیم رطله جمع نمایند ابهارا و بیندازند بران طاقی چند
نعناع و بنهند دران رطلی قند و بجوشانند تا بقوام اید شربتی ازان ده درم تا ده
مثقال باب سرد شراب فاکهه نوعی دیکر نسخه قانون که قطع اسهال نماید و صفرا را باز
نشاند و قوت معده و دل و جکر بدهد و قی و غثیان را دفع کند صنعت ان بکیرند
حماض الاترج و زرشک و ریباس از هر یکی رطلی کیل و انار دانه و سماق از هر یکی سه رطله
به ترش و شیرین و سیب و انار و امرود از هر یکی چهار رطل و در همچندان
اب بخیسانند دو روز بعد ازان بجوشانند و صافی نمایند و یکبار دیکر بجزند
و صافی نمایند و بهر یکمن اب یکمن قند صافی کرده بران نهند و بجوشانند تا بقوام
اید و بردارند شرابی که نافع است مر تشنکی و اطفاء صفرا میکند صنعت ان
بستانند آب انار ترش یک رطل و اب حماض الاترج نیم رطل بجوشانند و اب الو
سیاه یک رطل و اب خرماء هند یک رطل بجوشانند باتش اهسته مجموعا تا غلیظ
شود و بردارند و بیاشامند باب برف یا اب سرد که تشنکی را ساکن کرداند و صفرا را
باز نشاند رب سیب اب سیب کافور بجوشانند تا بقوام اید و فرو کیرند و در
ظرفی کنند و استعمال نمایند رب به بکیرند اب به ترش و شیرین چنانچه ذکر رفته

در سیب

در سیب بسازند و ازان همه ربوب بدین نوع باشد که اب ان چیز بکیرند و بجوشانند تا
بقوام اید و بعد ازان فرو کیرند و در ظرفی کنند و نکاه دارند و در وقت حاجت استعمال کنند
رب انار هم بدین نوع که کفته شد بسازند رب مورد بکیرند ثمره مورد که انرا حب
الاس کویند دران هنکام که تر باشد و بکوبند و اب ان بکیرند و بجوشانند تا به قوام اید
و بردارند نافعست بجهت اسهال معدی و کبدی و سرفه را ساکن کند و سینه را نرم کند
و مقوی معده بود صنعت ان بستانند الو سیاه خوب فربه یکمن و بشویند باک و در
پنج من اب بجوشانند تا باز بنیمه اید فرو کیرند و بدست بمالند تا دران حل شود و
بعد ازان صافی کنند و یکمن قند صاف کرده برسران و بجوشانند تا بقوام اید و استعمال
کنند شراب اجاص مسهل نقل از شرح موجز سدیدی مسهل صفرا و بلغم رقیق بود و نافعست
مر حمیات حاده و امراض صفراوی و بلغمی را صنعت ان بکیرند الو سیاه فربه خوب شسته
صد عدد عناب جرجانی یا بغدادی سی عدد تمر هندی از دانه بیرون کرده سی درم
و بنفشه خشک بیست درم تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده
بیست درم تربد را نیم کوفته نمایند و در کیسه ببندند و مجموعا بیزند در اب و بپالایند
و یک رطل ترنجبین و یک رطل قند سفید بران نهند و بجوشانند تا بقوام اید بعد ازان
اضافت کنند بران یکمثقال از سقمونیا برورده و نیم مثقال از زعفران هر دو را بکوبند
و ببیزند و دران خلط نمایند شربتی ازان ده درم تا ده مثقال نافع بود شراب ورد
مبرد و مجفف است و منفعت میدهد حمیات صفراوی و محرقه و مطبقه را و تشنکی را
ساکن میکرداند و اسهال صفرا و بلغم میکند بعض صنعت ان بستانند کل سرخ منزوع
الاقماع و البزر یک رطل و بجوشانند در ده رطل اب باک شیرین و صافی کنند و بکنند
در هر رطلی ازان یکمن نبات و بجوشانند باتش اهسته و کف ان بردارند تا بقوام اید
و سرد نمایند و استعمال کنند شراب ورد مکرر مسهل صفراء بود و مبرد بود و حمیات صفراوی
محرقه مطبقه را نافع است و تشنکی را بنشاند و اسهال صفرا و بلغم میکند بعض صنعت
ان بستانند ورق کل سرخ خوب نی تخم یک رطل و در پنج رطل اب بجوشانند نیکو
و بردارند و در دست بمالند و بعد ازان یک رطل ورق کل سرخ منزوع الاقماع
برسران کنند و بجوشانند دیکر بار و بردارند و در دست بمالند و صافی کنند و دیکر

بار آن اب در دیک کنند و بیند ازند بوا و ورق کل سرخ و بجوشانند و مکرر کردانند
کل سرخ براو بنج نوبت یا هفت نوبت و هر نوبتی که بر آن ورق کل سرخ نو اندازند و می
جوشانند صافی میکردانند و مکرر میکردانند براو ورق کل سرخ و هر چند بیشتر کل
سرخ دران مکرر کردانند در اسهال قوی تر باشد بعد ازان صافی کردانند و بنهند
بران قند صاف کرده دو من و بجوشانند باتش نرم تا بقوام اید و بردارند و او در اسهال
صفرا و در حمیات محرقه و مطبقه و تسکین عطش بغایت نافع است و یکشربت ازان سی درم
تا چهل ازان تا بنجاه درم تا بیست درم از سکنجبین باب برف یا اب سرد بیاشامند و اکر
بنجاه درم
خواهند که در اسهال قوی تر باشد تقویتش کنند بسقمونیا برورده نیم دانک و دو حبه
و اکر از عقب ان تشنکی طاری شود بیاشامند سکنجبین باب برف یا اب سرد که ساکن شود
شراب ریباس مستعمل شکم را ببندد و قی را باز دارد و دفع خمار بکند صنعت ان
بستانند ریباس قلاتی خوب و سر و بن ان بیندازند و بکارد جوبین باکی کنند
و بهاون جوبی یا سنکی بکوبند و بکتان بفشارند و در کاسهٔ چینی کنند و زمانی
بکذارند و باز بقدحی دیکر بپالایند اهسته و چند نوبت بپالایند هر بار انچه در بن قدح
بماند بریزند تا تمام صافی شود بس بجوشانند باتش اهسته و بسفیدهٔ تخم مرغ دیکر
بار صافی کنند و تمام کدورتها ازوی بکیرند و بعد ازان قند صافی کرده بقوام زیادت
اورند نزدیک بمشاش و ان اب ریباس صافی بر سران ریزند که در دیکی سنکی باشد
و هیچ بند نزده باشد و اتش وی اهسته بود تا تمام شود و انکه در کتب مسطور است
که اب ریباس اول بجوشانند تا به دو دانک اید و بعد ازان قند بر سران کنند این خلاف
است و خطا و مولف کوید بحقیقت هیچ شراب مشکل تر از شراب ریباس نیست شراب
غوره قایم مقام شراب ریباس است در طبیعت و خاصیت صنعت ان بکیرند آب
غوره خوب و صافی کنند و بر هر یکمن ازان یکمن قند بران نهند و بجوشانند تا
بقوام اید و اکر خواهند که بغایت ترش شود نیم من قند بران نهند و بر اتش نرم
بقوام ارند رب غوره بکیرند اب غوره و در دیکی سنکی کنند و بجوشانند تا بربعی
باز اید و بپالایند و دیکر بار بجوشانند تا بسدسی بماند و بردارند و استعمال
کنند و اکر تنک بود در ظرفی سبز کنند و در افتاب نهند شراب مورد مستعمل

بکیرند

بکیرند مورد دانه تازه و بکوبند و اب ان را بکیرند و صافی کنند و بجوشانند تا بنیمه
اید و اکر مورد دانه تازه نباشد بکیرند مورد دانه خشک یکمن و در جهار اب و بر
دارند و استعمال کنند و این شراب سرد و خشک بود شش و سینه را سودمند بود و قوة
معده بدهد بغایة و شکم ببندد شراب توت سودمند بود جهت درد کلو و خناق
و ورم کرم را بغایت نافعست صنعت ان بستانند توت سیاه و اب بکیرند و صافی
کنند و ببزند تا باز نیمه اید و بهر بنج رطل آب توت سه رطل قند صاف کرده بر
سران کنند و بجوشانند تا بقوام آید شراب انار عذب مستعمل قوة دل دهد و حمیات
را مفید بود و حرارت را بنشاند صنعت ان بستانند اب انار عذب و صافی کنند و
و بجوشانند تا باز به نیمه آید و بهر یکمن اب انار جوشیده یکمن قند صاف
کرده اضافت کنند و بجوشانند تا بقوام اید نوعی دیکر که انرا بعضی رب انار کویند
صنعت ان بستانند آب انار عذب صافی بیست و بنج من و اب سیب یکمن و نیم و قند سفید
سه چهار یک و بعضی ان سیب سه چهار یک میکنند و قند سفید یک من و نیم تا بقوام اید
و این نوع بغایت مفید بود جهت مسلول و شکم را ببندد و سرفه را سودمند بود و دل
را قوة دهد و ضعف و ذبول و خفقان را زایل کند شراب انجیر قوة کرده را بدهد
و باه را بیفزاید و نعوظ تمام اورد و منی را زیادت کند و مثانه را باک کرداند از علت
و قوة مجامعت بدهد ~~صنعت ان~~ صنعت ان بستانند یکمن نخود و در بنج من اب
تا باز دو دانک اید و بپالایند و بعد ازان بستانند دو من انجیر سفید خوب
و در بنج من اب بجوشانند تا باز یکمن و نیم بماند بپالایند و طبیخ نخود بر سران
ریزند و نخود و انجیر را بیندازند و بهر یکمن و نیم طبیخ انجیر یکمن و نیم عسل
کف کرفته بر سران کنند و دارچینی و خولنجان و قرنفل و سنبل الطیب از هر یکی
یکدرم زعفران شافی نیم درم مجموع را نیم کوفته در صره بندند و دران اندازند و
بجوشانند تا بقوام اید فرو کیرند و استعمال کنند شربتی بنج مثقال لعوق کنند بیش از
غذا و بعد از غذا نیز شاید و اکر باب کرم خورند هم شاید شراب بسر بجهت
اسهال نافعست و ضعف معده را بغایت سودمند بود و قی را قطع کند و غثیان را
نافعست صنعت ان صاحب حاوی کوید بستانند خارک حیسوانی و خسته را از ان

بیرون کنند بعد از ان بکوبند و به فشارند واب بکیرند و بجوشانند تا باز بنیمه اید یا ربعی
بماند بس صاف کنند و بردارند و استعمال کنند نافعست **فقاعی** که تقویت معده
نماید واسهال معدی و قی صفراوی را نافعست **صنعت ان** اقیاقیا جزوی سک جزوی
سماق دو جزوی زرشک بیدانه دو جزو و پوست بیرون بسته جزوی حب الاس
جزوی پوست ترنج جزوی انار دانه دو جزو و بریزند بران اب دو مثل ادویه
و بپزند باتش اهسته تا باز بنیمه اید و قدری صندل سفید ساینده بعرق کل خالص
داخل ان نمایند و در همدیکر خلط کنند و بعد از ان صاف نمایند و شراب ریباس
یا شراب غوره مقدار کفایت داخل نمایند واب سیب شیرین واب به شیرین
و عرق کل خالص داخل ان نمایند و در ظرف چینی یا ابکینه کنند و در فقاع بر و کیرند
و بعد از ان بیرون اورند و سرد بخورند نافعست **شراب هلیون** نافعست مر حبس
بول را و حصاة و ریگ را کرده و مثانه را براند و پاک کند **صنعت ان** تخم هلیون سی
مثقال در مقدار دو رطل اب بجوشانند و در دست بمالند بعد از ان صاف نمایند
و در یکمن قند صاف کرده بجوشانند تا بقوام اید شربتی ده درم تا ده مثقال با اب
کرم نافعست واکر بشیرهٔ بزر الخیارین بدهند بهتر باشد **شراب کاوزبان**
دل را قوت دهد و توحش سوداوی را زایل کند و در امراض سوداوی و بلغمی را بغایت مفید
بود **صنعت ان** بکیرند اب لسان الثور تر یکمن واب بادرنجبویه یکمن و عسل صاف کرده
یکمن بر سر ان کنند و بجوشانند تا بقوام باز اید و زعفران یکدرم دران حل کنند
اکر خواهند که در تفریح بیفزاید واکر بقند بجای عسل خواهند شاید و اینچنان بود که
بکیرند کاوزبان تر و ابش بکیرند و صاف کنند با قند صاف کرده بجوشانند تا بقوام
اید واکر کاوزبان تر نباشد از ان خشک بستانند چهل مثقال و در یکمن کلاب
بخیسانند و بجوشانند و بپالایند و قند صاف کرده یکمن بر سر ان کنند و بجو
شانند تا بقوام اید شربتی از ان ده درم نافع بود **شراب بالنکو** قوت دل بدهد
و سودا را سودمند بود و در ضعف و امراض بلغمی و سوداوی بغایت مفید بود
صنعت ان بستانند بالنکو تازه یکمن و کاوزبان خشک سی درم بجوشانند واکر بالنکو
خشک بود سی مثقال و بپالایند و یکمن عسل کف کرفته بر سر ان کنند و بجوشانند

تا بقوام

تا بقوام باز اید و بعضی در شراب بالنکو زعفران و مصطکی میکنند و اولی ان بود که نکنند
واکر احتیاج بان بود وظیفهٔ طبیب بود ترکیب ان واکر بقند خواهند همین سبیل
که کفته شد راست کنند و اینچنان کنند که بکیرند بالنکو تازه یکمن واکر نباشد از ان خشک
سی مثقال بجوشانند در اب و بپالایند و یکمن قند صاف کرده بر سر ان کنند و بجوشانند
تا بقوام اید و بردارند و استعمال کنند **شراب الجبار** حبس خون میکند از هر موضع که سیلان
نماید و نافع بود اسهال دموی را و نزف دم و نفث دم و تقویت معده و جکر کرم میکند
و تفرق اتصالی که در صدر واقع باشد منجبر میکرداند **صنعت ان** بستانند عرق
الخیار هفت مثقال قرظ شامی پنج مثقال صندل سرخ و سفید از هر یک چهار مثقال
صندلین را بسایند بسوهان و باقی چیزها بکوبند نیم کوفته و در اب بپزند باتش
اهسته و صاف کردانند و بیندازند دران دو رطل قند طبرزد و بجوشانند تا
بقوام اید شربتی از ان ده درم تا ده مثقال باب سرد یا باب ورق نارمشک و کاه
باشد که در شیره تخم بورک حل کنند بر حسب مقتضی حال و وقت مرض و بعضی
عرق الجبار سی درم و خرنوب نبطی و طراثیث از هر یکی بیست درم نیم کوفته میکنند
و یکشبانروز می خیسانند در اب و بعد از ان می جوشانند و صاف میکردانند و با یک
من قند صاف کرده بقوام می اورند **شراب بنجوش** منفعت میدهد از ضعف معده و کبد
و سرد شدن ایشان و درد پشت و مفاصل را منفعت میدهد و وجع کرده و فالج و لقوه
را نافعست و فراموشی را ببرد و رنک روی را نیکو کرداند و بوی دهن را خوش کند و باه
را قوت دهد و حفظ را زیاده کند و شهوت جماع را برانکیزاند و ادرار بول کند و باد
را بشکند و بلغم ببرد **صنعت ان** بکیرند اب انکور منقای یا رازقی خوب نضیج صد
من و کوشت بخته و بره فربه و کوشت تمام مرغها از مرغ خانکی و کبوتر بچه و
طیهوج و کبک و دراج و قمری و کنجشک مقدار بیست من واب سیب و به شیرین
و امرود ده رطل و در دیکی پاک کنند و بجوشانند و بعد از ان بکیرند عود ده درم
و زعفران پنج درم و قرنفل سه درم و بسباسه درم و جوز بوا و مصطکی و خولنجان
از هر یک پنج درم سلیخه یکدرم خیربوا و کبابه و زرنباد و سعد از هر یک سه درم
زنجبیل و دارچینی و عاقرقرحا و سنبل از هر یکی یکدرم مجموع بکوبند نیم کوفته

نه بسیار خرد و کیسه بندند و سر کیسه را محکم نه بندند و در دیک بیاویزند تا با آب انکور
و کوشتها بجوشند و کیسه را لحظه لحظه در دست می مالند چندان بجوشانند که
کوشتها تمام مهرا کردد و ریزیده شود و بعد از ان بکیرند کلاب خالص یک رطل و عسل
صاف کرده ده رطل و دو دانک مشک و یک مثقال عنبر اشهب و در دیک ریزند و زمانی دیکر
بجوشانند تا غلیظ شود چنانچه انکشت بچ کردد و بعد از ان از سر اتش فرو کیرند و کیسه دارو
بفشارند و بیندازند و پارهای کوشت که در ان باشد نیز بر کف کیر بکیرند و بفشارند و
بیندازند چنانچه صاف شود و ممکنت کردد و بعد از ان در ظرف چینی یا کاشی کنند نکاه دارند
و بوقت حاجت استعمال نمایند و اکر چنانچه راووق خواهند مصطکی و زعفران از هر یکی
یکمثقال کافی است و داروهای دیکر بران دستوری که ذکر کرده شد بکنند و عسل داخل
نکردانند و چندان جوش بسیار ندهند که غلیظ شود بلکه همچنان راووق تنک باشد که از
سر اتش بردارند و بعد از ان بپالایند تا صاف شود و در شیشه کنند و نکاه دارند و در
وقت حاجت استعمال نمایند و باید که بدانند که راووق حرام است شراب میبه
وان شرابی است نافع مرضعف معده را و جکر را و اسهال و غثیان و قی و عطش را
صنعت ان بکیرند به ترش ابدار پخته خوب و پوست بیرونی از وی باز کنند و اندرون وی
پاک کردانند و بکوبند در هاونی از سنک و بفشارند و بکیرند اب ان مقدار ده رطل و صاف نمایند
و بکیرند شراب صاف یا جمهوری پنج رطل و بخو بسایند در ان تفل به یکشبانروز و بعد
از ان بفشارند و بیرون کنند و بپالایند و بشویند ان تفل در اب به صاف کرده و بفشا
رند و ان نیز صاف کنند و مجموع ابها را در هم دیکر کنند و در دیکی نظیف کنند و بجوشانند
باتش اهسته تا باز نیم اید و کف ان بردارند بعد از ان بجاهد مضاعف مروق سازند
و صاف کردانند بعد از ان بنهند بر سر ان دو رطل و نیم عسل کف کرفته یا قند و بجوشانند
تا بقدر عسل یا قند که در ان کرده باشند از وی برود و اکر راووق خواهند عسل داخل نکردانند
و بسیار نجوشانند و اکر کسی خواهد که ان اطیب سازد بکیرند زنجبیل و مصطکی از هر یکی دو دانک
و قاقله صغار و کبار و زعفران ریشه عنبر مسحوق از هر یکی چهار دانک دارچینی و عود
از هر یک نیم درم قرنفل دو دانک این جمله نیم کوفته نمایند الا زعفران و در کیسه کنند
کتان و سر کیسه محکم نه بندند بلکه نرم بندند و در میان دیک بیاویزند و بجوشانند

باتش

باتش اهسته و ان کیسه لحظه بلحظه بدست در دیک می مالند و میجوشانند تا بحد کمال
رسد و غلیظ کردد بعد از ان از اتش فرو کیرند و سر دکر دانند و صاف کنند و در ظرفی
ابکینه یا چینی کنند و بکیرند ستوچی مشک سحق کرده و بمالند در قدری شراب ریحانی
و یا از بن بر که پخته باشند و امیخته کردانند بان و چیزی در ان بیاورند تا در ان
مخلوط کردد و همه همچون همدیکر شود و در ان ظرف ابکینه نکاه دارند و بوقت حاجت
استعمال نمایند میسوسن و شراب سوسن نیز کویند ضعف معده و جکر و سردی هر دو را
سود دارد و غشی که از استفراغ بسیار باشد و شکم راندن و خون بیرون امدن و ضعف
دل همه را سود دارد صنعت ان بستانند کل سوسن از ادجها رصد عدد پاک کنند و در و
کم باسی پاک اندازند خشک شود پس قسط و قرنفل و قصب الذریره از هر یکی دو وقیه
نمک اندرانی و سلیخه از هر یکی سه وقیه حماما و سنبل الطیب و مصطکی از هر یک یک وقیه عود بلسان
چهار وقیه بکوبند نیم کوفته چنانکه نرم نباشد بر ظرف ابکینه بستانند و پاره سوسن
در ان کنند و پاره دارو کوفته در سر ان کنند و یکشبانروز بنهند بعد از ان شانزده رطل
مثلث بر سر ان ریزند و دیکر بار زعفران نیم وقیه و مشک دو مثقال در شراب مثلث بکدازانند
و داروها در ان اندازند و میعه سایله چهار وقیه روغن بلسان یک وقیه در ان بیامیزند
و یکسا در ظرف بپوشانند بعد از ان پاره کاغذ پاک بر سر ان نهند و بتان بپوشانند و ان
ظرف را مطین سازند بکل پاک که سرشته باشند در ان سبوسه جو یا بشکل بز و مدت
شش ماه در سایه بنهند در موضع باد شمال و بعد از ان بکار دارند شراب ریوند از جهة
درد جکر و سپرز نیکو بود و سده را بکشاید و طبع را نرم کند صنعت ان بکیرند ریوند
چینی چهل درم و غاریقون و تربد و بسفایج و تخم کاشنی از هر یکی بیست درم و اکر
وزن همه با وزن ریوند کنند صواب بود و اکر تربد بیست درم کنند و زنجبیل سه درم و
دو دانک روا بود همه را نیم کوفته در سه من اب بیزند و قند صاف کرده مقدار کفایت
بنهند و بجوشانند تا بقوام اید شربتی از ان سی درم تا بیست درم بجلاب بخورد و اکر
خواهد یکدرم سقمونیا پرورده یا نیم دانک مصطکی در وی حل کنند صواب بود شراب
سنبل و در دمعده و سپرز و بتهاکهن را سودمند بود صنعت ان بکیرند سنبل
بیست درم انکبین دو من او لسنبل را در اب بیزند تا چهار دانک برود بعد از ان بپالایند

بر عسل دران بفند و بجوشانند تا بقوام اید واکر قندی قند صاف کرده بران بفند و بجوشانند
تا بقوام اید **شراب العنب** درد کلو و اماس و ریش شدن معده را سود دارد **صنعت ان**
بکیرند اب انکور شش رطل و بپزند تا دو دانک بماند و چهار دانک برود و عسل یک رطل
و سماق و بیخ سوسن و مازو و جلنار و فقاح کل از هر یک چهار مثقال زعفران دو درم
و مر و شب از هر یک یک درم همه در همدیکر بپزند و صافی کنند و بردارند **شراب السکر**
شراب شکر سودمند بود در رطوبت بلغم خداوندان مزاج سرد را **صنعت ان** زنجبیل
و دارچینی از هر یک پنج درم هیل و قاقله از هر یک دو درم قرنفل یک درم بکوبند و بپزند
و در دیک کنند و هفت رطل اب در سر ان دارو کنند و بپزند تا ثلثی برود و بعد از ان
صافی کنند بکتان و پنج من شکر سپید دران اندازند و بجوشانند تا کف براورد و بر
میدارند و نیم درم زعفران دران حل کنند چون قوام جلاب یافت بردارند **شراب العسل**
جکر و معده را کرم کرداند و بلغم را ببرد **صنعت ان** سنبل الطیب و مصطکی و قاقله و دارچینی
و عود هندی و هیل و جوز بوا از هر یک یک درم نیم کوفته کنند و در میان سه رطل آب اغارند
و بجوشانند تا ان وقت که دو رطل بماند پس صافی کنند در کرباسی پاکی پس عسل پنج
رطل دران بجوشانند و کف بردارند و میپزند تا بقوام جلاب اید و سرد و صافی
کنند و بردارند **شراب عود** منفعت میدهد مر معده را و هضم را نیکو میکرداند
و طعام را از معده میکذراند کاهی که از سردی باشد و اشتهای اورد و بوی دهان
خوش میکرداند **صنعت ان** بکیرند عرق کل یک رطل و در دیکی سنکین کنند و بیندازند
بران عود هندی و سک از هر یکی دو درم سنبل الطیب و فوفل از هر یک یک درم مصطکی و
جوز بوا از هر یک یک درم و نیم این بکوبند خرد و مرد و ببندند در خرقه کتان
نه بستنی سخت و پخته کردانند باتش معتدل تا ثلثی از ان برود و بمالند ان خرقه
کتان دران مالیدن نیکو بعد از ان ان خرقه بیرون اورند و بیندازند بران نبات
سفید یک رطل و بجوشانند باتش نرم و بردارند کف ان تا بقوام جلاب اید و
صاحب منهاج کوید که بعد از ان پنج دانک مشک دران کنند و از اتش بردارند
و بعوض فوفل قرنفل کنند و اکر با وی حرارتی باشد بجای سنبل و جوز بوا و قرنفل
فوفل رامک و اقاقیا و ورق کل سرخ کنند و مشک داخل نکردانند **شراب کادی**

وشراب

وشراب کدر نیز خوانند در ماشری وابله و سرخچه و نمله و حمره و اورام حاده سودمند
صنعت ان بستانند چوب کادی یک رطل خرمای هندی پاک کرده از دانه و لیف یک رطل
بیخ رازیانه و عناب جرجانی صندلین از هر یکی ده مثقال سنبل الطیب و کل سرخ خشک
منزوع الاقماع از هر یک دو مثقال نیم کوفته کنند و در چهار چندان آب شیرین بخیسانند
و بعد از ان بجوشانند تا ان وقت که چهار یکی بماند و صافی کردانند و بکیرند انار ترش
واب انار شیرین از هر یک یک رطل سرکه کهنه صافی یک رطل در اب اول بیامیزند و در دیکی
پاک کنند و بپزند تا منعقد شود و شکر سلیمانی یک رطل دران اندازند و بجوشانند
و کف ان بردارند و همچنان می پزند تا همچون سکنجبین شود بعد از ان فرو کیرند از اتش
و سه درم زعفران و سه درم کافور سفید ریاحی دران حل کنند و در ظرفی از ابکینه کنند
و بنهند و در وقت حاجت استعمال کنند و شربتی از ان ده مثقال تا یک وقیه بقدر حاجت
و استعداد بکار دارند **سکنجبین ساده** تب را زایل کند و سده را بکشاید و تشنکی بنشاند
و معده را از بلغم پاک کرداند و بیشتر مزاج کرم را موافق بود و جکر را قوت دهد و
صفرا را بشکند و صحت محرور را نکاه دارد اما باه را نقصان دهد **صنعت ان**
قند صافی کرده و سرکه سفید ان قدر که کفایت بود بر سر ان کنند و قدری کلاب و
اولی ان بود که دیکی سنکی کنند و بجوشانند و اکر نه باید که بدانند که چکونه در ظرفی دیکر
باید جوشانید تا بقوام باز اید و باید که در اوایل بکنند که قند صافی کرده باشد تا چون
بقوام اید سرکه خام نباشد **سکنجبین بزوری سرد** سده را بکشاید و استسقاء
و سوء القنیه را زایل کند و بول براند و تشنکی را بنشاند و تبهاء تیز را سودمند بود
صنعت ان تخم کاشنی و تخم خربزه و تخم خیار زه و تخم خیار بالنک از هر یکی پنج درم
بوست بیخ کاشنی و بوست بیخ رازیانه از هر یکی ده درم مجموع نیم کوفته در سه رطل
اب وسی مثقال سرکه بخیسانند یک شبانروز و بعد از ان بجوشانند و بپالایند
و یک من قند صاف کرده بر سر ان کنند و بجوشانند تا بقوام اید و استعمال کنند
سکنجبین بزوری کرم سده جکر و معده بکشاید و بول براند و معده را از فضول
پاک کند و استسقاء را نافع بود و تشنکی کاذب باز نشاند **صنعت ان** بوست بیخ کبر و بوست
بیخ رازیانه و بوست بیخ کرفس از هر یک هفت درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون و تخم کاشنی

وتخم کشوث از هر یک پنج درم عصارهٔ غافث وریوند چینی از هر یک دو درم مجموع نیم کوفته
در سه رطل اب وچهار یکی سرکه بخو بسیانند یکشبانروز بس بجوشانند وصافی کنند وبا
یکمن قند صاف کرده بقوام اورند سکنجبین بزوری معتدل سدهٔ جگر وسپرز بکشاید و
بول براند وبتهار مرکب را نافع بود صنعت ان تخم کاشنی وتخم کرفس ورازیانه وپوست
بیخ کاشنی از هر یکی سه درم سه تخم از هر یک پنج درم پوست بیخ رازیانه سه درم
مجموع نیم کوفته با سه رطل آب ویک چهار یک سرکه چنانچه ذکر رفت با یکمن قند صافی
کرده بقوام اورند نافع بود سکنجبین به قوت معده وجگر بدهد واشتهاء طعام باز
دید کند وسده را بکشاید وناقهان را اعظیم نافع بود صنعت ان بستانند به اصفهانی
وکواری خوب خوشبوی ازدانه پاک کرده وبکوبند واب آن بگیرند ویکمن اب به ویک من
قند صاف کرده ویک چهار یک سرکه سفید بجوشانند وبقوام اورند واگر چند پاره
به دران اندازند شاید سکنجبین افتیمونی مستعمل مؤلف نافعست مر امراض سوداوی
صنعت ان تخم رازیانه وتخم کاشنی وتخم کرفس وافسنتین از هر یک سه درم سه تخم
ده مثقال پوست کاشنی وبیخ رازیانه وافتیمون از هر یکی هفت درم بغیر از افتیمون
ادویها را نیم کوفته نمایند وبجوشانند وسرکه یک چهار یک اضافت کنند ادویه را
یکشبانروز در اب وسرکه بخو بسیانند وروز دیگر بجوشانند ودر دست بمالند
وصاف کنند وقند صاف کرده یکمن بران نهند وبرجوشانند ودر آخر جوش افتیمون
در صرهٔ کتان بسته بیندازند در دیگ تا دو سه جوش دیگر بزنند وبعد از ان بیرون
اورند چون بقوام اید نافع بود سکنجبین افتیمونی نوعی دیگر بستانند افتیمون اقریطی ده مثقال
بسفایج فستقی نیم کوفته پنج درم اسطوخودوس پنج درم گاوزبان سه درم بالنگو سه درم
سرکه یک چهار یک اجزا را یک شبانروز در اب وسرکه بخو بسیانند وروز دیگر بجوشانند
ودر دست بمالند وصاف کنند وقند صاف کرده سه چهار یک بران نهند وبجوشانند
تا بقوام آید شربتی ده مثقال سکنجبین ریوند اوجاع کبد وسدهٔ انرا مفید بود و
طبیعت را نرم کرداند صنعت ان بگیرند ریوند چینی چهار درم غاریقون وتربد
وبسفایج فستقی وکاشنی از هر یک هفت درم زنجبیل یکدرم نیم کوفته نمایند ودر چهار
رطل اب ویکچهار یک سرکه بجوشانند تا باز دو رطل اید وبا چهار رطل قند بقوام اورند

سکنجبین

سکنجبین عنصلی نافعست مر استسقاء وامراض بارده وربو وانتصاب نفس وسعال
مزمن بلغمی ومفتح سدهٔ کبد وطحال است وفالج لقوه وسرسام که انرا لیثرغس خوانند
سودمند بود واسقاط اجنه نماید صنعت ان سرکه عنصلی یکچهار یک وعسل
مصفی یکمن واگر قند وعسل با همدیگر کنند بهتر باشد وبجوشانند تا بقوام اید صفت
ساختن سرکه عنصل بگیرند عنصل را وبکارد چوبین شکافند وخارج وداخل
ان پاک کنند ویکمن از ان باده من سرکه کشصت روز در افتاب بنهند وبعد از ان
بردارند سکنجبین نسخه حاوی بگیرند سرکه عنصل ده من وعسل مصفی سه من ومثلث
صافی دو من همه را جمع کنند ویکمن از ان وتخم زنجبیل وتخم رازیانه وانیسون وحلتیت
وعاقرقرحا وفودنه بری از هر یک ده درم وتخم کرفس وکمون وفودنج از هر یک
پنج درم وسداب خشک وفلفل سیاه از هر یک ده درم نیم کوفته نمایند ودر میان ان ریزند
ویکی هفته در افتاب بنهند وبعد از ان صاف کنند ودر ظرف چینی یا ابگینه نگاهدارند
سکنجبین ریوندی نوعی دیگر درد جگر وسپرز ویرقان وسرسام وتب محرقه را سودمند
بود صنعت ان بگیرند ریوند چینی سه درم وبکوبند ودر کیسه کنند بزرگ واندر
دو من اب بپزند تا باز نیمه اید وهر ساعت کیسه را می مالند تا قوت در اب دهد وبعد
از ان کیسه را بفشارند وبنهند وان اب را بپالایند وبیست استار خل الخمر ویکمن شکر
بران نهند وبجوشانند تا بقوام اید شربتی از ده درم تا پانزده درم واگر خواهند
ده درم تخم کشوث وده درم تخم شاهسفرم وده درم گل سرخ اضافت کنند در عمل
قوی تر بود سکنجبین بزوری ریوندی سده را بکشاید واصحاب اوجاع کبد را نافع بود
وتلیین طبیعت کند صنعت ان تخم کاشنی سه درم وسه تخم از هر یکی دو درم پوست
بیخ کاشنی پانزده درم پوست بیخ رازیانه نزده درم زرشک بیدانه پانزده درم ریوند
چینی پنج مثقال نبات یکمن سرکه سفید چهار درم چنانچه گفته شد بپزند وریوند را
شیره بگیرند چنانچه در شراب دینار گفته شد وبر سر ان کنند سکنجبین بزوری
ریوندی نوعی دیگر تخم کاشنی وتخم خربزه وتخم خیارزه وتخم خیار بالنگ از هر یکی ده درم
نیم کوفته پوست بیخ کاشنی تر پانزده درم تخم رازیانه سه درم ریوند چینی پنج مثقال
نبات یکمن سرکه سفید چهار درم چنانکه گفته شد بپزند وریوند را شیره بگیرند چنانچه

کفته شد واکر همچنان سوده و بوالا بیخته اضافت کنند شاید **سکنجبین رماني** حمیات
محرقه ومعده وکبد را مفید بود وتشنکی را بنشاند **صنعت ان** بکیرند اب انار ترش و
شیرین بنج رطل و زرشک یک رطل وکلاب خوشبوی ده رطل درم و بنهند بر هر یکی رطل
ازان یکرطل قند سفید و بجوشانند باتش اهسته تا بقوام اید و هرکس که خواهد
اضافت کند بران اب غوره و اب ریباس از هر یک رطلی و هرکس که ساده راست کند
اقتصار کند باب انار و قند و سرکهٔ صادق الحموضه **سکنجبین برماني** که نافعست
مر غثیان و قی صفراوی را و تقویت معده و جکر کند و تشنکی را بنشاند و تبهاء
محرقه را سود دارد **صنعت ان** بکیرند اب به اصفهانی خوب خوشبوی یکمن
و اب انار ترش شیرین یکمن وکلاب خوشبوی نیم من و سرکه بیست استار
وقند صاف کرده یکمن و نیم همه در همدیکر بجوشانند تا بقوام اید و بردارند **سکنجبین
به لیموئي** تقویت معدهٔ وکبد کند و غثیان و قی را ساکن کرداند **صنعت ان**
بکیرند اب به اصفهانی خوب خوشبوی یکمن و قند صاف کرده یکمن و اب لیمو نیم من
همه با همدیکر بجوشانند و نیم من کلاب نیز داخل نمایند و چندان بجوشانند
که بقوام اید **سکنجبین عسلي** معتدلست در کرمی و سردی بلغم را قطع نماید و تلطیف
بلغم و اخلاط غلیظ نماید مفتح سده است و جالی است **صنعت ان** همچون صنعت
سکنجبین سکری است غیر از انکه در عسلی در هر دو رطل از سرکه بنج رطل از عسل مصفی
بکنند **نبیذ التمر** بهتر ان باشد که از رطب کیرند مسمن بود و غذاء بسیار دهد
و بدن را کرم کند و این اغلظ سایر انبذه است سده را اورد و بجمیع حواس
بد باشد و دفع ضرر ان با نار شیرین کنند **صنعت ان** است که بهر ده من
رطب با تمر بیست و بنج من اب کنند و بجوشانند تا نیک حل شود و در راوق
اندازند تا صاف کردد و اب صاف او بجوشانند تا باز بانزده من اید بعد از ان
در خنبی کبار کنند که در کل کرفته باشند و قدری نمک و جوز بوا و قرنفل و قرفه
و زنجبیل و قاقله و زعفران دران اندازند و دو روز هر روز بهم بر می زنند
بعد از ان بکذارند بعد از ان بکذارند تا ده روز و اکثر یازده روز **نبیذ دوشابي**
بهتر است که از شیره دوشاب سازند و طبیعت ان تر است و حرارتش کمتر از

تمري

تمري شکم را نرم کند و غذا دهد اما دیرتر از تمري هضم کردد و مولد ریاح و سده
باشد **صنعت ان** است که در هر بنج من دوشاب ده من اب کرده بجوشانند تا دوازده
من بماند و کف بکیرند و سه اوقیه دادی دران کنند و دو روز بمالند بعد از ان در ظرفی
کبار کنند که کل کرفته باشند و دادی بیرون کنند و یکهفته بکذارند و اکثر او ده روز
باشد **نبیذ العسل** بغایت کرم و خشک است جهت رطوبت معده و مشایخ سازند و امراض
بلغمی و مزاجها سرد و خمار اورد و مصدع باشد و تشنکی اورد و اصلاح ان با نار مز کنند
ساختن ان او مثل نبیذ دوشابی است **نبیذ الزبیب** کرم و تر است و حرارت
او کمتر از خمر است بجهت رطوبت معده خوب است اما هرکاه که عسل با او باشد
مناسب امزجه بارده باشد و جهت امراض بلغمی و مشایخ را نیز خوبست **صنعت ان**
مویز بیدانه بنج من در بیست من اب تخو بسانند سه شبانروز اکر زمستان باشد
و یکشبانروز اکر تابستان باشد بعد از ان بجوشانند تا مویز نیک حل کردد بعد از ان
بمالند و بپالایند و صاف کنند و باز در دیک کنند و زنجبیل و قرنفل و دارچینی
وچوب عود و مصطکی و زعفران و سنبل از هر یکی نیم درم با ان بجوشانند تا ثلثی کم
شود و هر ساعت کیسه را بمالند بعد از ان سه ماه ظرفی کنند و سر ظرف محکم کنند و
شربتی از ان با سی درم سنکاب **نبیذ الفانید والتین** شکم را نرم کند و مناسب مرا و
هر یکی او را در مثانه و کرده علتی باشد نافعست **صنعت ان** مثل صنعت نبیذ الزبیب
است والله اعلم **باب السابع في اللعوقات** **لعوق سبستان**
سودمند بود خشونت حلق را و سرفه و سینه و شش را نرم دارد و ذات الجنب و ذات الصدر
نافع بود **صنعت ان** سبستان دویست عدد مویز طایفی بیدانه چهار درم فلوس خیار جنبر
ده مثقال بنج مهکی خراشیده نیم کوفته چهار درم مجموع را در شش رطل اب بریزند تا باز دو دانک
اید و در دست بمالند و صاف کنند و نیم من قند سفید بر سر ان کنند و بقوام اورند
لعوق زوفا سودمند بود سرفه کهنه را و سینه و شش را از اخلاط پاک کرداند
که غلیظ شده باشد **صنعت ان** بستانند ایرسا و زوفاء خشک از هر یکی بیست
درم و نیم کوفته نمایند و با سه رطل اب بجوشانند تا باز یک رطل اید و بدست بمالند
و صاف کردانند و یک رطل قند صاف کرده بر سر ان کنند و بجوشانند تا بقوام اید

لعوق اسقیل سود مند بود از جهت سرفهٔ کهن و ربو خاصه که جون از رطوبتی غلیظ بود
صنعت ان بستانند اسقیل بریان کرده سه درم و ایرسا دو درم فراسیون و زوفا از هر یکی
یکدرم کوفته و بیخته و بعسل کف کرفته بسرشند و استعمال کنند لعوق خیارشنبر بنفشهٔ خشک
پنج مثقال عناب بیست دانه سبستان پنجاه دانه مویز طایفی سه دانه پنج ممهل خراشیده
ده درم خشخاش نیم کوفته بیست مثقال زوفا سه مثقال رازیانه سه مثقال ایرسا نیم کوفته
سه درم کثیرا سه درم مثقال صمغ عربی و الوسیاه از هر یک دو درم برسیاوشان پنج مثقال
انجیر سفید بیست عدد بجوشانند و بدست بمالند و صاف کنند و فلوس خیارشنبر
بیست مثقال دران حل کنند و قند سفید نیم من اضافت کنند و باز دو سه جوش بزنند
و مغز تخم خیارین و مغز بادام شیرین از هر یکی پنج درم مغز دانه سه درم باقلاء مقشر
ده مثقال خبازی سه درم کل خطمی پنج درم حلیمو سه درم کوفته و بیخته بدان بسرشند
و روغن بادام شیرین بیست مثقال اضافت کنند و بردارند لعوق خشخاش سود
مند بود جهت نزله و ریشهاء شش و خون رفتن از ان و سرفهٔ کرم را مفید بود صنعت ان
بستانند خشخاش بزرک صد عدد و دانه از ان بیرون اورند و در پنج رطل اب بخوسانند
یکشبانروز بجوشانند تا باز نیمه اید و در دست بمالند و صاف کنند و یم یکمن
اب خشخاش یکمن قند صاف کرده و نیم من مثلث بر سر ان کنند و بجوشانند تا بقوام
اید و فرو کیرند و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یکی پنج درم کوفته و بیخته بدان
بسرشند و بردارند و استعمال کنند لعوق بزرکتان بجهت سرفهٔ کهن نافعست و سینه را
از اخلاط غلیظ پاک کرداند و اواز را صاف نماید لعوق بارد بکیرند بزرکتان بریان صنعتان م
کرده و بکوبند و با دو مقدار از ان عسل مصفی یا شکر بقوام اورده بسرشند شربتی از ان
ده درم بدهند که نافعست لعوق بارد از برای سرفهٔ خشک حار و نزلهٔ حاد که سینه
را بر کرده باشد صنعت ان بکیرند مغز بادام شیرین مقشر ده درم مغز سه تخم و مغز
دانه کدو از هر یک چهار درم صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یک پنج درم تخم خشخاش
شش درم مجموع را کوفته نمایند و با پنجاه درم ترنجبین که حل کرده باشند در اب خیار
کدو مصفی و بقوام اورده باشند بسرشند و روغن بادام شیرین ده درم داخل نمایند
و شربتی از ان پنج درم تا ده درم نافع بود لعوق که منضج بلغم است و پاک

کرداند

کرداند سینه را از اخلاط غلیظ صنعت ان بکیرند بزرکتان بریان کرده و مغز بادام
شیرین مقشر و مغز بادام تلخ مقشر از هر یک ده درم و مغز جلغوزه پنج درم رب السوس
و صمغ عربی و کثیرا از هر یک سه درم شکر بقدر حاجت ادویه کوفته و بیخته را با شکر
لعوق سازند لعوق للصبیان از شرح موجز سدیدی بدهند با شیر زنان یا شیر
خر حرارت را ساکن کند و خشونت سینه و سرفه را بغایت سود مند بود صنعت ان
بکیرند رب السوس و کثیرا و فانید و صمغ عربی از هر یک سه درم مغز دانه به دو درم
بکوبند همه و بسرشند بجلاب و روغن بادام شیرین لعوق دیکر از برای سرفهٔ تلخ
خشک نافعست صنعت ان بکیرند لعاب بزرکتان و لعاب حلبه و صمغ عربی و کثیرا
و رب السوس و کتیرا اجزاء متساوی کوفته و بیخته با شکر بقوام اورده بسرشند و
لعوق سازند لعوق الرمان لعوق انار سرفه و نزلهٔ صفراوی را سود دارد
صنعت ان بستانند انار شیرین رسیده و اکر ملیسی باشد بهتر بود و پوست باز کنند
و دانهٔ ان بفشارند و صاف کنند و در دیکی سنکین پاک بجوشانند باتشی نرم تا به نیمه
باز اید پس برابر ان نیمه شکر کوفته دران ریزند و جون قوام لعوق یافت بهر یک رطل
که باز مانده باشد یکمثقال کثیرا کوفته و بیخته دران ریزند و بردارند لعوق رب
السوس نوعی دیکر بکیرند رب السوس و کثیرا و بنفشه و تخم رازیانه و مغز بادام
تلخ و خشخاش نیم کوفته و سبستان و صمغ عربی بتغار کل خطمی باقلا مقشر از هر یک جزوی
مغز دانه به و مغز بزر الخیارین از هر یک نیم جزو و در اب بجوشانند نیکو و بعد از ان
صاف کنند و باز عسل کف کرفته یا قند صاف کرده بجوشانند و روغن بادام اضافت
نمایند و شربتی از ان سه مثقال بدهند با طبیخ زوفا تا بیاشامد و اکر خواهند
لعوق نمایند زوفا خشک یکجزو نیز اضافت اجزا نمایند که نافعست مر ربو و ضیق
النفس و سعال مزمن بلغمی را و امثال از ان مجربست لعوق بزوری نافعست از حرارت
و خشونت و قروح شش و سینه را سود مند بود صنعت ان صمغ عربی و نشاسته و خشخاش
سفید از هر یکی بیست درم مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین از هر یک ده درم طباشیر
اربعه درهم بزر الخطمی و الخبازی از هر یک سه درم همه را کوفته بجلاب بسرشند و روغن
بادام شیرین اضافت کنند لعوق رب السوس مستعمل سود مند بود از جهت فضول لزج

کە در سینە جمع شدە باشد و سرفۀ کهن را نافعست صنعت ان تخم رازیانە و رب السوس
وکثیرا و مغز بادام تلخ مقشر از هر یک جزوی کوفتە و بیختە با عسل کف گرفتە بسرشند و
روغن بادام اضافت کنند شربتی ازان یکمثقال تا دو مثقال مستعملست و باطبیخ زوفا
بیاشامند نافع بود والله اعلم بالصواب باب الثامن فی السفوفات

سفوف حب الرمان سودمند بود اسهالی را کە از ضعف معدە بود و مقوی معدە بود و رو
صنعت ان انار دانە ترش و شیرین بریان کردە بیست درم تخم مورد و بلوط و سماق
و زیرهٔ کرمانی بسرکە خوبسایندە یکشبانروز و بعد ازان خشک کنند و بریان کردە و بست
کنار و بست سجد و کشنیز خشک بریان کردە و خرنوب بنطی و خرنوب شامی از هر یک
دە درم سک و عود و رامک از هر یکی یکمثقال کوفتە سفوف سازند شربتی از پنجدرم
تا پنج مثقال و مجموع سفوفات قوت ان تا دو ماە باقیست و بعد ازان قوت ان ضعیف
شود نوعی دیگر انار دانە بریان کردە دە مثقال زیرهٔ کرمانی مدبر بسرکە و خرنوب
منقی و سماق و حب الاس و بست کنار و شاە بلوط و کشنیز بریان کردە و قرظ از
هر یکی پنجدرم کوفتە و بیختە شربتی ازان پنج مثقال سفوف مقلیا ثا سودمند
بود اسهال کهن را و ترخر و ضعف معدە را و بواسیر را بغایة نافع بود و اسهال
بلغمی را بغایت مفید باشد صنعت ان حب الرشاد بریان کردە یک چهار یک زیرهٔ
کرمانی بسرکە خوبسایندە و خشک کردە و بریان بیست مثقال بزر کتان و بزر کراث
و هلیلهٔ سیاە از هر یکی دە مثقال مصطکی پنجدرم هلیلهٔ سیاە در روغن زیت
بریان کردە اضافت میکنند شربتی ازان یکمثقال تا دو مثقال بر سر اب سرد باز خورد
کە نافع بود و مجربست سفوف مقلیا ثا نوعی دیگر از نسخهٔ قرابادین سمرقندی کە نافع
است مر سحج و اسهال صفراوی را و ان سفوف البزور است صنعت ان بزر قطونا
بیست درم تخم ریحان و بارتنگ از هر یکی دە درم بزر الحماض و تخم خرفە و نشاستە
از هر یکی هفت درم بزر المرو دە درم صمغ عربی و گل ارمنی از هر یکی پانزدە درم تخم خشخاش
دە درم بزور را بریان کنند و بکوبند غیر از بزر قطونا و تخم ریحان و بارتنگ
و بزر المرو کە نکوبند و باهم خلط نمایند و شربتی ازان دو درم نافع است و در نسخهٔ
طباشیر و حب الاس از هر یک پنجدرم داخلست و گاه هست کە زیادت میکنند در ان

کهربا

کهربا از برای دموی و تر میکنند بروغن گل ادویە را سفوفی کە اسهال صفرا
وی را نافعست صنعت ان بزر الحماض مقشر و سماق منقی و طباشیر و طراثیث و گلنار
و زرشک و تخم خرفە از هر یک جزوی بکوبند و بە بیزند و مثل وزن ان اب غورە
بگیرند و ادویە را بدان صلایە نمایند در افتاب تا ادویە ان را تشربە کند و باز
صلایە نمایند و سە درم ازان بامداد و سە درم شبانگاە سفوف غا مین باب سویق
حب الرمان حامض سە جزو و سویق شعیر و سماق نیم جزو کە نافعست سفوف
الطین سودمند سحج را و اسهال مراری را بغایت نافع بود صنعت ان بنکو و تخم
ریحان و تخم مرو و نشاستە و تخم حماض و صمغ عربی و گل ارمنی و طباشیر از هر
یکی دە درم صمغ عربی و گل ارمنی و طباشیر و نشاستە و تخم حماض نیم کوفتە نمایند
و تخمها در ان میان کنند و باید کە مجموع بریان کردە بود بغیر از طباشیر و گل ارمنی
کە انرا احتیاج به بریان کردن نیست و انرا بگلاب خالص تر باید کرد و بروغن گل
سرخ چرب کنند شربتی ازان سە درم تا پنج درم فرو برند و اگر برب بە یا برب مورد
خورد شاید و بعضی بارتنگ اضافت میکنند نوعی دیگر بنکو و تخم مرو و ریحان
و نشاستهٔ نیم کوفتە و صمغ عربی و طین ارمنی از هر یکی دە درم نیم کوفتە نمایند
و تخمها را اندکی بریان کنند و با همدیگر بیامیزند و استعمال کنند نافعست سفوف
خرنوب سودمند بود جهت اسهال و استرخاء معدە صنعت ان خرنوب بنطی
بیدانە و زیرهٔ کرمانی مدبر بسرکە خوبسایندە و خشک کردە و بریان کردە و سماق
و بست کنار و حب الاس و بلوط و کشنیز خشک بریان کردە و مصطکی از هر یکی
مساوی کوفتە و بیختە شربتی یکمثقال تا دە درم رب مورد بسرشند و لعوق کنند
سفوف انبرباریس مستعمل مؤلف سودمند بود ضعف معدە را و قوت وی بدهد
و شکم را ببندد و بغایت نافع بود صنعت ان نانخواە و سماق و زنجبیل و انار
دانهٔ ترش بریان کردە و زرشک بیدانە و بست از هر یکی دو درم قند سفید بیست
درم مجموع را کوفتە و بیختە استعمال کنند سفوف سماق سودمند بود از جهت اختلاف
صنعت ان سماق دە درم تخم مورد و انار دانهٔ ترش بریان کردە از هر یکی پنجدرم
خرنوب بنطی سی درم صمغ عربی و جلنار از هر یکی یکمثقال و نیم مجموع را کوفتە

مثقال

وبیخته شربتی پنجدرم بود **سفوف البلوط** شکم ببندد **صفت ان** شاه بلوط وعجم
الزبیب ازهریکی ده درم کوفته و بیخته شربتی سه مثقال **سفوف لولوی** انواع اسهال را
مفید است خصوصا اسهال ومویرا **صفت ان** لولو ناسفته دو درم بسد سه درم
جلنار وطباشیر وخرنوب وکل ارمنی وکل قبرسی ازهریکی سه درم کل مختوم یک
درم تخم کل سه درم صندل سفید و بارتنک و تخم حماض و بلوط وحب الاس وپوست
کنار وآرو سنجد وکشنیز خشک وانار دانه وصمغ عربی وسماق منقی و زرشک منقی
ازهریک سه درم مصطکی یکدرم بسته جو سه درم جملکی بغیر از بارتنک بکوبند بعد
ازان انجه بریان باید کرد بکنند و شربتی ازان دو درم بارب به یا رب مورد ده درم
یا اب سرد یا کلاب نافع بود **سفوف البزور** سودمند بود بجهت بادها ونفخی که در
معده باشد **صفت ان** کرویا وانیسون زیرهٔ کرمانی و تخم کرفس وقاقله و قرفه
ونانخواه ازهریکی دو درم قرنفل و زنجبیل و دار فلفل ازهریکی نیم درم قند سفید
بیست درم کوفته و بیخته شربتی ده درم **سفوف هلیله** مستعمل خاص مسهل نقرس ومفاصل
و عرق النسا را مجربست **صفت ان** سورنجان مصری هفت درم پوست هلیلهٔ زرد
هفت درم سنامکی ده مثقال بوزیدان سه درم ورق کل سرخ پنجدرم پوست بیخ کبر
سه مثقال ورق حنا سه درم زعفران یکدرم مغز بادام مقشر سه درم قند سفید شصت
درم سقمونیا مشوی یکمثقال مجموع کوفته و بیخته بغایت سحق کنند شربتی دو مثقال
برسر اب سرد کنند و باز خورند وبعضی سقمونیا نمیکنند **سفوف سورنجان**
مستعمل مولف این مسهل جهت مفاصل و نقرس و عرق النسا نافع است وسود
مند بغایت **صفت ان** سورنجان مصری ده مثقال سنامکی پنجدرم تربد سفید
مجوف مدبر پنجدرم مغز بادام سفید کرده سه درم ابلوج سفید سی درم زعفران
یکدرم سقمونیا مشوی دو درم شربتی دو مثقال برسر اب سرد بخورد وبعضی درین
نسخه مغز بادام سی درم میکنند **نوعی دیگر** سورنجان مصری ده درم سنامکی
هفت درم مغز بادام مقشر درم هلیلهٔ زرد سه درم زعفران نیم درم قند سفید
سی درم سقمونیا مشوی یکدرم واکر ماده بلغمی بود تربد عوض سقمونیا کنند
پنجدرم شربتی دو مثقال باب سرد نافع بود **نوعی دیگر** ازجهت ماده صفراوی

مثقال

سودمند

سودمند بود **صفت ان** سورنجان مصری ده درم مغز بادام سفید کرده پنجدرم
سنامکی پنجدرم قند سفید ده درم زعفران نیم درم سقمونیا مشوی نیمدرم این نسخه
مستعمل دار الشفاء شیراز بوده است **نوعی دیگر** سورنجان ده درم قند سفید
ده درم زعفران دانکی کوفته و بیخته شربتی یکدرم برسر اب سرد کنند و باز خورند
سفوفی که مسهل سوداء سوخته باشد و در جذام و جرب مستعمل است نقل است
از کامل الصناعه **صفت ان** هلیلهٔ کابلی وسیاه ازهریک پنجدرم غاریقون سه درم
بسفایج فستقی و افتیمون ازهریک چهار درم ملح نفطی و سنگ لاجورد ازهریک یکدرم
ونیم خربق سیاه یکدرم و نیم اسطوخودوس وکاوزبان ازهریک چهار درم همه را بکوبند
نیکو شربتی ازان سه درم باد و ثلث رطل ماء الجبن که استخراج باشند بشیر خشک اند
سفوفی دیگر هم مسهل سودا است و در مالیخولیا استعمال میکنند باماء الجبن **صفت ان**
بگیرند هلیلهٔ سیاه وکابلی ازهریک یکدرم و نیم افتیمون دو درم غاریقون ربع درم
خربق دو دانک همه را بکوبند و دو درم ازان تا سه درم ببیدازند در ماء الجبن
وبیاشامند نیز منقول است از کامل **سفوف الورد** سودمند بود بجهت کسانی که مدقوق
باشند **صفت ان** طباشیر و ورق کل سرخ ازهریکی پنجدرم کل ارمنی وصمغ عربی ازهریکی
دو درم عصارهٔ رزشته و کرد سماق ازهریکی سه درم جلنار یکدرم مقل مکی یکدرم
ونیم کشنیز خشک بریان کرده دو درم کوفته و بیخته شربتی یکمثقال و نیم باشد **سفوف السرطان**
جهت مسلول بغایت نافع بود **صفت ان** سرطان نهری سوخته ده درم طین قبرسی و صمغ
عربی و خشخاش سفید و سیاه و مغز تخم خربزه ازهریکی پنجدرم کوفته و بیخته
استعمال نمایند و باید که سرطان را خاکستر خوب رسته باشند و بعد ازان سوخته
کردانند و بعضی بعوض تخم خربزه کثیرا سه درم میکنند **سفوف تقطیع الدیدان**
جهت دفع کرمها بغایت مفید بود و مجرب **صفت ان** کندش و میویزج و ترمس
ازهریکی یکمثقال نمک هندی و افسنتین رومی ازهریکی دو درم کوفته و بیخته بنفط
سیاه و زهرهٔ کاو بسرشند و بعد ازانکه سحق کرده باشند استعمال کنند شربتی
یکمثقال تا دو درم نافع بود و مجرب **نوعی دیگر** مستعمل مولف شیح و ترمس و قنبیل
و قسط تلخ و برنک کابلی مقشر و سرخر و تربد سفید مجوف و افسنتین رومی از

هر یکی یکدرم حب النیل نیمدرم نمک هندی نیمدرم مجموع کوفته و بیخته برسر شیر چهار یک و شکر سرخ ده درم بعد از آنکه سه بامداد شیر و شکر خورده باشند و غذا از دو نوبت نخود و شیر خشک اند خورده باشد و روز چهارم این سفوف بر شیر تازه بیفشانند و بیاشامند نافع بود بدانکه معالجه کرم کدو از مشکلست که البته لا بعد از چهل روز یا دو ماه عود میکند و در اخر کتاب شرح قانلات دو و دواغ و داروی ان کفته شود مولف این کتاب این زحمت را از چند کس دفع کرده است سفوفی که سنک از کرده و مثانه اطفال برراند و پاک کند صفت ان مغز تخم خربزه و صمغ عربی و صمغ اجاص و قلت از هر یک بیخ درم کوفته و بیخته سفوف سازند شربتی نیمدرم نوعی دیکر که سنک از کرده و مثانه پاک کند صفت ان بکیرند مغز تخم خیار بالنک و مغز تخم کدو و مغز تخم خیارزه و مغز تخم خربزه و خطمی و دارپانه از هر یکی یکدرم حجر الیهود نیمدرم کوفته و بیخته برسر ان مطبوخ که یاد کرده میشود بیاشامند مطبوخ ابست بستانند خسک نیم درم و بجوشانند تا به نیمه باز اید و صاف کنند و هر روز ده درم با بنجدرم لعاب بنکو و یکمثقال سفوف و بنجدرم نبات هفت روز بیاپی استعمال کنند نافع بود سفوف عود نافع بود از جهت معده و سردی ان و اشتها را باز دیدکه صفت ان قاقله و طباشیر و اصل السوس و ریوند و ورق کل سرخ و مصطکی و کبابه و فرنجمشک و نعناع خشک و تخم کوفرا از هر یکی بنجدرم عود هندی دو درم و نیم قند سفید ببیست درم کوفته و بیخته استعمال کنند که نافع بود و مجرب است والله تعالی اعلم بالصواب

باب التاسع فی الحبوبات حب ایارج

مستعمل سودمند بود از جهت صداع و معده را پاک کرداند از همه خلطها و بغایت مفید است صفت ان بکیرند ایارج فیقرا یکمثقال تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده یکمثقال حب النیل و انیسون و غاریقون سفید از هر یکی نیم درم نمک هندی دانکی و نیم تخم حنظل دانکی کوفته و بیخته باب رازیانه تر بسرشند و حب سازند هر یکی بمقدار نخودی و این یک شربت است و اکر خواهند در عسل کردانیده فرو برند اکر خواهند در شکر سرخ پیچیده فرو برند و همه حبوب مسهل قوة ان تا دو ماه میماند بعد از ان ضعیف میشود و بهتر انکه در روز ساخته و در دبت غربال در سایه

قوة حبوب مسهله تا دو ماه میماند
وقوة حب ایارج تا چهار سال

نکاه دارند تا سحرکاه و بعد از ان استعمال کنند نوعی دیکر از کامل الصناعه جهت صداع بلغمی سودمند بود صفت ان تربد سفید مجوف مدبر یکدرم و نیم ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل نیمدرم سقمونیا برورده و انیسون و عود از هر یکی دو دانک کوفته و بیخته باب بسرشند و حب سازند و این یک شربت است حب ایارج نوعی دیکر از حاوی که نافعست از علتهای سر و معده و منخرین میکرداند فضول از انجا صفت ان ایارج فیقرا شش درم هلیله زرد چهار درم نمک هندی دو درم و نیم همه را بکوبند و بیبیزند و بسرشند باب کرفس و حب سازند و در سایه خشک کنند شربتی از ان دو درم و نیم نوعی دیکر هم از حاوی نیز پاک کرداند سر و معده را از فضول صفت ان تربد سفید مدبر یکدرم ایارج فیقرا یکدرم نمک هندی نیمدرم سقمونیا برورده دانکی شحم حنظل دانکی و نیم همه را بکوبند و به بیزند و بسرشند باب و بحب سازند و در سایه خشک کنند و این یک شربتی است حب ایارج نوعی دیکر مستعمل ایارج فیقرا یکدرم تربد سفید مجوف مدبر یکدرم انیسون نیمدرم بورندان دانکی اسطوخودوس نیمدرم غاریقون نیمدرم حب النیل نیمدرم نمک هندی دانکی شحم حنظل دانکی کثیرا دانکی محموده بریان کرده نیم دانکی رب السوس نیمدرم مقل ازرق دانکی کوفته و بیخته باب کرفس بسرشند و حب سازند نوعی دیکر هم از کامل تربد سفید مجوف خراشیده دو درم ایارج فیقرا سه درم پوست هلیله کابلی و نمک هندی از هر یکی دو درم و شحم حنظل یکدرم کرفس نیمدرم کوفته و بیخته حب سازند شربتی دو درم تا سه درم نافعست نسخهٔ ایارج فیقرا منقول از منهاج البیان نافع از امراض سر و رطوبة معده و وجع المفاصل و قولنج و قی و فالج و لقوه و استرخا و ثقل زبان حب صبر مصطکی و زعفران و سنبل الطیب و حب بلسان و اسارون و سلیخه و دارچینی از هر یکی یکجزو صبر سقوطری مقدار جمیع و بعضی یکجزو از عود بلسان نیز می افزایند بکوبند و بیبیزند و بسرشند بعسلی که باتش رسیده باشد و حفظ نمایند شربت او دو درم است و قوة او از شش ماه تا چهار سال میماند حب صبر نافع است از اوجاع مفاصل و نقرس و فالج و لقوه و دماغ و معده را پاک کرداند از اخلاط بلغمی صفت ان صبر اسقوطری یکمثقال تربد سفید مجوف مدبر یکدرم حب النیل و غاریقون و انیسون از هر یکی نیمدرم شحم حنظل و نمک هندی از هر یکی دانکی و نیم مقل و کثیرا

صفت ان ۲

از هر یکی دانکی کوفته و بیخته باب کرفس تر بسرشند وحب سازند واین یک شربت است
حب صبر از کامل الصناعه صداع بلغمی را نافع بود صفت ان صبر اسقوطری شش درم
مصطکی چهار درم تربد سفید مجوف خراشیده و بروغن بادام چرب کرده پنجدرم کوفته و بیخته
حب سازند چهار بزرکی مانند نخودی شربتی ده حب تا چهارده حب در وقت خواب
فرو برند واین حب را حب شبیار خوانند و مفید است حب سورنجان سودمند بود درد
مفاصل را و نقرس و عرق النساء صفت ان صبر اسقوطری تربد سفید مجوف مدبر و سو
سورنجان مصری از هر یکی یکمثقال ماهی زهره یکدرم حب النیل و غاریقون از هر یکی پنجدرم
کثیرا و تخم حنظل از هر یکی دانکی نمک هندی دانکی و نیم کوفته و بیخته و باب کرفس تر بسرشند
وحب سازند واین یک شربت است حب بنفشه مستعمل جهت درد چشم و سر و شقیقه سودمند
بود و دماغ را پاک کرداند از فضول صفراوی و بلغمی و از جهت درد کوش نافع بود صفت ان
بنفشه خشک دو درم تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم رب السوس
وکثیرا و بوست هلیله زرد و انیسون از هر یکی نیم درم سقمونیا مشوی نیم دانک کوفته و بیخته
باب خالص بسرشند وحب سازند این یک شربت است حب شبیار وان حب صبر است سود
مند بود از جهت درد سر و معده و تاریکی چشم را ببرد صفت ان صبر اسقوطری سه درم
بوست هلیله زرد و ورق کل سرخ و تربد سفید مجوف مدبر از هر یکی یکدرم کوفته و بیخته بسرشند
باب خالص وحب سازند و در سایه خشک کنند شربتی یکمثقال تا سه درم در وقت خواب فرو
برند و بخسبند حب شبیار مستعمل مولف صبر اسقوطری سه درم بوست هلیله زرد و ورق
کل سرخ و تربد سفید مجوف مدبر و مصطکی از هر یکی یکدرم و سقمونیا برورده وکثیرا از
هر یکی نیم درم کوفته و بیخته بسرشند باب خالص و در سایه خشک کنند شربتی یک مثقال
در وقت خواب بخورند و بخسبند نسخه دیکر از کامل که انرا حب صبر خوانند
بلغمی را که در معده جمع شده باشد دفع کند صفت ان صبر اسقوطری بیست درم هلیله
کابلی و تربد سفید مجوف مدبر از هر یکی پنجدرم و ورق کل سرخ چهار درم مصطکی دو درم
کوفته و بیخته باب بسرشند وحب سازند شربتی یکمثقال بود در وقت خواب
حب مقل مستعمل بواسیر را نافع بود و اوجاع معاء سفلی و مقعد را سودمند بود
واسهال بلغمی و سودا نماید صفت ان هلیله سیاه و بوست هلیله زرد و امله مقشر

وبوست

وبوست بلیله از هر یکی یکدرم مقل ازرق چهار درم مقل را در اب بخو بسایند وبعد از ان
درهاون کنند بسایند تا حل شود بعد از ان داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند وحب سازند
و در سایه خشک کنند شربتی از ان دو درم بود و صاحب حاوی کوید که در اب کراث بخو بسایند
وبعد از ان در هاون سحق کنند حب منتن از کامل الصناعه سودمند بود از جهت
فالج ولقوه و قولنج و درد مفاصل که از سردی بود و نقرس که از سردی بود و بادها غلیظ
و درد اعصاب و استرخاء ان و درد پشت و ادرار بول و حیض بکند صفت ان اشق
و سکبینج و جاوشیر و مقل و حرمل و تخم حنظل از هر یکی سه درم صبر اسقوطری و تربد
سفید مجوف مدبر از هر یکی پنجدرم فربیون و جندبیدستر از هر یکی یکدرم و نیم صموغ در
اب کنند تا حل شود و ادویه خشک کوفته و بیخته بدان بسرشند وحب سازند شربتی سه درم
باب کرم نوعی دیکر هم از کامل هلیله کابلی و سکبینج و اشق و جاوشیر و حرمل و صبر
از هر یکی چهار درم مقل ازرق و تخم حنظل و سنامکی از هر یکی دو درم فربیون و جندبیدستر
و سقمونیا برورده از هر یکی نیم درم زعفران و قرنفل از هر یکی دو دانک بهمان طریقه بسازند
شربتی سه درم حب منتن از حاوی سکبینج و اشق و جاوشیر و حرمل و مقل و تخم حنظل
و صبر اسقوطری و تربد سفید مجوف مدبر و بوست هلیله زرد و انزروت اجزاء مساوی
کوفته و بیخته صمغها را در اب کراث و بعضی کویند که در اب باکلا بخو بسایند و بسایند
تا حل شود و داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند وحب سازند شربتی از ان دو درم
و نیم و قوت این دارو تا دو ماه می ماند حب غاریقون اسهال بلغم و سودا بکند و سده را
بکشاید و استسقاء و بیماریها جکر را سود دهد صفت ان افتیمون و صبر اسقوطری
از هر یکی شش درم و غاریقون چهار درم سقمونیا برورده یکدرم انیسون و فطراسالیون
و تخم کرفس و دوقو از هر یکی دو درم کوفته و بیخته بسرشند باب باکلا وحب سازند شربتی
از ان از دو درم تا سه درم بود حب مازریون اب زرد براند صفت ان ریوند
چینی و عصاره غافث و تخم کرفس از هر یک سه درم غاریقون پنجدرم مازریون ده
درم کوفته و بیخته بسرشند باب و بحب سازند شربتی دو درم نوعی دیکر از
حاوی مازریون دو درم و ورق کل سرخ یکدرم رب السوس یکدرم جمله کوفته و بیخته
بسرشند باب روباه تروک بحب سازند واین یکشربت است مازریون می باید که

دوشبانروز در سرکه خوبیسانند وبعد ازان سه نوبت باب شیرین بشویند وخشك
کنند تابستان در سایه وزمستان در افتاب وبعد ازان بروغن بادام شیرین چرب
کنند وکثیرا داخل نمایند که مصلح ویست والاوی ازجمله سمومات است واینها مصلحات
وی اند ایبها شاید که استعمال نمایند حب مازریون بگیرند مازریون مدبر دو دانگ
کثیرا یکدرم تربد سفید مجوف مدبر یکدرم افتیمون یکدرم پوست هلیله زرد وورق گل سرخ
وزیره کرمانی ورب السوس ازهر یکی یکدرم نمك هندی دانگی کوفته وبیخته باب روباه
تروك وبازیانه بسرشند وحب سازند نوعی دیگر که اب زرد براند صنعت ان بگیرند
مازریون مدبر دو دانگ ایرسا وتوبال النحاس واسارون ومرصافی وسکبینج وکثیرا
وپوست هلیله زرد وتخم کرفس وعصاره غافت وعصاره افسنتین وسنبل ازهر یکی یکدرم
نمك هندی ومصطکی ازهر یك دانگی کوفته وبیخته بروغن بادام وباب روباه تروك
یا رازیانه بسرشند وحب سازند نوعی دیگر حب غاریقون از ذخیره سده را بگشاید و
خداوند استسقارا نافع بود وبیماریها جگر را نافع است صنعت ان غاریقون
ومرو تربد سفید مجوف مدبر ازهر یکی پنجدرم ایرسا سه درم ایارج فیقرا پنجدرم فراسیون
سه درم شحم حنظل دو درم انیسون یکدرم انزروت دو درم سقمونیا برورده یکدرم
کوفته وبیخته حب سازند شربتی دو درم وقوة این شش ماه است حب اصطمخیقون المختار
سودمند بود ازجهت مرضها که از بلغم غلیظ لزج وسوداوی بود وبدن را پاك کرداند
ازخلطهاء مختلف صنعت ان ایارج فیقرا ده درم پوست هلیله زرد وافتیمون
اقریطی وغاریقون وبسفایج ونمك هندی ازهر یکی دو درم مقل ازرق شش درم ادویها
را کوفته وبیخته مقل را در ابی که انیسون دران جوشانیده باشند بخوبیسانند وحل کنند
وداروها را بدان بسرشند وحب سازند شربتی سه درم نافع بود نوعی دیگر جمیع امراض
بلغمی غلیظ وسوداوی را نافع بود وقولنج را بگشاید صنعت ان حب بلسان وعود بلسان
وسلیخه وسنبل الطیب واسارون ودارچینی وزعفران ومصطکی وبیخ اذخر وورق وعصاره
افسنتین ونمك هندی وزراوند مدحرج ازهر یکی یکدرم صبر اسقوطری پانزده درم
سقمونیا مشوی وغاریقون سفید وشحم حنظل ازهر یك سه درم افتیمون اقریطی
وبسفایج فستق ازهر یك شش درم ادویه را کوفته وبیخته حب سازند شربتی دو درم ونیم

بعد ازانکه

بعد ازانکه خشك کرده باشند در سایه ودر ظرف ابگینه نگاه دارند نوعی دیگر از حاوی نافع
است مر امراض حادثه از بلغم غلیظ لزج ومرة سودا پاك کرداند وبدن را از فضول مختلف
صنعت ان تربد سفید مجوف مدبر دو درم صبر اسقوطری وحب النیل ازهر یك یکدرم شحم
حنظل وسقمونیا برورده ازهر یك دو درم همه را بکوبند وببیزند وبسرشند باب پاك وحب
سازند شربتی ازان یکدرم ونیم بود حب قوقایا این نسخه جالینوس است سودمند بود درد
سری را که از سردی وبلغم بود وچشم را روشن کند وخلطهاء غلیظ لزج را از بدن پاك
کرداند صنعت ان صبر اسقوطری وعصاره افسنتین یا ورق افسنتین ومصطکی از
هر یك دو درم سقمونیا مشوی وشحم حنظل ازهر یك یکدرم کوفته وبیخته باب کرفس
بسرشند وحب سازند شربتی یك مثقال وبعضی درین نسخه عصاره افسنتین وورق ان
هر دو می کنند نوعی دیگر مصطکی وعصاره افسنتین وشحم حنظل وصبر اسقوطری
وسقمونیا برورده ازهر یکی یکدرم کوفته وبیخته باب خالص بسرشند وحب سازند شربتی
یکدرم تا دو درم ونیم استعمال کنند بحسب مزاج حب سکبینج قولنج ودرد روده وبواسیر
را سودمند بود وبادهاء غلیظ را دفع کند وحیض براند صنعت ان صبر اسقوطری
وسکبینج وتخم کرفس وانزروت وپوست هلیله زرد ازهر یکی دو درم ونیم تربد سفید
مجوف مدبر دو درم شحم حنظل یکدرم ونیم مجموع کوفته وبیخته حب سازند شربتی
سه درم واگر اب رازیانه بسرشند بهتر باشند وبعضی از اطبا مثل صاحب حاوی درین نسخه
صبر نمیکنند وخشك کرده استعمال نمایند صنعت ان تربد سفید مجوف خراشیده بروغن
بادام چرب کرده ده درم صبر اسقوطری بیست درم زنجبیل وخردل سفید وملح هندی وورق
وشیطرج هندی ازهر یکی دو درم دار فلفل وعاقرقرحا ازهر یکی یکدرم فاید سجزی
چهار درم کوفته وبیخته باب کندنا یا اب کرفس بسرشند وحب سازند شربتی سه درم
بود نافعست حب شیطرج نوعی دیگر منفعت میدهد مر اوجاع مفاصل را ونقرس را که از برودت
باشد وقولنج را نافعست صنعت ان پوست هلیله زرد پنجدرم ایارج فیقرا پنجدرم
تربد سفید مجوف مدبر هفت درم شحم حنظل چهار درم شیطرج هندی پنجدرم سورنجان
مصری شش درم بوزیدان سه درم ماهیزهره سه درم روناس چهار درم خردل وزنجبیل
ازهر یکی یکدرم ونیم اکر ترکی وصعتر وفلفل ازهر یکی یکدرم ونیم وتخم کرفس ونانخواه

حب شیطرج در مفاصل واعصاب
وفالج ولقوه را سودمند بود وحیض براند

وانیسون از هر یک یکدرم سکبینج و مقل از هر یک دو درم و نیم بخو بسایند صموغ را در اب
کرفس و بیندازد بران بنجدرم فانید و در هاون سحق نمایند نیکو تا هموار شود و سرشند
بران ادویه کوفته و بیخته و بحب سازند شربتی دو درم و نیم تا سه درم نافع بود نوعی دیکر
پوست هلیله زرد بنجدرم صبر اسقوطری نیم مثقال اکر ترکی نیم مثقال خردل نیم مثقال
زنجبیل نیم مثقال فلفل دانکی و نیم نمک هندی دانکی و نیم شیطرج دانکی و نیم سقمونیا
برورده دانکی و نیم این جمله را کوفته و بیخته بسرشند باب روباه تروک و بحب سازند
شربتی یکدرم باب کرم تناول نمایند نافع بود حب شاهترج از کامل الصناع بغایت
سودمند بود جرب و حکه و امراض بلغمی و سوداوی را نافعست صفت ان هلیله زرد
کابلی و سیاه از هر یکی بنجدرم صبر اسقوطری هفت درم سقمونیا برورده سه درم کوفته
و بیخته و باب شاهتره خو بسایند و در هاون کنند و بسایند چون خشک شود دیکر
بار مکرر کند اب شاهترج را تا چهار نوبت بعد از ان سحق کنند و باب شاهترج
حب سازند مانند نخودی و خشک کنند شربتی یکدرم تا مثقالی نافعست حب غافت
سودمند بود تبها بلغمی کهن را و تب ربع را صفت ان صبر اسقوطری و پوست هلیله زرد
و غاریقون و عصاره غافت از هر یکی مساوی کوفته و بیخته باب کرفس یا اب خالص
بسرشند و حب سازند شربتی سه درم عقب ان اب کرم بازخورند حب اسطوخودوس
صرع و مالیخولیا و امراض سوداوی و بلغمی را و داء الثعلب را مفید بود صفت ان
پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد از هر یک بنجدرم تربد سفید مجوف مدبر
هفت درم صبر اسقوطری شش درم اسطوخودوس و غاریقون و افتیمون
و بسفایج از هر یکی سه درم شحم حنظل یکدرم و نیم قرنفل و فودنج از هر یکی یکدرم کوفته
و بیخته باب خالص سرشند و حب سازند شربتی چهار درم باشد نوعی دیکر
از کامل صناع سوداوی را سودمند بود صفت ان هلیله کابلی و سیاه و زرد و صبر اسقوطری
و بسفایج از هر یکی سه درم غاریقون چهار درم افتیمون افریطی و اسطوخودوس از
هر یکی بنجدرم شحم حنظل دو درم و نیم خربق اسود دو درم مجموع را کوفته و بیخته
باب بالنکو بسرشند و حب سازند شربتی دو درم و نیم تا سه درم استعمال کنند حب الذهب
مستعمل سودمند بود درد سر را و چشم را روشن کند و بدن را از اخلاط باک کند صفت ان

صبر اسقوطری بیست درم هلیله زرد ده درم مصطکی و کثیرا و سقمونیا برورده و زعفران
از هر یکی سه درم ورق کل سرخ بنجدرم کوفته و بیخته باب خالص بسرشند و حب سازند
چبهاء بزرک و در سایه خشک کنند شربتی دو درم تا دو درم و نیم نافع بود حب البنفسج
سودمند بود بجهت درد چشم و درد سر و شقیقه و تنقیه دماغ کند از اخلاط صفت ان
بنفشه خشک دو درم تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم رب السوس
و پوست هلیله زرد و انیسون از هر یکی نیم درم و ورق کل سرخ و سقمونیا برورده از هر یکی
دانکی کوفته و بیخته باب خالص بسرشند و حب سازند و این یک شربتست حبی که اسهال
صفرا و فضول نماید و در حمیات صفراوی اکثر استعمال نمایند و کسانیکه از مطبوخ متنفر
باشند این حب مناسب است و فضولات دماغ را هم دفع نماید صفت ان بنفشه دو درم و
ورق کل سرخ دو درم پوست هلیله زرد نیم درم سنا مکی دو مثقال نیلوفر زرد دو درم سقمونیا
برورده نیم دانک و دو حبه ریوند چینی و تربد مدبر از هر یکی یکدرم یا یکمثقال بحسب
مزاج همه را کوفته و بیخته نمایند و باک بسرشند و بحب سازند و کثیرا دانکی و رب السوس
نیم درم داخل نمایند و درد بو و ضیق النفس غاریقون بغربال بیخته نیم درم داخل نمایند
و حب را در شراب بنفشه بکردانند و فرو برند و از عقب ان نبات باب کرم بخورد
حب المسک مستعمل مولف قوت دل بدهد و بوی دهان را خوش کرداند صفت ان
سنبل الطیب یکدرم فرنجمشک و قرنفل و نارمشک و کبابه و قرفه و بسباسه و خولنجان
و سعد کوفی از هر یکی یکدرم قاقله و جوز الطیب از هر یکی نیم درم باب به و کلاب
و صمغ عربی حب سازند نوعی دیکر سنبل الطیب و کبابه و پوست ترنج از هر یکی یکدرم
قرنفل و قرفه و سعد از هر یکی دو درم زنجبیل نیم درم مشک خالص نیم درم باب و کلاب
قدری و صمغ عربی حب سازند نوعی دیکر مستعمل سنبل الطیب و قرنفل از هر یکی یکدرم
نارمشک و فرنجمشک و کبابه و جوز الطیب و بسباسه و قاقله و خولنجان و بادرنبویه
شهد و زنجبیل از هر یکی یکدرم فوفل و ساذج هندی و قرفه و سعد کوفی و پوست
ترنج از هر یکی یکدرم مشک ترکی دانکی باب به و کلاب و قدری صمغ عربی بسرشند و
حب سازند و در سایه خشک کنند و در شیشه ابکینه کنند و نکاه دارند و بوقت حاجت
استعمال کنند نافعست حب السعال سرفه بلغمی را بغایت نیکو بود صفت ان بکیرند

رب السوس وکشمش از هر یکی سه درم نشاسته وکثیرا وصمغ عربی ومغز دانه کدو از هر یکی
یکدرم نبات نیم وزن ادویه داروها کوفته بلعاب بهدانه بسرشند وحب سازند ودر شب
زیر زبان نگاهدارند نافع بود نوعی دیگر صمغ عربی ونشاسته وکثیرا ومغز دانه به ومغز
تخم کدو ومغز تخم خیارین از هر یکی یکدرم مغز بادام وخشخاش از هر یکی دو درم نبات
سفید وفانیذ از هر یکی چهار درم کوفته وبیخته بلعاب بنکو بسرشند وحبها بهمن کنند
مقدار یک نخی ودر شب در زیر زبان بگیرد که شفا یابد نوعی دیگر که سرفه بلغمی را نافع
است صنعت آن رب السوس ومویز طایفی بیدانه از هر یکی دو درم زعفران نیم درم اضافه
کنند واگر شکر بالعاب تخم به وروغن به بخورند هم مفید بود نوعی دیگر که سرفه یابس را
نافع بود صنعت آن نشاسته وصمغ عربی ورب السوس اجزاء متساوی کوفته وبیخته
باب خالص بسرشند وحب سازند وبکار دارند نوعی دیگر این حب از جهت سرفه
حار مفید بود صنعت آن مغز بادام سفید کرده ومغز تخم خیارین ونشاسته
وصمغ عربی وخشخاش سفید از هر یکی یکدرم رب السوس دو درم باقلاء مقشر سه درم
کوفته وبیخته بلعاب نیکو بسرشند وحب سازند واستعمال کنند نوعی دیگر مستعمل واین
در سرفه بارد مفید بود صنعت آن بوست بیخ رازیانه وتخم کرفس ورب السوس وبرسیاوشان
ومغز بادام سفید تلخ همه را کوفته وبیخته باب خالص بسرشند وحب سازند واستعمال
کنند نوعی دیگر از جهت سرفه رطب سودمند بود صنعت آن فلفل ونبات مصری
متساوی همدیگر کوفته وبیخته حب سازند نوعی دیگر مستعمل تیغال ونشاسته
وکثیرا از هر یکی سه درم خشخاش ورب السوس وبه دانه از هر یکی چهار درم
مغز بادام سفید کرده ده درم صمغ عربی سه درم نبات مصری ده درم همه را کوفته
وبیخته بلعاب بنکو بسرشند وحب سازند ومستعمل کنند واگر بعوض بیخ گاوزبان
تخم گاوزبان کنند نوعی دیگر مستعمل تیغال وتخم گاوزبان ورب السوس با بیخ
مهک خراشیده وبنفشهٔ خشک وتخم خشخاش سفید ونبات مصری همه برابر بکوبند
وبه بیزند وباب خالص بسرشند حب ممسک شکم را ببندد وقطع اختلاف دم
بکند صنعت آن سماق دو درم عفص یکدرم قشر رمان نیم درم حب الآس ده درم
دانه مویز سه درم کوفته وبیخته بابی که نیم درم صمغ عربی در آن حل کنند بدان بسرشند

وحب

حب الممسک

وحب سازند شربتی دو درم با رب مورد یا به استعمال کنند صنعت آن که چون در دهان
نگاهدارند بوی دهان را خوش کرداند صنعت آن جوزبوا وقرنفل وقاقله وبوفل وکافور
ودارچینی وخولنجان از هر یک یکدرم مشک انکی جمله کوفته وبیخته بغیر از مشک که سحق نمایند
علاحده وبسرشند بعرق گلاب وحب سازند ودر سایه خشک کنند نوعی دیگر که بوی
دهان را خوش کرداند وبخر را ببرد صنعت آن بوست ترنج وفرنجمشک وسنبل وقرنفل
وجوزبوا از هر یکی ده درم مشک یکدرم هیل ده درم زنجبیل ده درم کبابه ده درم بسباسه
ده درم سعد ده درم جمله کوفته وبیخته بسرشند بگلاب یا اب به سیب وحب سازند
ودر سایه خشک کنند حبی که قوت مجامعت تمام دهد واین حب جالینوس است وبغایت درین باب
مفید است صنعت آن مغز ادمغهٔ گنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشند وشقاقل
مصری وتخم بیاز سفید وکش خرما اجزاء متساوی کوفته وبیخته بسرشند باب
وحب سازند وهر زمان که خواهند هفت از آن در شراب حل کنند وبیاشامند
نعوظ تمام اورد باب العاشر فی الاقراص قرص اندر خوردن
این نسخه از آن حسین ابن اسحق شیرازی است واختیار نسخها است واین نسخه
از ادویهٔ تریاق فاروق است صنعت آن دارشیشعان واسارون وسلیخه از هر یکی
شش مثقال دارچینی بیست وچهار مثقال فو شش مثقال حماما بیست وچهار مثقال اقحوان
سفید بیست مثقال مصطکی شش مثقال زعفران دوازده مثقال فقاح اذخر دوازده مثقال
عود بلسان وقصب الذریره از هر شش مثقال زعفران دوازده مثقال مجموع کوفته وبیخته
بشراب ریحانی یا بماء العسل قرص سازند ودر قرص ساختن دست بروغن بلسان چرب کنند
وبعد از آن در سایه خشک کنند وقوت این قرص تا دو سال باقیست نوعی دیگر نسخهٔ صاحب
منهاج کوید که بگیرند دارشیشعان ومصطکی وسلیخه وقصب الذریره وفو واسارون
وعیدان بلسان از هر یکی شش مثقال فقاح اذخر وزعفران از هر یکی دوازده مثقال مجموع
کوفته وبیخته بمثلث بسرشند وسه روز هر روز یکبار بسرشند وبعد از آن قرص
سازند ودر ظرف آبگینه نگاهدارند وقوت این قرص هم تا دو سال باقی است قرص
اندرون خوردن که تریاق عوض می رود با بوبخ سفید وسرخ وسماق ومر وانیسون
وقصب الذریره وعیدان بلسان اجزای مساوی بمثلث قرص سازند ودر ظرف آبگینه

نگاه دارند و باید که سه روز هر روز یکبار بمثلث بسرشند و بعد ازان بقرص سازند
و قوت این قرص هم تا دو سال بماند **قرص الافاعی** که تریاق فاروق مستعمل است و این
قرص را بعد از دو ماه استعمال کنند و قوت ان تا دو سال باقیست و بعد ازان ضعیف شود **صنعت ان**
بگیرند افعی اشقر چون ماده نشان نری و مادکی وی انست که نر را دو قلاب باشد
و ماده را چهار قلاب و هر دو قلاب در یک غلاف باشد و نشان افعی ان بود سر وی
پهن باشد و چشم وی سرخ باشد و کشیده و شکم وی صلب باشد و نشان حوانی
وی ان بود که سریع الحرکه باشد و در رفتن سر وی مقدار چهار انکشت از زمین
برداشته باشد و باید که در موسم بهار چون افتاب بحمل اید وی را بگیرند و تا ثور
نیز شاید لکن چون بجوزا رسد نشاید و چون بگیرند باید که هم دران زمان یا روز
دیگر وی را بشکنند اگر رها کنند حدت سمیت وی زیاده شود و کشتن وی را جانست
که سر و دنبال وی را بر هم دیگر نهند بیکضرب از سر و دنبال وی مقدار چهار انکشت بیندازند
بتیشه چنانچه تیشه تیز بر وی نهند و بتکی محکم بر تیشه زنند یا چوبی محکم چنانچه قطعا
هیچ پوست بر وی نماند و بعد ازانکه بیک ضرب از وی جدا شده باشد پوست از وی
بکشند و الات شکم وی تمام بیندازند و چند نوبت باب شیرین بشویند و اگر به
خاکستر یکنوبت بشویند و بعد ازانکه پاک شسته باشند در دیگی سفالین یا مسین
قلعی داده کنند و اب بر سر ان کنند چندانکه کفایت بود و چوب شبت چند شاخ
و نمک دران اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و اگر نخود ی چند دران اندازند شاید
و بعد ازانکه مهرا شده باشد فرو گیرند و از دیگ بیرون اورند و استخوان جدا کنند
و گوشت وی را بکوبند کوفتنی بغایت و بوزن نان خشک کوفته اضافت کنند و دیگر
نیکو بکوبند بعد ازان اگر خشک صفت بود قدری ازان اب که در وی جوشانیده باشند
اضافت کنند و بعد ازان قرص سازند و قرصها تنک مثل ناخن بزرگ و باید که
دست بروغن بلسان چرب کنند در وقت قرص ساختن و در پشت غربال در سایه
نگاه دارند تا خشک شود باید که اثر نم دران نباشد پس بردارند و در ظرفی ابگینه
کنند و نگاه دارند و بعد ازان استعمال کنند **اسقیل که هم** در تریاق فاروق مستعمل
است بستانند پیاز عنصل کوچک و در خمیر گیرند و در تنور اتش نهند تا پخته شود و بگیرند

جد

بعد ازان مغز ان که بغایت نرم شده باشد و در هاون بسایند و بوزن ان ارد
گرسنه که روستاییان شیراز انرا کسنک خوانند اضافت کنند و قدری شراب بر سر ان
کنند و بسرشند نیک و دست بروغن گل چرب کنند و قرص سازند و بعد ازان چون دو ماه
بگذرد استعمال کنند و قوت این قرص هم تا دو سال باقیست **قرص الملک** این قرص در معاجین
کبار مستعمل است **صنعت ان** لوفی ده درم لک منقی بیست درم بکوبند و بیبزند و بمثلث
بسرشند و قرص سازند و در ظرف ابگینه کنند و نگاه دارند و قوت این قرص تا شش ماه باقی
است **قرص بسد** سودمند بود جهت اختلاف دم و قذف ان **صنعت ان** بسد ده درم
و لبان ذکر و جلنار و اقاقیا از هر یک چهار درم صمغ عربی یکدرم دارچینی نیم درم کوفته
و بیخته به سفیده تخم مرغ بسرشند و قرصها سازند و در سایه خشک کنند و بعد ازان استعمال
کنند و قوت این تا دو سال باقیست **قرص قرفیون** که ان در متردیطوس مستعمل است و این
را قرص قربیون خوانند **صنعت ان** مویز طایفی بیدانه چهار درم و علک البطم بیست و چهار
درم مرصافی و اذخر از هر یکی دوازده درم دارچینی و مقل ازرق و اطفار الطیب و سلیخه
و سنبل رومی و اکلیل الملک و سعد و حب الفار از هر یکی سه درم قصب الذریره نه درم زعفران
یکدرم و قفر الیهود دو درم و نیم و انچه کوفتنی باشند بکوبند و انچه نقوع کردنی باشد
نقوع کنند و در مثلث بالسه وزن ان عسل کف گرفته بسرشند و بعضی از اطبا با مثلث تنها
بسرشند و قرص سازند و اگر در سایه خشک کنند و استعمال نمایند **قرص طباشیر ملین**
مستعمل سودمند بود تبهاء ملتهب صفراوی را و تشنگی ساکن گرداند و سرفه و خشونت را بغایت
نافع **صنعت ان** طباشیر سفید چهار درم ترنجبین سه درم مغز تخم خیار زه و مغز تخم
خیار بالنگ و مغز تخم کدو از هر یکی دو مثقال و نشاسته و صمغ عربی و خشخاش سفید و کثیرا
از هر یکی یکدرم کوفته و بیخته بلعاب بنکو بسرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال نافع بود
و قوت این تا شش ماه باقیست **نوعی دیگر** از نسخه دار الشفا طباشیر چهار درم ترنجبین
پانزده درم مغز تخم خیار زه و مغز تخم کدو و نشاسته و صمغ عربی از هر یکی سه درم
کثیرا و خشخاش از هر یکی از هر یکی دو درم کوفته و بیخته بلعاب بنکو بسرشند
و قوت این تا شش ماه باقیست **نوعی دیگر** صاحب منهاج ورق گل سرخ و ترنجبین از
هر یکی پانزده درم نشاسته دو درم زعفران یکدرم کثیرا و صمغ عربی و طباشیر از هر یک

دودرم کوفته و بیخته ترنجبین بکلاب زنند و داروها بدان بسرشند و قرص سازند و استعمال
کنند و قوة این تا دو سال باقیست قرص طباشیر مستعمل سودمند بتبهاء تیز و خون رفتن شکم
را نافع است صفت ان ورق کل سرخ شش درم صمغ عربي وکثیرا از هر یکي چهار درم
تخم حماض وطباشیر سفید از هر یک سه درم کوفته و بیخته بلعاب بنکو بسرشند و قرص
سازند شربتي یکمثقال نوعی دیگر نسخه حکیم ابو البرکات زرشک بیدانه وطباشیر
سفید و ورق کل سرخ از هر یکي یکدرم مغز تخم خیار بالنک و مغز دانه کدو و تخم نورک
وتخم کاشنی وتخم کاهو و صندل مقاصری از هر یکي یکدرم کافور دانکی مجموع کوفته و بیخته
بلعاب بنکو بسرشند و قرص سازند شربتي یکمثقال و قوة این قرص شش ماه باقی است
قرص طباشیر ممسک سودمند بود از جهت اسهال صفراوی و دموی صفت ان صمغ عربي
ده درم تخم حماض ونشاسته از هر یکي ده درم ورق کل سرخ پانزده درم سماق و زرشک
بیدانه از هر یکي هفت درم مجموع طباشیر هفت درم کلنار هم ده درم کوفته و بیخته بکلاب
بسرشند و قرص سازند و قوة این قرص تا شش ماه باقیست و شربتي یکمثقال نافع بود نوعی دیگر
صاحب کامل ورق کل سرخ هفت درم وتخم حماض چهار درم تخم صمغ عربي وطین فارسي
از هر یکي چهار درم نشاسته بریان کرده دودرم زعفران یکدرم کوفته و بیخته بلعاب بنکو
بسرشند شربتي سه درم باده درم شکر سرخ مسهل صفرا بود و بلغم نوعی دیگر جهت درد معده
وتبهاء بلغمی را بغایت سودمند بود صفت ان ورق کل سرخ هفت درم عصارهٔ غافث و
طباشیر وسنبل الطیب از هر یکي یکدرم رب السوس چهار درم کوفته و بیخته باب قرص سازند
شربتي یکدرم و قوة این قرص تا شش ماه باقیست نوعی دیگر صاحب منهاج کوید که ورق کل سرخ
شش درم اصل السوس چهار درم سنبل الطیب یکدرم و اکر از جهت سقط العقب بود دودرم
طباشیر وچهار درم عصارهٔ غافث اضافت کنند و با سکنجبین بسرشند و قرص سازند
شربتي یکدرم بعد از شش ماه قوتش ضعیف شود صفت ان ریوند چیني شش درم
وفو و لک منقي واکرفس وانیسون عصارهٔ غافث از هر یکي دودرم کوفته و بیخته باب
بسرشند و قرص سازند شربتي یکدرم تا مثقال وبعد از شش ماه قوتش ضعیف شود
نوعی دیگر صاحب منهاج چیني شش درم فو و لک منقي از هر یک سه درم تخم کرفس وانیسون
وعصارهٔ غافث از هر یکي یکدرم کوفته و بیخته باب بسرشند و قرص سازند شربتي

یکدرم

[illegible] تخم م

یکدرم تا یکمثقال و بعد از شش ماه قوتش ضعیف شود قرص کبر نسخه صاحب منهاج
سودمند بود خاصیت جهت سپرز صفت ان پوست بیخ کبر چهار درم زراوند طویل
دودرم تخم بنجنکشت و فلفل سیاه از هر یکي شش درم اشق چهار درم اشق را در سرکه
بخیسانند وحل کنند و داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند و قرص سازند شربتي یک
مثقال باده درم سکنجبین وقوة این قرص تا شش ماه باقیست نوعی دیگر از نسخه دار الشفا
پوست بیخ کبر چهار درم تخم بنجنکشت و فلفل سیاه و اسارون و زراوند و ایرسا از هر یکي
دودرم زعفران نیم درم کوفته و بیخته بسکنجبین بسرشند و قرص سازند قرص بنجنکشت
تخم بنجنکشت وتخم کاشنی وتخم نورک و مغز دانه کدو و اجزای متساوی کوفته و بیخته
با سکنجبین بسرشند و قرص سازند شربتي یکمثقال بعد از شش ماه قوتش ضعیف شود
قرص ایرسا مستعمل این قرص است که یاد کرده می شود فالج ولقوه و عرق النساء و تشنج را نافع
بود و مفتح سده است و سپرز سخت شده را بکشاید و قاطع بلغم غلیظ است صفت ان
بکیرند ایرسا و کبر و بنجنکشت هر سه را بکوبند و قرص سازند نافعست نوعی دیگر
ایرسا چهار درم فلفل سفید یکدرم اشق یکدرم اشق را در سرکه حل کنند و داروها بدان
بسرشند و شربتي یکدرم تا یکمثقال باشد و قوة ان تا شش ماه باشد قرص خشخاش
سودمند بود از جهت ریشهاء شش وسینه و نزله و تب و درد سینه و درد مثانه را زایل
کند صفت ان ورق کل سرخ وصمغ عربي از هر یکي چهار درم نشاسته وکثیرا و رب السوس
از هر یکي دودرم خشخاش سفید وسیاه از هر یکي سه درم طباشیر پنج درم زعفران
دانکی کوفته و بیخته باب بسرشند و قرص سازند شربتي یکمثقال و قوة این قرص تا شش
ماه باقیست و در نسخه صاحب منهاج ادویه همان است که یاد کرده شد بغیر از انکه طباشیر
در نسخه ان نیست قرص غافث نسخه صاحب منهاج سودمند بود از جهت تبهاء کهن و تب
ربع و سده را بکشاید و یرقان و سپرز را زایل کند صفت ان عصارهٔ غافث
بیست درم سنبل الطیب ده درم طباشیر چهار درم کوفته و بیخته در اب بسرشند و قرص
سازند شربتي یکدرم و قوة این قرص تا شش ماه می ماند نوعی دیگر از نسخه قانون که
منفعت میدهد بتبهاء کهن را و تشنج را زایل کند و سده را بکشاید و اورام کبدي
وطحال را نافع بود و یرقان را زایل کند صفت ان بکیرند عصارهٔ غافث شش

سپرز را بکشاید وسده را
بکشاید صفت ان م

استار و ورق گل سرخ و سنبل الطیب از هر یکی دو استار ترنجبین منقی شش استار طباشیر
چهار درم کوفته و بیخته باب قرص سازند **قرص کاکنج** از نسخه حاوی بجهت قروح کلیه
و مثانه و بول دم نافع بود **صنعت ان** تخم کرفس و بزر البنج و تخم شهدانه از هر یکی شش درم
تخم رازیانه دو درم زعفران و حب صنوبر و تخم حماض و مغز بادام مقشر و افیون از هر یکی
سه درم حب کاکنج بیست پنج درم تخم خیار بن مقشر دوازده درم همه را کوفته و بیخته باب
رازیانه بسرشند و بقرص سازند شربتی از ان یک مثقال باشد **قرص کاکنج** مستعمل مولف بجهت
قرحه کرده و مثانه را نافع **صنعت ان** بگیرند تخم خیار بالنگ و حب کاکنج و مغز بادام سفید
کرده و رب السوس و نشاسته و صمغ عربی و کتیرا و دم الاخوین و کندر الذکر از هر یکی
ده درم تخم کرفس دو درم افیون مصری یک درم کوفته و بیخته باب بسرشند و قرص سازند و شربتی
یک درم تا یک مثقال و بعد از شش ماه استعمال کنند و قوة این قرص تا دو سال می ماند **قرص
طباشیر ممسک** دیگر مستعمل اسهال صفراوی و دموی را سودمند بود در این نسخه تفاوت در
اوزان است اما ادویه همانست که بیشتر یاد کرده شد **صنعت ان** صمغ عربی و نشاسته و تخم حماض
و ورق گل سرخ از هر یکی ده درم زرشک بیدانه و سماق بیدانه از هر یکی پنج درم مجموع
بریان کرده طباشیر و گل ارمنی از هر یکی پنج مثقال کوفته و بیخته بگلاب بسرشند و قرص
سازند و قوة این تا شش ماه باقی می ماند شربتی یک مثقال نافع بود **نوعی دیگر** ورق گل سرخ
پنج درم تخم حماض شش درم طباشیر سفید چهار درم نشاسته و صمغ عربی بریان کرده
از هر یکی سه درم کوفته و بیخته بگلاب بسرشند شربتی یک مثقال و قوة این قرص تا شش ماه
باقی می ماند **نوعی دیگر** صمغ عربی و تخم حماض بریان کرده از هر یکی ده درم و ورق
گل سرخ پانزده درم طباشیر و گل ارمنی و سماق و زرشک بیدانه از هر یک پنج مثقال
کوفته و بیخته بلعاب بنگو بسرشند و بقرص سازند شربتی یک مثقال و تا شش ماه قوة این
قرص باقی می باشد **قرص کهربا** نسخه صاحب منهاج مولف خاصیت وی انست
که خون رفتن از شکم باز دارد و نفث دم و ترف دم را مفید بود **صنعت ان** کهربا
و بسد و مروارید ناسفته و تخم خرفه از هر یکی پنج درم سروی بزکوهی سوخته
و کتیرا و صمغ عربی از هر یکی سه درم کشنیز خشک بریان کرده و خشخاش سفید و سیاه
از هر یکی شش درم ودع سوخته بزر البنج از هر یکی دو درم مجموع کوفته و بیخته

بلعاب

بلعاب بنگو بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال بود و قوة این قرص تا شش ماه باقیست
نوعی دیگر از نسخه دار الشفا مروارید ناسفته و بسد سوخته و کهربا سوخته و شادنج
شسته و ودع سوخته و کشنیز بریان کرده و سماق بریان از هر یکی ده درم عصاره
لحیة التیس و اقاقیا و طباشیر سفید از هر یکی چهار درم کوفته و بیخته باب الحماض
یا باب جلنار بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال و تا شش ماه قوة این باقیست
نوعی دیگر از نسخه صاحب حاوی خشخاش سفید و مصطکی و کهربا از هر یکی ده درم
زعفران دو درم کوفته و بیخته باب بسرشند و قرص سازند شربتی نافع بود یک مثقال
قرص طباشیر کافوری مستعمل جهت تبهاء محرق و تب دق نافع بود و تشنگی را بنشاند و
سعال را زایل کند **صنعت ان** طباشیر سفید و ورق گل سرخ و صندل مقاصری و مغز
تخم خیار زه و مغز تخم خیار بالنگ و تخم کاسنی و تخم کاهو و تخم تورک از هر یکی
چهار مثقال کافور یک درم کوفته و بیخته بلعاب بنگو بسرشند و بقرص سازند شربتی
یک مثقال و قوة این تا شش ماه می ماند **نوعی دیگر** هم از دار الشفا بگیرند تخم حماض
بریان کرده و گل مختوم و صمغ عربی و دانه مورد و طباشیر سفید و ورق گل سرخ از هر یکی
بیست درم کوفته و بیخته بگلاب بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال بود و قوة این
نیز تا شش ماه می ماند **قرص طباشیر کافوری ممسک** از کامل الصناعه خداوند تب گرم را
نافع است و اسهال دموی و کبدی را بغایت سودمند بود **صنعت ان** خشخاش
سفید و مغز تخم کدو و تخم تورک و مغز تخم خیار زه و مغز بهدانه بریان کرده از
هر یکی شش درم صمغ عربی و طباشیر و تخم حماض و طین قبرسی از هر یکی سه درم
نشاسته دو درم و ورق گل سرخ پنج درم کافور یک درم کوفته و بیخته بلعاب بنگو
بسرشند و قرص سازند شربتی از ان یک مثقال باب و باب بهدانه و اب مورد نافع
بود **قرص کافوری** در تبهاء سوزنده و تیز و تشنگی و تب دق و گرمی معده و جگر و قی
خون سودمند بود **صنعت ان** طباشیر چهار درم گل سرخ هفت درم عود هندی
دو درم مغز دانه خیار کدو و تخم تورک از هر یکی چهار درم اصل السوس و صندل
سفید و ترنجبین پاک و نشاسته و شکر از هر یکی سه درم کثیرا و صمغ عربی از هر یکی
دو درم کافور و زعفران از هر یک یک درم بکوبند و به بیزند بحریر و بگلاب و لعاب

اسبیوش بسرشند و بقرص سازند و در سایه خشک کنند نافع بود قرص کلنار مستعمل
خون رفتن از شکم باز دارد صفت ان سلیخهٔ رومی و گل ارمنی و صمغ عربی از هر یکی
چهار درم و ورق گل سرخ و کلنار و اقاقیا از هر یک سه درم کوفته و بیخته باب کلنار بسرشند
و قرص سازند شربتی یکمثقال و قوت این تا شش ماه می ماند نوعی دیگر صاحب منهاج گوید
سلیخه و طین مختوم و مر و صمغ عربی و کلنار از هر یکی هشت درم کثیرا یکدرم کوفته و بیخته
باب کلنار تر یا پخته بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند شربتی از ان یکمثقال بود
قرص انجبار مستعمل مولف جهت سحج بغایت نافع بود صفت ان عرق انجبار چهار درم
و ورق گل سرخ و صمغ عربی و کهربا از هر یکی سه درم اقاقیا یکدرم و نیم نشاسته و گل ارمنی
و بسد و طباشیر و رب السوس و کلنار از هر یکی دو درم کوفته و بیخته برب مورد
بسرشند و قرص سازند و قوت این قرص تا شش ماه می ماند قرص کافوری نافع است
از حمیات محرقه و ملتهبه و تشنگی را بنشاند و تب دق را نافع است و التهاب کبد و معده
را سود دهد قذف دم را نافع است و حمی مطبقه منفعت دهد صفت ان طباشیر سفید
ده درم رب السوس دو درم تخم کاهو سه درم تخم تورک پانزده درم و ورق گل سرخ پانزده
درم کشنیز خشک پنجدرم و اقاقیا و صمغ عربی و کلنار و گل ارمنی از هر یکی دو درم کافور
نیمدرم کوفته و بیخته بلعاب بنکو بسرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال و بعد از
شش ماه عمل ان باطل شود نوعی دیگر از کامل الصناعه از جهت تب دق بغایت نافع
باشد صفت ان مغز تخم کدو و مغز تخم خیار زه و مغز دانه به از هر یکی پنجدرم
گل سرخ پنجدرم صمغ عربی و صندل سفید و نشاسته از هر یکی دو درم رب السوس
و طباشیر از هر یکی سه درم را زیانه یکدرم کافور نیم درم تا نیم مثقال شاید مجموع کوفته
و بیخته بلعاب بنکو بسرشند و قرص سازند و استعمال کنند نوعی دیگر نسخهٔ حاوی و ورق
گل سرخ شش درم صمغ عربی و طباشیر از هر یکی چهار درم مغز دانه کدو و مغز دانه
خیار بالنگ و تخم تورک و بیخ مهک خراشیده از هر یکی بیست درم نشاسته سه درم
زعفران دو درم کافور نیمدرم کوفته و بیخته بلعاب بنکو بسرشند و قرص سازند
و استعمال کنند نوعی دیگر که از خراو ذبت گرم را و یرقان را سود دارد صفت ان
زرشک بیدانه و طباشیر سفید و ورق گل سرخ از هر یک هفت درم تخم کاهو

وتخم

دو درم بعد و فوق آن [illegible]
نوعی دیگر از نسخهٔ حاوی نافعست صفت آن [illegible]

وتخم تورک و تخم کاشنی از هر یکی سه درم مغز تخم خربزه و مغز دانه کدو از هر یک پنجدرم
صندل سفید دو درم کثیرا سه درم رب السوس دو درم کافور نیم مثقال جمله کوفته و بیخته
بلعاب بنکو بسرشند و قرص سازند و شربتی دو درم با سکنجبین نافع بود نوعی دیگر
که اندر تب محرقه و صفراوی و تب دق را سود دارد صفت ان طباشیر سفید پنجدرم مغز تخم
خربزه و مغز دانه کدو از هر یک هفت درم تخم کاهو پنجدرم و تخم تورک و تخم کاشنی از هر یک
پنجدرم رب السوس سه درم صندل سفید سه درم ترنجبین ده درم کافور نیم مثقال کوفته
و بیخته بلعاب دانه به بسرشند و بقرص سازند نوعی دیگر از برای یرقان با تب گرم منفعت
دهد صفت ان عصارهٔ زرشک و طباشیر و ورد منزوع الاقماع از هر یک سه درم بزر الهندبا
و مغز تخم خیار بالنگ و مغز دانه کدو و مغز خیار زه و تخم کاهو و تخم تورک و صندل سفید
از هر یک یکدرم کافور یک طسوج کوفته و بیخته باب بسرشند و قرص سازند و در سایه
خشک کنند شربتی یکدرم تا یکمثقال باب یا سکنجبین نافع بود نوعی دیگر از نسخهٔ صاحب
منهاج سودمند تبهاء محرقه ملتهب را و تشنگی ساکن کند و حمی دق را نافع بود و درد معده
و جگر و نزف دم را ساکن گرداند صفت ان طباشیر سفید چهار درم و ورق گل سرخ هفت
درم عود هندی دو درم مغز تخم کدو و مغز تخم خیار بالنگ و تخم تورک از هر یکی
چهار درم بیخ مهک و صندل مقاصری و ترنجبین پاک کرده و نشاسته و قند سفید از
هر یکی سه درم کثیرا و صمغ عربی از هر یکی دو درم زعفران و کافور از هر یکی یکدرم
یا یکمثقال کوفته و بیخته بلعاب بنکو بسرشند شربتی یکمثقال تا یکدرم استعمال نماینده و قوت
این تا شش ماه می ماند قرص زرشک بزرگ سودمند بود تبهاء بلغمی را و تبهاء کهن را و ورم
جگر و معده صفت ان عصارهٔ زرشک و مغز تخم خیار زه از هر یک سه درم و ورق گل سرخ
و ترنجبین از هر یک شش درم تخم کشوث و رب السوس و طباشیر و تخم کاشنی و مصطکی
و سنبل الطیب و عصارهٔ غافث از هر یکی دو درم فو و لک مغسول و ریوند چینی از هر یکی
دو درم و ابن مولف گوید که بعضی سه درم افسنتین میکنند و زعفران یکدرم کوفته و بیخته
باب ترنجبین قرص سازند شربتی یکمثقال و قوت این تا شش ماه باقی ماند قرص زرشک کوچک
زرشک بیدانه خوب پانزده درم تخم کاشنی و تخم تورک و مغز تخم خیار بالنگ از هر یکی سه درم
و ورق گل سرخ پنجدرم ریوند چینی و سنبل الطیب از هر یکی یکدرم کوفته و بیخته بلعاب

قرص حلتیت مستعمل از نسخهٔ صاحب منهاج سودمند بود از جهت بتاریم صنعت
ان مر و حلتیت الطیب و فلفل و سداب خشک از هر یکی یکدرم کوفته و بیخته بسرشند
و قرص سازند و قوة این تا شش ماه باقی ماند قرص افسنتین از نسخهٔ صاحب منهاج سودمند
بود از جهت سردی معده و جگر و سدهاء ان و تبهاء بلغمی را زایل کند و سبرز را بگشاید و عسر
البول را نافع بود صنعت ان افسنتین رومی و تخم کرفس و انیسون و اسارون و مغز بادام
تلخ از هر یکی مساوی کوفته و بیخته با ب خالص بسرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال و قوة ان
تا شش ماه باشد قرص اسقولوقندریون از نسخهٔ صاحب منهاج سودمند بود درد سپرز
و جگر را و مجرب است صنعت ان اسقولوقندریون چهار درم جعده و خرمازج و حب البان
مقشر و حب کاکنج و جاوشیر و بلوط و قسط از هر یکی دو درم افسنتین رومی سه درم
کوفته و بیخته جاوشیر در سرکه یکدانند و دارو هابدان بسرشند شربتی از ان یکدرم
و تا شش ماه قوة ان باقی ماند قرص زحیر نسخهٔ صاحب منهاج سودمند بود جهت اختلاف
و زحیر و نفث دم را مفید است صنعت ان طین ارمنی و طین مختوم و قرظ و طباشیر
و طراثیث از هر یکی دو درم تخم حماض بری و تخم عربی و جلنار از هر یکی چهار درم نشاسته
و ورق گل سرخ از هر یکی سه درم تخم کرفس و سماق و مصطکی از هر یکی یکدرم عفص و زیره
کرمانی در سرکه خوب بسایند و خشک کرده و بریان کرده از هر یکی نیم مثقال بلوط و
بست کنار و حب الاس از هر یک دو درم کوفته و بیخته بسرشند بلعاب بنکو و قرص سازند و
شربتی یکدرم و قوتش تا شش ماه باقی بود قرص صداع نسخهٔ صاحب منهاج سودمند بود جهت
بیخوابی و درد سر و شقیقه چون بر پیشانی و شقیقه طلا کنند نافع بود صنعت ان افیون
و مر و الادن و کافور از هر یکی پنجدرم کنند و انزروت و رامک و طین ارمنی از هر یک ده درم
زعفران و بزر البنج و پوست بیخ لفاح از هر یکی پنجدرم کوفته و بیخته بگلاب و اب کاهو بسرشند
و بقرص سازند و قرصها مثلث بسازند و در سایه خشک کنند و بوقت حاجت باب کشنیز تر و اب
کاهو یا بسرکه بسایند و در پیشانی طلا کنند قرص سرطان از جهت مسلول بغایت نافع بود صنعت ان
طین ارمنی و طین مختوم و طین رومی و نشاسته و ورق گل سرخ از هر یکی شش درم سرطان
سوخته ده درم و کثیرا و طباشیر سفید و شادنج مغسول از هر یکی پنجدرم رب السوس سه درم

بنکو بسرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال و قوة این تا شش ماه بماند قرص بنفشه بلغم و صفرا
دفع کند و دماغ را پاک کرداند از اخلاط و تاریکی چشم را زایل و درد سر صفراوی را بغایت مفید بود
صنعت ان بنفشه خشک چهار درم تربد سفید مجوف خراشیده و بروغن بادام چرب کرده بیست
درم رب السوس ده درم پوست هلیله زرد ده درم سقمونیا برورده چهار درم جمله ادویه
را کوفته و بیخته شربتی دو مثقال و پنج دانک با ده درم شکر و باید که در شب قرص سازند
و در بیست غربال نگاه دارند و سحرگاه در جلاب با شکر سرخ حل کرده باز خورند و قوة این
قرص تا چهار ماه باقی ماند نوعی دیگر صاحب کامل در درد سر و چشم و شقیقه را زایل کند و
دماغ را از اخلاط پاک کرداند صنعت ان بنفشه دو درم تربد سفید مجوف مدبر و رب
السوس از هر یکی نیم درم سقمونیا مشوی نیمدانگ کوفته و بیخته قرص سازند و شربتی یکدرم
تا یکمثقال قوتش تا دو سال می ماند قرص بنفشه از نسخهٔ منهاج و حاوی بنفشه خشک ده درم
تربد سفید مدبر و بیخ مهک خراشیده از هر یکی سه درم کوفته و بیخته بسرشند باب پاک و
قرص سازند و در سایه خشک کردانند شربتی از ان سه درم بود نوعی دیگر صاحب منهاج گوید
بنفشه خشک کرده ده درم تربد سفید مجوف مدبر و رب السوس از هر یکی نیمدرم سقمونیا
مشوی نیمدانگ کوفته و بیخته قرص سازند شربتی یکدرم تا یکمثقال قوتش تا دو سال
می ماند قرص کاکنج مستعمل از جهت قرحه مثانه و کرده را بغایت سودمند بود صنعت ان
تخم کرفس و بزر البنج از هر یکی شش درم رازیانه و مغز حب صنوبر و تخم حماض و مغز بادام
تلخ سفید کرده و افیون مصری از هر یکی سه درم حب کاکنج بیست پنج درم مغز تخم خیار زه
دوازده درم کوفته و بیخته باب رازیانه تر بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال
و بعد از شش ماه استعمال کنند نوعی دیگر تخم خیار زه و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار بالنگ
و تخم خیار زی از هر یکی پنجدرم خشخاش سفید و مغز به دانه و رب السوس از هر یکی
پنجدرم کاکنج کوهی پنجدرم کوفته و بیخته بسپنجیج بسرشند و قرص سازند و استعمال کنند ٣ ده درم
و بعد از شش ماه قوة ان ضعیف شود قرص لک نسخهٔ صاحب منهاج از جهت ضعف
جگر نافع بود صنعت ان لک منقی و فو و انیسون و تخم کرفس و افسنتین رومی و اسارون
و مغز بادام مقشر تلخ و قسط و دارچینی و زراوند طویل و عصاره غافث از هر یکی
پنجدرم کوفته و بیخته قرص سازند و قوة ان تا شش ماه بماند بعد از ان ضعیف شود

قرص

کوفته و بیخته و باب الجمل بسرشند و قرص سازند شربتی دو درم با شراب انار عذب معید
بود از جهت سل و دق و نفث دم **نوعی دیکر** نسخه که مولانا اعظم غیاث الدین شیرازی
استعمال نموده **صنعت ان** مغز تخم خیار بالنک و مغز تخم خیار زه از هر یک پنج درم تخم توره
و بیخ سعد خراشیده از هر یک چهار درم طباشیر سفید دو درم سرطان سوخته سی درم کثیرا
و صمغ عربی و نشاسته و تخم خشخاش و مغز تخم خیارزی مغز به دانه و مغز بادام مقشر و
کاوزبان و کهربا از هر یک دو درم و ورق کل سرخ و کل مختوم و کل رومی از هر یک سه درم رب
السوس پنج درم مغز تخم خطمی چهار درم منکو سه مثقال این ادویه بکوبند و بیخته نمایند غیر
از منکو که نکوبند و در عجم بیامیزند و باب انار عذب بسرشند و بقرص سازند و ببشت غربال
نهند تا خشک شود شربتی از ان یکمثقال بود **نوعی دیکر** از نسخه دار الشفا بکیرند شادنج مغسول
پنج درم رب السوس سه درم کل ارمنی و کل رومی و ورق کل سرخ از هر یکی چهار درم کهربا شش درم
نشاسته چهار درم دانه مورد شش درم سرطان سوخته ده درم طباشیر پنج درم کثیرا دو درم
کوفته و بیخته باب بسرشند شربتی یکمثقال **قرص کواکب** سود مند بود از جهت ضعف معده
که از فضول اخلاط بود و صداع و درد رحم را زایل کرداند و در معض منفعت دهد و سمها
مشروبه و کزند کی جانور ان را استعمال کردن نافع بود **صنعت ان** جند بید استر و مر
و سلیخه و طین ارمنی و طین مختوم و پوست بیخ لفاح و طلق از هر یکی چهار درم
دوقو و انیسون و تخم کرفس و سیساليوس و بزر البنج سفید و میعه سایله از هر یکی
هشت درم مر و میعه در مثلث خوبسیا نند و قرص سازند و در سایه خشک کنند شربتی
نیم مثقال و بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت این دو قرص تا دو سال میماند و مجربست

باب حادی عشر فی الایارجات رجا ایارج روفس

اخلاط سوداوی و بلغمی و داء الثعلب را عظیم نافع بود و تفسیر ایارج دواء الهی است
و ایارج سالمتر از حبوب و مطبوخات بود **صنعت ان** شحم حنظل بیست درم صبر اسقوطری
پنج درم سکبینج و جاوشیر از هر یک هشت درم خربقان ده درم کمادریوس بیست درم
فلفل سفید و فطر اسالیون و زراوند مدحرج و دارچینی و سلیخه و زعفران و زنجبیل و
جعده و مرصافی از هر یکی دو درم کوفته و بیخته صمغها را بشراب خوبسیا نند تا حل

شود

شود و باعسل کف کرفته سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال بانی که
افتیمون و شاهتره و هلیله سیاه و مویز طایفی و اسطوخودوس و کمافیطوس و
بسفایج و کاوزبان و نیم درم نمک هندی خوبسیانیده باشند بجرع کنند و قوت این ایارج بعد از
شش ماه تا چهار سال میماند **ایاره فیقرا** سود مند بود جهت امراض بلغمی سر و رطوبت
معده و درد مفاصل و قولنج و قی بلغمی و فالج و لقوه و استرخاء و کرانی زبان **صنعت ان**
مصطکی و زعفران و سنبل الطیب و حب بلسان و اسارون و سلیخه و دارچینی و عود
بلسان از هر یکی مثقال صبر اسقوطری هشت مثقال و بعضی شانزده مثقال میکنند کوفته
و بیخته در ظرف ابکینه میکنند قوتش تا چهار سال باقی میماند شربتی یکمثقال تا دو درم با ادویه
دیکر که صفت ان در حب ایاره کفته شد نافع بود **ایاره جالینوس** سود مند بود فالج و لقوه
و تشنج و استرخا و خلطهاء لزج را دفع کند و مثانه را سود مند و کسی را که منی از وی غیر
ارادت جدا شود **صنعت ان** شحم حنظل و غاریقون و اسقیل مشوی و اشق و سقمونیا
برورده و خربق سیاه و هو فاریقون از هر یکی شانزده درم بسفایج و افتیمون اقریطی
و مقل ازرق و کمادریوس و سلیخه و فراسیون از هر یکی ده درم مرصافی و سکبینج و زراوند
طویل و فلفل سیاه و سفید و دار فلفل و دارچینی و جاوشیر و جند بید استر و فطر ا
سالیون از هر یکی چهار درم و بعضی از اطبا زعفران و صبر اسقوطری چهار درم میکنند
کوفته و بیخته صموغ را در مثلث حل کنند و ادویه کوفته و بیخته بعسل کف کرفته بسرشند
و مجموع با همدیکر بسرشند از دو مثقال تا چهار مثقال بانی که هلیله کابلی و افتیمون و مویز
طایفی منقی و نیم درم نمک هندی در ان جوشانیده باشند بیاشامند و این ایاره بعد از
شش ماه تا چهار سال قوت دارد **ایاره لوغادیا** این ایاره مبارکست و بسیار منفعت
دارد بدن را پاک کرداند و همه خلطها و فضلهاء مختلف از قعر بدن بکشد و پاک کند
و خلطهاء لزج عفن محترق دفع کند و این مسهل بی زحمت بود سود مند بود فالج و لقوه
و رعشه و تشنج و صرع و جذام و داء الفیل و برص و بهق و قوبا و سعفه و شقیقه و صداع
و دوار و همم و وسواس و شهوه کلبی و تغییر عقل و عسر البول و درد کرده و نقرس
و درد مفاصل و عرق النسا و درد کوش و داء الحیه و داء الثعلب و ریشهاء کهن همه را
نافع بود و حیض بسته بکشاید **صنعت ان** شحم حنظل پنج درم اسقیل مشوی و غاریقون

وسقمونیا وخربق سیاه واشق واسقوردیون از هر یکی دو درم ونیم افیتمون اقریطی
وکمادریوس ومقل ازرق وصبر اسقوطری از هر یکی سه درم حاشا وشادنج وهوفاریقون
وفراسیون وجعده وسلیخه وفلفل سفید وسیاه ودار فلفل وزعفران ودارچینی
وجاوشیر وبسفایج وسکبینج وجند بیدستر وموصافی وفطراسالیون وزراوند طویل
وعصاره افسنتین وافربیون وسنبل وحماما وزنجبیل وجنطیانا رومی واسطوخودوس
از هر یکی دو درم کوفته وبیخته صمغها در شراب حل کنند وهمه را بعسل کف گرفته بسرشند ودر
همه دیگر عجین کنند شربتی چهار مثقال وقوت این بعد از شش ماه تا چهار سال واولی ان
بود که شبانگاه فرو برند وصباح جلابی از بسفایج وزوفا وافیتمون وپوست هلیله کابلی
وگاوزبان واسطوخودوس ومویز طایفی وذری نمک بجرع کنند نافع بود **ایارج ارکاغانیس**
که همه بیماریها بلغمی وسوداوی غلیظ را وخام را نافع بود وابتداء اب فرود امدن در چشم
باز دارد ودرد گلو وعسر النفس وگرفتگی اواز ببرد وخداوندان درد معده وشکم ورحم را
در طبیخ سذاب باید داد که سود دارد خاصه اگر سه قیراط جند بیدستر بران اضافت
کنند ودرد پشت وکلیه وخصیه را در طبیخ کرفس دهند وخداوند عرق النسا را واوجاع
مفاصل را در طبیخ قنطوریون دهند خاصه اگر چهار قیراط عصاره قثاء الحمار باوی
ترکیب کنند ودر اب قیصوم هم سود دارد بجهت قولنج وکسی را که سگ دیوانه گزیده باشد
با یکدرم از سنگ سرطان بحری محرق سود دارد وخداوند جرب وقوبا را اندر طبیخ شاهتره
دهند ودوار وصداع وتشنج وامراض مزمنه را سود دارد **صفت ان** شحم حنظل
بیست دو درم فراسیون واسطوخودوس وخربق سیاه وکمادریوس وسقمونیا
برورده وفلفل ودار فلفل از هر یکی هشت درم بصل الفار بریان کرده وصبر و
فرفیون وزعفران وجنطیانا رومی وفطراسالیون واشق وجاوشیر از هر یکی ده درم
جعده ودارچینی وسکبینج ومر وسنبل واذخر وبابونه کوهی وزراوند مدحرج از هر
یکی دو درم بکوبند انچه باید کوفتن وبخوبسانند انچه باید خوبسانند بشراب صافی
ومجموع بسرشند بعسل کف گرفته شربتی از ان چهار مثقال وبعد از شش ماه استعمال
کنند ودر نسخه جند کمادریوس نیست **ایارج شیخ الرئیس** این ایارج ابو علی سینا ساخته
است وازموده ومجربست بگیرند خربق سیاه یکدرم شحم حنظل یکمثقال صبر پنجدرم

ملح هندی یکدرم غاریقون مثقالی حجر ارمنی نیم مثقال ورق کاسنی یکدرم فلفل
سفید یک مثقال زنجبیل دو مثقال وج وحماما وحاشا واسارون وسعتر وتخم کرفس
وحب بلسان ودوقو وتخم کزر از هر یکی سه درم گاوزبان ده درم تخم شاهتره وتخم
فرنجمشک وبالنگو وتخم ترنج ونعناع خشک از هر یکی دو درم افیتمون یکدرم این جمله کوفته
وبیخته بعسل مصفی بسرشند وسه روز بنهند تا رسیده شود وشربتی یکمثقال باشد بعد از
شش ماه **ایارج معتوی مجرب بود** وصداع علل معده وکبد وطحال را مفید باشد **صفت ان**
شحم حنظل ده درم کمادریوس وسلیخه وفلفل سفید وسیاه از هر یکی دو درم صبر ومر
وزعفران از هر یکی یکدرم سقمونیا برورده شش درم عصاره افسنتین دو درم بکوبند
وبعسل بسرشند شربتی از ان چهار درم باشد **باب الثانی عشر**
فی التریاقات تریاق فاروق تریاق برک خوانند وطبیعت ان گرم وخشک بود
سودمند بود از جهت گزندگی ومجموع زهرها را واو بهاکشنده را نافع بود وشربتی
از ان بقدر حاجت بود اندکان یک طسوج وزیاده ان دو مثقال وچون بر موضع
گزندگی طلا کنند سودمند بود وقوت دل بدهد وجمیع مرضهای سرد را سودمند بود
واگر خواص این نوشته شود کتاب بغایت مطول شود عسر النفس وسعال ودرد سینه وشش
ونفخ معده وقولنج واستسقا وبرص وبهق وجذام واوجاع مفاصل ومجموع مرضها
که از سودا بود نافع بود وامراض بلغمی را بغایت مفید بود وصرع وصداع وتاریکی چشم
ودرد شقیقه وبواسیر را نافع بود وبول را براند وحیض بگشاید **صفت ان** اقراص
عنصل چهل وهشت مثقال اقراص افاعی واقراص اندروخورون وفلفل سیاه وافیون
مصری از هر یکی بیست وچهار مثقال ورق کاسنی وتخم شلغم بری وتوم بری وایرسا
وغاریقون ورب السوس وروغن بلسان از هر یکی دوازده مثقال دارچینی بیست وچهار
مثقال وبعضی دوازده مثقال میکنند مر وزعفران وزنجبیل وریوند چینی وقنطافیلون
وفودنج جبلی وفراسیون وقسط وفطراسالیون واسطوخودوس وفلفل سفید و
دار فلفل وکندر ذکر ومشکطرامشیع وفقاح اذخر وصمغ البطم وسلیخه سودا وسنبل
الطیب وجعده از هر یکی شش مثقال لبنی وتخم کرفس وسیسالیوس وحرف بابلی وکمادر
یوس وناخواه وکمافیطوس وعصاره لحیه التیس ونار دین اقلیطی وشیح جبلی

وسادج هندی وجنطیانا وتخم رازیانه وطین مختوم وزراج محرق که تمام سوخته
باشد وحاما ووج وحب بلسان وهوفاریقون وصمغ عربی وفودمانا وانیسون واقاقیا
از هر یک چهار مثقال دوقو وقنه ومقل الیهود وجاوشیر وفنطوریون باریک وزراوند
مدحرج وسکبینج از هر یک دو مثقال جندبیدستر دو مثقال وبعضی چهار مثقال میکنند
وعسل که از کف خالی باشد ده رطل شراب خوب کهن کوکه خوشبوی شیرین هشت رطل نخته
باید که بوزن بغداد بود صمغها وعصارات بشراب حل کنند وعسل بر سر ان کنند ویک
شبانروز رها کنند بعد از ان ادویه کوفته وبیخته بروغن بلسان جرب کنند وبعسل
ومطبوخ بسرشند ودر ظرف نقره یا صینی یا رصاص یا ابکینه کنند وباید که ظرف ابکینه
ودیگر ظرفها پر نکنند واستعمال کنند بعد از یک سال وبعضی جایز داشته اند بعد از شش
ماه وبعضی گفته اند که نشاید که استعمال کنند تا پنج سال بران بگذرد یا هفت سال وبعضی
گفته اند که استعمال نشاید که کنند الا بعد از ده سال یا دوازده سال وان زمان در غایت
جوانی وقوت باشد تا سی سال وچون از سی سال گذشت تا شصت سال قوت ان باقیست
وهر خواصی که گفته شد همچنان داشته باشد ودروی باقی بود لیکن بعد از شصت سال همه
مرضها راکه بران نافعست همان عمل بکند اما دفع سموم ولدوغ وبفورش نکند وان زمان
بقوت معاجین بزرگی بود **تریاق اربعه** تریاق خوانند سودمند بود گزندگی جانوران را
خصوصا عقرب وبادها غلیظ که در روده ومعده بود ودرد جگر وسپرز وصرع وخفقان
را سودمند بود واگر زنی بچه را بزیان رفته باشد یا مشکل زاید یکمثقال از ان فرو
برند اسان بزاید **صنعت ان** جنطیانا رومی وحب الغار ومر صافی وزراوند طویل از هر یکی
مساوی باشد باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال با ابی سرد نافع بود
وبعد از دو سال عمل ان باطل گردد **تریاق ثمانیه** که نافعست از جهت فالج ولقوه وصرع
ودفع همه زهرها بکند وگزندگی جانوران را سودمند بود وبادها بشکند **صنعت ان**
زراوند طویل وریوند چینی وپوست بیخ کبر وحب الغار ومر صافی وجنطیانا رومی
وقسط تلخ وزرد چوبه هم چند یکدیگر کوفته وبیخته نمایند وبسه مثل ان عسل کف
گرفته بسرشند وشربتی از ان یکمثقال وبعد از سه سال عمل وی باطل گردد **تریاق غوره**
سودمند بود از جهت گزندگی جانوران وبادهاء غلیظ که در روده بود ودرد جگر وسپرز

وصرع وخفقان ولقوه وفالج را سودمند بود **صنعت ان** حماما مر صافی وسنبل
هندی وسادج هندی ولک ومامیثا وقرنفل وریوند چینی وفیمولیا وقسط تلخ و
جنطیانا رومی از هر یکی دوازده مثقال فقاح اذخر وعصاره لحیة التیس ومقل ازرق
از هر یکی هفت مثقال عاقرقرحا ودارچینی ورازیانه وتخم کرفس وکوکرد خوب وتخم
شبت واساروں وفودمانا وافربیون وافتیمون ونارد ین اقلیطی وفقاح الکرم
وگل باقلا وتخم کرفس کوهی ودوقو وافیون از هر یک سه مثقال کثیرا وخشخاش سفید و
فلفل سیاه از هر یکی سی مثقال بزر البنج بیست وهشت مثقال سلیخه وورق گل سرخ
واقراص لیذره وخوردن از هر یکی نه مثقال تخم سذاب یکمثقال دانه اترج مقشر وسماق
شامی منقی از دانه از هر یک دو مثقال روغن بلسان بیست وچهار مثقال عصاره قیصوم
بیست مثقال فقاح المر چهار مثقال ونیم وورق اترج سیزده مثقال صموغ عصارات
بمثلث حل کنند وادویه کوفته وبیخته باسه چندان عسل کف گرفته داروها بروغن بلسان
جرب کرده بسرشند ودر ظرف چینی کنند وبعد از شش ماه استعمال نمایند وشربتی از ان
یک مثقال شاید وقوت ان تا هفت سال باقیست **مثرودیطوس** اثر از تریاق شمرده
اند چراکه سودمند بود جهت زهرهاء مختلف وگزندگی جانوران را وسگ دیوانه وقولنج را
بگشاید وفالج ولقوه ورعشه واسترخاء مفاصل وصرع را نافع بود وسده جگر را بگشاید
وورمهاء صلب [illegible] را نرم گرداند وسینه را از اخلاط پاک گرداند وچون رفتن باز دارد
وقوت باه را بدهد وگونه روی را نیکو کند وصافی گرداند اشتهاء طعام باز دید کند
وسنگ مثانه را بریزاند وبچه در رحم نگاهدارد وذهن را صافی کند وجوانی را
نگاهدارد ودفع همه زهرها بکند ورطوبات که در شکم بود دفع کند ودرد معده را
وامعاء وفواق وغلاظ را نافع بود وخاصیت این نزدیک بتریاق فاروق است **صنعت**
ان مر وزعفران وغاریقون وزنجبیل ودارچینی وعلک البطم وکثیرا از هر یکی
ده درم سنبل الطیب وکندر الذکر وخردل سفید وعیدان بلسان واسطوخودوس
واذخر وقسط وسیساليوس وکمافیطوس وقنه وراتینج ودار فلفل وعصاره
هوفسطیداس وجندبیدستر وجاوشیر ومیعه سایله وسادج هندی از هر یکی
هشت درم سلیخه وفلفلان وسورنجان وجعده واسقوردیون ودوقو والکلیل الملک

جنطیانا رومی و دهن بلسان وحب بلسان و فرفیون وان قرص مرکبست مانند اندرو
خوردن و مقل از هریکی هشت درم سذاب دو درم و تخم سذاب ده درم اشق و نار
دین اقلیطی و مصطکی و صمغ عربی و فطراسالیون و فرد مانا و افیون و ورق کل سرخ و
مشکطرامشیع از هریک پنج درم انیسون و وج و فو و مورد و سکبینج و اسارون اذخر
هریکی سه درم اقاقیا و فاریقون و سرم سقنقور از هریکی چهار درم و نیم صمغها را
با شراب کهن حل کنند و باقی داروها کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یک مثقال و قوة ان تا هفت سال باقی است
تریاق انفع قولنج و فالج و لقوه و استرخاء و اختلاف اخلاط و سده کبد و اورام جاسیه
و وجع معده و امعاء را مفید و چشم را روشن کند و مقوی باه و مفتت حصاة بود و رمد
سوداوی نیکو کند و دفع مضرة زهرها کند **صنعت ان** فلفل ابیض و فرنجمشک و فاشرا
از هریک دو درم مرصافی و افیون حب الغار از هریک هفت درم جنطیانا و زراوند
طویل و زعفران و جدوار و بصل العنصل از هریک چهار درم ناردین و عاقرقرحا و
فرفیون از هریک دو درم جند بید استر یکدرم بکوبند و به بیزند و بروغن بلسان
چرب کنند و بسه چندان عسل کف گرفته بسرشند و در شیب جو نگاه دارند تا شش ماه
و بعد از ان استعمال کنند شربتی از ان دانگی **شلیثا معجونی بزرکست** که مشابه تریاق است
در عمل و بعضی از اطبا انرا از تریاق شمرده اند و ان متضمن منافع ... بسیار است
و نافعست از جهت صرع و سکته و فالج و لقوه و تشنج و نسیان و رعشه و فزع
و خبث النفس و خفقان و تغیر عقل و وجع اندرون و الم رحم و ریاح غلیظ و وجع
مفاصل و نقرس و وجع رحم و دوار و اسقاط جنه و نگاه میدارد بچه را در شکم مادر
و سعوط نمایند از ان جهت صداع و شقیقه سودمند بود **صنعت ان** مشک
خالص و عیدان بلسان و فوبیون و لبنان بنطی و تخم کرفس و تخم سذاب و اشنه
و کبریت زرد و سرکین کاو جبلی و بز جبلی و کافور و خربق سفید و سیاه و
سعد و میعه سایله و مامیران چینی و تخم هلیون و اشنان و اصابع صفر
و بیخ کاشنی و حب المحلب و خردل سفید از هریکی دو درم مروارید ناسفته و
زعفران و سادج هندی و دبق و سلیخه غیر مقشر و جوز بوا و جند بید استر

وفقاح

و فقاح اذخر و تخم جرجیر و تخم زوفا از هریک ده درم ذهب و فضه سوده و زرنب
و حب بلسان و شونیز و زراح اساکفه و سرکین روباه و بوست بیخ کبر از هریک نیم درم
ابریشم خام سوخته یا غیر سوخته و فلفل سفید و زنجبیل و بیخ شبت و تخم شبت و جنطیانا
و لسان العصافیر و نمک هندی و سعتر فارسی و عاقرقرحا و زراوند مدحرج و بدق هندی
و ابهل و قرنفل و قفر الیهود و هزارجشان و سبندان از هریک چهار درم سنبل الطیب و قسط
و مر و حرمل و عیدان بلسان و پرساوشان و قاقله از هریک هشت درم بیخ سوسن
اسمانجونی و بسباسه و تراب چهار راه و ماء السوس و ماء الشوک از هریک یکدرم مصطکی
سه درم لفاح بیست عدد تخم رازیانه و زوفا خشک از هریک شش درم فلفل سیاه و دار
فلفل و بزر البنج سفید و زراوند طویل و افیون از هریک بیست درم اکلیل الملک چهار درم
و نیم بکوبند از هریک چهار درم همه را کوفته و بیخته بحریر و بخوبسایند بمثلث انچه باید
خوبسایند و بسرشند همه را بسه چندان عسل کف گرفته و در ظرفی کنند و استعمال کنند
بعد از شش ماه و شربتی از ان یکدرم بود **برزک دارو** و ان از کبار ادویه است و خیار
ادویه و ملوک قرص انرا بزرک داشته اند و این نافعست بهر چیزی که منفعت میدهد
شلیثا و این از مسکنات قولنج است **صنعت ان** زعفران و بزر البنج سفید از هریکی
چهارده درم افیون و قرنفل از هریک بیست درم سنبل و میعه سایله از هریک دوازده
درم سادج هندی و قرنفل از هریک چهار درم مروارید ناسفته و نوشادر و تخم
سذاب بری و مشک و کافور و قاقله و دارچینی و سلیخه از هریک یکدرم قسط هشت درم
تخم سبندان و عاقرقرحا و دارفلفل از هریکی چهار درم سکبینج و جند بید استر و جاوشیر
از هریک دو درم زرنباد و درونج و روغن بلسان از هریک هشت درم همه را کوفته و بیخته
و انچه باید خوبسایند بخوبسایند و داروها همه بسرشند بسه چندان عسل کف گرفته
و استعمال کنند بعد از شش ماه و شربتی از ان یکمثقال بود **مخلص اکبر و انرا اسوطیر نیز گویند**
خداوند صرع و فالج و تشنج بلغمی و نقرس و اوجاع مفاصل و رعشه و صداع کهنه و دوار
و درد دندان و وسواس و درد چشم را سود دارد و بادها از چشم باز دارد و اربس
انکه چشم را اب کشاده باشند در چشم کشند سود دارد و از معاودت ایمن باشد
و خداوند درد سینه و پهلو و شراسیف را سود دارد و چون در ماء العسل بدهند

وکسانیکه بقی خون برارند دراب لسان الحمل بدهند ودراب عصی الراعی هم سود دارد و
خداوند درد معده واروغ ترش را وبادها ودرد سپرز رادراب بادیان بدهند سود
دارد ویرقان طحال را زایل کند ولون روی را صافی کند وقروح امعا ومثانه را وپیچش
رودها را سود دارد وفضله کرده ومثانه را بادرار بیاورد بر قضیب طلا کنند شهوة
جماع را بجنباند ونعوظ تمام اورد وبهاء کهن را زایل کند واماسها را تحلیل دهد و
اندر حقنه بکار دارند شکم اطلاق کند ومضرة تمام سموم وزهرها باز دارد وگزندگی
جانوران را سود دارد صفت ان مر صافی سلیخه واذخر از هر یکی یک وقیه ونیم وجند
بیداستر وفطراسالیون از هر یکی پانزده مثقال تخم کرفس دو وقیه سیسالیوس رومی
یکمثقال قسط تلخ ودارچینی وفرص ادر ومعو واندر نسخه دیگر اذخر وماغما ومیعه
سایله واسارون از هر یکی شش مثقال حماما وزعفران از هر یکی چهار مثقال افیون ده
مثقال این جمله کوفته وبیخته با عسل مصفی سه چندان داروها بسرشند وشش ماه نگاه
دارند وبعد ازان شربتی از یکدرم تا یکمثقال بکار دارند **صفت قرص ادر ومغص** که مخلص
الکبر استعمال نماینه بگیرند حماما وداشیشعان وقسط تلخ وقصب الذریره وقرنفل
وفلفل سفید وناخواه از هر یکی سه مثقال سنبل هندی وساذج هندی از هر یکی نه مثقال
دارچینی ومصطکی وزعفران از هر یکی شش مثقال فوة هم شش مثقال همه را بکوبند وبیزند
وبسرشند بعسل یا بگل یا آب وبقرص سازند ودر سایه خشک کنند واستعمال نمایند **تریاقی**
که نافعست از جهت سموم بگیرند انجیر خشک پنجاه درم وورق سذاب خشک سی درم
ثوم بری بیست درم نمک ده درم ادویه همه را کوفته وبیخته بسرشند با انجیر کوفته شربتی
ازان سه مثقال ودر ساعت استعمال کنند **تریاق جهت دفع گزندگی عقرب** سودمند بود بگیرند
زراوند مدحرج وپوست بیخ کبر از هر یکی یکدرم ونیم کوفته وبیخته باشراب بیاشامند
بغایت نافع ومجربست **تریاق که همه زهرها دفع کند** زراوند طویله ومدحرج از هر یکی
یکدرم ونیم افیون ومر وسنبداران وزیره از هر یکی یکدرم شونیز پنجدرم جنطیانا
سه درم سذاب دو درم بکوبند وبعسل واب جرجیر بسرشند ومثقال تناول کنند
دواء الذراریح از جهت سگ دیوانه نافعست ذراریح سر وبال جدا کرده یکجزو
وزعفران وسنبل وقرنفل ودارچینی از هر یکی جزوی بسایند وباب بسرشند وقرص

سازند

سازند وهر قرصی بوزن دو دانگ وهر روز یک قرص باب گرم بیاشامند واگر مثانه سوراخ شده
پیدا شود باب عدس مقشر وروغن گاو یا روغن بادام بخورد نافع بود **نوعی دیگر** سر وبال
ذراریح جدا کنند ودر دوغ بخوابانند یکشبانروز ودر سایه خشک کنند وبامثل ان عسل
مصفی بکوبند وشربتی دو دانگ مثقالی باب گرم بدهند نافعست ومجرب

باب الثالث عشر فی المطبوخات والنقوعات فیه فصلان

فصل فی المطبوخات مطبوخ فواکه که اسهال صفرا کند واخلاط رقیقه را براند و
تسکین التهاب حمیات حاده نماید **صفت ان** سنامکی هفت درم بنفشه پنجدرم تخم
کاشنی ونیلوفر از هر یکی سه درم عناب ده دانه سبستان والوی سیاه والو کیلی از هر یکی
بیست عدد تمر هندی ده درم ورق گل سرخ چهار درم این جمله بپزند در مقدار سه
رطل اب بعد ازان فرو گیرند وبمالند در ان فلوس خیار چنبر وترنجبین از هر یکی
پانزده درم وبعد ازان صاف نمایند وبیاشامند **مطبوخ امله** سنامکی پنجدرم هلیله
زرد وکابلی ازدانه بیرون کرده وبلیله وامله وهلیله سیاه از هر یکی پنجدرم عنابی ده عدد
الوسیاه وسبستان از هر یکی بیست عدد بیخ مهکی خراشیده پنجدرم این جمله بپزند چنانچه
بنیمست وبپالایند ومغز خیار چنبر وترنجبین ومنقی از هر یکی ده مثقال در ان حل نمایند
وبیاشامند نافع بود **مطبوخ هلیله** که اسهال صفرا نماید ومعده وسر ودماغ را از اخلاط
صفراوی پاک گرداند **صفت ان** سنامکی پنجدرم هلیله زرد کابلی از هر یکی هفت درم
تخم کاشنی ونیلوفر وبنفشه خشک از هر یکی سه درم بیخ مهکی خراشیده خرد ومرد کرده
پنجدرم موبز طایفی ازدانه بیرون کرده ده درم عناب ده عدد سبستان والو
سیاه از هر یکی بیست عدد مجموع را بپزند در سه رطل اب باز یک رطل اید بعد ازان از اتش
فرو گیرند وبمالند در ان مغز خیار چنبر وترنجبین از هر یکی پانزده درم وصاف نمایند
وبیاشامند **مطبوخ هلیله نوعی دیگر** از جهت مزاج معتدل بگیرند هلیله زرد وهلیله
کابلی وهلیله سیاه از هر یکی هفت درم شاهتره وسنامکی وبنفشه وورق گل سرخ
از هر یکی پنجدرم عناب والوسیاه ومنقی وسبستان از هر یکی سی دانه تخم کاشنی و
تخم خرفه وتخم کشوث از هر یکی سه درم انیسون وتخم بادیان از هر یکی دو درم
وورق کسنه وورق کرفس وورق لبلاب وورق روباه تروک از هر یکی یکدرم گلشکر

وفلوس خیار چنبر وتمر هندی از هر یکی پانزده درم بپزند چنانکه رسمست وبپالایند
وسی درم شیر خشت در وی حل کنند وچهار دانق غاریقون وچهار دانک تربد سفید مدبر
ودانکی ونیم سقمونیا پرورده ترکیب کنند وبدهند تا بیاشامند مطبوخ هلیله نوعی دیگر
خداوند سودا وبلغم غلیظ وتب ربع را سود دارد واسهال بلغم وسودا کند صفت ان
هلیله کابلی وبلیله وامله وهلیله سیاه از هر یکی پنج درم افسنتین رومی چهار درم اسطوخودوس
سه درم افتیمون هفت درم سنامکی پنج درم الو سیاه بیست عدد منقی بیست درم جمله را
بپزند چنانکه رسم است وصد درم ازین مطبوخ بستانند وغاریقون نیم درم وملح نفطی
دانکی ونیم وصبر نیم درم وشحم حنظل دانکی ونیم برین مطبوخ ترکیب کنند صواب باشد
واگر این ترکیب را حب سازند وسه ساعت پیش از مطبوخ بدهند صواب باشد مطبوخ
افتیمون مسهل سودا وبلغم وصفرا سوخته بود وجذام وجنون ومالیخولیا ووسواس
وجمیع امراض سوداوی را نافع بود صفت ان سنامکی هفت درم بنفشه خشک و
نیلوفر وتخم کاسنی از هر یک چهار درم بالنکو وگاوزبان از هر یک سه درم بلیله وامله
واسطوخودوس وبسفایج از هر یک سه درم پوست هلیله زرد وهلیله سیاه وپوست
هلیله کابلی از هر یک هفت درم تربد سفید تراشیده مجوف بروغن بادام چرب کرده
نیم کوفته دو درم بیخ مهک خراشیده نیم کوفته سه درم تخم کشوث سه درم تخم شاهتره
سه درم ورق گل سرخ یا تازه یا خشک هفت مویز طایفی از دانه بیرون کرده ده درم
افتیمون اقریطی در کتان بسته هفت درم مجموع بپزند در مقدار شش رطل اب تا باز دو رطل اید وکیسه
افتیمون در جلاب بدست بمالند وبفشارند تا شیرها از وی بیرون اید بعد از ان بپالایند
وفلوس خیار چنبر وترنجبین از هر یک بیست درم در ان داخل نمایند وباز صاف کنند و
بیاشامند مطبوخ افتیمون نوعی دیگر که خداوند مالیخولیا وقوبا وجرب وبهق سیاه را سود دارد
صفت ان هلیله سیاه ده درم بسفایج پنج درم افتیمون در کتان بسته ده درم سنامکی
هفت درم اسطوخودوس ده درم بپزند چنانچه رسم است وبپالایند وچهار دانک غاریقون
ونیم درم صبر ودانکی خربق سیاه ویک درم ایارج فیقرا ترکیب کنند وبدهند مطبوخ افتیمون
نوعی دیگر که اصحاب سودا را ومالیخولیا را سود دارد صفت ان پوست هلیله کابلی
وافتیمون در کتان بسته واسطوخودوس از هر یکی ده درم بسفایج پنج درم سنامکی هفت درم

تربد

تربد سفید مدبر چهار درم منقی طایفی ده درم بپزند چنانچه رسمست غاریقون چهار دانک
صبر یک درم ملح دو دانک خربق سیاه دانکی ونیم ترکیب کنند وبدهند مطبوخ نوعی دیگر
که اصحاب سودا را نافعست صفت ان پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله کابلی وهلیله
سیاه از هر یکی هفت درم بلیله وامله از هر یکی چهار درم گاوزبان وبالنکو وغافث واسطو
خودوس از هر یکی چهار درم بسفایج نیم کوفته سه درم تربد سفید مدبر نیم کوفته
دو درم منقی طایفی بیست درم الو سیاه ده عدد افتیمون در کتان بسته پنج درم بپزند چنانچه
رسم است وافتیمون در صره بسته یا خود در دیگ افکنند وبعد از انکه پخته شود دیگ را
از سر اتش فرو گیرند وبعد از ان بگذارند تا نیم گرم شود پس صره را بمالند ودور کنند وبپالایند
ویک درم غاریقون سوده باعسل بسرشند ودر وی حل کنند ونیم صبر ودانکی ونیم خربق سیاه
با وی ترکیب کنند وبدهند مطبوخ غاریقون مسهل بلغم واخلاط غلیظ باشد صفت
ان پوست هلیله زرد هفت درم الو سیاه بیست عدد گاوزبان وبالنکو وحشیشه
غافث وبسفایج واسطوخودوس از هر یکی چهار درم غاریقون بغربال بیخته یک مثقال این
جمله بپزند در سه رطل اب الا غاریقون تا باز یک رطل اید بعد از ان بپالایند وغاریقون
بغربال بیخته نمایند ودر وی جلاب ریزند وبیاشامند مطبوخ غاریقون نوعی دیگر مع الافتیمون
که مسهل وسودا وبلغم واخلاط محترقه باشد صفت ان پوست هلیله زرد ده درم وپوست
هلیله کابلی وهلیله سیاه از هر یکی هفت درم بلیله واملا از هر یک چهار درم مویز طایفی
از دانه بیرون کرده ده درم الو سیاه ده عدد گاوزبان وبالنکو وحشیشه غافث
واسطوخودوس از هر یکی چهار درم بسفایج نیم کوفته سه درم افتیمون در کتان بسته پنج
درم جمله را در پنج رطل اب بپزند تا باز یک رطل وثلث اید بعد از ان از سر اتش فرو گیرند
تا گرمیش کمتر شود وبعد از ان کیسه افتیمون را در دست بمالند وبفشارند تا شیرها
در دیگ رود وکیسه را بیندازند وبعد از ان اب را بپالایند تا صاف شود ویک درم
غاریقون در پشت غربال بسایند ودر ان ریزند وبدهند تا بیاشامند نوعی دیگر
هلیله زرد از دانه بیرون کرده هفت عناب بیست دانه گاوزبان وبالنکو وحشیشه
غافث وبسفایج واسطوخودوس وافتیمون در کتان بسته از هر یکی چهار درم واین جمله را
بپزند چنانچه رسمست وبپالایند ویک مثقال غاریقون بغربال سائیده در ان ریزند وبیاشامند

مطبوخ خیار چنبر که اخلاط صفراوی حاد را وخلطهاء رقیق را از بدن پاک گرداند واخلاط
سوخته را براند **صنعت ان** پوست هلیله زرد هفت درم تمر هندی پاک کرده از دانه ولیمو پنجده
درم الو سیاه و عناب از هر یک بیست عدد مویز طایفی از دانه بیرون کرده پانزده درم ورق
گل سرخ پنجدرم بنفشه سه درم واندر بعضی نسخها کاهی که ضعف معده بسیار است وحرارت بسیار
نیست ده شاخ نعناع داخل میکنند واگر معده ضعیف باشد بنفشه نکنند ودر مرکبات حاوی
بنفشه داخل نیست همه را بیزند در سه رطل اب تا باز یک رطل آید و بپالایند و مقدار پانزده درم
فلوس خیار چنبر دران حل نمایند و بیاشامند **مطبوخ سورنجان** نافع است از جهت وجع مفاصل
و بلغم غلیظ را براند و خلطهاء سوخته را دفع کند و عرق النسا را سود دارد واخلاط بلغمی را از
اعماق بدن بیرون اورد **صنعت ان** سنا مکی سه درم ترید سفید خراشیده مدبر نیم کوفته
سه درم بیخ مهک خراشیده نیم کوفته پنجدرم انجیر سفید ده عدد عناب و سپستان از هر یکی
سی عدد روباه ترک و تخم رازیانه از هر یک سه درم جلنجبین عسلی ده درم تخم کاشنی و بنفشه
خشک از هر یکی سه درم سورنجان مصری کوفته پنجدرم این مجموع را بپزند در پنج رطل اب
تا باز یک رطل و نیم اید بعد از ان از آتش فرو گیرند و بمالند دران فلوس خیار چنبر و ترنجبین
از هر یکی ده مثقال و سحرگاه از ان بیاشامند **مطبوخ زوفا** ذات الجنب واوجاع صدر و سعال
را مفید بود و ضیق النفس و درد پهلو را نافع بود **صنعت ان** سنا مکی پنجدرم عناب و سپستان
از هر یک بیست عدد انجیر سفید ده عدد مویز طایفی از دانه بیرون کرده پانزده درم بیخ مهک
خراشیده سه درم برسیاوشان چهار درم تخم خطمی و تخم خرو نیم کوفته و زوفاء خشک از هر یک
چهار درم جو مقشر نیم کوفته شش درم این جمله بپزند در چهار رطل اب تا باز یک رطل اید
و بپالایند و پانزده درم نبات دران حل نمایند و بیاشامند **مطبوخ غافث** که نافع است
مرتب ربع را واخلاط بلغمی را براند **صنعت ان** پوست هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یکی هفت
درم مویز طایفی از دانه بیرون کرده ده درم بادآورد و غافث از هر یکی پنجدرم و بیخ اذخر چهار
درم شاهتره پنجدرم همه را بپزند در پنج رطل اب تا باز یک رطل اید و بپالایند و پانزده
درم نبات دران حل نمایند و بیاشامند **صفت مطبوخی** که اخراج سوداء و بلغم کند بگیرند پوست
هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یکی ده درم بلیله و امله از هر یکی چهار درم الو سیاه بیست عدد
تمر هندی پاک کرده از دانه ولیمو ده درم مویز طایفی از دانه بیرون کرده بیست درم سنا مکی هفت

درم

هفت درم ورق گل سرخ پنجدرم افسنتین رومی چهار درم غافث چهار درم اسطوخودوس
و کمافیطوس از هر یک سه درم گاوزبان و بالنگو از هر یک چهار درم سادج هندی و قرنفل از
هر یکی یکدرم تخم بالنگو و تخم فرنجمشک از هر یک دو درم انیسون و تخم رازیانه از هر یک یکی درم
بسفایج نیم کوفته سه درم این جمله بپزند در شش رطل اب باتش اهسته تا باز یک رطل و نیم
اید و بیندازند دران شش درم افتیمون در کتان بسته تا بجوشد بعد از ان فرو گیرند و
کیسه افتیمون بدست در جلاب بمالند و بفشارند از ان کیسه را بیندازند و جلاب را بپالایند
و ده درم نبات دران بگدازانند و یکدرم غاریقون بغربال بیخته و یکدرم صبر اسقوطری و دو
دانگ ملح نفطی و دو دانگ حجر لاجورد و دانگی و نیم شحم حنظل کوفته و بیخته در جلاب ریزند
و سحرگاه بر نیم گرم بیاشامند نافع بود **صفت مطبوخی** که نافعست مرتبه ربع را **صنعت ان**
هلیله زرد و هلیله سیاه و مویز طایفی از دانه بیرون کرده پانزده درم ورق غافث و شاهتره و
بادآورد از هر یکی سه درم این همه بپزند در چهار رطل اب باتش اهسته تا باز یک رطل اید و بپالایند
و فلوس خیار چنبر ده درم دران حل نمایند و بیاشامند سحرگاه **صفت مطبوخی** که نافعست مر
اصحاب ذات الجنب را و ذات الصدر و نفث دم و تب محرقه **صنعت ان** سنا مکی پنجدرم
بنفشه تر پنجدرم نیلوفر چهار درم عناب و سپستان از هر یکی بیست عدد تخم کاشنی سه درم
تخم خرو نیم کوفته سه درم این جمله بپزند در سه رطل اب تا باز یک رطل اید و شیرخشت
و ترنجبین از هر یک پانزده درم دران بگدازانند و بپالایند و سحرگاه بیاشامند **مطبوخی
دیگر** که خداوند سپرز کرم را سود دارد **صنعت ان** پوست هلیله زرد ده درم شاهتره
ده درم تمر هندی ده درم هلیله سیاه بیخ کبر و بیخ رازیانه و بیخ کرفس رازیانه از هر یک پنجدرم
همه بپزند چنانچه رسم است و ده مثقال نبات دران بگدازانند و یکمثقال غاریقون و یکمثقال
ایارج فیقرا در وی حل نمایند و بیاشامند سحرگاه **صفت مطبوخی** که حیض را ورد و ادرار بول
کند **صنعت ان** مشکطرامشیع که ان را بپارسی پنک خوانند پنجدرم برنجاسف و فراسیون از
هر یکی پنجدرم عاقرقرحا سه درم روناس هفت درم جعده و سداب و فودنج و تخم کرفس
و تخم رازیانه از هر یکی چهار درم لوبیا سرخ ده درم وج سه درم بیخ اذخر و عود بلسان
و انیسون و قسط و کمافیطوس و اسارون و نانخواه از هر یک سه درم همه را بپزند در سه من
اب تا باز ربعی اید و ده مثقال نبات دران حل نمایند شربتی از ان چهار اوقیه با سه درم روغن

بیدانجیر نافع بود **فصل ثانی در نقوعات** **نقوع فواکه** بجهة صفراوی و درد سرکه از حرارة
باشد سود دارد **صنعت ان** پوست هلیله زرد کوفته ده درم الوسیاه بیست عدد الوجه
اصفهانی سی عدد خرماء هندی پانزده درم سپستان سی عدد بنفشه خشک و تخم کاشنی
از هر یکی پنجدرم عناب پانزده دانه نیلوفر پنجدرم ترنجبین بیست درم نبات ده درم
فلوس خیارچنبر هفت درم همه را در قدحی جینی یا کاشنی جمع کنند و بریزند بران
آب جوشانیده ان مقدار که داروها بپوشاند الا شکر و ترنجبین و خیارچنبر که انرا
نخو بیسانند و بنهند بروز در افتاب و شب در محلی که نه سرد باشد و اگر تابستان باشد
یکروز کافی باشد و اگر زمستان باشد سه شبا روز بیاپی همچنین کنند و بامداد بمالاید
و شکر و ترنجبین و مغز خیارچنبر دران حل نمایند و صاف کرده بیاشامند شربتی ازان
سه وقیه **نقوع فواکه نوعی دیگر** که مسهل صفرا بود **صنعت ان** آلوسیاه الوکیلی از هر یکی
بیست عدد عناب ده عدد تمر هندی بیست درم زردالو خشک سی درم ترنجبین و نبات
از هر یکی ده درم در یکمن اب نخو بیسانند چنانکه ذکر رفت و بیاشامند **نقوع حلو**
نافعست مر حرارة و یبوست و غلبهٔ خون و غلیان را و امراض صفراوی و طبع را نرم کرداند
صنعت ان زردالو خشک و عناب و الوجه از هر یکی پانزده عدد کل نیلوفر سه درم کل
بنفشه سه درم عدس مقشر و کشنیز خشک از هر یکی سه درم تخم کاشنی نیم کوفته یکمثقال
آلوسیاه بزرک پنج عدد ترنجبین و قند سفید از هر یکی پانزده درم نخو بیسانند چنانچه
رسمست و بمالایند و بیاشامند صبحگاه **نقوع حامض** که غلیان صفرا را باز نشاند
و التهاب معده و کبد را نافع بود و طبع را نرم کرداند **صنعت ان** زردالو خشک و عناب
از هر یکی پانزده عدد الوسیاه بزرک هفت عدد تمر هندی از دانه و لیف بیرون کرده
ده درم کل نیلوفر سه درم کل بنفشه سه درم و اگر تمر هندی نباشد عوض ان انار
دانه کنند کاهی که طبیعت مجیب باشد مجموع را نخو بیسانند چنانکه رسمست و بمالایند
و بیاشامند **نقوع مسهل** که اسهال صفرا نماید **صنعت ان** سنامکی و هلیله زرد
از دانه بیرون کرده از هر یکی پنجدرم تخم کاشنی نیم کوفته یکمثقال زردالو خشک
و عناب از هر یکی پانزده عدد الوسیاه بزرک هفت عدد تمر هندی از دانه
و لیف بیرون کرده ده درم کل نیلوفر و کل بنفشه از هر یک سه درم همه را نخو بیسانند

رسمست جنانچه و بمالایند و بیست درم عسل خیارچنبر و بیست درم قند سفید و سی
درم شراب بنفشه و نیم درم رزاوند جینی و نیم درم روغن بادام شیرین دران حل نمایند
و بیاشامند یا عوض خیارچنبر بیست درم ترنجبین و بیست درم شیرخشت بکنند و ان
زمان احتیاج بروغن بادام نیست **نقوعی** که صفرا را براند از بدن و طبیعت را نرم سازد
و التهاب کبد را ببرد و تشنگی را بنشاند **صنعت ان** آلوسیاه و الوکیلی و عناب از
هر یکی پنجاه عدد تمر هندی از دانه و لیف بیرون کرده سه درم زردالو خشک نیم رطل
مجموع نخو بیسانند در سه رطل اب جنانچه رسمست در افتاب بنهند و بمالایند و ده درم
قند و بیست درم ترنجبین دران حل نمایند و شربتی ازان سه وقیه صبحگاه بیاشامند
نقوعی که سفعت میدهد از بقایای امراض حاده و تبها و عروق و بدن را از اخلاط
و فضول پاک کرداند **صنعت ان** الوسیاه سی عدد مویز طایفی از دانه بیرون کرده ده درم
سپستان سی عدد تمر هندی از دانه و لیف بیرون کرده سی درم تخم کاشنی و تخم کشوث و کشنیز
خشک از هر یک سه درم مجموع را نخو بیسانند در ظرفی جینی یا کاشنی جنانچه رسم است و صاف
نمایند و بیندازند بران نبات و ترنجبین از هر یک سه درم مجموع را نخو بیسانند در ظرفی
جینی یا کاشنی جنانچه رسمست و صاف نمایند و بیندازند بران نبات و ترنجبین از هر یکی
ده درم و سحرگاه بیاشامند **نقوع صبر** نافعست مر صداع که از اخلاط صفراوی باشد
صنعت ان بکیرند افسنتین رومی پنجدرم صبر اسقوطری جهار دانک ادویه را نیم کوفته کنند
و در شیشه کنند و بریزند بروی سه وقیه اب کرم و سه روز بیاپی در افتاب بنهند و شب
در جایگاه کرم ببرند بعد ازان بمالایند و بریزند بروی ده درم روغن بادام شیرین
و صبحگاه بیاشامند **نسخهٔ دیگر** جهت درد سر بلغمی و سوداوی نافعست **صنعت ان**
افسنتین رومی ده درم اسارون پنجدرم قنطوریون باریک و مصطکی از هر یکی سه درم
همه را در یکمن و نیم اب بریزند و بمالایند و شش درم صبر اسقوطری افکنند و سه
روز در افتاب نگاه دارند و هر روز سحرگاه دو وقیه یا جهار وقیه با یکدرم روغن بادام
شیرین بیاشامند **نقوع هلیله** که درد سر که از کرمی باشد سود دارد و صفرا را از بدن
براند **صنعت ان** هلیله زرد از دانه بیرون کرده ده درم الوسیاه و سپستان و عناب
از هر یکی سی عدد تمر هندی از دانه و لیف بیرون کرده بیست درم بنفشه خشک و تخم

کاشنی و تخم کاهو از هر یکی سه درم فلوس خیار چنبر ده درم این جمله بخوبسانند در سه
رطل اب گرم یکشبانروز در افتاب و شبانگاه در جایگاه گرم بعد از ان بپالایند و بکدازانند
دران ده درم ترنجبین و هر روز سحرگاه مقدار یک وقیه ازان بیاشامند نوعی دیگر که هم درد
سر کرم را سود دارد صنعت ان هلیله زرد از دانه بیرون کرده پانزده درم بکوبند و الوسیاه صد
درم در هاون سنگین کنند و در همدیگر بسایند تا اب الو فوق هلیله بگیرد انگاه بپالاید
و ده درم ترنجبین در وقیه گلاب حل نمایند و دران ریزند و بیاشامند و اگر بعوض اب
الو تمر هندی کنند شاید نوع البزور که ادرار بول و حیض نماید صنعت ان تخم خربزه کوفته
هفت درم تخم کرفس و انیسون و تخم رازیانه از هر یکی سه درم و دو قو و مشکطرامشیع از هر
یکی دو درم سنبل و افسنتین از هر یک چهار درم هزار اسفندی ابهل از هر یک یکدرم همه را نیم
کوفته نمایند و بخوبسانند جنانچه رسمست سه شبانروز در اب گرم و روز در افتاب می
نهند و شب در جایگاه گرم می نهند بعد از ان بپالایند و هر روز بامداد چهار وقیه با یکدرم
روغن بادام شیرین و ده درم قند سفید بیاشامند و اگر بجوشانند تا باز نیمه اید
صواب باشد نوعی دیگر که هم ادرار طمث و بول کند صنعت ان تخم خربزه کوفته هفت درم تخم
کرفس و انیسون و رازیانه از هر یک دو درم و نیم بکوبند و با سه رطل اب در ظرفی کنند و سه
روز در افتاب نهند و چهار درم ازان بیاشامند باب الرابع عشر فی ماء
الاصول صفة ماء الاصول که نافعست از جهت فالج و لقوه و صرع و استسقا
و تشنج و سکته و اوجاع مفاصل صنعت ان بوست بیخ کرفس و پوست بیخ رازیانه و اذخر
از هر یک ده درم تخم کرفس و انیسون و تخم رازیانه از هر یکی چهار درم مصطکی و سنبل و فقاح
اذخر از هر یک دو درم عود بلسان و بوزیدان از هر یک یکدرم چوب سلیخه سه درم و جنطیانا
رومی دو درم تخم حرمل سه درم منقی از دانه بیرون کرده بیست درم این جمله را بپزند
در چهار رطل اب باتش اهسته تا باز یک رطل اید بعد از ان بپالایند و هر روز چهار وقیه
ازان با دو درم روغن بادام تلخ بیاشامند صفة ماء الاصول که نافعست از جهت مرضی
که مبتدا شده باشد از وجع رحم و ادرار حیض کند صنعت ان بوست بیخ رازیانه و بیخ
کرفس و بیخ کبر از هر یک ده درم تخم کرفس و انیسون و تخم رازیانه و زراوند طویل و مدحرج
از هر یک سه درم قنطوریون باریک و عود الطیب و حب ان از هر یک سه درم تخم حرمل

سه درم

سه درم منقی از دانه بیرون کرده ده درم این مجموع را بپزند در سه رطل اب تا باز یک رطل اید
و بپالایند و هر روز چهار وقیه بیاشامند ماء الاصولی که سنگ گرده و مثانه را خرد کرداند
و براند و پاک کرداند صنعت ان بوست بیخ کبر و بوست بیخ کرفس از هر یک پنجدرم بر
سیاوشان سه درم حب القلت نیم کوفته هفت درم اسقولوفندریون سه درم تخم خربزه
نیم کوفته هفت درم موبز طایفی از دانه بیرون کرده ده درم انجیر سفید خشک ده دانه
این مجموع را بپزند در سه رطل اب باتش اهسته تا باز یک رطل اید بعد از ان بپالایند
و هر روز چهار وقیه ازان با نیمدرم حجر الیهود کوفته بیاشامند صفة ماء الاصولی
که سده کبد و طحال را بگشاید و سردی کبد و طحال را ببرد و فساد مزاج و سردی معده را سود
دارد و خداوند استسقا را عظیم نافع است و سوء المزاج سرد و امراض بلغمی را منفعت دهد صنعت
ان بوست بیخ کرفس و بوست بیخ رازیانه از هر یک هفت درم بیخ اذخر و فقاح اذخر از هر یک
پنجدرم مصطکی و سنبل از هر یک یکدرم و نیم روناس و لک و چوب بلسان از هر یک دو درم شکاعی
و بادآورد و غافت و بوست بیخ کبر از هر یک سه درم انجیر خشک کرده عدد منقی از دانه بیرون
کرده بیست درم افسنتین رومی و ورق کاسنی از هر یک سه درم مجموع بپزند در چهار رطل
اب تا باز یک رطل اید و بپالایند و هر روز چهار وقیه ازان با یکدرم روغن بادام
تلخ و یکدرم روغن بادام شیرین بیاشامند صفة ماء الاصولی بجهت استسقاء
و سردی معده و جگر و طحال و جمیع امراض بلغمی را نافعست صنعت ان بگیرند بوست
بیخ کبر و بوست بیخ رازیانه و بوست بیخ رازیانه و بوست بیخ رازیانه کرفس از هر یک
ده درم تخم کرفس و تخم رازیانه و انیسون از هر یک پنجدرم بجوشانند و بپالایند
و در بعضی انکبین برافکنند و اصل در ماء الاصول اینست و از جهت استسقا فقاح
اذخر و سنبل و غافت و افسنتین رومی و کمافیطوس و کمادریوس از هر یک سه درم
زرده زیادت کنند بماء الاصول ساده باب الخامس عشر
فی الحقن تدبیر محقنه بدانکه طول انبوبه محقنه از فتری تا شبری باشد و عرض
ان در غلظ انگشت خنصر باشد و تجویف ان منقسم کرداند بد و قسم صغیری
و کبیری نسبة صغیر به کبیر نسبت ثلث و ثلثان باشد یعنی تجویف صغیر ثلث
و تجویف کبیر ثلثان باشد تجویف صغیر از برای خروج ریح است و تجویف کبیر

از برای دخول حقنه وی باید که بجو بف صغیر نکذرد با تجوبف کبیر بمنتهاء ظرف غلیظ تر
ان بلکه بشیب تران باشد که فرو کذاشته کنند چنانچه انتهاء سوراخ تجوبف صغیر بزرق
نرسد بلکه از خارج زرق باشد وازان کبیر بزرق رسیده باشد فاما از طرف دیکر که در مقعد
منتهاء سوراخ صغیر وکبیر هردو باهم در پهلوی هم تا منتهاء باهم مرور نمایند فاما باید که
بر تجوبف صغیر سوراخ دیکر بر پهلوی انبوبه نزدیک سرش بکنند تا از برای دخول ریح
در مجری دو سوراخ داشته باشد اکر یکی منسد شود یکی دیکر قایم مقام ان باشد واکر
بر تجوبف کبیر هم بر پهلوی ان در منتهاء ان سوراخ داشته باشد بهتر باشد تا ایمن
باشد از احتباس حقنه در محقنه از برای بسته شدن سوراخ مستقیم بشی از اشیا
بس آن سوراخ که در پهلوی ان باشد قایم مقام وی کردد وحقنه بران ممر جاری
شود ومی باید که مقدار حقنه از نصف رطلی تا ثلثان رطلی باشد وفاتر باشد مایل
بحرارة ورقت وبرطرق علت ووجع بخشید فایده بدانکه ترکیب حقن مسهله نزدیک
بترکیب مطبوخات زیراکه حقن مرکبست از ادویه مسهله وادویه ملطف وکاه هست
که میکنند دران سر دارو همچنانکه میکنند در مطبوخات لیکن بعضی از مسهلات
هست که مدخلی ندارد در حقن همچو صبر وهلیلجات همچنانکه مدخلی ندارد بعضی از
ادویه حقن در مطبوخات از ملطفات ومزلقات همچون خطمی وورق خبازی
وورق هندبا وورق نیلوفر وورق سلق وشعیر ونخاله وخسک وبزرکتان
وامثال وذلک وکاه هست که حقنه میکنند بادهان بارده رطب همچون روغن بنفشه
ونیلوفر وروغن کدو وروغن بادام شیرین با ترنجبین وخیارچنبر وشکر
ودر قولنج زیادت میکنند بران ورق کلم وبابونه واکلیل ودر قولنج بارده مثل
قنطوریون وسذاب وبرنجاسف وبودنه وتربد وشحم حنظل وبسفایج وبابونه
وتخم شبث وورق کلم وبابونه وخسکدانه کوفته وحلبه وخسک وتین وورق ان وزبیب
وصعتر وحرمل وشهدانه وتخم کرفس ورازیانه وکمون وانیسون وزرنکوش وخروع
نیم کوفته وامثال ذلک وبروغنهاء حاره مثل روغن زیت وروغن زنبق وخیری
وبادام تلخ وروغن بزرکتان وبعسل دفاید وباب کامه رقیق که بکنند دران
تربد وشحم حنظل ونمک هندی وجاوشیر ومقل وسکبینج واشق وجند استر

استعمال کنند اینها بقدر حاجت وسهولة علت وصعوبت ان وقوة وضعف شخص
وموافقت قوانین ترکیب ومحافظت نسبت میان ان وسر حقنه که از برای مفاصل کنی
زیاده کن بران ملطفات همچون عاقرقرحا وزنجبیل وحاشا وحب الغار ومرزنجوش
وابهل وبیخ کبر ومسهلاتی که مخصوص است بمفاصل مثل سورنجان وبوزیدان وماهی
زهره واکر از برای اخلاط سوداوی کنی زیاده کن دران افتیمون واسطوخودوس
ومانند ان واکر از برای کرم کنی زیاده کن بران ادویه مخصوصه بدیدان واکر از برای
برودة رحم استعمال کنی زیاده بران ادویه عطریه همچون اشنه ونمام وسنبل ومانند ان
واز روغنها روغن جوز وخروع وحبة الخضرا وزیت وبادام تلخ ونرجس وحقنه
نمایند از برای رحم هم در قبل وهم در دبر بمیعه سایله ومقل ازرق واین روغنها
کاه هست که حقنه میکنند از برای برودت کلیه ومثانه واورام ان باین ادهان
ولعابات حاره حقنه نرم که طبع را بکشاید وبیماریها کرم را سود دارد صنعت
ان بکیرند سناء مکی هفت درم عناب وسبستان از سی عدد جو مقشر نیم کوفته
ده درم ورق خطمی وسبوس کندم وخسک نیم کوفته از هر یک کفی بنفشه خشک بنجدرم
انجیر خشک ده عدد این جمله بپزند در سه رطل اب تا باز یک رطل وبپالایند بران شکر
سرخ ده درم وسیرج وروغن بنفشه وابکامه رقیق از هر یک ده درم وهمه بکیر بزنند
ودر محقنه وحقنه نمایند واکر حقنه نمایند در مثل این حال باب سلق کوفته فشرده
چهل درم وروغن شیره واب کامه رقیق از هر یک بیست درم طبع را نرم کرداند حقنه
که نافعست از جهت درد پشت ورودهاء سفلی وقولنج را بکشاید صنعت ان
بکیرند حلبه وکشد انک از هر یک ده درم انجیر خشک وعناب وسبستان از هر یک
بیست عدد خطمی در کتان بسته وخسک وبابونه وتخم شبث از هر یکی یک کف و
نانخواه وتخم رازیانه از هر یک سه درم جمله را بپزند در شش رطل اب تا باز دو رطل اید
وبپالایند وبیفشانند بران بوره ارمنی یکدرم ونمک طعام سه درم ومقل نیم درم عسل
وروغن زیت وروغن شیره از هر یک ده درم داخل نمایند ودر همدیکر بزنند و
در محقنه ریزند وحقنه نمایند حقنه دیکر که استعمال نمایند در قولنج که حادث
شده باشد از اخلاط حار صفراوی صنعت ان بکیرند عناب وسبستان از هر یک

بیست عدد جو مقشر نیم کوفته ده درم خطمی و سبوس کندم وکشد انک از هر یک بنجدرم
بنفشه خشک سه درم لبلاب ده درم این جمله ببزند در دو رطل اب تا باز یک رطل
اب و بپالایند و بیندازند بروی لعاب بنکو و روغن بنفشه از هر ده درم روغن
کل سرخ و روغن دانه کدو از هر یک بنجدرم در همدیکر بزنند و بحقنه کنند و حقنه
کنند حقنه نرم که استعمال نمایند در امراض حاره چون طبیعت محتبس شده باشد صنعت ان
بکیرند از عناب و سبستان از هر یک بیست عدد بنفشه خشک جهار درم انجیر خشک
ده عدد خطمی و نخاله در کیسه بسته از هر یکی یک کف این جمله ببزند در سه رطل اب تا باز
یک رطل و بپالایند و بیندازند بروی اب سلق کوفته فشرده ربع رطلی و روغن شیرج
بیست درم و ابکامه رقیق ده درم در همدیکر بزنند و به نیم کرم حقنه نمایند حقنه مسهل
بکیرند سنامکی و بنفشه و تخم خطمی نیم کوفته و بجنته و تخم خرو نیم کوفته از هر یکی بنجدرم
سبستان سی دانه جو مقشر نیم کوفته یک کف بیخ مهک مثقالی و ورق چغندر و ورق
خطمی از هر یکی یک دسته ببزند جنانجه رسمست و بپالایند مغز خیار جنبر پانزده درم
شکر سرخ هفت درم دران حل نمایند و روغن شیرج هفت درم و بوره ارمنی یکدرم
و محموده بریان کرده ربع درهم داخل نمایند کاهی که تب قوی نباشد و بدل انکه محموده و بوره
ارمنی و امثال ذلک در حقنه همچون سرد اروج است در مطبوخات نوعی دیکر بکیرند
اب ورق چغندر مقدار یکصد درم و ببزند دران بسفایج و سنامکی و قنطوریون
از هر یک شش درم و بپالایند مغز خیار جنبر پانزده درم و روغن زیت هفت درم
و عسل ده درم و بوره مثقالی محموده بریان کرده ربع درهمی داخل نمایند و حقنه نمایند
حقنه لینه که طبع را نرم کرداند و استعمال نمایند در تبهاء کرم جون طبیعت محتبس
شده باشد صنعت ان بکیرند جو مقشر نیم کوفته و خطمی در کیسه بسته و بنفشه خشک
از هر یکی یک کف عناب و سبستان از هر یک سی عدد مویز طایفی از دانه بیرون کرده
بیست درم این جمله ببزند در سه رطل اب تا باز ثلث اید و بپالایند و بریزند بران
روغن شیرج و روغن بنفشه و روغن کل سرخ از هر یکی ده درم و حل نمایند دران
ترنجبین ده درم و نمک طعام و بوره از هر یک نیمدرم و خلط نمایند در همدیکر
و بحقنه کنند و حقنه نمایند حقنه که نافعست از نقرس و اوجاع مفاصل

صنعت ان بکیرند شاهتره و برنجاسف و زراوند و بیخ کبر و قنطوریون باریک
و ورق حرمل و سعتر و سورنجان و حاشا از هر یک ده درم شحم حنظل و مازریون
از هر یک نیمدرم ببزند در سه رطل اب و نیم اید و بریزند بروی سه رطل روغن زیت
و حقنه کنند حقنه که نافعست مر قولنجی را که از بلغم حادث شده باشد صنعت ان
بکیرند خسک و بابونه و اکلیل الملک و تخم از هر یکی یک کف حلبه و حرمل از هر یکی هفت درم
کندم نیم کوفته و بید انجیر نیم کوفته و خسکدانه نیم کوفته از هر یکی ده درم تخم رازیانه
و تخم کرفس از هر یک یکدرم و نخاله و خطمی در کیسه بسته از هر یک یک کف قنطوریون باریک
بنجدرم انجیر خشک ده عدد سداب تر و سلق از هر یکی ده طاق این جمله را ببزند در سه
رطل اب تا باز یک رطل و نیم اید و بیندازند بروی عسل و روغن خیری یا زنبق و
ابکامه رقیق از هر یک ده درم بوره ارمنی کوفته یکمثقال سکبینج محلول یکدرم جاوشیر نیم
درم همه را در همدیکر بزنند و حقنه نمایند حقنه که قولنج را بکشاید و از اول نرم تر است
صنعت ان بکیرند عناب و سبستان از هر یکی سی عدد منقی از دانه بیرون کرده ده درم انجیر
خشک کرده عدد خسک و بابونه و اکلیل الملک و تخم شبت و نخاله و خطمی در کیسه بسته از
هر یکی یک کف بنفشه جهار درم خسکدانه نیم کوفته ده درم حلبه وکشد انک از هر یکی
بنجدرم قنطوریون باریک بنجدرم سلق یکدسته تخم رازیانه سه درم این مجموع ببزند
در جهار رطل اب تا باز ثلث اید و بپالایند و بیندازند بروی شکر سرخ ده درم و
بوره ارمنی یکدرم و ابکامه رقیق پانزده درم و روغن سیرج بیست درم و به نیم
کرم در محقنه بریزند و حقنه نمایند حقنه که نافعست از ضعف مثانه و کرده و قلت
باه صنعت ان بکیرند خسک نیم کوفته پنج کف بیخ سلق تر پنج قطعه حلبه یک کف بیه کرده
بزی و نخاع او و خصیه او نیم کوفته نمایند و جمع کنند در دیکی و بریزند بروی شیر
بز تازه دوشیده دو رطل و ببزند باتش اهسته و بمالند در دست و بعد از ان بپالایند
و بکیرند هر روز مقدار یک رطل از ان و به نیم کرم بناشتا حقنه نمایند حقنه که
نافعست مر قروح امعا را صنعت ان بکیرند اب برنج و بست جو که بخته باشند با بیه
کرده بز نمک نزده جهار وقیه و بیندازند بروی اسفیداج رصاص و کاغذ سوخته
و صمغ عربی و اقاقیا و دم الاخوین از هر یکی یکدرم نیکو سحق نمایند و بسرشند بسه عدد

زرده تخم مرغ که نخته کرده باشند بخل خمر و سحق نمایند بایک وقیه روغن کل سرخ خالص
و به نیم گرم حقنه نمایند حقنه از برای سحج و قروح امعا نافعست صنعت ان
بگیرند بست کنار ده درم کلنا وحب الاس و ورق کل سرخ از هر یک پنج درم بلوط کوفته ده
درم و ورق مورد تر دوازده درم همه را بپزند در سه رطل اب تا باز یک رطل اید و بپالایند
و بیند ازند بران اب و ورق بارتنک تر پانزده درم و زرده تخم مرغ نخته کرده کل اخته
کرده در وقیه روغن کل سرخ و بسد سوخته دو درم و اقاقیا یک درم و کاغذ سوخته
و رصاص سوخته مغسول و عصاره لحیة التیس و نشاسته بریان کرده و دم الاخوین
از هر یک نیم درم این جمله بکوبند و همه در همدیگر بیامیزند و دو نوبت و یا سه نوبت
بدان حقنه نمایند حقنه که نافعست مر قولنج را که همی باوی نفخ باشد صنعت ان
شحم حنظل یک درم قنطوریون باریک پنج درم و ورق سذاب و بابونه از هر یکی شش درم
سعتر فارسی پنج درم این جمله بپزند در پنج رطل اب تا باز یک رطل و بپالایند و حل
کنند در وی ده درم عسل و سکبینج و جند بید استر از هر یک یک درم و جاوشیر نیم درم
این جمله جمع نمایند و در همدیگر بیامیزند و حقنه نمایند حقنه که نافعست مر قولنجی
را که حادث شود از بلغم و ریح غلیظ صنعت ان بگیرند بابونه و تخم شبث از هر یکی
دوازده درم سذاب ده درم سکبینج سه درم مقل پنج درم خسک دانه و نخاله و زیره
کرمانی و بید انجیر از هر یک ده درم شحم حنظل در همی این جمله بپزند در شش رطل
اب تا باز یک رطل اید و بپالایند و بریزند بروی روغن زیت پانزده درم ابکامه
رقیق ده درم بوره یک درم این جمله جمع نمایند و به نیم گرم حقنه نمایند حقنه
از برای قولنج مجربست و مستعملست صنعت ان بگیرند سنامکی پنج درم بنفشه و نیلوفر
و گاوزبان و تخم رازیانه و بوست بیخ کاشنی از هر یک
سه درم و عناب ده دانه سبستان بیست دانه قنطوریون باریک دو درم روباه
تروک و تخم شبث و اسطوخودوس و بسفایج فستقی نیم کوفته از هر یک سه درم
برسیاوشان سه درم حلبه و اکلیل الملک و نرکس و برنجاسف و سبوس کندم و
بابونه از هر یک یک کف و ورق چغندر و ورق خطمی از هر یکی یک دسته انیسون سه درم
همه را بپزند در پنج رطل اب تا باز یک رطل و نیم اید بعد از ان بپالایند و مغز خیار جنبر

وترنجبین

و ترنجبین و شیرخشت و شکر سرخ از هر یک ده مثقال در ان حل کنند و ابکامه رقیق
و روغن کل سرخ و روغن بنفشه از هر یک ده مثقال در ان ریزند و غاریقون بجز بالا
سائیده نیم درم و نمک طعام دو دانک داخل ان کنند در همدیگر زنند و به سه نوبت حقنه نمایند
حقنه که از جهت تب صفراوی مجربست صنعت ان بگیرند سنامکی پنج درم بنفشه
و نیلوفر و تخم کاشنی و بوست بیخ کاشنی از هر یکی سه درم عناب ده عدد سبستان
سی عدد روباه تروک و جو مقشر از هر یک سه درم و ورق چغندر و ورق خطمی از هر یکی
یک دسته این جمله بپزند در سه رطل اب تا باز یک رطل اید و مغز خیار جنبر و ترنجبین
و شیرخشت و نبات از هر یک ده مثقال در ان حل کنند و نمک طعام دو دانک در ان
اندازند و به سه نوبت حقنه نمایند حقنه دیگر بگیرند سنامکی پنج مثقال روباه تروک
سه درم شیر کوسفند یکمن اب و ورق چغندر و اب و ورق خطمی از هر یک چهار یک
مغز خیار جنبر و ترنجبین و شکر سرخ از هر یک ده مثقال ابکامه رقیق و روغن
بنفشه از هر یک ده درم در ان ریزند و نمک طعام دو دانک در وی اندازند و در هم
دیگر بزنند و به سه نوبت حقنه نمایند حقنه که از جهت خناق مفیداست
صنعت ان بگیرند سنامکی پنج درم بنفشه و نیلوفر از هر یک سه درم الوسیاه بیست
عدد الوجه اصفهانی ده عدد سبستان بیست عدد عناب ده عدد و روباه تروک سه درم
ورق خطمی و ورق چغندر از هر یک یک دسته جو مقشر یا نخاله یک کف این جمله بپزند در
سه رطل اب تا باز یک رطل اید و بپالایند و مغز خیار جنبر و شیرخشت و ترنجبین
از هر یک ده مثقال در ان حل نمایند و روغن بنفشه ده مثقال در ان ریزند و نمک طعام
دو دانک در ان اندازند و به سه نوبت حقنه نمایند حقنه که از جهت قولنج مناسب
است صنعت ان بگیرند سنامکی پنج درم و نیلوفر و گاوزبان و تخم رازیانه و روباه
تروک و بسفایج از هر یک سه درم بیخ مهک خراشیده دو درم سبستان بیست عدد
قنطوریون باریک دو درم حلبه و سبوس کندم و اکلیل الملک و خسک دانه نیم کوفته
و بابونه بزرگ از هر یکی یک کف و ورق چغندر و ورق خطمی از هر یک یک دسته این جمله
را بپزند در سه رطل اب تا باز یک رطل اید و مغز خیار جنبر پانزده مثقال و شیر
خشت و ترنجبین از هر یک ده مثقال و آبکامه رقیق ده مثقال و نمک طعام دو دانک

دروی اندازند و بسه نوبت حقنه نمایند ٢ حقنه در امراض صفراوی وذات الجنب و
ذات الصدر مناسب است صفت ان بگیرند بنفشه و نیلوفر از هر یک سه درم تخم خرو
وتخم خطمی از هر یک سه درم عناب پانزده دانه سبستان سی دانه و ورق چغندر
و ورق از هر یکی یکدسته جو مقشر نیم کوفته یک کف این جمله بپزند چنانچه ثلث
و بپالایند ومغز خیار چنبر و ترنجبین وشیرخشت ونبات از هر یک ده مثقال
دران حل نمایند و روغن بنفشه ولعاب بنکو ولعاب بزر دانه از هر یک ده مثقال
ونمک طعام دو دانگ دران کنند وحقنه نمایند فایده وگاه هست که حقنه میکنند در
قولنج ریحی بادهائی که کاسر ریاحست فقط همچون روغن سداب و زنبق و نرجس
وسوسن باجند بیدستر ومانند ان در سوء المزاج امعاء وضعف ان از برودة وگاه
هست که حقنه میکنند بروغن گل سرخ و روغن بابونه مقدار ده درم تا بیست درم
از هر یکی یا از هر دو بهم از برای تقویت امعاء وگاه هست که حقنه میکنند باب سلق وابکامه
رقیق از برای تنقیه امعاء از براز و گاه هست که حقنه میکنند باب سمک مملوح وگاه هست
که حقنه میکنند باب نمک فقط وان اول حقنه است که دانسته اند حکما از مرغی بحری
معوج المنقار کثیر الاکل که حقنه کرده است بمنقار خود از اب دریا در بر خود نزد
امتلاء بطن او از کثرة اکل تا مستفرغ شده انچه در بطن اوست وشفا یافته از وجع
بطنی که او را بوده والله اعلم وگاه هست که حقنه میکنند بامراق وادهان لزجه از برای
تسمین وهزال الکلیه وگاه هست که پخته می نمایند درین امراق مثل حنطه وروس و
الکارع وخصیه خروس ونخود وادویه باهیه واضافه می نمایند بان ادهان حاره
وحقنه میکنند از برای ضعف باه برودة باشد وگاه هست که حقنه میکنند بطبیخ
حبوب قابضه مثل جاورس وبرنج وعدس مقشر وشعیر بریان کرده که پخته
باشند با بعضی از ادویه قابضه مثل بلوط وعفص وگلنار وحقنه می نمایند بدان
مقدار چهار درم مایل بغلظ ونیم گرمی پانزده تخم مرغ که تخم پخته باشد در سرکه و
وحل کرده باشند در روغن گل سرخ در سحج امعاء بعد از انکه داخل کرده باشند
دران صمغ ونشاسته که هر دو را بریان کرده باشند وگل ارمنی واقاقیا واسفیداج
رصاصی مقدار سه درم سحق کرده واگر با این سحج بیرون اید خون داخل نمایند مقداری زرده

تخم

تخم مرغ مشوی ساخته در روغن گل سرخ و زیاده کنند در ادویه یابسه کهربا وبسد
سوخته ودم الاخوین ودقاق کندر واگر وجع شدید باشد خلط کنند بان اندکی
از افیون وقلیلی از زعفران والله اعلم باب السادس عشر
فی الشیافات والفرزجات وفیه فصلان فصل فی الشیافات شیاف خیار چنبر کبیر
سنا مکی وخطمی وبنفشه از هر یکی سه درم نمک اندرانی نیم درم زهره گاو نیم درم صابون
رقی یکدرم رازیانه نیم درم سقمونیا پرورده نیم درم فلوس خیار چنبر پنجدرم
شکر سرخ پنجدرم شافه سازند شیاف خیار چنبر صغیر خطمی وبنفشه از هر یکی سه درم
سنا مکی دو درم عسل خیار چنبر پنجدرم شکر سرخ پنجدرم شافه سازند نوعی دیگر
خطمی دو درم بوره ارمنی دو دانگ عسل خیار چنبر سه درم شکر سرخ پنجدرم شافه
سازند شیاف کنکری بوره ارمنی پنجدرم کنکری سه درم خطمی بیست درم شکر سرخ
پنجاه درم شحم حنظل پنجدرم شافه سازند شیاف که نافعست مر قولنج را چند بید
استر وزهره گاو وبوره ارمنی وعصاره قثاء الحمار از هر یک جزوی ادویه بکوبند
وبه بیزند و بسرشند بزهره گاو وبشافه سازند شیاف که اطلاق اورد بوره ارمنی
ونمک هندی وشحم حنظل از هر یک جزوی شحم حنظل را بکوبند وباقی را بکدازانند و
بدان بسرشند وبشافه سازند شیاف که طبیعت را بگشاید ومحرور را نافعست
واستعمال نمایند عقیب مسهل گاهی که در اسهال تقصیری باشد صفت ان
بگیرند ترنجبین پنجدرم بوره ارمنی وخطمی صابون رقی ونمک طعام از هر یکی
دو درم این جمله کوفته وبیخته بسرشند وبشکر سرخ معقود وبشافه سازند شیاف
که نافعست مر قولنج وریاح غلیظ را صفت ان بگیرند زهره گاو عصاره قثاء الحمار
وبوره ارمنی این جمله کوفته وبیخته بسرشند باب وبشافه سازند شیاف دیگر که نافع
است مر قولنجی را که از بلغم باشد بگیرند سکبینج ومقل وبوره ارمنی وشحم حنظل از هر یک
جزوی شحم حنظل را بکوبند وباقی ادویه را بکدازانند وباشکر سرخ بشافه سازند
شیاف که در حمیات وامراض حاره استعمال نمایند بگیرند نمک طعام وخطمی
از هر یک جزوی کوفته وبیخته بسرشند بشکر سرخ معقود بر اتش وبشافه سازند شیاف دیگر
که هم در حمیات وامراض حاره استعمال نمایند صفت ان بگیرند ملح هندی وبوره ارمنی و خطمی

از هر یکی جزوی کوفته و بیخته بسرشند بشکر سرخ معقود بر اتش و بشافه سازند شیافی دیگر
از برای بحران صفت آن بگیرند شکر سرخ و نمک طعام یا بوره ارمنی بشافه سازند
شیافی دیگر بنفشه و سنا مکی از هر یکی یکدرم محموده بریان کرده و بوره ارمنی از هر یک
ربع درهمی بعسل معقود یا شکر سرخ معقود بسرشند و بشافه سازند شیافی دیگر شحم
حنظل و بوره ارمنی از هر یک ربع درهمی جمله را کوفته و بیخته بسرشند بعسل معقود بسرشند
بعسل معقود و یا شکر سرخ و بشافه سازند شیافی دیگر جاوشیر و سکبینج و شحم حنظل
و مقل و محموده و تربد و خطمی و عسل معقود و یا شکر سرخ بشافه سازند شیافی که حبس
خون از مقعد کند و ترحر را منفعت دهد بگیرند مر و افیون و کندر و ذکر و زعفران
از هر یکی جزوی کوفته و بیخته بسرشند و باب کشنیز شافه سازند و بندی بران ببندد
و بخود نگاه دارند شیافی که روان شدن خون را از مقعد باز دارد صفت آن
بگیرند مر و اقاقیا و بزر البنج و صمغ عربی و برنج بریان کرده از هر یک یکدرم کوفته و بیخته
بسرشند باب ورق مورد و بشافه سازند شیافی که چون زنان در فرج نهند اداررا
طمث نماید بقوت و اگر حملی واقع باشد اسقاط نماید و اگر مدتی حیض بسته شده باشد
بگشاید و این مجربست صفت آن بگیرند صبر اسقوطری و سمد و زنجبیل و قلیه و غدلک
اندرانی و ورق بیش مورد و اشراش عرطنیثا از هر یک جزوی کوفته و بیخته بحریر
بسرشند باب بیاز سفید و بشافه سازند شافها دراز و بافتاب خشک کنند و استعمال
نمایند در فرج که البته حیض را بگشاید و مجربست شیافی که خون حیض را ببندد مازو
سبز سوخته و سرو کاو کوهی سوخته پوست خایه مرغ خانگی و خسته خرما سوخته و
کاغذ سوخته و کهربا و اقاقیا و کاوخون و طین قبرسی از هر یک جزوی کوفته و بیخته
بسرشند باب ورق مورد و یا خرنوب و بشافه سازند و استعمال نمایند شیافی دیگر
که از برای ترحر بگیرند شادنج عدسی و اسفیداج و مرصافی و زعفران با اب سماق
شافه سازند و استعمال نمایند فصل دوم در فرزجات که حیض بگشاید و اوجاع
رحم که از برودة بود نافع باشد صفت آن بگیرند کندر و مقل و فتنه از هر یکی
دودرم جاوشیر و اشق و زعفران و جند بیدستر از هر یکی یکدرم مصطکی و میعه
سایله و روغن سوسن و روغن بابونه و روغن نارو بیه مرغ خانگی و بیه بط

از هر یکی

از هر یک سه درم ادویه یابسه را بکوبند و صموغ را بخوبسانند بخمر و عسل و بیه را با روغنها
بگدازند و مجموع را با همدیگر خلط نمایند و قدری پشم بران تر نمایند با قدری زعفران و بخود
نگاه دارند فرزجه که ادرار طمث کند بگیرند مر و قونج جبلی از هر یکی چهار درم سذاب
و شونیز از هر یکی سه درم ترمس و افسنتین رومی از هر یکی درمی بکوبند و به بیزند و بسرشند
بروغن سذاب یا روغن سنبل و بر پشم پاره فرزجه نمایند فرزجه دیگر اقوی از اول بگیرند
بودنه کوهی و ابهل و سذاب خشک و پوست حنظل و کندش از هر یکی سه درم مشک تبتی دو
حبه بگدازند در روغن زنبق و پشم پاره را بدان ملوث نمایند و فرزجه سازند فرزجه دیگر
هم درین باب بگیرند زهره گاو بگدازند بروغن بلسان و پشم پاره بدان الوده کنند پس فرزجه
نمایند فرزجه که هم ادرار طمث نماید بگیرند ورق مانا و نانخواه و بوره ارمنی و زراوند
و بودنه از هر یکی جزوی بکوبند و به بیزند و بسرشند بروغن سنبل و پشم پاره بدان
بیالایند و بخود نگاه دارند فرزجه که نافعست مر اختناق رحم بگیرند بیه بط ده
درم و بیه مرغ خانگی و بیه قنابر از هر یکی سی درم زعفران و سنبل و ماهلو از هر یک
ده درم موم سفید شصت درم روغن بلسان و روغن سوسن از هر یکی سی درم مجموع
را در همدیگر خلط نمایند و بر پشم پاره فرزجه نمایند فرزجه که نافعست مر رفتن
خون را بگیرند مر و اقاقیا از هر یکی دو درم صدف سوخته و کلنار و نشاسته و قرط
سوخته و شب یمانی و زعفران از هر یکی یکدرم افیون مصری یکدرم جمله را بکوبند و باب
بسرشند و بر پشم پاره فرزجه نمایند فرزجه دیگر که هم نافعست مر رفتن خون را باز
دارد بگیرند مر و اقاقیا و ریوند چینی و لادن و کافور و زعفران و گل ارمنی
از هر یک یکجزوی کوفته و بیخته باب لسان الحمل بسرشند و بر پشم پاره فرزجه
نمایند فرزجه دیگر که خون رفتن بسیار باز دارد بگیرند خزف تنور خبث الحدید و
پوست انار و مازو سبز و شب یمانی از هر یکی جزوی جمله کوفته و بیخته بسرشند
باب ورق بارتنگ و بر پشم پاره فرزجه نمایند فرزجه که خون حیض را ببندد دو
ورق گل سرخ خشک و پوست انار و ورق مورد و عوسج و پوست طلع جمله را در
قدری اب بپزند و بسرشند به عصارة لحیة التیس و فرزجه نمایند فرزجه
که نافعست از برای نزف دم کثیر بگیرند مر و کبابه و سماق و اب سرگین دار کوش

و روغن گل سرخ در هم دیگر بیامیزند و فرزجه نمایند فرزجه دیگر که نافعست مر رفتن خون را
از رحم بگیرند مرهم سحق کرده و گلنار و جفت بلوط از هر یکی جزوی بکوبند و به بیزند
و بسرشند باب ورق مورد فرزجه نمایند فرزجه که نافعست مر ریاح غلیظ را بگیرند
تخم شبث و تخم کرفس و سذاب و سلیخه و فنذ و سکبینج و مصطکی و کمون و مر و حماما
و قسط و لبنی سایله و سنبل و علک الانباط و اشق و جند بید استر از هر یکی جزوی
این جمله کوفته و بیخته با روغن شبث استعمال نمایند فرزجه که خون حیض را ببندد
و بگیرند کرد بلغار و اقاقیا و پوست کندر و صبر اسقوطری و دم الاخوین و حب
الاس از هر یکی جزوی کوفته و بیخته بسرشند باب ورق مورد و فرزجه نمایند بر بشم
باره فرزجه که تسکین وجع بواسیر نماید و صلابت و رحم که در رحم باشد و وجع ان
نافع بود صفت ان بگیرند شحم و بیه بط و بابونه و افیون از هر یک دو درم همه را
سحق کنند و بر بشم بخود نگاهدارند فرزجه که نافع است مر قروح و سرطان و نزف
خون را بگیرند اسرب قطعه و صلایه کنند بر اسرب دیگر باب تو ترک یا اب کاهو
یا بلعاب بنکو غلیظ و قدری روغن گل داخل نمایند و بخود بر دارد فرزجه که تلیین
اورام صلبه و وجعی که در رحم باشد بنماید بگیرند پیه بط و مغز ساق کاو یا مغز ساق
کاو کوهی و مقل و زعفران و زرده تخم مرغ بریان کرده و عکر روغن سوسن اجزا متساوی
نرم کنند بشراب و بخود نگاهدارند فرزجه که ابستنی اورد جند بید استر و میعه
سایله و مر و قسط و بزرد و جاوشیر و اندکی سنبل و عنبر بکوبند و حل کنند بشراب
و بشافه سازند و بخود نگاهدارند فرزجه که منع ابستنی کند بگیرند قطران قدری بر بشم
باره بخود نگاهدارند بعد از مجامعت فرزجه دیگر عصاره سذاب با فلفل بخود نگاهدارد
و بهتر از همه انست که مرد طلا نماید بان ذکر خود نزد مجامعت کردن فرزجه دیگر که هم خون
حیض را ببندد بگیرند مازو سبز سوخته و سرو کاو کوهی سوخته و پوست خایه مرغ سوخته
و خسته خرما سوخته و کاغذ سوخته و شاذنه سوخته و سرمه سوخته و کهربا و اقاقیا
و دم الاخوین و گل قبرسی از هر یک جزوی بکوبند و به بیزند و بسرشند باب ورق
مورد و بر بشم باره فرزجه نمایند فرزجه از برای ضعف رحم بگیرند قرفه و حب
البلسان و روغن ناردین از هر یک سه درم قرنفل و جوزبوا و خرقه کتان

سوخته

سوخته از هر یک یک درم کمون دو درم جند بید استر نیم درم استعمال نمایند فرزجه که
تلیین اورام صلبه که در رحم باشد بکند و تسکین وجع ان بنماید بگیرند مرهم داخلیون
با روغن سوسن بر بشم باره بخود نگاهدارند فرزجه که نافعست مر ریم و صدید را که از
رحم اید چون از موضع نزدیک اید بگیرند صبر و دم الاخوین و کندر و انزروت و بخود
نگاهدارند فرزجه که نافعست هم از ریم و صدید که از رحم اید و از موضع بعید اید
بگیرند کندر و انزروت و دم الاخوین و مر و شب و پوست انار و جوز السرو کوفته
و بیخته باب کسته و یا اب بارتنگ و مورد بسرشند و بشافه سازند و بخود نگاهدارند
و چون موضع بعید باشد حقنه نمایند بدان و اضافت نمایند بان گل ارمنی و اقاقیا
و رامک فرزجه که فرج را تنگ و خوش گرداند بگیرند سک و زعفران در شراب بجوشانند
و خرقها کتان در ان اندازند تا ان اب را بخود کشند و بعد از ان خشک کنند و از ان باره
باره کنند و بوقت حاجت باره از ان پیش از جماع بخود بردارند فرزجه که فرج را
تنگ گرداند بگیرند فقاح اذخر یک درم مازو دو درم بکوبند و خرقه بشراب تر کنند
و بدان بیالایند و خشک کنند و باره از ان بکار میدارند فرزجه که رطوبت فرج
باز دارد بگیرند مازو و تخم حماض از هر یک دو درم سرمه و خبث الحدید از هر یکی نیم درم
بکوبند و جفت و گلنار بجوشانند و خرقه بدان تر کنند و بدین ادویه بیالایند و
استعمال کنند فرزجه که حکه و خارش که در فرج و فم رحم واقع شده باشد نافع بود
بگیرند ورق گل سرخ خشک و اقاقیا و صندل و شیاف مامیثا و پوش دربندی
و بزر کتان مجموع را کوفته و بیخته بسرکه و روغن گل سرخ بقدر کفایت بسرشند و بر بشم
باره بیالایند و فرزجه نمایند که بغایت مجربست فرزجه که حبس خون حیض نماید بگیرند
اقاقیا و لحیة التیس و پوست کندر و کزبار و کاو خون و عفص و رامک و کاغذ
سوخته از هر یکی جزوی بکوبند و ببیزند و بسرشند باب ورق مورد و بر بشم باره
استعمال کنند فرزجه که خون حیض را باز دارد بگیرند زاج و کاغذ سوخته و جفت
بلوط از هر یکی جزوی بکوبند و بسرشند باب ورق مورد و یا اب خرنوب نبطی و بشم
باره بدان تر کنند و بر خود نگاهدارند فرزجه که خون حیض اگر مفرط باشد باز
دارد بگیرند کحل محروق و تنکار و گلنار از هر یکی سه درم گل مختوم و زیره کرمانی

ازهر یکی نیم درم بکوبند و ببیزند و بسرشند باب سماق یا اب ورق مورد تر وبشیم بارها
بدان بپالایند و فرزجه نمایند **باب السابع عشر فی ادویة العین از اکتحال**
و برودات و ذرورات و شیافات بدانکه اکتحال اسم میلی در چشم کشند و برود است
که چیزی چند برورده کرده باشند بعد از ان سحق کنند و در چشم کشند و ذرور است که
در چشم ریزند و شاف است که چیزی بمالند و در چشم کشند **فصل فی الاکتحال**
کحل زعفران تاریکی و خارش و اب ریختن چشم را مفید بود بگیرند زعفران
و سنبل از هر یکی دو درم دار فلفل یکدرم فلفل سفید دانگی و نیم نوشادر نیم درم مازو
سبز سه درم کافور دانگی و نیم بکوبند و به بیزند بحریر و اکتحال نمایند بان **کحل**
الجواهر کبیر که مقوی بصر بود و صحت چشم نگاهدارد **صنعت ان** سرمه اصفهانی
و توتیا هندی از هر یکی پنج مثقال مرقشیشا ذهبی دو مثقال سرطان بحری سه مثقال
یاقوت رمانی یک مثقال دهانه فرنگی دو مثقال عقیق سرخ دو مثقال مرجان دو مثقال
لاجورد چینی یکمثقال مروارید ناسفته سه مثقال ذهب کلس و فضه کلس و مامیران
چینی و فلفل سفید و دار فلفل اقلیمیا ذهبی و اقلیمیاء فضی و دوسخته از هر یکی
دو مثقال زعفران و توبال النحاس و سادج هندی از هر یکی یکمثقال سادنه عدسی
مغسول سه مثقال جمله کوفته و بیخته بحریر سحق نمایند و اکتحال نمایند **کحل الجواهر**
صغیر که مقوی بصر بود **صنعت ان** بگیرند اثمد هفت درم مرقشیشا پنجدرم
اقلیمیاء ذهبی مغسول و بسد و مروارید ناسفته از هر یکی سه درم زعفران نیم درم
شادنه دو درم همه را کوفته و بیخته بحریر اکتحال نمایند بان **کحل سادج** که مقوی
عین بود و مژه را برویاند بگیرند سرمه شش درم مارقشیشا چهار درم اقلیمیا
اسود ذهبی دو درم مروارید ناسفته دانگی و نیم زعفران نیم درم فرنجمشک
قیراطی سادج هندی دو درم بسد نیم درم همه را بکوبند و به بیزند و سحق نمایند
و استعمال نمایند **کحل بنفسجی** ظلمت چشم و خارش انرا و اشک ریختن را سودمند بود
صنعت ان بگیرند شادنه دو درم دم الاخوین دانگی مس سوخته یکدرم سادج
هندی دو دانگ سنبل الطیب نیم درم دار فلفل نیم درم مازو سبز یکدرم قاقله
و مشک از هر یکی دانگی همه را کوفته و بیخته بحریر اکتحال نمایند بان بوقت حاجت **کحل توتیا**

که بیاض را از چشم ببرد بگیرند زبد البحر و اقلیمیاء ذهبی و سرگین سوسمار و زبد ابگینه
و مرجان و سرطان بحری و مرقشیشا ذهبی از هر یکی چهار دانگ سرمه اصفهانی پنجدرم
شاذنه مغسول و مروارید ناسفته از هر یک نیم درم تیغار یکدرم زنجار و نوشادر
و فلفل و دار فلفل و قرنفل و سنبل الطیب از هر یکی دانگی و نیم مامیران چینی دو دانگ قرنفل
پوست خایه اشترمرغ یکدرم نمک هندی دو دانگ توتیا هندی یکدرم جمله کوفته
و بیخته بحریر اکتحال نمایند بان بامداد و شبانگاه **کحل اغبر** جرب و قروح عین
را مفید بود توتیا سه درم سرمه سه درم توبال مس یکدرم و نیم و شبج سوخته و
مروارید ناسفته و اقلیمیا ذهبی و اقلیمیاء فضی از هر یک یکدرم کوفته و
بیخته سحق کرده اکتحال نمایند بان **کحل اغبر نوعی دیگر** بگیرند توتیای کرمانی
و شبج سوخته از هر یکی ده درم شکر سفید حجازی پنجدرم جمله را کوفته و بیخته
استعمال نمایند **کحل رمادی** مقوی بصر بود و اشک ریختن از چشم باز دارد و نشف
رطوبات نماید و پاک گرداند چشم از چرک و جرب و سبل را مفید بود **صنعت ان**
بگیرند سرمه و توتیاء هندی و توبال مس و شبج سوخته از هر یکی چهار درم مامیران
چینی یکدرم همه را کوفته و بیخته دیگر بار سحق نمایند و اکتحال نمایند بان **کحلی** که
سبل را مفید بود **صنعت ان** بگیرند پوست هلیله زرد و زنجبیل از هر یکی پنجدرم
فلفل سفید دو درم نوشادر یکدرم شادنه مغسول ده درم همه را کوفته و بیخته
بحریر استعمال نمایند **کحلی** که تاریکی چشم را مفید بود و خارش و اشک ریختن
را باز دارد **صنعت ان** بگیرند شادنه دو درم دم الاخوین نیم درم مس سوخته
یکدرم سادج هندی و سنبل و دار فلفل از هر یک نیم درم مازو سبز یکدرم قاقله
و مشک از هر یکی دانگی کافور نیم دانگ کوفته و بیخته سحق کرده اکتحال کنند
بان **کحلی** که اشک ریختن از چشم باز دارد **صنعت ان** بگیرند توتیا ده درم بسد
و هلیله زرد از دانه بیرون کرده و صبر از هر یک چهار درم فلفل نیم درم دار فلفل
یکدرم کوفته و بیخته و سحق کرده اکتحال نمایند **صفت کحلی** که نافعست از جهت ریختن
مژه چشم **صنعت ان** بگیرند خسته خرماء سوخته و سنبل و سرگین موش و بندق و فلفل
از هر یکی یکدرم سرمه بریان کرده سه درم قلعی سوخته غسل کرده شش درم زعفران

یکدرم همه راکوفته و بیخته و سحق کرده اکتحال نمایند بان صفة کحلی که قوة چشم دهد و بصر را تیز کرداند صنعت ان بکیرند توتیا هندی و توتیا کرمانی از هر یکی پنجدرم اقلیمیاء ذهبی و مس سوخته و زبد البحر و سورمه اصفهانی و شادنه از هر یکی ده درم همه رابکوبند و به بیزند و برورده کنند باب رازیانه و بجوشانند و صافی نمایند سه روز و یکروز باب اهلیلجیین که بخته باشند و بعد ازان اکتحال نمایند بان صفة کحلی که هم قوة چشم بدهد و بصر را تیز کرداند صنعت ان بکیرند سرمه هفت درم مارقشیشا پنجدرم اقلیمیا ذهب مغسول دوازده درم مروارید ناسفته سه درم زعفران نیمدرم سادج هندی دودرم همه کوفته و بیخته و سحق کرده اکتحال نمایند صفة کحلی که بیاض چشم را ببرد بکیرند بوست خایه اشتر مرغ و جینی باره و توتیا کرمانی و سرمهٔ اصفهانی و سرطان بحری و توتیا هندی از هر یکی دودرم بشکل سوسمار و فلفل سیاه از هر یک نیمدرم تنکار سه درم شادنه مغسول سه درم سنک کارد تیزکن هم دودرم مارقشیشا یکدرم همه راکوفته و بیخته و سحق کرده اکتحال نمایند صفت عزیز که نافعست از جهت تاریکی چشم و قوة بصر دهد و نشو اشک ریختن از چشم بکند بکیرند اقلیمیا ذهب و توتیا هندی و سرطان بحری و سرمه و توبال مس و سادج هندی و صبر اسقوطری و مس سوخته و شادنه عدسی مغسول از هر یک دودرم فلفل سفید و سیاه و دار فلفل و نوشادر از هر یک دودرم همه را کوفته و بیخته بحریر و سحق نموده همچون غبار اکتحال نمایند صفة عزیزی دیکر اقوی از اول و این نافعست از ابتداء نزول اب و انتشار و ضعف بصر و برده که در چشم بیدا شود و سلاق صنعت ان بکیرند توتیا هندی و اقلیمیا ذهب و صبر اسقوطری و سرطان بحری محرق و زعفران و سنبل الطیب از هر یکی دودرم شادنه مغسول شش درم فلفل و دار فلفل و نوشادر از هر یک یکدرم و نیم مشک دانکی کافور نیم دانک همه راکوفته و بیخته و در اخر امر خلط نمایند بان زعفران و کافور و نرم کنند در هاون چند روز و بعد ازان بیزند بحریر و سحق کنند و اکتحال نمایند بان صفة باسلیقون اکبر که خارش چشم را نافع است و تاریکی را ببرد صنعت ان بکیرند زبد البحر و اقلیمیا فضه از هر یکی ده درم مس سوخته بانزده درم نمک اندرانی

وسادج

وسادج هندی اسبیداج قلعی و فلفل و دار فلفل و جند بید استر و سنبل الطیب و سرمه از هر یکی دودرم قرنفل دودرم صبر اسقوطری پنجدرم دواله یکدرم موصلی و مامیران جینی و نوشادر و دار زرد از هر یکی سه درم اهلیلج زرد از خسته بیرون کرده جهار درم نمک طعام یکدرم همه راکوفته و بیخته و سحق کرده اکتحال نمایند بان صفة باسلیقون اصغر که منافع مثل منافع اکبر است صنعت ان بکیرند اقلیمیا ذهب ده درم مس سوخته پنجدرم اسفیداج رصاصی و نمک اندرانی از هر یک دودرم نوشادر و ابر و فلفل و دار فلفل از هر یک دودرم زبد البحر دودرم و اشنه از هر یک یکدرم همه راکوفته و بیخته بحریر و سحق کرده اکتحال نمایند بان صفة کحلی که در چشم را باک کرداند بکیرند زهرهٔ کرکس و زهرهٔ بزغاله و زهرهٔ باشه از هر یک جزوی خلط نمایند بان روغن بلسان نیمه وزن ان و اب انار ترش و اب انار شیرین و اب حماض الاترج از هر یکی نیمه روغن و همه را در قاروره کنند و بنهند در افتاب فرا کیرند ازان هر روز ایجه در بوم ان نشسته باشد و بردارند ان و بکنند در صدق باک و خلط کنند بان عسل شهد که اتش ندیده باشد و اکتحال نمایند بان صباح و شام در وقت خلو معده صفت روشنایی که ضعف بصر را بغایت مفید بود و برده را ببرد صنعت ان بکیرند مس سوخته و شادنه از هر یکی پنجدرم فلفل و دار فلفل و زعفران و شحم حنظل از هر یک نیم درم زنجار و صبر اسقوطری و بورهٔ ارمنی از هر یک یکدرم اقلیمیاء ذهب دودرم همه راکوفته و بیخته سحق کرده اکتحال نمایند بان فصل فی البرودات برود حمر حاد نافع است از سبل و سلاق و جرب چشم که در اجفان باشد و اشک ریختن صنعت ان بکیرند توتیا کرمانی و بوست هلیلهٔ زرد و زردجوبه از هر یکی پنجدرم زنجبیل و دار فلفل از هر یکی دودرم املج و مامیران جینی از هر یک دودرم بکوبند و ببیزند و باب غوره تر هفت روز بپرورند و بعد ازان خشک کنند و بسایند و استعمال نمایند نوعی دیکر توتیا کرمانی و زردجوبه از هر یک ده درم بوست هلیلهٔ زرد و زنجبیل از هر یک دودرم و نیم نمک هندی یکدرم همه رابکوبند و ببیزند بحریر و باب غوره بپرورند و بعد ازان خشک کنند و سحق کنند و استعمال کنند برود حمر مبرد از جهت امزجهٔ حاره و کرمی چشم را نافع بود بکیرند توتیاء کرمانی بکوبند و به بیزند بحریر و باب غوره تر هفت روز برورده کنند و دیکر بار سحق نمایند و استعمال کنند صفه برودی که چشم

را پاک گرداند و حرارت چشم را ساکن گرداند صفت ان بکیرند اقلیمیا ذهب چهار درم
توتیا هندی یعنی سرمه بجندرم نیکو بسایند و بکلاب و بخل خمر بسرشند و در خرقه کنند و
می شویند و می مالند هفت روز و بعد ازان خشک کنند با دو دانک کافور بسحق کنند
و استعمال نمایند صفت برودی نرم که در بقایاء رمد استعمال نمایند بکیرند سادج هندی
و مس سوخته و افیون و نشاسته از هر یک هفت درم صمغ عربی سی درم اقلیمیا فضی
چهار درم اسفیداج رصاص شصت درم همه را کوفته و بیخته بحریر و پرورده کرده
باب باران و سحق نموده استعمال نمایند برود اسود که اوجاع چشم را نافع بود بکیرند افیون
ده درم مسک یکدرم کافور دو درم زعفران دو دانک مرصافی بجندرم مس سوخته دو درم
اقلیمیا ذهب بجندرم صمغ عربی چهار درم توتیا هندی و قاقله از هر یک یکدرم سرمه بیست
درم مارقشیثا دو درم نبات دانکی اقلیمیا و مس سوخته هر یکی را جدا کانه بکوبند
حضض و کلنار و سادج از هر یکی دانکی و نیم بکوبند ادویه را و به بیزند بحریر و
اگر خواهند بخوسانند صمغ را در اب باران آن مقدار که چهار اصبع ازان بلند رود و
ادویه را در ان محق کنند و به بیزند بحریر و استعمال نمایند برود هندی که نافعست
از جهت سبل و اشک ریختن و پرده که در چشم امده باشد و نفخ که در اجفان باشد
و بیاض که در عین امده باشد ببرد صفت ان بکیرند توبال النحاس و مس سوخته
و زنجار از هر یک هشت درم بوره ارمنی و صبر و نمک اندرانی از هر یکی چهار درم
فلفل سیاه و زاج مصری یا بصری سوخته و زنجبیل از هر یکی دو درم همه را کوفته و بیخته
بحریر پرورده کنند بسرکه و رهانند تا خشک شود و بعد ازان سحق نمایند و بحریر
دیگر بار ببیزند و استعمال کنند صفت برود کافوری و ازا منج خوانند نافع است
از جهت حرارت چشم و رمد حاد بکیرند توتیاء کرمانی مغسول بجندرم کافور دو حبه
تا قیراطی سحق نمایند هر دو را نیکو تا همچو غبار کردد و استعمال نمایند صفت
برودی که بیاض و رمد را سفید بود بکیرند اقلیمیا شانزده درم اسفیداج دوازده
درم افیون و کثیرا و صمغ عربی و نشاسته از هر یکی دو درم انزروت هشت درم
که پرورده بلبن اتن همه را کوفته و بیخته و سحق کرده استعمال نمایند برود قروع
که جهت رمد حار نافعست بکیرند توتیا کرمانی و بکوبند و ببیزند و باب کدوی

تا هفت روز

تا هفت روز پرورده کنند و دیگر بار سحق کنند و استعمال نمایند برود خیار بالنک بکیرند
توتیا و خیار بالنک که مجوف کرده باشند در ان نهند و در خمیر ارد کیرند و در تنور اهسته
بنهند بعد ازان بیرون اورند و ان توتیاها را ازان میان براورند و سحق و صلایه کنند
و استعمال نمایند **فصل فی الذرورات ذرور ابیض** رمدی که حدت
ان ساکن شده باشد و درد ان فرو نشسته باشد نافعست صفت ان بکیرند انزروت
پرورده بشیر خر بجندرم نشاسته دو درم نبات و صمغ عربی از هر یک یکدرم بکوبند و به بیزند
بحریر و ذرور نمایند بان ذرور مروارید نافع بود جهت رمد کهنه صفت ان
انزروت جلالی سفید بشیر خر پرورده در تابستان بدان مقدار که تر کردد و در ظرف
ابکینه بپالایند تا خشک شود در سایه بعد ازان بسایند و بیخته بحریر فرو کنند و بکار
برند ذرور اصفر کبیر وجع عینی که از رطوبت باشد سود دهد و رمد عتیق را نافع
بود صفت ان بکیرند انزروت پرورده بشیر خر بجندرم شیاف مامیثا دو درم و نیم
صبر و تخم کل و زعفران از هر یکی نیم درم و افیون مصری چهار دانک همه کوفته و بیخته
بحریر ذرور نمایند ذرور اصفر صغیر رمد صبیان و ریاح و قروح را چشم را مفید
بود و بقایاء رمد را نافع است صفت ان بکیرند انزروت بشیر خر پرورده
شش درم شیاف مامیثا سه درم صبر دو دانک ذرور ابیض شش درم همه را بکوبند
و ببیزند بحریر و ذرور نمایند نوعی دیگر انزروت پرورده ده درم شیاف مامیثا
دو درم نشاسته چهار درم و ذرور اصفر کبیر سه درم باهم بسایند و ذرور نمایند
ذرور کافوری دفع چشم حرارت چشم را نافع است رمد را ساکن کرداند صفت ان
بکیرند صدف سوخته و مروارید ناسفته از هر یکی دو درم نشاسته یکدرم کافور دانکی
همه را بکوبند و به بیزند بحریر و ذرور نمایند ذرور صدفی مفید بود درد چشم
را که از کرمی بود صفت ان صدف سوخته و مروارید ناسفته از هر یکی دو درم
کافور نیم دانک جمله کوفته و بیخته بحریر ذرور نمایند ذرور اغبر جرب و سبل
و شرناق و شره و قروح چشم را مفید بود صفت ان بکیرند توتیا کرمانی پرورده
باب باران و مفتول کرده شبح محرق از هر یکی ده درم شکر طبرزد سفید بجندرم
جمله بسایند و در غایت نرمی در شیشه کنند و بوقت حاجت بکار برند ذرور ملکی

که نافع بود در اخر رمد را و جرب را و درد مص و کرانی و غشاکه در چشم بود نیکو باشد
صفت ان بکیرند انزروت سفید خوب بشیر خر پرورده ده درم صبر اسقوطری ده درم
حضض دو درم زعفران ده درم همه را بسایند و بحریره بیزند و بکار برند صفت
ذرور ی که رمد کهنه را مفید بود بکیرند اسفیداج و اقلیمیاء فضه از هر یکی ده درم
شاذنه و مس سوخته از هر یکی سه درم و نیم کثیرا شش درم بسد و درونج از هر یکی
دو درم صمغ عربی چهار درم افیون نیم درم مروارید ناسفته و زبد البحر و نبات و نشاسته
از هر یک چهار درم کوفته و بیخته بحریر ذرور نمایند صفت ذروری که خاریدن
چشم و تاریکی ان و اشک ریختن را مفید بود بکیرند اب رازیانه پنجاه درم و فیل زهره
و زهره کلنک و زهره خروس و زهره کبک از هر یکی سه درم زهره شبوط و ان نوعی
از ماهیست یکدرم مشک کافور از هر یکی ربع درم خشک کنند زهرها را در سایه و بسایند
و نخو بسایند در اب رازیانه و رها کنند تا خشک شود و دیکر بار سحق کنند و ذرور نمایند
ذرور ملکایا رمد را مفید بود بکیرند انزروت بشیر خر پرورده نشاسته و نبات متساوی
بسایند و ذرور کنند اکسیر که قروح عین را مفید بود بکیرند شادنج مغسول و مروارید
ناسفته و بسد و توبال و سرنج و مس سوخته مغسول و اقلیمیا ذهب از هر یکی دو درم
سرمه اصفهانی و مارقشیثا و زبد البحر از هر یکی یکدرم کوفته و بیخته بحریر ذرور
نمایند صفت ذرور وردی لا بی علی الحال نافعست از جهت قروح عین بکیرند شاذنه
مغسول و شبج سوخته از هر یکده درم بوست خایه شتر مرغ مغسول ممسوح
بخرقه خشنه پنج درم همه را کوفته و بیخته بحریر ذرور نمایند صفت ذروری
که بیاض را مفید بود سرطان بحری و اقلیمیاء ذهبی و سرکین سوسمار و شبج سوخته
و زبد البحر متساوی الاجزاء بسایند نیکو و ذرور نمایند نوعی دیکر که هم از جهت
بیاض مفید بود بکیرند سرکین برستوک بکوبند نیکو و بکدازانند به عسل شهد و اکتحال
نمایند بان که بیاض را ببرد بزودی صفت ذروری که نافعست از جهت قروح عین و وسخ
بکیرند سرمه اصفهانی و شاذنه مغسول از هر یکی جزوی بکوبند و ببیزند بحریر
و ذرور نمایند صفت جویم ذروری که نافعست مر قروح عین را بکیرند شاذنه مغسول
و مسحوق و ذرور نمایند صفت خرم که نافعست قروح عین را و بر میکردانند

کوهایی

کوهاییکه در قرنیه بیدا شده باشد بکیرند شبج محرق و شاذنه مغسول از هر یکی جزوی
کوفته و بیخته بحریر استعمال نمایند خرم صغیر است که بکیرند بوست تخم مرغ و نخو بسایند
در اب شیرین و رها کنند در افتاب تا کنده شود بعد از ان بشویند و چند نوبت همچنین
کنند تا زمانی که اب کنده نشود بعد از ان خشک نمایند و سحق کرده نیکو و با نبات
سحق کرده استعمال نمایند نوعی دیکر بوست تخم مرغ را بشویند بخاکستر و نمک تا برود
از وی ان بوست اندرونی وی و هیچ از ان بروی اب نیاید بعد از ان خشک کنند
و سحق نمایند نیکو و بیخته نمایند بحریر و استعمال کنند که منفعت میدهد قروح عین
و بیاض ان را و نشف می نماید دمعه را و منع سواد میکند از چشم خرم کبیر است
که بکیرند بوست تخم مرغ مدبر و عقد قصب بوسیده و خاکستر صدف و مروارید
و شبج و زبد البحر و بشکل سوسمار و دهانه فرنکی و اقلیمیاء فضه و اقلیمیاء ذهبی
و شادنج مغسول و خاکستر اجنحه نسر و بسد اجزاء متساوی و حجر مسن ربع
جزوی و شیر زرق یعنی بول خفاش نصف جزوی سحق کنند و استعمال نمایند
خرم معسل است که بکیرند بشکل سوسمار و بوست خایه اشتر مرغ مدبر
جنابجه کهنه شد و صدف محرق مغسول و شبج و بسد و کمین برستوک و بوره ارمنی سح
سحق نمایند و تسقیه کنند بزهره کرکس و زهره کلنک و خشک کنند و سحق نمایند ثانیا
و حل نمایند در عسل رقیق صافی و تکحل نمایند فصل فی الشیافات
شیاف قیصر ظفره را مفید بود شاذنه مغسول دوازده درم صمغ عربی
و مس سوخته از هر یک شش درم قلقطار سوخته و زنجار از هر یک هشت درم
افیون دو درم و نیم همه را بکوبند و ببیزند و بسرشند باب رازیانه و شیاف
سازند و در سایه خشک کنند و در وقت حاجت بر سنکی بمالند و در چشم کشند
شیاف دینارجون وجع شدید و حرارة مفرط که در چشم باشد مفید بود و
ظفره را نافعست بکیرند اقلیمیاء ذهب و مس سوخته از هر یکی دو درم بسد
و مروارید ناسفته و دم الاخوین از هر یکی چهار دانک مر و زعفران و نشاسته
و دار زرد از هر یک دو دانک زرنیخ سرخ و نبات از هر یکی نیم درم اقاقیا دو
دانک همه را بکوبند و ببیزند و بسرشند باب و به شافه سازند و خشک کنند در

سایه شیاف مرارات ظلمت وضعف بصر را مفید بود ونزول اب درچشم را مفید بود
بگیرند زهرهٔ کفتار وزهرهٔ کبک وروغن بلسان ازهر یک یکدرم انزروت پرورده
وصبر وزعفران ازهر یک دودرم بکوبند وببیزند وبسرشند باب سداب وبشافه
سازند ودرسایه خشک کنند واستعمال نمایند نوعی دیگر زهرهٔ کلنک وزهرهٔ شبوط وزهرهٔ
عقاب وزهرهٔ باز وزهرهٔ کبک درسایه خشک کرده متساوی بسایند وده درم ازان
باتخم حنظل وسکبینج وافیون ازهر یکی یکدرم بسایند وباب رازیانه بسرشند وبشافه
سازند نوعی دیگر زهرهٔ عقاب وباشه وروباه وخرس وشبوط متساوی بسایند
وباب رازیانه بسرشند وشافه سازند شیاف دینوح که نافعست از ظفره و
سبل عتیق چون نباشد بان حرارت وبیاض غلیظ را ببرد بگیرند سرمه وزنجار
وساذج هندی ازهر یک یکدرم ونیم اقلیمیا دودرم اشق وسکبینج ودارفلفل
ازهر یکی نیمدرم اشق وسکبینج را بخیسانند بشراب کهن باقی ادویه کوفته وبیخته
بدان بسرشند وبشافه سازند شیاف اسود حرقت چشم وشدت وجع وسبل که از
حرارت باشد نافعست واشک را بحقیق نشف کند صفت ان بگیرند اسفیداج
رصاصی چهار درم صمغ عربی کثیرا ازهر یکی یکدرم اقاقیا مغسول پنجدرم
سنبل وافیون ازهر یک چهار دانک مر صافی نیمدرم همه را بکوبند وببیزند وبسرشند
باب وبشافه سازند ودرسایه خشک کنند شیاف اسود نوعی دیگر که مبرد است ومطفی است
چون طلا کنند بان چشمی که ورم کرده باشد صفت ان بگیرند اقلیمیا ذهبی
واسفیداج رصاصی وصمغ عربی ازهر یک چهار درم مر وسنبل ونشاسته ازهر یکی
یکدرم ونیم اقاقیا مغسول بیست وچهار درم همه را کوفته وبیخته باب روباه
تروک بسرشند وبشافه سازند ودرسایه خشک سازند واین شافه نافع است مر
سبل را چون باشد بان حرارت ورمد وحرقت عین ودمعه را هم مفید است
شیاف زعفران نافعست مر دمعه را که حادث شود از عقب قطع ظفره ولحم زاید
درچشم صفت ان بگیرند زعفران وسنبل الطیب ازهر یک دودرم دارفلفل یکدرم
فلفل سفید دانکی ونیم نوشادر نیمدرم ماروی سبز سه درم کافور نیمدانگ همه ادویه را
کوفته وبیخته بسرشند باب وبشافه سازند شیاف ابار نافعست از اثار قروح عین

ومحل

ومحل قروح را بر میگرداند بگیرند اسرب سوخته ومس سوخته وسرمهٔ اصفهانی
وتوتیا هندی وصمغ عربی وکثیرا ازهر یکی شش درم افیون نیمدرم همه را کوفته وبیخته
بسرشند وبشافه سازند ودرسایه خشک کنند شیاف بربوما برده که درچشم امده
باشد ببرد بگیرند مر وزعفران ازهر یکی دودرم سنبل الطیب پنجدرم دود ابگینه پانزده
درم صمغ عربی چهار درم ادویه را کوفته وبیخته نمایند وباب بسرشند وبشافه سازند
ودرسایه خشک کنند شیاف که ورم عین ورمد ودمعه را نافع بود وحرقه وسبل را
نافع بود صفت ان اقلیمیاء ذهب واسفیداج وافیون ومس سوخته وصمغ عربی
ازهر یک چهار درم مر وسنبل ونشاسته ازهر یک درمی ونیم اقاقیا مغسول بیست و
چهار درم بکوبند وببیزند وباب روباه تروک بسرشند وبشافه سازند ودرسایه
خشک کنند شیاف ابیض حرقه عین وابتداء رمد را مفید بود بگیرند صمغ عربی
ونشاسته وکثیرا ازهر یکی دودرم اقلیمیاء فضه یکدرم اسفیداج رصاصی شش درم
همه را کوفته وبیخته بسرشند بسفیدهٔ تخم مرغ وبشافه سازند ودرسایه خشک کنند
شیاف ابیض نوعی دیگر بجهت رمد حار بگیرند صمغ عربی ونشاسته وکثیرا ازهر یکی دودرم
اقلیمیاء فضه وافیون ازهر یکی یکدرم اسفیداج رصاصی شش درم همه کوفته وبیخته
بسفیدهٔ تخم مرغ بسرشند وبشافه سازند ودرسایه خشک سازند شیاف ابیض
نوعی دیگر نافعست از رمد حار بگیرند اسفیداج رصاصی هشت درم صمغ عربی چهار
درم افیون وکثیرا ازهر یکی یکدرم همه را کوفته وبیخته بسرشند به بیاض تخم مرغ و
بشافه سازند شافه ابیض بجهت رمد حار دران مدة باشد نافعست بگیرند اسفیداج
رصاصی هشت درم انزروت پرورده بشیر خر وکثیرا وافیون ازهر یکی یکدرم صمغ عربی
چهار درم همه کوفته وبیخته باب باران بسرشند وبشافه سازند ودرسایه خشک کنند
نوعی دیگر که نافعست از قروح ومدهٔ غلیظ که درچشم باشد بگیرند اسفیداج رصاصی
هشت درم افیون وانزروت پرورده بشیر خر وکثیرا ازهر یکی یکدرم صمغ عربی
باران م
چهار درم کندر ذکر نیمدرم همه را کوفته وبیخته باب بسرشند وبشافه سازند وبسایه
خشک کنند شیاف ابیض نوعی دیگر حرقت عین را وابتداء رمد را نافع است بگیرند اسفیداج
رصاصی جزوی کثیرا وانزروت پرورده بشیر خر ازهر یکی نیم جزو کوفته وبیخته

دوم

بسفیدهٔ تخم مرغ بسرشند و بشافه سازند و در سایه خشک کنند ....
جهت مدحار بگیرند صمغ عربی و نشاسته و کثیرا از هر یکی یکدرم اقلیمیا فضی
و افیون از هر یکی یکدرم اسفیداج رصاصی شش درم همه را کوفته و بیخته بسفیدهٔ تخم
مرغ بسرشند و بشافه سازند و در سایه خشک سازند .... نافعست
از رمد حار در ان مده باشد نافعست بگیرند اسفیداج رصاصی هشت درم انزروت
پرورده بشیر خر و کثیرا و افیون از هر یک یکدرم صمغ عربی چهار درم همه کوفته و بیخته
باب باران بسرشند و بشافه سازند و در سایه خشک کنند .... که نافعست
قروح و مدهٔ غلیظ که در چشم باشد بگیرند اسفیداج رصاصی هشت درم افیون
و انزروت پرورده بشیر خر و کثیرا از هر یکی یکدرم صمغ عربی چهار درم کندر ذکر
نیم درم همه کوفته و بیخته بسرشند باب باران و بشافه سازند و بسایه خشک کنند
.... خرقه عین را و ابتداء رمد را نافع است بگیرند اسفیداج
رصاصی جزوی کثیرا و انزروت پرورده بشیر خر از هر یکی نیم جزو کوفته
و بیخته بسفیدهٔ تخم مرغ بسرشند و بشافه سازند و در سایه خشک کنند شیاف
ابیض نوعی دیگر از برای مدحار نافعست و حمرهٔ عین را ببرد بگیرند اسفیداج
رصاصی مغسول ده درم انزروت بشیر خر پرورده سه درم نشاسته و کثیرا
از هر یکی یکدرم افیون نصف درم کوفته و بیخته باب باران شافه سازند و در سایه
خشک کنند شیاف احمر لین بقایا رمد و غلظ اجفان را نافع است بگیرند
شادنج مغسول شش درم مس سوخته چهار درم بسد و مروارید ناسفته و کهربا
و اسرنج از هر یکی دو درم صمغ عربی و کثیرا از هر یک نیم درم کاوخون و زعفران
از هر یک نیم درم همه را کوفته و بیخته و بسرشند باب و بشافه سازند شیاف احمر
حاده جرب و کمنه و سلاق و سبل و استرخاء جفن را نافعست بگیرند شادنج مغسول
شانزده ذنجار دوازده درم قلقطار سوخته هشت درم شب یمانی دو درم مس
سوخته چهار درم همه را بکوبند و به بیزند و بشراب بسرشند و بشافه سازند
شیاف اخضر که بیاض را ببرد زنجار سه درم و نیم اسفیداج رصاص و اشق و صمغ
عربی و نشاسته از هر یک یکدرم ادویه را کوفته و بیخته بسرشند باب سذاب و بشافه

سازند

سازند شیاف دیگر که جرب کهنه و غلظ اجفان و سبل کهنه که با ان حکه بباشد و
حمره نیز بباشد مفید بود و بیاض و اثار قروح و غشاوه را نافع بود صفت ان
بگیرند افیون و اقلیمیاء فضه از هر یک یکدرم اسفیداج رصاصی و صمغ عربی و زنجار
و اشق از هر یک دو درم اشق را بخو بسایند و ادویه را کوفته و بیخته بدان بسرشند
و بشافه سازند شیاف اصفر که غشاوه و ابتداء آب را مفید بود و انزروت و شیاف
مامیثا از هر یکی هشت درم مرو بوره ارمنی و فلفل سفید از هر یکی چهار درم زرنیخ
سرخ دو درم زعفران یکدرم و نیم کوفته و بیخته بسرشند باب رازیانه و بشافه سازند
شیاف علائی تاریکی چشم و خارش و اشک ریختن و سبل و بیاض را ببرد و صحت عین را
نگاه دارد صفت ان بگیرند توتیا کرمانی ده درم زردچوبه پنج درم زنجبیل و کثیرا
و هلیله زرد و مامیران چینی از هر یک پنج درم نمک هندی یکدرم حضض مکی دو درم
کوفته و بیخته پرورده کنند باب غوره تر یکدفعه و یکبار دیگر باب خیار بالنگ و یکبار
دیگر باب ریحان و یکبار دیگر باب رازیانه و بشافه سازند و در سایه خشک کنند نسخهٔ
دیگر توتیا کرمانی بیست درم پوست هلیلهٔ زرد پنج درم صمغ عربی پنج درم حضض
مکی دو درم زردچوبه و زعفران و شیاف مامیثا از هر یکی یکدرم و نیم کوفته و بیخته
پرورده نمایند باب غوره بعد از ان باب رازیانه و شافه سازند و در سایه خشک کنند
شیاف که ابتداء رمد را نافع است و وجع شدید را ساکن کند و خواب آورد بگیرند
شیاف مامیثا هفت درم زعفران و افیون و حضض و صمغ عربی از هر یک دو درم کثیرا
و انزروت بشیر خر پرورده از هر یکی چهار درم جندبیدستر یکدرم کوفته و بیخته بسرشند
باب و بشافه سازند شیاف مامیثا از نسخهٔ حنین ابن اسحق بگیرند مامیثا هشت درم
افیون مصری نیم درم عنزروت پرورده بشیر خر و زعفران از هر یک یکدرم همه را کوفته
و بیخته باب باران بسرشند یا بطلاب بسرشند و بشافه سازند و در سایه خشک کنند نسخهٔ دیگر
بگیرند عصارهٔ مامیثا و ورق گل سرخ و صبر و صندل از هر یک یکدرم زعفران ثلث
درهمی ادویه را کوفته و بیخته بعصارهٔ مامیثا بسرشند و بشافه سازند نسخهٔ دیگر
بگیرند اقاقیا و کندر و افیون از هر یکی یکدرم مامیثا چهار درم همه را کوفته و بیخته
باب ورق مورد یا باب کشنیز تر بسرشند و بشافه سازند و در سایه خشک کنند

باب الثامن عشر في ادوية الاسنان والسنونات فصل في ادوية الاسنان

دوایی که اسنان مسترخیه را قوة دهد و لثه را سخت کرداند
و بوی دهان خوش کند ولون را صاف کرداند و پاک کند صفت ان بکیرند تخم عود
کزمازک و بوره ارمنی وابکینه شامی و سنامکی و زبد البحر از هر یکی جزوی بکوبند
وسحق نمایند ومسواک کنند بان دوایی که نافعست در انفجار دم از فم ولثه و وجع
اسنان را سود دارد بکیرند شب یمانی بود نزجبلی ببیست درم بکوبند و به بیزند و
استعمال کنند بان دوایی که اسنان متحرکه سست شده را قوة دهد و سخت کرداند
بکیرند درخل وعسل ومضمضه نمایند بان دوایی که وجع اسنان را سود دارد
بکیرند فلفل ده درم بوره ارمنی شش درم عاقرقرحا و میویزج و زنجبیل از هر یک
جهار درم کوفته و بیخته بمالند شب و بامداد بر دندان دوایی که هم نافعست
در وجع اسنان بکیرند بکیرند میویزج و شبث و قسط از هر یکی جزوی بکوبند
و ببیزند و بر دندان بمالند دوایی هم درین باب بکیرند سیر و شونیز از هر یک جزوی
بکوبند و ببیزند و بر دندان بمالند دوایی که نافعست در اسنان مسترخیه و وجع
اسنان را نیز ساکن کند بکیرند قدری عسل وقدری موم و بیامیزند بان نیم جزو
از زفت و از ان حبها سازند و یکحب از ان بر دندان مولم بخایند بوقت حاجت
دوایی که درد دندان را ساکن کرداند در ساعت بکیرند دو حبه یا سه حبه میویزج
و در پنبه پاره به پیجد و تر کردانند به قدری اب و بکوبند در میان دو سنگ و بعد
از ان بنهند ماوفک ساعت وجع را ساکن کرداند یا بکیرند مقدار قیراطی از تیغار
کوفته و در پنبه پاره نهند و بر روی دندان مولم نهند که در زمان وجع را ساکن کرداند
دوایی بکیرند عاقرقرحا و بنهند بر دندان مولم بعد از ان که این عاقرقرحا را
مدبر کرده باشند در خل خمر مدة یکماه تا نرم شده باشد مجرب معجونی که در ساعت
وجع ساکن شود و دندان را منقطع شود بی زحمت دوایی که کند دهان بیرد بکیرند
مصطکی مثقالی و دردی زیت سوخته مثقالی و نیم و ورق غار مثقالی بکوبند و بیخته
بیفشانند بر دهان دوایی دیکر هم درین باب بخایند خرفه یا جوز یا لوز یا فستق
بدندان دردناک دوایی که بجهت قلع دندان بی وجع بکیرند شب یمانی و مراز

هر یکی

هر یکی جزوی کوفته و بیخته بنهند بر دندان دوایی دیکر هم درین باب بکیرند
بزر البنج وافیون و مر و فلفل و عاقرقرحا از هر یک درهمی قند دو درم کوفته و بیخته بر دندان
نهند دوایی دیکر که قلع ایشان نماید باسانی اول پیرامون دندانرا نیش زنند پس بکیرند
قدری زاج و عفص و میویزج و شب یمانی و کزمازک و دار فلفل همه را سحق کنند و بسرشند
بقطران و موم و بر دندان طلا نمایند دوایی دیکر درین باب بکیرند عاقرقرحا و بخور مریم
درمی که چهل شبانروز و بعد از ان سحق کنند و بکردانند پیرامون دندان دردناک معجون تا جای
از شحم و نیش زنند بر حوالی ان دندان و بمالند بروی این دارو و صبر نمایند یکساعت
بعد از ان بکشند دندان را بدست یا بکلبتین که دندان باسانی منقطع شود دوایی که
دندانرا سفید کرداند از چرک پاک کند و بوی دهان خوش کرداند و از اکله نکاهدارد
بکیرند بوره و پوست انار و زبد البحر و مرو شونیز از هر یکی جزوی بکوبند و ببیزند
و مسواک کنند بان دوایی که تسکین وجع اسنان کند بپزند ورق غار یا حب الغار
در سرکه و مضمضه نمایند بان چند بار که در ساعت تسکین نماید دوایی که سخت کرداند
لثه و مسترخیه و قطع نماید خونی که روان باشد از ان بکیرند فقاح اذخر کرم و بیخته
نمایند و طلا نمایند بر لثه دوایی که از برای سرعت نبات اسنان اطفال بغایت مفید
است بمالند پیوسته مغز و منبت کاه اسنان ایشان را بروغن کاو و بمسکه کاو و بیه خرکوش
کاو یا بمالند انجا پیوسته با نفحه ارنب دوایی دیکر که لثه مسترخیه را سخت کرداند
و اسنانرا محکم کند و بوی دهان خوش کند بکیرند سعد محترق و نمک اندرانی
و زبد البحر از هر یکی ده درم عاقرقرحا و کبابه و ثمرة الطرفا از هر یکی هفت درم سماق
جهار درم قرنفل دو درم همه را کوفته و بیخته بحریر مسواک نمایند دوایی که سخت
کرداند لثه و دندان مسترخیه را بکیرند اقماع رمان حلو و حامض و ثمرة الطرفا
از هر یک ده درم کلنار و ورق کل سرخ و جفت بلوط و زاج اساکفه از هر یکی پنج درم
حب الاس شش درم خسته هلیله زرد هشت درم شب یمانی بریان کرده جهار درم
مازو سبز غیر مثقوب هشت درم نمک اندرانی پنج درم همه را کوفته بیخته بحریر
مسواک نمایند بان فصل في السنونات سنونی که دندان را جلا دهد صفت ان
شاخ بز کوهی سوخته و نمک اندرانی و کف دریا از هر یک جزوی بیخ نی سوخته دو جز

سادج هندی ربع جزوی و سفال چینی جزوی همه را کوفته و بیخته بحریر سنون سازند
سنونی دیگر که دندانرا جلا دهد و سیاهی را ببرد صفت آن بگیرند آبگینه شامی و کف دریا
از هر یکی برابر هر دو را نیک بسایند و بر دندان بمالند باید که گوشت بن دندانرا
ازان نگاه دارند تا سوده نشود سنونی کف دریا و نمک سوخته و سفال چینی و صدف
سوخته و جو سوخته و خاکستر بیخ نی و زراوند مدحرج از هر یکی جزوی کوفته
و بیخته بر دندان بمالند سنونی که بوی دهان خوش کند و بیخ دندانرا محکم گرداند
و قوة تمام بدهد صفت آن شاخ بز کوهی سوخته و نمک بعسل معجون کرده و سوخته
از هر یکی ده درم زعفران و سنبل الطیب و سذاب خشک کرده از هر یکی دو درم گلنار
و سماق از هر یکی یکدرم شعر سوخته و جو سوخته از هر یکی سه درم همه را کوفته و بیخته
بحریر سنون سازند سنونی که از جهت جوشیدن دهان نافع بود صفت آن
مو قل و اقاقیا و سماق بیدانه و طباشیر و گلنار و ورق گل سرخ و آرد جو مجموع متساوی
کوفته و بیخته اول قدری سرکه و دو چندان گلاب بر سر آن کنند و نیم گرم نمایند و یکسان
بار دهان بشویند و بعد ازان ازین سنون زنند سنونی که بوی دهانرا خوش کند
صفت آن قرنفل و سک و قرفه و جوز الطیب و سعد و سنبل و پوست ترنج خشک
از هر یک جزوی مشک قدری مجموع کوفته و بیخته با زرد آلوئی که خوشبوی بود بسرشند
و حبها سازند مانند نخودی و هر روز سه حب ازان در دهان گیرند و قدری بخایند
و آب آن فرو برند فلدفیون که نافع مرلثه و امیه مسترخیه و لثه را محکم کند و بیخ
دندان که فاسد و متعفن گشته باشد باز بحال صلاح آورد و فساد و عفونت را
ببرد و خون را قطع نماید صفت آن بگیرند نوره که آب ندیده باشد سه درم و شب
یمانی خالص ده درم و نمک اندرانی سوخته یکدرم و نیم و اقاقیا دو درم و نیم و مرصافی
سه درم و زرنیخ زرد و سرخ از هر یکی دو درم و نیم نوشادر چهار دانگ درمی همه را
سحق کنند نیکو بعد ازان خلط نمایند بخل الآس عتیق خلطی ثخین غلیظ و بمالند
بر خشتی آجر نو و بگذارند تا در سایه خشک شود بران بعد ازان بردارند و پاره
کنند و نگاه دارند و هر گاه که خواهند استعمال نمایند ازرا پاره ازان بگیرند
و سحق کنند و به پیچند بر انگشت خرقه کتان و در سرکه کهنه فرو برند تا تر گردد

بعد

بعد ازان در بن دارو بگردانند چنانچه بسیار بران چسبیده نشود بعد ازان
بمالند ازرا بر عمور و بیخهای دندان و لثه مالیدنی آهسته تا زمانی که از
عمور و بیخها دندان و لثه خون روان گردد بعد ازان مضمضه نمایند
باب و سرکه خوسیانیده باشند در و اطراف مورد با روغن گل سرخ و بعد
ازان دو روز یا سه روز رها کنند بعد ازان دیگر بار بموجب مذکور شده
اعاده نمایند پس مضمضه کنند بدستوری که یاد کرده شد اگر حاجت باشد و این
معالجه بهترین و تمامتر معالجات است در لثه دامیه و عمور فاسد متعفنه سنون
دیگر که دندانرا جلا دهد و بیخ دندانرا محکم گرداند صفت آن نمک اندرانی
بسایند و در کاغذی بندند و بر خاکستر گرم اندازند تا سرخ شود و بر دارند
و چون خشک شود در قطران اندازند پس بستانند جزوی ازان و از کف دریا
و سعد و دارچینی و مر و خاکستر درمنه از هر یکی جزوی کافور عشر جزوی
مجموع کوفته و بیخته سنون سازند سنونی که بوی دهانرا خوش کند و دندانرا
جلا دهد و بیخ انرا محکم گرداند صفت آن آرد جو بعسل بسرشند و کف دریا و بیخ
نی سوخته از هر یکی بیست درم هلیله و قاقله و کبابه و بسباسه و عاقرقرحا از هر یک
سه درم طباشیر سفید و ورق گل سرخ و درمنه سوخته از هر یک یکدرم نمک اندرانی
پنجدرم کوفته و بیخته سنون سازند که مجرب است سنونی از جهت درد دندان
و محکم شدن گوشت بن دندانرا مجربست صفت آن بگیرند عاقرقرحا دو درم
گلنار و شب یمانی کزبار و طباشیر از هر یکی یکدرم ابجبار یکدرم و نیم این جمله را
نرم بسایند و بکرباس محکم فرو کنند هر دندانی را که درد کند یا بیخ آن سست شده
باشد بر آنجا باشند درد را بنشکند و بیخ آنرا محکم کند و مجرب و آزموده است
دوائی که بجهت خون آمدن از بیخ دندان و لثه و خراب شدن ان و فاسد
شدن و متعفن گشتن ان و کنده شدن گوشت و خورده شدن ان و جوشش
قوی را بسیار نافع است بگیرند قلیه و آهک از هر یک پنج مثقال و زرنیخ زرد
و سرخ کوفته و بیخته مثقال نوشادر درهمی کوفته نمایند ان همه و آرد جو سی
مثقال جمله کوفته نمایند و بسرشند بسرکه و در تنور آهسته زنند و بگذارند تا سوخته

کردد و سیاه و بعد ازان بردارند و سحق نمایند و بسرشند بسرکه و بوشور آهسته زنند
وبکذارند تا سوخته کردد و سیاه و بعد ازان بردارند و سحق نمایند و بر
بیخ دندان افشانند و نکاه دارند تا الی جند ازان برود و بعد ازان بکلاب
بشورند که مجربست سنون دیکر که بوی دهان را خوش کند و درد را کم کرداند
ومحکم کند صنعت ان صندل سفید و بوست ترنج خشک و اذخر و رامک از هر یکی
سه درهم قاقله و کبابه و بسباسه و قرنفل عود هندی و مصطکی و سک از هر یک دو درم
کوفته و بیخته سنون سازند سنون دیکر که قروح اسنه و سیلان خون از اسنان
باز دارد صنعت ان ثمرة کز و سک از هر یک سه درم لحیة التیس طین مختوم ابهل از هر
یکی یکدرم دارجینی نیم درم همه را کوفته و بیخته سنون سازند نوعی دیکر که کند بینی را
رادفع کند صنعت ان مر و قلقطار و سک و بوست انار و قصب الذریرة و قرنفل
و نسرین متساوی بکوبند و بیزند و به بینی دمند و بلیته بسازند و بشراب ریحانی
ترکنند و ازان داروها کوفته به بینی در دمند و بلیته دیکر بدان داروها بیاغارند
و بینی نهند نوعی دیکر که هم کند بینی را قطع کند صنعت ان سنبل و سک و قرنفل
از هر یکی یکدرم کوفته و بیخته در یکمن شراب ریحانی خوبسانند و ازا بوی میکنند
و غرغره میکنند و بلیته بدان الوده در بینی مینهند و این نسخها تمام معتمد علیه
است نوعی دیکر که سیاهی دندانرا ببرد صنعت ان قنبیل ده درم فلفل جهار حماما
سه درهم ساذج هندی دو درم مازو سوخته نرم دو درم کوفته و بیخته بمسواک
بمالند

باب التاسع عشر فی الاطلیه والضمادات والنطولات والابزنات والکمادات والانکبابات

فصل فی الاطلیه

طلایی که مواد درا ردع کند از انصاب و منافذ و مجاری را ضیق کرداند
صنعت ان بکیرند اقاقیا و صندل سرخ و سفید و ورق کل سرخ و کلنار و شیاف و مامیثا
و رامک اجزا متساوی کوفته و بیخته بسرشند بکلاب یا اب کشنیز تر یا کاشنی تر و در
موضع طلا کنند طلایی نافع است از رتل بکیرند صبر و مر و اقاقیا و حضض و سعد
و مامیثا و زعفران و کل ارمنی همه را بکوبند و بسرشند و باب کرنب و طلا نمایند بان موضع
طلایی از جهت تهیج و ورم در اجفان صنعت ان ورد و شیاف مامیثا و حضض و زعفران

طین م

وزرد جوبه و صبر و مصطکی اجزاء متساوی همه دیکر بکوبند و به بیزند و بسایند باب
کشنیز و کاشنی و بر موضع طلا کنند طلایی از جهت بثورها که بیدا شود در روی نافع
است صنعت ان بکیرند ارمنی دو درم طین مختوم یکدرم کافور نیم درم زعفران نیم درم
همه را کوفته بسرشند بعرق کل و خل خمر و طلا نمایند بر روی و اکر بثور تر باشد بکیرند
مردار سنک یکدرم صبر نیم درم غسل نمایند صبر را باب و سحق نمایند با مرداسنک و
باروغن کل سرخ و خل خمر بر روی طلا نمایند طلایی که منفعت میدهد صداع
و سرسام کرم بکیرند صندل سرخ و سفید و کل نیلوفر و ورق کل سرخ و تخم کاهو از هر یکی
سه درم افیون و بزر البنج و واصل اللقاح از هر یکی یکدرم زعفران نیم درم مامیثا دو درم
این جمله را کوفته و بیخته بسرشند باب کاهو و بر سر طلا کنند طلایی که صداع حار را
سود دارد و درد را ساکن کرداند در ساعت بکیرند افیون طسوجی بوست خشخاش
یکدرم افیون را سحق کنند و بوست خشخاش را بکوبند و باب کاهو طلا کنند یا بکیرند تخم
کاهو و سحق کنند باب کاهو و طلا کنند سر را بدان طلایی که صداع بارد را سود مند
بود بکیرند صبر و جند بیدستر و قسط و مر و صمغ عربی زعفران از هر یکی دو درم
انزروت و کندش از هر یک سه درم بکوبند و به بیزند نحوه و بسرشند باب و بر
باره کاغذ بمالند و انرا بر سر بجسبانند که بغایت نافع بود طلایی که نافع است مر
صداعی که بیدا شود از حر شمس بکیرند صندل سرخ و سفید و انزروت از هر یکی یکدرم
افیون نیم درم این جمله کوفته و بیخته بسرشند باب کشنیز تر و بر سر طلا نمایند طلایی
که نافع است در ابتداء سرسام بکیرند کلاب و روغن کل از هر یک ده درم خل خمر یکدرم در
همدیکر بیامیزند و بر سر طلا کنند طلایی دیکر که صداع کرم را سود دارد بکیرند صندل
سرخ و سفید از هر یک سه درم کل نیلوفر و ورق کل سرخ از هر یک جهار درم مامیثا
دو درم تخم کاهو سه درم زعفران و افیون دو درم بیخ لفاح یک مثقال کوفته و بیخته
و باب کاهو بسرشند و بر سر طلا کنند طلایی دیکر که صداع کرم را سود دارد و هر دردی
که از کرمی باشد نافعست صنعت ان بکیرند تراشه کدو و برک خرفه و برک خطمی
و بستان افروز از هر یکی جزوی بکوبند و کلاب بران ریزند و قدری سرکه دران
جکانند و قدری صندل سرخ و سفید بدان بسرشند و بر سر نهند طلایی دیکر هم درین

باب بکیرند بست جو و بنکو واب جو کسته و اب خرفه و در همدیکر بزنند و بر سرد بر سر
طلا کنند طلای دیکر که دردسری را که از کرمی افتاب بیدا شده باشد نافع بود بکیرند صندل
سرخ و سفید و انزروت از هر یکی یکدرم افیون دو دانک باب کشنیز تر یا باب کاشنی
و مانند ان بسرشند بران موضع بنهند و بعضی اطبا این را قرص سازند و بوقت حاجت
باب کاهو یا غیوان بسایند و بر موضع طلا نمایند طلای دیکر صندل سفید ده درم افیون
یکدرم انزروت سه درم باب کشنیز تر یا غیوان بسرشند و اقراص سازند و نکاه دارند تا
بوقت حاجت استعمال نمایند طلایی که موی ابروئی که بسبب جذام ریخته باشد
برویاند بعد از تنقیه این طلا بکند که موی باز روید صنعت ان مویز و هلیله سیاه
منقی و املج از هر یکی جزوی بجوشانند در روغن زیت بران موضع بعد از انکه شسته
باشند ان موضع بطبیخ عوسج و جلنار طلای دیکر همدرین باب مجرب است بکیرند هلیله
و عفص و بسوزانند و بسرکه بیامیزند و طلا کنند بدان موضع فانه مجرب است و نافع طلایی
که در بیماری که حادث در وقت بیهوشی نافعست بکیرند اردجو ده درم سبوس کندم بنجدرم
برک خطمی سه درم بنفشه بنجدرم بکوبند و ببیزند و باب بید روغن کل بسرشند و
قدری سرکه با وی بیامیزند و بر سر طلا کنند طلایی که صداعی که از بخار باشد باز
نشاید بکیرند مازو و کلنار و اقاقیا و سک از هر یکی جزوی صبر و زعفران از
هر یکی نیم جزوی همه را بکوبند و ببیزند و صدغ و بیشانی طلا کنند طلای دیکر
که صداعی را که از زخمی بدید اید ساکن بکیرند اطراف مورد و اطراف سرو تر و روغن
سوسن و لاذن و اکلیل الملک و قصب الذریره و کل ارمنی و شب یمانی از هر یکی
جزوی لاذن را در روغن حل کنند و داروهاء تر را بیزند و داروهاء خشک را بکوبند
و ببیزند و داروهاء تر را بکوبند و خشک را در ان حل کنند و به لاذن را در روغن
بسرشند و طلا کنند و اکر مورد و سرو تر نباشد برک مورد خشک و سرو خشک همان باشد
همه را بکوبند و ببیزند و باب صافی بسرشند و طلا کنند طلایی که بشره را پاک کند
و بثوری در روی بیدا شده باشد ببرد بکیرند جو مقشر نیم کوفته بکنند در پاتیله
و بریزند بروی شیر تازه دوشیده دو رطل و بجوشانند چندانکه شیر برود و
بیرون ارند و خشک کردانند و بکیرند دار زرد و کتیرا از هر یک سه درم بکوبند

بان

بان جو خشک کرده و ببیزند بحریر و بسرشند بسفیدهٔ تخم مرغ و طلا نمایند بر روی
و بعد از دو ساعت بشویند باب نخاله طلایی که اماس بن کوش را باز نشاند و درد
را ببرد بکیرند بیه بط و بیه مرغ خانکی از هر یکی بنجدرم همه را بکدازانند و بنجدرم سک
کوفته و بیخته کنند و بدان بسرشند و بر موضع طلا کنند طلای دیکر که هم اماس بن کوش
را بنشاند بکیرند صندلین و شیاف مامیثا و صبر و مر و زعفران از هر یکی جزوی
بکلاب بسرشند و بر بیشانی طلا کنند طلایی که داء الثعلب را ببرد بکیرند افیون
و ثافسیا و حب الغار از هر یکی شش درم کوکرد و خربق سفید از هر یکی دو درم بروغن
کل بسرشند و طلا کنند طلای دیکر که داء الثعلب بلغمی را ببرد بکیرند فرفیون و سذاب
از هر یکی دو درم خربق سیاه و خربق سفید از هر یکی مثقالی موم زرد هشت مثقال بروغن
بید انجیر بکدازانند و داروها بدان بسرشند و طلا کنند و بیش از طلا بیکساعت سیر
مالیدن و اسقیل مالیدن را سود دارد طلای دیکر که هم درین باب نافع بود بکیرند
بشکل کوسفند سوخته سذاب دشتی و کف دریا و سرکین موش و بوره و مرو دار
فلفل از هر یکی جزوی بزهره کاو بسرشند و طلا کنند طلای دیکر که داء الثعلب صفراوی
را ببرد بکیرند کف دریا سوخته نطرون سرکین موش مغز بادام سوخته بیخ نی
سوخته از هر یکی جزوی جمله را کوفته و بیخته بخل خمر بسرشند و طلا کنند و بیش
از طلا کردن بدن را بکف دریا یا بخرقه کتان بمالند طلای دیکر همدرین باب که
داء الثعلب صفراوی را نافع بود بکیرند سرکین موش و حب الرشاد سوخته عاقرقرحا
شنج سوخته از هر یکی جزوی بروغن زیت بسرشند و طلا کنند طلای دیکر که داء الثعلب
سوداوی را ببرد بکیرند شونیز بریان کرده سه درم بیخ نی سوخته فندق سوخته
سرکین موش بشکل کوسفند برسیاوشان عاقرقرحا شنج سوخته خربق سفید
از هر یکی جزوی بروغن بسرشند و طلا کنند طلایی که همه انواع داء الثعلب را
سود دارد بکیرند کف دریا ده درم بوره و خردل و کبریت و ثافسیا و فرفیون
از هر یکی دو درم میویزج و ذراریح از هر یکی یکدرم بروغن زیت کهنه بسرشند
و طلا کنند و بعد از ان به بیازی مالند و اکر ابله بیدا کند یکروز یا دو روز اسایش
دهند و بیه مرغ و بیه بط و مرهم اسفیداج طلا کنند تا نیک شود انکاه باز بر سر طلا روند

طلایی دیگر عجب درین باب بگیرند بیخ نی سوخته و سرگین موش و خاکستر خار
بشت و نوشادر و بوره و مغز بادام تلخ سوخته خربق سفید از هر یکی جزوی بروغن
زیت طلا کنند و برگ انجیر هم خارند طلایی که دیگر موی سر و موی روی را از
ریختن نگاهدارد بگیرند لادن چندانکه خواهند و بشراب حعص ترکنند پس
کاهی بروغن مورد همی سایند و کاهی بشراب و نیمه وزن لادن برسیاوشان باوی
بسرشند و در حمام یا بنزدیک افتاب طلا کنند و اگر مزاج انکس سرد یا فصل زمستان
باشد روغن ناردین با ان بیامیزند طلایی دیگر که موی را از ریختن باز دارد
بگیرند لادن و برسیاوشان و افسنتین و حب الغار از هر یک جزوی بکوبند
و بروغن بیزند و طلا کنند طلایی دیگر که موی را نگاهدارد بگیرند امله و برگ مورد
باب بپزند تا اب سرخ شود و بدست بمالند پس بپالایند و لادن را بشراب
حل کنند و با ان بیامیزند و بر موی طلا کنند طلایی که موی را نگاهدارد و قوت
دهد نگذارد که ریخته شود بگیرند لادن سه درم عفص یکدرم مر دو درم مصطکی
یکدرم و نیم قردمانا دو درم کندر یکدرم بگدازانند در روغن گل سرخ و طلا نمایند
بدان بیخها موی را بغایت عجیب است در قبض طلایی که ابتداء صلع را باز
دارد بگیرند برسیاوشان و برگ مورد و پوست صنوبر و کندر از هر یکی جزوی
و لادن و مر از هر یکی نیم جزو جمله کوفته و بیخته بروغن ترب بسایند و طلا کنند
طلایی که شکافتن موی را باز دارد بگیرند برگ جغندر با اب جغندر
و برگ کنجد و لعاب تخم کتان و لعاب تخم صنوبر و بزر قطونا از هر یکی یک جزو
اندر حمام موی را بدان بشویند طلایی که منع کند روییدن موی را از پشت
زهار و شیب بغل مدتی بگیرند قیمولیا و اسفیداج رصاصی از هر یکی جزوی
متساوی شب یمانی نیم جزو سحق نمایند و بماء البنج رطب طلا نمایند نوعی دیگر
بگیرند بزر البنج و پخته نمایند در سرکه و طلا کنند بان موضع را و مداومت نمایند
بان طلایی که موی را بسترد و تراشیده گرداند و زود ببرد بگیرند نوره اب
ندیده و شش مثل ان بروی برزند و سه روز رها کنند بعد ازان صاف گردانند
و ببندازند بران سدس ان نوره بعد ازان ببندازند بران ثلث ان زرنیخ زرد

سحق کرده

سحق کرده و یک لحظه رکم کنند بعد ازان بمالند انرا بر بدن بشرط انکه بدن تر نباشد و یک
لحظه رکم کنند تا بر بدن بسته گردد و خشک شود بعد ازان بشویند و چیزی خشن بمالند بران
تا مطلق موی سترده شود بعد ازان قدری روغن بنفشه یا روغن گل سرخ بر بدن بمالند و اگر
لعاب حلبه و کثیرا نرم کرده بر اعضا نیز بمالند بهتر باشد طلایی که سبوسه سر را ببرد بگیرند
ارد نخود و ارد باقلا و ارد ترمس و خطمی از هر یکی جزوی در کشکاب و لعاب حلبه بسرشند و طلا
نمایند طلایی دیگر که هم سبوسه سر را ببرد بگیرند اب چغندر چهل درم بوره دو درم زعفران یکدرم
با عسل بیامیزند و سر را بدان طلا کنند طلایی که ریشها که بر سر کودکان باشد و سعفه را ببرد
بگیرند زراوند طویل خبث الفضه مردارسنگ از هر یکی جزوی بروغن زیت بسرشند و طلا
کنند طلایی هم درین باب مجربست بگیرند خبث الفضه و مردارسنگ از هر یکی چهار جزو
اسفیداج چهار جزو دم الاخوین و گلنار و قنبیل و حنا از هر یکی جزوی زراوند طویل و مغز بادام
سوخته از هر یکی یک جزو بکوبند و بسرکه ترکنند و بروغن گل حل کنند و طلا کنند و اگر
دو جزو زرده چوبه بیفزایند صوابست طلایی دیگر که دنش سر کودکان و سعفه را ببرد
بگیرند مردارسنگ و مغز بادام تلخ سوخته زرد چوبه از هر یکی جزوی بسرکه بسرشند
و روغن گل طلا نمایند طلایی که شپش و خارش که در پوست باشد ببرد بگیرند مویزج
و زرنیخ و سیماب کشته اجزا مساوی بروغن گل سرخ و زیت بسرشند و روز بحمام برند و بر
خود بمالند طلایی از جهت سعفه منقول از محمد زکریا رازی بگیرند سفال تنور و گوگرد
و نمک و ثوم و بیاسه از هر یکی جزوی کوفته و بیخته و بسرکه بسرشند و طلا نمایند که
مجربست طلایی جرب را نافعست بگیرند کندش و خربق سیاه از هر یکی سه درم گوگرد سوخته
قنبیل و قردمانا و افیون از هر یکی یک درم مردارسنگ و خبث الفضه از هر یکی دو درم
بکوبند و به بیزند و بگلاب و سرکه بسرشند و طلا کنند طلایی که خارش و گر و شپش را
ببرد بگیرند مویزج و زرنیخ سرخ و زراوند طویل از هر یک پنج [illegible] و بکوبند و بروغن زیت
بسرشند و در اندام طلا کنند بعد ازان بگرمابه روند تا عرق کنند طلایی که خارش را
سود دارد بگیرند عدس مقشر و سماق و ورق گل سرخ و پیه اندرون انار باب خلط نمایند
و بر اعضا طلا کنند طلایی که خارش را سود دارد بگیرند سیماب کشته پنج درم کندش
ده درم زراوند طویل هفت درم بکوبند و بیامیزند بروغن گل و طلا کنند و سه روز

همچنین کنند و بعد از آن گرمابه روند **طلایی دیگر** صریح باب بگیرند مردارسنگ و قسط و سیماب
کشته و کندش و زرنباد و بطوبل و بولغ جزوی و کبریت و مویزج و سوسن و اترج
و نوشادر از هر یکی جزوی بکوبند و بروغن زیت بسرشند و شب طلا کنند و بامداد در گرمابه
بشویند **طلایی** دیگر مجرب خارش و گر خشک را سود دارد بگیرند مغز زردآلو و بیخ
در بخم ریباس کوفته و بیخته سه درم نمک طعام و دو درم سیماب کشته و ده درم
مغز زردآلو را بکوبند نرم و همه بیامیزند و بوقت حاجت مقدار سه درم بسرکه ترکنند
و اندر بعد از دو استیر جزات کنند و اندر گرمابه طلا کنند و یکساعت بگذارند
آنگاه بشویند و سه بار حاجت باشد بطلا کردن **طلایی** دیگر مجرب که گر را سود دارد بگیرند
کندش دو درم زرنیخ و بلطویل چهار درم خشا لفقه شانزده درم زرده چوبه سه درم
سیماب کشته دو درم همه بیامیزند کوفته و بسرکه ترکنند و بروغن گل حل کنند و در
گرمابه طلا کنند **طلایی** که خارش را ببرد بگیرند حکمه شحم حنظل و در آب بپزند و آب را
صافی کنند و طلا نمایند **طلایی دیگر** هم درین باب ارد باقلا و گوشت جزینه و بیخ آن و آب
کرفس از هر یک جزوی نوره سه جزو اندر گرمابه طلا کنند **طلایی** دیگر هم درین باب بگیرند
ارد عدس و گل سرخ با سرکه و روغن گل سرشند و طلا کنند و سرکه و گلاب و آب کرفس طلا کنند
طلایی دیگر که گر و خارش و شپش که در پوست پدید آید ببرد بگیرند مویزج و زرنیخ
و سیماب کشته از هر یک جزوی بروغن زیت طلا کنند در شب و بامداد در گرمابه بشویند
طلایی دیگر که ثور را ببرد تخم خشخاش و مغز جوز و ارد کنجد و مغز پنبه دانه و شاه
تره از هر یک جزوی بکوبند بگلاب ترکنند و بسرکه بسرشند و در گرمابه طلا کنند و بآب بشو
یند **طلایی** که نافعست مر سعفه که بر سر حادث شود بگیرند دارزرد و مغز بادام
تلخ و کندر و اتنج و کاغذ سوخته و مازوی سبز سوخته و بیخ سوسن اسمانجونی و
اقاقیا و قنبیل همه را کوفته و بیخته بسرشند بسرکه و روغن گل سرخ و طلا نمایند
که نافعست مر سعفه رطب را که بر بدن و سر کودکان حادث میشود بگیرند دارزرد
و پوست انار و مورد و حنا کوفته و بیخته بسرشند بسرکه و روغن گل سرخ و برو
طلا نمایند **طلایی** دیگر که قوبا را ببرد بگیرند خردل و تخم ترب و تخم جرجیر و کندش
از هر یک سه درم حرف طری ده درم خربق سیاه هفت درم با بکوب نرم سرشند و طلا

بمالند بران موضع مسکه یا موم روغن و گلیه بهتر باشد و اولی در دفع قوبا **طلایی دیگر**
که قوبا و سعفه را سود دارد بگیرند شحم حنظل و کندش و کبریت و زاج از هر یکی
سه درم ماميثا هشت درم مردارسنگ چهار درم کوم خشک کرده ده درم
سیماب کشته پنج درم روغن زیت پنجاه درم سرکه بسرشند و طلا کنند
طلایی دیگر که ثور را ببرد بگیرند زرد ترمس و اشق از هر یکی سه درم بوره
سرخ شش درم صمغ بیست درم سرکه ترش بسایند و طلا کنند هفت روز نخجا
شبانگاه طلا کنند و بامداد در حمام بشویند **طلایی** دیگر که قوبا و خارش را
ببرد که در مقعد باشد بگیرند شب یمانی بریان کرده ده درم قطران
پنجاه درم بسرکه حل کنند و بخرقه کتان بر موضع طلا کنند **طلایی** دیگر
که قوبا بر جانب آمده باشد ببرد بگیرند اسفیداج هفت درم کبریت دو
درم مویزج یکدرم بسرشند و طلا کنند **طلایی** که از جهت قولنج نافعست بگیرند
هلیله زرد و صمغ الو و صبر اسقوطری از هر یک جزوی بکوبند نیکو و خلط نمایند
بسرکه تیز و روغن گل سرخ و طلا نمایند **طلایی** هم بجهت قوبا بگیرند علک
البطم و بگدازانند با قدری شمع سفید و روغن زیت و بیندازند در
قدری کبریت زرد و صمغ و اجاص خلط نمایند با قدری سرکه تیز طلا کنند
بان موضع **طلایی** هم درین باب نافعست بگیرند سرگین موش کبر و سرگین
سوسمار و بکوبند نیکو و بسرشند بسرکه تیز و طلا نمایند و اگر قوبا رقیق باشد
طلا نمایند ان موضع را بروغن گندم و جراحتهای انسان برونه دارد و صمغ اجاص
طلایی دیگر که هم بجهت قوبا نافعست بگیرند پیه بز و پیه بط و پیه مرغابی
و روغن بادام و روغن بنفشه طلا نمایند **طلایی** دیگر هم درین باب نافعست بگیرند
ورق مورد و نعناع از هر یکی جزوی بکوبند نیکو و بسرشند بسرکه تیز و طلا
نمایند **طلایی** بگیرند تخم خیارک کرد و بکوبند نیکو و بسرشند بسرکه و روغن گل و
طلا نمایند **طلایی** دیگر از برای قوبای مزمن نافعست بگیرند حنا و مویزج از هر
ده درم و بیخ سوسن آسمانجونی و کبریت زرد از هر یکی بنخود و بشکل
بر از هر یکی شش درم بکوبند همه را نیکو و بسرشند بسرکه تیز و طلا نمایند
بران موضع **طلایی** که بجهت صعفه مجربست بگیرند کشته و عدس و مرو و اسفیداج
مردارسنگ و عنبر السوس عفص کندش هلیله از هر یکی جزوی و قنبیل دو جزو

همه یکی نمایند و بروغن بادام تلخ و شمع سفید و اشق خلط نمایند و طلا کنند
طلایی که بهق سفید را ببرد بگیرند قسط و جنطیانا و زراوند و افرفیون از هر یک
یک درم تخم ترب چهار درم بسرکه و قطران بسرشند و طلا کنند بران موضع
طلایی دیگر که بهق سیاه و سفید را ببرد بگیرند تخم ترب ده درم کندش هشت درم
بسرکه کهنه حل کنند و طلا کنند طلایی که برص را ببرد بگیرند شیطرج و عاقرقرحا
و خضض و خردل و شونیز و گل شقایق و زرنیخ زرد و قنبیل و روناس از هر
یکجزو و بخون بز بسرشند و طلا کنند طلایی هم درین باب بگیرند تخم ترب و
کندش و مغز بادام تلخ و شیطرج و زرنیخ لعل و زرنیخ زرد و خرد اسفند و خربق
سیاه و پوست جوز از هر یک جزوی کوفته و بیخته بشراب بسرشند و طلا کنند
طلایی که برص و بهق سفید و سیاه را ببرد بگیرند کندش و روناس و شیطرج
و خردل و تخم ترب و مازریون و شحم حنظل و خربق سفید و مویزج و ثافسیا
و سقمونیا از هر یکی یکجزو و شقایق دو جزو بسرکه بسایند و طلا کنند
طلایی دیگر درین باب بگیرند عسل بلادر هفت درم عاقرقرحا و سداب
و فرفیون و شیطرج از هر یک یک درم موم و بعسل بلادر بسرشند و طلا کنند طلایی که
برص را ببرد بگیرند تخم ترب بکوبند و به بیزند و بآب پیاز سفید بسرشند و
طلا کنند طلایی از برای قلع برص بغایت مجربست بگیرند پوست بیخ کبر و شیطرج
و خربق سیاه از هر یک نیم مثقال زنجار و زرنیخ زرد و سرخ و ذراریح منزوع
الرجل و الجناح و نوره و نوشادر از هر یک نیم مثقال بکوبند و به بیزند و
بسرشند بخل خمر و طلا کنند طلایی هم درین باب مجربست بگیرند بلادر تلخ و عسل
بلادر و ثافسیا و سرگین کبوتر و تخم ترتیزک و شیطرج و مازریون از جمله
کوفته بسرشند بسرکه کهنه و بران موضع طلا کنند طلایی بهم درین باب
و برص را رنگ کند بگیرند روناس یکدرم بیخ و شاخ درخت انجیر سیاه از
هر یک سه درم نوره و کبریت زرد از هر یکی بحل هر یکی سه درم درقی
خمر چهار درم خبث الحدید یک درم کوفته و بیخته بسرشند بسرکه کهنه
و بران موضع طلا کنند طلایی که بهق سیاه و بهق سفید را ببرد و سود دارد بگیرند
زرنیخ سرخ و بیخ و کندش و شیطرج هندی از هر یک نیم جزو بکوبند و بسایند
و بروغن زیت بجوشانند و دارو در آن اندازند و طلا کنند طلایی که برص را

رنگ کند چنانکه ناپدید شود و بیست روز بماند بگیرند شیطرج و نیلوفر و آس و
یمانی و گل سرخ همه را بکوبند و بسرشند و بسرشند بسرکه کهنه و بطرزی و ناو بران
موضع طلا کنند طلایی دیگر مجربست از برای برص و بهق ابیض بگیرند شیطرج و خربق سیاه
و شونیز و خردل و خضض و شقایق و مر و عفص و دمانه دم و شب و کمون حنتم و
حنا و مورد و فلفل و زرنیخ احمر و اقاقیا همه را بکوبند نیکو و بسرشند بسرکه و طلا نمایند
بران موضع طلایی از برای دفع برص پوست بیخ کبر و خربق سیاه و شیطرج از
هر یک جزوی زنگار نیم جزو بکوبند و به بیزند و در سرکه بسرشند و بران موضع
طلا کنند طلایی دیگر از برای برص بگیرند پوست بیخ کبر و شیطرج و خربق سیاه
از هر یک جزوی بکوبند و به بیزند و بسرشند بآب ورق مورد و خل خمر و طلا
نمایند بر موضع برص طلایی از برای بهق سفید بگیرند شیطرج و زرنیخ
سرخ ده درم کندش و شیطرج از هر یکی پنج درم کوفته با روغن زیت بر بهق
طلا نمایند طلایی که برص را ببرد و مجربست بگیرند ورق خرزهره و بکوبند
پنجاه درم و بجوشانند بیک رطل روغن زیت بعد از آن صافی نمایند زیت را و بگیرند
ربع رطل موم و بگذارانند با این زیت و بیندازند در آن کبریت زرد سحق کرده ربع وقیه
و بمالند بر موضع سفیدی در حمام یا آفتاب که بغایت مفید است طلایی بگیرند عنصل
و ورق خرزهره و بجوشانند با روغن زیت و بسایند از آن با کبریت و زرنیخ
سرخ مرمی و در آفتاب یا حمام بمالند بر موضع سفید طلایی بگیرند پوست خربق
سیاه و روناس و تخم ترینه و شیطرج هندی و تخم حرمل و خردل از هر یک جزوی جمله
کوفته و بیخته بسرشند بسرکه کهنه و طلا نمایند طلایی که کلف و غش را سود دارد بگیرند تخم
ترب و تخم خربق و آرد باقلا بسرکه تر کرده و خشک کرده و مغز بادام تلخ و قسط
و اکلیل الملک از هر یکی جزوی بسرشند و طلا کنند طلایی دیگر که هم کلف و غش را ببرد
بگیرند تخم مرغ خانگی و اشنان پرورده بآب خربزه و آرد جو بتخم و بسرشند بآب
خربزه یا بشیر ثمار یا بشیر خر و طلا نمایند طلایی از برای کلف بگیرند کتیرا سه درم کندس
یکدرم این جمله بکوبند و به بیزند و بسرشند بشیر دختر یا بشیر خر و بر روی طلا
نمایند و بعد از دو ساعت بشویند بآبی که جوشانیده باشند در آن سبوس گندم
طلایی که هم کلف را ببرد بگیرند فلفل و نوره از هر یک جزوی بکوبند و بسرشند
بآب تب فانیذ بر روی طلا نمایند طلایی از برای کلف بگیرند بلادر ترمس و آرد باقلا از هر

از هر یکی ده درم آرد نخود و آرد عدس از هر یکی بنجل درم طلا نمایند طلای دیگر
از برای کلف بگیرند جو چهار درم تخم خربزه دو درم آرد باقلا و آرد نخود و نخاله
جواری و کثیرا از هر یکی دو درم ترمس یک درم این جمله را بکوبند و با آب ترکنند و شبانگاه
بر روی طلا نمایند و بامداد بشویند سه روز همچنین بجای کنند که مجرب است طلای که
کلف را از روی ببرد و اثر را سفید کند و نیکو گرداند و خوش شکل شود بگیرند آرد
ترمس سه جزو آرد باقلی دو جزو آرد جو جزوی تخم خربزه نیم جزو آرد نخود و
آرد کرسنه از هر یکی دو جزو عدس مقشر و نشاسته از هر یکی جزوی کثیرا نیم تخم خربزه
بر سه جزو نیم یا کوفته و بیخته و شیر زنان و اندکی زعفران بسرشند و بر روی طلا کنند
شب و روز بگو صباح بشویند با آبی که خوشانیده یا خوشانیده باشند در آن
تخم خربزه و بنفشه و خطمی و سبوس گندم طلای از برای کلف غلیظ تخم
بگیرند ترمس و باقلا و جو مقشر و نخود و کرسنه و تخم خربزه از هر یکی چهار درم قسط
و مغز بادام تر و بیخ سوسن آسمانگونی و حب بلسان کندر یا ورد زرد و نانخواه ملح چهار از
هر یکی دو درم تخم فلفل و بیخ بلبل و کندش از هر یکی یک درم سرکین تخشک و کبوتر از
هر یکی تک درم و نیم جمله بکوبند و ببیزند و بسرشند با آب نخاله و طلا نمایند و
روی هر روز یکبار طلای دیگر از برای کلف مجرب است بگیرند ترمس و باقلا و تخم خربزه از
هر یکی جزوی عدس مقشر نیم جزو بکوبند و بیزند و بسرشند و بر روی بمالند هر صباح
و هر شب و بعد از آن بشویند با آب تره که مجرب است طلای که کلف و ثمره را ببرد بگیرند
بورق و بلبل و تخم ترب از هر یکی جزوی بکوبند و بسرشند با آب و طلا کنند در شب
و بامداد با آب نخود و بشویند طلای دیگر که نشان آبله را ببرد بگیرند مردار سنگ پرورده
بروغن کل و بیخ نی خشک شده و آرد نخود و استخوان پوسیده و آرد برنج و تخم خربزه
و مرو قسط و حب البان از هر یک جزوی بکوبند و لعاب حلبه یا آب خربزه یا آب تخم خربزه
یا آب باقلا بسرشند و طلا کنند طلای که اثرها که بر بدن پدید آید از تخم و غیر
و آبله و امثال آن ببرد بگیرند صابون و بورق از هر یکی جزوی با بجل کنند و آن موضع
را بروی طلا کنند طلای دیگر هم درین باب بگیرند زرنیخ زرد و تخم ترب از هر یکی جزوی بکوبند
و بسرشند و طلا کنند طلای دیگر هم درین باب زرنیخ زرد و بیخ فلفل و کندر
از هر یک جزوی با آب کشنیز تر طلا کنند اثر خون و کبودی که از خون مرده بدید آمده باشد
در زیر پوست ببرد طلای که اثر و کبودی که از خون مرده بدید آمده باشد بسبب

ثعلب
ضربت یا سقط ببرد بگیرند نطرون سرخ و بکوبند و بسرشند بسرکه کهنه و بران موضع
بمالند و ما لیدن ان موضع ثعلب الانباط و شستن بنطرون آن اثر ببرد طلای هم درین باب بگیرند نطرون
و کندش و صمغ الو از هر یکی جزوی کوفته و بیخته بسرشند بسرکه کهنه و عسل و بران موضع طلا
کنند طلای که آثار قروح و جلا برا از بدن ببرد بگیرند زهره گاو و زهره بز و بران موضع
طلا کنند طلای هم درین باب مردار سنگ پرورده بروغن کل سرخ و اسفیداج رصاصی
بسرکه کهنه طلا کنند طلای آثار حصبه و قروح را ببرد بگیرند مردار سنگ پرورده بروغن
کل بیخ نی خشک و آرد نخود و استخوان پوسیده و آرد برنج و تخم خربزه و پوست انار شیرین
و قسط تلخ بکوبند و با آب بسرشند و طلا نمایند طلای که بجهت جرب خشک و حابیل
بدن بگیرند خبث الحدید و مردار سنگ زرد چوبه از هر یک قدری بکوبند و بسرشند
بسرکه و روغن کل و طلا نمایند طلای از برای جرب خفیفه آرد عدس و کل سرخ و شب
در هم خلط نمایند و بنهند در آفتاب تا گرم شود و طلا نمایند طلای دیگر اقوی از ان
تخم را تنج سحق نمایند بسرکه و روغن کل سرخ و استعمال نمایند در حمام طلای
آب انار ترش با شحم ان و روغن کل سرخ و بوره طلا نمایند طلای نخاله گندم و آرد
عدس و سرکه طلا نمایند طلای اقاقیا بسرکه طلا نمایند و تخم خربزه و نشاسته
و معصفر و آب کرفس و طبیخ حلبه طلا نمایند طلای بجهت جرب تخم حنظل و علک
الانباط با آب نعناع طلا نمایند طلای دیگر درین باب راتنج بسرکه طلا نمایند
طلای دیگر زاج زرد بریان کرده بسرکه و روغن کل سرخ طلا کنند خربق و
ماست هم طلا کنند و روغن جرجیر در آفتاب گرم بر بدن بمالند مکرر که تا
طلای دیگر هم درین باب نیکوست مردار سنگ و زاج جزو ا مساوی سحق با خل
خمر و در کوزه سفالی کنند و دفن کنند در جای نمک یکماه و استعمال که نهایت
نیکوست طلای کندش و زیبق مقتول و خبث الحدید و زراوند و کبریت و فلفل
و فقلیه و نحاس محرقه و مغات و نوشادر و عدس تلخ و تخم خطمی و اشق و زنگار و اشنان
و قتا دان و سرکین سگ و قثاء الحمار و پوست چوب بر سوخته جمله بکوبند و
بیفشانند بر جرب بعد از انکه مالیده باشند بران موضع عشک و ببندند و بگذارند
تا قلع کردد طلای قرحا نا و سرکه طلا نمایند طلای زیبق مقتول و ورق خربق
و اقلیمیا فضی و مردار سنگ بسرکه و روغن کل سرخ طلا نمایند شبانگاه و
بران خواب کنند و روز دیگر بشویند در حمام بسرکه و اشنان و آب گرم و بعد از ان

قعت

وبعد ازان باب سرد بعد ازان بمالند بران روغن طلایی دیگر مرداسنگ و زاج زرد
اجزاء مساوی سحق کنند بسرکه و یکهفته بنهند در افتاب طلاء نمایند طلایی دیگر
نبق مقشول و میعه سایله و روغن گل سرخ طلا نمایند طلایی دیگرکه ثالول را ببرد
بگیرند فازدوشت بیابانی و بزرالجرجیر بکوبند و بزهره گاو بسرشند و چند بار برو
طلا کنند طلایی دیگرکه ثالول را بخورد بگیرند اشنان فارسی و زنجار و مس سوخته و
وشحم خنظل و بوره و نوشادر و زرنیخ و اهک آب نرسیده از هر یکی جزوی بزهره گاو
و باب صابون بسرشند و طلا کنند و دو ساعت بسته دارند طلایی دیگر که سوختگی آتش را
سود دارد بگیرند برگ خطمی و طرخیا از هر یک جزوی بپزند تا بیصافی تا مهرا شود لبی
لیقها از وی جدا کنند و بسایند بعد ازان بکیرند مرداسنگ پرورده بروغن گل سرخ
واسفیداج و روغن گل و آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب همه را بهم بسرشند و طلا
کنند طلایی دیگر مجرب باب بگیرند آهک شسته باب سرد هفت بار و خشک کرده بیست
درم موم سفید شش درم روغن پسته درم اهک در روغن بگدازند و اهک در وی بسرشند
و طلا کنند طلایی هم سوختگی را سود دارد و ابله را نافع بود بکیرند عدس مقشر و
سفیده از برای هر یک چند انکه خواهد بسرکه بسایند پس انکه نخست عدس را پخته
باشند و چون سوده و سرشته شود بران موضع طلا کنند و خرقه کتان بگلاب
ترکرده و سرد کرده بروی افکنند و اگر سفیده بیضه مرغ باشد با روغن گل بپزند و طلا کنند
سود دارد طلایی لدغ و کوفتگی و ازردگی باشد که از افتادن در اندامی از اندامها پیدا
شده باشد ببرد و سود دارد بکیرند مغاث و معاش مقشر و گل ارمنی از هر یکی ده
درم اقاقیا و صبر از هر یکی سه درم باب ورق مورد بسرشند و طلا کنند که
اسیب جگر اگر از حرارت نباشد بکیرند مغاث و گل ارمنی و ورق مورد از هر یکی جزوی
بکوبند و بسرشند و طلا کنند طلایی دیگر که هم درین باب است اگر از حرارت بود بکیرند
صندل سفید و گل سرخ و بنفشه و ارد جو از هر یکی ده درم زعفران یک درم و نیم کافور
و نیم درم بگلاب و روغن گل بسرشند و طلا کنند طلایی دیگر که اسیب جگر و معده
و دیگر جایها را سود دارد بکیرند ماش و لادن و گل ارمنی از هر یکی ده درم
صبر و سک و زعفران از هر یکی سه درم بگلاب آب ورق مورد بسرشند و طلا کنند
و طلا کنند و اگر جایگاه عصبانی باشد قدری شراب و روغن ابن بیامیزند نرگس
دیگر که اسیب جگر و معده و دیگر جایها را سود دارد اگر حرارت باشد بکیرند ارد

ماش و گل ارمنی از هر یکی ده درم صبر و زعفران و سک از هر یک سه درم کوفته و بیخته بگلاب
بسرشند و طلا کنند و اگر عصبانی باشد قدری شراب با روغن سوسن بهم بیامیزند طلایی دیگر
که درد سر که از آسیب باشد سود دارد بکیرند گل ارمنی ده درم دشت بیابانی دو درم مس
یک درم بسرشند و طلا کنند طلایی که درد مفاصل را که از آسیبی و زخمی خیزد سود دارد بکیرند
سود و اسپرم و حب الغار و مر و عود و قصب الذریره از هر یکی دو درم موم ده درم
ده درم روغن سوسن ده درم خیلخنه دسمت طلاء سازند طلایی دیگر که معده
را زخمی و اسیبی که رسیده باشد سود دارد بکیرند سیب شیرین و در خرقه
به پیچند و در زیر آتش نرم کنند تا بپزد و پاک کنند گوشت آن پنجاه درم گل سرخ
ده درم اقاقیا و برگ مورد و سنبل از هر یکی پنج درم مصطکی و جوز سرو و صبر از هر
یکی یک درم بگلاب بسرشند و طلا کنند و اگر حرارتی بود امرین طلاء ده درم آرد جو
یک درم زعفران و نیم کافور زیاده کنند و اگر حرارتی نباشد بکیرند گل سرخ پنج درم مصطکی
و سنبل و دارچینی و لادن از هر یکی دو درم لادن را بروغن خیری حل کنند و دیگر
داروی کوفته بدان بسرشند و طلا کنند طلایی دیگر که اماس پستان را سود دارد بکیرند
نان گندم خشک کرده و کوفته و از هر جو با قلا و ارد حلبه و خطمی مساوی
همه بکیرند زعفران نصف یک جزو و زرده تخم مرغ بسرشند و طلا کنند طلایی که
نگذارند که پستان بزرگ شود بکیرند کندر و ودع سوخته از هر یکی جزوی
آرد جو جزو و دبس که بسرشند و در ماهی سه روز طلا کنند طلایی که نافع است
مرورم خصیه را بکیرند اکلیل الملک با بوته و خطمی و بقل و تخم مرو و حلبه و انجدان
و زنیه از هر یکی جزوی و با لعاب بزر کتان طلا نمایند بر خصیه طلایی که ورم
خصیه را سودمند بود بکیرند آرد باقلا و ارد جو و ارد عدس و خطمی کوفته و
بنفشه کوفته و باب روباه ترک و عرق گل بسرشند و طلا نمایند طلایی که نافع است
مرورم خصیه را که از حرارت بود بکیرند ارد جو و ارد باقلا و ارد کرسنه و ارد
عدس و خطمی کوفته پخته و بنفشه کوفته و پخته و باب روباه ترک و اب گشنیز
تر و آب کاسنی تر و شیاف مامیثا و عرق گل خلط نمایند و بر خصیه طلا کنند طلایی که
اماسها و ورمها را پخته کرداند بکیرند خمیر ترش ده درم چاشا و بوره و سرگین
کبوتر و سرگین خرگوش از هر یک سه درم همه را با خمیر و روغن زیت بسرشند
و طلا کنند طلایی دیگر که گوشت فزونی را بپوشاند و بخورد پی انکه او را بسوزاند

بگیرند توبال مس ده درم زرنیخ لعل و خربق سیاه از هر یک نخود درم با روغن گل بسایند
همه را و طلا کنند طلایی دیگر که همین منفعت دهد بگیرند آشوره و زرنیخ از هر یک ده و
دو درم هر دو را با روغن زیت حل کنند و نخله هر آهک و نخله هر یکی کبوتر بسایند و
بدان بسرشند و طلا کنند طلایی که خوک بخورد و بپوشاند بگیرند آهک و زرنیخ
لعل از هر یکی ده درم صمغ صنوبری سه درم روغن گل شصت درم صمغ را با روغن
بگدازانند و داروها بدان بسرشند و طلا کنند طلایی هم درین کار سود دارد بگیرند
سرگین گاو خشک و با سرکه بپزند و طلا کنند سود دارد طلایی که دشبنه و
سختی اگر اندامها بماند نرم کند بگیرند موم زرد یک وقیه و روغن سوسن
شش وقیه پیه بط یا پیه مرغ خانگی یک وقیه مغز ساق گاو دو وقیه بسرشند
طلا هم درین باب بگیرند درمی روغن سوسن و درمی روغن بزرکتان از هر یک
وقیه میعه تر و بیرزد و جاوشیر و اشق از هر یک نیم وقیه پیه خرس یا پیه مرغ
دو وقیه صمغها را با شراب بسرشند و پیه را با روغن بگدازانند و همه را با هم بسرشند
و طلا کنند طلایی که همه دردها را تحلیل کند بگیرند موم زرد و یکجزو و روغن بنفشه
شش جزو موم را با روغن بگدازانند و [illegible] بنهند [illegible] و بدان بسرشند و طلا
کنند اگر حرارتی نبود و اگر حرارتی باشد این نوع سازند بگیرند حی العالم و پوست انار
ترش و ارد جو همه را در شراب بپزند و بسایند و طلا کنند طلایی که اماس گرم را سود
دارد بگیرند شیاف ماميثا و فوفل و اقاقیا و صندل سرخ با آب عنب الثعلب بسرشند و
طلا کنند طلایی اماس نرم را که تازه تر بگویند سود دارد بگیرند صبر و مر و اقاقیا
و سعد و شیاف ماميثا و زعفران و حضض و گل ارمنی از هر یک جزوی بکوبند و
بپزند و اقراص کنند و بوقت حاجت با آب کرفس و سرکه بسایند و طلا کنند طلایی دیگر
که توبال را که از پی [illegible] و بیماریهای [illegible] سود دارد بگیرند [illegible] و سرکه و روغن
گل و آب مورد اسفنج تر کنند بدان و بر چشم [illegible] نهند و اگر برگ کرنب و برگ عود بکوبند
و بپخته سود دارد طلایی [illegible] سود دارد بگیرند گل سرخ و شیاف
ماميثا و حضض و زعفران و زردچوبه و صبر با سفیده تخم مرغ بسرشند و طلا
نمایند طلایی دیگر سفیدی که بر ناخن افتد [illegible] بگیرند زرنیخ سرخ و شب یمانی و
کبریت از هر یکی جزوی زفت رومی دو جزو [illegible] حل نمایند و بگدازانند و دیگر اکلیلی
ها بدان بسرشند و طلا نمایند طلایی که ناخن سفید گشته را بیفکند بکوبند

دردی شراب سوخته سه درم زاج دو درم موم سه درم روغن گل ده درم همه را بسرشند
و در یک روز دو بار طلا نمایند طلا که نافع است در لقوه و جامع مفاصل حار است قانون بگیرند صبر
و مر و زعفران اجزای مساوی طلا نمایند با آب کرفس یا با آب کاسنی بحسب مقدار حرارت
طلایی که صاحب او جامع مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع است و مجرب بگیرند روغن خشخاش
با شراب بیامیزند و طلا کنند بر آن موضع که مجرب است طلایی که بجهت او جامع مفاصل غلیظ
الخلط بگیرند حب الحرمل منقی سه وقیه سحق نمایند [illegible] روغن گاو بکنند و بر آن
یک وقیه عسل و بر آن موضع طلا نمایند طلا که مسکن وجع مفاصل و نقرس حاد بود
بگیرند حلبه و سحق نمایند با سرکه که ممزوج بجنسی که حلبه در آن مهرا شود بعد از آن
بریزند بر آن عسل و پخته نمایند با آتش تا منعقد گردد بعد از آن سحق نمایند طلا [illegible]
و دو روز یا سه روز بر آن رها کنند که نهایت مفید است و بعد از آن [illegible] روغن گل
سرخ بر آن نمایند و ضماد [illegible] علت نهایت مفید است طلایی دیگر که مسکن وجع مفاصل و
مخلب باشد بگیرند افیون چهار مثقال و زعفران یک مثقال سحق نمایند با پیه گاو و بیا
میزند با آن لباب خبز سمید و طلا نمایند بر مفاصل و ورق [illegible]
طلایی دیگر بکوبند میعه و افیون و از آن طلا سازند و نمایند طلایی
که نقرس گرم را بنشاند بگیرند آرد جو بیست درم افیون سه درم با آب عنب الثعلب
بسرشند و طلا نمایند و چون خشک شود بشویند و دیگر باره طلا نمایند که [illegible]
را باز نشاند طلایی دیگر که نقرس گرم را سود دارد بگیرند بزرقطونا و زرده
تخم مرغ و آرد جو و درمی مس همه را با روغن گل بسرشند و طلا کنند طلایی دیگر
که نقرس گرم را سود دارد بگیرند صندل سفید و گل سرخ و شیاف ماميثا و پوست
درخت هندی و فوفل از هر یکی جزوی و افیون ربع جزوی و [illegible] بیامیزند و طلا
کنند طلایی که نقرس مرکب را سود دارد [illegible] و تخم مرو و خطمی و آرد جو
و سورنجان و روغن گل زرد و تخم مرغ از هر یکی جزوی بسرشند و طلا کنند طلایی
که نقرس را که بلغمی باشد سود دارد بگیرند مقل و آرد باقلا و روغن گل از هر یکی جزوی
[illegible] کنند و اگر حاجت [illegible] قطره [illegible] بر او افکنند باید بسرشته
سود و طلا کنند طلایی دیگر که هم نقرس بلغمی را سود دارد بگیرند بابونه و اکلیل الملک
و حلبه و تخم کتان و ورق خار و [illegible] سفند و برگ کرنب و [illegible] و علک البطم از
هر یکی جزوی بکوبند و بپیخته بسرشند و اگر [illegible] روغن بلسان با این یار کنند سخت

نیکو باشد وطلا کنند **طلایی** دیگر که نقرس گرم را مفید است بگیرند نرد و صندلین
و عرق گل و عصاره بستان افروز و عصاره خس و عصاره تورک و بران موضع طلا
نمایند طلایی که چون بر بدن مالند هوام از نزدیک برود و مضرت نتوانند رسانید
بگیرند دماغ بحر گوش و سرکه و زیت و ورق بحکشت بکوبند و بسرشند بزیت و طلا
کنند بدان بدن **طلایی** بگیرند ورق صنوبر کوفته با زیت و اسراش و دوقو
و حب بلسان و فرد ماما از هر یکی سه درم تخم مل و بیخ تقینکا از هر یکی دو درم
بیخ انکدان یک درم همه را بکوبند و بیخته نمایند بروغن زیت وطلا نمایند بر بدن
طلایی دیگر که پشه نزدیک نیاید چون بر بدن مالند بگیرند روغن ترنج و بر بدن
مالند مجرب است **طلایی** که مضرت گزیدن جانوران نرسد خصوصا زهرآلود بگیرند
جند بیدستر و سکنجبین و حلتیت و کبریت و سرگین کبوتر و بودنه و مشکطرامشیع از
هر یک جزوی بروغن زیت کهنه بسرشند وطلا کنند **طلایی** که اختناق رحم را سود
دارد بگیرند علک الانباط و مصطکی و سنبل از هر یکی ده درم روغن سوسن و روغن
شبت از هر یکی بیست درم شاه دانج تر هفت درم بابونه و سکی و شونیز و
بودنه کوهی از هر یکی بیخ درم عاقرقرحا هفت درم اکلیل الملک بیست درم
دارو ها خشک بکوبند و علک الانباط و مصطکی بروغن بگدازند همه را بدان
بسرشند و شکم و ناف و زیر ناف و کمرگاه و تهیگاه و استخوان سرین بدین طلا
کنند **فصل در اضمادات** بدانکه ضمادات عبارت از چیزی خیلی غلیظ باشد که بر
چیزی بمالند و بر اعضا نهند و ببندند **ضماد** که از جهت صداع بارد نافعست
بگیرند بابونه و اکلیل الملک و شیح و شبت و ورق غاد من نکوش اجزاء مساوی و
بکوبند و بیزند و بسرشند باب تمام یا روغن چیزی و بر سر ضماد کنند **ضمادی**
نافعست از اورام که در جگر پیدا شد بگیرند صندل سرخ و سفید از هر یکی
سی درم فوفل و بنفشه و ورق گل سرخ و ادخر از هر یکی چهل درم بابونه اکلیل الملک
از هر یکی ... درم کوفته و بیخته خلط نمایند بروغن گل سرخ و ضماد نمایند **ضمادی** که نافعست
از جهت ضعف جگر و استسقا بگیرند افسنتین و سنبل و مصطکی و صبر و فیلزهره
و حضض و لادن از هر یکی دو درم عود هندی چهار درم موم ده درم ادویه
را کوفته و بیخته بسرشند و موم مضاد نمایند **ضماد** دیگر نافعست مر حرارت کبد را و
قلبی را و معدی در امراض حاده هرگاه ضماد نمایند بر کبد و معده و قلب حرارت

ساکن

ساکن کرده اند بگیرند موم سفید وقیه و روغن بنفشه دو وقیه بگدازانند موم را
در روغن و بگذارند تا سرد شود بعد از آن بیندازند در هاون و بریزند بر روی آن
و آب حرفه و خل خمر و آب بستان افروز و آب کشنیز تر و کاسنی تر و لا ینزال اندک اندک
بران می افشانند و بدسته هاون میمالند تا در هم خلط شود و پاره کتان بدان تر
کنند و ضماد کنند **ضماد** که نافعست مر حرارت کبد و ورمی که در کبد باشد بگیرند بنفشه
خشک و چهار مثقال ورق گل سرخ و چهار مثقال بستان افروز تر ده درم صندل
سفید چهار مثقال قصب الذریره دو مثقال کافور یک درم مجموع بکوبند و بیزند
و بگدازانند موم بروغن گل سرخ و ادویه بان بسرشند و ضماد کنند **ضماد** دیگر
نافعست مر حیاوه طحال را بگیرند خل از زرق بیست درم اشق ده درم آرد باقلی و آرد
کرسنه و آرد نخود و اکلیل الملک و حلبه و کشد انگ و بابونه و سنبل و آرد ترمس از هر
یکی پنج درم بیست و چهار وقیه جمله بکوبند و بیزند و بخوبی بیانند انجیر را
در خل خمر و بمالند در غربال و ادویه را بدان بسرشند و بریزند بدان روغن
بابونه و روغن سداب بقدر حاجت و استعمال **ضمادی دیگر** بگیرند اشق و بگدازانند
در خل خمر و استعمال نمایند **ضماد** که حنین بن اسحق شیرازی ساخته
از برای کودکی که بوده باشد در طحال او ورمی صلب بگیرند انجیر سیاه خوشبوی
در خل خمر یک شبانروز بنهاده درم قسط بحری کوفته و بیخته چهار درم مقل
بادام تلخ مقشر ده درم بیخ کبر کوفته سه درم جمع کنند همه را و بگدازانند
موم صافی با روغن و همه با هم بکردند روی کاغذ یا خرقه ضماد کنند بر طحال
آن هنگام که شکم خالی باشد از طعام مردم را ملا دو بعد از دو ساعت بآب
و بشویند بآبی که پخته باشند در وی بابونه و کرنب و بدان بمالند روغن
خیری و بیش از آنکه ضماد کنند نخست تکمید نمایند بدین مطبوخ بگیرند بوره یک درم
و اشنه پنج درم پوست بیخ کبر و درم سداب خشک سه درم همه را در خل
خمر بپزند و تکمید بدان سر که تر میکنند و بدان موضع طحال می نهند نافعست **ضماد**
که سپرز و جگر را سود دارد بگیرند سداب خشک سه درم بوره ارمنی سه درم
اشق هفت درم بوره و اشق را در خل خمر بگدازانند و سداب بودنه را بدان
بسرشند و ضماد کنند **ضماد** دیگر هم درین باب بگیرند مر و مقل و اشق و کندر
از هر یکی پنج درم و بخل الخمر حل کنند و ضماد کنند **ضماد** دیگر که در دسپرز را از

که از باد بود ببرد بگیرند انجیر چهار وقیه اشق و مقل و صبر و سکبینج و جاوشیر از
هر یکی یک وقیه حلبه و پشکل گوسفند از هر یکی سه وقیه بخل الکمی بسرشند
چنانچه رسمست و ضماد کنند ضماد که سپرز سخت را ببرد بگیرند اشق و سرکه
حل کنند و پشکل گوسفند خشک کرده و نرم کرده بدان بسرشند و ضماد کنند
ضماد دیگر هم در این باب بگیرند مر و کندر و اشق و اسرانش بسرکه بپخته و ضماد
کنند که بغایت معتدلست ضماد که نافعست از استطلاق بطن بگیرند مر مکی
اقاقیا و حضض و کندر و مصطکی و زعفران و سماق از هر یکی دو درهم کعک صحیح
چهار درم شکوفه مورد و تریاق ابن مرد و حب الآس و تفاح که میانه آن بیرون
کرده باشند از هر یکی پانزده درهم ورق گل سرخ ده درهم کافور نیم مثقال مجموع را
بکوبند و بپخته بسرشند باب ورق مورد یا باب به یا اندکی از روغن گل
سرخ و روغن مصطکی استعمال نمایند ضماد دیگر که شکم را ببندد و معده ضعیفه
را قوه دهد بگیرند لادن و صبر از هر یکی ده درم صندلین از هر یکی پانزده درم ورد را
مک ده درم ورق گل سرخ کوفته بیست درم اقاقیا و عصاره لحیة التیس از هر یکی
چهار درم این جمله بکوبند و بپخته بسرشند باب ورق مورد و بر خرقه کتان
نمالند و ضماد کنند بان شکم از سینه تا ناف نهاد در وقت خلو معده
از غذا ضماد دیگر که هم شکم را ببندد بگیرند لادن ده درم اقاقیا بخل هم موم
سفید بیست درم ادویه را کوفته و بپخته بگدازند موم را بروغن مورد و ادویه
را بدان بسرشند و در هاون کنند و نیک نمالند تا هموار شود و استعمال نما
یند ضماد که نافع است مر تجعد و ترهل اعصاب را بگیرند کبریت و سرگین گاو و حلبه
از هر یکی جزوی کوفته و بپخته باب کرنب بسرشند و بر موضع ضماد نمایند ضماد
که دمامیل را نضج دهد و منفجر نماید بگیرند انجیر خشک و پخته نمایند در آن
و بکوبند در هاون خلط نمایند با آن اندکی از بوره بسرشند بروغن زیت یا روغن
زیت یا روغن شیرج یا روغن گوسفند و استعمال ضماد که دمامیل را تحلیل نماید
و منفجر گرداند خمیر سه جزو بوره و سرگین کبوتر و سرگین خروس از هر یکی جزوی و
بورق و نمک و جمله را سحق نمایند و بپزند و بسرشند و بروغن زیت ضماد نمایند
ضماد که نافعست مر خنازیر را بگیرند بیخ و فوه اشق ابکل از زبل و بادنجان بروی بیخ
کرنب سوخته جزوی و در سرکه بپزند تا هموار گردد و استعمال نمایند ضماد از برای

انضاج اورام صلبه بگیرند بابونه و خطمی و اکلیل الملک و پرسیاوشان و مرو و شکوفه بوزرک
و بنفشه و صمغ و ارزن و حلبه و تخم کتان و مقل ازرق و میعه سائله و سرگین کبوتر و سرگین
خروس و سرگین بز و بابونه تر و لعاب و اگر در آنجا نفخ باشد صبر اسقوطری داخل
نمایند از هر یکی جزوی کوفته و بپخته بپزند و در شیر گوسفند یا آب و بر آن موضع
ضماد نمایند تا زود پخته گرداند آن را ضماد که دمامیل را نضج دهد بگیرند حلبه
ده درم کشدانک ده درم جمله بکوبند و بپزند و موم سفید بیست درم میعه
سائله چهار درم بروغن یاسمین آن مقدار که خواهد بگدازانند و ادویه
را بدان بسرشند و بمالند در هاون تا هموار شود و استعمال نمایند ضماد که
نافعست مر دمامیل را ادرار را بگیرند کشدانک حلبه از هر یکی ده درم اکلیل الملک
شانزده درم مورد زعفران دو درم سندروس سفید هفت درم اشق سی درم موم
سفید سی درم این جمله بکوبند آنچه باید کوفت و بگدازانند آنچه باید گداخت
بروغن ناردین و روغن سوسن و روغن حنا از هر یکی جزوی بعد از آنکه ادویه بدان
سرشته شود و در هاون کنند و بمالند تا هموار شود و استعمال نمایند ضماد
که نافعست مرضی را که واقع شود در کبد بگیرند مر و عود هندی و حب الغار
و زعفران و قصب الذریره و مر از هر یکی دو درم بکوبند و بپزند و بگدا
زانند شمع سفید دوازده درم بروغن یاسمین و ادویه را بدان بسرشند و
بمالند در هاون تا هموار شود و استعمال نمایند ضماد که نافعست مر ورم را
حاده را که واقع شود در ذکر بگیرند آرد جو و صندل سفید از هر یکی جزوی
بکوبند و بسرشند باب کاهو و روغن گل سرخ و زرده تخم مرغ و بزنند در
هاون تا هموار شود و ضماد نمایند بدان مذکر را ضماد که نافعست مر
نقرس و وجع مفاصل را بگیرند صندل سفید و مغاث و خطمی و نیکوار و جو
و سورنجان و بنفشه خشک از هر یکی جزوی کوفته و بپخته بسرشند و بروغن
شیره و زرده تخم مرغ و اندکی سرکه و همه را در هم خلط نمایند و ضماد
کنند ضماد که از برای نقرس بگیرند مرزنگوش و خطمی و نیکوار آرد نمایند جو و سو
رنجان در روغن گل سرخ و زرده تخم جمع نمایند همه را و خلط کنند و ضماد نمایند
ضماد که از برای نقرس بارد بگیرند مر و قسط و کرنب سوخته از هر یکی جزوی کوفته
و بپخته حل نمایند در خل خمر و ضماد کنند ضماد که نقرس صفراوی و غیره را

استخوان خشک سوخته و سورنجان و عدس و تخم خشخاش و ورق خشخاش و تخم
کاهو و بیخ کاهو بکوبند و برشند و باب ضماد نمایند ضماد که در نقرس حار کاهی
که ماده ساکن باشد و وجع نیز قدری ساکن شده باشد بگیرند بنفشه و خطمی
و ارد جو و اکلیل الملک از هر یکی جزوی کوفته و بیخته برشند باب و ضماد نمایند
که در نقرس کاهی که وجع ساکن شده باشد فی الجمله بگیرند ارد جو و ارد باقلا و
بنفشه خشک و شبت و اکلیل الملک و صندل سفید از هر یکی ده درم بکوبند و به بیزند
باب کرنب یا آب کشنیز تر برشند و ضماد کنند ضماد که نافعست در نقرس که تمام
بعد از زوال وجع و عوارض غلیظی در موضع بگیرند اکلیل الملک و بابونه و شبت و خطمی
از هر یکی جزوی بکوبند و به بیزند و برشند باب و ضماد کنند ضماد که نقرس
بلغم را سود دارد بگیرند مرزنگوش و بزر قطونا و خطمی و ارد جو و سورنجان و زرده
تخم مرغ و روغن گل و آب صافی اندکی برشند و ضماد کنند ضماد که نقرس
سرد را سود دارد بگیرند سیعه تر و جند بید ستر و فرفیون و مر و صبر و اقاقیا از
هر یکی جزوی بشراب کهنه برشند و ضماد کنند ضماد دیگر که نقرس مرکب را سود
دارد مر نقرسی را که ماده آن از صفرا و رطوبت صدیدی بود و بلغم بگیرند حضض
و صندل و مر و مامیثا و زعفران از هر یکی دو جزو و کرنب نبطی سوخته چهار جزو
بآب عنب الثعلب برشند و ضماد کنند ضماد دیگر که نقرس گرم را نافع بود دیگر بگیرند
صندل سفید و گل سرخ و شیاف مامیثا و بوس ترنبدی و قوقل از هر یکی جزو
وی افیون مصری ربع جزوی بیامیزند باب عنب الثعلب و ضماد کنند
دیگر که هم نقرس گرم را بشاید بگیرند ارد جو بیست درم افیون سه درم باب
عنب الثعلب برشند و ضماد کنند ضماد دیگر که عرق النسا را و هم اوجاع مفاصل را
ببرد بگیرند برگ کرنب و باب بپزند و با زرده تخم مرغ ناجوشانیده تمام
و با اردی سرکه بیامیزند و ضماد کنند ضماد دیگر هم درین باب بگیرند اشق
و حضض یکی اجزاء متساوی و سحق نمایند بشراب کهنه یا روغن زیت و ارتا
قلاه و ضماد نمایند ضماد دیگر که منفعت بدهد در ساعت عرق النسا را
و دست و پای و جمیع مفاصل را بگیرند حلبه و تلبند در ظرفی کواره سفا
لین و بریزند بران سرکه ممزوج باب بمقدار کفایت و بپخته نمایند باتش
اهسته تا حلبه مهرا شود بعد از ان بکنند دران عسل بمقدار کفایت و

بجوشا

و بجوشانند تا بیا بر آتش نشنه تا خوب مهرا شود و دیگر باد قدری عسل داخل
نمایند و دیگر باد بر آتش نهند بعد از ان بردارند و ضماد نمایند ضماد دیگر که نقرس
حار را مفیدست کاهی وجع مهیج بگیرند بیخ الغار و تخم خشخاش سیاه از هر
یکی دو درم افیون یکدرم زعفران نیم درم زعفران نیم درم بنکوسه درم همه را
نیکو بکوبند و برشند باب و ورق مورد یا آب رق تریان او هر ضماد نمایند بران
موضع ضماد دیگر که نقرس حار را نافعست بگیرند آب کشنیز تر و آب بستان افروز و
پوست خربزه و پوست خشخاش و پوست خیار بالنک و ضماد نمایند بران موضع
هم درین باب بگیرند عرق گل و خل خمر و اندکی کافور و هم در هم بزنند و خرقه کتان بدان
تر کنند و بران موضع اندازند ضماد بگیرند آب کاهو و بستان افروز و آب
خرفه و سویق شعیر با اندکی روغن گل سرخ و خرقه کتان بدان تر کنند و بران موضع
اندازند ضماد بگیرند آب کاهو و آب بستان افروز رقیق شعیر و برشند بلعاب
نیکو و بر موضع ضماد نمایند ضماد بگیرند آب انوبرک و آب بستان افروز و کاسنی
و آب کاهو و روغن گل سرخ و موم سفید و اندکی خل خمر در هم بکنند تا گداخته شود و
بران موضع ضماد کنند ضماد از برای مفاصل و نقرس بارد سفید بود بگیرند
بزاوند طویل و حب الغار و حنظل از هر یکی ده درم اشق و صبر و کمون از هر یکی
بنجدرم همه را بکوبند نیکو و ضماد کنند بران موضع ضماد ملطف درین باب بگیرند
لعاب بذر کتان و لعاب بذر مرو و لعاب بذر شاسفرم از هر یکی بیست درم و بنجه
قرطم و قشور سلیخه و مغاث از هر یکی درم زنجبیل نیم درم زعفران نیم درم همه را
بکوبند و برشند بروغن سوسن و قسط و ناردین و بران موضع ضماد کنند که
منفعت بدهد نفعی عظیم ضماد هم از برای مفاصل نافع بگیرند سرگین گاو و
بشکل بند و خاکستر کرنب بکوبند همه نیکو و برشند بعسل و ضماد نمایند و ان موضع را
بشویند بآبی که جوشانیده باشند دران بابونه و شبت و اکلیل الملک و بنجا
سف و حاشا و صعتر و چند قوقی و بوده و بنهانند بران موضع روغنهای گرم مثل
روغن قسط و ناردین و بابونه و روغن بان و امثال ان مثل روغن حنظل و روغن
سیعه و روغن جند بید ستر و روغن خردل و چون روی ضماد ضماد دیگر که
نقرس گرم را سود دارد از کامل الصناعه بگیرند مغاث و گل ارمنی و خطمی و بزر
قطونا و ارد جو و صورنجان از هر یکی جزوی بکوبند و بیخته برشند و بروغن گل و زرده

تخم مرغ واکلیل الملک خمیر کرده ضماد نمایند بر ورم و مفصل **ضماد دیگر** هم درین باب نافع که وجع مبرح باشد بگیرند مغاث بیخ مهر گیاه نیکو و ارد جو از هر یکی سه درم پوست بیخ تفاح دو درم افیون یک درم زعفران تخم کرفس درم همه را نیکو بکوبند نیکو و بسرشند باب ورق کاهو و آب لسان الحمل و بر اماس ضماد نمایند و اگر ساکن نشود استعمال نمایند این ضماد دیگر بگیرند افیون یک درم مر و زعفران از هر یکی چهار درم بکوبند همه را و نیکو بسرشند بشیر گوسفند یا شیر گاو بیندازند دران لعاب جزء دو جزو و نیک بیز ند و نیکو بمالند و قیروطی روغن گل سرخ که موم سفید دران گداخته باشند حل کنند و ضماد کنند بدان مفصل را و آن بالای آن ورق کاهو نهند **ضماد** که نقرس حار را مفید بود نسخه حاوی بگیرند نیکو آرد جو و زرده تخم مرغ و قیروطی و روغن گل سرخ از هر یک جزوی درهم بزنند و ضماد نمایند **ضماد** دیگر هم درین باب بنفشه و طحلب و خطمی از هر یک هفت درم عدس مقشر سه درم حنا دو درم کعک دو درم زعفران و کافور از هر یک نیم درم آرد جو ده درم ورق گل سرخ و نیلوفر و بیخ مهک از هر یک بیخ درم ماش مقشر و خشخاش با دانه و پوست از هر یک بیست درم همه را بکوبند و بسا میزند بسفیده تخم مرغ و روغن گل سرخ و روغن بنفشه یا روغن نیلوفر یا روغن کدو و ضماد نمایند بان موضع **ضماد** که نقرس گرم را سود دارد گاهی که حرارت ساکن شده باشد بگیرند بابونه و اکلیل الملک و آرد جو و خطمی و بنفشه خشک از هر یکی دو درم زعفران یکی درم بکوبند همه را و تر کنند باب کرنب و ضماد نمایند **ضماد**. دیگر که نقرس گرم را سود دارد گاهی که حرارت ساکن شده باشد بگیرند بابونه و اکلیل الملک و آرد جو و خطمی و بنفشه خشک از هر یکی دو درم زعفران یک درم بکوبند همه را و تر کنند باب کرنب و ضماد نمایند دیگر که عرق النسا را سود دارد بگیرند مرزنگوش و ورق غار و بابونه و اکلیل الملک از هر یکی ده درم تخم حرمل پنج درم بکوبند نیکو و بسرشند باب مقل کرده و ضماد نمایند **ضماد** عجیب الفعل اگر بنهند بر ورم معاء فی اورد و اگر بنهند بر ناف اسهال آورد و اگر بنهند بر ثنت نهاد ادرار را طمث کند و این تالیف سلمویه طبیب است بگیرند برگ کاملی سه مثقال عصاره قثاء الحمار سه مثقال جوز نق سفید و مرداسنگ از هر یکی چهار درم ترب بیخ درم عکر روغن زیت ده مثقال موم سفید بگد

بگدازانند موم در روغن زیت و خلط نمایند بران ادویه که کوفته و بیخته باشند و بر کاغذ یا خرقه پاره کتان بمالند و ضماد نمایند **ضماد** از برای فتق بگیرند انزروت و سماق و شادنه و اقاقیا از هر یکی ده درم مازو قشیشا و کهربا و سند مغناطیس و شب یمانی و کندر و صدف از هر یکی ده درم مر و جوز السرو از هر یکی بیخ درم موم سفید پنجاه درم بگدازانند موم در روغن مورد حل کنند و دران ادویه کوفته و بیخته ضماد نمایند **ضماد** که فتق را سود دارد بگیرند جوز السرو و سعد و مرزنگوش و مازو و کندر و اقاقیا و صمغ عربی از هر یکی جزوی بکوبند و بسریشم ماهی یا باب صمغ عربی بسرشند و ضماد کنند و ببندند بلا برند تا بیفتد و در بعض نسخها مغاث و حضض و گلنار و انزروت و سداب و دم الاخوین و نانخواه و حب الغار و صبر و اسرنج کفشرات از هر یک جزوی آورده اند **ضماد دیگر** که فتق را سود دارد بگیرند کندر و مصطکی و سریش و عنزروت و عفافت و صبر و حضض شیاف مامیثا و اقاقیا و جلنار و دم الاخوین از هر یکی جزوی بسرشند و ضماد کنند و بگذارند تا خود بیفتد و کمتر دو روز برو بنهند دارند و اگر بعوض سریشم بصمغ عربی بسرشند روا بود **ضماد** دیگر که فتق را سود دارد بگیرند مصطکی و کندر و عنزروت و جوز السرو و سرو و اسراش ملوط از هر یکی جزوی بکوبند و بسرشند بسریشم ماهی و ضماد نمایند و به بند تا مدتی **ضماد** که فتق را سودمند بود بگیرند جوز السرو و ورق مورد و سعد و مرزنگوش و مازو و اقاقیا و کندر و سداب و صمغ عربی و مغاث و انزروت و گلنار و حضض و کاکوتی و صبر و اشراش و نانخواه و حب الغار کوفته و بیخته بسریشم ماهی یا باب صمغ عربی بسرشند و ضماد کنند **ضماد** دیگر که فتق کودکان را که از بانگ خیزد سود دارد بگیرند مقل و مر از هر یک جزوی بس که حل کنند و ضماد نمایند و به بندند **ضماد** که ادرار خایه کودکان کردن سود دارد و طبیبان این علت را قیله الماء گویند بگیرند آرد جو و سرگین گوسفند و سرگین گاو و خشک کنند فما دیگی دو درم سعد و بوره و زیره و مس سوخته و صبر و تخم حنظل و قثاء الحمار از هر یکی یک درم بسرشند و ضماد کنند **ضماد** دیگر نافع مر کسر و جبر و خلع و وهن را بگیرند مغاث و گل ارمنی از هر یک بیست درم و خطمی از هر یکی ده درم اقاقیا پنج درم کوفته و بیخته بسرشند بسپیده تخم مرغ و آب مورد و صبر با

پاره بمالند و ضماد کنند **ضماد** از برای جرب مفید است بگیرند مغاث و گل ارمنی و خطمی
و ماش و صبر از هر یکی ده درم و شب و زراسن و قیطا و فیلون و دقاق کندر و سک
و زعفران از هر یکی پنج درم این جمله کوفته بسرشند و باد و ورق مورد تر و ضماد
نمایند بان بو حرقة **ضماد** که از برای وهن و درد و ضربه بگیرند ماش بیست درم
لادن ده درم گل ارمنی ده درم زعفران سه درم سک دو مثقال بمالند هم با آب
ورق مورد و عرق گل و آب برگ کنوس و ضماد کنند **ضماد** هم درین باب بگیرند مغاث
و گل ارمنی از هر یک ده درم صبر و مر از هر یک درمی و نیم کوفته و بیخته بسرشند
با آب ضماد کنند **ضماد** که عصب را نرم کند بگیرند مغز بیست درم بکوبند نیکو و
خلط نمایند باب برگ مرزنگوش تر و ضماد نمایند بروی خرقه **ضماد** که جراحتی
که در اعصاب باشد نرم گرداند سکبینج سه درم جند بید استر دو درم و فیون
یکدرم و نیم مقل چهار درم بخوسانند صمغ را باب گرم و بگیرند موم سفید [illegible] درم
و روغن زیت بیست درم همه را خلط کنند در هاون و بمالند و ضماد کنند
که دمامیل را بپزاند و نضج دهد بگیرند خردل سفید و بکوبند و بلغبیر [illegible] بکوبند
و تخمها ان چندانکه توانند برچینند و بروغن کتان یا روغن سوسن بمالند
و بسرشند و بنهند **ضماد** هم در باب انضاج و دمامیل نیکو بود بگیرند جبن
جیر را و روغن گاو بپزند و بسایند تا بیحون مرهمی شود و بنهند **ضماد** دیگر
هم درین باب بگیرند جرجیر را سه جزو بوره و نمک و سرگین کبوتر و سرگین خر و
از هر یکی جزوی همه را بروغن زیت در خمیر بسرشند و ضماد نمایند **ضماد**
دیگر هم درین باب بگیرند حلبه ده درم بزر کتان کوفته ده درم موم بیست
درم میعه سایله چهار درم روغن یاسمین چندانکه کفایت بود بسرشند
و ضماد کنند **ضماد** که درد بواسیر را بنشاند زود بگیرند مقل و کوهان
شتر و مغز ساق گاو و مغز زرد الو و میعه تر و زرده تخم مرغ از هر یکی
جزوی مقل را با روغن گاو بریان کرده و ضمادی سکت **ضماد**
دیگر که اماس بواسیر را سود دارد بگیرند اکلیل الملک و بابونه از هر یکی
جزوی در آب بپزند و سه درم از آن آب بگیرند و دو درم زرده خایه
مرغ طلسانند و دو درم زعفران و نیم درم افیون و بزر کتان و
و حلبه و خطمی از هر یکی هشت درم بسیجه چندانکه کفایت بود بگیرند

پانزده مجه

مقل

کنند
مقل ده درمی در آن حل کنند و همه داروها حل نمایند و بسرشند و برگ چغندر طلا
و روی آن بروغن شیرخشت که پیه بط و پیه مرغ خانگی در وی گداخته باشند چرب
کنند و بران موضع نهند و نسختی زعفران هم وزن افیون است **ضماد** دیگر که با ماس
بواسیر را سود دارد بگیرند موم زرد پنج درم روغن شیرخشت ده درم پیه مرغ
خانگی و مغز فلوکا و کوهان شتر از هر یکی پنج درم مقل ده درم مقل را در لعاب
بزر کتان حل کنند و پیه و موم را اندر روغن بگدازند و بهم بسرشند و
اگر پنج درم میعه سایله و یک زرده تخم مرغ در ضماد کنند صواب بود و اگر بجای روغن
شیرخشت روغن زرد الو کنند بهتر باشد و اگر روغن زیاده از ده درم کنند روا بود
ضماد دیگر که همه دردها را تحلیل کند بگیرند سبوس گندم و خطمی و بابونه و بیست
و آرد حلبه و بزر کتان بکوبند و بعصاره کرنب بسرشند و ضماد کنند **ضماد**
دیگر که درد عضلها را که از باد بود سود دارد بگیرند چرک دیوار گرمابه بیست
درم خاکستر نی بیست درم علک البطم پانزده درم خاکستر چوب انجیر بیست درم بوره
ده درم بروغن زیت بسرشند و ضماد کنند **ضماد** دیگر که عصبهای منعقد و
صلب شده را سود دارد بگیرند مقل ده درم در آب حل کنند و ده درم بیخ خطمی
خشک کوفته و بیخته بدان بسرشند و ضماد کنند **ضماد** دیگر که عرق النسا را
سودمند بود بگیرند برگ سداب و زفت از هر یکی سه درم کوکرد و جاوشیر و [illegible]
مشوی و بوره و مویزج از هر یکی یکدرم صمغ بادام تلخ و علک الانباط و دردی سرکه
از هر یکی دو درم بپزند و شب یمانی از هر یکی یکدرم حب الغار دو درم موم پنج درم
روغن ناردین چندانکه کفایت بود بسرشند و ضماد کنند **ضماد** دیگر که عرق
النسا را سود دارد بگیرند برگ غار ده درم عاقرقرحا پنج درم قسط هفت درم
تخم سپندان چهار درم نطرون سه درم بکوبند و بپزند و باده استانند
رومی و دو وقیه روغن یاسمین بسرشند و برگ کاغذی بمالند و بران موضع
بچسبانند اما بیشتر نفت را بروغن بگدازند و دیگرها را بدان بسرشند
فصل در نطولات بدانکه نطول عبارت از چیزی چند باشد که در آب جوشانیده
باشند و بر اعضا ریزند **نطول** که سرسام حار را منفعت دهد و بیخوابی را ببرد
بگیرند بنفشه بزر الخس از هر یکی پنج درم پوست خشخاش و ورق گل سرخ و نیلوفر
و تراشیده کدو تر و بابونه از هر یکی کشک الشعیر پنجاه درم این جمله را بپزند

خشکه

دو ده رطل آب تا بیک رطل آید و صافی کنند و نطول نمایند ان سر را نطول دیگر که
خلل او از صداع سرد را سود دارد بگیرند بابونه و اکلیل الملک از هر یکی کفی تخم شبت و
مرزنجوش از هر یکی بیست درم سینبر و دق غار و درمنه ترکی از هر یکی چهار درم
همه را بپزند در پنج رطل آب تا با نیمه آید و صافی کنند بان سر را نطول که اصحاب
وسواس سوداوی و مالیخولیا و دیوانگی را سود دارد و این نطول را نطول المجانین
گویند بگیرند بنفشه تر یا خشک و نیلوفر نیم درم خطمی و ورق بید تر و کشک الشعیر
و ورق الخس و ورق عنب الثعلب و تراشه کدو سرد و ورق خبازی و ورق بزر قطونا
یا بزر قطونا از هر یکی یک دسته پستان هشتاد تخم خشخاش و گل سفید و بابونه از
هر یکی یک کف مجموع اینها بپزند در ده رطل آب تا با نیمه آید و صافی کنند و بریزند
بر وی روغن بنفشه ده درم یا روغن بابونه و نطول کنند بدان سرها را
نطول که صداع یابس را سود دارد بگیرند بنفشه و نیلوفر و اکلیل الملک و سوس
آسمانجونی و کشک الشعیر و سادج هندی و قرنفل از هر یکی جزوی همه را بپزند
در پنج رطل آب تا بیک رطل آید و صافی کنند و سر را بدان بشویند نطول که صداع
سرد را سود دارد بگیرند بنفشه و نیلوفر و سوسن و بابونه و اکلیل الملک و بالنگو
و سادهٔ هندی و قرنفل و جو مقشر نیم کوفته از هر یکی کفی بپزند در آب و نطول
کنند سر را بدان نطول دیگر که نافعست از جهت صداع که بسبب مادهٔ بارده تا
باشد بگیرند سر و پاچهٔ بره و بابونه و اکلیل الملک و حلبه و شبت همه را بپزند
در پنج رطل آب تا به نیمه آید و صافی کنند و سر را بدان تنطیل نمایند نطول که بوتیمار
و مهرهای پشت مسکوت برند تا از سکته خلاصی یابد بگیرند شیح و شبت
و مرزنگوش و ورق ترنج و سعتر و اکلیل الملک و بابونه و پودنهٔ دشتی و سداب
و حاشا از هر یکی جزوی این همه را در آب بپزند چنانچه رسمست و نطول کنند بدان
نطول دیگر که صداع سرد را و ریاح غلیظه که در سر باشد سود دهد بگیرند
بابونه و شیح و نمام و مرزنجوش و برنجاسف و سعتر و ورق خار همه را بجوشانند
در آب و نطول کنند و بعضی زیاده میکنند اکلیل الملک و شبت و گل سرخ
نطول دیگر که صداع گرم را سود دهد و خواب را بیرد بگیرند بنفشه و بزر القرع
کوفته و بزر الکتان و بزر قطونا و بقلة الحمقا و پوست خشخاش و ورق گل سرخ و
بیخ لفاح و تخم خطمی و بزر الخس و ورق بید همه را در آب و نطول نمایند سر او بعد از ان

تعرق کرده باشند بروغن بنفشه بادام و شیر دختران نطول که انضاج اورام کلیه
کند بگیرند بنفشه و اکلیل الملک و بزر الکتان و ارد و تخم شبت و حلبه و خطمی
را بپزند در آب چنانچه رسمست و نطول نمایند و ثفل ان ضماد نمایند قصری
آبزن عبارت از ان باشد که ادویه چند بجوشانند در آب و در ان نشینند آبزن
که قولنج را منفعت دهد عسر البول را با دردهای سرد را سود دارد بگیرند خار
خسک نیم کوفته و بابونه و اکلیل الملک و شبت و حلبه و عنب الثعلب و ورق
خطمی و تخم رازیانه و سبوس گندم و بنفشه و پوست خشخاش از هر یکی کفی همه را
بپزند بمقدار سی من آب تا ثلث آید و در ان نشینند آبزن که عسر البول را سود دارد
بگیرند بابونه و شیح و نمام و مرزنجوش و ورق کلم و ورق اسبست و سرگین همه را بپزند
در آب و در ان نشینند و ثفل ان بر عانه بنهند آبزن دیگر که حصاة را
سود دارد و از مثانه پاک کند بگیرند ورق کرنب و ورق و برنجاسف و پودنه و
سرگین کبوتر و حسک دانه همه را بپزند در آب و در ان نشینند آبزنی هم از برای
دفع حصاة از کلیه و مثانه بگیرند بابونه و خطمی و بنفشه و پرسیاوشان و
نرگس و خار و خسک کوفته و اکلیل الملک و سه تخم و تخم شبت و تخم کشوث و
حلبه و تخم حلیون و تخم رازیانه و مرزنجوش و پوست خربزه و برنجاسف و
سبوس گندم و ورق کرنب و شیح و ورق اسبست این جمله بپزند در آب و در آب
ان بنشینند و ثفل ان بر عانه و حوالی بنهند آبزنی دیگر که اورام کلی و مثانه را سود
دارد بگیرند بابونه و تخم کتان و سبوس گندم همه را بجوشانند در آب و روغن
شیره ابلی کی داخل نمایند و آبزنک نمایند بدان آبزن دیگر هم درین باب بگیرند
لعاب حلبه و لعاب بزر کتان و لعاب تخم مرو به نیم گرم آبزنک نمایند بدین
آبزن دیگر که ادرار طمث کند چون زن در ان نشیند بگیرند سلیخه و مر و مرزنگو
و اوخر و بابونه و قسط و اکلیل الملک و شونیز و کبریت و سداب و فودنج و
کرفس و حاشا و برنجاسف و ترمس از هر یک جزوی بپزند در آب و زن در آب
نشیند آبزن دیگر که بچهٔ مرده را بر آرد و مشیمه را مشیع و برنجاسف
و اکرتری و قسط و سلیخه و نانخواه و فودنج و مرزنجوش و تخم حلبه و حلبه
و فراسیون و جعده و عود بلسان و اسارون از هر یکی جزوی بجوشانند
در آب و زن در ان نشیند آبزن دیگر که حصاة و رمل از گرده و مثانه

پاککنه بگیرند بابونه و تخم شبث و نخاله و خسک نیم کوفته و اکلیل الملک و
مرزنجوش و تخم کرفس و قیطوم و حلبه و پرسیاوشان و خطمی و بنفشه همه در آب
بجوشانند و شخص در آن نشیند ابزن دیگر از برای ورم و حصاة مثانه
نافع است بگیرند بنفشه و خطمی و تخم خرفه و پرسیاوشان و تخم شبث و حلبه و
کشک همه را بپزند و در آب نشینند ابزن که ادرار بول کند بگیرند سپستان
و شاسفرم و برگ غار و بابونه و اکلیل الملک و تخم شبث و خار خسک نیم
کوفته و قیطوم نیم کوفته نمایند و بجوشانند و در آب و ابزن نمایند ابزنی که
هم ادرار نماید بگیرند اکلیل و بابونه و تخم شبث و مرزنگوش بجوشانند در آب
و ابزن نمایند ابزنی که قولنج را نافع بود بگیرند تخم بابونه و تخم شبث
و اکلیل الملک و نمام و خسک نیم کوفته بیخ انجره و سعتر و پودنه و روباه
ترک و همه را نیم کوفته نمایند و بجوشانند در آب و ابزن نمایند ابزن
دیگر هم در این باب وقتی که با وی حراره باشد بگیرند بنفشه و نیلوفر و ورق
خطمی و تخم خرفه و جو نیم کوفته همه را بپزند و ابزن کنند ابزنی دیگر که در
دفع استعمال شد بگیرند کدو و خیار و از کوخیا و بادرنگ و تورک و کاهو و بیخ
زرقی و نیلوفر و برنج و جو سعتر بجوشانند در آب و صاحب تب در آن نشیند بعد
از آنکه از آن بیرون آید روغن بنفشه یا روغن کدو بر بدن ایشان بمالند
و هم در دماغ و بینی ایشان چکانند ابزنی که اصحاب قولنج را نافع بود
و عسر البول و ریاح بارده را سودمند بود بگیرند بابونه و اکلیل الملک
و شبث و خسک و حلبه و روباه ترک و ورق خطمی و تخم رازیانه و
نخاله و پوست خشخاش از هر یکی کفی همه را بپزند در سی من آب و بجوشانند
تا ثلث وی برود و همچنان گرم شخص در آن نشیند **فصل در کمادات** بدانکه کماد
عبارت از چیزها بود که در کیسه کنند خواه تر و خواه خشک و گرم کنند و بر اعضا
نهند و کمادات تخصص اولیت در اوجاع ریحی و مادهٔ بارده و کمادات تر اولیت
در اوجاع لذاعه و مواد حاده کماد از جهت صداع گرم سودمند بود بگیرند
آرد جو و خطمی و صندل سفید و ورد گل سرخ و بنفشه از هر یکی جزوی
بکوبند و ببیزند و بسرشند بعرق گل و اندکی روغن گل سرخ و سرکه و کماد
نمایند بان سر را کماد دیگر که درد شقیقه را سودمند بود و وجع های

این جمله را

چند

را

و ریاح غلیظه را منفعت دهد بگیرند ورق مرزنگوش و بابونه از هر یکی
ده درم و بکوبند و ببیزند و بلعاب حلبه آمیخته کنند و در کیسه کنند و گرم
کرده بدان کماد کنند کماد دیگر که تسکین اوجاع نماید و تحلیل نفخ کند بگیرند
خطمی و تخم شبث و اکلیل الملک و بابونه و بنفشه و مرزنگوش اگر خواهند همه را نیم
کوفته نمایند و در کیسه کنند و گرم کنند و کماد نمایند بان و اگر خواهند در قدری
آب بپخته نمایند و در کیسه نمایند و بگرم بدان ضماد کنند کمادی دیگر از برای تسکین
اوجاع و تحلیل نفخ و تخفیف عضو بگیرند نمک گرم کرده و ریگ خورد و جاورس و
خاکستر و سبوس گندم در کیسه کنند و گرم کرده بر اعضا نهند کمادی دیگر از برای نفعت
در اماسی که از نفخ باشد بگیرند بابونه بگیرند بابونه و نمک ریگ خورد و گرم
کنند و گرم کنند و آن عضو را بدان کماد کنند کمادی دیگر از جهت تسکین وجع شکم
که از نفخ باشد بگیرند بابونه و سبوس گندم و آب نمک قدری بران کنند در
کیسه کرده گرم نمایند و بان کماد کنند کمادی دیگر هم در این باب بگیرند بابونه
و سبوس گندم و آب نمک قدری بران کنند در کیسه کرده گرم نمایند و کماد کنند
بدان کمادی دیگر بجهت اوجاع قولنجی بغایت سودمند بود بگیرند بابونه
و خطمی و سبوس گندم و اکلیل الملک و مرزنگوش و تخم شبث و بنفشه نیم کوفته
نمایند و قدری آب نمک بران ریزند و در کیسه کنند و گرم کرده بدان کماد نمایند
کمادی دیگر از جهت تخمه رحم و معده و سوء المزاج بارد را سودمند بود بگیرند
سلیخه و اسارون و اشنه و قرنفل و دارچینی و هل و زعفران این جمله را نیم کوفته
نمایند و در کیسه کرده گرم نمایند و بدان کماد کنند کماد بجهت صداعی که از
سوء المزاج بارد بود نافع باشد و دواری که از رسیدن بادی سرد بر سر حادث شده
باشد مفید بود بگیرند بابونه و اکلیل الملک و خطمی و بنفشه همه را نیم کوفته
نمایند قدری کاهی بران ریزند و در کیسه کرده گرم کنند و کماد نمایند
فصل در انکبابات بدانکه انکباب عبارت از چیزی چند باشد که بجوشانند
در آب و سر را در بخارات آن بدارند انکبابی که نافع صداع بارد را و سر را گرم
گرداند و تفتیح و تحلیل کند بگیرند بابونه و اکلیل الملک و نمام و حلبه و مر
زنگوش و سبوس خطمی نمک و برنجاسف و تخم شبث و پودنه و درمنه همه را

تسکین

پخته کرده در آب و سر را بپوشند و بعد از ان سر را بردارند و سر و دماغ
را بدان دارند تا بخار آن بوی برود آن ابریق سرپوش دار **انکباب** که صداع
گرم را سود دارد و سرسام حار را منفعت دهد و تسهیل و ترطیب دماغ کند بگیرند
ورق کدو و تراشیده کدو و کاهو تر و تخم کاهو و تخم خشخاش و پوست خشخاش
و ورق گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و تفاح شامی و ورق بید تر هم را به نیل در
آب بدان انکباب نمایند و نطول کنند باب آن **انکباب** که دوی و طنین که
در گوش باشد سودمند بود و وجع گوش ساکن کند بگیرند بورانه و درمنه
و مرزنگوش بجوشانند در آب و انکباب نمایند **انکباب** هم درین باب بگیرند جاوا
و مرزنگوش بجوشانند در آب و انکباب کنند بدان **انکباب** که هم وجع گوش را
ساکن گرداند و گرفتگی گوش را ببرد و دوی و طنین را نافعست بگیرند مرزنگوش
و افسنتین رومی و درمنه و بابونه و سعتر بجوشانند در آب و انکباب نمایند
بان گوش را **انکباب** دیگر که هم از برای وجع گوش سودمند بود و گرفتگی
گوش را ببرد بگیرند بابونه و اکلیل الملک و تخم شبت و مرزنگوش و افسنتین
و غار و خشک نیم کوفته و سعتر و درمنه و بابونه و نرگس و برنجاسف
و پرسیاوشان و خطمی و بنفشه تا همه بجوشانند و در ابریقی محکم در آب سر را
بگیرند محکم تا بخار آن بیرون نرود بعد از آن چادری بر سر اندازند و آن ابریق
در شیب چادر برند و لوله ابریق بگیرند و بگشایند در سر ابریق محکم کنند
و سر لوله در گوش نهند تمام بخار آن در گوش رود و بعد از آن لوله بردارند
و گوش را بر سر ابریق دارند تا بقیت بخاری که باشد بگوش رود **انکباب**
که صداع بارد را سودمند بود بگیرند مرزنگوش و پودنه و بابونه و اکلیل الملک
و برنجاسف تمام و ورق غار بپزند در آب و انکباب نمایند بان سر را **انکباب** که
صداع حار را سودمند بود بگیرند بنفشه و نیلوفر و خطمی و جو مقشر نیم کوفته
و تراشیده کدو و بپزند در آب و انکباب کنند **انکبابی** از برای تفتیح خیشوم
و صماخ و تلطیف مواد بگیرند مرزنگوش و تمام درمنه و برنجاسف و اکلیل
الملک و بابونه و افسنتین رومی و بادرنجبویه و نعناع و زوفای خشک
و تخم شبت و سعتر و کرنب همه بپزند در آب و انکباب نمایند بان **انکباب** که

ترطیب

ترطیب و تبرید دماغ کند و بیخوابی را ببرد و حرارت و یبوست دماغ را سود دارد
بگیرند بنفشه و نیلوفر و کشنیز تر و کاهو و تخم کاهو و تخم جو و پوست و بید و تخم خیار بالنگ
و ورق کدو و تراشیده کدو و تخم خشخاش و پوست خشخاش و ورق گل سرخ و
تفاح شامی و سفرجل و سپستان و عناب و بادرنگ و خطمی و جو مقشر نیم کوفته بپزند در آب
و بپزند بدان شیر دختران و روغن بنفشه و انکباب کنند سر را بدان و
و نطول کنند باب آن سر را **فصل** در بخورات بخوری که زکام بارد را سود
کند بگیرند میعه یابسه و قسط و سعد و سندروس و کندر از هر یکی جزوی
با هم بکوبند و بیخته قرصها سازند و در آتش اندازند و دماغ را بدان بدارند **بخور**
دیگر هم درین باب بگیرند کندر و قسط و بخور کنند دماغ را بان **بخوری** دیگر از برای
زکام حار سودمند بود سوسن جوی کنجد و در خل خمر بجوشانند و خشک
کنند و در آتش اندازند و دماغ را بدود آن بدارند **بخوری** دیگر هم درین باب بگیرند
باقلی با جو مقشر و بجوشانند در خل خمر و خشک کنند و دماغ را بدان تبخیر نمایند
بخور دیگر هم درین باب شکر طبرزد یا چوب صندل و دماغ را بدان تبخیر
کنند **بخور** هم درین باب بگیرند عفص سوخته و در سرکه خمر بجوشانند و بعد
از آن خشک کرده دماغ را بدان تبخیر نمایند **بخور** هم از برای زکام بارده و منع
نزلات بارده کند و نافعست بگیرند کندر و سعد و عود و سندروس
و عنبر و کاغذ سوخته با هم بکوبند و بیخته قرصها سازند و دماغ را بدان تبخیر نمایند
بخوری دیگر که سده بینی را بگشاید بگیرند باقلی و بر سرکه تر نمایند و بر آتش
افکنند و سر را بخار آن دارند **بخوری** بگیرند مشک و صندل سفید و بر آتش نهند
و سر را بدود آن بدارند **بخور دیگر** بگیرند سنگ یا دها از سنگ آسیا و بر آتش گرم کنند
و اندر سرکه افکنند و سر را بخار آن بدارند که سود دهد **بخور دیگر** که ملازمه
باسیف کند بگیرند چوب سیب و بر آتش نهند تا دود کند و دهان را بر آن دود
نهند باز کرده چندانکه احساس کند و چند بار چنین نماید که سود دارد
بخور که از برای ضعف حواس و ذهن سودمند بود و تقویت دماغ کند
و خفقان و غشی را نافع بود بگیرند عود هندی و قسط شیرین و صندل مقاصری
از هر یکی جزوی مشک و کافور از هر یکی نیم جزو همه را سحق کنند و بر شندیق
گل و بنفشه سازند و خشک کنند دماغ را بان تبخیر نماید **بخور** که نافعست

مرزنکامیرکه از حرارت باشد ونفع سیاه ان آب از بینی کند و منع نزلات
حاده کند بکیرند نخالهٔ حواری و دقیق شعیر و ارد باقلی و صندل سفید و
ورق گل سرخ و بنفشهٔ خشک و ثمرهٔ الطرفا از هر یکی نیم درم کافور دانگ درم
بکوبند و بخیسانند در سرکهٔ تیز بعد از ان خشک کنند و بعرق گل تر کنند و
بندقها سازند و خشک کنند و در آتش نهند و دماغ برد و دان بدارند
بخوری دیگر که خلط و نزله را سود دارد بکیرند سلیخه و مر و قسط و زعفران
از هر یک جزوی بشراب سرشند و اقراص سازند و بر آتش اندازند و دود ها را
بران باز دارند تا بخار و دود آن بدهان برسد **بخوری** دیگر بکیرند بلادر بیخ
زرد و زراوند طویل از هر یکی جزوی بکوبند و بروغن کاو سرشند و اقراص
سازند و بسوزانند و دود آن بدهان میکیرند **بخور** که اخراج مشیمه کند
اکر باز ماند بعد از ولادت و بچهٔ مرده را بیندازد بکیرند مر و باد زرد و جاو
شیر و کبریت بکوبند و به پزند و سرشند و بزهرهٔ کاو و بندقها سازند
و خشک کنند و یک یک در آتش اندازند و در مجمرهٔ و مجمره را بنهند در شیب
طرغی که سوراخ در آن کرده باشند و فرج او در آن سوراخ بنهند تا دود آن
در فرج رود **بخور** دیگر از برای عسر ولادت و اخراج مشیمه و جنین میت
نافعست بکیرند جاوشیر و کبریت و مر و قنه این جمله را کوفته و بیخته سرشند
بمرارهٔ کاو و بندقها سازند و چنانچه گفته شد در آتش اندازند
و در مجمره چنانچه یاد کردیم **بخوری دیگر** درین باب تخم کرزن با ان بخته کند چنانچه
دود ان در فرج زن برود **بخوری دیگر** که بواسیر را سود دهد بکیرند بیخ کرفس و بیخ
کبر و چوب خرزهره و خار ترنجبین و بیخ انکدان و ابرسا از هر یکی جزوی بکوبند
و به پزند و بعسل بلادر سرشند و اقراص کنند مثقالی و بر آتش بیکانی
اشتر دود کنند اندر زیر تغاری که بن او سوراخ کرده باشند و خداوند
علت بدان تغار نشیند و جایکاه بر آن سوراخ تغار نهد تا دود بدان برسد
بامداد و شبانکاه این بخور میکند تا بواسیر خشک کردد و بیفتد **بخوری** دیگر هم
درین باب بکیرند سپندان سفید و بیخ حنظل و بیخ هزار اسپند و اشنان حاج
شونیز و مر و سفید و انزروت از هر یک جزوی اقراص سازند و بر ان سان بر آتش
بیشکل دود کنند و بر ان صفت که ذکر کرده شد **بخوری** بکیرند انزروت و رتیانج
ایر

کند
و پوست خرنوب و پوست ماز از هر یکی جزوی اقراص سازند و همچنان دود
بر آتش بیشکل استر **بخوری** که خون آمدن از بواسیر باز دارد سودمند بود بکیرند
تربد و زرنیخ لعل و بلادر از هر یکی جزوی و اقراص کنند بدان صفت و بر آتش نهند
که بیشکل شتر باشد والله تعالی اعلم بالصواب **فصل العشرون** فی الغراغر و المضمضات
والقطورات والشمومات وغیرها **فصل** در غراغرات غرغره که تنقیهٔ
راس نماید از فضول بلغمی و هر وجعی که در سر حادث شود و از بلغم غلیظ
باشد نافع بود بکیرند مرزنکوش و سعتر فارسی و حب الرمان حامض بریان کرده
و صبر اجزا مساوی بجوشانند در سکبا یا در سرکه و بدان غرغره نمایند
غرغره دیگر که قلع و استرخاء لثه و دیچه را سودمند بود بکیرند
سماق و ورق مورد و ورق گل سرخ و زیتون از هر یکی وقیه بپزند در
اب تا سرخ کردد اب و صافی نمایند و بیندازند در وی رب توت شامی
نزده درم و غرغره نمایند بدان **غرغره** دیگر که نافعست از سقوط لهاة
که از رطوبت باشد بکیرند گلنار شش درم و شب یمانی دو مثقال
و نمک اندرانی دو مثقال و نیم اقماع رمان حلو و بزر الورد از هر یک
یک درم و نیم بکوبند و به پزند و سرشند برب توت سه وقیه و غرغره
نمایند **غرغره** دیگر که نافعست خناق و نخچه را بکیرند عدس کفی
عناب سی عدد روباه تروک ده درم را بجوشانند در آب و صافی نمایند
و بیندازند در وی رب توت بیست درم و فلوس خیار چنبر ده درم غرغره
نمایند **غرغره** دیگر که نافعست ورم حلق را حادث شده باشد از مره
صفرا بکیرند عصارهٔ عنب الثعلب و عصارهٔ کاشنی و عصارهٔ کشنیز
تر و عصارهٔ کاهو و عصارهٔ لسان الحمل از هر یک وقیه رب توت سه وقیه
داخل نمایند و غرغره کنند **غرغره** دیگر که نافعست مرد بچه و تشنج عضل
بکیرند تخم رازیانه و خیار چنبر سقی و دانهٔ به و بیخ مهک بنوسرخ از هر
یکی جزوی بپزند در آب و غرغره نمایند **غرغره** که نافعست درد و ورم حلق بکیرند
تخم کتان و حلبه از هر یکی پنج درم و عناب و سپستان و مویز طایفی از
دانه بیرون کرده از هر یکی پنجاه درم مرزنکوش و پودنه و سعتر از هر یکی دو درم
هم بپزند در دو رطل آب تا بیک رطل آید و صافی کنند و بکدازند در ان خیار

ده درم قسط دست بسایند و صافی کنند و بر این دروی رب انار سه درم
و غرغره نمایند بآن. غرغره دیگر که آماس گرم را که در زبان باشد ببرد
بگیرند گلاب و برگ روباه ترشک و آب کشنیز تر یا آب کاهو یا گلاب یا طبیخ توت
انار شیرین و غرغره نمایند. غرغره دیگر که نافعست در وجع حلق و لهاة
چون افتاده باشد بگیرند عسل و شبث تر و گل سرخ از هر یکی رطلی و
عصارهٔ لحیة التیس سه وقیه و بپزند شبث در عسل و بپزند تا نیک در
ادویهٔ باقی کوفته و بیخته غرغره نمایند بدان. غرغره که آماس صلب
و صعب را که در زبان بود تحلیل کند بگیرند تخم حلبه سی درم خرمای هندی
بیست درم انجیر خشک سی عدد همه در یکمن نیم آب بریزند تا به نیمی آید
و بپالایند و غرغره نمایند. غرغره دیگر که گرانی زبان را که از بلغم بود ببرد بگیرند
زنجبیل و نوشادر و شونیز و نمک و عاقرقرحا و مویزج و مرزنگوش
و خردل از هر یکی جزوی بکوبند و با سکنجبین بسرشند یا در ایکامه
حل کنند و غرغره نمایند بآن و اگر این داروها بپزند در آب و بپالایند و
آب را با سکنجبین عنصلی بیامیزند صواب بود. غرغره دیگر که فرود آمدن
کام را که از تری پیدا شده باشد سود دارد بگیرند سماق بیخته حب الآس
یمانی سه درم بریان کرده نمک طبرزد سه درم گل سرخ و تخم گل از هر
یک دو درم بکوبند و بپزند و مقدار سی درم شراب خرنوب و پاره‌ای
گلاب بیامیزند و بدان غرغره نمایند. غرغره دیگر که کام فرود آمده را سود
مند بود بگیرند انار دانهٔ ترش و سماق از هر یک جزوی کوفته و بیخته
هم در شیر تازه بجوشانند یک شبانروز و بپالایند و بدان غرغره نمایند
غرغره دیگر که خناق گرم را سود دارد بگیرند آب لسان الحمل سه وقیه و آب
کسته و آب روباه ترشک از هر یکی دو وقیه و نیم هم بیامیزند و بدان غرغره نمایند
با نیم وقیه روغن گل. غرغره دیگر هم در این باب سودمندست بگیرند رب توت
ده درم و فلوس خیارشنبر سه درم آب عنب الثعلب بیست درم همه را با هم
بیامیزند و غرغره نمایند. غرغره دیگر حصرم ترش با آب انار ترش یا آب ورق خرفه
یا آب گشنیز تر غرغره کنند سود دهد. غرغره دیگر انار ترش با روغن گل غرغره
نمایند سود دارد. غرغره که خناق را که از بلغم بود سود دارد اگر اول

علت باشد بگیرند عدس مقشر ده درم مقدار نیمی آب بپزند تا با ذخیره آید
بعد از آن بپالایند و مقدار یک استار رب جوز ساده با وی بیامیزند و بدان
غرغره کنند و اگر آخر علت باشد بگیرند رب جوز پنج درم و عاقرقرحا دو درم
و گل سرخ یک درم بکوبند و با رب جوز بسرشند و اندک اندک حل کنند و بدان غرغره
نمایند. غرغره دیگر که مادهٔ خناق را ببرد بگیرند حلبه و برگ کتان از هر یکی
ده درم خیارشنبر ده درم همه را در ده استار آب بجوشانند تا به نیم باز آید
بعد از آن بپالایند و غرغره نمایند. غرغره دیگر که کشاینده خناق بود بگیرند
شیرهٔ انجیر بیست درم سپستان ده درم خمیر ترش بجمله هم خمیر را در شیر سپستان
حل کنند و بدان غرغره نمایند. غرغره دیگر پاک کند بگیرند فلوس خیار
جنبر و در شیر تازه حل کنند و غرغره نمایند. غرغره که دماغ را پاک کند
بگیرند فلوس خیارجنبر و در شیر تازه حل کنند و غرغره نمایند. غرغره که دماغ
را پاک کند از فضولات بلغم بگیرند عاقرقرحا دار فلفل فلفل سعتر زنجبیل
خردل سفید زوفا خشک ایارج فیقرا از هر یکی جزوی بسرکهٔ عنصل تر
کنند و با انگبین بسرشند مقدار دو درم ایارج یا سکنجبین عنصلی حل کنند و
بدان غرغره کنند و اگر ابرسا و مویزج و مرزنگوش و پودنهٔ دشتی
از هر یکی دو درم و بیخ کبر و پوست وی از هر یک دو درم انار دانهٔ
ترش بریان کرده ده درم با هم یار کنند و با سکنجبین عنصلی بکار دارند
فالج و لقوه و صرع را سود دارد. غرغره دیگر هم در این باب نافعست
بگیرند عاقرقرحا و مویزج و خردل و مرزنگوش از هر یکی دو جزو انار
دانهٔ ترش بریان کرده دو درم با هم یار کنند در چهار درم ایکامه حل
کنند بقدر حاجت یا در سکنجبین عنصلی و بدان غرغره کنند. غرغره که
صرع و فالج و لقوه را سود دارد بگیرند گل ارمنی و ابرسا و عاقرقرحا
و خردل سفید و مویزج و پودنهٔ دشتی و بابونه که بخراسانی هربو گویند
از هر یکی چهار درم نوشادر سه درم ایارج فیقرا بجمله هم با سکنجبین
عنصلی یا ایکامه غرغره نمایند. غرغره هم در این باب نافعست بگیرند عاقر
قرحا و مویزج و بوره از هر یکی سه درم پوست بیخ کبر و مرزنگوش و خردل
سفید از هر یکی پنج درم نوشادر یک درم با انگبین بسرشند و با ایکامه غرغره

کنند واگر بجلاب یا بادهٔ فیقرا ازین غرغره بیفزایند بهتر بود فالج و صرع
و نسیان را ببرد واگر غرغره با طبیخ سماق یا ازدانهٔ ترش کنند روا باشد
خاصه از جهة تقویهٔ از جهت آنکه رطوبتها را پاک کند و عصبها را قوة دهد
غرغره دیگر که تقویه را سود دارد بگیرند خردل سفید و زوفا و حاشا و
مویزج و زنجبیل و فلفل و دار فلفل و عاقرقرحا و مرزنگوش از هر یکی
ده درم و حب الرمان بریان کرده ده درم همه را بکوبند و با سکنجبین عنصلی
سرشته و باب گرم غرغره کنند غرغره دیگر که فضولات از سر فرود آرد
عاقرقرحا و زنجبیل و دار فلفل از هر یکی دو درم خردل و فلفل از هر یکی
چهار درم انار دانه بجلاب هم بکوبند و تر شند بعسل در سکنجبین نمایند
و غرغره کنند غرغره دیگر هم درین باب نافعست بگیرند مویزج ربع درم
عاقرقرحا و خردل از هر یکی نیم درم بکوبند و سرشته بعسل و غرغره
نمایند غرغره دیگر که نافعست از زنجه که از هیجان خون ورم پیدا
شده باشد بگیرند خمیر ترش بیست درم بمالند بمالند در آب صافی
کنند و بگذارند در وی عصارهٔ لحیة التیس مثقالی و اقاقیا نیم درم
شب یمانی دو درم و ورق گل سرخ یک درم طباشیر بجلاب هم غرغره
دیگر که اماس زبان که از حرارت بود ببرد بگیرند پوست انار ترش
و بیخ سوسن و سعتر از هر یکی جزوی و در آب صافی بپزند تا مهرا شود
و بدان آب غرغره کنند و مضمضه نمایند غرغره دیگر که گرانی زبان
که از رطوبت بود ببرد بگیرند عاقرقرحا و مویزج و سعتر و ایرسا
از هر یکی هفت درم بورهٔ ارمنی و خردل سفید و سونیز و پوست
بیخ کبر و نمک هندی و وج از هر یکی بجلاب هم نوشادر سه درم بیخ سوسن
که ایرسا خوانند و زوفا خشک از هر یک ده درم دار فلفل کره درم
اپاره فیقرا هفت درم بکوبند و به بپزند و با انگبین برشند و سکنجبین
حل کنند و غرغره نمایند غرغره که خناق را که از بلغم بود ببرد بگیرند تخم
هزار اسفند و عاقرقرحا و خردل سفید و تخم ترب و مرو و حلتیت
و نطرون و نوشادر و فلفل و بوره و رماد الخطاطیف از هر یکی جزوی
با انگبین برشند و بوقت حاجت بجلاب حل کنند و غرغره کنند

اعز

غرغره که ماده خناق را سود دارد بگیرند شیرهٔ انجیر پنجاه درم روغن گل و
انگبین از هر یکی ده درم در مقدار پنجاه درم آب بجوشانند تا دو سه جوش بر
آرد و بدان غرغره نمایند غرغره که در آخر علت بکار آید بگیرند تخم کتان و حلبه
از هر یکی پنجاه درم و مویز منقی و عدس مقشر و ایرسا و بیخ بادیان از هر یکی
ده درم گل سرخ و بنفشه از هر یکی هفت درم مرزنجوش و پودنه و
سعتر از هر یکی یک درم و نیم همه در یک من و نیم آب بپزند تا به نیمه آید بعد از آن
بپالایند و هفت خیار چنبر و ده درم شراب خرنوب با شراب انار ترش در وی
بگدازانند و بدان غرغره کنند فصل در مضمضات مضمضه که در عفونتی که در
دهان و لثه باشد ببرد بگیرند تفاح و چهار درم شب یمانی و عفص از هر یکی
دو درم همه را سحق کنند و سرشته در عسل و در آب بگدازانند و مضمضه نمایند
بآن مضمضه که نافعست قلاع سیاه را بگیرند مویز از دانه بیرون کرده و افسنتین
از هر یکی جزوی برشند بعسل و بر زبان بمالند مضمضه که در قلاع صبیان نافعست
آب خمیر و بیندازند در وی دانگی طباشیر و دانگ نبات و مضمضه نمایند
مضمضه دیگر که نافعست در قلاع بگیرند کشنیز خشک و عدس مقشر از هر یکی جزوی
کوفته و بیخته بیامیزند با وی نیم جزو طباشیر و باب کشنیز تر خلط کرده مضمضه
نمایند بآن مضمضه که نافعست در ثقل زبان بگیرند زنجبیل و عاقرقرحا و فلفل
و خردل از هر یکی جزوی و بکوبند و به بپزند و بمالند بان زبان را در روزی چند
بار مضمضه از برای قلاع اطفال سودمند بود بگیرند بنفشه و ورق گل سرخ
و انگور و زعفران بکوبند و بیفشانند باب کاهو یا آب عنب الثعلب و آب تورک
دهان طفل را بدان بشویند مضمضه دیگر که در بثور لثهٔ اطفال و قلاع ایشان سود
دهد بگیرند مر و عفص و پوست کندر همه سحق کنند و بعسل خلط نمایند و بر
لثهٔ دهان ایشان بمالند و اگر ماده بلغمی باشد بشویند دهان ایشان را بعد از غسل
و بعد از آن بیفشانند برو زردچوبه و پوست انار و گلنار و سماق از هر یکی
شش درم شب یمانی دو درم عفص چهار درم کوفته و بیخته و بیفشانند
در لثهٔ دهان ایشان که نافعست مضمضه که دندان متحرک را سود دارد و سحق
کرده اند بگیرند شب یمانی و بپزند بعسل و سرکه و مضمضه نمایند که نافعست
فصل در قطورات بدانکه قطور عبارت از چیزی که در گوش یا چشم او را

قطور که درد گوش را که از گرمی بود سود دارد بگیرند روغن گل شش درم روغن بادام شیرین سه درم سرکه خل الخمر ده درم با تش بپزند تا سرکه برود و روغن بماند و نیم گرم در گوش چکانند **قطور** که طنین و گرانی گوش را ببرد بگیرند گندنا و زعفران و فرفیون و جند بیدستر و خربق سفید از هر یکی سه درم نطرون و بوره از هر یکی دو درم و نیم بکوبند و بپزند و سرکه تر سرشند و اقراص کنند بوقت حاجت بشراب بسایند و در گوش چکانند **قطور** دیگر که درد گوش که ریم از آن آید سود دهد بگیرند انگبین هشت درم خل الخمر هفت درم زنگار دو درم انگبین سرکه بجوشانند و کف برداراند و بگذارند تا بقوام آید و زنگار درو کنند و سرشند و سرکه حل کنند و بگوش بچکانند
قطور دیگر که در صعوبت را ببرد بگیرند زهره گاو ده درم روغن خیری ده درم با تش گرم کنند و بپزند تا زهره برود و روغن بماند و یکقطره از آن در گوش چکانند **قطور** که درد گوش و دم و جانوران و شراب خواره را بود ببرد بگیرند افیون یک درم شیاف ابیض که از برای چشم سازند سه درم روغن گل چهار درم خل الخمر سه درم شیاف و افیون را در سرکه حل کنند و بگذارند و بار روغن گل بیامیزند و یکقطره از آن نیم گرم در گوش چکانند **قطور دیگر** که درد گوش و پالودن ریم را که کهنه شده باشد سود دارد بگیرند دم الاخوین و صمغ انزروت و مر و کندر و خبث الحدید و زنگار هر یکی دو درم همه را بکوبند و ببیزند و بلبلشیر را با انگبین آلوده کنند و ادویه را بر وها بگذارانند و در گوش نهند
قطور دیگر که درد گوش را که از سردی بود و از باد سرد برهد بگیرند فرفیون ده درم برگ سداب تر نیم درم روغن زیت پانزده درم شراب کهنه بیست درم بجوشانند تا شراب برود روغن بماند و نگاه دارند تا بوقت حاجت قطره در گوش چکانند **قطور** دیگر که درد گوش که از باد سرد بود نشاند بگیرند افیون و جند بیدستر از هر یکی دو درم بکوبند و درده درم میبختج بپزند تا بقوام آید و نیم گرم بگوش چکانند **قطور** که طنین و دوی را که از سردی بود ببرد بگیرند کور و صنوبر و فاخشک و حب الغار از هر یکی جزوی در آب بپزند تا مهرا شود و صافی نمایند و نیم گرم در گوش چکانند **قطور** که دوی و طنین را ببرد بگیرند روغن سوسن و روغن بادام تلخ و آب سداب از هر یکی دو درم خل الخمر

سه درم

سه درم را بپزند و در گوش چکانند **قطور** که اماس گوش را که و پالودن ریم را سود دارد بگیرند شب یمانی فلفل سفید و نطرون و زعفران و کندر و افیون مر و سنبل و پوست انار و جند بیدستر از هر یکی یک درم خل الخمر ده درم انگبین ده درم کوفته و بیخته و با انگبین آمیخته و بوقت حاجت کنند و در گوش چکانند **قطور** که اماس گوش و پالودن ریم از گوش را سود دارد بگیرند زعفران و افیون از هر یکی یک درم حضض و بزر الورد و تخم بنجنگشت و پوست انار از هر یکی دو درم خل الخمر پنجاه درم بزر الورد و تخم بنجنگشت و انار و پوست در آب بپزند تا مهرا شود دیگرها بکوبند و بر سرشند بدان و بوقت حاجت بشراب ریحانی حل کنند و نیم گرم در گوش چکانند **قطور** که درد گوش کهن را سود دارد بگیرند خربق سفید چهار درم مر و کندر و زعفران و افیون از هر یکی چهار درم جند بیدستر سه درم گلقند بنجدرم فلفل و مغز بادام تلخ از هر یکی دو درم عصاره غوره چهار درم شب یمانی چهار درم بکوبند و به بیزند و نیم درم پوست انار اندرده استار سرکه بپزند تا مهرا شود و بپالایند و مر و کندر و افیون و جند بیدستر را سرکه بپزند تا مهرا شود و بپالایند و مر و کندر و افیون و جند بیدستر را در سرکه حل کنند و داروهای دیگر بدان بر سرشند و بسایند تا نرم شود بوقت حاجت با روغن ناردین حل کنند و در گوش چکانند **قطور** که گرانی گوش را که بعد از بیماریها پیدا شود ببرد بگیرند تخم حنظل سه درم بوره ارمنی یک درم جند بیدستر یک درم و نیم عصاره افسنتین فرفیون از هر یکی یک درم زراوند یک درم و نیم زهره گاو و جند یکبار سرشند بدان و بسایند و بوقت حاجت اندکی روغن بادام تلخ حل کنند و در گوش چکانند **قطور** که درد گوش صبیان را و رطوبت حادث شده باشد ببرد و سود دهد بگیرند حضض و صمغ و نمک طبرزد و عدس و مروحشی حنظل بجوشانند هر کدام که باشد در روغن و بچکانند در گوش صبیان **قطور** که نافعست در سیلان رطوبت از گوش کودکان بگیرند پشم پاره و در عسل و خمری فرو کنند که قدری شب بدان آمیخته باشد و در گوش صبیان نهند پشم پاره در خمر و قدری زعفران فرو برند و در گوش ایشان نهند **قطور** که درد گوش را بنشاند بگیرند افیون و جند

از هر یکی دو درم بکوبند و از آن ده درم سپنج بیزند و در گوش چکانند نیم گرم
قطوری که درد گوش را که از باد بود بگیرند برنجاسف و مرزنگوش و خطمی از آنچه و سرآمی
از هر یکی سه درم آب و برگ سداب انگبین از هر یکی ده درم روغن بنفشه
داروها را خشک بکوبند و انگبین و روغن و آب سداب بیزند تا آب برود و روغن
بماند بپالایند بدان آلوده کنند و در گوش نهند قطوری دیگر که گرانی گوش ببرد بگیرند
خردل سفید و الخبیر را بخایند و خردل را با آن ترشند و فتیله سازند و در گوش
نهند و اگر بوره ارمنی و قنطوریون از هر یکی جزوی بکوبند و با انجیر خاییده بسرشته
و در گوش نهند چرک را از گوش پاک کند قطوری که کرم گوش را بکشد بگیرند ورق شفتالو
تر و آب وی بگیرند و آب برگ پودنه و آب برگ ترب از هر یکی [illegible] سفید
و بوره ارمنی و سقمونیا و افسنتین و زراوند از هر یکی یک درم داروها را خشک
بکوبند و با این آبها بیامیزند و در آفتاب نهند تا خشک شود و بسایند و در گوش
نهند قطوری دیگر که تسکین وجع گوش که از حرارت باشد کند بگیرند قدری
از افیون و در روغن گل سرخ حل کنند و در گوش چکانند قطوری که از ورم گوشی
که از حرارت باشد تسکین نماید بگیرند روغن گل سرخ با اندکی سرکه و اندکی [illegible]
چکانند قطوری دیگر بگیرند روغن گل سرخ با خل خمر و در قنینه کنند و بجوشانند
تا خل برود و روغن بماند صافی نمایند و در گوش یا بگیرند شیر دختران چند نوبت در گوش
چکانند قطوری دیگر که در گوش را که سود دهد و دوی و طنین را تسکین دهد
بگیرند جند بیدستر و فربیون از هر یکی قیراطی و بگدازند در روغن زنبق و بچکانند
در گوش قطوری که نافعست مر قرحه که در گوش باشد و پالودن ریم از
گوش سود دارد بگیرند انزروت و صبر و زبد البحر و بوره ارمنی و دم الاخوین
و کندر و مر و زنجار و خبث الحدید بگدازند چیزی از آن در سرکه و بچکانند
اولا ماء العسل در گوش با ملوس [illegible] پلیته بعسل و بگردانند در بن [illegible] دوا
در حالتی که این دوا باشد خشک و در گوش نهند قطوری دیگر که دوی و
طنین را سود دهد بگیرند روغن ترنج و با روغن بادام تلخ یا روغنی که حل
کرده باشند در وی فربیون یا جند بیدستر و در گوش چکانند بعد از آنکه در آنجا
مرزنگوش و افسنتین و درمنه و پودنه و سعتر که در آب جوشانیده باشند
داشته باشند قطور دیگر که کرم گوش را بکشد و خارش گوش را سود دهد

بگیرند

بگیرند آب ورق شفتالو یا روغن [illegible] شفتالو و در گوش چکانند یا بگیرند آب پودنه
و در گوش چکانند قطوری که چرک از گوش پاک کند بگیرند سرکه و بوره و در گوش
چکانند و بعد از آن گوش را بخار گرم بدارند و پنبه پاره در سر میلی پیچند و در
گوش کنند و چرک را از گوش پاک کنند و چند بار همچنین بکنند تا تمام پاک گردد قطور
دیگر که چرک از گوش پاک گرداند بگیرند روغن بادام و نیم گرم گردانند و نزد خواب
در گوش ریزد و روز دیگر بحمام رود و گوش را بنهد در آب گرم حمام تا در وی
شود از وی چیزی چند بعد از آن پنبه پاره در سر میلی پیچند و در گوش
بگردانند تا هر چرکی که باشد از گوش پاک شود قطور بجهت حفظ صحت گوش
بغایت سودمندست بگیرند شیاف مامیثا و در سرکه حل نمایند و بچکانند در گوش هر
هفته یکبار یا بگیرند روغن بادام تلخ و هر هفته یکبار در گوش چکانند که صحت
گوش محافظت نماید قطور که ثبوری که در گوش باشد نفع دهد بگیرند
بط یا پیه مرغ خانگی و در روغن بادام بگدازانند و چند بار در گوش چکانند
قطور که درد گوش که از سردی بود سود دارد بگیرند سداب با پیاز پخته
در روغن و در گوش چکانند قطور دیگر اقوی آن اول بگیرند فربیون یک درم
و جند بیدستر یک درم و حل کنند در یک وقیه روغن سوسن و چیزی از آن در
گوش چکانند قطور دیگر مستعمله در اوایل الرمد انفع آن سفیده تخم مرغ است
که بنقره پاک بزنند تا رقیق شود و بعد از آنکه چشم را با آب [illegible] شسته
باشند بچکانند بعد از آن لعاب بنکو و لعاب دانه به با شیر دختر آمیخته
و بعد از آن بچکانند چیزی در وی که در وی اندک تحلیلی باشد مثل آنچه که
پخته باشند در وی جو مقشر و به دانه غیر مقشر و چشم را نیم کوفته و اندکی
از انزروت در قلیلی از آب مضاعف پخته باشند بعد از آن بچکانند
در وی قطورهایی که حل کرده باشند در وی شیاف ابیض قطور که مستعمل است
نفع بثورهایی که در چشم باشد بگیرند لعاب مرورشک و لعاب بزر کتان و
حلبه و شیر دختر و در چشم چکانند و اگر چشم آب بسیار دارد و ورم بسیار او را
از عقب قطورات این دوا را استعمال نمایند انزروت سفید پرورده بشیر دختران
و خشک کرده در سایه باندکی نشاسته سحق کنند و در چشم درور نمایند قطور
که نافع است مر جمیع انواع رمد را بگیرند انزروت سفید دو درم دانه

شیرینی بیست حبه زعفران نیم دانگ مامیران دو دانگ کشک الشعیر بیست حبه حلبه
نیم حبه کشنیز بیست حبه نبات نیم درم کتیرا دانگی با آب پاک در زجاجه صافی کنند
و در چشم چکانند **فصل** در سعوطات بدانکه سعوط عبارت از چیزی باشد
که در بینی چکانند **سعوط** که خداوند درد سر گرم را و خشک را سود دارد و دماغ
که خشک شده باشد نیز مفید است بگیرند آب خس یعنی کاهو و روغن نیلوفر از هر یکی
جزوی شیر دختران نیم جزو هم بیامیزند و در بینی چکانند **سعوط** که درد سر گرم را
سود دارد بگیرند طباشیر دو درم کافور دو دانگ نشاسته از هر یکی نیم درم زعفران دانگی
و نیم همه را بسایند و اندکی از وی با روغن نیلوفر در بینی چکانند **سعوط** که صداع
حار را سود دهد بگیرند روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو و ماء
الخلاف و شیر زنان و عصاره حی العالم و عصاره هندبا از هر یکی جزوی سعوط
نمایند **سعوط** که وجع شقیقه را باز دارد نافع بود بگیرند روغن بادام شیرین
و آب مرزنگوش بیامیزند و سعوط کنند **سعوط** که نیز خداوند وجع شقیقه
بارد را نافع بود بگیرند روغن بادام شیرین و آب مرزنگوش بیامیزند و سعوط
کنند **سعوط** دیگر که خداوند وجع شقیقه سرد را سود دهد بگیرند روغن بادام
تلخ و روغن زرد الو تلخ با آب مرزنگوش اندر بینی مخالف چکانند **سعوط**
که خداوند صداع بارد را و نسیان را مفید بود بگیرند جند بیدستر و درمنه و قرنفل
و مرزنگوش از هر یکی مثقالی بسباسه چهار مثقال بکوبند و بیزند و
ببویند **سعوط** دیگر که خداوند سرسام حار را سود دهد بگیرند آب ورق
مورد و عرق و صندل و کافور دو درم همه یکجا بیامیزند و اندر بینی چکانند
سعوط دیگر که درد سر بلغمی را و سرگشتن را ببرد بگیرند صبر و مر و کندر و حضض
و جند بیدستر و زعفران و صعتر و بلیل سفید از هر یکی یک درم کندس
دو درم مشک نیم درم همه را بسایند و با آب مرزنگوش بیامیزند و بوقت حاجت
هم با آب مرزنگوش بسایند و در بینی چکانند **سعوط** که فالج و لقوه را سود
دارد و ببرد بگیرند جاوشیر و سکبینج و مر و هزار اسفند و کندش و دار فلفل
و انگزد و اشق و جند بیدستر و فربیون از هر یکی جزوی بکوبند و بگیرند
آب سیر یا سرکه انگوری تر کنند یکشبانروز و بپالایند و یک قطره از آن در
بینی بچکانند **سعوط دیگر** که فالج و لقوه را مفید بود بگیرند صبر و شونیز

وبوده

و بوده از هر یکی جزوی بکوبند و بیزند و سعوط نمایند **سعوط** دیگر که درد سر
که از برودت بود سود دارد و فالج و لقوه را مفید بود بگیرند جند بیدستر
و جاوشیر و زعفران و زهره کرگ از هر یکی جزوی بعصاره سلق حل نمایند
و در بینی چکانند **سعوط** دیگر که درد سر را که مزمن باشد و از سودا پیدا
شده باشد نافعست بگیرند مومیایی و جوز بویا و صمغ مشک از هر یکی جزوی
و در روغن بلسان یکجا نمایند و در بینی چکانند **سعوط** نافعست مر درد سر را
که از حرارت پیدا شده باشد بگیرند روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن
کدو و شیر دختران و آب کاهو و آب کاسنی از هر یکی جزوی در هم یکی بزنند و
در بینی چکانند **سعوط** دیگر که دماغ را پاک کرداند از فضول و تنقیه کند
و یرقانرا ببرد بگیرند موزج جلی و سوسن از هر یکی درمی عسل کف گرفته درمی
و نیم یکجا نمایند در آب استنشاق نمایند بان **سعوط** دیگر که خنازیر را
متفرق کند بسباسه و گاوزبان از هر یکی یک درم زهره خارپشت و کافور از هر یکی
دانگی و نیم درم کندش دو درم **سعوط** که فالج و لقوه و سعطه و جمیع امراضی
که از سردی و تری باشد در سر و چشم سودمند بود بگیرند مقداری عدس فر
فیون آب مرزنگوش روغن بنفشه و مر و حضض از هر یکی جزوی ده درم حب
السودا سه درم عدس تلخ و سعتر فارسی از هر یکی بحلیته صمغ و سذاب
و زهره کلنگ و جاوشیر و جند بیدستر از هر یکی سه درم شکر طبرزد و زعفران از هر
یکی دو درم فربیون و صبر از هر یکی نیم درم همه را سحق نمایند و بیزند و بسرشند با
شیرین و حب سازند و هر حبه قدر عدسی و بعد از آن بسایند با آب و سعوط نمایند
سعوط که جذام را ببرد بگیرند دار فلفل یک درم مامیران و شیطرج از هر یکی
مشک طرامشیع و تخم بنجنکشت از هر یکی سه درم روغن شیرج وقیه و نیم همه
را هم بیامیزند بروغن و سعوط نمایند **سعوط** که درد چشم را که از زور ریخ
بود کوکا تراجون در بینی چکانند سود دارد و بر سیم گرفتگی چشم خاصه کود
کانرا سود دارد بگیرند کندش و حضض و کندر از هر یکی یکدرم سعتر فارسی
و مر از هر یکی نیم درم بکوبند همه را و شیاف سازند و بوقت حاجت بشیر زنان
بسایند و با روغن بنفشه در بینی چکانند **سعوط** دیگر که خداوند
سکته و لقوه را سود دارد بگیرند زهره کلنگ با آب مرزنگوش یا آب سداب

ساینده و در بینی چکانند واکر با شیر زنان بچکانند روا باشد و چند بار سعوط
با ماء العسل هم سود دارد و زهره باشق و زهره کرکس و زهره شبوط هم نیک باشد
سعوطات متفرقه سکبینج باب مرزنکوش و قطره چند از روغن زیت سود
دارد و عصاره ساهدانج و عصاره چغندر نیز بود مومیایی با روغن بنفشه
هم نیک باشد و سلیثا با آب مرزنکوش سخت سودمند بود و قثاء الحمار با
شیر زنان هم انواع بیماریها که از سردی و تری بود سود دارد **ادویه بینی**
دوایی که کند بینی را ببرد بکیرند هر و پوست انار ترش از هر یکی یک درم و نیم قصب
الذریره و سک از هر یکی دو درم قلقطار و قرنفل از هر یکی یک درم بکوبند و
بپزند و پلیته را شراب ترکنند و بدین دارو الوده کنند و در بینی نهند بکذارند
سیاه در دست بمالند و در بینی کنند وانکشت پای به بندند سودمند بود
دوایی که ریش و ناصور بینی را سود دارد بکیرند نوشادر و اشق از هر یکی
ده درم قلقند سوخته و قلقطار سوخته و زاج سوخته و براده مس و
توبال مس از هر یکی بجند درم همه را نیم کوفته کنند و اندر یکمن خل الخمر ترکنند
و اندر افتاب نهند در ماه حزیران یا در ماه تموز و هر روز یک کفچه مسینه
میزنند تا خشک شود و بوقت حاجت و اندر بینی دمند یا پلیته بدان
آلوده کنند و در بینی نهند **دوایی** که ریش بینی را که کنده شود سود
دارد بکیرند زاج و قلقطار و مرو سپید و مازو و توبال مس از هر یکی بجند درم
زراوند شش درم کندر ده درم بکوبند و در نیم آب به بپزند تا بقوام
آید و پلیته بدان الوده کنند و در بینی نهند **دوایی** که ریش بینی را سود
دارد بکیرند اسفیداج ده درم مردار سنک و خبث الفضه و سرب سوخته
از هر یکی بجند درم همه را بکوبند و بپزند و روغن مورد نیک بسایند و
پلیته را بدان الوده کنند و در بینی نهند دیکر که ریش بینی را
که کهنه شده باشد سود دارد بکیرند مرو سپید ماش از هر یکی دو درم
زنجار چهار درم مازوی سبز بجند درم و بکوبند و بپزند و بینی را
پاک بشویند و دارو ها اندر وی دمند **دوایی** که کوشت فزونی که در بینی
آمده باشد ببرد بکیرند پوست انار ترش چهار درم قلقند سه درم
قلقند دو درم خربق سیاه قلقطار از هر یکی دو درم کوفته و بیخته

بیخته

۲۲۱

سعوطات حاره یابسه که فضولات بلغمی را از دماغ ببرد و تنقیه سده راس نماید و
مزاج دماغ کرم کند و علل بارده دماغی را مثل صرع و فالج و لقوه و صداع بارد و امثال
ذلک را سود دهد آنست که سعوط نمایند مثل جندبیدستر و نوشادر و تربد و شونیز و حرمل
و صبر و مر و جاوشیر و بوره و صعتر و فلافل و حلتیت و اشق و افربیون و مسک و عاقرقرحا
و کندش هندی و عدس و قنافسیا و مرارت طیور و غیر ذلک ابوال الشتر و آب پیاز و آب مرزنکوش
و آب سداب و آب سلق و سرکه و روغن بادام تلخ و روغن نرکس و سوسن و ما شابهها
سعوطات بارده که تبرید و ترطیب دماغ کنند و علل حاره یابسه دماغی را که مثل
صداع کرم و سرسام و سهر و امثال ذلک را سود دهد مثل عصاره خس و عصاره هندبا و عنب الثعلب
و آب خیار بالنک و کدو و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن کل سرخ و افیون و
کافور و طباشیر و امثال اینها **فصل** فی الشمومات بدانکه شموم آنست که چیزی
چیزی را ببویند **شموم** که سرسام را سود دارد بکیرند آب سیب و آب به و صندل
سفید از هر یک جزوی کافور اندکی بهم بزنند و به بویند **شموم** دیکر هم در تب
بد شته و بنفشه تر و کل نیلوفر ببویند و بوی سیب و به سودمند بود **شموم**
که خداوند صداع سرد را و فراموشی را سود دارد بکیرند جوز بوا و شیح و قرنفل و مر
زنکوش از هر یکی یک مثقال بکوبند و به بیزند و باب سیب ترشند و ببویند
شموم که مصروع را سود دارد بکیرند سذاب و مرزنکوش و سیب خواه بهم یکی
و خواه جدا کانه بوییدن سودمند بود **شموم** دیکر که خداوند صرع را سود دارد
بکیرند نافیا و آرد جو بسرکه انکوری تر شند و خمیر کنند و شمامه سازند و در حال
صرع و بیرون صرع می بویند سود دارد و این اختیار حنین بن اسحق است **شموم**
بجهت مصروع بغایت مفید است و مجرب بکیرند سذاب مرزنکوش و صعتر و شونیز
و درمنه ترکی و عاقرقرحا و کندش و فلفل و جندبیدستر و حلتیت و قرنفل
مشک و عود الصلیب و عود و سنبل و قرنفل از هر یکی جزوی جمله را کوفته و بیخته
و بعرق ... ترشند و شمامه سازند و هر شب و هر روز همی بویند
شموم شمومات حاره که استعمال میکنند از برای تعدیل مزاج بارده یا از یاحین
است مثل یاسمین و سوسن و نرکس و نسرین و امثال ذلک یا طیوبست مثل مسک و عود
و عنبر و سنبل و زعفران و مانند آن یا خشائیه است مثل درمنه و بجاسف و
و صعتر و امثال اینها یا غیر خشائیه است مثل جندبیدستر و میعه و شونیز بسرکه نهاده

رطبه

زیان کرده سخی نموده و مانند آن یا فواکهت مانند ترنج و نارنج و بطیخ و مثل آن
بارده که استعمال میکنند از برای تسکین حرارت دل و دماغ یا ریاحین است مثل
ورد و بنفشه تر و گل نیلوفر و امثال ذلک یا رطوبت هیچی صندل و کافور و ورد و مامیثا
ان یا حشایش است و ادویه بمثل کشنیز و بید و هندبا و تره شده کدو و لیمون و ریج
و بیروح و امثال ذلک یا فواکه و ثمار است بمثل سیب به و خیار بالنک و کل و جوز
لفاح و امثالها و استعمال اینها خواه مفرد و خواه مرکب از این اصناف بحسب احتیاج است

فصل الحادی والعشرون فی الادهان والخضابات فصل فی الادهان

روغن نبفشه بادام بستانند بادام شیرین و سفید کنند و هر بادامی را بدو نیم کنند و بنفشه
در زیر جامه خواب هند و روز بیخها ان هی میکنند و چون سه روز بگذرد
دیگر نبفشه تر کم کنند تا چهار روز نبفشه تمام شود و در دفعه ثانیه چهار یکی
و نیم نبفشه تر کنند و در دفعه ثالثه یک چهار یکی علی هذا القیاس تا پنج نوبت
هر سه روز نبفشه تر تجدید میکنند و هم شب در زیر جامه خواب می اندازند و
مدة چهل روز همچنین پرورش دهند تا زمانی که مغز بادام بوی نبفشه
بگیرد و تمام رطوبات نبفشه نشف کند و مغز بادام تر گردد و پرورده شود
و نبفشها خشک گردد بعد از آن مغز بادام بر دارند مدور روی چیزی در سایه
پهن کنند و بگذارند تا مدة چهل روز بران بگذرد و تمام خشک شود چنانچه هیچ
رطوبت و تری در وی نماند بعد از آن مغز بادام را طحن نمایند تا روغن از وی
بیرون آید و آن نبفشه را نگاه دارند که در خیلی از مرکبات بکار میاید و این را
نبفشه قند بادام میخوانند و بعضی عوض مغز بادام مغز کدو میکنند زیرا که رطوبت در
وی بیشتر باشد که در مغز بادام و بعضی سمسم میکنند **روغن کل بادام** معتدل است
سودمند بود حرارت دماغ را و ابتداء ظهور ورم و قوة دماغ را زیاده کند
و فهم را بیفزاید و اسهال مرارة بازدارد و درد سر که از گرمی بود سود دارد و
چون ناف بزنند و اندکی سرکه داخل کنند و بر سر بمالند خارش سر را ساکن کند
صنعت آن بگیرند بادام مقشر بدو نیمه کرده و در میان ورق گل سرخ تازه
چنانچه در نبفشه ذکر رفت پرورند چهل روز بعد از آن خشک کنند پس روغن
از وی بگیرند چنانچه در الجا گفته شد **روغن** کدو سرد و تر است منافع ان همچون
روغن نبفشه بادام است غیر از انکه او اقوی است در فعل و صداع گرم را سود دهد

روغن گل بادام

روغن کدو

و در همه باب قایم مقام وی میشود **صنعت آن** بگیرند بادام مقشر و بگردانند در میان
ورق نیلوفر و زهرا آن که تر باشد و در جادر شبی کتان چهل شبانروز انرا
نگاه دارند تا زمانی که بادام نشف رطوبات نیلوفر کند و پرورده گردد بعد از آن
روغن استخراج کنند روغن از آن بادام بگیرند چنانچه در روغن نبفشه بادام
ذکر کرده شد و اگر مغز بادام کنند بهتر باشد و ورق نیلوفر ازرق و اصفر بگیرند
مادام که تر باشد و رطوبت داشته باشد و آنچه خشک شود بینداز زند
و دیگر آن تر و تازه داخل نمایند و در دفعه اول هر یک قفیز بادام مقشر را هزار
نیلوفر تا هزار و دویست عدد نیلوفر کنند و دفعه دوم ششصد تا هشتصد و در
دفعه سوم پانصد تا ششصد و اگر خواهند در دفعه چهارم و پنجم سیصد تا
چهارصد و باقی عمل چنانچه در روغن نبفشه ذکر رفت بکنند **نرگس** این روغن
را منافع نزدیکست بمنافع روغن یاسمین و حرارة ان کمتر است از روغن یاسمین
و آن گرمست در درجه ثانیه و ترست در درجه اول و بعضی گویند که آن معتدل است
و منفعت میدهد عصب را و صداع سوداوی را تحلیل میکند و اورام قلبیه و اورام
بارده را و فم رحم که منضم شده باشد منفتح میکند و منفعت میدهد مر اوجاع رحم را
نیز **صنعت** آن و اگر بگیرند بادام مقشر و ببارد زرد نرگس بنا کرد روی رطوبتی حادثی با
در سایه از وی دور کنند و بعد از آن زنده نرگس تر با در جادر شبی کتان پهن
کنند و در هر نیمی نرگس یکمن بادام مقشر در روی آن بریزند و چنان کنند که نرگس
بعضی در نشیب گسترده باشد و بعضی در بالای آن و یکطرف دیگر از جادر شب
بر روی وی اندازند و شب در نشیب جامه خواب می اندازند و روز همچنان پهن
میکنند و چنانکه در روغن نبفشه بادام ذکر کرده شد نرگس تر تازه ان مکرر
میکنند لکن اینها از برای پادشاهان میگیرند هر یکمن بادام مقشر یکصد
طاق نرگس میکنند در دفعه اولی و در دفعه ثانیه هشتاد عدد و در دفعه
ثالثه سی طاق و در دفعه رابعه بیست طاق و در دفعه خامسه ده طاق با
چهل روز یا یکماه بادام را در میان ان نرگس پرورده کنند چنانچه چنانچه در روغن
نبفشه بادام ذکر کرده شد بعد از آن بادام بیرون آورند و در چیزی پهن کنند و در
سایه از آنگاه دارند و بگذارند تا مدة چهل روز بدان بگذرد تا بادام تمام
خشک گردد چنانچه هیچ رطوبت و تری در وی نماند و بعد از آن بادام را طحن نمایند

روغن نرگس

وروغن ازوی بیرون ارند چنانچه در بنفشه با دام ذکر کرده شد روغن نرگس بگیرند
زهره نرگس تر و در شیشه کنند و روغن کنجد بر ان کنند و چهل روز در افتاب بنهند
وشیشه را در افتاب بیاویزند تا نرم شود و بردارند روغن کدو بگیرند لباب کدو تازه بکوبند
و روغن بادام یا کنجد یک چهاریک واب و روغن را بایکدیگر بجوشانند تا آب تسوزد
و روغن بازماند بردارند و اگر آب لباب کدو تازه بگیرند بهتر باشد روغن بادام
معتدلست در سردی و گرمی و صداع و درد گوش و درد گرده و عسر البول و حصاة
واوجاع مثانه و رحم و اختناق رحم و سرفه ملینه و دبوذات الجنب و قولنج و گزیدن
سگ دیوانه و اورام سودمند بود و درد سینه و معده و سرسام و خشونت حلق را
نافعست و مضرت میرساند با حشا و مصلح ان مصطکی است صفت ان بگیرند خوب
بگیرند مغز بادام مقشر و بکوبند نیکو و بفشرند تا روغن بیرون آید یا مغز بادام مقشر را
باسیاب کنند تا ازوی ارده بیرون آید و بعد ازان باب گرم بزنند تا روغن ازوی
بیرون اید همچنانکه روغن کنجد میگیرند یا مغز بادام مقشر را بکوبند نیکو و بر شند ماندکی
اب بانکه ریش کنند بروی اب و دست بزنند بروی تا زمانی که روغن ازوی بیرون
اید روغن بادام گرم و خشکست و بعضی گفته اند که ترست و او منضج است و با
تشمع عسل منفعت میدهد از برص و بر روی افکند و کلف و غش و ثاکیل بر روی طلا
کرده و حکاکه آن در گوش حرکه گوش را ساکن کند و طحال را نافعست و رطوبت و بلغم
ببرد و خون بگیرد با ماء الاصول صفت ان همچون صفت روغن بادام شیرینست روغن
ساطع نقل از الخلیج سلیمانیه میخوانند و منفعت میدهد سردی معده و جگر را و فالج و
لقوه را سودمند بود و خفقانرا باز نشاند و جمیع امراض بارده را نافعست
صفت ان بگیرند روغن گل سرخ و روغن زنبق و روغن نرگس از هر یکی یک رطل
و در ظرفی کنند از ابگینه یا صینی و انرا دود کنند بعود و کافور یکماه بعد ازان
فرا گیرند جوز بویا و بسباسه از هر یکی ربع وقیه هر یوه و قاقله و املنجه و فلفل
و کبابه و قرنفل و سنبل و [illegible] از هر یکی نیم وقیه و سلیخه و قیه و عود
وسک عالیه ده مثقال بکوبند بعود و فرا گیرند عود مطحون منخول بحریر دو وقیه
و عنبر دو مثقال و کافور دو مثقال و مسک سه مثقال عنبر را حل کنند و با می سحق کنند
و نیکو خلط کنند با روغن مذکور استعمال نمایند روغن ۲ یعنی روغن کدو کاه گرم و ترا
محللست فالج و لقوه را نافعست چون بمالند بروی و اکله و ناصور را که در بینی [illegible]

روغن کدو
تخم
جوز

باشد نافعست و اصحاب امزجه بارده را سود دهد صفت آن همچون صفت روغن بادام
شیرینست روغن ۲ گرمست منفعت میدهد هر کسی را که نقصان باه داشته باشد
و لقوه را نافعست چون بمالند صفت ان استخراج روغن از وی باینست که
بکوبند و بجوشانند باب تا روغن بیرون آید یا استخراج نمایند روغن از مغز
بادام بتغیر کردگان بود روغن ۲ بگیرند برگ گل سرخ تازه و در شیشه قنینه کنند و
روغن بر سر آن کنند و چهل روز در افتاب بیاویزند تا تمام شود و بعد ازان فرو
گیرند و استعمال کنند روغن گل سفید همچون روغن گل سرخست در صنعت روغن
یاسمین محلل و ملطفست لقوه و فالج و عرق النسا را مفید بود روغن خیری
محلل و ملطفست و موافق جراحات است خاصه چون از مغز بادام شیرین گیرند روغن
سوسن تلطیف و تحلیل ورام صلبه معلوج را نافعست روغن نسرین منافع او
همچون روغن [illegible] است روغن شقایق موی را سیاه گرداند صفت این روغنها همچون روغن
گل سرخست که گفته شد یا همچون روغن بنفشه یا دام که مذکور شد سازند روغن
بگیرند آب ریحان یکمن و روغن کنجد چهاریک و قدری آب بر سر آن کنند و بجوشانند
چندانکه آب بسوزد و روغن بماند روغن خشک عسر البول را نافعست صفت ۲ ان بگیرند
زنجبیل یکمن و بقول چهار درم و خشک نیم کوفته ده درم بجوشانند و صافی گردانند
و نیم من روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا اب بسوزد و روغن بماند روغن
مادریون اندر استسقا سودمندست صفت ان بگیرند یک مادریون نیم من و ده من
اب بجوشانند تا به نیم من آید و بعد ازان بپالایند و نگاه دارند [illegible] یک وقیه روغن
بادام اضافه نمایند و باتش نرم بجوشانند تا [illegible] بماند که روغن باشد و آب
رفته باشد و نگاه دارند خوردن و مالیدن را شاید و بجهت خوردن یکدرم با شیر
تشنه نافع بود روغن قسط کوچک عصبها را محکم کند و بجهت جگر و معده سرد نافع بود
و چون طلا کنند موی را برویاند صفت ان بگیرند قسط تلخ صد درم سلیخه شش درم
ورق مرماحوز چهل مثقال و نیم کوفته کرده در شراب کهن بجوشانند یکشبانروز
و بعد ازان بجوشانند باتش نرم و صافی کنند و نیم من روغن زیت یا روغن
کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن [illegible] سود
مند بود در درد جگر و معده را سودمند بود و سردی مفاصل را و استرخاء ان صفت آن
بگیرند قرنفل ده درم سنبل و سادج و میعه سایله و ایرسا و قرفه و اشنه

۲ نارجیل
گل سرخ
۲ زنبق
آن
قسط

وقسط اذخر يكي بيست درم راسن خشك و سليخه وعيدان بلسان از هر يكي ده درم
مر صافي بيحل درم مجموع را نيم كوفته كرده يكشبانروز در آب شيرين بخيسانند وبعد ازان
بجوشانند وصافي كنند وبايد كه آب بحدي باشد وباتش اهسته آنرا اول روز تا اخر روز
بعد ازان بپالايند ودو من روغن زيت يا روغن كنجد بر سران كنند وبجوشانند
تا آب بسوزد وروغن بماند بردارند روغن تركيب نجيب الدين سمرقندي قرنفل
بيحل درم سنبل وساذج هندي وبنفشه واصل السوس وفرقه واشنه وقسط
از هر يكي ده درم راسن وعيدان بلسان وسليخه از هر يكي بيحل درم سه درم مجموع
را نيم كوفته وبيحمي اب بخيسانند يكشبانروز وبعد ازان با يكمن روغن كنجد بجوشا
نند تا آب برود وروغن بماند وبا روغن اول انرا جمع كنند وبكار برند روغن
قسط نوعي ديگر كه خداوند فالج ولقوه وتشنج را سودمند بود وعصب را قوه دهد
ومعده وجگر سرد را نيكو بود وقوه دهد وسياهي موي را نگاه دارد صفت آن بگيرند
قسط ده درم وفلفل سه درم وعاقرقرحا چهار درم وفرفيون سه درم
وجند بيدستر دو درم همه را نيم كوفته اند نيم من شراب ريحاني يا آب تر كنند وبآتش
اهسته بپزند تا آب برود وروغن بماند ودر شيشه بيحل ... داخل گردانند
روغن افسنتين كه اعضا را گرم دارد وقوه دهد صفت آن بگيرند روغن جوز يا روغن
زيت يا روغن بادام تلخ يا كنجد سي استار افسنتين رومي دو وقيه ابدر شيشه كنند
وچهل روز در آفتاب گرم بياويزند وبعد ازان بردارند واستعمال كنند روغن اذخر
نافعست مرحله را در بدن آدمي پيدا ميشود چون طلا كنند بر بدن نافعست صفت
آن انست كه پرورده گردانند كنجد مقشر را بشكوفه اذخر چنانچه در روغن
بنفشه گفته شد وبعد ازان استخراج نمايند روغن را از ان كنجد واستعمال كنند
صفت آن بگيرند سنبل وقسط وحب بلسان از هر يكي ده درم مصطكي ده درم گل سوسن
سي عدد زردي ازوي دور كنند وجمله در شيشه كنند ونيم من روغن بر سران
ريزند وچهل روز در آفتاب گرم بياويزند وگر باشين محكم در شيشه با به بيحل يكروز
تا سوسن زود خشك نشود وادويه تخاصيه بروغن واداهل بعد ازان بتحليل اوريند
كه روغني بغايت مفيدست روغن نافعست مر برد معده وكبد وتقويت اعضا نمايد
صفت آن بگيرند سنبل وقسط وحب بلسان ومصطكي وزعفران از هر يكي ده درم قرنفل
وقرفه از هر يكي بيحل درم بكوبند نيم كوفته بكنند در ظرفي آبگينه وبريزند بران يكرطل

سليخه ٢

وبخ

سذاب

ونيم روغن پنج تازه وبنيداند برابر گل سوسن دنبال انداخته سي عدد نهند در سايه در
موضعي كه هوا خوش باشد تا روغن محكم گردد بادويه وبگيرند روغن بوي دار وبعد از ان
صافي كنند ان روغن واستعمال نمايند روغن منفعت ميدهد مر سردي گرده ومثانه ودرد
پشت وطحال ورحم وسستي عصب ساكن ميگرداند ووجع مزمن را وتحليل نفخ ميكند
وچون بر بدن بمالند لرزيدن اعضا ساكن شود صفت آن روغن كنجد چهار رطل ونيم وقيه
سذاب تر چهار وقيه وآب شيرين يكرطل ونيم سذاب را در آب بجوشانند وباتش
اهسته تا بانيمه ايد وبعد ازان صافي گردانند وبا روغن زيت يا كنجد بجو
شانند باتش اهسته تا بانيمه آيد بعد ازان صافي گردانند وبا روغن زيت
يا كنجد بجوشانند تا آب برود وروغن بماند بردارند روغن بابونج بستانند با
بونج ودر سايه خشك كنند بيست درم ونيم روغن كنجد در قنينه كنند ودر آفتاب
گرم بياويزند چهل روز وبعضي بيست درم حلبه اضافه ميكنند ويكرطل
روغن كنجد من اضافه كنند وبجوشانند تا آب بسوزد وروغن بماند وبردارند روغن
شبت روغن كنجد نيم من وتخم شبت در سايه خشك كرده بيست درم در قنينه كنند
با روغن كنجد وچهل روز در آفتاب بياويزند تا تمام شود نوعي ديگر بگيرند روغن
كنجد نيم من وتخم شبت در سايه خشك كرده بيست درم را بعد يكي در قنينه كنند و
در ديگي در آب بياويزند وان آبرا باتش بجوشانند تا تمام شود روغن بابونه نفع
اين روغن بسيارست دردها وبيماريها را كه از سردي بود سودمند دارد ومفاصل را نافع
بود نافع بود وسودمند ترين روغنها درباب اين امراض انست اندر بيني وگوش
چكانند درد سر ودرد گوش كه از سردي بود زايل كنند وبادها كه در احشا باشد زايل كند
وچون بخورند يا طلا نمايند يا حقنه كنند بدان ووجع معده وكبد وقولنج را ساكن
گرداند وسردي اندرونرا ببرد وچون بر اعضا مالند سردي اعضا را ببرد وچون
در روده بمالند وبه پخند روده را ساكن كند وچون زن بخود بازگيرد رحم را
گرم گرداند ووجع رحم ساكن كند وچون در احليل چكانند استرخاء مثانه را
ببرد وچون سعوط كنند بان درد سر وشقيقه كه از سردي باشد ببرد صفت آن
بگيرند ناردين وان سنبل روميست يا سنبل هندي وقصب الذريره وسعد
وورق غار واذخر وراسن وعود بلسان وساذج هندي واهليلج وبرگ جوز

و فرد ما نا دمن نکویش از هر یکی دو وقیه نیم کوفته کرده اند و بعد ازان تر کنند بشراب
ممزوج باب تنها بنهند زبیق عسل و آب چندانکه مقدار دو انگشت از سر داروها
بلند بود و بعد روغن کنجد بران کنند و در دیگ مضاعف کنند و باتش بجوشانند
باتش آهسته و ساعت ساعت از ان میجنبانند و بعد از شش ساعت آب و شراب رفته
باشد و روغن باز مانده از سر آتش بردارند و بپالایند و سرد کرده اند و بعد
فرا گیرند ورق گل سرخ دنبال انداخته و سیخ و مرو و ورق مورد با آب مورد تر ناخشک
از هر یکی سه استیر دارچینی و حماما از هر یکی سه استیر همه را نیم کوفته کنند و بشراب
ممزوج باب یا بند زبیب و عسل و آب تر کنند چندانکه دو انگشت از سر داروها
بلند بر چنانچه از پیش ذکر کرده شد و ان روغن پالوده با وی بیامیزند و باتش
در دیگ مضاعف ساخته بجوشانند تا آب و شراب برود و روغن بماند بپا
لایند و سرد کنند و بعد ازان فرا گیرند سنبل الطیب قرنفل و میعه سایله
از هر یکی ربع رطل جوز بو یا پنج وقیه روغن بلسان نیم رطل داروها نیم کوفته
کنند با شراب ممزوج باب ان مقدار دو انگشت ازان گذشته باشد بجوشا
نند باتش آهسته تا آب و شراب برود و روغن بماند بعد ازان بپالایند
و بنهند تا سرد شود و دو یک پاره روغن باز در دیگ کنند اگر دیگ سنگین
باشد بهتر باشد و آتش آهسته در زیر ان کنند و روغن بلسان و میعه در ان
حل کنند و تحریک کنند تا درو وی حل شود بعد ازان بردارند و نگاه دارند
که روغنی بغایت نافع است و معتدل روغن آجر که از دهن المبارک گویند صفت
آن بسیار رست و گرم تر از نفط سفید بود و لطیف و تقوهم امراضی که بسبب
ان سردی بود و عللی که باشد جملگی را سود دارد صفت آن آجر سرخ آب ندیده
و پاره پاره کنند مقابل یک بادام و در آتش اندازند تا سرخ گردد و از گرمی آتش
و با بیرون آورند و در روغن زیت اندازند تا سرد شود بعد ازان بردارند
و بهاون بکوبند و در شیشه کنند که بگل حکمت مطین کرده باشند و
سر شیشه عوی اسب بگیرند نه چنان که راه روغن گرفته باشد و گلکی بردارند
و در میان ان سوراخی بکنند و سر و گردن شیشه دران سوراخ نهند چنانچه
سر شیشه ازان سوراخ بیرون آید و محکم کنند و تخم بر هم ان گلک و آتش بر نهند
کنند

وظرفي که در شیب کلک و شیشه نهند تا روغن دران رود و باد بر آتش میل میند تا
با آتش افروخته کرد و روغن ازان مقطر میکرد و در شیشه و ظرفی که در شیب
نهاده است میرود و روغن حور روغن کندم و روغن زرده مرغ نیز بیخچین کیرند
و این روغن دفع سم جانوران بکند بتخصیص عقرب و کسی که افیون و بنج
خورده باشد و اگر اشاقعوا این روغن را بنوسیم بطول الجامد روغن مار با تعب
برقو با وستی اعضا هلاک کنند بران بیرم و این روغن را اصلاحنا بلحون
و دست بران نباید مالید که زهر است صفت آن بگیرند روغن کنجد چهار رطل
و نیم و بکنند در دیگی سیین و پنج مار زاده که باشد شاید بگیرند و اگر مار سیاه
باشد بهتر بود و دران دیگ کنند و سر دیگ بگیرند و باتش آهسته بپزند تا مار
مهترا شود بعد ازان دیگ از آتش فرو گیرند و بنهند تا سرد شود و بعد ازان
سر دیگ آهسته آهسته باز کنند و حاظر باشند که بخاران نماند با
و بعد ازان صافی کنند و نگاه دارند روغن میعه که رحم و کرده را و مثانه را سود
دارد و اماسهای سرد را و بادها از مفاصل باز دارد صفت آن بگیرند سوسن بو
روغن کنجد بکمن و میعه خشک چهار درم میعه را باتش آهسته اندر روغن
بگدازند و بر دارند روغن شونیز که فالج و لقوه را و تشنج را سود دارد صفت آن
بگیرند شونیز بیست درم مغز بادام تلخ کوهی سی درم هر دو را نیم بکوبند و روغن
بگیرند و در قفیز بکردن و پشت می مالند و او لاکماد کنند ابخار نطیب من نکو
و سنبر و در منه و برگ برنک و نانخواه و سعتر و پودنه و حاشا و منکط
اسپیع و برنجاسف و بعد ازان این روغن دا بران بمالند روغن من نکویش درست
و لطیفت اصحاب فالج و لقوه را مفید بود مالیدن ان و تفتیح سده دماغی
بکند و منفعت سد هل مر شقیقه و صداعی را که از سودا باشد و منفعت
سد هل بادهای غلیظ را چون بر پشم پاره کنند و در گوش نهند و منفعت سد هل
مراوجاع ان و انسداد ان و منفعت سد هل مر انضمام رحم را و اختناق آن را
صفت آن چون صنعت روغن گل است غیر آنکه در هر جا که روغن کنجد گفته
میکنند که روغن گل روغن زنبق سم دردها که از سردی بود سود دارد
خاصه درد عصبها را و عرق النسا و فالج و استرخا را صفت آن بگیرند قسط
تلخ ده درم چند بید ستر بخلد مر بود نه کوهی خشک دوازده درم عاقرقرحا هفت

درهم کنکشی چهار درهم مومیونج سه درهم مرهم با یکدیگر کوفته کنند واین چهار درهم درهم
شراب ریحانی تر کنند و یک شبانروز بجوشانند باتش آهسته تا دو ثلث برود و یکی بماند
بعد از ان بپالایند تا سرد شود و بدست بمالند و بپالایند و نیمه وزن آن روغن
خیری یا روغن که مانند ان بود بان بیامیزند و باتش نرم باز بپزند تا شراب
برود و روغن بماند و بهر ده درهم روغن ده درهم فرفیون تازه بیسایند چون
غبار در وی حل کنند و باتش نهند و بجوش دیگر بلا نهند و بعد از ان بر دارند
روغن اشنه که بیماریهای سرد بلغمی را سود دارد صفت آن بگیرند اشنه
پنج استیر قسط ده درهم سلیخه و قصب الذریره از هر یکی پنج درهم مصطکی و حب
بلسان از هر یکی سه درهم و اندر نسخه دیگر ماخوذ دو درهم میعه نیز درآورده
اند و حب بلسان و مصطکی نیاورده اند و روغن مورد سیاه یک رطل و نیم بغدادی
داروها بکوبند و بسرکه یا شراب تر کنند سه شبانروز پس روغن
مورد بان بیامیزند و باتش نرم بجوشانند تا سرکه یا شراب برود و روغن بماند
روغن لادن تازی ان را شفا نیوخوانند که معده سرد را گرم کند و با پیه مرغ و پیه
بط طلا کنند تیبیج را ببرد و موی سپاه را نگاه دارد و سفید را سیاه گرداند
صفت ان بگیرند روغن زیت یک رطل گل لاله دو وقیه اندر شیشه کنند و ده
روز در آفتاب بیاویزند روغن خطمی تا تحلیل نفخ دهد و بجهة قیله و فتق
بغایت مفیدست و ورم بلغمی را نافعست و بادی که در خصیه و بیت رها
و گرده و غیره باشد ببرد صفت آن بگیرند خطمی تا رومی و دو جزو زیا و نر
ملحرج و سعد و سلیخه و پوست بیخ کبر از هر یک جزوی نیم کوفته کنند و یک رطل
روغن بادام تلخ اندازند و در شیشه کنند و ده روز در آفتاب نهند و بعد از ان
بر دارند روغن بید انجیر که ان را بتازی دهن الخروع گویند مسهل بلغم بود و طبیعت
ان گرم و خشک بود در درجهٔ دوم کلف و نمش و برش و حب را نافعست
و حب القرع بیرون اورد و اعصاب را از رطوبت پاک کند و در حقنها استعمال
کنند و انقلاع رحم را نافع بود صفت ان بگیرند کشو بریان کرده و بکوبند نیکو
تا نرم شود و در دیگ کنند و اب بر روی ان کنند و بجوشانند تا باذن الله تعالی
روغن از ان کف پیدا شود روغن بید انجیر بزرگ که خلاون استرخا و فالج و لقوه
و سنه جلد را و طحال را سود دارد صفت آن بگیرند تا نخواه و سعتر و بود له کو

و مرماخوز و تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و مصطکی و اسارون و حلبه از هر یکی
هفت درهم شل و بل و شیطرج و مقل از هر یکی پنج درهم سکبینج و اشق و جاوشیر از
هر یکی سه درهم بیخ کرفس بیخ بادیان و بیخ اذخر و بیخ سوسن و راسن خشک از هر یکی
ده درهم زنجبیل و دارچینی و قاقله و کبابه و جوزبوا و دارفلفل و خربق
و بسباسه و شونیز و قسط و کرویه از هر یکی چهار درهم زنباد و درونج از هر یکی
سه درهم همه را نیم کوفته کنند و یک شبانروز در اب تر کنند چنانچه اب دو انگشت
بر روی داروها ایستاده باشد پس بپزند باتش تا نیک پخته شود و بمالند و بپالایند
پس هفت رطل روغن بید انجیر بان بیامیزند و بجوشانند تا اب برود و روغن بماند
پس بتی از مثقال تا سه مثقال با ماء الاصول بود روغن موی را سیاه کرداند و
محکم کند صفت ان بگیرند امله منقی ده دانه و مورد و بیخ صنوبر با اجزاء متساوی
و بپزند در آب صافی کنند و بپزند بروی بپخند نصف ان روغن کنجد
و بپزند باتش نرم در دیگ مضاعف تا زمانی که اب برود و روغن بماند
نوعی دیگر که تقویت معده کند و معده را قوة دهد و معدهٔ سرد را بغایت
نافعست صفت ان بگیرند امله منقی از دانه پنج درهم حب الاس
و سک اقاقیا و عود و سنبل و سعد و قرنفل و افسنتین از هر یکی دو درهم مصطکی
سه درهم این جمله نیز در اب صافی کنند و بپزند بروی نصف ان روغن گل
سرخ و روغن به و باتش نرم بپزند در قدر مضاعف تا زمانی که آب برود و روغن
و روغن بماند روغن مصطکی ضعف معده و ورم معده را نافع بود و صلابت تنها
نرم کرداند و ثقل معده ببرد صفت ان بستانند روغن کنجد یا روغن گل سرخ
نیم من و ده مثقال مصطکی خوب در قنینه کنند و دیگی پر اب کنند و ان قنینه را در
میان آب او بزند و انچنان کنند که چوبی در ان یا سیخ اهنی بر دارد و نیک محکم
در میان ان چوب و یا سیخ بندد و سرهای دیگر بر کردن شیشه محکم بندند و
ان چوب تا سیخ بر سر دیگ بر آب نهد چنانچه شیشه در میان اب و زرد
شود و اب را باتش اهسته میجوشانند یک شبانروز تا مصطکی بتحارات بگدازد
در روغن یا انکه روغن و مصطکی در دیگی مضاعف باتش نرم بجوشانند تا مصطکی در روغن
بگدازد روغن لادن موی را سیاه کرداند و محکم دارد صفت ان بگیرند

آمله

یکرطل روغن مورد و بکنند در روی یک اوقیه لادن و بگذارند یک شبانروز بعد از آن
بجوشانند در دیگ مضاعف و دیگ مضاعف آنست که بگیرند دیگی و از آب پر
کنند و بعد از آن میگیرند دیگی دیگر و روغن و لادن در آن میکنند و در میان آن
دیگ بر آب می نهند تا لادن در روغن میگدازد و لادن و روغن در شیشه
میکنند و در آن دیگ می آویزند چنانچه گفته شد و آتش نرم در شیب آن
دیگ میکنند تا بجوشد تا زمانی که لادن در روغن میگدازد صفت روغنی
که چون بمالند بان قضیب را چون استرخایی پیدا شود بان نزد جماع بغایت
منفعت است و سودمند بود صفت آن بگیرند تخم الجزر و جند بیدستر و حلتیت
از هر یکی دو درم لبان ذکر سه درم لبان را در روغن خیری و روغن یاسمین و روغن
نرگس از هر یکی ده درم بگدازانند و باقی ادویه بکوبند و خلط نمایند بان در
قاروره کنند و سرش ببندند و بوقت حاجت استعمال نمایند صفت روغنی
که انعاظ آورد صفت آن بگیرند روغن نرگس و روغن خیری از هر یکی چهار اوقیه و حل
نمایند در آن فربیون و یکدرم نطرون نیم درم مسک دانگی بمالند بر قضیب و عانه
که نعوظ تمام آورد روغن حنا منفعت عرق النسا و نقرس و جمیع اوجاع مفاصل
بغایت نافعست چنین گفته است شیخ الرئیس در قانون صفت آن بگیرند وارده
شب بره و طبخ کنند و فواکبرند عصیر مرو خوش بوی و روغن زیت یک رطل
و زراوند طویل چهار درم و جند بیدستر سه درم قسط تلخ سه درم پخته نمایند
در یک رطل آب تا آنکه آب برود و روغن بماند و بران موضع بمالند روغن گرم است
و در درجه دوم نافعست مر نقرس و وجع مفاصل و عرق النسا و جمیع اوجاع
عصبی را نافعست و چون با آب گرم بخورند قی نماید کسی را که زهر خورده باشد
دفع آن بکند صفت آن بگیرند زیتون و طحن نمایند با نصف عشر آن نمک و در حبیله
کنند و از آن در تنکه فشار دهند و نیکو بفشارند تا آب و روغن از وی برون
آید و در طرفی که در شیب آن نهاده باشند جمع و رها کنند تا صافی گردد
و روغن در بالا بایستد و آب در شیب بعد از آن روغن را از بالای آب بردارند
صفت روغنی که درد گوش را که از گرمی بود سود دهد صفت آن بگیرند
روغن گل سرخ ده درم و روغن بادام شیرین و سرکه خمر سی درم با آتش نرم
بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند و بوقت حاجت در گوش چکانند

زیت ٣

که نافعست

که نافعست صفت روغنی کند در گوش که از سردی بود سود دارد و معده را قوة دهد
و تحلیل نفخ نماید صفت آن بگیرند صبر و مر و مصطکی و حضض و جند بیدستر
و زعفران و از هر یکی یکدرم کندر پنج درم و روغن بادام تلخ بیست درم داروها نیم
کوفته و بیست درم شراب کهنه با روغن بادام تلخ بیامیزند و با آتش نرم بجوشانند
تا شراب برود و روغن بماند پس بپالایند و بگوش نیم گرم چکانند روغن جاوشیر
که اوجاع مفاصل را سود دارد و درد پشت و ورک و عرق النسا را مفید بود
و نفخ را تحلیل کند صفت آن بگیرند جاوشیر ده درم بزر و کندر و سکبینج و حلتیت
و اشق و جند بیدستر و مقل و کندش از هر یکی یکدرم نیم با هم کوفته کرده با نیم من
روغن گردکان در قنینه کنند و دیگی پر آب کرده آن قنینه را در میان آن آب
آویزند و آب را با آتش آهسته بجوشانند یک شبانروز تا داروها بتمام در
روغن گداخته گردد چنانچه گفته شد روغن سورنجان که مفاصل و عرق النسا
را سودمند بود صفت آن بگیرند سورنجان مصری ده مثقال نیکو بسایند و در نیم
من روغن گل سرخ یا روغن کنجد و آب بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
و بپالایند و بردارند روغن حنا مفاصل را نافع بود و جمیع اوجاع عصبی را
مفید است و موی را سیاه گرداند صفت آن بسایند و رغن حنا و بجوشانند در آب
صافی کنند و روغن کنجد بر سر آن ریزند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن
بماند روغن زرده تخم مرغ موی را برویاند صفت آن بسایند زرده تخم مرغ
و بدست بمالند و قدری نوشادر سوده بروی ریزند و در قنینه کنند که آن
بگل حکمت اندوده باشد و قدری لیف یا موی اسب بر سر قنینه نهند
و بگیرند ظرفی و در میان آن سوراخی بکنند و سر قنینه در آن سوراخ کنند
و محکم گردانند و آتش در آن ظرف کنند چنانچه در پشت قنینه باشد و آتش و
و هیزم دیگر میکنند و باد میدمند تا آتش در پشت قنینه افروخته میشود
و در شیب آن قنینه ظرفی نهند تا روغن در آن رود روغن زرده تخم مرغ نوعی
دیگر میگیرند زرده تخم مرغ و در دیگی میکنند و با آتش گرم می بریزند و تخته
میزنند تا زرده بریان میگردد بعد از آن روغن از آن بیرون می آید و تخته
بر آن میزنند و می افشارند و بگیرند روغن از وی بر سیلانند صفت روغن فاغیه
امراضی را که روغن حنا نافع بود و همان عمل کند و بدل آن است صفت آن

روغن ٧

بکیرند فاغیه وروغن کنجد مقشر یا درآن پرورده کنند چنانچه در روغن بنفشه
وروغن نیلوفر ذکر کرده شد و بعد از آن روغن از سمسم پرورده بدستور سابق
بکیرند روغن تربز که بتازی فجل کویند و بپارسی ترب مشابه زیت است واو کرم وتر
از روغن بید انجیر است کرم وخشک در درجه اول سوم منفعت میدهد بادهای
سرد را و بادی که در کوش باشد چون تقطیر کنند سود دهد و درد کوش را زایل کند
صفت آن بکیرند آب ترب سه جزو روغن کنجد یک جزو با آتش نرم بجوشانند تا آب
برود و روغن بماند روغن زعفران اماس رحم و تشنج بلغمی را ببرد و حرارت غریزی
را بر افروزد صفت آن بکیرند زعفران و قردمانا از هر یکی شش درم قصب الذریره بحلاه
ترصافی یک دم مرجل کانه بسرکه ترکنند و زعفران و قصب الذریره را جدا کانه
بسرکه ترکنند شش شبانروز و روز هفتم قردمانا را بسرکه ترکنند پس
روز هشتم پنج استیر روغن کنجد بروی بیفکنند و همه را با آتش نرم بجوشانند
تا سرکه برود و روغن بماند بپالایند و نکاه دارند روغن مقل که بواسیر را سود دارد
وجمیع امراض بارده را نافع بود خواه خوردن و خواه مالیدن صفت آن بکیرند
مقل ازرق ده درم میعه سایله واشق وجاوشیر سکبینج وحب بلسان
ومغز بادام تلخ مقشر همه را نیم کوفته نمایند و بریزند بر آن ده رطل آب بجوشانند
با آتش آهسته تا بدو رطل آید و بپالایند و بیندازند بر آن روغن شیرج یک رطل
و بپزند با آتش آهسته تا زمانی که آب برود و روغن بماند روغن به و روغن سیب
هر یکی از اینها هر دو قایم مقام یکدیگرند و ایشان قابض و مبرد اند و حبس عرق
میکنند و معده را قوه میدهند و کرده و مثانه را تقویت میدهند و چون
در احلیل چکانند حرقة البول را ساکن کرداند صفت آن بکیرند آب سیب یا آب
به سه رطل و روغن کنجد یک رطل یا روغن کل سرخ اولا به یا سیب را پوست باز
کنند و میان آن بیرون آورند و بکوبند و بفشارند و آب ازوی بستانند و دو بن از بن
آب بردارند و اکر خواهند که اقوی باشد در فصل برک مورد تر نیز بکوبند و داخل
کنند و روغن کل یا کنجد یکجا هم بیامیزند و با آتش نرم بجوشانند تا آب
برود و روغن بماند و در تقویت معده عظیم نافع بود و در مفاصل نیز چون
واکر برکشکاب داخل نمایند یا شربتی در کشند معده را قوت دهد و اسهال
و سوزش و آب ریختن و مثانه را زایل کند نوعی دیکر روغن به و سیب استخراج کنند

صفوت

صفت آن بکیرند آب به یا سیب سه رطل و روغن کنجد یا روغن کل سرخ یکرطل و در
ظرف آبکینه کنند و چهل روز در آفتاب کرم میدهند و برمیدارند روغن مورد
که موی را قوی کند و از ریختن باز دارد و سیاه کرداند صفت آن بکیرند آب برک مورد
و سه رطل روغن کنجد یا بادام یکرطل بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و اکر
مورد تر نبود مورد خشک بکیرند و در دو من و نیم آب بجوشانند و صافی نمایند و
یکرطل روغن بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند بعد از آن بپالایند
و قدری از لادن در وی حل کنند و بردارند روغن مورد نوعی دیکر بکیرند برک
مورد تر چهار رطل بعد از آن نیم کوفته کرده اندر دو رطل شراب فرو غار کنند یک
شبانروز پس آنکاه بکیرند چهار رطل روغن کنجد و داخل آن کنند و با آتش نرم
بپزند تا شراب برود و روغن بماند پس بپالایند و اکر کسی خواهد بدل
شراب سرکه کند صواب باشد و قدری لادن در وی حل کنند و بردارند
روغن مورد نوعی دیکر که موی را دراز کرداند و سیاه نماید و از ریختن باز
دارد و قوه موی نکاه کند صفت آن بکیرند آب برک مورد سه رطل و روغن کنجد
یا بادام یکرطل و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند بعد از آن بپالایند و
استعمال کنند روغن عقرب منفعت میدهد مرکسانی که عقرب او را زده کرده و
و مثانه و سرد مزاج باشد و درد کرده و مثانه را حرز کرداند صفت آن
بکیرند زیرا و زند و ملحوح و خبطیانا و سعک و کنجد و پوست بیخ کبر و پوست
بیخ کرفس از هر یکی ده درم نیم کوفته نمایند و یکرطل روغن بادام شیرین یا روغن
کنجد در آن ریزند و در شیشه کنند و در آفتاب کرم نهند بیست روز بعد از آن بپا
لایند و بعد از آن ده عقرب زنده در آن ساعت کرفته باشند در آن اندازند و
بیست روز دیکر هم بکذارند در آفتاب کرم آویخته و بعد از آن بردارند و در ظرفی
آبکینه کنند و استعمال یعنی بچکانند در احلیل بعد از آنکه از اسکی بیرون آمده
باشند روغن جو یا کندم یا وسعفه را سود مند بود و آن محلل و ملین است
و سوزش و حرارت را ساکن کرداند ساکن کند آنرا و اورام صلبه و اورام حاده را
سود مند بود صفت آن دو نوع است یکی آنست که بکیرند کندم یا جو پاک یک رطل
در شیشه کنند مطین بکل حکمت و در دهان شیشه غلبیری لیف نهند
و کلی یا ظرفی محکم سوراخی در میان آن کنند و شیشه را سرنکون در آن سوراخ

نهند چنانچه کردن شیشه دران سوراخ باشد و سر شیشه اینکه از ان سوراخ
بیرون امده باشد و باندازهٔ سر شیشه ظرفی در شیب ان نهند که روغن در او
جمع کردد انچه از شیشه مقطر شود و اتش دران کلک بکنند چنانچه در
حوالی و پشت شیشه همه اتش باشد و تخم نوبنی داخل نمایند و بازبندند و چنان
اتش بکنند که تمام شیشه را فراکیرد تا روغن از شیشه مقطر شود و دران
ظرف رود که در شیب شیشه نهاده است نوعی دیکر اسان است که فراکیرند
کندم یا جو پاک و نهند بر سندان کرم تا بحدی باشد که صفاران بران اتش کاری
کرده باشند و همچنان سندان کرم و تا بحدی باشد که کندم یا جو پاک بر روی
ان سندان کنند مطرقه و یا صحیفه و اهنی بغایت کرم تا بحدی بر روی
ان کندم یا جو نهند و انرا بفشارند که روغن از وی بیرون اید بردارند
و استعمال نمایند روغن کراث که نافعست من ناصور را و بغایت معتمد است من انواع
ناصور را صفت ان بکیرند اب کراث یکمن روغن کنجد نیم من و ده درهم بیامیزند و باتش
نرم بجوشانند تا اب برود و روغن بماند و ده درهم مقل در وی حل کنند و بکار
دارند اکر ناصور دردناک باشد و کرانی کند بکیرند مغز قلم کاو و بیضه مرغ و لعاب
شنبلید با روغن کل بکدازند و قیروطی موم نو با ان بکدازند و درهاون بمالند
با قیروطی افیون و اکر زرداب بیالایند زنان اسفیداج ارزیز و مردار سنک و زنک
و سه دانه علس و اقلیمیا ذهبی تمام مغسول و کوفته و سحیق کرده با این مرهم داخل
نمایند و بمالند و اکر قیروطی زرنیخ بکار دارند صواب بود و اکر ناصور در کنج چشم
بکیرند پیاز پخته و در زیر اتش نرم و در هاون بمالند و چوب کز بسوزند چنانچه
دود ان به پیاز برسد و قیروطی روغن کاو با پیاز پخته بمالند و اکر برک کرنب
در شیب اتش کنند تا پخته شود و رکهای ان بیرون کنند و کوشت پخته
با پیاز و روغن یاد کنند امید که شفا یابد باذن الله تعالی دهن البان کرم
و تر است در درجه دوم تلیین صلابت عصب میکند و در وی قبض هست
و جلا بی و مقطع است و برش و غشی و کلف و بهق و اثار قروح را نفی برد
و چون در کوش چکانند خصوصا چون با پیه بط دو وطنین را ساکن کرداند
و چون فتیله با ان چرب کرده اند و برخود دارند یعنی شافه نمایند اسهال و لیع(?)
خام کند و شقوقی که حادث شود از سرما در زمستان نافع بود صفت آن

بکیرند حب البان و مقشر کنند و بکیرند مغز ان و نیم کوفته نمایند و در اب بجوشانند
تا روغن از وی بیرون آید و صافی کرده اند از اب بردارند این دهن البان مفرد است
دهن البان مرکب یعنی غالیه صفت ان فراکیرند این روغن بان مفرد مقدار ده من
و اکر بیابند بکیرند روغن زیت تازه نیکو و در دیک برمه کنند و ده رطل کل سرخ
فارسی تازه خوشبوی که دنبالا نان اندلخته باشند و برویزند تنها ورق کل
خالص بردارند و بکوبند پس بجوشانند با روغن پس از اتش بکرارند(?) و بجوشانند
بجیزی از او رها کنند سه روز و صافی کنند بخرقهٔ کتان و باز در دیک
بکنند دران چهار رطل بیاسه همچنانکه اول با ورق کل کرده شد پس صافی کنند بعد
چهار رطل قرفه القرنفل نیم کوفته و دیکر بار صافی کنند همچون اول و بکنند چنانچه
اول کرده شد پس بکنند دران چهار رطل جوز بوا نیم کوفته و دیکر بار بکنند
همچنانکه پیش از این کفتیم پس صافی کنند پس بیندازند دران سه رطل سنبل الطیب
پس بکنند چنانکه سابقا کفتیم پس صافی کنند پس بکنند دران سه رطل قرنفل
پس بکنند چنانکه کفتیم پس صافی کنند پس بکنند دران نیم رطل کبابه پس بکنند
چنانکه کفته شد پس صافی کنند بکنند دران رطلی جوز بوا پس بکنند همچنانکه یاد
کردیم پس بکنند دران چوب صندل مقاصری نیم کوفته یمنی و ورق کل سرخ پنج رطل
پس بکنند همچنانکه کفته شد پس بکنند صافی پس بکنند دران عود هندی مندلی
در غایت خوبی از رطلی تا نیم رطل و نیم کوفته کنند و بجوشانند و رها کنند در
یک هفته پس صافی کنند بزند بران اب ترنجبین چون صافی کند از عود بکنند
دران عنبر اشهب بیست مثقال و بجوشانند و صافی کنند و بردارند صفت روغنی
که موی را سیاه کرداند و نکاه دارد صفت آن بکیرند وسمه و املج و قسط و مازو
حنا و ورق شقایق از هر یکی ده درهم مانند سه را نیم کوفته نمایند و در
دو رطل اب بجوشانند تا بیک رطل اید بعد از ان صافی کنند و بعد از ان بکنند
دران روغن نورد بیست مثقال و لادن ده درهم و باتش آهسته بپزند تا
آب برود و روغن بماند بردارند نوعی دیکر که هم موی را سیاه کند و نکاه دارد
صفت ان آب برک مورد تر آن مقدار که خواهند و خلط نمایند با روغن سیرج مثل
ان و بپزند باتش نرم تا آب برود و روغن بماند بعد از ان بکنند دران لادن
و وسمه در هر یکی رطلی روغن رطلی از ان بجوشانند تا زمانی که در اصل

فصل در خضابات خضابی که موی را سیاه کند بگیرند وسمه چهل درم حنا
بیست درم درهم بیامیزند و سحق نمایند نیکو در هاون تا سرخ گردد تا سرخ گردد
هاون بعد از آن تر کنند بروغن گل و برشند باب گرم و رها کنند تا خمیر
کرده و خضاب نمایند در شب و روز دیگر بشویند باب گرمی که جوشانیده
باشند در آن موی که بیرون آید در غایت سیاهی **خضابی** دیگر بگیرند گل
گردکان پیش از آن که بشکفد و او بچون خوشه است و سحق نمایند بروغن زیت
و خلط نمایند با آن مقل الیهود و استعمال نمایند **خضابی** دیگر بگیرند شقایق
النعمان و گل باقلا هر دو را بکوبند نیکو در هاونی و بریزند بر آن روغن شیرج
آن مقدار که از آن بجوشاند و بنهند در آفتاب و سر آن بپوشند بخرقه و هر
روز چند نوبت سحق نمایند نیکو مدة ده روز همچنین کنند و بعد از آن بر
دارند و استعمال نمایند که بغایت سیاه کرداند موی را **خضابی** دیگر که موی را
سیاه کرداند بگیرند ورق شقایق ده مثقال پوست باقلی تر و امله از
هر یکی پنج مثقال بکوبند و به بیزند و برشند تر که و رها کنند در آفتاب
بیست روز هر روز قدری از آن استعمال کنند **خضاب** و روغنی که موی را سیاه
کرداند و دراز کند و زود نهد بیرون آورد موی ریش و سر را **صفت** آن
بگیرند جو سفید نو مقشر و بجوشانند در آب گرم تا جو خوشید گردد و بر
آمده شود تا چنان شود که توان فشردن پس بگیرند از آن نشاسته پس
فرا گیرند از آن جزوی و از لادن قبرسی جزوی و از شیر امله بعد
از آنکه سه روز خیسانیده باشند جزوی روغن بان هم وزن همه
بجوشانند باتش نرم تا آب برود و روغن بماند و آن همچو مرهم باشد
بعد از آن صافی کنند و روغن از جانبی و ثقل از جانبی و شب و سر ریش را
بثقل آن بغلد فگیرند و صباح بشویند بعد از آن که موی را سترده باشند
و خشک بازکرده باشند موی را تا موضع موی را باین روغن بمالند که مجربست
خضابی دیگر که موی را سیاه کرداند **صفت** بگیرند جو السرو بخته در سرکه ده
درهم عفص بجوشانند در روغن زیت تا جای که سوخته گردد و پر سیاه شود
و شب یمانی و اقاقیا و آمله از هر یکی شش درم سوخته و پوست بیرونی
جوز تر از هر یکی شش درم سوخته و پوست بیرونی جوز تر از هر

ده درهم

ده درهم همه را بکوبند و بیزند و برشند باب و خضاب کنند بان موی را و صبر نمایند
تا سه روز یا سه ساعت بگذرد بعد از آن بشویند باب گرم که بغایت سیاه
کرداند **خضابی** دیگر که موی را سیاه کرداند بگیرند عفص مقلو بروغن زیت تا سیاه
گردد پانزده درم و روسختج و کتیرا و شب یمانی از هر یک یک درم نمک اندرانی
دو درهم همه را سحق نمایند نیکو و برشند باب و رها کنند چهار ساعت و بعد از آن
خضاب نمایند بدان موی را بعد از آنکه شسته باشند موی را و خشک کرده باشند
و چهار ساعت و چهار ساعت رها کنند بعد از آن بشویند باب نیم گرم که بغایت
سیاه کرداند **خضابی** دیگر بگیرند خبث الحدید کوفته و برادهٔ آهن از هر یکی
جزوی بپزند بخل الخمر تا غلیظ گردد بعد از آن موی را بدان خضاب کنند که سیاه
کرداند **سفید** کردن بگیرند آس خشک کرده و پوست زیب خشک کرده و شب — قوی ۲
یمانی همه را بکوبند و با اندکی صمغ برشند و خضاب کنند **نوع** دیگر بگیرند
گل تری و پوست خشخاش با لعاب بیامیزند و الا که کافور و گلاب با او بیامیزند
بهتر باشد **نوعی** دیگر بگیرند اندکی کوگرد سوده و موی را باب تر کنند و — کنکر
کوگرد بر موی طلا کنند و بر بندند پس بشویند **نوع** دیگر کوگرد دود کنند در زیر
موی در یک روز دو بار یا سه بار همین عمل کنند و موی سیاه را سفید کرداند
باب الثانی والعشرون فی المراهم و در ادویات مستعمله در جراحات **فصل** در
مراهم بدانکه قوه مراهم باشی باقی ماند مرهم شادنه جهة بواسیر و شقاق
بغایت مجربست و نافعست **صفت** آن بگیرند روغن بنفشه و روغن گل بابونه از
هر یکی ده درهم عصاره لحیة التیس و گل قبرسی و گل ارمنی و شادنه شسته از
هر یکی سه درم افیون نیم مثقال و چهار حبه موم سفید بیست درم اسفیداج دو درهم
زعفران یک درم کوفته و بیخته و بغایت سحق کرده موم را با روغن بگدازند
و در هاون کنند و نیک بمالند و داروها در آن میریزند و سحق میکنند تا
یکسان شود **مرهمی** دیگر که مهمی نعمت را بغایت نافع بود **صفت** بگیرند بیه مرغ — مرهمی ۲
و بیه بط و بیه کبوتر بچه و مغز ساق گاو کوهان شتر هم مساوی بگیرند از
کوهان که دو چندان باید همه را بگدازانند و روغن از آن بردارند و چون
کبوتر بچه را با قدری افیون در هاون بسایند و آن روغنها با قدری موم بگدا
زانند تا در یکدیگر و بر سر آن ریزند در هاون و بمالند تا یکسان شود و دا

دو نوبت استعمال نمایند مرهم سفید که گوشت برویاند و جراحت را نافع بود صفت
آن بگیرند اسفیداج از هر یکی دو درم روغن گل چهار درم موم با روغن یکجا
زانند و اسفیداج بران ریزند و در هاون بمالند بغایت و اگر جراحت را التهاب بود
قدری کافور اضافه نمایند و اگر از جهت سوختن آتش بود و گزیدن جانوران
مرداسنج بجای مرهم اضافه کنند و چون بسازند و سرد شود قدری ده عدد سفیده
تخم مرغ بران ریزند و بسایند تا یکسان بشود مرهم سیاه که گوشت را بخورد و
گوشت نو برویاند و بیشتر جراحتها را سودمند بود صفت آن بگیرند مرداسنگ نیم
رطل و زیت صافی یک رطل و ربعی موم صافی و ربع رطلی زیت دو بیست درم
و علک بجای مرهم و علک و زفت با زیت بگدازند و مرداسنگ بران ریزند و در
هاون بمالند تا منعقد شود مرهم شادانج کبیر بگیرند پیه قاز و دنبی
و پیه مرغ و پیه بط و پیه کبوتر و پیه گرده بز و مغز قلم گاو و کوهان شتر و روغن
ضفدع و روغن بنفشه و روغن گل سرخ و روغن گل بادام و روغن مغز کدو
و عصاره لحیة التیس از هر یکی نه درم مغز دانه زردالو و مغز دانه شفتالو
از هر یکی سه درم اقلیمیا محرق مغسول دو مثقال اقلیمیا فضی محرق مغسول
دو مثقال خبث الحدید محرق مغسول دو مثقال گل قبرسی و گل ارمنی و
از هر یکی سه درم شادنه عدسی مغسول نه درم افیون مصری نیم مثقال
و دو حبه اسفیداج رصاصی سه درم زعفران یک درم موم سفید پنج
مثقال شیح محروق دو مثقال مقل ازرق درمی خطمی و میعه از هر یکی یک درم
کتیرا سه درم سفیده تخم مرغ عدد دهن الاخوین مقطر دو درم شیر دختران
نه درم داروها را بغایت سحق کرده موم با روغنها و پیهها بگدازانند و در
هاون کنند و نیکو بمالند و داروها بران میریزند و سحق می‌نمایند و ده درم
لعاب بنکودانه و با شیر دختر پاره پاره بران میریزند و میمالند تا یکسان
شود و الله اعلم مرهمی نافع که حرقه و وجع آن و جفاف بران تا فعت
و مجرب صفت آن بگیرند تخم مرغ و سفیداج و کثیرا و نشا و مقل و لعاب
خطمی و مغز قلم گاو و شیر دختران و روغن بنفشه و روغن گل و موم سفید
و اگر چون آید دهن الاخوین مقطر و روغن ضفدع داخل کنند و اگر حرارت
و حرقت و سوزش بسیار باشد قدری کافور داخل نمایند که بغایت مفید

مرهمی

دوای دیگر دوای

دوای که ادرار بول نماید بگیرند تخم کرفس و تخم رازیانه و تخم کرفس
و تخم خربزه از هر یکی ده درم شکر مثل همه بکوبند و بیزند و هر صباح و هر شب
سه مثقال از آن سفوف نمایند دوای دیگر که هم ادرار بول کند
بگیرند تخم کرفس و تخم رازیانه از هر یکی سه درم بجوشانند و سه تخم را
از هر یکی ده درم بکوبند و شیره آن بگیرند و در آن ریزند و قند ده درم
در آن نهند و بگرم بیاشامند دوای دیگر که ادرار بول نماید هر زمان
که با وی سوزش و حرقت باشد بگیرند لب خیارین مقشر و بذر القرع مقشر
و تخم توترک و خشخاش و نشاسته و کتیرا و رب السوس از هر یکی سه درم
شکر هم چند همه شربتی از آن سه درم با شراب بیاشامند دوای دیگر
که ادرار بول کند بگیرند تخم کرفس و فو و مورد و فو و قطران و فطراسالیون
و انجدان و اسارون و نانخواه و تخم رازیانه و سنبل و مغز بادام تلخ از هر یکی
ده درم تخم خربزه هشت درم همه را نیکو بکوبند شربتی از آن سه درم
در آب رازیانه بیاشامند دوای دیگر که ادرار بول کند بگیرند تخم کرفس و
تخم رازیانه و تخم کندر و فو و مو و فو و اسارون و نانخواه و قسط و
فطراسالیون و سنبل و مغز بادام تلخ از هر یکی ده درم اشق دو درم ادویه
خشک را بکوبند و حل کنند اشق را بشراب بسرشند باقی ادویه را بدان شربتی
از آن دو درم دوای دیگر که ادرار بول کند بگیرند اذخر و دو فو و حب
بلسان و انیسون و اسارون و فطراسالیون و دیوند و سنبل و زعفران و سلیخه
و کماذریوس و دارچینی از هر یکی سه درم حب صنوبر مقشر دوازده درم
نعناع دو درم همه را بکوبند و بسرشند و بجلاب نبات و شراب ادن
سه درم بود دوای که ادرار بول کند بگیرند نمام و شاهسفرم و ورق
غار و بابونه و اکلیل الملک و شبت و خسک و خسکدانه همه را بجوشانند
و ابزن نمایند بدان ابزن که ادرار بول کند بگیرند اکلیل الملک و بابونه و شبت
و مرزنجوش همه را بکوبند و بیزند در آب و بگرم ضماد نمایند فصل در حبس
بول دوای که بول چون بسیار آید حبس نماید بگیرند کندر و سعد
و خولنجان و زیره کرمانی و شاهبلوط و حب الآس از هر یکی مثقالی بکوبند
و بیزند و هر بامداد از آن سفوف نمایند دوای دیگر از اول بگیرند بلوط خوسبانند

در حل خمر چهار درم کندر ذکر و حب الآس و هلیله کابلی و بلیله و املج از هر یکی
سه درم سعد پنج درم و بیزند و بسرشند بعسل کف گرفته شربتی از یک
مثقال دوای دیگر که بسیار رفتن بول را باز دارد بگیرند شاه بلوط از هر یکی
درمی بکوبند و بیزند و بسرشند بعسل کف گرفته هر روز یک مثقال از آن تناول
نمایند دوای دیگر بگیرند بوده نهری پنج درم خرد لحب الرشاد از هر یکی سه
درم کندر یک درم بکوبند و بسرشند بعسل کف گرفته و هر روز یک مثقال از آن
بخورد دوای دیگر بگیرند بوست بیرون کندر و شاه بلوط و سعد از هر یکی چهار
درم بکوبند و بیزند و بسرشند بعسل کف گرفته شربت از آن یک مثقال فصل
در علاج احتباس حیض که ادرار حیض نماید بگیرند لوبیا سرخ و حلبه و ابنسون
از هر یکی چهار درم همه را بپزند در سه رطل آب تا باز یکی رطل آید و صافی نمایند
و بیاشامند از آن هر بامداد چهار درم دوای دیگر که رحم را گرم گرداند
و حیض را براند بقوة بگیرند سلیخه پنج درم شونیز سه درم افسنتین رومی
شش درم قسط سه درم عود الصلیب سه درم حب بید سنز یک درم
راوند دو درم ابنسون چهار درم ابهل سه درم همه را بکوبند و بپزند
و بیاشامند از آن سه درم با جلاب دوای دیگر که ادرار طمث کند بگیرند
پوست بیخ کشنوث ده درم تخم کرفس هشت درم تخم کرفس و نانخواه
و تخم رازیانه از هر یکی سه درم بکوبند و بپزند شربتی از آن سه درم
با جلاب بیاشامند دوای دیگر که هم ادرار طمث نماید بگیرند مشکطرامشیع
و برنجاسف از هر یک پنج درم فراسیون چهار درم عاقرقرحا
سه درم فوه هشت درم ابهل و لوبیا سرخ از هر یکی چهار درم اکر ترکی
و عود بلسان و قسط و اسارون و نانخواه از هر یکی سه درم همه را بپزند
در پنج رطل آب تا باز یک رطل آید و بپالایند و بیاشامند از آن سه وقیه
دوای دیگر که ادرار حیض نماید بگیرند لوبیا سرخ سه درم فراسیون
چهار درم فوتنج ده درم فوه چهار درم همه را بپزند در پنج رطل آب تا با
نیمه آید پس بپالایند و بیاشامند از آن سه وقیه دوای که ادرار خون
حیض نماید بگیرند مشکطرامشیع و آن نکما است و گاوزبان و پرسیاوشان و تخم کرز و تخم کرفس و تخم رازیانه و ابنسون و قسط از هر

یکی سه درم و ناس قدری نبات قدری صباح با جلاب باید خورد سه صباح
این جلاب بخورد و این شافه یاد کرده میشود برخود نگاه دارد که البته
چو حیض براند بی توقف مجرب است دوای دیگر بگیرند صبر اسقوطری و
زنجبیل و قلیه و نمک طبرزد و ورق بیش موید و اشراس عرطنیثا از هر یکی
جزوی همه را کوفته و بیخته بجرب بسرشند باب بیاره و بشافه زنند شافه را یک
دان و خشک کنند بافتاب و در فرج نهند که در ساعت ادرار حیض نماید مجرب است
دوای دیگر که ادرار حیض کند بگیرند لوبیا سرخ و کاسم از هر یک ده درم
فطراسالیون هشت درم همه را بپزند در هفت رطل آب بعد از آن فرا گیرند
از آن آب آن مقدار بیست درم و از عصاره سذاب نزده درم و از روغن
یاسمین پنج درم و همه درهم خلط نمایند و بیاشامند و این یکشربت است دوای
دیگر که ادرار حیض نماید و رحم را گرم گرداند بگیرند افتیمون و فرفیون و ابنسون
و غاریقون و فلفل و دوقو و فطراسالیون اجزا مساوی بکوبند و بپزند و بسرشند
و بعسل و شربتی از این دو درم دوای دیگر که ادرار حیض نماید بقوة بگیرند تخم
خشک پنج درم فوتنج و ابنسون و سنبل از هر یک سه درم همه را بپزند در چهار
در چهار رطل آب تا باز یک رطل آید و بپالایند و بیاشامند هر بامداد سی درم که
نافعست دوای که زن را که از آن حیض را براند سلیخه و مرو مرزنکوش و اذخر
و بابونه و قسط و اکلیل الملک و شونیز و کبریت و سذاب و بودنه و کرفس
و حاشا و برنجاسف و فردمانا اجزاء مساوی همه را بپزند در آب و صافی
نمایند و در ظرفی کنند و در آن بنشینند دوای که ادرار طمث نماید و وجع
رحمی که حادث شده باشد از سردی منفعت دهد بگیرند لبان و مقل
و فنه از هر یکی دو درم حا و شیر واشق و زعفران و جند بیدستر از هر یکی
یک درم میعه سایله و مصطکی و روغن سوسن و روغن بابونه و روغن
غار از هر یکی و پیه مرغ خانگی و پیه بط از هر یکی سه درم ادویه یابسه
را بکوبند و صموغ را بجو بیسانند و مجموع را بگدازانند و مجموع را در مید بکم خلط نمایند و قدری بشم را
بدان بیالایند با قدری زعفران و برخود نگاه دارند دوای دیگر که
هم ادرار حیض نماید بگیرند فردمانا و نانخواه و بوره ارمنی

فرزجه

فرزجه

وناروشند وبودنه از هر یک جزوی بکوبند وببیزند وبسرشند بروغن سنبل
وبشم باره بلان بیالایند وفرزجه نمایند **فرزجه دیگر** که ادرار حیض بکند بگیرند مر وبود
کوهی از هر یکی چهار درم سذاب وشونیز از هر یکی سه درم ترمس وافسنتین رومی
از هر یکی یک درم بکوبند وبیزند وبسرشند بروغن سنبل یا روغن سذاب
وبشم باره بلان بیالایند وفرزجه نمایند **فرزجه** که ادرار بول کند بوره
کوهی وابهل وسذاب خشک وپوست حنظل وکندش از هر یکی سه درم
مشک بیتی دو حبه کوفته وبیخته بروغن نیلوفر بسرشند وبشم باره بلان
بیالایند وفرزجه نمایند **فرزجه** هم درین باب بگیرند زهره گاو وبکدازند
در روغن بلسان وبشم باره نکه بلان بیالایند وفرزجه سازند **فصل در**
حابسات حیض دوا که حبس حیض نماید بگیرند قرص کهربا یک مثقال
گل ارمنی نیم درم بکوبند وبآب ورق باردنک یا آب تودک یا آب به یا آب
سماق یا آب کسته بخورد که نافع بود **دوایی** که هم حبس حیض
نماید بگیرند صمغ عربی وباردنک وتخم شاهسفرم بریان کرده از هر یک
یک مثقال چرب کنند بروغن گل سرخ وحب سازند وفرو برند **دوای**
دیگر که هم حبس دم طمث نماید کلنار وکهربا وگل ارمنی از هر یکی سه درم
صمغ عربی چهار درم باردنک بریان کرده وتخم ریحان بریان کرده از هر
یک سه درم این جمله بکوبند الا بزر رکه تبد وجمع کنند وبارب به یا رب
مورد ده بسرشند وبخورند **نوعی دیگر** بگیرند قرص کلنار وگل ارمنی وصمغ
عربی بریان کرده از هر یکی مثقالی باارب به ده درم بیاشامند **فرزجه** که
حبس دم حیض نماید وملحی است نماید بگیرند کندر وصبر وافاقیا از هر یکی
سه درم دم الاخوین وطین از هر یکی چهار درم لحیة التیس انیسی دو درم
همه را کوفته وبیخته باآب ورق مورد بسرشند یا با آب ورق باردنک وبر
بشم باره بخورد نگاه دارند **فرزجه** که خون حیض را ببندد بگیرند گرد
بلغار واقاقیا وپوست کندر وصبر ودم الاخوین وحب الاس از هر یک
جزوی کوفته وبیخته باب ورق مورد بسرشند وفرزجه نمایند
صفت فرزجه که خون حیض را ببندد بگیرند مازو سبز سوخته سم گاو
کوهی سوخته پوست خایه مرغ سوخته استخوان خرما سوخته

خوین
کاغذ سوخته شاذنه سوخته سرمه سوخته کهربا واقاقیا ودم الا
وکلقرسی از هر یک جزوی بکوبند وببیزند وبسرشند بآب ورق
بآب ورق مورد **فصل در مداوات عرق دوایی** ادرار عرق
نماید بگیرند بوره ارمنی وحل نمایند در روغن بابونه وبر بدن بمالند
که عرق آرند آورد **نوعی دیگر** بگیرند روغن بابونه فقط وبر بدن
بمالند وچیزی برخود بپیچانند که عرق بیاید **نوعی دیگر** بگیرند علوفها
وبیزند بروغن کنجد وبر بدن بمالند که عرق بیاد بسیار **نوعی دیگر**
بگیرند آب نی شکر وبر بدن بمالند وچیزی برخود بپیچانند **نوعی دیگر**
بگیرند آب زنجبیل وآب سیر وآب پیاز وبر بدن مالند وچیزی برخود
اندازند که عرق آورد **نوعی دیگر** که مجربست بگیرند بنفشه وخطمی
وسبوس گندم از هر یک یک بپزند در آب ودر حصینی کنند دو پای
دان نهند وچیز از سر تا به پای برخود بپیچانند تا بخار آن بر وی برود
عرق بسیار بیاید که مجربست **فصل در حابسات عرق دوایی** که
عرق را باز دارد بگیرند روغن گل سرخ ومازو سبز سوخته وبر بدن
بمالند که عرق را باز بندد وحبس نماید **نوعی دیگر** بگیرند اسفیداج
حصا صینی سه درم وگل ارمنی ومرداسنگ بر ورده بعرق گل از هر
یکی چهار درم کوفته وبیخته حل نمایند در آب کسنه یا آب ورق مورد
وبر بدن بمالند که باز بندد عرق را **نوعی دیگر** بگیرند مورد وکلنار
ومازو سبز از هر یک جزوی کوفته وبیخته بسرشند باب غوره یا آب
رز یا آب مورد وبر بدن بمالند **نوعی دیگر** بگیرند مازو سبز وبکوبند
وببیزند وبیامیزند بلعاب به دانه وبنکو با بیکی از این ها وبر بدن
بمالند **نوعی دیگر** بگیرند روغن به را وبر بدن بمالند که عرق را حبس
کند **نوعی دیگر** بگیرند کشنیز خشک وسماق منقی انداره وبرنج
سفید شسته چند بار ده درم همه را بپزند در سه آب تا یک
یک رطل آید بعد از آن صافی نمایند وبیاشامند هر روز سه وقت
نوعی دیگر بگیرند روغن مورد وبمالند بر بدن که عرق را باز دارد

نوعی دیگر بگیرند سرمهٔ مسحوق چهار درم و بیامیزند باب رب یا باب
ورق مورد و بر پلک بمالند **نوعی** دیگر بگیرند گل ارمنی و برگ گز سحق کرده
بر آن غبار و بنفشانند بر پلک **نوعی** دیگر آنست که بخوابانند شخص را بر روی
برگ بید تر و برگ رز و برگ مورد و برگ درخت به و سیب که عرق را باز دارد
فصل در تنقیه دوایی که قی مره صفرا اورد بگیرند آب سرهق و آب تخم
خربزه و تخم شبت و بپزند باب جو و سکنجبین و بنهند بران قدری نمک
طعام و بیاشامند به نیم گرم وقی نمایند **نوعی** دیگر که قی مره را سودا ارد
و هر زهری که خورده باشند مستفرغ گردد و در حمیات بلغمیه بلای قی
کنند بگیرند صمغ کنگر و تخم بزر و تخم شبت و تخم سرهق و نمک هندی از هر یکی
جزوی کوفته و بیخته سه درم از ان با پنج درم پس شند بعسل
کرده در آبی بحل شانده باشند و در ان تخم شبت و بیاشامند وقی کنند
نوعی دیگر که قی بلغم و صفرا اورد بگیرند تخم تربزه و بیخ تربزه و برگ
و تخم شبت و بیخ مهک خراشیده نیم کوفته از هر یکی ده درم در آب بپزند
و صافی نمایند و بعد از ان در ان نمک و عسل و بیاشامند وقی کنند
بپر مرغ که چرب کرده باشند بروغن کنجد **نوعی** دیگر قوی که بلغم و
صفرا و سودا بیاورد بگیرند جوز القی یک درم دقیق سمانی کوفته یک درم
در عسل و نمک حل نمایند و به نیم گرم بیاشامند وقی کنند که اخلاط مختلفه
بیاورد **نوعی** دیگر قوی که منقی بلغم و صفرا و سودا بود بقوت بگیرند
جوز القی و کنگر از هر یکی دو درم تخم سرهق سه درم خردل و تخم
تربزه از هر یکی دو درم نمک هندی یک درم همه را بکوبند نیکو و فرا گیرند سه
درم از آن با دو وقیه سکنجبین که جوشانیده باشند در ان تربزه
پاره کرده از شب باب کرمکه جوشانیده باشند در ان تخم شبت
و بیاشامند وقی کنند به پر مرغ چرب کرده بروغن شیرج که قی آورد
بقوت **نوعی** دیگر که منقی مره سودا بود و هر زهری که آشامیده باشند
در ان تخم شبت و بیاشامند وقی کنند که رد کند بگیرند نمک هندی و
عصاره قثاء الحمار و بوره از هر یکی جزوی خردل نیم جزو همه را کوفته و بیخته

بیاشامند

بیاشامند
بماء العسل و آب شبت وقی **دوایی** دیگر بگیرند ترب و پاره پاره کنند مقدار
بیست درم از ان و بعد از ان شبت ده درم و نمک هندی نخود درم و تخم تربزه و
تخم سرهق از هر یک چهار درم بپزند در چهار رطل آب تا باز رطلی آید و صافی کنند
و حل نمایند در ان عسل و سکنجبین از هر یکی بیست درم و بیاشامند به نیم گرم و
به پر مرغ چرب کرده قی نمایند **نوعی** دیگر بگیرند بیخ مهک خراشیده و بجو
شانند و صافی کنند و سکنجبین ساده در ان حل کنند و بیاشامند وقی کنند
نوعی دیگر بگیرند تخم ترب و بیخ مهک خراشیده و بجوشانند و صافی کنند و
سکنجبین در ان حل نمایند و بیاشامند وقی کنند **فصل در حابسات قی دوایی**
که قی صفرا و بلا باز دارد و تسکین غثیان کند بگیرند زرشک و انار دانه ترش
و سماق و گلنار و طباشیر و ورق گل سرخ و دانه غوره از هر یکی جزوی پوست
بیرون پسته جزو همه را بکوبند نیکو باب سیب یا شراب انار
نعنع سرشته و بیاشامند **دوایی** که قطع نماید قی که حادث
شده باشد از بلغم و سودا بگیرند ورق گل سرخ چهار درم زرشک
سه درم نعناع و پوست بیرون پسته و مصطکی و عود خام و سنبل
و سعد و قرنفل و قرنجمشک و زیره کرمانی خیسانیده در خل یکشبانروز
و آب از هر یکی دو درم مجموع را بکوبند شربتی از ان دو درم با نیم بخورد
دوایی که قی باز دارد و هیضه را نافع بود و غثیان را باز نشاند
بگیرند به خشک و سیب قدید کرده و حب الآس و زرشک و انار دانه
از هر یکی جزوی همه را در آب بپزند نیکو و صافی کنند و یکبار دیگر
باز در دیگ کنند و بپزند بآتش آهسته تا بقوام آید و شربتی از ان دو
درم بخورند **دوایی دیگر** که قی را باز دارد بگیرند انار دانه ترش ده درم مصطکی یک درم
نعناع خشک یک درم همه را بپزند در یک رطل آب تا به نیمه آید و بعد
از ان صافی کنند و بنهند در ان عود سحق کرده و مشک از همه یکی
یک دانگ و بیاشامند **دوایی** دیگر که نافعست قی و هیضه با فراط را
بگیرند انار دانه ترش نیم رطل و سماق ربع رطل و چهار رطل آب
در وی ریزند و بپزند تا نیمه آید بعد از ان صافی کنند و فرا گیرند
ورق ترنج تر ده طاق و نعناع خشک سه درم قرنفل یک مثقال سکنجبین

کنند چهار درم پوست بیرون پسته سه درم همه را بکوبند و بپزند و خلط
نمایند باب مصطکی شربتی از آن ده درم سفوفی که بلغم را مفید بود و
باز دارد بگیرند کندر و مصطکی و سنبل از هر یکی پنج درم عود هفت درم
انار دانه پنجده درم قرنفل و قاقله و جوز بویا و شعود و نعناع از هر یکی
چهار درم پوست ترنج و زنجبیل و ورق گل سرخ از هر یکی ده درم همه
را کوفته و بیخته سفوف سازند نوعی دیگر که غثیان و قی را
سود دارد بگیرند ورق گل سرخ و طباشیر از هر یکی دو درم کهربا و
عود و پوست بیرون پسته از هر یک یک درم و نیم سماق و زرشک و انار دانه
از هر یکی پنج درم همه را بکوبند و سه مثقال از آن با شراب سیب یا به
بخورند که مفید بود نوعی دیگر که نافعست مرقی که با فراط باشد بگیرند
کهربا و بسد و کشنیز خشک و گل سرخ و گلنار و نشاسته و تخم [illegible]
و عصاره لحیة التیس از هر یکی ده درم سروکاو کوهی سوخته و اقاقیا
و گل مختوم از هر یکی هشت درم شب یمانی سه درم سه درم مجموعا
بکوبند و بپزند شربتی از آن دو درم نوعی دیگر که نافعست مرقی و هیضه
را و شکم را ببندد و قی را باز دارد و تقویت نفس کند و خواب آورد بگیرند
سک و قرنفل و سعد از هر یکی ده درم کرفس و [illegible] سبز و پوست کندر
از هر یکی پنج درم افیون دانقی این جمله بکوبند و بپزند و بسرشند
برب به و شربتی از آن یک درم و نیم فصل در رعافات رعاف دوایی که حبس
رعاف نماید بگیرند شب یمانی و قلقطار سوخته و قلقدیس سوخته
و زاج و سروکاو کوهی سوخته و ودع سوخته مغسول [illegible] سبز سوخته
خولیساییده در خل خمر و کافور و کاغذ سوخته از هر یکی جزوی همه را بکوبند
و بپزند و در بینی دمند در انبوبه از پی بعد از آنکه بینی را شسته باشد
بخل خمر دوایی دیگر بگیرند کاغذ سوخته و پوست تخم مرغ سوخته و اقا
قیا و پوست انار از هر دو [illegible] کوفته و بیخته بپزند بروی آن
آن مقدار که داروها بدان و فتیله بدان بیالایند و در بینی نهند
نوعی دیگر بشویند اول بینی را بخل خمر و بعد از آن فرا گیرند افیون
و زعفران از هر یک نیم دانگ و بکوبند نیکو و راست کنند و فتیله از

کتان

کتان کهنه و تر کنند بخل خمر و ملوث گردانند بآن دارو و هر یک از آن
فتیله در بینی نهند دوایی دیگر آنست بگیرند مرعوف را سعوط نمایند
باب خیار و تر از ثلج یا باب باقلا کوفته و فشرده دوایی دیگر که خالع
مر رعاف را بگیرند مازوی سوخته خولیساییده پس که دو درم زاج چهار درم
شب یمانی کافور شش دانگ درم دانگی همه را بکوبند و بپزند و راست کنند
فتیله از کتان کهنه و ملوث بآن دارو کنند و در بینی نهند دوایی دیگر
که نافع است مر رعاف را چون طلا نمایند بر پیشانی بگیرند لاجورد و اقاقیا
و گلنار و افیون و عصاره لحیة التیس و صندل سفید از هر یکی سه درم
کافور دانگی همه را بکوبند و بپزند و با عرق گل بسرشند و بر پیشانی طلا
کنند دوایی بگیرند پوست کندر و کاغذ سوخته و زاج بریان کرده
و کوفته همه را کوفته و بیخته بعد از آنکه بینی را بسرکه در انبوبه کنند
و در بینی دمند دوایی دیگر بگیرند خانه عنکبوت و فرو برند در مداد
حبر و بر نهند بر آن گرد بلغار و در بینی آغنند دوایی دیگر قوی که
رعاف باز دارد بگیرند کاغذ سوخته پنج مثقال مازوی سبز سوخته مطفی
کرده بسرکه ده مثقال زاج ده مثقال اقاقیا [illegible] مثقال عصاره لحیة
التیس هفت مثقال شب یمانی پنج مثقال برادة [illegible] از هر یکی ده
مثقال دیباج سوخته هفت مثقال کافور پنج مثقال کشنیز خشک سوخته
هشت مثقال همه را کوفته و بیخته بسرشند باب ورق بارتنگ
و در بینی سعوط نمایند دوایی بگیرند گرد آسیا و رق کندر و کاو خون و
گرد بلغار کوفته و بیخته در بینی دمند دوایی دیگر بیالایند سر پیشانی
را به گچ گرم سرشته باب یا سرکه دوایی دیگر که [illegible] بگیرند
اقاقیا و نشاسته و گل ارمنی و گلنار از هر یکی جزوی بسرشند کوفته و بیخته
باب ورق مورد و شاخهای [illegible] و بر سر طلا کنند دوایی دیگر
بگیرند فتیله از خرقه کتان و فرو برند در صبر و بیفشانند بر آن
زاج و در بینی نهند دوایی دیگر بگیرند کهربای سوخته و بسد سوخته
و پوست تخم مرغ سوخته و سروکاو سوخته اجزا متساوی بکوبند نیکو
و در بینی دمند دوایی دیگر آنست که بریزند بر سر دماغ و بینی آب برف

که بغایت سودمند باشد **فصل در معطسات** معطسی که مصروع را بدان عطسه
آرند امید که بدان خلاص یابد بگیرند عاقرقرحا سوده در بینی نابویل و عطسه
آرد معطسی که خداوند سکته را نافع بود بگیرند کندش و خربق از هر یکی
جزوی و بکوبند و به بیزند و اندکی از آن در بینی دمند تا عطسه بیارد و تا
که خلاص یابد **معطسی** که فالج و لقوه را سودمند بود بگیرند شونیز و بوره
و جندبیدستر و تخم حنظل و فلفل سفید از هر یکی درمی کندش و صبر از
هر یکی دو درم بکوبند و ببیزند و بسرشند باب مرزنگوش یا سداب و حب
سازند و خشک گردانند و چون احتیاج بکار آید از آن بها شامند با آب مر
زنگوش و سعوط نمایند تا عطسه کند **معطسی** که فالج را منفعت دهد
بگیرند تخم حنظل و فلفل و اسطوخودوس و جندبیدستر از هر یک سه درم
کندش هشت درم بکوبند و به بیزند و بسعوط و تعطیس نمایند بدان **معطسی** دیگر که
فالج و لقوه را سود دهد بگیرند شونیز و بوره و جندبیدستر و کندش
بکوبند و به بیزند و عطسه آرند بدان **دوائی** دیگر که فالج را نافع است بگیرند
کندش و فلفل و عاقرقرحا و زنجبیل و بوره و نوشادر و فطرون و صبر و دار چینی
و مسک و مرزنگوش و خربق سفید و جندبیدستر از هر یکی جزوی بکوبند
و بیزند و سحق نمایند و بدان عطسه آورند **دوائی** که خلل و نا صلاح سر را
[illegible] سود دارد بگیرند خربق سیاه و مرزنگوش از هر یک ده درم اشنان
و خردل و کندش و شونیز و بوره از هر یک نیم درم مسک [illegible] فلفل سیاه
و دار فلفل از هر یک سه درم بکوبند و بیزند در خرقه کتان و بدان
عطسه آرند **فصل در قاطع** شهوة طعام بگیرند زیره کرمانی و نانخواه از هر یکی
جزوی قند سمرقند همه را بکوبند و به بیزند و بیاشامند پیش از طعام و
از طعام **نوعی** قاقله صغار و کبار از هر یکی ده درم نبات سفید بیست
درم بکوبند و بیزند و ناشتا سفوف نماید **نوعی** دیگر که قطع شهوت
کلبی و شهوت [illegible] نماید بگیرند انیسون و تخم کرفس و زیره کرمانی
و نانخواه از هر یک ده درم فلفل سفید دو درم نیم کوفته [illegible]
بکوبند همه را و بامداد و شب هر نوبت مثقالی بخورد **نوعی** دیگر بگیرند

مصطکی دو درم عود خام یک درم زیره کرمانی نیم درم همه را بکوبند و
نیکو خلط و با جلنجبین سکری چهار مثقال از آن بخورند **نوعی** دیگر
بگیرند قاقله کبار و صغار از هر یکی سه درم قرنفل و زیره کرمانی
در سرکه خیسانند یک شبانروز و از هر یکی سه درم نبات سفید سی
درم نیکو بکوبند همه را و هر بامداد پنج درم از آن سفوف سازند
فصل در مسمنات سمنه نیکو بگیرند دانه کنجد مقشر و سحق کنند
و بریان کنند [illegible] و فرو گیرند آرد گندم سفید نقده حاجت
و بسرشند باب و بپزند نان تا نهایت رقاق تنک بخورند از آن هر بامداد
و یک وقت بشیر و قند **سمنه** دیگر بگیرند آرد برنج و آرد باقلا و آرد نخود
و کعک کوفته و همه را جمع و فرو گیرند از آن حسوی بشیر و قند و انار
حسوی بخورند هر روز و بعد از آن بحمام روند **نوعی** دیگر عجیب النفع
بگیرند نخود پنج درم و بخیسانند در شیر تازه و رها کنند یک شبانروز تا
خشک گردد و برنج شسته پاک کنند و جو پوست کنده از هر یکی بیست
درم مغز بادام مقشر و تخم خشخاش از هر یک پنجاه ده درم آرد گندم
سفید و پاک شانزده درم نبات سفید یک رطل همه را کوفته و بیخته
هر روز سی درم از آن بخورند بشیر تازه **نوعی** دیگر نخود پوست کنده پاک
کرده در شیر خیسانند یک شبانروز بیرون آورند و در سایه خشک کنند
و خورد بکوبند و آرد باقلی و آرد برنج و آرد گندم و آرد ماش و آرد عدس
و [illegible] سفید و خشخاش و مغز بادام مقشر و مغز دانه کدو و کلک
از هر یکی بیست درم مغز دانه خیار و مغز دانه خیار بادرنگ و
تخم بزرک و نخود مقشر و کتیرا از هر یکی هشت درم کوفته و بیخته
با همه یکجا بیامیزند و پانزده روز هر روز در شیر گاو یا شیر بز حسوی
نمایند و بخورند بامداد و شبانگاه که مفیدست **نوعی** دیگر بگیرند
حرف سفید و آرد نخود و آرد عدس و آرد باقلا و نانخواه از هر یکی جزوی
زیره کرمانی و فلفل سفید از هر یکی نیم جزو ادویه را کوفته و بیخته
و بسرشند با روغن سمید و باب و بپزند با آتش آهسته و خشک کنند و
فراگیرند از آن نقد حاجت و خلط نمایند کعک قدری از آن و سازند [illegible]

حسویی و تناول نمایند یا بکنند در مرقی از مرقها و تحسی نمایند مثل طعام
سمنه بگیرند نخود در شیر گاو سفید و شیر گاو یکشبانروز و بجوشانند و باقلا مقشر
دو جزو عدس و ماش مقشر و جو مقشر نیم کوفته از هر یکی دو جزو و کلاه
مقشر جزوی برنج شسته چند بار که خوب لیسانیده باشند در آب نخاله سمید
جزو نیم و مغز بادام شیرین مقشر نخود و سمید خشک شده سه
جزو و قند سفید دو جزو و کنجد مقشر نیم جزو ادویه را نیم کوفته کرده و مقلاوی
و مقداری ازان بردارند با شیر میش یا شیر گاو تازه بپزند و تحسی نمایند هر روز
صباح و مسا **سمنه بهر** در مهزلات یعنی در چیزها که بدن را لاغر گرداند
بگیرند سداب و نانخواه و بزر الرازیانج و بزر الکرفس و زیره کرمانی از هر یکی
نخود و بوره سرخ و مرزنگوش از هر یکی مثقالی و نیم همه را کوفته و بیخته
شربتی ازان مثقالی با آب سرد و سرکه **مهزلی** بگیرند فلفل و دار فلفل
و نانخواه و انیسون از هر یکی سه درم تخم کرفس و تخم کمون و تخم بادیانه
از هر یک دو درم دارچینی سه درم قرفه یک درم همه کوفته و بیخته
بسرشند بعسل شربتی ازان هر روز یک مثقال **مهزلی** زرد و سیاه هندی
دار فلفل و نانخواه از هر یک ده درم سداب سه درم مرزنگوش یک درم
همه را بکوبند شربتی ازان یک مثقال **مهزلی** که بدن را خشک کند
و لاغر گرداند اطریفل کوچک سه درم اراده قیقر یک درم بسرشند بسرکه
و آب سرد و حب سازند و شربتی ازان یکمثقال هر هفته یکبار
یا چند بار بخورد **مهزلی** دیگر که زود بدن را لاغر گرداند بگیرند زیره کرمانی
ده درم بخیسانند در حل خمر یکشبانروز و تخم کرفس سه درم تخم سداب
دو درم نانخواه چهار درم و بوره سرخ و مرزنگوش از هر یکی سه درم
همه را بکوبند شربتی ازان هر روز یکمثقال **فصل در** که لذت
جماع را زیادت کند و نعوظ آورد و قضیب را بزرگ گرداند مسوحی که لذت
مجامعت دهد بحد و مجربست **مسوحی** آن بگیرند دارچینی ده درم و ده درم
خورد بهند و بجایند تا بوقت حاجت مجامعت با بزاق هم در قضیب بمالند
و بمجامعت مشغول گردند که لذتی عظیم حاصل شود که از شرح مستغنی است

مسوحی دیگر که بسیار مجربست بگیرند کبابه و عاقرقرحا
و مویزج از هر یکی نیم درم مشک تبتی قیراطی همه خرد بکوبند و با
عسل و زنجبیل پرورده معجون سازند و بوقت حاجت قدری ازان
با بزاق بر قضیب خود بمالند و برفتن ضعیف و آمدن برفق همی کنند تا
هر دو لذت بحد یابند و مجربست **نوعی** بستانند مویزج و عاقر
قرحا و دارچینی از هر یک درمی خورد بسایند و با عسل صافی بجو
کنند و یکساعت پیش از مجامعت بر قضیب بمالند و چون مجامعت کنند لذت
یابد که صفت نتوان **نوعی** دیگر اگر کسی خایه شتر اعرابی مقدار نخودی
تاب حل کند و بخورد بعد از دوازده ساعت قوت باه تمام پیدا کند
ادویه که قضیب راسخت و محکم گرداند بگیرند زهره گاو و پیاز نرگس
و عاقرقرحا و مویزج همه را برابر بکوبند در هاون کنند و خرد بکوبند
و در زهره مذکور بسرشند و بوقت کار بر قضیب بمالند که ذکر راسخت
کند و عصب و عروق را گرم گرداند چنانچه تاب گرم و از جماع فرو ننشیند
تا چند بار از آب سرد و یخ نشوید اما اگر زن بر عانه و فرج خود بمالد چندان
شهوت بر او غالب شود که از ده مرد و بیست مرد سیر نشود **نوعی** دیگر
بگیرند بوره ارمنی نیم درم و بسایند در انگبین کنند و روغن بوقت
حاجت طلا کنند بر قضیب و خصیتان و عانه اگرچه معلول کس
باشند همه را چندان بکند که از وی بگریزند و این عنبر را شاید
و اگر زن در فرج خود بمالد هیچ نوع نشود و فرج را تنگ و گرم گرداند
دیگر بگیرند زهره گرگ دو دانک و بروغن نرگس یکدرم خورد بسایند چون
مرهم پس در ذکر و خایه بمالند چند بار و این عظیم بقوتست **نوعی**
دیگر بستانند ده درم سیر و ده درم روغن زنبق بگدازند و نیم
درم مشک سوده در وی حل کنند و در وقت حاجت بر قضیب
بمالند منفعت بسیار دهد **نوعی** دیگر تخم سپندان سرخ سه
درم خورد بکوبند و با روغن یا سمین بجوشانند و بر قضیب بمالند
نوعی دیگر کسانی را که مجامعت نتوانند کرد بغایت نیکو باشد بگیرند
افیون نیم درم مشک دانگی و نیم عاقرقرحا یکدرم و با روغن خیری بجو شانند

بدانکه قضیب عضوی عصبانیست که بمجامعت کردن و مالیدن بزرگتر شود
اما محمد بن ذکریا چنین گفته که بیار خراطین و پاک بشویند و خشک کنند
و نرم بسایند و در گرمابه روند و هر قضیب را در آب گرم نیک
بمالند چنانکه سرخ گردد وانگه خراطین با روغن بشیرخشت بجوشانند
و بروی طلا کنند که بزرگ گردد نوعی هر شب قضیب را در شیر تازه
بسیار بمالند وانگه خراطین سوده را برکباب تر از گوشت گاو
بر کنند و بر قضیب بندند که بزرگ و سطبر گردد نوعی دیگر بگیرند
خراطین سرخ بزرگ ده عدد خشک کنند در سایه و سحق کنند در
هاون با روغن زنبق و زیت یک اندر نفت رومی درمی نوشادر
ربع درمی و فرابیج یکدرم همه را خلط نمایند و در هاون
دسته نمالند با روغن زنبق و بمالند اندام قضیب که بغایت
بزرگ گرداند نوعی دیگر بگیرند روغن زیت و روغن زنبق و
روغن خیری از هر یکی ده درم نفت رومی سه درم فوره
ارمنی نیم درم همه را کوفته و بیخته بحریر خلط نماید و در هاون
دسته بمالند با روغن زنبق و بمالند از آن بر قضیب که بغایت
بزرگ گرداند نوعی بگیرند روغن زیت و روغن زنبق و روغن
خیری از هر یکی ده درم نفت رومی سه درم و بوره ارمنی نیم
درم همه را کوفته و بیخته بحریر خلط نمایند با روغنها از آن
بر قضیب هر روز سه نوبت که بزرگ گردد نوعی بگیرند زنبور کبار
زنده و پاره از آن بر اندازه قضیب برند و دانگی مشک تبتی
خالص خورد بسایند و بر آن شکر بنفشانند و قضیب را در
آب گرم بمالند تا سرخ شود پس قضیب را بشکر بندند تا بامداد
شام که بزرگ و قوی گردد در مجامعت قوت تمام پدید آید نوعی دیگر
بگیرند عاقرقرحا دو درم باده درم آب عنصل بسایند و بر ذکر طلا
کنند ذکر بزرگ گردد نوعی دیگر بستانند دو دانگ زهره گرگ و نیم
مشک بروغن نرگس بر قضیب طلا کنند قضیب بزرگ شود نوعی دیگر
که هم ذکر قوی گرداند بمالند قضیب را با آب گرم تا سرخ گردد بعد از آن بشیر

اگر خنثی باشد خداه
انعاظ شد ... نوبت
توانه کرد اگر بچه داره تا ب
هیچ بیاید شست

و بر قضیب بمالند نوعی دیگر کسانی که در مجامعت سست باشند بگیرند فلفل
و جندبیدستر و انگدان هر یک نیم درم مغز بهدانه دو درم مشک دانگی
با روغن زنبق و روغن یاسمین بر قضیب نوعی بگیرند دو دانگ
زهره گرگ و نیم درم مشک و بروغن نرگس طلا کنند و اگر کسی باشد
که قضیبش نه بزرگ بود چون این بمالد قضیبش بزرگ گردد نوعی
دیگر بگیرند ماهی سقنقور دو درم مشک خالص دانگی و نیم بر صلایه خرد بسایند
آنگه پاره زنجبیل پرورده بعسل فرا گیرند و بفشانند تا شیره بیرون آید
پس شیره بسرشند و حبها سازند بمقدار نخودی و بوقت مجامعت یکی
از آن در دهان گیرند پس هر چند که خواهد تواند کرد و هیچ فرو نماند
و مجربست آزموده کرده اند نوعی دیگر بستانند کون کوبی و در آتش
نرم بریان کنند چنانکه خشک شود و نسوزد و بعد به خوبی حل کنند آنگاه
نیم دانگ و درم از آن و یک درم قرنفل و یک دانگ مشک خورد بسایند و
یکدرم عنبر اشهب در روغن رازقی و یاسمین حل کنند و قدری روغن
بلسان بر آن اضافت کنند و حبها سازند و یکی از آن در دهان گیرند تا
عجایب ببینند و این حب بغایت نافعست نوعی دیگر بگیرند مغز پسته
دو دانگ عنبر اشهب دانگی مشک تبتی دانگی و بیسر مایه شیر صلایه کنند آنگه
بشراب خوشبوی بسرشند و حبها سازند و بوقت حاجت در دهان
گیرند چون آب آن بگرده رسد قضیب قایم گردد چنانچه صفت نتوان
کرد نوعی دیگر که مجامعت را فزون دهد بگیرند گزر چندانکه خواهد
و پوست از وی بتراشند و ریزه کنند و در سبوی نو کنند و اندر
تنوری نهند و زنجبیل و قاقله و جوزبوا و قرنفل و دارچینی و خولنجان
از هر یکی یکدرم زعفران سه درم عنبر نیم دانگ بسایند و آن بر جوش
باریسیدن آن و عسل بیفکنند پس آن گزر را از سبو بیرون آرند
و در شیشه کنند و هر روز یک شربت سی درم بخورند که گرده
را گرم کند و منی را بیفزاید و ذکر را سخت کند و منی بی مزا از او و
ریخته نشود مگر بطول و خروج بسیار ادویه که قضیب را بزرگ کند

وکذاذند تا بران خشک کردد وبعد ازان دبکی بمالند ودر
صباح ومساکه قوی کردد نوعی دیکر بکیرند از هر سه هلیله از هر یکی
سه درم وبسباسه دو مثقال وکل سرخ سه مثقال فلفل سه
مثقال سورنجان سه مثقال قرنفه سه همه را کوفته وبیخته
بجوشد با عسل کف کرفته بسرشند وبوقت مجامعت بمالند قضیب
را ازان قضیب را بزرک کرداند وامساک منی نماید ولذت
بسیار دهد واین مجربست

فصل در انچه فرج را کرم کند وتنرم
تنک وخشک کردانند مانند دختران بستانند عاقرقرحا وعصاره
لحیة التیس از هر یکی ده درم تخم مرو بنجه درم جمله را کوفته در
نیم من شراب صرف بجوشانند وصافی کنند وزن درویی نشیند
که بدرجه دختری باز کردد واثرانتنی نرم وکرم دارد نوعی دیکر
دیکر بساید مشک تبتی وعنبر اشهب وعود هندی از هر یکی دو
دانک جمله را بسایند ودر شراب صرف بجوشانند وپشم پاره
را بدان الوده کند وبخود برکیرد که نافعست نوعی دیکر بکیر اقاقیا
وعصاره لحیة التیس ومازو سبز ناسفته وپوست انار وعود هندی
وپوست ترنج از هر یکی نیم درم جمله را کوفته وبشراب صافی
صرف بسرشند وپاره پشم را بدان بیالایند وزن بخود درکیرد
که اندامش کرم ونرم وخشک وتنک کردد نوعی دیکر بکیرند مازو
سبز ناسفته وپوست انار وقرنفل از هر یکی از هر یکی جزوی
کوفته بشراب بسرشند وبه پشم پاره زن بخود برکیرد نوعی
بکیرند کلنار وکهربا ومشک وفلفل از هر یکی دو دانک جمله را کوفته
وبشراب بسرشند وبه پشم بخود برکیرد واکر با غالیه امیخته
کنند بهتر بود نوعی دیکر زهره خرس را با روغن بان حل کنند وبه
پشم پاره بخود برکیرد نوعی دیکر زهره خرکوش برزن تا بخود بر کیرد فرج
را بغایت تنک کند نوعی دیکر سرمه ومردارسنک وابکینه خرد
وبا شراب تلخ بسایند وبخود برکیرد وچندانکه خواهد فرج تنک
شود نوعی دیکر اکر سرکین کبوتر وشیشه بغدادی کوفته در
[illegible] ازان در کتان بندد ودر زن بخود برکیرد دو شب کرده ادویه که زنرا

ابتن

ابتن کند اکر زن مغز استخوان بره بر پنبه پاره بخود برکیرد بعد از
طهر سه روز متوالی بعد ازان شوهر با وی مجامعت کند ابتن
شود نوعی دیکر اکر خرده عاج دو درم هر روز با عسل واب زن [illegible]
روز متوالی بیاشامد وبوقت مجامعت بخود برکیرد ابتن شود نوعی
دیکر پنیرمایه خرکوش اکر زن بیاشامد وبوقت مجامعت بخود برکرد
ابتن شود دیکر خصیه خروس چون زن بیاشامد پیش ازان
انکه از حیض پاک شود سه روز چون از حیض پاک شود وشوهر با
وی جمع کرد ابتن شود نوعی بکیرد شب یمانی دو درم سماق
وزعفران وعود از هر یکی یک درم کوفته وبیخته بران پشم پاره بمالد
وزن بخود برکیرد ومرد با وی جمع شود ابستن کردد اکر زن
ترکیب زادن ومرد هر شب هر یکی نیم مثقال بخورند بجهت ابستنی
نیکو بود ترکیب اینست بکیر ترهس وقاقله وجلغوزه وداز
چینی از هر یکی دو درم لؤلؤ ناسفته وبسد وفلفل وزنجبیل
وقرنفل وجوز هندی وسنبل وساذج هندی وورق
زرنفل از هر یکی یک درم جوز بوا وزعفران از هر یکی نیم درم
کوفته وبیخته با سه چندان عسل کف کرفته بسرشند
ودر ظرف [illegible] ابکینه کنند اکر زن دشوار زاید نومار در
زیر او دود کنند واکر بچه در شکم مرده باشد در حال بچه
بیفتد دیکر اکر بچه را در آب تر کنند وزن ان اب بیاشامد کسی له
[illegible] بسته باشد در حال بکشاید والحامله بود بچه را بیندازد
واکر [illegible] مرده را در خرقه ببندد وزنی که بچه اش نماند بر وی بندد
دیکر بچه نیندازند تا محل وضع حمل واکر زن بزحمت بار
نهد سنک اهن ربا بر زن بند بدرد بزاید ادویه مسته بکیرند
بکیرند افیون ده درم تخم خشخاش سیاه بیست درم تخم
کلنهو خحل ده درم جمله را بکوبند در شش رطل اب تر کنند و [illegible] رطل آید
وبعد ازان صافی نمایند [illegible] نیم رطل
وبجوشانند باتش اهسته تا اب برود وکنند بمانند بعد ازان

دیکر

خشک کنند در سایه و کوفته و بیخته تخم بروند هندا نان یکمثقال
که بخورد بیهوش کرد دیگر بگیرند تخم خشخاش سیاه و تخم کاهو بو
از هر یک پنجاه مثقال بزر البنج بیست درم همه را به بزند در پنج رطل
آب تا به نیمه آید صافی نمایند و بیندازند نیم رطل نبات و بقوام
آورند و بخورند از آن یکمثقال بیهوشی آورد ادویه که منع
آبستنی کند بگیرند زهره گرگ یکمثقال و روغن بادین حل کنند
و پاره پشم بان تر کنند و زن بردارد آبستن نشود و هم
سالی کیابد بکار دارند دیگر بلبلهه از برزد نقدا ردود درم کوفته
با روغن گل و موم بهم بیامیزند و زن بردارد دیگر پنیر مایهٔ خرس
یکدرم در روغن سوسن حل کنند و پشم پاره بیالایند و زن
بخود برگیرد بار نگیرد اگر بوقت مجامعت قضیب را بروغن سیر چرب
کنند زن بار نگیرد دیگر پنیر مایهٔ بزکوهی بعد از طهر سه روز زن
بخود بر دارد بار نگیرد دیگر اول دندانی که از کودک بیفتند پیش از آنکه
بر زمین آید در نقره گیرند و زن در گردن خود یا جایی او بزارد
کند بار نگیرد دیگر فلفل تشم استر زن بخود برگیرد بار نگیرد هر که
سرگین فیل و خر بکوبد و بمقدار یکدرم زرنیخ سرخ و با برابر
پاره بر پشم بر گیرد آبستن نشود نوعی دیگر بگیرند عرق استر
قدری و چرک گوش استر قدری و این جمله را بان عرق حل کنند و
در ذکر مالند و جماع کنند منع آبستنی کند آبستنی که بچه
مرده را بر آرد بگیرند مشکطرامشیع و برنجاسف و اکرشکی و قسط
و سلیخه و نانخواه و فودنج و مرزنگوش و تخم مابیون و حلبه
و قراسیون و جعده و عود بلسان و اسارون از هر یک جوشانند
و زن در آن نشیند بچه مرده بیفتند و هذا آخر الکلام
والحمد لله رب
العالمین